تألیف استاد علامه
میرزا محمّد علی مُدرّس

ریحانة الأدب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال
فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و شعرای بزرگ اسلامی که با لقب و کنیه اشتهار دارند.

جلد هفتم

شناسنامه کتاب :
نام کتاب : ریحانة الادب
تألیف : علامه محمد علی مدرس تبریزی
ناشر : کتابفروشی خیام
نوبت چاپ : چهارم
تیراژ : ۱۰۵۰ دوره
تاریخ انتشار : ۱۳۷۴
چاپ : چاپخانه حیدری
صحافی : صحافی جلوه
آدرس ناشر : خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۰۰۰۶۹

رموز معموله دراین کتاب را ذیلا تذکر میدهد :

ت -	علامت کتاب	روضات الجنّات
تخ -	» کتاب	تذکرة الخواتین
ج -	» جلد	
جش -	» کتاب	رجال نجاشی
جم -	» کتاب	معجم الأدباء
حث -	» کتاب	الحوادث الواقعة
حی -	علامت کتاب	تاریخ حشری
خع -	» کتاب	اخبار العلماء باخبار الحکماء
خل -	» کتاب	خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرّجال
خه -	» کتاب	خزینة الاصفیاء
خیر -	» کتاب	خیرات حسان
س -	» کتاب	قاموس الأعلام
ص -	» صفحه	—
صد -	» کتاب	مراصد الأطّلاع
صف -	» کتاب	المنصف
صه -	» کتاب	خلاصة الأقوال
ض -	» کتاب	ریاض العارفین
ضع -	» کتاب	ریاض العلماء
ع -	» کتاب	آداب اللّغة العربیّة
عقن -	» کتاب	عقلاء المجانین
عم -	» کتاب	آثار عجم
عن -	» کتاب	اعیان الشیعة
عه -	» کتاب	احسن الودیعة
ف -	» کتاب	فهرست ابن النّدیم
فر -	» کتاب	النّور السافر
فع -	» کتاب	لغات تاریخیه و جغرافیه

فه -	» کتاب	سلافة العصر
ق -	» مطابق	—
قب -	» کتاب	مناقب ابن شهرآشوب
قص -	علامت کتاب	قصص العلماء
قن -	» کتاب	اتقان المقال
کا -	» کتاب	تاریخ ابن خلکان
کش -	» کتاب	رجال کشی
کف -	» کتاب	کشف الظنون
کمن -	» کتاب	الدّرر الکامنة
لر -	» کتاب	لواقح الأنوار
لس -	» کتاب	مجالس المؤمنین
م -	» میلادی	—
مخل -	» کتاب	مرآت الخیال
مر -	» کتاب	مطرح الأنظار
مس -	» کتاب	مستدرك الوسائل
مط -	» کتاب	معجم المطبوعات
مع -	» کتاب	مجمع الفصحاء
مف -	» کتاب	معارف ابن قتیبه
مل -	» کتاب	منهج المقال
ملل -	» کتاب	امل الآمل
من -	» کتاب	منن الرّحمن
مه -	» کتاب	نامۀ دانشوران
نر -	» کتاب	تذکرۀ نصرآبادی
نل -	» کتاب	نقد الرجال
نی -	» کتاب	کنی و القاب قمی
ه -	» هجری	—
هب -	» کتاب	هدیة الأحباب
هر -	» کتاب	جواهر الأدب

خداوندا در توفیق بگشا

قسمت دوم

در شرح حال معروفین به‌کنیه

باب دوم

ترجمهٔ حال مصدرین بلفظ «اب»

مقدمه- باب‌اوّل‌این‌کتاب‌که حاوی‌شرح‌حال معروفین‌بلقب و نسب‌ازطبقات‌مذکوره دراوّل جلداوّل‌بوده بپایان‌آمد اکنون باتأییدات‌خداوندی درضمن‌چهار **باب دیگر** بشرح حال معروفین بکنیه از ایشان‌که عبارت از مصدّرین بیکی‌ازچهارلفظ **اب** یا **ابن** یا **ام** یا **بنت** میباشد (ابوفلان ـ ابن‌فلان ـ امّ‌فلان ـ بنت فلان)میپردازیم وپیش‌ازشروع‌باصل مطلب در **تحقیق اجمالی‌کنیه** گوئیم : **کنیه** یا **کنوه**‌که ناقص یائی و واوی هردو مستعمل و ازکنی یکنی و کنا یکنو مأخوذ (بروزن سفره و سرکه) و جمع هردو کنی میباشد (بروزن دعا و رضا) **در اصطلاح نحویین** و علمای ادب یکی از اقسام سه‌گانهٔ عَلَمْ (با دوفتحه) را گویندکه با یکی ازچهار لفظ مذکور فوق مصدّر باشد . بعضی از ادبا کنیه را منحصر به دو اوّلی دانند وبرخی‌دیگرمصدّر به **اخ** و **اخت** را (اخوفلان ـ اخت‌فلان) نیز بانواع‌کنیه افزوده و بشش نوعش دانند . منظور ما در این‌کتاب بجهت قلّت دوقسم آخری فقط چهار نوع اوّلی مذکور فوق بوده و پرواضح است‌که امر، در اختلافات اصطلاحات سهل و جای مداقه و مناقشه وخرده‌گیری نمیباشد **(لامشاحة فی‌الاصطلاح)** . دوقسم دیگر عَلَمْ (با دوفتحه) نیز عبارت از اسم (نام اصلی) ولقب (مشعر بمدح و ذمّ)

است چنانچه درکتب ادبیّه نگارش داده‌اند .

ناگفته نماندکه در زبان عرب‌کنیه را غالباً درمقام‌احترام وتعظیم استعمال نمایند زیرا مخاطب‌کردن‌اشخاص بااسامی‌شخصی اصلی‌ایشان سوء ادب عرفی‌میباشد واکثرشان (اگر یکسر هم نباشد) ازذکر اسامیشان ابا و اظهارکراهت مینمایند این‌است‌که محض ایفایِ وظیفهٔ ادب اشخاص را با کنیه مخاطب میدارند . فرق بین‌کنیه و القاب مدحیه (که نیز برای‌تعظیم و احترام درکارند) این‌است‌که لقب با معنی خود لفظ، افادهٔ مدح و تعظیم میکنند بخلاف‌کنیه‌که مشعر بتعظیم بودن‌آن فقط بجهت ذکر نکردن‌اسم‌شخصی است‌که نوعاً منفور طباع است .

ظاهرکلام سیوطی انحصار استعمال‌کنیه بهمین مرام احترام است ولکن چنانچه فوقاً اشعار داشتیم این حکم غالبی میباشد نه دائمی انحصاری بلکه‌گاه است‌که‌کنیه را درمقام‌تحقیر وتذلیل نیز استعمال‌کرده وکنایه‌ازصفات‌رذیله‌وقبیح‌الذکر نمایندمثل‌ابوجهل و ابوالفواحش و مانندآنها . درمادّهٔ عته ازقاموس‌اللّغة‌گویدکه ابوالعتاهیه‌لقب‌ابواسحق اسمعیل است نه‌کنیهٔ او و جوهری را هم درکنیه گرفتن‌آن نسبت باشتباه و توهّم داده است. ظاهر این‌کلام قاموس‌آنکه هرلفظ مصدّر به **اب**، کنیه نمیباشد بلکه درجائی‌کنیه گویندکه منظور نظر، تعظیم و احترام باشد و بنابراین ابوجهل و نظائرآن نیز ازقبیل لقب بوده و قول مذکور سیوطی اقرب بصحت است . اگرچه بعضی از اهل ادب بخیال اینکه هر لفظ مصدّر به **اب**کنیهٔ میباشد ازقول مذکورقاموس‌که ابوالعتاهیه‌را لقب‌دانسته تعجب‌مینمایند لکن محاورات‌عرفیّه قول قاموس را تأیید مینماید. درتفسیر**سورهٔ عبس** ازتفسیر المنار نیزکلمه **ام مکتوم** را لقب‌عاتکه مادرعمرو بن‌قیس ودر**سورهٔ تبت**ازتفسیر مذکور هم‌کلمهٔ ابولهب را لقب عبدالعزّی‌گرفته ونظائر این بسیار است ومعذالك بازهم اختلاف اصطلاح جای مناقشه نیست .

تبصره- از بعض مثالهای فوق استظهارمیشودکه درصحت استعمال‌کنیه لازم‌نیست که صاحب آن فرزندی یا پدری یا برادری داشته باشدکه مجوز استعمال ابوفلان و

ابن‌فلان ویا اخوفلان و اخت‌فلان باشد بلکه‌گاهی این چهار کلمهٔ اب و ابن و اخ و اخت را محض تکریم یا تحقیر ببعضی‌ازصفات فاضله یا نازله اضافه داده وانتساب ومصاحبت و ارتباط تام باآن صفت را اراده نمایند مثل **ابولهب** گفتن بجهت جمال و سرخ‌روئی ، **ابوهریره** گفتن بجهت بازی کردن با گربهٔ کوچك ، **ابوالادیان** گفتن علی بصری (که خواهدآمد) و نظائر اینهاکه بسیار است و محتاج به اکثار نمیباشد .

باقطع نظر ازاضافه بصفات مذکوره موافق آنچه درصنّاجةالطّرب وغیره تصریح شده شخص بی‌فرزند را نیز دراوائل زندگانی بلکه درمبدأ ولادت (علاوه براسم‌معمولی) کنیه‌ای برای او معیّن میکردندکه باآن کنیه شهرت یابد و علاوه بردفع محذور سوء ادب بودن ذکر اسم اصلی (چنانچه مذکور شد) با بعضی‌ازالقاب سوء نامناسب نیزملقّب نگردند ویا بتفأل اینکه زندگانی بسیارکرده وفرزندی بدان اسم روزیش‌گردد . ظاهر بعضی از اخبار دینیّه هم آن است‌که حضرت سیدالشهداء ع در زمان طفولیّت کنیهٔ **ابوعبدالله** را داشته است .

از بیان فوق (که مجوّز استعمال کنیه مصاحبت و انتساب و ارتباط تام میباشد) استکشاف میشودکه استعمال هریك از مصدّر به **اب وامّ** در هریك از مرد و زن صحیح بوده و لازم نیست‌که اوّلی در اوّلی و دویمی هم در دویمی استعمال یابد ، این مطلب واضح و محتاج ببسط نمیباشد و تحقیق زاید این مراتب را موکول بکتب مربوطه و تتبّع خود ارباب رجوع میداریم و شروع بابواب چهارگانهٔ کنیه مینمائیم .

باب دویم

ابوابراهیم کنیۀ جمعی از اکابر میباشدکه بعناوین مختلفه در این کتاب نگارش یافته است و دراصطلاح رجالی عبارت ازمحمدبن‌قاسم اسدی ، مهزم بن ابی‌برده ، یعقوب بن ابراهیم و بعضی دیگر بوده ودراخبار و احادیث دینیّه اشاره بوجود مقدّس حضرت **امام موسی بن جعفر ع** میباشد .

ابواحمد کنیۀ جمعی ازاکابرمیباشدکه بعناوین مختلفه دراین‌کتاب‌مرقوم شده است ودر اصطلاح رجالی عبارت از عبدالعزیز بن یحیی ، عمر بن ربیع ، عمرو بن حریث ، محسن بن احمد ، محمد بن ابی‌عمیر وجمعی کثیر دیگر است‌که بعضی از ایشان درمحل مقتضی از این‌کتاب مرقوم و بعضی دیگر را نیز موکول بکتب رجالیّه میدارد .

ابوالاحوص
ابواحیحه در اصطلاح رجالی **اولی**، داود بن اسد بن عفر یا عفیر بصری یامصری و **دویمی** عمرو بن‌محصن‌وموکول‌بدان‌علم‌شریف‌است.

ابوالاخطل همام بن غالب‌که بعنوان **فرزدق** نگارش یافته است .

ابوادریس در رجال کنیۀ تلید بن سلیمان محاربی و عبدالرحمن بن بدرکوفی است .

ابوالادیان **علی** - بصری، ازمشاهیرصوفیّه میباشد باجنیدبغدادی وابوسعید خرّاز معاصر بود ، زمان متوکّل دهمین خلیفۀ عباسی (۲۳۲ـ ۲۴۷ = **رلب - رمز**) را تا روزگار مقتدرهیجدهمین‌خلیفۀعباسی(۲۹۵ـ۳۲۰هـ قمری = **رصه- شك**) دریافته ودر اواخر قرن سیّم هجرت درگذشت . کنیه‌اش دراصل **ابوالحسن**

بوده و **ابوالادیان** گفتن وی‌ازآن‌است‌که درتمامی دین‌ها مناظره میکرد ومخالفین‌را ملزم و مجاب مینمود . (ص۲۲۷ج۲مه)

ابواراکه درخاتمهٔ باب‌کنی تحت عنوان **آل ابی‌اراکه** اشاره خواهد شد .

ابوالارامل وجود مبارك و مقدّس حضرت رسالت پناهی میباشد **صلعم** .

ابوارب مردی است از قبیلهٔ ایادیا نزارکه درکثرت جماع ضرب‌المثل **وانکح من‌ابی‌ارب** از امثال دائره میباشد . گویندکه در یك شب از هفتاد دختر باکرهٔ دوشیزه ازالهٔ بکارت نموده است .

(مرصع ابن‌الاثیر)

ابوارطاة / **ابوالارقم** / **ابوالازهر** — در اصطلاح رجالی ، **اولی** حجاج بن ارطاة نخعی کوفی ، **دویمی** ابان بن ارقم، **سیمی** زفر بن نعمان عجلی‌بوده وشرح حالشان موکول بدان علم شریف‌است .

ابواسامة **جنادة بن محمد** - بعنوان **هروی** نگارش یافته‌است .

ابواسامة **زید بن یونس** - بعنوان **شحام** نگارش داده‌ایم .

ابواسحق[1]

ابواسحق **ابراهیم منطقی** - ذیلاً بعنوان **ابواسحق منطقی** مذکور است.

ابواسحق **ابراهیم بن شهریار** - کازرونی، از اکابر اهل‌حال و اجلّای‌عرفای باکمال قرن پنجم هجرت میباشدکه با قادر بالله بیست وپنجمین

۱- **ابواسحق** - دراصطلاح رجال وتراجم احوال ،کنیهٔ ابراهیم بن‌ابی‌حفص، ابراهیم بن احمد ، ابراهیم بن اسحق ، ابراهیم بن حکم ، ابراهیم بن‌هاشم ، ثعلبة بن میمون، حازم بن حسین و جمعی‌کثیر دیگر میباشدکه غالباً نام ایشان ابراهیم بوده و عدهٔ وافی از ایشان در محل مقتضی ازاین‌کتاب با عناوین مختلفه مرقوم ومصطلحات رجالی نیز بکتب مربوطه محول و دراینجا چند نفر از ایشان را تذکر خواهیم داد .

خلیفهٔ عباسی (۳۸۱-۴۲۲هـ ق = **شفا - تکب**) معاصر بود ، پدرش نخست کیش زردشتی داشته تا درابتدای استیلای دیالمه برفارس دین مقدّس اسلامی را پذیرفت، ابواسحق و و دیگر فرزندان او نیز در اوان اسلام پدر بوجود آمدند . چون ابواسحق بحدّ رشد رسید بعد از تحصیل مقدمات و فنون ادبیّه بخدمت بسیاری ازمشایخ و اصحاب‌حدیث رسیده و بمدارج عـالیهٔ کمالات متنوعهٔ معقولی و منقولی ارتقا یافت تا مرجع مشایخ عرفای وقت خود شد، در بلاد بسیاری خانقاه وتکایا بنا نهاده و اشخاصی‌را برای‌پذیرائی فقرا و مساکین واردین آنجا تعیین نمود ، با ابن‌سینا مکالمات عرفـانی داشت و دراثر اهتمامات وی بیست هزار نفرگبر ویهود ، دین مقدّس اسلامی را پذیرفتند . پیوسته با کفّار و مذاهب باطله طریق مبارزت می‌پیموده و بهمین جهت اورا **شیخ غازی** گویند .

وفات او بسال چهارصد و بیست و ششم هجرت در هفتاد ویك سالگی در شیراز واقع شد وبنوشتهٔ آثار عجم درکازرون درخانقاهی‌که موسوم باسم‌خود او میباشد مدفون گردید . بزعم بعضی ، صاحب ترجمه همان شیخ **ابواسحق معروف به سبزپوشان** است و لکن درآثار عجم این عقیده را تغلیط‌کرده وگوید **سبزپوشان** ازمرتاضین وعرفا بود، با ایلات میزیسته وییلاق وقشلاق مینمود، در درّهٔ وسیعی نزدیکی کوهی درسه‌فرسخی‌سمت جنوبی‌شیرازمدفون ودرجلومرقداومهتاب باوسعتی‌است‌است‌وازتاریخ‌وفاتش‌اطلاعی‌نیست.

(ص ۵۹ ج ۴ مه و۳۲۶ و ۴۹۲ عم و۴۳۵ ج ۱ فع)

ابواسحق **ابراهیم بن‌علی** - ذیلاً بعنوان **ابواسحق شیرازی** مذکـور است .

ابواسحق **ابراهیم بن‌محمدبن‌ابراهیم** - بعنوان **اسفراینی** نگارش‌یافته‌است.

ابواسحق سبزپوشان فوقاً ضمن **ابواسحق ابراهیم بن شهریار** تذکّر دادیم.

ابواسحق‌سبیعی **عمر** - یا عمرو بن عبدالله بن علی بن‌احمد همدانی‌کوفی‌تابعی، خواهرزادهٔ یزید بن حصین از شهدای کربلا میباشدکه بنوشتهٔ ابن‌خلّکان شرف حضور مبارك حضرت‌امیرالمؤمنین ع را درك وابن‌عباس ودیگراصحاب را نیز دیدارکرده است . شعبه و اعمش وسفیان ثوری از وی روایت‌کرده‌اند وبنا بنقل

معتمد در ریاض‌العلما بتشیّع وی قائل، صدوق نیز درکتاب اختصاص اورا ثقه وامامی مذهب و اعبد اهل زمان‌خودش دانسته وگویدکه نزدعامّه وخاصّه اوثق مردم درحدیث بود، چهل سال با وضوی نماز عشا نماز صبح‌را هم خوانده وهرشب ختم‌قرآن می‌نمود، معذالك درکلمات بعضی‌از اهل فنّ مقدوح‌است. اصل‌اسمش نیز درکتب رجال وتراجم ما بین **عمرو** و **عمر** محل خلاف و نظر بوده بعضی بریکی بودن عمرو وعمر قاطع هستند و عمر نوشتن را حمل برسهو می‌نمایند وبعضی دیگر قطع بتعدّدکرده وگویندکه عمرو و عمر هردو برادر بودندکه عمرو بسال صد و بیست و ششم درحدود صد سالگی وعمر هم درصد و سی‌ام هجرت در نود سالگی درگذشته‌اند . ما هم بسط زاید را موکول به تنقیح‌المقال ودیگرکتب رجالیّه میداریم و وجه تسمیهٔ‌سبیعی وشرح‌حال‌اجمالی‌یونس پسر صاحب ترجمه و اسرائیل پسر یونس را نیز در تحت عنوان **سبیعی** تذکّر داده‌ایم.

(ص ۳ هب و ۴۱۸ ج ۱ کا و ۸۵ ج ۱ و۳۳۳ ج ۲ تنقیح‌المقال)

ابواسحق‌شامی از اکابر عرفا ومشایخ طریقت اوائل قرن چهارم‌هجرت‌میباشد که ازمریدان شیخ ممشاد سابق‌الذکر، کراماتی بدو منسوب و لقبش **شرف‌الدین** بوده است . از دست مرشد مذکورش خرقهٔ خلافت‌پوشید، اغلب‌ادوار زندگانی او درشام بود ، بسال سیصد و بیست و نهم هجری قمری درشهر عکّه از بلاد شام وفات یافته و هم درآنجا مدفون گردید و جملهٔ **قطب‌الواصلین** = **۳۲۹** مادّهٔ تاریخ وفات او است. (ص ۲۷۵ ج ۲ مه و ۲۳۹ ج۱ خه)

ابواسحق شیرازی **ابراهیم بن‌علی**- یامحمدبن‌یوسف‌فارسی‌شیرازی، فیروزآبادیّ البلدة، شیخ‌الاسلام‌الشّهرة، **ابواسحق** الکنیة، اشعریّ‌الاصول، شافعیّ‌الفروع، **جمال‌الدین** اللّقب، از اعیان و اکابرعلمای‌شافعیّه میباشدکه فقیه‌اصولی محدّث متکلّم صوفی زاهد متّقی مدرّس مدرسهٔ نظامیهٔ بغداد بود وازتألیفات او است:

۱- **التنبیه فی‌فروع‌الشافعیة** که‌کثیرا**لفروع** درلیدن وقاهره چاپ، یکی ازکتب خمسهٔ متداولهٔ شافعیه ، بیشتر ازهمه متداول ومحل توجه اکابر بوده وشروح‌بسیاری برآن نوشته‌اند .

گویند بهرفرعی‌که درآن ذکرکرده دو رکعت نماز میخوانده است **۲- شرح لمع** مذکور ذیل که دراصول فقه است **۳- الطب الروحانی** و این هردو درقاهره چاپ شده است **۴- طبقات الفقهاء** ویك نسخه ازآن‌که درتاریخ پانصد و هفتاد و نهم هجرت بخط ابوالطاهر بن ابی‌عبدالله حسین قیسرانی انصاری نوشته شده در خزانهٔ مصریه موجود است **۵- اللمع** در اصول فقه‌که مذکور شد **۶- المعونة فی‌الجدل ۷- المهذب فی‌الفروع** که از مهمترین کتب فقهیهٔ شافعیه و محل توجه اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند ، بسال چهارصد و پنجاه و پنجم هجرت درتألیف‌آن‌شروع ودرشصت‌ونهم هجرت‌بپایانش‌رسانده‌است **۸- النکت فی‌علم‌الجدل** وغیراینها .

گویندکه ابواسحق از طرف مقتدی بالله بیست و هفتمین خلیفهٔ عباسی (۴۶۷- ۴۸۷ه ق = **تسز- تفز**) بجهت خواستاری دختر ملك جلال‌الدولة بنیشابور رفت ، پس از انجام وظیفه با امام‌الحرمین جوینی سابق‌الذکر استاد غزالی مناظره‌های علمی‌کرد ، نزد اهالی خراسان حایز شرافت بی‌نهایت‌گردید بحدّی‌که باخاك زیرپای‌مرکبش تبرّك می‌جستند، امام‌الحرمین هم هنگام وداع رکابش را گرفته وبه مرکبش سوار نمود .

وفات ابواسحق در بغداد بسال چهارصد و چهل و ششم ویا هفتاد و ششم هجرت واقع شد وخلیفهٔ مزبور بجنازه‌اش‌نمازخواند . **نگارنده** بقرینهٔ تاریخ‌تألیف‌کتاب مهذب فوق‌که مذکور شد و بقرینهٔ نماز خلیفه‌که مصرّح به تلخیص‌الآثار است علاوه برقضیهٔ خواستگاری دختر ملك جلال‌الدولة‌که مذکورگردید ومدرّس‌بودن ابواسحق درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغدادکه درسال چهارصد و پنجاه و نهم هجرت باهتمام وزیر پاك ضمیر خواجه نظام‌الملك تأسیس‌یافته‌است صحت‌تاریخ دویمی منقول ازکشف‌الظّنون را تأییدمینماید و بنوشتهٔ آثار عجم وفات ابواسحق بسال چهارصد وهفتاد و نهم هجرت واقع ودرشیراز مدفون است و ظاهراً در مدفن اشتباه شده بلی تاریخ مذکور احتمال صحت دارد .

(کف وص ۳ ج ۱ کا و۴۷ ت و ۳۱۰ ج ۱ مه و۸۸ ج ۳ طبقات‌الشافعیه وغیره)

ابواسحق عمر - یاعمرو بن‌عبدالله‌همان **ابواسحق‌سبیعی** مذکورفوق‌است.

ابواسحق‌کازرونی همان ابواسحق ابراهیم بن شهریار مذکور فوق است .

ابواسحق‌منطقی **ابراهیم** - درعلم منطق شهرتی بسزا داشته و تألیفاتی داردکه ازآن جمله است :

۱- تفسیر انالوطیقا ۲- تفسیر باری‌ارمیناس ۳- تفسیر قاطیغوریاس که هر سه مشجر بوده و تمامی کتابهای او دراثر مشکلی عباراتش متروك گردید، زمان ومشخّصات دیگری بدست نیامد .

ناگفته نماند پس از آنکه علم شریف منطق راکه ازمخترعات ارسطو و به نه باب منقسم و هر بابی باسمی موسوم بوده از یونانی بعربی ترجمه نمودند اسامی‌قدیمی‌یونانی را بکلی متروك نداشتند ودر بعضی ازکتب منطق عربی‌آنها را نیز بااسامی عربی‌مذکور دارند ، ما هم بجهت تکثیر فائده بترتیب اساس الاقتباس خواجه تذکّر میدهیم : **الف - ایساغوجی** عبارت از مدخل منطق بوده و مشتمل برمباحث الفاظ ،کلّی وجزئی، ذاتی و عرضی وکلّیات خمس است . ازآنروکه منظور اصلی در این موضوع کلّیات بوده و مباحث دیگر بمنزلهٔ مقدمهٔ آن است غالباً کلمهٔ ایساغوجی یونانی را بکلیّات خمس ترجمه نمایند . **ب - مقولات عشره** که بیونانی **قاطیغوریاس** خوانند . ج - عقود و قضایا و اقوال جازمه که بیونانی **باری ارمیناس** است . **د** - علم قیاس که بیونانی **انولوطیقای اول** گویند . **هـ** - برهان‌که‌بیونانی **انولوطیقای دوم** خوانند . **و** - جدل‌که بیونانی **طوبیقا** است . **ز** - مغالطه یا حکمت مموهه که بیونانی **سوفسطیقا** است . **ح** - خطابه که بیونانی **ریطوریقا** است . **ط** - شعرکه بیونانی **بیطوریقا** و یا بقول بعضی **انوطیقا** یا **ابوطیقا** نامند .

مخفی نماند ارسطو که اصل واضع علم منطق میباشد درهر یك ازابواب نه‌گانهٔ منطق کتابی بهمین اسم یونانی خود تألیف داده و جمعی از اکابر بترجمه وشرح و تفسیر آنها پرداخته‌اند و چنانچه اشاره شد صاحب ترجمه ابراهیم منطقی نیز سه‌کتاب ازآن‌جمله را شرح و تفسیر کرده است . (کف واساس‌الاقتباس وص۳۴۷ف وغیره)

ابو اسحق نیشابوری ابراهیم‌بن‌محمد‌بن‌ابراهیم- بعنوان‌**اسفراینی** نگارش یافته‌است.

ابو اسد در اصطلاح رجالی عبدالصمد بن عبدالشهید است .

ابواسرائیل دراصطلاح رجالی کنیهٔ اسماعیل بن عبدالعزیز ملائی کوفی است.

ابواسمعیل کنیهٔ خواجه عبدالله انصاری ، طغرائی حسین بن علی ، قطیفی ابراهیم بن سلیمان بوده و هرسه بهمین عناوین در محل خود نگارش یافته است و در اصطلاح رجالی کنیهٔ ابان بن عیاش ، اسحق بن جندب ، بکر بن اشعث، ثابت بن شریح، عبدالله بن عثمان فزاری، عمرو بن غانم، محمد بن زیاد اشجعی، محمد بن سالم بن شریح، محمد بن مقلاص، میسر بن ابی البلاد وجمعی وافر دیگر میباشد.

ابوالاسود[1]

ابوالاسود دئلی یادولی یادیلی ظالم بن ظالم ، از اکابر و اشراف فقهاء وشعراء و نحویین و مردمان بافطانت و حاضرالجواب ونادره‌گوی و از اعیان وسادات محدّثین تابعین وازخواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع میباشدکه در رکاب ظفر انتساب آن‌حضرت در صفّین وغزوات دیگر حاضر بلکه بتصریح رجال‌شیخ، از اصحاب حضرات حسنین و امام سجّاد ع نیز بود . وی نخستین کسی است که قرآن مجید را اعراب گذاشت وآن‌کتاب مقدّس دینی آسمانی را از شایبهٔ تحریف و غلط‌که متدرجاً درمیان عرب بواسطهٔ مخالطت و معاشرت عجم وملل بیگانه ظاهرمیشد محفوظ داشت و بدینوسیله ازآن محذور خطیر مدافعه‌نمود . چنانچه نقطه‌گذاری قرآن‌مجید نیز در زمان عبدالملك بن مروان پنجمین‌خلیفهٔ‌اموی(۶۵-۸۶ه ق = سه- فو) باهتمام نصر بن عاصم لیثی ویحیی بن یعمر عدوانی(که هردو ازشاگردان‌ابوالاسود دئلی، باتقوی و دیانت معروف واز شائبهٔ لاابالی‌گری و بیدینی مبرّا بوده‌اند) واقع‌گردید .

ازکلمات بعضی برمیآیدکه نقطه‌گذاری نیز مثل اعراب ، ازخود ابوالاسود بوده و شرح این مراتب وچگونگی نقطه و اعراب را ازحیث شکل و رنگ ولون ودیگر

۱ـ **ابوالاسود** ـ در اصطلاح رجالی عبارت از احمد بن‌علویه، جبیر بن‌حفص، جمیل بن عبدالرحمن ، خلاد بن‌اسود ، ظالم بن ظالم ، عمر بن محمد ، عمرو بن غیاث وبعضی‌دیگر بوده و اشهر از همه ظالم بن ظالم میباشد و شرح حال اجمالی اورا مینگارد .

مزایای آنهاکه مشتبه بهمدیگر نشوند موکول بکتب مربوطه میدارد .

ناگفته نماندکـه ابوالاسود ، بسیاری از قواعد نحویّه را برروی همان اصـل و اساسی‌که از زبان معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین ع دریافته بوده چیده ومرتب نموده و مرادکسانی‌که ابوالاسود را واضع علم نحو دانند همین معنی است والاّ اصل واضع و پایه‌گذار علم نحو، آن‌حضرت بوده وآن ترجمان اسرار و حقایق نخستین‌کسی است‌که آن علم شریف را ابداع و اصول و اساس‌آنرا بابوالاسود املا فرموده ویـاد داده است و این موضوع از قضایای مسلّمه بوده و قابل شبهه و تردید نمیباشد . ابن‌ابی‌الحدید در اوّل شرح نهج‌البلاغه‌اش‌گوید همهٔ مردم میدانندکه حضرت علی ع نخستین‌کسی‌است‌که علم نحو را انشا و اختراع‌کرده و اصول و جوامع‌آنرا بابوالاسود املا فرموده و ازآن جمله سه‌قسم‌اسم وفعل وحرف بودن‌کلام وتقسیم‌کلمه‌بمعرفه ونکره وتقسیم وجوه‌اعراب برفع و نصب و جرّ وجزم است پس گوید نزدیك است‌که این مطلب ملحق بمعجزه‌گردد زیراکه قوهٔ بشری وافی بدین حصر نبوده و قادر براین استنباط نمیباشد .

سبب وضع و ابتکار آن‌حضرت این علم شریف را موافق بعضی از روایات وارده آنکـه زنی بعد از فوت پدرش میگفته است **ابوی مات وترك علی مالا** اینجمله غلط و مخالف اصول زبان عرب بوده و بایستی می‌گفت: **ابی‌مات و ترك لی مالا** چون این‌خبر مسموع‌آن‌حضرت‌گردید اصول‌اولیهٔ نحو را در رقعه‌ای‌نوشته وبابوالاسود عنایت‌فرمود. یاموافق بعضی‌از روایات دیگر، کسی آیهٔ شریفهٔ **انالله برییء من‌المشرکین و رسوله** را بکسر لام میخوانده است‌که علاوه برغلط لفظی مغیّر معنی هم بوده و مفید برائت خدا از مشرکین و پیغمبر خود میباشد (نعوذ بالله) چون این‌خبر مسموع‌آن بزرگوارگردید فرمود همانا این کار دراثر اختلاط عرب با عجم است پس فرمودکلمات عرب برسه‌گونه است اسم و فعل و حرف و دربعضی از روایات وارده اسم را نیز بنام ظاهر ومضمر و شقّ ثالث (که نه ظاهر است ومضمر) بسه قسمت‌کرد وآنگاه‌فرمود : **انح یا اباالاسود نحوه** یعنی این راه را پیش‌گیر و علاوه اورا بتوسعهٔ اطراف‌آن واضافه‌کردن قواعد و فروعات

نحویّه دیگر که بمرور ایّام تصادفش نمایدارشادکرد وفرمود: **واضف الیه ماوقع الیك** .
ابوالاسودگوید بعد از صدور این امر مطاع قواعدی جمع کرده وبنظر مبارك آن‌حضرت رساندم که‌ازآنجمله پنج‌حرف نصب(حروف‌مشبّهة بالفعل) انّ و انّ و کانّ ولیت ولعلّ بوده و حرف لکنّ راکه نیز یکی ازآنجمله است ننوشته بودم ، آن‌حضرت فرمود پس چرا لکنّ را ترك‌کرده‌ای گفتم بخیالم نرسیدکه آن نیز ازحروف نصب است پس‌آن را نیز بحسب دستور مطاع بدانها افزودم .

وجه تسمیهٔ علم نحو نیز از همان فرمایش فوق آن‌حضرت اقتباس شده ویا خود بجهت‌آن است‌که درموقعی‌که ابوالاسود بعضی از قواعد موضوعهٔ خود را بنظر حقایق اثرآن‌حضرت رسانید مورد قبول وتحسین شد وفرمود **نعم مانحوت** یا **ما احسن هذا النحو الذی نحوت** . از ابوجعفر بن رستم طبری نقل است وقتی‌که آن حضرت بعضی از قواعد نحویّه را بابوالاسود القا فرمود ابوالاسود گوید **فاستأذنته ان اصنع نحو ماصنع** یعنی از آنحضرت استیذان نمودم بهمان نحوی‌که کرده من هم عمل و اقدام کنم اینك این علم بهمان سبب به **نحو** نامیده شد .

نگارنده گوید در سبب وضع علم نحو و وجه تسمیهٔ آن علم شریف بهمین اسم مشهوری خود ، جهات دیگری نیز بهمین نمط گفته‌اندکه اصلاً منافی همدیگر نبوده و همهٔ آنها ممکن‌الوقوع است و کلمهٔ جامعه درسبب وضع و ابتکار این علم‌که‌آن‌حضرت را بدان وادارکرد همانا غلط یـا اغلاطی بوده‌که از اختلاط عرب با عجم و ملل دیگر ناشی ، زبان اصلی ایشان را فاسد وبالنتیجه منتهی بتحریف و غلط خواندن‌کتاب‌الهی میگردید. همچنانچه دراوّل عنوان‌اشاره شد ابوالاسود، شاعرحاضرجواب وبدیهه‌گوی بوده است . وقتی در قبیلهٔ بنی‌قشیر (که ناصبی وجبری بوده‌اند) واردشد ، ایشان‌سنگ بجانبش می‌انداختند او نیز رد میکرد ، روز دیگر چون کار بآشتی انجامید ایشان را بجهت آن کـردار خارج از نزاکت ملامت می‌نمود ایشان از روی همان عقیدهٔ جبری گفتند ما سنگ نینداختیم بلکه سنگ‌انداز خدا بوده‌است گفت بخدا دروغ نبندیدکه

اگر خدا می‌انداخت مسلّماً آن سنگ‌ها برمن خورده و خطا نمیکرد . درمعجم‌الادباء ابیات ذیل راکه در دیوان مشهور منسوب بحضرت امیرالمؤمنین ع است باابوالاسود نسبت داده است :

و ما طلب المعيشة بالتمنی | و لكن الق دلوك فی‌الدلآء
تجئك بملاءها يوما و يوما | تجئك بحمأة و قليل ماء

تا آخرآنهاکه در دیوان مذکور همین دو بیت بوده و در معجم‌الادباء سه بیت دیگر نیز بدانها افزوده است . درمعجم‌الادبا سه بیت مذکور در ذیل را نیزکه در دیوان مذکور است باابوالاسود نسبت داده است :

ذهب الرجال المقتدی بفعالهم | والمنكرون لكل امر منكر
و بقيت فی‌خلف يزين بعضهم | بعضا ليدفع معور عن معور
سلكوا بنيات‌الطريق فاصبحوا | متنكبين عن الطريق الاكبر

درکشف‌الظّنون دیوانی نیز بنام **دیوان ابی‌الاسود** بدو نسبت داده است . گویند معاویه بجهت استمالت قلب ابوالاسود هدیه و ارمغانی‌که حلوا نیز درآن بوده بدو فرستاد ، دخترك پنج و شش ساله‌اش یك لقمه ازآن حلوا خورد ، ابواسود گفت این را معاویه فرستاده‌که ما را از محبت حضرت امیرالمؤمنین ع منصرف سازد ، آن دخترك گفت **قبحه‌الله يخدعنا عن‌السيد المطهر بالشهد المزعفر** وای برحال فرستندهٔ آن و خورندهٔ آن پس آن لقمه را قی‌ّ کرد واین شعر را انشا نمود :

ابالشهدالمزعفر یاابن‌هند(حرب‌خدا) | نبيع‌عليك‌احسابا(اسلاما خدا)ودينا
معاذ الله كيف يكون هذا | و مولانا امير المؤمنينا

موافق آنچه در مجالس‌المؤمنین از ربیع‌الابرار زمخشری نقل کرده آن دخترك اصلاً ازآن حلوا نخورد لکن‌بمجرّد شنیدن اینکه معاویه بمنظور فریبش فرستاده بالبدیهه آن دوبیت را انشا نمود . بالجملة نوادر و طرائف ابوالاسود بسیار و بسط آنها خارج از وضع این مختصر میباشد .

ناگفته نماند نخستین کسی‌که علم نحو را از ابوالاسود فراگرفته پسرش عطا و

دو شاگرد یگرش یحیی و نصر مذکورین فوق میباشند . ایشان بعد از وفات ابوالاسود که بسال شصت و نهم یا نود و نهم هجرت در بصره بمرض فلج یا طاعون عام وقوع یافت پیشوای علم نحو بوده‌اند . مخفی نماندکـه **اسم** و **نسب** و **نسبت** ابوالاسود محل خـلاف ارباب تراجم میباشدکه بطور خلاصه تذکّر میدهد : **اسم و نسب** اشهر، ظالم بن ظالم است چنانکـه مذکور داشتیم و درکلمات دیگران مابین ظـالم بن سارق ، ظالم بن عمرو بن عثمان ، ظالم بن عمرو یا عمیر بن ظالم ، ظالم بن عمرو یـا عمیر بن سفیان بن جندل بن سیمر یا یعمر بن خلس بن نفاثة بن‌عدی بن دئل بن بکر بن عبدمناة بن‌کنانة محل خلاف است . همچنین **نسبت مشهوری** او مابین دئلی ودولی و دیلی درکتب تراجم مختلف و حرف ثانی آن مابین یای حطّـی و همزهٔ مفتوحه بکسر اوّل و مابین همزهٔ مکسوره و واو مفتوحه بضمّ اوّل مردّد و ظاهراً موافق آنچـه در نسب اشاره شد دئل نام جدّ اعلی ابوالاسود و پدر یکی از شعب قبائل‌کنانه و نسبت ابـوالاسود نیز بهمین قبیله دئل بوده و این اختلافات مذکوره درنسبت تماماً محض اختلاف رسم‌الخط و تحریف‌یافتن همزه به یای حطّـی ویا عکس آن بوده و اصل مطلب شایستهٔ صرف وقت نیست .

(س ۲۶۱ ج ۱ کا و۲۰۱ ج ۲ مه و ۲۵۲ ج ۱ ع و۶۵لس و۴۴۲ ج ۱ فع و ۳۴۱ ت و ۴ ج ۱ مه و ۳۴ ج ۲ جم و ۶۳ عم)

ابوالاسودکاتب احمد بن علویه - درباب سیّم بعنوان **ابن‌الاسود** خواهدآمد.

ابـواسید، **ابوالاشعث**، **ابوالاشهب** — در اصطلاح رجـالی **اولی** کنیهٔ عبدالله بن ثـابت صحابی ، **دویمی** محمد بن حماد مزنی، **سیمی** جعفر بن حارث ومحمد بن یزید جعفی بـوده و شرح حال ایشان موکول بـدان علم شریف است.

ابوالاصبغ عبدالعزیز بن احمد - بعنوان **اخفش** نگارش یافته‌است.

ابوالاکراد علی بن میمون - موکول بعلم رجال است .

ابوامامه در اصطلاح رجالی اسعد بن زرارهٔ انصاری ، اسعد بن سهل بن حنیف ، ایاس بن ثعلبهٔ حارثی، صدی بن عجلان باهلی و بعضی

دیگر میباشد و دراینجا فقط بشرح حال اجمالی آخری میپردازیم .

ابو امامه **صدی بن عجلان - باهلی** ، از مشاهیر اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع و از حـاضرین بدر میباشد ، معاویه جاسوسها برگماشته بودکه بطرف حضرت امیرالمؤمنین ع فرار ننماید . نام او درکتب رجالیـّه مابین صدی و سهل و ثعلبه و عبدالله و عبدالرحمن مردّد ومشهور همان صُدَیّ (بضمّ اوّل و فتح ثانی و تشدید آخر) استکه مذکور داشتیم واز قضیهٔ نصب جاسوس کـه مذکور شد تشیـّع و خلوص ابوامامه استظهارمی‌شود لکن بعضی اورا ازکسانی‌شمرده‌اند که از حضرت علی ع منحرف بوده‌اند و اقامت او نزد معاویه نیز از ته دل وبا رضا و رغبت بوده و تحقیق مطلب را بتواریخ و سیر وکتب رجالیـّه موکول میدارد .

نسبت باهلی (بکسر ه) بقبیلهٔ باهله نامی‌است ازشعب قبیلهٔ قیس عیلان و **باهله** در اصل نام زن مالك بن اعصر بن سعد بن قلیس‌عیلان و اخیراً معن پسر مالك مز بـور با وی همسر شد و بهمین جهت اولاد باهله بانتساب او شهرت یافتند (نه بانتساب پدر) این استکه اشراف و اکابر از نسبت باهلی امتناع ورزند و شاعری گوید :

وما ینفع‌الاصل من هاشم — اذا کانت النفس من باهلة

دیگری گفته است :

اذا قـلت لـلکلب یـا بـاهلـی — عوی‌الکلب من‌شؤم (لؤم‌خ‌ل) هذاالنسب

وفات ابوامامه بسال‌هشتاد ویکم‌یاششم‌هجرت‌درنود ویك‌سالگی درحمص‌شام واقع‌گردید.

(تنقیح‌المقال وص ۴ هب و ۱۳۴ صف)

ابو امیه در اصطلاح رجالی کنیهٔ چند نفر میباشدکه بضمیمهٔقیودمختلفه از همدیگر امتیاز یابند چنانچه ابوامیهٔ جعفی سوید بن غفله و جمحی صفوان بن اسد وعمیر بن وهب وضمیری عمر بن امیه وکندی شریح بن‌حارث وغیرهم . دراین‌کتاب فقط شرح حال آخری بعنوان قاضی شریح نگارش یافته است و دیگران را محول بکتب رجالیـّه میداریم .

ابو ایوب در اصطلاح رجال و تراجم کنیهٔ ابراهیم بن عیسی یا عثمان یا زیاد خزّاز یا خزّاز و حارثة بن قدامهٔ تمیمی ومنصور بن حازم بجلی و هلال بن مقلاص صیرفی و جمعی دیگر میباشد اینك بعضی از ایشان را تذکّر و دیگران را موکول بکتب رجالیّه میداریم .

ابوایوب انصاری **خالد بن زید بن کلیب** - خزرجی انصاری، ازاکابراصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع و حاضرین بدر و عقبه و غزوات دیگر بود ، آن‌حضرت هنگام هجرت بمدینهٔ منوّره درخانهٔ وی نزول اجلال فرمود . خدمات وی و مادرش درحق آن حضرت معروف است . آن زن از هردو چشم نابینا بوده وبسیار تمنّا میکردکه اقلاً یك‌چشمش بینا میبود تاجمال مبارك عدیم‌المثال آن وجود مقدّس را زیارت می‌نمود پس دراثر یك‌توجه‌آن بزرگوار ازهردو چشم بینا گردید و این نخستین معجزه بوده‌که درمدینه ازآن حضرت بظهور پیوست .

ابوایّوب‌گویدکه آن‌حضرت درطبقهٔ تحتانی خانه‌ام نزول فرمود، شب دیدم‌که مسکن آن‌حضرت مهبط انوار الهی است اینك تحتانی بودن منزل آن وجود مقدّس را دیگر دور از وظیفهٔ ادب دیدم ، با زن خودم ام‌ایّوب هم‌فکر شدم، تمام‌شب‌اندیشناك بوده و بخواب‌نرفتم، صبح قضیه را بعرض حضور مبارك رسانیدم . بعد از التجا وسوگند دادن بطبقهٔ فوقانی تشریف‌فرما شدند . گویندکه ابوایّوب در زمان معاویه بعزم غزوه باستانبول رفت و بسال پنجاهم یا پنجاه و یکم یا دویم هجرت درهمانجا وفات یافت ، درقرب حصار شهر مدفون گردید ، بقعه او مشهور و مزار مردم میباشد . نیزگویندکه مسیحیان آن سرزمین از دیرگاهی درهنگام استسقا بدانجا رفته ودعا مینمودند وبسط تحقیق رفتن باستانبول ومزایای دیگرقضیهٔ ابوایّوب را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(ص ۴ هب و ۱۱۹ مف و۱۵۳ ج ۱ تاریخ بغداد وغیره)

ابوایوب‌شاذکونی **سلیمان بن‌داود** - بهمین عنوان **شاذکونی** نگارش یافته است .

ابو ایوب فقیه سلیمان بن یسار - یکی از فقهای سبعه و درضمن همین عنوان نگارش یافته است .

ابو ایوب مدینی سلیمان بن ایوب - از ادبا و ظرفای مدینه میباشدکه در اصول سرود و خوانندگی و حکایات مغنّیان باخبر بود، چندین کتاب بنام **اخبار ظرفاء مدینه** و **طبقات المغنین** و **قیان الحجاز** و **قیان مکه** و**کتاب النغم** تألیف داده و زمان و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

ابو بحیر (بروزن کمیل) دراصطلاح رجالی کنیهٔ **عبدالله بن نجاشی اسدی** است.

ابو البحتری کنیهٔ مردی میباشدکه باچندتن ازقوم‌خودنزدیکی‌قبرحاتم‌طائی نزول کرد ، حاتم را مخاطب داشته و میگفت‌که **یا اباالجعد** مارا مهماکن‌کسان اوگفتند ازاستخوانهای پوسیده چه‌توقّع داری‌گفت قبیلهٔ حاتم‌گمان دارند حاتم‌کسانی‌راکه نزد قبراو فرودآیند مهمان‌میکنندپس‌خوابیده وباندك‌فاصله **واراحلتاه** گویان از خواب بیدار شد ، درجواب استفسار از سبب آن‌گفت در خواب دیدم‌که حاتم از قبر برآمد و ناقهٔ مرا پی‌کرد پس دیدندکه ناقهٔ او درمیان دیگر ناقه‌ها درخون خود غلطان است گفتند اینك حاتم ترا مهمان‌کرده‌است .گوشت آنرا خورده وکوچ نمودند، ابوالبحتری را نیز در ردیف خودشان کردند ، دراثنای راه دیدند شترسواری در عقب ایشان آمد ، شتر دیگری نیز دریدك خود آورد ، بعد از شناسائی ابوالبحتری‌گفت من عدیّ بن حاتم هستم ، پدرم درخواب بمن‌گفت‌که رفقای ترا با شتر خود تو مهمان‌کرده است ومرا امر نمودکه ترا بهمین‌شتر یدکی سوارنمایم پس‌عدی این‌اشعاررا فروخواند:

ابـا البحتری لأنت امرؤ	**ظلـوم العشیرة شتامهـا**
اتیت بصحبك تبغی القری	**لدی حفرة صدحت هامها**
اتبغی لدی‌الرم عندالمبیت	**وحولك طی و انعـامها**
فانـا سنشبع اضیـافنـا	**ونـأتی المطی فنعتـامها**

سالم‌بن زرارهٔ غطفانی‌هم درضمن مدح عدی بن حاتم، بهمین قضیه اشاره‌کرده وگوید :

ابـوك ابوسباقة الخیر لم یزل	**لدن شب حتی مات فی‌الخیر راغبا**

به تضرب الامثال فی‌الشعر میتا — و کان له اذ ذاك حیــا مصاحبا
قری قبره الاضیاف اذ نزلوا به — ولم یقر قبر قبله الدهر راكبًا

سال وفات ابوالبحتری بدست نیامد، عدی بن حاتم بسال شصت و هفتم هجرت درصد و بیست سالگی درکوفه وفات یافته است ولفظ **بحتری** دراینجا با **حای حطّی**است بخلاف ابوالبختری مذکور در ذیل که‌آن با خای ثخذ است .

(ص ۳۱۳۴ ج ۴ س و۱۲۹ ج ۱ نی از مروج‌الذهب)

ابو بحر دراصطلاح رجالی‌لقب‌اقرع بن‌حابس، جعفر بن‌محمد بن‌حسن بن علی بن ناصر بحرانی ، صخر بن قیس ، ضحـاك و بعضی دیگر و شرح حـالشان موکول بکتب رجالیّه بوده و فقط شرح حـال **صخر** را بعنـوان **احنف** نگارش داده‌ایم .

ابوالبختری در اصطلاح رجالی ، کنیهٔ سعد بن عمران یا سعید بن فیروز و وهب بن وهب میباشد و بشرح‌حال اجمالی دویمی میپردازیم .

ابوالبختری **وهب بن وهب بن وهب** - یا کثیر بن عبدالله بن زمعة بن‌مطلب بن‌اسد قرشی اسدی قاضی مدنی، از فقها ومحدّثین عامّه‌میباشد که ربیب حضرت صادق علیه‌السلام ومادرش عبده دختر علی‌بن یزید درمدینه از ازواج آن‌حضرت بود . با اینکه مدتی درآستان مقدّس آن بزرگوار بسر برد ولی دراثر عدم قابلیّت محل نتیجه نداد ، روایاتش نزد علمای فریقین مردود ، درکلمات علمای رجال مقدوح وعبارتهای متنوعه در ذمّ و قدح وی مذکور است. درعهد هارون‌عباسی بقضاوت بغداد و اخیراً بقضاوت مدینه نامزدگردید ، عاقبت معزول شده و ببغداد رفت و درسال یکصد و نود و نهم یا دویستم هجرت درگذشت .

بختری (بروزن سرمدی یـا بضمّ اوّل) مردم زیبا بدن و متکبّر و خـودپسند را گویند وبختره و تبختر یعنی تکبّر و راه رفتن مردم متکبّر و خودپسند ویا راه رفتنی است‌که با تمایل وناز وکرشمه‌باشد ودورنیست‌که لفظ بختر بقرینهٔ معانی‌مذکورهٔمعرّب بهتر باشد چنانچه ازمجلسی هم نقل شده است . بهرحال‌این‌لفظ بختری (با خای ثخذ)

غیراز لفظ بحتری (با حای حطّی) میباشدکه درمحل خود از این کتاب نگارش یافته است.
(ص ۳۰۵ ج ۲ کا و ۴۵۹ ج ۱ مه و ۵ هب و ۲۵۵ مف و ۱۶۰ ج ۱۹ جم و ۴۸۱ ج ۱۳ تاریخ بغداد وغیره)

ابو البدر

شیخ الرئیس - در ریاض العلما مینویسد شیخ الرئیس فاضل کامل امامی مشهور است پس گوید این عبارت را در شهر اردبیل در کتابی دیدم که ابوعلی طوطی نقل کرده که شیخ الرئیس ابو البدر این اشکال را :

ه ااا ممم ☰ هـ و ااا ویا موافق بعض نسخ بدین روش ه ااا ☰ اااا هـ و

نوشته و گفته است که بنا بنقل شخصی موثّق حضرت امیر المؤمنین ع آنها را برروی سنگی دیده و فرمود آنها اسم اعظم خدا است پس آنها را بدین ابیات شرح نمود :

ثلث عصی صففت بعد خاتم	**علی رأسها مثل السنان المقوم**
و میم طمیس ابتر ثم سلم	**الی کل مأمول و لیس بسلم**
و هاء شقیق ثم واو منکس	**کانبوب حجام و لیس بمحجم**
واربعة مثل الأنابیت (الانامل خ) صففت	**تشیر الی الخیرات من غیر معصم**
فذالك اسم الله جل جلاله	**الی کل مخلوق فصیح و اعجم**
فیا حامل الأسم الذی لیس مثله	**توق به کل المکاره تسلم**

در دیوان مشهور منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع وهمچنین درشرح دیوان میبدی ابیات شش گانهٔ مذکور تحت عنوان (طلسم دفع صداع و کدورت که مجرّب اکابر است باین صورت)

ه ااا م ☰ اااا هـ و بدین ترتیب است ـ ثلث الخ و میم الخ و اربعة الخ وهاء الخ فیا حامل الخ فذالك الخ و بنا براین شکل مذکور فوق بهمان ترتیب باشدکه از نسخهٔ دیوان نقل شد و درحاشیهٔ یك نسخه از دیوان که نزد این نگارنده موجود است نیز بهمان ترتیب نوشته و فقط صورت خاتم (ه) راکه دراوّل است تغییر داده بدین شکل میباشد .

✡ ااا م ☰ اااا هـ و

پوشیده نماندکه در بیت سیّمی دیوان مزبور بعوض **الانابیب** کلمهٔ **(الاصابع)** و بیت چهارمی

نیز در دیوان مذکور بدین طرز است :

وهاء شقیق ثم واو مقوس علیها اذا یبدو کانبوب محجم

مصراع دویمی شعر پنجمی نیز این‌چنین است: **توق من‌الاسواء تنج و تسلم** ناگفته نماند که شکل مذکور را درکتاب اعیان‌الشیعة بدین نمط نوشته است :

ه و

اگرچه این‌شکل ظاهراً مطابق ابیات مذکوره نیست لکن اگر درصورت‌اقتضا تمامی اشکال پنج‌گانهٔ‌فوق کتابت شود دیگر بهتر خواهد شد .

تبصرة: بجهت زیادت بصیرت ترجمهٔ فارسی بعضی از کلمات مذکوره در ابیات مزبوره را می‌نگارد : **۱- عصی :** با دوکسره و تشدیدآخر جمع عصا و مراد در اینجا حرف الف‌است . **صففت :** یعنی صف‌کشیده و راست‌کرده‌شده **۲- خاتم :** بمعنی‌انگشتر ودراینجاکنایه‌ازشکل مدوّراست **۳- سنان :** نیزه **۴- طمیس :** کور ونابینا **۵- ابتر :** بمعنی دم‌بریده و مقطوع‌الآخر و این هردو صفت حرف میم وگویا کنایه از بی‌چشم و دم‌بریده‌نوشتن آن‌است بدین‌شکل (م) برخلاف‌چشم‌دار ویا دم‌دار نوشتن‌آن‌بدین‌صورت (ه - م) **۶- سلم :** بـروزن مدّت : نردبـان **۷- اصابع :** جمع اصبع بمعنی انگشت ، **انابیت** جمع انبوب بمعنی نی ، **انامل** جمع انملة بمعنی بندبالائی انگشتان یعنی چهار الف نیز بشکل چهار نی ویا چهارانگشت ویا چهار بندبالائی انگشتان پهلوی‌هم‌نوشته شود بطوری‌که گویا صف کشیده‌اند . **معصم** بمعنی بند دست‌که جـای النگو و دست‌بند است **۸- شقیق :** بمعنی شکافته وگویا کنایه ازدوچشمی‌نوشتن حرف (ه) است چنانچه در اشکال فوق نمودار است **۹- مقوس :** بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل‌کج‌کرده شده و **منکس** باهمان‌صیغه‌سرنگون‌ووارونه‌کرده‌شده **۱۰- یبدو :** یعنی‌ظاهرگردد **۱۱- محجم:** بروزن مرفق آلت حجامت **۱۲- توق :** امر حاضر ازباب تفعل است یعنی خودرا باآن اسم مقدّس حفظ و حراست و نگهداری کـن **۱۳- اسواء :** جمع سوء بمعنی شـدّت ، **مکاره** جمع‌مکروه (ظاهراًغیر قیاسی‌است) بمعنی‌امرشدید وناملائمات‌زمان **۱۴- فصیح :**

زبان‌آور . **اعجم** بسته‌زبان وگویا کنایه از عرب و عجم وتمامی اصناف مردمان است و
و درشرح دیوان میبدی این رباعی را درتفسیر و بیان ابیات مذکوره نوشته است:

صفری سه الف کشیده مدّی برسر — میمی کج وکور و نردبانی در بر
پس‌چار الف است و ها و واوی دم سر — این است یقین اسم خدای اکبر

در ریاض‌العلماء بعد ازنقل ابیات مذکوره‌گوید این ابیات (ذیل) و طلسم نیز ازحضرت
امیرالمؤمنین ع نقل شده است :

خمس هائات وخط فوق خط — و صلیب حوله اربع نقط
و همیزات اذا اعددتها — فهی سبع لم‌تجد فیها الغلط
ثم هاء ثم واو بعد هاء — ثم صاد ثم میم فی‌الوسط
تلك اسماء عظیم قدرها — فاحتفظ فیها و ایاك الغلط
تشفی الاسقام والداء الذی — عجزت عنه الاطباء بالنمط

یعنی شکلی بدین‌طرزکه پنج **ه** و**دوخط** افقی بالای هم و **صورت خاچی**که دراطراف‌آن
چهار نقطه باشد و **هفت همزهٔ** کوچك پس حرف **ه** ، بعد حرف واو ، پس حرف صادی که
در وسط‌آن حرف میمی باشد می‌نویسی و اینها اسمائی عظیم‌القدر هستند ،آنهارا حفظ
کن و مراقب باش‌که غلطی نداشته باشد، آنها شفای تمامی مرضها و دردهائی هستندکه
اطبّای‌حاذق‌ازمداوای‌آنها درمانده‌اند وباصول و نمط‌متداولی‌معمول‌درطبابت، نمیتوانند
معالجه بکنند وشکل مذکور موافق دستور معینی در ابیات مزبوره این چنین میشود :

هههههـ ═ ⁛ ءءءءءءء ه و صم — درریاض‌العلماء‌بعدازاین
جمله‌گوید مشهوردراین‌عصرآن‌است‌که‌این‌اشکال‌را درایّام‌جمعهٔ‌رمضان ویافقط‌روزجمعهٔ
آخرآن‌ماه‌مبارك‌بعدازچهل‌ویك‌مرتبه‌آیهٔ‌شریفهٔ: وَ اِنْ یَکَادُ بجهت‌چشم‌زخم‌ومکاره‌وشدائد
و مانندآنها مینویسند و نیز سندکتابت این اشکال را بشیخ بهائی نسبت میدهند وکیفیت
کتابت این‌اشکال مختلف بوده وصحیح‌آن است‌که مطابق مضمون این‌اشعار باشد تاآنکه
در خاتمه‌گوید نام و زمان و مذهب این شیخ (شیخ‌الرئیس ابوالبدر) را بدست نیاوردم

لکن ظاهر آن است که شیعهٔ اثنی‌عشری است انتهی .

مخفی نماند که این ابیات پنج گانهٔ آخری در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین ع نقل نشده است . در حاشیهٔ ریاض گوید (بمناسبت حرز مذکور) **نام مادر موسی** بنوشتهٔ تفسیر ابن‌عادل **یوخابذ** است و بعضی **ابادخا** و برخی ابادخت گویند . نگارنده گوید: نام مادر حضرت موسی بن عمران بنا برآنچه ارباب علوم غریبه منسوب دارند از اسرار و منشأ بعضی از آثار عجیبه بوده و ظاهر آن است که تعرض ریاض العلما بذکر آن درموقع ذکر طلسم مذکور فوق نیز بهمین جهت است که آن نیز مثل طلسم مزبور منشأ آثار عجیب میباشد . چون رشتهٔ کلام بدینجا رسید محض من باب استطراد گوئیم در قاموس الاعلام مینویسد مادر موسی دختر لاوی بن یعقوب ع و برادرزادهٔ حضرت یوسف ع و نامش **یوحابث** است . در ناسخ التواریخ گوید نام مادر موسی **یوکبد** میباشد . درکامل ابن‌اثیر گوید نام مادر موسی یوحابذ ودر اواخر کتاب گوهر شب‌چراغ گوید : **طریفة - قیل ان اسم ام موسی الذی تفتح به الاقفال والقیود هو هذا . طیسوم ایوم قیوم دیموم دیوم** نیز بفاصلهٔ یك ورق گوید طریفة گویند عزیمت اسم مادر حضرت موسی علیه السلام چنین است: **اللهم رب هلیا بنت وعیا المؤمنة الصدیقة ام موسی علیه السلام بالله العزیز الکبیر المتعال المهیمن العظیم الذی فتحت به الاطباق و استنارت به الافاق و فتحت به الاقاسی افتح هذا القفل او هذا الغلف - وان شئت قلت قلب قلب فلان بن (فلان) علی مودة ف (فلان) بحق هذه الاسماء الوحا الوحا الساعة الساعة العجل العجل العجل الحریق الحریق الحریق النار فی قلب فلان بنت ف علی حب ف بن ف**

(متفرقه و باب کنی از قسم اول ریاض که برای خاصه منعقد ساخته است)

ابو بدر — **یوسف بن یحیی** - در باب القاب بعنوان **مقدسی** نگارش یافته است.

ابو بدیل — **ابراهیم بن علی** - در باب القاب بعنوان **خاقانی** مذکور شده است .

ابو براء — در اصطلاح رجالی **عامر بن مالك** است که در باب القاب بعنوان **ملاعب الاسنة** مذکور افتاده است .

ابو برده — در اصطلاح رجالی کنیهٔ ابراهیم بن مهزم ، مالك بن هبیره ، هانی بن عمرو وجمعی دیگر از اصحاب ومحدّثین میباشد ودر

اینجا فقط بشرح‌حال اجمالی ابوبرده عامر بن ابی‌موسی میپردازیم .

ابو برده

عامر بن ابی‌موسی‌اشعری عبدالله بن قیس - بعد از شریح قاضی متصدّی قضاوت کوفه شد، مانند پدرش (که شرح حال اورا در باب اوّل بعنوان **اشعری** نگارش داده‌ایم) از مبغضین‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع بود، روزی دست ابوالعادیه قاتل **عمار یاسر** شهید صفّین را محض بجهت این عمل شنیع او بوسه داد وگفت این است‌که یکی ازخواصّ و خصّیصین علی‌بن‌ابیطالب ع راکشته‌است و ابداً آتش جهنم نخواهد دید . ابوبرده ازکسانی است‌که درقتل حجر بن عدی (که بفرمودهٔ علمای رجال از جملهٔ ابدال واز اصحاب‌کبار آن‌حضرت‌بوده) کوشش بسیاری‌کرد وبامر زیادبن‌ابیه‌پدرعبیدالله‌بن‌زیاد مشهورشهادتی بدین‌مضمون‌بنگاشت: **بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم هذا ماشهد علیه ابوبردة ابن ابی‌موسی لله رب‌العالمین شهدان حجر بن عدی خلع‌الطاعة و فارق‌الجماعة و لعن‌الخلیفة ودعا الی‌الحرب والفتنة و جمع‌الجموع یدعوهم الی نکث‌البیعة و خلع امیرالمؤمنین معاویة وکفر بالله** ابوبرده درسال‌یکصد و سیّم یا چهارم یا ششم یا هفتم هجرت درگذشت .

پسرش‌بلال نیز قاضی بصره واز نوّاب **ابوالهیثم خالد** امیرکوفه (که شرح حالش بهمین عنوان خواهدآمد) بود ، بعد از عزل خالد ، یوسف بن عمر ثقفی ازطرف‌هشام بن عبدالملك دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵-۱۲۵ه ق = قه- قکه) بامارت عراقین منصوب شد ، خالد و عمّال اوراکه بلال مذکور نیز ازآن جمله بوده درموقع رسیدگی حساب ایّام امارت اشکنجه داد ، درماه ذیقعدهٔ ۱۲۵ه ق = قکه یا محرّم ۱۲۶ه ق = قکو) درشهر حیره یك فرسخی‌کوفه خالد را کشت ، بلال نیز با اشکنجهٔ یوسف درگذشت .

گویند بلال نخستین‌کسی میباشدکه حکم جوری‌کرده است چنانچه بی‌شاهد و بیّنه بحقّانیّت یکی از متداعیین حکم داده و میگفت‌که او در نظر من مهربانتر از رفیق محکومش بوده است . ناگفته نماند قتل خالد مذکور بدین‌شکل‌بوده پایهای‌اورا درمیان دوتخته فشار داده شکستند ، پس ساقین وبعد ورکین اورا بهمان دستور شکسته

و عاقبت کمر اورا بهمان نحو شکستند تا درگذشت در هیچیك از این مراحل حرفی نزد و افسوس نکرد و اظهار الم و توجّع ننمود .

(ص ۱۸۶ و ۲۶۵ ج ۱ کا و ۱۱۵ مف و ۱۵ ج ۱ نی)

ابو برزه **نضلة بن عبید** - اسلمی‌صحابی،مدنی‌خزاعی‌که‌باکنیه‌اش‌مشهور و اسم خود و پدرش مثل تاریخ وفات و محل وفاتش محل خلاف بوده و ما بین نضلة بن عبید ، نضلة بن عبیدالله ، نضلة بن عبدالله، خالد بن نضلة، عبدالله بن نضلة ، عبدالله بن عائد مردّد و بنا بنقل معتمد اوّلی راکه اشهر از غیر او است در اسدالغابة تصحیح‌کرده است . بهرحال وی پیش از فتح مکّه بشرف اسلام مشرّف شد ، درهفت غزوهٔ اسلامی حاضر و از اصفیای حضرت امیرالمؤمنین ع بود . وفات او بسال شصت و پنجم هجرت در خراسان ، یا بسال شصتم در بصره پیش از مردن معاویه واقع ویا بعقیدهٔ بعضی بدون تعیین محل درسال‌شصت وچهارم وقوع‌یافته‌است.گویند هنگامی که رأس اطهر حضرت حسین بن علی علیهما‌السلام را درمجلس یزیدآوردند ابو برزه‌نیز حاضر بود همینکه دید یزید چوب بر لب ودندان‌آن سرور عالمیان میزندگفت‌ای‌یزید بسیار دیده‌ام‌که حضرت رسالت ص این لب ودندان را بوسه میداد، فردای قیامت رفیق تو درعرصهٔ محشر ابن‌زیاد است ولی صاحب این‌سر مبارك باآن‌حضرت محشور خواهد بود، این‌قضیه‌نیز یکی‌ازدو‌تاریخ‌اوّلی وسیّمی‌راکه دروفات‌اومذکورداشتیم‌تأییدمینماید.

(کتب رجالیه و ص ۱۶ ج ۱ نی و ۱۸۲ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابو برقان‌سعدی عم رضاعی حضرت رسالت ص واز اصحاب‌آن‌حضرت است .

ابوالبرکات در اصطلاح رجالی **هبةالله بن‌حمدان** بوده و موکول بدان علم شریف است .

ابوالبرکات **ایمن بن محمد بن محمد** - بن محمد بن‌محمد بن محمد‌بن‌محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن‌محمد بن محمد بن محمد ، مکنّی به **ابوالبرکات**، از شعرای فضلای نامی قرن هشتم هجرت و

میتوان گفت که موسوم به محمد بودن چهارده تن از پدران وی علی‌التوالی از خصایص تاریخی او بوده و درصورت ثبوت وصحت بی‌نظیر وبی‌سابقه میباشد . وی دراصل تونسی بوده و اخیراً بقاهره رفت ، بسیار بدزبان و بذله‌گو و فضّاح وکثیرالهجو بود ، عاقبت بمدینهٔ منوره رفته و توطّن نمود ، از هجوگوئی توبه‌کرده و ملتزم گردیدکه تا آخر عمر اوقات خود را در مدیحه‌گوئی حضرت رسالت ص مصروف دارد ، بهمین عهد خود استوار بوده تا وقتی عازم رحلت از مدینه گردید ، درآن‌حال آن‌حضرت را در خواب دیدکه بدو فرمود چطور بمفارقت ما رضا میدهی اینك ازآن عزم منصرف وتاآخرعمر درآن ارض اقدس اقامت‌گزید وخود را **عاشق‌النبی** ص می‌نامید . صاحب تونس پیش‌او کس فرستاده و خواستار مراجعت بوطن اصلی خود (تونس) گردید جواب دادکه اگر سلطنت مشرق و مغرب بمن مفوّض گردد بازهم از جوار حضرت رسالت ص دست‌بردار نخواهم شد ، درهمان شب بازآن‌حضرت را درخواب دیدکه سه‌لقمه بدو اطعام‌فرمودند و بعد از این‌جمله‌گویدکه‌آن‌حضرت کلامی هم فرمودندآنرا باحدی‌نمیگویم الاّ اینکه درآخرش این جمله بود : **و اعلم انی عنك راض** پس قصیدهٔ مبسوطی انشا نمودکه از ابیات‌آن است :

فررت من‌الدنیا الی ساکن الحمی — فرار محب عائداً لحبیبه
لجأت الی هذا الجناب و انما — لجأت‌الی سامی‌العماد (العبادخا) رحیبه

نیز از اشعار او است :

لقد صدق الباقر المرتضی — سلیل الامام علیه‌السلام
بما قال فی‌بعض الفاظه — سلاح اللئام قبیح الکلام

ابوحیّان و دیگران اشعار اورا روایت میکنند . وفات‌او بسال هفتصد و سی و چهارم هجرت در مدینهٔ منوّره واقع‌گردید .

(ص۴۳۱ ج ۱کمن و۱۵۹ ج ۱۴ عن و ۲۴۳ فوائدالبهیة)

ابوالبرکات **حسن بن محمد** - درباب اوّل بعنوان **جوانی** نگارش یافته است.

ابوالبرکات طبیب بلدی - هبةالله بن علی بن ملکان ، از مشاهیر اطبّای قرن ششم هجری عرب میباشدکه در دیهی بلد نام از توابع دجیل ما بین بغداد و سامره متولد و دربغداد اقامت داشت ، درطبّ وفلسفه وفنون ادبیّه وحید عصر خود وبه **اوحدالزمان** ملقّب بود، نوادر بسیاری درحسن معالجات وی منقول است، درعهد مستنجد سی و دویمین خلیفهٔ عباسی (۵۵۵-۵۶۶ه ق = ثنه - ثسو) و مستضییء سی و سیّمین ایشان (۵۶۶-۵۷۵ه ق = ثسو - ثعه) بمقامی بس‌عالی رسیده و متصدی طبابت خاصّهٔ آن دوخلیفه بوده است . در بدایت حال در دین یهود بود ، در اواخر زندگانی دین مقدّس اسلامی را ستوده و محصّلین دیگر غیراسلامی را بمجلس درس خود راه نمیداد واز تألیفات او است :

۱- **اختصار التشریح لجالینوس** ۲- **الاقرابادین** ۳- **امین‌الارواح** ۴- **رسالة فی‌العقل و ماهیته** ۵- **المعتبر** وغیراینها .

نام و نسب او ما بین هبةالله بن علی بن ملکان، هبةالله بن یعلی بن ملکا ، هبةالله بن ملکا بن ملکا مردّد و ظاهرآن است که سیّمی از راه نسبت بجدّ بوده و دو اوّلی نیز یکی از علی و یعلی بدیگری تحریف یافته است اگرچه اظهر بقرینهٔ یهودی الاصل بودن علی نبودن پدرش میباشد وبهرحال اورا **ابن‌ملکا** و **ابن‌ملکان** نیز گویند. سال‌وفاتش بدست نیامد و رجوع با بن‌التلمیذ هبةالله نیز نمایند .

(ص ۱۰۶۵ ج ۲ س و ۶۷۶ ج ۲ مه)

ابوالبرکات عبدالرحمن بن‌محمد- در باب سیّم بعنوان **ابن‌الانباری** خواهد آمد.

ابوالبرکات عبدالسلام بن‌عبدالله- در باب اوّل بعنوان شیخ‌الاسلام مذکور شده است.

ابوالبرکات عبدالقاهر بن ابی‌الحسن علی بن عبدالله - مکنّی به **ابوالبرکات**، از اولاد ابوجراده از اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین ع ، بهمین جهت به **ابن ابی‌جراده** نیز موصوف و ادیبی است کاتب شاعر لطیف ظریف ، از مشاهیر خطّاطان‌که در حسن‌خط مانند ابن‌البواب شهرهٔ آفاق ، اشعار او نیز رائق بوده واز او

است که با محلول طلا نوشته‌است .

مـا اخترت الا اشرف الرتب	خطا اخلـد منـه فی‌الکتب
والخط کالمـرآة ننظـرهـا	فنری محـاسن صورة الادب
هو وحده حسب یطال بـه	ان لم یکـن الاه من حسب
ما زلت انفق منه من ذهب	حتی جری فکتبت بـالذهب

وفات او بسال پانصد و پنجاه و دویم هجرت واقع گردیده و اورا ابن‌العدیم نیزگویند .
(ص ۱۶ ج ۱۶ جم)

ابوالبرکات عبدالله بن‌احمد - درباب اوّل بعنوان نسفی نگارش داده‌ایم .

ابوالبرکات عمر بن ابراهیم بن‌محمد - کوفی فقیه محدّث نحوی‌لغوی زیدی علوی ، از ائمهٔ فقه و حدیث و نحو و لغت ، بسیار قـانع ، در شدائد صابر، خط او نیز خوب ، با کبر سنّی‌که داشته فتور وخللی درحواس وی‌نبوده وابن‌الشجری وابن‌عساکر از وی درس‌خوانده‌اند. نسب‌او با ده واسطه به زید بن‌حضرت سجّاد ع موصول میشود، بااینکه مذهب زیدی داشته موافق رأی‌ابوحنیفه فتوی‌میداده است . کتاب شرح‌اللمع از تألیفات او است‌که‌کتاب نحو لمع نام عثمان بن جنی نحوی مشهور را شرح کرده و درسال پانصد و سی و نهم هجرت درگذشت .
(کف وص۲۷ ج ۱ نی و۲۵۷ ج ۱۵ جم)

ابوالبرکات مبارك بن‌احمد - درباب سیّم بعنوان ابن‌المستوفی خواهدآمد .

ابوالبرکات محمد بن احمد - درباب سیّم بعنوان ابن‌ایاس خواهدآمد .

ابوالبرکات سید نعمان بن‌محمود - درباب‌اوّل‌بعنوان آلوسی نگارش‌یافته‌است.

ابوالبرکات هبةالله بن حمدان - مصطلح رجـال و ابن‌علی همان ابوالبرکات طبیب فوق است .

ابوبـرنیـة
ابوبریدکوفی
ابوبـریـده
ابـوبـرزه
در اصطلاح رجالی ، اولی هبةالله بن احمد، دویمی ثابت بن موسی ، سیمی عمرو بـن سلمة جرمی صحـابی و شرح حال ایشان موکـول بکتب رجالیّه میباشد ، چهارمی نیز همـان ابوبرزهٔ مذکور فـوق است‌کـه بعضی زای نقطه‌دار را بررای

بی نقطه مقدم داشته‌اند .

ابو بشر بکسر ب ، دراصطلاح رجالی کنیهٔ ابان بن محمد ، احمد بن محمد سراج، براء بن‌معرور، مسعدة بن‌صدقه وبعضی‌دیگراست.

ابو بشر **عمرو بن عثمان** - بعنوان **سیبویه** نگارش یافته است.

ابو بشر **متی بن یونس** - دیرقنی ، از حکمای اواخر قرن سیّم هجرت میباشدکه بالخصوص در منطق مسلّم عصر خود بود، بسیاری از کتب منطق قدما را شرح و تفسیرکرده و روزگار خود را دربغداد درتدریس و تصنیف گذرانده است.کتاب **السماء والعالم** وکتاب **نقل اصل‌البرهان** وکتاب **نقل اصل‌الشعر** از از تألیفات او بوده و درسیصد و هشتم هجرت درگذشت .

دیرقنی بنوشتهٔ مراصد دیری‌است بزرگ وشبیه بقلعه ، دارای حصاری مستحکم و بلند از دیرهای معروف نصاری‌که به دیراسکون و دیرمرماری نیز موسوم ودر دیهی قنی نامی است ازقراء نهروان درشانزده فرسخی سمت‌شرقی بغداد (قنی بضم اوّل وتشدید نون مقصور با الف) . گویند درآن دیر صد قلابه استکـه آنها را بقیمت گزاف داد و بستاد نمایند . **دیر** معبد نصاری و جایی است بزرگ‌که ایشان در صحرا و مواضع دور از معموره و مردم تأسیس میدهند و درآن ، مساکنی برای راهبان خود بنا میکنند و هریك ازآن مسکن‌ها را **قلابه** نامند و هرمعبدکه ایشان در معموره وداخل‌بلاد سازند **بیعه** و گاهی **کنیسه** نیزگویند الاّ اینکه اهل عراق لفظ کنیسه را بمعبد یهود اختصاص داده و درمعبد نصاری تنها بیعه استعمال نمایند .

(صد و اطلاعات متفرقه)

ابو بشر **محمد بن احمد** - درباب‌القاب‌بعنوان **دولابی** نگارش‌یافته‌است.

ابو بشر **یمان ابی‌الیمان** - درباب‌القاب‌بعنوان **بندنیچی** مذکورشده‌است.

ابو بصیر[1]

ابو بصیر	ابن البختری	اولی و سیمی همان ابـو بصیر لیث و دویمی نیز
ابو بصیر	ابـومحمـد	مابین او و ابو بصیر یحیی مشترك و هردو ذیلاً
ابو بصیر	ابـو یحیی	مذکور هستند .

۱- **ابو بصیر** - محل خلاف کثیر ودر کتب رجال ازچندین جهت مطرح بحث و جدال و مابین **لیث بـن بختری ، یحیی بن قـاسم اسـدی ، عبـدالله بن محمد اسـدی ، یوسف بن حـارث** مشترك است بلکه در تنقیح المقال ضمن شرح حال یونس بن عبدالرحمن از رجال کشی خبری ازحضرت ابوالحسن عسکری ع در مدح کتاب یونس مذکور روایت نموده که درسند آن ابو بصیر، **حماد بن عبیدالله** بن اسید هروی است . در نتیجة المقال و تنقیح المقال نیز خبری دیگر از رجال کشی درشرح حال خیران خادم نقل کرده اند که درسند آن ابو بصیر، **حماد بن عبدالله قندی** است . بنابراین ابو بصیر کنیهٔ شش تن بوده و دامنهٔ اشکال دیگر وسیع تر میباشد . ازآن روکه ایشان مابین ثقه وغیره مشترك و اعتبار روایاتی که درسند آنها ابو بصیر باشد خللدار میشد جمعی از اکابر درشرح حال روات مکنی به ابو بصیر و علامات و قرائن تمییز ثقه و ضعیف الحال ایشان ازیکدیگر رسالهٔ مفرده تألیف داده اند. لکن آنچه در نسخهٔ رجال کشی موجوده نزد این نگارنده (اگرچه کثیرالغلط است) درسند این روایت آخری است **ابونصر حماد بن عبدالله** است (بنون اول، (بروزن صبر) نه ابو بصیر.

در نتیجة المقال روایت اولی را نیز که درشرح حال یونس بوده بواسطهٔ ابو بصیر حماد بن عبدالله بن عبیدالله نقل نموده نه حماد بن عبیدالله و دراین حال دور نیست که حماد مذکور درسند روایت اولی نیز همان حماد سند روایت دویمی باشد که کنیه اش بحکم نسخهٔ مذکوره ابو نصر است نه ابو بصیر و دراین صورت کنیه ابو بصیر منحصر بهمان چهار نفر اولی مذکور فوق میباشد وبس . برتقدیر اینکه صاحب این کنیه پنج یا شش نفر بوده و حماد بن عبدالله یا عبیدالله نیز دارای کنیهٔ ابو بصیر باشند بازهم بواسطهٔ عدم اشتهار باین کنیه بلکه مذکور نبودن ایشان در بسیاری از کتب رجالیه ازمنصرف اطلاق خارج بوده و این کنیه درصورت نبودن قرینه منصرف بغیر ایشان است بلکه دوتن آخری ازچهار تن اولی نیز (عبدالله بن محمد اسدی ویوسف بن حارث) بهمان جهت عدم اشتهار بهمین کنیه و نامی ازعبدالله نبودن در اکثر کتب رجالیه از منصرف اطلاق آن کنیه خارج میباشند علاوه براینکه در **یوسف بن حارث** نیز احتمال داده اند که کنیهٔ او هم مثل حماد مذکور فوق ابو نصر باشد نه ابو بصیر بلکه مولی عنایة الله درتأیید این معنی اصراری وافی بکار برده وشیخ را نیز درابو بصیر نوشتن آن بسهوالقلم منسوب داشته ودرتنقیح المقال نیز همین*

ابو بصیر اسدی
ابو بصیر اصغر
ابو بصیراعشی‌قیس

دویمی همان ابو بصیر لیث مذکور ذیل، **اولی** نیز ما بین ابو بصیر یحیی و ابو بصیر عبدالله مذکورین ذیل مشترك ودرصورت نبودن قرینه راجع بیحیی بوده وسیمی هم از شعرای زمان جاهلیت میباشد وبعنوان **اعشی** درباب القاب نگارش یافته است .

ابو بصیر

عبدالله بن محمد - اسدی کوفی ، مکنّی به **ابو بصیر** کـه بنوشتهٔ بعضی به **ابو محمد** نیز مکنّی میباشد از اصحاب حضرت باقر ع بلکـه بتصریح بعضی از علمای رجـال از اصحاب حضرت صادق ع نیز بـوده و بمدلول بعضی از روایاتی که در رجال کشی دربارهٔ وی مذکور داشته ثقه و جلیل‌القدر و او هم مثل ابو بصیر لیث مذکور ذیل مکفوف وبنا برآنچه از رجال ابن‌داود نقل شده کنیـهٔ او بعوض ابو بصیر ابو نصر بوده ولی در تنقیح‌المقال محمول به سهوش داشته‌است. بهرحال چنانچه فوقاً اشاره نمودیم برتقدیر صحت کنیهٔ ابو بصیر هم چنانچه بس مشهور بوده و مخالفی غیر از ابن‌داود سراغی نداریم بازهم عبدالله از منصرف اطلاق این‌کنیهٔ ابو بصیر خارج ودرصورت نبودن‌قرینه مراد از آن یکی از ابو بصیر لیث یا یحیی مذکورین ذیل است.
(کتب رجالیه)

ابو بصیر

لیث بن بختری - مرادی **مکفوف** کوفی که درکلمات بعضی‌ازاکابر به **ابو محمد** وبعضی دیگر به **ابو یحیی** نیز مکنّی وگاهی به**اصغر**

*عقیدهٔ ابو نصر بودن یوسف را تأیید و فاضل استرآبادی هم بنا بنقل معتمدآن را ستوده‌است و بشرح حال ابو بصیر یوسف نیز مراجعه نمایند .

بالنتیجه منصرف اطلاق لفظ ابو بصیر وبعبارت روشن وساده مراد ازآن درصورت‌اطلاق و نبودن قرینه فقط یکی از دوتن اولی از چهار تن اولی مذکورین فوق و عبارت از لیث بن مراد بختری یا یحیی بن قاسم است وبس وچنانچه مذکور میداریم هردو ثقه وعادل و روایات ایشان معتبر و محل اطمینان بوده و دیگر حاجتی بصرف اوقات درتمییز ایشان از دیگران ویا تمییز هریکی از دیگری نمیباشد . معذالك بعضی ازممیزاتی‌که درکلمات اهل‌فن دراین‌موضوع نگاشته‌اند در ضمن شرح حال اجمالی هریك تذکر داده خواهد شد . ناگفته نماندکـه عتبه یا عبید بن اسید از صحابه نیزکنیـهٔ ابو بصیر داشته و حاجتی بذکـرآن نداریم و همچنین بعضی از شعرای زمان جاهلیت نیز دارای همین‌کنیه بوده‌اندکه تذکر میدهیم .

نیز موصوف میباشد از وجوه واعیان واکابر اصحاب حضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام بوده واز ایشان روایت نموده بلکه بنوشتهٔ فهرست شیخ از حضرت موسی ع نیز روایت کرده است . در باب وفات آن حضرت از کتاب کافی استظهار میشود که زمان سعادت توأمان حضرت رضا ع را نیز درك کرده است (لکن این دوفقره خلاف ظاهر و محتاج بتحقیق میباشد) کیف کان از اجلّای محدّثین امامیّه ، جلالت و وثاقت او مصرّح به علمای رجال و اخبار دینیّهٔ وارده از اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین بوده ویکی از چهار نفر میباشد که در بعضی از اخبار آل محمد ع ایشان را به **نجبا** و **امنای حلال وحرام الهی** و **سابقین** و **مقربین** و **اوتاد ارض** و **حفاظ** و **اعلام دین** وقول بصدق وقیام باقسط و عدالت موصوف وبه نوید بهشتی مستبشر کرده و تصریح فرموده‌اند بر اینکه درصورت نبودن ایشان آثار نبوّت مندرس و منقطع میگشت . سه نفر دیگر هم عبارت از **زراره** و **محمد بن مسلم** و **برید بن معاویه** هستند وتحقیق زاید موکول بکتب مربوطه میباشد .

چنانچه فوقاً اشاره شد لفظ ابوبصیر درصورت نبودن قرینه منصرف بیکی از همین لیث و یحیی بن قاسم مذکور ذیل است بلکه دور نیست که تنها لیث باشد وبرفرض تردید ما بین این دونفر، بازهم چنانچه اشاره نمودیم قادح دراعتبار آن خبر نیست. **ناگفته نماند** چنانچه تحت عنوان **اصحاب اجماع** اشاره شد ابوبصیر لیث مرادی هم بعقیدهٔ بعضی از علمای رجال از ایشان میباشد که بعوض ابوبصیر اسدی یحیی بن قاسم مذکور ذیل اورا یکی از شش نفر طبقهٔ اوّل ایشان دانند بشرحی که درمحل خود مذکور است ودر نخبة المقال گوید:

ولیث بن بختری المرادی	**ابوبصیر کش من الاوتاد**
بشره ق فی صحیح السند	**وقیل اجمعوا مکان الاسدی**

(کتب رجالیه)

ابو بصیر — **مرادی** - همان ابوبصیر لیث مذکور فوق است .

ابو بصیر — **مکفوف** - (نابینا) ما بین ابوبصیر لیث مذکور فوق وابوبصیر یحیی بن قاسم اسدی مذکور ذیل مشترك است بلکه در اتقان المقال

ازمولی‌عنایت‌الله نقل‌کرده‌که ابو بصیرعبدالله بن محمد مذکورفوق‌را به مکفوف موصوف دارند واین حرف بااینکه شاهدی ندارد ممکن است‌که جمیعاً مکفوف‌بوده وکنیه از باب تفأل عادی باشد مثل سلیم‌گفتن مارزده و نظائر آن و چنانچه ذیلاً مذکور میداریم **ابوبصیر یشکر** نیز مکفوف بوده است .

ابو بصیر

یحیی - بن ابی‌القاسم اسحق اسدی‌کوفی تابعی **مکفوف** ونابینا ، از مشاهیر و ثقات محدّثین شیعهٔ امامی، از اصحاب حضرت‌باقر و حضرت صادق علیهما‌السلام ، کنیهٔ مشهوری او **ابوبصیر** بوده وگاهی به **ابومحمد** نیز مکنّی دارند . از بعضی نسخ رجال شیخ نقل است‌که در باب اصحاب حضرت صادق ع کنیهٔ مشهوری مذکور را برخلاف دیگرعلمای رجال بلکه برخلاف‌کلام‌خودکه درباب اصحاب حضرت باقر ع است **ابونصیر** نوشته‌که حرف **ب** اوّل را تبدیل بنون داده والبته بحکم قرائن مذکوره اشتباه و سهوالقلم‌کاتب است. بهرحال ابو بصیر یحیی اسدی ثقه و امامی مذهب و موافق‌آنچه تحت عنوان **اصحاب‌اجماع** از باب اوّل اشاره‌کردیم یکی از طبقه اوّل ایشان‌است‌که فقیه‌ترین پیشینیان هستند . بعضی‌ازاخبار دینیّه نیز نص صریح درجلالت و وثاقت و علم وفقاهت وی میباشد وبالخصوص درفقه و تفسیر بدیگران تقدّم داشته و **کتابی هم درتفسیر** بدو منسوب دارند .

نام پدر یحیی نیزدرکلمات علمای رجال ما بین قاسم واسحق مکنّی‌به ابوالقاسم مردّد وبرفرض قاسم بودن نیز او غیرازیحیی بن‌قاسم حذاء ازدی واقفی‌است‌که دررجال کشی هریکی را مستقلاً عنوان‌کرده وکلام شیخ درباب‌اصحاب باقر ع از رجال‌خود نیز صریح درتعدّد میباشد و واقفی‌بودن یحیی بن قاسم حذاء ازدی مسلّم ومصرّح به‌کلمات علمای رجال و بعضی از اخبار دینیّه است . گویا همین اشتباه‌اسمی سبب‌شده‌که وثاقت و عدم وثاقت ابوبصیر یحیی اسدی (صاحب ترجمه) محل خلاف بوده وبعضی اورا نیز بخیال اینکه همین یحیی ازدی‌است واقفی پنداشته‌اند خصوصاً‌که درکلمات‌بعضی‌ازاجلّه پدر این یحیی ازدی را نیز مثل‌یحیی‌اسدی‌ابوالقاسم نوشته‌اندکه براین‌فرض نیز تولید

اشتباه میباشد . درتأیید تعدّد ایشان علاوه برآنچه مذکور داشتیم گوئیم که اوّلی مکفوف و به اسدی موصوف وبه ابوبصیر مکنّی بوده بخلاف دوّیمی که به حذاء و ازدی موصوف بوده و درجائی به مکفوف موصوف نشده وبه ابوبصیر مکنّی نمیباشد .

علاوه که **تاریخ وفات ابوبصیر یحیی** سال یکصد و چهل و هشتم همان‌سال وفات حضرت صادق ع ویا دوسال بعدازآن، سال‌پنجاهم هجرت بوده و این‌تاریخ‌که سال دوّیم امامت حضرت امام موسی ع است منافات بیّن با واقفی بودن او داردکه بعد از وفات آن‌حضرت‌درحدودیکصد وهشتاد وسیّم هجرت‌حدوث‌یافته وبسط مطلب موکول‌است به (کتب‌رجالیه)

ابو بصیر

یحیی بن قاسم - مکفوف‌اسدی، همان‌ابوبصیریحیی‌بن‌ابی‌القاسم مذکور فوق‌است و اما یحیی بن قاسم‌ازدی حذاءکه درضمن‌آن مذکور شد کنیهٔ ابوبصیر نداشته است .

ابو بصیر

یشکر بن وائل - بنوشتهٔ معارف‌ابن‌قتیبه ازجملهٔ تابعین وازقبیلهٔ بنی‌یشکر میباشد ، اورا درکودکی نزد مسیلمه بردند ، دست برروی وی مالید **مکفوف** ونابینا شد، بهمین جهت به **ابوبصیر** مکنّی‌گردید (بطورقلب) چنانچه غراب را بجهت حدّت، باصره‌اش اعورگویند و سال وفاتش بدست نیامد .

ابو بصیر

یوسف بن حارث - موافق‌آنچه ازرجال‌شیخ و ابن‌داود وخلاصهٔ علاّمه ودیگران نقل‌شده بتری‌مذهب وضعیف‌الحال، ازاصحاب ابوجعفراوّل‌حضرت‌باقر ع ویا ابوجعفرثانی‌حضرت‌جواد ع بوده‌است. مکنّی‌به ابوبصیر بودن او محل تردید است، بنا برتحقیق تنقیح‌المقال کنیه‌اش ابونصرمیباشد وبنا براین، صاحب‌کنیهٔ ابوبصیرکه بنا برمشهور چهار نفر بوده ویکی از ایشان هم همین یوسف‌بن حارث را میشمارند (وفوقاً تذکّر دادیم) منحصر بسه‌نفر لیث ویحیی وعبدالله بن‌محمد اسدی مذکورین فوق میباشد وکنیهٔ یوسف بن حارث ابونصر بوده نه ابوبصیر بلکه اگر کنیهٔ یحیی را نیز ابوبصیر بدانیم چنانچه ازبعضی‌نسخ رجال شیخ نقل شد ابوبصیرکنیهٔ

انحصاری همان لیث و عبدالله مذکورین میباشد وبس و تحقیق مراتب موکول است به (کتب‌رجالیه)

ابوالبقاء حیان بن‌عبدالله - بعنوان **ابن‌هشام** درباب سیّم خواهدآمد.

ابوالبقاء صالح بن حسین - درباب‌اوّل بعنوان **جعفری** نگارش‌یافته است.

ابوالبقاء صالح بن شریف - درخاتمهٔ باب‌کنی ضمن **بنی‌احمر** خواهدآمد.

ابوالبقاء **عبدالله بن حسین بن‌عبدالله بن‌حسین** - عکبری بغدادی المولد والمسکن والمدفن، مکنّی‌به **ابوالبقاء**، ملقّب به **محب‌الدین**، از فقها و محدّثین حنبلیّه میباشدکه ادیب نحوی حاسب عروضی، ازافاضل اوائل‌قرن هفتم هجرت، بسیار متواضع و دارای اخلاق‌فاضله، کثیرالفضل والمحفوظات وبااینکه اعمی و هردو چشمش درکودکی ازآفت‌آبله نابینا بوده خداوند حکیم باحکمت بالغهٔ خود بجای قوهٔ باصره، بنعمت حافظهٔ خارج از متعارف وقوهٔ مدرکهٔ فوق‌العادة متنعّم و مفتخرش فرموده بود (جلّت حکمته). اینك نحو و علوم عربیّه را از ابن‌الخشاب و بعضی دیگر ازاکابر وقت اخذ، حدیث و روایات را ازابوالحسن بطایحی، فقه واصول و مذهب و علم خلاف را از ابویعلی فرّاء و بعضی از فنون متداولهٔ دیگر را از افاضل وقت فراگرفت تاآنکه‌گوی سبقت از دیگران ربود، درسلك رؤسای‌علمی منسلك شد، آنی از تدریس غافل نبود، مجلس وی مرجع استفادهٔ دانشمندان و محصّلین بغداد و نواحی‌آن‌بود. هرگاه ارادهٔ‌تصنیف‌کتابی درمطلبی وموضوعی‌میداشت نخست‌کتب‌مربوطه بهمان مطلب را حسب‌المقرّر میخواندند پس مطالب مهمّهٔ منظورهٔ خود را بدینوسیله حفظ‌کرده و بکاتب املا مینمود تاآنکه بتألیفات نافعهٔ بسیاری موفق‌آمد:

۱- الاستیعاب فی‌الحساب ۲- الاشارة فی‌النحو ۳- اعراب الحدیث ۴- ایضاح المفصل یا **الایضاح فی‌شرح‌المفصل** که شرح کتاب‌مفصل‌نام زمخشری‌است **۵- البلغة‌فی‌الفرائض ۶- التبیان فی‌اعراب القرآن** که به **ترکیب ابوالبقاء** معروف و مختص اعراب‌کلمات قرآن و وجوه قرائات آنها میباشد، درطهران چاپ سنگی شده و درمصر نیز بارها بطبع رسیده و یك

نسخهٔ آن بشمارهٔ ۲۰۶۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است **۷- التبیان فی‌شرح الدیوان** که شرح دیوان متنبی است ودرکلکته و قاهره بطبع رسیده است **۸- ترتیب اصلاح‌المنطق علی حروف‌المعجم ۹- الترصیف فی‌التصریف یا فی‌النحو ۱۰- التعلیق یا التعلیقة فی‌الخلاف ۱۱- التفسیر** وآن غیراز اعراب‌القرآن مذکور فوقاست **۱۲- التلخیص فی‌الفرائض ۱۳- التلخیص فی‌النحو ۱۴- التلقین فی‌النحو ۱۵- التهذیب فی‌النحو ۱۶- شرح ایضاح و تکملهٔ ابوعلی فارسی ۱۷- شرح‌الحماسة ۱۸- شرح خطب ابن‌نباته ۱۹- شرح‌الفصیح ۲۰- شرح‌اللمع‌لابن‌جنی ۲۱- شرح‌مقامات‌حریری ۲۲- اللباب‌فی‌علل البناء والاعراب ۲۳- لباب‌الکتاب** که شرح ابیات‌الکتاب سیبویه است **۲۴- الملقح‌فی‌الجدل ۲۵- الناهض فی‌الفرائض** وغیراینها .

گویند جمعی از اکابر شافعیّه از وی درخواست‌کردندکه مذهب شافعی را قبول کند و ایشان نیز تدریس نحو ولغت را درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد بعهدهٔ وی موکول‌نمایند در پاسخ‌گفت اگر مرا درپشت پا ایستاده نگهداشته و ازطلاآن مقدار برسرم بریزندکه جسد من درهمان حال ایستادگی در زیر طلا پنهان وپوشیده‌گردد بازهم‌ازمذهب‌حنبلی منصرف ودست‌بردار نمیباشم . **وفات‌ابوالبقاء** بسال‌ششصد وشانزدهم‌هجرت درهفتادوهشت یا شصت وهشت سالگی در بغداد واقع‌گردید ودرچندین‌جا ازکشف‌الظّنون تاریخ وفات اورا پانصد وهشتم نوشته و البته اشتباه بتاریخ ولادت شده‌است . اما نسبت‌عکبری‌بطور خلاصه تحت دوعنوان عکبری و تلعکبری از باب اوّل نگارش یافته است .

(کف وص ۲۸۸ ج ۱ کا و۶ هب ۴۵۳ ت و ۱ ج ۲ مه وغیره)

ابوالبقاء   **عکبری** ـ همان **ابوالبقاء عبدالله** مذکور فوق است .

ابوالبقاء   **کفوی**- حسینی ابن شریف موسی ، از افاضل نامی اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکه درشهر کفه از بلاد قدس‌شریف درجای پدر مفتی بود ، در زمان سلطان محمدخان رابع نوزدهمین سلطان عثمانی (۱۰۵۸- ۱۰۹۹ه ق = **غنح- غصط**) مدتی بقضاوت بغداد وقلیب منصوب شد ، عاقبت دراثر حسد رقبا باز بشهر خود کفه مراجعت‌کرد ، درسال هزار و نود و پنجم هجرت درگذشت و از تألیفات او است :

۱- **تحفة شاهان** که بزبان ترکی درفقه و اخلاق و عقائد تألیف ودراستانبول چاپ‌شده است ۲- **کلیات‌العلوم** که به **کلیات ابوالبقاء** معروف وحاوی‌قواعدکلیّهٔ تمامی‌علوم‌متداوله بوده و بارها در ایران و استانبول و قاهره بطبع رسیده است وغیراینها .

(اطلاعات متفرقه)

ابوالبقاء محمد بن‌مبارك - درباب سیّم بعنوان **ابن‌الخل** خواهدآمد .

ابوالبقاء محمد بن موسی- درباب‌اول بعنوان **دمیری** نگارش یافته‌است .

ابوبکر[1]

ابوبکر ابهری عبدالله بن طاهر بن‌حارث- طائی، ازمشایخ عرفا وصوفیّه‌میباشد که همسنگ شبلی و نظائر وی، مقبول عامّ و خاص، جامع‌علوم ظاهر و باطن وفنون طریقت وحقیقت بود . بسال سیصد و سیّم هجرت در زمان مقتدر بالله هیجدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۹۵-۳۲۰ه ق = **رصه- شکك**) درگذشت . **ابهر** دیهی است از اعمال اصفهان و شهری است مابین قزوین و زنگان و همدان‌که قلعهٔ محکمی داشته و درسال بیست و چهارم هجرت در زمان خلافت عثمان مفتوح اسلامیان گردیده است و نسبت صاحب ترجمه بهمین ابهر دویمی میباشد .

(ص ۱۰۸ ج ۳ مه)

ابوبکر تایبادی شیخ رکن‌الدین - یا زین‌الدین علی ، ازاجلّهٔ علما وعرفا واولیای قرن هشتم هجرت میباشدکه جامع‌کمالات صوری و معنوی، در علوم ظاهری‌کامل، درصفای‌باطن وکشف وشهود بحری‌بوده بی‌ساحل . خواجه‌بهاءالدین نقشبند بخدمت وی رسیده و سید شریف جرجانی و ملاسعد تفتازانی باآن همه مراتب عالی‌علمی‌که دارند‌بمقامات‌وی‌معتقدند، امیر تیمورلنگ‌صاحب‌قران(۷۷۱-۸۰۷ه ق =

---

[1]- **ابوبکر**- در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم‌کنیه ویا اسم اصلی جمعی زیاد میباشدکه درمحل مقتضی از این‌کتاب تحت عناوین متفرقه نگارش یافته است و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد .

ذعا- ضز) نیز بدو دست ارادت داده و بدو منسوب‌است :

گـر منزل افـلاك شود منزل تو وزکوثر اگر سرشته باشد گل تو

چون مهر علی نباشد اندر دل تو مسکین‌تو و سعیهای بی‌حاصل‌تو

نیز از او است‌که به ملك غیاث‌الدین از حکمرانان وقت نوشته است :

افراز ملـوك را نشیب است بترس درهردلکی ازتونهیب‌است بترس

بـا خلق ستمگری کنی نندیشی درهرستمی‌باتوحسیب‌است بترس

درآخر محرّم هفتصد و نود ویکم هجری قمری درقریهٔ تایباد از دیهات بوشنج ازاعمال هرات وفات یافت و درمادّه تاریخ‌آن گفته‌اند :

تاریخ وفات قطب اوتاد یك‌نقطه بنه بآخر صاد

(صاذ= ۷۹۱) (ص۶هب و ۱۳۰لس وغیره)

ابو بکرجامی نامش همین ابوبکر، پسراسحق، نسبش به ملاعبدالرحمن‌جامی سابق‌الذکرموصول، کمالات‌صوری‌ومعنوی‌را جامع، درحسن‌خط مشهور، خصوصاً خط نستعلیق‌را خوب‌مینوشته وقطعات‌خوب ازخود بیادگارگذاشته‌است زمانی از خراسان بکردستان رفته و بجهت حسن‌خطّی‌که داشته مرجع استفادهٔ جمعی انبوه‌گشت و عاقبت درسال هزار و هفتاد وهفت هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۳۲ پیدایش خط و خطاطان)

ابو بکرخالدی همان ابوبکر محمد بن هاشم مذکور ذیل‌است .

ابو بکررازی محمد بن زکریا - درباب اول بعنوان رازی محمد مذکور است .

ابو بکرسالم
ابو بکرشعبه } رجوع به **ابوبکر عیاش** مذکور ذیل نمایند .

ابو بکرصولی محمد بن یحیی - درباب القاب بعنوان صولی نگارش‌یافته‌است.

ابو بکرصیرفی محمد بن عبدالله- بغدادی شافعی، معروف به ابوبکر صیرفی، از مشاهیر فقهای‌شافعیّه میباشدکه باحذاقت وحدّت‌نظر واستحسان

وقیاس موصوف بود ، فقه را از ابوالعباس بن سریج فرا گرفت، درعلم اصول نیزدرنهایت مهارت و درآن علم شریف بعد از امام شافعی داناترین مردم محسوب می‌شد ، اقوال و اختلافات او درمسائل اصولیّه درکتب اصولیّهٔ امامیّه نیز منقول و غالباً درقبال اقوال ابوبکر باقلانی و ابوالحسین بصری مذکورمیدارند. کتابی **در اجماع** ویکی هم **در اصول** ویکی دیگر نیز **در شروط** تألیف داده و روز پنجشنبه بیست ودوم ربیع‌الاخر سیصد و سی‌ام هجرت درگذشت . (ص۷۰۸ت و۳۲۲ ج۲کا و۲۹۷۵ج۴س و۱۸۶ ج۴فع)

ابوبکر عبدالله بن‌طاهر- فوقاً بعنوان **ابوبکر ابهری** مذکور شد .

ابوبکر عیاش بن سالم - خیاط محدّث اسدی‌کوفی ، ازمشاهیرمتعبّدین محدّثین میباشدکه بسیارعابد و زاهد و متّقی ودائم‌التلاوة بود، هرگز از تلاوت قرآن مجید افسرده نمیشد ،گویند (والعهدة علیهم) در مدت عمر خود دوازده هزار ویا بقولی بیست و چهار هزار بار ختم قرآن‌کرده است . قضیهٔ ردّ و انکار او برموسی بن عیسی عباسی درتخریب قبر مطهّر حضرت حسین بن علی ع مشهور ودر آخرجلد عاشر بحارالانوار وبعضی از مصنفّات دیگر مجلسی مذکور ودرجلد اول نامهٔ دانشوران هم ازآنها منقول میباشد .

ازکلمات او است : دوستدار دنیا بسیارمسکین و بینوا میباشدکه برای یك‌درهم زیان ، تمامی روز درماتم بسر میبرد و لکن برای نقصان عمر و دین خود ابداً حزن و اندوهی بخود راه نمیدهد . موافق آنچه تحت عنوان قراء سبعه مذکور داشتیم صاحب ترجمه یکی از دو راوی قرائت عـاصم و دیگری نیز عبارت از ابـوعمرو بزّاز است . ناگفته نماندکه نـام اصلی صاحب ترجمه نیز ابوبکر بوده و عیّاش نـام پدرش میباشد (**ابوبکر بن عیاش**) وچنانچه متعارف‌است بجهت‌کثرت‌استعمال‌غالباً لفظ ابن را انداخته و اسم پسر را بسوی‌اسم پدر اضافه داده و ابوبکر عیّاش‌گویند و نظائرآن بسیار است . بقول بعضی ، نـام اصلی صاحب ترجمه **سالم** و بقولی دیگر **شعبه** بوده و **ابوبکر** کنیـهٔ او است (**سالم بن عیاش** یا **شعبة بن عیاش**) . بهرحال وفات ابوبکر عیّاش در سال یکصد و

نود و سیّم هجرت واقع گردید . (اطلاعات متفرقه)

ابوبکر **محمد بن عبدالله** - همان **ابوبکر صیرفی** مذکور فوق است .

ابوبکر **محمد بن هاشم بن وعله** - یا سعید **خالدی** ، از افاضل نامی اواخر قرن چهارم هجرت میباشدکه مراتب فضل وکمالش مشهور و بمناسبت اینکه ولادت‌او و برادرش سعید (که شرح‌حالش نیز بعنوان **ابوعثمان‌سعید** بن هاشم خواهدآمد) درقریهٔ خالدیه نامی از اعمال موصل واقع و بزرگ شدهٔآنجا هستند هریك از ایشان را به **خالدی** موصوف داشته و جمعاً **خالدیان** گویند . همچنانکه نسباً برادر بودند درمراتب فضل وکمال نیز پیوندی بکمال داشته ودرسیاقت بدایع الفاظ و ابتکار معانی مانند فرقدین در اوج کمال بوده‌اند . ثعالبی در حق ایشان گوید : **ان هذان لساحران**، عاقبت در اثر وفور کمالات بترقّیات بسیاری نایل ودر عداد شعرای سیف‌الدولة بن حمدان معدود وحراست خزائن‌کتب دولتی بعهدهٔ‌ایشان موکول‌گردید.

سری رفاء بسبب معادات ومهاجاتی‌که باایشان داشته ایشان‌را بسرقت اشعارخود متّهم داشت (چنانچه درضمن شرح حال سری رفاء بطور خلاصه اشعارنمودیم) . هردو برادر طریق تشیّع‌بیموده‌اند، ابوبکررا اشعار جان‌گدازی در وقایع‌پرفجایع‌کربلاهست که نقل‌آنها منافی اختصار این‌عجاله میباشد ودرسال‌سیصد وهشتادم هجرت وفات‌یافت .

(ص ۲۴۰ ف و ۲۴۸ ج ۱ مه)

ابوبکر وراق ابن **محمد** بن‌عمرحکیم **ترمذی**که اسم‌اصلیش‌هم **ابوبکر**، اصلش از ترمد، ازافاضل عرفا و اعاظم زهّاد میباشدکه در ورع وتقوی و مراحل تجرید و تفرید ،کمالی بسزا داشت ، در وفور زهد و علم وفضل از این طبقه مستثنی بوده و اورا **کشته نفس** و **مبارك نفس** و **مؤدب‌الاولیاء** میگفتند. وفات‌او دراواخر قرن سیّم هجرت در بلخ واقع‌گردید. (ص۳۵۱ج۲مه)

ابوالبلاد **یحیی بن سلیم** - یا سلیمان (هردو بضمّ اوّل وفتح‌ثانی) ازاصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهماالسلام و نابینا بود ، ازآن

دو بزرگوار روایت نموده و راوی اشعار عرب هم میباشد. **پسرش ابراهیم بن ابی البلاد** هم که کنیهٔ او در کتب رجالیّه ما بین **ابوالحسن** و **ابویحیی** و **ابواسماعیل** مردّد است ادیب قاری ثقه وجلیل القدر واز اصحاب حضرات صادق وکاظم و رضا علیهم السلام بوده وعمری بسیار نموده است . حضرت رضا ع در نامه‌ای که برای‌او مرقوم فرموده مدح وتحسینش نموده و ابراهیم کتابی‌درحدیث دارد و بفرمودهٔ وحید بهبهانی زمان حضرت جواد ع را نیز درک‌کرده و بنوشتهٔ بعضی از علمای رجال از حضرت باقر ع نیز روایت مینماید . در نخبة‌المقال وثاقت و صحّت طریق روایت از او ومدح حضرت رضا ع و از اصحاب سه امام عالی‌مقام اولی بودن اورا اشعار داشته وگوید :

و ابن ابی‌البلاد ابراهیم — ابوه یحیی جده سلیم

طق‌صح‌جش جخ ثقه ق ظم وضا — له کتاب وثنا من‌الرضا ع

(کتب رجالیه وص ۸۶ لس و ۴۱۲ ج ۵ اعیان‌الشیعة)

ابوالبیان **نبا بن‌محمد** - در باب سیّم بعنوان **ابن‌الحورانی** خواهدآمد.

ابوتراب دراصطلاح‌رجالی لقب **حمادبن‌صالح‌ازدی** و **علاءالدین بن‌محمد** است.

ابوتراب **اصفهانی** - از فضلای نامی و شعرا و خوش‌نویسان عهد شاه‌عباس کبیرصفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ه ق = **ظصو- غلح**) میباشدکه برئیس الخطّاطین مشهور واز شاگردان میرعماد حسنی قزوینی سابق‌الذکر بود،آنی ازوظائف خدمتگذاری میر فروگذاری نمیکرد ، مال بسیاری از ثروت شخصی خودرا درراه میر و تحصیل علم و خط مصروف داشت، بعدازکشته شدن میر درسال هزار وبیست وچهارم یا هفتم هجری قمری‌که‌کسی جرأت نزدیکی نعش اورا نداشت (بعلتی‌که در شرح حال میر در باب اوّل اشاره نمودیم) صاحب ترجمه نالان وخروشان خودرا برسر نعش‌رسانیده وبا احترام تمام مدفونش‌کرد و اشعاری در مرتبه‌اش‌گفته‌که مطلعش این‌است :

دهر، پرفتنه و پرمشغله و پرغوغا است — شرح‌این‌ماتم‌واین‌سوک‌که‌راخودیاراست

سال وفات ابوتراب بدست نیامد . (ص۱۲۳ پیدایش خط وخطاطان)

ابو ترابخوانساری سید ابوتراب بعنوان **خوانساری سیدابوتراب** مذکورشده‌است.

ابو ترابرازی درباب اول بعنوان **سیدمرتضی رازی** نگارش یافته است .

ابو ترابعاملی **شیخ عبدالصمد -** برادر شیخ‌بهائی درباب اول ضمن شرح‌حال پدرش شیخ حسین تحت عنوان **عزالدین** نگارش یافته است .

ابو تراب نخشبی **نخشبی عسکر بن حسین -** یاحصین، یا عسکر بن‌محمدبن‌حصین، از اکمل مشایخ‌خراسان، استاد عرفا ودرطبقهٔ اولی این‌سلسله معدود ، درعلم و زهد و تقوی و توکّل و فتوت و مجاهده وحید عصرخود، با حاتم اصم و شیخ ابوحاتم عطّار و احمد بن حنبل مصاحب بود ، در طی مراحل عرفانی و انجام وظائف مجاهده عزمی راسخ فتور ناپذیر داشت بحدی‌که سی سال یا چهل‌سال سر ببالین ننهاد و درهنگام غلبهٔ خواب سر بزمین می‌نهاد ، بارها بحجّ بیت‌الله الحرام مشرّف‌شد، کلمات عرفانی وکرامات بسیاری بدو منسوب است .

درهفدهم جمادی‌الاولی سال دویست و چهل وپنجم هجری قمری دربادیهٔ بصره باد سموم بروی خورد ،گویند (والعهدة علیهم) تنها وبحال ایستادگی جان داد ، تا یك سال یا چند سال بهمان حال رو بقبله عصا بردست بود ، هیچ ضرر وآفتی از درندگان ندید تا مردمان وقوف‌یافته و اورا شناخته وبخاکش‌سپردند. لکن‌درطبقات‌شعرانی‌موافق آنچه درتاریخ بغداد از بعضی نقل کرده گویدکه ابوتراب در بادیه مرده و بدن اورا درندگان پاره‌کردند وجملهٔ **صاحب سعید** = **۲۴۵** مادّهٔ‌تاریخ‌وفات‌اواست. نسبت **نخشبی** بهمین عنوان درباب اول مذکور شد و ابوتراب بعقیدهٔ بعضی ازنخشب ترکستان وبزعم بعضی از نخشب عراق عرب است .

(ص ۴۳۳ ج ۲ مه و ۳۱۵ ج ۱۲ تاریخ بغداد وغیره)

ابو تمام **حبیب بن اوس بن حارث بن‌قیس بن اوس -** طائی‌عاملی شامی، معروف به **ابوتمام**، از مشاهیر ادبا و شعرای عرب بلکه‌اشهر و اشعر ایشان است . در فصاحت و بلاغت دارای مقامی بلند و وحیدعصرخود، ازکثرت

ابتکار معانی طریفه به **صیقل‌المعانی** ملقّب ، درعهد معتصم هشتمین‌خلیفهٔ‌عباسی (۲۱۸– ۲۲۷ = ریج - رکز) بتمامی‌شعرای وقت مقدّم، بسیارکریم‌النفس ودارای اخلاق‌حمیده بود . بفرمودهٔ نجاشی و علّامهٔ حلّی و شیخ حرّ عاملی ابوتمام ادیبی است فاضل منشی، از رؤسا و اجلاّی شیعهٔ‌امامیّه ، درمحفوظات‌خود متفرّد. گویندکه چهارده‌هزار ارجوزهٔ عربی غیرازمقطّعات وقصائد ومفردات درحفظ داشته‌است، بااین‌همه‌بواسطهٔ‌لکنت‌زبانی که داشته حرف زدن دربارهٔ او بسیار دشوار بود اینك یکی از شعرا درحق وی‌گوید :

یا نبی‌الله فی‌الشعر ویا عیسی بن مریم   انت من اشعر خلق‌الله مالم تتکلم

ازآثار قلمی ابوتمام است :

۱- **الاختیارات من شعرالشعراء** ۲- **الحماسة** یا **دیوان‌الحماسة** که به **حماسةابی‌تمام** معروف و برهانی قاطع برفضل وکمال معرفت او میباشد وآن غیرازاختیارات مرقوم و غیراز دیوان مذکور ذیل او است . اشعاری راکه درموضوع حماسه وشجاعت از اشعار زمان جاهلیّت عرب انتخاب‌کرده جامع وبنام حماسه وغیره به ده‌باب مبوّب‌نموده وبنام باب اولش (**حماسه**) شهرت یافته ودرهند ومصر وقاهره وکلکته وغیره وگاهی‌تنها وگاهی با بعضی ازشروحی‌که فحول واکابر برآن‌نوشته‌اند بارها چاپ‌شده‌است ۳- **دیوان اشعار** اوکه بدیوان ابی‌تمام معروف است .

مخفی نماندکه اشعار ابوتمام مرتّب نبوده تاآنکه ابوبکر صولی سابق‌الذکر آنهارا بترتیب‌حروف مرتّب داشت، سپس علی‌بن‌حمزهٔ‌اصفهانی هم‌آنهارا جمع وتدوین کرد لکن ترتیب‌حروف را منظورننمود بلکه بنام **مدیح** و**هجا** و**معاتبات** و **اوصاف** و **فخر** و**غزل** و**مراثی** بهفت باب مبوّب و مرتّب‌کرد وهمین است‌که دربیروت وقاهره چاپ ویك نسخهٔ خطّی ازآن بشمارهٔ۲۴۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجود است ۴- **فحول‌الشعراء** که حاوی شرح حال جمعی وافر از شعرای اسلام و جاهلیّت است .

نسب ابوتمام با هفده واسطه به یعرب بن قحطان موصول میشود و اصلاً شامی بود ، در اوائل زندگانی درمصر اقامت‌گزیده و سقّائی میکرد ، درمجالس ادبا وارباب

کمال نیز حاضر میشد تاآنکه در اثر فطانت و استعداد فطری ازکمالات ایشان بهره‌ور گردید ، در نتیجهٔ علاقهٔ مفرطی‌که بشعرگفتن داشته اشعار او ممتاز ودرمیان مردم شایع شد ، قصائدی برای معتصم گفت ، بصله وجایزهٔ او نایل و بدیگران مقدّم‌گردید. گویند که او **قصیده‌ای سینیه** درمدح‌احمدبن‌معتصم‌گفته ودرحضوراومیخوانده تابدین‌شعررسید:

ابلیت هذا المجد ابعد غایة **فیه و اکرم شیمة و نحاس**
اقدام عمرو فی‌سماحة حاتم **فی‌حلم احنف فی‌ذکاء ایاس**

فیلسوف اعظم یعقوب بن صباح کندی‌که حاضر بودگفت ، مقام امیر بالاتر از اشخاصی است‌که دراین شعر ذکر شده‌اند پس ابوتمام‌کمی سر فرو برده وگفت :

لاتنکروا ضربی له من دونه **مثلا شرودا فی‌الندی والبأس**
فالله قد ضرب الاقل لنوره **مثلا من‌المشکاة والنبراس**

آن فیلسوف بمجرّد شنیدن این دوشعرکه حاکی از تمام فطانت و حدّت ذهن و فراست او بوده بسیار متأثّر و متألّم شد وگفت اسف دارم براین چنین شخصی‌که زیاده برسه روز عمر نخواهد کرد زیراکه آتش ذکاوتش مشتعل شده و اورا سوزانده است ونیز از اشعار ابی‌تمام است :

و اذا اراداللّه نشر فضیلة **طویت اتاح لها لسان حسود**
لولا اشتعال‌النار فی‌ماجاورت **ماکان یعرف طیب عرف العود**

ینال‌الفتی من‌عیشه وهو جاهل **ویکدی‌الفتی فی‌عیشه وهوعالم**
ولوکانت‌الارزاق‌تأتی‌علی‌الحجی **هلکن اذا من جهلهن البهائم**
فلم یجتمع شرق وغرب لقاصد **ولاالمجدفی‌کف‌الفتی‌والدراهم**

درمدح اهل‌بیت عصمت ع نیز اشعار بسیاری‌گفته و قصیده‌ای هم داردکه اسامی مبارکهٔ ائمهٔ اطهار ع را تا معاصرش حضرت جواد ع ذکرکرده است . از مناقب ابن‌شهرآشوب نقل‌است‌که ابوتمام اشعاری‌گفته‌که حاوی‌ذکر دوازده‌امام تاحضرت ولی‌عصر ع میباشد .
وفات ابوتمام بسال دویست و سی و یکم یا سی و دوم یا بیست و ششم یا هشتم یا نهم هجری قمری درموصل و ولادتش هم بسال یکصد و نودم در دیهی جاسم نام از توابع حوران از بلاد دمشق واقع شد و ابونهشل بن حمید طوسی قبّه‌ای برسر قبراو بنا نهاد

و حسن بن وهب هم درمرثیهٔ وی گفته است :

فجع‌الفریض بخـاتم الشعراء　　وغدیر روضتها حبیب الطائی
ماتامعـا فتجـاوروا فی‌حفرة　　وکذاك کانا قبـل فی‌الاحیاء

(ص ۲۰۴ ت و ۱۳۱ ج ۱ کا و۷۰ ج ۲ ع و۱۹۶ ج ۱ مه و ۴۴۸هر وغیره)

ابو تمیم **معد بن اسمعیل** - اولی چهارمین خلیفهٔ فاطمی ودویمی هشتمین
ابو تمیم **معد بـن علـی** - ایشان و بعنوان معزّ لدین‌الله و مستنصر بالله
نگارش داده‌ایم .

ابو توبه **میمون بن جعفر**- ادیب نحوی لغـوی ، از شاگـردان ابوالحسن کسائی و معـاصر اصمعی (متوفی بسال ۲۱۴ه ق = رید) بوده و درغرائب لغات بروی تقدّم داشت و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۲۱۰ ج ۱۹ جم)

ابو التهانی **حسن‌بن‌ابراهیم** - درباب‌اول بعنوان جبرتی نگارش یافته است.

ابو ثمامه **عمرو بن عبدالله بن‌کعب - صائدی** انصاری ، از فرسان وشجاعان عرب و اکابر شیعه واز اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع میباشد که درمحاربات اسلامی از حاضرین رکاب‌آن‌حضرت بود، درعمل اسلحه نیزخبرتی بسزا داشت ، هنگامی‌که مسلم بن عقیل وارد کوفه شد ابوثمامه نیز بامر او مشغول خرید و تهیهٔ اسلحه بود تاآنکه مسلم بشهادت رسید ، ابوثمامه مختفی و پنهانی بهمراهی نافع بن هلال ، عازم‌آستان ملایك پاسبان حضرت حسین بن علی علیهماالسلام شد، درأثنای راه بفیض حضور نایل ودر رکاب مبارك عزیمت‌کربلا داد ، عاقبت بشرف‌شهادت مشرّف و بسعادت ابدی تاریخی سلام خصوصی ناحیهٔ مقدّسه موفق و نام خـود را زینت اوراق گردانیدند . (**السلام علی ابی‌ثمامة عمرو بن عبدالله‌الصائدی**) همین ابوثمامه است‌که روز عـاشورا کثیر بن عبـدالله شعبی راکـه از طرف ابن‌سعد آمده و قصد ملاقـات حضرت سیدالشهداء ع را داشت ازتشرّف حضور با شمشیر مانع‌آمد و بخلع شمشیرش بگماشت

وهم ظهر بودن وفرا رسیدن وقت نماز را متذکر شد بشرحی که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند . **لفظ ثمامه** بفتح ثای ثخذ وتخفیف هردومیم، **صائدی** هم منسوب بدقبیلهٔ بنی‌صائد از شعب و بطون قبیلهٔ همدان است .

(کتب رجالیه و دیگر کتب مربوطه)

ابو ثمامه

مسیلمه - از اهل یمامه میباشدکه نخست بشرف اسلام مشرّف اخیراً در عهد سعادت حضرت رسالت ص در یمامه دعوی نبوّت کرد، درمدتی اندك گروه انبوهی ازسبك‌مغزان بدوگرویدند . نامه‌ای بخدمت آن‌حضرت عرضه داشت که تصدیق نبوت و تشریك خود درآن منصب الهی وبدو قسمت‌کردن زمین مابین خودشان (که هریکی درقسمت مختصی خود نبوت‌کرده و مشغول تبلیغات باشد) و بعضی لاطائلات دیگر را حاوی بود تا درهمان اوقات‌آن‌حضرت وفات یافت . درسال دویم خلافت ابوبکر، لشگری با سرلشگری خالد بن ولید به یمامه‌گسیل شد ، ما بین مسلمین و اتباع مسیلمه محاربهٔ شدیدی واقع‌گردید، قریب به بیست هزارنفر ازطرفین مقتول و درنتیجه مسلمین غالب و مسیلمه نیزکشته شد و مردم از شرّ اغوا و اضلال او خلاصی‌یافتند وکذب و دروغ‌گوئی‌او بهمه معلوم ودراین‌صفت‌خبیثه ضرب‌المثل گردید .

ناگفته نماند که **سجاح** دختر حارث تمیمی نیزکه مذهب نصاری داشته دراواخر عهد حضرت نبوی ص درمیان بنی‌تغلب و بنی‌ربیعه و قبیلهٔ خود بنی‌تمیم بدعوی نبوت آغازکرد ، بدین جهت بین او و مسیلمه رقابت حاصل شد او نیز لشگری برای‌مدافعهٔ مسیلمه برگماشت ، لشگر او با لشگر مذکور مسلمین مصادف و متّحدالمرام بودند و اخیراً رقابت ایشان بصلح وآشتی بلکه بنوشتهٔ بعضی بازدواج مبدّل‌گردید تا بعد ازقتل مسیلمه (بدست لشگر اسلام) سجاح توبه‌کرده وبشرف اسلام مشرّف شد و سجاح اصلاً مرتدّ نبوده است وبسط زاید موکول بتواریخ و سیر است .

(ص ۲۵۳۶ ج ۴ و ۴۲۸۶ ج۶س)

ابو الثمانين **علی بن ابی‌احمد حسین** - بعنوان **علم‌الهدی** در باب اوّل نگارش یافته است .

ابو الثناء **احمدبن‌ابوالبرکات محمد**- } در باب اوّل القاب اولی بعنوان
ابو الثناء **احمد بن محمد** - } سیواسی و دویمی بعنوان زابلی
نگارش یافته‌اند .

ابو الثناء **محمودبن‌ابی‌بکر**- در باب اوّل بعنوان **ارموی** مذکور شده است .

ابو الثناء **محمودبن ابی‌الفضل**- در باب اوّل بعنوان **بهاءالدین‌طبری** مذکوراست.

ابو الثناء **محمود بن‌عبدالرحمن** - در باب اوّل بعنوان **شمس‌الدین** مذکوراست.

ابو الثناء **محمود بن عبدالله** - در باب اوّل بعنوان **آلوسی** مذکوراست.

ابو الثناء **محمود بن عمر**- در باب اوّل بعنوان **سدیدالدین** ذکر شده‌است .

ابو الثناء **محمودبن‌مسعود**- در باب اول بعنوان **قطب‌الدین‌شیرازی** ذکر شده‌است.

ابو الثناء **محمودبن نعمت** - در باب سیّم ضمن **ابن‌سکره محمد بن عبدالله** خواهدآمد .

ابو ثور در اصطلاح رجالی کنیهٔ فهم بن عمرو بن قیس عیلان و جمعی دیگر است .

ابو ثور **عمروبن معدیکرب** - در باب اول بعنوان **زبیدی** مذکور است .

ابوجابر در اصطلاح رجالی عبدالله بن عمرو بن حرام و سیار بن‌طارق و بعضی دیگر است .

ابوالجارود **زیاد بن ابی‌زیاد** - منذر بن جارود عبدی همدانی خراسانی ، مکنّی به **ابوالجارود** و **ابوالنجم** نخست‌ازاصحاب‌حضرت‌باقرع بلکه بنوشتهٔ بعضی از اصحاب حضرت امام سجّاد وصادق ع نیز بود لکن تفسیر خودرا که بقرآن مجید نوشته تنها از حضرت باقر ع روایت مینماید . اخیراً بعد از خروج

زید بن علی بدو گرایید ، از آن‌حضرت اعراض کرده و زیدی مذهب شد وهمچنانکه کور مادرزاد و بی‌بصر بوده بی‌بصیرت هم گردید و ازطرف قرین‌الشرف آن‌حضرت به **سرحوب** ملقّب شدکه بنوشتهٔ قاموس نام شیطانی‌است کور و نابینا و ساکن دریا . فرقهٔ جارودیه هم‌که بهمین‌جهت به **سرحوبیه** نیز موسوم و ازشعب زیدیّه میباشند (وبعنوان‌جارودیّه نگارش داده‌ایم) بدو منسوب و اخبار بسیاری در ذمّ وی وارد است . در سال یکصد و پنجاهم هجرت ویا بعد ازآن سال درگذشت ومقام ، مقتضی بسط زاید نیست .

(کتب‌رجالیه)

ابوالجاموس — **ثور بن‌یزید** - اعرابی ، از ادبای عرب میباشدکه‌گاهی در بصره میهمان آل‌سلیمان بن علی میشد ، ابن‌مقفع (متوفی درحدود سال ۱۴۵ھ ق = قمه) نیز فنون‌فصاحت را از وی‌یادگرفته‌است وسال‌وفاتش‌بدست‌نیامد.

(ص۶۷ف)

ابوجبل — واقفی مذهب و از اصحاب حضرت امام کاظم ع و موکول بعلم رجال است .

ابوجحیفه — **وهب بن عبدالله** - از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع میباشد و درحال صغر از اصحاب حضرت رسالت ص نیز بوده‌است .

ابوالجراح — در اصطلاح رجالی عبدالملك بن میسرهٔ‌کندی ویکی‌ازاصحاب هم هست .

ابوالجراح — **عبدالله‌بن عیاش** - بعنوان **منتوف** درباب اول مذکور شده است .

ابوجراده — **عامر بن ربیعة** - در خاتمهٔ باب‌کنی ضمن عنوان بنی‌ابی‌جراده خواهدآمد .

ابوجریر — (بروزن‌کمیل)کنیهٔ سه تن ازاصحاب‌کبار ائمهٔ اطهار ع میباشد که عبارتند از **زکریا بن ادریس** بن عبدالله بن سعد اشعری قمی و زکریا بن **عبدالصمد** قمی و **محمد بن عبدالله** یا عبیدالله وشرح حال ایشان موکول بکتب

رجالیّه است و اولی با چند تن دیگر از اصحاب ائمّه ع در قبرستان بزرگ قم (که دراین اواخر باغ ملّی شده) مدفون هستند .

ابوجعد در اصطلاح رجالی احمد بن عامر طائی وبعضی ازاصحاب‌کبار بوده وموکول بدان علم است .

ابوجعدة واقفی وازاصحاب حضرت امام‌کاظم ع وموکول بعلم رجال‌است .

ابوجعفر درکتب اخبار وآثار دینیّه و اصطلاح فقها کنیهٔ حضرت باقر و حضرت‌جواد علیهماالسلام میباشد چنانچه درصورت‌نبودن‌قرینه مراد حضرت‌باقر ع بوده ودرجائی‌که مراد حضرت جواد ع باشد به‌کلمهٔ **ثانی** مقیدکرده و **ابوجعفر ثانی**گویند و شاید دربعضی موارد باتکال قرائن دیگر کلمهٔ ابوجعفر را مطلق گفته و بلفظ ثانی مقید ننمایند وگاهی من‌باب تأکید درحضرت باقر ع هم مقید به‌کلمهٔ اول نمایند باری کلمهٔ ابوجعفر در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم کنیهٔ جمعی وافر از محدّثین و طبقات دیگر میباشدکه درکتب رجالیّه مذکور و دراین‌کتاب نیز باعناوین متفرقه نگارش یافته است .

ابوجعفرك **احمدبن‌علی** - درباب اول بعنوان **بوجعفرك** مذکور است .

ابوالجناب **احمدبن‌عمر** - بعنوان **نجم‌الدین‌کبری** درباب‌اول نگارش یافته‌است.

ابوجناده **حصین**- بن مخارق‌سلولی واقفی‌اعمی موکول بکتب‌رجالیّه‌است.

ابوالجود یا **ابوالجوز** } قاسم بن محمد درباب‌اول بعنوان **عجلانی** نگارش‌یافته‌است.

ابوالجوزا اوس بن خالد تابعی و اوس بن عبدالله بصری ربعی از محدّثین عامّه و منبه بن عبدالله تمیمی محدّث امامی وشرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

ابوجویرة در اصطلاح رجالی حطان بن خفاف است .

ابوجهل عمرو یا عمر بن هشام بعنوان **ابوالحکم** خواهدآمد .

ابوالجهم در اصطلاح رجالی بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی وثویر بن ابی‌فاخته سعید بن‌علاقه و حرث بن صمة وبعضی‌دیگر وموکول بدان علم شریف هستند .

ابوالجیش **انس بن رافع** - موکول بعلم رجال است .

ابوالجیش **مظفر بن محمد** - ضمن‌عنوان **ابوسهل**اسماعیل‌بن‌علی‌خواهدآمد.

ابوحاتم **سهل بن محمد** - در باب اول (القاب) بعنوان **سجستانی** نگارش یافته است .

ابوحاتم **محمدبن‌ادریس**- درباب اول بعنوان **رازی** مذکور است.

ابوحاتم **محمد بن ادریس بن منذر** - موکول بعلم رجال است .

ابوحاتم **محمد بن حیان** - بعنوان **بستی** درباب اول مذکوراست .

ابوالحارث دراصطلاح‌رجالی‌کثیربن‌کلثم‌یاکلثمة ومحمدبن‌عبدالرحمن‌است.

ابوالحارث یا **ابوالحارس** { **عبیدالله** - یا**غیلان** درباب‌القاب بعنوان **ذوالرمة** مذکوراست .

ابوالحارس‌اولاسی فیض بن حضر از مشاهیر عرفا و معاصرین ذوالنّون مصری میباشدکه زمان مأمون هفتمین خلیفهٔ عباسی را تا عهد معتمد پانزدهمین ایشان دریافته ودرحدود دویست و شصتم هجری درگذشت . **اولاس** بفتح‌اول قلعه‌ایست درساحل دریای شام . (ص ۱۹۴ ج ۲ مه)

ابوحازم **ابوحامد** {در اصطلاح رجالی **اولی** سعید بن ابی‌حازم احمسی ، سلمة بن دینار و میسرة بن حبیب و **دویمی** هم احمد بن ابراهیم مراغی و سلیمان بن عبدالله است .

ابوحامد **احمد بن ابی‌طاهر محمد** - درباب‌اول(القاب) بعنوان **اسفراینی** نگارش یافته است .

ابوحامد **احمد بن‌عامر**- درباب اول بعنوان **مروروذی** نگارش یافته‌است.

ابوحامد **احمد بن‌علی بن‌عبدالکافی**- درباب‌اول بعنوان **سبکی** نگارش یافته‌است.

ابوحامد **احمد بن‌محمد**- انطاکی بعنوان **ابوالرقعمق** درهمین‌باب‌خواهدآمد.

ابوحامد **احمد بن محمد** - داوی درباب اول بعنوان **دلوی** مذکور است.

ابوحامد **احمد بن‌محمد**- صاغانی بهمین‌عنوان **صاغانی** درباب‌اول‌مذکوراست.

ابوحامد **دوستان** - درباب اول بعنوان **دوستان** مرقوم است .

ابوحامد **زیاد بن معاویه** - درباب اول بعنوان **نابغهٔ ذبیانی** مذکور است .

ابوحامد **محمد بن‌عبدالله** - تحت عنوان **ابن‌زهره** درباب سیّم خواهدآمد.

ابوحامد **محمد بن علی بن عمر**- درباب‌اول بعنوان **سمرقندی** مذکوراست.

ابوحامد **محمد بن محمد بن‌محمد** - درباب‌اول‌بعنوان **عمیدی** مذکوراست.

ابوحامد **محمد بن محمد بن محمد** - درباب‌اول‌بعنوان **غزالی** نگارش‌دادیم.

ابوحبش یا **ابوحبیش** تمیم بن عمرو از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و موکول بکتب مربوطه است .

ابوحبه **ابوحبیب** **ابوحبیش** } در اصطلاح رجالی **اولی** ثابت بن نعمان و روح بن زنباع و عامر بن عمرو ، **دویمی** ناجیة بن ابی‌عمارهٔ صیداوی ، سیمی همان ابوحبش مذکور فوق و تماماً موکول بکتب رجالیّه هستند .

ابوالحتوف **عجلانی** - انصاری، پسر حارث بن سلمهٔ انصاری، بقبیلهٔ بنی‌عجلان ازشعب قبیلهٔ خزرج منسوب، ازشهدای‌کربلا ونخست‌با برادرش سعد بن حارث بن سلمه درکوفه از خوارج بودند . هردو برادر با عمر بن سعد برای مقاتله با امام مظلوم بکربلا آمدند تاآنکه‌آن‌حضرت بعد از شهادت اصحاب ندا درداد

الا من ناصر ینصرنا اهل وعیال و اطفال ، صدا بگریه ونوحه بلندکردند پس دراین‌حال هردو برادر مشمول سعادت و توفیق پروردگاری شده وگفتند این بزرگوار دخترزادهٔ پیغمبر ما میباشد و فردای قیامت انتظار شفاعت جدّ اورا داریم وبا این‌حال با چه رو بسر مقاتله برآئیم . از لشگریان ابن‌سعد جدا شدند ، در پیشروی آن حضرت بدیشان حمله برده و جمعی را مقتول وگروهی را مجروح و زخمدار نمودند، عاقبت هردو در یك مکان بـدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نـایل و عـاقبت بخیر شدند و سعـادت ابدی را حیازت نمودند . **حشرنالله معهم** . نام ابوالحتوف درجائی بنظر نرسیده ودور نیست‌که متحدالاسم والکنیة باشد . (ص ۱۲ ج ۲ تنقیح‌المقال وغیره)

ابوالحجاج[1]

ابوالحجاج **اقصری** - در باب اول بعنوان **اقصری ابوالحجاج** مذکور است .

ابوالحجاج **یوسف بن حیدره** - درباب اول بعنوان رحبی مذکوراست .

ابوالحجاج **یوسف بن سلیمان** - درباب‌اول بعنوان **اعلم** نگارش یافته است .

ابوالحجاج **یوسف بن عبدالرحمن** - بن یوسف بن عبدالملك بـن یوسف بن علی‌بن‌ابی‌الزهرحلبی مزی دمشقی شافعی، ملقّب‌به **جمال‌الدین**، مکنّی به **ابوالحجاج**، از اکابر محدّثین عامّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکه بسیار قانع و متواضع و باحیا وحلیم وکم‌سخن بود، اصلاً غیبت وبدگوئی‌ازکسی‌نمیکرد وخودپسندی نمی‌نمود ، تاریخ بغداد و مسند ابن‌حنبل و صحاح ستّه و دیگرکتب احادیث مبسوطهٔ متداوله را از محیی‌الدین نووی و مشایخ بسیار دیگری‌که درحدود هزار نفر میباشند خوانده و استماع نموده ودر روایت‌آنها اجازه داشت ، اغلب محدّثین دمشق وغیره نیز از وی استماع حدیث‌کردند وهرچه استماع مینمودند دیگر حریص‌تر شده واصلاً سیر نمیگردیدند و خسته خاطر نمی‌گشتند ، اورا بحافظ ودریای علم حدیث‌بودن ستوده و

۱ـ **ابوالحجاج** - دراصطلاح رجالی، عبدالله‌ثمالی‌صحابی وعبیدالله بن‌صالح‌خثعمی‌است.

برسلف و خلف ترجیحش میدادند .

علاوه برعلوم حدیثیّه ، حافظ قرآن ، در لغت و نحو وصرف و علوم عربیّه و فقه شافعی نیز متبحّر، نسبت بشرح حال روات و محدّثین نیز احفظ مردم بود، بشرح حال ادبا و شعرا و امرا و ملوك و وزرا وطبقات دیگر غیرازمحدّثین اصلاً نمیپرداخت و از تألیفات او است :

۱- **اطراف الکتب الستة** که حافظ شمس الدین محمد بن احمد ذهبی بنام مختصر اطراف المزی تلخیصش کرده است ۲- **تحفة الاشراف بمعرفة الاطراف** چنانچه بعضی از معاصرین گفته اند

۳- **تهذیب الکمال فی اسماء الرجال** در کشف الظنون گوید این کتابی است بزرگ که مثل آن تألیف نشده وگمان هم نمیرودکه قدرت تألیف مثل آن داشته باشند . ذهبی مذکور بنام تذهیب التهذیب همین کتاب را تلخیص کرده و ابن حجر عسقلانی نیز تلخیص کرده و پاره‌ای فوائد دیگری بدان افزوده و تهذیب الکمال فی معرفة الرجال نامیده سپس این را نیز ملخّص کرده وبه تقریب التهذیب موسومش داشته است .

وفات ابوالحجاج مابین ظهر و عصر روز جمعه دوازدهم صفر هفتصد وچهل ودویم هجری قمری درحال قرائت آیة الکرسی در دمشق واقع شد ، در مقابر صوفیّه نزدیکی معاصرش ابن تیمیه مدفون گردید وجماعت زیادی در نماز جنازه‌اش حاضر بوده‌اند . مزی بکسر اوّل وتشدید ثانی منسوب بقریهٔ مِزّه نامی است (باهمان حرکه) ازمضافات دمشق .

(کف وص ۴۵۷ ج ۴ کمن وغیره)

ابوالحجاج

یوسف بن محمد بن ابراهیم - درباب اول بعنوان بیاسی نگارش یافته است .

ابوالحجاج

یوسف بن یحیی بن اسحق - سبتی مغربی اسرائیلی ، از اطبّای نامی قرن هفتم هجری میباشدکه در هردو قسمت علمی و عملی طبّ تجربتی کافی داشت و درنجوم وهندسه وصناعات فلسفه بصیرتی وافی . مولد ومنشأ وی شهر سبته ازمشهورترین بلاد مغرب ، جدّ نهمش سمعون وبهمین جهت به **ابن سمعون** نیز موصوف وشرح فصول بقراط ازآثار نفیسهٔ او است وبسال ششصد وبیست وسیّم هجرت

در حلب درگذشت . (ص۱۱۱ ج۲ مه)

ابوحذیفة دراصطلاح رجالی اسحق بن بشر و بهشم بن عشبه است .

ابوحذیفه **واصل بن عطای معتزلی** - بنوشتهٔ روضات، نخستین کسی است که باسم معتزلی موسوم بوده و درعلم کلام تألیف کتاب نموده وطریق معرفت حق را منحصر بقرآن و اجماع وعقل وخبر متواتر اجماعی داشته است ومجملی از شرح حال اورا بعنوان **غزال** درباب اول نگارش داده‌ایم و بدانجا مراجعه نمایند .

ابوحرب **عطا** - پسر ابوالاسود دئلی سابق الذکر موکول بعلم رجال است .

ابوالحرث **ارسلان بن عبدالله** - بعنوان **بساسیری** درباب اول مذکور شده‌است.

ابوالحرث **عبیدالله یاغیلان بن عقبه**- درباب اول بعنوان **ذوالرمة** مذکوراست.

ابوالحرم **مکی بن ریان** - ذیلاً بعنوان **ابوالحزم** (با زای هوّز) مذکور است.

ابوحزره **جریر بن عطیه** - بهمین عنوان **جریر** درباب اول ذکر شده‌است .

ابوالحزم **مکی بن ریان** - یا زیان بن شبة بن صالح ، ملقّب به **صائن الدین** ، مکنّی به **ابوالحزم** یا **ابوالحرم** ازافاضل اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه حجّت کلام عرب ، جامع فنون ادب ، علم و فضل و عقل و دیانت وی مسلّم بود . حدیث ونحو و لغت را از ابن‌صفار و ابن‌خشاب و ابن‌الانباری وسایرمشایخ بغداد فراگرفت پس بشهر موصل که اقامتگاه اوّلی او بوده برگشت وبنای تدریس گذاشت، در فنون متنوعه مرجع استفادهٔ فضلای موصل و نواحی بود ، چون اوقات خود را منحصر بتدریس میداشت لاجرم درتمامی عمر تألیفی نتوانست پرداخت واز اشعار او است:

اذا احتاج النوال الی شفیع **فلا تقبلـه تضح قـریر عین**
اذا عیف النـوال لفرد من **فـاولـی ان یعـاف لمنتین**

در ششصد و سیّم هجری قمری درموصل وفات یافت و درصحرای باب‌المیدان در مقبرهٔ معافی بن عمران درجوار ابوبکر قرطبی مدفون گردید و ماقبل حرف آخر کنیهٔ او مابین رای قرشت و زای هوز مردّد است . (ص۱۷۱ ج۱۹جم و۲۰۷ ج۲مه)

ابوحسام **حسان بن ثابت** - درباب اول بهمین عنوان مذکوراست .

ابوحسان در اصطلاح رجالی جمیل بن زیـاد مرادی و موسی بن عبیدهٔ عجلی است .

ابوالحسن[1]

ابوالحسن **احمد بن عبدالله بن‌محمد** - بکری، اگرچه‌بعنوان **بکری** مذکور و هم اشـاره شده است براینکه استـاد شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶هـ ق = ظسو) و مؤلف سه‌کتاب **مقتل‌امیرالمؤمنین‌ع** و **وفاة فاطمةالزهراء** و **الانوار و مفتاح‌السرور والافکار فی‌مولد النبی المختار** میباشد باز درتحقیق این موضوع‌گوئیم : درکشف‌الظنّـون هم همان‌کتاب انوار را ستوده و بابوالحسن احمد بـن عبدالله بکری منسوب داشته ولی تاریخ وفات ابوالحسن و استاد شهید ثـانی بودن اورا مذکور نداشته است. ازبحارالانوار نیز نقل‌است‌که درموقع ذکرکتب خاصه همین‌سه‌کتاب‌را بابوالحسن

۱ــ **ابوالحسن**- کنیهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع علی بـن ابیطالب و امام سجاد و امام موسی‌الکاظم و علی بن موسی‌الرضا وحضرت علی‌النقی علیهم‌السلام میباشد، لکن استعمال‌آن در حق حضرت علی ع دراخبار وآثار دینیه اگر هم باشد بسیار نادر است و ازآن وجود مقدس به **امیرالمؤمنین ع** تعبیر می‌نمایندکه بمداول‌آثار دینیه از صفات خاصهٔ‌آن‌حضرت است . همچنین استعمال‌آن در امام سجاد ع نیز بسیار نادر بوده این است‌که دراخبار دینیه و اصطلاح فقها با نبودن قرینه راجع بامام کاظم ع میباشد و اگر مقید بکلمهٔ **اول** یا **ماضی** نمایند بازآن‌حضرت را اراده‌کنند چنانچه اگر مقید بکلمهٔ ثانی باشد **(ابوالحسن ثانی)** مراد حضرت رضا ع است ودرجایی‌که حضرت امام هادی را اراده نمایند بکلمهٔ **ثالث** مقید دارند **(ابوالحسن ثالث)** .

در اصطلاح بعضی از مصنفین‌که بسیار نادر ومیتوان‌گفت‌که متفرد است لفظ‌ابوالحسن با نبودن قرینه عبارت از حضرت امیرالمؤمنین ع و مقید بکلمهٔ **اول** حضرت سجاد ع وبکلمهٔ **ثانی** حضرت امام موسی ع وبکلمهٔ **ثالث** حضرت رضا ع وبکلمهٔ **رابع** حضرت امام‌علی‌النقی ع است . مع ذالك امر سهل وغالباً مراد بواسطهٔ‌قرائن‌خارجیه معلوم‌میشود . باری‌کلمهٔ‌ابوالحسن درکتب تراجم و تواریخ و سیرکنیهٔ جمعی زیاد از طبقات مختلفه بوده و دراین‌کتاب نیز‌شرح حال بسیاری از ایشان‌که تذکر دادن‌آنها درنهـایت صعوبت است بعناوین متفرقه نگارش یافته است ودراینجا یك چندی از ایشان راکه تحت عنوان دیگر ذکر نشده تذکر میدهیم .

بکری مصری استاد شهیدثانی نسبت داده وهرسه را از مدارك‌کتاب بحارخود میشمارد وبعد از این جمله گوئیم‌که ابوالحسن بکری مذکور اصلاً استاد شهید ثانی نبوده بلکه اقلاً سه قرن پیش از او واز متقدّمین بوده‌است . چنانچه در ذریعه ازکتاب منهاج‌السنهٔ ابن‌تیمیّه (متوفی بسال ۷۲۸ه ق = ذکح) نقل‌کرده‌که ابوالحسن بکری ، مؤلف‌کتاب انوار ، اشعری مذهب بوده و این‌خود برهانی قاطع‌است براینکه زمان همین‌ابوالحسن پیش از زمان ابن‌تیمیه بوده و استاد شهید ثانی (متوفی بسال۹۶۶ه ق = ظسو) نتواند بود و اینکه دربحارالانوار ابوالحسن بکری مؤلف انوار و دوکتاب دیگر مذکور فوق را استاد شهید دانسته اشتباه میباشد بلی استاد شهید ، محمد بن محمد بن عبدالرحمن **بکری** مذکور ذیل است‌که او نیز **مصری** وکنیه‌اش **ابوالحسن** بوده و همین وحدت کنیه و نسبت بکری و مصری منشأ اشتباه شده‌است . بالجملة استاد شهید ابوالحسن محمد بن محمد بکری مذکور ذیل است‌که تألیف انوار نامی ندارد و ابوالحسن بکری‌که مؤلف انوار میباشد استاد شهید نبوده و نامش هم احمد بن عبدالله است .

(ص ۴۰۹ ج۲ ذریعه وغیره)

ابوالحسن **احمد بن محمد** - طبیب طبری، مکنّی بـه **ابوالحسن**، از اطبّای نامی قرن چهـارم هجرت ، از مردمان طبرستان ، طبیب خاصّ رکن‌الدولهٔ دیلمی (متوفی بسال ۳۶۶ه ق = شسو) ومؤلف‌کتاب معالجات بقراطیه‌بوده و سال وفاتش بدست‌نیامد . (ص۱۰۶ ج۱مرو ۲۹۹۴ ج۴س)

ابوالحسن‌اشعری علی - در باب سیّم بعنوان **ابن‌ابی‌بشر** خواهدآمد .

ابوالحسن‌بکری **احمد بن‌عبدالله** - فوق ومحمد بن محمد ذیل است .

ابوالحسن‌حسینی **ابن شیخ الشریعة حاج میرزا محمد** - بن محمدعلی بـن ابوالخیر بن عبدالباقی بن عبدالوهاب حسینی ، از اکابر علما ومراجع و زعمای عصر حاضر ما میباشدکـه حاوی فروع و اصول و فنون ادبیّه و عربیّه ، محقّق مدقّق عمیق‌النظر دقیق‌الفکر، علاوه برمراتب سامیهٔ علمیّه دارای‌کمالات معنوی ، در


عکس حاج میرزا ابو الحسن آقا انگجی -۱

مکارم اخلاق طاق و اجداد طاهرین خودرا وارث بالاستحقاق، اجتهاد وفقاهت وی مسلّم مخالف و موافق و مورد تصدیق یگانه و بیگانه واز اکابر اساتید این نگارنده است .

نخست درموطن اصلی ومولد خودشهر تبریز آذربایجان ادبیّات ومقدمات لازمه وقسمت مهمّی از ریاضیّات را تکمیل نمود ، درس سطحی فقهی واصولی را ازآقای آمیرفتاح سرابی ومیرزامحمود اصولی (که از افاضل علمای آذربایجان بوده‌اند) فراگرفت ، درسال هزار وسیصد و چهارم هجرت بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه بنجف اشرف عازم و درحوزهٔ درس استدلالی فقهی و اصولی آقای شیخ محمدحسن مامقانی و فاضل ایروانی و حاج میرزا حبیب‌الله رشتی و دیگر اجلّه (که شرح حال هریکی در محل مقتضی از این کتاب نگارش یافته) حاضر شد تا بمقام عالی علمی ارتقا جسته و باجازات ایشان نایل گردید ، درهزار و سیصد و هشتم به تبریز غم‌انگیز برگشته و تاآخر عمر بتدریس وتألیف و انجام حوائج مسلمین مشغول بود واز تألیفات او است :

۱- **ازاحة الالتباس عن حکم المشکوك من اللباس** که درتبریز چاپ سنگی شده است
۲ و ۳ و ۴- **حاشیهٔ رسائل شیخ مرتضی انصاری و حاشیهٔ ریاض و حاشیهٔ مکاسب شیخ انصاری**
۵- **کتاب الارث** که شرح باب ارث نجاة العباد صاحب جواهر است ۶ و ۷ و ۸- **کتاب الحج وکتاب الصلوة وکتاب الطهارة** . صاحب ترجمه در هیجدهم ذیقعدهٔ هزار و سیصد وپنجاه وهفتم هجرت عازم دارالقدس گردید وکلمهٔ **المغفور = ۱۳۵۷** مادّهٔ تاریخ وفات او است. مخفی نماند که وی درمحلّهٔ **انگج** نامی ازمحلات تبریز مقیم وبهمین جهت به **انگجی** معروف ونام اصلی او هم ابوالحسن بود ومحض بجهت توهّم کنیه بودن آن درهمین باب کنیه نگاشته آمد.

(اطلاعات متفرقه)

ابوالحسن **سعید بن‌هبة‌الله** - بن‌حسین طبیب، ازمتمیّزین اطبّای قرن‌پنجم هجرت‌میباشدکه در زمان‌خود باکثرت‌علم ودانش وحسن‌معالجه درغایت شهرت ، حکیم‌باشی مقتدی بالله ومستظهر بالله بیست و هفتمین وهشتمین خلیفهٔ عباسی و معالجات بیمارستان عضدی دربغداد نیز بدو مفوض بوده وازتألیفات‌او است :

۱- **الاقناع** در طب‌که بسیار مبسوط است ۲- **کتاب خلق‌الانسان** ۳- **کتاب‌المغنی** درطب‌که بسیار مختصراست ۴- **کتاب‌الیرقان** . وی بسال چهارصد و نود وچهارم یا پنجم هجرت درگذشت. (کف وص ۱۰۶ ج ۱ مر)

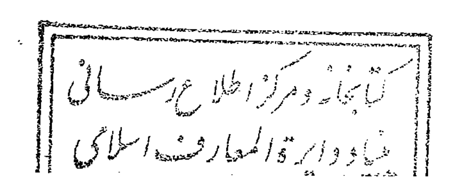
ابوالحسن **محمد بن‌محمد بن‌عبدالرحمن** - بکری مصری، اشعریّ الاصول ، شافعیّ الفروع ، **ابوالحسن** الکنیة، **صدیقیّ** النسب والشهرة ، از اکابر عرفای علما و علمای عرفای اواسط قرن دهم هجرت میباشدکه جامع‌اصول‌شریعت و طریقت و حقیقت ، بلکه از مشایخ طریقت وکرامات‌بسیاری بدو منسوب بود . بارها تکلیف قضاوتش نمودند لکن حامل‌آن بارگران نگردید ، درعلم رجال نیز فرید دهر خود ودر مسجدالحرام ومسجد مدینه و مسجد اقصی وجامع‌ازهر مشغول‌تدریس وتألیف بوده و ازآثار اوست :

۱- **اربعین اربعین** که در هریك ازچهل نقره موضوعات متفرقه چهل‌حدیث روایت‌نموده است چنانچه چهل حدیث در طواف وچهل دیگر درصلوات حضرت‌پیغمبرص وهکذا ۲- **تسهیل السبیل فی‌معانی‌التنزیل** ۳ و۴- **شرح صغیر** و **شرح‌کبیر** برعباب‌که منظومه‌ایست درفقه شافعی از قاضی شهاب‌الدین احمد بن ناصر (متوفی بسال ۸۱۰ھ ق = ضی) ۵- **شرح منهاج نووی** که‌کتاب منهاج‌الطالبین نام یحیی بن شرف‌الدین نووی شافعی (متوفی بسال ۶۷۶ھ ق = خعو) راکه درفقه شافعی میباشد شرح‌کرده است ۶- **شرح‌النفحة الوردیة** که منظومهٔ ابوحفص عمر بن مظفر ابن‌الوردی است ۷- **مختصر ایساغوجی** وغیر اینهاکه بسیار و درحدود چهارصد میباشد . وفاتش بسال نهصد و پنجاه و سیم هجرت واقع شد وموافق تحقیقی‌که فوقاً در شرح حال ابوالحسن احمد بن عبدالله نگارش دادیم استاد شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ھ ق = ظسو) همین ابوالحسن محمد بکری است نه ابوالحسن احمد مذکورکه مدتها پیش از زمان شهید بوده‌است . (ص ۴۲۷ نور سافر و اطلاعات متفرقه)

ابو الحسنات **محمد عبدالحی** - ابن حافظ محمد عبدالحلیم ابن محمد امین لکنوی هندی‌انصاری، از اذکیای علمای حنفیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد که از پنجسالگی شروع بحفظ قرآن مجید نمود، در ده‌سالگی بحفظ تمامی آن موفق آمد، دراین اثنا اصول خط وکتابت را فراگرفته و بعضی ازکتب فارسی را خواند، دریازده سالگی بتحصیلات‌علمیّه شروع وتمامی‌علوم‌متداولهٔ معقولی و منقولی را از پدر خود فراگرفت، بعضی‌ازکتب هیئت را نیز از مولی محمّد نعمت‌الله (متوفی بسال ۱۲۹۰ه ق = غرص) خواند تا درهفده سالگی از تحصیلات لازمه فارغ و مشغول تألیف شد وآثار نفیسه بیادگارگذاشت‌که شمارهٔ تألیفات متنوعهٔ او بالغ بچهل و چهار میباشد:

۱- **الآثار المرفوعة فی الاخبار الموضوعة** که در هند با چندین کتاب دیگر یکجا چاپ شده است ۲- **الافادة الخطیرة فی مبحث نسبة سبع عرض شعیرة** چنانچه‌فاضل‌رومی درشرح چغمینی و شیخ بهائی نیز در اول‌کتاب تشریح‌الافلاک‌گفته‌اند‌که ارتفاع‌اعظم جبال‌نسبت بتمامی کرهٔ زمین (که محیطش هشت هزار فرسخ است) مانند نسبت خوردترین‌کره‌ای است‌که قطرآن سبع عرض یکدانه جوی باشد (مثل دانهٔ خشخاش مثلا) به‌کره‌ای‌که قطر آن مقدار یك ذراع‌باشد واین‌کتاب افاده‌نام‌ابوالحسنات درشرح وتوضیح وتحقیق همین مسئله بوده و درهند چاپ شده است ۳- **البیان العجیب فی شرح ضابطة التهذیب** که شرح ضابطهٔ اشکال اربعهٔ تهذیب‌المنطق ملاسعد تفتازانی است ۴- **الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة** که حاوی شرح‌حال افاضل حنفیّه تا زمان خودش بوده ودر روز شنبه یازدهم صفر سال هزار و دویست و نود و دویم هجرت از تألیف‌آن فارغ واز تعلیقاتی هم‌که بهمان‌کتاب نوشته در نود و سیّم فراغت یافته و مجموعاً در لکناهو و مصر و قازان بطبع رسیده است وغیراینها. وی درسال هزار و سیصد و چهارم هجرت درگذشت.

(ص ۲۴۸ فوائدالبهیة چاپ مصر و ۱۵۹۵ مط)



ابو الحسین[1]

ابو الحسین بصری همان ابو الحسین طیب مذکور ذیل است .

ابو الحسین طبیب یا **ابو الحسین طیب** (محمد بن علی - بصری الاصل، بغدادی المنشأ والمدفن، معتزلی المذهب ، طیب اللّقب ، از پیشوایان اطبّا و متکلّمین اسلامی قرن پنجم هجرت میباشدکه بالخصوص درعلم‌کلام درغایت‌کمال و مجلس تدریس‌او در بغداد مرجع افاضل و مصنّفاتش محل‌استفادهٔ اکابر بود :

۱- **تصفح‌الادلة** در دومجلد دراصول دین ۲- **شرح‌الاصول‌الخمسة التی بنی‌الاسلام علیها** که‌کتاب اصول خمسه نام شیخ‌ابومحمد عبدالوهاب باهلی را شرح‌کرده‌است ۳- **غرر الادلة** ۴- **کتاب فی‌الامامة** ۵- **المعتمد فی‌اصول الفقه** وآن کتابی است بزرگ و فخررازی هم کتاب محصول خود را از آن اخذکرده است . ابوالحسین بسال چهارصد و سی و ششم هجرت در بغداد وفات یافت و درمقبرهٔ شونیزیه بخاك رفت .

(کف وص ۷۰۸ ج ۱ س و ۳۶۹ ج ۲ مه و۵۶ ج ۲ کا)

ابو حفص[2]

ابو حفص احمد بن یحیی - در باب سیّم بعنوان **ابن‌ابن‌حجله** خواهدآمد .

ابو حفص جنزی عمر بن‌عثمان - درباب اوّل بهمین عنوان جنزی مذکورشده‌است .

ابو حفص حداد عمر بن‌سلمة - یا سلم یا سالم ، از اکابر عرفای قرن‌سیّم‌هجرت، از مشایخ مشار بالبنان اهل طریقت ، صاحب ریاضت و عبادت و مروّت و فتوّت ، شیخ وسرسلسلهٔ فرقهٔ ملامتیّه ، ازمعاصرین جنید بغدادی ،کرامات بسیاری بدو منسوب، مقامات‌عرفانی واقوال‌حکیمانه‌اش مشهور بود. بظاهر کارآهنگری

۱- **ابو الحسین** - کنیهٔ جمعی‌کثیر ازارباب‌کمال میباشدکه دراین‌کتاب بعضی‌ازایشان بعناوین مختلف نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز در اینجا تذکر میدهد .

۲- **ابو حفص** - در اصطلاح رجالی‌کنیهٔ عمر بن حفص وعمر بن سعید وعمر بن عنکثه و بعضی دیگر است .

میکرد و اندوختهٔ خود را بدرویشان میداد واز کلمات او است :

هرکه افعال و احوال خود را در هروقتی موازنه با قرآن و سنّت نبویّه نکند نباید اورا ازمردان شمرد. گویند هروقتی‌که نزد او ذکرخدا میشد حالش‌ازکثرت‌خوف و خشیت بطوری متغیّر میگردیدکه حاضرین احساس میکردند . وفات ابوحفص بسال دویست و شصت و چهارم یا پنجم یا ششم ویا هفتادم هجرت واقع شد. بنا براوّل جملهٔ: **امام افاق** = **۲۶۴** وبنا بردویمی‌جملهٔ : **حداد سلطان زمان** = **۲۶۵** وبنا برسیّمی جملهٔ: **حداد محب حق‌نما** = **۲۶۶** وبنا برچهارمی لفظ **کریم**= **۲۷۰** مادّهٔ تاریخ وفات‌او است .

(ص ۳۳۰ ت و ۷۰۹ ج ۱ س و۵۵ ج ۱ فع و ۱۵۵ ج ۲ خه و۷۰ ج ۱ لر)

ابوحفص **حکیم‌سغدی سمرقندی** - از فضلای قرن اوّل هجرت وبزعم بعضی مخترع‌ساز بربط‌میباشد وازاینرو درزبان‌شعراءآن‌را **بربط سغدی** نیزگویند . یا بقول بعضی برعکس این میباشد وآن حکیم را سغدی گفتن نه بجهت انتساب بناحیهٔ سغد است بلکه بجهت‌انتساب‌او بهمین‌آلت بربط اختراعی‌خودش میباشد که‌آنرا سغد نیز نامند . این حکیم درنظم پارسی پس‌از بهرام‌گور مقدّم فارسی‌گویان و نخستین‌کسی است‌که بزبان فارسی شعرگفته واز او است :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا — او ندارد یار بی‌یار چگونه بودا

بعضی‌گویندکه غیراز این بیت شعر دیگری از او دیده نشده است . نام وتاریخ وفات و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش نیز همین ابوحفص است .

اما سغد بضمّ اوّل ناحیهٔ وسیع و بزرگی است از ترکستان‌که مرکزآن سمرقند ، به دیهات بسیاری مشتمل ، آبش فراوان ، درختانش بی‌پایان ، بمساحت پنج مرحله امتداد داشته و ازکثرت اشجار و درهم‌پیچیدگی شاخها در اغلب مواضع سطح زمین آفتاب‌گیر نبوده و چیزی ازآن دیهات بیشمار دیده نمیشود این است‌که این ناحیه را یکی از جنان دنیا میشمارند . (صد وص ۶۴ ج۱مع و اطلاعات‌متفرقه)

ابوحفص‌خوزی پسر شیخ‌عبدالله یقظان ، از اکابرعرفا وصوفیّهٔ قرن‌پنجم‌هجرت میباشدکه با شیخ ابوسعید ابوالخیرآتی‌الترجمة معاصرومعاشر،

علوم متداوله و بعضی از علوم غریبه را جامع بود و تسخیر جنّ می‌نمود و بهمین جهت بلقب **شیخ‌الجن والانس** ملقّب گردید ، در اوقات اعتکاف درمدینه وعتبات عالیات قریب به دویست بنده آزاد کردکه اغلب آنها عالم و فاضل بوده‌اند و این رباعی از او است :

از بسکه بدیدم ز وصال تو فراق جویای فراق گشتم انـدر آفاق
اکنون‌که بمن‌فراق‌توگشته وفاق خواهی‌تو بشام‌باش خواهی‌بعراق

وفات‌او بسال‌چهارصدوهفتادودویم‌هجری‌قمری‌درهفتادتمام‌یاهفتادوپنج‌سالگی‌واقع‌گردید.

(ص۶۷ ج ۱ مع و۶۹ ریاض‌العارفین)

ابوحفص‌سراج‌الدین در بـاب اوّل بعنوان **سراج‌الدین ابوحفص** مذکور است .

ابوحفص‌سغدی فوقاً بعنوان **ابوحفص‌حکیم** مذکور شد.

ابوحفص‌سهروردی عمر بن محمد در باب اوّل بهمین‌عنوان **سهروردی** مذکور شده است .

ابوحفص‌شطرنجی **عمر بن عبدالعزیز**- ازمشاهیر شعرای‌اوائل‌خلافت‌بنی‌عباس میباشدکـه ازکثرت ابتـلای شطرنج بهمین لقب **شطرنجی** مشهور و ندیم اولاد هرون‌الرشید بوده واز او است :

تحبب فان الحب داعیـة الحب وکم من‌بعیدالدار مستوجب القرب
اذا لم‌یکن فی‌الحب عتب ولارضا فاین حلاوات الرسائل والکتب

در زمان خلافت معتصم (۲۱۸ـ۲۲۷ه ق = **ریح - رکز**) درگذشت .

(ص ۷۰۹ ج ۱ س)

ابوحفص عمر بن **احمد** - در باب سیـّم بعنوان **ابن‌شاهین** خواهدآمد .

ابوحفص عمر بن‌اسحق - در باب‌اوّل بعنوان‌**سراج‌الدین‌عمر** نگارش یافته‌است.

ابوحفص عمر بن سلمة - همان **ابوحفص حداد** مذکور فوق است .

ابوحفص عمر بن‌**عثمان** - همان **ابوحفص جنزی** مذکور فوق است .

ابوحفص عمر بن‌علی - دو تن بوده‌ودر باب‌سیّم بعنوان **ابن‌الفارض‌وابن‌الملقن** مذکورند .

ابوحفص عمر بن‌محمد بن‌احمد- در باب‌اوّل بعنوان **نسفی** نگارش یافته‌است.

ابوحفص عمر بن محمد بن عبدالله - در باب‌اوّل بعنوان **سهروردی** مذکور شده است .

ابوحفص عمر بن محمد بن‌معمر- در باب‌سیّم بعنوان **ابن‌طبرزد** خواهدآمد.

ابوحفص‌غزنوی همان ابوحفص عمر بن اسحق مذکور فوق است .

ابوالحکم[1]

ابوالحکم ابن‌غلندو- اندلسی اشبیلی ، از مشاهیر اطبّای قرن‌ششم هجرت میباشدکه مولد و منشأ وی شهر اشبیلیه از بلاد اندلس بود ، علاوه برمهارتی بسزاکه دراصول طبابت داشته در ادبیّات وفنون شعری وحسن‌خط نیز ممتاز وهردو خط مشرقی و اندلسی را خوب می‌نوشت واشعار طرفه میگفته وازاواست:

لئن غبت عن عینی وشط بك‌النوی　　فـانت بقلبی حـاضر و قریب
خیالك فی‌وهمی وذکرك فی‌فمی　　و مثواك فی‌قلبی فـاین تغیب

تألیفات طریفه نیز بدو منسوب است و وفات‌او بسال پانصد وهشتاد و هفتم هجری‌قمری درمراکش واقع گردید . (ص۱۱۲ ج۱مر و۲۴۵ ج۱۰جم و۷۱۰ج۱س)

ابوالحکم ابوجهل عمرو - یا عمر بن هشام بن مغیرهٔ مخزومی ، از اکابر و رؤسای قریش بود ، در زمان جاهلیّت کنیهٔ **ابوالحکم** داشت ، در دورهٔ اسلامی بجهت کثرت خباثت وعناد وعداوتی‌که دربارهٔ حضرت رسالت ص داشته ونسبت بدین‌مقدّس‌اسلامی بیشتر ازدیگران اظهار معاندت مینموده ازطرف‌قرین‌الشرف

۱ـ **ابوالحکم**- در اصطلاح رجالی‌کنیهٔ ثوبان بن سعد صحابی، عمار بن‌الیسع، هشام بن سالم مذکور، رافع بن سنان ، مسکین بن مسکین ، نصر خثعمی و بعضی دیگر است .

آن‌حضرت مکنّی به **ابوجهل** گردید ، بسال دویم هجرت درغزوهٔ بدر در هفتاد سالگی مقتول شد وآن‌حضرت بعد ازحمد وثنای الهی فرمودندکه فرعون این امّت بقتل رسید بلکه‌درخبردیگرفرمود: **انهذا اعتی علی‌الله من‌فرعون‌ان‌فرعون لما ایقن بالهلاك وحدالله وان هذا لما ایقن بالهلاك دعا باللات والعزی** . نام ابوجهل چنانچه اشاره شد ما بین‌عمرو وعمر مردّد و اوّلی مشهور میباشد و درمرصّع ابن‌اثیر عمر نوشته شده و شاید واوآخر عمرو درنسخهٔ مرصّع افتاده باشد . (ص ۹ هب و۵۳ ج ۱ فع و۷۰۳ ج۱س)

ابوالحکم‌اشتر همان ابوالحکم عبیدالله بن مظفّر مذکور ذیل‌است.

ابوالحکم‌جوالیقی **هشام بن سالم** - مکنّی به **ابوالحکم**، ازاسرای‌خوارج وفقهای امامیّه و ثقات روات حضرت امام صادق و امام کاظم ع بود ، یکی‌از اصول اربع مأة نیز بدو منسوب‌است. بزنطی ، صفوان ، ابن‌بزیع، ابن‌ابی‌عمیر و اکثر اجلاّی‌اصحاب ائمّه ع از وی روایت‌کرده‌اند. او اولین‌کسی‌است‌که بعداز وفات حضرت صادق ع شرفیاب حضور مبارك حضرت کاظم ع شد و بـامامت آن امام عالی‌مقام اظهار اعتقاد نمود ، اصحاب خود را نیز از امام بحق بودن آن‌حضرت مستحضر داشته و از عبدالله افطح که مدّعی امامت بوده منصرف مینمود . **وجه نسبت جوالیقی** هم ضمن شرح‌حال ابن‌الجوالیقی موهوب‌خواهدآمد . (هب ونی وکتب رجالیه)

ابوالحکم **عبیدالله بن مظفر بن عبدالله بن محمد** - باهلیّ‌القبیلـة ، اندلسی مرسی‌الولادة ، **مغربیّ‌الشهرة** ، **ابوالحکم** الکنیة ، حکیم‌طبیب فاضل ادیب شاعر، از مشاهیر فضلای اطبّای قرن ششم هجری، از اهالی شهر مرسیه از بـلاد اندلس ، جـامع هردو قسمت علمی و عملی طبّ ، زیاده از حد شفیق و خلیق و کثیرالمزاح ، دراصول طبابت نادرهٔ روزگار بلکه درهندسه و فنون‌ادبیّات وفلسفه نیز مسلّم عرب وعجم و شهرهٔ هردیار بود . زمان مقتفی سی ویکمین خلیفهٔ عباسی (۵۳۰-۵۵۵ه ق = ثل- ثنه) وچند نفر از خلفای پیش‌از اورا درك‌کرد ، با ابن‌التلمیذ هبةالله آتی‌الترجمة معاصر بوده واز تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **حافظ الصحة** ۲- **دیوان شعر** که به دیوان ابوالحکم مشهور وذیلا بنام **نهج الوضاعة** مذکور است ۳- **رساله ای در امراض صدری** ۴- **شرح حقیقة البرء جالینوس** .

با این همه کمالات علمیّه دائم الخمر بود، اغلب اوقات چنان مست میشدکه قدرت خودداری را از دست میداد و این بودکه وقتی درحال مستی برزمین افتاد وچشمش از این صدمه دریده شد وبعدازآن به **اشتر** معروف گردید (که شخص چشم دریده را گویند). علاوه براینها بهجو وهزلیّات نیز مایل بوده وبا شعرای عصرخود مهاجات داشت، هجو هرکسی راکه تصمیم داشت مرده اش فرض کرد وبطرز مرثیه هجوش میگفت وخودش اشعار خود را جمع و تدوین کرده وبه **نهج الوضاعة لاولی الخلاعة** موسومش گردانید واز اشعار او است که نزدیکی وفات خود گفته است :

یالهف نفسی اذا ادرجت فی الکفن	**و غیبونی عن الاهلین والوطن**
وقیل لایبعدن من کان یشدنا	**انا اللذی نظر الاعمی فلم یرنی**

ابوالحکم درسال پانصد و شانزدهم هجرت ببلادشرقی رحلت کرد ، بعد از ایفای وظائف حج مدتی در دمشق و صعید مصر و اسکندریّه اقامت گزید ، اخیراً عزیمت عراق داده و دیری هم در بغداد مقیم شد، بجهت انتساب برسلطان محمود بن ملکشاه سلجوقی هفتمین ملوك سلاجقهٔ ایرانی (۵۱۲-۵۲۵ه ق = ثیب - ثکه) یك بیمارستان متحرّك وسیّار که اسباب وآلات و اثاث آن حمل چهل شتر بوده برای اردوی سلطان مذکور تشکیل داد، عاقبت بدمشق مراجعت کرده ومشغول طبابت شد تا شب چهارشنبه چهارم یا ششم ذیقعدهٔ سال پانصد و چهل و نهم هجری قمری در همانجا درگذشت .

(ص ۷۱۰ ج ۱ س و ۱۹۵ ج ۱ کا و ۱۱۰ ج ۱ مر و۲۴۷ ج ۲ مه و۲۶۴ خع)

ابوالحکم عمرو بن هشام - همان ابوالحکم ابوجهل مذکور فوق است .

ابوالحکم مغربی - همان **ابوالحکم عبیدالله** مذکور فوق است .

ابوالحکم منذر بن سعید - اندلسی ، از ادبای قرن چهارم هجرت میباشد که نحوی فاضل خطیب کامل شاعر ماهر بود ، مسافرتها کرده و

از افاضل هر دیاری استفاده‌ها نمود واز تألیفات او است :

۱- احکام‌القرآن ۲- الناسخ والمنسوخ واز اشعار او است :

مقالی کحد السیف وسط المحافل — امیز به مابین حق و باطل
بقلب ذکی قد توقد نوره — کبرق مضیئی عند تسکاب وابل

درسال سیصد و پنجاه و پنجم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۷۴ ج ۱۹ جم)

ابوالحکم **هشام بن‌سالم** - همان **ابوالحکم جوالیقی** مذکور فوق است .

ابوالحکما **یعقوب‌بن اسحق** - در باب اول بعنوان **کندی** نگارش یافته است.

ابوحکیم در اصطلاح رجالی جابر بن طارق ، زید بن عبدالله ، صهیب وغیره میباشد .

ابوحلیقه بعنوان رشیدالدین ابوحلیقه درباب اول مذکور است .

ابوحماد در اصطلاح رجالی عطا بن سالم‌کوفی، مفضل بن‌سعید یا صدقه وغیره میباشد .

ابوحمدون **طیب‌بن‌اسمعیل‌بن‌ابراهیم‌بن‌ابی‌تراب** - ذهلی، مکنّی‌به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌حمدون** ، ازمشاهیر و اخیار قرّاء میباشدکه بسیار صالح و زاهد بود، اصول وحروف‌قرائت‌را ازعلی‌بن‌حمزهٔ‌کسائی(متوفی‌بسال۱۷۹هـ ق = **قعط**) اخذکرد، بتعلیم قرائات متروکه ونادر حرصی قوی‌داشته وسال‌وفاتش‌بدست‌نیامد .

(ص ۳۶۰ ج ۹ تاریخ‌بغداد)

ابوالحمراء
ابوحمران } در اصطلاح رجالی **اولی** هلال بن حارث، خادم رسول‌الله ص و **دویمی** موسی بن ابراهیم مروزی است .

ابوحمزه **ثابت** - بن ابی‌صفیه دینار ، ثمالی‌ّالقبیلة ، کوفی‌ّالبلدة ، ابوحمزةالکنیة والشّهرة، ازمشایخ و زهّاد اهل‌کوفه واجلاّی تابعین ، بقبیلهٔ ثماله از بطون قبیلهٔ ازد منسوب ، از عدول و ثقات و معتمدین شیعه ، روایات او نزد سلاطین وعلما و محدّثین وفقها معتمد و مستشهد و بمدلول بعضی‌ازآثار

دینیّه لقمان عصر خود و یا سلمان زمان خود بود . فیض حضور مبارک چهار امام عالی مقام سجّاد و باقرین و کاظم ع را درک کرده واز ایشان روایت نموده است و راوی دعای سحر طولانی ماه رمضان هم که بس مشهور ودر تمامی کتب ادعیّهٔ متداوله مذکور و به **دعای ابوحمزه** معروف میباشد همین صاحب ترجمه بوده و **کتابی درتفسیر قرآن مجید** ، یکی هم **درزهد** و یکی دیگر **در نوادر** داشته است .

وفات ابوحمزه بنا برمشهور بسال یکصد و پنجاهم هجرت دوسال بعد از وفات حضرت صادق ع بوده و بنا براین ابوحمزه دوسال از عهد حضرت کاظم ع را هم دیده و تشرّف او بحضور چهار امام معظم (چنانچه مصرّح به رجال شیخ طوسی و بعضی از اجلّه است) صحیح و درست می باشد ولی اگر تاریخ وفات ابوحمزه را صد و پنج هجرت بگیریم (چنانچه از دوجا از بعض نسخ رجال شیخ نقل شده) از اصحاب حضرت کاظم ع بودن سهل است که از اصحاب حضرت صادق ع نیز نبوده وتنها از اصحاب حضرت سجّاد و باقر ع (متوفی ۱۱۴ یا ۱۱۶ یا ۱۱۷ ه‍ ق = **قید یا قیو یا قیز**) میباشد وبس واللّه العالم .

اشکال دیگر نیز این است که در کتب اخبار بسیار وارد است که حسن بن محبوب (که بسال دویست وبیست وچهارم هجرت درهفتاد وپنج سالگی وفات یافته) ازهمین ابوحمزه روایت مینماید چون ولادت ابن محبوب با ملاحظهٔ مقدار عمر او درسال یکصد وچهل و نهم میباشد پس اگر وفات ابوحمزه صد وپنج باشد حسن اصلاً اورا ندیده و ولادت او چهل وچهارسال بعدازآن است و اگر وفات ابوحمزه صد وپنجاهم باشد حسن درآن موقع دوساله بوده و بهرتقدیر روایت حسن از او (که مصرّح به کتب اخبار است) خارج از امکان میباشد بنا براین هیچ کدام از دوتاریخ مذکور در وفات ابوحمزه صحیح نبوده و اقلاً باید درحدود صد وهفتادم باشد تا حدود بیست سالگی حسن را مصادف شده وروایت کردن وی از او بحکم عرف و عادت صورت صحتی داشته باشد . دراعیان الشیعة بقرینهٔ پاره ای قضایا ، زنده بودن ابوحمزه درسال صد و پنجاه و هشتم را ثابت کرده که وفات او درسالهای دیگر بعد از این سال میباشد . بهرحال تحقیق مقام و حل اشکال را موکول

بکتب رجال و تتبّع کامل خود ارباب رجوع میدارد.

چنانچه اشاره شد **ثمالی** (بضمّ یا فتح اول و تخفیف میم) منسوب بر ثماله پدر و سرسلسلهٔ یکی از بطون قبیلهٔ ازد بوده و آن قبیله وهریك از افرادآن را بجهت انتساب او ثمالی گویند و اصل اسم و نسب او بدین روش است : عوف بن اسلم بن احجن بن کعب بن حرث بن کعب بن عبدالله بن مالك بن نصر بن ازد بن غوث . **اما ثماله لقب همین عوف** بوده که بمعنی بقیهٔ اندك میباشد زیرا در جنگی اکثر ایشان فوت شد و مردم گفتند **مابقی منهم الاثمالة** ، یا خود ثماله بمعنی کف روی شیر است ، چون عوف قوم خود را اطعام میکرد و شیر را با کف روی آن ، پیش میهمان میآورد بدین لقب ملقّب گردیده و قبیلهٔ عوف را نیز بجهت انتساب وی بهمین لقب مشهوری او ثماله گفتند و ابوحمزهٔ ثمالی هم از همین قبیله است . در تنقیح المقال بتبعیّت صدوق گفته است که ابوحمزه از قبیلهٔ طی بوده نه ثماله و ثمالی گفتن او بجهت سکونت در کوی ایشان بوده است و بس . ناگفته نماند که محمد بن یزید نحوی معروف به **مبرد** نیز ازهمین قبیلهٔ ثماله بوده است .

(ص ۲۲ ج ۱۶ عن و کتب رجالیه)

ابوحمزهٔ خراسانی از اکابر مشایخ عرفای خراسان میباشد که در اصل نیشابوری بوده و با مشایخ بغداد ملاقات کرد، درسلك اصحاب جنید بغدادی منسلك ودر زهد وتوکّل مقامی عالی داشته وکراماتی بدو منسوب، بسال دویست ونود تمام ویا سیصد ونهم هجرت در نیشابور درگذشت ودرجوار شیخ ابوحفص حداد سابق الذکر دفن شد . (ص ۷۱۱ ج ۱ س و ۱۶۶ ج ۲ خه)

ابوحمید
ابوحمیده } دراصطلاح رجالی **اولی** عمر بن قیس مکی، **دومی** عبدالرحمن بن سعد صحابی و موکول بکتب مربوطه هستند .

ابوحنبل طائی در مرصّع ابن اثیر گوید درکثرت وفا ضرب المثل است گویند که که روزی امرءالقیس با اهل وعیال و اسلحه و اموال خود بروی واردآمد ، او هم درحفظ و حراست او اهتمام تمام بکار برده و بهمین جهت ضرب المثل

شذ و **اوفی من ابی‌حنبل الطائی** و **احمی جاراً من ابی‌حنبل الطائی** از امثـال دائره میباشد و بکتب امثال نیز مراجعه نمایند .

ابوحنیفه[1]

ابوحنیفه　احمد بن داود - ذیلاً بعنوان **ابوحنیفهٔ دینوری** مذکور است .

ابوحنیفهٔ اسکافی　اسکافی - ذیلاً بعنوان **ابوحنیفهٔ مروزی** مذکور است .

ابوحنیفهٔ ثانی　**عبیدالله بن ابراهیم بن احمد بن عبدالملک** - بخاری **محبوبی عبادی**، از اکابر علمای حنفیهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه در معرفت علم خلاف و مذهب ، وحید عصرخود بوده و بهمین جهت به **ابوحنیفهٔ ثانی** شهرت یافته است چنانچه بجهت محبوب نام داشتن یکی از اجداد او به **محبوبی** نیزموصوف وبسبب اتصال نسب او بعبادة بن صامت صحابی بعبادی هم معروف بود و از تألیفات او است :

۱- **شرح الجامع الصغیر** که ظاهراً شرح کتاب جامع صغیر نام محمدبن‌حسن‌شیبانی ودرفقه حنفی است ۲- **الفروق** . **ولادت صاحب‌ترجمه** درپنجم جمادی‌الاولی پانصد و چهل وششم و وفاتش در جمادی‌الاولی ششصد و سی‌ام یا هشتادم هجری قمری در بخارا واقع شد ، دویمی بملاحظهٔ مدت عمر بسیار مستبعد بوده و اولی اقرب بصحت است .

(ص۱۰۸ فوائدالبهیة)

ابوحنیفهٔ دینوری　**احمد** - بن داود بن ونند ، ازقدمای فلاسفه وحکما و ریاضیین اسلامی میباشدکه درنحو ولغت ومنطق ونجوم وهیئت وحساب و هندسه و تاریخ و معرفةالنّبات و علوم هند وحید عصر خود ، بیان‌آداب عرب وحکم فلاسفه‌را جامع، درکلمات بعضی‌از اجلّه درعداد **نوادر رجال** معدود ونظیرخواجه‌نصیرش دانند . بالجملة درعلوم بسیاری متفنّن ، بصدق معروف ، در روایات خود محل‌اعتماد و از علمای کوفه و بصره اخذ مراتب علمیّه نموده است . غـالب تلمذ او از سکیت و

۱- **ابوحنیفه**- بنوشتهٔ قاموس‌اللغة ، عنوان بیست تن از فقها میباشد و دراینجا بعضی از ایشان را تذکر میدهیم .

ابن‌السکیت بود ، در اصفهـان رصدخانه‌ای تأسیس داده و زیجی هم تـألیف نمود و از تألیفات او است :

۱- **الاخبارالطوال** درتاریخ عمومی ازبدو خلقت تا انقراض یزدجرد ساسانی وتاریخ حیات خلفا را نیز تاآخر ایام معتصم عباسی (متوفی‌بسال ۲۲۷ه ق = **رکز**) نگاشته و درلیدن و قاهره چاپ‌شده‌است **۲ و۳- اصلاح‌المنطق والبحث فی‌حساب‌الهند ۴**تا۱۰- **البلدان** وتفسیر **القرآن** و **الجبر والمقابلة** و **الجمع والتفریق** و **جواهرالعلم** و**حساب‌الخطأین** و **حساب‌الدور ۱۱- الشعر والشعراء ۱۲- الفصاحة ۱۳- القبلة‌والزوال ۱۴- الکسوف ۱۵- لحن‌العامة** یا **مایلحن فیه‌العامة ۱۶- النبات**که دوکتاب دراین‌موضوع‌داشته وتمام‌معلومات جوی و فلکی و ریاضی علمای‌اسلام‌را جامع میباشد **۱۷- نوادرالجبر ۱۱- الوصایا** وغیره . **وفات‌ابوحنیفه** درسال دویست و هشتادم یا هشتاد و یکم یا دویم ویا نودم هجری قمری واقع‌گردید .

(ض ۷۱۲ ج ۱ س و۱۱۶ف و۴۴۴ت ۱۹۷ ج ۲ ع و۱۲ هب و۲۶ ج ۳ جم وغیره)

ابوحنیفهٔ زوزنی درباب اول بعنوان **زوزنی عبدالرحمن** مذکور است .

ابوحنیفهٔ‌سائق‌الحاج یا **ابوحنیفهٔ‌سابق‌الحاج** {**سعید بن بیان** - همدانی ، از ثقات محدّثین امامیّه و از روات حضرت صادق ع بود، دوفقره خبرکه دررجال کشی وارد و اشعار برمذمّت وی دارند برفرض صحت دلالت نیز ضعیف و یکی بجهت مرسل‌بودن ودیگری بسبب مشترك بودن محمد بن‌حسن‌که درسندآن‌است مابین ضعیف و غالی و ثقه مردّد و قابل اعتماد نمیباشد . حرف سیّم کلمهٔ سابق‌الحاج‌که لقب همین ابوحنیفه میباشد مابین‌همزه وحرف بای ابجد مردّد وظاهر، اوّلی است‌که ازسوق‌مشتق بوده و بمعنی امیرحاجّ و سوق دهندهٔ حجّاج است‌که هرسال ایشان را ازکوفه بمکّه برده و سرپرست ایشان بوده است وبنا بردویمی بمعنی سبقت گیرنده میباشدکه پیش از حجّاج وارد مکّه شده و درمراجعت نیز پیش از ایشان واردکوفه میشده است .

(کتب‌رجالیه)

ابوحنیفهٔ‌شیعه **نعمان بن محمد** - بن منصور بن‌احمد بن‌حیون، ازمشاهیر علما وفقهای‌افریقامیباشدکه قاضی‌مصر،کنیه‌اش **ابوحنیفه** ، بسیار عاقل و منصف ، درشعر و لغت و تاریخ و فقه وتفسیر بصیر، درعلوم قرآنیّه دانا

و خبیر بود ، نخست مذهب مالکی داشته و اخیراً مذهب امامیّه را برگزید ، بهمین جهت به ابوحنیفهٔ شیعه شهرت یافت چنانچه بجهت انتساب بموطن اصلی خود مغرب زمین (افریقا) به ابوحنیفهٔ مغربی نیز معروف میباشد، نیز بهمان جهت بوده که بملوک فاطمیّون مصر ارتباط یافت، درموقعی که چهارمین ایشان معزلدین‌الله (۳۴۱-۳۶۵ه‍ق=شما - شسه) بجهت استحکام اساس خلافت بافریقا رفته بوده صاحب ترجمه نیز بمصاحبت او بمصر رفت و بقضاوت دیار مصر منصوب و پیوسته ملازم خدمت معزّ بوده اینك به مصری و صاحب المعز شهرت یافت و قاضی نعمان مصری در السنه دایر است وموافق مذهب شیعه تألیفاتی نیز دارد:

۱- الآثار النبویة ۲- ابتداء الدعوة للعبیدیین ۳- الاخبار فی‌فقه الامامیة ۴- اختلاف‌اصول‌المذاهب ۵- اختلاف‌الفقهاء ۶- الاقتصاد ۷- الامامة ۸- تاریخ‌الخلفاء المصریة‌والملوك‌الفاطمیة والائمة‌الاسماعیلیة ۹- دعائم‌الاسلام ۱۰- شرح‌الاخبار‌فی‌فضائل الائمة الاطهار ع ۱۱- مختصرالآثار ۱۲- المنتخبات که قصیده‌ایست فقهی و غیر اینها و تألیفات بسیاری دربارهٔ اهل‌بیت عصمت وطهارت و ردّ مخالفین‌مذهب‌جعفری خصوصاً مالك و شافعی و ابوحنیفه داشته است .

ازکتاب دعائم‌الاسلام او نقل‌است (والعهدة علی‌الناقل) که مردی‌خراسانی درسفر حج با امام اعظم ابوحنیفهٔ‌کوفی مذکور ذیل‌ملاقات‌کرد و بعضی ازاحکام دینیّه را شفاهاً از وی یادگرفته و نوشت تا سال دیگر همان نوشتهٔ خود را بنظر ابوحنیفه رسانید و او اظهار داشت‌که ازهمهٔ‌آن فتاوی سال قبل رجوع‌کرده است ،آن‌مرد خراسانی‌خاك برسر کرد و فریاد برآوردکه یا معشرالناس این مرد در سال قبل بتمامی محتویات این ورقه فتوی داده ومن هم بدانها کار بستم ، باتکال آنها خونها ریخته و تصرّف درامور مسلمین نمودم، مال و عرض وناموس مردم را بیکدیگر مباح‌کردم و اکنون‌خودش ازگفته‌های سابق خود منصرف میباشد . امام اعظم جواب دادکه آنها رأی پارسالی من بوده و اینها عقیدهٔ امسالی . خراسانی‌گفت اگرفتاوی امساله را اخذ نمایم بازهم ممکن‌است‌که سال

آینده تجدّد رأی باشد امام اعظم گفت نمیدانم خراسانی گفت من میدانم و بزعم بعضی در همین کتاب دعائم از خوف خلفای اسماعیلیّه (که اسماعیل بن امام جعفرصادق ع را حیّ و حاضر و قائم آل‌محمد ع دانسته و حضرت امام موسی بن جعفر ع و اولاد اورا اصلاً امام نمیدانند) روایتی ازامام‌موسی و اولاد او نکرده‌است لکن درمستدرك‌الوسائل با فقرات خودآن کتاب ببطلان این‌عقیده استشهاد نموده و نقل‌آنها خارج از وضع کتاب است باری **وفات ابوحنیفهٔ شیعه** ، در اول رجب سال سیصد وشصت و سیّم یا هفتم هجری قمری در مصر واقع گردید .

(ص ۷۱۲ ج ۱ س و ۷۵۸ ت و ۳۱۳ مس و ۲۹۷ ج ۲ کا و ۱۱۱ لس و۹۶ ج ۱ مه و باب نون از ریاض‌العلما وغیره)

ابوحنیفهٔ‌صاحب‌المعز همان ابوحنیفهٔ مذکور فوق است .

ابوحنیفهٔ‌صغیر **محمد بن عبدالله** بن محمد بن عمر ، فقیه **بلخی هندوانی** مکنّی به **ابوجعفر**، از اکابر فقهای حنفیّه میباشدکه از اهل بلخ بود ، درفقه و زهد و ورع و ذکاوت بنهایت رسیده واز تبحّری‌که در فقاهت داشته اورا **ابوحنیفهٔ صغیر** میگفته‌اند ، در بلخ بنقل حدیث پرداخته و مشکلات فقهیّه را بمرحلهٔ بیان می‌آورد تا بسال سیصد وشصت ودویم هجری قمری در بخارا درگذشت .

(ص ۱۷۹ فوائدالبهیة)

ابوحنیفه **عبدالرحمن**- در باب‌اول بعنوان **زوزنی‌عبدالرحمن** نگارش یافته است .

ابوحنیفهٔ غزنوی همان **ابوحنیفهٔ مروزی** مذکور ذیل‌است .

ابوحنیفهٔ کوفی همان **ابوحنیفهٔ نعمان بن ثابت** مذکور ذیل است .

ابوحنیفهٔ‌مروزی یا **غزنوی**،که بنا برمشهور از اهل مرو وبزعم بعضی ، از مردمان غزنه‌بود وبهمین‌جهت نسبت او نیز ما بین‌مروزی و غزنوی مردّد میباشد، ازآنروکه پدرش شغل‌کفشگری را داشته به **اسکافی** شهرت‌یافت

(که اسکاف بمعنی کفشگر است) بهرحال وی حکیم فقیه منشی وکمالات معقولی ومنقولی را جامع بود ، حکمت را از ابونصر فارابی فراگرفت و سمت دبیری نوح بن منصور هفتمین ملك سامانی (۳۶۵_۳۸۷ه ق = شسه - شفز) را داشت و درسال سیصد و هشتاد و ششم هجری قمری درگذشت و ظاهراً اسمش نیز همین ابوحنیفه بوده است .

(ص ۸۳ ج ۱ مع وغیره)

ابوحنیفهٔ مغربی **نعمان بن محمد** - همان **ابوحنیفهٔ شیعهٔ** مذکور فوق است .

ابوحنیفه **نعمان بن ثابت** - بن زوطی یا مرزبان یا کامکار یا طاوس یا ماه یا هرمزد ، بغدادیّ المسکن والمدفن ، یزدجردیّ النسب ، امام اعظم اللّقب والشهرة، کوفیّ الولادة والنّشأة، خزّاز الحرفة، تیملیّ النسبة، **ابوحنیفة** الکنیة . **اولین ائمهٔ اربعهٔ** فروعیّهٔ اهل سنّت و جماعت میباشدکه در باطن مذهب زیدی را داشت (چنانچه ذیلاً اشاره خواهیم کرد) وازمشاهیر و اکابر تابعین بود . بنا برمشهور فقط زمان انس بن مالك و عبدالله بن ابی اوفی وسهل بن سعد ساعدی و ابوالطفیل عامر بن وائله را از اصحاب کبار درك کرده و غیراز این چهار نفر زمان دیگر اصحاب را ندیده است و ازآن چهار نفر نیز حدیثی روایت ننموده وبا خودشان ملاقات نکرده است ویا بقول بعضی غیراز چهار نفر مذکور جمعی دیگر از صحابه را نیزدیده وازهمه شان روایت حدیث نموده و بهرحال باگروه بسیاری از تابعین ملاقات و احادیث بسیاری از ایشان روایت مینماید .

جد ابوحنیفه از اهل کابل طخارستان واز موالی بنی تیم الله بن ثعلبة بوده و همانا تیملی گفتن او ویا هریك ازخانوادهٔ وی نیز بهمین جهت انتساب ولائی به تیم الله میباشد . نخست ازکفّار و ملل بیگانه بوده تا دریکی از جنگهای اسلامی اسیر مسلمانان شد ، اخیراً از قید رقیت و بندگی خلاص و بدین مقدّس اسلامی مشرّف و پسرش ثابت پدر ابوحنیفه نیز درایّام اسلام وی بوجود آمد و خود ابوحنیفه بسال هشتادم ویا هشتاد و دویم هجرت درکوفه متولدگردید. چنانچه اشاره شد نسب او بیزدجرد بن شهریار آخرین

ملوك ساسانی ایرانی موصول میشود و نخست درمولد مذکور خود (کوفه) شغل وحرفت خزفروشی را داشته و اخیراً بتحصیلات علمیّه پرداخته واز بسیاری از تابعین استماع احادیث شریفه نموده‌است .

یك‌قسمت ازفقه وحدیث را ازقاضی‌حماد بن‌ابی‌سلیمان (متوفی بسال ۱۲۰هق= قك) فراگرفت و چنانچه بس مشهور و مصرّح به ابن‌ابی‌الحدید و جمعی وافر از اکابر میباشد از تلامذهٔ حضرت صادق ع وخوشه‌چین خرمن علوم ظاهری و باطنی بی‌پایان‌آن حجةالله‌الکبری بوده واز انوار علمیّهٔ آن امام حقیقت اقتباس نموده واخیراً بهروسیله که بوده ازآن‌حضرت منحرف شد ودر احکام شرعیّه‌که فهم‌آنها خارج ازحدود ادراکات و اذهان معمولی بشر است باب عمل برأی و قیاس و استحسان را بازکرد و از اینرو موافق‌آنچه ضمن شرح حال ابوحنیفهٔ شیعه اشاره شد فتاوی مختلف از وی صادرگردید و موافق‌آنچه از تاریخ منتظم ابن‌الجوزی حنبلی نقل شده مورد طعن عموم شد، جمعی دراصول‌عقائد طعنش می‌زنند ، قومی درصحت روایات‌او قدح وگروهی درعمل به رأی کردن او درمقابل نصّ و احادیث صحیحه مذمومش دانند وعین عبارات ابوحامد غزالی است‌که در تنقیح‌المقال ازکتاب منخول وی نقل‌کرده‌است **فاما ابوحنیفة فقدقلب‌الشریعة ظهرالبطن وشوش‌مسلکها وغیرنظامها واردف جمیع قواعدالشریعة باصل هدم به شرع محمد المصطفی صلی‌الله علیه وآله ومن فعل شیئاً من هذا مستحلا کفر ومن فعل غیرمستحل فسق** بعد از اینجمله دامنهٔ مطلب را تفصیل داده‌که نقل‌آن را ضرورتی نمیباشد و بعضی از فتاوی ابوحنیفه را مینگارد :

۱- **مطهر بودن دباغت** چنانچه پوست‌حیوان میته یا نجس‌العین را اگر دباغی‌کنند پاك میشود چه ازحیوان مأکول‌اللحم باشد یا غیرمأکول (باستثنای پوست خوك) ۲- **جواز وضو گرفتن با نبیذ مطبوخ** (شراب خرما) با نبودن‌آب و اگرآن هم نباشد تیمم است ۳- **جواز و صحت وضو باآب غصبی** ونماز درلباس غصبی و مکان غصبی با حرمت‌آنها ۴- **جواز تکبیر نماز بغیرعربی** با قدرت بعربی ۵- **واجب نبودن‌خود فاتحه** درنماز بلکه اگربعوض‌آن مقدار یك‌آیه بخواند نمازش‌صحیح بلکه ترجمه ومعنی‌آن نیز بهرزبانی‌که باشد خود قرآن است ونماز صحیح است ۶- **واجب نبودن ذکر** در رکوع وسجود نماز ۷- **نمازگذار درسجده** مخیراست

ما بین اینکه پیشانی برزمین بگذارد یا بینی **۸- در رکعت آخری** تشهد واجب نبوده و جلوس بقدر تشهدکافی‌است **۹- نیز در رکعت‌آخری** میتواندکه فقط با حدث ویا یکی دیگر ازمنافیات از نماز خارج‌بشود **۱۰- ربا بودن نشستن داین**‌در زیر سایهٔ دیوار مدیون **۱۱- دوسال‌بودن اقصی حمل ۱۲- حلال بودن شراب** چنانچه زمخشری در سبب‌کتمان عقیدهٔ مذهبی خودکه بهرنحوی اظهارش‌کند مورد طعن مردم میباشدگوید :

اذا سئلوا عن مذهبی لم ابح به — و اکتمه کتمانه لی اسلم
فان حنفیا قلت قالوا باننی — ابیح‌الطلا وهوالشراب‌المحرم الخ

ابن‌خلّکان‌شافعی‌ازکتاب مغیث‌الخلق امام‌الحرمین نقل‌کرده‌که سلطان‌محمودبن‌سبکتکین مذهب ابوحنیفه داشته و بعلم حدیث بسیار حریص بود تاآنکه اکثر احادیث را موافق مذهب شافعی یافت پس علمای هردو فرقهٔ حنفی و شافعی را جمع کرده و امر ملوکانه بمذاکرهٔ مذهبی و بیان افضلیّت کدام یك ازآنها صادرگردید ، قفّال مروزی شافعی سابق‌الذکرکه یکی‌از حاضرین بوده از فرصت استفاده‌کرد ، در دم بلند شد ودو رکعت نماز بدین روش بجاآورد : لباسی ازپوست سگ دباغی شده ساتر عورت‌کرد ، سر خود را بنجاست‌آلوده نمود ، با شراب خرما وضوگرفت، بزبان فارسی تکبیرةالاحرام‌گفت، بعوض حمد و سوره‌کلمهٔ **دوبرگ سبز**که ترجمهٔ فارسی مُدْهٰا متّان است بزبان‌آورده و اصلاً رکوع نکرد ، بعوض سجدتین نیز مانند منقار بزمین زدن خروس ، دومرتبه سر بزمین زده و برداشت ، بعد ازآن تشهدگفته وبعوض سلام نیز تیزداد وبشاه‌گفت‌که این نماز ابوحنیفه است شاه‌گفت‌که اگر ابوحنیفه نماز این‌جوری را جایز ندیده باشد ترا خواهم‌کشت پس‌کسی راکه در اقوال ابوحنیفه بصیرت داشته بتحقیق قضیه برگماشت و مطلب را موافق عمل قفّال مروزی‌یافتند اینك شاه ، باستناد اینکه احدی‌نمازمذکور را تجویز نمی‌کند از مذهب حنفی بمذهب شافعی عدول نمود .

ابوحنیفه بعد از انصراف از حضرت صادق ع موافق‌قیاس و استحسان وآراءخود بنای تدریس‌گذاشت . فضیل بن عیاض ، وکیع بن جراح ، ابراهیم ادهم ، بشر حافی، داود طائی ، ابویوسف قاضی ، محمد بن حسن شیبانی و بعضی دیگر ازاکابرمجتهدین، تلامذهٔ وی بوده واز وی روایت می‌کنند . مذهب حنفی که‌آراء و عقائد همین ابوحنیفه

میباشد درعهد دولت عثمانی بسیار توسعه یافت و درحکم مذهب رسمی آن دولت شد و قسم اعظم اهل سنّت و بیشتر از نصف مسلمانان روی کره تابع همین مذهب هستند .

از نوادر منقوله درحق ابوحنیفه و زهد و ورع و تقوای او است که درآخرین حج ، بطواف خانهٔ کعبه رفت ، درکعبه را بدست گرفت، نصف قرآن را بر یك پای ایستاده خواند ونصف دیگر را برپای دیگر ایستاده تمام کرد . نیز حضرت پیغمبر آب دهن مبارك خود را بانس بن مالك امانت سپرده بود که آن را با بوحنیفه برساند ، آن آب در درون لبهای انس چون آبله بسته شده بود تا بعد از ولادت ابوحنیفه بدو تسلیم نمود. همچنین هفت هزار مرتبه ختم قرآن کردن او درمحل قبض روح خود ، سی یا چهل سال تمامی شب را احیاکردن، نماز صبح را با وضوی نماز عشا خواندن بزعم بعضی تمامی نمازهای پنجگانه را با یك وضو خواندن ، منحصر بودن خواب او در زمستان بساعت اوّل شب و درفصول دیگر بساعت مابین ظهر و عصر و مانند اینها بدو منسوب میباشد (والعهدة علیهم) وقضاوت درتمامی مراتب مشروحه از وضع این مختصر خارج وبعهدهٔ خود ارباب رجوع محمول و دراینجا فقط **قضیهٔ زیدی مذهب بودن ابوحنیفه** راکه در صدر عنوان اشاره شد و صریح کلام زمخشری میباشد تذکر میدهد .

درکشّاف درتفسیر آیهٔ شریفهٔ: **وَ إِذِ ابْتَلیٰ إِبْرٰاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمٰاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قٰالَ إِنِّي جٰاعِلُكَ لِلنّٰاسِ إِمٰاماً قٰالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِي قٰالَ لٰا یَنٰالُ عَهْدِي الظّٰالِمِینَ** که آیهٔ صد و بیست و چهارم سورهٔ بقره است گوید (یعنی خطاب با براهیم) هرکسی که از ذریّهٔ تو ظالم باشد عهد خلافت و امامت من باو نمیرسد بلکه این عهد کسی را میرسد که عادل بوده وبری از ظلم باشد وگفته‌اند که این آیه دلیل است براینکه فاسق صلاحیت امامت را ندارد و البته کسی که خبرش مردود شده و واجب الطاعة ونافذالقضاوة والشهادة نبوده و صلاحیت امامت جماعت درنماز را نداشته باشد چگونه امامت مطلقهٔ امّت را صالح میباشد . بعد از این جمله گوید که ابوحنیفه درباطن نصرت کردن برزید بن علی بن الحسین وحمل ونقل اموال نزد اورا واجب دانسته وهم فتوی میداده که خروج کردن

با مصاحبت او برای مدافعه از امامت وخلافت کاذبهٔ منصور دوانیقی و امثال اوکه تماماً دزد بوده وبغیرحق موسوم بامام وخلیفه هستند واجب و لازم میباشد . نیز درحق منصور و اتباع او میگفته که اگر ایشان بنای مسجدی را تصمیم داده ومرا هم بیازرسی آجرهای آن مسجد بگمارند البته قبول نمیکنم (که درحقیقت اعانت برظلمه است). ازابن عیینه نیز نقل کرده که امام برای دفع ظلم و ظلمه است پس چگونه نصب ظالم برای امامت روا باشد و اگر بکنند مصداق مثل معروف است که **من استرعی الذئب فقدظلم** . این است که فقه زیدی با فقه حنفی دراغلب مسائل مطابق میباشد چنانچه سید شریف درشرح مواقف تصریح کرده است .

ابوحنیفه ازمخضرمین دولتین امویّه وعبّاسیّه میباشد که آخر اوّلی و اوّل آخری را درک کرده و درهردو دوره ازکثرت زهد و ورعی که داشته بسیار محترم بوده است از طرف یزید بن عمر فزاری که از طرف مروان بن محمد آخرین خلیفهٔ اموی والی عراقین بوده بقضاوت کوفه تکلیفش کردند لکن ازکثرت زهد و ورع وخوف تضییع حقوق مردم شدیداً ردّ نموده و اصرار فوق العادهٔ ایشان کارگر نشد و عاقبت محکوم بصد وده تازیانه گردید که بسرش زدند . همچنین ازطرف ابوجعفرمنصور دوانیقی دویمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶-۱۵۸هق= قلو - قنح) بقضاوت بلکه قاضی القضاتی تکلیف شد او نیز اکیداً ردّ نمود و اصرار مؤثر نشد عاقبت بهمین جهت ویا بجهت دیگرمورد سطوت وغضب منصور واقع، ببغداد جلب و حبس شد ، چندین مرتبه از محبس بیرونش آورده و تهدیدش کردند، او نیز در ردّ خود ثابت ماند و زیربارقضاوت نرفت تا درمحبس جان داد ویا ازطرف منصور عاقبت محکوم بتازیانهٔ تصاعدی شد ، هرروز ده تازیانه بیشتر از روز سابق میزدند تا آنکه شمارهٔ تازیانه بصد رسیده و درمحبس درگذشت و بقول بعضی بالاخره قبول قضاوت کرد و بفاصلهٔ دو سه روز شش روز دیگر مریض شد وجان بمالک جانان سپرد .

وفات ابوحنیفه درماه رجب یا شعبان یکصد وپنجاهم یا یکم یا سیم هجری قمری دربغداد واقع شد ومرقدش معروف است . شرف الملک ابوسعد محمدبن منصورخوارزمی

از وزرای سلطان ملکشاه بن الب‌ارسلان سیّمین حکمران سلجوقیان ایرانی (۴۶۵ـ ۴۸۵ه ق = **تسه ـ تفه**) مقبره‌ای عالی برسر قبرش بنا نهاد و بعدازآن سلاطین عثمانی نیزکراراً در تعمیرات و تزیینات‌آن افزوده‌انـد . ناصرالدین شاه قاجار نیز در موقع تشرّف بزیارت‌عتبات درحدود صدهزار تومان‌آن روزی‌که معادل چندین ملیون‌امروزی میشود در تزیینات‌آن صرف نموده است .

نگارنده‌گوید : ظنّ قوی‌میرودکه‌آن‌همه‌حبس وتازیانه وآزار واشکنجهٔ‌ابوحنیفه که بحسب‌ظاهر ببهانهٔ ردّ قضاوت‌بوده درباطن بجهت تأیید مذهب زیدی بوده‌است ودور نیست‌که تأدیب نکردن‌ثوری‌که او نیز ردّ قضاوت‌کرده وعلاوه براینکه خودش ردّکرده مصاحبت‌شریك‌نخعی‌را نیزمحض‌بجهت قبول‌قضاوت ترك نموده مؤیّد این مطلب باشد .

از تألیفات ابوحنیفه است :

۱ـ **الفقه‌الاکبر** درکلام‌که شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و درمصر چاپ و درلکناو و دهلی نیز با بعضی‌ازشرحهایش چاپ‌شده‌است ۲ـ **المسند**که به **مسند امام اعظم ومسندابوحنیفه** معروف و درحدیث است و ازطرف بعضی از اکابر بابواب فقهیه مرتب و درلکناو چاپ شده‌است ۳ـ **المقصود** درعلم‌صرف چنانچه بعضی بدو نسبت داده ودراستانبول چاپ‌شده‌است . **اما کیفیت خروج زید بن علی بن الحسین ع** که اشاره شدآیا بداعیهٔ امامت بوده ویا باذن و اجازهٔ امام باقر ع بوده‌است خارج‌ازوضع‌ابن‌عجاله‌بوده وموکول‌بکتب‌مبسوطهٔ مربوطه‌میباشد.

(کف و ۲۸۴ ف و ۲۹۴ ج ۲ کا و ۷۶۳ت و ۳۲۳ ج ۱۳ تاریخ بغداد و ۴۹۳ ج ۱ مه و۴۳ ج۱خه و۴۳۸ه‍ و۱۳۸ ج۲ع وشرح‌نهج ابن‌ابی‌الحدید وکشاف و۷۱۱ج۱س وغیره)

ابوحنیفه **نعمان بن محمد** ـ بعنوان **ابوحنیفهٔ شیعه** نگارش دادیم .

ابوحیان[1]

ابوحیان **اثیرالدین‌محمد** ـ بن یوسف بن علی بن حیّان اندلسی جیانی شافعی، محدّث مفسّر قاری ادیب نحوی‌لغوی، شاعر ماهررجالی

۱ـ **ابوحیان** ـ در اصطلاح ارباب تراجم ،کنیهٔ چندی از اکابر میباشدکه بعضی از ایشان را تذکر میدهد وظاهرآن است‌که درصورت‌نبودن قرینه مراد ابوحیان اثیرالدین‌محمد بن یوسف‌است‌که مذکور میشود . اما ابوحیان مصطلح رجالی‌که اغلب علمای رجال فقط‌بعنوان ابوحیان(بدون ذکر اسم ولقب) ذکرکرده وتوثیقش‌نموده‌اند نامش‌مجهول ودرجایی‌بنظر نیامد.

ملقّب به **اثیرالدین** ، مکنّی به **ابوحیان**، از اکابر و فحول قرن هشتم هجری اندلس میباشدکه بسال ششصد و پنجاه و چهارم هجرت درشهر مطخشارش از بلاد غرناطه متولد شد وبهمین جهت به **غرناطی** نیزموصوف میباشد . نخست درمالقه وغرناطه قرآنمجید و ادبیّات را از اکابر وقت خواند سپس بافریقا و مصر و اسکندریّه وحجاز و شامات و نواحی دیگر مسافرتهاکرد ، ازبسیاری از اکابر هردیاری بتکمیل ادبیّات و قرائات و حدیث و تفسیر و دیگر علوم متداولهٔ متنوعه پرداخت . **شمارهٔ اساتید** اوکه از ایشان درس خوانده واز انوار علمیّهٔ ایشان استناره نموده چهارصد و پنجاه نفر از اجلّه و عدهٔ مشایخ اجازهٔ وی بسیار و متجاوز از همین مقدار بلکه بنوشتهٔ بعضی هزار و پانصد نفر است . **تلامذهٔ او** نیز درحال حیات خودش درشمارهٔ اساتید وقت بوده‌اند .

بالجملة تمامی‌اوقات او درافاده و استفاده وتعلیم وتعلّم وتألیفات‌متنوعه مصروف بود ، در تفسیر و حدیث و لغت و نحو و صرف و علوم عربیّه و اخبار و سیر و تراجم احوال ومعرفت طبقات رجال و بالخصوص درشرح‌حال مشاهیر اندلس احاطهٔ فوق‌الغایة داشت ، بلکه بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم ، از اقطاب سلسلهٔ علم و ادب و اعیان متبصرین در دقائق لغت عرب ، درنحو و صرف امام مطلق ، بالخصوص درنحو، سیبویه وامیرالمؤمنین‌متأخّرین وبهمین‌جهت باوفورکمالات‌متنوعه به**ابوحیان‌نحوی** و **شیخ‌النحاه** معروف بود چنانچه بجهت تبحّر درحدیث به **شیخ‌المحدثین** و تفنّن در علوم متنوعه به **رئیس‌العلماء** موصوف میباشد. عجب‌ترآنکه بعضی‌ازتألیفات وآثاراو بقواعد زبان فارس وترك و حبش و السنهٔ بیگانه مشتمل بوده ودرعلمای عرب بسیار نادرالوقوع واین‌خود جالب نظر دقّت‌است . نصایح حکیمانه واشعار طریفه‌اش نیز بسیار و ازآن‌جمله‌است:

عدای لهم فضــل علی ومنة	**فلا اذهب‌الرحمن عنی‌الاعادیا**
هم بحثوا عن زلتی فاجتنبتها	**وهم نافسونی فاکتسبت‌المعالیا**

ارحت روحی‌من‌الایناس‌بالناس	**لما غنیت عن‌الاکیاس بالیاس**
وصرت‌بالبیت‌وحدی‌لااری‌احدا	**بنات فکری وکتبی هن‌جلاسی**

ان‌الدراهم والنساء کلیهمـا لاتـأمنن علیهمـا انسانـا
ینزعن ذااللب المتین عن‌التقی فیری اسائـة فعله احسانـا

اتی بشفیع لیس یمکـن رده دراهم بیض للجروح مراهم
تصیر صعب‌الامراهون ماتری وتقضی لبانات الفتی وهونائم

قصیده‌ای نیز درقرائات دارد بروزن قصیدهٔ شاطبیهٔ مشهوره‌که ازآن مختصرتر وفوائدش بیشتر و معذالك حظّ شاطبیّه نداشته و مثل‌آن رواج‌نگرفت ودرضمن شرح‌حال رضی شاطبی نیز دوشعرابوحیّان‌که درمرثیه‌اش‌گفته مذکورگردیده وازتألیفات‌ابوحیّان‌است:

۱- **الابیات الوافیـة فی‌علم القافیة** ۲- **اتحـاف الادیب** (الاریب خل) **بما فی‌القرآن من‌الغریب** ۳- **الاثیر فی‌قرائة ابـن‌کثیر** ۴- **الادراك للسان‌الاتراك** که در استانبول چاپ و مقداری وافی از لغت و قواعد صرف و نحو زبان ترك را حاوی‌است ودر اوقاتی‌که درمصرمقیم بوده وباملوك مصرکه ازترك‌بوده‌اند مراوده داشته تألیف داده‌است ۵- **الاعلام باركان‌الاسلام** ۶- **الافعال فی‌لسان‌الترك** ۷- **البحرالمحیط** در تفسیرکه **تفسیرکبیر** نیزگویند وچندین‌مجلد است ودرقاهره چاپ وخود ابوحیان تلخیص‌کرده وآن را به النهرالماد من‌البحر موسوم‌داشته وآن نیز درحاشیهٔ خود بحرالمحیط چاپ شده است ۸- **التذکرة فی‌العربیة**که چهارجلدبزرگ است ۹- **التذییل والتکمیل من شرح‌التسهیل**که شرحی مبسوط برکتاب تسهیل ابن‌مالك بوده و چندین مجلد است ۱۰- **تقریب‌النائی فی‌قرائة الکسائی** ۱۱- **تهییج‌السالك فی‌الکلام علی الفیة ابن‌مالك** ۱۲- **الحلل الحالیة فی‌اسانید القرائات العالیة** ۱۳- **الرمزة فی‌قرائة حمزة** ۱۴- **الروض‌الباسم‌فی‌قرائةعاصم** ۱۵- **زهوالملك‌فی‌نحوالترك** ۱۶- **عقداللآلی‌فی‌القرائات السبع العوالی** ۱۷- **غایةالاحسان** درنحو ۱۸- **غایة المطلوب فی‌قرائة یعقوب** ۱۹- **غریب القرآن** ۲۰- **المبدع‌فی‌التصریف** ۲۱- **المزن‌الهامرفی‌قرائة ابن‌عامر** ۲۲- **مسلك‌المرشد فی‌تجرید مسائل نهایة ابن رشد** ۲۳- **منطق‌الخرس بلسان** (فی‌لسان خل) **الفرس** ۲۴- **منهج السالك فی‌الکلام علی الفیة ابن‌مالك** ۲۵- **المورد الغمر فی‌قرائـة ابی‌عمرو** ۲۶- **النـافع فی‌قرائة نافع** ۲۷- **نفحةالمسك فی‌سیرةالترك** ۲۸- **نورالغبش فی‌لسان‌الحبش** ۲۹- **نهایة الاعراب فی‌التصریف والاعراب** ۳۰- **النیرالجلی فی‌قرائة زیدبن‌علی** وغیراینها که بسیاراست.

ابوحیّان ازمذهب معتزله ومجسّمه و بدع فلاسفه تبرّی‌جسته وبمذهب‌ظاهریـّه که در ضمن عنوان ظاهری **داود** اشاره نمودیم مایل و بمحبت حضرت امیرالمؤمنین ع بسیار راغب وباستناد حدیث شریف نبوی ص‌که دربارهٔ‌آن‌حضرت‌فرموده **یاعلی لایحبك الا مؤمن ولایبغضك الا منافق** از مقاتلین‌آن‌حضرت اظهـار تبرّی مینموده است و وقتی از

بدرالدین ابن‌جماعة صحت این‌حدیث را استفسار نموده و او نیز تصدیق‌کرد ابوحیّان گفت پس‌کسانیکه با حضرت علی بسر مقاتله درآمده و شمشیر بروی اوکشیدنـد محبّ آن‌حضرت بوده‌اند ویا مبغض دیگرابن‌جماعة چیزی‌نگفت . **وفات‌ابوحیان** بسال‌هفتصد و چهل و پنجم هجری قمری در قـاهرهٔ مصر واقع شد و شهید اوّل بواسطهٔ جمال‌الدین عبدالصمد بن ابراهیم بن خلیل از تلامذهٔ ابوحیّان از او روایت میکند .

(ص ۷۴۳ ت و۹۲ ج ۱ فع و ۷۱۲ ج ۱ س و ۳۰۲ ج ۴ کمن وغیره)

ابوحیان اندلسی محمدبن‌یوسف ـ همان **ابوحیان اثیرالدین** مذکور فوق‌است .

ابوحیان‌بغدادی یا **ابوحیان‌توحیدی** یا **ابوحیان‌شیرازی** } همان **ابوحیان علی‌بن محمد** ـ مذکور ذیل است.

ابوحیان **علی بن محمد بن عباس**ـ معتزلیّ‌الاصول،شافعیّ‌الفروع،شیرازی یـا نیشابوری یـا واسطی یـا بغدادیّ‌الاصل ، (علی‌الخلاف) از مشاهیر علما وفضلای اواخر قرن‌چهارم‌هجری عهد دیالمه میباشد وبنا برمشهور، بجهت انتساب بخرمای‌توحیدنامی‌که پدرش‌آنرا دربغداد میفروخته به **ابوحیان توحیدی** شهرت یافت و بعضی از شرّاح دیوان متنبّی هم این شعر اورا

یترشفن من فمی رشفـات ‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌‌ هن فیه احلی من‌التوحید

حمل برهمین معنی‌کرده‌اند ویا موافق‌آنچه ازابن‌حجر نقل شده توحیدی‌گفتن‌او بهمان معنی مرکوز اذهان و منسوب به توحید دینی است‌که معتزله خودشان را اهـل عدل و اهل توحید نامند در مقابل اشاعره‌که بجبر قائل بوده وبهمین‌جهت‌گویا خدارا نشناخته و اصلاً توحید نکرده‌اند .

ابوحیّان از مشایخ صوفیّه ، رئیس بلغا ، فیلسوف ادبا ، ادیب فلاسفه، درفقه وکلام و نحو و شعر و لغت و ادبیّات عرب وبعضی ازفنون دیگر متفنّن ،گاهی او نیز مانند ابوحیّان اثیرالدین مذکور فوق به **ابوحیان‌نحوی** موصوف و با این همه مراتب

علمیه مردی بوده کذّاب و قلیل‌الورع والدیانة . بنوشتهٔ معجم‌الادبا باآن‌همه ذکاوت و فطانت‌که وحید دنیا بوده بسیار بدزبان و هرزه‌درای ، طعن و توهین و تحقیر دیگران دکان خودفروشی او بلکه بنوشتهٔ ابن‌خلّکان بدعقیده هم بوده است . ازصاحب ابن‌عبّاد و وزیر مهلبی‌که بعد از استحضار از سوء عقیده‌او تصمیم قتلش داده بودند فراری بود . موافق نقل معتمد از تاریخ ابن‌حوزی ، زنادقهٔ اسلام سه‌کس بوده‌اند : **ابن‌الراوندی ، ابوالعلاء معری ، ابوحیان توحیدی** وصدمهٔ اسلامی ابوحیّان بیشتر ازدیگران بوده‌است باری تألیفاتی نیز بدو منسوب دارند :

۱- **اخلاق‌الوزیرین** و ظاهراً همان مثالب مذکور ذیل است ۲- **الاشارات الالهیة** ۳- **الامتاع**(الامتناع‌خل) **والموانسة** ۴- **البصائر والذخائر** ۵- **الحج‌العقلی اذاضاق‌الفضاء عن‌الحج الشرعی** ودر روضات‌الجنان‌گوید‌که این‌کتاب ابوحیان نظیر‌کتاب حسین‌بن‌منصور حلاج است‌که درحج فقرا از اختراعات خودش نوشته و سبب عمدهٔ قتل وی‌گردید ۶- **ریاض‌العارفین** ۷- **الصدیق والصداقة** و بنوشتهٔ معجم‌الادباء درسال چهارصد تمام هجرت از مسوده بمبیضه نقل شده است ۸- **مثالب** (ثلب خل) **الوزیرین**‌که دومجلد بوده و حاوی مطاعنی است‌که به دونفر وزیر روشن‌ضمیر صاحب بن عباد و ابوالفضل ابن‌العمید بسته است و ابن‌خلکان‌گویدکه در این کتاب به دونفر وزیر معظم تاخته ، نقائص ایشان را شمرده، فضائل ایشان را سلب‌کرده ونهایت تعصب بکار برده و انصاف ننموده است . پس‌گوید موافق‌آنچه خودم تجربه‌کرده واز موثقین‌نیز شنیده‌ام این‌کتاب بسیار شوم و بدمیمنت‌است، هرکه تملکش‌نماید احوالش واژگون‌گردد وبعضی از اسباب تألیف این‌کتاب را هم درشرح‌حال ابن‌عباد اسمعیل تذکرخواهیم‌داد ۹- **المحاضرات والمناظرات** ۱۰- **المقامات** ۱۱- **المقابسات** .

وفات‌توحیدی بنوشتهٔ کشف‌الظّنون سال سیصد و هشتادم ودر روضات از بعض معاجم نقل‌کرده‌که درحدود سال مذکور ویا بعد ازآن بوده پس ازبعض تواریخ معتبرهٔ شیراز نقل‌کرده‌که بسال سیصد و شصتم هجرت درشیراز وفات یافته‌است **نگارنده‌گوید :** موافق‌آنچه فوقاً درتاریخ تألیف‌کتاب صدیق و صداقت اشاره شد در سال چهارصد تمام هجرت درقیدحیات‌بوده و وفات‌او ظاهراً بعدازآن تاریخ میباشد بلکه درطبقات‌الشافعیة اورا از رجال قرن پنجم شمرده و درسوء عقیدهٔ او نیز توقف‌کرده است .

(ص۷۴۴ت و۵ ج۱۵جم و ۱۷۳ ج۲کا و۳۰۴مط و۱۴۰ هب و۲ ج۴ طبقات‌الشافعیة)

ابوحیان غـرنـاطـی
ابوحیان محمد بن یوسف
ابوحیان نحـوی
همان **ابوحیان اثیرالدین** مذکور فوق میباشد وگاه‌است کـه ابوحیّان توحیدی فـوق را نیز ابوحیّان نحـوی گوینـد و لکن درصورت نبودن قرینـه راجع به اوّلی است وبس .

ابوحیان نیشابوری
ابوحیان واسطـی
چنـانچه اشاره شـد همان **ابوحیان توحیدی** مذکـور فوق است .

ابوحیوس
محمد بن‌سلطان - بن‌محمد بن حیوس بن محمد بن‌مرتضی بن محمد بن‌هیثم بن‌عدی غنوی ، مکنّی به **ابوالفتیان**، ملقّب به **صفی‌الدولة** ، از مبرّزین و مشاهیر شعرای شام میباشد و ازآن‌روکه پدرش از امرای مغرب زمین بـوده او نیز به امیر شهرت داشته و **دیوان شعر** بزرگـی هـم دارد و جمعی از ملوك و اکابر را دیده و درقبال مدایح ایشان بانعامات بسیاری نایل گردیده واز او است :

انی دعوت ندی‌الکرام فلم یجب **فلاشکرن نـدی اجاب و مادعی**
و من‌العجـائب والعجـائب جمة **شکـر بطیء عن نـدی متسرع**

بسال چهارصد و هفتاد و سیّم هجری قمری درهفتاد و نه سالگی در حلب درگذشت و **حیوس** بفتح اوّل و تشدید ثانی‌است . (ص ۱۱۴ ج ۲ کا)

ابوحیه
طارق بن شهاب - یکی از اصحـاب حضرت رسالت ص و موکول بعلم رجال است .

ابوحیه
هیثم بن ربیع - بعنوان نمیری نگارش یافته است .

ابوخالد[1]

ابوخالدزبالی
از اصحـاب حضرت موسی بن جعفر ع ، امـامی مذهب ، محبّ اهل بیت عصمت ع میباشد . حسن‌العقیدة بودن‌او

۱ــ **ابوخالد** - در اصطلاح رجالی ، اسماعیل بن سلمان، حارث بن‌قیس بن‌خالد، داود بن‌هیثم ، عمر بن خالد ، قاسم‌بن سالم ، محمدبن مهاجر، یحیی بن یزید و جمعی دیگر است .

از این روایت وی‌که در باب مولدآن‌حضرت از اصول کافی روایت کرده ظاهر و هویدا است . چنانچه خود ابوخالدگوید : هنگامی‌که‌آن‌حضرت را نزد مهدی‌عباسی میبردند درمنزل زباله نزول فرمودند من هم درحضور ایشان رفته و بسیار اندوهناك بودم ، در جواب استفسار از سبب ملال من بعرض رساندم چگونه اندوهناك نباشم‌که‌آینده و مآل کار شما با این طاغی معلوم نیست‌که چطور خواهد شد و بکجا خواهد رسید ، در مقام تسلّی فرمودندکه مرا هیچ‌باکی نبوده و جای اندیشه نیست ، در روز فلانی ازماه فلانی در موضع فلانی (که‌خودآن‌حضرت معیّن فرمود) منتظرآمدن من باش . گویدکه بعداز آن روزها و ماهها را میشمردم تاآنکه همان روز در همان موضع معیّن چشم براه و منتظر بودم نزدیك بغروب گردید ولی اثری پیدا نشد ، وسوسهٔ شیطانی در دلم خطور کرده و ترسیدم‌که در صدق‌کلام حقیقت انتظام‌آن امام‌عالی‌مقام‌شکّی‌کرده‌باشم، پس در عین‌حال‌قافله‌ای‌ازطرف‌عراق پیدا شد، باستقبال رفته ودیدم‌که‌آن‌حضرت‌پیش‌قافله‌بقاطری سوار است ، مرا ندا درداد و فرمودکه شك مکن و شیطان دوست میداشت‌که تو شك کرده باشی ، من شکرکرده وگفتم حمد خدائی را سزا است‌که وجود مقدّست را از شرّ ایشان مستخلص‌گردانید فرمودکه بار دیگر بطرف ایشان رفته ودیگر خلاص نخواهم شد . اسم **اصلی ابوخالد** درجائی‌بنظر نرسید ودور نیست‌که‌آن‌هم‌ابوخالدباشد. **اما زبالی** بضمّ اوّل منسوب بموضعی زباله نام است در راه مکّه ما بین ثعلبیّه و واقصه .

(مراصد و تنقیح‌المقال)

ابوخالدسجستانی از اصحاب حضرت رضا ع میباشدکه نخست واقفی مذهب و بامام حیّ و قائم آل‌محمد بودن و مهدی منتظر بودن حضرت موسی ع معتقد بود، اخیراً از روی‌قواعد نجومی ازآن عقیده منصرف وبرخلاف‌اصحاب قبلی خود بعقائد حقّه موفق و بموت‌آن‌حضرت و امامت حضرت رضا ع قاطع گردید و ظاهراً اسم اصلیش نیز ابوخالد بوده است . (کتب رجالیه)

ابوخالد **عبدالملك‌بن‌عبدالعزیز**- در باب‌سیّم بعنوان‌ابن‌جریج خواهدآمد.

ابوخالد کابلی یا **ابوخالد کنکر** } ذیلاً بعنوان **ابوخالد وردان** مذکور است .

ابوخالد وردان - از اهل کابل میباشد که نامش همین وردان، لقبش **کنکر** ویا خود **کنکر** نام اصلی مادرزادی او و وردان اسم یا لقب مشهوری او است. بهرحال وی از اجلاّی اصحاب حضرت سجّاد ع بوده، در بدایت حال کیسانی مذهب و بامامت جناب محمد حنفیه وقائم آل محمد بودن وی معتقد بوده و مدتی هم خدمتش نمود تاآنکه روزی آنجناب را بحرمت حضرت رسالت ص و امیرالمؤمنین ع سوگند داد و امام مفترض الطاعة بودن اورا ازخودش استفسار نمود درجواب فرمود یا اباخالد قسم بزرگ دادی همانا امام مفترض الطاعهٔ من وتو وعموم مسلمین، **حضرت علی بن الحسین ع** است . ابوخالد خدمت آن حضرت شتافته و پس از استیذان فیض یاب حضور مبارك گردید آن حضرت فرمود **مرحبا بك یاکنکر** چه رو داده که برخلاف عادت معمولیت بدیدن ما آمدی ؟ ابوخالد بمجرّد این کلام سجدهٔ شکر کرد وگفت حمد خداوندی راکه آنقدر از اجل حتمی مهلتم دادکه معرفت بامام خود رساندم آن حضرت فرمود چگونه امام خود را شناختی؟ ابوخالد قضیهٔ قسم دادن او بجناب محمدحنفیّه و ارشادآنجناب را بدستور مذکور عرض کرد وهم اظهار داشت که تو مرا بهمان اسم اصلی مادرزادیم (که بذات الهی قسم ، غیراز پدر و مادرم کسی مرا بدین اسم نمیشناخته) ندا دردادی پس یقین کردم که که امام مفترض الطاعهٔ من و عموم مسلمین شما هستید . باری صاحب ترجمه از اعیان اصحاب حضرت سجّاد ع و ثقات و معتمدین ایشان بلکه بمدلول بعضی ازآثار دینیّه از حواریّین آن حضرت بوده است :

ناگفته نماند : ظاهر شرح حال فوق که موافق بعضی ازکتب رجال وتراجم احوال نگاشته آمد آنکه ابوخالد کابلی یك تن بوده و نامش نیز ما بین وردان وکنکر محل خلاف و نظر و ظاهر کلام علاّمه موافق روایت مذکوره آنکه نام اصلیش کنکر و وردان اسم یا لقب مشهوری او میباشد، لکن ظاهر کلام رجال شیخ که در تنقیح المقال نقل کرده

آنکه ابوخالدکابلی عنوان دوتن از اصحاب ائمّه ع بوده وبقید اکبر واصغر ازهمدیگر امتیاز یابند : **ابوخالد کابلی اکبر** نامش **کنکر** و از اصحاب امام سجّاد ع بوده‌که فوقاً مذکور شد **واما ابوخالدکابلی اصغر** نامش **وردان** واز اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده است و موافق نقل معتمد، در رجال ابن‌داود نیز بتعدّد ابوخالدقائل، **اکبر** را بنام مذکورش **کنکر** عنوان‌کرده و **اصغر** را نیز بنام‌خودش نگارش داده و علاّمه ملتفت قضیه نشده و باتحاد و یکی بودن ابوخالد قائل و چنانچه مذکور شد کنکر را نام اصلی همان وردان پنداشته است . ازکلمات بعضی از علمای رجال استظهار میشود که نام هردو ابوخالد، **وردان** بوده **کنکر** تنها لقب ابوخالد اکبر است وظاهر بعضی دیگر نام هردو وردان و لقب هردو کنکر میباشد . بالجملة تعدّد ابوخالد کابلی مسلّم و جای تردید نمیباشد و بسط زاید موکول بکتب مربوطه‌است .

(ص ۱۵ هب و۶۶ لس و ۹۰ ج ۱ مه و ۳۶۸ ج ۶ عن وغیره)

ابوخالد یزید بن حاتم } در ضمن شرح حال **ابوسعید مهلب** خواهندآمد .
ابوخالد یزید بن مهلب }

ابوخداش
ابوخدیج
ابوخدیجه
} دراصطلاح رجالی **اولی** حیّان بن یزید وعبدالله بن‌خداش، **دویمی** خیثمة بن رحیل بن معاویه ، **سومی** نیز سالم بن‌سلمه و سالم بن مکرم بن عبدالله است .

ابوخراش خویلد بن مرة - ذیلاً بعنوان **ابوخراشه** مذکور است.

ابوخراش مخلد بن یزید- درضمن‌شرح‌حال **ابوسعید مهلب** خواهدآمد.

ابوخراشه **خفاف** - بن ندبهٔ‌صحابی، ازمشاهیرمخضرمین‌شعرا وفرسان قبیلهٔ قیس‌ازعرب میباشدکه‌کنیه‌اش **ابوخراشه** یا **ابوخرشه** بوده وهردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده‌است . بعضی از صولتها و دلیریهاکه درزمان جاهلیّت از وی بیروز آمده بوده سبب شهرت وآوازهٔ وی گردید ، در مدینه فیض‌یاب حضور مبارك نبوی ص و بشرف اسلام مشرّف ، در غزوات حنین و طائف بلکه در فتح

مکّه نیز در رکاب مبارك آن‌حضرت‌حاضر، درموقعی‌که بعضی‌از مسلمین صوری از دین مقدّس اسلامی مرتدّ شدند او همچنان در اسلام خود ثابت بود و در زمان خلافت عمر (۱۳ـ۲۳ه‍ ق = یج ـ کج) درگذشت .

خفاف با ضمّ و تخفیف و **ندبه** هم بفتح اوّل نام مادر او است . نام پدرش موافق قاموس و شرحش تاج‌العروس عمیر بن حرث بن عمرو بن شرید سلمی بوده وشعر مشهور عباس بن مرداس سلمی

اباخراشة اما انت ذانفر   فان قومی لم یأکلهم الضبع

هم‌که در سیوطی و مغنی و بعضی ازکتب عربیّه محل‌استشهاد بعضی ازمسائل ادبیّه‌است خطاب بهمین صاحب ترجمه میباشد . کنیه‌اش **ابوخراشه** است بضم خ بروزن کناسه و اینکه در قاموس‌الاعلام حرف الف ماقبل شین را اسقاط کرده و **ابوخرشه** نوشته است اشتباه ویا از سهو چاپخانه بوده و ممکن است‌که هردو صحیح و مستعمل است .

(جامع‌الشواهد و ص ۲۰۵۲ ج۳س وحاشیهٔ شمنی وغیره)

ابوخراشة **خویلد بن مرة بن عبدالعزی** ـ بن معاویهٔ **هذلی** نیز ازمخضرمین شعرای عرب‌بوده وهردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده‌است . بسیار سریع‌السیر بوده بحدی‌که در دویدن براسب پیشی میگرفت ، در زمان جاهلیّت بمکّه رفت ، ولید بن مغیره عموی ابوجهل دو اسب داشته و میخواست‌که داخل در اسب‌دوانی باشد ابوخراشه‌گفت اگر من در دویدن براسبهای تو سبقت‌بگیرم چه‌خواهی داد ولیدگفت هردو اسب ازآن‌تو باشد پس ابوخراشه سبقت‌کرده وهردو اسب را تملك نمود . محتمل است‌که این ابوخراشه همان ابوخراشهٔ مذکور فوق بوده و اختلاف اسم ناشی‌ازاختلاف خطوط باهمدیگر بوده‌باشد وکنیهٔ اورا درقاموس **ابوخراش** نوشته است .

(اطلاعات متفرقه و ظاهراً دراغانی هم هست)

ابوخرشه رجوع به **ابوخراشه خفاف** نمایند .

ابو الخزرج / **ابوخزیمه** / **ابو الخطاب** } در اصطلاح رجالی اولی حسن بن زبرقان، حسین‌بن‌زبرقان، طلحة بن زید و دویمی هم فاتك نامی است از اصحاب، سیمی هم زحر بن نعمان اسدی کوفی و راشد منقری وبعضی دیگر است.

ابو الخطاب عبدالحمید بن‌عبدالمجید- در باب‌اول بعنوان **اخفش** مذکوراست.

ابو الخطاب عمر بن‌حسن - در باب‌اوّل بعنوان **ذوالنسبین** نگارش یافته‌است.

ابو الخطاب عمر بن‌عبدالله- ابی‌ربیعهٔ‌قرشی بعنوان **مخزومی** مذکورشده‌است.

ابو الخطاب قتادة بن‌دعامه- در باب اوّل بعنوان **سدوسی** مذکوراست.

ابو الخطاب محفوظ بن‌احمد - در باب‌اوّل بعنوان **کلوذانی** مذکور شده‌است.

ابو الخطاب محمد بن علی - در باب اوّل بعنوان **جبلی** مذکوراست.

ابو الخطاب محمد بن‌محمد بن‌ابیطالب - ازمشاهیر ومهرهٔ‌اطبّای‌بغداد میباشد که درضبط معانی و هردو قسمت علمی و عملی طبّ مسلّم‌کلّ، لکن درفنون ادبیّه قلیل‌الحظّ وکثیراللحن و طبیب مخصوص ابوالمعالی هبةالله محمد بغدادی وزیر مستظهر بالله بیست وهشتمین خلیفهٔ‌عباسی (۴۸۷-۵۱۲ھ ق = تفز- ثیب) بود. کتابی در ساختن **آلات جراحی** ویکی دیگر در **مفردات ادویه** بطریق‌جدول ویکی هم در طب داردکه نامش **شامل** وبشصت وسه مقاله مشتمل وتمامی مطالب طبّی‌را بطرز سؤال وجواب حاوی ونزد اهل فنّ بسیار مطلوب است. وی درسال پانصدتمام یا پانصد و پانزدهم هجری قمری درگذشت. (ص۱۱۳ ج۱مه و۷۱۴ج۱س)

ابو الخطاب محمد بن ابی‌زینب - مقلاص اسدی کوفی ملعون غالی‌که علاوه برابوالخطاب به **ابواسمعیل** و **ابوالظبیان** نیز مکنّی، دربدایت حال مستقیم‌الاحوال وازاصحاب حضرت صادق ع بوده‌که مسائل شیعیان‌را بحضورمبارك آن‌حضرت رسانده و جواب صادر مینمود، عاقبت ببعضی دعاوی فاسده‌آغازکرد وجمعی

از اشقیا نیز بسرش گرد آمدند تا آنکه مردم بمقالات فاسدهٔ ایشان استحضار یافته و خود و اتباع اورا کشتند . همین ابوالخطاب سرسلسلهٔ فرقهٔ **خطابیه** میباشدکه تحت عنوان بزیعیه اشاره نمودیم و اخبار بسیاری درلعن و ذمّ و تبرّی از او در رجال کشی وغیره وارد و اورا بجهت انتساب بپدرش مقلاص که کنیهٔ ابوزینب را داشته **ابن ابی زینب** نیز گویند و در ردیف اشخاص مسمّی به محمد از نخبةالمقال گوید :

ثم ابن مقلاص ابوالخطاب ملعون الغالی لدی الاصحاب

(کتب رجالیه)

ابوخفاف **ابوخلاد** } دراصطلاح رجالی **اولی** ناجیة بن خفاف صحابی، **دویمی** معمر بن خلاد بغدادی ، حکم بن حکیم ، عمرو بن حریث و بعضی دیگر است .

ابوخلیفه فضل بن حباب بن محمد بن شعیب بن صخر- بصریّ البلدة، جمحی القبیلة ، حنفیّ الشهرة ، ازمشاهیرشعرا و ارباب سیر میباشدکه دراخبار وآداب و اشعار و انساب سلف باخبر واز راویان آنها بود، مدتی در بصره قضاوت نموده و اشعار نغز و طرفه میگفته واز او است :

قالوا نریك تطیل الصمت قلت لهم	ماطول صمتی من عی ولاخرس
لکنه احمد الامرین عاقبة	عندی و ابعده من منطق شکس
ءانشرالبز (البرخز) فی من لیس یعرفه	او انثرالدر للعمیان فی الغلس
قالوا نریك ادیبا لست ذاخطل	فقلت هاتوا ارونی وجه مقتبس
لوشئت قلت و لکن لااری احدا	یروی الکلام فاعطیه مدی النفس

کتاب طبقات الشعراء الجاهلیین وکتاب الفرسان ازتألیفات او بوده ودرسال سیصد وپنجم هجری قمری درگذشت و بعضی از کلمات او مشعر بتشیّع میباشد .

(ص ۲۰۴ ج ۱۶ جم و ۱۶۵ ف)

ابوالخلیل **ابوخیبة** **ابوخیثمة** } در اصطلاح رجالی **اولی** بدر بن خلیل اسدی ، عبدالله بن خلیل یا ابی الخلیل حضرمی، **دویمی** محمد بن خالد ، **سیمی** هم زهیر بن معاویة وعبدالرحمن وبعضی دیگر وتماماً موکول بدان عالم شریف هستند .

ابوالخیر[1]

ابوالخیر **احمد بن اسمعیل بن یوسف - طالقانی قزوینی**، ملقّب به **رضی الدین**، از اجلّای علمای شافعیّه و اکابر حفاظ و وعاظ اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه با **ابن جوزی عبدالرحمن** واعظ مشهور آتی الذکر معاصر بود. در بعضی اوقات در بغداد، بنوبت مجلس وعظ **منعقد** مینمودند، هرکدام یکروز موعظه کرده و خلیفهٔ وقت نیز درمجلس موعظه حاضر ودرپس پرده می نشست و ازدحام عام میشد. نوادر بسیاری درتبحّر وکثرت احاطهٔ صاحب ترجمه درحدیث و تفسیر و قرائت ودیگر علوم شرعیّه و فنون اسلامیّه منقول و درسال پانصد و نودم هجری قمری درگذشت.

(ج ۴ مه)

ابوالخیر **احمد بن علی بن احمد** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **نجاشی** نگارش یافته است.

ابوالخیر **احمد بن مصطفی** - درباب اوّل بعنوان **طاش کوپری زاده** مذکوراست.

ابوالخیر **جواد** - ذیلاً بعنوان **ابوالخیر حماد** مذکوراست.

ابوالخیر **حسن بن سوار** - درباب سوم بعنوان **ابن الخمار** خواهدآمد.

ابوالخیر **عاشق** - بعنوان **عاشق ابوالخیر** درباب اوّل مذکوراست.

ابوالخیر **عبدالله بن عمر** - درباب اوّل بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته است.

ابوالخیر **فضل الله** - بعنوان **ابوسعید فضل الله** خواهدآمد.

ابوالخیر **محمد بن عبدالرحمن** - درباب اوّل بعنوان **سخاوی** مذکور است.

ابوالخیر **محمد بن عبدالله** - بعنوان **مروزی محمد بن عبدالله** درباب اوّل مذکور است.

۱ـ **ابوالخیر** - در اصطلاح رجالی برکة بن محمد بن برکة اسدی، حمدان بن سلیمان بن عمیرهٔ نیشابوری، سلامة بن ذکاء حرانی، صالح بن ابی حماد رازی و بعضی دیگر میباشد.

ابو الخیر **محمد بن محمد بن علی** - در باب اوّل بعنوان جزری مذکور است .

ابو الخیر **محمد بن محمد** - فارسی، ملقّب به **تقی الدین**، مکنّی به **ابو الخیر**، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت و از اجلاّی تلامذهٔ غیاث الدین منصور سابق الذکر (متوفی در حدود سال ۹۴۰ ه ق = ظم) بوده و از تألیفات او است:

۱- **آغاز و انجام** که بزبان پارسی در اسطرلاب است ۲- **اسامی العلوم و اصطلاحاتها** که بعد از سال نهصد و پنجاه و هفتم تألیف شده است ۳- **بستان الادب** که بنام - لغت و صرف و اشتقاق و نحو و معانی و بیان و بدیع و عروض و قافیه و خط و قرض الشعر و انشاء نثر و محاضرات و تواریخ حاوی چندین فن از ادبیات است ۴- **تهذیب الاصول فی تحریر اصول اقلیدس** ۵- **حل التقویم** ۶- **طلیعة العلوم** ۷- **مفتاح السعادة** ۸- **الموضوعات** و سال وفاتش بدست نیامد .

(متفرقات ذریعة)

ابو داود[1]

ابو داود سجستانی **سلیمان بن اشعب** (اشعث خل) **بن اسحق** - بن بشیر بن شداد بن عمرو بن عمران ازدی **سجستانی**، از اکابر و مشاهیر علما و محدّثین وحفاظ عامّه میباشد که در سال دویست و دویم هجرت تولد یافت، بارها ببغداد رفته و سیاحتها نمود ، از مشایخ کبار خراسان و عراق و شام و مصر و مکّه و مدینه احادیث بسیاری استماع کرد، چنانچه خودش گوید پانصد هزار حدیث نبوی کتابت نمودم و از آن جمله چهار هزار و هشت تمام یا هشتصد حدیث صحیح و قریب بصحیح انتخاب کرده و در **کتاب سنن** خود مندرج داشتم و از این احادیث صحیحه نیز چهار حدیث برای دین انسانی کافی است: اول **انما الاعمال بالنیات** دویم **من حسن اسلام المرء ترکه مالایعنیه** سوم **لایکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه مایرضی لنفسه** چهارم **الحلال بین والحرام بین و بین ذالک امور مشتبهات** .

۱- **ابوداود** - در اصطلاح رجالی کنیهٔ سلیمان بن اشعث ، سلیمان بن سفیان، سلیمان بن عبدالرحمن ، سلیمان بن عمرو بن عبدالله نخعی ، عمیر بن عامر خزرجی ، محمد بن سعید کشی، نقیع بن حارث همدانی ، یوسف بن ابراهیم وبعضی دیگر میباشد و از آن جمله شرح حال سلیمان بن اشعب مذکور فوق را نگارش داده وغیر اورا موافق رویهٔ معموله در این کتاب موکول بکتب رجالیه میداریم .

همین کتاب **سنن** به **سنن ابی‌داود** معروف ویکی ازصحاح ستّهٔ اهل‌سنّت وجماعت میباشدکه درمصر ولکناو باشروح متفرقه چاپ‌شده‌است آن‌را خود ابوداود بعدازتألیف بنظراحمد بن حنبل که‌آخرین ائمهٔ اربعهٔ ایشان است رسانید و زیاده ازحد مورد تحسین گردید . از ابراهیم حربی نقل است‌که بعد ازتألیف‌کتاب سنن تمامی مشکلات حدیث بابوداود سهل ونرم شد چنانچه داود نبی‌را سختی‌آهن. ابوداود علاوه‌بر کتاب سنن مذکور یك‌کتاب دیگر **مراسیل** نامی نیز درحدیث تألیف داده و درقاهره چاپ شده است . **وفات ابوداود** روزجمعه‌پانزدهم‌شوال دویست وهفتاد ودویم یاسوم یاپنجم ویا بقول‌قاموس‌الاعلام‌هشتاد و پنجم هجری قمری در بصره واقع شد و پسرش عبدالله نیز از اکابر حفاظ و مراتب علمیّه‌اش مسلم‌کل و شرح حالش بعنوان **سجستانی** مذکور افتاده است .

(ص ۳۲۱ ت و۲۳۰ ج۱کا و ۲۴۶ ج۱مه و۵۸ ج۱فع و۵۵ ج۹ تاریخ بغداد وغیره)

ابوداود

سلیمان - بن عقبهٔ ظاهری ، از مشاهیر علما و فقهای عامّهٔ قرن سوم **هجرت** میباشدکه بفقه شافعی مایل و ملاك احکام او ظاهر آیات قرآنی و احادیث نبویّه بود ، قیاس راکه از اختراعات ابوحنیفه بوده اکیداً ردّ مینمود ، بهمان جهت به **ظاهری** شهرت یافته و درفنون ریاضیّه نیز خبیر بود،کتابهای اقلیدس را بعربی ترجمه و شرح نمود وبسال دویست و هفتادم هجرت درشصت و هشت سالگی درگذشت. (ص۷۱۴ ج ۱ س)

ابودجانه

سماك بن خرشه - یا اسلم‌بن لوزان **انصاری خزرجی ساعدی** ، از اصحاب‌کبار و اکابر انصار عالی‌مقدار وشجاعان‌نامی‌عرب‌میباشد که همواره در مدافعه از اسلام میکوشید ، در بدر و احد و جمیع غزوات اسلامی در رکاب مبارك حضرت نبوی ص حاضر بود ، آن‌حضرت در روز احد شمشیر خود را بدو داد ، او نیز با همان شمشیر جمعی را کشت ، وی یك دستمال سرخ برسر می‌بسته و همه اورا بهمان علامت می‌شناختند .

بعد از وفات آن‌حضرت در زمان خلافت ابوبکر در جنگ یمامه نیزکه برای

مدافعه از مسیلمهٔ مدّعی نبوت تشکیل یافته بوده حاضر شد وعامل قوی درقتل آن خبیث بود . چنانچه پس ازآنکه سپاه مسیلمه درحدیقةالرحمن(که بحدیقةالموت موسوم شده) پناهیده ودر باغ را بستند ابودجانه باآن دل قوی که داشته مسلمانان راگفت که اورا در میان سپری برنشانند و سر نیزه‌ها را باطراف سپر محکم بسته و بلندش کنند . چون همچنان کردند ابودجانه ازسر دیوار بباغ جسته و مانند شیرژیان میخروشید وازکسان مسیلمه میکشت تا براء بن مالك نیز از مسلمانان بهمان روش داخل باغ شد و در باغ را بازکرد ، مسلمانان وارد باغ گشتند ، مسیلمه نیز درآن بین مقتول شد وبنابرمشهور براء و ابودجانه نیز درهمانجا بعد از اظهار شجاعتهای فوق‌العادة بشهادت رسیدند . بنا بروایتی دیگر ابودجانه زنده بوده تا درصفّین بشهادت رسید .

علی‌الجملة جلالت ابودجانه مسلّم و بروایت شیخ مفید یکی‌ازآن بیست وهفت نفر است که با حضرت قائم آل‌محمد عجل‌الله فرجه از ظهر کوفه بیرون‌آمده واز حکّام و انصارآن‌حضرت میباشد . باری عجب‌تر قول‌تاریخ‌حشری‌است‌که ابودجانه‌بآذربایجان آمده و درمحاربه ، داد مردانگی داده تا بشهادت رسید و درقریهٔ خلیجان (یك‌فرسخی تبریز) مدفون است . (ص ۱۵هب وکتب رجالیه وغیره)

ابوالدر کنیهٔ سه‌کس یاقوت‌نام‌میباشد و بعنوان **مستعصمی‌وملکی‌ومهذب‌الدین** در باب اول (القاب) نگارش داده‌ایم .

ابوالدرداء **عامر بن حارث** - صحابی و عویمر یا عویم یا عویر بن عامر بن زید خزرجی انصاری صحابی مدنی ، هردو از اصحاب ومجهول الحال ، بمدلول‌کلمات بعضی از علمای رجال و ارباب تراجم بااینکه حضرت‌علی ع را از چندین جهت اولی بخلافت دانسته و بمعاویه هم دراین‌باب‌اعتراض می‌کرده‌اند لکن بامامت و واجب‌الاطاعة بودن آن‌حضرت معتقد نبودند و قول‌آن بزرگوار را (در قاتل نبودن عثمان و عدم جواز تسلیم قاتلین یا متّهمین بقتل او ، بمعاویه) قبول نکرده واز آن‌حضرت منحرف شده و ترك نصرت‌کردند . بالجملة ضعف‌حال وصحیح‌العقیده نبودن

ایشان ازکتب تراجم و اخبار و سیر مکشوف وبا وجود این‌حکیم‌بوده وفقیه ، احادیث بسیار و بعضی از اقوال حکیمانه از عامر منقول و زنش **ام الدرداء** نیز از نسوان صالحهٔ صحابیات بوده است .

(ص ۲۱ ج ۱ لر و ۷۱۵ ج ۱ س و ۵۸ ج ۱ فع و۱۶ هب وغیره)

ابودلامه

زند - یا زید بن‌جون، غلامی‌بوده حبشی سیاه رنگ، ازموالی بنی‌اسد از شعرای اوائـل عهد خلافت عباسی ، شاعر مخصوص اولین و دویمین و سیّمین ایشان سفاح و منصور ومهدی عباسی‌بود . بجهت‌لطافت‌اشعار ومهارت فوق‌العادةکه دراصول وآداب و وظائف‌ندیم‌بودن‌داشته بانعامات‌بسیاری‌ازایشان نایل‌آمد و درعین‌حال بجهت ضعف عقیدهٔ مذهبی بمحرمات دینیّه مایل بود و نوادر و غرائب بسیاری از وی منقول است .

در روز وفات زن اوکه دخترعموی منصور عباسی‌بوده خلیفه نیز درتشییع‌جنازه و دفن وی حاضر وبیش از اندازه افسرده ومتألم‌بود، درموقع دفن بابودلامه‌که نزدیکی وی نشسته بوده‌گفت وای برحال تو برای این خانهٔ تنگ وتاریك چه‌چیز تهیه‌کرده‌ای گفت دخترعموی خلیفه‌را ، پس منصور ازکثرت خنده بر قفا افتاد وگفت مرا پیش مردم رسوا نمودی . از ابیات قصیده‌ایست‌که درمرثیهٔ ابوالعباس سفاح‌گفته است :

ویلی علیك و ویل اهلی کلهم	**ویــلا وعولا فی‌الحیــوة طویلا**
فلتبکین لــك السمــاء بعبــرة	**و لتبکین لـك الرجــال عویلا**
مات الندی اذمت یــا ابن‌محمد	**فجعلته لــك فی‌التــراب عدیلا**

مقصود از ابی‌دلامة درمثل معروف **اعیب من بغلة ابی‌دلامة** که حریری نیز درمقامهٔ چهلم تبریزیّه ازکتاب مقامات خود نقل کرده همین ابودلامة صاحب ترجمه بوده است . از جملهٔ عیوب قاطرش‌آن بوده‌که شاش خود را حبس میکرد و درمیان جماعت شاشیده و آن را برایشان می‌پاشید .

از اطناب‌کلام اعتذار نموده ویکی دیگر از نـوادر ابودلامه را نیز مینگارد : گویند روح بن حاتم مهلبی والی‌بصره بمحاربهٔ لشگرخراسان رفته و ابودلامه نیزحاضر

بود پس مبارزی از لشگر خراسانیان خارج وجمعی ازکسان روح را کشت پس روح ، ابودلامه‌را بمبارزت‌وی تکلیف نموده واصرارش نمودواوامتناع کرده‌واین‌اشعاررافروخواند:

انی اجـود بروحی ان تقدمنی	الی القتال فیخزی لی بنواسد
ان‌المهلب حب‌المـوت اورثکـم	ولم ارث انا حب‌الموت من‌احد
ان الدنـو الی الاعـداء اعلمه	مما یفـرق بین‌الـروح والجسد
لو ان لی مهجة اخری لجدت بها	لکنهـا خلقت فـردا فلم اجد

روح‌گفت پس حقوق سلطانی را برای چه میگیری‌گفت برای‌آنکه از طرف او مدافعه کنم نه برای‌آنکه عوض اوکشته شوم . روح قسم یاد نمودکه البته باید بمبارزت رفته وآن مرد مبارز را بکشی ویا اسیرش‌کنی ویا خودت‌کشته شوی . ابودلامه ناچار ماند وگفت این اول روزآخرت است و ساز و سامانی لازم دارد روح‌گفت اورا نان و مرغی پخته و قدری شراب و تنقلات دادند پس ابودلامه بمیدان رفته و اسب را بجولان‌آورد و نیزه‌بازی و شمشیربازی نمود ، درموقع مواجهه با حریف ، شمشیر را در غلاف‌کرد وگفت شتاب مکن‌که چندکلمه خواهم گفت وگوش‌دارکه من برای مهمّی پیش توآمده‌ام پرسیدکه‌آن چیست ابودلامه بعدازشناساندن خودگفت‌که من برای مقاتلهٔتو نیامده‌ام ، فقط شهامت ولیاقت ترا دیده وبرای صداقت‌بستن با توآمده‌ام، ترا بامری دلالت میکنم که بهتر از مبارزه و مقاتله باشد گفت بگو انشاءالله مبارک‌است ابودلامه‌گفت می‌بینم‌که ازکثرت مقاتله خسته وگرسنـه و تشنه شده‌ای ، ما را با خراسان و عراق چه‌کار است ، من نان وگوشت و شراب دل‌بخواه همراه دارم بهترآن است‌کـه درکنار این نهرکـه در نزدیکی است فرودآمده وآنها را صرف‌کرده وشب را نیز با سرود وتغنّی بصباح‌آریم . حریف نیز اظهار رغبت‌کرده و برحسب تبانی ، ابودلامه گریخته و حریف هم تعقیبش کرد تا از میان لشگر خارج شدند و خودشان را بکنار همان نهر رساندند ، ابودلامه گفت این روح بن حاتم از خانوادهٔ مروّت وکرم میباشد ، این انگشتر هم مال او است که بتو بذل‌کرده ،کنیز و نیزه و اسب و خلعتی فـاخر نیز بتو عنایت خواهد فرمود پس هردو متفقاً نزد روح‌آمدند، ابودلامه‌گفت ازآن سه چیزکه مرا مابین‌آنها مخیّر نمودی

کشتن حریف را قادر نبودم وکشته‌شدن خودم را نیز راضی نشدم ، دست‌خالی برگشتن را هم قانع نگردیده‌ام اینك شقّ سیّمی را انجام داده وبا خون حریف آمدم و اکنون اسیر کرم تست وفلان چیزها را نیز بدو بذل‌کرده و وعده داده‌ام . روح‌گفت وقتی قبول دارم‌که خانواده و اهل و عیال خودش را نیز بیاوردکه از محذور انصراف‌آسوده خاطر باشیم‌آن مردحریف‌گفت اهل وعیال من دور وآمدن‌ایشان غیرمیسور است لکن بطلاق زنم سوگند یاد میکنم‌که خیانتی بشما نکرده باشم و الاّ زنم مطلقه بوده وآوردنش نیز سودی ندارد، روح باورکرد وآن‌گفته‌های ابودلامه‌را با زیادتیهای بسیاری بدو ببخشید پس‌آن‌خراسانی بمیدان‌جنگ برگشت وباخراسانیها بنای مقاتله‌گذاشته و انتقام‌بسیاری از ایشان برآورده و این قضیه سبب‌اعظم فتح وظفر روح بن‌حاتم‌گردید . **وفات‌ابودلامه** بسال یکصد و شصت و یکم هجری قمری واقع گردید .

(ص ۵۴ ج ۱ نی و ۷۴ ج ۲ ع و ۲۰۹ ج ۱ کا و ۱۶۵ ج ۱۱ جم)

ابودلف[1]

ابودلف **قاسم‌بن‌عیسی بن‌معقل بن‌ادریس - عجلی**، ازطائفۀ بنی‌عجل میباشد و سلسلۀ نسبش به بکر بن وائـل موصول میشود وی از فضلای ادبا و شعرای امرا و مرجع استفادۀ ادبا و فضلا و شعرا بود و بجودت طبع و سخاوت و مردانگی وشجاعت معروف‌است . پدرش‌عیسی شهرکرج را بنیاد نهاد ولی‌عمرش‌با نجام رساندن آن وفا نکرد پس ابودلف بحکم عزیمت موروثی بپایـانش رسانید و با تمامی خویشاوندان خودکوچیده ودرآنجا اقامت‌گزید و توطّن نمود .

ابن‌خلّکان موافق‌آنچه از دیگران نیز نقل شده‌گوید روزی ابودلف را درایّام مرض موت اندك تخفیفی ازآن شدت وجع و الم‌که داشته حاصل‌شد، به دربان‌گفت‌آیا کسی از نیازمندان بردر سرای ما هستندگفت بلی‌چندی‌است‌که ده‌نفر ازسادات‌خراسان

۱- **ابودلف** - بروزن‌شرف، دراصطلاح‌رجالی محمدبن‌مظفرکاتب مجنون‌بدعاقبت‌است. (تنقیح‌المقال)

حاضر و منتظر صحت و بهبودی‌امیر و اذن ورود میباشند پس باضعف‌تمام بر بستر نشست، بعد از تفقّد مکشوف داشت‌که ضیق معاش و قلت‌بضاعت ایشان را از اهل و وطن‌آواره ساخته و بامید عطا نزد وی‌آمده‌اند، امر نمودکه هریکی از ایشان را یك‌کیسه طلاکه هرکیسه‌ای محتوی دو هزار دینـار (هردیناری معادل یك اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی‌است) بوده دادند، علاوه‌بر آن، مخارج و نفقهٔ مراجعت ایشان را نیز عطا فرمود که‌آن‌کیسه‌ها را همچنان سر بسته و دست‌نخورده باهل‌خود برسانند. درقبال‌این‌خدمت درخواست‌نمودکه هریکی‌ازایشان سلسلهٔ‌نسب‌خودرا پدر بر‌پدر تاحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع وصدیقهٔ طاهره ع بخط خودشان نوشته ودرپایان‌آن ورقه نیز بخط خودشان بنگارند: **یارسول‌الله انی وجدت‌اضاقة وسوء حال فی‌بلدی وقصدت ابادلف‌العجلی فاعطانی الفی دینار کرامة لك وطلبا لمرضاتك و رجاء لشفاعتك** ایشان نیز بهمان‌قرار نوشته وتسلیمش‌نموده و رفتند و حسب‌الوصیه، آن اوراق را درتوی‌کفن ابودلف گذاشته وبا او دفن‌کردند. درکرم و سخاوت و احوال و وقایع شاعرانهٔ او غرائب و نوادر بسیاری منقول و درعهد مأمون و معتصم عباسی مشمول عنایات بسیاری بود و وفات او درسال دویست و بیست و پنجم یا ششم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۷۱۵ ج ۱س و ۱۶۹ ف و ۱۶ هب و ۲۹۹ ج ۱ مه و۲۰۴ لس)

ابوالدنیا

علی‌بن‌عثمان - مغربی حضرموتی، معروف‌به **معمر** و **معمر مغربی**، مکنّی به **ابوالدنیا**، نام و نسب او درکتب مربوطه مابین عثمان بن خطّاب و علی بن عثمان بن خطّاب مردّد و شرح حال و حکایات و قصص‌او دربحار وغیره مذکور است و دراینجا بپاره‌ای ملاحظات راجحه تنها بنقل‌کلام خطیب بغدادی (متوفّی بسال ۴۶۳ه ق = تسج) اکتفا مینماید. درصفحهٔ چهل و نهم جلد سیّم تاریخ بغداد بواسطـهٔ عبدالعزیز بن علی از ابوبکرآمدی محمد بن عثمان روایت کرده‌که او ابوالدینار را درمیان مکّه ومدینه دیده‌که ازحضرت امیرالمؤمنین ع (علی‌بن‌ابیطالب) روایت‌کردکه حضرت رسالت ص میفرمود: **طوبی لمن رآنی و من‌رآی من‌رآنی ومن‌رآی**

من‌رآی من‌یرانی . نیز در صفحهٔ دویست و نود و هفتم جلد یازدهم تاریخ بغداد گوید :
ابوالدنیا عثمان بن خطاب بن عبدالله بن عوام اشج مغربی بلوی از بلاد مغرب زمین که‌آن را رنده‌گویندشهرتش **ابوالدنیا**، کنیه‌اش **ابوعمرو** وازمعمّرین‌دنیامیباشدکه مدت‌مدیدی زندگانی‌کرد ، بعد از سال سیصدم هجرت ازدیارخود ببغدادآمده و بلاواسطه ازحضرت امیرالمؤمنین(علی‌بن‌ابیطالب ع) روایت‌کرد و اکثر ارباب‌حدیث هم از وی نقل‌حدیث نموده وهم ازخودش‌نقل میکنندکه ولادت‌او دراوّل زمان خلافت‌ابوبکر(۱۱ـ۱۳هق= یا - یج) بود ، پس‌ازآنکه نوبت‌خلافت بحضرت‌امیرالمؤمنین (علی) ع رسیدبمصاحبت پدر از وطن خودشان خارج و عزیمت ملاقـات و شرفیابی حضور مبارك آن حضرت را داشتند، ، درنزدیکی‌کوفه ازکثرت عطش قدرت حرکت برای‌ایشان نماند، پدرش راکه بسیار پیر بوده درجایی نشانده و خودش پی‌آب رفت‌که بلکه در اطراف‌آن صحرا آبی پیداکند یا ازکسی سراغش‌نماید، اندکی نرفته‌بودکه چشمهٔ‌آبی بنظرش‌آمدکه درمقابل آن ، برکه‌ای بوده و تمامی صحرا را هم آب‌گرفته بوده است . ازآن‌آب سیراب شد و غسل‌کرد و برگشته و پدرش را نیز بهمانجـا برد لکن دیگر نشانی ازآن آب ندیدند پس پدر ازکثرت عطش بی‌تاب‌شد وبا نهایت اضطراب جان داد ، درهمانجا دفنش‌کرده وتنها شرفیاب حضورمبارك‌آن‌حضرت شد و وقتی رسیدکه‌آن‌بزرگوار عازم‌صفّین‌بودند، گویدکه رکاب مبارك را گرفته و سوارش نمودم ، خواستم‌که از ران مبارك بوسه دهم با رکابم زد و رویم مجروح‌شد و **اشج‌گفتن** من‌نیز بهمان‌جهت‌باقی‌بودن‌اثرآن‌جراحت‌است. حسب‌الامر جریان قضیه را عرضه داشتم ببشارت عمری دراز مستبشرم فرمودکه هرکه‌از آن‌آب خورد عمری طولانی نماید ودیگرآن را نتوانی دید .

ابوبکر جعفرکه ناقل این قضیه است گوید پس‌ازآنکه ابوالدنیـا این قضیه را نقل‌کرد اورا تعقیب‌کرده و اصرار داشتم‌که از وی استماع‌حدیث بنمایم تاآنکه باستماع پانزده حدیث موفق‌گردیدم وچند تن ازمشایخ‌بلادخودش‌نیز که همراهش‌بودندمیگفتند کـه وی بطول عمر مشهور بوده و پدران ما هم نسلاً قبل نسل نقل میکنند و ملاقات او

با حضرت امیرالمؤمنین ع محرز میباشد . یوسف بن احمد گوید که عثمان بن خطاب ببغداد آمد و پنج حدیث روایت کرد ومن سه حدیث ازآن جمله را حفظ کردم یکی این است که حضرت امیرالمؤمنین از حضرت نبوی ص روایت کرد که **کل موذ فی النار**. انتهی کلام تاریخ بغداد ملخصاً ومترجماً . بعد از این جمله گوید علمای حدیث قول ابوالدنیا را متقن نمیدانند وبا مرویّات او احتجاج نمی‌نمایند ، وفات او بسال سیصد و بیست و هفتم هجرت دراثنای مراجعت بوطن خود وفات یافت، بعدازوفات او نامش **عثمان را** به **علی** وکنیه اش **ابوعمرو را** به **ابوالحسن** تبدیل دادند انتهی .

نگارنده گوید ظاهر بلکه ظنّ متاخم بعلم آنکه متقن ندانستن قول ابوالدّنیا و احتجاج **نکردن** علمای حدیث با مرویّات او **همانا** بجهت رافضی و شیعه بودن او است که درنظر بعضی از متعصّبین عامّه جرمی بزرگ و قادح در وثاقت وعدالت میباشد چنانچه درموارد بسیاری ازتاریخ بغداد پس ازآنکه شخصی را با اوصاف حمیدهٔ بسیاری میستاید درپایان کلامش گوید که درآن شخص غیرازرافضی بودن عیب دیگری پیدا نمیشود.

بسیاری از حالات ابوالدنیا و وقایع عجیبهٔ او در دوکتاب جنّةالمأوی ونجم ثاقب حاج میرزا حسین صاحب مستدرك سابق الذکر و در جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی مذکور و در اکمال الدین صدوق ابن بابویه (متوفّی بسال ۳۸۱ه ق = **شفا**) با اسانید بسیاری بشرح حال وگذارشات ابوالدنیا و ملاقات او با حضرت امیرالمؤمنین ع وازآب غیرمعهود خوردن واز اصحاب آن حضرت بودن وحاضر صفّین و جمل بودن او وپدیدار بودن اثر لجام اسب آن حضرت دربالای ابروی راست او ودیگرعجائب حالات او پرداخته وچند حدیث نیز بواسطهٔ او ازآن حضرت روایت نموده وکلمات او صریح است دراینکه عهد سعادت رسالت ص را نیز درك کرده و درموقع خلافت ابوبکر نیز درسنّ وسال رشد وکمال بوده است و اینکه چیزی راجع بوفات او ننوشته ظاهر است دراینکه در زمان صدوق نیز زنده بوده بلکه موافق آنچه ازسید نعمت‌الله جزائری (متوفی بسال ۱۱۱۲ه ق = **غقیب**) نقل شده درقرن یازدهم نیز زنده بوده است چنانچه سید مذکور در مقدمهٔ شرح عوالی اللئالی بعد از ذکر چندی از اسناد و طرق روایت خود گوید که ما یك طریق و

سند دیگری داریم که قریب وقصیر (قلیل الواسطة) است چنانکه من اجازهٔ روایتی دارم ازسید هاشم بن حسین احسائی و او هم اجازهٔ روایتی دارد ازشیخ محمد حرفوشی (متوفی بسال ۱۰۵۹ﻫ ق = غلط) و او هم همین ابوالدنیا را دیده و ابوالدنیای مغربی وصاحب امیرالمؤمنین بودن وحاضر صفّین و زخمی شدن روی او از اثر رکاب آن حضرت ودیگر اوصاف و علائم قطعیّه را از خودش شنیده ودر روایت کتب اخبار از ائمهٔ اطهار ع تقاضای اجازه کرده و او نیز در روایت آنها از حضرت امیرالمؤمنین وسایر ائمه ع اسماً باسم تا حضرت قائم عجل‌الله فرجه اجازه داده و همچنین در نقل کتب عربیّه از مصنّفین آنها نیز اجازه‌اش داده وبنابراین سند سید نعمت‌الله جزائری با سه واسطه از معصوم روایت مینماید.

علی‌الجملة تحقیق قطعی بعضی از این مراتب بتاریك می‌رسد و احراز واقع قضیه بجهت قصور وسائل و اهمیّت موضوع خارج از امکان عادی میباشد وتحقیق مزایای دیگر ابوالدنیا را بکتب مذکوره ودیگر کتب مربوطه موکول میدارد ودر ردیف اشخاص مسمّی به علی از نخبة المقال گوید:

ثم ابوالدنیا ابن عثمان علی　　　معمرالمغرب صاحب الولی ع

ابو دواد ایادی حارثة بن حجاج - از مشاهیر شعرای زمان جاهلیت عرب میباشد که بالخصوص در وصف اسب اشعار خوبی داشت و بعضی نوادر دربارهٔ وی منقول واز اشعار او است:

والدهر یلعب بالفتی　　　والدهر اروع من ثعالة
والعبد یقرع بالعصا　　　والحر تکفیه المقالة

سال وفاتش بدست نیامد. (ص ۷۱۵ ج ۱ س)

ابوالدوانیق عبدالله یا عبیدالله - بعنوان منصوردوانقی نگارش داده‌ایم.

ابودهبل جمحی وهب بن زمعه - از مشاهیر شعرای قریش میباشدکه در اواخر خلافت حقّهٔ حضرت علی ع نشأت و در زمان معاویه و یزید

شهرت یافت ، قصائد بسیاری درمدح معاویه و عبدالله بن زبیر گفت ، طراوت اشعارش با صباحت و لطافت اندامش توأم بود، از اینرو معاشقاتی مابین‌او و بعضی ازمشاهیر نسوان عرب واقع‌شد و اخبار و نوادری دراین‌باب منقول‌است . ازآنجمله مابین‌او وعمره نامی از مشاهیر شعرای نسوان قریش (که خانه‌اش مرجع ادبا و مجمع شعرا بوده وابودهبل نیز بیشتر از دیگران مراوده داشته) متدرجاً روابط معاشقه برقرار و بالاخره درمکّه منتشر گردید تا از طرف خود عمره از ورودخانهٔ او ممنوع واز این‌رو بسیار متألّم شد و اشعار سوزناك بسیاری در هجران و مفارقت خودگفت که ازآن‌جمله‌است :

وقالوا لنا ما لم نقل ثم کثروا علینا وباحوا باللذی کنت اکتم
الیس عظیما ان نکون ببلدة کلانا بها ثاو ولا نتکلم

درمکّه معاشقهٔ دوطرفی بین‌او و عاتکه دخترمعاویه نیز واقع شد ، درمراجعت ازمکّه بطمع دیدار عاتکه بشام رفته و درآنجا نیز از دیدارش محروم شده و بحال دردناکی اشعار سوزناکی‌سروده واز درد هجران نالان‌بود تا بسبب‌انتشارآن اشعار ازطرف‌معاویه تبعید وملزم‌بمراجعت مکّه‌گردید، حسرتنامه‌های بسیاری‌ازآنجا بمعشوقهٔ‌خودمیفرستاد تا یکی ازآنها بدست معاویه و یزید افتاد و یزید قتل اورا تصمیم داد لکن معاویه دور از عقلش دیده و همان سال برای اصلاح این حال بحج رفت ، ابودهبل‌را با احسانات و نوازشهای بسیاری بهرنحوی‌که بوده راضی نموده و ازآن تعشقش منصرف‌گردانید . از اشعار او است‌که درحق عاتکه‌گفته است :

حمی الملك الجبار عنی لقائها فمن دونها تخشی‌المتالف والقتل
فلا خیر فی‌حب یخاف وباله ولا فی‌حبیب لایکون له وصل
فوا کبدی انی اشتهرت بحبها ولم یك فی‌مابیننا ساعة بذل

وفات ابودهبل درسال شصت و سیّم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۷۱۵ ج ۱ س و مجلس هشتم امالی سید مرتضی)

ابوذات‌الکرش عبیدة بن‌سعید بن عاص- ازحاضرین بدر بوده و ذات‌الکرش‌لقب دخترش میباشدکه بجهت‌کوچکی‌شکم این‌لقب را داشته است .

(مرصع ابن‌اثیر)

ابوالذباب یا **ابوالذبان** { **عبدالملك بن مروان بن‌حکم** - پنجمین خلیفهٔ اموی‌که دراوّل رمضان سال‌شصت وپنجم‌هجرت بخلافت وی بیعت‌شد، نخست تنها درمصر و شام حکومت داشت ودیگر ممالك اسلامی تحت حکومت عبدالله بن‌زبیر بود تاآنکه عبدالله بن زبیر را کشته ودرعراق وحجاز و دیگر قلمرو اسلامی متصرف و حکمران‌گردید ، تمامی معاملات راکه تاآن‌زمان با زبانهای رومی وقبطی وسریانی و فارسی بوده بعربی تبدیل داد .

بنا برمشهور نخستین کسی‌که در دورهٔ مقدّسهٔ اسلامی سکّهٔ درهمی و دیناری زده او بوده است‌که بامر و اشارهٔ حضرت باقر ع سکّهٔ اسلامی بخط عربی زد و تا آن زمان در طلا سکّهٔ رومی و درنقره سکّهٔ فارسی ایرانی معمول بوده است . در بدایت حال با زهد و ورع ومعلومات فقهی وکثرت‌عبادت شهرت داشت تا همینکه خبرخلافت بدو رسید قرآن مجید راکه درآن حال مشغول تلاوتش بوده برکنار کرد وگفت : **هذا فراق بینی و بینك** پس بنای ظلم وتعدّی‌گذاشت وهریك از حجّاج بن یوسف ثقفی و برادرش احمد بن یوسف و مهلّب بن ابی‌صفره وموسی بن نصیر و نظائر ایشان راکه درکثرت ظلم و طغیان مشهورهستند علی‌الترتیب بحکومت عراق و یمن وخراسان ومصر و دیگر بلاد اسلامی نصب وبجان ومال مسلمین مسلّط نمود درسال هشتاد وششم‌هجرت در دمشق مرد ونزد معاویة بن ابی‌سفیان بخاك رفت . درقاموس‌الاعلام‌گویدکه ابروهای عبدالملك بهم موصول ، چشمهایش بسیار بزرگ، بدنش پرموی و دهان و نفسش بسیار بدبو و متعفّن بود بحدی‌که هرپشه‌که از دم دهانش میگذشت ازعفونت دهانش مسموم شده و بمثابهٔ مرده میشد و **کنیهٔ ابوالذباب** یا **ابوالذبان** نیز بهمین جهت بوده‌که ذباب بضمّ اوّل اقسام پشه میباشد و ذبان نیز باکسر و تشدید جمع‌آن است و بقول ابن‌اثیر ابوالذباب‌گفتن او همانا بجهت اجتماع پشه بردهان بوده چنانچه بجهت‌کثرت بخل او به **رشح‌الحجر** نیز ملقّب بود .

عبدالملك هفده پسر داشته‌که ازآن‌جمله ولید و سلیمان و یزید و هشام خلافت

کرده‌اند وشرح‌حال پدرش مروان نیز در باب اوّل بعنوان اوقص نگارش یافته‌است. موضوع سکّه زدن عبدالملك که اشاره شد محتاج بتتبّع زاید است و بنوشتهٔ بعضی از ارباب سیر اوّلین سکّهٔ اسلامی در زمان حضرت امیرالمؤمنین ع میباشد و تحقیق قضیه موکول بعهدهٔ خود علاقمندان است و قضیه طریفهٔ خراب کردن عبدالملك دارالامارهٔ کوفه را درضمن شرح حال شعبی نگارش داده‌ایم.

(ص ۳۱۱۱ ج ۴ س و مرصع ابن‌الاثیر و حیاةالحیوان)

ابوذر دراصطلاح رجالی احمد بن‌حسن بن اسباط وعمار جهنی‌است.

ابوذر بوزجانی از اعاظم مشایخ متقدّمین و اماجد محقّقین بوده واز او است:

یعرفنا من‌کان من جنسنا	**و سائرالناس لنا منکرون**
تو بعلم ازل مرا دیدی	دیدی آنکه بعیب بخریدی
تو بعلم آن و من بعیب همان	رد مکن آنچه خود پسندیدی

وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۴۸ ریاض‌العارفین)

ابوذر غفاری **جندب بن‌جنادة ـ غفاری‌مهاجری،** ازاصحاب کبارحضرت رسالت ص و چهارمین یا پنجمین شخصی است‌که بعداز بعثت بدین مقدّس اسلامی مشرّف شد. بنوشتهٔ اسدالغابة سه سال پیش از بعثت نیز خداپرست بود عابد و زاهد و مستقیم‌الاحوال و ثابت‌الایمان و راسخ‌العقیدة ویکی از ارکان اربعه (سه دیگر نیز عبارتند ازسلمان ومقداد و حذیفه) ودر زمان رده (بعداز وفات‌آن‌حضرت) درایمان و عقائد حقّهٔ خود ثابت بوده و اصلاً فتوری در دل او خطور نکرد بلکه از حواریّین آن‌حضرت محسوب ودر غزوات اسلامی حاضر رکاب مبارك، بعداز وفات‌آن‌حضرت نیز ملازم دربار حضرت امیرالمؤمنین ع، درموالات ونشر مناقب اهل‌بیت عصمت متجاهر، دربخش مطاعن اعداء آل‌محمد ع ومدافعه ازمنکرات متجاسر وثابت‌قدم وقائم ومصداق لاتَأْخُذُهُ فِي‌اللهِ لَوْمَةُ لائِمٍ بود. مواعظ و کلمات قصار زیاد داشت، اخبار و روایات بسیاری در جلالت و زهد و ورع و وثاقت وعبادت و عظمت او وارد، فضائل‌او بی‌شمار

و بعضی‌ازکرامات وخوارق عادات نیز درحق‌او درکتب مربوطه مذکورمیباشد. خطبه‌ای هم داردکه درفهرست شیخ مذکور و تمامی حوادث واقعه بعداز رحلت‌حضرت‌رسالت‌ص را حاوی است . در حلیةالاولیاء نیز اخبار از مغیّبات را بابوذر نسبت داده ویك فقره ازآنها را هم نقل‌کرده است .

حضرت رسول‌الله ص زهد اورا تشبیه بعیسی بن مریم نموده و درصدق لهجه‌اش نیز فرمایدکه آسمان سایه نینداخته و زمین حامل نشده کسی راکه صادق‌تر از ابوذر باشد . حضرت امیرالمؤمنین ع نیز فرماید ابوذر حامل علمی شدکه مردم ازتحصیل‌آن عاجز ماندند وچیزی ازآن علم را از دلش بیرون‌نکرد . بالجملة شرح مقامات سامیهٔ ابوذرکتاب مستقلّی را لازم داشته و خارج از حوصلهٔ این مختصرات است .

مخفی‌نماندکه ابوذر بعد از وفات‌ابوبکر نیز درمدینه بود تاآنکه نوبت‌خلافت به عثمان رسید ، ابوذر نیز با بعضی از کارهای او شدیداً اظهار مخالفت کرد ، عاقبت بهمین جهت بشام تبعید شد ، درآنجا نیز از مخالفت اعمال عثمان و معاویه خودداری وفروگذاری نکرد ومیگفت والله میبینم‌که نور حق را خاموش، باطل را احیا، اشخاص صادق را تکذیب ، غیرمتّقی را برای انجام امورعامّه انتخاب وسر کارآورده، اشخاص صالح را خانه‌نشین کرده و دیگران را برایشان مقدّم میدارند . معاویه بعثمان شکایت کرد اینك از شام نیز به ربذه تبعید شد و درآنجا بوده تا بسال سی و دویم هجرت در زمان خلافت عثمان همانجا درنهایت فقر بلاعقب عازم روضهٔ رضوان‌گردید .

مالك اشتر و عبدالله بن مسعودکه با جمعی ازیاران‌خود ازآنجاعبورمیکرده‌اند از قضیه مستحضر شدند ، بلوازم تجهیز و تکفینش قیام‌کردند ، بجنازه‌اش نماز خوانده و درهمانجا دفنش نمودند اهل و عیالش را نیز بمدینه نقل دادند .

عمرو ابن‌عباس وجمعی دیگر از اصحاب، احادیث بسیاری بواسطهٔاو ازحضرت رسالت ص روایت‌کرده‌اند . در اعیان‌الشیعة نیز از مستدرك حاکم ازابوذر روایت‌کرده که حضرت رسول‌الله فرمودند : **اذا اقترب‌الزمان کثر لبس‌الطّیالسة وکثرت‌التجارة وکثر المال**

وعظم رب المال بماله وكثرت الفاحشة وكانت امارة الصبيان وكثر النساء(كذا) وجار السلطان وطفف في المكيال والميزان و يربي الرجل جرو الكلب خير لـه من ان يربي ولداً له ولا يوقر كبير ولا يرحم صغير ويكثر اولاد الزنا حتى ان الرجل ليغشي المرأة على قارعة الطريق فيقول امثلهم في ذالك الزمان لو اعتزلتما عن الطريق و يلبسون جلود الضأن على قلوب الذئـاب . الحديث

اللّهم احفظنا من فتن آخر الزمان .

نام ابوذر چنانچه موافق اسدالغابة و استيعاب وكلبى و واقدى وطبقات ابن‌سعد و رجال شيخ و فهرست شيخ و خلاصهٔ علاّمه وبسيارى ازكتب رجاليـّه نگارش داديم و **بسيار** ومشهور هم هست همان جندب و پدرش جناده است (هردو بضمّ جيم وفتح دال) لكن دركلمات بعضى ديگر از ارباب تراجم مابين جندب بن سكن ، جندب بن عبدالله، يزيد بن جناده ، بدر بن جندب ، برير بن جندب وغير اينها مردّد و البتـه قول مشهور مذكور اقرب بصحت است . **اما غفارى** باكسر و تخفيف منسوب است به **بنى‌غفار** (بهمان حركة) كـه شعبه‌ايست از قبيلهٔ بنى‌كنانه و اولاد غفـار بن مليل بن ضمرة بن بكر بن عبدمنات بوده و ابوذر نيز يكى از افراد همين بنى‌غفار ميباشد . توهـّم اينكه نسبت او بكوهى غفاره نام ، يا به ديهى غفاريه‌نام ازمصر بوده ويا بيك نوع كلاه نازك غفاره نامى كه در زيركلاه معمولى برسرميگذارند منتسب ميباشد (كه ابوذرفروشندهٔ آن نوع كلاه بوده) دور از تحقيق است ، خصوصاً دوفقرهٔ اوّلى ،كه بنوشتهٔ اهل سير، مدنى بوده نه مصرى **و رمله بنت وقيعه مادر ابوذر** نيز از بنى‌غفار وبا پسرش ابوذر بشرف اسلام مشرّف بوده است . **ربذه** بروزن طلبه ديهى بوده دريك فرسخى مدينه‌كه در صدر اسلام بسيار آباد بوده ولى در اواخر خراب شده و اثرى ازآن باقى نمانده است .

(ص ۱۱۰ مف و۱۷۵ هب و ۴۱۹ ج ۱۷ عن و تنقيح المقال و ديگر كتب رجاليه)

ابوذرهروى **عبدالله بن احمد بن‌محمد** - انصارى مالكى ، از مشاهير محدّثين عامّه ميباشدكـه در سرخس و هرات و بلخ و مرو و بصره وغيره استماع احاديث شريفه نموده واز تأليفات او است :

۱ - **تفسير قرآن‌مجيد** ۲ - **المستدرك على الصحيحين** كه مستدركات صحيح‌مسلم وصحيح

بخاری است ۳- **معجم الشیوخ** ۴- **المناسك** . وفات او بسال چهارصد وسی وچهارم هجرت واقع شد ونام اورا درقاموس الاعلام عبدالله ودرکشف الظّنون تنها عبد نوشته بلکه تصریح کرده‌که بغیر اضافه است . (کف وص ۷۱۶ ج ۱ س)

ابوذویب **خویلد بن خالد - هذلی** ، از مشاهیر قدمای مخضرمین شعرای عرب میباشدکه هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده و قصائد بسیاری درمدح و مرثیهٔ حضرت رسالت ص گفته و لکن بشرف ملاقات آن‌حضرت نایل نگردیده است . وی بسال بیست و هفتم هجرت از زمان خلافت عثمان در محاربهٔ روم یا افریقا مقتول شد و اخبار ونوادر بسیاری دربارهٔ او منقول است . نسبت هذلی بقبیلهٔ هذیل میباشد وگویند شاعرترین تمامی قبائل، هذیل وشاعرترین قبیلهٔ هذیل نیزابوذویب است ونیز نقل کرده‌اند پنج پسر او بمصررفت وهمه‌شان درظرف یکسال ازطاعون مردند واز ابیات قصیده‌ایست که درمرثیهٔ ایشان گفته است :

امن المنون و ریبه تتوجع — والدهر لیس بمعتب من یجزع
والدهر لایبقی علی حدثانه — جون السحاب له حدائد اربع
اودی بنی فاعقبونی حسرة — عندالرقاد و عبرة لاتقلع
فالعین بعدهم کأن حداقها — کحلت بشوك فهی عور تدمع

شعرا این قصیدهٔ عینیهٔ ابوذویب را در مرثیهٔ اولاد عنوان مینمایند .

(ص ۷۱۷ ج۱س و۱۷ هب)

ابوالراجیا **مختار بن محمد - یا محمود** در باب اوّل بعنوان زاهدی مذکوراست.

ابوراشد در اصطلاح رجالی کنیهٔ عبدالرحمن ازدی صحابی و بعضی دیگر است .

ابورافع در اصطلاح رجالی کنیهٔ بسر یا بشر سلمی از اصحاب حضرت رسالت ص ونیز ابراهیم یا اسلم که درخاتمهٔ باب کنی ضمن عنوان آل ابی رافع خواهدآمد .

ابوالربیع
ابوالرجا } در اصطلاح رجالی ، اولی اشعث بن سعید ، خالد بن اوفی ، سلیمان بن خالد، محمد بن فضل و بعضی دیگر و دویمی هم زیاد بن منذر و محمد بن ولید بن عمارة است . در اکمال الدین صدوق ازکسانی که بشرف ملاقات حضرت ولیّ عصر عجل الله فرجه نایل شده ویا ازمعجزات آن حضرت واقف شده اند یکی هم ابوالرجا را نوشته و لکن اسمی برای او ذکر نکرده است .

ابورجا **شهاب الدین** - غزنوی ، از فضلای شعرای نامی اواخر قرن ششم هجری میباشدکه با حکیم سنائی و عثمان مختاری معاصر و به **شاه ابورجا** معروف بود، نظامی عروضی ومحمد عوفی صاحب تذکرهٔ لب الالباب تمجیدات بسیاری از وی کرده اند واز اشعار او است :

ای ناروا ز قد تو بازار نارون ای تاختن رسیده ز زلف تو تاختن
ساق و سرین و سینه و سیما و ساعدت سیماب وسیم وسوسن ونسرین ونسترن

درپانصد ونود وهفتم هجری قمری درگذشت . (ص۶۸ ج۱مع)

ابورجا **مختار بن محمد** - درباب اوّل بعنوان **زاهدی** نگارش یافته است.

ابورشا یا **ابورشاد** } **احمد بن محمد** - بن قاسم بن احمد بن خدیو **اخسیکتی** ادیبی است معروف ، ملقّب بـه **ذوالفضائل**، درنظم و نثر و نحو و لغت یدی طولی و دستی توانا داشت ، مرجع استفادهٔ اکثر فضلا بوده وتلمذش نموده اند واز تألیفات او است :

۱- **کتابی درتاریخ** که **بتاریخ ابی رشاد** معروف است ۲- **الزوائد** که شرح سقط الزّند ابوالعلاء معرّی است . تألیفات دیگر نیز بدو منسوب ، وفاتش بسال پانصد و بیست و ششم یاهشتم هجری قمری بموت فجأه درمرو واقع گردید. ظاهر آن است که کنیه اش ابورشاد با دال بوده و بی دال بودن آن (چنانچه دربعض مواضع بنظر رسیده) ازسهوالقلم کاتب است .

(کف وص ۷۱ ت و ۵۲ ج ۵ جم)

ابورشید **نوف بن فضالة** - درباب اوّل بعنوان **بکالی** مذکور است .

ابوالرضا[1]

ابوالرضا **صدرالدین** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **صدرالدین صدر** مذکور است .

ابوالرضا **فضل‌الله بن علی** - راوندی درباب اوّل بعنوان **ضیاءالدین** مذکور شده است .

ابوالرضا **محسن بن جعفر** - در ضمن شرح حال برادرش عیسی تحت عنوان **ابن‌الرضا** خواهدآمد .

ابورغال ازمردمان زمان‌جاهلیّت قدیم میباشدکه عامل صالح پیغمبر بوده وبجهت رسالت بطرف‌قومی مبعوث شد، حرام را برایشان‌حلال گردانید ، در موقع تخریب‌کعبه رهنمای حبشه هم بود . گویند او نخستین کسی است که عشریّه (ده‌یك)گرفت ، درظلم و شومی ونحوست ضرب‌المثل بود وحجّاج قبراورا سنگسار میکنند . جریرگوید :

اذا مـات الفرزدق فارجموه   کما ترمـون قبـر ابی‌رغال

(مرصع ابن‌اثیر)

ابورفاعه دراصطلاح رجالی تمیم بن‌ایاس عدوی، حجاج‌بن رفاعهٔ‌کوفی، رافع بن مالك خزرجی و عدی بن تمیم است .

ابوالرقعمق **احمد بن محمد** - انطاکی شامی ، ازمشاهیر شعرا ، مولد ومنشأ وی شهر انطاکیه از بلاد شام بود ، مدت بسیاری درمصراقامت کرد ، اکثر اشعارش در مدح ملوك و اکابرآن دیار میباشد . در هردو رشتهٔ جدّ و هزل بطرز ابن‌الحجاج بغدادیآتی‌الترجمة اشعار طریفهٔ بسیاری دارد وسزدکه اورا نیز در درمقابل ابن‌الحجاج مذکور ابن‌الحجاج شام‌گویند ومطلع یکی از قصائد او است :

۱- **ابوالرضا** - دراصطلاح رجالی عبدالله بن بحر وعبدالله بن‌یحیی ازاصحاب‌حضرت امیرالمؤمنین ع است .

وقوقتی وقوقتی هدیة فی‌طبق	اما ترونی بینکم تیساطویل العنق

نیز از اشعار او است که در مدح ابوالفرج یعقوب بن کلس وزیر عزیز بن معز عبیدی صاحب مصر گفته است :

قد سمعنا مقاله و اعتذاره	و اقلناه ذنبه و عثاره
والمعانی لمن عنیت و لکن	بك عرضت فاسمعی یاجاره
سحرتنی الحاظه وکذا کل	ملیح الحاظه سحارة
ماعلی موثر التباعد والاعراض	لوآثرالرضا والزیارة

وفات او در بیست و دویم رمضان سیصد ونود ونهم هجرت واقع گردید . ابن‌خلّکان گوید کنیهٔ صاحب ترجمه **ابوحامد** بوده و همین عنوان **ابوالرقعمق** را من‌باب لقب سوء بدو اطلاق میکرده‌اند ودیگر چیزی نگفته و وجه لقب سوءبودن ابوالرقعمق را بیان‌نکرده است که معنی لغوی آن چیست و بچه مناسبت دلالت برقدح او دارد .

نگارنده گوید : درکتب مشهورهٔ لغت عرب از قاموس وتاج‌العروس ولسان‌العرب و قطرالمحیط و امثال آنها لغت رقعمق اصلاً وجود ندارد تا چه رسد بمعنی و ترجمهٔ آن و ظاهر آن است که سکوت ابن‌خلّکان نیز بهمین جهت شاهد و مؤید نداشتن است ونیز **نگارنده گوید : اولاً** شاید استعمال اهل عرف دراین‌گونه موارد با اینکه اهل زبان بوده و بالقطع لغت ایشان نبودن کلمهٔ رقعمق را هم عارف بوده‌اند روی‌یك‌اصل فطری‌طبیعی عمومی میباشدکه در این‌گونه موارد لفظی منفور خلق‌السّاعة (که بحکم قریحه و نظر خودشان مشعر بطعن وقدحش دانند) جعل و اختراع‌کرده واستعمال‌نمایند بدون‌اینکه اصل لغت و زبان خودشان را رعایت‌کرده باشند . بعداز تفطّن وتوجه بعادات معمولهٔ اهل عرف معلوم میشودکه این‌حال یك رویهٔ‌معمولی عمومی وبین‌اهالی هرزبانی‌متداول میباشدکه در این‌گونه موارد لفظ منفوری اختراع‌کرده ودرمورد قدحش استعمال‌نمایند اگرچه‌آن لفظ اصلاً در زبان ایشان وجود نداشته باشد و دیگر حاجتی بذکر بعضی از این قبیل‌کلمات دایره ما بین‌آذربایجانی‌ها وغیره‌نداریم .

ثانیاً ظاهر آن‌است‌که‌کلمهٔ ابوالرقعمق مصحّف ومحرّف **ابوالزبعنق** باشد و **زبعنق**

با زای هوّز و بای ابجد و عین سعفص ونون و قاف (بروزن سمندر) درلغت‌عرب بمعنی آدم‌بدخلق‌است ودر **باب قاف** ازجامع‌الشواهد درشرح این‌شعر **(قالوا اقترح الخ)** گوید که این شعر با یك شعردیگر سابق برآن از **ابوالزبعنق** است چنانچه چهارتن ازیاران او روزی اجتماع داشتند وکس فرستاده درخواست‌کردندکه او نیز درآن مجمع حاضر شود وهم غذائی را معیّن‌کندکه موافق دلخواه وی تهیه نمایند ، ازآنروکه هوا سرد و او نیز عریان بوده نرفته و این دوبیت را بدیشان فرستاد :

اخواننا عزموا الصباح بسحرة ... فاتی رسولهم الی حصیصا

قالوا اقترح شیئاً نجدلك طبخه ... قلت اطبخوالی جبة و قمیصا

پس هریك ازایشان ده دینار (که هردیناری معادل یك‌اشرفی طلای هیجده‌نخودی‌است) ویك‌خلعت برای‌او فرستاد ، او نیز یکی‌ازآنها را پوشیده و درآن مجمع‌حاضر گردید. درجامع‌الشواهد اصلاً چیزی‌دیگرازاسم وزمان وسال‌وفات ومشخّصات‌دیگرابوالزبعنق را ذکر نکرده و لکن ظنّ قوی‌آن است‌که همان ابوالرقعمق مذکور فوق باشد .

(جامع‌الشواهد وص ۴۲ ج ۱ کا وغیره)

ابورقیه
ابورمثه
ابورمله
ابوروح
ابوروق
ابورویم
ابورهم

در اصطلاح رجالی **اولی** تمیم بن اوس ، **دویمی** جندب بن حیّان ، **سیمی** عامر بن رمله ، **چهارمی** فرج بن‌قره یا فروه، **پنجمی** عطیة بن‌حارث، **ششمی** طلاب بن حوشب وهم نافع بن عبدالرحمن کـه تحت عنوان قراء سبعه از باب اوّل مذکور شده و **هفتمی** احزاب بن اسید و تماماً موکول بعلم شریف رجال هستند .

ابوریاش

احمد بن ابی‌هاشم - ابراهیم قیسی‌شیبانی‌یمامی، ازمشاهیرروات ادب میباشدکه پنج هزار لغت و بیست هزار شعر را حافظ ، در حفظ تاریخ و وقایع و انساب عرب عارف ، نـادرهٔ زمان خود و زیدی مذهب بود ، در زن‌گرفتن وطلاق دادن‌جدّی وافر داشت، پیوسته لباس‌کثیف وچرکین ودرغذاخوردن

نیز بسیار نفرت‌آور بود ، دیگران از هم‌کاسه‌گی او متنفر بوده‌اند . درسیصد وسی ونهم هجرت درگذشت و معاصرش **ابن‌لنكك** آتی‌الذکر اشعار بسیاری در هجو اوگفته است :
(ص ۱۲۳ ج ۲ جم)

ابو الریاض **شیخ ابراهیم بن علی بن حسن بن یوسف بن حسن - بحرانی**، از علمای امامیهٔ قرن دوازدهم هجرت بوده و ازآثار قلمی و تألیفات او است :

۱- **الاقتباس والتضمین من‌کتاب‌الله المبین فی‌اثبات عقائدالدین** که منظومه‌ایست در اصول دین پنج‌گانه با رد مخالفین درهرمسئله درنهایت متانت ۲- **جامع‌الریاض فی‌مدح‌النبی وآله‌الحفاظ** وآن منظومه‌ایست مشتمل برچهارده روضه بعدد حضرات معصومین ع و روضه در اصطلاح شعرا دیوانی است‌که مشتمل بیبست و هشت قصیده بوده وحرف قافیهٔ آنها بعدد حروف باشد ویك روضه ازآن‌که درمدح‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع است درحال حیات‌خود ناظم استنساخ شده وخودش درسال هزار وصد وپنجاهم هجرت‌آن‌نسخه را با اصلش‌که بخط خودش بوده مقابله و تصحیح‌کرده است و سال وفاتش بدست نیامد.
(ج۱و۵ذریعه)

ابو الریان در اصطلاح رجالی **مطرف بن مالك** صحابی است .

ابو ریحان **محمد بن احمد بن ریحان - هروی خوارزمی بیرونی**، یااحمد بن محمد (چنانچه ذیلاً تذکر خواهیم داد) از مشاهیرحکمای‌نامی و اکابر فلاسفهٔ اسلامی میباشدکه درفنون ریاضی و شعب طبّی و بالجملة درتمامی علوم حکمیّه متبحّر و بحری بود زخّار ، وحید روزگار ، معروف هردیار، مراتب‌کمالات متنوعهٔاو کالشّمس فی‌رابعةالنهار واضح وآشکار و اصلاً جای تردید و انکار نمیباشد. در اثر انتسابی‌که بآل سبکتکین داشته ازفتوحات ایشان دربلاد هند استفاده از وقت‌نمود، قریب بچهل‌سال ببلادهند مسافرت‌کرده و سیاحتها نمود ، برزبان هندوان وعلوم‌متنوعهٔ ایشان وقوف‌کامل رسانید ، نتیجهٔ افکار حکمای هند و فلاسفهٔ یونان را ضمیمهٔ معارف اسلامیّه‌نمود ، علوم ومعارف‌اسلامی را دربلادهندوستان رواج‌کلّی داد، نسبت‌بترقیّات

معارف دینی درآن سامان مصدر خدمات برجسته و شایان شد.

باآن‌همه تبحّر که درعلوم‌متنوعهٔ متداولهٔ اسلامی و تمهّر فوق‌العادة‌که درتمامی فنون و شعب حکمت هندوان و فلسفهٔ یونانی داشته بیشتر شهرت‌آفاقی او در ریاضیات و نجوم و هیئت و جغرافیا میباشدکه بسیاری از مشکلات جغرافیای هند و دیگر اقطار شرقی راکه تاآن زمان دربوتهٔ اجمال‌بوده‌است ازپردهٔ خفا بعرصهٔ ظهورآورد، درتاریخ طبیعی نیز نسبت بحیوانات و نباتات و معادن و احجار قیمتی بتحقیقات وافی موفق و طالبان علوم و معارف را رهین زحمات‌خود نمود. آنی از اشتغالات علمی غفلت‌نکرد، دستش از تحریر و زبانش ازتقریر ومغزش از فکر و چشمش از مطالعه فراغت نداشت. فقط سالی دو روز مهرگان و نوروز راکه اوّلی روز تحویل‌آفتاب بمیزان و دویمی نیز روز تحویل‌آن ببرج حمل و دونقطهٔ اعتدال‌خریفی و ربیعی بوده واز اعیاد عظیمهٔ عجم میباشند تعطیل میکرد وبس.

این حکیم دانشمند با ابوعلی مسکویه و ابوسهل مسیحی وشیخ‌الرئیس ابوعلی سینا و نظائرشان معاصر، بین او وشیخ‌الرئیس مراسلات و مجادلات و مناظراتی دربعضی از مطالب حکمت و فلسفه جریان یافته‌که نقل‌آنها موجب اطناب است. شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیرکه بعضی از تألیفات ابوریحان بنام او میباشد تکلیف وزارتش نمود لکن چون‌آن‌حکیم دانشمند حشمت وعظمت‌علم را مافوق جمیع مقامات سامیهٔ رسمیه میدانسته از قبول‌آن مقام عالی اکیداً امتناع نموده و حامل‌آن بارگران نگردید.

تألیفات طریفهٔ منیفهٔ ابوریحان برای اثبات تبحّر وتفنّن و تمهّر وی‌گواه‌صادق و برهان قاطع بوده و بشهادت بعضی ازآنها درطبّ و ادبیّات و طلسمات و علوم غریبه نیز صاحب یدبیضا بوده و مهارتی بسزا داشته است:

۱- **الآثارالباقیة عن‌القرون الخالیة** درتاریخ و نجوم وآن‌کتابی است‌کثیرالفوائد، شرح و بیان تواریخی راکه در میان امم مختلفه دایر و مستعمل است با اختلافاتی‌که در مبادی آنها میباشد حاوی، فوائد تاریخی بسیاری از ملوك‌آشور وبابل وکلدان و قبط و روم ویونان را محتوی‌که برای شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر تألیف و دارای اهمیت فوق‌العادة‌است. در

آداب اللغة العربیة تقریباً یك صفحه ازمزایا ودقائق آنرا نگارش داده وعلیقلی میرزا اعتضادالسلطنة شرحی فارسی برآن نوشته و حکیم سخاو مستشرق آلمانی نیز بانگلیسی ترجمه‌اش کرده است . همین ترجمه و اصل خود کتاب که عربی است در لیپسیك چاپ شده‌اند ویك ترجمهٔ فارسی دیگرش نیز دراین اواخر درطهران بطبع رسیده‌است **۲- اختصارالمجسطی** که کتاب مجسطی نام بطلمیوس راکه درفن هیئت بوده و تمامی کتبی که بعد از آن درآن فن شریف تألیف شده خوشه‌چین کلمات او هستند ملخص نموده است **۳- الارشاد فی احکام النجوم ۴- استعمال الاسطرلاب الکری ۵- الاستیعاب فی الاسطرلاب** که نسخهٔ آن درپاریس ولندن وبرلین موجود وبنوشتهٔ نامهٔ دانشوران درطهران درکتابخانهٔ علیقلی میرزای مذکور فوق نیز بوده است **۶- تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المساکن ۷- التفهیم لاوائل** (لاولی خل) **صناعة التنجیم یا التفهیم فی صناعة التنجیم** که بطریق مدخل میباشد و ظاهر آن است که ابوریحان دوکتاب بهمین اسم تفهیم داشته یکی عربی و دیگری فارسی وهردو مستقل بوده و ترجمهٔ یکدیگر نمیباشند وچندنسخه ازعربی درکتابخانهٔ برلین و یك نسخهٔ عکسی نیز درکتابخانهٔ مصر موجود و فارسی هم دراین اواخر در طهران چاپ شده است **۸- الجماهر فی الجواهر یا فی معرفة الجواهر** که نسخه‌اش دراسکوریال موجود ودرحیدرآباد هند هم بطبع رسیده‌است **۹- زیج مسعودی** که بنام سلطان مسعودبن محمود غزنوی تألیفش داده‌است **۱۰- شرح دیوان ابی تمام ۱۱- الصیدلة** درطب که ازمعرفت ماهیات ادویه و اسماء آنها و اختلاف آراء متقدمین اطبا بترتیب حروف معجم سخن رانده و استقصای بلیغ نموده است **۱۲- العجائب الطبیعیة والغرائب الصناعیة** که درعزائم و نیرنجات وطلسمات بحث کرده و واقعیت و باحقیقت بودن آنها را ثابت ومبرهن مینماید **۱۳- قانون مسعودی** درهیئت و نجوم که بسیار مبسوط و بنام سلطان مسعود فوق تألیف و برویهٔ مجسطی بطلمیوس میباشد ، نسخه‌اش دربرلین موجود و درکتابخانهٔ علیقلی میرزای مذکور فوق نیز موجودبوده‌است . گویند که سلطان معظم برای تألیف این کتاب یك بار فیل پول نقرهٔ فضی صله و انعامش کرده واو نیز بعذر استغنا و عدم احتیاج بخزانهٔ دولتی بخشیده‌است **۱۴- مبادی العلوم** که اصلش بپارسی بوده و ترجمهٔ عربی آن در پاریس موجود است **۱۵- مقالید الهیئة** وغیراینها که بسیار وتماماً نزد اوروپائیها نیز مقبول ومحل توجه واعتبار و نسخهٔ آنها دراکثر کتابخانه‌ها موجودمیباشد .

یاقوت گوید : **مصنفات ابوریحان** که درمنطق و حکمت ونجوم دارد زیاد وفهرست آنها در وقف‌نامهٔ جامع مرو درحدود شصت ورق بوده‌است . باری ابوریحان پس از آنکه درحدود چهل سال درهند اقامت کرده سپس مدتی هم درخوارزم بود ، عاقبت به غزنه که مرکز حکومت غزنویان بوده رفته و توطّن نمود وبنا برمشهور درسال چهارصد و سی‌ام

هجرت وفات یافته وهم درآنجا مدفون است. بنوشتهٔ بعضی از اجلّه وفات او بسال چهارصد و چهلم و بعضی دیگر درحدود چهارصد و پنجاهم وکلمات کشف الظّنون نیز درموارد مختلفه ما بین این سه تاریخ وبعضی دیگر مردّد و لکن دراکثر آنها بهمان تاریخ مشهور مذکور تصریح کرده است . نقل است که یکی از رفقای ابوریحان درحال احتضار ومشرف بموتی بروی وارد آمد ، آن حکیم علم‌دوست وتشنهٔ معارف یك مسئلهٔ ریاضی را از وی استفسار نمودکه فلان روزآن را چطورگفتی رفیق گفت این حال چه جای سؤال است حکیم فرمودکه وداع دنیا با علم این مسئله بهتر از وداع با جهل آن است رفیق گوید که آن مسئله را بیان کرده و خارج شدم و دراثنای راه صدای بانگ و شیون شنیدم که بدرود جهان گفت .

نگارنده گوید : این حال ابوریحان بهترین سرمشق و وسیلهٔ عبرت برای اهل علم ومحصّلین میباشدکه قدر ساعات و دقایق وثوانی جبران ناپذیر خودشان را بدانند وآنی از اشتغالات متنوعهٔ علمی غفلت نورزند :

عمر توگنج وهر نفس از وی یکی گهر　　　گنجی چنین عزیز، مکن رایگان تلف

هرچه بینی در جهان دارد عوض　　　در عوض گردد ترا حاصل غرض

بی‌عوض دانی چه باشد در جهان　　　عمر باشد عمر قدر آن بدان

اسم ابوریحان، بنا برمشهور ، چنانچه در اوّل عنوان نگاشتیم ، محمد بن احمد میباشد، درکشف الظّنون نیز هرجاکه از ابوریحان ، نامی برده بهمین اسمش مذکور داشته و فقط درعنوان **(الارشاد فی احکام النجوم)** بطوری نوشته که حاکی از تردید او ما بین احمد بن محمد و محمد بن احمد بوده بلکه مشعر بترجیح اوّلی است .

در روضات الجنّات نیز درتحقیق اسم ابوریحان متردّد ودر دوجا بشرح حال او پرداخته چنانچه درردیف **محمدین** بعنوان **ابوریحان محمد بن احمد** بیرونی مذکورش داشته ودرردیف **احمدین** هم بعنوان **ابوریحان احمد بن محمد بن احمد** هروی بیرونی خوارزمی اش نوشته وهمین عنوان را برياض العلما (که استادکل این صناعت است) هم نسبت داده است .

از طبقاة‌النّحاة نقل‌کرده‌که ابوریحان را بعنوان محمد بن احمد بن ریحان خوارزمی بیرونی مذکور داشته وبعد از نقل کلمات صاحب طبقات‌که درشرح حال وی‌گفته گوید گویا (ظاهراً) محمد پدر احمد بوده و لفظ ابوریحان هم کنیهٔ احمد است . ملخّص مجموع‌کلمات روضات‌که تحت دوعنوان مذکورگفته‌آن‌است‌که ابوریحان متعدد نبوده و تنها یك نفر بوده منتها یکی ازکسانی‌که بشرح حال او پرداخته‌اند اشتباه کرده و اسم پدر را براسم پسر مقدّم داشته است و اخیراً احتمال هم داده کـه ایشان متعدد و احمد بن محمد غیرازمحمد بن احمد باشد ویکی پدر ودیگری پسر است و دراین‌باب‌عقیدهٔ قطعی اتّخاذ نکرده است ولی بعد از مراجعه بمدارکی‌که ذیلاً اشاره خواهیم کرد ظنّ قوی قریب بعلـم (اگر علم هم نبـاشد) به محمد بودن اسم ابوریحـان حاصل و تردیـد بی‌مورد میباشد .

نسبت بیرونی، بشهر **بیرون** نامی از بلاد سند میباشدکـه مولد و منشأ ابوریحان است و ازآن‌روکه اخیراً از هند بخوارزم رفته و مدتی درآنجا باشتغال علمی پرداخته به **خوارزمی** نیزموصوف میباشد ویا **بیرونی**گفتن‌او موافق‌آنچه ازسیوطی نقل‌شده بجهت نسبت بکلمه بیرون مقابل اندرون است (بمعنی خارج) ازآن‌روکه در خوارزم غریب و اقامت او بسیارکـم بوده بیرونی‌اش گفتندکه در زبان خوارزمیـان غریب را گویند .

نگارنده‌گوید که این‌دو وجه اصلاً منافی هم نبوده و هردو ممکن‌الوقوع است .

(کف و ذریعه وص ۶۸ و ۷۱۸ ت و۳۷ ج ۱ مه و ۳۴۵ ج ۲ ع و ۲۳ ج۳ و ۱۸۰ ج ۱۷ جم و۶۱۵ مط و۱۱۵ ج ۱ مر و ۳۴۵ ج ۲ ع وغیره)

ابوالزبعنق رجوع به **ابوالرقعمق** نمایند .

ابوزبید
ابوزرعه
{دراصطلاح رجالی **اولی** کنیهٔ‌ربیع کوفی، **دویمی** عمرو صحابی وهم احمد بن حسین رازی و بعضی دیگر است .

ابوزرعه **احمد بن محمد** - رازی، ازعرفای‌قرن‌چهارم‌هجرت وازشاگردان شیخ شبلی (متوفّی بسال ۳۴۲هـ ق = **شمب**) میباشدکـه بسیار

زنده‌دل بوده و مزاح بسیار میکرد ، روزی بدو گفتند مزاح بسیار میکنی گفت من هیچ مایه ندارم جز آنکه درویشان از سخن من میخندند . بنوشتهٔ نامهٔ دانشوران ، شعرا قصیدهٔ عینیهٔ او را در مرثیهٔ اولاد خودشان عنوان میکنند و از ابیات همان قصیده است: **امن المنون و ریبه تتوجع** الخ لکن موافق آنچه در شرح حال ابوذویب هذلی مذکور داشتیم این اشعار از او بوده و شاید ابوزرعه تمثل میکرده است . سال وفات ابوزرعه بدست نیامد .

(ص ۲۷۳ ج ۲ مه و ۲۲۱ ج ۲ طرائق)

ابوزکریا[1]

ابوزکریا یحیی بن احمد بن یحیی - در باب سیم بعنوان **ابن سعید** خواهد آمد.

ابوزکریا یحیی بن اسمعیل - در باب اول (القاب) بعنوان **بیاسی** مذکور است .

ابوزکریا یحیی بن حسن - در باب سیم بعنوان **ابن بطریق** خواهد آمد .

ابوزکریا یحیی بن زیاد - در باب اول بعنوان **فراء** نگارش یافته است .

ابوزکریا یحیی بن سعید - در باب سیم بعنوان **ابن الدهان** خواهد آمد .

ابوزکریا یحیی بن شرف الدین - در باب اول بعنوان **نووی** مذکور است .

ابوزکریا یحیی بن عبدالحمید - در باب اول بعنوان **حمانی** نگارش یافته است .

ابوزکریا یحیی بن عدی - در باب اول بعنوان **تکریتی** مذکور داشتیم .

ابوزکریا یحیی بن قاسم - در باب اول بعنوان **ثعلبی** نگارش یافته است .

ابوزکریا یحیی بن محمد بن عبدان - در باب سیم بعنوان **ابن اللبودی** خواهد آمد.

ابوزکریا یحیی بن محمد بن عبدالله - در باب اول بعنوان **عنبری** نگارش یافته است.

ابوزکریا یحیی بن معاذ - در باب اول بعنوان **رازی** نگارش دادیم .

۱- **ابوزکریا** - در اصطلاح رجالی محمد بن سلیمان حمرانی ، یحیی بن سعد قطان، یحیی بن مساور تمیمی کوفی و جمعی دیگر است .

ابوزکریا یوحنا- در باب سیم بعنوان **ابن‌ماسویه** خواهدآمد .

ابوالزناد **عبدالله بن ذکوان** - مدنی که به **ابوعبدالرحمن** نیز مکنّی میباشد از تابعین ومحدّثین امامیّه ، از اصحاب حضرت امام‌سجّاد ع، عاقل و فصیح‌اللّسان و عالم مدینه بوده درفقه وحدیث ونحو وحساب وفرائض و اخبار و اشعار عرب واقف، حافظه‌اش فوق‌العادة ، درمشکلات علمیّه مرجع‌استفاده، ازموالی بنی‌امیّه و برادرزادهٔ ابولؤلؤ قاتل عمر بن‌خطّاب میباشدکه ذکوان برادر ابولؤلؤبوده است . ابوالزناد احادیثی از اصحاب و تابعین روایت‌کرده و ازطرف عمر بن عبدالعزیز بهمراهی عبدالحمید بن عبدالرحمن بن زید بن خطّاب متصدی امر خراج عراق‌بوده ودر رمضان یکصد و سی‌ام یا سی و یکم هجرت در شصت و شش سالگی درگذشت . **پسرش‌عبدالرحمن** مکنّی‌به **ابومحمد**، والی خراج مدینه‌بوده و اخیراً ببغداد رفت وبسال یکصد و هفتاد و چهارم هجرت درهفتاد و چهار سالگی همانجا درگذشت .

(کتب رجالیه وص ۲۰۴ مف و ۷۶ ج ۱ نی و ۷۱۹ ج ۱ س)

ابوزهیر ثابت بن‌جابر- درباب اول بعنوان **تأبط شرا** نگارش یافته‌است .

ابوزیاد در اصطلاح رجالی زحر بن مالك غنوی است .

ابوزید[1]

ابوزید **احمد بن سهل** - بلخیّ‌الولادة،عراقیّ‌التحصیل والنشأة، ازافاضل و اکابرقرن‌چهارم‌هجرت میباشدکه درتمامی علوم‌قدیمه وجدیده بصیر، از تلامذهٔ محمد بن یوسف‌کندی سابق‌الذکر و نظائر وی بود . درمصنّفات خود از حیث انتقاد و اعمال فکر ونظر طریقهٔ فلاسفه را مسلوك داشته‌است ولکن برویهٔ‌کتب ادبا اقرب و دیگر شبیه‌تر میباشد . بهمان‌جهت اوّلی‌که طریقت فلاسفه را پیموده مورد

۱- **ابوزید** - در اصطلاح رجالی بکر بن عیسی احول بصری ، ثابت بن زید، سعید بن‌حکم‌عبسی‌کوفی، عمارة بن زید همدانی، عمرو بن‌اخطب، عمرو بن‌حریث وبعضی دیگراست.

طعن اشراف و اشخاص دور از حقائق گردید و چنانچه ازعادات دیرینهٔ ایشان‌است اورا نیز مثل دیگر اشخاص بی‌تزویر و حقیقت‌گوی متهّم بالحاد داشته ووظائف مرسومه‌اش را قطع نمودند .

تشیع ابوزید مسلّم و جای تردید نیست ، درنحو و ادب و شعر و لغت و تفسیر و موضوعات متفرقهٔ دیگر تألیفات بسیاری داردکه حاکی ازتفنّن علمی و تبحّرکمالی و علاقهٔ مفرط او بعلوم دینیّه میباشند:

۱تا۵- **اختیارات‌السیر و اخلاق‌الامم و ادب‌السلطان والرعیة و اسامی‌الاشیاء و اسماءالله و صفاته ۶- الاسماء والکنی والالقاب ۷- تفسیرالفاتحة والحروف المقطعة ۸- تفسیرالقرآن ۹- حدودالفلسفة ۱۰- الرد علی عبدةالاصنام ۱۱- سورةالحمد تنوب عن جمیع‌القرآن ۱۲- عصمة الانبیاء ۱۳- فضائل مکة علی سائرالبقاع ۱۴- فضل صناعة الکتابة ۱۵- فضیلةعلم‌الاخبار ۱۶- فضیلةعلوم‌الریاضیات ۱۷- کمال‌الدین ۱۸- ماأغلق من غریب‌القرآن ۱۹- مایصح من احکام‌النجوم ۲۰- المختصر فی‌اللغة ۲۱- مصالح الابدان والانفس ۲۲- النحو والتصریف ۲۳- نظم‌القرآن** وغیراینها . **وفات ابوزید** بسال سیصد وبیست ودویم هجری قمری درهشتاد و هفت یا هشت سالگی واقع‌گردید .

(ذریعه وص ۲۰ هب و ۱۹۹ ج ۲ ع و ۶۴ ج ۳ جم و ۱۹۸ ف و ۳۹۶ ج ۱۱ عن و سطر ۲۹ ص ۳۱۳ ت وغیره)

ابوزید انصاری خزرجی - همان ابوزید سعید بن اوس مذکور ذیل است .

ابوزیدبلخی همان **ابوزید احمد** - مذکور فوق‌است .

ابوزید **خارجة بن زید** - درباب‌اول ضمن **فقهاء سبعه** مذکور است.

ابوزید **سعید بن اوس** - بن ثابت بن زید بن قیس بن زید بن‌نعمان بن مالك بن ثعلبة بن کعب بن **خزرج انصاری**، خزرجیّ‌القبیلة ، نحویّ‌الشهرة ، بصریّ‌الولادة والوفاة والنشأة ، از اکابر ائمّهٔ ادبیّات عرب میباشدکه بالخصوص درلغت و حفظ غرائب و نوادر لغات بی‌نظیر، کلمات او در میان اهل فنّ مشهور ومحل اعتماد و استشهاد ، درنقل و روایات‌خود معتمد وموثّق بلکه اوثق‌ناسش میشمارند، چنانچه‌اصمعی‌را احفظ و ابوعبیده را اجمع‌دانند. درنحو ولغت ازابوعبیده

و اصمعی اعلم بوده است ، سیوطی گوید که اصمعی حاضر حوزهٔ درس ابوزید شد، سرش را بوسه داد ودرپیش روی وی نشست وگفت تو از پنجاه سال قبل رئیس ومقتدای ما هستی. گویند که اصمعی یك ثلث لغت ، خلیل نصف ، ابوزید دوثلث ، عمرو بن کرکرهٔ اعرابی همهٔ آن را حافظ بوده‌اند و هیچ کس از علمای بصره چیزی از علوم عربیّه را از علمای کوفه نخوانده است غیراز ابوزید که نحو ولغت را ازکوفیّین فراگرفته است. **وفات ابوزید** بسال دویست و پانزدهم هجرت درحدود نود و پنج سالگی در بصره واقع شد و تألیفات بسیاری در میاه ومطر و وحوش و مصادر و غریب الاسماء وغیرآنها دارد که نقل آنها محض اطناب است .

(ص۲۲۳ ج۱کا و۲۱۲ ج ۱۱ جم و۲۲۱ ج۲مه و۱۰۲ ج۲ع و۲۰۰هب و۵۹ ج۱فع وغیره)

ابوزید **عبدالرحمن بن‌علی**- در باب اول بعنوان **مکودی** نگارش یافته است.

ابوزید **عمر بن شبه** - در باب سیّم بعنوان **ابن‌شبه** خواهد آمد .

ابوزید **محمد بن‌حسین بن‌ابی‌الخطاب** - در باب سیّم بعنوان **ابن‌ابی‌الخطاب** خواهد آمد .

ابوزینب / **ابوزینبه** } در اصطلاح رجالی **اولی** مقلاص پدر ابوالخطاب محمد بن ابی‌زینب مقلاص معروف سابق الذکر و **دویمی** محمد بن‌سلیمان بن مسلم است .

ابو السائب / **ابوسارة** } دراصطلاح رجالی **اولی** عثمان بن‌مظعون ومالك ثقفی، **دویمی** نیز چند تن از اصحاب ائمّه ع است که یکی‌از حضرت باقر و دیگری ازحضرت‌صادق وسیّمی‌ازحضرت‌جوادعلیهم‌السلام روایت کرده‌اند ونام‌هیچکدام بدست‌نیامد وظاهرآن است که ایشان غیراز ابوساره سرسلسلهٔ آل‌ابی‌ساره میباشند که در خاتمهٔ باب‌کنی بهمین‌عنوان خواهدآمد ونام‌او بشهادت بعضی‌از مدارك معتمده‌علی‌است.

(کتب رجالیه)

ابوساسان دراصطلاح رجالی، کنیهٔ هشام بن سری تمیمی ازاصحاب حضرت صادق ع وهم حصین بن منذر رقاشی (متوفی بسال یکصدم هجرت) ازاصحاب حضرت رسالت ص وحضرت امیرالمؤمنین ع است که بعنوان **رقاشی** نگارش داده ایم.

ابوسالم **طالب بن هرون** - مصطلح علم رجال وموکول بدان علم شریف است.

ابوسالم **محمد بن طلحة** - درباب اول (القاب) بعنوان **کمال الدین** نگارش یافته است.

ابوسبره
ابوالسبیع
ابوسخیله
در اصطلاح رجالی، **اولی** یزید بن مالك صحابی، **دویمی** ذکوان بن عبدقیس خزرجی صحابی، **سیمی** عاصم بن ظریف است.

ابوالسراء **عبدالله بن عبیدالله** - مکنّی به **ابوالسرا** یا **ابوالسری**، معروف به **ابن دمینه** (که دمینه نام مادرش بوده) ازغزلسرایان شعرای صدر اسلام، ازقبیلهٔ بنی عامر، اشعار او زبانزد مغنّیان عهد عباسی، نزد ایشان بسیارمقبول و محل توجه بوده واز او است :

الا یاصبا نجدمتی هجت من نجد — لقد زادنی مسراك وجدا علی وجد
بکیت کما یبکی الولید ولم اکن — جزوعاوا بدیت اللذی لم یکن یبدی

ابوالسری بزن آمنه یا امیمه نامی تعشّق رسانید، اشعاربسیاری دربارهٔ وی گفته وشوهرش را کشت وعاقبت خودش نیز بدست قبیلهٔ آن شوهر مقتول گردید، یا ازکثرت افسردگی و تأثّری که از حرکات ناشایست زنی حماء نام خود داشته با زنی دیگر آمنه نام ازدواج کرد و عاقبت بدست حماء کشته شد وسال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۶۲۴ ج ۱ س و ۱۲ ج ۱ خیرات حسان و ۱۲ تذکرة الخواتین)

ابوالسرور **احمد بن عمر** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **مزجد** مذکورداشتیم.

ابوالسری **سهل بن ابی غالب** - موافق آنچه فاضل محدّث معاصر از تاریخ ابن خلّکان نقل کرده در سجستان بزرگ شده و مدّعی بوده است که از جنّ شیرخورده وبا ایشان مراوده دارد ، کتابی هم ترتیب داده بودکه حاوی اشعار

و انساب وحکمت وامورات‌جن بود ومیگفت که باایشان بولیعهد بودن‌امین بن‌هرون‌الرشید معاهده‌کرده وازایشان بیعت‌گرفته‌ام . بهمین‌جهت نزد امین و هرون و زبیده مادر امین تقرّب یافت وهرون بدو میگفته‌است اینها راکه میگوئی اگر دیده‌باشی پس امر بسیار شگفت وعجیب را دیده‌ای واگر ندیده‌باشی بازهم قضایای‌ادبی واخلاقی وضع‌کرده‌ای .
نگارنده‌گوید : درمواضع مربوطه بصاحب‌ترجمه از تاریخ ابن‌خلّکان که ظن شرح‌حالش میرفت چیزی بدست نیامد و شاید در ضمن شرح حال اشخاص دیگر، اورا نوشته و در محل ترتیبی خود عنوانش نکرده است . (ص۷۷ ج۱نی)

ابوالسری سهل بن یعقوب - بعنوان **ابونواس حق** خواهدآمد .

ابوالسری عبدالله - فوقاً مطابق‌بعضی‌از‌تراجم‌بعنوان **ابوالسراء** مذکورشد.

ابوالسعادات اسعد بن عبدالقاهر بن اسعد - اصفهانی، ازمحقّقین‌علمای‌امامیّه وفقهای اثنی‌عشریّهٔ قرن هفتم هجرت وازاسانید ومشایخ روایت خواجه نصیر طوسی ، ابن‌میثم بحرانی ، سید رضی‌الدین علی بن طاوس و نظائر ایشان میباشد . سید بن طاوس مذکور تمامی اصول و مصنّفات اورا درسال ششصد وسی وپنجم از خودش روایت کرده وکفعمی نیز درکتابهای خود از وی روایت میکند (چنانچه در روضات‌گفته) لکن زمان‌کفعمی‌که درسال نهصد وپنجم هجرت وفات یافته منافی‌این‌قضیه بوده و روایت‌کردن‌کفعمی از اسعد خارج از امکان میباشد مگر اینکه مراد روضات ، روایت‌کردن کفعمی ازکتابهای او بوده ویا مع‌الواسطة باشد و از تألیفات اسعد است :

۱- **اکسیرالسعادتین** که بسیاری ازکلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین ع را حاوی‌است . در ذریعه‌گوید‌که صاحب ترجمه یك‌کتاب **مجمع‌البحرین** هم داردکه حکم ومواعظ وکلمات‌قصار حضرت امیرالمؤمنین ع و حضرت رسالت ص را نیزکه درکتاب شهاب قاضی قضاعی است حاوی بوده و محتمل است‌که این‌کتاب همان‌کتاب اکسیر مذکور باشد ۲- **توجیه السؤالات فی‌حل الاشکالات** ۳- **جامع**(مجمع‌خل) **الدلائل ومجمع‌الفضائل** ۴- **رشح‌الوفاء** (الولاء خل) **فی‌شرح الدعاء**که شرح دعای‌صنمی قریش معروف است ۵- **مجمع‌البحرین و مطلع‌السعادتین**که مذکور شد ۶- **مجمع الدلائل**که بنام جامع‌الدلائل مذکور شد و درماه صفر ششصد وسی وپنجم هجرت وفات یافت . (ذریعه وص ۲۸ ت و ۲۰۰ ج ۱۲ عن)

ابو السعادات **اسعد بن یحیی** - در باب اوّل بعنوان **بهاء سنجاری** نگارش یافته‌است.

ابو السعادات **عبدالله بن اسعد** - در باب اوّل بعنوان **یافعی** مذکور است .

ابو السعادات **مبارك بن ابی‌الکرم** - در باب سیّم بعنوان **ابن‌الاثیر** خواهدآمد .

ابو السعادات **محمد بن احمد** - در باب اوّل بعنوان **فاکهی** نگارش یافته است .

ابو السعادات **هبةالله بن علی** - در باب سیّم بعنوان **ابن‌الشجری** خواهدآمد .

ابو سعد **آدم بن احمد بن اسد** - نحوی لغوی، هروی‌ّ الاصل، بلخی‌ّ المسکن، بغدادی‌ّ الوفاة والمدفن ، ازفضلای ادبای قرن ششم هجرت میباشد که دراصول لغت با بصیرت، استاد رشید وطواط معروف ، بین او و شیخ ابومنصورموهوب بن احمد جوالیقی مناظراتی واقع ، درحدیث و فنون ادب مرجع استفادهٔ علما وفضلای وقت بود . صاحب ترجمه دربیست و پنجم شوال پانصد و سی وششم هجرت وفات یافت.

(ص ۱۰۱ ج ۱ جم وغیره)

ابو سعد **داود بن هیثم** - در باب اوّل بعنوان **انباری** نگارش یافته است .

ابو سعد **سعد** یا **سعید** - درضمن شرح حال پدرش احمد تحت عنوان **میدانی** نگارش یافته است .

ابو سعد **عبدالکریم بن ابی بکر محمد** - در باب اوّل بعنوان **سمعانی** مذکوراست.

ابو سعد **عبدالله بن ابی‌السری محمد** - در باب سیّم بعنوان **ابن ابی‌عصرون** خواهدآمد .

ابو سعد **محمد بن عبدالرحمن** - در باب اوّل بعنوان **تاج‌الدین** مذکوراست.

ابو سعد **محمد بن یحیی** - در باب اول بعنوان **محیی‌الدین** مذکور است .

ابو سعد **مزید بن سعد** - یا لقیم بن لقمان بن عادکه درپیری و طول عمر ضرب‌المثل و او نخستین‌کسی است‌که ازکثرت پیری و ناتوانی

تکیه به عصا می‌نمود این است که کلمهٔ ابوسعد را کنایه از پیری هم نمایند .
(مرصع ابن‌الاثیر)

ابوالسعود ابن‌شبلی- ازمشاهیر عرفای قرن ششم هجرت و از اصحاب محیی‌الدین عبدالقادر بی ابی‌صالح موسی سابق‌الذکر میباشد ، کراماتی بدو منسوب و بعضی از آنها درخزینة‌الاصفیا مذکور است . درسال پانصد و هفتاد و نهم هجرت درگذشت وکلمهٔ **عاشق حق = ۵۷۹** مادّهٔ تاریخ وفات او است .
(ص۳۹۱ ج۲مه و ۱۰۵ ج ۱ خه)

ابوالسعود **محمد بن محمد** - عمادی، ازاکابر علمای عثمانی قرن دهم هجری میباشدکه نخست نزد پدرش بتحصیلات علمیّه پرداخت تا دراندك زمانی استعداد طبیعی فوق‌العادهٔ او مشهور وگوشزد هشتمین سلطان عثمانی سلطان بایزیدخان ثانی (۸۸۶-۹۱۸هـ ق = ضفو- ظیح) گردید و مشمول الطاف و مراحم سلطانی شد ، یومیّه‌ای برای او مقرّر گردید، او نیز باکمال رفاهیّت بادامهٔ تحصیلات علمیّه پرداخت، علوم متداوله را از فحول علمای وقت اخذکرد واز هر باغی گلی چید تا درفقه و تفسیر و ادبیّات عرب و دیگر علوم معمولی بی‌نظیر و وحید عصر خود شد ، بمدرّسی مدرسهٔ اسحق‌پاشا در اینه‌گول و بعضی ازمدارس استانبول وبروسه منصوب ومدتی هم دراستانبول و روم ایلی **متصدی‌قضاوت** بلکه قاضی‌القضاة گردید و اخیراً درماه شعبان نهصد وپنجاه و دویم هجرت **بمقام مشیخت** رسیده و مفتی و **شیخ‌الاسلام** رسمی ممالك عثمانی شد و سی سال متوالی تمامی امور فتوائی ودیگر وظائف لازمهٔ آن مقام عالی‌را بطور اکمل اداره کرده و او سیزدهمین کسی است‌که حایز این مقام عالی بوده‌اند . اشعار وقصائد عربی و فارسی و ترکی نیز داشته و مطلع یك قصیدهٔ میمیهٔ عربی او است :

ابعد سلیمی مطلب و مرام ودون ذراها موقف ومقام

از تألیفات او است :

۱- ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن (الکتاب خل) **الکریم فی تفسیر القرآن علی مذهب النعمان** کـه پنج جلد بوده و پیش از اتمام بحسب درخواست سلطان سلیمان‌خان

قانونی دهمین سلطان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هـ ق = **ظکو- ظعد**) بنظر آن سلطان علم و عالم‌دوست رسید و بمجرّد رؤیت منظور نظر سلطانی شد، دویست آقچه مقرّری‌او بپانصد آقچه مبدل و بفاصلهٔ یکسال موفق باکمال آن گردید و به ابلاغیهٔ مقرّری ششصد آقچه مفتخر و بیش‌از اندازه مورد توجهات سلطانی شد. درکشف‌الظّنون‌گوید چون مسوّدهٔ همین تفسیر بسورهٔ ص رسید بجهت طول‌مدت همان مقدار را درماه شعبان نهصد وهفتاد ؤ دویم هجرت مبیضه‌کرده و بنظر سلطان سلیمانش رسانید سلطان نیز محض اجلال آن تألیف شریف تا دم در استقبالش‌کرد، وظیفه و مقرّری و تشریفات اورا چندین برابر گردانید، بفاصلهٔ یکسال تمامی آن‌را ازمسوّده بهمبیضّه‌نقل‌نمود وجملهٔ **تفسیراکبر=۹۷۳** مادّهٔ تاریخ‌آن است. بعد ازآن شهرتش عالم‌گیر ونسخه‌اش درتمامی اقطار انتشار یافت و بجهت حسن سبك و لطافت عباراتش مورد قبول فحول وکبار شد وخود مؤلف را نیز **خطیب‌المفسرین** میگفته‌اند‌آه‌آه. این تفسیر که به **تفسیرابی‌السعود** معروف است درقاهره مستقلاً چاپ و درحاشیهٔ تفسیر فخررازی نیز بطبع رسیده وعلاوه بردرکشاف وتفسیر بیضاوی جواهرحقائق بسیاری ازتفاسیر دیگر را نیز حاوی است **۲- حاشیهٔ سورهٔ فتح کشاف ۳- فتاوی ابی‌السعود**که ملامحمد بن احمد بوزن‌زاده تدوین و بابواب و فصولش مرتّب‌کرده‌است.

ناگفته نماند که نام و نسب صاحب ترجمه در مواضع مربوطه مابین ابوالسعود بن محمد عمادی، ابوالسعود احمد بن مصطفی‌عمادی، ابوالسعود محمدبن‌محمدعمادی، ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی مردّد وآخری اقرب بصحت میباشد.

وفات ابوالسعود درپنجم جمادی‌الاولی نهصد و هشتاد و دویم هجرت درهشتاد و هفت سالگی در استانبول واقع شد و درجوار ابوایّوب انصاری مدفون‌گردید. اینکه درصفحهٔ اول هرپنج جلد تفسیر مذکور وفات اورا درنهصد و پنجاه ویکم نوشته دور از صحت و منافی‌کلمات فوق‌کشف‌الظّنون وبعضی از منابع و قرائن دیگر است.

(کف وص ۷۲۲ ج ۱ س و ۳۱۵ مط و۵۹۰ ج ۱ فع وغیره)

ابو السعود **محمد بن محمد** - همان **ابوالسعود احمد** مذکورفوق‌است و رجوع بدانجا نمایند .

ابوسعید[1]

ابوسعیدابوالخیر بعنوان **ابوسعید فضل‌الله** خواهدآمد .

ابوسعید **احمد بن ابراهیم** - در باب اول (القاب) بعنوان **ادیبی** نگارش یافته است .

ابوسعید **احمد بن محمد بن عبدالجلیل** - **سبحزی** یا **سنجری سیستانی** ، ازمشاهیر منجّمین و ریاضیّین قرن‌چهارم هجرت میباشدکه در نجوم و هیئت و هندسه تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد .

(ذریعه وص ۴۷۳ ج۱۰عن)

ابوسعید **اسمعیل بن علی** - درباب‌کنی بعنوان **ابن‌سمان** خواهدآمد .

ابوسعیدبرغش ازمحقّقین ومشایخ‌عرفای زمان‌خود، ازاصحاب‌شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی سابق‌الذکر (متوفی درحدود سال ۶۳۰ه ق= **خل**) و از سلسلهٔ برغشیهٔ صوفیّه میباشد و ایشان جمعی‌ازمشایخ‌شیراز و اتباع شیخ‌نجیب‌الدین علی برغش (متوفی بسال ۶۷۸ه ق = **خعح**) هستند و از اشعار ابوسعید است :

ایدوست ز جملهٔ نیك و بـد بگذشتم ‌‌ ‌ ‌ ‌ کافـر بـدم وکنـون مسلمـان گشتم
هرچیزکـه آن خـلاف رای تـو بود ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ گر خود همه دین است ازآن برگشتم

حرف ثانی کلمهٔ برغش مابین حرف رای بی‌نقطه و بانقطه مردّد میباشد . مخفی نماند که برغشی‌بودن‌ابوسعید بابودن‌او ازاصحاب‌سهروردی‌که موافق ریاض‌العارفین، مذکور شد با موازنهٔ دوتاریخ وفات مذکور مستبعد است . (ص ۲۸۵ض وغیره)

۱ـ **ابوسعید** - در اصطلاح رجالی ابان بن‌تغلب ، احمر بن جری ، اسماعیل بن علی بن حسین سماك ، ثابت بن ابی‌ثابت عبدالله ، ثابت‌کوفی ، ثمامة بن عمرو، جعفر بن احمد بن ایوب، حسن بن‌علی‌عدوی، حسین بن‌علی‌بن زکریا ، حفص بن‌عبدالرحمن وجمعی کثیردیگراست.

ابوسعید بیضاوی عبدالله } هردو در باب اول بعنوان **بیضاوی** نگارش یافته‌است .
ابوسعید بیضاوی مورخ }

ابوسعید حسن بن احمد - در باب اول بعنوان **اصطخری** نگارش یافته‌است .

ابوسعید حسن بن بهرام - جنابی، مؤسس مذهب قرامطیّه ازاهالی موضع جناب نامی درساحل بحرفارس بوده وازآنجا تبعیدشده وببحرین رفته و بنشر مقالات فاسدهٔ خود پرداخته تا نواحی احساء و قطیف و بحرین را مسخّر و بقتل اسرای خود مردم را تهدید وعده‌ای راکه ازطرف معتضد شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹-۲۸۹ه = **رعط- رفط**) برای مدافعهٔ او اعزام شده بوده مغلوب تا در سال سیصد و یکم هجرت بدست بعضی ازکسان هیجدهمین ایشان مقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ه = **رصه- شك**) مقتول گردید و بعنوان قرامطه ازباب اول نیز مراجعه شود .

(س ۷۲۴ ج ۱ س)

ابوسعید حسن بن حسین- در باب اول(القاب) بعنوان **سکری** نگارش یافته‌است.

ابوسعید حسن بن داود - در باب سیّم بعنوان **ابن بابشاذ** خواهدآمد .

ابوسعید حسن بن عبدالله - در باب اول بعنوان **سیرافی** نگارش دادیم .

ابوسعید داود بن هیثم - بعنوان **انباری** در باب اول مذکور است .

ابوسعید سعد بن احمد - در باب اول بعنوان **نیلی** نگارش یافته است .

ابوسعید سعد بن مالك - بن سنان بن عبید بن ثعلبة بن عبید بن خدرة بن عوف بن حارث بن خزرج ، **خدری خزرجی انصاری** ویا پدرش مالك پسر شهید بن عبد بن ثعلبة بن عبید بن ابجر ملقّب به خدرة بن عوف بوده‌است. بهرحال ممدوح علمای رجال فریقین ، از مشاهیر اصحاب کبار حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع ، از نجبا و اصفیا وعقلا وعلما و فقهای ایشان ویکی ازسابقین اولین میباشدکه رجوع بحضرت امیرالمؤمنین ع نمودند چنانچه خزیمة بن ثابت وجابر

بن‌عبدالله و زید بن‌ارقم و ابوایّوب وجمعی دیگر ازاکابراصحاب نیزازآن‌جمله بوده‌اند.

ابوسعید در سیزده سالگی در احد حاضر بود ، لکن بجهت صغر سن از طرف قرین‌الشرف ممنوع و بمراجعت مأمورگردید، سپس درغزوۀ خندق ویازده غزوۀ دیگر در رکاب مبارك حضرت رسالت ص حاضر بود . بالجملة اخبار بسیاری درمدح وی وارد و یکهزار و یکصد و هفتاد حدیث شریف ازآن‌حضرت روایت‌کرده است وجمعی بسیار نیز از وی روایت میکنند ، **پدرش مالك** نیز از شهدای بدر بوده است .

لفظ‌خدریکه ما به‌الاشتهار صاحب ترجمه بوده وبه **ابوسعیدخدری** شهرت دارد بضمّ اول و سکون ثانی منسوب است به خدره (بهمان حرکة)که قبیله‌ایست از انصارکه بنام یا لقب سرسلسلۀ ایشان همان خـدرة بن عوف جدّ پنجمین ابوسعید **مسمّی** بوده و هریك از افرادآن قبیله را نیز محض بجهت انتسابش **خدری** گویند یا بقول بعضی لفظ خدره نـام مادر ابجر مذکور بوده است . بهرحـال **وفات ابوسعید** بسال هفتاد و سیـّم یا چهارم یا پنجم و یـا بقول بعضی شصت و چهارم هجرت در مدینۀ منوّره واقع و دربقیع مدفون گردید ویا بنوشتۀ قاموس‌الاعلام بروایتی ضعیف در استانبول واقع شد .

(س ۱۱۶ مف و ۷۲۴ ج ۱ س و ۲۱ هب و ۱۸۰ ج ۱ تاریخ بغداد وکتب رجالیه)

ابوسعید **سنان بن‌ثابت**- درباب اول بعنوان **حرانی** مذکور است .

ابوسعید **عباد بن یعقوب - رواجنی** اسدی کوفی شیعی ، از اعلام و ثقات محدّثین‌شیعه میباشدکه جلالت و وثاقت‌او مسلّم محدّثین‌فریقین و موکول بکتب رجال است .

ابوسعید **عبدالسلام بن سعید** - درباب‌اوّل‌بعنوان **سحنون** نگارش‌یافته‌است.

ابوسعید **عبدالکریم بن ابی‌بکر محمد** - درباب‌اوّل‌بعنوان **سمعانی** نگارش یافته است .

ابوسعید **عبدالله بن عمر**- } اولی در باب اوّل بعنوان **بیضاوی** مذکـور و
ابوسعید **عبدالله بن‌کثیر**- } دویمی هم‌در باب‌سیـّم‌بعنوان‌ابن‌کثیرخواهدآمد.

ابوسعید **عبدالملك بن قریب** - در باب اوّل بعنوان **اصمعی** نگارش یافته است .

ابوسعید **عثمان بن سعید** - در باب اوّل بعنوان **ورش** مذکور است .

ابوسعید **فضل‌الله بن ابی‌الخیر** - صوفی نیشابوری ، از اکابر ومشایخ عرفا ومتصوفهٔ نامی قرن پنجم هجرت میباشدکه پیشوای اهل‌طریقت، علوم ظاهری و باطنی را جامع ، در فنون‌کمالات ممتاز بود ، از صغر سن ریاضات‌شاقه کشید ، شراب وجد و حال را چشید ، بصحبت جمعی از اکابر رسید ، زحمت بسیاری از ابنای روزگار دید ، از دست بعضی از اکابر مشایخ وقت خرقهٔ خلافت پوشید، بقول قاموس‌الاعلام اصول‌تصوف وطریقت را از ابوالفضل لقمان سرخسی‌اخذکرد . باری‌شرح حالش در تذکره‌ها وتواریخ وسیر مذکور،کرامات بسیاری بدو منسوب ، سلسلهٔ طریقتی او با سه واسطه بجنیدبغدادی موصول، از نوادر روزگار معدود، **کلمات و رباعیات‌عارفانهٔ** او بسیار و ازآن‌جمله است :

مابین خالق و مخلوق عرش وکرسی نتواند حجاب شد بلکه پندار و خودبینی، یگانه حاجب است وبس، آن را ازمیان برگیر تا باخدای‌خود نزدیك شوی . درجواب سؤال از معنی تصوّف گفت تصوف‌آن است‌که آنچه درسر داری بنهی وآنچه‌که در دست داری بدهی وازآنچه برتوآید بجهی ونیز درجواب همان سؤال‌گفت : هوای نفسانی‌که درسرداری‌بنهی وحقوق‌الهی‌که در ذمّه داری‌بدهی وازهرمکروهی‌که برتوآید بجهی .

اوراگفتند فلان‌کس برروی‌آب میرود، فلانی درهوا میپرد، فلانی‌هم دریك‌لحظه از شهری بشهری میرسدگفت همهٔ اینها سهل‌است و دلیل فضیلت‌آدمی‌نیست ودرحضرت حق‌عزّتی‌ندارند زیرا غوك‌هم روی‌آب میرود، زاغ و زغن نیز درهوا میپرد، شیطان‌نیز دریك نفس ازشرق بغرب میرسد لکن مردکامل‌آن‌است‌که با مردم نشیند وآمیزش‌کند، داد و بستادکرده و ازدواج نماید ، یك لحظه از خدا غافل نباشد . از رباعیّات عرفانی و متصوفانهٔ او است :

يامن بـك حاجتى و روحى بيديك — اعـرضت عن‌الغيـر و اقبلت اليك
مـالى عمـل صـالح استظهر بـه — قـد جئتك راجيـاً تـوكلت عليك

راه تو بهرقدم‌کـه پويند خوش است — وصل‌تو بهرسبب‌که جويند خوش‌است
روى تو بهرديده‌کـه بينند نکو است — نـام تو بهرزبان‌که گويند خوش‌است

آنـى توکـه حال دل نـالان دانـى — احـوال دل شکستـه بـالان دانـى
گـر خوانمت از سينـهٔ سوزان شنوى — ور دم نـزنـم زبـان لالان دانـى

غازى بره شهادت اندر تك و پو است — غافل‌که شهيد عشق فاضلتر از او است
در روز قيـامت اين بدان کى مانـد — کاين‌کشتهٔ‌دشمن‌است وآن‌کشتهٔ دوست

فرداکه زوال شش جهت خواهـد بود — قـدر تـو بقدر معرفت خواهـد بود
درحسن صفت کوش‌کـه در روز جزا — حشر تـو بصورت صفت خواهـد بود

الله بفـريـاد مـن بيـکس رس — لطف وکـرمت يـار مـن بيکس بس
هـرکس بکسى و حضرتـى مينـازد — جز حضرت تو ندارد اين بيکس،کس

چنانچه در عنوان مذکور شد ابوالخير پدرصاحب‌ترجمه (گويا نام‌اصليش نيزابوالخير بوده و الاّ نام ديگرى براى او درجايى بنظر نرسيد) وگاهى خود فضل‌الله را نيز محض اشعار بمنشأ فيض وخير بودن‌او بابوالخير ملقّب داشته و **ابوسعيدابوالخير**گويند وشايد ابوسعيد ابوالخيرگفتن او از راه لقب او نبـوده بلکه بطريق اضافه باشدکـه بسوى اسم پدرش اضافه داده‌اند مثل حسن‌على (بکسرنون)گفتن درحسن بن‌على و امثال‌آن .

وضع وتأسيس طريقهٔ‌تصوف وبناى خانقاه را بشيخ ابوسعيد نسبت دادن (چنانچه از بعضى نقـل شده) دور از تحقيق و واضح‌الفساد و منعطف گردانيـدن قلم بـدين باب موجب اطناب است .

ولادت ابوسعيد روز يکشنبه غرّهٔ محرم سيصد و پنجاه و هفتم در قريهٔ ميهنه از ناحيهٔ خابران مابين سرخس و ابيورد از نواحى خراسان ، **وفات او** نيز درچهارم‌شعبان

چهارصد و چهلم هجرت در نیشابور ، یا بقول بعضی درهمدان و بقول دیگری درمیهنه واقع شد و جملهٔ **سعیدنامدار=۴۴۰=تم هم** مادّهٔ تاریخ وفات‌او وبنا برمشهور مدت‌عمر او هم هزار ماه بوده لکن چنانچه واضح است بنا بردوتاریخ وفات و ولادت‌که مذکور شد عمر او هزار وسه ماه وچهار روز میباشد و این‌مقدار مسامحهٔ عرفیه شایع ومتداول است . ناگفته نماند اینکه در ریاض‌العارفین صاحب ترجمه را بعنوان **ابوسعید مهنه** نوشته گویا بجهت ولادت او در قریهٔ میهنه و بقول بعضی بجهت وقوع وفات هم درآن قریه است‌که از راه مسامحهٔ عرفی مهنه نیزگویند .

(ص ۶۷ ج ۱ مع و ۴۸ ض و۶۰۸ ج ۱ مه و ۵۹۴ و ۷۲۴ ج ۱ س و۶۱۶ ج ۱ فع وغیره)

ابوسعید **محمدبن‌احمد**- در باب‌اوّل(القاب) بعنوان‌عمیدی نگارش یافته‌است.

ابوسعید **محمدبن‌عبدالرحمن**- درباب‌اوّل بعنوان **تاج‌الدین** مذکور است .

ابوسعید **محمدبن‌علی** - درباب اوّل بعنوان **مؤید** نگارش دادیم .

ابوسعید **مهلب بن ابی‌صفرة ظالم** - درقرن اوّل هجرت اشجع مردم بود ، بصره را ازشرّ خوارج نگهداری‌کرد ، درسال هفتاد ونهم‌هجرت از طرف عبدالملك بن مروان‌پنجمین‌خلیفهٔ‌اموی(۶۵-۸۶ه ق = سه- فو) والی‌خراسان شد، بسال‌هشتاد وسیّم هجری دردیه زاغول ازتوابع‌مرورود ازایالات‌خراسان‌درگذشت. اولاد و احفاد او بسیار ، تماماً ازنجبا و اشراف و امجاد وبه **مهالبه** معروف هستند (که جمع مهلبی است) و بهمین جهت خود مهلب نیز به **ابوالمهالبه** شهرت یافته است .

ابن‌خلّکان گوید درعهد بنی‌امیّه خانواده‌ای‌کریم‌تر و بزرگتر از **بنی‌مهلب** نبوده چنانچه در زمان بنی‌عباس نیز بزرگتر و شریف‌تر ازآل **برامکه** نبوده است و درمدح بنی‌مهلب گفته‌اند :

آل المهلب قوم ان نسبتهم	**کانوا المکارم آباء و اجدادا**
ان‌المکارم ارواح یکون لها	**آل‌المهلب دون‌الناس اجسادا**

اشهر ایشان **ابوطالب** یا **ابوخالد یزید بن مهلب** است‌که بعد از پدر درسی سالگی والی

خراسان شد ، بفاصلهٔ شش سال ازطرف خلیفهٔ وقت با اشارهٔ حجّاج بن یوسف ثقفی‌که امیر عراقین بوده معزول و زندانی و مورد شکنجه گردید ، عاقبت درخواست نمودکه در عذاب او تخفیف شود ، در عوض عذاب هرروزی صد هزار درهم بحجّاج بدهد ، روزی باز بقرار معهود همان وجه را برای حجّاج تهیه‌کرده بودکه اخطل شاعر بدو وارد شد و این اشعار را فرو خواند :

اباخالد بادت خراسان بعدکم　　وصاح ذووالحاجات ابن‌یزید
فلا مطرالمروان بعدك مطرة　　ولااخضر بالمروین بعدك عود
فما لسریر الملك بعدك بهجة　　ولا لجواد بعد جودك جود

پس همان صد هزار درهم راکه برای حجّاج تهیه‌کرده بوده باخطل بخشید واین قضیه گوشزد حجّاج شد ، احضارش‌کرد وگفت حالاکه تو دراین‌حال ، صاحب این‌کرم‌هستی من هم عذاب و شکنجهٔ امروز و ایّام‌آینده را ازتو برداشتم . عاقبت از زندان‌گریخت ودرشام بسلیمان بن عبدالملك هفتمین‌خلیفهٔ اموی(۹۶ـ۹۹ه ق = صو ـ صط) پناهیده ومورد اغماض شد، باز بامارت‌خراسان منصوب‌گردید و اخیراً بعدازیك‌سلسله‌جریانات متفرقه بسال یکصد و دویم هجرت دربصره باتمامی افراد آل‌مهلب مقتول شد و سرهای ایشان را نزد یزید بن عبدالملك نهمین خلیفهٔ‌اموی فرستادند .

پوشیده نماندکه **ابوخراش مخلد** بن یزید بن مهلب نیز از ممدوحین اسخیا بود که درسال یکصدتمام هجرت درگذشت وعمر بن عبدالعزیزبجنازه‌اش‌نمازخواند وگفت: **الیوم مات فتی‌العرب**، فرزدق و دیگران مرثیه‌اش‌گفتند . نیز ازاکابر خانوادهٔ بنی‌مهلب **مغیرة بن‌مهلب** است‌که پدرش اورا در قتال خوارج بدیگران مقدّم میداشت و از طرف پدر امارت مرو شاه‌جهان بدو مفوض‌گردید وهم بسال هشتاد ودویم هجرت درحال‌حیات پدر درآنجا درگذشت ، زیاد بن اعجم با قصیده‌ای مشتمل‌برزیاده برپنجاه‌بیت‌مرثیه‌اش گفته‌که ازآن‌جمله است :

انالسماحة والمروة ضمنا　　قبرا بمرو علی‌الطریق الواضح

یکی‌ازخانوادهٔ مهلب نیز **ابوخالد یزید بن حاتم** بن قبیصة بن مهلب‌است‌که او نیزمانند

دیگر افراد این خانواده سخی وکریم‌الطبع بود، شعرای وقت بواسطهٔ مدایح او بصله و انعاماتش نایل‌آمدند ، علاوه برکرم وسخاوت دارای رأی متین و شجاعت بی‌نهایت‌بوده و ازکلمات حقیقت‌آیین او است: بیشتر ازهمه، ازکسی‌ترسناك هستم‌که‌بی‌کس وبی‌یاور باشد ، در دست من مظلوم بوده و بجز خداوند قهّار مددکاری نداشته ومرا بگوید : الله حسبك‌الله بینی و بینك گویند مسهر شاعر تمیمی درمدح یزید بن حاتم گفت :

الیك قصرنـا النصف من صلواتنـا	مسیـرة شهر ثـم شهـر نـواصله
فـلا نحن نخشی ان یخیبّ رجائنـا	لدیك ولکن‌اهنأالخیر(البرخا) عاجله

پس یزید بتمامی پنجاه هزار لشکریان خود عطایا بخشید وبعدازآن‌گفت هرکه‌خواستار و طالب شادی من باشد ازعطیهٔ خود دو درهم باین زائر من بدهد، بدین‌وسیله صدهزار درهم برای‌او جمع شد وصد هزار درهم نیز ازمال شخصی‌خود بدو عنایت فرمود . باری یزید در امارت‌افریقا میبود تا درهیجدهم رمضان صد و هفتادم هجرت درقیروان ازبلاد افریقا درگذشت و پسرش داود بن یزید را خلیفهٔ خود گردانید .

(ص ۲۰۷ ج ۱ و ۲۷۳ و ۴۱۴ و۴۳۴ ج ۲ کا)

ابوسعید مهنه - چنانچه اشاره‌شد همان‌ابوسعیدفضل‌الله مذکورفوق‌میباشد که در ریاض‌العارفین بهمین عنوانش نگاشته است .

ابوسعید وزیر منصور بن حسین - وزیرآبی از افاضل اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکـه عالم فقیه فـاضل بود ، شعر خوب نیز می‌گفته و از تألیفات او است :

۱- نثرالدرر درمحاضرات‌که هفت جلد واز کتاب دیگرش نزهة‌الادب ملخّص ، بآیات متشابهه و متشاکلهٔ قرآنی و الفاظ وکلمات قصار حضرت رسالت ص ونکات منتخبه ازکلمات حضرت‌امیرالمؤمنین ع و منتخبات‌کلمات حضرات ائمّهٔ طاهرین ع ونکات‌کلمات سادات بنی‌هـاشم مشتمل است و درکشف‌الظّنون گویدکـه نظیرآن تألیف نشده است

۲- نزهة‌الادب‌که اشاره شد . وی درسال چهارصد و بیست و دوّیم هجرت وفات یافت . ظاهر درس‌خواندن‌او ازشیخ‌طوسی(متوفّی‌بسال۴۶۰ه ق = تس)که ازشیخ‌منتخب‌الدین

نقل شده منافی تاریخ وفات مذکور و معاصر بودن او با صاحب بن عباد (متوفّی بسال ۳۸۵ه ق = شفه) است که درهدیة‌الاحباب نیز نوشته ونیز درهیچ یك ازمدارك موجودی بنحوۀوزارت‌او نیزاشاره نشده‌است که وزیر که‌بوده ویاخودلفظ وزیرمجرّدشهرت بوده‌است.

(کف و تنقیح‌المقال وص ۹۶ هب)

ابوسعید یمامی از فضلای اطبّای نامی قرن پنجم هجرت میباشدکه بسیارخلیق و دیندار ، درهردو قسمت علمی و عملی طب خبیر، درفن نجوم نیز بصیر، با شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا ونظائر وی معاصر، نزد ملوك دیالمه محترم، در بصره مقیم ، مرجع استفادۀ جمعی‌کثیر از اطبّا و حکما ، درمیان ایشان به **شیخ‌الطائفة و رئیس سلسله** موصوف بود . درعهد مستکفی‌بالله بیست و دویمین خلیفۀ عباسی (۳۳۳ـ۳۳۴ه ق = شلج ـ شلد) ویابیست‌وسیّمین ایشان‌مطیع‌لله (۳۳۴ـ۳۶۳ه ق = شلد ـ شسج) که اطبّای بغداد بسیار زیاد و بدون رائحۀ خبرت و بصیرت متصدی امر طبابت و جز مردم‌کشی مصدر خدمتی نبوده‌اند و امتحان علمی ایشان از دربار خلافت تصمیم گردید بالاخره قرعۀ امتحان بنام‌نامی همین‌ابوسعید یمامی اصابت‌کرد، برای انجام این‌خدمت سراپا سعادت از بصره دربغداد احضار شد ، او نیز این عمل خطیر را درعرض شش ماه بانجام رسانید و هشتصد طبیب ازعهدۀ امتحانات‌لازمه برآمدند ودیگران ازقیام‌بوظائف طبابت اکیداً ممنوع شدند ، این خدمت وی پسندۀ نظر خلافت وموردتحسین بی‌نهایت شد و ماهی یك هزار دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) بطور استمرار درحق وی مقرّرگردید وخواستار توطّن دربغداد شدند لکن او قبول نکرده باز ببصره عودت‌نمود و درآنجا بسال چهارصد و بیست و نهم یا بیست و یکم هجری قمری درگذشت .

ازتألیفات او است :

امتحان‌الاطباء و **شرح فصول بقراط** و**کتاب‌المعالجات** . از درگاه خداوندی مسئلت مینمائیم‌که دراین‌زمان باریك‌و تاریك ماهم‌که سطح‌علم (بانواعه الکثیرة)آنا فآنا پائین میرود وبالنتیجة محکوم بزوال و فنا میباشد وسائل اینچنین‌امتحانات راکه هیچ‌غرضی

جز امتیاز عالم از جاهل و نجات دادن مردم بیچاره ازقید اسارت جهال هرطبقه دربین نباشد فراهم نماید . (ص۱۱۸ ج ۱ مر)

ابو السفاتج **ابو السفاح** } در اصطلاح رجالی ، **اولی** ابراهیم و اسحق بن عبدالعزیز وغیره ، **دویمی** هم ازاصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و نخستین شهید روز صفّین و نامش معلوم نیست .

ابو سفانه **حاتم بن عبدالله** - درهمین باب بعنوان **ابوعدی** خواهد آمد .

ابو سفیان در اصطلاح رجالی مدلوك نام صحابی است .

ابو سفیان **صخر بن حرب** - بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، پدر معاویهٔ ملعون مشهور و از رؤسای قریش ، حال او و نسل ناپاك او درنفاق و معادات و معاندت حضرت رسالت ص و خانوادهٔ عصمت و طهارت ع واضح وآشکارمیباشد . هیچ فتنه وآشوبی درقریش برپا نبوده مگراینکه تخم آن بدست وی کاشته شده ویا خود سهیم آن بوده است . دراثر بغض وخصومتی که باآن حضرت داشته وسائل غزوهٔ بدر را فراهم آورد، قریش را بمحاربهٔ آن حضرت بشورانید، بعدازمغلوبیّت قریش قسم یاد نمود مادام که انتقام نکشیده غسل نکند تا در سال دویم هجرت با کسان خود بمدینه رفت ، نخلستان موضع عریض نامی راکه نزدیکی مدینه است بسوزانید، معبد انصاری و برادرش را بشهادت رسانید همچنین عامل قوی درتشکیل غزوهٔ اُحُد نیز همین ابوسفیان بود . در این غزوه نیز بدستیاری شداد بن اسود ، حنظلة ابن ابی عامر معروف به **غسیل الملائکه** را بشهادت رسانید بالاجمال مصدر تمامی فتنه و آشوب بود وتا فتح مکّه درعناد و عداوت خود استمرار داشت ، همین که قطع بفتح آن بلدهٔ معظّمه نموده و مغلوبیّت قریش معلومش شد بعزم قبول اسلام بلشکرگاه مسلمین آمد ، نخست دختر خود امّ حبیبه راکه حرم حضرت نبوی ص بوده واسطه و شفیع قرار داد لکن او نیز مثل اصحاب دیگر از شفاعت وی امتناع نمود بالاخرة بمصاحبت عمر بن خطّاب بحضور مبارك آن حضرت شرفیاب شد و ظاهراً اسلام را قبول کرد و ازآن روکه بسیار

شهرت طلب بوده خواستار امتیازی‌گردید، آن‌حضرت نیز بمأمن بودن خانه‌اش مستبشرش فرمودند . بعد از مراجعت بمکّه بنای دعوت گذاشته و مردمرا بقبول دین مقدّس اسلامی و تسلیم بودن بآن‌بزرگوار وادار مینمود ، درآن‌حال زنش هندکه عداوت وکین وکدورت او با اسلام وصاحب‌اسلام‌آفتابی میباشد ریش شوهر راگرفته و احمقش‌خطاب کرد و مردمرا بقتل وی میشورانید . باری ابوسفیان بعد از فتح مکّه در زمره اصحاب داخل شد ، درغزوهٔ طائف نیز حاضر بود ویك چشمش درآن غزوه‌کورگردید ، درسال سیزدهم هجرت در زمان خلافت ابوبکر درمحاربهٔ یرموك نیز حاضر وچشم دیگرش هم درهمین محاربه‌کور شد تا درسال سی و یکم یا دویم یا چهارم هجرت با چشم‌کور ودل پر نفاق عازم مقرّ خودگردید . (ص۷۲۵ج۱س۲و۲۲هب وغیره)

ابوسفیان بن العلا از اکابر نحویّین و علم انساب و اصحاب قرائت و نامش عین همین‌کنیه بوده ودرسال یکصد وشصت و پنجم هجرت درگذشت و او برادر ابوعمر و زبان بن علاء آتی‌الذکر است .

(سطر ۲۰ ص ۲۹۹ ت)

ابوسفیان **مغیرة بن حارث** - بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، قرشی هاشمی ، پسر عمّ حضرت رسالت ص و برادر رضاعی آن‌حضرت بود و پیش از بعثت نهایت انس و الفت باهم داشتند . بعد از بعثت با خود آن‌بزرگوار و تمامی اصحاب کبار بنای اذیّت وآزارگذاشت تاآنکه بسال فتح مکّه خود و پسرش جعفر دین مقدّس اسلامی را قبول و درسلك فضلای اصحاب منسلك‌شدند، درغزوهٔ حنین نیز حاضر بود ، غیرت وکوشش بسیاری ببروزآورد ، لکن ازکثرت‌حیا وشرمساری‌که از جهت عداوت دیرینه داشته درحضورآن‌حضرت روی سر بلندکردن نداشت ، تاآنکه بدستور حضرت علی ع فیض‌باب حضور نبوی ص شد وآن‌کلامی راکه برادران حضرت یوسف درموقع تشرّف بحضورش درمقام اعتذار از خطایای خودشان عرضه داشته‌بودند تَاللهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللهُ عَلَيْنَا وَ إِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ اونیزمعروض‌حضور رأفت‌ظهورآن‌حضرت

نمود ومشمول رأفت عامّه و بجواب لاتثریب عَلَیْکُمْ الیَوْمَ یَغْفِرُاللهُ لَکُمْ وَهُوَاَرْحَمُ الرّاحمینَ مفتخر و سرفراز گردید و اشعاری هم درمقام اعتذار سرود ودر وفات آن حضرت نیز قصیدهٔ غرّائی گفته واز ابیات آن است :

ارقت فبــات لیلی لایــزول	و لیل اخی المصیبة فیه طول
واسعدنی البکاء و ذاك فیما	اصیب المسلمــون بــه قلیل
فقــد عظمت مصیبته و جلت	عشیة قیل قد قبض الرسول

باری مغیره بسال بیستم هجرت درمدینه وفات یافت ودرخانهٔ عقیل بن ابیطالب مدفون گردید.

(ص ۲۱ هب و۷۲۵ ج ۱ و ۴۳۵۷ ج ۶ س)

ابو السکن
ابو سکینه
ابو ســلام
ابو سلمــة

دراصطلاح رجالی اولی حجر بن عنبس، دویمی هم ازاصحاب امام جواد ع ونامش غیرمعلوم ، سیمی اسود بن هلال محاربی، چهــارمی خالد بن سلمة ، خلف بن خلف ، راشد بــن سعید فزاری ، سالم بن مکرم و بعضی دیگر است .

ابو سلمة

حفص بن سلیمان - همدانیّ القبیلة، کوفیّ البلدة، خلّال المحلّة، از وزرای نــامی ، وزیر ابوالعباس سفاح اوّلین خلیفهٔ عباسی (۱۳۲-۱۳۶ه ق = قلب - قلو) وبسیار ادیب وخوش محضر و اهل تدبیر، درامورسیاست بصیر و سفاح نیز با وی انسی تمام داشته وبمنادمت او راغب بود ، کارها را بدو مفوض داشته و **وزیرش** نامید . او اوّلین کسی است که بدین لقب **وزیر** ملقّب و معروف شد و اخیراً به **وزیر آل محمد** شهرت داشته است وپیش از او درزمان بنی امیّه وغیره کسی بدین اسم و وصف موسوم و موصوف نبوده انــد . ابوسلمة اموال بسیاری از ثروت فوق العادهٔ شخصی خود درتشیید اساس خلافت عباسی مصروف و ابومسلم خراسانی نیز با وی موافقت داشته تا برای انجام این مرام بخراسان رفت ومردم را ببیعت ابراهیم برادر سفاح دعوت میکرد تاآنکه ابراهیم بدست مروان آخرین خلیفهٔ اموی مقتول ودعوت ابوسلمه بسوی سفاح منعطف گردید و توهّم میرفت که وی بسوی آل علی گراییده است ، روی این اصل پس از وزارت ، سفــاح دربارهٔ وی ظنین شد و ابومسلم را از سوء نیّت او آگاهانیده و

بقتلش بگماشت ، ابومسلم نیز در انتظار فرصت بود تاآنکه شبی، چندی ازکسان‌خود را درکمین‌گذاشت ودرموقعی‌که ابوسلمه درشهرانبار درماه‌چهارم‌خلافت سفاح ازمجلس او برمیگشته بسر وی ریخته و بقتلش آوردند و صبح‌آن شب منتشر شدکه ابوسلمه را خوارج‌کشته‌اند. مخفی نماندکه‌خلاّل‌گفتن‌ابوسلمه نه‌بجهت سرکه‌سازی یاسرکه فروشی او بوده بلکه چنانچه اشاره شد بجهت سکونت او درمحلّهٔ خلاّلان بوده‌است .

(ص۱۷۹ج۱کا وغیره)

ابوسلمه **سالم بن عبدالله** - بعنوان **ابوخدیجه** اشاره شد.

ابوسلیط / **ابوسلیمان** } دراصطلاح رجالی **اولی** اسیر بن عمرو بدری صحابی، **دویمی** نیز جعفر بن ابی‌عثمان و حماد بن خلیفه وجمعی دیگراست.

ابوسلیمان **احمد بن محمد** - درباب اوّل بعنوان **خطابی** نگارش‌یافته‌است .

ابوسلیمان **ایوب‌بن زید** - در باب سیّم بعنوان **ابن‌القریه** خواهدآمد .

ابوسلیمان **داود بن ابی‌الفضل** - بناکتی ، ملك‌الشعرا و وقایع نگار سلطان غازان‌خان مغولی ایلخانی (۶۹۴-۷۰۳ه ق = **خصد- ذج**) وبه **فخرالدین** ملقّب بود . کتابی بنام **روضة اولی‌الالباب فی‌تواریخ الاکابر والانساب** برای سلطان ابوسعید پسر غازان‌خان تألیف داده‌که بتاریخ بناکتی معروف است . ولادت او درقصبهٔ بناکت نامی ازبلاد ماوراءالنهرکه اخیراً نام‌مذکوررا به **شاهرخیه** تبدیل‌داده‌اند واقع شد ودرسال هفتصد و سی ویکم هجری‌قمری درگذشت. درکشف‌الظّنون نام‌مؤلف تاریخ مذکور را در عنوان تاریخ بناکتی ابوسلیمان فخرالدین داود نوشته وگفته است که این تاریخ همان روضة اولی‌الالباب میباشد . لکن تحت عنوان روضة اولی‌الالباب گویدکه‌آن ، فارسی و جامع ومختصر، احوال و اوصاف ملوك خطا را حاوی، بالتماس سلطان‌ابوسعید بهادرخان‌تألیف ومؤلفش **فخرالدین‌محمد بن‌ابی‌داودسلیمان** یا **ابی‌سلیمان داود** و وفاتش نیز بقرار مذکور است . بدیهی است این اسم‌که برای مؤلف تاریخ مذکور نوشته علاوه برمخالفت شرح فوق‌که از قاموس‌الاعلام نقل شد مخالف‌کلام دیگرخودش

نیز میباشد و حمل برسهو نیز بسیار مشکل و مطلب قابل مداقه نیست .

(کف وص۷۲۶ ج ۱ س)

ابوسلیمان **داودبن‌علی** - بعنوان**ظاهری** درباباوّل(القاب)نگارش‌یافته‌است.

ابوسلیمان **عبدالرحمن بن احمد** - درباب اوّل بعنوان **دارانی** مذکور است .

ابوسلیمان **محمد بن ابی‌داود سلیمان** } رجوع به ابوسلیمان داود مذکور
ابوسلیمان **محمد بن ابی‌سلیمان داود** } فوق نمایند .

ابوسلیمان **محمد بن بهرام** - یا طاهر بن بهرام **منطقی سجستانی** ، درمنطق وحکمت و فلسفه مقامی‌عالی داشت، درسلك حکمای‌قرن‌چهارم معدود ونزد عضدالدولهٔ دیلمی دویمین سلطان‌آل‌بویه (۳۳۸-۳۷۲ھ ق = **شلح- شعب**) بسیارمحترم ومشمول مراحم ملوکانه‌اش بود ومحض سپاسگذاری، شروحی بکتب‌ارسطو بنام وی نگاشته است ، تاریخ ولادت و وفاتش بدست‌نیامد و او استاد ابوحیّان‌توحیدی سابق‌الذکر بوده است . (ص۳۹۴ ج۲مه وغیره)

ابوسلیمان‌مرعشی از اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین ع میباشدکه درجنگ نهروان حاضر رکاب مبارك بود وگویدکه درآن قضیه بغایت مهموم و دلتنگ بودم بحدی‌که بی‌اختیار درآب افتاده و خارج شدم . آن‌حضرت فرمود ابتدا بجنگ نکنید وبعدازآنکه ایشان تیری انداختند اذن‌جهاد دارید پس‌خوارج‌سه‌مرتبه حمله آوردند و درهریکی بیشتر از سابق شدت برلشگر نصرت اثر وارد آمد بحدّی‌که گمان شکست و انهزام میرفت ، آن‌حضرت فرمود : **والله الذی فلق‌الحبة وبرأ النسمة لایقتلون منکم‌عشرة ولایبقی منهم عشره** وهمینکه لشگریان، این‌خبرحقیقت‌اثررا شنیدند با شدت حمله‌ور شده و غالب‌آمدند . (ص ۳۶۴ ج ۱۴ تاریخ‌بغداد)

ابوسلیمان **یحیی بن یعمر**- بعنوان **عدوانی** در باب اوّل نگارش یافته است .

ابوسماك ابوالسمح ابوسمرة ابوالسمهری ابوسمینـه ابوسنابل ابوسنـان ابوسواده ابوالسوداء	در اصطـلاح رجـالی اولی علقمـهٔ صحـابی ، دویمی مالـك خـادم‌النبـّی ص ، سیمی مجهول الاسم و از اصحـاب حضرت امیرالمؤمنین ع ، چهارمی نیز مجهول‌الاسم وبمدلول بعضی ازآثار دینیـّه ملعون و مهدورالدم واز مفترین ائمهٔ اطهار ع بود ، پنجمی بصیغهٔ مصغـّر محمد بن‌علی بن‌ابراهیم بن موسی کوفی ، ششمی حبة بن بعکك قرشی عامری صحابی ، هفتمی یزیـد بن امیـّهٔ دئـلی صحـابی و عبدالملك بصری ، هشتمی ربیع جرمی ، نهمی عمرو بن عمران نهدی وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیـّه است .

ابوسهل[1]

ابوسهل اره‌جانی طبیبی است فاضل ، جامع فنون اعمال یـدی و طبابت و فنون ادبیـّه ، در اصول و قوانین معالجه در نهایت مهارت ، طبیب مخصوص ومحرم‌اسرارملوك دیالمه، پیوسته درسفر وحضر بلوازم‌خدمت عمل مینمود ودر معالجات مقتضیه محل اعتماد ایشان بود تا درعهد سلطنت ابوکالیجار ، هفتمین ایشان ، دراثر رقابت برادرزن‌ابوکالیجار باغوای‌آن زن مکـّاره‌بخیانتی‌متهـّم وازاین‌رو محکوم بحبس وضبط اموالش‌گردید ودرسال‌چهارصد و شانزدهم هجری قمری درگذشت (القصه هزار خانه ویران از زن) نام اصلیش نیز ابوسهل بوده است .

(ص ۴۷۵ ج ۱ مه و ۱۲۰ ج ۱ مر و۲۶۶ خع)

۱ـ ابوسهل- در اصطلاح رجالی ، اسمعیل بن علی بن‌اسحق بن ابی‌سهل بن نوبخت، صدقة بن بندار ، علی بن‌عیسی جلاب و جمعی دیگر میباشد ودراینجا شرح‌حال بعضی‌ازایشانرا که اشهر از دیگران است با شرح حال بعضی دیگر نیزکه بهمین‌کنیهٔ ابوسهل معروف بوده و لکن مصطلح علمای رجال نیست مینگاریم وازآن روکه بعضی‌از ایشان مجهول‌الاسم‌بوده ویاخود اسم اصلیش نیز همین ابوسهل است علاوه برترتیب اسامی درمحل و مکان و مشخصات دیگرنیز رعایت ترتیب خواهد شد .

ابوسهل

اسمعیل بن علی - بن اسحق بن ابی‌سهل بن‌نوبخت (یا اسحق بن فضل بن‌ابی‌سهل بن‌نوبخت) عالمی است ادیب فاضل‌شاعرمتکلّم شیعی ، از اکابر علما و متکلّمین شیعه و اجلّای خانوادهٔ جلیلهٔ نوبختی و مشهورترین ایشان ، بـه **شیخ‌المتکلمین** مشهور و بجهت انتساب بجدّ اعلی سیمی یا چهارمی بـه **ابوسهل نوبختی** معروف ، مرجع استفادهٔ افاضل ادبا و علما و متکلّمین عصرخود، ناشی اصغر وجمعی‌ازاکابر دیگر(کذیلاً بذکراجمالی‌ایشان‌میپردازیم) از تلامذهٔ وی‌بوده‌اند.

قسمت عمدهٔ ادوار زندگانی وی در زمان غیبت صغری مصروف‌شد وآن زمان در بغداد رئیس متکلّمین امامیّه و سرآمد ایشان و دارای نفوذ و اقتدار و جلالت دینی و دنیوی بود ، بشرف ملاقات حضرت امام حسن‌عسکری ع مشرّف بلکه در موقع وفات آن‌حضرت بزیارت جمال مبارك **حضرت ولی عصر عجل‌الله‌فرجه** نیز مفتخر ، عظمت مقام و امامی مذهب بودن او مصرّح به کلمات نجاشی و شیخ طوسی و ابن‌داود وعلاّمهٔ حلّی و ابن‌الندیم و ملل و نحل شهرستانی و دیگر اکابر رجال و سیر میباشد بلکه از جملهٔ مشایخ زمان خود محسوب ، لساناً و قلماً مصدر خدمات دینی بزرگ و شایانی نسبت باستوار داشتن اساس دین مقدّس اسلامی و متقن داشتن اصول و قواعد مذهب امامیّه و مدافعه از مخالفین‌آن دین و مذهب بوده است . اینك بااینکه کاتب بلیغ ادیب شاعر ودر دربارخلافتی محترم و دارای مقام شامخ و تالی مقام وزارت بوده است اشتهارعمدهٔ او درعلم‌کلام و مقام شامخ متکلّمی و اهمیّت دادن مسئلهٔ‌امامت و احتجاج بامخالفین عقائد حقّه و مدافعه از شبهات ایشان بوده ودیگرمراتب‌کمالیّهٔ او درجنب‌این‌خدمات دینیّه کالعدم است . درامامت و ردّ عقائد و مؤلفات ملاحده و درباب مقالات فاسده و اثبات عقائد و تأیید و تسدید مبانی مذهب امامیّه و تواریخ ائمّهٔ اطهار ع و موضوعات متنوعهٔ دینیّه تألیفات طریفهٔ بسیاری داردکه ذیلاً مینگاریم .

همین ابوسهل است‌کـه پرده از روی‌کار حسین بن منصور حلاّج سابق‌الذکر و شلمغانی‌ابن‌ابی‌العزاقرسابق‌الذکر (که دربغدادمحض‌کذب وافترا بحضرت‌صاحب‌الامر ع

دعوی بابیّت می‌کردند وخود را سفیر و وکیل و باب آن امام غایب معرفی نموده ومردمرا بدعوی کاذبهٔ خودشان دعوت میکردند) برداشت وکذب و نیرنگ ایشان را فاش نمود و مردمرا از توجه بایشان منصرف گردانید . چنانچه شلمغانی مذکورکسی نزد ابوسهل فرستاد و بقیام ودعوی بابیّت خودش دعوت کرد وباظهارمعجزه‌اش مستظهر نمود ابوسهل گفت نمیدانم معجزه چیست لکن اگر شلمغانی موی پیش سرم را برویاند من بدو ایمان آورده و تمامی اورا قبول مینمایم ، شلمغانی بعداز این پیغام مأیوس شده ودیدکه شیر، اسیر روباه نمیشود .

نظیر این امر درحسین بن منصور حلاّج نیز اتفاق افتاد چنانچه اوهم بگمان مسخّر کردن ابوسهل (که تقریباً درمعنی‌مسخّر کردن تمامی‌اهل‌بغداد وعموم‌اثنی‌عشری مذهب بوده) بهمان رویهٔ شلمغانی‌کسی نزد او فرستاده وبقبول دعاوی باطلهٔ‌خود دعوتش کرد و از وی استمداد نمود او هم پاسخ دادکه من گرفتار محبت کنیزکان بوده و مردی زن‌دوست هستم لکن زنها بسبب‌سفیدی موی ریش وسرازمن‌متنفّرند وبدین‌جهت‌مجبور بخضاب میباشم‌که عار وننگ پیری‌را پوشیده دارم ومداومت‌آن اگر مؤثر هم باشد در هرچند روزی بسیار مشکل و اسباب زحمت است ، اگر منصور موی مرا سیاه گرداند بطوری‌که دیگر از زحمت خضاب‌آسوده باشم ازته دل ایمان‌آورده وتمامی اموال‌خودم را نیز درراه او خرج‌خواهم‌کرد اینك منصور نیز مأیوس شد ودانست‌که ابوسهل مانند ساده‌لوحان دیگرکه فریب اورا می‌خوردند نبوده و مسخّر او نخواهد شد (عنقا شکار کس نشود دام باز چین) . این‌گونه احتجاجات ابوسهل درمیان مردم منتشر شد ومنشأ فضیحت و رسوائی حلاّج و شلمغانی ، زبانزد و نقل مجلس صغیر وکبیر، کذب دعاوی مزخرفهٔ ایشان روشن و متاعشان فاسد ، بازار خودفروشیشان‌کاسد وعامل قوی درابتلای ایشان بکیفرکردار خودشان (بشرحیکه درشرح حال هریکی نگارش یافته) گردید .

از تذکّر این نکته ناگزیر هستیم‌که قلع و قمع حلاّج و نظائر وی ،آن‌هم در مرکز خلافت و بدستیاری قضاة و وزرای‌عامّه باآن همه‌کینه‌های مذهبی وسیاسی‌معلومه

کاری سهل نبوده وبجز تأییدات الهی‌که توأم با حسن تدبیر و متانت عقل باشد خارج از حدود امکان عادی است . **فمن جاهد فی‌الله لیهدینه سبله .**

با قطع نظر از اینها ، درجلالت ابوسهل همین بس‌که مردم ، اورا شایستهٔ مقام سفارت حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه دانسته ومرکوز اذهان عموم افراد شیعه بودکه بعد از محمد بن‌عثمان سفیر دویم‌آنحضرت در زمان غیبت صغری، همین‌ابوسهل‌اسمعیل بدان منصب سفارت مفتخر خواهد بود تاآنکه بعد از وفات محمّد ، توقیع همایونی از ناحیهٔ مقدّسه برخلاف انتظار اهالی بنام شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی صادر گردید ، مردم سبب قضیه را از خود ابوسهل استفسار نمودند پس‌آن مرد قوی‌ّالایمان و راسخ‌العقیدة، از روی تعبّد محض و تسلیم صرف‌که داشته بتوهّمات ایشان اعتنائی نکرد وبمدلول لاتَأْخُذُهُ فی‌اللهِ لَوْمَةُ لائِم پاسخ‌دادکه حضرات‌ائمهٔ‌اطهار ع خودشان بهتر میدانند (درکارخانه‌ای‌که ره عقل وفضل‌نیست ـ وهم ضعیف رأی فضولی چراکند) علاوه چون من متکلّم و مردی جدلی بوده و دائماً با مخالفین و دشمنان دین در سر مناظره ومجادله هستم احتمال میرود درموقعی‌که ازمحاکمهٔ ایشان فشاری دیدم افشای سرّکرده باشم برخلاف شیخ ابوالقاسم‌که بنهایت حافظ اسرار است و بالفرض اگر امام غایب زیردامنش‌باشد، با مقراضهایش بریده و ریزه ریزه‌اش‌بکنند متحمّل شده و اصلاً افشای سرّ نمیکند باری چنانچه اشاره شد ابوسهل شاعرهم‌بوده وازلطائف‌اشعاراواست:

لااخضب الشیب للغوانی	**ابغی به عندها ودادا**
لکن خضابی علی شبابی	**لبست من بعده حدادا**

تألیفات ابوسهل چنانچه اشاره شد بسیار است :

۱- ابطال‌القیاس ۲- الاحتجاج لنبوة‌النبی ص ۳- استحالة رؤیة‌القدیم تعالی ۴- الاستیفاء فی‌الامامة ۵- الانوار فی‌تواریخ الائمة الاطهار ع ۶- التنبیه فی‌الامامة ۷- التوحید ۸- الجمل فی‌الامامة ۹- حدوث‌العالم ۱۰- الرد علی اصحاب الصفات ظاهراً در ردکسانی است‌که صفات‌الله را زاید برذات میدانند **۱۱- الرد علی عیسی بن ابان فی‌القیاس ۱۲- الردعلی‌الغلاة ۱۳- الردعلی‌الواقفة ۱۴- الردعلی‌الیهود ۱۵- المجالس** که مذاکرات او با مجالس‌او با ابوعلی جبائی‌است **۱۶- الملل والنحل**که شهرستانی درکتاب

ملل ونحل‌خودبدان‌اعتماد داشته و ازآن نقل‌میکند **۱۷- نقض‌اجتهادالرأی‌علی‌ابن‌الراوندی ۱۸- نقض رسالة‌الشافعی** وغیراینهاکـه بسیار است . **ولادت‌ابوسهل اسمعیل بسال دویست** و بیست و هفتم یا سی و هفتم هجرت و وفات او نیز درماه شوال سیصد و یازدهم هجرت واقع گردید .

مخفی نماندکه شرح حال اجمالی **ابوسهل‌بن‌نوبخت**که جدّ اعلای همین ابوسهل اسمعیل بن علی میباشد ضمن اصل عنوان‌نوبختی مذکور شد وهمچنین شرح‌حال حسن بن موسی خـواهرزادهٔ اسمعیل را نیز بعنوان **نوبختی حسن بن موسی** نگارش داده‌ایم . **اما تلامذهٔ ابوسهل اسمعیل** بسیار است و چنانچه در صدر عنوان اشاره شد درکلام وغیره شاگردانی داشته‌که بعداز وفات وی‌عقائد وآراء اورا درمیان‌شیعهٔ‌امامیّه‌انتشارمیداده‌اند من‌جمله یکی پسر خـودش **علی بن‌اسمعیل** مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** میباشدکـه مراتب علمیّه را از پدر خود و ابوالعباس ثعلب ادیب نحوی لغوی سابق‌الذکـر اخذ و اشعار ایشان را هم روایت‌کرده و ابومحمد حسن بن حسین نوبختی سابق‌الذکر بعضی‌از اشعار ثعلب را از وی شنیده و ضبط نموده است . نیز ازآن‌جمله است : **علی بن‌عبدالله بن وصیف ، محمد** بن بشر سوسنجردی حمـدونی ، **محمد بن یحیی صولی ، مظفر بن محمد** بن احمد خراسانی بلخی‌که **اولی** بعنوان **ناشی‌اصغر،** سیمی بعنوان **صولی** درمحل خود از این‌کتاب مذکور و **دویمی** نیز بعنوان **حمدونی** نگارش یـافته و ضمن شرح حال **ابن‌قبه** از باب سیّم نیز خواهدآمد **اما چهارمی، مظفر بن‌محمد** از اکابر تلامذهٔ ابوسهل اسمعیل نوبختی ، از اساتید شیخ مفید محمد بن محمد بن‌نعمان ، کنیه‌اش **ابوالجیش،** دراخبار و وقایع باخبر و ازمشاهیر متکلّمین و محدّثین بوده است‌کـه احادیث بسیاری استماع نموده ، اشعار خوب در بارهٔ اهل‌بیت عصمت ع گفتـه ، شیخ مفید تمامی تألیفات اورا از خودش روایت می‌کند ، نجاشی نیز بواسطهٔ شیخ مفید از او روایت مینماید :

۱- الارزاق والآجـال ۲- الانسان و اینکـه حقیقت انسان این هیکل بشری نیست **۳- الفدك ۴- فعلت فلاتلم**‌که‌کتابی است بزرگ درمثالب ، حسن‌بن‌علی طبرسی درکامل‌بهائی وشیخ مفید درکتاب‌ارشاد خود ازهمین‌کتاب روایت میکنند **۵- المجالس مع‌المخالفین‌فی‌معان**

مختلفة ۶- نقض العثمانية للجاحظ ۷- النكت والاغراض در امامت . **وفات ابوالجیش** بسال سیصد و شصت وهفتم هجری قمری واقع گردید .

(کتب رجالیه وص ۲۵۱ف و۲۲ هب و۳۱ ت و۲۳ ج ۱ عن ومدارك حلاج و شلمغانی)

ابوسهل جرجانی عیسی بن یحیی- مسیحی ذیلاً بعنوان **ابوسهل مسیحی** مذکوراست .

ابوسهل صعلوکی محمد بن سلیمان - درباب اوّل ضمن عنوان **صعلوکی سهل** مذکور شده است .

ابوسهل طبیب
ابوسهل عیسی } بعنوان **ابوسهل ارهجانی** و **ابوسهل جرجانی** مذکـور داشتیم .

ابوسهل فارسی فضل بن نوبخت - از افاضل منجّمین اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه درعصر خود با منجّمی ومعرفت احکام نجومی معروف، باصابت رأی و استخراجات نجومی مشهور ومولد ومنشأ وی فارس بود. دراوائل خلافت عباسی که ترجمهٔ کتب علمی پیشینیان (که بیونانی وفارسی و دیگر زبانها بوده‌اند) مورد تصمیم خلافت گردید فضل نیز بسیاری ازکتب اوائل را از پارسی بعربی ترجمه کرده و بدان وسیله نزد منصور دوانیقی دویمین خلیفهٔ عباسی (۱۳۶-۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) تقرّب یافت . دراحکام نجومی نیز محل وثوق او بود ، بعداز وفات منصور دردربار دیگر خلفا نیز بوده و روزگارخودرا بتألیف وترجمه‌میگذرانید تادراواخر خلافت هرون الرشید پنجمین خلیفهٔ عباسی (۱۷۰-۱۹۳ه ق = **قع - قصج**) درحوالی یکصد وهشتاد و پنجم هجرت درگذشت و از تألیفات او است :

۱- التشبیه والتمثیل ۲- الفال النجومی ۳- المدخل فی علم النجوم ۴- المنتحل من اقاویل المنجمین فی الاخبار والمسائل والموالید وغیرها. ظاهراً صاحب ترجمه همان فضل بن ابی‌سهل بن نوبخت استکـه بعنوان نوبختی فضل درباب اوّل (القاب) مذکور داشته‌ایم و من بـاب نسبت بجدّکه بسیار متداول است فضل بـن نوبخت نوشته‌اند . نیز احتمال قوی میرودکه این فضل بن نوبخت همان ابوسهل بن نوبخت باشدکه پسر بلاواسطهٔ خود نوبخت بوده و ضمن اصل عنوان نوبختی مذکور داشتیم و همین تألیفات فضل بن

نوبخت را بدو هم نسبت داده‌اند و بسط زائد موکول بتتبّع خود علاقمندان است .

(ص ۳۸۲ ف و ۶۰۷ ج ۲ مه)

ابوسهل **کوهی- ویجن** ذیلاً بعنوان **ابوسهل ویجن** مذکور است .

ابوسهل **محمد بن‌سلیمان** - همان **ابوسهل صعلوکی** مذکور فوق است .

ابوسهل **محمد بن علی** - در باب اوّل بعنوان **مؤذن** نگارش یافته است .

ابوسهل‌مسیحی **عیسی بن یحیی** - جرجانیّ البلدة ، نصرانیّ المذهب ، ابوسهل الکنیة ، از مهرهٔ اطبّا میباشدکه درهردو قسمت علمی و عملی طبّ مهارتی بسزا داشت ، علاوه برفنّ طب در ادبیّات نیز صاحب یدی طولی و بسیار فصیح بوده و خطّی خوب هم داشت ، دربلاد خراسان زندگانی کرده و ببعضی از ملوك خوارزمشاهیان نیز انتساب داشته است بلکه بنوشتهٔ مطرح‌الانظار از اکابر فلاسفه هم بوده وبعضی از اهل فن بشیخ ابوعلی سینایش ترجیح داده‌اند و بعضی دیگر اورا استاد ابوعلی دانند . از تألیفات او است :

۱- **اختصارکتاب المجسطی** ۲- **اظهار حکمةالله تعالی فی‌خلق‌الانسان** وغیراینها .

درقاموس‌الاعلام‌گوید بروایتی درچهل‌سالگی درگذشته وازسال وفات چیزی نگفته‌است و درمطرح‌الانظارگویدکه بسال چهارصد و یکم هجرت دربیابان ازتشنگی جان داد .

(ص ۱۲۰ ج ۱ مر و ۷۲۷ ج ۱ س)

ابوسهل‌نوبختی **ابوسهل بن نوبخت** - درباب‌اوّل(القاب) ضمن‌اصل‌عنوان **نوبختی** مذکور است .

ابوسهل‌نوبختی **اسمعیل** - فوقاً بعنوان **ابوسهل اسمعیل** مذکور شد .

ابوسهل‌نوبختی **فضل** - فوقاً بعنوان **ابوسهل‌فارسی** مذکور شد .

ابوسهل **ویجن یا ویژن بن رستم** - کوهی ، از منجّمین نامی اوائل‌قرن پنجم هجرت میباشدکه اصل وی ازجبال طبرستان، بهمین‌جهت

به کوهی معروف ، بسیار فاضل وکامل، درعلم هیئت وصنعت آلات و ارصادنجومی خبیر، درعهد عضدالدولة دویمین سلطان دیالمه (۳۳۸-۳۷۲ه ق = شلح- شعب) ودیگر ملوك آن سلسله براقران ومعاصرین خود مقدّم بود .

او دویمین حکیمی است که دردورهٔ اسلامی بعدازابن‌ابی‌منصوریحیی‌آتی‌الترجمة بامرشرف‌الدولة سیّمین ملوك دیالمه (۳۷۲-۳۷۹ه ق = شعب- شعط) رصد بسته‌است، با اینکه بفاصلهٔ چند سال شرف‌الدولة وفات یافت بازهم کار رصد بتعویق نیفتاد بلکه درتحت‌توجّهات دیگرملوك علم‌دوست دیالمه درمدت سی‌سال‌که دورهٔ‌کامل رصد میباشد آن امرخطیر را بانجام رسانید و رصد او موردتحسین وتصدیق علمای‌فن‌گردید و زیج‌او منشأ استخراج‌احکام‌نجومی‌منجّمین‌شد. درهریك‌ازاصول‌هندسه وپرگار وصنعت‌اسطرلاب و نظائرآنها تألیفی داشته و درحدود چهارصد و پنجم هجری قمری درگذشت.

(ص ۳۹۵ف و۶۶۹ ج۲ مه)

ابوسهل هروی محمد بن علی - در باب اوّل بعنوان مؤذن محمد مذکور است .

ابوسیار
ابوسیاره
در اصطلاح رجالی اولی مسمع بن عبدالملك کردین و مطر بن سیارکوفی و دویمی هم عمیرة بن اعزل قیسی است .

ابوشاکر در اصطلاح رجالی عبدالاعلی بن زید عبدی‌کوفی است .

ابوشامة عبدالرحمن بن اسمعیل بن ابراهیم بن‌عثمان - شافعیّ‌المذهب ، شهاب‌الدین اللّقب ، مقدسی الاصل ، دمشقی النّشأة والولادة ، ابومحمد الکنیة ، ابوشامة الشّهرة (که در بالای ابروی چپ خال بزرگی داشته است) از مشاهیر علمای قرن هفتم هجری شافعیّه میباشدکه درفقه و حدیث و تاریخ و نحو و ادبیّات و قرائات متنوعهٔ قرآنی وحید عصر خود بود ، نخست در دمشق درسن‌کمتر از ده سالگی قرآن مجید را خواند ، در شانزده سالگی آن‌کتاب الهی را نزد علم‌الدین سخاوی و دیگر اکابر وقت با تمامی قرائات متداوله یاد گرفت ، عاقبت در اسکندریّه بتکمیل مراتب علمیّه پرداخت ، فقه و حدیث و تاریخ و نحو و ادبیّات و دیگر علوم

متداوله را متقن ساخت وتألیفات طریفه دارد :

۱- الاصول فی‌الاصول ۲- شرح‌الحدیث المقتفی فی‌مبحث مبعث المصطفی ص ۳- کتاب‌الروضتین فی‌اخبار الدولتین النوریة والصلاحیة که درمصر و قاهره چاپ شده است **۴- مختصر تاریخ دمشق** که‌کتاب تاریخ دمشق ابن‌عساکر را دومرتبه تلخیص‌کرده و اول آنها بیست مجلد است **۵- مفردات القراء ۶- نظم‌المفصل للزمخشری ۷- الوجیز فی‌اشیاء من‌الکتاب‌العزیز** وغیراینها . **وفات ابوشامه** بسال ششصد و شصت و پنجم هجری قمری در هفتاد سالگی در دمشق واقع شد و درمقابر باب‌کیسان یا باب‌الفرادیس مدفون گردید و بنوشتهٔ بعضی دونفر ببهانهٔ استفتا بخانه‌اش وارد و اورا شدیداً زدند بطوری‌که مریض‌شده و بهمان سبب درگذشت . (ص ۲۳۷ ج۱س و ۳۱۷ مط)

ابوشبرمة عبدالله بن‌شبرمه- مصطلح‌رجال و بعنوان **ابن‌شبرمة** خواهدآمد.

ابوشبل دراصطلاح رجالی احمد بن‌عبدالعزیز، عبدالله بن‌سعیداسدی، علقمة بن‌قیس، یحیی بن محمد بن عبدالله و بعضی دیگر بوده و شرح اجمالی احمد مذکور را بعنوان **جوهری** و علقمه را نیز بعنوان **نخعی** در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم .

ابوشجاع در اصطلاح رجالی فارس بن سلیمان ارجانی است .

ابوشجاع **سلطان‌الدولة**- ششمین‌ملوك دیالمه میباشدکه درخاتمهٔ باب‌کنی ضمن‌عنوان **آل‌بویه** خواهدآمد.

ابوشجاع **شیرویة بن‌شهرداد** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **دیلمی** نگارش یافته است .

ابوشجاع‌عضدالدولة دویمین دیالمه میباشدکه ضمن عنوان **آل‌بویه** در خاتمهٔ باب کنی خواهدآمد .

ابوشجاع **محمد بن حسین** - بن محمد بن عبدالله بن ابراهیم روذراوری الاصل، اهوازیّ‌الولادة ، ظهیرالدّین‌اللّقب ، بقریهٔ روذراور نامی از قراء نهاوند منتسب، ازجملهٔ صلحای علمای عصر خود معدود ، درفنون‌بسیاری

صاحب یدی طولی بود، در اعراب وتاریخ وفقه وحدیث تألیفاتی داشته وکتاب تجارب‌الامم ابن‌مسکویه را تکمیل نموده است‌که بنام ذیل تجارب‌الامم مشهور میباشد.

بمناسبت آنکه پدرش وزارت قائم بامرالله بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی (۴۲۲-۴۶۷ه ق = تکب - تسز) را داشته او نیز مرجع خدمات و مصدر مهمّات امور گردید تا آنکه درخلافت مقتدی بالله بیست وهفتمین ایشان (۴۶۷-۴۸۷ ه ق = تسز- تفز) بسال چهارصد وهفتاد ویکم هجرت بوزارت رسید وبهمین جهت به ابوشجاع وزیر مشتهر گردید.

این وزیر روشن‌ضمیر درحفظ نوامیس شرعیّه و پاسداری قوانین ومقرّرات دینیّه نهایت اهتمام و مواظبت بکاربرد، تقوی وعدالت او معدلت پیشینیان را یادآور شده و درانظار عامّه جلوه‌گر ساخت، همه روزه پیش از بیرون رفتن از سرای خود مقداری از روی قرآن مجید خوانده وبخط خودش نیزکه زیباترین خطوط بوده مقداری ازآن کتاب الهی را مینوشته است. همچنین زکوة تمامی املاك و مزارع خودرا میپرداخت و بسی صدقات‌نهانی بجا می‌آورد. بالجملة انواع‌عدالت و برّ و احسان و رعیّت‌نوازی ودیانت‌پرستی وی زیاده‌ازآن‌است‌که دراین‌عجاله نگارش‌یابد این‌است‌که بشهادت‌ارباب سیر عهد وزارت و صدارت ابوشجاع در استیفای نیك‌بختی خلافت عباسی و توفر نعمت وآسایش رعیّت و عموم‌یافتن امنیّت و رفاهیّت بتمامی عهدهای‌آن خلافت تقدّم‌داشت تاآنکه بسال چهارصد و هشتاد و چهارم هجرت درنتیجهٔ سعایتی‌که جلال‌الدین ملکشاه فقط بجهت تشیّع وی‌کرده وعزل‌اورا درخواست‌نمود ویا بجهات دیگرکه از وی سرزده بوده بمدلول (عدو شود سبب خیرگرخدا خواهد) عاقبت بخیر شد، یك‌چندی درنجف اشرف درآستان ملایك پاسبان حضرت امیرالمؤمنین ع بسربرد تاآنکه در موسم حج بزیارت بیت‌الله‌الحرام مشرّف وبعد از ادای فریضهٔ حج بمدینهٔ طیّبه رفت، درآن ارض اقدس‌توطن‌کرد ومثل دیگرخدّام‌حرم مطهرنبوی ص در روشن‌کردن‌چراغها وجاروکشی وغیره مشغول خدمت شد، ازمیمنت‌آن خاك پاك بحفظ تمامی قرآن مجید موفق‌آمد و بحسب نذر سابق خودکه در موفقیّت این سعادت‌کرده بوده هزار دینار (که هردیناری

معادل یك مثقال هیجده نخودی طلای مسکوك است) صدقه داد ، یك سدس ملك معینی خود راکه در ناحیهٔ دجیل داشته وقف نموده وباقی عمر خود را درآن خاك پاك بسر برد تا درنیمهٔ جمادی الاخرهٔ چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت درپنجاه ویك سالگی وفات یافت و درجوار مزار حضرت ابراهیم بن رسول‌الله ص مدفون گردید .

مخفی نماندکه ابوشجاع علاوه برمزایا وکمالات متنوعهٔ علمی طبع شعرروانی هم داشت ، بسیاری از معانی دقیقه را درقالب الفاظ رشیقه نظم کرد و مضامین ملیحه را با عبارات فصیحه موزون میساخت واز او است :

لیس المقادیر طوعا لأمرء ابدا	و انما المرء طوع للمقادیر
فلاتکن ان اتت بالیسر ذا اشر	ولا بئوسا اذا جائت بتعسیر
وکن قنوعا بما یأتی الزمان به	فیما ینوبك من‌صفو و تکدیر
فما اجتهاد الفتی یوما بنافعه	و انما هو القـاء المعاذیر

(ص ۲۷۶ ج ۲ مه)

ابوشجاع محمدبن علی- درباب سیم بعنوان ابن‌الدهان خواهدآمد .

ابوشجرة دراصطلاح رجالی معاویة بن محصن بن علی کندی صحابی است.

ابوشداد در اصطلاح رجالی قیس بن‌کشوح و محمد بن عمارة‌بن ذکوان کلابی است .

ابوشریح دراصطلاح رجالی عمرو خزاعی ، یا عبدالرحمن بن عمرو، یا خویلد صحابی است .

ابوالشریك مجنون از شعرای اواخر قرن دویم میباشد ویا ظاهراً اوائل قرن سیم هجرت را نیز دیده‌است . معاصرش اصمعی سابق‌الذکر (متوفی دویست‌وچهاردهم‌هجرت) گویدروزی نزد والی بصره بودم‌خبر آوردندکه دم در دیوانه‌ایست وشعر میخواند پس حسب‌الامر خلیفه وارد حضور شد ، مردی بود بلندبالا مانند نخله و بعد از سلام ، خلیفه از وی پرسیدکیستی در جواب گفت :

انـا ابـوالشریك الشاعر	من‌سال عنی فانا ابن‌الفاغر

امیر گفت چه عجب مدّاح خودت هستی گفت :

لأنني ارتجـل ارتجـالا ماشئت یامن‌البس الجمـالا

امیر باصمعی گفت این مجنون نیست چیزی از او سؤال کن پس معنی **ریم** را از وی پرسید گفت :

الریم فضل اللحم للجزار ینحـره للفتیـة الأیسار

بعد اصمعی معنی **حلوان** را سؤال نمود گفت :

الیس مایعطی علی الکهانـة والحـر لایقنع بالمهـانة

سپس معنی **دکاع** را استفسار نمود گفت :

انالدکاع هو سعال الماشیة والله لاتخفی علیـه خافیة

پس **توله** را پرسید در جواب گفت :

عوذة عنق‌الطفل عندی تولة وقد تسمی العنکبـوت تولة

همچنین از معنی رفه (با ضمّ وتشدید) سؤال‌کرده پاسخ داد :

الرفة التبن فسل ماشئتـا لقد وجدت عالما خریتا

اصمعی‌گوید دیگر ازکثرت‌سؤال‌خجالت‌کشیدم پس‌او ازمن‌معنی **هلقس** و **سحساح** و **راوح** را پرسید وگفت : **ما الهلقس والسحساح والحمل الراوح لایراح** در جواب گفتم‌که **هلقس** طمع، **سحساح** کسی‌است‌که دریکجا استقرار نیابد ، **راوح** لاغر است ابوالشریك گفت :

مانت الا حـافظ للمعلم احسنت ماقلت بغیر فهـم

امیر گفت مرحبا ای‌کاش هردیوانه اینطوربودی پس ده هزار درهم بدو بخشید و او نیز بعد از اخذ دراهم بامیر گفت :

رشت جناحی یا اخا قریش اقررت عینی و اطبت عیشی

سال وفات ابوالشریك و نام او بدست نیامد وظاهراً نام اصلیش نیز همین ابوالشریك‌بوده است . مخفی نماندکه بعضی از معانی مذکورهٔ لغات مزبوره درکتب لغت متداوله‌نبوده و درصورت لزوم محتاج بتتبّع‌است . (ص ۱۲۲ عقلاءالمجانین)

ابوشعبل یا **ابوشعیل** - دراصطلاح رجالی **احمد بن معاویة بن‌سلیم** است .

ابوشعبهٔ حلبی مصطلح رجـال ، نامش غیرمعلوم و خانوادهٔ اوکه به **آل ابی‌شعبه** معروف هستند در خـاتمهٔ باب کنی بهمین عنـوان آل ابی‌شعبـه مذکور است .

ابوالشعثاء **جابر بن زید** - ازدی و یزیـد بن زیاد بن مهاصر موکـول بعلم رجال است .

ابوالشعیاء **عجاج** - درضمن شرح‌حال پسرش **رؤبه** درباب‌اوّل مذکور است .

ابوشعیب در اصطلاح رجـالی حماد بن شعیب حمانی و صالح بن خـالد محاملی است .

ابوشفقل درمرصّع ابن‌الاثیر گویدکه **ابوشفقل** شیطان فرزدق شاعر است که فرزدق‌بگمان‌خود اشعارخودرا ازاو روایت می‌کند چنانچه **ابولبینا** نیز شیطانی دیگر میباشدکه تلقین شعرش میکنـد و معنی اینجمله را از خـود ابن‌الاثیر نیز باید پرسید ودرجایی دیگر بنظرنرسید . درقاموس‌اللّغة همینقدرگویدکه **ابوشفقل** راویهٔ فرزدق یعنی‌کسی است‌که اشعار فرزدق را از خودش روایت میکنند واز ابولبینا چیزی دایر بدین موضوع نگفته‌است .

ابوشکور بلخی ازشعرای قرن چهارم هجرت میباشدکه درسال سیصدتمام‌هجرت متولد شد ، با امیر نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی چهارمین حکمران ملوك‌سامانیّه (۳۳۱-۳۴۳ه ق = **شلا - شمج**) معاصر وظاهراً مدّاح وی هم بود ، **قصائد** و **قطعات** بسیاری بدو منسوب ویك‌**مثنوی** مبسوطی نیز بنام **آفرین‌نامه** ببحر تقارب بدو منتسب میباشد و از او است :

مـار را هرچنـد بهتر پـروری	چون یکی خشم‌آورد کیفر بری
سفله فعـل مـار دارد بی‌خـلاف	جهد کن تـا سوی سفله ننگری

درختی‌کـه تلخش بـود گـوهرا	اگر چرب و شیرین دهی مر ورا

همـان میـوهٔ تلخت آرد پـدید		ازاو چرب وشیرین نخواهی‌مزید

اسم وسال وفات ومشخّصات دیگری بدست‌نیامد . (اطلاعات متفرقه)

ابوالشمقمق **مروان بن‌محمد** - مکنّی‌به **ابومحمد**، معروف به **ابوالشمقمق** ، از معروفین شعرای‌اوائل‌خلافت هارون‌الرشید پنجمین‌خلیفهٔ‌عباسی (۱۷۰_۱۹۳ ه ق = قع - قصج) میباشدکه با **ابودلامة** و**ابوالعتاهیة** و **ابونواس** و نظائر ایشان (که شرح‌حال هریکی درمحل مقتضی ازاین‌کتاب نگارش‌یافته) معاصر وازاشعار او است‌که در وصف بغداد گوید :

**لیس فیها مروئة لشریف		غیر هذا القناع بالطیلسان**
**وبقینا فی‌عصبة من قریش		یشتهون المـدیح بالمجان**

روزی مروان با بشار بن برد ملاقات‌کرد واز صلهٔ کاملی‌که درمقابل اشعار خود گرفته بوده خواستار مواسات گردید بشّارگفت من بجز شعر،کسب و حرفت و صنعت دیگری ندارم وتو هم مثل من شاعر هستی بهترآن است‌که با شعر خودت تکسّب کرده باشی ، مروان گفت راست است لکن الآن درحال عبور ازکودکان شنیدم‌که میخواندند :

**سبـع جـوزات و تینـة		فتحـوا بـاب المدینـة**
**ان بشـار بـن بـرد		تیس اعمـی فـی‌سفینـة**

بشّار قدری سکوت ورزیـد سپس صد درهم به مروان داد وگفت این را بگیر و دیگر اشعارکودکان را روایت نکـن مروان گویدکه آن دراهم را گرفته و بکـودکان دادم . خطیب بغدادی بعد از این جمله از علی بن محمد نامی نقل‌کرده‌که مادامیکه دربصره بودم همین دوبیت را از بچه‌گان میشنیدم . سال وفات مروان بدست نیامد .

(ص ۹۷ ج ۴ و۱۴۶ ج۱۳ تاریخ بغداد وغیره)

ابوشهاب در اصطلاح رجالی **محمد بن همام‌عبدی** و **معلی ابوشهاب** است .

ابوشیبه در اصطلاح رجالی **عقبة بن شیبه** و بعضی دیگر است .

ابوالشیخ **عبدالله بن محمد بن حیان** - یا حبان حافظ اصفهانی ، مکنّی به **ابومحمد** یا **ابوعبدالله**، معروف بـه **ابوالشیخ** ، از مشاهیر علمای

عامّه میباشدکه تألیفاتی درتفسیر قرآن مجید و احکام شرعیّه و موضوعات دیگر دارد و درسیصد و شصت و نهم یا پنجاه و چهارم هجرت درگذشت و تفسیر او به تفسیر ابن‌حبان معروف و ازبعض‌کلمات‌کشف‌الظّنون استظهار میشودکه نام او محمد بن محمد بن‌جعفر بستی است و رجوع با بن‌حبان هم شود . (کف وص۷۲۸ ج۱س)

ابو الشیص محمد بن رزین - مکنّی به **ابوجعفر**، ازاعاظم‌شعرای‌عرب‌اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه در ردیف شعرای نامی طراز اوّل بود، نوادر وحکایاتی از وی منقول است . دراواخر عمر ازهردو چشم نابینا شد ومراثی بسیاری درحق چشمهای خودگفته ونیز از اشعار او است :

وقف‌الهوی بی‌حیث‌انت‌فلیس‌لی	متـأخر عنـه ولا متقـدم
اجـد الملامة فی‌هواك لذیذة	حبا لـذكرك فلیلمنی اللوم

درسال یکصد ونود و ششم هجرت درگذشت . (ص ۸۷ ج۲ع و۷۲۸ ج۱س)

ابوصادق در اصطلاح رجالی ، بشر بن غالب ، ربیعة بن ناجد ، سلیم بن قیس هلالی، عبدخیر بن‌ناجد ،كلیب جرمی است. شرح‌اجمالی سلیم بعنوان هلالی مذکور و دیگران موکول بدان علم شریف هستند .

ابوصالح دراصطلاح رجالی، احمد بن‌عبدالملك مؤذن ، اشیم بن‌عبدالله خراسانی ، خلف بن حماد، عجلان خباز واسطی، عقبة بن‌صالح و بعضی دیگر است .

ابوصالح بن سید میرزا محسن - یا حسن رضوی تقوی ، سیّدی جلیل و عالمی‌است نبیل ازاکابرعلمای‌عهد شاه‌عباس‌ثانی صفوی(۱۰۵۱- ۱۰۷۷ه ق = غنا - غعز)که نسب شریفش با هیجده واسطه بجناب موسی مبرقع‌ابن‌امام محمدتقی ع موصول‌میشود . درمشهد مقدّس رضوی نقیب‌الاشراف سادات عالی‌درجات رضویّهٔ تقویّه بود ، درعهد شاه مزبور منصب صدرالممالك را داشت و مدرسهٔ صالحیّهٔ آن ارض اقدس‌که در اواخر بمدرسهٔ نوّاب شهرت یافته ازآثار خیریّهٔ او میباشدکه در

سال يك هزار و هشتاد و ششم هجرت بنايش نهاده و املاك بسيارى براى‌آن مدرسه و طلّاب علوم دينيّه وقف‌كرده است وسه سال پيش نيزكتابهاى بسيارى وقف طلّاب دينيّه نموده بود . كتاب **دقائق‌الخيال** نيز ازآثار قلمى‌او است‌كه رباعيّات متقدّمين ومتأخّرين شعر اورا بترتيب حروف هجا با تعيين شاعرش جمع و تدوين نموده‌است . سال وفاتش بدست نيامد و ظاهراً نام اصليش نيز ابوصالح است .

(ص۴۳۰ ج ۶ اعيان‌الشيعة)

ابوصالح 　**شيخ محمد مهدى** - درباب‌اوّل‌بعنوان **صالح افتونى** مذكوراست.

ابوالصباح 　در اصطلاح رجالى ابراهيم بن نعيم كنانى كوفى عبدى مذكور ذيل و حكم بن عمير همدانى و بعضى ديگر است .

ابوالصباح 　**ابراهيم بن نعيم - عبدى‌كنانى‌كوفى،** ازثقات ومعتمدين محدّثين شيعه از اصحاب صادقين ع بوده بلكه از حضرت امام موسى ع نيز روايت نموده است . از اعيان و اعلام دين و افاضل فقهاى اصحاب ائمّه ع ومراجع و رؤساى ايشان و دراحكام دينيّه مرجع فتوى و حرام و حلال بود . بالجملة ممدوح تمامى علماى رجال ويكى‌از اصحاب اصول اربع مأة مشهوره بوده و اخبار بسيارى نيز درمدح‌وى وارد وحضرت‌صادق ع ازكثرت وثاقت واعتدال واستقامت‌وى **ميزانش** ناميده وبدو فرمودند : **انت ميزان لاعين فيه** يعنى‌تو ميزانى‌هستى بغايت معتدل‌كه هردوكفّه‌اش برابر بوده ويكى ازآنها زيادتى بديگرى ندارد . وفات‌او بعداز يكصد وهفتادم‌هجرت واقع‌گرديد. **ناگفته نماندكه نعيم** بروزن‌كميل و **عبدى** هم منسوب به عبدالقيس يكى‌از پدران ابوالصباح است چنانچه دركلمات بعضى‌از اجلّه اورا **ابن‌عبدالقيس** هم ناميده‌اند **وكنانى** هم بكسركاف منسوب به‌كنانة بن خزيمة بن مدركة بن الياس بن مضر است‌كه سرسلسله وپدرقبيلۀمشهوره‌اى‌ازقبائل‌عرب‌بوده وكنيه‌اش **ابوالنضر** وجدّاعلاى‌چهاردهمين حضرت نبوى ص است .　　(ص۲۳هب و۶۸۱ ج۱مه وكتب رجاليه)

ابوالصبیح **ابوالصحاری** **ابوصخـر** } در اصطلاح رجالی ، **اولی** دراج بن‌عبدالله ، **دویمی** مجهول الاسم و از اصحاب حضرت باقر ع و **سیمی** خنیس بن خالد خزاعی و عمرو بن طلحة عجلی است .

ابوصخر کثیر بن‌عبدالرحمن بن ابی‌جمعة - اسود بن‌عامر بن‌عویمر خزاعی، از مشاهیر شعرا و عشّاق عرب میباشدکه با عشق و محبت عزة دختر جمیل بن‌حفص بن‌ایاس بن‌عبدالعزی بن‌حاجب‌شهرت داشت واکثراشعارش دربارهٔ همین معشوقه‌اش بوده و بین ایشان حکایات و نوادری جاری میباشدکه درکتب مربوطه مذکوراست . چنانچه مجنون عامری معروف را گاهی با معشوقه‌اش لیلی معرفی‌کرده و مجنون لیلی‌گویند گاه است‌کثیررا نیز با معشوقه‌اش عزة معرفی‌کرده وکثیر عزة گویند و همچنین عزة را نیزگاهی بجهت انتساب بجدّ اعلای حاجب نامش عزةالحاجبیة‌گفته و گاهی تنها حاجبیّه‌اش‌گویند (مثل عامریّه‌گفتن لیلی‌که ازقبیلهٔ بنی‌عامر بوده‌است) خود کثیر نیز دربعضی‌از اشعار خود بهمین وصف حاجبیّه‌اش موصوف داشته چنانچه‌گوید:

اذا ماالتتنا خلة کی تزیلنـــا ‌‌‌ ‌ ‌ ابینا و قلنـــا الحاجبیة اول
سنولیك عرفا انااردت وصالنا ‌ ‌ ‌ و نحن لتلك الحاجبیــة اوصل

نیز از ابیات یك قصیدهٔ تائیه مشهورهٔ کثیر است :

و انی و تهیامی بعزة بعدما ‌ ‌ ‌ تسلیت من وجد بها و تسلت
لکا المرتجی ظل الغمامة کلما ‌ ‌ ‌ تبوء منهـــا للمقیل اضمحلت

اشعارکثیرکه درباب مماطله و خلف وعده‌کردن عزةگفته بسیاراست .

از نوادر اتفاقات آنکه کثیر در مدینه غلام عطرفروشی داشته‌که عطر را بزنان عرب نسیه میفروخت ، روی این عادت بعزة هم نسیه فروخته بود لکن عزة در تأدیهٔ بهای عطر با مسامحه میگذرانید تاآنکه باز روزی با جمعی از زنان دیگر درآن‌دکان بودند ، غلام نیز بهای عطر را مطالبه‌نمود عزة بازهم طفره‌کرد وگفت باین‌زودی‌خواهم داد پس غلام این شعرکثیر را :

قضی کل ذی دین فوفی غریمه   وعزة ممطول معنی غریمهـا

که پیش از آن موقع درخلف وعدهٔ عزة گفته بوده (و درباب کنی ضمن شرح حال **ام البنین** زن ولید بن عبدالملك اموی نیز اشاره خواهیم کرد) از راه تمثل فرو خواند (غافل از اینکه او همان معشوقهٔ مالك خودش کثیر است) زنان دیگر گفتند مگر این زن بدهکار خود را نمی‌شناسی گفت نه والله ، گفتند که او همان عزة معشوقهٔ کثیر است غلام گفت شما را گواه میگیرم که عزة را از بدهی خودش بحل کردم پس غلام قضیه را بمالك خودش کثیر نقل کرد کثیر هم گفت من نیز خدا را شاهد میگیرم که ترا محض رضای خداوندی آزادکرده وتمامی سرمایهٔ دکان عطّاری را نیز بتو بخشیدم. کثیر درزمان خلافت بنی امیّه میزیست وبنوشتهٔ قاموس الاعلام با عبدالملك بن مروان پنجمین خلیفهٔ اموی (۶۵-۸۶ه ق = سه- فو) وبرادرش عبدالعزیز وپسرش یزید مربوط بود ومدایح بسیاری هم دربارهٔ ایشان گفته‌است. با این حال محبت فوق العادة بحضرت علی المرتضی ع و اهل بیت حضرت رسالت ص داشت و این انتساب خود را هم از امرای بنی امیّه کتمان نمیکرده است انتهی .

ظاهر این کلام قاموس الاعلام آنکه کثیر در مذهب اهل سنّت و جماعت بوده و نسبت بحضرت امیرالمؤمنین ع و خانوادهٔ رسالت ص نیز محبت فوق العادة داشته است، لکن ظاهر کلام بعضی از اجلّه آنکه کثیر شیعه مذهب بوده و دربارهٔ آل ابیطالب تعصّب بسیاری داشت . ابن خلّکان گوید روزی عبدالملك (مذکور فوق) کثیر را گفت ترا قسم بحق علی بن ابیطالب ع راست بگو که عاشق تر ازخودرا سراغ داری گفت یاامیرالمؤمنین اگر بحق خودت قسم میدادی هرآینه راست میگفتم عبدالملك هم چنان کرد ، کثیر گفت بلی در بیابانی میرفتم دیدم مردی دامی درست کرده است پرسیدم که برای چه اینجا نشسته‌ای گفت خود و اهل وعیالم گرسنه بودیم این دام را گذاشتم که شکاری بدست آورم و قوت و معاش یکروزه را تهیه کرده باشم گفتم من هم اینجا با تو باشم که بلکه شکاری بدست آوری ویك قسمت هم بمن بدهی او هم راضی شد . باهم بودیم تا یك آهو بدام افتاد ، خواستیم که آن را بگیریم آن مرد سبقت کرد وآن آهو را گرفت ، بمجرّد گرفتن

بند از پایش برداشته و رهایش نمود ، درجواب پرسش ازسبب آن گفت چون شبیه‌لیلی بود رحم و رقّت نمودم پس این اشعار را انشا نمود :

ایــاشبه لیلی لاتروعی فاننی	**لك الیوم من وحشیة لصدیق**
اقول وقد اطلقتها من وثاقها	**فــانت للیلی ماحییت طلیق**
وعینك عیناها وجیدك جیدها	**سوی ان عظم‌الساق منك دقیق**

بالجملة‌کثیر اغلب اوقات درمصر و دمشق شام امرار حیات مینمود ، عاقبت بسال صد و پنجم هجرت در مدینهٔ منوره درگذشت و عکرمه از موالی ابن‌عباس هم در همان روز وفات‌کثیر وفات یافت ، مردم‌گفتند **مات افقه‌الناس و اشعرالناس** .

مخفی‌نماندکه **عزة** با دوفتحه و تشدید ثانی و **کثیر** هم بضمّ اوّل و فتح ثانی وکسر و تشدید ثالث صفت مشهورهٔ صاحب‌ترجمه است‌که ازکثرت‌کوتاه قدی بدین‌صفت‌شهرت یافته‌است چنانچه بهمین‌سبب اورا **رب‌الذباب** نیزمیگفته‌اند .گویندکسی‌کثیررا درحین طواف دید وبعدازآن میگفته است هرکه‌گویدکه قامت‌او بیشتر از سه وجب بوده دروغ گفته‌است وبنا براین‌سبب‌که در وجه‌تسمیه‌کثیر گفته‌اند این‌کلمهٔ **کثیر**، لقب‌صاحب‌ترجمه میباشد ولکن‌اسمی‌دیگر بنظر نرسید وشاید اسم‌اصلیش نیزهمان‌کنیه‌اش ابوصخر باشد .

(ص ۳ ج ۲ کا و ۳۸۷۶ ج ۵ س وغیره)

ابوصخرة **احمد بن ابی‌نعیم** - بعنوان **ریاشی** در بـاب اوّل (القاب) نگارش یافته است .

ابوصدقة **بشر بن‌مسلمة** -کوفی‌مصطلح‌علم‌رجال وموکول بدان‌علم‌شریف‌است.

ابوالصفا **خلیل بن‌احمد**- عروضی‌که بعنوان **ابوعبدالرحمن خلیل** خواهدآمد.

ابوصفرة **ظالم بن سراق** - از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع میباشدکه بعد از وقعهٔ جمل حاضر خدمت آن‌حضرت شد وگفت والله اگر حـاضر جمل میبودم یك تن از قبیلـهٔ ازد با تو مقاتله نمیکرد، در بصره وفات یافت و آن‌حضرت بجنـازه‌اش نماز خواند . شرح حال پسرش مهلب نیز بعنوان **ابوسعید مهلب**

مذکور و وزیر مهلبی حسن بن محمد نیز که ازاحفاد او است بعنوان **مهلبی حسن بن محمد** درباب اوّل (القاب) نگارش یافته است . (کتب رجالیه وص ۲۵هب وغیره)

ابوصفیه دراصطلاح رجالی کنیهٔ دینارپدر ابوحمزهٔ ثمالی سابق الذکر است.

ابوالصلاح تقی یا **تقی‌الدین ابن‌نجم** - یا نجم‌الدین بن عبیدالله حلبی (علی اختلاف التعابیر) شیخ اجل اقدم، فقیه فاضل محدّث ثقه ومعتمد، از اعاظم مشایخ امامیّه ، از اعیان فقها ومتکلّمین قرن پنجم هجری شیعه میباشدکه در مراتب علمیّه و ایفای وظائف دینیّه دارای مقامی عالی واز تلامذهٔ شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ ه ق = تس) وسید مرتضی (متوفی بسال۴۳۶ه ق = تلو) بود ، به سلاّر بن عبدالعزیز دیلمی نیز تلمذنموده وازطرف سیّد بتدریس یا قیام بامور دینیّهٔ بلادحلب منصوب شد و بهمین جهت به **خلیفةالمرتضی** موصوف گردید . موافق آنچه از بعض کتب تراجم استظهار میشود از طرف شیخ طوسی نیز دربلاد شام نیابت داشت و بهمین جهت به **خلیفةالشیخ** نیزموصوف میباشد ودراصطلاح فقها باهریك از **تقی** و **ابوالصلاح** و **حلبی** مذکورش دارند واز تألیفات او است :

۱- **البدایة** درفقه ۲- **تقریب المعارف** درعلم کلام ۳- **دفع شبه الملاحدة** ۴- **الشافیة** ۵- **شرح الذخیرة للمرتضی** ۶- **العمدة** ۷- **الکافی** ۸- **اللوامع** هرسه درفقه ۹- **المرشد فی طریق التعبد** وغیراینها . **وفات ابوالصلاح** بسال چهارصد وچهل وهفتم هجرت درصدسالگی درحلب واقع گردید . (ص۱۲۸ت و ۴۸۰مس و۲۳هب و ۴۸۰ج۱۵عن وغیره)

ابوالصلاح خلیل بن ایبك - بعنوان صفدی درباب اوّل مذکور شده است .

ابوالصلت امیة بن عبدالعزیز بن ابی‌الصلت - مغربی اندلسی دانی، از مشاهیر اطبّا و حکمای قرن ششم هجری میباشدکه در سال چهارصد و شصتم هجرت دربلدهٔ دانیه نامی از بلاد اندلس از اراضی مغرب زمین متولد شد ، نخست درشهر اشبیلیه از بلاد اندلس و مدتی هم درمصر و اسکندریّه وسالیان درازی درشهر مهدیّه از بلاد افریقا مراتب علمیّه را تکمیل نمود ، علاوه برفن طب و فنون دیگر

حکمت که قرین ابوعلی‌اش شمارند در فنون ادبی و شعری و علوم پیشینیان نیز مهارتی بسزا داشت ، بالخصوص درریاضیّات وهیئت ونجوم وهندسه متفرّدبود وعدیل ابوریحان بیرونی سابق‌الذکرش‌دانند . درقاموس‌الاعلام‌گوید موقعی‌که‌ابوالصّلت وارد اسکندریّه بوده یك‌کشتی در جای بسیار عمیق دریا غرق شد ، ابوالصّلت قدرت بیرون آوردن را بوزیر وقت مصر اظهار داشت، او نیز موافق دستورخود ابوالصّلت وسائل لازمه‌را فراهم آورد ، بعد از اقدام بعمل ، کشتی را بواسطهٔ مقرّه‌ها روی‌آب‌آوردند ولیّ درعین حال طنابهای معموله درکارگسیخته‌شد وکشتی از نو غرق‌گردید، وزیر درخشم‌شده وآن‌حکیم را در زندان‌کرد، درحدود بیست سال درزندان بود وبروایتی درکتابخانه‌ای محبوسش داشتند او نیز ازفرصت‌استفاده‌کرده وتمامی‌کتابهای‌آنجارا مطالعهٔ‌کامل‌نمود وبدینوسیله دایرهٔ معلومات متنوعهٔ او فوق‌العادة توسعه یافت ، تا ازآنجا بیرون‌آمده وباز بمهدیّه مراجعت‌کرد ودر اوّل محرّم سال پانصد و بیست و پنجم یا نهم هجری قمری در همانجا بـا مرض استسقا درگـذشت . از ابیات قصیده‌ایست‌کـه نقش آن را بـرسنگ مزارش وصیّت‌کرده بود .

سکنتك یا دار الفناء مصدقا ‌ ‌ ‌ بـانی الی دار البقاء اصیر
و اعظم ما فی‌الامرانی صائر ‌ ‌ ‌ الی عادل فی‌الحکم لیس یجور
فیالیت شعری کیف القاه عندها ‌ ‌ ‌ و زادی قلیل والذنوب کثیر

نیز بابوالصّلت منسوب واز لطائف اشعار است :

و قائلة ما بال مثلك خاملا ‌ ‌ ‌ ءانت ضعیف‌الرآی امانت عاجز
فقلت لها ذنبی الی‌القوم اننی ‌ ‌ ‌ لما لم یحوزوه من‌المجد حائز
ومافاتنی‌شییء سوی‌الحظ‌وحده ‌ ‌ ‌ واما المعالی فهی عندی غرائز

در هریـك از ادویهٔ مفرده و اسطرلاب و شرح‌حال‌شعرای اندلس و منطق و هندسه و بعضی از موضوعات دیـگر تألیفی دارد .

(کف وص ۸۴ ج ۱ کا و ۷۲۸ ج ۱ س و ۱۲۲ مر وغیره)

ابوالصلت

عبدالسلام بن‌صالح - مروی خراسانی ، ازمشاهیرمحدّثین‌میباشد که وثاقت وجلالت وصحیح‌الحدیث‌بودن وی بین‌الفریقین‌مسلّم،

بلکه موافق تصریح بعضی ازاکابر اهل‌فن شیعه مذهب ومحبّ خانوادهٔ حضرت رسالت‌ص و خادم حضرت رضا ع بوده و احادیث بسیاری ازآن‌حضرت روایت نموده‌است . بلی با علمای عامّه نیز مخالطت داشته و اخبار ایشان را نیز روایت میکرد و شاید همین قضیه منشأ اشتباه بعضی از اجلّه شده و بعامی بودنش رفته‌انـد . بهرحال وثاقت او مصرّح به علمای عامّه نیز بوده بلکـه بعضی از ایشان عیب اورا منحصر بتشیّع و رافضی و محبّ آل رسول بودنش داشته‌اند وبس و بسط زاید موکول بکتب مربوطه میباشد .

(ص۲۳هب و۸۵لس وکتب رجالیه)

ابوالصمصام **سیدذوالفقار**- بـن محمد بن معبد بـن حسن ، حسنی مروزی ، مکنّی به **ابوالصمصام** و **ابوالوضاح**، ملقّب به **عمادالدین**، معروف به **سید عمادالدین**، از اجلای علمای نامی امامیّهٔ قرن ششم‌هجری میباشدکه فقیه‌متکلّم عالم فـاضل ، از عدول و ثقـات محدّثین شیعه ، انوار علمیّه‌اش ساطع ، ازکثرت علم و دیانت و وثاقت‌که داشتـه در سند بسیاری از اجازات علما واقع وکمتر اجازه‌ایست‌کـه سندش خالی از روایت وی باشد . ازجملهٔ مشایخ روایت ابن‌شهرآشوب، قطب‌راوندی، سیدضیاءالدین‌فضل‌الله راوندی‌بوده و او هم ازشیخ‌طوسی(متوفی‌بسال۴۶۰ه ق = تس) و سید مرتضی (متوفّی بسال ۴۳۶ه ق = تلو) و نجاشی و سلّار بـن عبدالعزیز دیلمی و نظائر ایشان روایت نموده‌است . زیاده برصد وپانزده سال عمرکرده وشیخ‌منتجب‌الدین درصد و پانزده سالگی او با او ملاقات کرده است . درخاطر دارم‌که نام ابوالصمصام را درجایی **سید محمد** و درجایی دیـگر (که هردو از نظرم رفته) **سید معبد** نوشته بودند .

(ص ۲۳هب و۴۹۵ مس و تنقیح‌المقال وغیره)

ابوالصمصام **سید ذوالفقار بن معد** - (بادوفتحه وتشدید دال)حسینی‌مروزی، بنوشتهٔ مستطرفـات بروجردی از اجلاّی علمای امامیّه میباشد که از سید مرتضی وشیخ طوسی روایت نموده و ابن‌شهرآشوب وشیخ منتجب‌الدین نیز از وی روایت میکنند و منتجب‌الدین اورا در سن صد و پـانزده سالگیش دیده است .

ظاهر این جمله آن است که این ابوالصمصام ، همان مذکور فوق است . امّا مغایرت نام پدر و حسینی بودن نسب ممکن است که حسینی از سهو قلم کاتب بوده و لفظ معدّ هم همان معبد نام جدّ ذوالفقار باشد و خود بروجردی آنرا مَعَدّ تصور کرده و با دوفتحه و تشدید دال بودن آن تصریح نموده و صاحب ترجمه را هم من باب نسبت بجدّ ذوالفقار بن معدّ گفته است و صریح کلام تنقیح المقال که هردو را مستقلاً عنوان کرده تعدّد سید ذوالفقار مکنّی به ابوالصمصام است .

نگارنده گوید : ظاهر بحکم پاره‌ای قرائن جلیّه از وحدت اسم وکنیه و زمان و مشایخ و مدت عمر وغیره وحدت و یکی بودن ابوالصمصام سید ذوالفقار بوده و بعضی از اختلافات جزئی هم از قبیل حسنی یا حسینی ومعدّ و معبد ومانند اینها سهل وبعضی محمول براشتباه کاتب و بعضی دیگر از قبیل مسامحات عرفیّه بوده و قادح در اتّحاد نمیباشد . با این همه مطلب بسیارسهل و برفرض تعدّد نیز هردو درغایت جلالت ووثاقت بوده و دراعتبار سند روایتی که درآن واقع شده خللی نمیرساند و تألیفی هم ندارند که محض بجهت معرفت اعتبار و عدم اعتبارآن معرفت حال مؤلف نیز ضرور باشد .

ابوالصمصام سیدعمادالدین
ابوالصمصام سید محمد
ابوالصمصام سید معبد
چنانچه اشاره شد همان ابوالصمصام سیدذوالفقار بن محمد بن معبد مذکور فوق است و رجوع بدانجا شود .

ابوالصهبان
ابوصهیب
ابوالضریس
ابوضمره
دراصطلاح رجالی اولی عبدالجبار، دویمی حکیم بن صهیب صیرفی ، سیمی عبدالملك بن اعین ، چهارمی انس بن عیاض لیثی است .

ابوالضیاء حسن بن محمد- در باب اوّل (القاب) بعنوان بورینی نگارش یافته است.

ابوالضیاء عبدالرحمن بن عبدالکریم - بن ابراهیم بن علی بن زیاد، اشعریّ الاصول ، شافعیّ الفروع ، یافعیّ التصوف ، ابوالضیاء الکنیة ،

زبیدی الولادة والنشأة ، شیخ‌الاسلام الشّهرة ، از اکابر عرفای علما و علمای عرفای‌قرن دهم هجرت میباشدکه درکتاب نور سافر با مفتی‌الأنام و دیگر اوصاف عالیه‌اش ستوده است . نخست قرآن را نزد پدرش حفظ ، حدیث و تفسیر و اخبار و سیر را نیز از ابن‌الدیبع آتی‌الترجمة اخذ، فقه و اصول ودیگرعلوم‌متداوله را هم از اکابر وقت‌تکمیل نمود تا از طرف اساتید خود باجازهٔ تدریس و فتوی نایل‌آمد . در جامع شهر زبید از بلاد یمن و مدارس اشرفیّه و واثقیّه و وهابیّه ازمدارس‌آن‌بلده پیش‌از ظهر چهارروز شنبه و یکشنبه و سه‌شنبه و چارشنبه وعصر شش روز غیراز جمعه نیز درمنزل خود بعد از نماز عصر باکمال تحقیق و دقّت نظر تدریس میکرد ، مع‌الاسف باوجود این‌همه ، چنانچه نوعاً عادت زمان است با تمام عسرت وپریشانی امرار زندگانی می‌نمود وغالباً قدرت قوت روزانه را نداشت بلکه شبی‌که زنش وضع حمل میکرد قدرت ضروریّات آن‌موقع را نیز نداشته و خانه‌اش هم تاریك و بی‌چراغ بوده است . با این همه اصلاً درس را ترك‌نمیکرد و بعد از اتمام درس بتحصیل قوت روزانه میپرداخت ودرهریك از احکام‌غنا و محراب و مفقودالخبر و جهر به بسم‌الله و مانند اینها تألیفی داشته است :

۱- اثبات سنة رفع‌الیدین عندالاحرام والرکوع والأعتدال والقیام من‌الرکعتین
۲- الادلة الواضحة فی‌الجهر بالبسملة و انها من‌الفاتحة ۳- حل‌المعقود فی‌احکام المفقود
۴- کشف‌النقاب عن احکام‌المحراب ۵- مزیدالعنا فی‌احکام‌الغنا وغیرها و وفات او شب یکشنبه یازدهم رجب نهصد و هفتاد و پنجم هجری قمری درهفتاد وشش سالگی درشهر زبید یمن واقع شد و پسرش عبدالسلام بعدازنمازصبح بجنازه‌اش نماز خواند ودرمقبرهٔ باب‌القربة نزد پدرش بخاك رفت . (ص۳۰۵ نورسافر)

ابوالضیاح در اصطلاح رجالی نعمان بن ثابت انصاری صحابی‌است .

ابوطارق در اصطلاح رجالی کثیر بن طارق قنبری‌است

ابوطالب[1]

ابوطالب احمد بن بکر بن بقیه - درباب سوم بعنوان ابن‌بقیه خواهدآمد.

ابوطالب سیداسمعیل - حسینی، بعنوان سیدابوطالب‌درباب‌اوّل‌مذکوراست.

ابوطالب سعد بن محمد بن علی - ازدی ، مکنّی به ابوطالب ، معروف به وحید یا وحید بغدادی ، از ادبای اواخر قرن چهارم هجرت میباشدکه درنحو وعروض و لغت و ادبیّات معموله بدیگران تقدّم داشت، دیوان‌متنبّی معروف را شرح‌کرده و درسال سیصد و هشتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(کف وص ۱۹۷ ج ۱۱ جم)

ابوطالب عبدالله - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان انباری نگارش یافته‌است .

ابوطالب بن عبدالله بن علی بن عطاءالله - گیلانی لاهیجی اصفهانی ، پدر شیخ محمدعلی حزین سابق‌الذکر، اصل و مولد ومنشأ وی شهر لاهیجان ازبلادگیلان‌بود، درهمان بلده علوم عربیّه ودروس متنی را ازملاحسن‌لاهیجی معروف پسر ملاعبدالرزاق لاهیجی خواند تا در بیست سالگی باصفهان‌که درآن اوان مرکز افاضل‌بوده رفت، ریاضیّات را ازملارفیع یزدی ودیگرعلوم متداوله را هم ازاکابر علمای‌آنجا تکمیل‌نمود، زیاده برپنج‌هزارکتاب داشت، بسیاری ازآنهارا با خط خودش تصحیح‌کرده و ببسیاری نیز شرح و حاشیه نوشته و بسیار خوش‌خط و سریع‌القلم بود ، چنانچه روزی هزار بیت‌که هر بیتی پنجاه حرف است مینوشته است . قاموس و تهذیب الحدیث و شرح لمعه و مانندآنها را تا هفتادکتاب بخط خودش نوشت ، درهزار و صد و بیست و هفتم هجری قمری در شصت ونه سالگی در اصفهان وفات یافت .

(ص ۱۰۳ ج ۱ نی وغیره)

۱- **ابوطالب** -کنیه و اسم اصلی جمعی از مشاهیر و اکابر میباشد ودر مواردی‌که اسم اصلی هم ابوطالب است در اسم پدر ویا قیود دیگرکه بواسطهٔ‌آنها شهرت یافته‌اند رعایت ترتیب خواهد شد مثل ابوطالب بن حسن ویا ابوطالب نحوی و نظائرآنها .

ابوطالب **بن‌عبدالمطلب بن‌هاشم بن‌عبدمناف - عم اعظم حضرت‌خاتم‌النبیین‌ص و والد معظم حضرت امیرالمؤمنین ع ، شیخ‌قریش ، رئیس‌مکّه،** سیّد بطحا ، دارای وقار حکما وهیبت‌امرا بود . اکثم بن‌صیفی ازحکمای عرب‌گوید : حلم وسیادت وحکمت و ریاست را از ابوطالب فراگرفتم‌که سید عجم وعرب، هم‌پیمان حلم و ادب بوده است .

مخفی نماندکه اسلام و ایمان‌آوردن ابوطالب اصلاً محل تردید نیست ، با قطع نظر از تواتر اخبار امامیّهٔ وارده دراین باب و صراحت اشعار و قصائد و مدائح نبویّهٔ خودآن‌جناب، مصرّح به بعضی ازاکابر عامّه نیز بوده وقول بعضی دیگر ازایشان‌بایمان نیاوردن‌آن‌جناب دور از انصاف وناشی از قلّت تتبّع میباشد .

درقاموس‌الاعلام‌گوید : صحبت و شفقت هریك از جناب ابوطالب و حضرت نبی اکرم ص نسبت بیکدیگرفوق‌العادة‌بود،آن‌جناب درموقع‌بعثت واظهاردعوت‌آن‌حضرت، حقّانیّت دین مقدّس اسلامی را تصدیق فرموده وآنی تکذیب‌نکرد، درحفظ وحراست آن‌حضرت ومدافعه ازتعرّضات و تعدیّات قریش بهروجهی‌که بوده اهتمام تمام و وظیفهٔ غیرت را بکار برد .

ابن‌ابی‌الحدیدگوید : اگر ابوطالب و پسرش علی نمیبود دین اسلام برپا نمیشد

و لولا ابوطالب و ابنـه   **لما مثل‌الدین شخص فقاما**
فلله ذا فاتحـا للهـدی   **و لله ذاللمعالی ختـاما**

حضرت علی ع نقل وکتابت اشعار اورا بسیار دوست میداشت، یادگرفتن ویاد دادن‌آنها را توصیه‌کرده و می‌فرمودکه وی بردین حق الهی وصاحب علم بسیاری بوده‌است . بلی در روایات بسیاری،آمده است‌که مثل ابوطالب مثل اصحاب‌کهف بودکه ایمان خود را از خوف‌کفّار قریش کتمان می‌نمود ، علاوه‌که محل ودیعهٔ وصایای نبوّت بوده و بعد از بعثت ، تسلیم حضرت رسالت ص نمود .

در بعضی دیگر ازآثار دینیّه وارد استکـه ابوطالب (از خوف کفّار قریش)

بحساب جمل ابجدی قبول اسلام کرده و انگشتان خودرا بشکل شصت وسه برهم نهادی .

نگارنده گوید : این خبر مبنی برعلم عقود است که بدون اطّلاع برحقیقت آن علم ، تفهیم و تفهّم آن خارج از امکان میباشد وماهم اجمالی ازاصول وقواعدآن را در دیباچهٔ قاموس المعارف نگارش داده ایم وآنچه دراینجا بکارآید همانا دانستن کیفیّت دلالت عدد شصت و سه برقبول اسلام است . اینك گوئیم این عدد (چنانچه در معانی الاخبار صدوق هم هست) اشاره به جملهٔ **اله احد جواد= ۶۳** میباشد. بالجملة پس از آنکه جناب عبدالمطلب جدّ امجد حضرت رسالت ص درحدد شش و هفت سالگی آن حضرت وفات یافت جناب ابوطالب درحفظ و حراست وخدمت وصیانت آن حضرت وظائف لازمهٔ مساعدت را معمول داشت ، سفراً و حضراً جان فدا و بلاگردان آن وجود مقدّس بود وپیش از بعثت، مسافرت شام هم بمصاحبت آن خیرالانام بوده است ، بعد از بعثت نیز با قوت تمام مانع از هجوم و ازدحام اعادی برسرآن وجود مقدّس **بود** و از اشعار او است که در مدح آن حضرت سروده است :

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه	**ثمال الیتامی عصمة للأرامل**
یلوذ به الهلاك من آل هاشم	**فهم عنده فی نعمة و فواضل**

بعضی از اشعار طریفهٔ علاّمهٔ معاصر شیخ محمدحسین اصفهانی راکه در مدح و منقبت جناب ابوطالب سروده تحت عنوان کمپانی از باب اوّل نگارش داده ایم ومقصود ما دراینجا فقط تیمّن باسم سامی آن جناب بوده وبس .

و الاّ بسط مقامات وی خارج از حوصلهٔ این مختصرات بوده وکتاب مستقلّی را لازم داد . **وفات جناب ابوطالب** دربیست وششم رجب سال دهم بعثت درمکّهٔ معظّمه در زیاده برهشتاد سالگی واقع گردید . ناگفته نماندکه **نام نامی آن جناب** بنا برمشهور **عبد مناف** ویا موافق بعضی متحدالأسم والکنیة و نام اصلیش نیز ابوطالب است وازکلمات بعضی استظهارمی شودکه نامش عمران بوده وحضرت امیرالمؤمنین ع را علی عمران گفتن نیز از همین راه است . (ص۷۲۹ ج۱س و۲۴۵هب و۶۲۶ج۱فع وغیره)

ابوطالب **علی بن انجب** - در باب سوم بعنوان **ابن الساعی** خواهد آمد .

ابوطالب کلیم در باب اوّل (القاب) بعنوان **کلیم کاشانی** نگارش یافته است .

ابوطالب محشی در باب اوّل بعنوان میرزا **ابوطالب** مذکور است .

ابوطالب **محمد بن ابراهیم** - در باب اوّل بعنوان **عطار** نگارش داده‌ایم .

ابوطالب **محمد بن احمد** - در باب سوم بعنوان **ابن العلقمی** خواهد آمد .

ابوطالب **محمد بن حسن بن یوسف** - در باب اوّل بعنوان **فخر المحققین** مذکور است.

ابوطالب **محمد بن علی** - بن عطیهٔ عجمی جبلی ، **مکی واعظ حارثی** ، از مشاهیر صوفیّه میباشد که درعلم حدیث وطریقت بخدمت بسیاری از مشایخ رسید ، با زهد و تقوی زیست ، ریاضات شاقهٔ بسیاری کشید ، زمان درازی ترك طعام و غذای متداولی گفت ، با علفیّات و نباتات حفظ حیات کرد، تاعاقبت ازکثرت اکل حشایش مختل المشاعر وپوست بدنش سبز گردید سپس ببغداد وبصره رفته ودرمنابر آنها بنای وعظ گذاشت، دراثنای مذاکره دراثراختلال یا جذبه پاره‌ای حرفهای ناشایست و نابایست و غیرمربوط ومخالف شرع مقدّس بزبان میآورد که من جمله این جمله است: **لیس علی المخلوقین اضر من الخالق** (نعوذ باللّه) .

بدین جهت تمامی مردم از وی معرض و منصرف گردیدند ، او نیز از وعظ و تکلّم امتناع نمود . درتوحید و زهد و تقوی و تصوف تألیفاتی دارد که معروف ترین آنها کتاب : **قوت القلوب فی معاملة المحبوب ووصف طریق المرید الی مقام التوحید** است در تصوف که درقاهره چاپ و مجمع اسرار الهی و جامع رموز و دقائق طریقت بوده ونسبت باین موضوع بی‌سابقه بوده و نظیرآن تألیف نشده است ، مؤلف آن ملتفت نکات و دقائقی گردیده که کسی پیش از او متوجه نبوده است .

ابوطالب دراصل از اهل جبل ایران بود ، مدتی درمکّهٔ معظّمه اقامت گزید و بدان سبب با بوطالب مکّی شهرت یافت ، بسال سیصد وهشتاد و سوم یا پنجم یا ششم یا

هفتم هجری قمری در بغداد وفات یافت و درسمت شرقی مقبرهٔ مالکیّه بخاك رفت.
بنا برسیّمی که مشهورتر میباشد جملهٔ : **مرد طالب اهل دین** = **۳۸۶** و بنا برچهارمی جملهٔ: **طالب مراد اهل دین** = **۳۸۷** مادّهٔ تاریخ وفات او هستند.

(کف وص ۶۷ ج ۲ کا و ۲۵ هب و ۷۳۰ ج ۱ س و ۲۱۲ خه وغیره)

ابوطالب مروزی درباب اوّل (القاب) بعنوان **سید ابوطالب** مذکور است.

ابوطالب **مفضل بن سلمة** - درباب اوّل بعنوان **ضبی** مذکور است.

ابوطالب نحوی کوفی عامی و نابینا ، از نحویّین کوفه میباشد که آن علم شریف را ازکسائی (متوفی درحدود سال ۱۹۰ه ق =قص) اخذکرد وکتابی درحروف عوامل و افعال تألیف داد و سال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۳۳۸ ت)

ابوطالب **یحیی بن ابی الفرج** - درباب سوم بعنوان **ابن زباده** خواهد آمد.

ابوطالب **یزید بن مهلب** - ضمن شرح حال پدرش تحت عنوان **ابوسعید مهلب** مذکور است.

ابوطاهر[1]

ابوطاهر **ابراهیم بن محمد** - بن عمر بن یحیی بن حسین بن احمد بن عمر بن یحیی بن حسین ذی الدمعة ابن زید شهید ابن الامام السجّاد ع ، ازمحدّثین شیعه ، به **علوی موصوف** ، دربغداد از ابوالمفضل شیبانی روایت کرده و خطیب بغدادی هم‌که از تلامذهٔ او میباشد صحیح الحدیث بودن اورا تصدیق مینماید. در چهاردهم صفر چهارصد و چهل و شش هجری قمری در بغداد وفات یافت

۱- **ابوطاهر** - در اصطلاح رجالی ، عبدالواحد بن عمر ، محمد بن ابی یونس ، محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم ، محمد بن عبدالله بن احمد ، محمد بن عبیدالله بن ابی غالب ، محمد بن علی بن جاك و بعضی دیگر و موکول بدان علم شریف هستند.

و درکتب رجال شیعه مهمل‌الذکر بوده و بشرح حال او نپرداخته‌اند .

(ص ۱۸۸ ج ۲ نی)

ابوطاهر **احمد بن‌محمد بن‌احمد**- در باب‌اوّل بعنوان‌سلفی نگارش یافته‌است .

ابوطاهر **احمد بن محمد بن عباس** - طبیب‌واسطی، معروف به **ابن‌البرخشی** (البرحشی‌خل) ، ملقّب به **موفق‌الدین** ، از اطبّای‌قرن‌ششم‌هجرت میباشدکه درهردو قسمت علمی و عملی طبّ مشهور ، درشعر و حسن‌خط و فنون شعریّه و حکمیّه نیز مهارتی بسزا داشت ، کتابی در **ادویهٔ مرکبه** تألیف داده و سال وفاتش مضبوط نیست ، لکن درپانصد و شصتم هجرت درقید حیات بوده است .

(ص ۷۳۰ ج ۱ س و ۱۹۳ ج ۱ مه و ۱۲۶ ج ۱ مر)

ابوطاهر **اسمعیل بن‌خلف** - در دوجا از باب اوّل بعنوان **حوفی** و **سرقسطی** مذکور است .

ابوطاهر **اصغر**- محمد بن عبیدالله مصطلح علم رجال‌است .

ابوطاهر **حسن بن عمر**- درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **بدرالدین** مذکوراست.

ابوطاهرسلفی **احمد بن محمد** - درباب القاب بعنوان **سلفی** مذکور است .

ابوطاهر **محمد** - بن ابی‌الفضل بنـان ، انبـاریّ‌الاصل ، معبدیّ‌الـولادة والوفـاة والنشأة ، **ابوطاهر** الکنیة ، از مشاهیر ادبـا و شعرای مصر میباشدکه درشعر و انشا و ادبیّات وتفسیر وحدیث ودیگر علوم متداوله دستی‌توانا داشت ، خط خوب مینوشت، کتابهای بسیاری استنساخ نمود، ازطرف سیف‌الاسلام‌طغتکین برادر صلاح‌الدین ایّوبی صاحب مصر (کـه در یمن حکومت داشته) بسمت سفـارت و ایلچی‌گری ببغداد رفت و مشمول مراحم خلیفهٔ وقت‌گردید ، مدتی درآنجا اقامت کرد واز تألیفات‌او است :

۱- **تفسیر قرآن مجید** ۲- **المنظوم والمأثور**. از ابیات قصیده‌ایست‌که در مرثیهٔ یکی از دوستان خود گفته است :

عجبا لی وقد مررت بآثا رك كيف اهتديت نهج الطريق
اترانی نسيت عهدك فيها صدقوا مالميت من صديق

بسال پانصد و نود وششم هجری قمری درهشتاد ونه سالگی درمصر وفات یافته ودرمقبرهٔ قرافه دفن گردید . (ص ۷۳۰ ج ۱ و ۴۱۸۷ ج۶س)

ابوطاهر محمد بن‌سلیمان - چنانچه فوقاً اشاره شد مصطلح علم‌رجال است .

ابوطاهر محمد بن‌یعقوب - درباب اوّل بعنوان فیروزآبادی مذکور است .

ابوطریف عدی بن حاتم‌طائی - از اصحاب حضرت رسالت ص، مانندپدرش حاتم بجود و سخـا وکرم مشهور ، نزد یگانه و بیگانه محترم و حاضرالجواب ، درکلمات علمای رجال باوثاقت و وجـاهت موصوف ، نخست نصرانی مذهب بود ، درماه شعبان سال نهم یا دهم هجرت شرفیاب حضور مبارك آن‌حضرت شد ، بشرف اسلام مشرّف و درسلك کبار اصحاب منسلك گردید .

هرموقع که شرفیاب حضور مبارك میشد مورد اکرام آن‌حضرت بود . بعداز وفات آن‌حضرت نیز دراسلام‌خود ثابت ماند ، اصلاً اثر ارتداد و فتوری در وی ظاهر نشد، از ارتداد قوم خود نیزکه اسلام را قبول‌کرده بودند ممانعت میکرد . دربعضی ازفتوحات اسلامی حاضر واز عثمان بن عفان منصرف و روگردان شده و بحضرت علی ع پیوست ، از اصحاب آن‌حضرت و حاضرین جمل بود ، درهمین وقعه یك چشمش صدمه خورده و پسرش محمد نیز بشهادت رسید . در صفّین نیز حاضر، سرکرده و علمدار دوقبیلهٔ طی و قضاعه و بعضی از مواقف او مورد تحسین بود، بعد از وفات آن‌حضرت درصحابت امام حسن ع نیز تا زمان صلح بوده است . **وفات عدی** بسال‌شصت وهفتم یاهشتم یانهم‌هجرت درکوفه یاقرقیسا (که بکسر اوّل شهری است درساحل فرات) درصدوبیست سالگی واقع گردید. (ص ۳۱۳۴ ج ۴ س وکتب رجالیه)

ابوالطفیل دراصطلاح رجالی شبیل بن عوف بن ابی‌حبه است .

ابوالطفیل

عامر بن واثلة - بن عبدالعزی بن عبد یا لیل بن ناشب بن‌غیرة بن سعد بن‌لیث، **کنانی لیثی**، از اجلاّی اصحاب حضرت رسالت ص و امیرالمؤمنین و امام حسن و سیّد سجّاد علیهم‌السلام بود، ازآن سه امام معظّم و اصحاب‌کبار حضرت رسالت ص روایت کرده بلکه بموجب خبری‌که در کافی میباشد از حضرت باقر ع و بمدلول خبری دیگرکه در علل‌الشرایع است از حضرت صادق ع نیز روایت نموده است. بدیهی است‌که روایت او از امام صادق ع پیش از امامت ودرحال حیات حضرت‌باقر ع (متوفی‌بسال ۱۱۴ه ق = قید) میباشد زیراکه وفات‌خود عامر بسال صدم یا صد و دهم درحال حیات باقر ع بوده است.

عامر در سال غزوهٔ احد متولد شد و هشت سال از عهد سعادت و دورهٔ زندگانی حضرت رسالت ص را دید، طبقهٔ صحابه با وفات وی منقرض و ختم‌شد. اوآخرین‌کسی است از صد و چهارده هزار نفر اصحاب کرام‌که آن‌حضرت را دیده‌اند. بعد از وفات آن‌حضرت بحضرت علی ع پیوست، ازخواصّ اصحاب و محبّین‌آن‌حضرت ودوستداران خانوادهٔ عصمت و طهارت بشمار میرفت، درغزوات ومشاهدآن‌حضرت‌حاضر، با موالات اهل بیت معروف، با معادات مبغضین ایشان مشهور بود، با کمال جرأت و جسارت در نشر مطاعن ایشان اهتمام تمام بکار میبرد، معاویه اصرار وافی داشت اورا بهرحیله و وسیله‌که باشد بطرف خودش جلب نماید لکن او اصلاً تمایل نمیکرد، با دل قوی در محبّت خانوادهٔ‌عصمت ع ثابت‌وراسخ بود، برای‌خونخواهی حضرت‌سیدالشهداءارواح‌العالمین له‌الفدا، به مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی ملحق و در تنفیذ این مرام شرکت داشته است.

پاره‌ای مذاکرات جاریه مابین او و معاویه درکتب مربوطه مذکور است ویکی ازآنها را تذکر میدهد، **روزی معاویه بدوگفت** آیا تو از قاتلین عثمان نیستی؟ گفت نه لکن ازکسانی بودم‌که حاضر وقعه بودند و اورا کمك‌نکردند، پرسید چه مانع‌آمد از یاری و نصرت او؟ گفت هیچ کدام از مهاجر و انصار نکردند، گفت حق عثمان درذمّهٔ ایشان ثابت ونصرت او واجب بود عامرگفت پس ترا چه مانع شدکه با این قدرت وقوه

که اهل شام نیز تحت فرمان تو هستند یاریش نکردی؟ معاویه‌گفت اکنون خونخواهی اورا میکنم و این هم یاری و نصرت است، عامر خندید وگفت‌که مثل تو وعثمان‌چنان است‌که شاعر گفته‌است :

لاالفینك بعدالموت تندبنی **و فی‌حیاتی مازودتنی زادی**

ناگفته نماند که بعضی از اکابر علمای رجال عامررا کیسانی‌مذهب می‌پندارندکه بعداز حضرت سیدالشهداء ع جناب محمدحنفیـّه را امام حیّ‌غایب منتظردانسته وامام‌سجاد ع را امام ندانند بلکه بعضی اورا ازاهل تسنّن‌شمرده وگویندکه بفضیلت‌خلفا معتقد بوده ولکن علی را مقدّم میداشته است . بعدازمراجعه بکتب رجالیـّه ومنابع دیگر، بطلان این هردو نسبت واضح و روشن ونقل شواهدآن موجب‌اطناب میباشد . علاوه‌که درمقام جمع بین‌الاقوال گوئیم : شایدکه ابوالطفیل نخست بعقیدهٔ اهل سنّت بود ، اخیراً باز مشتبه شده و بعقیدهٔ شیعهٔ‌کیسانی‌گرایید تاآنکه عاقبت امام بحق بودن حضرت سجّاد ع بجهت‌قضیهٔ قسم‌که درشرح‌حال ابوخالد وردان تذکردادیم ویا بسبب محاجهٔ‌جناب‌محمد حنفیـّه با حضرت سجّاد ع نزدحجرالاسود (بشرحی‌که درکتب مربوطه‌نگارش داده‌اند) یا بجهات دیگر منکشف و ازآن عقیدهٔ اولی منصرف گردید . باری ابوالطفیل قریحهٔ شعری نیز داشت و بنوشتهٔ ابن‌ابی‌الحدید در مرثیهٔ هاشم بن عتبهٔ مرقال سابق‌الذکر از شهدای صفّین‌گوید :

یا هاشم الخیر جزیت الجنة **قاتلت فی‌الله عدو السنة**

والتارکی الحق و اهل الظنة **اعظم بما فزت به من منة**

حضرت صادق ع نیز بدین شعر او تمثّل مینموده است :

وان لأهل الحق لاشك دولة **علی‌الناس ایاها ارجی وارقب**

وفات ابوالطفیل چنانچه مذکور شد درسال صدم یا صد ودهم هجرت بوده‌است . اینکه درسال شصت و هفتم هجرت پس‌از دستگیری مختار ابوالطفیل نیز خودرا ازقصر فرو انداخته و درگذشت (چنانچه بروایتی منسوب شده) بسیار ضعیف و منافی آخرین صحابی بودن او (که مصرّح به کلمات اکابر است) میباشد . در نخبة‌المقال‌گوید :

و عـامر بن واثلــة خصيص لی | وخاتم‌الأصحاب‌قبضه(علی) = ۱۱۰
و هــو ابــوطفيــل الجليــل | والــرمــی بــالتكيس عليــل

(كتب رجاليه وص ۱۴۹ مف و ۲۵ هب و ۷۳۱ ج ۱ س و ۱۹۸ ج ۱ تاريخ بغداد)

ابوطلحة **زيد بن‌سهل** - انصاری خزرجی، از اعاظم ونقبای‌اصحاب‌میباشد که بسیار شجاع و دلیر واز تیراندازان مشهور عرب، دربدر و احد و خندق وعقبه ودیگر غزوات حضرت رسالت ص حاضر رکاب مبارك ، در احد در پیشروی‌آن‌حضرت مشغول تیراندازی بود وسینهٔ خود را سپر و وقایهٔ‌آن بزرگوار نمود. در شدت صوت نیز ضرب‌المثل بوده و مروی است‌که آن‌حضرت دربارهٔ وی فرمودند : **صوت ابی‌طلحة فی‌الجیش خیر من‌فئة** .

همین ابوطلحه قبر شریف حضرت رسالت ص را حفرنموده وجسد مبارك را در لحدگذاشت ، بعد ازآن‌حضرت صائم‌الـدهر بود ، بجز سالی دو روز عید فطر و اضحی افطار نمینمود، درسال سی و یکم یا دویم یا سوم یا پنجاه ویکم هجرت درمدینه وفات یافت ، یا بروایتی دیگر درکشتی فوت و بفاصلهٔ شش روز بجزیره‌ای تصادف‌کرده و در آنجا دفن شد ودرظرف این شش روز اصلاً تغییری درجسدش نبوده‌است . بنا بروایتی که مدّت صوم او بعد از وفـات حضرت رسالت چهل سال بوده است تـاریخ چهارمی در وفات او تأیید میشود . (كتب رجاليه وص۲۶هب و۷۳۱ ج۱س)

ابوالطمحان **حنظلة بن شرقی**- قینی (بفتح طا وميم) ازمخضرمين شعرای‌عرب میباشدکه جاهلیّت و اسلام را دیده است . اشعارش بسیار بلیغ و رقیق، نوادری‌دربارهٔ وی‌منقول، با زبیر بن‌عبدالمطلب‌انتساب داشته ودرموقع‌مسافرت مکّه ندیم وی میشد واز اشعار او است :

ارقت وآبتنی الهموم الطوارق | ولــم یلق مالاقیت قبلی عاشق

(قاموس‌اللغة وص ۷۳۱ ج ۱س)

ابوطوالة در اصطلاح رجالی ، **عبدالله بن‌عبدالرحمن** انصاری مدنی است .

ابوالطیب **احمد بن‌حسین**- در باب‌اول(القاب) بعنوان **متنبی**نگارش‌یافته‌است.

ابو الطیب احمد بن محمد بن علی- در باب اول بعنوان **شهاب الدین** مذکور است.

ابو الطیب سهل بن محمد بن سلیمان- در باب اول بعنوان **صعلوکی** مذکور شده است.

ابو الطیب طاهر بن عبدالله - در باب اول بعنوان **طبری** مذکور شده است .

ابو الطیب **عبدالواحد بن علی** - حلبی لغوی، ازمشاهیر لغویین، باابو الطیب احمد متنبی فوق الذکر معاصر واز تألیفات او است :

۱- **الأبدال** ۲- **شجر الدر** ۳- **لطیف الابداع** ۴- **مراتب النحویین** وغیرها .

وفات او بعد از سال سیصد و پنجاهم هجرت بوده است .

(سطر ۷ ص ۶۴ ت).

ابو الطیب محمد بن احمد -
ابو الطیب محمد بن شهاب الدین-
ابو الطیب محمد بن عبدالصمد-
ابو الطیب محمد بن مفضل -
در باب اول (القاب) اولی بعنوان **وشاء** ، دویمی بعنوان **فاسی** ، سومی بعنوان **بغوی** ، چهارمی در ضمن عنوان **ضبی** - **مفضل** نگارش یافته‌اند .

ابو الظاهر **اسمعیل بن محمد** - سیمین خلیفهٔ فاطمی مصری، ضمن شرح حال پدرش محمد بن عبیدالله تحت عنوان **قائم** - **محمد** مذکور داشتیم .

ابو الظبیان حصین بن جندب ، موکول بعلم رجال و ابوالخطاب محمد بن ابی زینب مقلاص سابق الذکر است .

ابو العاص **لقیط** - یا **مهشم** یا **هشیم** یا **یاسر** یا **یاسم** ابن ربیع یا ربیعة بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی ، داماد حضرت رسالت ص و زوج جناب زینب صبیهٔ آن‌حضرت مادرش هند یا هاله بنت خویلد خواهر ام‌المؤمنین حضرت خدیجة الکبری است . ابوالعاص ازکسانی بوده‌که از حیث مال و تجارت و درستکاری و امانت بسایر اهالی مکّه تقدّم داشته‌اند . وفات او در ذی‌الحجهٔ سال دوازدهم‌هجرت وقوع‌یافت، **امامه** دختر **ابوالعاص و زینب** بعداز وفات حضرت‌صدیقهٔ طاهره‌سلام‌الله‌علیها بحسب‌وصیّت‌خودآن‌خاتون‌معظمّه‌بعقدازدواج‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع

مفتخر گردید . شرح و بیان همهٔ آن مراتب و همچنین بیان اینکه کنیهٔ صاحب ترجمه بنا برمشهور (که مصرّح به اسدالغابة و استیعاب و اصابه و طبقات ابن‌سعد و شرح نهج ابن‌ابی‌الحدید و بعضی دیگر از کتب عامّه هم هست) همانا ابوالعاص بوده و **ابوالربیع** بودن آن (چنانچه معتقد بعضی از علمای رجال بوده ودر خبری از رجال کشی نیز وارد است) دور از تحقیق میباشد موکول بکتب مربوطه است ، در اعیان‌الشیعة نیز بقرینهٔ اتقن بودن کلمات عامّه در امثال این مورد نسبت به کلمات خاصّه وکثیرالغلط بودن نسخهٔ رجال کشی که دم دست است همان ابوالعاص بودن را تأییدکرده و ابوالربیع بودن را براشتباه کشی ویا کاتبان نسخهٔ او محمول میداردکه دراصل ابن‌الربیع بوده و تصحیفاً بابوالربیع تبدیل یافته است . (کتب‌رجالیه وص۲۶هب و۷۳۲ ج۱س)

ابوعاصم

دراصطلاح رجالی، حفص بن‌عاصم ، ضحاك بن‌محمد بن‌شیبان، ضحاك بن مخلد بن‌مسلم ، عمار بن‌عبدالحمید سجستانی، غالب بن عبدالله‌کوفی و بعضی دیگر است .

ابوعاصم

محمد بن‌احمد بن‌محمد بن‌عبدالله‌بن‌عباد - عبادی هروی ، مکنّی به **ابوعاصم** ، ازمشاهیر محدّثین وفقهای‌شافعیّه میباشدکه‌بسیار متفنّن ودقیق‌النّظر بود، درهرات و نیشابور تفقّه‌کرده و دربلاد بسیاری سیاحت‌نمود، از اکابر وقت اخذ علوم متنوعه نموده واز تألیفات او است :

۱- ادب‌القاضی‌علی‌مذهب‌الشافعی ۲- طبقات‌الفقهاء ۳- المبسوط‌فی‌فروع‌الشافعیة که درحدود سی‌مجلد است **۴- الهادی الی مذهب‌العلماء** (الحکماء خ‌ل) وغیرها . در ماه شوال چهارصد و پنجاه و هشتم هجری قمری درهشتاد وسه سالگی درگذشت .

(کف وص ۳۶ ج ۲ کا و ۷۳۲ ج ۱ س)

ابوالعالیة

حسن بن مالك - شامی ، از ادبای شعرای قرن سیّم هجرت واز اصحاب اسمعی سابق‌الذکر بود و از اشعار او است :

ولو انّنی اعطیت من دهری‌المنی وما کل من یعطی المنی بمسدد

لقلت لأيــام مضين الا ارجعي	و قلت لأيــام بقين الا ابعدي

بسال دویست وچهلم هجری قمری درگذشت . (ص ۷۳۳ ج۱ س)

ابوعامر در اصطلاح رجالی ، براء بن عازب انصاری ، برید بن‌اسمعیل طائی ، خضر بن عمارة ، زرارة بن لطیفة حضرمی ، عبدالأعلی بن کثیر بصری ، کعب بن سلامة بن زید ازدی ، لقمان بن عامر وغیرایشان میباشند .

ابوعامر اسمعیل بن‌محمد - در باب‌اوّل(القاب) بعنوان‌سیدحمیری‌مذکوراست.

ابوعامر اندلسی احمد بن‌عبدالملك بن عمر- بعنوان ابن‌شهید خواهدآمد .

ابوعامر اندلسی احمد بن‌ابی‌مروان‌عبدالملك - بن مروان بن‌احمد بن عبدالملك بن عمر بن محمد بن عیسی بن شهید اندلسی قرطبی اشجعی ، مکنّی به ابوعامر، درعصرخود اعلم علمای‌اندلس، بالخصوص درآثار وسیر وفنون‌شعری و ادبی متفرّد بود ، درعلم طبّ نیز حظّی وافر داشت ، در جود وکرم و بذل مفرط وی نوادری منقول است ، دارای قوّت قلب و شهامت نفس فوق‌العادة بود ، در هیچ‌گونه از حوادث زمان متغیّرالحال نگشتی و از اشعار او است :

وما الان قنــاتی غمز حادثة	ولا استخف بحلمی قط انسان
ولا اقــارض جهالا بجهلهم	والأمر امری والأیام اعوان
اهیب بالصبر والشحناء ثائره	واکظم الغیظ والأحقاد نیران

کلفت بالحب حتی‌لودنا اجلی	لما وجدت لطعم الموت من‌الم
کلاالندی والهوی‌قد ماولعت به	وبلی‌من‌الحب او ویلی‌من‌الکرم

از تألیفات او است :

۱- التوابع والزوابع ۲- حانوت العطار ۳- کشف‌الدك و ایضاح الشك .

وفات او بسال چهارصد و بیست و ششم هجری درقرطبه واقع ودرقبرستان ام‌سلمة مدفون شد، تمامی عمر او بنوشتهٔ ابن‌خلّکان چهل وچهارسال میباشدکه ولادتش درسال سیصد و هشتاد و دویم بوده است . بنوشتهٔ معجم‌الادباکه سال ولادت را سیصد و دوازدهم نوشته مدت عمر او صد و چهارده سال است . باری شهیدکه جدّ هفتم ابوعامر است

(بروزن کمیل) صاحب ترجمه بجهت انتساب او به **ابن‌شهید** هم معروف بوده و **اشجعی** هم منسوب به اشجع بن ریث بن غطفان است . (کف وص۶۳ج۱کا و۲۲۰ج۳جم)

ابوعایشه
ابوعباد
ابوعباده

دراصطلاح رجالی، **اولی** حفص منقری کوفی، **دویمی** محمد بن عبدالله بن شهاب کوفی ، **سومی** عمران بن عطیهٔ کوفی و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

ابوعبادة **ولید بن عبید** - یا عتبه در باب اوّل (القاب) بعنوان بحتری نگارش یافته است .

ابوالعباس[1]

ابوالعباس **احمد بن علی** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **رفاعی** نگارش یافته است.

ابوالعباس **احمد بن عمر** - در باب اوّل بعنوان **بازاشهب** مذکور شده است .

ابوالعباس **احمد بن محمد** - دارمی در باب اوّل بعنوان **نامی** مذکور است .

ابوالعباس **احمد بن محمد بن مسروق** - ازعرفای قرن سوم هجری میباشد که اصل وی ازطوس بوده وببغداد انتقال نمود ، درمیان این سلسله

۱- **ابوالعباس** - در اصطلاح رجالی ، احمد بن اصبهبد ، احمد بن حسن اسفراینی، احمد بن حسین مهرانی ، احمد بن علی بن ابراهیم، احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی، احمد بن علی بن حسن بن شاذان ، احمد بن محمد بن زکریا ، احمد بن محمد بن سعید ، احمد بن محمد بن نوح سیرافی ، عبدالله بن ابراهیم ، عبدالله بن جعفر، فضل بن عبدالملک بقباق، ولید بن صبیح و جمعی دیگر میباشد و بعضی از ایشان در همین کتاب با لقب مشهورشان نگارش یافته و مابقی را موکول بکتب رجالیه میداریم . **اما در اصطلاح مورخین و ارباب** تراجم و سیر کنیهٔ جمعی زیاد از طبقات متنوعه بوده و درباب اول یا سوم این کتاب شرح حال بسیاری از ایشان (که تذکر دادن در غایت صعوبت است) بعناوین متفرقه نگارش یافته است ، دراینجا نیز بعضی دیگر راکه تحت عنوان دیگر ذکر نشده خاطرنشان ارباب رجوع مینماید، در بعضی از ایشان که اسم مخصوصی ندارند در محل و مکان و قید مشهوری ایشان رعایت ترتیب خواهد شد .

شهرت یافت ، ازاساتید ومشایخ سری‌سقطی و شیخ ابوعلی رودباری بوده وبجهت‌انتساب بجدّ مذکورش گاهی به **ابوالعباس مسروق** نیز موصوفش دارند و از کلمات او است : **من ترك‌التدبیرعاش فی‌راحته** . در سال دویست و نود و نهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۳۹۷ ج ۲ مه)

ابوالعباس‌عسکری **احمد بن سعد بن عبدالله** - اندلسی ، اندراشیّ الاصل والولادة، دمشقیّ الاقامة، از افاضل علمای عامّهٔ قرن هشتم‌هجرت‌میباشد که از مولد خود بلدهٔ اندراش از بلاد اندلس رجعت‌کرده و پس‌از ایفای وظیفهٔ حج در دمشق اقامت گزید ، بابن‌زیات و ابوحیّان تتلمذ نموده و بمقامی عالی رسید ، جمعی وافر از افاضل علمای وقت نیز از تلامذهٔ وی بوده‌اند . بسیار با امانت و دیانت بوده و بحال انقطاع از مردم امرار حیات مینمود واز تألیفات او است :

۱- شرح تسهیل ابن مالك ۲- مختصر تهذیب الکمال فی‌اسماء الرجال .

ولادتش بعد از ششصد و نودم و وفاتش درماه ذیقعدهٔ سال هفتصد و پنجاهم هجری‌قمری بمرض اسهال واقع شد وکتابهای خود را وقف اهل علم نمود .

(کف وص ۸۴ ت و ۱۳۵ ج ۱ دررکامنه)

ابوالعباس‌عطا **محمد بن احمد** - بغدادی، از علما ومشایخ عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه تفسیر خوبی درمعانی قرآن نوشته و با جنید بغدادی صحبت داشت . پس‌ازآنکه حسین بن منصور حلّاج بامر علی بن عیسی وزیرخلیفه‌کشته شد روزی وزیر ازابوالعباس‌پرسیدکه چه‌گوئی درحق‌منصورکه **اناالحق** گفت و بقتل رسیدگفت تو درفکر خود باش و قرض مردم راکه در ذمّه داری بده والاّ تو چه‌کسی وچه منزلت داری‌که از حال حلّاج بپرسی ، وزیر از این سخن برآشفت و امر داد تا دندانهای اورا یکان یکان برکنده و بسرش کوفتند تا کشته شد . این‌قضیه درماه ذیقعدهٔ سال سیصد ونهم هجرت وقوع یافت وظاهر بعض‌کلمات خزینةالاصفیاآنکه لفظ عطا لقب پدرش احمد بوده است . (ص۱۸۵ ج۲ خزینةالاصفیاء)

ابوالعباس مروزی که نامش نیز همین ابوالعباس بوده ونام دیگری برای وی نقل نشده است . از قدمای حکمای خراسان و فضلای آن سامان بود ، درسال یکصد و هفتادم هجرت که مأمون بخراسان رفت و هریك از افاضل نواحی بوسیلهٔ خدمتی و مدحتی تقرّب میجستهاند ابوالعباس نیزکه در سخنوری بهردو زبان تازی و دری مهارتی بی‌نهایت داشت، مدحت ملمّعی مخلوط ازکلمات فارسی وعربی نظم ودر حضور مأمون انشا کرد وبس پسندهٔ طبع شد و بانعام هزار دینار (که هردیناری معادل یك‌اشرفی طلای ایرانی هیجده نخودی است) بطور استمرارقرین افتخارگردید، ازآن پس فارسی‌زبانان بدان شیوه رغبت کردند و طریقهٔ نظم فارسی راکه بعد از غلبهٔ عرب متروك بوده مسلوك داشتند تاآنکه این شیوه درعهد صفاریان وسامانیان و دیگر طبقات ملوك‌ایرانی رونق تمام‌گرفت وسخن‌گوئی پارسی باوج رسید لکن ابوالعباس در گفتن شعر پارسی زماناً مقدّم بهمهٔ شعرا بود و پس‌از بهرام‌گور و ابوحفص سغدی‌که از هریکی تنها یك بیت پارسی سرزده کسی دیگر غیراز ابوالعباس مبادرت بشعر فارسی ننموده است بلکه توان گفت‌که در شیوهٔ ملمّع‌گوئی (که کلمات عربی و فارسی مخلوط بهمدیگر بوده باشد)مبتکر ومقدّم بهمه‌کس بوده‌واز اشعار قصیده‌ایست که بنام‌مأمون گفته‌است:

ای رسانیده بدولت فرق‌خود برفرقدین — گسترانیده بفضل و جود در عالم یدین

مر خلافت را تو شایسته چو مردم دیده را — دین‌یزدان را توبایسته‌چورخ‌را هردوعین

کس بدین‌منوال‌پیش‌ازمن‌چنین‌شعری‌نگفت — مر زبان پارسی را هست با این نوع بین

لیك‌ازآن‌گفتم من این‌مدحت‌ترا تااین‌لغت — گیرد ازمدح وثنای‌حضرت‌توزیب و زین

درسال دویست تمام هجرت درگذشت . نگارنده‌گوید بعضی از مراتب مذکوره محتاج بتتبّع زاید است. (ص ۳۳۶ ج ۱ مجمع‌الفصحا)

ابوالعباس مسروق فوقاً بعنوان ابوالعباس احمد بن محمد بن‌مسروق - مذکورشد.

ابوالعباس نامی احمد بن محمد - درباب‌اوّل بعنوان نامی نگارش یافته است .

ابوعبد **مکحول** - هذلی ، از فقهای عامّه میباشد و از انس بن مالك و بعضی از اصحاب دیگر روایت نموده است . چنانچه حسن در بصره و شعبی درکوفه و سعید بن مسیب درمدینه مقامی عالی داشته‌اند او نیز درشامات مشغول فتوی و دارای مقامی بلند بود و درسال یکصد و هیجدهم هجرت درگذشت . ازآنروکه در اصل از اهالی سند ودرمیان اسرای‌کابل وارد شام شده بود، زبانش‌لکنت داشت و کلمات عربیّه را بطور صحیح ادا نمی‌کرد و اغلب حروفاترا بیکدیگر تبدیل می‌نمود . ظاهراً لفظ مکحول لقب بوده و اسمی دیگر بدست نیامد وکنیه‌اش نیزهمان ابوعبد است بی‌اضافه . (ص ۴۳۶۷ ج۶س)

ابوعبدالرحمن **احمد بن شعیب** - یا علی بن شعیب در باب اول بعنوان **نسائی** مذکور شده است .

ابوعبدالرحمن **احمدبن‌محمدبن‌حنبل** - درباب سوم بعنوان **ابن‌حنبل** خواهدآمد.

ابوعبدالرحمن **جعفر بن زیاد** - درباب‌اول (القاب) بعنوان **احمر** مذکور است .

ابوعبدالرحمن **حاتم بن عنوان** - درباب اول بعنوان **اصم** مذکوراست .

ابوعبدالرحمن **حسان** - درباب اول بهمین عنوان **حسان بن‌ثابت** مذکور است .

ابوعبدالرحمن **خلیل بن احمد** - بن عمرو بن‌تمیم، **نحوی لغوی عروضی**، ازدی القبیلة ، **یحمدی** البطن ، **فراهیدی** الشعبة ، **بصری** البلدة ، **ابوعبدالرحمن و ابوالصفا** الکنیة ، عالمی است عامل صدوق فاضل حکیم ادیب عاقل عابد زاهد قانع متواضع ، اقوال حکیمانهٔ بسیاری بدو منسوب، مردم میگفتندکه بعداز صحابه کسی متّقی‌تر از خلیل را سراغ نداریم . نضر بن شمیل گویدکه خلیل در بصره با تمام عسرت می‌گذرانید ، قدرت دوفلوس نداشت ، شاگردان وی در اثر تعلیمات او ثروت‌بی‌نهایت‌داشته‌اند. درقناعت اوگویند روزی سلیمان بن‌اهوازی‌کس نزداو فرستاده و تعلیم و تربیت اولاد خود را از وی درخواست نمود ، خلیل مقداری نان خشك پیش

آن‌کس فرستاده و پیغام دادکه خداوند این مقدار روزی را میرساند اینك با این شیوهٔ قناعت حاجتی بسلیمان ندارم . خلیل درنجوم نیز ماهر ، از ائمّه وپیشوایان علم ادب ، فضل وکمال و زهد او مشهور ، اقوالش حجّت و درکتب نحویّه و ادبیّه منقول ومحل استشهاد ، درعلوم ادبیّه افضل مردم ، بتصریح علاّمه و ابن‌داود وبعضی دیگر ازعلمای رجال ، امامی مذهب بلکه موافق آنچه ازمستطرفات سرائر ابن‌ادریس نقل‌شده ازاکابر مجتهدین امامیّه بوده است .

خلیل‌ازتلامذهٔابوعمرو بن‌علاء، ایّوب، ابوعمروعیسی‌بن‌عمر و بعضی‌دیگر واستاد سیبویه و اصمعی و نضر بن شمیل و مبتکر و واضع علم عروض بود .گویندکه در مکّهٔ معظّمه دعاکرده وازدرگاه قاضی‌الحاجات‌آنچنان موفقیّت علمی را درخواست ومسئلت نمودکه بی‌سابقه بوده و پیش از اوکسی برآن سبقت نگرفته باشد اینك دعای وی بهدف اجابت برخورد وبعد از مراجعت از مکّه باب‌علم عروض بروی او مفتوح گردید . او نخستین‌کسی است‌که‌آن علم را اختراع‌کرد ، تمامی اشعار عرب را بپانزده بحر مشهور محصور داشت ، اخیراً اخفش نیز بحر خبب را بدانها افزود ، سپس بعضی از بحرهای دیگر نیز بدانها علاوه کرده‌اند بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش یافته است . همانا عروضی گفتن خلیل بهمین جهت اختراع و وضع آن علم بوده نه بجهت تبحّر و تمهّر او چنانچه نحوی و لغوی و ادیب‌گفتن او محض بدین سبب بوده‌است . نیز موافق‌آنچه از جامی نقل شده خلیل اولین واضع تشدید و همزه و معمّا و روم و اشمام (هردو از اقسام وقف) نیز بوده و نخستین‌کسی است‌که تمامی حروف هجای زبان عرب را در یك بیت جمع‌کرده است :

صف‌خلق جودکمثل‌الشمس اذبزغت   یحظی الضجیع بها نخلا بقنطار

همچنانکه معروف است اولین‌کسی‌بوده‌که لغت عرب را درکتابی‌که**کتاب‌العین**اش نامیده ضبط و تمامی الفاظ‌آن لغت و قواعد و احکام آنها را بترتیب حروف هجا تدوین نموده است لکن اساس ترتیب را موافق رویهٔ هندوان‌که در ترتیب حروف لغت سنسکریت

داشته‌اند مبنی برمخارج حروف داشته و بدستور ذیل از حروف حلق آغازکرده است :
ع ح ه خ غ ق ك ج ش ص ض س ز ط د ت ظ ذ ث ر ل ن ف ب م و ا ی .

موافق رویهٔ اتخاذی عرب‌که هرکتاب را بنام لفظ اولش موسوم دارند خلیل نیز همین‌کتاب را به **کتاب‌العین** مسمّی گردانید مثل کتاب جیم شیبانی وکتاب جیم هروی و کتاب جیم نضر بن شمیل ونظائرآنها . خلیل علاوه‌برمراتب علم و عقل وکمالات‌متنوعه که داشته دارای فطانت و ذکاوت بی‌نهایت بلکه بنوشتهٔ بعضی در این قسمت ازآیات خداوندی بوده است .

گویند شخصی دوائی ترتیب میداده‌که درعلاج کم‌نوری چشم نافع ومحل‌حاجت مردم بوده است تاآنکه‌آن شخص پیش‌از اکمال‌آن مرده و احتیاج مردم تأمین‌نگردید و ازنسخهٔ آن نیز سراغی ندادند ، روزی خلیل ، ظرفی راکه همان دوا توی آن تعبیه میشده خواسته و بویید ، از بوی‌آن پانزده نوع دواهای متفرقه تشخیص داد وازترکیب آنها دوای چشم را تهیه‌کرد ومردم برای همان مرام رفع حاجت مینمودند، اخیراً اصل نسخه نیز پیدا شد و دیدندکه تمامی اجزای‌آن شانزده نوع بوده وخلیل فقط یك جزو را ملتفت نشده و پانزده جزو دیگر مطابق تشخیص وی بوده است .

مخفی نماندکه خلیل قوهٔ شعری خوبی نیز داشته ولکن‌کمتر شعر میگفته‌است. دوشعر او ضمن شرح حال ثقفی عیسی بن عمر مذکور افتاد . نیز روزی خلیل یك‌بیت شعر را موافق اصول عروضی تقطیع می‌کرد درآنحال پسرش اورا دیده و درمیان مردم گفت پدرم دیوانه شده‌است پس خلیل‌گفت :

لوکنت تعلم ما اقول عذرتنی	**اوکنت تعلم ما تقول عذلتکا**
لکن جهلت مقـالتی فعذلتنی	**و علمت انك جاهل فعذرتکا**

از تألیفات خلیل است :

۱- الأیقاع ۲- کتاب‌الجمل یاجمل‌الاعراب ۳- کتاب‌الشواهد ۴- کتاب‌العروض ۵- کتاب‌العین که فوقاً مذکور شد . درکشف‌الظنون و فهرست ابن‌الندیم در صحت انتساب این کتاب‌بخلیل اشکالاتی مذکور داشته‌اندکه نقل‌آنها بی‌نتیجه‌است **۶- کتاب فائت‌العین ۷- کتاب النغم ۸- کتاب‌النقط والشکل** وغیراینها .

اما مذهب خلیل . موافق آنچه از علامه و ابن‌داود و بعضی دیگر از علمای رجال مذکور افتاد شیعهٔ امامی‌مذهب ومورد تجلیل ایشان بود و در تأیید این مدعا گوئیم ازاو پرسیدند که درحق علی بن ابیطالب ع چه می‌گوئی گفت چه‌گویم درحق مردی‌که دوستان ازخوف و دشمنان از حسد مناقب اورا کتمان‌کردند ، باوجود این آن‌قدر از فضائلش ظاهر شد که شرق و غرب عالم را مملو گردانید . نیز پرسیدند‌که امام‌الکل فی‌الکل بودن علی را دلیل چیست گفت : **احتیاج الکل الیه و استغنائه عن‌الکل** . نیز پرسیدند‌که چرا مردم علی را باآن‌همه قرابت حضرت رسالت ص و مقامات علمی بی‌نهایت‌که داشته و زحمات فوق‌العادة‌که دراعلای کلمهٔ حق متحمل بوده ترك‌کرده و بدیگران پیوستند‌گفت : نور او ، بانوار دیگران غالب ، صفوت‌او بهمه‌کس درهرمورد فائق بود، مردم نیز به‌هم‌شکل و مجانس خودشان مایل‌تر هستند تا غیرایشان‌که گفته‌اند :

وکـــل شکـــل لشکله الف   اما تری الفیل یألف الفیلا

پس‌گفت نظیر این از عباس بن احنف نیز نقل شده :

و قائل کیف تهاجرتما   فقلت قولا فیه انصاف
لم یك من‌شکلی فهاجرته   والناس اشکال وآلاف

امثال اینها بسیار و موکول بکتب مربوطه میباشند .

اما احمد پدر خلیل موافق آنچه درروضات ازدیگران نقل‌کرده ازاصحاب‌حضرت صادق ع بود ، ازآن‌حضرت روایت نموده و اولین‌کسی است‌که بعدازحضرت رسالت ص بهمین اسم احمد موسوم میباشد وپیش از اوکسی غیرازآن‌حضرت‌این‌اسم‌را نداشته‌است.

ولادت خلیل مابین دوسال نود وششم وصدم مردد و وفات او نیز دریکی‌ازسالهای یکصد و شصتم یا هفتادم یا هفتاد و چهارم یا پنجم یا هفتم ویا هشتادم ویا نودم هجرت دربصره واقع شد و قول دویمی مشهور ومنصور است . بهرحال قول باینکه تاریخ‌وفات خلیل یکصد و سی‌ام هجرت بوده چنانچه بابن‌الجوزی نسبت داده‌انـد محکوم به غلط یا اشتباه کاتب است . **بعد از وفات خلیل ، درعالم رؤیا** از وی پرسیدند که معاملهٔ خدا با تو بعد ازمردن چطور گذشت‌گفت تمامی علمهای من ناچیز بود و افضل از: **سبحان‌الله**

والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر (تسبیحات اربعه) چیزی ندیدم. در نسبت ازدی و یحمدی و فراهیدی هم گوئیم **ازدی** بفتح اوّل منسوب به ازد بن غوث بن نبت بن مالك بن کهلان بن سبا میباشدکه پدر قبیله ایست دریمن ، انصار نیز تماماً از این قبیله بوده اند . **یحمد** نیز بفتح اوّل و ثالث پدر یکی ازبطون قبیلهٔ ازد ، **فراهیدی** هم بغیرقیاس منسوب است به فرهودکه پدر یکی ازشعب وبطون قبیلهٔ یحمد است ودرنسبت آن فرهودی نیزگویند و لکن فراهیدی گفتن مشهور وکثیرالاستعمال میباشد .

(ص۶۳ف و۱۲۱ج۲ع و۱۹۰ج۱کا و۱۱۳لس و۷۲ج۱۱جم و۲۷۲ت و۲۰۵۵ج۳س وغیره)

ابوعبدالرحمن **سلیمان بن یسار** - در باب اوّل (القاب) ضمن **فقهاء سبعه** مذکور شده است .

ابوعبدالرحمن **طاوس بن کیسان** - ضمن **طاوسی ابوالفضل** از باب اوّل مذکورشده است.

ابوعبدالرحمن **عبدالله بن حبیب** - سلمی ، از اعلام و ثقات تابعین و خواصّ اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع وازقبیلهٔ مضر بود، ازآن حضرت و عثمان بن عفان و حذیفة و ابن مسعود روایت کرده و درسال صد و پنجم هجرت در نود سالگی درگذشت . (ص ۱۱۱ ج ۱ نی وکتب رجالیه)

ابوعبدالرحمن **عبدالله بن ذکوان** - بعنوان **ابوالزناد** مذکور شد .

ابوعبدالرحمن **عبدالله بن لهیعه** - درباب سوم بعنوان **ابن لهیعه** خواهدآمد .

ابوعبدالرحمن **عبدالله بن محمد** - درباب اوّل بعنوان **عدوی عبدالله** مذکوراست .

ابوعبدالرحمن **محمد بن حسین بن محمد** - سلمی نیشابوری، متوفی بسال چهارصد و ششم یا دوازدهم یا سیزدهم هجرت ، از اکابر عرفا و صوفیّه و اهل طریقت میباشدکه بنام **آداب التعازی** و **آداب الصوفیة** و **ادب الصحبة** و **امثال القرآن** و **تاریخ اهل الصفوة** و **حقائق** و **زلل الفقراء** و **سنن الصوفیة** و **طبقات الصوفیة** و**کتاب الاربعین** و **مقامات الاولیاء** وغیر اینها تألیفاتی داشته و بجهت کتاب حقائق مذکورکه بمذاق صوفیّه

تفسیر قرآن کرده مورد طعن ابن‌جوزی شده است . واحدی نیز گوید که اگر مؤلف آن بتفسیر قرآن بودنش اعتقاد داشته باشد کافر است . شرح حال اجمالی صاحب ترجمه را در باب القاب نیز بعنوان **سلمی** تذکر داده‌ایم .

(کف وص ۷۳۵ ج ۱ س وغیره)

ابوعبدالرحمن **محمد بن‌عبدالله** - یا عبیدالله در باب اوّل بعنوان **عتبی** نگارش یافته است .

ابوعبدالرحمن **مفضل بن محمد** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **ضبی** مذکوراست .

ابوعبدالرحمن **هیثم بن‌عدی** - درباب اوّل بعنوان **بحتری** مذکور است .

ابوعبدالرحمن **یونس بن‌حبیب** - بصری نحوی ادیب ، مکنّی بـه **ابومحمد** ، یا **ابوعبدالرحمن**، ازمشاهیر وقدمای‌نحو وعلم‌ادب، ازائمهٔ‌نحویّین بصره ، از تلامذهٔ‌ابوعمرو بن‌علاء، ازاساتیدفراء وسیبویه وکسائی، فتاوی واقوال‌او مشهور و درکتب نحویّه مذکور ، درنحو و لغت و وقایع و اخبار و امثال عرب متفرّد ، تمامی اوقات او درطلب علم و مذاکرات علمیّه مصروف ، درحل مشکلات نحو و ادب مرجع طلاّب و نحویّین و ادبا و فصحای اعراب ، بطبقات شعرای عرب عارف بود ، با اینکه خودش شعر نمیگفته در جمع و روایت و انتقاد اشعار عرب مهارتی بسزا داشت و از تألیفات او است :

۱- الأمثال ۲- اللغات ۳- معانی‌القرآن‌صغیر ۴- معانی‌القرآن‌کبیر ۵- النوادر.

وفات یونس بسال صد و هفتاد و دویم یا سیّم درهشتاد و هشت یا نود و دو یا صد و دو سالگی واقع گردید . (سطر۱۷ص۴۸۶ت‌و۶۳۴ف‌و۴۶ج۲۰جم)

ابوعبدالصمد دراصطلاح رجالی بشیر بن بشرکوفی است .

ابوعبدالغنی **سلیمان بن بنین** - درباب اوّل بعنوان **دقیقی سلیمان** مذکوراست.

ابوعبدالله[1]

ابوعبدالله

احمدبن‌عطا - رودباری الولادة ، ابوعبدالله الکنیة ، از اعاظم مشایخ صوفیّه و عرفای شام میباشدکه صورت و سیرت نیکو داشت ، بعلوم شریعت و فنون طریقت دانا وخواهرزادهٔ ابوعلی احمدبن‌محمد رودباری آتی‌الذکر بود ، درعلم حدیث و قرائت و فنون تصوف و طریقت‌کمالی بسزا داشت، در سیصد و شصت و نهم هجرت در بلدهٔ صور از بلاد شام‌که نزدیکی دریای شام میباشد درگذشت و جملهٔ شه دین = **۳۶۹** مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(س۶۴ ج ۱ فع و ۲۰۴ ج ۲ خه)

ابوعبدالله

سعدی- محمد بن عبدالواحد حافظ مقدّسی حنبلی ، ملقّب به ضیاءالدین ، مکنّی به ابوعبدالله ، از مشاهیر علما و محدّثین اواسط قرن هفتم هجری عامّهٔ شام میباشدکه بمصر و بغداد و مکّه و بلاد خراسان و مرو و موصل و همدان و اصفهان و اقطار دیگر مسافرتها کرد ، از مشاهیر هردیاری استماع حدیث‌نمود ، مراتب علمیّه را تکمیل وعاقبت بدمشق مراجعت‌کرد، بتدریس و تصنیف اشتغال یافت ، یك دارالحدیث تأسیس داده وکتابهای خود را وقف‌آنجا نمود واز تألیفات او است :

۱- **الأحادیث المختارة** ۲- **الأحکام** درسه مجلد ۳- **سیرالمقادسة** در چندین مجلد

۱- **ابوعبدالله** - در اصطلاح رجالی جمعی نامحدود ، تماماً بکتب رجالیه موکول و همچنین دراصطلاح ارباب سیر وتراجم احوال نیزکنیهٔ بسیاری از اجلای هرطبقه میباشدکه در باب‌اول وسوم این‌کتاب بعناوین مربوطه بآن دوباب نگارش وتذکرآنها دراینجا محض‌اطناب بلکه تطویل بلاطائل است . دراینجا شرح‌حال بعضی از ایشان راکه درآن دوباب نگارش‌نیافته بطور خلاصه تذکر میدهد .

ناگفته نماندکه همین‌کنیه درکتب مقاتل عبارت از حضرت حسین بن علی ع ودرکتب فقه و اصول و اخبار وآثار دینیه حضرت صادق ع میباشد و موافق‌آنچه از ریاض‌العلما نقل‌شده درکتابهای شیخ طوسی عبارت از شیخ مفید و درکتابهای سید فخار بن معد موسوی ونظائر وی عبارت از ابن‌ادریس میباشد .

۴- صفة الجنة والنار ۵- فضائل الأعمال ۶- فضائل الشام ۷- فضائل القرآن ۸- مناقب اصحاب الحديث ۹- النهی عن سب الأصحاب وغیر اینها. وفات صاحب ترجمه درسال ششصد و چهل و سوم هجرت واقع گردید. (کف وص ۷۳۷ ج ۱ و ۲۹۸۱ ج۴ س)

ابوعبدالله

محمد بن ابراهیم - بن سالم بن فضیلة معافری، ازعلما و ادبا و شعرای قرن هشتم هجرت میباشد واز تألیفات او است:

۱- الدرر الموسومة فی اشتقاق الحروف المرسومة ۲- دوحة الجنان و راحة الجنان.
در رمضان هفتصد و چهل و نهم هجری قمری درگذشت.

(ص ۷۳۶ ج ۱ س و ۲۸۰ ج۳ درر کامنه)

ابوعبدالله

محمد بن ابراهیم - بن شق اللیل انصاری، طلیطلی الولادة، از مشاهیر ادبا و علمای اندلس میباشدکه در شهر طلیطله از بلاد اندلس متولد شد، ببلاد شرق مسافرت کرد، دراثنای مراجعت بوطن خود بسال چهارصد و چهل و پنجم یا پنجاه و پنجم هجرت در بلدهٔ طلبیره از توابع طلیطله درگذشت. **کتاب الکرامات** و **براهین الصالحین** از تألیفات او است.

(کف و۷۳۶ ج ۱ س وغیره)

ابوعبدالله

محمد بن علی بن ازرق - از مشاهیر علمای اندلس بوده وشعرخوب هم میگفته و از اشعار او است که در مرثیهٔ مادرش گفته است:

تقول لی و دموع العین اکفتها	**ما افظع العین والترحال یا ولدی**
فقلت این السری قالت لرحمة من	**قد عز فی الملك لم یولد ولم یلد**

از تألیفات او است:

۱- بدائع السلك فی طبائع الملك ۲- روضة الأعلام بمنزلة العربیة من علوم الأسلام ۳- شفاء الغلیل فی شرح مختصر الخلیل درفقه مالکی و اخیراً قاضی القضاة قدس شده وهم در سال هفتصد و نود و پنجم هجرت در همانجا درگذشت.

(ص ۷۳۵ ج ۱ س وغیره)

ابوعبدالله

محمد بن محمد - بن بیش عبدری، از علمای اندلس میباشدکه نخست شغل صحافی داشت، درنتیجهٔ مطالعات کتب موجوده در

دکانش بمقامی علمی عالی رسیده وبنای تدریس گذاشت، شعرخوب نیزمیگفته وازغرائب اشعار او میباشدکه حرف اوّل کلماتش بهمان ترتیب حروف هجای متداولی است :

اساجعـة بـالوادیین تبوأی	**ثمار اجنتها حالیات خواضب**
دعی ذکر روض زانه سقی شربه	**صباح ضحی طی ظباء عصائب**
غرام فؤادی قاذف کـل لیلة	**متی ماناًی وهنا هواه یراقب**

بسال هفتصد و پنجاه و سوم هجری قمری در هفتاد وسه سالگی درگذشت .

(ص ۷۳۶ ج ۱ س)

ابوعبدالله **محمد بن یوسف بن سعاده** - از مشاهیر علمای قرن ششم انـدلس میباشدکه در ادبیّات و فقه وحدیث وتفسیر و تصوف دستی توانا داشت ، مدتی در مرسیه و بلنسیه و شاطبه قـاضی و خطیب و مدرّس بود و از تألیفات او است : **کتاب شجرةالوهم المسترقیة الیذروةالفهم** . درسال پانصد وشصت وپنجم هجرت در شاطبه درگذشت . (ص ۷۳۶ ج ۱ س)

ابوعبدالمعطی محمد بن‌عمر- درباباوّل(القاب) بعنوان **نووی** نگارش یافته است.

ابوعبدالملك در اصطلاح رجالی منهال قیسی است .

ابوعبده **حسان بن‌مالك بن‌عبده** - اندلسی، ادیب لغوی، مکنّی به **ابوعبده**، از خانوادهٔ جلالت و وزارت و ائمّهٔ ادب ولغت و وزیر مستظهر بالله عبدالرحمن بن هشام بود،کتاب **ربیعه** و**کتاب‌عقیل** تألیف‌او بوده واز اشعار او است:

اذاغبت لم‌احضروان‌جئت‌لم‌اسل	**فسیان منی مشهـد و مغیب**
فاصبحت تیمیا و ماکنت قبلها	**بتیم و لکـن الشبیه نسیب**

پیش از سال سیصد و بیستم هجرت درگذشت. (سطر۹ ص۲۰۸ت)

ابوالعبر **محمد بن احمد** - بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن عبـاس ، مکنّی‌به **ابوالعباس**، ملقّب به **ابوالعبر**، ادیبی‌است شاعرماهر، تمامی صنایع را توانا و قادر ، لکن اشعار او نیز مثل اشعار پدرش (که بعنوان **حامض** درباب اوّل نگارش یافته) احمقانه ونیز مثل پدر درهجو وبدگوئی علوییّن فروگذاری

نداشته وعاقبت بهمین‌جهت بدست مردی‌کوفی تیراندازی‌کشته شد، چنانچه روزی بمرام تیراندازی درجنگل‌های‌کوفه از بغداد بیرون شده بوده پس‌آن‌مردکوفی‌کلام‌کفرآمیزی که بحکم شرع مقدّس اسلامی سبب قتل او میشد از زبان خودش شنیده وبقتلش‌آورد. در معجم‌الادبا تاریخ‌آن را ننوشته و درتاریخ بغداد گوید شنیدم‌که ابوالعبر احمد بن محمد بن عبدالله بن عبدالصمد بن علی بن‌عبدالله بن‌عباس بن‌عبدالمطلب درسال‌دویست و پنجاهم مرده و بنابراین زمان زندگانی وی تقریباً معلوم میگردد .

(ص ۱۲۲ ج ۱۷ جم و ۴۰ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابوعبید[1]

ابوعبید احمد بن‌محمد - درباب‌اوّل بعنوان هروی احمد نگارش‌یافته‌است.

ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز- دو تن بوده و هردو در باب اوّل بعنوان بکری مذکورند .

ابوعبید قاسم بن سلام - (بتشدید لام) بن مسکین بن زید هروی، فقیه قاری محدّث ادیب‌کامل لغوی ، بقول ابن‌خلّکان درفقه وحدیث و قرائت و عربیّه وتمامی علوم اسلامیّه متفنّن ، درهرفنی امام اهل عصرخود، درنقل اخبار و سنن معتمد بوده‌است . بالجملة ابوعبید بسال یکصد و پنجاهم یاپنجاه وچهارم هجرت در هرات متولد شد ، در اوائل جوانی بعزمی راسخ فتور ناپذیر بتحصیل فقه و حدیث و قرائت و فنون ادبیّه اشتغال جست ، به فراء وکسائی و اصمعی وابوعبیدهٔ‌لغوی و جمعی وافر از محدّثین وفقها و لغویّین و ادبا تتلمذ نمود ، تا درفنون‌فضائل متبحّر، در ردیف اکابر اساتید لغت معدود و از نوادر علمای عربیّه بشمار میرفت ، مدتی نیز بقضاوت طرسوس از بلاد شام منصوب بود . او نخستین‌کسی است از عامّه‌که در تجوید

۱- **ابوعبید** - در اصطلاح رجالی جبیر بن اسود نخعی ، حنظلة بن حذیم‌بن ضعیف، یحیی بن مهران ثوری‌کوفی و بعضی دیگر است .

و قرائت بتألیف کتاب پرداخته مثل حمزة بن حبیب زیات از شیعه .

ابوعبید تألیفات بسیاری درنحو و لغت وشعر و ادب ومعانی قرآن وحدیث دارد:

۱- **الاجناس من کلام العرب** ویك نسخه ازآن در خزانهٔ مصریه موجود است ۲- **ادب القاضی علی مذهب الشافعی** ۳- **الامثال السائرة** که در استانبول چاپ ویك نسخهٔ خطی آن نیز در پاریس موجود است ۴- **عدد آی القرآن** ۵- **غریب الحدیث** ویك نسخه ازآن برقم ۶۴ در کتابخانهٔ کوبرلی استانبول موجود است ۶- **غریب القرآن** ۷- **غریب المصنف** که از اوصاف و نعوت انسان و اقسام حیوان و اطعمه و اشربه و مرکب و اسلحه و عمارات و ابنیه وشمس و قمر وغیراینها سخن رانده و درچهل سال بانجامش رسانده‌است ومشتمل برهزارباب وهزار ودویست شاهد شعری میباشد ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر ویکی دیگردرکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود و موافق آنچه از خود مصنف نقل شده این کتاب نزد او محبوب‌تر از ده هزار دینار (که هردیناری معادل یك اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی میباشد) بوده‌است ۸- **فضائل القرآن** ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ برلین هست ۹- **ماورد فی القرآن الکریم من لغات القبائل** ۱۰- **الناسخ والمنسوخ** و بقول سیوطی ابوعبید نخستین کسی است که در این موضوع تألیف کتاب کرده است وغیراینها که بسیار است .

ناگفته نماند ابوعبید را عادت چنان بوده که هریکی از تألیفات خود را اتحاف حضور عبدالله بن طاهر ذوالیمینین (والی خراسان) مینمود ومشمول عنایت بی‌نهایت وی میگردید تاآنکه کتاب **غریب الحدیث** مذکورفوق را موافق عادت معمولی بنظر وی رسانید وبیش از اندازه مورد تحسین عبدالله گردید وگفت عقلی که صاحب خودرا بتألیف همچو کتابی وادارد شایسته نباشد که پی تحصیل معاش برود پس ده هزار درهم بطور شهریّه استمراری برای وی مقرّر داشت . وفات ابوعبید بسال دویست وبیست و دویم یا سوم یا بنا برمشهور چهارم هجری درمدینه ویا درمکّه بعد از اتمام اعمال حج واقع گردید .

(ص۱۰۳ج۲ع و۴۳۹ج۱مه و۵۵و۵۲۶ت و۱۰۶ف و۲۷هب و۴۵۶ج۱کا و۲۵۴ج۱۶جم وغیره)

ابوعبید محمد بن حسان- در باب اوّل (القاب) بعنوان **بصری** نگارش یافته‌است.

ابوعبیدالله عبدالواحد بن محمد - } در باب اوّل ، اولی بعنوان **جوزجانی** ،

ابوعبیدالله محمد بن عمران - } دویمی بعنوان **مرزبانی** نگارش یافته‌اند .

ابوعبیده

زیاد بن عیسی - حذاءکوفی، معروف به **ابوعبیدهٔ حذا**، از ثقات محدّثین امامیّه میباشدکه درحضور آل محمد ع جلیل‌القدر والمنزلة و درسفر مکّه با حضرت باقر ع هم‌کجاوه بود، ازآن‌حضرت وحضرت‌صادق ع روایت‌نموده ودرعهد حضرت صادق ع درمدینه وفات یافت وآن بزرگوار برسر قبر وی بهمین‌کلمات‌سعادت سمات دعاکرد: **اللهم بردعلی ابی‌عبیدة اللهم نور له قبره اللهم الحقه بنبیه** (بهشت را چه میکنم شها بهشت من توئی) نام او درکلمات علمای رجال مابین زیاد بن عیسی، زیاد بن رجاء، زیاد بن ابی‌رجا منذر مردّد و اوّلی مشهورترمیباشد. خواهرش حماده نیز ازحضرت صادق ع روایت میکند. (ص۲۸هب وکتب رجالیه)

ابوعبیدة‌بن‌جراح

عامر بن عبدالله - بن جراح بن هلال بن‌اهیب (وهیب خل) بن ضبة بن حارث بن فهر، یا عامر بن جراح بن هلال بن ضبة بن حارث بن فهرکه بجهت‌انتساب به‌پدر یا جدّش جراح به **ابوعبیدة بن جراح** معروف بلکه‌گاهی لفظ ابن را نیز انداخته **ابوعبیدهٔ جراح** گویند. موافق‌نوشتهٔ قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر، درغزوات اسلامی حاضر رکاب مبارك حضرت رسالت ص بود، در بدر پدر خود راکه در لشگرکفّار بوده کشته و ازکثرت غیرت و شجاعت و امانت از طرف قرین‌الشّرف‌آن‌حضرت بلقب **امین‌الأمة** مفتخر ودرزمان خلافت ابوبکر وعمر درفتوحات شام مصدر خدمات شایانی بوده است بلکه درمصالحهٔ شام از طرف رومیها نیز معیّن و مقرّرات مصالحه‌که درآن موقع بتصویب و نظر وی وقوع یافته تا این اواخر در میان اوروپائیها نیز مستحسن میباشد. علاوه براینها بروایت عامّه یکی از عشرهٔ مبشّره هم (که درمحل خود اشاره نمودیم) بشمارمیرود. درسال هیجدهم هجرت دراثنای‌مسافرت جهاد مابین رمله و بیت‌المقدس مرض‌عمومی طاعون پدیدآمد، ابوعبیده برجای بلندی شد و خطبه‌ای دایر برتشجیع وتسلیت فرارکنندگان ازطاعون و اینکه طاعون نیزیکی از نعمت‌های‌الهی‌است انشاکرد ودرحین‌اتمام‌خطبه خودش‌مبتلا بطاعون‌شد ودرگذشت.

در تنقیح‌المقال گوید: بمدلول اخبار سقیفهٔ منقوله درکتب فریقین، شناعت

حال ابوعبیده روشن وحدیث مذکورهم ازاخبارمجعوله وموضوعه بوده و وی درحقیقت از ارکان ظلم و غصب خلافت حقّهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع وتسلیم‌آن بدیگران میباشد و تحقیق مطلب موجب اطناب است . (ص۷۳۸ج۱س و۶۵۵ج۱فع‌وغیره)

ابوعبیده معمر بن مثنی - تیمی‌ّالقبیلة ، بصری‌ّالولادة والنشأة والمدفن، **ابوعبیدة الکنیة** ، ادیب **نحوی لغوی** ، ازمشاهیر شعرا و ادبای اوائل قرن سیّم هجری و ازتلامذهٔ ابوعثمان مازنی ، ابوحاتم سجستانی ، ابوعبید قاسم بن سلام فوق‌الذکر، ابوعبدالرحمن یونس بن حبیب نحوی ، ابوعمرو بن علاء لغوی و نظائر ایشان بوده و درفنون ادب و جمیع علوم عرب خصوصاً در نحو و حفظ اشعار و انساب و اخبار و تواریخ و سیر و وقایع یدی طولی داشت و اکثرآنها را ضبط و حفظ نموده بود و مورخین قرون اخیره خوشه‌چین کلمات وی هستند . خودش میگفته است هیچ دو اسبی در زمان اسلام یا جاهلیّت بهم نخورده که خود آنها و راکب آنها را نشناخته باشم .

بزعم‌بعضی وی نخستین‌کسی‌است‌که در**غرائب‌القرآن** تألیف‌کتاب‌نموده ودیگران نیز بدو اقتفا جسته‌اند لکن موافق فهرست شیخ و رجال نجاشی و دیگرکتب رجالیّه ابان بن‌تغلب‌شیعی (متوفی بسال۱۴۱ه ق = قما) نخستین‌کسی میباشدکه دراین‌موضوع تألیف داده و **العجب**که (بنقل معتمد) سیوطی در بغیةالوعاة گفته است‌که ابان متوفی در سال مزبور در موضوع غریب‌القرآن تألیف نموده و بعد ازآن ابوعبیده (متوفّی بسال ۲۲۴ه ق = **رکد**) را نخستین‌کسی دانسته‌که دراین موضوع تألیف نموده است . باری ابوعبیده در رشتهٔ خود متبحّر، قول او معتمد ، کلماتش مابین علمای ادب ولغت برهان قاطع و محل استشهاد ایشان میباشد .

تألیفات‌اودرموضوعات‌متنوعه‌بسیار وتا دویست‌کتاب‌بدومنسوب وازآن‌جمله‌است:

۱- **اعراب‌القرآن** ۲- **طبقات‌الشعراء** ویك‌نسخه‌ازطبقات‌درکتابخانهٔ آباءیسوعیین‌بیروت موجود است ۳- **غریب‌الحدیث** ۴- **غریب‌القرآن** ۵- **مجازالقرآن** ۶- **معانی‌القرآن**

وغیر اینهاکه بسیار است . ولادت ابوعبیده دربصره ، بین سالهای یکصد و هشتم ونهم و دهم و یازدهم و دوازدهم و چهاردهم مردّد چنانچه وفات او نیز مابین دویست وهفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیست و چهارم محل خلاف ارباب تراجم است. بهرحال وفات وی در بصره واقع شد و بواسطهٔ اینکه مایل بهجو بود وکسی از شرّ زبان‌او ایمنی نداشت وعلاوه‌که بخوارج مایل بلکه بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام و بعضی‌دیگر خارجی‌ّ المذهب ودر دین و نسب مطعون و بحب امارده نیز متّهم بوده است کسی بجنازه‌اش حاضر نشد لاجرم بعضی از اشخاص را اجرت داده و نعش اورا بقبرستان نقل دادند .
(ص۱۰۰ج۲ع و۲۲۵ج۲کا و۳۲۲ج۱مه و۲۷هب و۵۵و۷۵۶ت و۷۹ف و۱۵۴ج۱۹جم وغیره)

ابوعتاب در اصطلاح رجالی زیاد بن مسلم و عبدالله بن بسطام است.

ابوالعتاهیة **اسمعیل بن‌قاسم** - یاابی‌القاسم بن‌سوید بن‌کیسان، عینیّ الولادة، کوفیّ النشأة ، بغدادیّ المسکن والمدفن ، **ابواسحق** الکنیة ، **ابوالعتاهیة** اللّقب ، عنزی زهری الولاء ، از مشاهیر شعرای نامی اوائل قرن‌سوم‌هجرت میباشدکه درسلامت طبع و طلاقت لسان وحید عصر خود بشمار میرفت ، اشعارش بسیار و بحدّی بوده‌که کسی بجمع و تدوین آنها قادر نبود ، تماماً بحال طبیعی و بی‌تکلّف سروده شده و میگفته است‌که مقتدر هستم مکالمات معمولی و عرفی خود را نیز دائماً منظوماً ادا نمایم اینك اورا بتمامی‌شعرای‌عصرخودش ترجیح داده و **اشعرالناس** وبعضی دیگر **اشعر انس و جن**اش میگفته‌اند و البته همهٔ آنها در درجهٔ اعلی نبوده و خالی از شعر ادنی و اوسط نمیباشند . اغلب اشعارش در زهدیّات ومذمّت دنیا و بی‌بقا بودن‌آن و تذکر موت و اخلاق و پند و نصیحت‌گفته شده ونقش نگینش هم این جمله بوده‌است: **سیکون‌الذی قضی - غضب‌العبد اورضی** . غرائب و نوادر بسیاری دربارهٔ وی منقول، بین او و مهدی عباسی وهرون‌الرشید و مأمون جریاناتی واقع، مدتی ازطرف‌هرون محبوس، درسبب حبس وعشق او بجاریهٔ مهدی و وقایع زمان محبوسیّت‌او اخباری مذکور ونقل آنها موجب اطناب میباشد و از اشعار او است :

الم تر انالفقر یرجی له الغنی	و انالغنی یرجی علیه منالفقر

هبالدنیا تساق الیك عفوا	الیس مصیر ذاك الی زوال

الا اننا کلنا بائد	و ای بنیآدم خالد
و بدؤهم کان من ربهم	وکل الی ربه عائد
فیا عجبا کیف یعصی الأله	ام کیف یجحده جاحد
و لله فیکل تحریکة	و فیکل تسکینة شاهد
و فیکل شییء له آیة	تدل علی انه واحد

ولادت ابوالعتاهیة بسال یکصد وسیام هجرت دربلدهٔ عینالتمر سمت غربیفرات نزدیکی شهر انبار ازبلاد عراق واقع، بهمینجهت به **عینی** موصوف میباشدچنانچه **زهری وعنزی** گفتن او نیز بجهت آن بودهکه مادرش امزید از موالی بنیزهره و پدرش قاسم هم از موالی عنزة بن اسد (که پدر یکی از قبائل مشهور عرب است) بودهاند . وفاتش بسال دویست و نهم یا دهم یا یازدهم یا سیزدهم یا بیست و یکم هجرت در بغداد واقع شد ، درساحل نهر عیسی درمقابل قنطرهٔ زیاتین بخاك رفت ودر روی قبرش نوشته شده است:

اذن حی تسمعی	اسمعی ثم عی وعی
انا رهن بمضجعی	فاحذری مثل مصرعی
عشت تسعین حجة	ثم فارقت مجمعی
لیس زاد سویالتقی	فخذی منه اودعی

ناگفته نماند در قاموس گوید : **عتاهیة** (بروزن کراهیة) بمعنی احمق و مردمان گمراه میباشد ، ابوالعتاهیة هم لقب اسمعیلبوده و اینکه جوهری حمل بکنیهاشکرده اشتباه و توهّم است . **نگارندهگوید** : گویا صاحب قاموس بتوهّم اینکه اسمعیلپسری موسوم یا ملقّب به عتاهیه نداشتهکه ابوالعتاهیةکنیهاش باشد بهمین جهت حمل بلقب کرده و کنیه دانستن جوهری را هم محمول بتوهّم داشته است ، لکن کلام تاریخ بغداد صریح است در اینکه **محمد** پسر اسمعیل ملقّب به عتاهیه بوده است چنانچه گوید محمد بن اسمعیل بن قاسم ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به عتاهیه ، معروف به **ابنابیالعتاهیه** نیز شاعرماهر عابد زاهد، اشعار زاهدانهٔ او مانند پدرش بسیار بوده وازآنجملهاست:

قد افلح الساكت الصموت	كلام راعى الكلام قوت
ما كل نطق له جواب	جواب ما يكره الصموت
يا عجبا لأمرء ظلوم	مستيقن انه يموت

بنابراين دور نيست‌كه اسمعيل دوكنيه داشته ونظيرآن بسيار است . بيان بعضى‌ازمراتب مذكوره و لقب‌بودن بعضى ازالفاظ مصدّر بلفظ اب را دردیباچهٔ همین مجلّد تذکردادیم سال وفات محمد بدست نيامد .

(ص ۱۰۲ت و۶۷ ج۴۲ و۷۵ ج۱کا و ۲۸هب و۳۴ ج۲ و ۲۵۰ ج ۶ تاریخ بغداد)

ابوعتيبه در اصطلاح رجالى عبدالله بن‌عبدالرحمن اسدى‌است .

ابوالعتيق **ابوبكر بن عمر بن ابراهيم بن دعاس** - فارسى‌حنفى نحوى لغوى شاعرماهرفصيح‌فقيه‌اديب‌فاضل، معروف‌به **ابن‌دعاس** و **ابوالعتيق**، با سلطان مظفّر معاصر واز وى بسيار بهره‌ور بود، عاقبت بشهر زبيد ازبلاديمن مطرود شد ، درميان اهالى‌آنجا بسرقت شعريّه متهّم بوده وميگفته‌اند وقتيكه روزقيامت‌شعرا را بموقف حساب آوردند ابن‌دعاس ميتواند بگويدكه خدايا من در مدت عمرم شعرى نگفته‌ام ، اين شعر مال فلان شاعر، اين مقطع از فلان وآن مطلع ازفلان است، بدين وسيله تبرئه‌گرديده و اصلاً مورد سؤال شعرى نخواهد شد . يكى از ادبا اورا مخاطب داشته و اين مسئلهٔ نحويّه را از وى استفسار نمود :

ايها الفاضل فينا افتنا	و ازل عنا بفتواك العنا
كيف اعراب نحاة النحوفى	انا انت الضاربى انت انا

پس ابوالعتيق بدين روش جواب داد :

انا انت الضاربى مبتدء	فاعتبرها يا اماما سننا
انت بعد الضاربى فاعله	و انا يخبر عنه علنا
ثم انالضاربى انت انا	خبر عن انت مافيه انثنا
و انا الجملة عنه خبر	وهى من‌انت الى انت انا

ابوالعتيق در جمادى‌الاخرهٔ ششصد و هفتاد و ششم هجرت در زبيد درگذشت .

(ص ۱۳۵ ت)

ابوالعتیق **ابوبکر بن محمد عبسی-** فقیه فاضل عارف ، درنحو متفنّن ، در شهر بیت حسین از بلاد یمن قاضی بود و او غیراز ابوالعتیق فوق میباشد و شرحی دیگر بدست نیامد .

(سطر۲۶ ص ۱۳۵ روضات‌الجنات)

ابوالعتیق **ابوبکر بن یوسف- مکّی** حنفی، فقیه‌نحوی‌لغوی‌ادیب‌طبیب منشی ازعلمای اواخرقرن‌هفتم هجری‌است وشرحی‌دیگر بدست‌نیامد .

(سطر۲۶ ص۱۳۵ روضات‌الجنات)

ابوعثمان[1]

ابوعثمان **اسماعیل بن عبدالرحمن - صابونی** نیشابوری، خطیب‌مفسّرواعظ محدّث میباشدکه ازحیث سماع و حفظ احادیث ونشرمسموعات ومصنّفات و اقامهٔ حوزهٔ حدیث وعلم و ادب یگانهٔ عصرخود، بدیگر مشایخ وقت‌مقدّم، مراتب عالی علمی وی مورد تصدیق فحول ، درعلم و ذکاوت وکثرت عبادت ودفع بدعت ضرب‌المثل ودربلادخراسان به**شیخ‌الاسلام** ملقّب‌بود وکتاب **عقیدةالسلف** تألیف‌او میباشد که درمصر چاپ شده است ، درمحرّم چهارصد وچهل و نهم‌هجرت درنیشابوردرگذشت.

(ص ۱۶ ج ۷ جم وغیره)

ابوعثمان **بکر بن‌محمد -** درباب‌اوّل(القاب)بعنوان مازنی‌نگارش‌یافته‌است.

ابوعثمان **سعد - یا سعید بن‌اسمعیل -** از اکابر علما وعرفای اواخرقرن‌سوم هجرت میباشدکه جامع علوم شریعت و طریقت ، صاحب زهد و ریاضت ، قصص و حکایات و نوادرکلمات وکراماتی بدو منسوب، مرجع ومعتمد هردو

۱- **ابوعثمان -** در اصطلاح رجالی بکر بن محمد بن حبیب ، عبدالواحد بن حبیب، عمرو بن جمیع ، معلی بن عثمان‌کوفی و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است اینک بعضی از اکابر دیگر راکه در اصطلاح ارباب تراجم و سیر دایر میباشد تذکر میدهد .

فرقه ، درهنگام وعظ سخنانش مؤثّر و اصل مولد و منشأ وی شهرری بود ، عاقبت در محلّهٔ حیره نام نیشابور اقامت گزید و بهمین جهت به حیری شهرت یافته ودرآنجا مرجع استفاده شد . عموم اهالی از ارشاد و افادات علمیّه‌اش بهره‌ور بودند تا درسال دویست و نود وهشتم هجرت درگذشت وهر یك ازدوجملهٔ **طالب نور = ۲۹۸** و **صدیق عزیز = ۲۹۸** مادّهٔ تاریخ او است . (ص ۷۴ ج ۱ لر و ۱۷۳ ج ۲ خه و ۳۶۲ ج ۲ مه)

ابوعثمان **سعد بن لیون** - از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباشدکه اکثر اشعارش در زهد و نصیحت ، مؤلفاتش ازصد متجاوز واکثرآنها نیز مثل اشعارش متعلّق بزهد و پند است و درفلاحت و هندسه نیز تألیفاتی دارد :

۱- الأبیات المهذبة فی المعانی المقربة ۲- اختصار بهجة المجالس لأبن عبدربه ۳- انداء الدیم فی الوصایا والمواعظ والحکم ۴- کمال الحافظ و جمال اللافظ فی الحکم والوصایا والمواعظ ۵- نصائح الأحباب وصحائح الآداب وغیرها . بتلخیص کتب دیگران حرصی قوی داشته و بهمین جهت به **اختصارچی** شهرت یافته است حتی یکی از اکابر اندلس هرموقعی‌که شخص بلندبالائی میدیده میگفته است‌که اگر ابن لیون این شخص را می‌دید اورا نیز اختصار می‌نمود و از اشعار او است :

لیس التفضل یا اخی ان تحسنا ... لأخ یجازی بالجمیل من الثناء
ان التفضل ان تجازی من اسا ... لك بالجمیل و انت عنه فی غنی

صاحب ترجمه در اواسط قرن هشتم هجرت درگذشت .
(ص ۷۳۹ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابوعثمان **سعد بن محمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **غسانی سعد** مذکور است.

ابوعثمان **سعدان بن مبارك** - در باب سوم (ابناء) بعنوان **ابن المبارك** خواهد آمد.

ابوعثمان **سعید بن فرج** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **رشاشی** نگارش یافته است.

ابوعثمان **سعید بن محمد** - در باب سوم (ابناء) بعنوان **ابن البغونش** خواهد آمد.

ابوعثمان **سعید بن هارون** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **اشناندانی** مذکور است.

ابوعثمان **سعید بن هاشم بن وعله** - یا **سعید خالدی**، ادیب شاعر حافظ، ازمشاهیر شعرا میباشدکه مختصری ازشرح‌حال اورا ضمن‌شرح حال برادرش محمد بن هاشم تحت‌عنوان **ابوبکر محمد** نگارش دادیم. بازهم‌گوئیم پس ازآنکه حراست کتابخانه‌ها از طرف سیف‌الدولة بدین دو برادر مفوّض گردید و تمامی آنچه راکه از دفاتر فصحا وکتب شعرا تمنّا داشتند درآنها مهیّا دیدند ابوعثمان از فرصت استفاده‌کرده و جمع و تألیف را تصمیم داد، در اندك زمانی تألیفاتی نمودکه از آن‌جمله یکی هم **حماسةالشعراء** است.

در سخن‌پردازی و انشای اشعار اسلوبی شیرین وسبکی‌پسنده داشت، بسال‌سیصد و هفتاد و یکم یا درحدود چهارصد تمام هجرت درگذشت. این دو برادر باآن‌همه قوهٔ شعری باز بالطبیعة بسرقت اشعار خوب دیگران رغبتی وافر داشته‌اند.

(ص ۲۴۰ ف و ۴۳۱ ج ۱ مه و ۲۰۸ ج ۱۱ جم و ۸۴۰ ج ۱ س)

ابوعثمان **عمرو بن‌بحر**- درباب اول بعنوان **جاحظ** نگارش یافته است.

ابوعثمان **عمرو بن عبید بن باب** - متکلّم بصری معتزلی، نخست از تلامذهٔ حسن بصری و اصحاب او بوده و مرتکب‌کبیره را منافق میدانست، عاقبت باارشاد و رهنمائی‌مؤسّس مذهب معتزله واصل بن‌عطا ازحسن‌منصرف و بقدر معتقد و دیگر حکم به منافق بودن مرتکب‌کبیره نکرده و بمنزلة‌بین‌المنزلتین (کفر و ایمان) قائل شد.

درعصرخود رئیس معتزله وبسیار زاهد بود وپدرش عبید جولا وازاسرای‌سیستان و عاقبت از اهل شرطهٔ حجّاج بن یوسف بوده‌است. بدینجهت مردم هرموقع‌که این‌پدر و پسر را در یکجا میدیدند اشاره بپدرکرده و میگفتند: **هذا شرالناس‌ابوخیرالناس** یا اشاره بپسرکرده و میگفتند: **هذا خیرالناس ابن شرالناس**، پدرش نیز تصدیق کرده و میگفت‌که این ابراهیم و من‌آذرم. روزی منصور ازعمرو خواستار موعظه گردید پس شروع بخواندن سورهٔ **والفجر** کرد، همینکه بآیهٔ وافی هدایهٔ: **اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصادِ**،

رسید منصور بسیارگریست وگویا تاآنوقت اینآیه را نشنیده‌بود سپس باز بدرخواست منصور مواعظ دیگری‌گفت پس منصور ده هزار درهم بدو بخشید، او هم قسم یادکردکه اصلاً قبولش نکند پس منصور ازحاجت وی پرسیدگفت حاجتم‌این‌است‌که احضارم‌نکنی تا خودم بیایم و چیزی هم بمن ندهی تا خودم بخواهم منصورگفت‌که‌گویا دیگرملاقات نخواهیم‌کرد گفت بلی اصل حاجتم این‌است . با اینهمه زهد و ورعی‌که داشته درتاریخ بغداد عقائد و اقوال منکرهٔ بسیاری بدو منسوب نموده‌که نقل‌آنها موجب‌اطناب است . پدرش عبید راگفتندکه پسر تو نزد حسن بصری تردّد مینماید وشاید خیری ازاو برآید گفت از پسر من چه‌خیر خواهدآمدکه پدرش مثل من بوده وبا مادرش زناکرده‌ام.

احتجاجی‌که هشام بن حکم ازاصحاب حضرت‌صادق ع درمسجدبصره باابوعثمان کرده معروف‌است . وفات‌ابوعثمان بسال یکصد وچهل ودویم یا سوم یا چهارم یا هشتم هجرت واقع شد ، منصور چند شعری در مرثیه‌اش گفته‌که ازآنجمله است :

لو ان هذا الدهر القی صالحا   القی لنـا عمروا ابـاعثمان

(کتب رجالیه وص ۴۱۸ ج ۱ کا و۱۶۶ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ابوعثمان یزید بن ربیعة - درباب سوم بعنوان **ابن‌مفرغ** خواهدآمد .

ابوعدی در اصطلاح رجالی عثمان بن زید بن عدی است .

ابوعدی **حاتم بن عبدالله بن سعد بن حشرج** - طائیّ‌القبیلـة ، ابـوعدی و ابوسفانة‌الکنیة، ازمشاهیر شعرا و رؤسا و اسخیای قبیلهٔ‌بنی‌طی از قبائل عرب میباشدکه بجهت انتساب بپسرش عدی و دخترش سفانة (با فتح و تشدید بمعنی مروارید شاهوار) به **ابوعدی** و **ابوسفانه** مکنّی است . وی مردی بـوده شجاع و دلیر و مظفّر و منصور و نیکوخصال و مهربان و بامروّت ، همواره درمحاربه غالب‌بود، اسیر خود را آزاد میکرد ، هرچه بدستش می‌آمد بذل و انفاق وهبه می‌نمود ، سائلی را مأیوس نمیکرد . بالجملة تمامی صفات حمیده را دارا ، بالاخص درسخاوت و جود وکرم مشهور دنیا و بی‌بدل و ضرب‌المثل بود ، اوائل عهد سعـادت حضرت رسالت ص

را درك کرد لکن پیش از بعثت درگذشت . دخترش را درمیان اسرای قبیلهٔ طی بحضور حضرت رسالت ص آوردند ، او نیز باکمال امیدواری استرحام کرد و بعرض رسانیدکه مرا از قید اسارت خلاص فرمائیدکه در شماتت اعدا نمانده و دشمن‌کام نباشم‌که پدرم رئیس قبیله بوده و اسیران را خلاص مینمود ، گرسنه‌ها را سیر میکرد ، برهنه‌ها را لباس می‌بخشود ، تمامی مردم را تواضع‌کرده وحمایت می‌نمود .آن‌حضرت فرمودندکه اینها همه صفات مؤمن است وآن دختر را محض‌اینکه پدرش دارای‌اخلاق‌کریمه بوده مستخلص نمودند .

نوادر بسیاری‌در باب‌کرم‌حاتم‌منقول‌است‌گویندکه‌درموقع‌محاربه،حریف‌او‌نیزه‌اش را درخواست نمود ، او نیز بیدرنگ و اندیشه بدو بخشید . درماه رجب (که در زمان جاهلیّت نیز بسیارمحترم‌بود و بالخصوص‌نزد قبیلهٔ‌مضرکه بیش‌ازوصف‌تعظیمش‌میکرده‌اند) روزی ده شتر نحرمیکرد و اطعام مردم می‌نمود ومانند اینهاکه بسیار ونقل‌آنها موجب اطناب میباشد واز اشعار حاتم است :

هل‌الدهر الا الیوم اوامس اوغد — کـذاك الزمـان بیننـا یتردد

نیز خطاب بمادر خود ماویه‌کرده وگوید :

اماوی ان‌المال غـاد و رائح — ویبقی من‌المال الأحادیث والذکر
اماوی انـی لاقـول لسائـل — اذا جاء یوماً حـل فی‌مالنا النزر
اماوی مایغنی الثراء عن‌الفتی — اذا حشرجت یوما وضاق به‌الصدر

مادرش ماویه نیز بسیار باسخاوت بود بحدّی‌که برادرانش میخواستندکه اورا محجور و ممنوع‌التصرف نمایند و شرح حال عدی پسر حاتم نیز بعنوان **ابوطریف** مذکور افتاد .

(ص ۸۱ ج ۱ نی و ۱۹۰۳ ج ۳ س و ۷۴ ج ۳ فع)

ابوالعرب محمد بن احمد بن تمیم ـ محدّث‌رجالی‌عامی، شاعرماهر، مؤلف دوکتاب طبقات علماء افریقیه و طبقات علماء تونس میباشد و در سال سیصد و سیم هجرت درگذشت . (ص ۳۲۴ مط)

ابوعرفا
ابوعروة
ابوالعریف
دراصطلاح رجالی ، اوّلی جبلة بن عطیة ، دویمی معمر بن راشد ، سومی عبدالله بن خلیفهٔ همدانی است .

ابوالعز **طاهر بن حسن** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **زین‌الدین طاهر** مذکور است .

ابوالعز **محمد بن محمد** - درباب‌سوم بعنوان **ابن‌الخراسانی** خواهدآمد .

ابوالعز **مظفر بن ابراهیم** - در باب سوم بعنوان **ابن‌جماعة** خواهدآمد .

ابوالعز **یوسف بن رافع** - درباب سوم بعنوان **ابن‌شداد** خواهدآمد .

ابوالعز **یوسف بن نفیس** - درباب سوم ضمن **ابن‌المستوفی مبارك بن احمد** خواهدآمد .

ابوعزارة دراصطلاح رجالی محمدبن‌عبدالرحمن بن‌ابی بکرملیکی‌است .

ابوالعشائر **هبة‌الله بن زید** - درباب سوم بعنوان **ابن‌جمیع** خواهدآمد.

ابوعصمت **نوح بن ابی‌مریم** - مصاطلح رجال ودرباب‌اوّل‌بعنوان **جامع نوح** نگارش یافته‌است .

ابوعصیدة **احمد بن عبید بن ناصح** - بنوشتهٔ ابن‌الندیم از علمای‌کوفه بود، وقتی‌که متوکل دهمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۲۳۲ـ۲۴۷هق= **رلب- رمز**) درصدد تعیین معلّم و مؤدّبی برای دو پسرش معتز و منتصر برآمد همین احمد و ابن‌قادم وچند تن دیگر از ادبای نامی وقت را برای امتحان استعداد این مقام احضار نمود ، احمد درآخر مجلس پایین‌تر از همه نشست پس ایشان را امر بمذاکرهٔ علمی نمودند تا اندازهٔ فضل ایشان معلوم گردد اینك این شعر ابن‌علفا را :

ذرینی انما خطأی صوابی   علـی وان مـا انفقت مال

مطرح بحث کرده وگفتند چون لفظ‌مال‌مرفوع‌است‌پس‌باید‌لفظ **انما** بمعنی **الذی** باشدکه در مقام ترکیب مبتدا بوده و لفظ مال هم خبرش باشد احمدگفت این اعراب‌آن شعر، پس

معنی آن ومرام شاعر چیست ایشان درمانده وعقیدهٔ اورا استفسار نمودند گفت همانا مراد شاعر این است که من مورد ملامت نیستم زیرا که من مال انفاق کرده‌ام که بی اهمیّت است و عرض و ناموس انفاق نکرده‌ام که قابل جبران نباشد پس خادم بدو گفت که اینجا جای تو نیست ، دست اورا گرفته وبلندش کرده و درصدر مجلسش نشانید . احمد گفت نشستن در جایی که ازآن بلند شده و در بالاتر ازآن بنشینی بهتر از عکس آن است احمد و ابن‌قادم راکه او نیز یکی از ادبای حاضرمجلس بوده برای تعلیم وتربیت پسران متوکّل انتخاب نمودند .

در روضات‌الجنّات گوید احمد بن عبید بن ناصح بن بلنجر، نحوی کوفی ، دیلمیّ الاصل ، **ابوجعفر** الکنیة ، **ابوعصیدة** الشّهرة ، از موالی وآزادکرده‌های بنی‌هاشم واز ائمّهٔ علمای عربیّه میباشد از اصمعی و واقدی روایت کرده وقاسم انباری نیز از وی روایت مینماید . او معلّم معتز بالله پسر متوکّل عباسی بود ، پس‌ازآنکه ولیعهد بودن معتز از طرف متوکّل تصمیم شد احمد از رتبهٔ اوکه نزد وی داشته کاست ، غذای اورا تأخیر کرد ، اورا بدون گناه زده وگوشمالش داد، متوکّل از قضیه مطّلع شد و سبب آن را پرسید احمد گفت چون ولیعهد بودن او تصمیم شده خواستم که قدر مقام و رتبه را برای او بفهمانم ، از فشار مظلومیّت و رنج و الم گرسنه‌گیش بیاگاهانم ، این سه‌کاررا کردم تا بعد از اشغال مقام خلافت در تنزیل رتبهٔ دیگران نکوشد ، از حال مظلومان وگرسنگان بی‌اطّلاع نباشد . این‌جمله مورد تحسین متوکّل شده و دوهزار درهم بدو بخشید . در روضات بعد از این جمله‌گوید : ابوعصیده شیعی مذهب بود ، پس‌ازآنکه از پسر متوکّل شنیدکه پدرش دربارهٔ حضرت صدیقهٔ طاهره ع ناسزاگفته وسبّ مینماید اورا درقتل پدر اجازه داد وگفت پس‌ازآنکه از خودش شنیده باشی درقتل‌او محذوری برای تو نبوده و نزد خدایتعالی مورد مؤاخذه نخواهی شد الاّ اینکه بعد ازآن زیاده برشش ماه عمر نمیکنی که قاتل پدر زیاده از این مدت عمر نمیکند پسر نیز از ته دل راضی شد وبا چندی از غلامان خود تبانی کرده ودر دل شب بسرش ریختند ودر بدترین

حالی بقتلش آوردند و این قضیه را بتواریخ شیعه و غیر آنها نسبت داده است .

نگارنده گوید ظاهر این عبارت آنکه مراد روضات از پسر متوکّل که ابوعصیده احمد اورا اجازهٔ قتل پدر داده همان معتز بالله مذکور است ودراین صورت آن مدتی کم که برای آخرین عمر قاتل پدر معیّن کرده یا برای امتحان ثبات قدم معتز درمحبت خانوادهٔ عصمت بوده (که او بخوبی ازعهده برآمده وبا در نظر گرفتن کامیاب نشدن ازعمر وزندگانی آن عمل را انجام داد) ویا از روی تجربیّات پیشینیان و الاّ معتز هشت سال دیگر نیز بعداز متوکّل عمر کرد وبسال دویست وپنجاه وپنجم هجرت درگذشت وتخلّف تجربیّات اینجوری خصوصاً درجایی که مقرون با بعضی از مصالح موردی ومرجحات دینی باشد مستبعد نبوده وکثیرالوقوع است . ابوعصیده درسال دویست وهفتاد و سیّم یا هشتم هجرت درگذشته وازتألیفات او است :

۱- **عیون الاخبار والاشعار** ۲- **المذکر والمؤنث** ۳- **المقصور والممدود** وغیراینها .

(ص ۱۰۸ ف و ۵۵ ت)

ابو العطا **محمود بن علی**- در باب اوّل (القاب) بعنوان **خاجو** نگارش یافته است.

ابو عقبة
ابو عقیل } دراصطلاح رجالی **اولی** ابان بن اوس وعبدالرحمن فارسی صحابی ، **دویمی** حبحاب انصاری و یحیی بن متوکّل است .

ابو عقیل **لبید بن ربیعة**- در باب اوّل (القاب) بعنوان **عامری لبید** مذکور است.

ابو العکبر در اصطلاح رجالی ثور بن عزرة است .

ابو العلاء[1]

ابو العلاء **احمد بن عبدالله** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **معری** مذکور است.

۱- **ابو العلاء** - در اصطلاح رجالی جابر بن شمیر اسدی ، حارث بن زیاد شیبانی ، حماد بن راشد ازدی ، حیان بن عبدالرحمن کوفی ، خالد بن طهمان ، سلیمان بن عبدالله و جمعی دیگر است .

ابوالعلاء حسن بن احمد بن حسن بن احمد - عطار همدانی ، لغوی نحوی حافظ محدّث قاری، مکنّی به **ابوالعلاء** یا **ابوعلی**، از مشاهیر نحویّین ولغویّین میباشد بلکه موافق آنچه ازقفطی و یافعی ودیگر ارباب سیر نقل‌شده در نحو و لغت وعلوم‌قرآنیّه و حدیثیّه وصناعات‌ادبیّه و زهد و نیکوئی طریقت وتمسّك بسنن حسنهٔ اسلامیّه پیشوای مردمان بود ، در معرفت انساب و سیر و تواریخ و رجال برتمامی حفاظ و رجال عصر خویش برتری داشت ، حدیث را بی‌وضو مس نمیکرد، در موضوعات مختلفه تألیفات‌بسیاری بدو منسوب و ازآن جمله است : **زادالمسافر** درپنجاه مجلّد . وفات او درپانصد و شصت و نهم یا نود و نهم هجرت واقع‌گردید .

(کف وص ۲۲۲ ت و ۵ ج ۸ جم)

ابوالعلاء زهر بن عبدالملك - درباب سوم بعنوان **ابن‌زهر** خواهدآمد.

ابوالعلاء صاعد بن‌حسن - درباب اوّل بعنوان **ربعی** نگارش یافته است.

ابوالعلاء همان ابوالعلاء حسن مذکور فوق‌است .

ابوالعلاء **محمود** - در باب اوّل بعنوان **نظام‌الدین‌گنجوی** مذکور است .

ابوالعلاء واسطی **محمد بن یحیی** - یا محمد بن محمد بن‌یحیی بن بحر علوی ، فقیه نحوی شافعی ، ملقّب به **تاج‌الدین**، از ادبای قرن ششم هجرت‌میباشدکه در نحو وشرح‌کلام‌متصدر بوده وبعدازسال‌پانصد وچهلم‌هجرت درگذشت.

(ص ۴۷ ج ۱۹ معجم‌الادبا)

ابوالعلاء همدانی همان ابوالعلا حسن بن احمد مذکور فوق است .

ابوعلقمة **نحوی نمیری**-که درکتب تراجم بهمین کنیهٔ‌ابوعلقمة مشهوراست در استعمال الفاظ منفوره و کلمات وحشیهٔ عربیّه متعمّد و در این رویه متفرّد میباشد . روزی حجّامی را برای حجامت‌کردن دعوت‌کردند پس بدان حجّام گفت : **انظر امرك و ارهف قلیلا المباذع وشرشرالموضع** الخ ، حجّام گفت اینها

که گفتی از اوصاف جنگ و محاربه است ومن این حجامت را مباشرت نمیکنم این را بگفت و حجامت نکرده برگشت ، بروایت دیگر گفت که این کلمات خون را قطع میکند دیگر حجامت لازم نیست ، یا بروایت دیگر گفت این مرد را صفرا غالب آمده و در این حال حجامت کردن مناسب نیست ، لکن ممکن است که هرسه را گفته باشد و منافاتی هم ندارند .

نیز کفش دوزی را برای کفش دوختن میگفت: **خصر نطاقها وغضف معقبها و اقب مقدمها** الخ پس آن کفشدوز اسباب کار خودرا برداشته و مهیّای برگشتن شد ، درجواب استفسار از سبب آن گفت نزد ابن القریه (که از مشاهیر فصحا و بلغای خطبای عرب بوده وشرح حالش در باب سیّم خواهدآمد) میروم که کلمات ترا برای من ترجمه کند . نیز روزی در راه بصره از غلبهٔ صفرا سرگیجه شده بود ، جمعی نزد وی گرد آمدند و چنانچه متداول است انگشتهای اورا فشرده و درگوش وی اذان میگفتند پس بهوش آمد وگفت : **مالکم تکأکأتم علی کما تکأکأون علی ذی جنة افرنقعوا عنی** آن جماعت بیکدیگر گفتند که ویلش کرده و بحال خودش بگذارید که شیطانش با زبان هندی حرف میزند و اینگونه قضایای وی بسیار است .

اما زمان زندگانی ابوعلقمة اگرچه درکتب تراجم صریحاً نگارش نیافته لکن در مطوّل تفتازانی قضیهٔ غلبهٔ صفرای اوراکه مذکور شد ازفائق زمخشری ازجاحظ (متوفی بسال ۲۵۵هـ ق = رنه) نقل کرده و بنا براین پیش از این تاریخ واز رجال اوائل قرن سوم هجرت بوده ویا درقرن دویم میزیسته‌است . قضیهٔ حجامت مذکوررا نیز درحواشی معجم‌الادبا بکتاب‌العین ابوعبدالرحمن خلیل سابق‌الذکر (متوفی درحدود سال ۱۷۰هـ ق = قع) نسبت داده و بنا براین ابوعلقمة ازرجال اواسط قرن دویم هجرت میباشد. **اما نام ابوعلقمة** چنانچه اشاره شد درکتب تراجم مذکور نبوده وبهمین کنیه شهرت دارد لکن همان کلماتی راکه بنقل جاحظ ، ابوعلقمة درحال غلبهٔ صفرا میگفته(**مالکم تکأکأتم الخ**) بنقل مطول در صحاح جوهری بعیسی بن عمر نحوی نسبت داده که درموقع برافتادن از الاغ میگفته

است. از اینجا استکشاف میشود که ابوعلقمة همان عیسی بن عمر نحوی است که استاد خلیل بوده ودر نقل قضیه جاحظ باکنیه وجوهری با اسمش مذکور داشته‌اند و بعنوان ثقفی هم مراجعه نمایند.
(ص ۲۰۵ ج ۱۲ معجم‌الادبا و اطلاعات متفرقه)

ابو العلمین **سید احمد بن علی** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **رفاعی سیداحمد** مذکوراست.

ابوعلی[1]

ابوعلی **احمد بن محمد** - بن‌قاسم بن منصور، رودباریّ‌الولادة، بغدادیّ المسکن، از اکابر و قدمای مشایخ صوفیّه واز وزرازادگان سلالۀ کسروی بوده و نسب با نوشیروان می‌رساند. روزی با مریدان جنید بغدادی صحبت داشت، درآن اثنا پاره‌ای کلمات حقیقت سمات ایشان در وی مؤثر ومحبت اهل‌طریقت در دلش جاگیر شد، درحال، مال و منال وجمیع شئونات را ترك کرد ودرسلك مریدان جنید منسلك شد، در اندك زمانی بتحصیل و تکمیل علوم شریعت و طریقت و جمیع کمالات ظاهر و باطن موفق گردید، اصول طریقت را از جنید، فقه را از ابوالعباس بن سریج، ادبیّات را از ثعلب، حدیث را از ابراهیم‌حربی فراگرفت، تا تمامی‌کمالات ظاهری و باطنی را جامع و درفنون طریقت ازکبار مشایخ صوفیّه و اعلم ایشان شد، عاقبت بمصر رفته و مرجع استفاضۀ اکثری از مشایخ عظام‌گردید و بعضی‌از اکابر دربارۀ اوگوید کسی را ندیدم‌که نسبت بهرسه علم شریعت وطریقت وحقیقت جامع‌تر ازابوعلی رودباری بوده باشدو **از کلمات ابوعلی است:**

۱ـ **ابوعلی** - دراصطلاح رجالی وارباب‌تراجم‌کنیۀ جمعی وافر ازمحدثین واکابر هرطبقه میباشدکه بسیاری از ایشان بعناوین مربوطه بباب‌اول (القاب) و باب سوم (ابناء) نگارش‌یافته و تجدید تذکر آنها بسیار مشکل و دراینجا فقط بعضی ازایشان راکه تحت عنوان دیگرمذکور نشده تذکر میدهد وچون برخی ازاینها اسم‌خاصی غیرازابوعلی‌ندارند اینك درمقام‌ترتیب محل و مکان ویا قید دیگر ایشان نیز رعایت خواهد شد.

وحقك لانظرت لك سواکا　　　بعین مــودة حتــی اراکا

علامة اعراض‌الله عن‌العبد ان یشغله بما لاینفعه و فضل‌المقال علی‌الفعال منقصة و فضـل‌الفعال علی‌المقال مکرمة . وفات ابوعلی بسال سیصد و بیست و دویم یـا یکم هجرت واقع شد و بنا براوّل جملهٔ : **برهان دین = ۳۲۲** مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۴۶ ض و ۹۱ ج ۱ لواقح‌الانوار و ۷۴۲ ج ۱ س و ۳ ج ۲ خه وغیره)

ابوعلی‌حائری ذیلاً بعنوان **ابوعلی محمد بن اسمعیل** - مذکور است.

ابوعلی **حسن بن محمد** - انصاری، مالقیّ‌الولادة ، بااینکه بعنوان **مالقی** اشاره شده بازهم بطور اجمال تذکر میدهدکه از ادبا و شعرای اندلس ، از بزرگان علمای لغت و عربیّه ، به **ابن‌کسری** معروف ، ولادتش درشهر مالقه از بلاد اندلس بوده واز اشعار او است :

و خالف بنقصان جمیع بنی‌الوری　　فیاسوء ماتلقــاه ان کنت فاضلا
الم تران‌البــدر یرقب نــاقصا　　و یتــرك منسیــا اذا کان کاملا

درسال ششصد وچهارم هجرت درگذشت.　　(ص۷۴۲ج۱س‌وسطر۳۰ص۸۶ت)

ابوعلی‌رودباری همان **ابوعلی احمد بن‌محمد** - مذکور فوق است .

ابوعلی فارمدی **فضل بن محمد طوسی** - از اکابر عرفای قرن پنجم هجرت میباشد کـه سکونتش در دیهی فارمد نام از اراضی طوس ، **شیخ‌الشیوخ** بلاد خراسان ،کمالات صوری و معنوی وی مسلّم و برامثال‌خود مقدّم ، نزد عالم وعامی مکرّم ، محل رجوع علمای شریعت و طریقت و سلسلهٔ فرقهٔ فارمدیه ازسلاسل صوفیّه و خودش از مریـدان امام قشیری و شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقـانی بود . درسال چهارصد و چهل و هفتم ویا بقول صحیح هفتاد و هفتم هجرت درگذشت و هریك از دوکلمهٔ : **عزت = ۴۷۷** و **عبادت = ۴۷۷** مادّهٔ تاریخ وفات او بوده و خواجه یوسف همدانی را خلیفهٔ خودگردانید .

(ص ۱۴۴ ج ۳ مه و۶۹ ج ۱ فع و ۵۲۷ ج ۱ و ۹ ج ۲ خه)

ابوعلی‌مالقی همان **ابوعلی حسن بن‌محمد** - مذکور فوق است .

ابوعلی　**محمد بن اسماعیل** - بن‌عبدالجبار بن‌سعدالدین، طبرسی‌ّالاصل، ابوعلی‌ّالکنیة ، حائری‌ّالمدفن والولادة ، سینائی‌ّالنسبة ، از افاضل علمای اوائل قرن سیزدهم هجرت میباشدکه فقیه اصولی رجالی ، ازاکابر تلامذهٔ آقای بهبهانی و صاحب ریاض‌المسائل و سید محسن اعرجی (که شرح حال ایشان در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش یافته) اصلش از طبرستان ، ولادتش در حائر حسینی (کربلای‌معلّی) بود، نسبش باستادالفلاسفةشیخ‌ابوعلی‌سیناموصول‌میشود وازتألیفات‌اواست:

۱- **زهرالریاض** درطهارت و صوم وصلوة‌که از ریاض‌المسائل استادش انتخاب‌کرده و بدین اسم موسومش داشته‌است ۲- **عقداللآلی‌البهیة** در رد اخباریین ۳- **منتهی‌المقال فی‌علم الرجال**که در طهران چاپ شده است . در مستدرك‌گویدکه این‌کتاب بجهت تضمن تمامی تعلیقهٔ استاد خودآقای بهبهانی مرجع علما بوده لکن علاوه برعدم ذکر مجاهیل رواة واصول ومؤلفات رواة حاوی‌اغلاط بسیاری میباشد ۴- **نقض نواقض‌الروافض**که بتصدیق‌صاحب مستدرك در نهایت‌جودت‌است . صاحب‌ترجمه بسال یك‌هزار و دویست وپانزدهم یا شانزدهم هجرت درکربلای معلّی وفات یافت وهم درآن خاك پاك مدفون‌گردید .

(منتهی‌المقال فوق و۱۹۵ هب و ۴۰۲ مس)

ابوعمار　**ابراهیم بن یزید** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **نخعی ابراهیم** نگارش یافته‌است .

ابوعمارة　دراصطلاح رجالی عمران بن عطیهٔ حارثی وبعضی دیگر است.

ابوعمارة　**حمزة بن حبیب** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **زیات‌حمزه** نگارش یافته است .

ابوعمر[1]

ابوعمر　**احمد بن محمد بن عاصی** - در باب سوم (ابناء) بعنوان **ابن‌دراج** خواهدآمد .

۱- **ابوعمر** - در اصطلاح رجالی برد بن ابی‌زیاد ، بشیر بن مروان‌کلابی، بلال بن ریاح ، عبدالله بن سعید بن حیان وغیرهم میباشدکه بعضی از ایشان اسم خاصی نداشته و فقط بهمین‌کنیهٔ ابوعمر معروف و مرجع‌کتاب رجالیه است .

ابوعمر	**احمد بن محمد بن‌عبدربه** - درباب سوم (ابناء) بعنوان **ابن‌عبدربه** مذکوراست .
ابوعمر	**اوزاعی‌عبدالرحمن** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **اوزاعی** مذکور شده است .
ابوعمر	**زاذان**- ذیلاً بعنوان **ابوعمرة زاذان** مذکوراست .
ابوعمر	**زاهد** - همان ابوعمر محمد بن عبدالواحد مذکور ذیل است .
ابوعمر	**صالح بن اسحق** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **جرمی صالح** مذکور شده است .
ابوعمر	**عبدالعزیز بن محمد** - در باب سوم بعنوان **ابن‌جماعة عبدالعزیز** خواهدآمد .
ابوعمر	**محمد بن عبدالواحد** - درباب اوّل بعنوان **کندی محمد بن یوسف** مذکوراست .
ابوعمر	**یوسف‌بن‌عبدالله**- درباب‌سوم (ابناء) بعنوان **ابن‌عبدالبر** خواهدآمد.

ابوعمران[1]

ابوعمران	**ابراهیم بن‌زید** - همان ابوعمار ابراهیم مذکورفوق است .
ابوعمران	**محمد بن موسی**- درباب‌اوّل‌بعنوان **سیبویه محمد بن‌موسی** مذکور شده است .
ابوعمران	**موسی بن یونس**- درباب اول بعنوان **کمال‌الدین موسی بن یونس** مذکوراست .

۱ـ **ابوعمران** - در اصطلاح رجالی حیان بن نملة و موسی بن زنجویه است .

ابوعمرو[1]

ابوعمرو

اسحق بن مرار - یـا مراد ادیب نحوی لغـوی ، شیبانیّ القبیلة ، کوفیّ الاصل ، بغدادیّ الاقامة ، از مشاهیر ادبا ومحدّثین‌میباشد که درنحو ولغت وحدیث وحفظ اشعار واخبار و وقایع‌عرب وحیدعصرخود، وسیع‌العلم، معتمد و مقبول‌القول و احمد بن حنبل و ابوعبیدة قاسم بن سلام و جمعی دیگرازاکابر وقت‌ازتلامذهٔوی‌بوده وادبیّات‌را از وی‌یادگرفته واحادیث‌بسیاری‌از وی‌روایت‌کرده‌اند. ازآن‌روکه از موالی بنی‌شیبان بوده و مدتی هم درکوفه بتعلیم و تربیت اطفال آن قبیله اشتغال داشته به **شیبانی** شهرت یافته است . پسرش عمرو گویدکـه پدرم اشعار هشتاد و اندی از قبائل عرب را در دفاتر بسیاری جمع و تدوین‌کرده بود ، هرموقع‌که ازتدوین اشعار یك قبیلـه فراغت میيافت بشکرانـهٔ آن ، یك قرآن بخط خودش نوشته و وقف مسجدکوفه می‌نمود اینك‌بدین‌وسیله هشتاد وچند قرآن‌بخط‌خودش یادگارگذاشته‌است. **اشعارالقبائل** و **کتاب‌الجیم** و**کتاب الحروف** و **خلق‌الانسان** و **غریب‌الحدیث** و **غریب‌القرآن** و **اللغات والنوادر** از تألیفات او میباشد و ظاهر بعضی‌آنکه کتاب جیم و حروف و لغات و نوادر، اسامی مختلفهٔ یك‌کتاب هستند، موافق نقل معتمد یك نسخهٔ خطّی ازکتاب‌جیم درکتابخانهٔ اسکوریال موجوداست . وفات‌ابوعمرو بسال دویست وششم یا دهم یاسیزدهم هجرت دریکصد و ده یا هیجده سالگی دربغداد واقع شد و درتمامی عمر قوایش سالم وبا دست خودش مینوشته است .

(ص ۱۰۱ ف و ۱۰۷ ج ۲ ع و ۶۸ ج ۱ کا و ۱۰۰ ت و۷۴۴ ج۱ و ۲۸۹۲ ج۴س وغیره)

۱ـ **ابوعمرو** - دراصطلاح رجالی ثعلبة بن‌عمرو، جریر بن عبدالله، حفص بن‌سلیمان، دینار اسدی ، زاذان ، سعید بن حسن، سعید بن یحیی، عاصم بن حفص، عبدالرحمن بن‌اسود، عبدالله بن دکین ، عثمان بن سعید سفیر، عثمان بن عیسی ، محمد بن سلیمان بن سوید ، محمد بن محمد بن نضر، نعیم بن میسرة وبعضی دیگر ودراصطلاح‌ارباب‌تراجم وسیر نیز کنیهٔ گروهی بسیار ازاکابر میباشدکه درتحت عناوین متفرقه درباب اول وسوم از این‌کتاب نگارش یافته‌اند و بعضی راکه درآن دوباب نگارش نیافته در اینجا بطور اجمال تذکر میدهد .

ابوعمرو **اسمعیل بن نجید بن احمد** - سلمی نیشابوری ، **ازاکابرعرفای قرن** چهارم‌هجری و ازکبار اصحاب جنید بغدادی و **ابوعثمان‌حیری** میباشدکـه در سیصد و شصت و پنجم هجری در نیشابور درگذشت و **ازکلمات او است : الأنس بغیرالله وحشة - من‌کرمت علیه نفسه هان علیه دینه** . **(ص۲۹۹ج۲مه)**

ابوعمرو دانی عثمان‌بن‌سعید - بعنوان **ابن‌الصیرفی** در باب‌سیّم(ابناء) **خواهدآمد.**

ابوعمرو زاذان ذیلاً بعنوان **ابوعمرةزاذان** مذکور است .

ابوعمرو **زبان بن علاء بن عمار** - یا عمرو یا عریان بن عبدالله **بـن حسن** بن حارث بن جلهم بن خزاعی بن مازن بن مالك **بـن عمرو ،** **تمیمی مازنی قاری**، نحوی لغوی ، مکّیّ‌الولادة ، بصریّ‌الاقامة ، **بغدادیّ‌الوفـاة ، از** اشراف و اعیان عرب واز **ائمۀ** نحو و لغت و قرائت و علم ادب **میباشدکه درفنون‌شعری** و ادبی و علوم قرآنی اعلم زمان خود ویکی از **قراء سبعۀ** مذکورین درباب اول بود ، فرزدق و دیگران وی را ستوده‌اند و درتواریخ و سیر و ادبیّات عربیّه واشعار و اخبار عرب وحید عصر خودش دانند .

اصمعی‌گوید : هزار مسئله از وی پرسیدم وبا هزار دلیل جواب **شنیدم وتمامی** مسموعات خودراکه ضبط‌کرده‌بود اگر مینوشت خانه‌اش را تا سقف پرمیکرد وازآن‌رو که‌نوشته‌هایش مخلوط باخبار و اشعار زمان‌جاهلیّت‌بوده درموقع‌سفر حج همه‌را بجهت زهد وتقوی‌بسوزانید چنانچه ازکثرت‌تقوی درماه رمضان شعر نمیخوانده‌است. ترمذی، عبدالله بن مبارك، اصمعی ، یونس، ابوعبیدة ، ابوزید انصاری و اکثر قراء و ادبا ونحاة آن زمان از تلامذۀ وی بوده‌اند .

مخفی نماندکه همین **ابوعمرو زبان** نسبت بعلم نحو در ردیف اشخاص طبقۀسوم بوده است چنانکه بعداز حضرت امیرالمؤمنین ع‌که واضع و مبتکر قواعدآن‌علم‌شریف بوده ابوالاسود دئلی نخستین‌کسی است‌که غالبی ازفروعات نحویّه را روی همان‌قواعد چیده ، بعد از او، عنبسة بن‌سعدان، میمون‌اقرن، یحیی بن یعمر ودوپسرخودابوالاسود

عطا و ابوالحارث ، خلف وی گردیدند پس ابواسحق حضرمی ، ابوعمرو عیسی بن عمر ثقفی وصاحب ترجمه ابوعمرو زبّان بن علاء بصری خلف آن پنج نفر شدند بعدازایشان نیز **ابوعبدالرحمن خلیل عروضی** سابق الذکر و بعضی دیگر درطبقهٔ چهارم بوده‌اند. در طبقهٔ پنجمی کسائی وسیبویه و اصمعی ودیگر اکابر وقت قرارداشتند وبعد از ایشان نیز علمای نحو و ادب بنام بصریّین وکوفیّین بدو فرقه منشعب ودر هرزمانی خلف جانشین سلف میبودند تاآنکه نوبت بمتأخّرین علمای عربیّه رسید ، ابن حاجب ، ابن مالك ، ابن هشام، خالد ازهری، محمد یا احمدبن حسن جاربردی، رضی استرآبادی، جلال الدین سیوطی، عبدالرحمن جامی ودیگر اجلّه پا بعرصهٔ وجودگذاشته ودقائقی راکه بنظرسلف نرسیده بوده بمقام تحقیق آوردند و بمفاخر متأخّرین افزودند . بعد از انقراض ایشان نیز بحکم **کل شیئ جاوز حده انقلب ضده** رو باضمحلال و محکوم بزوال گردید (وای اگر ازپس امروز شود فردائی) نگارش بعضی از قضایای دایر بهمین موضوع که بخود این ناچیز تصادف کرده است خارج از قدرت قلم بوده و جز درد و الم ثمری ندارد **فانا لله و انا الیه راجعون** .

از جملهٔ قرائات ابوعمرو استکه حرف یای متکلّم را درآیهٔ **وما لی لااعبد الذی** بفتحه خوانده است وگویدکه با سکون خواندن آن بشکل وقف بوده و بعد از وقف ، **لااعبد** گفتن بمنزلهٔ ابتدای کلام میشود و نفی عبادت را میفهماند ، پرواضح استکه این قضیه نهایت حدّت ذهن و توجه برمعانی لطیفه است . نیزگویدآیهٔ شریفهٔ **من اغترف غرفة** را بفتح غین خوانده ودرپی شاهدی برای این قرائت خودم بودم تاآنکه حجّاج بن یوسف امر باحضارپدرم داد من هم با پدرم به یمن فرارکردیم، ودرصحرای یمن بکسی تصادف نمودیم که این اشعار را میخواند :

اصبر النفس عند کل مهم	**ان فی الصبر حیلة المحتال**
لاتضیقن بالامور فقد تکشف	**غماؤها بغیر احتیال**
ربما تجزع النفوس من الامر	**له فرجة کحل العقال**

پدرم چگونگی را ازآنکس پرسید گفت که حجّاج مرده است، ابوعمرو بعدازاینجمله گوید:

مفتوح خواندن لفظ فرجة که دلیل مفتوح خواندن لفظ غرفه هم بوده ومدتی در پی تحصیل دلیل وشاهد آن بودم بحدّی مسرورم نمود که زیادتر ازفرح من برمرگ حجّاج بوده است.

باری موافق آنچه ضمن شرح حال بعضی از قرّاء قرآن مجید تحت عنوان قرّاء سبعه اشاره شد قرائت هریك از ایشان چند نفر راوی داشته و راویان قرائت ابوعمرو زبّان نیز بنوشتهٔ روضات، ابن الدوری و یحیی سوسی و بفرمودهٔ مجمع البیان عباس بن فضل و یحیی بن مبارك یزیدی و شجاع بن ابی بصیر (ابی نصرخل) است . **وفات ابوعمرو** بسال یکصد و پنجاه و چهارم یا پنجم یا ششم یا هفتم یا نهم هجرت درکوفه و ولادتش نیز درسال هفتادم درمکّه واقع شد، دراسم اصلی او بیست ویك قول است واسامی پدرانش نیز محل خلاف میباشد، اشهر و اظهر ازهمه همان است که درصدر عنوان مذکورداشتیم و **زبان** بفتح زای هوّز و تشدید بای ابجد است .

(ص۱۰۹ج۲مه و۲۹۹ت و۴۲۲ف و۴۲۱ج۱کا و۳۰هب و۲۱۸ج۱و۱۰۰ج۲ع و۱۵۶ج۱۱جم وغیره)

ابوعمرو عبدالملك بن عمیر- در باب القاب ضمن شرح حال شعبی نگارش داده ایم.

ابوعمرة در اصطلاح رجالی ثعلبة بن عمر است .

ابوعمرة **زاذان**- فارسی ، از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بلکه از خواص ایشان بوده وهمان است که آن حضرت درگوش او اسم اعظم خواند و ببرکت و میمنت آن حافظ قرآن گردید چنانچه قطب راوندی درکتاب خرایج و جرایح ازسعد خفاف نقل کرده که از زاذان پرسید قرائت قرآن را ازکه یادگرفته ای که بدین خوبی میخوانی پس تبسّم کرد وگفت مربّی من حضرت امیرالمؤمنین ع است که روزی شعر میخواندم ، صوت من که بسیار خوش بوده پسندهٔ آن حضرت شد وفرمود چرا قرآن نمیخوانی گفتم که من قرآن نخوانده ام پس مرا نزدیکی خودش خوانده وچیزی در گوشم گفت که هیچ نفهمیدم پس ازآب دهان مبارك خود بدهانم انداخت ، سعد گوید همینکه زاذان کلام خود را بدینجا رسانید سوگند خوردکه از همانجا رد نشده بودم تاآنکه قرآن را باهمزه واعرابش ازحفظ خواندم و اصلاً حاجتی بپرسش ازکسی ندارم.

ونیز سعدگوید این‌قضیه را بحضور مبارك حضرت‌باقر ع رسانیدم، بعدازتصدیق زاذان، فرمودکه حضرت امیرالمؤمنین ع درگوش او اسماعظم خواند. ازکتاب ضیافةالاخوان آقا رضی‌قزوینی نقل‌است‌که اولاد زاذان بعداز او بقزوین منتقل‌شدند وزاذانیه‌قبیله‌ایست در قزوین کـه علمای بزرگ از ایشان برخاسته‌اند و کنیهٔ او را بعضی **ابوعمر** و برخی **ابوعمرو** نوشته‌اند. (تنقیح وص ۱۲۲ ج ۱نی)

ابوالعمیثل عبدالله بن‌خلید - یـا خلیل بن سعد اعرابی ، از مشاهیر ادبا و شعرا ، آزادکردهٔ جعفر بن سلیمان یـا منصور ، جدّش سعد هم از موالی عباس بن عبدالمطلب بوده است. عبدالله در اصل از مردم ری و کاتب حسین بن طاهر و پسرش عبدالله بن حسین خزاعی از رجال دولت بنی‌عباس بـود ، شعر خوب میگفت ، بنقل لغت اهتمـام تمام داشت ، از اشعار او استکـه درحق عبدالله بن حسین مذکورگفته است:

یامن یحول انتکون صفـاته	**کصفات عبدالله انصت و اسمع**
فلانصحنك فی‌المشورة والذی	**حج‌الحجیج الیه فاسمع اودع**
اصدق وعف وبرواصبرواحتمل	**واصفح‌وکاف ودارواحلم‌واشجع**
والطف ولن وتأن وارفق واتئد	**واحزم‌وجدوحام‌واحمل‌وادفع**
فلقد نصحتك ان قبلت نصیحتی	**و هدیت للنهج الاسـد المهیع**

روزی ابوالعمیثل دست عبدالله بن حسین را بوسید ، عبدالله از راه مطایبه‌گفت خشونت ودرشتی شاربهای‌تو دست مرا بخراشید در دم‌گفت پنجهٔ شیر ازخارهای خارپشت متألّم نمیباشد پس عبدالله پسندش کرده و بجایزهٔ نفیسه‌اش مفتخر نمود. ابوالعمیثل تألیفاتی هم داشته و درسال دویست و چهلـم هجرت درگذشت و **لفظ عمیثل** بفتح اول و دویـم و چهارم از اسامی شیردرنده و هم‌اسبی است‌که با تبختر راه رود.

(ص ۷۴۴ ج ۱ س و ۷۲ف و ۲۸۴ ج ۱ کا)

ابوعمیـرة / **ابوالعملیس** } دراصطلاح‌رجالی **اولی** رشید بن‌مالك و **دویمی** عتبة بن‌عبدالله بن عتبه است.

ابو العنبس یا **ابو العنیس** — محمد بن اسحق در باب اول (القاب) بعنوان **صمیری** نگارش یافته و اولی دراصطلاح رجالی حجر بن عنبس است .

ابوعوانه — **یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن زید** - نیشابوری اسفراینی ، از مشاهیر علما ومحدّثین شافعیّه میباشدکه دراصل نیشابوری بود، بمرام طلب حدیث به یمن ومصر وشامات وحجاز وعراق عرب وعجم واصفهان وبلاد بسیاری مسافرتها کرده، ازمشایخ هر دیاری احادیث بسیاری استماع نمود، **کتاب مسند** او نیز که به **مسند ابی عوانه** معروف است یکی ازمسانید معروفهٔ اهل سنّت میباشد. عاقبت دراسفراین توطّن کرده وبنشر وترویج مذهب شافعی پرداخت وهم درسال سیصد وسیزدهم یاشانزدهم هجرت درآنجا درگذشت و درقرب قبر ابواسحق اسفراینی مشهور دفن شد .

(کف وص ۷۴۵ ج ۱ س و۴۶۸ ج ۲ کا)

ابوعوف **ابوعون** **ابوعباس** — در اصطلاح رجالی **اولی** احمد بن ابی‌عوف بخاری، **دویمی** حسن بن نضر ابرش ، **سومی** عتیق بن‌معاویة بن صامت‌است .

ابو العیس — **محمد بن اسحق**- بعنوان**صمیری** در باب‌اوّل(القاب) نگارش یافته‌است.

ابوعیسی — **عبدالرحمن**- درباب کنی بعنوان**ابن ابی لیلی عبدالرحمن**خواهدآمد.

ابوعیسی — **محمد بن‌عیسی**- درباب‌اوّل بعنوان**ترمذی محمد بن‌عیسی**مذکوراست.

ابو العیناء — **محمد بن قاسم بن خلاد بن یاسر**- اهوازیّ الولادة، بصریّ الاقامة، ابوعبدالله الکنیة، **ابو العیناء** الشّهرة، هاشمیّ الولاء، ازمشاهیر ادبا میباشدکه نخست از مولد خود اهواز ببصره رفت ، باصمعی و ابوعبیده و ابوزید انصاری و دیگر اکابر وقت تتلمذ نمود تا بمقام علمی بسیار عالی رسید بحدّی‌که در اشعار و اخبار و نوادر و فنون شعری و علوم ادبی احفظ و وحید عصرخودش شمارند، خودش هم فصیح و بلیغ و خوش‌محضر وحاضرالجواب بود وبسیاری ازمطالب را باآیات قرآنی جواب داده و ازآنها استشهاد مینموده است .

روزی متوکّل عبّاسی بدو گفت که سعید بن عبدالملك برتـو میخندد گفت : إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ نیز کسی بدو گفت ابراهیم بن نوح نصرانی از تو بددل بوده و راضی نیست گفت وَلَنْ تَرْضىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارىٰ حَتّٰى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ . نوادر و حکایات و لطائف ونکات بسیاری از این قبیل دربارۀ وی منقول است . درچهل سالگی نابینا شد ، از وی پرسیدندکه از این عارضهٔ نابینائی چه زیان دیدی گفت یکی سبقت سلام مردم، دیگر آنکه‌گاه باشد درمقام مباحثهٔ علمیّه طرف من ازمن اعراض میکند ، اظهارکراهت مینماید، از صحبتم افسرده میگردد، منهم بجهت نابینائی مطلع نمیشوم تا قطع کلام نمایم .

وجه‌تسمیه: گویند وقتی ازابوزید انصاری مصغّر لفظ عین را استفسار نمودگفت عیيناء (بضمّ اوّل و فتح ثانی) یا اباالعیيناء و ازآن ببعد باباالعیناء مشتهر گردید . بسال دویست و هشتاد و دویم یا سوم یا چهارم هجرت دربصره یا بغداد وفات یافت . در باب ولادت حضرت امام حسن‌عسکری ع ازکتاب کافی کلینی خبری هست‌که امامی مذهب ، صحیح‌العقیدة بودن ، مشمول عنایت‌آن بزرگوار بودن ابوالعینا ازآن استظهار میشود.

(ص ۸۱ ج ۲ کا و ۱۸۱ف و۳۱ هب و ۵۸۶ ج ۱ مه و۲۸۶ ج ۱۸ جم وغیره)

ابوالعینین **محمد بن اسحق-** در باب اوّل (القاب) بعنوان صمیری نگارش یافته‌است.

ابوغالب **تمام بن غالب-** در باب اوّل (القاب) بعنوان تیانی ابوغالب مذکوراست.

ابوغالب زراری **احمد بن محمد -** بن محمد بن‌سلیمان بن‌حسن بن‌جهم بن‌بکیر بن اعین (بروزن احسن) بن سنسن (بروزن بلبل) شیبانی ، از وجوه و اعیان و ثقات محدّثین‌امامیّه ، ازکبار مشایخ فرقهٔ محقّه‌که بسیار جلیل‌القدر وکثیرالروایة ، نخبه و وجهـهٔ خاندان آل‌اعین ، از تـلامذهٔ محمد بن یعقوب کلینی و عبدالله بـن جعفر حمیری و نظائر ایشان بود . از ایشان روایت نموده و شیخ مفیـد و ابن‌الغضـائری و اکابر دیگر وقت نیز از وی روایت میکنند . ابوغالب در زمان غیبت صغری با سفرای حضرت حجةالله الکبری عجل‌الله فرجه اختصاص و موانستی داشتـه و

عرایض خودرا بواسطهٔ سفیرخاص ناحیهٔ مقدّسه بعرض حضورحضرت ظل اللّهی می‌رسانید و بصدور جواب شاهنشاهی مفتخر میگردید. **کتاب اخبار تهامة و ادعیة السفر و تاریخ آل اعین و مناسك الحج صغیر و مناسك الحج کبیر** از تألیفات ابوغالب میباشد.

اما زراری گفتن او که منسوب به زراره است نه بجهت انتساب او به زراره از طرف پدر بوده بلکه موافق آنچه از رسالهٔ خود او (که بنوهٔ پسریش ابوطاهر زراری محمد بن عبدالله بن ابوغالب احمد درشرح حال آل اعین نوشته) منقول است مادر جدّعالیش حسن بن جهم دختر عبید بن زرارة بن اعین میباشد و بهمین جهت منتسب به زراره شده و زراری‌اش میگویند ونخست باولاد جهم معروف بوده‌اند. نیز موافق نقل مذکور اوّلین کسی که از این خانواده به زراری شهرت یافته جدّ ابوغالب سلیمان بن حسن است که از طرف قرین الشرف حضرت امام علی النقی ع محض کتمان و اخفای آل جهم بودن ایشان (که گویا درآن زمان مبتلای تقیه بوده‌اند) بهمین لقب زراری ملقّب شده و بعداز سلیمان نیز توسعه یافته و نام خانوادگی ایشان گردیده است.

ابوغالب بسال سیصد و شصت وهشتم هجرت درهشتاد وسه سالگی درنجف اشرف وفات یافت، ابن الغضائری احمد بن حسین بن عبیدالله که از تلامذهٔ وی بوده متصدی تجهیز وتکفین وی گردید. ناگفته نماند بعضی ازعلمای رجال لفظ زراری را به رازی تبدیل داده و بعضی دیگر نیز لفظ ابوغالب را (که کنیهٔ مشهوری صاحب ترجمه است) کنیهٔ جدّ او دانسته واز او به **ابن ابی غالب** تعبیر نموده‌اند، لکن این هردو فقره اشتباه محض و ناشی از غلط نسخهٔ مدرکی ویا قلّت تتبّع ویا جهات دیگر است و قضاوت این موضوع را موکول بکتب رجالیّه و دیگر منابع مربوطه میدارد.

(ص ۱۳ت و۶۲۲ ج ۲ مه وکتب رجالیه)

ابوغالب **عبدالحمید بن یحیی** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **کاتب عبدالحمید** مذکور شد.

ابوغالب **محمد بن علی** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **فخرالملك** نگارش یافته است.

ابوغانم **عبدالرحیم بن معروف** - بن محمد قصری، ازمشاهیرادبا وشعرا، درجرجان‌کاتب و وزیر منوچهر بن قابوس بودکه بسمت سفارت نزد سلطان محمود سبکتکین (۳۸۷-۴۲۱ﻫ ق = شفز - تکا) رفته واز اشعار او است :

تـذکر اخی ان فرق‌الدهر بیننـا	اخـا هو فی‌ذکراك‌اصبح او امسی
ولاتنس بعـدالبعد حق اخوتی	فمثلك لاینسی و مثلـی لاینسی ؛

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۷۴۶ ج۱ قاموس‌الاعلام)

ابوغانم **محمدبن هبةالله** - درباب‌سوم ضمن شرح‌حال **ابن‌العدیم احمد بن یحیی** میآید .

ابوغبس دراصطلاح رجالی عبدالرحمن بن جبر بن زید است .

ابوغبشان **محترش بن خلیل** - یا حلیل بن حبشیة خزاعی ، مردی است از اشراف قبیلۀ خزاعه‌که درحماقت و خسارت و ندامت و حسرت بی‌بدل و ضرب‌المثل میباشد چنانچه در زمان جاهلیّت پیش‌از قریش حاجب وصاحب و پرده‌دار و کلیددارکعبه بوده است . قبیلۀ خزاعه‌که حجابت و کلیدداری و پرده‌داری کعبه با ایشان بوده بسبب استیلای رعاف و مرض شدید عمومی از مکّه خارج وحلیل ازآن قبیله‌که حافظ و متصدی امورات مذکورۀکعبه بود و چندین پسر داشته است مرد وپسر خود همین **ابوغبشان** و دختر خود حبی راکه زن قصی بن کلاب قرشی بوده وصی و جانشین خود نمود و تصدی خدمات مذکورۀ کعبه را بعهدۀ این دونفر موکول کرد . قصی ازفرصت‌استفاده‌نمود ، پسران خودرا بگماشت‌که حجابت و سدانت جدّ مادریشان حلیل را از مادر خودشان حبی درخواست نمایند حبی‌گفت من بتنهائی نمیتوانم چون برادرم ابوغبشان نیز در وصایت این امر شریك من است ، قصی متعهد گردیدکـه این امر را ازطرف ابوغبشان نیز انجام دهد تا روزی‌قصی و ابوغبشان هردو درطایف‌تصادف نمودند ، قصی اورا مست‌کرد و درهمان حال تمامی‌کلیدهای کعبه را درعوض یك خیك شراب از وی خرید وچند نفر را نیزگواه قضیه قرار داد ،کلیدها را بپسرخود عبدالدّار

داده و باکمال سرعت روانهٔ مکّه نمود . عبدالدّار وارد مکّه شده وقریش را ندا درداد که اینك کلیدهای خانهٔ پدرتان اسمعیل است وخدایتعالی بی‌زحمت وظلم و مظلمه بشما عنایت فرمود . ازآن طرف ابوغبشان با یك دنیا ندامت جبران ناپذیر، از مستی بهوش آمد و ملتفت شدکه شرافت بی‌نهایت را فدای یك ساعت مستی نموده است . بعد ازآن این کار سراپا حماقت ابوغبشان بـا عبارات متنوعه زبانزد مردم بوده و میگفتند **احمق من ابی‌غبشان** یا **اخسر صفقة من ابی‌غبشان** یا **الهف من ابی‌غبشان** یا **اندم من ابی‌غبشان** و سپس همهٔ این جمله‌ها از امثال دائره و سایره گردید و اشعار بسیاری نیز در این معنی گفته‌اند :

باعث خزاعة بيت‌الله صاحبه	**بزق‌خمرفمافازوا ولا ربحوا**
اذا فخرت خزاعة فی‌قديم	**وجدنا فخرها شرب الخمور**
وبيعا كعبة الرحمن حمقا	**بزق بئس مفتخر الفخور**
ابوغبشان اظلم من قصی	**و اظلم من بنی‌فهر خزاعة**
فـلا تلحوا قصيافی شراه	**و لوموا شيخكم انكان باعه**

غبشان بفتح و ضمّ اوّل بوده و نام ابوغبشان درجـایی بنظر نرسید فقط در قاموس‌الاعلام محترش نوشته وپدرش را نیز درآن‌کتاب خلیل قیدکرده (با حر ف خای‌نقطه‌دار) ولی در مجمع‌الامثال حلیل نوشته (با حرف حای به‌نقطه) بروزن‌کمیل .

(قاموس و مرصع وص ۷۴۶ ج۱س وص ۱۹۴ و ۶۰۳ و ۶۸۰ مجمع‌الامثال)

ابوغـرة
ابوالغريف
ابوغسان
در اصطلاح رجالی **اولی** ابراهیم بن عبیـد انصاری ، **دویمی** عبدالله بن خلیفة ، **سومی** حمید بن راشد ، حمید بن سعده، محمد بن مطرف و موکول بدان علم شریف هستند .

ابوغسان **مالك بن اسمعيل بن زياد ـ کوفی نهدی** ، درکتب‌رجالیّه‌مهمل‌الذکر بوده و فقط در تنقیح‌المقال از مختصر ذهبی نقل‌کرده است کـه بخاری از وی روایت نموده ودر بارهٔ اوگویدکه حجّت وعابد وقانت لله است. ازطبقات

ابن‌سعد هم نقل است‌که ابوغسان مالک ، صدوق ثقه و متشیّع و شدیدالتشیّع بوده و این مذهب را از استاد خود حسن بن صالح اخذکرده است . از ابوحاتم نیز نقل است که درکوفه‌کسی را اتقن از مالك ندیدم چه ابونعیم وچه غیراو در پیشانیش نیز دواثر سجده بوده است . بهرحال بسال دویست و نوزدهم هجرت درکوفه درگذشت .

(تنقیح‌المقال وص ۱۲۸ ج ۲ نی)

ابوالغصن دجین بن ثابت- ضمن شرح حال نصیرالدین ملانصرالدین مذکوراست.

ابوالغمر در اصطلاح رجالی جعفر بن واقد ملعون است .

ابوالغنائم عبدالرزاق بن جمال الدین- بعنوان کاشی ملاعبدالرزاق مذکور شده‌است.

ابوالغنائم محمدبن‌احمد- در باب اوّل (القاب) بعنوان خلال محمد مذکوراست.

ابوالغنائم محمد بن‌علی بن‌فارس - در باب سوم بعنوان ابن‌المعلم خواهدآمد.

ابوالغنائم محمدبن‌علی بن‌محمد- درباب سوم بعنوان ابن‌الصوفی خواهدآمد.

ابوالغوث اسلم بن‌مهوز - طهوی منبجی از شعرائی‌است که‌مدّاح آل‌محمد ع بود چنانچه بحتری مرملوك را واز ابیات قصیدهٔ دالیّه‌ایست‌که درمدح و منقبت حضرات ائمهٔ سامراء ع گفته است :

اذا مابلغت الصادقین بنی‌الرضــا	فحسبك من‌هــاد یشیر الی هاد
اذا اوعدوا عفوا وان وعدوا وفوا	فهم اهل فضل عند وعد و ایعاد
کرام اذا ما انفقوا المال انفدوا	و لیس لعلــم انفقوه من انفاد
ینــابیع علم‌الله اطــواد دینــه	فهل من نفاد ان علمت لأطواد
نجوم متی نجم خبــا مثله بدا	فصلی‌علی‌الخابی‌المهیمن والبادی
هم حجج الله اثنتی عشرة متــی	عددت فثانی عشرهم خلف‌الهادی
بمیــلاده الأنباء جــائت شهیــرة	فــاعظم بمولود و اکرم بمیلاد

در قاموس گوید طُهَیَّه (بضمّ اول و فتح ثانی و تشدید ثالث) نـام قبیله‌ایست و درمقام نسبت **طهوی** گوینـد (بفتح ثـانی و ضمّ و فتح اول) . اما منبجی منسوب است بـه منبج

بروزن مقتل وآن شهری است بزرگ و قدیم در ده فرسخی حلب و سه فرسخی ساحل فرات . **وفات ابوالغوث** درحدود سال دویست و پنجاه و اند ازهجرت واقع گردید.
(صد و قاموس وص ۳۲ هب و ۲۱۶ ج ۱۲ اعیان‌الشیعة)

ابوالغوث **یحیی بن ولید بن عبید** - درباب القاب ضمن شرح حال پدرش بعنوان **بحتری ابوعبادة** مذکور است .

ابوغیاث در اصطلاح رجالی منصور بن معتمر سلمی است .

ابوالغیث **حسین بن منصور** - در باب اول (القاب) بعنوان **حلاج حسین** مذکور است.

ابوغیلان در اصطلاح رجالی داود بن حبیب کوفی است .

ابوالفتح[1]

ابوالفتح **احمد بن علی بن محمد** -
ابوالفتح **احمد بن مطرف** -
ابوالفتح **سید اسحق** -
ابوالفتح **اسعد بن ابی نصر** -
اولی درباب سوم بعنوان **ابن برهان احمد بن علی** و سه دیگر نیز در باب اول (القاب) بعنوان **عسقلانی** و**صفی‌الدین سید اسحق** و **میهنی** علی‌الترتیب نگارش یافته‌اند.

ابوالفتح **سهل بن احمد** - در باب اول (القاب) بعنوان **ارغیانی** نگارش یافته‌است.

ابوالفتح شرقه یا **ابوالفتح شریفی** در باب اول (القاب) بعنوان **شریفی ابوالفتح** مذکور است .

ابوالفتح **عبدالرحیم بن عبدالرحمن** - در باب اول بعنوان **عباسی** مذکور است.

ابوالفتح **عبدالواحد بن محمد** - در باب اول بعنوان **آمدی عبدالواحد** مذکور است .

۱- **ابوالفتح** - دراصطلاح رجالی محمد بن جعفر بن محمد مراغی ، محمد بن علی کراجکی، هلال بن ابراهیم وراقاست و شرح حال **دویمی** بعنوان **کراجکی** دراین کتاب مذکور است ودراصطلاح ارباب تراجم و سیر کنیه یا نام اصلی بعضی اذاکابر میباشدکه بعناوین‌مختلفه دراین کتاب نگارش یافته است وبعضی از ایشان را در اینجا اجمالا تذکر میدهد ودر هرجاکه ابوالفتح نام اصلی باشد درقید منضمی‌آن رعایت ترتیب خواهد شد.

ابوالفتح **عثمان بن جنی** - در باب سوم (ابناء) بعنوان **ابن‌جنی** خواهد آمد.

ابوالفتح **علی بن ابی‌الفضل** - محمد بن حسین بن عمید قمی ادیبی است شاعر منشی، ازمشاهیر ادبا و اعاظم وزرای عقلا وعقلای وزرا، وزیر رکن‌الدولة حسن بن بویه وبجهت انتساب بجدّ عالیش عمید به **ابن‌العمید** موصوف و بجهت کفایت امورات شمشیر وقلم به **ذوالکفایتین** معروف، جلالت او مشهور ودر السنه دایر و در تواریخ و سیر مذکور. بلاغت و ادبیّات و عزت‌نفس ومناعت او زبانزد عامّه بود و صاحب بن عبّاد باآنهمه عظمت و شهرت تاریخی‌که دارد اورا میستود واحترامش میکرد و مردمان را بروی می‌خواند. باری ابوالفتح بعد از رکن‌الدولة مدتی در ری و اصفهان متصدی وزارت پسرش مؤیّدالدولة‌هم بود تادرسال سیصد وشصت وششم هجرت مؤیّدالدولة نسبت بوی متغیّرالحال شد ودرزندانش‌کرد وشکنجهٔ بسیارش داد. نخست میل‌آهنین‌آتشین بریك چشمش‌کشید، سپس مثله‌اش‌کرد، بینی‌اش را برید، ریش‌اورا برکند و بانواع عذاب معذّبش‌کرد و هلاکش نمودند و شوکت خانوادهٔ آل‌عمید با موت او منقرض‌گردید و دراین باب‌گفته‌اند:

آل‌العمیـد وآل برمك مالکم **قل‌المعین لکم و زال‌النـاصر**
کان الزمـان یحبکم فبـداله **انالزمان هـوالخئون الغادر**

مررت علی دیـار بنی‌العمید **فـالفیت السعـادة فی‌خمود**
فقل للشامت الباغی رویـدا **فـانك لـم تبشر بالخلـود**

از اشعار خود ابوالفتح است‌که در زندان‌گفته است:

مابال قومی یجفونی اکابرهم **ءان اطاعتهم الأیام والدول**
ءان تقاصر عنی‌الحال تقطعنی **عراهـم ساء ماشا أو وما فعلوا**
اغراهم ان هذاالدهراسکتنی **عنهم وتنطق فیـهاالشاء والأبل**
قد ما رمیت فلم تبلغ سهامهم **و اخطأ الناس من مرمیه زحـل**

شرح‌حال ابوالفضل‌محمد بن حسین پدرابوالفتح نیزدرباب‌سوم بعنوان **ابن‌العمید** خواهدآمد.

(ص ۲۱۱ مجالس‌المؤمنین و ۱۹۱ ج ۱۴ جم و۳۲۹ هب و ۶۵۱ ج ۱ س)

ابوالفتح علی بن‌محمد - در باب اول (القاب) بعنوان بستی علی مذکوراست.

ابوالفتح محمد بن احمد ابشهی- در باب اول بعنوان شهاب‌الدین محمد مذکور شده است .

ابوالفتح محمد بن احمد بن عبدالله - در باب سوم بعنوان ابن‌سیدالناس مذکوراست .

ابوالفتح محمد بن‌عبدالکریم- در باب اول (القاب) بعنوان شهرستانی محمد بن ابی‌القاسم مذکور است .

ابوالفتح محمد بن عبیدالله - در باب سوم بعنوان ابن‌التعاویذی خواهدآمد.

ابوالفتح محمد بن‌علی بن عثمان - در باب اوّل (القاب) بعنوان کراجکی نگارش یافته‌است .

ابوالفتح محمود بن‌محمد بن‌حسین- در باب اوّل بعنوان کشاجم نگارش‌داده‌ایم.

ابوالفتح موسی بن یونس - در باب اوّل بعنوان کمال‌الدین موسی مذکوراست.

ابوالفتح ناصر بن ابی‌المکارم- در باب اوّل بعنوان مطرزی ناصر مذکور شده‌است.

ابوالفتح ناصر بن‌حسین- در باب اوّل بعنوان دیلمی ناصر مذکورافتاده‌است.

ابوالفتح نصرالله بن ابی‌الکرم- در باب سوم بعنوان ابن‌الاثیرخواهدآمد .

ابوالفتح سید نصرالله بن سیدحسین- در باب اوّل بعنوان مدرس سید نصرالله مذکوراست .

ابوالفتح نصرالله بن‌عبدالله- در باب اوّل بعنوان قاضی نصرالله مذکورشده‌است.

ابوالفتح یحیی بن‌حبش- در باب اول بعنوان شیخ‌اشراقی نگارش داده‌ایم .

ابوالفتوح احمد بن‌محمد بن‌سری - در باب سوم بعنوان ابن‌الصلاح مذکوراست.

ابوالفتوح احمد بن‌محمد بن‌محمد- در باب اول بعنوان غزالی نگارش یافته‌است.

ابوالفتوح

اسعد بن محمود بن خلف - فقیه محدّث واعظ صوفی، شافعیّ المذهب، صوفیّ المشرب، **منتجب الدین** یا **منتخب الدین** اللّقب، **عجلی** القبیلة، **ابوالفتوح** الکنیة ، اصفهانیّ الاقامة ، از افاضل فقها و محدّثین شافعیّه و اکابر مشایخ صوفیّه میباشد که با زهد و عبادت و قناعت ومناعت معروف بود ، با دسترنج خود امرار معاش مینمود ، برای استماع احادیث شریفه سیاحتها کرده و عاقبت در اصفهان اقامت گزید ، مرجع فتوی بوده و از تألیفات او است :

۱- **تتمة التتمة** و توضیح اینکه کتاب ابانه در فقه شافعی تألیف شیخ ابوالقاسم عبدالرحمن بن محمد بن محمد فورانی (متوفی بسال ۴۶۱ھ ق = **تسا**) از معروفترین کتب فقهیّهٔ شافعیّه بوده و ابوسعید عبدالرحمن بن مأمون شافعی نیشابوری معروف به متولی (متوفی بسال ۴۷۸ھ ق = **تعح**) بعضی ازفروعات ونوادر و غرائب مسائل که در کتب دیگر نبوده بدان افزوده و **تتمة الأبانة** نامش کرده و صاحب ترجمه شیخ ابوالفتوح اسعد نیز فروعاتی بدین تتمة افزوده و **تتمة التتمة**اش نامیده است ۲ و ۳- **شرح مشکلات وجیز و وسیط غزالی** هردو درفقه شافعی . ابوالفتوح اسعد بسال ششصد تمام هجرت دراصفهان درگذشته وهم درآنجا مدفون شد، قبرش تا زمان ما معروف است و اینکه بعضی آن را بشیخ ابوالفتوح رازی مفسّر شیعی حسین بن علی منسوب دارند اشتباه و ناشی از وحدت کنیهٔ مشهوری ایشان میباشد والاّ مدفن ابوالفتوح رازی مذکور ، در ری در جوار حضرت عبدالعظیم حسنی و درصحن حضرت امامزاده حمزه ومعروف بوده ودراین اواخر تعمیر شده است . اما عجلی منسوب به قبیلهٔ بنی‌عجل است که در خاتمهٔ باب کنی خواهد آمد .

(س ۱۰۱ ت و۷۱ ج ۱ کا و ۴۴۶۱ ج ۶ س)

ابوالفتوح

حسین بن علی- بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد، نیشابوریّ الاصل ، رازیّ التّوطّن والشّهرة ، خزاعیّ القبیلة ، **ابوالفتوح** الکنیة ، از اعاظم علمای نامی امامیّهٔ اواسط قرن ششم هجرت میباشد با زمخشری و فضل بن حسن طبرسی (صاحب مجمع البیان) و نظائر ایشان معاصر و عالمی است عامل

متکلّم کامل فقیه ادیب فاضل واعظ مفسّر مشهور، درکلمات اجلّه به **امام سعید و ترجمان کلام‌الله مجید** و **قدوة المفسرین** و نظائر اینها موصوف، جامع فضیلت حسب وشرافت نسب، بقبیلهٔ بنی‌خزاعة منتسب، از اولاد عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی صحابی که جلالتش آفتابی و تشیّع بنی‌خزاعة و محبت ایشان نسبت بخانوادهٔ عصمت از قدیم‌الایام معروف و معاویه میگفته است که محبت قبیلهٔ خزاعه با علی بمرتبه‌ایست کـه اگر زنانشان قادر میبودند با ما میجنگیدند تا چه رسد بمردان‌ایشان .

بالجملة شیخ ابوالفتوح از پدر خود و عم خود و شیخ عبدالجبّار رازی و شیخ ابوعلی طوسی روایت‌کرده و بواسطهٔ ایشان از شیخ‌الطائفة شیخ طوسی روایت مینماید . ابن‌شهرآشوب صاحب مناقب (متوفی بسال ۵۸۸هـ ق ثفح) وشیخ منتجب‌الدین بن بابویه قمی صاحب فهرست (متوفی‌بسال ۵۸۵هـ ق = ثفه) و بعضی از اجلّای دیگر نیزازتلامذهٔ وی بوده واز وی روایت مینمایند . پسر و خواهرزاده و پدر وجدّ پدر شیخ نیزازاکابر علما و مؤلفین شیعه و خانواده‌اش ازبزرگترین خانواده‌های عرب هستندکه در دیارعجم توطّن کرده‌اند .

از تألیفات شیخ ابوالفتوح‌است :

۱- **حسنیه** که بزبان کنیزکی حسنیه نام معاصر هارون‌الرشید بازبان فارسی در ردّ عامّه نوشته و درایران بطبع رسیده ویك مرتبه نیز در زمان ناصرالدین‌شاه درزمان سفارت میرزا محمدحسین‌خان مشیرالدولة در استانبول چاپ ونشر شده واخیراً باقتضای سیاست وقت جمعش‌کردند . درصحت نسبت و بعضی از مزایای دیگر این کتاب بفقرهٔ چهارم ذیل کـه کتاب یوحنّا است مراجعه شود ۲- **روح‌الأحباب و روح‌الألباب فی‌شرح الشهاب** که شرح کتاب شهاب نام قاضی قضاعی سابق‌الذکر است ۳- **روض‌الجنان و روح‌الجنان فی‌تفسیرالقرآن** که محل اعتماد عموم‌بوده و ببیست مجلّد مشتمل‌است، دومرتبه درایران چاپ و محل استفادهٔ واعظ و فقیه و مفسّر و ادیب و مورّخ و طالب فضائل و منـاقب و خواستار مطاعن ومثالب‌بوده و اهتمام تمام درتفسیر قرآن‌مجید و ابطال شبهات‌مخالفین

بکار برده ودر وثاقت تحریر و حلاوت تقریر و دقّت نظر بی‌نظیر و انفع و اجمع کتب میباشد و موافق بعضی از اجلّه بعد از تعمق در مزایای مجمع‌البیان طبرسی که سرآمد تفاسیر است مکشوف میگرددکـه تلخیص همین روض‌الجنـان است . فخررازی نیز در اساس تفسیرکبیر خود از انوارآن اقتباس‌نموده وشیخ منتجب‌الدین تلمیذخودابوالفتوح این دوکتاب روح‌الاحباب و روض‌الجنان را ازخود مؤلف خوانده است **۴- کتاب‌یوحنا** که بزبان یکنفر نصرانی یوحنّا نام در مسئلهٔ امامت در ردّ مذهب عامّه نوشته و بنقل روضات ، صاحب ریاض‌العلما این‌کتاب وکتاب حسنیهٔ مذکـور فوق را بشیخ ابوالفتوح نسبت داده و لکن ظاهر بلکه صریح‌کلام ذریعه‌آنکه صاحب ریاض‌العلما همینقدرگفته که‌کتاب حسنیه را بشیخ ابوالفتوح نسبت میدهند نه اینکه خودش‌آن را بـدو منسوب داشته و تألیف او دانسته است . در ذریعه‌گفته است : حسنیه رساله‌ایست در امامت‌که بیکی از دختران شیعه منسوبش داشته وگویندکـه درآن مناظرات خود راکه در عصر هارون‌الرشید با علمای اهل سنّت کرده تدوین و تألیف داده ویك نسخه ازآن در سال نهصد و پنجاه و هشتم هجرت در دمشق بدست ملاابراهیم بن ولی‌الله استرآبـادی رسیده وآن نسخه را ببلاد خودش برده و بخواهش بعضی‌از اخیار محض تکثیر منفعت بفارسی ترجمه‌اش‌کرده است . بعد از این بحکم پاره‌ای قرائن دیگر احتمال‌داده‌که ملاابراهیم مذکور لقب ضیاءالدین داشته است .

نگارنده‌گوید : آنچه‌چاپ‌شده همین‌ترجمه‌است والا اصل‌کتاب ازشیخ‌ابوالفتوح هم باشد باید بعربی باشد چنانچه واضح است . سال وفات شیخ‌ابوالفتوح بدست‌نیامد، از تاریخ وفات معاصرینش زمخشری وطبرسی ونظائر ایشان و دوتلمیذش‌ابن‌شهرآشوب و شیخ منتجب‌الدین‌که مذکور شد استکشاف توان کردکه در اواسط قرن ششم میزیسته است . بفرمودهٔ بعضی از اهل تتبّع شیخ ابوالفتوح درسال پانصد و پنجاه ودویم هجرت بخط خـودش بعضی از تلامذهٔ خود را اجازه داده و تـألیف تفسیر مزبور نیز مابین سال پانصد و دهم و پانصد و پنجاه و ششم هجرت بوده است . بهرحال بحسب وصیّت خودش

درصحن حضرت امامزاده حمزة بن موسی بن جعفر سلام الله علیهما درجوار حضرت عبدالعظیم حسنی از خاك ری مدفون و رجوع بابوالفتوح اسعد مذکور فوق هم نمایند .

(ص۱۸۳ ت و۳۳ هب و۳۲۵ و۴۸۷ مس)

ابوالفتوح **یحیی بن حبش** - درباب اول (القاب) بعنوان **شیخ اشراقی** مذکور شده است .

ابوالفتیان **محمد بن سلطان** - درباب سوم بعنوان **ابن حیوس محمد** خواهد آمد.

ابوالفداء **اسماعیل حقی**-ازعرفاودر باب اول بعنوان **حقی اسمعیل** مذکوراست.

ابوالفداء **اسماعیل حموی** یا **ابوالفداء** **اسماعیل دمشقی** } همان ابوالفداء اسماعیل بن علی مذکور ذیل است ودو یمی اسماعیل بن عمر ذیل را نیز گویند.

ابوالفداء **اسماعیل بن علی** - بن محمود بن محمد بن عمر بن شاهنشاه بن ایّوب شافعی **ایوبی**، ملقّب به **عمادالدین** ، مکنّی به **ابوالفداء**، معروف به صاحب حماة ، از سلالهٔ ملوك ایّوبیّهٔ حماة میباشد ، در محاربا تی که ما بین ملك ناصر صاحب مصر و فرقهٔ مغول بوده معاونتهای بسیاری درحق ملك ناصر و مدافعهٔ مغول نمود و بهمین جهت از طرف ملك ناصر، حکومت استقلالی دمشق وحماة وتوابع آنها حسب الوعده بدو مفوض شد و بدان سبب به **صاحب حماة** شهرت یافت وگاهی **ابوالفداء حموی** و **ابوالفداء دمشقی** نیز گویند. ازطرف ملك مزبورهم نخست به **ملك صالح** و اخیراً به **ملك مؤید** ملقّب و ملك مستقل نواحی مذکوره بود . خودش شخصاً بسیار شجاع وکریم و عالم فاضل فلسفی جغرافی ، در فقه و اصول عربیّه و تاریخ و فنون ادبیّه و طب وفلسفه ، دارای بهره‌ای وافی، بالخصوص درهیئت درنهایت خبرت و بسیار علم‌دوست بود . همواره با علما مجالست نموده و اهل علم را مقرّب میداشت ، در تهیهٔ وسائل معاش وآسودگی ایشان اهتمام تمام بکار میبرد، اثیرالدین ابهری بجوائز وانعامات وی متنعّم و ابن نباته هم علاوه برانعامات خصوصی که در مواقع تشرّف بحضورش داشته به راتبهٔ وافی استمراری سالیانه نیز مفتخر بود . بالجملة درآداب ومکارم اخلاق طاق و

مدایحی راکه شعرا درحق وی سروده‌اندکما وکیفا درحق هیچ سلطانی سراغ نداده‌اند .
ابوالفداء شعر نیز می‌گفته واز او است که در وصف اسبی گفته است :

احسن به طرفا افوت به القضاء ان رمته فی‌مطلب او مهرب
مثل‌الغزالة مابدت فی‌مشرق الابدت انوارها فی‌المغرب

از تألیفات او است :

۱- **تاریخ کبیر** که ذیلا بنام **المختصر** مذکور است ۲- **تقویم‌البلدان** در جغرافیا که مهذب و مجدول است ، درپاریس از روی نسخ لندن چاپ فوتوگرافی شده ودر اروپا نیز بنام جغرافیة ابی‌الفداء بطبع رسیده و باکثر السنهٔ اوروپائی ترجمه شده است ۳- **الحاوی** چنانچه درقاموس‌الاعلام‌گفته لکن موافق کشف‌الظنون ودرر کامنة صاحب‌ترجمه‌کتاب حاوی صغیر نام‌شیخ نجم‌الدین عبدالغفار قزوینی شافعی (متوفی بسال ۶۶۵ه ق = **خسه**) راکه درفقه شافعی‌است نظم کرده‌است ۴- **الطریق‌الرشادالی تعریف‌الممالک‌والبلاد** که بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام‌غیراز تقویم‌البلدان مذکوراست ۵- **کتاب‌الموازین** ۶- **الکناش** درطب‌وچندین‌مجلداست ۷- **المختصرفی‌اخبارالبشر** که بتاریخ‌ابوالفداء معروف وتاریخ عمومی‌را تا سال‌هفتصد وبیست ویکم هجرت‌نگارش داده و شیخ عمر بن مظفّر (متوفی بسال ۷۵۰ه ق = **ذن**) معروف بابن‌الوردی آن را ذیلی تا سال هفتصد و چهل و نهم هجرت نوشته و تتمة‌المختصر نامش کرده و این تتمة بنام اخبارالاسلام با ترجمهٔ لاتینی دراوروپا چاپ و اصل‌کتاب مختصر نیز بضمیمهٔ همین تتمه درمصر و استانبول بطبع رسیده و نزد اوروپائیها بسیار مطلوب و محترم میباشد و بنشر و ترجمهٔ آن اهتمام تمام دارند . ابوالفداء بسال هفتصد و سی و دویم میلادی در شصت سالگی درشهر حماة وفات یافت و ابن‌نباته و دیگران مراثی بسیاری در حق او گفته‌اند . ابوالفداء کتابهای بسیاری جمع کرده بودکه درحال مرض بسیاری ازآنها را باهل علم بخشید و بعضی را نیز وقف جامع ابن‌طولون نمود . در ذریعه‌گوید با اینکه از شافعیّه‌اش میشمارند لکن از چندین جا از تاریخ او درشرح حال حضرت علی بن ابیطالب ع و والد معظّمش تشیّع وی ظاهر بوده و بسیاری از مناقب آن‌حضرت را از همین کتاب استخراج کرده‌اند بهرحال این **ابوالفداءکه مورخ مشهور** میباشد غیراز ابوالفدای مفسّر اسماعیل بن عمر بن‌کثیر است‌که در باب سوم بعنوان **ابن‌کثیر** خواهد

آمد ، اگرچه او نیز مورّخ بوده وکتاب بزرگی در تاریخ دارد لکن شهرتش با مفسّر بودنش میباشد و تحقیق مطلب موکول بکتب مربوطه‌است .

(کف وص۳۳هب و۷۱ج۱فع و۳۳۳مط و۷۴۸ج۱س و۳۷۱ج۱کمن و۲۲۷ج۳ذریعه)

ابو الفداء **اسماعیل بن علی-** بن معالی حمصی ، ازمحدّثین قرن هشتم عامّه میباشدکه صحیح بخاری‌را از ابوالعباس ابن‌الشحنة خوانده و روایت میکنـد و بعضی از مشاهیر محدّثین نیز از وی روایت مینمایند . وی درحدود هفتصد وهفتادم هجرت درگذشت . (ص ۳۷۳ ج۱ درر کامنه)

ابو الفداء **اسماعیل بن عمر-** بن کثیر قرشی در باب سوم بعنوان **ابن‌کثیر** خواهدآمد .

ابو فراس حمدانی **حارث بن ابی‌العلاء سعید -** بن حمدان بن حمدون، مکنّی به **ابوفراس** ، از امرای آل‌حمدان واز بنی‌اعمـام سیف‌الدولـة و ناصرالدولة حمدانی (کـه در تحت عنوان ناصرالدولة بشرح حال اجمالی ایشان اشاره نمودیم) است . آل‌حمدان در زمان خـلافت بنی‌عباس در موصل و دیار ربیعه امارت و ریاست داشتند و ابوفراس از اعاظم ادبا و شعرا و درعلم و فضل و ادب وکرم و مجدت و شجاعت و شعر و بلاغت وعقل و فراست وکیاست و فطانت وحید عصر خود ، دردقّت حکیمانه و عزت ملوکانه یگانهٔ زمانه ، اشعار او درسهولت و حلاوت و جودت معروف است . **صاحب بن‌عباد** گویدکه فن شعر به ملکی ابتدا شده وبا ملکی دیگر خاتمه یافت و همانا مراد امرءالقیس و ابوفراس است .

متنبّی باآن همه جلالت شعری ، فضل وکمال ابوفراس را تصدیق‌کرده و حامی و طرفدار وی بود وبدعوی برابری با وی جرأت نمی‌نمود بلکه بخودش ترجیح‌میداد . سیف‌الدولهٔ مذکور بسیار محترمش داشته ودرتمامی غزوات خود مصاحبش میکرد ودر کارهای داخلی خود خلیفه‌اش می‌نمود تاآنکه ابوفراس دریکی از غزوات روم از رانش زخمدار و اسیر خصم شد و بقسطنطنیّه‌اش بردند و اشعار بسیاری دربارهٔ اسارت خود

گفت، بفاصلهٔ چهارسال مستخلص شده وبوطن خود عودت نمود تا بعد از وفات سیف الدولة (۳۵۶ه ق = شنو) بین ابوفراس و خواهرزاده‌اش ابوالمعالی پسر سیف الدولة اختلاف کلمه واقع شد ، ابوفراس بفاصلهٔ یکسال درسی و هفت سالگی ویا کمتر از آن درحمص مقتول و سرش از بدن جداگردید ، بدنش همچنان در روی خاك ماند تاآنکه بعضی از اعراب آمده و دفن وکفنش نمودند .

ابن خلّکان گوید که مادرش سخینه بعدازاستماع این قضیه چشمهای خودرا برکند، یاآنکه لطمه بصورتش زد تا چشمهایش فرو ریخت چنانچه درحق مادر محمد بن ابی بکر نیز گویند که بعد از شنیدن خبر شهادت پسر، ازکثرت غصه وغضب خون از پستان‌هایش جاری گردید . درکیفیت موت یا قتل ابوفراس ومدفن او اقوال ارباب سیر مختلف می‌باشد، درآثار عجم گوید قبر ابوفراس در قسطنطنیّه است . پدرش سعید نیز درماه رجب سیصد و بیست و سوم هجرت در زمان غیبت صغری بدست برادرزادهٔ خود ناصرالدولة درموصل مقتول شد . اشعار ابوفراس نوعاً درحماسه و مباهات بوده ودر مدایح اهل بیت عصمت ع نیز قصائد بسیاری سروده است ، ابن شهرآشوب از شعرای اهل بیتش شمرده و بسیاری از اشعارش در یتیمةالدهر ثعالبی مذکور و دیوان او دومرتبه در بیروت چاپ واز ابیات بعضی ازقصائد او است :

ولاخیر فی‌دفع الردی بمذلـة	**کما ردها یوما بسوئته عمرو**

این، اشارة بحیلهٔ عمرو بن عاص است که درصفّین باکشف عورتین نفس خورا ازحملهٔ مرتضویّه مستخلص نمود . قصیدهٔ میمیهٔ اوکـه بشافیه معروف و درمنـاقب و مظلومیّت اهل بیت رسالت ع و ظلم بنی‌عباس وهجو ایشان انشاکرده وتشفی نموده وحاوی پنجاه و چهار بیت است درنهایت شهرت ودارای تمام فصاحت وبلاغت بوده واز ابیات آن است :

الحق مهتضم والـدین مخترم	**وفیـیء آل رسول‌الله مقتسم**
یـا للرجـال اما لله منتصر	**من‌الطغاة وما للـدین منتقم**
بنوعلی رعایـا فی‌دیـارهم	**والامر یملکه النسوان والخدم**
فالارض الاعلی ملاکهـا سعة	**والمال الاعلی اربـابها دیم**

قام‌النبی‌ص لها یوم‌الغدیر لهم ‌ ‌ ‌ ‌ والله یشهد والاملاك والامم
انی ابیت قلیل‌النوم ارقنی ‌ ‌ ‌ ‌ قلب یصارع فیه الهم والهمم

دراین اواخر شروح بسیاری برآن نوشته شده ویك‌شرح‌آن‌که درایران بنام شرح‌شافیه بطبع رسیده از سید ابوجعفر محمد بن امیرالحاج حسین حسینی است . شیخ ابراهیم‌بن یحیی عاملی‌که شرح حالش را درباب‌اوّل بعنوان‌عاملی نگارش داده‌ایم تمامی‌این‌قصیده را تخمیس‌کرده ودر منن‌الرحمن شیخ جعفر نقدی سابق‌الذکر بالتمام منقول وما هم در شرح حال شیخ‌ابراهیم مذکور تخمیس سه بیت‌آن را نقل‌کرده‌ایم. گویند درعهدخلافت بنی‌عباس وتسلط ایشان بعداز انشای این قصیده وارد بغداد شد وبجهت تسلّطی‌که ایشان داشته‌اند امرکردکه پانصد یا بیشتر شمشیردار با شمشیرهای عریان درپشت سرش صف کشیدند پس در لشگرگاه بآواز بلند همین قصیده را فرو خوانده وازدروازهٔ دیگر بغداد خارج شد ونیز ازاو است :

ووالله ما اقصرت فی‌طلب العلی ‌ ‌ ‌ ‌ و لکن کان الدهر عنی غافل
تدافعنی الایام عما ارومه ‌ ‌ ‌ ‌ کما دفع‌الدین الغریم المماطل
خلیلی شد الی علی ناقتیکما ‌ ‌ ‌ ‌ اذاما بدا شیب من‌الفجر ناصل
وماکل طلاب من‌الناس بالغ ‌ ‌ ‌ ‌ ولا کل سیار الی المجد واصل
وما المرء الا حیث یجعل نفسه ‌ ‌ ‌ ‌ و انی لها فوق‌السماکین جاعل
اصاغرنا فی‌المکرمات اکابر ‌ ‌ ‌ ‌ اواخرنا فی‌المأثرات اوائل
اذا صلت صولا لم‌اجد لی مصاولا ‌ ‌ ‌ ‌ و ان قلت قولا لم اجد من یقاول

لئن خلق الانام لحب کأس ‌ ‌ ‌ ‌ و مزمار و طنبور وعود
فلم یخلق بنو حمدان الا ‌ ‌ ‌ ‌ لمجد او لبأس او لجود

نیز درمقام اخوّت و صداقت گوید :

لم او اخذك بالجفاء لانی ‌ ‌ ‌ ‌ واثق منك بالوداد الصریح
فجمیل العدو غیر جمیل ‌ ‌ ‌ ‌ و قبیح الصدیق غیر قبیح

(ص۲۰۶ت‌و۳۴هب‌و۲۰۴لس‌و۴۹۹عم‌و۱۳۸ج۱کا‌و۲۴۹ج۲ع‌و۲۴۸ج۱س‌و۲۶۴ج۳فع‌وغیره)

ابوفراس‌دمشقی طراد درباب اوّل بعنوان بدیع دمشقی مذکور است .

ابوفراس عامری **علی بن محمد** - عامری، ملقّب به مجدالعرب ، مکنّی به ابوفراس، از شعرای عرب میباشد که درشام و عراق زیسته و ملوك عصر خود را مدیحه گفته است ، در اواخر به زیّ اتراك افتاده و از او است :

فـارق تجـد عوضا عمن تفـارقه فی‌الارض وانصب تلاقی‌الرشد فی‌النصب
فالاسد لولا فراق الغـاب ما افترست والسهم لولا فراق القوس لـم یصب

در هفتصد و پنجاه و سیّم هجرت درموصل درگذشت .

(ص ۴۱۶۸ ج۶ قاموس‌الاعلام)

ابوفراس **همام بن غالب** - شرح‌حالش درباب اوّل بعنوان فرزدق مذکور است . در روضات‌الجنّات ضمن شرح حال ابوفراس حمدانی فوق‌گوید که این کنیهٔ ابوفراس درصورت نبودن‌قرینه منصرف بهمین ابوفراس همام‌است و حارث حمدانی را ابوفراس گفتن از راه شکون و تفأل ویا تشبیه به همام بن غالب میباشد ، لکن مشهور و اقرب بصحت، عکس این‌است چنانچه در منتهی‌المقال هم‌گوید اگرچه فرزدق را نیز بهمین‌کنیهٔ ابوفراس مکنّی دارند لکن‌معروف بدین‌کنیه ابوفراس شاعر حمدانی است وبعد از این جمله بشرح حال ابوفراس حمدانی پرداخته‌است .

ابوالفرج[1]

ابوالفرج اصفهانی ذیلاً بعنوان **ابوالفرج علی بن حسین** مذکور است .

ابوالفرج رونی از مشاهیر شعرای نامی ایرانی قرن پنجم هجری عهد سلطان ابراهیم بن مسعود نهمین سلطان غزنوی (۴۴۵-۴۹۲ه ق =

۱- **ابوالفرج**- دراصطلاح رجالی عثمان بن‌ابی‌زیاد، عیسی‌سندی، محمدبن‌ابی‌عمران موسی بن علی ، محمد بن علی بن یعقوب و بعضی دیگر میباشد ودر اصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیهٔ‌جمعی وافر ازطبقات مختلفهٔ ارباب کمال‌است که درباب‌اول وسوم این‌کتاب بسیاری از ایشان را تحت عناوین متفرقهٔ مربوطه بآن دوباب نگارش داده‌ایم و بعضی دیگر از ارباب این‌کنیه راکه درآن دوموضع نگارش نیافته دراینجا تذکر میدهد و درهرجاکه کلمهٔ ابوالفرج نام اصلی باشد در اسم پدر ویا قیود منضمی‌آن رعایت ترتیب خواهد شد .

تمه ـ تصب) و ندیم وی بود ، دراشعار ، رویّهٔ عجیب خاص و سبك مخصوصی داشته و حکیم انوری هم پیرو طرز وی بود واز اشعار ابوالفرج است :

نوروز جوان‌کرد بدل پیر و جوان را	ایّام جوانی است زمین را و زمان را
مرغ ازطلب دانـه فرو ماندکـه دانه	درخـاك همی سبزکنـد روی مکان را
بگرفت شکوفه بچمن رهگـذر باغ	چونانکـه ستاره بکنـد کاهکشان را

تاآخر قصیده . سال وفـات ابوالفرج بدست نیامد و ظاهراً نـام اصلیش نیز همین لفظ ابوالفرج میباشد و **رونی** منسوب به رونه یکی از دهات نیشابور است .

(اطلاعات متفرقه)

ابوالفرج‌سنجری درباب اوّل (القاب) بعنوان سنجری **ابوالفرج** مذکورشده‌است.

ابوالفرج طبیب **صاعد بن یحیی** ـ بغـدادی ، **ابوالفرج** یا **ابوالکرم** الکنیـة ، نصرانیّ المذهب ، **امین‌الدولة** اللّقب، ازمتمیزین‌اطبّای‌اوائل قرن هفتم هجری عهد ناصر لدین‌الله سی و چهـارمین خلیفهٔ عباسی (۵۷۵ـ۶۲۲ه ق = **ثعه ـ خکب**) میباشدکه به حسن معالجه و اصابت درامور طبابت معروف بود ، نخست در ردیف اطبّای ناصر بوده و اخیراً بهمه‌شان تقدّم یافت ، عـاقبت در سال ششصد و بیستم هجرت مقتول‌گردید و تفصیل‌آن خارج از وضع این کتاب است .

(ص ۲۳۲ ج ۱ مر)

ابوالفرج طبیب ابن یعقوب بن اسحق نصرانی ، معروف به**ابن‌القف** ، ملقّب به **امین‌الدولة** ، از مشاهیر فلاسفه وفحول اطبّای‌عرب اواخرقرن هفتم هجرت میباشدکه طب وفلسفه و فنون متداولهٔ دیگر را نزد ابن‌ابی‌اصیبعه و دیگر اکابر وقت‌تکمیل‌نمود، درفنون فلسفه مهارتی بی‌نهایت داشت ، مدتی دردمشق ومواضع دیگر مشغول طبابت بوده ودر اعمال طبّی جدیّت وافی مینمود واز تألیفات او است :

۱ـ **جامع‌الغرض** ۲ـ **حـاشیهٔ جلد سوم قـانون ابن‌سینا** ۳ـ **الشافی** درطب‌که شش مجلد است ۴ـ **شرح‌الاشارات** ۵ـ **شرح فصول بقراط** ۶ـ **شرح کلیات‌القانون** ۷ـ **العمدة فی‌صنـاعة الجراح** و یك نسخه از این‌کتـاب برقم ۲۱۸۱ در خزانـهٔ بانکی فور موجود است

۸- المباحث المغربية . درسال ششصد و هشتـاد و پنجم هجرت در پنجاه و پنج سالگی درگذشت و ظاهراً نام اصلیش ابوالفرج است .

(ص ۷۵۰ ج ۱ قاموس‌الاعلام و ۲۳۲ ج ۱ مر وغیره)

ابوالفرج **علی‌بن‌حسین** - بن هیثم یا محمد بن احمد بن‌هیثم‌بن‌عبدالرحمن بن مروان بن عبدالله بن مروان حمار ، **اموی مروانی‌النسب** ، **شیعی‌زیدی‌**المذهب ، ابـوالفرج الکنیـة ، اصفهانی‌الولادة والشهرة ، بغدادی‌المدفن والنشأة ، ادیب نحوی کاتب شاعر ماهر مورّخ حافظ نسّابه ، از خواص اصحـاب وزیر مهلبی ، از مشاهیر ادبا و مورّخین ومصنّفین بلکه بتصدیق بعضی‌از ارباب سیر ازرجال دنیا معدود ، علاوه بر تبحّر و توسّع وی‌که در ادبیّات و نحو و لغت و تواریخ و سیر و انساب و غزوات و وقایع عمومی و طب و نجوم و حدیث و مانندآنها داشته اکثر اخبار و اشعار و احادیث و انساب را با سندهای‌آنها و اسامی قائلین و ناقلین آنها حافظ ، با اینکه اموی‌النسب و بنا برمشهور از احفاد مروان حمارآخرین خلیفهٔ اموی ویـا بقول ابن‌الندیم از نسل دهمین ایشان هشام بن عبدالملك بوده مذهب شیعی زیدی را داشته و بهمین جهت از عجائبش میشمارندکه شیعی بودن بنی‌امیّه بسیار نادر میباشد . بعضی از تألیفات طریفهٔ ابوالفرج را تذکّر میدهد :

۱- آداب‌الغرباء من اهل‌الفضـل والادب ۲- اخبار جحظة البرمکی ۳- اخبـار الطفیلیین ۴- اشعارالاماءوالممالیك۵- اعیان‌الفرس ۶- الاغانیکه در مصر چاپ شده و اشهر و انفع و اکمل و اجمع تألیفات ابوالفرج، باتفاق اهل فن درموضوع‌خود بی‌نظیر بوده ودرپنجاه سال تألیف شده‌است . صاحب بن‌عبّاد‌که درمسافرتهای خود ده یا سی‌بار شتر ازکتب ادبیّهٔ متنوعـه بهمراهی خود میبرد بعد از تألیف‌کتاب اغـانی از حمل‌آن کتابها مستغنی شده و میگفته است‌که جزکتاب اغانی با هیچیك از یکصد وهفده هزار کتاب‌که درکتابخانه دارم انسی ندارم .

این‌کتاب را بعد از پایان تألیف ، اهداء حضور سیف‌الدولهٔ حمدانی (که شرح

حالش را ضمن شرح‌حال برادرش ناصرالدولة نگارش داده‌ایم) نمود وبانعام هزاردینار (که هردیناری معادل یك‌اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی‌است) نایل‌گردید. صاحب بن عبّاد بعداز استماع این قضیه‌گفت‌که سیف‌الدولة تقصیرکرده‌است وابوالفرج شایستهٔ اضعاف‌آن بود زیراکه این‌کتاب او مشحون میباشد از منتخبات محاسن وغرائب ومحل استفادهٔ ملوك و عالم و عابد وکاتب و منشی و ادیب و عموم طبقات مردم است و درجمع و تألیف و حسن ترتیب و نظم و نسق‌گوی سبق ازدیگران ربوده وعضدالدولة هم‌سفراً و حضراً از خودش دور نمی‌نموده است انتهی کلام‌الصاحب ملخّصا . **۷- الاماء الشواعر ۸- جمهرةالنسب ۹- دعوةالاطباء ۱۰- دعوةالتجار ۱۱- کتاب‌التنزیل‌فی‌امیرالمؤمنین‌ع ۱۲- کتاب‌الخمارین‌والخمارات ۱۳- کتاب‌الغلمان‌المغنین ۱۴- مجردالاغانی ۱۵- مقاتل آل ابی‌طالب** یا **مقاتل‌الطالبیین و اخبارهم** وغیراینها . درقاموس‌الاعلام‌گویدکه ابوالفرج بنام بنی‌امیّهٔ اندلس (کـه درآن اوان در اندلس حکومت داشته‌انـد) کتابهای بسیاری تألیف و بطور نهانی بایشان فرستاده و بانعامات ایشان نایل‌آمده است وچند فقره‌کتاب ایّام‌العرب وتعدیل وجمهره وغلمان وپنج‌کتاب‌نسب بنی‌تغلب و بنی‌شیبان و بنی‌عبدشمس و بنی‌کلاب و بنی‌المهالبه را نیز از همین‌کتابهای مرسوله باندلس شمرده است . باری **وفات ابوالفرج** بسال سیصد و پنجاه و ششم یا هفتم ویا درسیصد و شصت و اند از هجرت در بغداد واقع‌گردید .

(ص ۹۴ ج ۱۳ جم و ۴۷۸ ت و ۲۳ ج ۲ مه و ۳۶۲ ج۱کا و ۱۱۶لس و ۱۶۶ف و ۲۸۱ ج ۲ ع و۷۲ ج ۱ فع و۷۴۹ ج ۱ س و ۳۹۸ ج ۱۱ تاریخ بغداد وغیره)

ابوالفرج‌قزوینی **محمد بن ابی‌عمران موسی بن علی - کاتب قزوینی،** از علمـای امامیّهٔ قرن پنجم هجرت میباشدکه ثقه و صحیح‌الروایة بوده و از تألیفات او است :

۱- الرد علی الاسماعیلیـة ۲- الطرائف ۳- قرب‌الاسنـاد ۴- الموجز المختصر من الفاظ سید البشر. سال وفـاتش معلوم نبوده و نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ھ ق = تن) گویدکه این شیخ را دیدم و لکن اتفاق نیفتادکه چیزی از او استماع‌کرده باشم .

(تنقیح‌المقال وص ۳۵ هدیةالاحباب)

ابوالفرج ابن القف همان ابوالفرج طبیب ابن یعقوب مذکور فوق است .

ابوالفضائل دراصطلاح رجالی ، احمد بن موسی بن جعفر، محمد بن‌علی ابی‌الحسین بوده وشرح‌حال‌اوّلی درباب سوم بعنوان **ابن‌طاوس** خواهدآمد ودراصطلاح‌ارباب‌تراجم نیزکنیهٔ جمعی وافر ازاکابر است‌که بعناوین‌مختلفه در این‌کتاب نگارش داده‌ایم .

ابوفضالة در اصطلاح رجالی ثابت بنانی‌است .

ابوالفضل[1]

ابوالفضل محمد بن حسن - ختّلی، از مشاهیر عرفای قرن پنجم هجری عهد غزنویان میباشدکه درخراسان مشهور، درحدیث وتفسیر قرآن مجید نیز بهرهور ، کراماتی بدو منسوب است . لباس متصوفه نپوشیده و بسیار باهیبت وکسی را قدرت حرف زدن درپیش او نبود . در سال چهارصد و پنجاه و سیّم هجرت درگذشته وکلمهٔ جنت= ۴۵۳ مادّهٔتاریخ وفات‌اواست . **ختلی** منسوب‌است به‌ختّل (بروزن مدّت)که ناحیهٔ بزرگ کثیرالبلادی است از ترکستان .

(صد وص ۲۷۱ ج ۲ مه و ۲۳۱ ج ۲ خه)

ابوالفضل محمد بن حسین - یا حسن، **ابوالفضل** الکنیة، سرخسیّ الولادة والوفاة والنشأة ، ازکبار عرفای اواخرقرن‌چهارم هجری‌میباشد که همواره منزوی ، با زهد و ورع و تقوی موصوف ، مرید شیخ ابونصر سراج عبدالله بن علی سابق‌الذکر، پیرو مرشد عارف کامل شیخ ابوسعید ابوالخیر سابق‌الذکر بود . گویند هروقتی‌که ابوسعید را حالت انقباض و دل‌گرفتگی عارض میشد با مریدان خود

۱ــ **ابوالفضل** - دراصطلاح رجالی و ارباب‌تراجم‌کنیهٔ جمعی وافر ازمحدثین میباشد که بکتب رجالیه موکول است وگروهی بسیار از طبقات متفرقهٔ ارباب‌کمال میباشدکه جمعی‌از ایشان بعناوین متفرقهٔ مربوطه بباب اول و سوم این‌کتاب نگارش یافته و بعضی دیگر را نیز که درآن دوباب نگارش نیافته در اینجا تذکر میدهد .

سر قبر ابوالفضل میرفت وآن‌حال انقباض مبدّل بانبساط میگردید . نیز هرمریدی‌که تمنّای‌گشایشی داشته ویا اندیشهٔ حجّ پسرش میافتاد بامر او سر قبر ابوالفضل میرفت ، هفت بار طوافش‌کرده فاتحه می‌خواند و مرامش حاصل میشد و خود ابوسعید این بیت را مکرّر مینموده‌است :

معدن شادی‌است‌این، یامنبع‌جود وکرم قبلهٔ ما روی یـار و قبلهٔ هرکس حرم

وفات ابوالفضل بسال‌چهارصدم هجرت مطابق‌هزار ونهم میلادی‌در بلدهٔ‌سرخس‌سابق‌الذکر (درباب اوّل) واقع‌گردید . (ص۷۲ج۱فع و۲۰۲ج۳مه)

ابوالفضل‌مورخ ضمن شرح حـال برادرش ابوالفیض تحت عنوان **فیضی** مذکور شده است .

ابوفکیهه در اصطلاح رجالی افلح یا یسار صحـابی آزادکردهٔ صفوان بن امیهٔ صحابی است .

ابوالفوارس **امیرحسن بن محمد** - درباب سوم بعنوان **ابن‌الأعوج** خواهدآمد.

ابوالفوارس **حسین‌بن‌علی** - درباب سوم بعنوان **ابن‌الخازن** خواهدآمد .

ابوالفوارس **سعد بن محمد** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **حیص‌بیص** نگارش یافته است .

ابوفید **مؤرج بن عمرو** - درباب‌اوّل بعنوان **سدوسی مؤرج** مذکوراست .

ابوالفیض **ثوبان** یا **ابوالفیض** **فیض** در باب اوّل (القاب) بعنوان **ذوالنون مصری** مذکور شده است .

ابوالفیض‌فیضی ابن‌شیخ‌مبارک‌درباب‌اوّل‌بعنوان **فیضی‌ابوالفیض** مذکورشده‌است.

ابوالفیض **محمد بن محمد** - درباب‌اول(القاب) بعنوان **زبیدی محمدبن‌محمد** مذکوراست .

ابوالقاسم[1]

ابوالقاسم **اسمعیل بن علی** - همان **ابوالقاسم دعبلی** مذکور ذیل است .

ابوالقاسم **بشر یاسین**- ازکبار مشایخ عرفای اواخر قرن چهارم هجری عهد سامانیان‌میباشدکه درمولد ومنشأ خود شهر مهنه از بلاد نیشابور مشغول‌ارشاد مردمان‌بود، شیخ ابوسعید ابوالخیر سا بق‌الذکر ازمیامن صحبت‌او بمقامات عالی رسیده است . ابوالقاسم اشعار بسیاری در توحید گفته‌که ازآن جمله است :

من بی‌تو دمی قرار نتوانم کـرد   احسان تـرا شمار نتوانم کـرد

گر برتن من زبان شود هرموئی   یك‌شکر تو ازهزار نتوانم کـرد

بسال سیصد و هشتادم هجری قمری در شهر مذکور درگذشت .

(ص ۲۶۹ ج ۲ مه)

ابوالقاسم **سیدجعفر**- بـن سیدحسین سیـد جعفرکبیر **خوانساری** ، از اکابر علمای امامیهٔ قرن سیزدهم هجرت میباشدکه با میرزای قمی و صاحب ریاض و نظائر ایشان معاصر بود و جدّ صاحب روضات‌الجنّات ودرعلم وفضل و زهد و ورع و تقوی و دیانت مقامی شامخ داشت ، لکن ازکثرت احتیاط دردین وتحرّز از هوا و هوس نفسانی در تمامی عمر خود از امامت و ریاست و فتوی و قضاوت کنـاره جست ، اوقـات خود را در رفع حوائج مضطرّین مصروف میداشت ، در دعـا و احراز و اوراد و قلم و مرکب او نسبت بشفای امراض و برآوردگی حاجات و اغراض اثرعجیبی

۱- **ابوالقاسم** - در اصطلاح رجالی ، عبارت از جمعی بسیار و موکول بکتب رجالیه میباشند و دراصطلاح ارباب تراجم نیزکنیهٔ جمعی وافر از طبقات مختلفهٔ ارباب‌کمال بوده وما نیز بسیاری از ایشان را درباب‌اول وسوم این‌کتاب بعناوین متفرقهٔ مربوطه بآن‌دوباب نگارش داده‌ایم و دراینجا بعضی از ایشان راکه درآن دوباب نگارش نیافته تذکر میدهد ودرهرجاکه اسم اصلی صاحب این‌کنیه بدست نیامده ویا خود اسم اصلی نیز ابوالقاسم باشد در قیود منضمی آن رعایت ترتیب خواهد شد .

بود . وی مراتب علمیّه را نزد اکابر وقت من‌جمله والد معظّم خودش (که از اساتید میرزای قمی هم بوده) فراگرفت ، نیز از او و سید بحرالعلوم و صاحب ریاض و سید شهرستانی و دیگر اجلّای وقت اجازهٔ روایت داشت ، با تألیفات ملامحسن فیض مأنوس وغالباً بکتاب وافی فیض و وسائل شیخ‌حرّ عاملی‌اعتماد مینمود، حواشی‌لطیفه بر بسیاری ازکتب فقه و حدیث نوشته و درسال هزار و دویست و چهلم هجری قمری برحمت ایزدی پیوست .

(ص ۱۲۶ ت ضمن شرح حال محمدباقر مؤلف روضات)

ابوالقاسم **خلف بن عباس - زهراوی** تحت‌عنوان زهراوی نگارش یافته‌است.

ابوالقاسم‌دعبلی **اسمعیل بن علی -** بن علی بن رزین بن‌عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی ، معروف به **ابوالقاسم دعبلی،** برادرزادهٔ **دعبل خزاعی** سابق‌الذکر ، از محدّثین شیعه ، مقیم واسط ، درکتب رجالیّه بضعیف‌الحال وکذّاب و جعّال و مختلط‌الحدیث و مختلّ‌الروایة موصوف میباشد . سال وفاتش معلوم نیست و درسال دویست و هفتاد و دویم هجرت از پدر خود روایت کرده و شیخ‌طوسی نیز بواسطهٔ استادخود شیخ‌هلال صفار از وی روایت میکنند. **کتاب تاریخ‌الأئمة وکتاب‌النکاح** از تألیفات او است .   (کتب رجالیه وص۶۷ ج۱۳اعیان‌الشیعة)

ابوالقاسم **عثمان-** بن‌خمارتاش هیتی ، ازمشاهیر ادبا وشعرای عرب‌میباشد که معاشرت و اطوار و اخلاق وآداب‌عرفی‌او بنهایت مستحسن، لکن نسبت بوظائف دینیّه بی‌مبالات بوده واز اشعار او است :

المال افضل ما ادخرت فلاتکن	**فی‌مریـة ماعشت فی‌تفضیلـه**
ما صنف‌الناس العلـوم باسرها	**الا لحیلتهـم علـی تحصیله**

درسال ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت .   (ص۷۵۴ج۱قاموس‌الاعلام)

ابوالقاسم علی بن احمد ـ کوفی علوی، معروف به **ابوالقاسم کوفی و ابوالقاسم علوی**، نسبت او ما بین ارباب رجال و سیر محل خلاف و نظر میباشد بعضی از سادات تقوی واز نسل امام محمدتقی ع اش شمرده و برخی از احفاد هرون بن امام موسی الکاظم ع میدانند. بعقیدهٔ جمعی اصلاً سیّد و هاشمی نسب نبوده و خودش کذباً مدّعی علویت شده است، اشتهار او با ابوالقاسم علوی نیز از اینجا میباشد. بهرحال نخست امامی مذهب و مستقیم الطریقة بوده ولی دراواخر کذّاب وغالی وصاحب بدعت شد. **مذهب مخمسه** را (که درباب اوّل بهمین عنوان اشاره نمودیم) اختراع کرد، نزد غالی مذهبان منزلتی عظیم یافت، کتب بسیاری که اغلب آنها مبنی برغلوّ وفسادمذهب بوده تألیف نمود، چنانچه درحال استقامت عقیده نیز تألیفی داشته است.

۱ـ **الاستغاثة** یا **اغاثة** یا **بدع ثلثه** یا **بدع محدثه** که درکتب تراجم بهریك از این سه اسم نیز مذکور است. این کتاب از مدارك مستدرك الوسائل بوده ودر اول خاتمهٔ آن اعتبار این کتاب و صحت انتساب آن با بوالقاسم کوفی علوی را مبسوطاً نکارش داده است ۲ـ **الانبیاء** ۳ـ **الاوصیاء** ۴ـ **تثبیت المعجزات المشهورة للنبی ص**. شیخ عبدالوهاب معاصر سیدمرتضی، تتمیمی برای این کتاب نوشته که حاوی معجزات حضرت زهرا و ائمهٔ هدی علیهم السلام بوده و آنرا عیون المعجزات نام کرده است ۵ـ **فسادقول البراهمة** ۶ـ **معرفة وجوه الحکمة** ۷ـ **مناهج الاستدلال** ۸ـ **الوصایا**.

وفات **ابوالقاسم کوفی** در ماه جمادی الاولی از سال سیصد و پنجاه و دویم هجری قمری در موضع کومی نامی از توابع فسا از نواحی شیراز واقع گردید. اما قضاوت در نسب او که اشاره شد موکول بکتب مربوطه میباشد. ازکتابهای او آنچه راکه در حال استقامت نوشته معتبر و هرآنچه راکه بعد از انحراف تألیف داده و یا مشکوك الحال باشد مردود واز درجهٔ اعتبار ساقط است.

(ص ۳۵ هب و۳۸۲ت و ۳۲۲ مستدرك الوسائل وکتب رجالیه)

ابوقبیصه بفتح قاف، یزید بن قنافهٔ طائی ملقّب به هلب (بروزن کنف) که سرش طاس و بی موی بود، حضرت نبوی ص دست مبارك را بسرش مسح کرده و موی برآمد. (مادهٔ هلب از قاموس)

ابو قتادهٔ انصاری در اصطلاح رجالی ، عبارت از عمرو بن ربعی صحابی ، نیز حارث بن ربعی خزرجی است که او نیز نخست از اصحاب حضرت رسالت ص ، از حاضرین بدر وفارس آن حضرت و بهمین جهت به **فارس النبی ص** معروف ، بعد از آن حضرت از اصحاب حضرت علی ع ودر تمامی غزوات در رکاب آن حضرت حاضر بود . بحکومت مکّه منصوب شد وهم درعهد خلافت حقّهٔ آن حضرت درکوفه در هفتاد سالگی وفات یافت ، آن حضرت بجنازه‌اش نماز خواند . بنوشتهٔ بعضی وفات او بسال پنجاه و چهارم هجرت درمدینه وقوع یافته است .

(ص ۳۷ هب و ۱۵۹ ج ۱ تاریخ بغداد وکتب رجالیه)

ابو قحافه **عثمان بن عامر**- بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب قرشی تیمی ، والد ابو بکر خلیفه ، از اصحاب حضرت رسالت ص بود ، بعد از وفات ابو بکر درسال سیزدهم یا چهاردهم هجرت درگذشت .

(قاموس وص ۷۵۴ ج ۱ س)

ابو قدامه دراصطلاح رجالی ، حبة بن جوین ومحمد بن قیس اسدی است.

ابو قربة (بکسر قاف) در مرصّع ابن الاثیر گوید کنیهٔ حضرت عباس بن علی بن ابیطالب ع است که درکربلا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گردید . سبب این کنیه آنکه وقتی که عطش بحضرت حسین بن علی ع غالب آمد حضرت عباس مشك خود را (که بعربی قربة گویند) برداشته و بخدمت آنحضرت آورد وسیرابش گردانید . **نگارنده گوید** : شرح قضیه موکول بکتب مربوطه است و ترجمهٔ حال مبارك سعادت منوال و میمنت مآل خود حضرت عباس هم خارج ازعهدهٔ این مختصرات میباشد وکتاب مستقل مبسوطی را لازم دارد .

ابو قرصافه
ابو قـرة در اصطلاح رجالی ، **اولی** جندرة بن خیشنة ، **دویمی** نیز بعضی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع و امام رضا ع بوده و اسامیشان معلوم نیست .

ابوقریش عیسی - صیدلانی ، از اطبّای مهدی سیّمین خلیفهٔ عبّاسی (۱۵۸-۱۶۹ه ق = قنح - قسط) میباشدکه در امر طبابت جز تجارب چندی بهره‌ای‌نداشت، باوجود این، درسایهٔ اقبال و بخت بیدار بمعالجات‌غریبهٔ بسیاری موفق بوده است . وقتی بول خیزران زن مهدی راکه مادر هرون‌الرشید بوده دیده وبمجرّد معاینه بحامله بودن خیزران و پسر بودن حمل‌او حکم قطعی داد وبدین جهت درسلك اطبّای درباری منسلك‌شد . اصرار وافی‌جرجس بن‌جبرئیل‌رئیس‌الاطبّای وقت‌که درکذب بودن و مخالف موازین علمی بودن حکم مذکور داشته مؤثّر نیفتاد . عیسی دویمین‌طبیب دربار بوده تا بعداز وفات‌جرجس بمقام رئیس‌الاطبّائی‌نایل‌گردید . نوادر بسیاری از این قبیل ، در تشخیص مرض ومعالجات وی منقول است . سال وفات او مضبوط نبودهٔ و لکن درعهد خلافت هرون پنجمین خلیفهٔ عباسی (۱۷۰-۱۹۳ه ق = قع - قصج) زنده بوده‌است . (ص۱۵۶ج۱مر و۷۵۵ج۱س و۲۸۰خم)

ابوالقلوص
ابوقیراط
ابوقیس
در اصطلاح‌رجالی، اولی‌وهب‌بن‌کریب، دویمی‌محمد بن‌جعفر بن‌محمد بن‌جعفرحسنی سوءی اسود بن‌قیس‌عبدی‌عجلی‌است.

ابوقیس بن‌صرمه درمجمع‌البیان طبرسی ضمن تفسیر وسبب نزول آیهٔ صد وهشتاد و هفتم سورهٔ مبارکهٔ بقره (اُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ اِلیٰ نِسائِکُمْ) از علی بن ابراهیم از امام صادق ع روایت کرده است‌که در اوّل اسلام ، مجامعت نسوان در تمامی رمضان لیلاً و نهاراً و خوردن نیز علاوه برروزها در شبها هم بعد از خوابیدن حرام بود ، مسلمانها حق نداشتندکه بعد از بیداری چیزی بخورند . باوجود این ، بعضی از جوانان در شبهای رمضان مجامعت میکردند ، مطعم بن جبیر پیرمرد صحابی نیز روزه‌دار بوده و درخانهٔ او تهیهٔ طعام افطار قدری دیر شد و بدان سبب پیش از افطار خوابید ، بعد ازبیداری‌گفت دیگر امشب بحکم دین‌مقدّس‌اسلامی چیزی نمیتوانم‌بخورم‌که بجهت خواب حرام شده‌است .آن‌حال وی مورد رقّت حضرت نبوی ص‌گردید و این‌آیهٔ شریفه نازل شد ، مجامعت زنان در شبهای رمضان و خوردن

بعد از نوم نیز تا طلوع صبح درشبهای رمضان مباح و حکم تحریم هردو فقره منسوخ گردید . در مجمع‌البیان بعد از این‌جمله‌گوید‌که عامّه درنام‌این‌شخص(مطعم بن‌جبیر) کـه بجهت او این آیـه نازل شده مابین صرمة بن ایاس و قیس بن صرمة و **ابوصرمة** و **ابوقیس بن صرمة** بچندین قول‌اختلاف دارند وپس‌ازآنکه خودش صورت قضیه‌را بعرض نبوی ص رسانید ، عمر هم‌گفت یا رسول‌الله مثل این خطیئه ازمن نیز صادر شده وازتو اعتذار مینمایم‌که بعد از نماز عشا مجامعت کرده‌ام پس چند نفر دیگر نیز برخاسته و بهمان قرار اقرارآوردند تا این‌آیه نازل شد .

درکشّاف و تفسیر ابی‌السعود همین قضیهٔ عمرو حرام بودن جماع واکل و شرب درشب رمضان بعد از خوابیدن یـا نماز عشا درصدر اسلام را نقل و درتفسیر نیشابوری وکتاب ناسخ و منسوخ نحاس نیز هردو قضیهٔ عمرو ابوقیس را روایت‌کرده‌اند .

ابوقیس

عامر بن جشم بن‌اسلت - ازاعاظم‌شعرای‌جاهلیّت میباشدکه‌بشرف ملاقات حضرت رسالت ص نیز مشرّف و بروایتی متعهدگردیدکه تا یکسال دیگر مذهب اسلام را قبول نماید و لکن موفق نشد ، درظرف همان سال‌که سال‌اوّل هجرت بوده مرد و پسرش عقبة بن‌ابی‌قیس‌اسلام را قبول‌نمود ودر وقعهٔ قادسیّه بشهادت رسید واز اشعار ابوقیس است‌که در وصف ستارهٔ ثریّا گفته است :

وقد لاح فی‌الصبح الثریا کما تری　　کعنقـود ملاحیـة حین نـورا

در جامع‌الشواهد گویدکـه این شعر از احیحة بن جلاح است‌کـه نامش انس بن مالك میباشد پس‌گویدکه بعضی آن را بقیس بن اسلت نسبت داده است .

(جامع‌الشواهد وص۷۵۵ ج ۱ س)

ابوکالیجار

کنیهٔ دوتن ازملوك‌دیالمه میباشدکه درخاتمهٔ باب‌کنی تحت‌عنوان آل‌بویه اشاره خواهد شد و رجوع به**عماد لدین‌الله** هم بشود.

ابوکبشه

نامش **جزء** وبنوشتهٔ مرصّع ابن‌الاثیر، او همان‌است‌که مشرکین عرب حضرت رسالت ص را بدو نسبت داده و **ابن ابی‌کبشه**‌اش

گفتند ، زیرا همچنانکه ابوکبشه در بت‌پرستی مخالفت کرده و ستارهٔ شعرای عبور را پرستش نمود آن‌حضرت نیز در بت‌پرستی مخالف ایشان بود واز این‌رو با بوکبشه منسوبش داشته و **ابن ابی‌کبشه**اش میگفتند ، یا بزعم بعضی ابوکبشه جدّ جدّ مادری آن‌حضرت بوده و ابن‌ابی‌کبشه گفتن بجهت همین نسبت بوده است .

در قاموس‌اللّغة گوید مشرکین عرب حضرت نبوی ص را ابن‌ابی‌کبشه گفته و آن‌حضرت‌را با بوکبشه تشبیه‌میکردند و او مردی‌بوده‌است ازقبیلهٔ‌خزاعه‌که در بت‌پرستی با قریش مخالفت داشت، یاآنکه ابوکبشه‌کنیهٔ وهب بن عبدمناف جدّ مادری‌آن‌حضرت ویا کنیهٔ شوهر حلیمهٔ سعدیه دایهٔ‌آن‌حضرت بوده‌که پدر رضاعی آن‌حضرت میباشد ویا کنیهٔ برادر شوهر حلیمه بوده‌که عمّ رضاعی‌آنحضرت است .

ابوالکرم صاعدبن یحیی - بعنوان **ابوالفرج طبیب** مذکور شد .

ابوالکرم مبارك بن فاجر- یا فاخر، بن محمد بن یعقوب ، نحوی فاضل لغوی ، معروف به **ابن‌الفاجر** (الفاخر خا)، مکنّی‌به **ابوالکرم**، برادرمادری بارع بغدادی سابق‌الذکر میباشدکه درلغت خبیر و درنحو بدیگران مقدّم بود ، این علم شریف را از ابن‌برهان نحوی خوانده ، از قاضی ابوالطّیب طبری هم استماع حدیث نمود ، اخیراً باکذب و دروغ و ادّعای سماع چیزهائی‌که اصلاً بگوشش نخورده متّهم‌گردیدکه این دعاوی‌کاذبه را وسیلهٔ جلب نفوس و مردم‌فریبی‌کرده است . علاوه برآن ، خطیب تبریزی احترام طلاّب را نیزکه در حوزهٔ درس برای ایشان بلند میشده است خرده‌گرفته و این شعر را فرو میخواند :

قصر فی‌العلـم وازری بـه **من قام فی‌الدرس لاصحابه**

شرح خطبة ادب‌الکاتب و **المعلم فی‌النحو** ازتألیفات ابوالکرم است . وفات او بسال‌پانصدم هجرت واقع‌شد . با جیم‌بودن لفظ **فاجر** پدر او درروضات مصرّح‌بوده ودرکشف‌الظّنون با خای ثخذ نوشته است . (کف وسطر۱۴ص۲۴۹ روضات‌الجنات)

ابوالکرم هبةالله - درباب اوّل بعنوان بوصیری **ابوالقاسم** مذکور است .

ابو الکلاب (بضمّ کاف) کنیهٔ یکی ازخطبای عرب و فصحای علمای نسب از قبیلهٔ بنی‌تیم بن ثعلبة میباشدکه نامش ورقاء بن اشعر، بسیار معمّر، ازکثرت فصاحت به **لسان** یا **ابن‌لسان** معروف ،گاهی به **ابن‌الحمرة** و**ابن‌لسان‌الحمرة** و **ابن‌لبان** هم موصوف ، در علم انساب عرب متفرّد و بی‌بدل بلکه ضرب‌المثل بود و **انسب من ابن‌لسان** یا **ابن‌لبان** یا **من‌ابن‌الحمرة** از امثال دایره میباشد.

(مرصع‌ومجمع‌الامثال وغیره)

ابو کهمس در اصطلاح رجالی قاسم بن عبید و هیثم بن عبدالله و هیثم بن عبید است .

ابو لبابة **بشیر**- یا **یسیر** یا **رفاعة**- بن عبدالمنذر بن زبیر بن زید ، مدنی انصاری، از اولاد اوس برادر خزرج، ازطایفهٔ انصار، ازاصحاب کبار و حاضرین بدر بود ، یکی از ستونهای مسجد نبوی ص در مدینه بنام او منسوب و بستون توبه معروف میباشدکه ابولبابة از همان ستون‌گرفته و توبه‌کرد وتوبه‌اش قبول شد و موافق‌آنچه در مجمع‌البیان از حضرت باقر و صادق ع روایت‌کرده آیهٔ بیست و هفتم و هشتم سورهٔ انفال (یٰاأَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا لاتَخُونُواللهَ وَالرَّسُولَ الخ) نازل شد. معصیت ابولبابه‌که ازآن توبه‌کرده محل خلاف علمای رجال میباشد ، بعضی گفته‌اندکه تخلّف از غزوهٔ تبوك بوده و جهات دیگر نیزگفته‌اند . همین ستون از مواضع شریفهٔ مسجدالنبّی ص بوده ونماز ودعا و جلوس و اعتکاف درپای‌آن ازمندوبات دینیّه‌است . **وفات ابولبابة** بعد از قتل عثمان ویا پیش از شهادت حضرت علی ع واقع ویا تا بعد از پنجاهم هجرت درقید حیات بوده و دخترش لبابه هم زن زید بن خطّاب بوده است.

(ص ۱۴۲ مف و۳۸ هب و۵۸۰ ج۱۵ عن وغیره)

ابو اللحم در اصطلاح رجالی خلف بن مالك غفاری است .

ابو لؤلؤ **فیروز فارسی**- ملقّب به **بابا شجاع‌الدین**، غلام مغیرة بن شعبه ، در اصل نهاوندی بوده و اسیر رومیان شد و اخیراً مسلمانانش

اسیرآوردند . بهمین جهت بودکه فیروز همین‌که صغار اسرای نهاوند راکه در سال بیست و یکم هجرت بمدینه‌آوردند میدیدگریه میکرد و دست برسر ایشان میکشید و میگفت‌که عمر جگر مرا خورده است، این حرف اشاره بود بآنکه خلیفه مقرّر داشته بوده‌که فیروز روزی دو درهم برسم خراج و مالیات به بیت‌المال بدهد چون این‌مقدار بدهی به فیروز بس‌گران بود لذا بخود خلیفه اظهار تظلم نمود خلیفه گفت شنیده‌ام تو قدرت ساختن‌آسیای بادی را داری و این‌مقدار بدهی باوجود این‌صنعت، بسیار نمیباشد فیروزگفت بلی درست است، برای خلیفه هم‌آسیابی میسازم‌که تا دامنهٔ قیامت دائماً در گردش بوده و ابداً سکون نیابد ویا گفته بودکه در داستانهای مشرق و مغرب سمر و زبانزد باشد ، این بگفت و رفت ، خلیفه‌گفت‌که فیروز با این‌کلام تهدیدم‌نموده ووعدهٔ قتلم دادکه اگر قصاص قبل ازجنایت ویا قتل بمجرّد ظنّ وتهمت روا بودی هرآینه اورا میکشتم . فیروز بعدازآن روز، اسباب‌قتل خلیفه را بشرحی‌که درتواریخ وسیر نگارش داده‌اند فراهم نمود .

بعضی از اهل سیر قضیهٔ آسیا را بدین روش نگارش داده‌اندکه مغیرة بن شعبهٔ مذکور فوق با غلام خود فیروز موافق احکام اسلامی مکاتبه کرده بودکه تکسّب کرده و از اندوختهٔ خود روزی دو درهم بمولایش مغیره بدهد و بقیه هرچه باشد مال خودش باشد ، این مقدار بدهی به فیروز بسیار سخت‌بود تاآنکه وقتی مغیره تصمیم حجّ داد ، فیروز بسیار شاد شدکه درمدینه تظلم بدربار خلافت می‌برد و تخفیفی در بدهی مذکور میگیرد تا بعد از تشرّف بحضور خلیفه و اظهار تظلم ازآن قضیه، خلیفه‌پرسیدکه چه‌کار از دست تو برمیآید فیروز هم چندین صنعت‌که مقدورش‌بوده شمرده و ازآن‌جمله یکی هم‌آسیای بادی ساختن بود، خلیفه‌گفت‌کسی‌که قدرت این صنایع را دارد بدهی روزانهٔ دو درهمی بسیارش نباشد . فیروز بسیار متألّم شد و باکمال یأس برگشت پس‌خلیفه از عقبش خواند وبتأسیس یك دستگاه‌آسیای‌بادی‌بیت‌المالی (دولتی) تکلیفش‌نمود بمنظور اینکه غلاّت مستخدمین و ارباب حقوق بهزینهٔ بیت‌المال آرد شود و دیگرآسوده‌تر

باشند ، فیروز نیز از ته دل اجابت نمود ، وبهمان دستور مذکور جواب داد وبعدازآن کردآنچه راکه‌کرد .

در مجالس‌المؤمنین‌گوید اهل کاشان را عقیدت‌آن است‌که فیروز بعداز قتل‌عمر بکاشان‌آمد ، ازخوف اعدا پنهان ومتواری شد ، اهالی‌کاشان نیز بواسطهٔ صحبت‌خاندان رسالت تعظیمش‌کرده ومحافظت‌نمودند تاآنکه درآنجا وفات‌یافته ودرخارج شهرمدفون گردید . **اما لقب بابا شجاع‌الدین** هم بجهت‌آن است‌که قاتل شخص بزرگ دینی شجاع دین است ، بابا هم اگرچه درلغت عجم بمعنی پدر است لکن‌کسی راکه کاربزرگی‌کرده باشد نیز باباگویند .

در قاموس‌الاعلام گوید : ابولؤلؤ فیروز غلام مغیره ، بروایتی مجوسی وبروایت دیگر نصرانی مذهب ودراصل نهاوندی بود ، نخست اسیر رومیها شد ، اخیراً درموقع فتح‌شام اسیر مجاهدین اسلام‌گردید ، دراواخر ذیحجهٔ سال بیست وسیّم هجرت‌حضرت عمر بن خطّاب را بضرب خنجر بشهادت رسانید و همانا سبب این جسارت، بدهی‌همان دو درهم بوده‌که ازطرف خلیفه بدو تحمیل ویا بروایتی دیگر بمرام رخنه‌دارکردن‌غلبه و شوکت اسلامی بتحریك اجانب بوده است . بهرحال بعدازقتل عمر فرارکرد، هرکسی راکه تصادف‌می‌نمود ازچپ و راست باهمان‌خنجرمیزد، تا یك مرد انصاری عبا برسرش انداخت، او نیز همین‌که دستگیرشدن خودش‌را دید فوراً با همان خنجرخودش راکشته وبا دست خود بمجازات کردار خود رسید . **نگارنده‌گوید :** اصل قتل عمر بحکم بعضی ازتواریخ معتمده روزچارشنبه بیست وششم ذیحجهٔ سال‌بیست وسیّم هجرت‌که چارشنبهٔ آخرسال عربی‌بوده وقت صبح درمسجد یا دراثنای‌راه درموقع رفتن بمسجد واقع‌گردید.

(ص ۳۷ هب و۱۸ لس وکتب تاریخیه)

ابولهب **عبدالعزی-** پسرعبدالمطلب وبرادرپدری‌جناب عبدالله والدمعظّم حضرت رسالت ص بود ، اورا درقرآن مجید با همین‌کنیه ذکر کردن (نه با اسم مذکورش) بااینکه‌کنیه را نوعاً درمقام‌تجلیل وتکریم استعمال‌نمایند

همانا بجهت منسوب به عزّی نداشتن او است که نام یکی از بتهای زمان جاهلیّت بوده ویا خود بجهت اشتهار او بهمین کنیه است که همه کس اورا بواسطهٔ آن میشناختند . اما نام مذکورش علاوه برمحذور مزبور غیرمشهور بوده و مورد توهّم و اشتباه بدیگران میشد بعلاوه که همین کنیه با نتیجهٔ کار اوکه آتش جهنّم است انسب میباشدکه شعلهٔ آتش را بعربی لهب گویند (بروزن فلس و فرس) چنانچه مردم شریر را ابوالشرّ و اهل خیر را ابوالخیر وجاهل و نادان را ابوجهل گویند ودرآیهٔ شریفه نیز کلمهٔ ابولهب را بهردو وزن خوانده‌اند و اما کلمهٔ لهب دویمی بالاتفاق بروزن فرس است . بهرحال ابولهب نسبت بحضرت رسالت ص در بدایت حال بعد از وفات حضرت ابوطالب دوستدار بود ، دردستیاری آن حضرت فروگذاری نداشت تاآنکه عاقبت باغوای ابوجهل وعقبة ابن ابی معط کمر عداوت برمیان بست ، علاوه برعدم قبول اسلام مانع شدن دیگران وهمه‌گونه آزار و اذیّت آن حضرت را وظیفهٔ خود دانست و هنگامی که آن حضرت بالای کوه صفا رفته و مردمرا صدا زد و بعد از اجتماع ، اعلان نبوّت و تبلیغ رسالت نمود ابولهب جسارت کرد وگفت تَبّاً لَكَ آیا مارا برای همین کار دعوت کرده‌ای. اذیّت وآزاری که ازآن منبع شقاوت و زنش بآن حضرت رسیده مشهور ودرالسنه دایر وسورهٔ مبارکهٔ تَبَّتْ درحق ایشان نازل شده است . ابولهب در بغض و عداوت خود استمرار داشت تا درسال دویم هجرت هفت روزی بعد از غزوهٔ بدر با مرض عدسه (که آبله‌ایست مهلك از جنس طاعون) مرد و لاشه‌اش تعفّن کرد تا با تمام ذلّت در خاکش کردند .

اما زن ابولهب که دخترحرب بن امیة بن عبدشمس بن عبدمناف وخواهرابوسفیان وعمّهٔ معاویه وکنیه‌اش **امجمیل** و نامش جمیله یا صخره یا عوراء بوده نیز خار وخسك جمع میکرد وسر راه آنحضرت میریخت وبهمین جهت درآیهٔ شریفه باوصف **حمالة الحطب** مذکورشد ویا خود حمالة الحطب گفتن او بجهت نمیمه و تفتین و افساد وی بوده است که شخص همچنانی را حمّال حطب (هیزم کش) گفتن متداول و همین کنایه در زبان فارسی وترکی نیز مصطلح ومعمول است گویا که آتش فتنه را شعله‌ور میکند . گاه‌است که بجهت

تأکید دراین‌صفت خبیثه حطب را نیز با رطب (بمعنی تر) موصوف دارندکه دراین‌حال گرمی‌آتش با دود و دخان تربودن هیزم ممزوج وآزار و اذیتش ابلغ واکمل میباشد، وجوه دیگری نیز هست‌که ذکرآنها اطناب و خارج از وضع کتاب است . بدن پلید امجمیل نیز مثل ابولهب بعد از مردن تعفّن کرد وسه روز در روی زمین ماند وکسی از خانواده‌اش قدرت نزدیکی نداشت تاآنکه بعضی از زنگی‌ها را اجیرکردندکه در خاکش‌کنند . این‌چند شعر هم‌که در دیوان منسوب بحضرت‌امیرالمؤمنین ع است شاهد اغوای ابوجهل و صخره بودن نام زن ابولهب میباشد :

ابالهب تبت یداك ابالهب	و صخرة بنت‌الحرب حمالة الحطب
خذلت نبی‌الله قاطع رحمه	فکنت کمن باع السلامة بالعطب
لخوف ابی‌جهل فاصبحت تابعا	له وکذاك الرأس یتبعه‌الذنب

دشمن‌که همیشه باد درقید هلاك	وز دست اجل باد گریبانش چاك
ازجهل چودین‌را بدنیا بفروخت	شد تابع جاهلی سفیهی بی‌باك

ناگفته نماندکه بنوشتهٔ بعضی از ارباب‌تراجم ابولهب سارق غزال‌کعبه میباشدکه از طلا بوده‌است، کنیهٔ او هم دراصل **ابوعتبه** بوده و ابولهب لقبش میباشدکه بجهت‌کثرت‌جمال وگلناری بودن صورت ویا بجهت اهل دوزخ بودن او ملقّب بابولهب بوده است .

(ص ۵۵ مف و ۷۵۶ ج ۱ س و تفاسیر متفرقه)

ابواللیث‌سمرقندی نصر - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **سمرقندی‌نصر** مذکور است .

ابولیلی حسان - درباب اوّل بعنوان **نابغهٔ جعدی** مذکور است .

ابولیلی یسار - ضمن‌شرح‌حال‌پسرش‌عبدالرحمن تحت‌عنوان **ابن‌ابی‌لیلی** از باب سیّم (ابناء) نگارش خواهیم داد .

ابومالك دراصطلاح رجالی، حارث بن حارث، ضحاك حضرمی، عیینة بن حصن، کعب بن‌عاصم، محمد بن‌ضمرة وبعضی دیگر است.

ابومالك غیاث‌بن‌غوث- درباب‌اوّل(القاب) بعنوان**اخطل‌غیاث**مذکوراست.

ابوالمثنی در اصطلاح رجالی محمد بن حسن بن علی است .

ابومجاشع در باب اوّل (القاب) بعنوان ابرش **ابومجاشع** مذکور است .

ابومجد **غانم بن ولید** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **مالقی غانم** مذکور است.

ابوالمجد **مجدود بن آدم** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **سنائی مجدود** نگارش یافته است .

ابوالمجد **شیخ محمدرضا** - بن شیخ محمدحسین ابن حاج شیخ محمدباقر ابن صاحب حاشیه شیخ محمدتقی **اصفهانی** ، از اجلاّی علمای عصر حاضر ما میباشدکه فقیه اصولی حکیم متکلّم ریاضی عروضی شاعر ماهر، جامع معقول ومنقول وفروع و اصول بود . شرح حال سعادت منوال آن عالم ربّانی موافق آنچه درنهم ربیع الثانی هزار و سیصد و شصت و یکم هجری قمری بخط خودش نگاشته بدین طرز است که پیش از سنّ بلوغ نجاة العباد ونحوخارجی را ازسید ابراهیم قزوینی خواند، رسائل و فصول را نیز درحوزهٔ درس والد معظّم خود وشریعت اصفهانی سابق الذکر یادگرفت. سپس در نجف درحوزهٔ فقه واصول استدلالی آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی سابقی الذکر حاضر شد ، پس ازآنکه سید محمد فشارکی سابق الذکر (متوفّی بسال ۱۳۱۶ه ق = غشیو) از سامره بنجف مراجعت کرد صاحب ترجمه اورا بتمامی مراجع وقت ترجیح داده و منحصراً درحوزهٔ وی حاضر شد وبعد از وفات او دیگر حاضر هیچ درسی نگردید و فقط با افاضل وقت مشغول مذاکرات علمیّه میبود .



عکس شیخ محمدرضا اصفهانی «ابوالمجد» -۲-

علم عروض و حدیث و مقداری از تفسیر کشّاف و بیضاوی را نیز نزد شریعت

اصفهانی فوق خواند و تألیفات طریفه دارد :

۱- **تنبیهات دلیل الانسداد** ودرآن موافق جد عالی خود (صاحب‌حاشیه) وعم عالی‌خود (صاحب فصول) حجیت ظن طریقی را ثابت‌کرده است ۲- **ذخائرالمجتهدین فی‌شرح کتاب معالم‌الدین فی‌فقه آل طه و یس** ۳- **سمط‌اللآل فی‌الوضع والاستعمال** ۴- **السیف الصنیع لرقاب منکری علم‌البدیع** ۵- **نقد فلسفة داروین ودحض شبهات‌المبطلین** ۶- **وقایة‌الاذهان** وغیراینها واز این جمله ، اوّلی و سومی وآخری در اصفهان وپنجمی نیز دربغدادچاپ شده است واز اشعار حقائق شعار صاحب ترجمه است :

الا ان شکل المال فی‌الدهر منتج — و لکن شکل العلم فیه عقیم
فمن یشتری منی جمیع فضائلی — فانی بانحاء العلوم علیم
فقیه اصولی ادیب محدث — طبیب بصیر بالنجوم حکیم
وما ذاانتفاع‌المرء بالعلم والحجی — اذا قیل هذا مفلس و عدیم
عففت عن‌الفحشاء فی‌زمن الصبا — علی ان شیطان الشباب رجیم

صاحب ترجمه بسال هزار و سیصد و شصت و دویم هجری قمری در موطن خود اصفهان در هفتاد و پنج سالگی وفات یافت .

(مرقومهٔ خود صاحب ترجمه و اطلاعات متفرقه)

ابوالمحارب حنین بن سهل - در باب سوم بعنوان **ابن‌سهل** خواهدآمد .

ابوالمحاسن سیداحمد بن فضل‌الله - درباب‌اوّل ضمن‌عنوان **ضیاءالدین فضل‌الله** مذکور است .

ابوالمحاسن حسین بن حسن - درباب اوّل (القاب) بعنوان **جرجانی‌حسین** ذکر شده است .

ابوالمحاسن عبدالواحد بن‌اسمعیل- درباب‌اوّل بعنوان‌**رویانی** مذکورشده‌است.

ابوالمحاسن محمد بن‌سعد بن‌محمد - نخجوانی ، مکنّی به **ابوالمحاسن**، از ادبا و شعرای قرن هشتم هجرت میباشد . کتاب **بدرةالمعانی فی‌ترجمةاللآلی** که شرح لآلی منثورهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع (کلمات قصار) میباشد از آثار قلمی نظمی‌او است‌که درسال هفتصد و سی ودویم نظمش‌کرده و بسال‌هزار ودویست

و پانزدهم در استانبول چاپ شده و سال وفاتش بدست نیامد .

(اطلاعات متفرقه)

ابو المحاسن محمد بن نصرالدین - در باب سوم بعنوان **ابن‌عنین** خواهدآمد .

ابو المحاسن مسعود بن علی - در باب اوّل (القاب) بعنوان **فخرالزمان** مذکور است.

ابو المحاسن یوسف بن اسمعیل - در باب اوّل بعنوان **شواء** نگارش یافته‌است .

ابو المحاسن یوسف بن تغری - در باب سوم (ابناء) بعنوان **ابن‌تغری** خواهدآمد .

ابو المحاسن یوسف بن رافع - در باب سوم بعنوان **ابن‌شداد** خواهدآمد .

ابو المحجل عبدالله بن شریك - عامری ، مصطلح علم رجال و موکول بدان علم است .

ابومحجن چون در السنه دایر ومعرفت شرح حال اجمالی او محل رغبت بعضی از طبقات است گوئیم : بنوشتهٔ خیرات حسان ازاصحاب ، نامش غیرمعلوم ، بزن شموس نامی از صحابیات انصار عاشق بود ، چون راهی بدیدار وی نداشته لاجرم در عمارتی‌که جنب خانهٔ شموس بوده مزدور شدکه گاه‌گاهی از روزنه‌های‌آن عمارت دلدار را دیدارکرده‌باشد و هروقتی‌که باین مرام نایل میشده این شعر را میخوانده است :

و لقد نظرت الی شموس و دونها حــرج منالــرحمن غیر قلیل

عاقبت این شعر بگوش شوهر شموس رسید وبه عمر شکایت برد، عمر نیز ابومحجن را تبعیدکرد . ابومحجن درهردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام بکرم وشجاعت معروف ودرشرب خمر اصرار داشت ، عمر اورا چندبار حدّ شرب خمر زد ولی سودی نداشت و رشادتی که درجنگ قادسیّه از او بظهورآمده مشهور است . سعد بن وقاص بعد ازآن جلادت و مردانگی اورا نواخته و توبه‌اش داد و درخارج یکی از دهات تویسرکان مزاری‌است که‌گویند قبر ابومحجن میباشد و **دیوان ابومحجن** با شرح ابوهلال عسکری در لیدن و

قاهره چاپ شده است .

در تاریخ حشری گوید : نام ابومحجن ، قدامة بن حصین تمیمی است که از کبار اصحاب ، کثرت شجاعت او در السنه دایر، در اکثر غزوات اسلامی حاضر وملازم رکاب حضرت ابوتراب ع بود . درغزوهٔ قادسیّه که درسال پانزدهم هجرت واقع و سعد وقّاص سرلشگری اسلام را داشت و رستم نامی نیز از طرف یزدجرد ، سردار کفّار وبه فیل سفیدی سوار و با سی و پنج فیل دیگر درمقابل لشگر اسلام صف کشیده بود، ابومحجن درآن موقع بجهت تهمت شرب خمر درکوشک سعد محبوس وازمحبس بمحاربهٔ طرفین که درحوالی همان کوشک بوده نظاره میکرد، همینکه غلبهٔ کفّار را مشاهده نمود غیرت اسلامیّت، بروی غالب آمد ، ازکنیز سعد که آنجا بوده درخواست نمودکه بند از وی برداشته و اسبی و سلاحی بدو بدهد تا بمیدان رفته وکفّار را منهزم ساخته باز بحالت محبوسی برگردد .کنیز گفت از عقل دور است که محبوس ، بعد از رهائی ، باز باراده خود برگشته و برفتن زیر بند تن دردهد (چو مرغ ازقفس رفت نتوان گرفت) ابومحجن قسم یاد کرد که برگردد مگرآنکه کشته شود پس کنیز بند از وی برداشته واسب وشمشیری بدو داد ،آن غیرتمند نیز نقابی برروی کشیده وبمیدان رفت، چندی از سرداران کفّار را کشت ، بهمین جهت اسلامیان نیز قوی دل گشته و بیکباره حمله برده و ایشان را منهزم ساختند . ابومحجن فوراً برگشته و بند را بخود مرتّب ساخت تا بعد از انجام فتح ، سعد بکنیز خود حکایت میکرد که شخصی از غیب ظاهر وکفّار را شکست داد ، اسبش نیز مثل اسب من بود پس کنیز صورت قضیه را نقل نمود ، سعد هم در دم بند از ازابومحجن برداشته واعتذار نمود، او نیز درمرتبهٔ دویمی جنگ قادسیّه بشهادت رسید.

محجن عصائی را گویند که سرش چوگان باشد و حضرت رسالت ص بعد از فتح مکّه چوب چوگان راکه دردست قدامه بوده گرفته و بتهارا شکسته وچوب را بامیرالمؤمنین ع دادکه بقیهٔ بتها را بدان چوب بزیر انداخته و بشکند و قدامه بسبب همان عصا ازطرف قرین الشرف حضرت رسالت ص ملقّب با بومحجن گردید **انتهی کلام الحشری ملخصاً** . تعجب

از حشری است‌که با اینهمه ، گویدکه قبر ابومحجن درکنارآب شور از محلّهٔ سرخاب تبریز ظاهر و معیّن است بلی اشتباه اسمی ممکن است .

(تاریخ حشری وص ۱۱۶ ج ۲ خیرات حسان)

ابومحدوده یا **ابومحذوره** } اوس ، یا سمرة بن معین، یا معیر قرشی جمحی یا جمجمی، مؤذّن‌حضرت رسالت ص میباشدکه درشدت صوت وبعدمسافت آن ضرب‌المثل بود، عمر بن خطّاب بدو میگفته باك نداری‌که دراذان پوست شکمت منشق و پاره‌گردد ؟ پسرش سلیمان نیز بعد از غزوهٔ حنین بشرف اسلام مشرّف و بامر حضرت رسالت ص باذان‌گفتن درمکّهٔ معظّمه موظّف شد ، همان منصب دینی تا زمان ابن‌قتیبه (متوفی بسال ۲۷۰ه ق = رع) درخانواده‌اش باقی و اولاد او مؤذّن مسجدالحرام بوده‌اند . درسال پنجاه و نهم هجرت درگذشت و سال وفات خود سمره بدست نیامد .

مخفی نماند اوّلین‌کسیکه برای آن‌حضرت اذان گفته بلال بن رباح آزادکردهٔ ابوبکر است‌که در مدینه و مسافرتها مؤذّن‌آن‌حضرت بوده و **ابن ام‌مکتوم** و ابومحذوره نیز مؤذن آن‌حضرت بوده‌اند بشرحیکه درکتب مربوطه نگارش داده‌اند . **ابومحذورة** دراصطلاح رجالی ، مابین اوس و اویس و سلمة وسلیمان و سمرة و عمرو مردّد وپدرش نیز مابین لوذان و معیر و معین (هردو بروزن منبر) متردّد و مرجع ، کتب رجالیّه و کتب مربوطه باصحاب است .

ابومحرز **خلف‌بن‌حیان** - هلالی بصری ، از مشاهیر شعرا واهل‌لغت میباشد که فتاوی و اقوال او محل استشهاد عامّه بود ، بجهت سرخی رویش بلقب **احمر** شهرت داشت وموافق‌آنچه در روضات از بغیة‌الوعاة سیوطی نقل‌کرده راوی ثقه و علاّمهٔ وقت خود بعقیدهٔ بعضی معلّم اصمعی بوده‌است . اخفش‌گویدکه‌کسی را سراغ ندارم‌که نسبت بفنون شعری داناتر از اصمعی و **خلف احمر** باشد . ابوالطّیب گویدکه علم وشعر درهیچ‌سینه‌ای‌جمع نشده چنانچه درسینهٔ‌ابن‌درید وخلف‌احمرجمع و ازدحام‌کرده‌است کتاب **جبال‌العرب** و **دیوان‌شعری** ازآثارقلمی‌او است ودرحدود یکصد و هشتادم هجری قمری درگذشت . (کف وص ۲۷۰ روضات‌الجنات)

ابومحفوظ معروف بن فیروز در باب اول بعنوان کرخی معروف مذکور شده است .

ابومحلم محمد بن هشام- در باب سوم بعنوان ابن هشام محمد بن هشام خواهد آمد.

ابومحمد[1]

ابومحمد تبریزی از مورّخین اوائل قرن ششم هجرت میباشد، تاریخ طبری مشهور راکه از بدو خلقت تا سال سیصد ونهم هجرت بنام تاریخ الامم والملوك بقید تحریر آورده ازعربی بفارسی ترجمه نموده و وقایع ما بین طبری (متوفّی بسال ۳۱۰ھ ق = شی) و زمان خود را نیز بدان افزوده است ودر پانصد ودوازدهم هجری قمری درگذشت وظاهراً نامش هم ابومحمد است .

(کف وص ۷۵۸ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابومحمد عبدالله بن احمد ـ خازن اصفهانی، از مشاهیر ادبا و شعرای عهد دیالمه وازمنسوبین صاحب بن عبّاد (متوفی بسال ۳۸۵ھ ق = شفه) بـا ابوبکر خوارزمی (متوفی بسال ۳۸۳ھ ق = شفج) نیز مراسلاتی داشت ، اشعارش سلس اللّفظ و لطیف المعنی بوده واز او است :

لایحسن الشعر ما لم یسترق له	حرالکلام و تستخدم له الفکر
انظر تجد صورالاشعار واحدة	و انمـا لمعـان تعشق الصور

سال وفاتش مضبوط نیست . (ص ۷۵۸ ج ۱ قاموس الاعلام)

ابومحمد عبدالله بن محمد ـ زوزنی ، از مشاهیر ادبـا و شعرای اوائل قرن پنجم خراسان بوده واز اشعار او است :

لما رایت الـزمان نکسا	و لیس فی الصحبـة انتفاع
کـل رئیس بـه مـلال	و کـل رأس بـه صداع

۱ـ **ابومحمد** ـ دراصطلاح رجالی و ارباب تراجم، کنیهٔ جمعی نامحصور ، طبقهٔ اولی موکول بعلم رجال و بسیاری از اکابر طبقهٔ دویمی نیز در باب اول و سوم این کتاب (القاب و ابناء) بعناوین متفرقهٔ مربوطه بآن دوباب نگارش یافته است وبعضی ازایشان راکه درآن دوباب ذکر نشده بطور اجمال دراینجا تذکر میدهد .

لزمت بیتی وصنت عرضا — بـه عن الـذلـة امتناع

درسال چهارصد و سی و یکم هجری قمری درگذشت .

(ص ۷۵۹ ج ۱ قاموس‌الاعلام)

ابومخنف **لوط بن یحیی** - بن سعید بن‌مخنف بن سلیم (سالم‌خل) بن‌حارث بن عوف بن ثعلبة بن‌سعد بن مناة، ازدیّ القبیلة، عامدیّ البطن والشّعبة ،کوفیّ البلدة ، ابومخنف الکنیة ، از وجوه و اعیان شیعه و اکابر و معتمدین محدّثین ومورّخین امامیّه وازاصحاب حضرت صادق ع بود ، ازآن‌حضرت روایت‌کرده بلکه درحضور مبارك‌آن سرور تتلمذ نموده وکتابهای بسیاری درتواریخ و سیر و ملاحم و مغازی تألیف داده است .

بعضی از اهل فنّ‌گویدکه واقدی و مداینی و ابومخنف‌که هرسه ازاکابرمورّخین هستند درفتوح شام شریك و مساوی‌بوده و لکن واقدی نسبت بتواریخ حجاز ، مداینی نسبت بهند و فارس و خراسان ، ابومخنف هـم نسبت باخبار و فتوحات بدیگران تقدّم داشته‌اند . از تألیفات ابومخنف است :

۱- خطبةالزهراء ۲تا۱۰- السقیفة و الغـارات و فتوح‌الاسلام و فتوح خراسان و فتوح الشام و فتوح العراق وکتاب الجمل وکتاب صفین وکتاب النهروان ۱۱ تا ۱۵- مقتل الحسن ع و مقتل‌الحسین ع و مقتل عثمان و مقتل علی ع و مقتل محمد بن‌ابی‌بکر وغیراینها که بسیار و ذکرآنها اطناب و مجرّد تسوید اوراق است . وفات او درسال‌یکصد وپنجاه وهفتم هجرت واقع ، جدّش مخنف بن سلیم از اصحاب‌کبار، در وقعهٔ جمل نیز دررکاب مبارك حضرت علی ع حاضر، علمدار قبیلهٔ ازد بوده و درسال سی و ششم در همان وقعه بشهادت رسید .

ناگفته نماند مقتل‌الحسین ، ازتألیفات ابومخنف اشهرآنها ، درالسنه دایر، در ایران چاپ و بمناسبت نـام مؤلف به **مقتل‌ابومخنف** معروف است . بعضی از اهـل عصر گفته‌است‌که افسوس‌کتاب مقتل‌الحسین ابومخنف بتمادی ایّام مفقود وبدست ما نرسیده و اما این مقتلی‌که در دست میباشد و درآخر عاشر بحار چاپ شده و باومخنف بیچاره

نسبت میدهند از وی نبوده و معلوم نیست‌که ازکیست . ابوجعفر طبری درکتاب تاریخ خود بسیاری از مقتل ابومخنف را نقل‌کرده‌که بعدازمقایسه با این‌مقتل معروف منتسب با بومخنف معلوم میگرددکه ابداً ربطی بهمدیگر ندارند ودرنتیجه‌گوید پس این مقتل معروف بنام ابی‌مخنف اعتبار نداشته و بمتفرّدات او اعتمادی نیست . **انتهی ملخصاً** و **نگارنده‌گوید**که قضاوت درامثال این‌قضیه درصورتیکه ضرورتی دینی ایجاب‌کند محتاج بتتبّع زاید میباشد . (کتب‌رجالیه‌و۳۸هب و۱۳۶ف و۷۶۳ت‌و۳۱ج۱مه)

ابومدرك دراصطلاح‌رجالی‌عمارة‌بن‌عمارة‌صحابی ومنیب‌ازدی‌صحابی‌است.

ابومدین **شعیب بن حسن** - یا حسین مغربی انصاری اندلسی ، معروف به **ابومدین مغربی** ، از اکابر عرفای اواخر قرن ششم هجری اندلس میباشدکه پیرو مرشد محیی‌الدین ابن‌العربی ، درتوحید و توکل سرامد مشایخ وقت ، درکلمات اهل فن به **شیخ‌المشایخ** موصوف ، کتاب **انس‌الوحید** و **نزهة‌المرید فی‌التوحید** تألیف‌او است وبا شرح شهاب‌الدین احمد بن‌عبدالقادر درمصر چاپ شده‌است. بالجملة بسیار صالح ومتّقی ،کراماتی بدو منسوب، علاوه برفنون طریقت وعرفان درفقه مالکی و دیگر علوم متداوله نیز صاحب یدی طولی بود . وفات‌او درسال پانصد و هشتاد ونهم یا نودم یا نود وچهارم هجری‌قمری واقع‌شد وبنا بردویمی‌جملهٔ **معدن نوریقین = ۵۹۰** مادّهٔ تاریخ وفات او است . (ص۷۶ج۱فع و۷۵۹ج۱س‌و۱۰۸ج۱خه وغیره)

ابومدینه
ابومرثد } دراصطلاح‌رجالی، **اولی** عبدالله‌بن حفص‌صحابی، **دویمی**کنّاز (بروزن عطّار) بن حصین غنوی صحابی‌است .

ابوالمرجی **سالم‌بن‌احمد**-(در باب‌اوّل) بعنوان **منتخب سالم** نگارش‌یافته‌است.

ابومروان **جعفر بن‌احمد**- درباب‌سوم (ابناء) بعنوان **ابن‌الغاسلة** خواهدآمد.

ابومروان **عبدالملك‌بن ابی‌العلاء** - زهر بن عبدالملك بن محمد بن مروان بن زهر، از مشاهیر اطبّای قرن ششم اندلس میباشدکه تمامی اقسام طب را نزد پدرش تکمیل نمود ، درترتیب ادویهٔ مفرده و مرکبه وتشخیص مرض

و معالجهٔ بیماران مهارت بی‌نهایت داشت ، آوازهٔ حذاقت وی عالم‌گیر، در بلاد بعیده منتشر، نوادر و غرائبی دراین باب منقول و بنام **اغذیه** و **تذکره** و **تیسیر** وغیره مصنّفاتی داردکه درتمامی ممالك متمدنه متداول و ترجمهٔ آنها پس‌از وفات او تا زمان اختراع اصول‌جدید قرنها درمدارس اوروپا تدریس می‌شد وطرز معالجات‌او دستورالعمل‌اطبّای اوروپا بوده است .

وفات او بسال پانصد وپنجاه و نهم هجری قمری درنود وچهارسالگی دراشبیلیه واقع و شرح حال پدرش هم درباب سوم بعنوان **ابن‌زهرزهر** خواهدآمد .

(ص ۷۶۰ ج ۱ س و ۶۳ ج ۱ مر)

ابومروان عبدالملك بن‌سراج - درباب سوم بعنوان **ابن‌السراج** خواهدآمد.

ابومروان عمرو بن‌عبید- بعنوان **ابوعثمان‌عمرو** مذکور شد .

ابوالمرهف نصر بن منصور - درباب‌اول(القاب) بعنوان **نمیری** نگارش‌داده‌ایم.

ابومریم در اصطلاح رجالی ، بکر بن حبیب بجلی ، عبدالغفار بن قاسم بن قیس ، نذیر غسانی شامی و بعضی دیگر است .

ابوالمساکین جعفر بن ابیطالب - برادر والاگهر حضرت امیرالمؤمنین ع است که ازکثرت احسان فقرا و رأفتی‌که دربارهٔ ایشان‌داشته ازطرف قرین‌الشرف حضرت رسالت ص بدین لقب مفتخر شد ، بعد ازآن توسعه‌یافت و هرکسی راکه دوستدار مساکین وفقرا بوده و وظائف‌لازمهٔ احسان و اکرام ایشان را معمول دارد نیز ابوالمساکین‌گویند . اگرچه مزایای‌حال سعادت منوال این‌بزرگوار بالاتر ازقدرت این‌قلم شکسته‌است لکن محض از راه تیمّن بطوراجمال زینت‌بخش‌این‌اوراق‌میگردد : کنیهٔ اصلی جناب جعفر **ابوعبدالله** ، خَلقاً و خُلقاً شبیه‌ترین مردم بحضرت رسالت ص بود ، اندکی بعد از اسلام حضرت علی ع بشرف اسلام مشرّف و او سی و دویمین‌کسی است‌که دین مقدّس اسلامی را پذیرفته است . سن و سال آن‌بزرگوار ده‌سال از حضرت

علی ع بیشترمیباشد چنانچه برادر دیگرشان عقیل نیز ده سال ازجعفر، برادر سیمی شان طالب نیز ده سال از عقیل بزرگتر بوده‌اند .

جعفر از مهاجرین حبشه هم بود ، در سال هفتم هجرت روز فتح خیبر از حبشه مراجعت کرد ، حضرت رسالت ص تا دوازده قدم استقبالش نموده ومعانقه کرده وفرمود: **مادری بایهما انا اشد فرحا بفتح خیبر ام بقدوم جعفر.** درسال هفتم یا هشتم هجرت درچهل و یك سالگی درغزوهٔ موته بعد از مقاتلهٔ بسیار هردو دست مبارکش مقطوع و اخیراً بشهادت رسید ، هفتاد و چند یا هشتاد و چند جراحت شمشیر و نیزه در بدن شریفش دیدندکه تماماً درطرف پیشین بدن بوده‌اند. حضرت رسالت ص فرمودندکه خداوندعالم عوض دو دست ، دوبال بجعفر عنایت فرمودکه بواسطهٔ آنها در بهشت طیران میکند و بهمین جهت جناب جعفر را **طیار** و **ذوالجناحین** و بجهت مهاجرت حبشه‌که مذکور شد **ذوالهجرتین** نیزگویند (هجرت حبشه و هجرت مدینه) . **اما موته** که حرف دویمش واو (بروزن روزه) ویا با همزهٔ روی واو (بروزن‌کهنه) میباشد بنوشتهٔ مراصد دیهی است از قراء بلقا درحدود شام‌که قبر جناب جعفر و زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه درآنجا بوده و روی هرقبری یك بنای مستقلی است . (اطلاعات متفرقه)

ابوالمستهل
ابومسروق
ابومسعود
ابومسکین
در اصطلاح رجالی ، **اولی** حماد بن ابی‌العطارد طائی ، سلمهٔ کوفی، کمیت بن زید اسدی و بعضی دیگر واشهر ازهمه کمیت میباشدکه بعنوان اسدی درباب اوّل نگارش داده‌ایم . **دویمی** عبدالله نهدی ، سیمی عقبة بن عمرو وموسی بن‌صالح‌همدانی کوفی ، **چهارمی** زیاد بن صدقه بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

ابومسلم خراسانی
ابومسلم خولانی
ذیلاً **اولی** بعنوان ابومسلم عبدالرحمن ، **دویمی** نیز بعنوان ابومسلم عبدالله بن ثوب مذکورهستند .

ابومسلم **عبدالرحمن بن‌مسلم**- یا عثمان یا ابراهیم بن عثمان بن یسار ، خراسانی الولادة ، از مشاهیر و شجعان مسلمین‌خراسان میباشد

که در ادبیّات ودیگر علوم متداوله مشار بالبنان وازخردسالی نسبت باهل‌بیت‌رسالت‌ص محبت مفرط بی‌نهایت و بالعکس نسبت به بنی‌مروان بغض و خصومت بی‌پایان در دل داشت، اینك نخست با نقبای‌خراسان ملاقات‌کرد و با بعضی‌ازایشان‌مسافرت بیت‌الله‌الحرام نمود ، دراین اثنا بمناسبت رابطهٔ دوستی‌که با محمد بن علی بن عبدالله بن‌عباس‌داشته است با پسرش ابراهیم بن محمد ملاقات نمود و پیمان ترفیع ابراهیم بمقام خلافت بین ایشان منعقد و مدتی درخدمت وی بود، اخیراً بسمت نقابت خراسان بوطن‌خودبرگشته و مردمرا به بیعت وی دعوت نمود تا درنتیجهٔ جسارت فوق‌العادة‌که بافصاحت وقوهٔ‌نطق وبیان توأم‌بوده خراسان‌را مسخرکرد وگروه‌انبوهی بسر وی‌گردآمدند. همین‌که مروان حمارآخرین خلیفهٔ اموی مستحضرگردید ابراهیم را درسال یکصد وبیست ونهم هجرت (بشرحی‌که در محل خود مذکور است) بقتل‌آورد پس ابومسلم ، بنام ابوالعباس عبدالله سفاح برادر ابراهیم مذکور خطبه خواند وبا ششصد هزار لشگر بشام حمله‌ور شد وبعد از محاربات بسیاری درسال یکصد و سی ودویم هجرت مروان‌حمار را مقتول، بنی‌امیّه را بکلّی منقرض، مردمرا ببیعت سفاح مذکورکه درکوفه اعلان خلافت داده‌بود دعوت و درحقیقت مؤسّس و بانی دولت عبّاسیّه بوده است .

بعد از تشکیل این دولت چند سالی در زمان خلافت سفاح حکومت خراسان بدو مفوض بود ، بعد از وفات سفاح درسال یکصد و سی و ششم هجرت‌که نوبت‌خلافت ببرادرش ابوجعفر منصور رسید بعضی از قضایای ابومسلم تولید شبهه دردل منصورکرد و قتل اورا تصمیم داد تا بنا برمشهور بسال یکصد و سی و هفتم ویـا بقول بعضی در سی و ششم وبعضی‌دیگردرچهلم‌هجرت درمراجعت‌ازسفرمکّه درشهر رومیة‌المدائن(که‌ازجملهٔ مداین‌کسری ودرساحل دجله نزدیکی انبار درهفت فرسخی بغداد است) با مکر وحیله بقتلش‌آورد و بحکم عادت روزگار،گرفتار جزای سنمکاری‌اش نمود فاعتبر. ابومسلم نیز خبر قتل‌خودرا ازیك نفر نصرانی دویست ساله‌که بااصول مخصوصه ازآینده خبرمیداده شنیده وخودش نیز ازکتب‌ملاحم استنباط‌کرده بودکه اوکشندهٔ یك دولت و زنده‌کنندهٔ

دولتی دیگر خواهد شد وعاقبت خودش نیز در روم بقتل خواهد رسید .

از ربیع‌الابرار زمخشری نقل است‌که ابومسلم درعرفات میگفته است : **اللهم انی تائب الیك مما لاظنك ان تغفرلی .** بدوگفتند مگرآمرزش یك نفر چندان بزرگ است که‌مقدورخداوندی‌نمیباشد‌گفت من‌لباس‌ظلمی‌بافته‌ام که‌در تمامی‌دورهٔ‌خلافت‌بنی‌عباس دربر مردم بوده و درهرظلمی مورد لعن مردمان خواهم شدکسی‌که این‌جماعت نامحدود خصم وی باشند چگونه قابل مغفرت خواهد بود علاوه‌که دردورهٔ نفوذ و اقتدار خودم ششصد هزار تن را بطور قتل صبری‌کشته‌ام (قتل صبری‌آن است‌که دست و پای کسی را بسته و بکشند ، یاآنکه‌کسی اوراگرفته ودیگری بکشد ، یااینکه‌آن مقدار زندانیش کنند تا بمیرد) .

نسب ابومسلم و عربی و عجمی‌نژاد بودن وی بین ارباب سیر محل‌خلاف ونظر، موافق نوشتهٔ بعضی نام اصلی عجمی او پیش از قبول اسلام بهزاد و نام اصلی پدرش هم بنداد هرمز بود ، بعد ازتشرّف باسلام نام خودش را بعبدالرحمن وپدرش را نیز بمسلم یا عثمان یا ابراهیم تبدیل دادند (چنانچه اشاره نمودیم) خودش هم علاوه برعربی‌نژاد بودن مدّعی سیادت و هاشمیّت بود، محض اینکه درانظار عامّه درعدادخانوادهٔعباسیّه باشد خود را از اولاد سلیط بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب معرفی‌میکرد . بعضی دیگر، از اکرادش دانند و ابودلامهٔ سابق‌الذکر دراین‌اشعارخود بدان اشعارکرده و بعوض ابومسلم به **ابومجرم** اش مخاطب داشته وگوید :

ابـا مجرم ما غیرالله نعمة علی عبـده حتی یغیـره العبـد
افی دولةالمنصور حاولت عنده الا ان اهل‌الغـدر آبـائك الکرد

بهرحال مردی بوده دوراندیش وبا تمکین و وقار و باکفایت وبا ناموس و غیرت ، در ادبیّات و اشعار هردو زبان عربی و فارسی دارای فصاحت و بلاغت و طلاقت ، درانجام مرام خود همّتی سرشار داشته و از هیچگونه خونریزی پروا نمیکرد و بهمین جهت بسفّاکی و خونریزی شهرت یافته‌است . دراثر فکر صائب‌خود یگانه سبب زوال‌شوکت بنی‌امیّه و تشکیل دولت عباسیّه بود (که مذکور شد)، ازکثرت وقار ومتانت ازاستماع

فتوحات عظیمه اثر فرح و انبساطی در وی ظاهر نگشت ، در شدائد و بلایا هم اندوه و ملال را بردل‌خود راه نداد ، اصلاً حالتش تغییر نکرد، درغیرموقع مقتضی‌خنده‌نمیکرد، نیز سالی زیاده بریکبار با زن هم‌بستر نشده و میگفته است‌که مجامعت نسوان جنون است و سالی یك جنون در حق انسان کافی است ، ازکثرت غیرتیکه دربارهٔ خانواده‌اش داشته کسی داخل قصر او نمیشد حتی اسبی راکه شب زفاف ، عروسش برآن سوار بوده کشته و زینش را هم سوختندکه مردی دیگر برآن سوار نشود و بقضیهٔ نامهٔ سراپا جسارت ابومسلم‌که بحضرت صادق ع نوشته است در ضمن شرح حال ابوهریرهٔ عجلی اشاره خواهد شد .

ناگفته نماند : ابن‌النّدیم درکتاب فهرست خودگوید از جملهٔ عقائدیکه بعداز اسلام در بلاد خراسان حادث شد یکی هم **مسلمیه** است‌که اصحاب و اتباع همین ابومسلم بوده و بامامت وحی و مرزوق بودن وی و ظهور او در وقتیکه خودشان میدانند معتقد بودند ، بعد از قتل او بنواحی عالم متفرّق و یکی از ایشان‌که اسحق نام داشته ببلاد ترکستان (ماوراءالنهر) رفت، مردم را ببیعت‌ابومسلم دعوت‌کرده ومیگفته است‌که خود ابومسلم درجبال ری محبوس‌است (چنانچه محمد بن‌حنفیّه بزعم‌کیسانیّه درکوه‌رضوی است) و اسحق مزبور را هم **اسحق ترك** گفتن بهمین‌جهت اقامت درترکستان‌میباشد والاّ دراصل ترك نبوده بلکه بزعم بعضی عرب علوی نسب ، از اولاد یحیی بن زید بن علی است‌که از بنی‌امیّه فرارکرده تا بترکستان رسیده و بمرام‌کتمان امر خود اظهار مذهب مسلمیه مینموده است و بزعم بعضی اسحق مذکور دراصل ترکی‌نژاد بوده و ابومسلم را هم پیغمبر مرسل از طرف زردشت میدانسته است‌که مردم را بطرف او بسمت پیغمبری وی دعوت میکرده و زردشت را هم زنده میدانسته‌است .

(ص ۲۰۷ ج ۱۰ تاریخ بغداد و۹۵ ج ۱ فع و۳۰۳ ج ۱ کا و۴۸۳ ف و۷۶۰ ج۱س)

ابومسلم

عبدالله بن‌ثوب - خولانی، یکی‌از زهادثمانیه میباشدکه‌اسامیشان بطور اجمال تحت همین عنوان از باب القاب مذکور و هم در

آنجا اشاره نمودیم‌که از اشقیای‌آن هشت نفر بوده‌است . بالجملة او نزد امامیّه مردود و مطرود و فاجر و مرائی و مصاحب معاویه بوده ومردم را بمحاربهٔ علی ع میشورانیده است وهم ازآن‌حضرت درخواست نمودکه مهاجر و انصار را بروی تسلیم نمایدکه همهٔ ایشان‌را بخون‌عثمان بقتل‌رساند، آن‌حضرت توقف‌کردپس ابومسلم‌گفت : **الآن‌طاب‌الضراب.** اخیراً بقریهٔداریااز دیهات‌شام‌مهاجرت‌کرد و بسال‌شصت ودویم هجرت‌درهمانجادرگذشت.

بعضی از عامّه بجلالت همین ابومسلم معتقد بوده وگویندکه وی عابد زاهد و از اکابر تابعین بود ، درحال حیات حضرت رسالت ص دریمن بشرف اسلام مشرّف ، از طرف اسود عنسی‌که درآن‌اوان مدّعی نبوت‌بوده مورد شکنجه و ازیمن تبعید شد . بعد از وفات آن‌حضرت وارد مدینه و مشمول الطاف خلیفهٔ ثانی گردید وکراماتی هم بدو منسوب دارند ، چنانچه بعضی از ایشان‌گویند (والعهدة علیه) اسود عنسی بعدازدعوی نبوت ابومسلم را احضارکرد و صحت نبوت خود را از وی استفسار نمودگفت نمی‌شنوم اسودگفت آیا رسالت محمد بن عبدالله را شهادت داری گفت بلی بلی اسود حکم کردکه درمیان‌آتش افروخته‌اش انداختند لکن‌آتش در وی اثر نکرد وبدون هیچگونه‌گزند و آسیبی بمدینه آمد و بعد از وفات حضرت رسالت ص وارد شد . عمر پرسیدکه این‌مرد کجائی است و ازکیست‌گفت از اهل یمن هستم باز پرسید حال آن‌کسی‌که اسود کذّاب درآتشش انداخت چطور شد گفت من همان شخصم عمر باور نداشته و استبعاد نمود و بخدایش قسم‌داد او نیز قسم یادکرد، عمر دربرش‌کشیده وگریه‌گلوگیرش نمود، درمیان خود و ابوبکرش نشاند وگفت حمد خدائی را میکنم‌که آن مقدار ازاجل امانم دادکه مانندهٔ حضرت ابراهیم ع را در امّت مرحومهٔ محمدی دیدم .

نام ابومسلم زاهد بنا برمشهور **عبدالله‌بن‌ثوب** و بقول بعضی از علمای رجال **اهبان بن صیفی غفاری** بوده وظاهر بعضی دیگرآنکه اهبان غیراز عبدالله مذکور وهردو از زهاد وکنیهٔ هردو هم ابومسلم بوده‌است . تحقیق مراتب درصورت‌لزوم موکول‌بکتب مربوطه‌بوده ووجه‌نسبت‌هر یك‌ازخولانی وغفاری‌درمحل‌خوداز این کتاب‌نگارش یافته‌است.

(ص ۲۹ هب و ۷۶۱ ج ۱ س وکتب رجالیه)

ابو مسلم فراء یا **ابو مسلم هراء** } در باب اوّل (القاب) بعنوان **فراء معاذ** نگارش داده‌ایم .

ابو مسور در اصطلاح رجالی **فضیل بن یسار نهدی** است .

ابو مصعب **عبدالله بن عبدالعزیز** - در باب اوّل بعنوان **بکری عبدالله** مذکوراست.

ابو المضا **محمد بن علی** - بن حسن بن محمد بن ابی‌المضاء، **بعلبکی**، در دمشق ازابوبکر خطیب و ابوالحسن بن‌ابی‌الحدید ودیگراکابر استماع‌کرد ، درسال پانصد و نهم هجرت درگذشت .

بعلبك بروزن بدنظر شهری‌است قدیم درسه منزلی دمشق‌شام ویا بمقیاس دیگر در هشتاد کیلومتری شمال غربی دمشق و هشتاد و پنج کیلومتری جنوب شرقی طرابلس شام ، مرکز ناحیه‌ایست وسیع موسوم بهمین‌اسم ، دارای قصرهای مرمری وابنیهٔ‌عظیمهٔ قدیمه و نهر خوشگوار رأس‌العین نامی بی‌نظیر از وسط‌آن جاری است .گویندکه این شهر مهریّهٔ بلقیس بوده و قصر سلیمان بن داود هم‌که برستونهای مرمری تأسیس یافته درآنجا است . این شهر درقدیم بسیار بزرگ بود ، معبد بزرگی مخصوص بعبادت بت بعل‌نامی که معبود قوم‌یونس‌بوده‌است داشته و یك هیکل بزرگی توی‌آن معبد بوده‌است .
(صد وص ۷۸ ج ۱ نی و ۱۳۲۳ ج ۲ س وغیره)

ابو المضارب در اصطلاح رجالی کنیهٔ **محمد بن مضارب** است .

ابو مضر **محمود بن جریر** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **فریدالعصر** مذکور شده است .

ابو المطاع **ذوالقرنین بن حمدان** - ضمن‌عنوان **ناصرالدولة حسن** مذکورشده‌است.

ابو المطرب رجوع بابوالمطرب احمد مذکور ذیل نمایند .

ابو مطرف در اصطلاح رجالی **عبدالله بن شخیر عامری** است .

ابو المطرف **سلیمان بن صرد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **امیرالتوابین** نگارش یافته است .

ابو المطرف عبدالرحمن بن محمد- در باب اوّل بعنوان لخمی عبدالرحمن مذکور است.

ابو المطهر در اصطلاح رجالی **عطیة بن نجیح** رازی است .

ابو المظفر در اصطلاح رجالی سید عبدالکریم بن احمد و محمد بن احمد نعیمی است .

ابو المظفر **احمد بن محمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **خوافی احمد** مذکور شده است .

ابو المظفر **اسامة بن مرشد** - در باب سوم بعنوان **ابن منقذ** خواهد آمد .

ابو المظفر **جهانشاه** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **حقیقی** نگارش داده‌ایم .

ابو المظفر **حیان بن احمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **ترمذی حیان** مذکور شده‌است .

ابو المظفر **شاه عالم** - در باب اوّل بعنوان **آفتاب** نگارش یافته است .

ابو المظفر **عبدالکریم بن احمد**- در باب ثانی بعنوان **ابن طاوس عبدالکریم** میآید.

ابو المظفر **محمد بن آدم بن کمال** - نحوی **هروی**، از پیشوایان نحو و معانی و علوم ادبیّه و استادی استکامل ، در استخراج معانی و شرح ابیات و امثال عرب باکابر عصرخود مقدّم، از تلامذهٔ ابوبکر خوارزمی وا والعلاء صاعد و بعضی از اجلّای دیگر، صدرنشین مسند تدریس نحو و صرف و تفسیر بود . با اینکه احادیث بسیاری استماع کرده بوده و بواسطهٔ اشتغال فنون دیگر بنقل و روایت آنها نپرداخته است و در اصول عقائد ، طریقت عدلیّه را میپیموده و شرح **اصلاح المنطق ابن السکیت** و شرح **امثال ابوعبید** و **شرح حماسه** و **شرح دیوان متنبی** از تألیفات او است . وی در سال چهارصد و چهاردهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۴ بغیة الوعاة)

ابو المظفر **محمد بن احمد**- در باب اوّل بعنوان ابیوردی محمد بن احمد مذکور است.

ابو المظفر منصور بن‌سلیم - در باب اوّل بعنوان **اسکندری** ذکر شده‌است.

ابو المظفر یحیی بن‌هبیره - در باب سیّم بعنوان **ابن‌هبیره** خواهدآمد .

ابو المظفر یوسف بن قیزاوغلی - در باب اوّل بعنوان **سبط‌ابن‌الجوزی** مذکور شده‌است .

ابو معاذ در اصطلاح رجالی اسرائیل بن عباد مکی، اعین رازی، ایّوب بن علاق طائی تیهانی ، راشد ازدی ، زهیر بن رستم ، سلیمان بن ارقم ، عبدان بن محمد جویمی و بعضی دیگر است .

ابومعاذ بن‌برد‌عقیلی بعنوان **بشار** در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم .

ابوالمعالی[۱]

ابو المعالی احمدبن‌علی - درباب سوم بعنوان **ابن‌الانباری** خواهدآمد .

ابو المعالی احمد بن هبة‌الله - بعنوان **موفق‌الدین** درباب‌اوّل (القاب) مذکور شده است .

ابو المعالی **سید اسمعیل** - بن‌حسن بن‌محمد‌حسینی نقیب نیشابوری، فاضلی است ثقه ازمعاصرین شیخ طوسی (متوفی بسال۴۶۰ه ق= تس) واز تألیفات او است .

۱- انساب آل ابیطالب یا **انساب الطالبیة ۲- شجون‌الاحادیث ۳- زهرة‌الحکایات** و سال وفاتش بدست نیامد . (ذریعه وص۲۸۱ج۱۲عن)

ابو المعالی رازی که نامش هم ابوالمعالی است درباب‌اوّل بعنوان **دهخدا** نگارش یافته است .

۱- **ابوالمعالی** - دراصطلاح رجالی محمد بن حسین بن محمد میباشد وبعضی‌ازاکابر دیگر راکه در اصطلاح ارباب سیر دایر است بترتیب اسامیشان ویا بترتیب محل ومکان و قیود دیگر تذکر میدهد .

ابوالمعالی **سعدبن‌علی‌وراق** - در باب اول بعنوان **دلال الکتب** نگارش یافته‌است.

ابوالمعالی‌شوشتری مرعشی - از افاضل قرن یازدهم هجری میباشدکه عالم فاضل شاعر بوده واز تألیفات او است :

۱- **انموزج‌العلم** ۲- **تفسیرسورهٔ‌توحید** ۳- **رسالهٔ‌عدالت** وعلاوه براینها **دیوان‌مرتبی** هم داشته واز اشعار او است :

صحـرای فـراق سوگنـاك است اینجااست‌که‌بیشه‌خودپلنگ‌است

درسال هزار و چهل و ششم هجری قمری در بنگالهٔ هند وفات یافت وظاهراً نام اصلیش هم ابوالمعالی است . (ص۲۷۶ج۱س)

ابوالمعالی **عبدالملك بن عبدالله** - جوینی، درباب اول بعنوان **امام‌الحرمین** مذکور است .

ابوالمعالی **عبدالوهاب** - بعنوان **زنجانی‌عبدالوهاب** درباب‌اول مذکوراست.

ابوالمعالی **کرباسی ، محمد بن حاج محمدابراهیم** - کرباسی سابق‌الذکر از فحول علمای امامیّهٔ اوائل قرن حاضر چهاردهم هجری میباشد که عالمی‌است فاضل متبحّر دقیق‌الفکرکثیرالتتبّع محتاط ومتّقی، فقیه‌اصولی‌رجالی، تألیفات متنوعهٔ بسیاری داردکه حاکی از مراتب سامیهٔ علمیّهٔ وی میباشند :

۱- **الاستخارات** که در سال هزار و سیصد و شانزدهم هجری بضمیمهٔ قرآن مجید چاپ شده است ۲- **الاستشفاء بالتربة الحسینیة** که با چندین رسالهٔ متفرقهٔ خود مؤلف چاپ شده‌است ۳- **الاستیجاریة** در استیجار عبادات ۴- **الاسرافیة** ۵- **تعارض‌الاستصحاب و اصالـةالصحة** ۶- **تعارض‌الاستصحابین** ۷- **تعـارض الید والاستصحاب** ۸- **الجبر والتفویض** ۹- **حجیة المظنة** ۱۰- **سندالصحیفة الکاملة** ۱۱- **شرح الخطبة الدمشقیة** ۱۲- **شرح‌کفایهٔ سبزواری** در فقه ۱۳- **نقـد مشیخة الصـدوق فی‌الفقیه والشیخ فی‌التهذیب والاستبصـار** وغیراینها .

درشرح حال هریك از ابن‌الغضائری ، ابوبکر حضرمی ،آقا حسین خوانساری ، حفص ابن غیاث ، حماد بن عثمان ، سلیمان بن داود ، شیخ‌بهائی، علی بن سندی ، قاسم بن محمد ، محمد بن سنان ، محمد بن فضل ، محمد بن قیس ، نجاشی وجمعی وافردیگر

از اکابر محدّثین وطبقات دیگر کتابی مستقل تألیف‌داده ودرسال هزار وسیصد وپانزدهم هجرت وفات‌یافت . (ذریعه وص ۴۰هب و۲۲۵ ج۸عن وغیره)

ابوالمعالی مجیرالدین- درباب‌اول بعنوان مجیرالدین‌ابوالمعانی‌مذکوراست.

ابوالمعالی محمدبن‌اسحق - درباب‌اول بعنوان‌صدرالدین قونیوی‌مذکوراست.

ابوالمعالی محمد بن حسن - درباب‌اول‌بعنوان بهاءالدین‌محمدبن‌حسن مذکور شده است .

ابوالمعالی محمد بن عبدالرحمن - در باب اول بعنوان خطیب دمشقی ذکر شده است .

ابوالمعالی محمد بن‌علی- در باب سوم بعنوان ابن‌زکی‌الدین خواهدآمد .

ابوالمعالی نحاس- اصفهانی ، از شعرای ایرانی عهد سلاجقهٔ ایران میباشد که بسیار فاضل و فصیح و خوش‌بیان ، در حسن‌خط نیز سرآمد معاصرین واز مشاهیر خطّاطان بشمار میرفت ، علاوه برخطوط متداولی در خط سیاق و استیفا نیز ماهر بود ، مدتی الب‌ارسلان و سلطان ملکشاه و سلطان برکیاروق وسلطان محمد دویمین وسومین وچهارمین وپنجمین‌سلطان‌سلجوقی(۴۵۵-۴۹۸هق= تنه - تصح) را خدمت نمود ، چون کمالات او مسموع مستظهر بالله بیست و هشتمین خلیفهٔ عباسی (۴۸۷-۵۱۲ه ق = تفز - ثیب) گردید احضارش‌کرده وبانواع‌اشفاقاتش‌بنواخت تا بمسند وزارتش برنشاند واز اشعار نحاس است :

هوا بطبع لطیف تو نسبتی دارد		از این سبب مدد جان خلق‌گشت هوا

هوا است دشمنی‌تو وزین شود ببهشت		هرآنکه نهی‌کند نفس‌خویش‌را زهوا

درسال پانصد و نهم یا دوازدهم هجرت درگذشت .

(ص ۷۸ ج ۱ مع و ۱۲۷ پیدایش خط و خطاطان)

ابوالمعالی نصرالله - بن محمد بن عبدالمجید (الحمید خل) ملقّب به حمیدالدین ، مکنّی به ابوالمعالی، از ادبا و شعرای قرن ششم

هجری میباشدکه ترجمهٔ عربی کتاب کلیله و دمنهٔ معروف را (بشرحی‌که درترجمه حال ابن‌مقفع‌خواهدآمد) باز بامر سلطان بهرامشاه‌سیزدهمین سلطان‌غزنوی(۵۲۲-۵۴۴ه ق= ثکب- ثمد) بنثر فارسی ترجمه کرد ، همین ترجمه است‌که تا زمان ما باقی و دایر و بکلیله و دمنه معروف و بارها بطبع رسیده است . ازآن‌روکه حاوی بسیاری از الفاظ مغلقه‌میباشد ملاحسین‌کاشفی‌سابق‌الذکرهم‌همین‌ترجمه‌را بعبارات‌فارسی‌ساده‌بنام‌امیر احمد سهیلی از امرای سلطان حسین میرزا بایقرا تجدید و مهذب نموده و به **انوار سهیلی** موسومش داشته‌که‌آن هم مشهور و بارها چاپ‌شده‌است . ملاعلی بن‌صالح رومی (متوفی بسال ۹۵۰ه ق = ظن) انوارسهیلی‌را باانشای‌لطیف‌بترکی ترجمه‌نموده وهمایون‌نامه‌اش نامیده است ، ملایحیی افندی و ملاعثمان زاده (متوفی بسال ۱۱۳۶ه ق =غقلو) همین همایون‌نامه را ملخص نموده‌اند . وفات ابوالمعالی نصرالله ، بنوشتهٔ کشف‌الظّنون بسال پانصد و دوازدهم بوده‌است لکن این‌تاریخ با تاریخ مذکور فوق سلطان بهرامشاه‌غزنوی که ترجمهٔ ابوالمعالی بامر وی شده منافات داشته و شاید این امر سلطان مذکور پیش‌از سلطنت وی بوده است . (کف وص۲۵۳۳ ج۴س‌وغیره)

ابومعاویه **ابومعبد** } در اصطلاح رجالی اولی جاهمة بن عباس بن مرداس، درهم، عمار بن‌خباب‌بجلی ودویمی هم زید بن ربیعة ومقداد بن‌اسود است و ابومعبد صحابی هم‌که نامش عبدالله بن عکیم‌است درباب‌چهارم ضمن شرح‌حال زنش **ام‌معبد** خواهدآمد .

ابومعتب حسین بن منصور- درباب‌اول بعنوان **حلاج** مذکور است.

ابومعتمر **ابومعدان** } دراصطلاح رجالی اولی حامد بن‌عمیرهمدانی و دویمی صفرهٔ صحابی است .

ابوالمعز سید محمد بن سیدمهدی - در باب اول بعنوان قزوینی سیدمحمد ذکر شده است .

ابومعسر در اصطلاح رجالی نجیح سندی مدنی است .

ابو معشر بلخی جعفر بن محمد بن عمر- بلخیّ الـولادة ، قـاضیّ الشهرة ، حکیم منجّم معروف کـه نخست در بغداد از اصحاب حـدیث و مبغض فلسفه و حکمت و علوم عقلیّه بود ، تعصّب‌های بسیاری دراین باب بکار میبرد و روی این اصل بـا حکیم مشهور فیلسوف‌العرب ابـویوسف یعقوب بن اسحق کندی سابق‌الذکر کدورت بی‌نهایت داشت ، اعتراضات بسیـاری بدو وارد می‌آورد ، همواره در تشنیع و بدگوئی‌او اهتمام تمام بکار می‌برد ومردم‌را بروی میشورانید تاآنکه‌کسی بتحریك‌نهانی کندی پیش او رفته و محسنات ریاضیّات وفلسفه و علوم عقلیّه را درنظر وی‌جلوه‌گر ساخت بحدّی‌که او نیز بعد از سنّ چهل و هفت سالگی بتحصیل ریاضیّات و حساب و هندسه پرداخت و اخیراً با حرصی قوی بتحصیل و تکمیل نجوم و احکام نجومی وعلوم عقلیّه‌که ازجنس‌معلومات‌کندی‌بوده اشتغال‌یافت بدین‌وسیله تعرّض وی‌از کندی‌قطع‌شد.

ابومعشر دراثرآن‌حرص‌قوی و همّت فتورناپذیر، درتمامی شعب‌حکمت خصوصاً در ریاضیّات و نجوم و هیئت دارای بصیرتی فوق‌العادة و استادکلّ وقت و سرآمد اهل فن ومنجّم مخصوص خلیفهٔ وقت عباسی‌شد، نوادر بسیاری دراصابت استخراجات‌نجومی وی منقول و احکام عجیبهٔ صادقه بدو منسوب میباشد .

در وفیات‌الاعیان‌گوید وقتی یکی از مقصران دولتی ازبیم جرم خویش وسیاست شاه وقت متواری شد ، چون از اصابت استخراجات نجومی ابومعشر آگاهی‌داشت محض اینکه جای اورا از روی قواعد نجومی پیدا نکرده باشد بدین روش تدبیر نمودکـه در توی طشتی ، خون بسیاری بریزد و هاونی از طلا درمیان‌آن خون بنهد ، خودش‌بالای آن هاون جای‌گیرد و اینچنین‌کرد . جاسوسان سلطان جدّی وافی بکار برده ونشانی از وی نیافتند ، ناچار ابومعشر را احضار نمود وبجهت‌اطمینانی‌که باصابت احکام وی‌داشته از قواعد علمی او استمدادکرد و تعیین محل اختفای‌آن مقصر را از وی خواست . آن دانشمند بعد از اعمال قواعد مربوطه بهمین مقصد ، متحیّر و ساکت مانـد ، در جواب استفسار از سبب‌آن ، اظهار داشت‌که امری بس عجیب مشاهده میکنم وآن‌مقصرفراری

را بالای کوهی از طلا می‌بینم که در وسط دریای خون بوده و یك شهر مسینه نیز بدان دریا احاطه دارد و در تمامی عالم، مکانی بدین‌صفت سراغ نداریم پس حسب‌الامر سلطانی تجدید نظر کرد و باز همان حکم را تأیید نمود. سلطان از همه‌جا ناامید شد و فرمان داد جارچیان جار کشیدند که خود آن مقصر و آن کسی که پناهش داده در امان هستند، چون مقصر ندای امان شنید با دل آسوده نزد سلطان رفت و آن حیله و چاره‌جوئی را بعرض رسانید پس آن حیلت وی و حسن اصابت و حکم ابومعشر مورد تحسین گردید.

احمد رفعت همین قضیه را بطور خلاصه نقل کرده و هم گوید: وقتی انگشتری قیمتی از پادشاه بلخ مفقود شد و حل این عقده را از ابومعشر درخواست نمود آن حکیم گفت که، خدایش اخذ کرده است، این حکم بحسب ظاهر جالب خنده و مسخره گردید و به جهلش منتسب داشتند تا آنکه درمیان اوراق قرآن مجیدش پیدا کردند و مهارت آن حکیم بیش از پیش مورد تحسین گردید.

در عهد مستعین بالله دوازدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۴۸ـ۲۵۲ه ق = رمح- رنب) پیش از وقت بوقوع امری حکم کرد و مطابق واقع هم آمد لکن این معنی اخبار قبل از وقوع ناپسند خلیفه شد و محکوم بتازیانه‌اش نمود اینك همواره میگفته أَصَبْتُ فَعُوقِبْتُ حکم صواب را که پاداش چنین باشد درحکم خطا چه مکافات خواهم دید. علی‌الجملة نظیر قضیهٔ اوّلی را بخواجه نصیر طوسی هم نسبت داده‌اند که درقبال حیلهٔ ابن‌حاجب درهنگام فتح بغداد بوده و باشخاص دیگر نیز منسوب میباشد که موافق نقل معتمد درفلك‌السعادهٔ شاهزادهٔ دانشمند اعتضادالسلطنه بتفصیل آنها پرداخته‌است.

ابومعشر تألیفاتی در نجوم و ریاضی دارد که بسیاری از آنها در کتابخانه‌های اوروپا موجود است:

۱- اثبات‌علم‌النجوم ۲- الاختیارات علی منازل‌القمر ۳- اقتران‌النحسین فی‌برج سرطان ۴- بغیة‌الطالب فی‌معرفة الضمیر للمطلوب والطالب والمغلوب والغالب که در مصر چاپ‌شده‌است **۵- تحاویل‌سنی‌العالم ۶- تحاویل‌سنی‌المو الید ۷- تفسیر المنامات‌من‌النجوم ۸- زیج‌القرانات ۹- زیج‌الهزارات ۱۰- طبایع‌البلدان ۱۱- الکدخداه ۱۲- المدخل**

الصغیر ۱۳- المدخل الکبیر ۱۴- هیئت الفلك و اختلاف طلوعه ۱۵- الهیلاج وغیر اینها .
وفات ابومعشر در بیست و هشتم رمضان دویست و هفتاد و دویم هجری قمری بعلت صرع در شهر واسط واقع شد . جمعی بتشیّع وی رفته و ظاهر بلکه صریح کلام ذریعه نیز که بذکر تألیفات وی پرداخته تأیید همین مطلب است .
(ص ۳۶۰ ج ۱ مه و ۱۲۱ ج ۱ کا و ۷۷ ج ۱ فع و ۱۵۹ ت و ۴۰ هب و ۳۲۸ ج ۱ مر و ۷۶۲ ج ۱ س و ۳۸۶ ف و متفرقات ذریعه وغیره)

ابومعمر در اصطلاح رجالی اسماعیل بن کثیر کوفی وسعید بن خیثم هلالی و بعضی دیگر است .

ابوالمعمر **اسمعیل** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **بدرالدین اسمعیل** مذکور است.

ابومعمر **جمیل بن معمر** - در باب اوّل بعنوان **ذوالقلبین** نگارش یافته است .

ابومعمر **سالم بن عبدالله** - معروف به غوالچه از اکابر فقهای شافعیّه میباشد که در علوم متنوعه مقتدا بوده و درحق او گفته اندکه مثل او از جسر بغداد نگذشته است و کتاب **اللمع فی رد اهل البدع** در مسائل اصول اعتقاد و موارد اختلاف اهل سنّت با اهل اعتزال و الحاد از او است و در سال چهارصد و سی و پنجم هجرت در گذشت.
(ص ۱۶۵ ج ۳ طبقات الشافعیة)

ابومعمر **یحیی بن محمد** - در باب سوم بعنوان **ابن طباطبا** خواهد آمد .

ابوالمعین **میمون بن محمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **نسفی میمون** ذکر شده است .

ابومعین **ناصر خسرو** - در باب اوّل بهمین عنوان **ناصر خسرو** نگارش یافته است.

ابومغیث **حسین بن منصور** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **حلاج حسین** مذکور است.

ابومغیره در اصطلاح رجالی حارث بن مسلم قرشی و سماك بن حرب و بعضی دیگر است .

ابوالمفاخر در اصطلاح رجالی هبة‌الله بن حسن بن بابویه و بعضی دیگر است .

ابو المفاخر **عبدالغفور** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **تاج‌الدین کردری** نگارش یافته است .

ابو المفضل دراصطلاح رجالی قیس بن رمانه ومحمد بن عبدالله بن محمد بن عبیدالله بن بهلول شیبانی ونصر بن مزاحم عطّار منقری وبعضی دیگر بوده وما نیز محمد مذکوررا بعنوان **شیبانی** ونصر را نیز بعنوان **منقری** در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم .

ابو المقدام در اصطلاح رجالی ثابت حداد وثابت بن هرمز فارسی و رجاء بن حیات است .

ابو المکارم **احمد بن محمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **علاءالدولة** نگارش یافته است .

ابو المکارم **اسعد بن خطیر** - در باب سوم بعنوان **ابن‌مماتی** خواهدآمد .

ابو المکارم **حمزة بن علی** - در باب سوم بعنوان **ابن‌زهره** خواهدآمد .

ابو المکارم **علی‌اکبر** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **صدرالاسلام** نگارش یافته است .

ابو المکارم **محمد بن عبدالرحمن** - در باب اوّل بعنوان **شمس‌الدین** نگارش یافته است .

ابو المکارم **محمد بن‌عبدالملك** - ضمن شرح حال **ابن‌العدیم احمد** خواهدآمد .

ابو المکارم **محمد بن مصطفی** - در باب اوّل بعنوان **دده محمد** مذکور است .

ابو المکارم **هبة‌الله بن‌علی** - در باب اوّل بعنوان **بوصیری ابو القاسم** مذکوراست.

ابو المکرم دراصطلاح رجالی محمد بن حمزهٔ حسینی است .

ابو الملك دراصطلاح رجالی احمد بن‌عمر بن‌کیسه است .

ابو ملیکه **جرول بن‌اوس** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **حطیئه** نگارش یافته است .

ابو المنذر دراصطلاح رجالی ابی بن کعب بن قیس نجاری، جارود بن‌منذر کندی ، جفیر بن‌حکم‌عبدی، زهیر بن محمد، هشام بن‌محمد بن‌سائب و بعضی‌دیگراست . ابی‌مزبور ازکبار اصحاب وازکتّاب وحی حضرت‌رسالت‌ص بود ، درعهد خلافت عمر یا عثمان وفات‌یافت وهمان است‌که روایت فضائل سور قرآنی درکتب تفاسیر بدو منسوب و بزعم بعضی ازعلمای رجال تمامی‌آن روایات بی‌اصل واز موضوعات و مجعولات خود ابی است . در تنقیح‌المقال هم اصل مجعول بودن روایات مذکوره را مسلّم داشته وگوید جاعل‌آنها بعداززمان ابی بوده وخودآن‌جاعل نیز بجعل آنها و نسبت دروغی بابی دادن اقرارآورده‌که بغرض ترغیب مردم بتلاوت قرآن بوده والاّ خود ابی‌جاعل‌آنها نبوده است و تحقیق این مراتب خارج از وضع‌کتاب است .

ابو المنذر عبدالله بن‌حسان- درضمن‌شرح‌حال غزالی محمد اشاره‌نموده‌ایم.

ابو المنذر هشام بن محمد - در باب‌اوّل بعنوان کلبی هشام مذکوراست.

ابومنصور[1]

ابومنصور احمد بن‌علی بن‌ابیطالب - در باب‌اوّل بعنوان طبرسی مذکوراست.

ابو المنصور اسمعیل بن‌عبدالمجید- در باب‌اوّل بعنوان‌ظافرعبیدی‌مذکوراست.

ابومنصور بخاری همان ابومنصور حسن بن نوح مذکور ذیل است .

ابومنصور بغدادی عبدالقادر- ذیلاً بعنوان ابومنصور عبدالقادر مذکور است .

ابومنصور حسن بن زین‌الدین - بعنوان صاحب معالم در باب‌اول‌مذکوراست.

ابومنصور حسن بن‌نوح- بخاری قمری ، از مشاهیر و متبحّرین اطبّای اسلامی میباشدکه در هردو قسمت علمی و عملی طبّ مهارتی بسزا داشت ، در اصول و فروع‌آن علم شریف‌آشنا ، یگانهٔ زمان ، نزد ملوك سامانیان

۱ـ ابومنصور - دراصطلاح رجالی ظفر بن‌حمدون ومنصور بن‌حازم و بعضی‌دیگراست.

بسیار محترم بود . بنام **علل العلل** و **غنا** درطب و **مجموعهٔ کبیر** در ادویهٔ مفرده و **معالجات منصوری** وغیره تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد . بنوشتهٔ نامهٔ دانشوران شیخ ابوعلی‌سینای (متوفی بسال۴۲۷ھ ق = تکز) از وی درس‌خوانده ویا بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام برعکس این بوده و ابومنصور در اواخر عمر ابوعلی از او درس خوانده است .

(کف وص ۲۶۹۵ ج ۵ س و۳۸۹ ج ۱ مه)

ابومنصور **حسن بن یوسف** - در باب‌اول بعنوان **علامهٔ حلی** نگارش‌یافته‌است.

ابومنصور **حسین بن‌محمد**-در باب‌اول بعنوان **مرعشی حسین** نگارش‌یافته‌است.

ابومنصور **رشیدالدین**-در باب‌اول بعنوان **رشیدالدین ابوالمنصور** مذکوراست.

ابومنصور سوخته از عرفای اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه باخواجه‌عبدالله انصاری‌معاصرودرشماراهل‌حال‌معدودبود، گویند(والعهدةعلیهم) وقتی‌بآتش‌رفت و نسوخت وازاین‌جهت به‌سوخته‌مشتهرگردیدومشخص‌دیگری‌بدست‌نیامد.

(ص ۸۸ ج ۴ مه)

ابومنصور **ظافر بن قاسم بن منصور - حداد** جزامی‌اسکندرانی،ازمشاهیر شعرای قرن ششم هجری عرب میباشدکه **دیوان شعری** هم‌داشته است . حافظ ابوطاهر سلفی ودیگر اکابر وقت از وی روایت نموده وازاشعاراو میباشد که در خصوص سندلی منسوجی گفته است :

انظر بعینك فی بـدیع صنایعی	**وعجیب ترکیبی وحکمة صانعی**
فکأننـی کفـا محب شبکت	**یوم الفراق اصابعا بـاصابع**

درپانصد و بیست و نهم یا چهل و ششم هجرت درگذشت .

(ص ۲۶۳ ج ۱کا و۲۷ ج۱۲ جم)

ابومنصور **عبدالرحمن بن محمد** - درباب سوم بعنوان **ابن‌عساکرعبدالرحمن** میآید.

ابومنصور **عبدالقادر**- یا عبدالقاهر بن طاهر بن محمد شافعی ، بغدادی الولادة والنشأة ، فقیه اصولی ادیب نحوی متکلّم جلیل‌القدر

از مشاهیر ادبا و فقهای شافعیّه میباشدکه در فقه و اصول وکلام و ادبیّات و حساب و فرائض متبحّر، دراکثر فنون متداوله متمهّر بود . با مصاحبت‌پدر از مولد و منشأ خود بغداد بنیشابور رحلت‌کرده و درآنجا توطّن نمود ، فقه را از ابواسحق اسفراینی فرا گرفت ، بعد از وفات ابواسحق بجای او درمسجد عقیل ازهفده علم تدریس‌کرد، بطلبهٔ علوم دینیّه محبت مفرط داشت ، در رعایت حال ایشان اهتمام تمام بکارمی‌برد ، ناصر مروزی و زین‌الاسلام قشیری و دیگر اجلّه از تلامذهٔ او بوده‌اند واز تألیفات او است :

۱- الایمان واصوله ۲- بلوغ‌المدی فی‌اصول‌الهدی دراصول فقه **۳- تأویل‌متشابه الاخبار ۴- التحصیل**دراصول‌فقه **۵- تفسیرالقرآن ۶- تفضیل‌الفقیرالصابرعلی‌الغنی‌الشاکر ۷- التکملة** درحساب **۸- فضائح‌الکرامیة ۹- معیارالنظر ۱۰- الملل والنحل ۱۱- نفی خلق‌القرآن** وغیراینها و شعر خوب نیز میگفته و از او است :

شبابی و شیبی دلیـلا رحیلی — فسمعا لـذاك وذا من دلیل
وقد مات من کان لی من عـدیل — و حسبی دلیـلا رحیل العدیل

وفات او بسال چهارصد و بیست و نهم هجری قمری دراسفراین واقع شد ودرجنب‌استاد خود ابواسحق مدفون گردید . (ص ۳۲۳ ج۱کا و ۷۶۳ ج ۱ س وغیره)

ابومنصور عبدالملك‌بن‌محمد - در باب‌اول بعنوان **ثعالبی عبدالملك**مذکوراست.

ابومنصور علی بن احمد - درباب اول (القاب) بعنوان **اسدی علی** نگارش یافته است .

ابومنصور علی‌بن‌حسن - درباب‌اول(القاب) بعنوان **صردر** نگارش‌یافته‌است .

ابومنصور **قطران**- در باب اول بعنوان **قطران** نگارش یافته است .

ابومنصور محمد بن احمد - بن ازهر در باب اول بعنوان **ازهری‌ابومنصور** مذکوراست .

ابومنصور محمد بن احمد - بلخی‌در باب‌اول بعنوان**دقیقی** نگارش‌یافته‌است.

ابومنصور محمد بن اسعد - درباب اول بعنوان **حفده** نگارش یافته است .

ابومنصور محمد بن علی - درباب اول بعنوان **عتابی** نگارش یافته است .

ابومنصور	محمد بن محمد حنفی - در باب اول بعنوان ماتریدی مذکوراست .
ابومنصور	مظفر بن ابوالحسن- در باب اول بعنوان عبادی مظفر ذکر شده است .
ابومنصور	موهوب بن احمد- در باب سوم بعنوان ابن الجوالیقی خواهد آمد.
ابومنصور	نزار بن سعد - در باب اول بعنوان عزیز بالله نگارش یافته است .
ابومنصور	هبة الله بن حامد - در باب اول بعنوان عمیدالرؤسا مذکور است .
ابوالمواهب	عبدالوهاب- در باب اول بعنوان شعرانی عبدالوهاب مذکوراست .

ابوموسی[۱]

ابوموسی	جابر بن حیان - در باب اول (القاب) بعنوان کیمیاوی جابر ذکر شده است .
ابوموسی	سلیمان بن محمد - در باب اول بعنوان حامض سلیمان مذکور است .
ابوموسی	عبدالله بن قیس- در باب اول بعنوان اشعری ابوموسی ذکر شده است.
ابوموسی	علی بن موسی - در باب سوم بعنوان ابن طاوس علی خواهد آمد .
ابوموسی	عیسی بن عبدالعزیز- در باب اول (القاب) بعنوان جزولی عیسی مذکور شده است .
ابوموسی	هرون بن موسی - در باب اول بعنوان اعور نحوی مذکور است .
ابوالمؤید	محمد بن محمد - بجلیّ القبیلة ، جزریّ البلدة عنتریّ التخلّص والشّهرة ، ادیب طبیب فیلسوف حکیم شاعرماهر ازاعاظم فلاسفه

و حکما و مشاهیر اطبّا و ادبای اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه بکثرت فضائل و

۱- ابوموسی- دراصطلاح رجالی ابراهیم بن محمدکوفی ، ابراهیم بن نصیر، حمدویه بن نصیر، عبدالله بن قیس اشعری ، عمر بن یزید بن ذبیان ، عیسی بن احمد ، عیسی بن مهران و بعضی دیگر است .

اطّلاع بعلوم حکميّه و فنون ادبيّه وصنايع طبّيّه نزد اکابر عصر خود معروف ومسلّم کل بود ، بعضی از ارباب سير زياده از حدّش ستوده و اورا درفن حکمت کمتر از هيچ کدام از اکابر حکمايش نشمارند . آن فيلاسوف يگانه را اشعار فصيح بليغی که شاهد صدق اين مدّعا ميباشند بسيار است ، در بدايت حال نزد عنترة بن عيسی که از اجلّای فقها بوده تلمذ نموده و احاديث اورا مينگاشت . اينك محض پاس حقوق استادی، خود را بدو منتسب داشته وبه عنتری معرفی ميکرد چنانچه جزری گفتن او نيز (که منسوب به جزيره است) بجهت آن است که در اواخر عمر، در زمان عمادالدين زنگی سرسلسلهٔ اتابکان موصل و حلب (۵۲۱-۵۴۰ه ق = ثکا- ثم) درشهر جزيره ميزيسته است .

صاحب ترجمه نخست در بغداد بوظائف طبابت مشغول بود ، معالجات عجيبه و تدابير غريبه در امزجهٔ بيماران از وی بظهور آمد تا بعد از چهل سالگی ، معالجه را ترك کرد، ازمعاشرت مردمان دورو درجزيره متوطن گرديد، اوقات خود را بتدريس کتب طبّ و حکمت مصروف داشت و بتأليفات متنوعهٔ بسياری موفق آمد :

۱- اقرابادين يا قرابادين کبير ۲- تذکار الفضلاء الحکماء و نزهة الحياة الدنيا ۳- رسالة حرکة العالم ۴- رسالة الشعری اليمانية الی الشعری الشامية ۵- رسالة العشق الالهی والطبيعی ۶- رسالة الفرق مابين الدهر والزمان والکفر والايمان ۷- ديوان اشعار ۸- النور المجتنی من روض الندماء کلمات حکمت آميز وی بسيار و از اشعار حکميه او است :

من لزم الصمت اکتسی هيبة	تخفی عن الناس مساويه
لسان من يعقل فی قلبه	و قلب من يجهل فی فيه

احفظ بنی وصيتی و اعمل بها	فالطب مجموع بنص کلامی
قدم علی طب المريض عناية	فی حفظ قوته مع الايام
بالشبه يحفظ صحة موجودة	والضد فيه شفاء کل سقام
قلل نکاحك ما استطعت فانه	ماء الحياة تراق فی الارحام
واجعل طعامك کل يوم مرة	واحذر طعامك قبل هضم طعام
لاتحقر المرض اليسير فانه	کالنار تصبح وهی ذات ضرام
لاتهجرن القيیء شهرك انما	کيموسه سبب الی الاسقام
ان الحمی عون الطبيعة مسعدا	شاف من الاسقام والآلام

لاتشربن بعقیب اکل عاجلا	لاتأکلن بعقیب شرب مدام
وخذالدواء اذا الطبیعة کدرت	بالاحتلام وکثرة الاحلام
والطب جملته اذا حققته	حل و عقد طبیعة الاجسام

بعضی از ارباب تراجم همین قصیدهٔ هفده بیتی را به ابن بطلان آتی الترجمة نسبت داده‌اند ولکن در نامهٔ دانشوران ازمورّخ خزرجی نقل کرده که این قصیده ازهمین ابوالمؤید صاحب ترجمه بوده ودر کتاب نورالمجتنی او که فوقاً ذکر شد مسطوراست. سال وفات او بدست نیامد.

(ص ۱۶۵ ج ۲ مه و ۳۲۲۴ ج ۵ س)

ابوالمؤید محمد بن محمود - در باب اول بعنوان خطیب خوارزمی محمد مذکوراست .

ابوالمؤید موفق بن احمد - در باب اول بعنوان اخطب خوارزمی نگارش یافته‌است.

ابوالمهالبة مهلب بن ابی‌صفرة - بعنوان ابوسعید مهلب مذکور شد .

ابومیسرة
ابومیمون } در اصطلاح رجالی اولی عمر بن شرجیل و دویمی جابان است .

ابوالمیمون عبدالمجید - یازدهمین خلیفهٔ فاطمی است ودر باب اول (القاب) ضمن عنوان فاطمیون نگارش یافته است .

ابوناب
ابوناشرة } در اصطلاح رجالی اولی حسن بن عطیة و دویمی سماعة بن مهران است .

ابوناصر محمد بن عمار بن محمد بن احمد - نحوی مالکی ، ملقّب به شمس‌الدین ، از افاضل‌اواسط قرن نهم‌هجرت میباشد که از تلامذهٔ تنوخی وتاج بن‌فصیح ، دارای‌فنون متنوعه ومحبوب صلحا وبسیار نیکومحضر بوده ودر سال هشتصد و سوم هجرت تدریس مدرسهٔ مسلمیهٔ مصر بدو مفوّض و ازتألیفات او است :

۱- **الفیة الحدیث** ۲- **جلاب‌الموائد** که شرح تسهیل‌است ۳- **العمدة** که شرح مغنی ابن‌هشام و هشت مجلّد است و درسال هشتصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(سطر ۳۰ ص۴۵۶ روضات‌الجنات)

ابو الناقة **احمد** - یا زید یا یزیددر باب‌اول(القاب) بعنوان **هبنقه** نگارش یافته است .

ابو النجم **احمد بن یعقوب** - در باب اول بعنوان **منوچهری** ذکر شده است .

ابو النجم **زیاد بن منذر** - بعنوان **ابو الجارود** مذکور داشتیم .

ابو النجم **فضل بن قدامة** - در باب اول بعنوان **راجز** نگارش داده‌ایم.

ابو النجیب **طاهر بن ابراهیم** - جزری، ملقّب به **شداد**، مکنّی به **ابو النجیب**، از شعرای قرن چهارم عهد دیالمه میباشدکه اشعار بسیاری در مدح عضدالدولهٔ دیلمی و وزیر مهلبی گفته و نیز ازاشعار او است :

اری جیـل التصوف شرجیـل	**فقل لهم و اهـون بالحلول**
اقـال الله حـین عشقتمـوه	**کلوا اکل البهائم و ارقصوالی**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۷۶۴ ج ۱ س)

ابو النجیب **عبدالقادر** - یا **عبدالقاهر** بن عبدالله بن محمد بن عمویهٔ بکری النسب، ضیاءالدین اللّقب، سهروردیّ البلدة، **ابو النجیب** الکنیة، از اکابر صوفیّه و مشایخ عرفای اواسط قرن ششم هجرت میباشدکه بسیار عابد و زاهد وفاضل ، بعلوم ظاهریّه وباطنیّه واقف ، نسبش بادوازده یا سیزده واسطه با بوبکرخلیفه موصول ، در طریقت با بوحامد غزالی منسوب و دربغداد مرشد وپیر طریقت بود .

تمامی مایملك خودرا وقف اولادکرد ، بعدازآن شیخ‌شهاب‌الدین عمرسهروردی برادرزادهٔ خود ابوالنجیب با تمام فقر و احتیاج بروی وارد شد ، او هم بسیار ملول و افسرده خاطرگردید از اینکه ازآن مال وقفی چیزی برای‌خودش ذخیره‌نکرده‌که بدان وسیله اعانتی بشیخ عمرکرده باشد اینك به‌پسرخود عبدالله اظهار داشت‌که چیزی ازسهم وقفی خود بشیخ عمر بـدهد لکن عبدالله موافقت نکرد و ابوالنجیب بسیار ملول شد و گفت والله تو بهمین شیخ محتاج خواهی‌شد پس‌آن‌قدر نکشیدکه دنیا بشیخ اقبال‌کرد و بثروت زیاد رسید و عبدالله بدو محتاج‌گردید، از او استرحام نمود ، شیخ تاآخرعمر،

بدو صله میکرد . **کتاب آداب المریدین** از تألیفات ابوالنجیب است و نام او چنانچه اشاره شد در کلمات اهل فن ما بین عبدالقادر وعبدالقاهر مردّد میباشد . وفات او بسال پانصد و شصت و سوم هجری قمری درهفتاد وسه سالگی در دمشق شام ویا بعد ازمراجعت ازسفر مصر و شام دربغداد واقع شد ودرخانقاهی‌که خودش درسمت‌غربی بغداد درساحل دجله بناکرده بوده مدفون‌گردید .

(کف وص۷۶۴ج۱ و۲۷۰۳ج۴س و۳۲۴ج۱کا وسطر۲۳ص۲۲۹ت و۵حوادث‌جامعه وغیره)

ابو نزار **حسن بن صافی** - در باب‌اول(القاب) بعنوان **ملك‌النحاة‌حسن** نگارش یافته است .

ابو نزار **ربیعة** - بن‌حسن بن‌عبدالله بن‌علی بن‌یحیی بن‌نزار یمنی‌حضرمی صنعانی لغوی ، نحوی ادیب شاعر مشهور از علمای اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه در هشتاد و چهار سالگی درگذشت .

(سطر ۴ ص ۲۸۳ روضات‌الجنات)

ابو نصر[۱]

ابو نصر پارسا ملقّب به **برهان‌الدین** و **نصیرالدین** و **حافظ‌الدین**، ازاکابرمشایخ نقشبندیّه و جامع اصول شریعت و فنون طریقت بود ، درسال هشتصد و بیست و دویم هجرت بعد از وفات پدرش خواجه محمد پارسا در هردو قسمت شریعت و طریقت خلیفه و جانشین وی‌گردید و بارشاد عباد اشتغال یافت وکراماتی نیز بدو منسوب دارند . شعر هم میگفته واز او است :

صبوری ورز وخورسندی ، نکوبین‌باش و نیکوظن

کـه در ایـن چـار چیزآمـد کلیـد شادمانیهـا

۱ـ **ابو نصر** - در اصطلاح علمای رجال و ارباب سیر، کنیه ویا اسم اصلی جمعی وافر میباشد و بسیاری از ایشان در باب اول وسوم این‌کتاب تحت عناوین متفرقهٔ مربوطه بآن‌دوباب نگارش یافته است و بعضی را هم بطور اجمال اینجا تذکر میدهد .

صاحب‌ترجمه درسال هشتصد وشصت و پنجم‌هجری‌قمری وفات‌یافت وجملهٔ‌سر **خدا=۸۶۵** مادّهٔ تاریخ وفات او است . (ص ۱۰۴ ج۲فع و۵۷۶ خه)

ابو نصر حسن بن‌علی - منجّم قمی، ازمنجّمین قرن چهارم‌هجری میباشد و ازتألیفات او است کتاب **البارع فی‌احکام النجوم والطوالع** یا **البارع المدخل الی احکام النجوم** که حاوی پنج مقدمه و شصت و چهار مقاله بوده و از کتابهای فارسی قدیم است . بعضی استظهارکرده‌که تألیف‌آن درحدود سیصد و بیست و هفتم هجرت بوده است و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(کف وص ۸ ج ۳ ذریعه)

ابو النضر محمد بن‌احمد - یا **اسحق** در باب‌اول‌بعنوان **کندی محمد** نگارش یافته است .

ابو النضر محمد بن‌عبدالجبار - درباب‌اول بعنوان **عتبی‌محمد** مذکوراست .

ابو النضر محمد بن مسعود - درباب‌اول‌بعنوان **عیاشی محمد** ذکر شده‌است .

ابو النضر عمرو بن‌عبدالملك - از مشاهیر شعرای بصره میباشدکه بوزرای برامکه منتسب بوده و بانعامات بسیاری از ایشان نایل گردیده است و اشعار بسیاری در مدح ایشان سروده‌که ازآن‌جمله است :

اذاکنت من‌بغداد منقطع‌الثری وجدت نسیم‌الجود من‌آل‌برمك

سال وفات او بدست نیامد . (ص۷۶۵ج۱قاموس‌الاعلام)

ابو نظر عبدالعزیز بن منصور - درباب‌اول(القاب) بعنوان **عسجدی حکیم** مذکوراست .

ابو النعمان در اصطلاح رجالی حارث بن حصیرة وحفص ابوالنعمان است .

ابو نعیم (بروزن کمیل)[1]

ابو نعیم

احمد بن عبدالله - یا عبیدالله بن احمد بن اسحق بن موسی بن مهران اصفهانی ، از اکابر و اعلام محدّثین ، ازاعاظم ثقات حفاظ و مرجع استفادهٔ اجلّای ایشان میباشدکه به **حافظ اصفهانی** معروف ، درکلمات بعضی از اجلّه به **حافظ دنیا** موصوف واز اجداد مجلسی بود . فقه وتصوف را باحدیث توأم ساخت، بزعم روضات وکشف الغمة و ابن شهرآشوب و بعضی دیگر بلکه مشهور هم هست که عامیّ المذهب وازاهل سنّت وجماعت بوده است. لکن بفرمودهٔ شیخ بهائی ومیرمحمدحسین خاتون آبادی و بعضی دیگر از اجلّه ، شیعیّ المذهب بلکه بفرمودهٔ مجلسی از خلّصین شیعه بوده و تشیّع اورا بواسطهٔ پدران خود اباعن جد ازخودش نقل کرده بلی از شدّت تقیه که در زمان او بوده تشیّع خود را از مخالفین مذهب کتمان مینموده است **(واهل البیت ادری بما فی البیت)** . قضاوت دراین باب را موکول بمراجعهٔ تألیفات خودش میداریم

۱- **اربعین** درحالات حضرت مهدی آل محمد ع عجل الله فرجه و درکشف الغمة ازآن روایت میکند ۲- **تاریخ اصفهان** که درچاپخانهٔ بریل ازشهر لیدن بنام اخبار اصفهان دردومجلد چاپ شده است ۳- **حرمة المساجد** ۴- **حلیة الاولیاء** درحدیث که درمصر چاپ شده واز بهترین کتابها است ۵- **دلائل النبوة** که درحیدرآباد هند چاپ شده است ۶- **ذکرالمهدی ع و نعوته وحقیقة مخرجه و ثبوته** چنانچه بنقل معتمد درطرائف سید رضی الدین بن طاووس همین کتاب را بابونعیم نسبت داده وظاهرآن است که همان اربعین مذکور فوق میباشد ۷- **طب النبی ص** ۸- **الطبقات** ۹- **الفتن** ۱۰- **الفوائد** ۱۱- **ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین ع** ۱۲- **مختصر الاستیعاب** ۱۳- **المستخرج علی البخاری** ۱۴- **المستخرج علی مسلم** ۱۵- **معرفة الصحابة** ۱۶- **منقبة المطهرین و مرتبة (رتبة خل) الطیبین** وغیرها . ولادت ابونعیم دراوائل غیبت کبری بسال سیصد و سی و چهارم یا ششم و وفاتش نیز بسال چهارصد و دویم یا سوم یا سی ام یا سی و پنجم ویا چهل وچهارم هجرت در اصفهان واقع شد ودرقبرستان آب بخشان نام آن بلده

---

[1] - **ابو نعیم** - دراصطلاح رجالی احمد بن عبدالله اصفهانی مذکورذیل، ربعی بن عبدالله بن عبدالله بن جارود، فضل بن دکین، محمد بن احمد بن محمدهمدانی، نصر بن عصام و بعضی دیگراست .

مدفون گردید ودر نخبة المقال گوید :

ابـو نعیـم حـافظ قـد صنفـا عام و بعد الشاب=۴۳۴ عمره کفی= ۱۱۰

سال پانصد وهفدهم هجرت دانستن تاریخ وفات او اشتباه وقضاوت موکول بمدارك مربوطه است.
(کف وص ۷۵ت و۲۷ ج۱ کا و۷۰۷ ج۲ مه و۷۶۶ ج۱ س و۷ ج۳ طبقات الشافعیة و۵۶ ج۱ لر وغیره)

ابو نعیم اصفهانی همان **ابو نعیم احمد بن عبدالله** - مذکور فوق است .

ابو نعیم عبدالملك بن محمد در باب اول بعنوان **جرجانی عبدالملك** مذکور شده است.

ابو نعیم علی بن حمزه - بصری الاصل والاقامة، ادیب لغوی از اعیان فضلای اواخر قرن چهارم هجرت میباشد که درمعرفت صحیح و سقیم لغت با بصیرت بود، باصمعی و ابن درید و ابن الاعرابی ودیگر اکابر لغویین اعتراضات بسیاری داشت، درهریك از **ایمان ابوطالب** و **رد اصلاح المنطق ابن سکیت** و **رد مقصور و ممدود ابن ولاد بغدادی** و **نوادر شیبانی** و **فصیح ثعلب** و **کتاب الحیوان جاحظ** وغیر اینها تألیفی داشته و درسال سیصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۴۸۰ت و ۲۰۸ ج ۱۳ جم و ۱۸۱ ج ۲ مه)

ابو نعیم فضل بن دکین - یا عمرو بن حماد بن زهیر، کوفی تمیمی، ازمشاهیر علمای قدمای محدثین شیعه میباشد که حافظ و متقن ، روایات او درنهایت اتقان و اعتبار و محل وثوق و اعتماد فریقین و ازکبار مشایخ مسلم و بخاری بود ، بلکه تمامی اصحاب صحاح ستّه نیز با روایات او احتجاج مینمایند . مشایخ روایات او بیشتر از صدنفر بود . گویند روزی پسر فضل گریه کنان نزد وی آمد ودرسبب گریه اش اظهار داشت که مردم باو شیعه میگویند پس فضل بدین دوشعر تمثل نمود:

ومـا زال کتمانیـك حتـی کأننی برجع (بردخا) جواب السائلی عنك اعجم
لاسلم من قـول الـوشاة و تسلمی سلمت و ماحـی مـن النـاس یسلم

ناگفته نماند که کنیهٔ فضل بن دکین در تمامی مدارك موجوده نزد این نگارنده **ابو نعیم** است و فقط درفهرست ابن الندیم **ابن ابی نعیم** مذکورش داشته و یك **تفسیر قرآن** هم بدو

نسبت داده است . **وفات یا قتل ابو نعیم** بسال دویست و دهم یا هیجدهم یا نوزدهم هجرت درکوفه واقع گردید .

(ص ۲۲۹ مف و ۷۵ ت و ۱۵۹ ج ۱ و ۱۲۰ ج ۲ نی و ۲۴۰ ج ۴ ذریعه)

ابو نعیم **نافع بن عبدالرحمن-** در باب اول ضمن عنوان **قراء سبعه** نگارش دادیم.

ابو نواس **حسن بن هانی بن عبدالاول بن صباح -** حکمی الولاء ، بصری یا اهوازی الولادة والنشأة، بغدادی الاقامة، ابوعلی الکنیة، ابونواس الشهرة ، از مبرّزین ادبا و شعرای اواخر قرن دویم هجری میباشدکه در بدیهه‌گوئی شعر و لطافت اشعار درغایت اشتهار ، در ردیف امرأالقیس معدود و بتصدیق جاحظ در لغت اعلم مردم بود . اسمعیل بن نوبخت گویدکسی را ندیدم‌که احفظ و اوسع‌العلم از ابونواس باشد .گویند روزی ابوالعتاهیهٔ سابق‌الذکر بدوگفت روزی چندبیت نظم‌میکنی گفت یکی یا دوبیت وگاهست ترکیب یك بیت متعسّرم میشود ودر روز دیگر اصلاحش میکنم ، ابوالعتاهیةگفت من روزی صد یا دویست بیت (یا بروایتی هرشبی هزار بیت) نظم میکنم ابونواس‌گفت اگر مثل این‌شعر تو باشد: **یا عتب مالی ولك - یالیتنی لم ارك** پس من روزی هزار یا دوهزار بیت نظم میکنم و اگر مثل این شعر من باشد :

من‌کف ذات حرفی زی ذی ذکر	**لهـا محبـان لوطی و زناء**

تو قدرت نظم آن را نداری بلکه درتمامی عمر خود نظیرآن را نگفته‌ای .

ابونواس از محبین خلّص خانوادهٔ عصمت ومدّاحین اهل‌بیت طهارت بود وقصائد بسیاری در مناقب حضرت رضا ع انشاکرده است . روزی‌آن بزرگوار را ملاقات‌کرده وبعرض رسانیدکه یاابن رسول‌الله ص چندبیتی دربارهٔ شماگفته‌ام دوست‌دارم‌که باستماع آنها مفتخرم فرمائید و بعد از صدور اذن این اشعار را فرو خواند :

مطهـرون نقیـات ثیـابهم	**تتلی‌الصلوة علیهم اینما ذکروا**
من لم یکن علویا حین تنسبه	**فماله فی‌قدیم الدهر مفتخر**
فانتم الملا الاعلی و عنـدکم	**علم‌الکتاب وما جائت به‌السور**

آن‌حضرت فرمودکسی بدین ابیات سبقت نکرده خدا جزای خیرت بدهد پس بغلام‌خود

فرمود چیزی از نفقات و هزینهٔ ما همراه داری گفت سیصد دینار (که هردیناری معادل طلای مسکوك هیجده نخودی ایرانی است) آن‌حضرت همهٔ آن را با يك قاطر سواری بابونواس عنایت فرمود .

نیز وقتی که مأمون عباسی آن‌حضرت را ولیعهد کرد و خطبه و سکّه بنام نامی آن‌حضرت مقرّر گردید تمامی شعرای وقت اشعار طریفه دراین موضوع گفته و بصله و انعامات مأمونی نایل گردیدند لکن ابونواس شعری نگفته بود تا روزی مأمون از روی عتاب بدو گفت توکه مقام علی‌الرضا ع را بهتر از دیگران میدانی و شاعر زمان خود هستی بچه بهانه مدحش نگفتی ؟ ابونواس بالبدیهة این اشعار را انشا نمود :

قیل لی انت اوحدالناس طرا	اذ تفوهت بالكلام البديه
لك من جوهرالكلام بديع	يثمرالدر فی يدى مجتنيه
فعلی ماتركت مدح ابن‌موسى	والخصال التی تجمعن فيه
قلت لااستطيع مدح امام	كان جبريل خادما لابيه
قصرت السن الفصاحة عنه	و لهذا القريض لايحتويه

مأمون دهان اورا پراز مروارید کرد و یا بعد از تحسین ، باشعار تمامی شعرا ترجیحش داد و معادل مجموع صلهٔ همهٔ ایشان را بدو عنایت فرمود . گویند (والعهدة علیهم) ابونواس بشرب‌خمر وتغزل بغلمان معروف و اولین‌کسی بوده‌که دراین دوموضوع‌افراط نموده و دامنهٔ تغزل را توسعه داده است .

درروضات‌ازحسین بن‌ضحاك نقل‌کرده‌که روزی‌ابونواس‌واردخرابه‌ای‌شد، پیرمردی را با جوانکی درآنجا دید ، پیرمرد را مخاطب داشته وگفت : مٰاهٰذِهِ التَّمٰاثیلُ الَّتی اَنْتُمْ لَهٰا عٰاكِفُونَ پیر گفت: نُریدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهٰا وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوبُنٰا وَ نَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْتَنٰا وَنَكُونَ عَلَيْهٰا مِنَ الشّٰاهِدِينَ ابونواس‌گفت :كُلُوامِنْهٰا وَاَطْعِمُوا الْبٰائِسَ الْفَقیر پس‌آن جوان‌گفت : لَنْ تَنٰالُوا البِرَّ حَتّٰى تُنْفِقُوا مِمّٰا تُحِبُّونَ بعضی ازاین‌گونه قضایا دربارهٔ ابونواس بسیار است اینك جمعی اورا طعن و قدح‌کرده‌اند .

درمجالس‌المؤمنین هم باآن‌همه شیعه تراشیش‌که معروف است اورا ازمخالفین

شمرده ، در روضات نیز در ردیف مخالفینش مذکور داشته و لکن درمنتهی المقال گوید
حکایات دایره برمذمّت او بسیار و لکن هیچ کدام مستند بناقل موثق و یاکتاب معتمدی
نیست و او از خلّصین محبّین و مدّاحین اهل بیت ع بوده است . بهتر آن است که ما هم
قضاوت دراین موضوع را بعهدهٔ کتب مربوطه محول داشته و بگذاریم و بگذریم .

پدر ابونواس از اهل دمشق و ازلشکریان مروان حمارآخرین ملوك بنی امیّه
بود ، بسمت سرحدداری باهواز رفت ، زنی حلبان نامی را درآنجا بعقد ازدواج آورد،
ابونواس و ابومعاذ وچند پسر دیگر از وی بوجودآمدند ، حلبان ابونواس را بعطّاری
تسلیم نمودکه مشغول تکسّب باشد تا روزی ابواسامه والبة بن حباب اورا دید وآثار
فطانت دراو تفطّن کرده وگفت حیف است این آثار راکه درتو میبینم ضایع کرده باشی و
زود باشدکه شعر خوب میگوئی بهتر آن است که مصاحب من گردی تا تربیتت کرده باشم .
ابونواس گفت توکیستی ؟ بعد از شناسائی گفت که والله من هم جویای تو هستم ؛ زیرا نی
که محض ملاقات تو بکوفه روم ، از معلومات بهره‌ور بوده و اشعارت را
ابونواس بمصاحبت وی ببغداد رفت واز خردسالی بشعرگفتن آغاز نمو
ن و جراح بن
گفته و غرائب لغت را ازابوزید انصاری و وقایع و ا... معتمر بن یونس است .
مثنی اخذ و درنحو سیبویه مطالعاتی وافی... ازی حسنی، ازعلمای امامیّهٔ اوائل عهد
متأخّرین مثل امرءالقیس است در ...ی سادات شیراز، فقیه فاضل ومتولی روضهٔ مقدّسهٔ
چاپ گردید وچنانچه اشاره شد اشعا... اف غازانیه گردید ، عاقبت تولیت بقعهٔ شاه صفی
مخفی نماندکه اشعار ابونو... (۹۹۴_۱۰۳۷ه ق = ظصد- غلز) بصدارت نایل
ادبا و فضلا هریکی موافق رویهٔ ... بر اسم تجلیل وتبجیل بی نهایت بکار برد، سیدحسین
با یکدیگر مغایر هستند و دیوان... حالش را در باب **القاب** بعنوان **مجتهد سیدحسین**
تمامی اشعار اورا بترتیب حروف... نیز بواسطهٔ پدرخودازشیخ ابراهیم قطیفی سابق الذکر
وجه شهرت به ابونواس ... نیامد وظاهراً نام اصلیش هم همین ابوالولی است.
و نواس (بضم نون) بمعنی حر... ۶۳۲ ت و ۱۶۶ ج ۱ نی)

از موالی جراح بن عبدالله حکمی والی خراسان بود و او هم ازقبیلهٔ بنی‌حکم از قبائل یمن میباشدکه اولاد حکم بن سعید هستند . **ولادت ابونواس** درسال یکصد وسی وششم یا نهم یا چهل و یکم یا پنجم دربصره یا اهواز ، وفاتش هم در یکصد و نود و پنجم یا ششم یا هشتم یا نهم یا دویست تمام هجرت دربغداد واقع شد ودرمقبرهٔ شونیزیه ویا در تلّی معروف به تلّ یهود درکنار نهرعیسی بخاك رفت، ترکه‌اش عبارت ازدویست دینار (که هردیناری معادل یك اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی‌است) و دوتا انگشتر بود که نقش نگین یکی ازآنها شهادتین و دیگری هم این شعر بوده است :

تعاظمنی ذنبی فلما قرنته — بعفوك ربی كان عفوك اعظما

بعد از وفاتش این‌اشعار را نیز زیر بالش او دیدند :

یارب ان عظمت ذنوبی کثرة — فلقد علمت بان عفوك اعظم

انكان لایرجوك الا محسن — فمن‌الذی یدعو ویرجوالمجرم

عوك ربكما امرت تضرعا — فاذا رددت یدی فمن ذایرحم

قص **الیك وسیلة الاالرجا — و جمیل عفوك ثم انی مسلم**

مأمون دهان **به توکلی وکفایتی — اغفرلی الـزلات انی آثم**

داد و معادل مجمرائی نقل شده‌که بعد ازمردن ابونواس درخواب از وی پرسیدندکه ابونواس بشرب‌خمر وتغزل بغلمان معرو که پیش از وفات گفته بودم مرا بیامرزید : نموده و دامنهٔ تغزل را توسعه داده است . **اذنبت لایغفرلی ذنبی**

درروضات‌ازحسین بن‌ضحاك نقل‌کرده‌که روزیف **لاارجوه من ربی**

را با جوانکی درآنجا دید ، پیرمرد را مخاطب دا وردگاری‌گوید :

آَنْتُمْ لَهٰا عٰاكِفُونَ پیرگفت: نُرِیدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهٰا **انك بالغ ربا غفورا**

قی سیدا ملكا كبیرا

صَدَقْتَنٰا وَنَكُونَعَلَیْهٰا مِنَ‌الشّٰاهِدِینَ ابونواس‌گفت **مخافة النار السرورا**

پس‌آن جوان‌گفت : لَنْ تَنٰالُوالبِرَّ حَتّیٰ تُنْفِقُوا م

دربارهٔ ابونواس بسیار است اینك جمعی اورا طعن و ۲۶۱ ج ۱ نی و ۴۳۶ ج ۷

درمجالس‌المؤمنین هم باآن‌همه شیعه تراشیش وغیره)

ابو نواس

سهل بن یعقوب بن اسحق- مکنّی به **ابوالسری**، ملقّب به **ابونواس**، در سامره خادم حضرت امام علی‌النقی ع بود ، بسیار مزّاح بود ومطایبه می‌نمود و بجهت تقیه ، تشیّع خود را بهمین طریق مطایبه اظهار میکردکه جان خود را حفظ کرده باشد. آن‌حضرت هروقتی‌که ابونواس‌گفتن اورا ازکسی‌شنیدی‌فرمودی که تو **ابونواس حق** هستی و ابونواس‌سابق، **ابونواس باطل** وضلالت‌بود. **نگارنده‌گوید :** این‌خبر هم قول قاضی نورالله وبعضی دیگر راکه ابونواس مذکور فوق (حسن بن‌هانی) را از مخالفین شمرده و طعن و قدحش نمایند تأیید مینماید .

(تنقیح‌المقال)

ابو نواس باطل
ابو نواس حق
چنانچه فوقاً اشاره شد **اولی** ابونواس حسن و **دویمی** ابونواس سهل مذکورین فوق است .

ابو النور

خواجه‌عثمان - هارونی نیشابوری ، از اکابر عرفـای اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه جامع‌علوم‌شریعت وطریقت وحافظ قرآنی ومستجاب‌الدعوة بود ، هفتاد سال ازعمر خود را باتمام ریاضت‌گذرانید، چنانـ
خزینة‌الاصفیاء (والعهدة علیه) در تمامی این مدت‌آب و طعام سیر نخوردمن و جراح بن
قرآن ختم میکرد ، اینك هیچ وقتی دعای‌او از درگاه ععه ـس بن یونس است .
این بسماع نیز ذوق و شوق تمام داشته است .یکازی حسنی، ازعلمای امامیّة اوائل‌عهد
سالم ماندن و مسلوب‌العلم شدن علمائی‌کهلا ی‌سادات‌شیراز، فقیه‌فاضل‌ومتولی‌روضهٔ‌مقدّسهٔ
بدو منسوب است . در پنجم شوال ششصاف غازانیه‌گردید ، عاقبت تولیت بقعهٔ شاه‌صفی
وفات یافت و جملهٔ قطب وقت = ۶۱۷ ،(۹۹۴_۱۰۳۷ه ق = **ظصد- غلز**) بصدارت‌نایل
سکونت او درموضعی هارون نام از توابراسم‌تجلیل وتبجیل بی‌نهایت بکاربرد، سیدحسین
(ص ۲ حالش را در باب **القاب** بعنوان **مجتهد سیدحسین**

ابو نیزر

از موالی وآزا
. نیز بواسطهٔ پدرخودازشیخ‌ابراهیم‌قطیفی‌سابق‌الذکر
میباشدکـه مس
نیامد وظاهراً نام اصلیش هم همین ابوالولی است.
اورا اسیر تـاجری از ایشان دید و ن ۶۳۲ ت و ۱۶۶ ج ۱ نی)

نجاشی که در بارهٔ مسلمین معمول داشته بوده آزادش گردانید تا بعداز وفات نجاشی امورات
حبشه مختل و هرج و مرج شد ، جمعی را نزد ابونیزر فرستادندکه اورا بجای پدرش
نشانده و تاجش برسر کنند ، حکمران وپادشاه خود شانش شناخته و اصلاً تمرّد ننمایند
لکن او قبول نکـرد وگفت بعد از نعمت اسلام کـه خـداوندم موفق بدان کـرده دیگر
طالب سلطنت نمیباشم .

مخفی نماندکه ابونیزر بسیار بلندبالا و زیباترین مردم محسوب میشد و رنگ
بشرداش هم مثل رنگ اهل حبشه نبود ، بلکه عربی‌نژاد بودن وی از قیافه‌اش هویدا
وهر کسی اورا دیدی عربی بودنش را متفطّن شدی . نیزموافق نوشتهٔ مراصد ومعجم البلدان
عین ابی‌نیزر که موضعی است درحجاز ازموقوفات حضرت علی ع و نزدیکی جبل رضوی
است منسوب بدین ابونیز میباشد . (صد وص ۷۶۶ ج ۱س و۴۸۷ ج ۱۶ عن)

ابووائل در اصطلاح رجالی شقیق بن سلمه و عمرة بن زبیر است .

قص **الواثق** درباب اوّل (القاب) بعنوان عنبری **ابوالواثق** نگارش داده‌ایم .

مأمون دهان ابه
در باب اوّل بعنوان **قاضی‌ایاس** نگارش یافته است .
داد و معادل مجمـ ياڈ
...است ازعرب‌که نخست بی‌چیز وپست مرتبه بود ولی‌اخیراً
ابونواس بشرب‌خمر وتغزل بغلمان معر
...دن شترهای او ترقی‌کـرده و بثروت نـایل و
نموده و دامنهٔ تغزل را توسعه داده است .
... ذلّت ضرب‌المثل‌گردید .
درروضات‌ازحسین بن‌ضحاك نقل‌کرده‌که روز
اثیر)
را با جوانکی درآنجا دید ، پیرمرد را مخاطب دا
اوّل بعنوان **مرشدی** مذکور شده است .
اَنْتُمْ لَهٰا عٰاكِفُونَ پیر گفت: نُرِیدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهٰا
ولی حـارث بن صبیرهٔ سهمی ، **دویمی**
صَدَقْتَنٰا وَنَكُونَ عَلَیْهٰا مِنَ الشّاهِدِینَ ابونواس گفت
بن نوح، **سومی** خذام بن ودیعهٔ انصاری
پس آن جوان گفت : لَنْ تَنٰالُوا البِرَّ حَتّیٰ تُنْفِقُوا م
موکول بدان علم شریف است .
دربارهٔ ابونواس بسیار است اینك جمعی اورا طعن و

درمجالس المؤمنین هم باآن‌همه شیعه تراشیش‌اقاب) بعنوان **برهان‌الدین** مذکوراست.

ابوالوفاء **عبدالجبار** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **مفید عبدالجبار** ذکر شده است.

ابوالوفاء **علی بن محمد بن عقیل** - در باب سوم بعنوان **ابن‌عقیل** خواهدآمد.

ابوالوفاء **مبشر بن فاتك** - در باب سوم بعنوان **ابن‌فاتك** خواهدآمد.

ابوالوفاء **محمد بن‌عمر** - عرضی حلبی، از علمای قرن یازدهم هجری حلب میباشدکه‌شاعر ماهر ومفتی وواعظ آن بلده بوده‌واز آثار قلمی‌اواست:

۱- **قصیدهٔ لامیه** که نظیرهٔ لامیة‌العجم طغرائی بوده و مطلع‌آن این است:

جلالة الفضل تشفی زلة‌الرجل وذلة‌الجهل توهی صولة البطل

اشعار دیگرش نیز بسیار است: ۲- **معادن‌الذهب فی‌الاعیان‌الذین تشرفت بهم حلب** (فی‌الاعیان المشرقة بهم حلب خل). درسال هزار و هفتاد ویکم هجرت درگذشت.

(کف وص۷۶۷ ج ۱ س)

ابوالوفاء **محمد بن محمد بن یحیی** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **بوزجانی** مذکور است.

ابووکیع **ابوولاد** } در اصطلاح رجالی **اولی** عنترة بن عبدالرحمن و جراح بن نمیح، **دویمی** حفص بن سالم و حفص بن یونس است.

ابوالولی ابن امیرشاه محمود شیرازی حسنی، ازعلمای امامیّهٔ اوائل‌عهد صفویّه‌بود،ازاجلاّی‌سادات‌شیراز،فقیه‌فاضل‌ومتولی‌روضهٔ‌مقدّسهٔ رضویّه بود، اخیراً معزول و متولی اوقاف غازانیه‌گردید، عاقبت تولیت بقعهٔ شاه‌صفی بدو مفوض‌شد ودر زمان شاه عباس اوّل (۹۹۴-۱۰۳۷ه‍ ق = **ظصد- غلز**) بصدارت‌نایل وشیخ‌بهائی‌هم درنامه‌ای‌که بدو نوشته مراسم‌تجلیل وتبجیل بی‌نهایت بکار برد، سیدحسین کرکی از تلامذهٔ شیخ بهائی (که شرح حالش را در باب **القاب** بعنوان **مجتهد سیدحسین** نگارش‌داده‌ایم) ازوی روایت‌کرده واو نیز بواسطهٔ پدرخودازشیخ‌ابراهیم‌قطیفی‌سابق‌الذکر روایت مینماید. سال وفاتش بدست نیامد وظاهراً نام اصلیش هم همین ابوالولی است.

(سطر ۱۷ ص ۶۳۲ ت و ۱۶۶ ج ۱ نی)

ابوالولید[1]

ابوالولید	احمد بن‌عبدالله - درباب‌سوم بعنوان ابن‌زیدون خواهدآمد .
ابوالولید	احمد بن محمد - درباب سوم بعنوان ابن‌الشحنة خواهدآمد .
ابوالولید	حسان‌بن‌ثابت- درباب‌اوّل بهمین‌عنوان حسان بن‌ثابت مذکوراست.
ابوالولید	حسن بن محمد - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان دربندی حسن مذکور شده است .
ابوالولید	سلیمان‌بن‌خلف- درباب‌اوّل بعنوان باجی ابوالولید ذکرشده‌است.
ابوالولید	عبدالله بن‌محمد - در باب سوم بعنوان ابن‌الفرضی خواهدآمد .
ابوالولید	عبدالملك- درباب‌سوم بعنوان ابن‌جریج خواهدآمد .
ابوالولید	محمد بن احمد - درباب سوم بعنوان ابن‌رشد خواهدآمد .
ابوالولید	مسلم بن ولید - درباب اوّل (القاب) بعنوان صریع‌الغوانی ذکر شده است .
ابوالولید	هشام بن احمد - درباب سوم بعنوان ابن‌وقشی خواهدآمد .
ابووهب	در اصطلاح رجالی حارث بن غصین و منبه صحابی است .
ابووهب	جندح- یاسلیمان‌درباب‌اوّل(القاب)بعنوان‌امرؤالقیس‌مذکوراست.
ابوالهادی	میرزا جعفر - در باب اول بعنوان قزوینی میرزا جعفر نگارش یافته‌است .
ابوهارون	در اصطلاح رجالی ابراهیم بن علاو عمارة بن جویرة و بعضی دیگر است .

۱- ابوالولید - در اصطلاح رجالی، اسمعیل‌بن‌کثیر، بشر بن جعفر جعفی، حسن بن زیاد صیقل ، ذریح بن محمد ، رفاعة بن عمرو ، عمر بن عاصم ازدی و بعضی دیگر است .

ابوهاشم[1]

ابوهاشم **اسمعیل بن‌محمد** - در باب اول بعنوان سید حمیری نگارش یافته‌است.

ابوهاشم **داود بن‌قاسم** - بن اسحق بن‌عبدالله بن جعفر طیار ابن ابیطالب ، عالم عابد زاهد عاقل متقی کثیرالروایة ، بجهت انتساب بجد امجدش جناب جعفر به **ابوهاشم جعفری** مشتهر ، فیض حضور پنج امام معصوم علیهم‌السلام را از حضرت رضا ع تا حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه درك کرده و نزد ایشان محترم و موثق و محل اعتماد بوده و از ایشان روایت نموده است . بالخصوص در امامت حضرت امام علی‌النقی ع روایات بسیاری از وی منقول میباشد وخودش گوید هروقتیکه شرفیاب حضور مبارك عسکریین ع شدم دلیل متقنی برامامت ایشان دیدم. دراوائل غیبت صغری ازسفرای مسلم‌السفارهٔ ناحیهٔ مقدسه هم بوده‌است ودرسال دویست وشصت و یکم هجرت عازم جنت گردید . (کتب رجالیه وص۴۳هب)

ابوهاشم **صوفی ،کوفی ، شامی‌الولادة والنشأة**، از اکابر عرفای اوائل قرن دویم هجرت میباشدکه دراواخر بنی‌امیه و اوائل بنی‌عباس بزهد و تقوی معروف ، مرجع استفادهٔ بسیاری از اعلام و نخستین‌کسی است‌که در دورهٔ اسلام به صوفی مشتهر گردیده است بلکه بنوشتهٔ بعضی ، اولین مخترع علم تصوف میباشد . سفیان ثوری سابق‌الذکر (متوفی بسال۱۶۰ه ق = قس) در بارهٔ وی اعتقادی‌کامل داشته وگویدکه ابوهاشم حافظ شریعت و طریقت بود ، مادام‌که اورا ندیدم معنی صوفی را ندانستم‌که چه بوده است . سال وفات ابوهاشم بدست نیامد .

(سطر ۵ ص ۳۴۷ ت و ۱۵۸ ج ۳ و ۷۲۹ ج ۲ مه)

ابوهاشم **عبدالسلام بن‌محمد** - در باب اوّل بعنوان جبائی نگارش یافته‌است .

۱ـ **ابوهاشم** - در اصطلاح رجالی جعفر بن محمد بن ابراهیم و داود بن قاسم بن اسحق وبعضی دیگر است .

ابوهاشم عبدالله بن محمد بن‌حنفیة - ملقّب به **اکبر** ، مکنّی به **ابوهاشم** ، موافق نقل از مناقب ابن‌شهرآشوب از علمای تابعین ، ثقه و جلیل‌القدر بود ، زهری و عمرو بن دینار از وی روایت کرده و درسال نود و هشتم یا نهم هجرت درگذشت . از عمدة‌الطالب نقل است‌که ابوهاشم امام کیسانیّه بوده و بیعت امامت از وی به بنی‌عباس منتقل گردید . ابن‌خلّکان گوید ابوهاشم مذکور عظیم‌القدر بود ، معتقدین امامت محمد بن حنفیّه بعد از وفات او بامامت همین ابوهاشم معتقد بوده‌اند ، او هم درسال نود و هشتم هجرت وفات‌یافت ومحمد بن‌علی بن‌عبدالله بن‌عباس را وصی خود کرد وگفت صاحب این امر (امامت) توئی یعنی درنسل تو خواهد بود و کتابهای خود را نیز بدو تسلیم نموده و شیعه را از همین قضیه بیاگاهانید اینك محمد بن علی نیز درحین وفات خود پسر خود **ابراهیم معروف به امام** را بوصایت معرفی‌کرد و درآن اوان **ابومسلم خراسانی** از خراسان نشأت‌یافته ومردم را به بیعت‌ابراهیم مذکور دعوت نمود و ابراهیم بهمین جهت مشتهر به **امام** گردید ، همین قضیه بموجب اخطار نصر بن سیارکه درآن موقع ازطرف مروان‌حمارآخرین‌خلیفهٔ بنی‌امیّه‌حکومت‌خراسان را داشته مسموع مروان مذکور شد، ابراهیم را احضار و زندانی نمود ، ابراهیم‌هم پس از قطع بمرگ‌خود برادرش عبدالله سفاح را وصی‌کرد وخودش بفاصلهٔ دوماه در زندان مرد ویا مقتول‌گردید و موفق بخلافت نشد تا سفاح ، اوّلین خلیفهٔ عباسی گردید .

نگارنده‌گوید : پرواضح‌است‌که‌این‌اخبارابوهاشم‌ازخلافت بنی‌عباس‌که ابن‌خلّکان نوشته وازطبری نیز نقل‌شده مأخوذ از پدرش محمد بن‌حنفیّه میباشدکه او نیز از والد بزرگوار خود مخزن علم الهی حضرت ولی‌اللّهی اخذ نموده است چنانچه آنحضرت در خطبهٔ زوراء و بعضی از خطب دیگر نهج‌البلاغة ظهور دولت‌عباسیّه وآمدن لشگرترك را با لسان مبارك حقایق‌ترجمان، بعرصهٔ بیان‌آورده‌اند . بنابنقل‌معتمد، ابن‌ابی‌الحدید از ابوجعفر نقیب استفسار نمودکه بنی‌امیّه ازچه راه دانستندکه خلافتشان به بنی‌عباس منتقل میشود و اوّلین خلیفهٔ عباسی هم عبدالله نامی خواهد بودگفت اصل همهٔ‌این‌قضایا

محمد بن حنفیّه و پسرش ابوهاشم است چنانچه محمد بعد از وفات حضرت علیع نزد حسنین رفته وخواستار ارث‌پدری‌گردید فرمودند، خود میدانی‌که پدرت درهم ودیناری نداشته محمد نیز تصدیق‌کرد وگفت غرض من ارث مالی نیست بلکه ارث علمی‌میباشد، پس صحیفه‌ای راکه حاوی دولت بنی‌عباس بوده بدو عنایت فرمودند و اگر برزیاده از آن مطّلعش میکردند هلاك میشد (یعنی بجهت عدم ظرفیّت)

گـر بریزی بحر را درکـوزه‌ای   چنـد گنجد قسمت یك روزه‌ای

از عیسی بن علی بن‌عبدالله بن عباس عمّ سفاح هم نقل‌است وقتی‌که برادرزاده‌اش‌ابراهیم امام، ازطرف مروان زندانی‌گردید وما فراری‌شدیم همان صحیفه راکه ابوهاشم بمحمد بن علی بن عبدالله بن عباس داده بوده و پدران ما هم‌آن را صحیفهٔ دولت میگفتند در صندوقچهٔ مسی‌گذاشته و دربعضی از نواحی شام زیر درختهای زیتون دفن‌کردیم تا پس ازآنکه خلافت ما مسلّم‌گردید همان موضع دفن صحیفه‌را هرچه کاویدیم وکندیم پیدا نشد پس‌از روی ناچاری یك جریب زمین مربع را تا بحدی‌که بآب برسد حفر نمودند بازهم چیزی بدست نیامد . نیز ابوجعفر نقیب گویدکـه امر خلافت بنی‌عباس را محمد بن حنفیّه مشروحاً بعبدالله بن عباس خبر داده بود وخود حضرت علی ع تفصیل قضیه را بعبدالله بیان نفرموده و فقط با رمز و اشاره فهمانده بودند مثل ابوالاملاك‌گفتن عبـدالله و مانندآن و اما ابن‌حنفیّه پرده از روی کار برداشته بوده است .

(ص ۱۶۹ ج ۱ نی و ۲۸ ج ۲ کا وغیره)

ابوهاشم علوی - ازاکابر سادات فضلا میباشدکه بحسب فاخر ونسب عالی معروف، با صاحب بن‌عبّاد اسمعیل(متوفی‌بسال۳۸۵هق= شفه) معاصر ومراسم‌صداقت ویگانگی بین‌ایشان دایر بود، هریکی مردیگری را میستودند. وقتی صاحب بیمار بود و بعد از صحت و بهبودی ، ابوهاشم مریض شد پس صاحب این قطعه را بدو فرستاد :

اباهاشم مالی اراك علیلا   ترفق بنفس‌المکرمات قلیلا

لترفع عن قلب النبی ص حزازة — و تدفع عن صدر الوصی غليلا
فلو كان من بعد النبيين معجز — لكنت علی صدق النبی دليلا

ابوهاشم درجواب نوشت :

دعوت اله الناس شهرا محرما — ليصرف سقم الصاحب المتفضل
الی بدنی اومهجتی فاستجاب لی — فها انا مولانا من السقم ممتلی
فشكرا لربی حين حول سقمه — الی و عافاه ببرء معجل
و اسئل ربی ان يديم علائه — فليس سواه مفزع لبنی علی

صاحب نیز بعد از قرائت ، اشعار ذیل را انشاکرده وبدو فرستاد :

اباهاشم لم ارض هاتيك دعوة — و ان صدرت عن مخلص متطول
فلاعيش لی حتی تدوم مسلما — و صرف الليالی عن فناك بمعزل
فان نزلت يوما بجسمك علة — و حاشاك منها يا علاء بنی علی
فنادبها فی الحال غيرمؤخر — الی جسم اسمعيل دون تحول

سال وفات ابوهاشم و مشخّصات دیگرش بدست نیامد .

(ملل وص ۱۶۸ ج ۱ نی وسطر آخر ص ۱۰۷ت)

ابوهاشم علی بن منصور - در باب اوّل (القاب) بعنوان ظاهر عبیدی نگارش یافته است .

ابوهالة } دراصطلاح رجالی اولی نباش بن زرارهٔ تمیمی صحابی و دویمی
ابوهبیرة } مغیرة بن عبدالسلام است .

ابوالهدی ابن میرزا ابوالمعالی محمد بن حاج محمد ابراهیم - کرباسی ّ الشهرة ، اصفهانیّ الولادة والوفاة والنشأة ، نجفیّ التحصیل ، کمال الدین اللّقب ، از اکابر علمای معاصر ، عالمی است عامل فاضل کامل ادیب بارع فقیه اصولی رجالی عابد زاهد متّقی در زهد و ورع و تقوی بی بدل وضرب المثل ، در تجلّی بصفات فاضله وتخلّی از اوصاف نازله طاق ، دارای مکارم اخلاق و بعضی از مکاشفات و امور غریبه بدو منسوب است .

خلاصهٔ ادوار زندگانی سعادت منوال آن منبع کمال بطوراجمال موافق آنچه در دیباچهٔ تألیف منیفش سماءالمقال بقلم سعادت رقم فرزند ارجمندش آقای میرزا محمد

عکس آقای میرزا بوالهدی کرباسی -۳

کلباسی نگارش یافته بدین شرح است : عمدهٔ تحصیلات علمی را دراصفهان نزد والد معظّم خود خاتمه داد ، بمرام ادامهٔ تحصیلات علمیّه بنجف مشرّف و درحوزهٔ درس استدلالی فقهی و اصولی آخوند ملاکاظم خراسانی وسید محمدکاظم یزدی سابق الذکر حاضر و بمقام علمی بس عالی نایل گردیده وگوی سبق از دیگران ربود، پس بوطن مألوف خود مراجعت نموده و حوزهٔ درس فقه و اصول و رجال او مرجع افاضل رجال شد، بالخصوص تبحّر رجالی او کالشّمس فی رابعة النهار واضح وآشکار و مورد تصدیق اکابر بود . از سیدحسن صدر و میرزا محمد هاشم خوانساری چهارسوقی سابق الذکر وحاج ملاعلی محمد نجف آبادی اجازهٔ روایتی داشته وخودش نیز از مشایخ اجازهٔ آقای سید شهاب الدین نجفی نزیل قم (آقای نجفی) وسیدحسن خراسانی و شیخ عبدالحسین گروسی بوده و برای هریك از ایشان اجازهٔ مبسوطی نوشته است .

از تألیفات او است :

۱- **البدرالتمام والبحرالطمطام** درشرح حال والد ماجد و جد امجد مذکورین خود که بضمیمهٔ رسائل اصولیهٔ والد ماجدش چاپ شده است ۲- **حاشیهٔ کفایةالاصول** استاد معظم خود آخوند خراسانی مذکور ۳- **الدرالثمین فی جملة من المصنفات والمصنفین** ۴- **زلات الاقدام** در اشاره باشتباهات رجالی بعضی از اهل علم ۵- **سماءالمقال فی تحقیق علم الرجال** که در سال هزار و سیصد و هفتاد و دویم هجری قمری دربلدهٔ طیبهٔ قم چاپ وموشح بتقریظی میباشد که آقای سید صدرالدین صدر نزیل قم از مراجع و زعمای وقت با قلم میمنت شیم خود برآن نوشته است ۶- **الفوائدالرجالیة** که حاوی سی فائدهٔ مهم دایر به رجال و درایه میباشد .

علاوه براینها حواشی بسیاری ببعضی ازکتب فقهی و اصولی و رجالی نگاشته است . صاحب ترجمه درماه ربیع الثانی هزار و سیصد و پنجاه و ششم هجرت دراصفهان برحمت ایزدی نایل شد و درمقبرهٔ مخصوص این خانواده از تخت پولادآن بلده جنب

والد معظّم خود مدفون گردید و ظاهراً نام اصلیش هم همین ابوالهدی بوده وهمانا تعرّض بشرح حال او محض توهّم کنیه بودن و بعضی از دواعی دیگر میباشد والاّ خارج از موضوع این کتاب وشرح حال اجمالی هریك از والد وجدّ مذکورین اورا بعنوان ابوالمعالی وکرباسی از این کتاب نگارش داده‌ایم .

ابوالهذیل در اصطلاح رجالی بکر بن عبدالله و سیف بن عبدالرحمن و بعضی دیگر است .

ابوالهذیل زفر بن هذیل - بن جذیمة بن عمرو بن جنحور بن جندب ، محدّث فقیه حنفی ، که گاهی بجهت انتساب بجدّ یازدهمینش عنبر به عنبری موصوفش دارند ازجملهٔ اصحاب حدیث میباشدکه اخیراً مسلك ابوحنیفه را ستوده و دراحکام دینیّه باستحسان و رأی و قیاس عمل میکرده‌است .

گویند شخصی شراب خورده و متردّد بوده است که زن خود را طلاق داده یا نه ایـك حکم شرعی قضیه را از ابوحنیفه و سفیان ثوری و شریك بن عبدالله علی‌الترتیب استفسار نمود ، اولی گفت مادام که قطع بطلاق نداری زوجیت باقی وتردید بی‌اثر است، دویمی امر برجوع احتیاطی نمودکه اگر در واقع طلاق هست بواسطهٔ رجوع لغو شود و زوجیت بحال اوّلی برگردد والاّ زوجیت اولیه بحال خود باقی وآن رجوع بی‌اثر و بی‌ضرر است، سیمی گفت نخست طلاقش داده وبعدازآن رجوع کندکه آن رجوع نیز بی‌اثر نباشد. درمرتبهٔ چهارم مسئله را از همین زفر پرسیده وسه فقره جوابهای مذکوره را نیزاظهار داشت پس زفر خندیده وگفت مَثَل اینها بدان مانَدکه آب ناودان بجامهٔ کسی برخورد و درطهارت و نجاست آن شك داشته باشد پس بقول ابوحنیفه مادامیکه قطع بنجاست نکرده پاك و نمازش صحیح است ، بفتوای ثوری باید احتیاطاً بشویدکه اگر در واقع نجس بوده پاك باشد والاّ آن شستن امری است زاید و بی‌ضرر، بزعم سومی نخست باید بدان جامه شاشیده و بعدازآن تطهیر نماید . باری انصاف آن است که این تمثیل زفر عیناً مطابق ممثّل بوده و دقّت نظر بخرج داده است . وفات زفر بسال صد و پنجاه و

هشتم هجرت درچهل ودو سالگی واقع و پدرش هذیل والی اصفهان بوده است .
(ص ۲۰۸ ج ۱ تاریخ ابن‌خلکان)

ابوالهذیل **محمد بن هذیل** - بن عبدالله بن مکحول ، بصری البلدة، عبدی الولاء ، معروف به **علاف**، از موالی عبدالقیس و از اکابر علمای متکلمین معتزلهٔ بصره بلکه امام و استاد ایشان بود ، در تشیید مبانی مذهب اعتزال و تأسیس اصول و قواعدآن مقالات بسیاری داشت ، درمناظره وجدل بی‌بدل بود، میلاس نامی از علمای یهود ، اورا با چند نفر دیگر جمع کرده وبنای مباحثهٔ مذهبی گذاشت، تا بعد ازمذاکرات بسیاری علاف غالب وفایق آمد ومیلاس ملزم بقبول دین‌مقدس‌اسلامی شد ، علاف نیز بهمین جهت **کتاب میلاس** نامی تألیف داد . یك فقره مناظرهٔ علی بن اسمعیل میثمی نیزکه درمسئلهٔ امامت با علاف داشته تحت‌عنوان **میثمی علی** مذکورافتاد، دراواخر عمر نابینا وناشنواگردید ولی بازهم ازمناظره دست‌بردارنبود تا بسال دویست و بیست و ششم یا هفتم یا سی و پنجم هجرت در سامره درگذشت .
(ص ۴۳ هب و ۶۹۷ ت و ۵۴ ج ۲ کا و۳۱۷۳ ج ۴س)

ابوهریرهٔ ابار
ابوهریرهٔ بزاز } ظاهراً همان **ابوهریرهٔ عجلی** مذکورذیل‌است و رجوع بدانجا نمایند .

ابوهریرهٔ راوندی چنانچه تحت عنوان **هریریه** از باب اول اشاره نمودیم نامش عبدالله و مؤسس و سرسلسلهٔ هریریه بوده و مذهب هریریه و راوندیه بدو منسوب است .

ابوهریرهٔ صحابی از مشاهیر اصحاب حضرت رسالت ص میباشدکه نام او محل خلاف و مابین عبدالله و عبدالرحمن بن صخر وغیره مردد و تا سی و چند قول نقل‌کرده‌اند و این درجه اختلاف‌اسمی ازمختصات وی‌بوده ودربارهٔ هیچ یك از طبقات متنوعه این درجه از اختلاف را سراغ نداریم . حال‌او هم مثل نام او محل خلاف و جدال علمای رجال است ، از**حیاةالحیوان دمیری** نقل استکه شطرنج بازی ابوهریره مشهور وهم دروغگوترین مردم بحضرت رسول ص بود، بهمین‌جهت از

طرف خلیفهٔ ثانی محکوم بتأدیب و تازیانه شد و ازنقل حدیثش قدغن فرمود . عایشه نیز روایات اورا ردّ کرده و متّهم بجعل حدیثش میداشت .

ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغة گوید که معاویه جمعی ازصحابه وقومی از تابعین راکه ابوهریره و عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه نیز ازآن جمله بوده‌اند برای جعل اخبار کاذبه درقدح و طعن حضرت علی ع و تبرّی ازآن‌حضرت نامزد و معین نمود و حق‌العمل‌کافی و وافی برای‌ایشان تخصیص داد، ایشان نیز موافق دلخواه معاویه معمول میداشتند و مانند اینها . **در قاموس‌الاعلام گوید :** نام اصلی جاهلیّتی او عبدقیس ، نام اسلامی او عبدالرحمن ، پدرش صخر و درسال غزوهٔ خیبر بشرف‌اسلام مشرّف شد ، هم درهمان غزوه حاضر و افقر اصحاب بود ،کسب و تجارت و ثروت ومشغولیّتی نداشت ، اینك غالباً ملازم حضور حضرت نبوی ص بود ، بهمین جهت و بجهت دارا بودن قوهٔ حافظهٔ زیاد باستماع وحفظ و روایت احادیث شریفهٔ بسیاری موفق‌آمد، به‌احفظ‌صحابه معروف بود و بفرمودهٔ بخاری زیاده برهشتصد نفر از اصحاب و تابعین از ابوهریره نقل حدیث مینمایند .

وجه‌تسمیهٔ ابوهریرهآنکه وی بسیارگربه‌دوست بوده بحدّی‌که یك مرتبه درموقع تشرّف بحضورحضرت‌نبوی ص بچهٔ‌گربه‌ای دردامن یاآستین داشت پس‌آن‌حضرت اورا به‌خطاب ابوهریره مخاطب داشت اینك ازآن ببعد لقب مشهوری وی شد و اسم اصلی او بکلّی متروك‌گردید ، هریرة با صیغهٔ مصغّر بعربی بمعنی گربهٔ‌کوچك است . **وفات ابوهریره** بسال پنجاه و هفتم یا نهم هجرت درهفتاد وهشت سالگی درمدینه واقع‌گردید .

(ص۲۲ ج۱لر و ۱۲۱ ج۲خه و۴۳ هب و ۸۰ ج۱فع و ۷۶۷ ج۱س)

ابوهریره

عجاج - در باب اول ضمن شرح حال پسرش تحت عنوان رؤبه مذکور شده است .

ابوهریرهٔ‌عجلی

از مشاهیر متقین شعرای اهل بیت عصمت ع و مدّاح حضرت صادق ع بوده وآن حضرت اشعار اورا میستود ، بعد از وفات

آن‌حضرت در همان موقعی‌که نعش مبارك را به بقیع نقل میدادند درمقام‌توجّع وتألّم این مرثیه را گفته است :

اقــول و قــدرا حوا بــه یحملونه — علی کاهــل من حاملیــه و عــاتق
اتــدرون ماذا تحملــون الی الثری — ثبیرا ثوی من‌رأس‌علیاء(علیاءخا) شاهق
غداة (حثی الحاثون) فــوق ضریحه — ترابا و اولــی کان فــوق المفارق
ایا صــادق ابــن الصادقین الیــة — بــآبائك الاطهــار حلفــة صــادق
لحقاً بکم ذوالعرش اقسم فی‌الوری — فقــال تعــالــی الله رب المشارق
نجوم هــی اثنی عشرة کــن سبقــا — الــی الله فی‌علــم من الله ســابق

همین اشعارکه بابوهریرهٔ عجلی منسوب‌است بنقل اعیان‌الشیعة درمقتضب‌الاثر ابن‌عیاش و هم‌چنین غیراز بیت آخری را نیز در منـاقب ابن‌شهرآشوب بـه ابوهریرهٔ ابار نسبت داده‌اند . از اینجا استکشاف توان نمودکه ابوهریرهٔ عجلی همان ابوهریرهٔ ابـار است کـه بعضی به عجلی‌اش موصوف و دیگری به ابارش متّصف داشته‌اند بلکـه یکی بودن آنها مصرّح به بعضی از اجلّه است چنانچه دراعیان‌الشیعة ازطلیعه نقل‌کرده‌که ابوهریرهٔ ابار عجلی شاعر عابد و متّقی بوده وحضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام را ملاقات نموده و درسال یکصد و پنجاه وچندم ه وفات‌یافت . درمناقب ابن‌شهرآشوب نیزازبعضی تواریخ نقل کرده‌که نامهٔ ابومسلم خراسانی وقت شب بحضرت صادق ع رسید آن‌حضرت بعد از خواندن‌آن ، روی چراغش گذاشته و بسوزانید ایلچی‌گمان‌کردکه سوزاندن‌آن بجهت‌کتمان اسرار مندرجه درآن بوده پس خواستار جواب گردید آن‌حضرت فرمودند جواب همان‌است‌که دیدی پس‌ابوهریرهٔ ابار از اصحاب‌آن‌حضرت دراین موضوع‌گفت :

ولما دعاالداعون مولای لم یکن — لیثنــی علیهــم عزمــه بصواب
و لما دعـوه بالکتاب اجــابهم — بحرق الکتاب دون رد جــواب
وما کان مولای کمشری ضلالــة — ولا ملبسا منهــا الردی بثواب
و لکنــه لله فــی‌الارض حجــة — دلیل الــی خیر و حسن مآب

چنانچه اشاره نمودیم حضرت صادق ع شعر ابوهریره را می‌ستوده‌است . ازمعالم‌العلماء نقل است‌که ابوهریرهٔ عجلی ازمجاهرین شعرای اهل‌بیت بود ، بروایت ابوبصیرحضرت

صادق ع فرمودکسی هست‌که شعر ابوهریره را برای ما بخواند، درخلاصهٔ علامه هم از عقیقی نقل‌کرده‌که آن‌حضرت **ابوهریرهٔ بزاز** را برحمت یاد فرمود .

نگارنده‌گوید : ظاهر آن‌است‌که ابوهریرهٔ بزاز نیز همان ابوهریرهٔ عجلی بودکه گاهی به بزاز نیز موصوفش دارند و درنتیجه گوئیم ابوهریره‌ای‌که از اصحاب حضرت صادق و مدّاح اهل‌بیت و اشعارش نیز ممدوح ومورد تحسین‌آن‌حضرت بوده ظاهراً یك نفر است و بس‌که درکلمات روات و ارباب‌تراجم به **عجلی** معروف وگاهی به **ابار** متصّف وگاهی به **بزاز** موصوف میباشد . بهرحال در هیچ‌کدام از مواضعی‌که ابوهریرهٔ بزاز یا ابار یا عجلی را بهمین عنوان کنیه نگارش داده‌اند تصریحی بنام وی نشده است . بسط زاید محض اطناب و خروج از وضع‌کتاب بوده و محول بکتب مبسوطه میباشد .

(قب وعن وص ۴۳ هب و ۱۷۴ ج ۱ نی وکتب رجالیه)

ابوهفان
ابوهلال
دراصطلاح رجالی **اولی** عبدالله بن احمد بن‌حرب بن مهزم و **دویمی** نیز عامر مزنی است .

ابوهلال
حسن بن‌عبدالله - بن‌سهل بن‌سعید بن یحیی بن مهران عسکری ، از ادبای نامی قرن چهارم هجرت میباشدکه ادیب نحوی لغوی شاعر ماهر، فقیه فاضل ، از تلامذهٔ حسن بن عبدالله بن سعید عسکری سابق‌الذکر و خواهرزادهٔاو بوده ومحض‌احتراز از ذلّت طمع ودنائت، بزّازی میکرد مثل‌میوه‌فروشی معاصرش‌ابوالفرج و اواء و روفوگری معاصردیگرش سری رفاء ونظائر ایشان . ازاشعار طریفهٔ ابوهلال‌است‌که درعدم مساعدت زمان وشکوه ازناملایمات ابنای روزگارگوید :

جلوسی فی‌سوق ابیع و اشتری	**دلیل علی ان الانام قرود**
ولا خیر فی‌قوم تذل کرامهم	**و یعظم فیهم نذلهم و یسود**
و یهجوهم عنی رثاثة کسوتی	**هجاء قبیحا ما علیه مزید**

اذا کان مالی مال من یلقط العجم	**وحالی فیکم حال من‌حاك اوحجم**
فاین انتفاعی بالاصالة والحجی	**وما ربحت‌کفی من‌العلم والحکم**
ومن‌ذاالذی فی‌الناس یبصر حالتی	**فلا یلعن القرطاس والحبر والقلم**

این‌گونه اشعار طریفه‌اش بسیار واز تألیفات او است :

۱- **الاوائل** وموافق کشف‌الظنون ابوهلال نخستین کسی‌است‌که دراین موضوع تألیف‌کتاب نموده و لکن چنانچه در شرح حال هشام بن محمد کلبی (متوفی بسال ۲۰۴ھ ق = **رد**) اشاره نمودیم او هم‌کتابی درخصوص اوائل تألیف داده است ۲- **التفضیل بین بلاغة العرب والعجم** که در استانبول ضمن یك مجموعه چاپ شده‌است ۳- **جمهرة‌الامثال** که دربمبئی مستقلا ودرمصر نیز در حاشیهٔ مجمع‌الامثال میدانی بطبع رسیده است ۴- **کتاب الدرهم والدینار** ۵- **ماتلحن فیه‌الخاصة** ۶- **المحاسن فی‌تفسیر القرآن** وغیراینها .

وفات ابوهلال در اواخر سال سیصد و نود و پنجم هجرت ویا بعد ازآن سال بوده است و ازتألیف کتاب اوائل مذکور فوق در دهم شعبان همین سال فراغت یافته و نسبت **عسکری** به عسکر مکرم از ناحیهٔ اهواز است .

(کف وص ۱۳۲۷ مط و۲۸۳ ج ۲ ع و ۴۴ هب و ۲۵۸ ج ۸ جم)

ابوهلال‌مدینی غصین بن براق احدب مغنی ، مکنّی به **ابوهلال**، از شعرای اعراب قرن سوم هجرت میباشدکه با دعبل خزاعی سابق‌الذکر (متوفی بسال ۲۴۵ھ ق = **رمه**) معاصر بود، در زمان‌او ببغدادآمده واز اشعار او است:

فلو ان مابی بالحصی فلق الحصی	**و بالریح لم یوجد لهن هبوب**
ولو اننی استغفرالله کلما	**ذکرتك لم تکتب علی ذنوب**
ولو ان انفاسی اصابت بحرها	**حدیدا اذن ظل‌الحدید یذوب**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۳۳۲ ج۱۲ تاریخ بغداد)

ابوهلقام
ابوهمام
ابوهمدان
ابوهند
در اصطلاح رجالی **اولی** تلب بن ابی‌سفیان یقظان بن ثعلبهٔ صحابی ، **دویمی** اسمعیل بن همام بن‌عبدالرحمن، **سومی** قاسم بن بهرام قاضی هیت، **چهارمی** هم بر بن عبدالله داری وعبدالله بن سعید مدنی است .

ابوالهندام رجوع به **ابوالهیدام** نمایند.

ابوالهول عامر بن عبدالرحمن - حمیری ، مکنّی به **ابوالهول**، ازشعرای اوائل عهد خلافت عباسیّه میباشدکه بسیار بدزبان وهرزه‌درای بود، مردمان بسیاری‌را هجوکرده وفضل بن‌یحیی وزیر برمکی (متوفی‌بسال۲۰۳ھ ق =

دج) را نیز در ایّام جوانیش هجوها گفته است تاآنکه نوبت خلافت به هرون‌الرشید رسید و برمکی‌ها بمقام صدارت و وزارت نایل و فضل هم بحکومت خراسان منصوب گردید روزی فضل امر باحضار شعرا داد ، ابوالهول هم درآن‌جمله حاضر بود ، فضل از وی پرسیدکه من و پدرم را بچه نظر میبینی‌گفت اشعار مرا گوش بده وبعدازآن هرچه اراده داری بکن پس چند شعر فرو خواندکه ازآن جمله است :

ومالی الی‌الفضل بن یحیی بن‌خالد	من‌الجرم مایخشی علی به الحقد
سوی اننی جلیت شعری بذکره	وما حل بی فی‌ذاك قتل ولاجلد
فبت راضیا لایبتغی منك غیره	ورایك فی‌ماکنت عود تنابعد

فضل‌ازوی‌راضی‌شد و با نعام‌ده‌هزاردرهمش مفتخرگردانید. سال‌وفات‌ابوالهول بدست‌نیامد.

(ص ۳۴۱۴ ج ۴ س و ۲۳۷ ج ۱۲ تاریخ بغداد)

ابوالهیثم در اصطلاح رجالی حصین بن عامرکلبی، خالد بن عبدالرحمن عطار، مالك‌بن تیهان میباشد وشرح‌حال‌مالك‌را ذیلاً مینگاریم.

ابوالهیثم **خالدبن‌عبدالله‌بن‌یزید**- بجلی‌قسری،مکنّی به‌**ابوالهیثم وابویزید**، از فصحای خطبای عرب میباشدکه بسیار سخی وکثیرالعطا و از طرف هشام بن عبدالملك دهمین خلیفهٔ اموی (۱۰۵-۱۲۵ه ق = قه- قکه) امیرکوفه و عراقین بوده و اعرابی دوشعر درحق اوگفته است :

لزمت نعم حتی کانك لم تکن	سمعت من‌الاشیاء شیئا سوی نعم
وانکرت لاحتی کأنك لم تکن	سمعت بها فی‌سالف‌الدهر والامم

با نعام ده‌هزاردرهم‌نایل‌گردید وشعرای‌وقت‌مدایح‌بسیاری‌درحق‌اوگفته و بصلات‌بی‌شماری نایل‌گردیده‌اند . درسال صد و بیستم هجرت ازامارت معزول‌شد تا در ذیقعدهٔ سال‌بیست و پنجم یا محرم بیست و ششم هجرت (بشرحی‌که ضمن شرح‌حال ابوبرده عامر مذکور داشتیم) بقتل رسید .

ناگفته نماند ابوالفرج اصفهانی گوید : که خالد از اولاد کاهنی شق نام بوده و ابن‌خلّکان‌گوید شق هم خالدزادهٔ کاهنی دیگر سطیح نام است‌که ظهور حضرت خاتم ص

را پیش از وقت خبر داده بود ، قصهٔ او درتعبیر خوابی‌که دراین موضوع بوده مشهور و این دوخاله‌زاده از اعاجیب دنیا بوده‌اند چنانچه **سطیح** جسدی بوده بی‌اعضا وجوارح ، روی او در سینه‌اش بوده وسر وگردن نداشت ، قادر بر نشستن نبوده مگر درحال غضب که منتفخ ودمیده شده ومی‌نشست . **اما شق** هم بشکل یك نیمهٔ انسانی بوده وفقط یك‌پا ویك چشم داشته است ، هردو بحکم‌کهانت از بعضی قضایای‌آینده خبر میدادند وهردو دریك روز متولد و ششصد سال زندگانی کرده‌اند .

نگارنده گوید : قضیهٔ شق و سطیح و تعبیرخواب سیف بن ذی‌یزن‌که مشعر بظهور نور مبارك حضرت رسالت ص و زوال ملك و شوکت او بوده از بسیاری ازکتب متداوله منقول و درجلد عیسی ناسخ‌التواریخ مبسوطاً نگارش داده است .

(ص ۱۸۶ ج ۱ کا وغیره)

ابو الهیثم

خالد بن مخلد - کوفی قطوانی ، محدّث‌معروف ازمشایخ‌بخاری بوده و درصحیح بخاری از او روایت مینماید . بنوشتهٔ بعضی ، اظهار تشیّع‌کرده بلکه غلو و افراط داشته و بنقل معتمد ابوداود سجستانی هم‌که یکی از اصحاب ستهٔ اهل سنّت وجماعت‌است‌گویدکه خالد بن‌مخلد صدوق بوده لکن‌تشیّع میکرده است بلکه همهٔ ایشان باعلم بمذهب او با احادیث او احتجاج مینمایند . وی در پانزدهم محرم سال دویست و سیزدهم درعهد مأمون درگذشت و درکتب رجال شیعه اسمی از وی ندیدم . (ص۱۰۱ج۳نی وغیره)

ابو الهیثم

مالك بن تیهان - انصاری اوسی ، ازاکابر اصحاب‌حضرت‌رسالت‌ص و حضرت امیرالمؤمنین ع و حاضرین بدر و احد و صفّین و مشاهد دیگر میباشد ، موافق‌آنچه درعنوان **سابقین و اثنی‌عشر** ازباب اوّل اشاره‌نمودیم یکی از سابقین بوده وهم یکی از دوازده تن میباشدکه درمسئلهٔ خلافت از در اعتراض وارد و بابوبکر پند و نصیحت کردند لکن مؤثّر نیفتاد . اخبار وآثار دینیّهٔ بسیاری مشعر برجلالت وکثرت‌خلوص و ارادت او وارد است و این‌اشعارکه بخلافت‌حقّهٔ‌حضرت

علی ع اشعار دارد از او است :

قل للزبیر وقـل لطلحة اننـا	نحن اللـذون شعارنـا الانصـار
نحن اللذون رأت قـریش فعالنا	یـوم القلیب اولئـك الکفـار
کنـا شعـار نبینـا و دثـاره	نفدیـه منـا الـروح والابصار
ان الـوصی امامنـا و ولینـا	بـرح الخفـا وبـاحت الاسرار

زمان وفات مالك بین ارباب سیر، ما بین زمان حضرت پیغمبر وعمر و اندکی بعدازصفّین مردّد و لکن مشهور و اقرب بصحت آن است که درسال سی و هفتم هجرت درغزوهٔ صفّین بشهادت رسیده است و فقرات خطبهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع که میفرماید : (**این عمار بن یاسر و این ابن التیهان و این ذوالشهادتین** تاآنجاکه فرماید ، **ونظرائهم من اخوانی الذین قتلوا بصفین** نص صریح دراین باب است . (تنقیح المقال وغیره)

ابوالهیذام کلاب بن حمزة - عقیلی ، عالم ادیب لغوی شاعر خطّاط میباشد که خط او معروف، دراصول شعر و خط خبیر، دراصل ازاهالی حرّان بوده که در بادیه اقامت گزیـد ، **کتاب الاراکة** وکتاب **جامع النحو** وکتاب **ما تلحن فیه العامة** ازتألیفات او بوده و این شعر هم از او است :

مسطح اصـدر عکلا ولـه	ضغث تشجذ قیظ بن فخز

که تمامی حروف هجای عرب را بدون تکرار حاوی، مصراع اوّلی تنها حروف بی نقطه ودویمی هم با نقطه است . سال **وفات ابوالهیذام** بدست نیامد ، لکن بعدازسیصد هجرت بوده است . **اما لفظ هیذام** را درمعجم الادبا بعد از حرف اوّل یای حطّی و ذال بانقطه نوشته ودرفهرست ابن الندیم نون ودال بی نقطه نوشته (ابوالهندام) ودرجایی دیگرچیزی بنظر نرسید . (وص۱۲۲ف و۲۰ج۱۷جم)

ابویحیی[۱]

ابویحیی حماد بن عمر- درباب اوّل (القاب) بعنوان **عجرد** مذکور است .

۱- **ابویحیی** - در اصطلاح رجالی ، ابراهیم بن ابی البلاد ، احمد بن داود بن سعید فزاری ، بحر بن عدی، حبیب بن ابی ثابت، حکم بن سعد ، زکریا بن سواده و جمعی بسیار*

ابو یحیی — زکریا بن احمد - در باب اوّل بعنوان لحیانی زکریا مذکور است .

ابو یحیی — زکریا بن محمد- در باب اوّل بعنوان انصاری زکریا نگارش یافته است.

ابو یحیی — سیدجعفر- در باب اوّل بعنوان حلی سیدجعفر مذکور شده است .

ابو یحیی — عبدالرحیم - در باب سوم بعنوان ابن نباته عبدالرحیم خواهد آمد.

ابو یحیی — عبدالله - در باب اوّل (القاب) بعنوان جهنی نگارش یافته است .

ابو یحیی — علی بن غراب - در باب اوّل بعنوان فزاری علی نگارش یافته است .

ابو یحیی — عیسی - در باب اوّل بعنوان حاجری مذکور است .

ابو یحیی — لیث بن بختری - بعنوان ابو بصیر لیث نگارش دادیم .

ابو یزید[1]

ابو یزید بسطامی — طیفور بن آدم - ذیلاً ضمن شرح حال ابو یزید بسطامی طیفور بن عیسی مذکور است .

ابو یزید بسطامی — طیفور بن عیسی - بن آدم بن عیسی بن علی بن سروشان واینکه در بعضی از تراجم طیفور بن عیسی بن سروشان ودر بعضی دیگر طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان نوشته‌اند من باب نسبت بجدّ است که دراوّلی پدرش عیسی را بجدّ سومش منسوب ودر دویمی هم جدّش آدم را بجدّ دویمش سروشان منتسب داشته‌اند . بهرحال لقبش سلطان العارفین ، شهرتش بجهت انتساب بمولد و موطن خود

*دیگر میباشد ودراصطلاح ارباب تراجم نیز کنیهٔ جمعی وافر بوده ودرتحت عناوین متفرقه در این کتاب نگارش داده‌ایم وبعضی ازایشان را بترتیب اسامیشان دراینجا تذکر میدهد ودرهرکدام که اسم خاصی نداشته ویا دسترس ما نشده ترتیب در قیود منضمی ایشان رعایت خواهد شد .

۱- ابو یزید - در اصطلاح رجالی ، خالد بن یزید و بعضی دیگر از اصحاب حضرت صادق وحضرت رضا ع میباشد و دراصطلاح ارباب سیر نیز کنیهٔ جمعی از اکابر بوده وبعضی‌از ایشان را بترتیب معهود تذکر میدهد .

شهر بسطام (از بلاد خراسان) **بسطامی** و **فاضل بسطامی** ، کنیه‌اش هم **ابویزید** است که بحکم قاعدهٔ زبان عرب تخفیف یافته و به **بایزید** و **بایزید بسطامی** مشتهر میباشد . وی از اکابر عرفا و ارباب طریقت است که زهد و مقامات عرفانی او مشهور و درعداد طبقهٔ اولی این سلسله معدود بوده و ازجملهٔ اولیاءاللّهش میشمارند .

جنید بغدادی باآن همه شهرت آفاقی که دارد گوید که بایزید درمیان ما چون جبرئیل است درمیان فرشتگان . وی ولیّ مادرزاد بوده‌است ، ذوالنون مصری بدو پیغام داد که تاکی درخواب خواهی‌شد که قافله گذشت ابویزید هم پیغام داد که مرد آن است که شب را تمام بخوابد و باوجود این صبح پیش از قافله بسرمنزل برسد ، ذوالنون گفت که این مقام گوارا باد برای او که ما قابل این مقام نیستیم .

بالجملة ابویزید دراوائل قرن سوم هجرت در زمان معتصم هشتمین خلیفهٔ عباسی (۲۱۸-۲۲۷ه ق = **ریح - رکز**) بمدارج عالی عرفان ارتقا جست ، صیت کراماتش که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند در تمامی اقطار بنهایت اشتهار رسید و مسلّم یگانه و بیگانه گردید . علاوه برمراتب عرفانی دارای علوم شریعت بلکه دربدایت حال بهمین عنوان معروف بود و اخیراً قدم بجادهٔ عرفان گذاشت تا برتبتی بلند موفق آمد. بفرمودهٔ روضات‌الجنّات علاوه بر کتب اهل طریقت دربعضی ازکتاب‌های اهل شریعت نیز به‌فوز و فلاح و رشد و صلاح وجلالت قدر وتمامیّت معرفت وکثرت ریاضت معروف وصاحب مقالات نافعهٔ بسیاری میباشد . پرسیدند که بواسطهٔ کدام عمل بمقامات عالی رسیدی گفت با بدن عور وشکم گرسنه . نیز گوید اگرکسی را ببینید که ازکثرت کرامت قدرت طیران هوا پیدا نماید بازهم بدین حال او فریب نخورید و حسن خدمت اورا درامتثال احکام دینیّه و حفظ حدود و نوامیس شرعیّه منظور نظر دارید .

مشایخ ابویزید : گویند که صد و سیزده نفر شیخ ومرشد را خدمت کرده وعاقبت دراثر ارشاد حضرت صادق علیه‌السلام (که در یکصد و چهل و هشتم هجرت وفات یافته و صد و چهاردهمین پیروی میباشد) طریقت حقّه را دریافته وهیجده یا سی‌سال سقّائی

آن خانوادهٔ جلیله را نمود واز تلامذه بلکه اهل اسرارآن‌حضرت نیز بوده‌است تاآنکه روزی اورا امر نمودکه‌کتابی را از رف خانه بیاورد ،گفت یاابن‌رسول‌الله رف‌کجاست؟ آن‌حضرت فرمود دراین مدت‌که اینجا هستی رف خانه راکه بالای سر تست نشناختی ؟ گفت درتمامی این مدت اشتغال تمام فکر من بوجود مقدّس تو و انوار تو بوده و اصلاً بچیزی دیگر توجهی نشده است . آنحضرت فرمودکه پس امر تو بپایان رسیده (یعنی در ارشاد) اینك وقت است‌که به بسطام بروی و مردم‌آنجا را بتوحید و نبوت و طرف اولیاءالله دعوت‌کنی او نیز اجابت‌کرد ویا بروایتی، رفیقی موافق وخلعتی را درخواست نمودآن‌حضرت نیز جبّهٔ شخصی خودراکه در برداشته بدو عنایت‌فرمود، پسرش‌محمد را نیز همراهش نمود پس هردو ببسطام رفتند و جناب محمد پیش از ابویزید در همانجا وفات یافت و قبرش هم مزار مردمان میباشد و ابویزید مشغول انجام وظیفه بوده است .

جمعی دیگر با درنظر گرفتن سال ولادت و وفات‌ابویزید (که ذیلاً خواهدآمد) ملاقات اورا باآن‌حضرت مستبعد بلکه ممتنع شمرده و این ملاقات واستجازه واسترشاد و استنارهٔ او از انوار ولایت مطلقه را بحضرت رضا ع (متوفی بسال ۲۰۳ه ق = رج) منسوب داشته و استرشاد و استجازه و استناره از انوار قدسیّهٔ حضرت صادق ع را (که درکلمات‌جمعی دیگر ازاهل فن مذکوراست) حمل‌برعالم معنی‌کرده‌اندکه از روحانیّت آن‌بزرگوار استمداد و اخذ فیوضات الهیّه نموده است ، یااینکه از سهو و اشتباه‌کاتب بوده‌که بعوض حضرت رضا حضرت صادق نوشته ویا اینکه ابویزید بسطامی از عرفا ، دونفر بوده یکی فیض حضور حضرت صادق ع را درك‌کرده وبه کبیر موصوف و دیگری بشرف حضورحضرت رضا ع مشرّف وبه صغیر معروف‌است . در روضات‌هم در دفع‌اشکال مزبورملاقات ابویزید باحضرت‌صادق ع، همین وجه‌آخری‌را تقویت‌کرده وبتعدّدبایزید قائل شده است . در تأییدآن از معجم‌البلدان نقل‌کرده‌که ضمن‌شرح شهر بسطام‌گوید : قبر **ابویزید طیفور بن عیسی بن سروشان** زاهد بسطامی، دروسط همان‌شهر درجنب‌بازار است ، نیز ازآن شهر برخاسته **طیفور بن‌آدم بن عیسی بن‌علی زاهد بسطامی اصغر** و بعد

از نقل این جمله‌گوید : بنابراین ممکن است‌که ابویزیدی‌که معاصر حضرت صادق ع وسمت سقایت دولتسرای‌آن‌بزرگوار‌را داشته **ابویزید اکبر** بوده وآن دیگری‌که‌زمانش متأخّر ودرسال‌دویست وشصت‌ویکم‌وفات‌یافته(ومعاصر حضرت رضا ع بوده)**ابویزید اصغر** باشد . بعد از این‌جمله از نفحات جامی نیز نقل‌کرده‌که ابویزید طیفور درشهر بسطام دوتن بوده‌اند یکی **طیفور بن عیسی‌که اکبر است** و دیگر **طیفور بن‌آدم بن عیسی بن علی که اصغر است** .

در روضات ، روایتی ازکتب بعضی‌ازعرفای عامّه نقل‌کرده‌که ابویزید باحضرت ابوجعفر جواد امام محمدتقی ع ملاقات‌کرده است و خود صاحب روضات احتمال داده که درمقام نقل‌این‌قضیه، ابوجعفر جواد به جعفرصادق اشتباه‌شده و این روایت ازلطائف اخبار و محتوی مقامات معنویّهٔ‌آن امام عالی‌مقام میباشدکه بسیار مفصل و نقل‌آن و هم‌چنین وجوه دیگری‌که در روضات برای‌تأیید تعدّد ابویزید طیفور بسطامی ذکرکرده موجب اطناب است . بالجملة ابویزید قریحهٔ شعری خوبی هم داشته و از رباعیّات عارفانهٔ او است :

ای عشق توکشته عارف و عامی را ... سودای تو گم کرده نکو نامی را
ذوق لب میگون توآورده برون ... از صومعه بایزید بسطامی را

گر قرب خدا میطلبی دلجو باش ... اندر پس و پیش خلق نیکوگو باش
خواهی‌که چو صبح صادق‌الوعد شوی ... خورشید صفت با همه‌کس یك‌رو باش

خواهی که رسی بکام بردار دوگام ... یك گام ز دنیا و دگرگام زکام
نیکو مثلی شنو ز پیر بسطام ... ازدانه طمع ببرکه رستی از دام

ولادت و وفات ابویزید طیفور بن عیسی - موافق‌آنچه در روضات ازبعضی نقل‌کرده (که بطور قطع نوشته) ابویزید بسال دویست و شصت و یکم هجرت درحدود هشتادسالگی وفات یافته است و بنابراین ولادت‌او درحدود صد وهشتادم هجرت و چهل ودوسال بعد از وفات حضرت صادق ع بوده و ملاقات وی باآن‌حضرت صورت‌پذیر نمیباشد . همچنین است اگر سال ولادت ابویزید را موافق مشهور سال صد و شصتم بدانیم‌که بیست و دو

سال بعد از وفات آن حضرت بوده و بازهم ملاقات ممکن نیست ، بلی اگر ولادت ابویزید موافق نوشتهٔ خزینة الاصفیاء سال صد وسی وششم باشد دوازده سال پیش از وفات آن حضرت بوده وبا اینکه مستبعد میباشد بازهم محتمل است که درهمان حال صغر سن با آن حضرت ملاقات کرده باشد و لکن سقایت خانواده و استرشاد و عوالم دیگری که اشاره شد بازهم ممتنع عادی بوده و دور از صحت میباشد خصوصاً که در خزینة الاصفیاء سال وفات اورا مابین دویست و شصت و یکم و دویم و نهم مردّد داشته است که در این حال عمر او نیز مابین صد وبیست وپنج یا شش یا سی وسه سال مردّد وخودش قول آخری راکه بنا بر آن مدت عمرش صد و سی وسه سال میباشد اختیار کرده و بهمین مقدار بودن عمر وی هم تصریح نموده است . این مقدار بودن عمر او نیز یك جهت دیگر برای استبعاد ملاقات وی با حضرت صادق ع میباشد . در تاریخ وفات ابویزید سه قول دیگر قریب بهم نیز هست که درسال دویست وسی ویکم یا دویم یا چهارم بوده است و این هم شاید یك قرینهٔ دیگر برای تعدّد ابویزید باشد که یکی در یکی از این سه تاریخ متقارب وفات یافته ودیگری نیز در یکی از آن سه تاریخ مذکور فوق که نیز قریب بهم هستند درگذشته باشد. معذالك بازهم استبعاد ملاقات با حضرت صادق ع با این توجیهات مندفع نمیباشد .

اما لفظ بسطامی چنانچه اشاره شد از بلاد خراسان است واز تلخیص الاثار نقل شده که بسطام بکسر اوّل شهری است بزرگ از بلاد قومس نزدیکی دامغان دریك فرسخی شاهرود و ازعجائب آن شهر است که عاشق درآن پیدا نمی‌شود واگر شخصی مبتلا بعشق هم واردآن باشد بمجرّد خوردن آبش عشقش زایل گردد وآبش گند دهن را بیفزاید ودرد چشم درآن پیدا نشود وچوب عود درآنجا بوی ندهد؛ ومرغ خانگی هم درآنجا نجس نمیخورد.

(ص ۲۶۱ ج ۱ کا و ۳۳۸ ت و ۶۵ ج ۱ مع و ۸۱ ج ۱ فع و۴۴۶ هب و ۱۲۵ لس و ۶۸ عم و ۱۲۳۵ ج ۲ س و ۵۱۹ ج ۱ خه وغیره)

ابویزید بسطامی اصغر
ابویزید بسطامی اکبر } درشرح حال فوق ابویزید بسطامی اشاره شد .

ابویزید بسطامی ثانی ملاابومحمد بن عنایت‌الله - بسطامی، ازاولاد واحفاد ابویزید طیفور فوق میباشدکه او نیز بتصوف مایل ، باابویزید و

بایزید ثانی معروف بود ودراکثر مؤلفات‌خود باخط خودش، **بایزید بن‌عنایت‌الله بایزیدی بسطامی** نوشته واسم اصلی‌خود (ابومحمد) را نمینوشته‌است و بهمین‌جهت درریاض‌العلما هم درحرف **ب** ابجد، بعنوان **بایزید** بشرح حال او پرداخته وازتألیفات او است :

۱- **اجوبةالمسائل المستطرفة الکلامیة والعرفانیة وغیرهما** بفارسی ۲- **القضاء والقدر** ۳- **معراج التحقیق** . سال وفاتش بدست نیامد، لکن باشیخ بهائی(متوفی بسال ۱۰۳۱هق = غلا) معاصر بوده است . (سطر ۲۹ ص ۳۴۱ روضات‌الجنات)

ابو یزید **خالد بن عبدالله** - بعنوان **ابوالهیثم** مذکور شد .

ابو یزید **طیفور** - همان **ابویزیدبسطامی** مذکور فوق‌است .

ابو یزیدغضاری **محمد رازی** - درباب اوّل بعنوان **غضائری محمد** ذکر شده‌است .

ابو یزیدمرغزی فقیه خراسانی، ازفضلای‌عرفا میباشدکه با **خواجه‌عبدالله‌انصاری** (متوفی بسال ۴۸۱ه ق = تفا) معاصر بوده و همواره می‌گفته است‌که صحبت مرشد کیمیایی است عجیب‌که مس وجودم را با یك نظر طلا نموده و خواجه حافظ نیز از همین معنی اقتباس‌کرده است :

کیمیائی است عجب بندگی پیر مغان خاك اوگشتم و چندین درجاتم دادند

سال وفات و اسم وشرحی دیگر بدست نیامد . (ص ۲۲۷ ج۲ مه)

ابو یزید **نوف بن‌فضاله** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **بکالی نوف** مذکوراست.

ابوالیسر **ابراهیم بن احمد** - درباب سوم بعنوان **ابن‌الجوزی** خواهدآمد.

ابوالیسع دراصطلاح‌رجالی‌داود بن‌راشدوداود بن‌سعید وعیسی بن‌سری‌است.

ابوالیسیر **محمد بن عبدالله بن‌علاثة** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **قاضی‌الجن** مذکوراست .

ابو یعقوب[1]

ابو یعقوب **اسحق بن ابراهیم** - درباب سوم بعنوان **راهویه** خواهدآمد.

ابو یعقوب **اقطع** - در باب اوّل بعنوان **اقطع ابو یعقوب** مذکور است .

ابو یعقوب خراط **عسقلانی** - ازعرفای اواخرقرن سوم هجرت میباشدکه زمان مقتدر هیجدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۹۵-۳۲۰ه ق = **رصه- شك**) را دریافته ، از عرفا بخدمت شیخ ابوالحُسین نوری رسیده و ازکلمات او است : **دوستان را در دوموقع بیازمای گاه سختی و هنگام حاجت** . سال وفات و شرح دیگری بدست نیامد . نسبت **عسقلانی** در باب اوّل مذکور است . (مدرك ازنظرم رفته)

ابو یعقوب **یوسف بن ابی بکر** - در باب اول (القاب) بعنوان **سکاکی یوسف** مذکور است .

ابو یعقوب **یوسف بن طاهر**-در باب اول(القاب) بعنوان **خویی یوسف** مذکوراست.

ابو یعقوب **یوسف بن یحیی** - در باب سوم بعنوان **ابن البویطی** خواهدآمد .

ابو یعقوب **یوسف بن یعقوب** - درباب اول بعنوان **نجیرمی** نگارش داده‌ایم .

ابو یعلی[2]

ابو یعلی **احمد بن علی** - تمیمی **موصلی** ، محدّث حافظ مشهور ، از اکابر محدّثین اوائل قرن چهارم هجری عامّه میباشدکه کتاب

۱- **ابو یعقوب** - در اصطلاح رجالی احمد بن عباس صیرفی ، اسحق بن برید طائی ، اسحق بن جریر بن یزید ، اسحق بن عبدالعزیز، اسحق بن عمار صیرفی ، اسمعیل بن مهران، شعیب بن یعقوب ، یزید بن حماد ، یوسف بن سخت و جمعی دیگر است .

۲- **ابو یعلی**- در اصطلاح رجالی حمزة بن عبدالمطلب سیدالشهداء، حمزة بن قاسم ، حمزة بن یعلی اشعری قمی ، سلار بن عبدالعزیز دیلمی ، محمد بن حسن بن حمزة و بعضی دیگر میباشد . دراصطلاح ارباب تراجم و سیر نیز کنیهٔ جمعی ازاکابر طبقات متنوعهٔ متقدمین*

المسندالکبیر او بس معروف ، یك نسخه ازآن درخزانهٔ آصفیّه موجود است و درحق این کتاب گفته‌اندکه مسندهای دیگر مانند نهر ومسند ابویعلی چون دریا استکه تمامی نهر در دریا جمع میشوند . ابویعلی درسال سیصد و هفتم هجرت درگذشت .

(ص ۳۹ تذکرةالنوادر و ۷۶۹ ج ۱ س)

ابویعلی

حمزة بن اسد - بن علی بن محمد بن عمید قلانسی، تمیمیّ القبیلة، دمشقیّ الموطن ، **ابویعلی** الکنیة ، **ابن القلانسی** الشّهرة ، از افاضل و اعیان نحویّین و ادبا و مورّخین و شعرای قرن ششم دمشق میباشدکه کاتب منشی بوده و دومرتبه ریاست دیوان دمشق بدو مفوض گردیده است ، بحدیث نیز اهتمام تمام داشته واز اشعار او است :

یانفس لاتجزعی من شدة عظمت | **وایقنی من اله الخلق بالفرج**
کم شدة عرضت ثم انجلت و مضت | **من بعد تأثیرها فی المال والمهج**

از تألیفات او است :

۱- **تاریخ الحوادث** ازسال چهارصد وچهلم هجرت تاسال وفات خودش ۲- **ذیل تاریخ دمشق** متمم تاریخ الوزرای هلال صابی بوده و ازسال وفات هلال (که چهارصد و چهل و هشتم هجرت است) تا سال وفات خودش نگارش داده ودربیروت چاپ شده‌است . وفات حمزه بسال پانصد و پنجاه و پنجم هجرت دردمشق واقع شد ودرجبل قاسیون مدفون گردید .

(ص ۲۱۸ مط و ۲۷۸ ج ۱۰ جم)

ابویعلی

حمزة بن عبدالعزیز - درباب‌اول (القاب) بعنوان **سلار** نگارش یافته است .

ابویعلی

حمزة بن قاسم - بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن ابی الفضل العباس بن علی بن ابیطالب ع **علوی عباسی**، از ثقات محدّثین

---

*ومتأخرین علما وفقهااست که تحت عناوین متفرقه درباب اول وسوم این کتاب نگارش یافته‌اند و دراینجا بعضی دیگر از ایشان را تذکر میدهد . مشهورتر ازهمه که این کنیه بیشتر ازدیگران بدو اطلاق میشود (موافق آنچه از ریاض العلما نقل شده) **حمزة بن عبدالعزیز دیلمی** است که شرح حالش درباب اول (القاب) از همین کتاب بعنوان **سلار** نگارش یافته است .

امامیّه میباشدکه بسیار جلیل‌القدرعظیم‌المنزلة وکثیرالحدیث بود، علی‌بن‌محمدقلانسی تمامی تألیفات اورا ازخودش روایت‌نموده و نجاشی با دو واسطه از وی روایت میکند · مدفنش درنزدیکی قریهٔ مزیدیّه درچهار فرسخی سمت شرقی حلّه معروف‌است و بعضی همین قبر را بحمزة بن موسی بن جعفر ع منسوب دارند ، لکن موافق تحقیقی‌که از علّامهٔ شهیر سید مهدی قزوینی نقل شده همین قبر از ابویعلی حمزة بن قاسم‌است .

سال وفات وی بدست نیامد ولی موافق‌آنچه ازمجالس‌المؤمنین نقل‌شده درسال سیصد و سی و نهم هجرت در قید حیات بوده است وبا دو واسطه روایت کردن نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق = تن) چنانچه اشاره شد نیز اشعار بحیات وی در اواسط قرن چهارم دارد . (تنقیح‌المقال وکتب رجالیه)

ابویعلی **عباسی‌هاشمی-** از علمای قرن پنجم هجرت واز اکابر تلامذهٔ سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی بسال ۴۳۶ه ق = **تلو**) میباشدکه بسیار عمر نموده است . ابوالفتح جندی‌گویدکه از وی درس خواندم و ازکثرت پیری قدرت حرف زدن نداشت و او غیراز ابویعلی حمزهٔ مذکور فوق است‌که او در اواسط قرن چهارم و درطبقهٔ صدوق اول(متوفی بسال ۳۲۹ه ق = **شکط**) ونظرای وی وازاولاد عباس بن‌علی بن‌ابیطالب ع بود و این ، مجهول‌الاسم وبقرینهٔ تتلمذ علم‌الهدی ازرجال اواسط قرن پنجم بلکه دور نیست‌که تا اواخرآن قرن نیز درقید حیات بوده وظاهراً از احفاد عباس بن عبدالمطلب وهم غیراز ابویعلی عباسی ذیل است .

(ص ۲۸۸ ج ۸ عن)

ابویعلی **عباسی هاشمی - محمد بن محمد،** بعنوان **ابن‌الهبایة** درباب‌سیّم خواهدآمد .

ابویعلی **محمد -** بن‌ابی‌زرعهٔ باهلی‌نحوی، معروف به **ابویعلی** ، ازاصحاب مازنی بکر (متوفی بسال ۲۳۰ه ق = ر ل) و نکت‌کتاب سیبویه از او واز مبرّد حاذق‌تر بوده لکن زود وفات یافته و معلوماتش منتشر نگردید و سال

وفاتش بدست نیامد . (سطر ۳۱ ص ۱۳۴ت)

ابو یعلی **محمد** - بن حسن بن حمزهٔ شریف جعفری، معروف به **ابو یعلی** ، (که‌گاهی محمد بن‌جعفری نیز گویند) ازفقها ومتکلّمین‌امامیّه میباشدکه داماد شیخ مفید و خلیفه و جانشین وی بود ، بنیابت از طرف او در مجلس وی نشسته و تدریس میکرد واز تألیفات او است :

۱- **التکملة** ۲- **الموجز** درتوحید ۳- **نزهةالناظر و تنبیه الخاطر** درکلمات حضرت رسالت ص و ائمّهٔ اطهار ع و روز شنبه شانزدهم رمضان چهارصد و سی و سیّم یا چهل و سیّم یا شصت و سیّم هجرت وفات‌یافت . درنخبةالمقال قول سیّمی را اختیارکرده و در ردیف محمدین که پدرشان هم حسن است‌گوید :

خلیفـة المفیـد بـو یعلی جلس مجلسه للعلم مات‌فی(تجس)=۴۶۳

در نقدالرجال در این تاریخ سیّمی‌که از نجاشی است اشکال کرده و دیگران نیز تابع وی شده‌اند باینکه خود نجاشی سیزده سال پیش‌ازآن در چهارصد و پنجاهم وفات‌یافته پس احتمال داده‌که از سهوکاتب باشد و خودش قول اول را (سی و سیّم) اختیارکرده است . مخفی‌نماندکه اصل اشکال مزبور نسبت بتاریخ سیّمی صحیح و لکن تاریخ‌اولی نیز با درنظرگرفتن اینکه سه‌سال بعدازآن، درسال چهارصد و سی وششم، همین‌ابو یعلی محمد بهمراهی ابو یعلی سلار و نجاشی متصدی تجهیز و تکفین سید مرتضی علم‌الهدی بوده‌است دور ازصحت میباشد اینك قول دویمی(چهل وسیم) بی‌اشکال و بی‌معارض‌است.

نگارنده‌گوید : دورنیست‌که منشأ قول سیّمی نیز اشتباه‌بسال وفات ابو یعلی‌سلار مذکور باشدکه بقول بعضی‌چهارصد و شصت و سیّم بوده‌است باری از ریاض‌العلما نقل است‌که **ابو یعلی جعفری** ، بنا براصحّ ، عبارت ازسید **فاضل شریف ابو یعلی حمزة بن محمد جعفری** است وگاهی بنوه‌اش محمد بن‌حسن بن‌حمزهٔ مذکور نیز اطلاق‌نمایند .

(ص ۳۲۸ مس و۴۴۹هب و۲۸۷ ج ۱ عن)

ابو یعلی **محمد بن‌شداد**- درباب‌اول(القاب) بعنوان **زرقان** نگارش‌یافته‌است.

ابو یعلی **محمد بن محمد بن صالح** - در باب سوم بعنوان **ابن الهباریة** خواهد آمد.

ابو الیقظان در اصطلاح رجالی عمار اسدی، عمار بن موسی ساباطی، عمار بن یاسر صحابی ، نوح بن حکم و بعضی دیگر است .

ابو الیقظان **سحیم** یا **ابو الیقظان** **عامر** } در باب اول (القاب) بعنوان **نسابه‌عامر** مذکور شده است .

ابو الیمان در اصطلاح رجالی حکم بن نافع است .

ابو الیمن **احمد بن هبة الله بن احمد** - در باب سیّم بعنوان **ابن‌عساکر** خواهد آمد.

ابو الیمن بن **عبدالرحمن بترونی**، فقیه فاضل متواضع ، مدت بسیاری در حلب مفتی حنفیّه بود ،کتاب **الدرالمنتخب فی تاریخ مملکة حلب** از او است . درسال هزار و چهارم بحج رفته و درحین ورود دمشق مورد توجه و اقبال عموم اهالی گردید ، در سال هزار و چهل و ششم هجرت در هشتاد سالگی درگذشت و ظاهراً نامش هم ابوالیمن است . (ص ۵۲۶ مط)

ابو الیمن **عبدالرحمن بن محمد** - در بـاب اول بعنـوان **علیمی‌عبدالرحمن** مذکوراست .

ابو الیمن کندی **زید بن حسن** - بن زید بن حسن بن زیـد بن حسن بن سعید بن عصمت بن حمیر بن حارث، قاری حافظ قرآن ، **تاج‌الدین‌اللّقب**، بغدادیّ الولادة ، کندیّ القبیلة والشهرة ، دمشقیّ المسکن والمدفن، ادیبی‌است نحوی لغوی‌قاری **حافظ‌قرآن**که درهفت‌سالگی قرآن مجید را حفظ کرد، در ده‌سالگی بتکمیل قرائات عشره موفق‌گردید تا درعلم شریف استادکل و بتمامی اهل عصر مقدّم ودرفنون ادبیّه نیز وحید عصر خود شد . از اسمعیل جوالیقی و ابن‌الخشّاب و ابن‌الشّجری و سایر اجلّه (که شرح حال هریك درمحل خود ازاین‌کتاب نگارش یافته) درس‌خوانده و استفاده‌های بسیاری نمود ، با زمخشری هم ملاقات‌کرد ، اخیراً دردمشق اقامت‌گزید وبا میرعزّالدین برادرزادهٔ سلطان صلاح‌الدین‌ایّوبی تقرّب یافت، ازکتب‌نفیسهٔ خزائن

وی اقتباس نمود ، شعر خوب نیز میگفته واز او است :

دع المنجم یکبو فی‌ضلالته ان ادعی علم مایجری به الفلك
تفرد الله بالعلم القدیم فلا الانسان یشرکه فیه ولاالملك
اعد للرزق من اشراکه شرکا و بئست‌العدتان الشرك والشرك

شیخ علم‌الدین سخاوی‌که از تلامذه‌اش بوده درحق وی گوید :

لم یکن فی‌عصر عمرو مثله وکذا الکندی فی‌آخر عصر
و هما زید و عمرو انما بنی‌النحو علی زید و عمرو

همانا مراد از زید دراین شعر همین صاحب ترجمه واز عمرو نیز همان سیبویه معروف است . صاحب ترجمه بسال پانصد و بیستم در بغداد متولد شد و وفاتش بسال پانصد ونود و هفتم یا ششصد و سیزدهم هجرت در دمشق واقع و درکوه قاسیون مدفون گردید . از تألیفات او است کتابی بزرگ در مشیخه بترتیب حروف هجا .

(ص ۳۰۰ ت و ۲۱۴ ج ۱ کا و ۱۷۱ ج ۱۱ جم و ۳۸۹۵ ج ۵ بن وغیره)

ابو یوسف در اصطلاح رجالی یعقوب بن ابراهیم قاضی، یعقوب بن‌اسحق بن سکیت ، یعقوب بن عبدالله ، یعقوب بن عیثم ، یعقوب بن نعیم ، یعقوب بن یزید بن حماد انباری است .

ابو یوسف‌چشتی خواجه‌ابو یوسف- پسر سید محمد سمعان ، در اواسط قرن پنجم هجرت از اکابر مشایخ عرفای چشت‌که باجمال طریقت وکمال حقیقت دارای‌کمالات ظاهره وکرامات باهره بود ، ازدست خواجه ابومحمدچشتی‌خرقهٔ خلافت پوشید ، در تحت تربیت پدرانهٔ‌آن پیر والاگهر بمقامی بس عالی رسید ، نسب شریفش بنوشتهٔ خزینةالاصفیاء با پنج واسطه بحضرت امام حسن‌عسکری سلام‌الله علیه موصول است بدین‌روش: سیدابو یوسف‌چشتی بن‌محمدسمعان بن‌سیدابراهیم بن‌سیدمحمد بن حسین بن‌سیدعبدالله ملقب‌به علی‌اکبر بن امام‌حسن‌عسکری ع . لیکن این‌سلسله بنا برمشهور که حضرت حسن عسکری ع غیراز حضرت صاحب‌الامر عجّل‌الله فرجه فرزند دیگری نداشته و همچنین بنا بقول بعضی‌که غیراز حضرت صاحب ع دختری هم داشته وبس ، صحیح نبوده و شاهد و مدرکی هم بنظر نرسیده است .کرامات بسیاری ازقبیل ملاقات

رجال الغيب وخدمتكاری جنّ و مانند اینها بخواجه ابویوسف منسوب بوده و بسال چهارصد وپنجاه ونهم هجرت درهشتاد وچهار سالگی درگذشت وجملهٔ **صاحب حسن یوسف** = **۴۷۵** مادّهٔ تاریخ ولادت و **عارف حق** = **۴۵۹** نیز مادّهٔ تاریخ وفات میباشد وظاهر آن است که ابویوسف کنیه نیست بلکه نام اصلی مادرزادیش بوده است . **پسرش خواجه مودودچشتی** نیز ازاکابرعرفا وصوفیّه، درکلمات اهل فنّ بقطب الاقطاب ومخزن الانوار وصاحب الاسرار ومانند اینها موصوف است وطیران هوا وکرامات دیگری نیز بدو منسوب دارند (والعهدة علیهم) وگویند هروقتی که شوق طواف کعبه دامنگیرش میشد، دردم طیران کرده وطواف مینمود وبازمیآمد . بسال پانصد و بیست و هفتم هجرت درنود و پنج سالگی درگذشت.
(ص ۲۴۶ و۲۴۸ ج ۱ خه)

ابو یوسف **شیخ عبدالهادی**- درباب اول (القاب) بعنوان **ابیاری** ذکر شده است .

ابو یوسف قاضی **یعقوب بن ابراهیم** - بن حبیب بن سعد بن حبتهٔ انصاری، ازاکابر و مشاهیر فقهای حنفیّه میباشدکه حافظ حدیث بود ، از اکثر فقهای وقت کسب مراتب علمیّه نمود ، اخیراً ملازمت ابوحنیفه را اختیار و درفقه و متعلّقات آن بروی تتلمذکرد ودرعمل برأی و استحسان تابع وی شد . وی نخستین کسی است که موافق مذهب ابوحنیفه تألیف کتاب نمود، اقوال و اجتهادات اورا درتمامی نواحی انتشار داد ودراغلب موارد مخالفت هم داشته و اخیراً هیجده سال درعهد مهدی وهادی و هارون الرشید قاضی القضاة بغداد شد وبهمین جهت به **ابو یوسف قاضی** شهرت یافت. او نخستین کسی است که این مقام را حیازت نمود ، چنانچه اولین کسی بوده که امتیاز خاصی مابین لباس عالم و عامی مقرّرداشت . درهریك از **ادب قاضی** و **بیع** و **حدود** و **خراج** و **زکوة** و **صلوة** و **صید** و **ذباحه** و **فرائض** و **وصایا** و **وکالت** ومانند اینهاکتابی تألیف داده و کتاب **خراج** اوکه در فقه حنفی و بامر هارونش تألیف داده در قاهره و ترجمهٔ فرانسوی آن نیز درپاریس بطبع رسیده است .

وفات ابویوسف در ربیع الثانی یکصد وهشتاد و دویم هجرت درشصت و نه سالگی

در بغداد واقع گردید ، احمد بن حنبل و بعضی دیگر از اکابر وقت نیز از تلامذهٔ وی بوده‌اند . از فتاوی ابویوسف است :

۱- دوسال بودن اکثر حمل ۲- کفایت‌کردن تکبیرةالاحرام نماز بهر لفظی‌که مشعر بر کبر باشد مثل الله‌کبیر - الله‌الکبیر - الکبیرالله و مانندآنها ولازم نیست‌که بلفظ **الله‌اکبر** باشد **۳- قرائت حمد درنماز** حتمی نبوده وفقط مقدار سه‌آیه از قرآن خواندن‌کافی‌است **۴- جواز وضوگرفتن** با شراب خرمای پخته درصورت نبودن‌آب و نظیر اینها .

(ص ۱۴۲ ج ۲ ع و ۲۸۸ ج ۱ مه و ۴۶۱ ج ۲ کا و اطلاعات متفرقه)

ابویوسف **یعقوب بن‌اسحق** - دورقی‌در باب‌سوم بعنوان **ابن‌السکیت**خواهدآمد.

ابویوسف **یعقوب بن‌اسحق بن‌صباح**-در باب‌اول بعنوان‌کندی **یعقوب** مذکوراست.

ابویوسف **یعقوب بن صابر**- در باب اول (القاب) بعنوان **نجم‌الدین یعقوب** ذکر شده است .

ابویونس در اصطلاح رجالی **سالم بن ابی‌حفصه** است .

با تأییدات‌خداوندی باب دوم بپایان رسید

باب سیم

ترجمهٔ حال مصدرین بلفظ «ابن»

از طبقات مذکور در اول کتاب

ابن آجروم **محمد بن محمد بن داود - ابوعبدالله** الکنیة، **ابن آجروم** الشّهرة، فاسیّ الوفاة والولادة ، صنهاجیّ القبیلة ، از اکابر نحویّین قرن هشتم هجری قمری میباشدکه ادیبی است نحوی فقیه ریاضی ، علاوه بر تبحّر نحوی ، درحساب و فرائض و ادبیّات و تجوید و قرائات قرآنی نیز حظّی وافر داشت ، نحو و قرآن را درمسجد محلّهٔ اندلسیها ازشهرفاس تدریس میکرد، **شرحی برمنظومهٔ حرزالامانی** **نام شاطبی** که درتجوید است نوشته **مصنفات و ارجوزه‌های** بسیاری نیز در فنون متفرقه داردکه مشهورترین آنها مقدمهٔاواست درعلم نحوکه به **مقدمةالاجرومیةفی‌مبادی‌علم‌العربیة** معروف ومختصرکتاب جمل عبدالرحمن بن اسحق زجاجی و درمکّهٔ معظّمه هنگامی که روی بکعبه داشته تألیف‌کرده است . این‌کتاب بسیار نافع ومحل توجه فحول واکابر میباشدکه شروح متنوعهٔ مختصر و مفصلی برآن نوشته‌اند و بارها درمصر وبیروت وغیره مستقلاً وبا ترجمهٔ انگلیسی وفرانسوی وبا شرح خالد ازهری و بعضی از شروح دیگر بطبع سنگی وحروفی رسیده است . **وفات ابن‌آجروم** بسال هفتصد وبیست وسیّم هجرت درچهل ویك یا پنجاه ویك سالگی در شهر فاس واقع شد و هریك از **فاس** و **صنهاج** در محل‌خود از این‌کتاب مذکور و **لفظ آجروم** نیز بضمّ جیم وتشدید **را** بزبان بربری بمعنی فقیر صوفی میباشدو نخستین کسیکه بهمین لقب آجروم شهرت یافته‌داود، جدّصاحب‌ترجمه‌است.

(کف وص ۲۵ مط و اطلاعات متفرقه)

ابن الآلوسی عنوان مشهوری‌چندتن‌میباشدکه بعنوان **آلوسی** نگارش‌داده‌ایم

ابن‌الابار **احمد بن محمد** - خولانیّ القبیلة ، **ابوجعفر** الکنیة ، **ابن‌الابار** الشهرة ، اشبیلیّ البلدة که بشهر اشبیلیه از اعظم بلاد اندلس منتسب ، از مشاهیر شعرای عرب ، درتمامی فنون‌شعری دارای براعت ، فضل وجودت او مسلّم‌کلّ بوده واز اشعار او است :

لم تدرماخلدت عینـاك فی‌خلدی	**من‌الغرام ولا ماکابـدت کبـدی**
اردت تو سیده خدی و قلت له	**فقال کفك عنـدی افضل الوسد**

بدین نمط قطعه‌های بسیاری داشته ودیوانی هم دارد ودرسال‌چهارصد وسی وسیّم هجری قمری درگذشت . (ص ۴۶ ج۱کا)

ابن‌الابار **محمد بن‌عبدالله**- بن ابی‌بکر بن‌عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر، بلنسیّ البلدة ، قضاعیّ القبیلة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **ابن‌الابار** الشّهرة، فقیه فصیح محدّث ادیب مورّخ رجالی واز ائمّهٔ فنون عربیّه بوده وازتألیفات‌او است :

۱- **تحفة‌القادم** درتاریخ ۲- **التکملة لکتاب‌الصلة لابن‌بشکوال** درتاریخ‌ائمه ومشاهیر اندلس ۳- **الحلة‌السیرا** که حاوی شرح حال شعرای اندلس از قرن اول تا هفتم هجرت بوده و منتخباتی ازآن درلیدن چاپ شده است ۴- **دررالسمط فی‌خبرالسبط** وغیراینها. درسال‌ششصد و پنجاه و هشتم هجری‌قمری درشصت وسه سالگی بامرصاحب‌تونس مظلوماً بقتل‌رسید. ظاهر ذریعه و بعضی از تألیفات مذکوره تشیّع ابن‌الابار است .

(کف وص ۱۶ مط و ۴۰۶ ج ۴ ذریعه وغیره)

ابن‌ابان **حسین بن‌حسن بن‌ابان**-
ابن‌ابجر **عبدالله** - بن جبلة بن حیّان بن ابجرکنانی
ابن‌ابجر **عبدالله** - بن سعید کنانی عموزادهٔ عبدالله فوق
} هرسه مصطلح علم رجال و موکول بدان علم شریف هستند .

ابن‌الابرز **حسن بن‌علی** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **عزالدین** نگارش‌یافته‌است.

ابن‌الابرش **خلف** - بن یوسف بن فرتون اندلسی شنتمیری نحوی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الابرش** ، از ائمّهٔ لغت وعلوم‌عربیّه میباشدکه در فقه و اصول و حدیث وکلام نیز حظّی وافر داشت ، بسیار زاهد و قانع

بود ، بتدریس و امامت اقبالی نداشت ، تکلیف قضاوت را ردّکرده و باکمال انقطاع میگذرانید تا بسال پانصد و سی و دویم هجری قمری در قرطبه درگذشت .

(ص۲۷۲ت)

ابن‌الابریسمی جعفر بن محمد بن جعفر بن محمد بعنوان **ابن‌نما** خواهدآمد .

ابن‌ابی‌الاحوص حسین بن عبدالعزیز بن‌محمد - قرشیّ القبیلة ، فهریّ الشعبة ، غرناطی البلدة ، **ابن‌الناظر وابن‌ابی‌الاحوص** الشهرة ، از افاضل اواخر قرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه محدّث حافظ قاری ادیب‌نحوی، بافاده واستفاده بسیار حریص بود ، از شلوبین اکبر وعلی بن جابر دباج و دیگر اجلّه تحصیل مراتب علمیّه نموده واز تألیفات او است :

۱- برنامج در قرائات **۲**تا**۴- شرح اربعین و جمل و مستصفی ۵- المسلسلات** .

ابوحیّان نحوی‌مشهور تمامی آنهاراازخودش‌خواندوروایت‌مینماید. وفات‌ابن‌ابی‌الاحوص بسال ششصد و نود و نهم یا هفتصد تمام هجرت درنود و شش یا هفت سالگی در غرناطه ازبلاد اندلس واقع‌گردید . (ص ۲۵۶ روضات‌الجنات)

ابن‌ابی‌الازهر محمد بن مزید - یا زید ، یا محمد بن احمد بن‌مزید بن‌محمود بن ابی‌الازهر منصور بن راشد ، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوالازهر**، معروف به **ابن‌ابی‌الازهر**، محدّث نحوی اخباری شاعر بوسنجی ازمحدّثین وفضلای‌قرن چهارم هجرت میباشد ، از مبرّد روایت نموده و دارقطنی وجمعی دیگر از وی روایت مینمایند . حال او بین ارباب‌تراجم و رجال محل‌خلاف‌است، بعضی ازمصنّفین شیعه‌اش شمرده و خطیب بغدادی‌گوید محل وثوق‌نمیباشد وبنام ثقات روات جعل‌حدیث می‌کرده و احادیث منکری روایت نموده وکذّاب‌ترین اهل حدیث است .

نگارنده‌گوید موافق بعضی از علمای رجال حال او مجهول و ظاهرآن است‌که قدح و طعن خطیب ، محض بجهت اخباری‌است‌که درتاریخ خود ازهمین ابی‌الازهر در فضائل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین وحضرت حسین ع روایت‌نموده‌است. بهرحال‌کتاب

اخبار عقلاءالمجانین واخبار قدماءالبلغاء و اخبارالهرج والمرج فی‌اخبارالمستعین والمعتز از تألیفات ابن‌ابی‌الازهر بوده و بتصریح بعضی مشتمل براکاذیب بسیاری میباشند . در سال سیصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت و نام پدرش مابین زید و مزید مردّد و ابوالازهر هم‌کنیهٔ جدّش محمود ویا جدّ عالیش منصور وکنیهٔ خودش هم بوده است.

(کف وص ۱۸۲ ج ۱ نی و ۲۸۸ ج ۳ تاریخ بغداد و ۲۱۱ ف)

ابن‌ابی‌اسحق **سیدجعفر-** بعنوان کشفی در باب اوّل (القاب) نگارش یافته است .

ابن‌ابی‌الاصبع عبدالعزیز بن تمام کیمیاوی عراقی ، از اکابر قرن هشتم هجرت میباشد که به **ابن‌ابی‌الاصبع** معروف ویك قصیدهٔ نونیه درکیمیا دارد ، در هفتصد وشصت ودویم هجرت درگذشته و ایدمر جلدکی سابق‌الذکر آن قصیده را شرح کرده و شرح خود را بکشف‌الاسرار للافهام موسوم داشته است .

(کشف‌الظنون)

ابن‌ابی‌الاصبع **عبدالعظیم** - یا عبدالسلام بن عبدالواحد بن ظافر بن عبدالله قیروانی مصری ، زکیّ‌الدّین اللّقب، عدوانیّ‌القبیلة، **ابوبکر** یا **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌ابی‌الاصبع** الشّهرة، ازمشاهیر ادبا و شعرای اواسط قرن هفتم هجرت میباشد که درشعر و انشا و ادب وحید عصر خود بوده و از تألیفات او است :

۱- **بدایع** (بدیع خل) **القرآن** که حاوی صدنوع از محسنات بدیعهٔ قرآنی میباشد، یك نسخه ازآن که تاریخ کتابتش سال هفتصد وهفتم هجرت بخط محمد بن احمد بن شیبان بوده در خزانهٔ مصریه موجوداست ۲- **التحبیر فی‌علم‌البدیع** ۳- **تحریرالتحبیر** که ملخص تحبیرمذکور است ۴- **الجواهر والسوانح فی‌سرائرالقرائح** واز اشعار او است :

اعرمقلتی انکنت خیر موافق   **دموعا لتبکی فقد حب مفارق**
فقد نضبت یوم‌الوداع مدامعی   **و شابت لتشتیت الفراق مفارقی**

درسال ششصد و پنجاه وچهارم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۲۸ ج ۱ فع و ۵۹۲ ج ۱ س و ۸۳ ج ۲ اتقان سیوطی)

ابن‌ابی‌اصیبعه **احمد بن قاسم** - یا ابوالقاسم بن ابی‌اصیبعه خلیفة بن یونس ، معروف به **ابن‌ابی‌اصیبعه** ، مکنّی به **ابوالعباس**، ملقّب به

موفق‌الدین، مورّخ طبیب خزرجی شافعی، ازمشاهیر مورّخین و مهرهٔ اطبّای اواسط قرن هفتم هجری میباشدکه علاوه برآن دوعلم شریف، درفقه و حدیث و نجوم و فلسفه نیز خبیر، از تلامذهٔ ابن‌البیطار آتی‌الذکر، بیشتر درقاهره ومولد خود دمشق اقامت داشته و دربیمارستان قاهره مشغول طبابت بود. بسال ششصد و شصت و هشتم هجری قمری در شهر صرخد نامی از بلاد شام در شصت و هشت سالگی درگذشت و بنام **ادویهٔ مرکبه** و **اصابة المنجمین** و **حکایات الاطباء** و **عیون الانباء فی طبقات الاطباء** و **معالم الامم** تألیفاتی دارد و ابواصیبعه کنیهٔ جدّش خلیفة بن یونس است. (کف وص۸۵ت و۳۷مروغیره)

ابن ابی اصیبعه علی بن ابی‌اصیبعه - خلیفة بن یونس، حکیم ادیب طبیب عارف صوفی خزرجی انصاری مصری، ملقّب به **رشیدالدین**، موصوف به **علامه**، معروف به **ابن ابی‌اصیبعه**، ازمهرهٔ اطبّا وحکمای اوائل قرن هفتم هجرت میباشد که در مصر و قاهره نشو ونما یافت، ادبیّات را ازکندی نحوی اخذکرد، در بیست و پنج سالگی بطبّ و معقول اشتغال ورزید تا بمقامی عالی رسید. درموسیقی نیز صاحب یدی طولی بوده وآواز خوب داشت، بهردو زبان ترکی و فارسی نیز حرف زده وشعر میگفت، در دمشق از دست شیخ‌الشیوخ صدرالدین بن‌حمویه خرقهٔ تصوف پوشید. بنام **اسطقسات** و **مساحت** و **موجزمفید** وغیره تألیفاتی دارد. وفات او بسال ششصد و شانزدهم هجری قمری در سی و هفت سالگی واقع گردید.

(ص ۴۸۷ ت و اطلاعات متفرقه)

ابن ابی الیاس } دراصطلاح رجالی **اولی** زید بن‌محمدبن‌جعفر، **دویمی** ابراهیم
ابن ابی برده } بن مهزم اسدی کوفی است.

ابن ابی بشر علی بن‌اسمعیل **بن ابی‌بشر** - اشعری بصری، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌ابی‌بشر**، دربدایت‌حال معتزلی مذهب، بعدل‌الهی و خلقت قرآن و دیگر عقائد مذهبی معتزله معتقد بود، اخیراً توبه کرده و بمذهب اشعری گرایید و روز جمعه در مسجد جامع بصره روی کرسی بآواز بلند ندا درداد:

من عرفنی فقد عرفنی ومن لم‌یعرفنی فانا اعرفه نفسی پس گفت من فلان بن فلان بخلقت قرآن وفاعل فعل شر بودن خودم وعدم امکان رؤیت خدا معتقد بودم واکنون توبه‌کرده وبه ردّ معتزله معتقد میباشم پس فضائح ومعایب ایشان را بیان‌نمود وازتألیفات‌او است:

۱- ایضاح البرهان فی‌الرد علی اهل‌الزیغ والطغیان ۲- التبیین عن اصول‌الدین ۳- الشرح والتفصیل فی‌الرد علی اهل‌الافک والتضلیل ۴- اللمع ۵- الموجز .

وفاتش پیش ازابن‌الندیم (متوفی بسال۳۸۵ه‌ق = شفه) بوده و سال‌آن مضبوط نیست .
(ص ۲۷۵ ف)

ابن‌ابی‌بکر **محمد** - بن احمد بن عبدالله بعنوان **ابن‌سیدالناس** خواهدآمد .

ابن‌ابی‌البلاد ابراهیم‌ضمن‌شرح‌حال‌پدرش تحت‌عنوان **ابوالبلاد** یحیی‌مذکورشد.

ابن‌ابی‌الثلج **محمد بن احمد بن ابی‌الثلج** - یا محمد بن احمد بن عبدالله بن اسمعیل بن ابی‌الثلج، کاتب‌بغدادی، مکنّی به **ابوبکر** ، معروف به **ابن‌ابی‌الثلج** ، (که ابوالثلج دراصل ،کنیهٔ جدّ اوّلی یا دویمی یا سیّمی یا چهارمی‌او است علی‌اختلاف‌التعابیر بین علماءالرجال) در زمان‌غیبت‌صغری‌ازثقات واعیان محدّثین شیعه ،کثیرالحدیث ، ازتلامذهٔ محمد بن جریر طبری ومشایخ روایت ابومحمد هارون بن موسی تلعکبری بود . هارون از سال سیصد و بیست و دویم تا بیست و پنجم از وی استماع حدیث‌کرده وهم از او اجازه داشته است . وفات ابن‌ابی‌الثلج هم در همین سال آخری واقع شد ویا بنوشتهٔ تاریخ بغدادکه او نیز توثیقش کرده در سال سیصد و بیست و دویم یا سیّم هجرت واقع و ولادتش‌هم درسال دویست و سی وهفتم هجرت‌بوده‌است. از تألیفات او است :

۱- اخبار فاطمة والحسن والحسین ع ۲- اخبارالنساء الممدوحات ۳- البشری والزلفی فی‌فضائل‌الشیعة ۴- تاریخ‌الائمة ۵- تفسیرقرآن ۶- التنزیل او مانزل‌من‌القرآن فی‌المؤمنین وغیرها .

ابن‌الندیم‌گوید : ابن‌ابی‌الثلج ابوبکر محمد بن احمد بن محمد بن ابی‌الثلج، کاتب فاضل متدیّن متّقی وخاصی وعامی بود (یعنی موافق هردو مذهب عامّه وخاصّه

رفتارمیکرده‌است) لکن اغلب تشیّع می‌کرده وازاخبارعامّه بسیار روایت نموده ومصنّفاتی در این باب دارد وکتاب‌السنن والآداب علی مذاهب‌العامة وکتاب فضائل‌الصحابة تألیف او هستند. نگارنده گوید: ظاهر آن‌است‌که این‌همان ابن‌ابی‌الثلج مذکورمیباشد وتحقیق بعضی از موارد اختلاف درصورت لزوم موکول بتتبّع وتحقیق‌خود ارباب رجوع است.

(ذریعه وکتب رجالیه وص ۳۲۶ ف و۲۷۹۹ و۳۳۸ ج ۱ تاریخ بغداد)

ابن‌ابی‌الثلج

محمد بن عبدالله - بن اسمعیل بن ابی‌الثّلج، رازیّ الاصل، **ابوبکر** الکنیة، **ابن‌ابی‌الثلج** الشّهرة، ازمحدّثین عامّه میباشد که درصحیح بخاری از وی روایت نموده و نوه‌اش ابن‌ابی‌الثلج شیعی مذکور فوق هم از وی روایت‌کرده‌است. درسال دویست وپنجاهم هجرت درگذشت و عنوان فوق‌که موافق تاریخ بغداد مذکور افتاد صریح است در اینکه ابوالثلج جدّ عبدالله بوده ودر عقب‌آن بلافاصله‌گفته‌که ابوالثلج کنیهٔ عبدالله میباشد و هردو ممکن‌است.

(ص ۴۲۵ ج ۵ تاریخ‌بغداد)

ابن‌ابی‌الجامع

احمد بن محمد بن ابی‌جامع - یا احمد بن‌محمد بن‌احمد بن‌علی بن‌احمد بن‌ابی‌جامع، عاملی، ملقّب به**جمال‌الدین** یا **شهاب‌الدین**، معروف به **ابن‌ابی‌الجامع**، عالمی است فاضل متّقی، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن دهم هجری وکتاب **الوجیز فی‌تفسیر الکتاب العزیز** تألیف او است‌که باآن‌همه ایجازش حاکی از تمام فضل مؤلف و احاطهٔ او درعلوم متنوعه میباشد. سال وفاتش بدست نیامد لکن درسال نهصد و بیست و هشتم هجرت درنجف‌اشرف ازمحقّق‌کرکی شیخ‌علی بن‌عبدالعالی سابق‌الذکراجازه دارد.

(ص ۲۸۱ ج ۱۰ عن و۱۸۳ ج ۱ نی)

ابن‌ابی‌الجامع

شیخ‌عبداللطیف - بن علی بن احمد بن ابی‌جامع عاملی، عالمی است عامل فقیه فاضل صالح محقّق مدقّق، از علمای امامیّهٔ قرن‌یازدهم هجرت، ازاکابر تلامذهٔ شیخ بهائی (متوفی بسال ۱۰۳۱ھ ق = غلا) وصاحب معالم (متوفی بسال ۱۰۱۱ھ ق = غیا) واز تألیفات او است:

۱- **جامع‌الاخبار فی‌ایضاح‌الاستبصار** ۲- **کتاب‌الرجال** که بسیار نیکو و لطیف است .

علی بن احمد پدر صاحب ترجمه از اکابرعلما و اجلای تلامذهٔ شهیدثانی (متوفی بسال ۹۶۶ه ق = ظسو) میباشدکه شرح لمعه را از خود شهید خوانده است و جدّش احمد نیز فوقاً بعنوان ابن‌ابی‌الجامع مذکور شد . (ملل وس ۳۶۲ت)

ابن‌ابی‌جراده[۱]

ابن‌ابی‌جراده **احمدبن‌یحیی**- درباب سیم بعنوان **ابن‌العدیم احمد** خواهدآمد .

ابن‌ابی‌جراده **حسن بن ابوالحسن** - علی بن عبدالله بن محمد حنفی، مکنّی‌به **ابوعلی** ، از اولاد ابوجرادهٔ سابق‌الذکر میباشدکه ادیبی است فاضل‌کاتب شاعر، درهردو خط نسخ و رقاع درنهایت مهارت ، اوّلی را باصول ابن‌مقله و دویمی را بشیوهٔ علی بن هلال در غایت ملاحت مینوشته و از اشعار او است‌که ببرادر خود عبدالقاهر مذکور ذیل نوشته‌است :

فلیت‌الصبا تسری بمکنــون سرنا **فتخبرنی عنکـم و تخبرکم عنی**

ولیت اللیالی الخـالیات عوائد **علینــا فنعتاض‌السرور من‌الحزن**

درسال پانصد و پنجاه و یکم هجری قمری درگذشت و اورا **ابن‌العدیم** نیزگویند .

(ص ۱۲ ج ۱۶ جم)

ابن‌ابی‌جرادة عبدالقاهر برادرابن‌ابی‌جراده حسن‌فوق‌بعنوان**ابوالبرکات**گذشت.

ابن‌ابی‌جرادة **علی بن عبدالله بن محمد** - مکنّی‌به **ابوالحسن**، ازاولاد ابوجرادهٔ سابق‌الذکرمیباشدکه درحلب مرجع‌امورات دینیّه وعلوم‌ادبیّه بوده و اشعار دلربا میگفته‌است، خط او هم دل‌چسب ودرنهایت‌صحت وملاحت ومرجع استفادهٔ عبدالکریم سمعانی سابق‌الذکر و دیگر اکابر وقت بوده و اورا نیز **ابن‌العدیم**

۱- **ابن‌ابی‌جراده** - عنوان جمعی از اکابر وازخانوادهٔ ابوجرادهٔ سابق‌الذکر بوده و بعضی‌ازایشان را تذکر میدهد وبعضی دیگرهم‌که ابن‌العدیم‌نیز گویند بهمین‌عنوان‌خواهندآمد و بنی‌عدیم یك‌شعبه ازخانوادهٔ بنی‌ابی‌جراده میباشد.

میگفته‌اند ودر وصف طول لیل گوید:

فیالك لیلـة طالت و دامت	فلیس لصبحها عنهـا انسفار
اسائلهـا لابـلغ منتهـاها	لعل الهـم یـذهبه النهـار

درسال پانصد و چهل و هشتم هجرت درگذشت . (ص۱۰ ج ۱۶ جم)

ابن ابی جرادة هبة‌الله بن احمد- در باب اوّل (القاب) بعنوان قاضی هبة‌الله نگارش یافته است .

ابن ابی الجعد در اصطلاح رجالی سالم بن ابی الجعد است .

ابن ابی جمرة عبدالله - بن سعد بن ابی جمرهٔ ازدی اندلسی، مکنّی به ابومحمد، ازاجلاّی قرّاء و اکابرعرفا میباشد که کرامات بسیاری بدو منسوب است وکتاب جمع النهایة فی بدءالخیر والغایة که مختصر صحیح بخاری بوده و بارها درمصر وقاهره چاپ شده تألیف او است . درسال ششصد ونود و پنجم هجرت درمصر درگذشت . چنانچه موافق بعضی از مدارك موجوده مذکور داشتیم لفظ جمره با جیم و رای بی نقطه میباشد و ترتیب حروفی کتاب کنی و القاب فاضل معاصر قمی نیز حاکی از این است و دور نیست که بـا حای بی نقطه و زای نقطه‌دار نوشتن در این کتـاب (ابن ابی حمزه) از اشتباهات چاپخانه باشد . (نی وص۲۷ مط وغیره)

ابن ابی جمعة کثیر- بعنوان ابوصخر کثیر مذکورداشتیم .

ابن ابی جمهور محمد - بن علی بن ابراهیم بن حسن بن ابراهیم بن حسین بن ابراهیم بن ابی جمهور احسائی هجری (که با نتساب جدّ عالی خودش بابی جمهور مشهور میباشد) از اکابر علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت وعالمی است عارف ربّانی ، محقّق مدقّق حکیم کامل متکلّم فاضل محدّث متبحّر ماهر، با محقّق کرکی سابق الذکر (متوفی بسال ۹۴۰ه ق = ظم) معاصر، از تلامذهٔ شیخ علی بن هلال جزائری و حسن بن عبدالکریم فتال سابق الذکر و بعضی دیگر بوده واز تألیفات او است :

۱- الاقطاب الفقهیة والوظائف الدینیة علی مذهب الامامیة که مانند قواعد شهید قواعد فقهیه را حاوی و مرتب به اقطاب است ۲- الانوار المشهدیة فی شرح الرسالة البرمکیة فی فقه

الصلوة الیومیة که رسالهٔ برمکیه نیز از خود او است ۳- **بدایة النهایة فی الحکمة الاشراقیة** ۴- **التحفة الحسینیة فی شرح الالفیة** که شرح الفیهٔ شهید است ۵- **تحفة القاصدین فی معرفة اصطلاح المحدثین** ۶- **جمع الجمع** ۷- **درر اللئالی** که در نهصد و یکم هجرت مبیضه شده است ۸- **رسالهٔ برمکیه** که اشاره شد ۹- **زاد المسافرین فی اصول الدین** ۱۰- **العمادیة** ۱۱- **عوالی اللئالی** در احادیث و اخبار و سید نعمت‌الله جزائری بنام الجواهر الغوالی شرحش کرده و اخیراً نام آن شرح را به مدینة‌الحدیث تبدیل داده است ۱۲- **المجلی فی المنازل العرفانیة و سیرها** ۱۳- **المسالك الجامعیة** که شرح دیگر الفیهٔ شهید است ۱۴- **المناظرات** در شرح مناظرات او با مخالفین که بعضی از آنها در کتاب روضات ومجالس المؤمنین مذکور است و همهٔ آنها را در نامهٔ دانشوران نگارش داده است وغیر اینها . وفاتش بعد از سال نهصد و یکم هجرت واقع شد و تاریخ آن بدست نیامد . تصوف و پاره‌ای مطاعن دیگر منسو به باورا با جوابهای شافی آنها در خاتمهٔ مستدرك الوسائل نگارش داده است .

(ص ۷۳۳ ج ۱ مه و۶۲۳ ت و ۳۶۱ مس و۴۵۹ هب وغیره)

ابن ابی الجهم در اصطلاح رجالی جهم یا جهیم بن ابی الجهم است .

ابن ابی جید علی - بن احمد بن محمد بن ابی جید ، طاهر قمی اشعری ، مکنّی به **ابوالحسین** ، از مشایخ روایت نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق = تن) وشیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ه ق = تس) میباشد و مشخّص دیگری بدست نیامد . (سطر ۴ ص ۳۸۳ت وکتب رجالیه)

ابن ابی حجله احمد بن یحیی- بن ابی بکر بن عبدالواحد ابی حجله، یا عبدالواحد بن ابی حجلهٔ مغربی ، تلمسانیّ الولادة، **ابن حجلة** و **ابن ابی حجلة** الشّهرة ، **ابوجعفر** یا **ابوحفص** یا **ابوالعباس** الکنیة ، **شهاب‌الدین** اللّقب، حنفی یا حنبلیّ المذهب، ازافاضل ادبای قرن هشتم هجرت میباشد که با ابوحیّان نحوی وخطیب دمشقی و نظائر ایشان معاصر، درفنون شعری و ادبی ماهر، کثیرالفضل والاطّلاع بوده و نسبت بآنها حرصی قوی داشت ، بلکه بحکم تألیفات بسیار متجاوز از هشتاد کتاب که درعلوم متفرقه بدو منتسب میباشند دردوعلم شریف فقه وحدیث نیز متمهّر بود که از آن جمله است:

۱- **دیوان الصبابة** که حاوی شرح حال مشاهیر عشاق ومنتخبات غزلیات ایشان است، در

مصر چاپ ودرحاشیهٔ تزیین‌الاسواق داود انطاکی نیز بطبع رسیده است **۲- زهرالکمام و سجع الحمام ۳- حاطب‌اللیل** که حاوی فوائد ادبیه بوده و چندین مجلد است **۴- سکردان** که برای ملك نـاصر حسن بن محمد بن قلاوون تألیف و بهمین جهت سکردان السلطان نیزگوینـد و در حـاشیهٔ مخلاة شیخ بهائی چـاپ شده است **۵- مجتبی الادبـاء ۶- مغنـاطیس الدر النفیس** و این هردو درمصر چاپ‌شده‌اند وغیراینها . چنانچه اشاره شد درفنون شعری‌نیز مهارتی بسزا داشت ، علاوه برآثار قلمی فوق **پنج‌دیوان شعر** نیز در مدائح نبویّـه داشته‌که همهٔ آنها را بموجب وصیـّت خودش دفن‌کردند واز ابیات‌آنها است :

بقاف اقسم عین‌الشمس لیس لها لولاه شین ولا راء ولا فاء

ماکامل بعد خیرالرسل فی‌احـد سواه میم ولا دال ولا حاء

ولادت‌او بسال هفتصد و بیست و پنجم و وفاتش درآخر ذیقعدهٔ هفتصد و هفتاد و ششم ویـا شصت و دویم هجری قمری در طاعون واقع شد . بنوشتـهٔ ابن‌حجر با اینکه حنفی مذهب بوده بعقائد حنبلیـّه تمایل مینمود وگویا بهمین‌سبب بعضی‌حنبلی‌اش‌دانند. نسبت بعرفا و اهل وحدت خصوصـاً ابن‌الفـارض بسیار بدبین و بدگو بود ، معذالك در اواخر عمر بعد از زیارت مکـّه در قاهره شیخ خانقاه صوفیـّه بوده است . از نـوادر او است‌که پسر خود را برخلاف متعارف به جناح‌الدین ملقـّب داشته بوده است .

(کف وص ۳۲۹ کمن و ۱۱۳هب و۲۸۹ مط وغیره)

ابن‌ابی‌الحدید احمدبن‌هبة‌الله یا محمدبعنوان **موفق‌الدین** نگارش یافته‌است .

ابن‌ابی‌الحدید **عبدالحمید بن محمد** - یا هبة‌الله‌بن‌محمدبن‌حسین‌بن‌ابی‌الحدید، مداینیّ‌الولادة، بغدادیّ‌الوفاة، معتزلیّ‌الاصول،شافعیّ‌الفروع، **عزالدین** اللّقب ، **ابوحامد** الکنیة ، **ابن‌ابی‌الحدید** الشهرة ، چون نام‌پدرش ما بین هبة‌الله و محمد مردّد میباشد بهمین جهت‌گاهی به **ابن‌هبة‌الله** نیز موصوفش دارند. وی ازفحول و اکابر علمای معتزلهٔ سابق‌الذکر، فقیهی است اصولی حکیم متبحـّرمتکلّم متمهـّرشاعر ماهر منشی فـاضل کاتب کامل . با اینکه در **زیّ** اهل سنـّت و جماعت و درسلـك عامـّه منسلك ، در اصول به معتزلی بودن مشهور ، در فروع نیز بنوشتـهٔ قاموس‌الاعلام شافعی

مذهب بوده از موالیان اهل بیت عصمت و طهارت بود ، درمحاکمهٔ بین‌الفریقین نهایت انصاف را بکاربرده وبه دایر مدار حق بودن حضرت‌علی ع اقرارصریح آورده‌است . توان گفت که او نسبت بعلمای عامّه مثل عمر بن عبدالعزیز میباشد نسبت بخلفای بنی‌امیّه . شرح‌نهج‌البلاغهٔ اوکه دراقطار عالم مشهور وبارها درمصر و ایران چاپ شده شاهدصدق مدعا بوده و بالصراحة حاکی از موالات وی نسبت بدان حضرت و خـانوادهٔ رسالت ص میباشد . خصوصاً هزار فقره ازاحادیث وکلمات‌قصار علویهٔ مرتضویـّه‌که بشرح‌مذکورش الحاق نموده دیگر مؤیّد قضیه بوده وبرتر ازهمه **قصائد سبع علویهٔ** او است‌که درفضائل و مدائح‌آن‌حضرت سروده است و رضی استرآبادی و صـاحب مدارك و جمعی دیگر از اجلّه شروح بسیاری برآن‌نوشته‌اند اینك باستناد مراتب‌مذکوره‌جمعی بتشیّع وی‌معتقدند.

درمجمع‌البحرین‌گوید ابن‌ابی‌الحدید دراصل‌معتزلی وبفرقهٔ معتزله منسوب‌بوده ومیگفتند که این‌فرقه درعدل وتوحید بامیرالمؤمنین (حضرت‌علی ع) استناد دارند وموافق‌تحقیق بعضی از افاضل ، جملـهٔ : **الحمدلله الذی قدم‌المفضول علی‌الفاضل الخ** را نیزکـه در اوّل نهج‌البلاغهٔ او مندرج و ظاهراً منافی مذهب عدلیّه است پیش از رجوع بحـق (مذهب شیعه)گفته‌است بقرینهٔ‌اینکه درکلمات‌خود اقرار بحقانیّت وتقدم حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع (علی) و تبرّی از دیگران مینماید ودرمجمع‌البحرین بعد از این‌جمله این‌توجیه‌بعضی از افاضل را تجویدکرده است بلکه بعضی ازاهل سنّت نیزکه درمقام مذاکرهٔ مذهبی‌از جواب‌کلمات منصفانهٔ مشعر بتشیّع ابن‌ابی‌الحدیدکه از طرف شیعه مذهبان درمقام‌الزام عامّه مطرح شده درمانده از روی لاعلاجی تسنّن اورا انکارکرده وبتشیّع وی‌رفته‌اند.

از تألیفات منیفه وآثار قلمی ابن‌ابی‌الحدید است :

۱- **الاعتبار علی‌کتاب‌الذریعة فی‌اصول‌الشریعة للسیدالمرتضی علم‌الهدی**که سه مجلد است ۲- **شرح محصل فخررازی**که بمنزلهٔ نقض‌آن‌است ۳- **شرح مشکلات‌الغرر لابی‌الحسن البصری** ۴- **شرح‌نهج‌البلاغة**که فوقاً مذکور، درتمامی اقطار عالم مشهور، در دیباچهٔ‌آن با ادلـّه و براهین متقنه ثابت و مبرهن نموده است‌که همین نهج‌البلاغهٔ معروف از اوّل

تاآخرش حتی خطبهٔ شقشقیّه (کـه حاوی شکایت حضرت امیرالمؤمنین ع از پیشینیان میباشد و بهمین جهت از اهل سنّت وجماعت ازآن‌حضرت بودن‌آن را انکار دارند) از کلمات حقایق سمات خود آن‌حضرت است و خودش این شرح را بعداز پایان تألیف ، توسط برادرش‌موفق‌الدین‌احمدسابق‌الذکر اهدای‌کتابخانهٔ وزیرروشن‌ضمیر ابن‌العلقمی نموده و از طرف‌آن وزیر علم‌دوست و دیانت‌تخمیر ، بصله و انعام یك اسب ویك خلعت فاخر وصد هزار دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) مفتخرگردیده‌است‌آه‌آه . این کتاب مستطاب علاوه براینکه حاکی از مراتب عالیهٔ علمیّهٔ متنوعهٔ مؤلف‌خود وحاوی نفائس و غرائب و احادیث نادره و حکایات و تواریخ فـاخره و بسیاری از معارف حقّهٔ اسلامیّه نیز بوده نوعاً موافق مـذاق متکلّمین و مشرب امامیّه میباشد . بخـلاف شرح علاءالدین‌گلستانه‌که موافق مسلك اخباریّین و شرح ابن‌میثم‌کـه موافق مذاق حکما و عرفا بوده و غالباً در ظواهری‌که جای تأویل ندارند باز باقتضای ذوق عرفانی باب‌تأویل را بازکرده وبهمین جهت موهم غیرامامی بودن مؤلف میباشد **۵- شرح‌یاقوت‌ابن‌نوبخت** **۶- العبقری الحسان**که‌کتابی است غریب‌الوضع و بسیاری ازکلام و تاریخ و اشعار و منشآت و منظومات خودش را حاوی است **۷- الفلك‌الدائر علی‌المثل‌السائر**که انتقادکتاب مثل‌السائرنام ابن‌الاثیر میباشدکه درسیزده ، یا پانزده روز تألیف ودرهند چاپ شده و برادرش احمد بعد از تألیف این‌کتاب بدو نوشت :

المثـــل السائر یـــا سیدی	**صنفت فیه الفلك الدائرا**
لکن هـــذا فلـك دائــر	**اصبحت فیـهالمثل السائرا**

۸- القصائدالسبع العلویات فی‌مدح سیدنا علی‌علیه‌السلامکه درکشف‌الظنون بنام **سبع علویات** مذکور داشته است و درایران درآخر شرح سبعـهٔ معلقهٔ زوزنی و یـکمرتبه نیز مستقلاً با شرح صاحب مدارك‌که برآن نوشته چاپ شده واز ابیات‌آنها است :

الم تخبرالاخبـــار فی‌فتح خیبر	**ففیهـــا لذی‌اللب الملب اعاجیب**
و فوز علی بالعلی فوزهـــا به	**فکل الی کـــل مضاف و منسوب**
وکم کسرت جیشا لکسری وقصرت	**یدی قیصر تلك‌القنان الشناخیب**

وفات ابن‌ابی‌الحدید بسال ششصد و پنجاه و پنج هجری قمری در هفتاد سالگی در بغداد

واقع شد و علاّمهٔ حلّی بواسطهٔ پدرخود شیخ سدیدالدین یوسف از او روایت میکند .
(کف وص ۴۵ هب و ۴۲۲ ت و ۵۹۳ ج ۱ س وغیره)

ابن‌ابی‌الحزم علی بن **ابی‌الحزم** - بعنوان **ابن‌نفیس** خواهدآمد.

ابن‌ابی‌الحسین یحیی - بعنوان **نسابه یحیی** درباب‌اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم .

ابن‌ابی‌حفص در اصطلاح رجالی محمد بن عمر بن عبید است .

ابن‌ابی‌الحکم محمد - بعنوان **ابوالمجد محمد** بن ابی‌الحکم نگارش دادیم .

ابن‌ابی‌حماد در اصطلاح رجالی صالح بن ابی‌حماد رازی است .

ابن‌ابی‌حمزة حسن بن علی بن حمزة -
ابن‌ابی‌حمزة عبدالله بن سعد -
ابن‌ابی‌حمزة علی بن ابی‌حمزه سالم -
{ دویمی بعنوان ابن ابی‌جمره مذکور ، اولی و سیمی نیز مصطلح علم رجال بوده و بعنوان بطاینی علی نیز مراجعه نمایند.

ابن‌ابی‌خاتم (حاتم خا) **عبدالرحمن** - بن ابی‌خاتم محمد ، حافظ رازی ، مکنّی به **ابومحمد**، از مشاهیر علمای عامّهٔ اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه درفقه و حدیث و دیگر علوم متداوله، بنام **تفسیرکبیر** و **جرح و تعدیل** و **رد مجسمه** و **مسند** وغیراینها تألیفاتی بدو منسوب است و درسال سیصد و بیست و هفتم هجری درگذشت. (کف وص ۷۵۸ج۱س)

ابن‌ابی‌الخطاب محمد بن ابی‌الخطاب - قرشی ، رجوع بترجمهٔ ذیل نمایند .

ابن‌ابی‌الخطاب محمد - بن حسین بن ابی‌الخطاب زید زیات ثقهٔ همدانی‌قرشی، مکنّی به‌**ابوزید** یا **ابوجعفر**، بعد از تلفیق مطالب مدارك ذیل مینگارد : صاحب ترجمه در اواسط قرن سیّم یا دویم هجری از روات اشعارعرب‌بود، منتخباتی از اشعار شعرای زمان جاهلیت وصدر اسلام را بنام **جمهرة اشعارالعرب** تألیف دادکه دراین اواخر در قاهره چاپ شده و درمصر نیز بنام **نیل‌الارب‌فی‌قصائدالعرب** بطبع رسیده و **کتاب‌الامامة** و**کتاب‌التوحید** نیز از او است . چنانچه اشاره شد زمان او مابین

اواسط قرن سیّم و دویم مردّد و درآداب‌اللّغة العربیّة اواسط قرن سیّم نوشته و ازسال وفاتش نامی نبرده است . بنوشتهٔ ذریعه وفات او بسال دویست و شصت و دویم بوده پس اینکه در معجم‌المطبوعات وفات اورا درحدود سال یکصد و هفتادم نوشته اشتباه میباشد ، لکن دور نیست که محمد بن حسین بن ابی‌الخطّاب زیدکه در ذریعة تنها دوکتاب‌امامت و توحید را بدو نسبت داده وکنیه‌اش را هم ابوجعفر نوشته غیرازصاحب جمهره باشدکه ابوزید محمد بن ابی‌الخطّاب قرشی بوده و وفاتش هم درحدود صد و هفتادم هجرت وقوع یافته چنانچه در بعضی از مدارك دیگر است .

(ص ۱۰۹ ج ۲ ع و ۳۳۴ ج ۱ و ۴۸۱ ج ۲ ذریعه و ۳۱۳ مط)

ابن‌ابی‌خمیصه **احمدبن‌محمد**- در باب‌اوّل(القاب) بعنوان **حرمی** نگارش یافته‌است.

ابن‌ابی‌خیثمه **احمد بن ابی‌خیثمه** - درباب‌اوّل بعنوان **نسائی** مذکور شده‌است .

ابن‌ابی‌الخیر **شهمردان**- بن ابی‌الخیر، ملقّب به **علائی**، از اکابر منجّمین‌قرن پنجم هجرت بوده ویا خود اوائل قرن ششم را نیز دیده است ، با عمرخیّام (متوفی بسال ۵۰۹ه ق = ثط) معاصر، در احکام نجومی بصیر، بیشتر در گرگان واسترآباد اقامت داشت ودوکتاب **روضة‌المنجمین** و **نزهت‌نامهٔ علائی** نیزازتألیفات او بوده و سال وفاتش بدست نیامد . (اطلاعات متفرقه)

ابن‌ابی‌الخیر **فضل‌الله بن ابی‌الخیر**- صوفی، بعنوان **ابوسعید فضل‌الله** مذکورشد.

ابن‌ابی‌الخیر **فضل‌الله** - بن عمادالدولة‌ابی‌الخیر بن موفق‌الدولة علی‌همدانی، (چنانچه از اوّل نسخهٔ مطبوعهٔ تاریخ غازانی مذکور ذیل نقل شده) ویا موافق درر کامنه ، فضل‌الله بن ابی‌الخیر بن غالی «با غین نقطه‌دار» همدانی ، یا بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام «برخلاف مشهور» محمد بن عمادالدولة ، مکنّی به ابوالفضل، بهرحال ، از افاضل ادبا و اطبّا و وزرای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه لقبش **رشیدالدین** یا **رشیدالدولة**، شهرتش **خواجه رشید** و**خواجه رشیدالدین** و**خواجه رشیدالدولة** و **رشید طبیب** و **رشید وزیر**، طبیب مخصوص سلطان‌اولجایتوخان معروف به شاه‌خدابنده بود . در اوائل با شغل عطّاری در نهایت پریشانی می‌گذرانید ، سپس درخط و انشا و

ادب و فنون شعریّه و طبّ و تاریخ و فلسفه و فقه و تفسیر و فنون ریاضی رنج بی‌پایان کشیده و بگنج شایگان رسید، طبیب مخصوص غازان شاه بن ارغون‌خان بن‌هلاکوخان هفتمین ملوك ایلخانیهٔ ایرانی (۶۹۶_۷۰۳ه ق = خصو- ذج) گردید، اخیراً چندگاهی متصدی وزارت وی هم شد تا بعد از وفات او طبیب مخصوص و وزیر برادرش محمّد، معروف به شاه‌خدابنده (۷۰۳_۷۱۶ه ق = ذج - ذیو) گردید. درحسن‌ادارهٔ امور کشوری کمال‌استقلال را داشته بحدّی که خود شاه‌خدابنده نیز بی‌تصویب‌او اقدام‌بامری‌نمی‌نمود، بدین سبب بثروت فوق‌العادة نایل آمد و دراثر حسد اهل کینه بتسبیب موت خدابنده متّهم شد ، اینك خود او و پسر شانزده ساله‌اش ابراهیم درهمان سال وفات‌خدابنده و یا دوسال بعد ازآن درسال هفتصد وهیجدهم هجری‌قمری بامر پسر خدابنده سلطان‌ابوسعید نهمین ملوك ایلخانیّه وآخرین ایشان (۷۱۶_۷۳۶ه ق = ذیو - ذلو) مقتول و تمامی ثروتش مصادره گردید . بسط زاید درشرح حال او و مظلومیّت و تهمت و سبب قتل و اسباب‌حیله و بداندیشی معاندین ومبتلا بکیفر این‌کردار بد شدن ایشان پیش‌ازیکسال را موکول بکتاب‌روضة‌الصفا ومنابع‌دیگر میداریم. جملهٔ: **طاب ثره** مادّهٔ‌تاریخ‌قتل‌اواست.

قلعهٔ رشیدیهٔ تبریز که درشمال شرقی‌آن بلده ، در دامنهٔ کوه سرخاب معروف به عینعلی واقع وبه **ربع رشیدی** موصوف در زبان اهالی محل به **رشیدیه** معروف است از آثار خیریّهٔ وی میباشدکه اموال بیشماری در تأسیس‌آن صرف‌کرده وموقوفات بسیاری برای‌آن تخصیص داده بود ، ازآنجمله شصت هزار مجلّدکتب مختلفه دراشعار وتواریخ و علوم متنوعه، دوهزار مجلّد قرآن مجیدکه چهارصد ازآنها باآب طلا نگارش‌یافته، شش جلد ازآنها بخط یاقوت مستعصمی و بیست جلد هم بخطوط دیگر اکابر خطّاطین بوده است . این قلعه در زمان ما مدتها است ویران شده و اثری ازآن‌کتابها وموقوفات دیگر نمانده ومعلوم‌نیست درکجا هستندآه‌آه‌آه ، خدایا زین معمّا پرده بردار. بنوشتهٔ تاریخ یزد مدرسهٔ رشیدیّهٔ یزد نیز ازآثار خیریّهٔ همین وزیر سعید شهید است‌که در ایّام‌اندك‌اقامت‌خود درآنجا تأسیس‌داده وغیرازاینها موقوفات‌بسیاردیگری‌نیزداشته‌است.

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- الاثار والاحیاء ۲- تاریخ غازانی که نام اصلیش **جامع التواریخ** بوده و بجهت انتساب بلقب مؤلف به **جامع التواریخ رشیدی** موصوف و تخفیفاً جامع رشیدی نیز گویند . این کتاب ازآثار مفیدهٔ مؤلف و از اول سلطنت چنگیزخان (۵۹۹-۶۲۴ه ق = **ثصط - خکد**) تا زمان شاه خدابنده (۷۰۳-۷۱۶ه ق = **ذج - ذیو**) و حاوی سه مجلد بوده ودرلیدن چاپشده است ، یك نسخهٔ نفیس و مذهب و مصورآن که بنا برمنقول، ده هزار اشرفی طلای هیجده نخودی ایرانی ارزش دارد در خزانهٔ شاهیهٔ طهران موجود است **۳- تفسیر قرآن** که به **تفسیر رشیدی** معروف و مباحث بسیاری از علم تفسیر را حاوی بوده و بهمین جهت بیشتر از دویست دانشمند تقریظاتی برآن نوشته اند **۴- تقسیم الموجودات ۵- التوضیحات ۶- جامع التواریخ** یا**جامع رشیدی** که عنوان دیگر تاریخ فوق هستند وگاهی لفظ جامع رشیدی را بمجموع مؤلفات صاحب ترجمه که به **مجموعهٔ رشیدی** موسوم و یکی هم تاریخ غازانی مذکور است اطلاق نمایند . در کشف الظنون گوید آن را درمجلد بزرگی دیدم که چندین رساله بوده در هرفنی و حاوی تقریظات اکابر بود ، خود خواجه رشید چندین نسخه ازآن را نویسانده وهمهٔ آنها را برای مدرسهٔ خودکه درشهر تبریز بوده وقف کرده و چنانچه در اولش نوشته وظائفی برای حافظ و ناسخ آن مقرر داشته است **۷- الجزء اللذی لایتجزی** که در جواب سؤال فخرالمحققین پسر علامهٔ حلی نوشته و وجود جزء لایتجزی راکه بعقیدهٔ متکلمین مادهٔ ترکب اجسام میباشد ثابت نموده است ودرمطاوی آن بکتاب توضیحات ومفتاح التفاسیر وبعضی ازتألیفات دیگرخودش حواله مینماید **۸- جوابات المسائل الکلامیة** که سؤالات متفرقهٔ فخرالمحققین مذکور وعضدالدین مطرزی ونجم الدین زرکوب و نجم الدین دامغانی و غیرایشان میباشند **۹- دیوان شعر ۱۰- مجموعهٔ رشیدی** که بنام جامع رشیدی مذکور شد **۱۱- مفتاح التفاسیر** که ظاهراً غیراز تفسیر رشیدی مذکور فوق است وغیراینهاکه بنوشتهٔ ذریعه تألیفات او به پنجاه و دوکتاب بالغ وکتاب درسی بوده اند وازاشعار او است :

پیریم ، ولی چو بخت دمساز آید هنگام وصال و طرب و ناز آید
از زلف دراز توکمندی فکنیم برگردن عمر رفته تا بازآید

اما عقیدهٔ مذهبی خواجه رشید ، بنوشتهٔ قاموس الاعلام، موسوی بوده است در درر کامنه نیزگویدکه جسد اورا بعد از قتل مثله کردند ، هریك از اعضای اورا بشهری فرستادند، سر بریدهٔ اورا نیز بتبریز نقل داده و داد میزدندکه این، سر یهودی ملحد بیدین است. از ذهبی نقل شده که خواجه رشید را بجهت تفسیر قرآن او (که موافق مذاق

فلاسفه بوده) بالحاد و دین فلاسفه وحکمای سلف منتسب داشته است . لکن بحکم قضاوت عادلانهٔ تواریخ و سیر و تألیفات خود خواجه رشید، اصل اسلامیّت او مسلّم و اصلاً جای تردید و شبهه نمیباشد و بطور قطع توان گفت که حسد و تعصّب ناقلین سبب این همه و متّهم داشتن او بتسبیب موت خدابنده میباشد که مسمومش کرده ویا درحال مرض وکمال ضعف و ناتوانی او ، یك مسهل قوی فوق الطاقـة اش داده و سبب فوت اوگردیده است و چنانچه اشاره شد ، خود و پسرش در روی این اصل مقتول وتمامی ثروت فوق العادهٔ او که دراوقات نفوذ و اقتدارش تحصیل ویك عامل قوی دیگری در تولید رقابت بوده مصادره گردید والاّ خود ابن حجر که یکی از ناقلین نقل سر بریدهٔ او بقرار مذکور است گوید که پدر خواجه رشید ، عطّار یهودی مذهب بوده ولی خودش مسلمان شد ، بغازان (شاه) ارتباط یافته و نزد او از طبابت بوزارت رسید، بسیار سخی و متواضع بود ، درحق علما و صلحا بذل و بخشش بسیاری داشت، درنصیحت وخیرخواهی مسلمین ومدافعه ازایشان وحفظ نفوس ایشان سعی وکوشش مینمود ودرتبریز آثارخیریّهٔ بزرگی دارد بلکه توان گفت که خواجه رشید مذهب شیعی داشته است و موافق آنچه از زبدةالتواریخ نقل شده ترویج علم وعلماکردن غازان شاه وبرادرش شاه خدابنده ، تأسیس مدرسهٔ سیّار، تعظیم سادات و مشاهد ائمهٔ اطهار ع نمودن ایشان، دراثر مساعی جمیلهٔ وی میباشد و خود را بشافعی منتسب داشتن او ، از روی صلاح امر دنیوی و مقتضیات وقت بوده است .

(کف و ذریعه وص ۳۷ ج ۱ مر و ۵۹۴ ج ۱ و ۲۲۸۱ ج ۳ س و ۲۳۲ ج ۳ کمن)

ابن ابی داحه و **ابن ابی دارم** } در اصطلاح رجالی اولی ابراهیم بن سلیمان بن ابی داحـه و دویمی نیز احمد بن محمد بن سری کوفی است .

ابن ابی داود عبدالله بن سلیمان - درباب اوّل (القاب) بعنوان سجستانی مذکور وپدرش نیزدرباب دویم (آباء) بعنوان ابی داود نگارش یافته است.

ابن ابی الدم ابراهیم - بن عبدالله بن ابی الدم، حموی، ملقّب به شهاب الدین، معروف به ابن ابی الدم ، ازفقها وعلمای شافعیّهٔ اواسط قرن هفتم

هجرت میباشد که قاضی شهر حما بود، بهمین جهت به **قاضی حموی** نیز معروف واز تألیفات او کتاب **تاریخ مظفری** است که مشتمل برشش جلد ومنحصر بتواریخ ملل اسلامیّه بوده و یك نسخه ازآن برقم ۲۸۶۸ درخزانهٔ بانکی‌فور موجود است . بسال ششصد و چهل و دویم هجرت درشهر مذکور درگذشت . (ص۵۹۲ ج۱س و۸۷ تذکرة النوادر)

ابن ابی الدنیا عبدالله - یا عبیدالله بن محمد بن عبید بغدادی ، قرشی الولاء ، **ابوبکر** الکنیة ، از ادبا و افاضل قرن سیّم هجرت میباشد که در فنون ادب و تواریخ و سیر دارا و باخبر، در اوائل زندگانی مکتفی بالله هفدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۸۹-۲۹۵ه ق = رفط- رصه) معلّم او وجمعی از اولاد خلفا بود . بسیار زاهد و متّقی وخوش محضر، تألیفات او ازصد متجاوز و ازآن جمله است : **ذم الملاهی** و **الفرج بعدالشدة** و **فضائل عشر ذی الحجة** و **قری الضیف** و **مکارم الاخلاق** که نسخهٔ خطّی اولی و پنجمی دربرلین ، سیّمی درلیدن ، چهارمی درکتابخانهٔ لاندبرج موجوداست، دویمی نیز درمصر چاپ شده وچند نسخهٔ خطّی آن درلیدن وبرلین موجود میباشد. وفات عبدالله روز سه‌شنبه چهاردهم جمادی الاخرهٔ دویست وهشتاد و یکم هجری قمری واقع گردید .
(ص ۲۶۲ ف و ۱۷۲ ج ۲ ع و ۸۹ ج ۱ تاریخ بغداد وغیره)

ابن ابی دواد احمد- بن ابی**دواد**(بضمّ دال) فرج بن جریر بن ملك بن عبدالله ایادی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، قاضی القضاة بغداد، بجهت انتساب بجدّ عالی هیجدهمینش ایاد بن نزار بن معد بن عدنان برادر مضر و ربیعه به **ایادی** موصوف واز مشاهیر قضات عهد بنی‌عباس میباشد . ولادت او بسال یکصد و شصتم هجرت در قنسرین یا بصره واقع شد ، در اوائل جوانی در صحبت پدر (که برای تجارت عازم شام بوده) در دمشق مقیم گردید ، درتحصیل علوم متنوعه خصوصاً فقه و حدیث وکلام و ادبیّات رنجها کشید تا در زمان معتصم ویا در زمان مأمون و واثق و متوکّل نیز بمقام قاضی القضاتی رسید ، موافق مذهب معتزله مسئلهٔ خلقت وحدوث قرآن را اهمیّت داده و هریك از مخالفین آن عقیده را فراخور حال خود تحقیر و مجازات می‌نمود، حتی در

رمضان دویست و بیستم هجرت بحکم معتصم که دراین‌مسئله با وی موافقت داشته باحمد بن حنبل نیزکه از جملهٔ مخالفین و بقدم قرآن معتقد بوده سی و هشت تازیانه زدند، لکن احمد اصلاً متأثر نشد وباوجود اینکه درمجلس‌مناظره‌ای‌که برای مذاکرهٔ همین مطلب تشکیل داده بودند محکوم و ملزم شد و اصلاً قدرت جواب علمی ازادلّهٔ حدوث قرآن را نداشت بازهم درهمان عقیدهٔقدم قرآن ثبات قدم میورزید .

صاحب ترجمه ، علاوه برمراتب علمیّه در امور سیاسی نیز مسلّم بود ، خلفای وقت در خلوت و جلوت بی‌تصویب وی بکاری اقدام نمیکردند ، مأمون برادر و ولیعهد خود معتصم را وصیّت نمودکه هیچ موقع از او جدا نشوند و درمهمّات امور بی‌مشورت وی‌کاری انجام ندهندکه رأی او بتنهائی مغنی از رأی هرمشیر و وزیر است این بودکه معتصم همینکه بسال دویست وهیجدهم هجرت بعد از وفات مأمون بخلافت رسید یحیی بن اکثم ، قاضی‌القضاة وقت را عزل و صاحب ترجمه را بقاضی‌القضاتی نصب نمود ، او نیز باتمام عزّت و نفوذ و قدرت میزیست بحدّی‌که بسیاری از اشخاص محکوم باعدام را نجات داد و درعین حال بنای مخاصمت با خانوادهٔ رسالت ص گذاشت و بشرحی‌که درمحل خود نگارش داده‌اند درقتل حضرت جواد امام محمدتقی ع تفتین وسعایت‌کرد، معتصم را بقتل‌آن امام معصوم مظلوم بشورانید . اینك بکیفر این سوء سریرهٔ خود، در پایان کار بسیار خوار شد ،آن همه عزّت مبدّل بذلّت و تمامی اندوختهٔ عمری او در اندك زمانی بجریمه و تاوان بی‌پایان‌گماشتگان متوکّل صرف‌گردید و درسال دویست و چهلم هجرت بمرض فلج (که طرف راست بدن‌او اصلاً حس وحرکتی نداشته) دربغداد درگذشت ، یا خود بسال دویست و سی و سیّم در زمان خلافت متوکّل به فلج مبتلا و **پسرش ابوالولید محمد** متصدی قضاوت شد تا درسال سی و هفتم هردو موردغضب متوکّل شدند، یکصد وبیست هزاردینار (طلای مسکوك هیجده‌نخودی) ویك‌جوهر گرانبهائی‌که چهل‌هزاردینارارزش‌داشته ازمحمدجریمه‌گرفت وازسامره‌ببغدادش‌تبعیدنمود وبهرحال:

سهل‌کاری نیست خون‌آل‌احمد ریختن   خاك غم برفرق فرزند پیمبر ریختن

دیدی‌که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

لدغته افعاله ای لدغ رب نفس افعالها افعاها

(ص ۲۲ ج ۱ کا و ۱۱ ج ۱ مه و ۲۹ ج ۱ فع و ۵۹۴ ج ۱ س)

ابن ابی‌ذویب اسمعیل بن‌عبدالرحمن - در باب اوّل بعنوان سدی مذکور شده‌است ودراصطلاح رجالی محمدبن عبدالرحمن بن مغیره‌را نیز گویند.

ابن ابی‌رافع دراصطلاح رجالی احمدبن ابراهیم ابن‌ابی‌رافع صیمری‌است .

ابن ابی‌الربیع احمد بن محمد بن‌ابی‌الربیع - ملقّب به شهاب‌الدین ، معروف به ابن‌ابی‌الربیع، ازفلاسفه و افاضل قرن سیّم هجرت میباشدکه در کلمات بعضی‌ازاجلّه به علامه موصوف بوده وکتاب **سلوك المالك فی‌تدبیر الممالك** را برای هشتمین خلیفهٔ عباسی معتصم بن هارون‌الرشید (۲۱۸-۲۲۷ھ ق = ریح - رکز) تألیف داده و درقاهره بطبع رسیده است . سال وفاتش بدست نیامد و درآداب‌اللّغةالعربیّة از وضع‌کتاب و اسلوب‌آن‌که بشکل مشجر بوده و حاکی از روش فکری مؤلف و نضج‌علم در زمان او میباشد وهمچنین ازلقب شهاب‌الدین‌که از القاب و اسامی متداوله درقرون اخیره است استظهار نموده‌که صاحب ترجمه از رجال قرن هفتم بوده وکتاب مذکور را هم برای مستعصم عباسی(متوفی بسال۶۵۶ھ ق = خنو) تألیف داده وبعداز زمان‌مؤلف، لفظ مستعصم به معتصم تحریف یافته است . (کف وص۲۱۴ ج۲ ع وغیره)

ابن ابی‌الربیع عبیدالله یا عبدالله - بن احمد بن‌عبیدالله بن محمد بن‌عبدالله بن ابی‌الربیع قرشی اموی عثمانی ، اشبیلی ، مکنّی به **ابوالحسین** که‌گاهی‌ابوالربیع را من‌باب‌نسبت‌بجدّکه‌بسیارمتداول‌است پدراحمد مذکورمینویسند . بهرحال صاحب ترجمه قاری نحوی بلکه در زمان خود پیشوای نحویّین بود وآن‌علم شریف را از شلوبین اخذ نموده واز تألیفات او است :

۱- شرح ایضاح‌ابوعلی ۲- شرح‌جمل ۳- شرح‌کتاب سیبویه ۴- ملخص‌القوانین تماماً درنحو . وی درسال ششصد وهشتاد وهشتم هجرت درهشتاد ونه سالگی درگذشت.

(کف وص۴۶۵ روضات‌الجنات)

ابن‌ابی‌الربیع **محمد بن سلیمان - ابوعبدالله** الکنیة ، معافریّ القبیلة ، شاطبیّ الولادة ، اسکندریّ الوفاة والاقامة ، از جملهٔ عرفا و اهل سیر و سلوك و ارباب طریقت و مؤسّسین قواعد شریعت و حقیقت ، جامع علم وعمل، بزهد و تقوی معروف و درصحبت اجلّه استماع حدیث نموده‌بوده وقرآن مجید را با قرائات سبعه خوانده و تألیفات بسیاری بدو منسوب دارند :

۱- الاربعین المضیئة فی‌الاحادیث النبویة ۲- زهرالعریش فی‌تحریم الحشیش ۳- اللغة‌الجامعة فی‌العلوم النافعة ۴- المسلك‌القریب فی‌ترتیب الغریب ۵- المنهج‌المفید فی‌مایلزم‌الشیخ والمرید . در رمضان ششصد وهفتاد و دویم هجرت درهشتاد وهفت‌سالگی دراسکندریّه درگذشت . **معافر** بروزن مساجد نام شهری وهم پدر قبیله‌ایست ازبطون همدان و **شاطبی** هم منسوب بشهر شاطبه از بلاد اندلس است .

(ص ۷۰۴ ج ۲ مه و ۱۲۵ ج۴ فع)

ابن‌ابی‌ربیعه **امیة بن‌ابی‌الصلت** - بعنوان **ابن‌ابی‌الصلت** خواهدآمد .

ابن‌ابی‌ربیعه **عمر بن عبدالله** - بن‌ابی‌ربیعه مخزومیّ القبیلة، ازمشاهیرشعرای غزلی اوائل‌اسلام میباشدکه تمامی اشعار او دراوصاف نسوان و اظهار تعشق با ایشان‌است . باآن‌همه استنکافی‌که عموم مسلمین درصدر اسلام ازتعرّض زنان داشتند بازهم باستظهار قدرت قبیلهٔ خود ازآن عادت منحوسه‌اش دست بردار نشد و درموسم حج ، احرام می‌بست و حلل فاخره می‌پوشید و درحین طواف ومشاعر حجّ ، بمشاهیر زنان عرب و اجمل ایشان بنظر خیانت می‌نگریست و اوصاف ایشان را بنظم می‌آورد واز این راه بسیاری از ایشان مورد تعشّق وی بودند . برادرش‌حارث شدیداً از شعرگفتن منع مینمود و بوعدهٔ مال بسیار تطمیعش میکرد لکن اصلاً مؤثّر نمیشد . هشام بن عروه توصیه میکردکه اشعار اورا بجوانان خود یاد ندهیدکه مبتلای امرقبیح نباشند . بالجملة عمر با دختری ثریّا نام امویّه بنت علی بن عبدالله بن حارث اموی (که درحسن وجمال‌شهرتی بسزاداشته) تغزل‌میکرد تاآنکه ثریّا باسهیل بن‌عبدالرحمن

بن‌عوف ازدواج کرده و بهمراهی او بمصر رفت ، عمر بسیار متأثّر شده وگفت :

ایها المنکح الثریا سهیلا عمرك الله کیف یجتمعان

هی شامیة اذا ما استقلت و سهیل اذا استقل یمانی

دیوان غزلیّات‌او درمصر و لیبسیك چاپ‌شده‌است . درسال نود وسیّم هجرت‌که دردریا مشغول جنگ بودندکشتی ایشان را آتش زدند و او هم بسوخت .

لطیفة : ولادت همین عمر بن ابی‌ربیعه در شب قتل عمر بن خطّاب (کـه بیست و ششم ذیحجهٔ سال بیست و سیّم هجرت بوده) وقوع یافته است .

(ص ۲۸۸ ج ۱ ع و ۴۱۱ ج ۱ کا وغیره)

ابن‌ابی‌الرجال **احمد بن صالح** - بن محمد بن ابی‌الرجال ، قاضی فقیه مورّخ شاعر، زیدیّ‌المذهب ، صفی‌الدّین اللّقب ، از افاضل علمای زیدیّهٔ اواخر قرن یازدهم هجرت میباشدکـه تمامی عمر خود را دریمن بسر برد ، نزد اکابر علمای زیدی و شافعی وحنفی ومالکی‌که دریمن ساکن‌بودند تحصیل مراتب‌علمیّه کرد، عاقبت درصنعای‌یمن اقامت‌گزیده و وظائف‌فتوی وخطیبی وکتابت‌اسناد وپیمانهای رسمی‌آن نواحی از طرف فرمانروای وقت بدو مفوض شد واز تألیفات او است :

۱- **تفسیر الشریعة لورادالشریعة** ۲- **تیسیر الاعلام فی‌تراجم المفسرین من‌الزیدیة** ۳- **الریاض‌الندیة فی‌ان‌الفرقة الناجیة هم‌الزیدیة** ۴- **المجالس** ۵- **مطلع‌البدور ومجمع البحور**که حاوی شرح‌حال یك هزار وسیصد تن از اکابر زیدیه است ۶- **الموازین** وغیراینها . وی بسال هزار و نود و دویم هجرت در شصت و سه سالگی در صنعای یمن درگذشت .

(ذریعه واطلاعات متفرقه)

ابن‌ابی‌الرکب **محمد بن‌مسعود** - خشنی اندلسی جیانی ، مکنّی بـه **ابوبکر**، معروف به **ابن‌ابی‌الرکب** ، ادیب‌شاعر نحوی‌لغوی، ازاکابر نحویّین اواسط قرن ششم هجری و ازمفاخر اندلس میباشدکه در اتقان کتاب سیبویه متخصص و خطیب جامع غرناطه بوده و **شرح‌کتاب سیبویه** ازمصنّفات او است . دررببع‌الاول پانصد و چهل و چهارم هجری قمری درگذشت . (ص۵۴ ج ۱۹ جم)

ابن‌ابی‌رندقه **محمد بن ولید** - بن محمد بن‌خلف بن سلیمان بن‌ایّوب‌قرشی، فهری‌ّالنسب، شافعی یامالکیّ‌المذهب ، **طرطوشی** یا **طرسوسی** الولادة ، **ابوبکر** الکنیة ، از اجلّای علما و فقها و ادبا و شعرای وقت خود میباشدکه نخست در موطن خود تحصیل ، سپس دربغداد و بصره مراتب علمیّه را تکمیل نمود و دربسیاری از علوم متداوله بهره‌ور بود ، مدتی هم درشام تدریس میکرد و اخیراً در اسکندریّه اقامت‌گزیده و بنشر علوم پرداخت ، علاوه برمراتب علمیّه بسیار زاهد و متّقی بوده واز مصاحبت ملوك و اکابر اجتناب داشت و از تألیفات او است :

۱- **بدع‌الامور و محدثاتها** ۲- **سراج‌الملوك** که‌بشصت وچهار باب‌مبوّب، مواعظ وآثار انبیا و اولیا وحکمت‌حکما ونوادر خلفا را حاوی، با ترتیبی شگفت‌آورمرتّب، سلاطین بمجرّد شنیدن ، استنساخ‌آن را طالب ، وزرا بمطالعۀآن راغب، مدارسۀآن ، حکیم را از مباحثۀ حکما ، سلطان را از مشاورۀ وزرا مستغنی میسازد . بعد از اتمام آن بوالی مصرش اهداکرده و این شعر را بنگاشت :

الناس یهدون علی قدرهم **لکننی اهدی علی قدری**
یهدون مایفنی واهدی اللذی **یبقی علی الایام والدهر**

این کتاب در قاهره و اسکندریّه بطبع رسیده است ۳- **الکتاب‌الکبیر فی‌مسائل‌الخلاف** ۴- **مختصر تفسیرالثعالبی** . صاحب ترجمه بسال پانصد و بیستم هجرت در هفتاد سالگی در اسکندریّه درگذشت و اشعار او نیزآبدار و دقیق‌المعنی بوده و ازآن جمله است :

اقلب طرفی فی‌السماء ترددا **لعلی اری‌النجم‌الذی انت تنظر**
واستعرض الرکبان من‌کل‌وجهة **لعلی بمن قدشم عرفك اظفر**
و استقبل‌الارواح عند هبوبها **لعل نسیم‌الریح عنك یخبر**

طرسوسی درمحل خود مذکور و **طرطوشی** هم بضمّ هردو طا ، منسوب است به طرطوشه وآن شهری است در سمت شرقی اندلس در ساحل دریاکه آخر بلاد مسلمین است . صاحب ترجمه را درکشف‌الظّنون مالکی طرطوشی نوشته و دریکجا از قاموس‌الاعلام مالکی طرسوسی ودرموضع دیگر ازآن‌شافعی‌طرطوشی‌نگاشته ولکن‌اینگونه‌اختلافات

منافی هم نمیباشد و دور نیست که در بعضی ازادوار زندگانی خود ، در یکی از آن دو بلده می‌زیسته و بیکی از آن دومذهب میرفته و در بعضی دیگر ببلدهٔ دیگر و مذهب دیگر انتقال یافته و نظائر آن بسیار است . (ص۵۳ ج۲کا و۵۹۵ و۶۹۸ ج۱س وغیره)

ابن ابی زاهر در اصطلاح رجالی احمد بن ابی‌زاهر است .

ابن ابی زرع **علی بن محمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **فاسی علی** مذکوراست.

ابن ابی زرعة **محمد بن ابی زرعة**- در باب دویم (آباء) بعنوان **ابو یعلی** مذکورشد.

ابن ابی الزلازل **حسین بن عبدالرحیم** - بن ولید بن عثمان بن جعفر بن کلاب کلابی، مکنّی به ابوعبدالله، معروف به **ابن ابی الزلازل**، ازادبای اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکه ادیب کاتب لغوی شاعر بود ، فنون ادب را از زجاجی و اکابر دیگر فراگرفت ،کتاب **انواع الاسجاع** از تألیفات وی بوده واز اشعار او است :

لقد عرفتك الحادثات نفوسها **وقد ادبت انكان ينفعك الادب**
ولوطلب الانسان من صرف دهره **دوام الذی یخشی لاعیاه ماطلب**

در سال سیصد و پنجاه و چهارم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۱۸ ج۱۰ جم)

ابن ابی الزناد **عبدالرحمن** - } به **اولی** ضمن شرح‌حال پدرش بعنوان **ابوالزناد**
ابن ابی الزناد **محمد** - } اشاره‌شد و **دویمی** نیز بعنوان **ابن ذکوان** خواهدآمد

ابن ابی زیاد **اسمعیل** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **سکونی** مذکور شده‌است .

ابن ابی زید **عبدالله** یا **عبیدالله بن ابی‌زید عبدالرحمن** - یا عبدالرحمن بن ابی‌زید قیروانی، مالکیّ المذهب، نفزیّ البلدة، **ابومحمد** الکنیة، از معاصرین ابن‌الندیم آتی‌الذکر ، از اکابر فقهای مالکیّه ، فصیح‌القلم وکثیرالحفظ والروایة ، شارح اقوال مالك بود و بهمین جهت به **مالك صغیر** شهرت‌یافته وتألیفات او از سی متجاوز است :

۱- باکورة السعد در احکام معاملات که در لندن با ترجمهٔ انکلیسی چاپ شده است **۲- التبویب المستخرج** **۳- المختصر** که حاوی پنجاه هزار مسئله است **۴- النوادر** در فقه

وغیرها . وفات او درآخر شعبان سیصد و هشتاد و ششم یا نهم یا نودم هجری قمری در قیروان واقع شد نفزی منسوب ببلدهٔ نفزه از توابع اندلس است .

(ص۲۸۳ ف و۳۲ مط وغیره)

ابن ابی زید علی - درباب اوّل (القاب) بعنوان فصیحی نگارش یافته است .

ابن ابی زینب محمد بن ابراهیم بن جعفر- کاتب نعمانی مکنّی به ابوعبدالله ، از ثقات و اجلاّی مشایخ حدیث امامیّهٔ قرن چهارم هجری میباشد که بسیار عظیم القدر و رفیع المنزلة وکثیرالروایة و ازتلامذهٔ محمد بن یعقوب کلینی بود ، ازآن شیخ جلیل و محمد بن عبدالله حمیری و علی بن حسین مسعودی و بعضی از اجلاّی دیگر روایت کرده و درکلمات اهل فن به عالم ربانی موصوف وبه نعمانی و ابن ابی زینب یا ابن زینب معروف و جدّ مادری وزیر مغربی سالف الاشارة استکه فاطمه مادر وزیر مذکور دختر نعمانی بوده واز تألیفات نعمانی است :

۱- تفسیر قرآن مجید که به تفسیر نعمانی معروف است ۲- جامع الاخبار ۳- الرد علی الاسمعیلیة ۴- کتاب الغیبة که درغیبت حضرت ولیعصرعجل‌الله فرجه وبغیبت نعمانی معروف ودر ایران چاپ شده است ۵- کتاب الفرائض ۶- نثراللئالی .

سید مرتضی در رسالهٔ ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه خودکه در ایران چاپ شده از تفسیرمذکور نقل کرده وبنقل معتمد دربحارالانوارمجلسی نیز ازآن نقل میکند . ظاهر بعضی آنکه این تفسیر نعمانی فقط درتفسیر ناسخ ومنسوخ آیات قرآنی است نه تمام قرآن مخفی نماندکه نعمانی بشهر نعمان نامی ما بین واسط و بغداد ویا بدیهی نعمان نام ازمصر منسوب واخیراً ببغداد وسپس بشام رفته وهم درآنجا وفات یافته است وسال آن معلوم نیست.

(ملل وص ۵۵۵ ت و ۵۲۵ مس و۴۶۲ هب وغیره)

ابن ابی زینب محمد بن ابی زینب مقلاص - بعنوان ابوالخطاب مذکور شد .

ابن ابی ساره حسن - }در اصطلاح رجالی، اولی پسرابی‌ساره علی نیلی انصاری

ابن ابی ساره محمد - }کوفی ، مکنّی به ابوعلی میباشدکه اصلاً ازکوفه ، در نیل ساکن وازموالی انصار وازثقات اصحاب حضرت باقر وحضرت صادق ع بود . دویمی نیز

پسر حسن مذکور ، به **ابوجعفر** مکنّی ، بجهت بزرگی سرش به **رواسی** ملقّب ، شیعی مذهب واز اکابر نحویّین و علمای ادب محسوب و درعلوم عربیّه تقدّم داشت ، استاد فراء (متوفی بسال ۱۸۷هـ ق = **قفز**) وکسائی (متوفی بسال ۱۷۹هـ ق = **قعط**) بود.

او نخستین‌کسی است ازکوفیّین‌که درعلم‌نحو تألیف‌کتاب نمود ،کتاب‌او مرجع استفادۀ خلیل بن‌احمد معروف نیز شد ،کسائی و فرّاء درکتابهای خودشان از وی بسیار نقل‌کرده‌اند و همانا مراد سیبویه هم از لفظ‌کوفی درکتاب خود همین ابن‌ابی‌ساره است. بنام **اعراب‌القرآن** و **تصغیر** و **فیصل** و **معانی‌القرآن** و **وقف و ابتداء** تألیفاتی داشته و سال وفاتش بدست نیامد . چنانچه انشاءالله تعالی تحت‌عنوان **آل ابی‌ساره** از خاتمۀ باب‌کنی اشاره خواهد شد اصل خانوادۀ ابوساره ازخانواده‌های جلیلۀ علمیّه و اغلب از اصحاب ائمۀ اطهار ع بوده‌اند .

(ذریعه و۹۶ ف و ۱۸۷ ج ۱ نی و ۲۵۳ ج ۱۸ جم وغیره)

ابن‌ابی‌سارة **معاذ** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **فراء** مذکور است .

ابن‌ابی‌السرایا **عبدالعزیز** - درباب‌اوّل بعنوان **صفی‌الدین‌عبدالعزیز** مذکوراست.

ابن‌ابی‌سعید در اصطلاح رجالی‌حسین‌بن‌ابی‌سعید **هاشم‌بن‌حیّان**مکاری‌است .

ابن‌ابی‌سلمی **زهیر بن اسلمی**- ربیعة بن ریاح بن‌قرة (مرة-خل) بن حارث بن مازن ، از قبیلۀ مزینه از بطون مضر بن نزار بن معد بن‌عدنان بوده و بهمین جهت به **مزنی** موصوف میباشد . از مشاهیر مخضرمین شعرای نامی عرب محسوب است‌که هردو دورۀ جاهلیّت و اسلام را درك‌کرده و موافق آنچه تحت عنوان **اصحاب معلقات سبعه** اشاره نمودیم یکی از ایشان و **قصیدۀ میمیه‌اش** هم یکی از معلّقات مذکوره میباشد . او یکی از شعرای ثلثۀ عرب است‌که باتفاق اهل فن بتمامی شعرای دیگر تقدّم دارند، دوتن دیگر نیز امرءالقیس ونابغۀ ذبیانی‌است (که شرح‌حال‌اجمالی هریك را در محل مقتضی از این‌کتاب نگارش داده‌ایم) بلکه جمعی از اهل فن اورا بهمین دوتن مذکور نیز ترجیح داده ومقدّم شمارند .

از جریر سابق‌الذکر شاعرترین مردم را پرسیدندگفت : درجاهلیّت زهیر و در اسلام فرزدق کـه منبع شعر است . عباس بن احنف نیز وی را بقول مطلق اشعر شعرا دانسته بلکه عمر بن خطّاب هم اورا اشعر شعرا گفته است و درجواب ابن‌عباس که سبب آنرا استفسار نمود فرمودکه زهیر اصلاً حرف زاید نگفته ، درکلمات‌خود تعقید وابهام بکار نبرده ،کسی را خارج از اندازه و باوصافی‌که فاقدآنها است مدح‌نکرده بلکه فقط حقایق را گفته واز موهومات اجتناب دارد .

زهیر درتنقیح اشعار خود اهتمام داشته‌است چنانچه درمدت چهارماه یك‌قصیده گفته ، چهارماه دیگر هم خودش بتهذیب‌آن پرداخته ، چهار ماه دیگر نیز بنظرشعرای وقت می‌رسانید اینك دراین باب ضرب‌المثل، اشعار او منقّح و مهذّب ودرنهایت‌جودت بوده و دارای حکمت و موعظه و امثال و حکم‌کثیرهٔ نافعه و اذعان بمبدأ ومعاد وخالی از تعقید وکلمات وحشیه‌بوده و باآن‌همه اختصار وقلّت‌الفاظ متضمّن معانی متقنهٔ بسیاری میباشند . بالقطع توان گفت‌که تفوق قصیدهٔ معلّقهٔ وی‌کـه نخبهٔ تمام اشعار یك عمر او بوده واز راه افتخار باهل روزگار از درکعبه آویخته بودنـد نسبت بسایر اشعارش مثل تفوق خود او بدیگر شعرا بوده است . معذالك کلّه بمجرّد نزول قرآن مجید ، محض از خوف رسوائی در مقابل آیات بیّنات آن‌کتاب مقدّس آسمانی ، مثل معلقات دیگر از درکعبه‌اش دور انداختند . از ابیات قصیدهٔ معلقهٔ او است :

امن ام اوفی دمنة لم تکلم	بحو مانة الـدراج فالمتثلم
فاقسمت بالبیت‌اللذی طاف‌حوله	رجال بنوه من‌قریش وجرهم
فلاتکتمن الله ما فی‌نفوسکــم	لیخفی و مهما یکتم الله یعلم
یؤخر فیوضع فی‌کتاب فیدخر	لیوم الحساب او یعجل فینقم
ومن یك ذافضل فیبخل بفضله	علی قومه یستغن عنــه و یذمم
ومن هاب اسباب المنایا ینلنه	وان یرق اسبــاب السماء بسلم
ومن‌یغترب یحسب عدوا صدیقه	ومن لایکــرم نفسه لایکـرم
ومهما تکن عند امرء من‌خلیقة	وان خالها تخفی علی‌الناس‌تعلم

دیوان زهیر باشرحش درمصر ومعلقهٔ او نیز درلیبسیك چاپ‌شده وازاشعار طریفهٔ‌اواست:

و انك ان اعطيتنى ثمن الغنى　　حمدت اللذى اعطيك من ثمن الشكر
و ان يفن ماتعطيه فى اليوم اوغد　　فان اللذى اعطيك يبقى على الدهر

الاليت شعرى هل يرى الناس ما ارى　　من الامر او يبـدو لهم ما بـدا ليا
بدالى ان الله حـق فـزادنى　　الى الحق تقـوى الله ما كان باديا
بدالى انى لست مدرك ما مضى　　ولا سابق شيئـا اذا كان جائيا
وما ان ارى نفسى تقيها منيتى　　وما ان تقى نفسى كرائـم ماليا
الم تر ان الله اهلـك تبعـا　　و اهلك لقمان بن عاد و عاديا
و اهلك ذاالقرنين من قبل ماترى　　و فرعون جبار اطغى والنجاشيا

ربیعه پدر زهیر، اسعد بن عزیز دایی او، سلمی و خنسا خواهران، کعب و بجیر برادران وی تماماً از افصح شعرای وقت بودند وکعب مذکـور مدّاح حضرت رسالت ص بـوده و صاحب قصیدهٔ مشهورهٔ بانت سعاد میباشدکه شروح بسیاری از ابن‌هشام و دیگراکابر بنام برآن نوشته‌اند .

وفات زهیر بنوشتهٔ بعضی ازاهل سیر بسال ششصد و سی و یکم میلادی درحدود یازدهم هجرت واقع شده و بنابراین ، چنانچه درصدر عنوان اشاره شد ، از مخضرمین بوده و هردو دورهٔ جاهلیّت و اسلام را دیده ولکن اسلام‌آوردن او معلوم نیست. بنوشتهٔ بعضی ، عهد سعادت حضرت رسالت ص را دید و درصد سالگی شرفیاب حضور مبارك هم‌گردید ، لکن دورهٔ اسلام را درك نکرد . دراواخرعمر درخواب دیدکه یکنفراورا بآسمان بلندنمود بحدی‌که نزدیك بودکه دست‌او بآسمان‌برسد پس‌پرتش‌کرده وبزمینش انداخت ، همین خواب را درحال احتضارش بپسرش کعب نقل کرده و درتعبیرش گفت قطع دارم براینکه بعد از مرگ من یك خبرآسمانی وقوع خواهدیافت، همینکه واقع شد با تمام سرعت بطرف‌آن رفته و تمسّکش‌کنید سپس یکسال پیش‌از بعثت درگذشت . بروایت دیگر درخواب دیدکه طنابی ازآسمان بزمین‌آویزان‌شده ومردم بدان تمسّك مینمایند ، لکن برای او ممکن نمیباشد، این‌خواب را بدین روش تعبیر نمودکه‌پیغمبر آخرالزمان‌که حبل ممتدّ و واسطهٔ مابین خالق و مخلوق است ظهور خواهدکرد، لکن

او موفق بدرك زمان بعثتش نخواهد بود اینك اولاد خودرا وصیّت نمودکه در وقت ظهور آنحضرت ایمان آورده و بشرف اسلام مشرّف گردند این بودکه پسرش کعب مذکور اسلام آورد و مدایحی درحق حضرت رسالت ص گفته بشرحیکه در محل خود مذکور است .

(ص ۶۴ عم و ۱۲۹ رجال المعلقات وس ۷ ص ۵۲۳ ت وغیره)

ابن ابی السنة

ابراهیم بن ابی السنة - مکنّی به **ابوسعید**، ازمشاهیر شعرای عرب اواخر قرن دویم هجرت میباشدکه بحسن صوت ومغنی گری نیز معروف وبه بنی امیّه منسوب بوده، درانقراض ایشان مراثی بسیاری گفت وتا زمان پنجمین خلیفهٔ عباسی هرون (۱۷۰-۱۹۳ هـ ق= قع - قصج) میزیسته وازابیات یك قصیدهٔ اواست :

لقد طفت سبعا قلت لما قضیتها	**الا لیت هـذا لاعلـی ولالیا**
یسائلنی صحبی فمـا اعقل الذی	**یقولـون من ذکر اللیلی اعترانیا**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۹۶ جلد اول قاموس الاعلام)

ابن ابی شبیب

عابس بن شبیب - یا ابی شبیب بن شاکر بن ربیعهٔ شاکری ، از شهدای کربلا ، رئیس و شجاع و خطیب و عابد و متهجّد بود ، بلکه تمامی **بنی شاکر** از مخلصین ولایت خانوادهٔ رسالت ص و ازشجاعان عرب بوده اند. حضرت امیرالمؤمنین ع روز صفّین دربارهٔ ایشان فرمودکه اگر عدهٔ ایشان بالغ بهزار میشد حق عبادت پروردگاری بعمل می آمد ، او استکه در هنگام بیعت مردم با مسلم بن عقیل خطبهٔ بلیغ انشا نموده و اظهار همه گونه نصرت و جانفشانی مینمود . هم در روز عاشورا بعرض حضرت حجة اللّهی رسانیدکه نزد من در تمام روی زمین چیزی عزیزتر و محبوبتر ازتو نمیباشد و اگر چیزی عزیزتر از جان میداشتم بجهت دفع ظلم و قتل ، فدای وجود نازنینت میکردم بعد بدین عبارت : **اَلسَّلامُ عَلَیْكَ یٰا اَبٰاعَبْدِاللهِ اَشْهَدُ اَنَّكَ عَلیٰ هُدٰیكَ وَ هُدیٰ اَبیكَ** سلام وداع کرده و بلشکر مخالف تاخت آورد و مبارز طلبید پس بامر عمر بن سعد سنگبارانش مینمودند ، همینکه آن حال را دید نیزه و زره را فرو افکنده وباآن حال مدافعه مینموده تا شربت شهادت چشید ودراین معنی گفته اند:

جوشن ز بر گرفت که ماهم نه ماهیم مغفر ز سر فکند که بازم نیم خروس
بی‌خود و بی‌زره بدر آمد که مرگ را در بر برهنه میکشم اینك چو نوعروس

نام پدر عابس ، درکلمات اهل فن مابین شبیب و ابوشبیب مردّد و در بعضی از زیارات وارده نیزکه شهدا را با اسامی مخصوصهٔ ایشان مشرّف بسلام نموده‌اند همینطور است : **السلام علی عابس بن شبیب‌الشاکری .**

(تنقیح‌المقال و ۱۸۸ ج ۱ نی و دیگر کتب مربوطه)

ابن‌ابی‌الشخباء **حسن بن عبدالصمد** - درباب اوّل بعنوان **عسقلانی** مذکور است .

ابن‌ابی‌شعبه عنوان چند تن از اکابر امامیّه بوده و انشاءالله تعالی درخاتمهٔ باب‌کنی بعنوان **آل‌ابی‌شعبه** نگارش‌خواهیم داد .

ابن‌ابی‌الشوارب **احمد بن محمد** - بن عبدالله بن عباس بن محمد بن عبدالملك بن ابی‌الشوارب ، قرشی اموی ، مکنّی بابوالحسن ، بنوشتهٔ هدیـةالاحباب از عهد متوکّل (متوفّی بسال ۲۴۷ه‍ ق = **رمز**) تا زمان مقتدر عباسی (متوفی بسال ۳۲۰ه‍ ق = **شك**) قاضی بغداد بود و درسال ۳۱۷ه‍ ق = **تیز** درگذشت . لکن پرواضح است‌که معاصر بودن دوخلیفهٔ مذکور اشتباه وبا تاریخ وفات مذکورش‌که موافق تاریخ بغداد بوده و اقرب بصحت است منافات‌کلی دارد .

(ص ۴۶هب و۴۷ ج ۵ تاریخ‌بغداد)

ابن‌ابی‌الشوارب **حسن بن محمد** - بن عبدالملك بن ابی‌الشوارب، فقیه‌قاضی‌قرشی اموی، درزمان‌متوکّل‌عباسی بقضاوت‌منصوب و بسیارسخی‌و باوفا و مروّت بود،وی بسال‌دویست‌وشصت‌ویکم‌در بغدادو یا بعداز ادای‌مناسك‌حج‌در مکّه‌درگذشت.

(ص۴۱۰ ج ۷ تاریخ بغداد)

ابن‌ابی‌الشوارب **عبدالله بن علی** - بن محمد بن‌عبدالملك بن ابی‌الشوارب اموی، مکنّی به **ابوالعباس**، قاضی بغداد ، که از طرف مکتفی بالله عباسی بقضاوت بغداد منصوب شد و بسال دویست و نود و هشتم یا سیصد و یکم هجرت

در بغداد مرده و درقرب مقابر باب‌الشام بخاك رفت .

(ص۱۰ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابن ابی‌الشوارب **محمد بن حسن** - بن عبدالله بن علی بن محمد بن عبدالملك بن ابی‌الشوارب، محدّث قرشی اموی، مکنّی به **ابوالحسن قاضی بغداد**، درسال سیصد و سی و سیّم هجرت بقضاوت منصوب شد و بالاخرة دراثر اخذ رشوت زیاد و ارتکاب پاره‌ای اعمال ناشایست و نابایست غیرقابل‌الذکر معزول گردید و بسال سیصد و چهل و هفتم هجرت در پنجاه و پنج سالگی درگذشت .

(ص۲۰۰ ج ۲ تاریخ بغداد)

ابن ابی‌شیبه[1]

ابن ابی‌شیبه **محمد بن عثمان** - بن ابی‌شیبه ابراهیم بن عثمان کوفی، مکنّی به **ابوجعفر**، محدّث امامی کثیرالروایة ، درعلم حدیث وفهم معانی آن بصیر، وثاقت او مابین علمای رجال محل خلاف است و درسال دویست و نود و هفتم هجرت در بغداد درگذشت . (ص۴۲ ج۳ تاریخ بغداد)

ابن ابی‌الشیص دراصطلاح رجالی عبدالله بن ابی‌الشیص ومحمدبن عبدالله‌است .

ابن ابی‌الصقر **سالم بن احمد** - درباب اوّل(القاب) بعنوان منتخب‌سالم مذکوراست.

ابن ابی‌الصقر **محمدبن‌علی** - بن‌حسن بن‌عمر، واسطی‌ّالولادة والوفاة، **ابوالحسن** الکنیة ، ازمشاهیر شعرا وفقهای شافعیّه میباشدکه دربارۀ این فرقه تعصّب بسیاری داشت و قصائدی درمدافعه ازآن مذهب سروده‌که به **قصائد شافعیه**

۱- **ابن ابی‌شیبه** - در اصطلاح رجالی ، یکی از محدثین میباشدکه عالم‌فاضل بوده و کفعمی درحاشیۀ مصباح‌خود از وی روایت میکند . درتنقیح‌المقال گوید: کلینی هم در باب نوادر ازآخر کتاب طهارت‌کافی بواسطۀ داود بن‌فرقد ازابن‌ابی‌شیبه روایت میکند، لکن‌اسم ومشخصات دیگری از او بدست نیامد . **نگارنده گوید** : دور نیست‌که ابن‌ابی‌شیبۀ مذکور درکافی همان ابن‌ابی‌شیبه‌ای باشدکه مذکور میگردد .

موسوم است . شهرتش درشعر و فنون ادبیّه از فقاهتش بیشتر است ، در جودت شعر و حسن‌خط و بلاغت بحدّکمال بود ، **دیوان** مرتبی هم داشته واز او است :

کل رزق ترجوه فی‌مخلـــوق	**یعتریـــه ضـــرب من‌التعویق**
و انا قائـــل و استغفر اللـــــــــــه	**مقـال المجــاز لاالتحقیق**
لست ارضی من‌فعل ابلیس شیئا	**غیر تــرك السجود للمخلوق**

بسال چهارصد و نود و هشتم هجرت در هشتاد ونه سالگی درگذشت .

(ص ۱۱۷ ج ۲کا و ۵۹۶ ج ۱ س)

ابن‌ابی‌الصلت **احمد بن محمد بن موسی - اهوازی**، موکول بعلم‌رجال‌است .

ابن‌ابی‌الصلت **امیة بن ابی‌الصلت - قرشی** ، از شعرای زمان جـاهلیّت میباشد کـه بسیار باذکاوت بود ، دراشعار خود ببعضی حقـایق اشاره و بطلان بت‌پرستی را اشعار داشته وبدعوی نبوت‌آغازکرد، بمجرّد بعثت‌حضرت‌رسالت‌ص مأیوس وشرفیاب حضور مبارك‌آن‌حضرت‌گردید ولی با تصدیق حقّانیت اسلام باز ایمان نیاورد و از اشعار او است :

کل عیش و ان تطاول دهرا	**منتهی امره الـی ان یزولا**
لیتنی کنت قبل ما قد بدالی	**فی‌رأوس الجبال ارعی الوعولا**
اجعل‌الموت‌نصب عینك واحذر	**غولة الدهر ان للدهر غولا**

درجایی دیدم‌که اورا **ابن‌ابی‌ربیعه** هم گویند .

(ص ۱۰۴۵ ج ۲ س و اطلاعات متفرقه)

ابن‌ابی‌الصلت **امیة بن عبدالعزیز**- بعنوان **ابوالصلت** مذکور داشتیم .

ابن‌ابی‌الصهبان در اصطلاح رجالی محمد بن عبدالجبار قمی‌است .

ابن‌ابی‌طاهر **احمد بن‌ابی‌طاهر طیفور بغدادی**- ابن‌ابی‌الفضل قـاسم ، مکنّی به **ابوالفضل**، ادیبی است‌کاتب شاعر مورّخ نیکواخلاق و خوش معاشرت ، دراصل ایرانی واز اکابرزادگان مرورود خراسان ،که بسال دویست و چهارم هجرت در بغداد متولد شد . نخست مربی ومعلّم بعضی‌ازخاندانهای بزرگ بود، اخیراً

ازآن شغل منصرف و دربازارکتاب‌فروشان دکانی برای خود تهیه‌کرده و باستنساخ‌کتب پرداخت ، درکلمات بعضی از ارباب تراجم بامام شعر و ادب وکتابت موصوف‌بود، بعضی دیگر اورا عامی و بی‌سواد و بی‌علم شمرده و بکثرت تصحیف و غلط و سرقت نصف‌بیت و ثلث بیت موصوفش داشته‌اند بحدّی‌که دریك شعر، ده وچند جا غلط خوانده‌است ودر فهرست ابن‌الندیم بیشتر از چهل‌کتاب بدو نسبت میدهد :

۱- **اسماءالشعراء الاوائل** ۲- **القاب‌الشعراء** ۳- **بلاغات النساء و طرائف کلامهن و ملح نوادرهن و اخبار ذوات‌الرأی منهن و اشعارهن فی‌الجاهلیة وصدرالاسلام** این‌کتاب درنجف چاپ شده و خطبهٔ حضرت صدیقهٔ طاهره راکه درمسجد خوانده و خطبه‌های حضرت زینب و ام‌کلثوم دختران حضرت امیرالمؤمنین ع را نقل‌کرده است ۴- **تاریخ بغداد** ۵- **جمهرة بنی‌هاشم** ۶- **سرقات‌الشعراء** ۷- **سرقات‌النحویین من ابی‌تمام** وبعد از تألیف این‌کتاب عدهٔ زیادی با وی‌بمقام‌عداوت‌برآمده وباعدم‌اطلاع وبی‌بهره‌گی درعلم‌نحومتهمش‌داشتند ۸- **الفصول المختارة** ۹- **فضل‌العرب علی‌العجم** ۱۰- **کتاب‌المعروفین من‌الانبیاء** ۱۱- **کتاب‌المؤلفین** ۱۲- **مفاخرةالوردوالنرجس** ۱۳- **مقاتل‌الشعراء** ۱۴- **مقاتل‌الفرسان** ۱۵- **المنثوروالمنظوم** درشعر و بلاغت‌که‌درقاهره‌چاپ‌شده وغیراینها. وفات‌او بسال‌دویست‌وهشتادم‌هجرت‌در بغداد واقع‌شد ودرمقبرهٔ باب‌الشام مدفون‌گردید. طیفورکه‌مرغکی‌است جهنده‌لقب‌پدراواست .

(ص ۲۰۹ ف و ۲۱۱ ج۴ تاریخ بغداد و اطلاعات متفرقه)

ابن‌ابی‌طی **یحیی** - بن حمیدهٔ حلبی ، معروف به **ابن‌ابی‌طی** ، از مورّخین اوائل قرن هفتم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- **اخبارالشعراء السبعة** ۲- **تاریخ عمومی‌**که بتاریخ ابن‌ابی‌طی معروف و بترتیب سنوات است ۳- **تاریخ مصر** ۴- **طبقات‌الامامیة** ۵- **مختار تاریخ مغرب** ۶- **معادن‌الذهب فی‌تاریخ حلب** . وی درسال ششصد وسی‌ام هجرت درگذشت.

(کف و ذریعه)

ابن‌ابی‌الطیب علی بن عبدالله - بعنوان نیشابوری علی مذکور شده است .

ابن‌ابی‌عاصم احمد بن ابراهیم - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان لؤلؤی‌مذکوراست.

ابن‌ابی‌عباد ابراهیم - ذیلاً ضمن برادرش ابن‌ابی‌عباد حسن مذکور است .

ابن ابی عباد

حسن بن ابی عباد- اسحق نحوی یمنی، مکنّی به ابومحمد، معروف به ابن ابی عباد، در بلاد یمن امام نحویّین و مرجع استفادهٔ افاضل بود، کتاب **مختصر** نامی در آن علم شریف تألیف داده که حاکی از تبحّر مؤلف و بمیمنت و سعادت معروف میباشد، زیراکه آن را درمقابل کعبهٔ معظّمه تألیف داده است وهرموقع که ازیك باب آن فراغت مییافت بشکرانهٔ آن، هفت شوط بدورکعبه میکرد وقاری آن را بدعای خیر یاد می‌نمود. وفات او درحدود سال پانصد و نودم هجرت واقع شد.

برادرش **ابراهیم بن ابی‌عباد** یمنی نیز از اکابر نحویّین یمن بود، او نیز کتاب **مختصر تلقین** نامی ویکی دیگر **مختصر** نامی که به **مختصر ابراهیم** معروف وهردو درنحو است تألیف داده وسال وفات او بدست نیامد. (ص۲۲۲ت و۱۶۴ج۱ و۵۳ج۸جم)

ابن ابی العتاهیة

محمد بن اسمعیل- ضمن شرح‌حال پدرش تحت عنوان **ابوالعتاهیة** نگارش دادیم.

ابن ابی عثمان

حسن بن ابی‌عثمان - یا حسن بن علی بن ابی‌عثمان وموکول بعلم رجال است.

ابن ابی العجائز

ازمؤلفین تاریخ وجغرافیا میباشدکه در مواضع بسیاری ازکتاب معجم‌البلدان یاقوت حموی با کلمات وی استشهاد نموده است. اسم و زمان و مشخّصات دیگری از وی بدست نیامد.

(ص ۵۹۷ ج ۱ س)

ابن ابی العز

از اجلاّی علما وافاضل فقهای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشد که بهمراهی شیخ سدیدالدین یوسف بن مطهّر پدر علاّمهٔ حلّی و سید مجدالدین محمد بن حسن بن طاوس، برای طلب امان ونگهداری ازفتنهٔ مغول ازحلّه تا قرب بغداد نزد هلاکوخان مغولی رفته وپیش ازفتح بغداد با وی ملاقات کردند و بالنتیجة سبب امان حلّه و نواحی آن گردیدند.

شرح اجمالی قضیه موافق آنچه ازکشف‌الیقین علاّمه نقل‌شده درضمن اخبار از

مغیّبات حضرت امیرالمؤمنین ع گوید : ازآن‌جمله است خبر دادن آن‌حضرت بعمارت بغداد و سلطنت بنی‌عباس و مستردّ شدن ملك ایشان بمغول که پدرم آن را نزد هلاکو روایت‌کرد و سبب سلامتی حلّه وکربلا و نجف وکوفه از قتل و غارت‌گردید .

وقتیکه هلاکو ببغداد می‌آمد پیش از فتح‌آن بلده و قتل خلیفـه اکثر اهل حلّه بسمت‌حجاز فرارکردند وفقط جمع‌اندکی‌که من‌جمله پدر من وابن‌طاووس وابن‌ابی‌العز (مذکورین فوق) بوده‌اند باقی ماندند ، هرسه متّفقاً نامه‌ای مشعر بتحت امر بودن‌ایشان به هلاکو نوشته و توسط یکنفر از عجم فرستادنـد . هلاکو نیز فرمانی صادرکرد و امر دادکه حاضر دربار باشند ،آن دونفر بجهت معلوم نبودن مآل‌کار اندیشناك شدند و تنها شیخ سدیدالدین پدر علاّمه بمصاحبت دونفر ایلچی هلاکو، نزد وی رفت، هلاکوگفت که پیش‌از استعلام عاقبت امر من وخلیفهٔ شما ، بچه جسارت پیش‌من‌آمدی سدیدالدین گفت این اقدام ما بجهت حدیثی میباشدکه از حضرت امیرالمؤمنین ع بما رسیده و در خطبهٔ زوراء فرموده است : زوراء مکانی است‌که دارای درختان بزرگ وقوی ، بناهای مستحکم ، سکنهٔ بسیار ، رؤسا و خزینه‌داران است ، اولاد عباس استیطانش می‌کنند ، درعمارات پرنقش و نگارآن سکونت‌کرده ومکان لهو و لعبش مینمایند، درآنجا خوف و جور و ظلم ، بسیار میشود ، پیشوایان فاجر و امرای فـاسق و وزرای خاین روی کار میآیند ، اولاد فارس و روم خدمتکار ایشان باشند ، امر بمعروف ونهی‌ازمنکررا امتثال ننمایند . مردان با مردان ، زنان با زنان شهوت‌رانی میکنند (اشاره به سحق و لواط است) . دراین حال، اهل زوراء دراثر سطوت ترك و قهر و غلبهٔ ایشان مبتلای همّ وغمّ وآه و ناله وگریه و نوحه میشوند .

ترك‌گروهی است‌که حدقهٔ چشم ایشان‌کوچك ، رویهای‌ایشان مانند سپرگرد و مدوّر ، بدنهایشان صاف وساده وبی‌مو، لباسهایشان ازآهن‌باشد . پیشوای‌ایشان‌پادشاهی است‌که‌ازکشورخودشان‌آمده، بسیار قوی‌شوکت وبلندآوازه وبلندهمّت‌باشد، بهرشهری که میرسد فتح مینماید ، هربیدقی راکه مقاومتش‌کند سرنگون میسازد، وای‌وای‌بحال

کسی‌که با وی مخاصمت نماید . شیخ سدیدالدین بعد از نقل این جمله بهلاکو، گفت چون این صفات راکه از حضرت امیرالمؤمنین ع بما رسیده در شما دیدم با امید تمام پیش شما آمدم اینك هلاکو نیز آسوده‌خاطر شد وفرمانی بنام شیخ‌سدیدالدین بنگاشت که اهالی حلّه و مضافات‌آن ایمن وآسوده گردیدند .

(ص ۴۶۳ ج ۳ مس)

ابن‌ابی‌العزاقر **محمد بن‌علی**- درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **شلمغانی** مذکوراست .

ابن‌ابی‌عصرون **عبدالله** - بن محمد ابی‌السری ابن‌هبة‌الله بن مطهر بن علی بن ابی‌عصرون،موصلی‌حدیثی،معروف به**ابن‌ابی‌عصرون** یا **ابن‌عصرون**، ملقّب به **شرف‌الدین** ، مکنّی به **ابوسعد**، ازمشاهیرفقهای شافعیّهٔ اواخرقرن ششم‌هجری موصل میباشدکه درطفولیّت قرآن مجید را با قرائات عشره‌خواند، دربلادشام مسافرتها کرد ، فقه و اصول و دیگر علوم متداوله را از اکابرآنها اخذ نمود ، مدتی درموصل و سنجار و دمشق و حلب تدریس و سالیان درازی دربغداد و واسط و نصیبین و حران و بلاد مذکوره قضاوت نمود ، در حماة و بعلبك و حمص و حلب مدارسی بنام او تأسیس یافت ، دراواخر عمر نابینا شد، باز درمنصب قضاوت باقی وپسرش محیی‌الدین بنیابت پدر متصدی انجام امور قضائی‌بود، یك‌جزوه هم درجواز **قضاوت اعمی** (برخلاف مذهب شافعی) تألیف داده واز تألیفات ابن‌ابی‌عصرون‌است :

۱- **ارشادالمغرب** (الارشادالمعرب خل) **فی‌نصرة‌المذهب** ۲- **الانتصارلمذهب‌الشافعی** که چهار مجلد است ۳- **التیسیر فی‌الخلاف**که چهار مجلد است ۴- **الذریعة فی‌معرفة‌الشریعة** ۵- **صفوة‌المذهب من نهایة المطلب**که هفت مجلّد بوده و ملخّص کتاب نهایة المطلب فی‌درایة‌المذهب چهل جلدی امام‌الحرمین جوینی است وغیراینها . ابن‌ابی‌عصرون شعر خوب نیزمیگفته واز او است :

وما الدهر الا ما مضی و هو فائت **وما سوف یأتی و هو غیر محصل**
و عیشك فی ما انت فیه فانه **زمان الفتی من مجمل و مفصل**

اؤمل وصلا من حبیب و اننی **علی ثقة عما قلیل افارقه**

تجاری بنا خیل الحمام کانما یسابقنی نحو الردی و اسابقه
فیالیتنا متنا معا ثم لم یذق مرارة فقدی لا ولا انا ذائقه

وفات او بسال پانصد و هشتاد و پنجم هجری قمری مطابق هزار و صد و هشتاد و نهم میلادی در دمشق شام واقع شد و درجوار مدرسه‌ای‌که خودش تأسیس داده‌بوده مدفون گردید . اینکه در روضات‌الجنّات تاریخ وفات اورا ازکتاب جریدهٔ عماد کاتب ، سال پانصد و سی و پنجم نقل کرده ظاهراً در نقل اشتباه شده ویا خود نسخهٔ روضات مغلوط بوده است . اما لفظ حدیثی منسوب بشهرکوچك حدیثه نامی‌است ازتوابع موصل‌که در سمت شرقی دجله واقع وآن غیراز خدیثهٔ فرات است‌که در چند فرسخی شهر انبار و بحدیثةالنورة نیز موسوم ودر وسط فرات‌است بطوری‌که فرات بدان احاطه دارد .

(س ۲۷۶ ج ۱ کا و ۴۵۱ ت و۱۳۷۲ ج ۴ فع و۵۹۷ ج ۱ س)

ابن‌ابی‌عقیل[۱]

ابن‌ابی‌عقیل حسن بن علی بن ابی‌عقیل - عمانی ، ملقّب به حذاء ، معروف به عمانی و ابن‌عقیل و ابن‌ابی‌عقیل، مکنّی به ابومحمد، از ثقات متقدّمین ومشایخ‌امامیّه و اکابر و افاضل و وجوه واعیان‌فقها ومتکلّمین‌شیعهٔ‌اثنی‌عشریّه میباشدکه با کلینی (متوفی بسال ۳۲۹ه ق = شکط) معاصر و ازمشایخ شیخ ابوجعفر ابن‌قولویه (متوفی بسال ۳۶۸ه ق = شسح) بوده و شیخ مفید اورا بغایت ستوده است . او نخستین‌کسی‌است‌که دراوّل غیبت‌کبری فقه را مهذّب‌کرده وبا قواعد اصولیّه تطبیقش نمود ، طریق اجتهاد وتطبیق احکام با ادلّه و اصول‌آنها را بازکرد . بعداز او ابن‌جنید اسکافی سابق‌الذکر هم همان طریق را پیمود این است‌که دراصطلاح فقها از این‌دوفقیه جلیل‌القدر به قدیمین تعبیر نمایند . بالجملة علم و فضل و جلالت و وثاقت وفقه وکلام

۱- ابن‌ابی‌عقیل - در اصطلاح رجالی ،گاهی حسن بن ایوب راگویند ولکن مشهور حسن بن علی بن ابی‌عقیل عمانی مذکور ذیل است بلکه درصورت اطلاق خصوصا در اصطلاح فقها منصرف بهمین است وبس .

ابن‌ابی‌عقیل جای‌کلام‌نبوده وفتاوی و اقوال‌او محل توجه و اعتنای‌اجلّه خصوصاً محقّق و علاّمه ومتأخّرین از ایشان است .

از فتاوی نادرهٔ او است: عدم تنجس‌آب قلیل بمجرّد ملاقات نجس، وجوب‌اذان و اقامه در نماز صبح و شام و بطلان نماز درصورت ترك‌آنها است . ازتألیفات‌اواست : **کتاب‌الکر والفر** درامامت و**کتاب‌المتمسك بحبل‌آل‌الرسول ص** در فقه . سال وفـاتش بدست نیامد. عمانی منسوب به عمان یمن یا عمان‌شام‌است‌که درمحل‌خود از این‌کتاب نگارش داده‌ایم و نام ونسب صاحب ترجمه بفرمودهٔ اکثر علمای رجال بقرار مذکورفوق میباشد و تنها شیخ طوسی پدرش را عیسی وکنیه‌اش را **ابوعلی** نوشته است .

(ملل وس ۴۶ هب و ۱۶۸ ت وکتب رجالیه)

ابن‌ابی‌العلا **احمد** - بعنوان حرمی مذکـور ودر اصطلاح رجالی حسین بـن ابی‌العلا است .

ابن‌ابی‌علاج در اصطلاح رجالی **ایوب بن بکر موصلی** است .

ابن‌ابی‌عمیر **محمد** - بن‌ابی‌عمیرزیاد بن‌عیسی، ازدیّ‌الولاء، بغدادیّ‌الاصل، والاقامة ، **ابواحمد** یا **ابومحمد** الکنیة ، ازاجلاّی مشایخ‌امامیّـه ویکی از اصحاب اجماع استکـه تحت همین عنوان مذکور و مراسیل ایشان را مثـل مسانید دیگران تلقّی بقبول نمایند . صاحب ترجمه فیض زمان سعادت توأمان حضرت امام موسی بن‌جعفر و امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام را درك‌کرده وازآن‌بزرگواران روایت نموده و بسیار جلیل‌القدر و عظیم‌المنزلة و اوثق و اورع و اعبد و ازهد مردم ، فضل و فقاهت و جلالت‌او مسلّم عامّه و خاصّـه میباشد . درسال دویست وهفدهم هجرت عازم‌گلزار جنّت گردید و چندین کتاب در **اختلاف حدیث** و **استطاعت** و **امامت** و **بدا** و **توحید** و **حج** تألیف داده‌است .

از صدوق نقل استکـه ابن‌ابی‌عمیر شغل بزّازی را داشت ، پس سرمایه ش از دست رفته وبه تنگدستی افتـاد ، شخصی دیگرکه ده هزار درهم بدهکار او بوده خانـهٔ

مسکونی خود را بمعادل همین مبلغ فروخته و بالتمام بخدمت او آوردکه دین خود را تأدیه‌کرده باشد . او پرسیدکه این چه پولی است گفت همان طلب تست‌که در ذمّهٔ من بوده است ، محمد گفت‌که از ارث بتو رسیده ویا دیگری بتو بخشیده ویا از عایدی مستغلات است‌گفت هیچکدام نیست پس‌ازکجا بودن‌آن را استفسار نمود گفت‌که بهای خانهٔ مسکونی‌خودم میباشد . محمدگفت ذریح محاربی ازحضرت صادق ع روایت‌کرده است‌که : **لایخرج‌الرجل عن مسقط رأسه بالدین** یعنی شخص را از مولد خود بجهت دین بیرون نمیکنند (که باصطلاح فقهی از مستثنیات دین است) بلفظ جلاله قسم یادکرد، دراین حال‌که محتاج یك درهم هستم ، باوجود این احتیاجی‌که دارم یك درهم ازاین پول‌که بهای خانه مسکونی تست داخل در ملك من نمیشود .

(ص ۴۶ هب وص ۶۷۷ ج ۱ مه وکتب رجالیه)

ابن ابی العوجاء

عبدالکریم بن‌ابی‌العوجاء - از زنادقه وملاحدهٔ عرب عهدحضرت صادق ع میباشدکه ازتلامذهٔ حسن بصری ، دایی معن بن‌زائدهٔ شیبانی ، در باطن از پیروان کیش مانی ، شیطانی بوده بصورت انسانی ، زندیقی بوده بکسوت‌اسلامی وصانع ونبوت‌را منکر. باحکام وآداب ومشاعرمقدّسهٔ‌دینیّه وبالخصوص نسبت بمکّهٔ معظّمه مسخره‌های بسیاری داشت ، وساوس و تسویلات‌او درعقائد مسلمین وموضوعات وی در احکام دین مبین مشهورتر ازکفر ابلیس‌لعین میباشد . ازکثرت‌غروری که درجدل داشته چندین بار با حجّت‌کردگار بمقام مجادله و معارضه برآمد، درقبال حجج ساطعهٔ‌آن حجّت بالغه ملزم بحق و محکوم به بی‌حقی شد، معذالك بازهم دراثر قساوت قلب وطینت شیطانی‌که داشته بعناد وتمرّد خود میافزود و اخباربسیاری درهمین موضوع وارد و اکثرآنها درکتاب احتجاج طبرسی و جلد چهارم بحارالانوار مجلسی مذکور میباشد .

عاقبت‌که زندقه و الحادش مشهورگردید محمد بن سلیمان‌که از طرف منصور دوانیقی والی‌کوفه بوده بسال یکصد و پنجاه و پنجم هجرت بقتلش‌آورد ودرهمان‌حال

که قطع بقتل خود نمود میگفت که چهار هزار حدیث دروغ جعل و در احادیث شما قاتی کردهام ودرپاسخ استفسار ازسبب ترك مذهب استاد خود حسن بصری واختیار کردن راهی بی‌اصل و بی‌حقیقت گفت صاحب من (حسن) زیر بار مذهب ثابت معینی نرفته بود، گاهی بقدر معتقد وگاهی بجبر ملتزم میشد .

(نی وصد ۴۷ هب و۶۹۷ ج۱ مه و اطلاعات متفرقه)

ابن‌ابی‌عون **ابراهیم بن محمد** - بن احمد بن ابی‌عون ، عالمی بوده ادیب و کتاب **تشبیهات** نامی تألیف داده است . در اوائل قرن چهارم هجری به **شلمغانی** سابق‌الذکر ملحق شد ودرسلك خواص اصحاب او منسلك گردید و از کسانی بوده که دربارهٔ وی غلوّ مفرط میکردند و بخدائیش اعتقاد داشته و میگفتند که خدا درآدم و شیث وسایر انبیا و اولیا و اوصیا علی‌الترتیب حلول کرده تا درجسدحضرت حسن‌عسکری ع و سپس درقالب شلمغانی قرار یافته است و روی این خیال فاسد، حرم و اموال خودشان را بدو مباح میدانستند که موافق ارادهٔ خود تصرف نماید . عاقبت بطوریکه در شرح حال شلمغانی اشاره شد بسال سیصد و بیست و دویم هجرت اورا با خدایش در دار کرده و جسدشان را سوختند .

(ص ۵۹۷ ج ۱ س و ۷۴۶ ج ۲ مه و ۲۳۳ ج ۱ جم وغیره)

ابن‌ابی‌عیاش در اصطلاح رجالی ابان بن ابی‌عیاش است .

ابن‌ابی‌عیینه بصری مهلبی ، از شعرای اواخر قرن دویم هجری عهدبرامکه واز معاصرین ابونواس و اصمعی سابق‌الذکر بود ودرمقام اظهار اشتیاق وطن خود بصره گوید :

فان اشك من لیلی بجرجان طوله **فقد کنت اشکومنه بالبصرة القصر**
فیا نفس قد بدلت بؤسا بنعمة **ویا عین قد بدلت من قرة عبر**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۹۸ ج ۱ س)

ابن‌ابی‌الغنائم علی بن محمد - بعنوان **ابن‌الصوفی** علی خواهدآمد .

ابن ابی‌فاخته در اصطلاح رجالی ثویر است که بعنوان ابوالجهم مذکور شده‌است.

ابن ابی‌الفوارس عمر بن مظفر - بعنوان **ابن‌الوردی** عمر خواهد آمد .

ابن ابی‌الکرام در اصطلاح رجالی ابراهیم بن ابی‌الکرام جعفری است .

ابن ابی‌لیلی **حماد بن ابی‌لیلی شاپور** - در باب اوّل بعنوان **راویه** مذکور شده‌است.

ابن ابی‌لیلی **عبدالرحمن** - بن ابی‌لیلی یسار انصاری ، از اولاد احیحة بن جلاح ، مکنّی به **ابوعیسی**، ملقّب به **ایسر**، ازاکابر تابعین کوفه وپدر ابن ابی‌لیلی محمد ذیل‌الذکر میباشدکه ازحضرت علی ع وعثمان وابوایّوب انصاری استماع احادیث نبویّه نمود وبسال هشتاد و یکم یا دویم یا سیم هجرت دردجیل مقتول ویا در نهر بصره غرق‌گردید . نام پدرش ابولیلی مابین یسار وبلال و بلیل وداود وعمرو مردّد میباشد . بهرحال بنوشتهٔ ابن‌خلّکان در وقعهٔ جمل حاضر و بیدق‌دار وحامل لوای حضرت علی ع بود بنوشتهٔ خطیب بغدادی در صفّین هم حاضر رکاب حضرت علی ع وهم ازکسانی بوده‌که در حضورآن‌حضرت وارد مداین شده بودند و جمعی از اولاد او مشهور بفقاهت میباشند . ابولیلی‌ازخود حضرت رسالت ص روایت‌کرده واخیراً درکوفه اقامت‌گزیده است و سال وفاتش معلوم نیست .

(س ۱۹۹ ج ۱۰ و ۱۸۶ ج ۱ تاریخ بغداد و۵۹۸ ج ۱ س و۲۹۶ ج ۱ کا)

ابن ابی‌لیلی **محمد** - بن عبدالرحمن بن ابی‌لیلی، مذکورفوق، انصاری عامی کوفی **قاضی‌کوفه** ، بسال هفتاد و چهارم هجرت درکوفه متولد شد ، فقه را از شعبی خواند ، از اساتید سفیان ثوری و ازقدمای فقها و اصحاب رأی ، از مشاهیر قضاة عامّه میباشدکه سی سال یا سی وسه سال متوالیا از طرف خلفای اموی وعباسی درکوفه قضاوت‌نموده وبا رأی خود فتوی داد . چنانچه فوقاً درشرح‌حال‌پسرش عبدالرحمن اشاره نمودیم از اولاد احیحة بن جلاح ولکن مدخول‌النسب ونسبش محل طعن بوده اینک عبدالله بن شبرمه درهجو اوگوید:

وکیف تـرجی لفصل القضا و لم تضب الحکـم فی‌نفسکا
فتزعم انـک لابـن الجلاح و هیهـات دعواك من اصلکا

ابن‌ابی‌لیلی **کتابی درفرائض وکتاب دیگری فردوس نام** داردکه‌گاهی علمای‌امامیّه نیز در باب مناقب ازآن استشهاد مینمایند . اورا با ابوحنیفهٔ کوفی منافرتی بوده و جریاناتی دربعضی از مسائل فقهیّه بین ایشان وقوع یافته‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند.

گویند روزی بعداز وقت رسمی قضاوت بخانهٔ خود میرفت، دراثنای راه زنی را دیدکه مردی را فحش داد و یا‌بن‌الزّانیین مخاطبش داشت، پس بمسجدکه دارالقضای او بوده برگشت ،آن زن را احضارکرد و بپایش داشت ، درحال قیام و ایستادگی درمقابل دوقذف (نسبت زنا) دوفقره حدقذفش زدند . این‌قضیه مسموع‌ابوحنیفه شد وازچندین جهت قاضی را تخطئه نمود : اجرای دوحد درمسجد درحال قیام و برهنه‌گی بدون‌تظلّم و درخواست طرف ومراجعت از وسط راه (که منافی‌جلالت‌قاضی‌است) ازمنهیّات‌دینیّه میباشد وعلاوه نسبت زنا دادن‌که بیك‌کلمه‌باشد فقط مستلزم یك‌حد است اگرچه منسوب بزنا ، متعدّد و جمعی‌کثیر بـاشند و برتقدیر لزوم تعدّد حدهم ، یك مجلس بودن آنها خلاف شرع مقدّس بوده وحدّ ثانی را باید بعدازبهبودی الم و خستگی حدّ اوّلی‌جاری نمود چنانچه حدّ زنان را باید درحال نشستگی از روی لباس معمول دارند . همینکه این قضیهٔ تخطئه‌گوش‌زد ابن‌ابی‌لیلی‌گردید شکایت از ابوحنیفه پیش والی کوفه برده و خواستار عدم تعرّض وی‌گردید والی هم ابوحنیفه را اکیداً از فتوی دادن منع‌نمود این بودکه ابوحنیفه بعد ازآن محض امتثال و اطاعت اولی‌الامر فتوی نگفت، حتی دخترش یك مسئلهٔ روزه از وی پرسید بعذر ممنوع ازفتوی‌بودن ، جواب‌آن را بپسرخود حماد محول داشت .

علی‌الجملة ، روزی چیزی از منـاقب معاویه را از ابن‌ابی‌لیلی استفسار نمودند گفت پدرش با حضرت رسالت ص محاربه کـرد ، مادرش هند ، جگر حضرت حمزه عمّ آن‌حضرت را خورد ، خودش بـا حضرت علی ع بسر مقاتله‌آمد ، پسرش هـم سر مبارك

جگرگوشهٔ حضرت رسالت ص را از تن جدا نمود دیگر منقبتی بالاتر ازاین چه‌خواهد بود . **نگارنده‌گوید :** همین منقبت را حکیم سنائی بنظم آورده است :

داستـان پسر هنـد مگـر نشنیـدی / که ازاو و سه‌کس او بپیمبر چه رسید
پـدر او در دنـدان پیمبـر بشکست / مـادر او جگـر عـمّ پیمبـر بمکید
او بنـاحق ، حق داماد پیمبر بستـاد / پسر او سـر فرزنـد پیمبـر ببریـد
برچنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد / **لعن الله یزیـدا و علـی آل‌یزیـد**

وفات ابن‌ابی‌لیلی بسال یکصد و چهل و هشتم هجرت درکوفه واقع گردید .

(ص۶۹۱ روضات‌الجنات و۲۵ ج۲کا و۳۷۶ ج۱مه و۴۷هب و۱۹۴ج۱نی و۲۸۵ف)

ابن‌ابی‌المجد **علی** - بن‌ابی‌الفضل‌حسن بن‌ابی‌المجدحلبی، ملقّب به **علاءالدین** ، مکنّی به **ابوالحسن**، از فقهای امامیّه ومؤلف‌کتاب **اشارةالسبق الی معرفةالحق فی‌اصول‌الدین و فروعه‌العبادیة** میباشدکه اصول دین و ابواب فقه را نیز ازطهارت تاآخر امر بمعروف و نهی‌ازمنکر حاوی بوده ودراصطلاح متأخّرین ازهمین کتاب بلفظ **اشاره** تعبیر نمایند . مراد فاضل هندی هم درهرجا ازکتاب‌کشف‌اللثام‌که از **اشاره** نقل میکند همین کتـاب اشارهالسبق بوده و همین است‌که بـا چند کتاب دیگر بنام **جوامع‌الفقه** در ایران چاپ شده است وبحکم بعضی از قرائن خارجه نسخهٔ‌آن نزد فاضل هندی بوده ویك‌نسخه نیزکه تاریخ‌کتابتش سال هفتصد وهشتم هجرت میباشد نزد شیخ اسدالله کاظمی صاحب مقابس وکشف‌القنـاع بوده است . بالجملة زمان و مشخّص دیگری از ابن‌ابی‌المجد بدست نیامد و ظاهراً از علمای قرن پنجم هجرت است .

(قص وص ۹۹ ج ۲ ذریعه وسطر ۲۱ ص۱۲۸ت)

ابن‌ابی‌مریم **نصر** - بن علی بن محمد شیرازی فسوی، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌ابی‌مریم**، از افـاضل قرن ششم هجرت میباشدکه ادیب نحوی وخطیب شیراز، درامورشرعیّه ومشکلات ادبیّه مرجع وازتألیفات‌اواست:

۱- **تفسیرقرآن**که به **تفسیرابن‌ابی‌مریم** معروف‌است ۲- **شرح‌ایضاح ابوعلی‌فارسی** .

وفات او درسال پانصد و شصت و پنجم هجرت واقع گردید .

(کف وص ۲۲۴ ج ۱۹ جم)

ابن ابی المعالی محمود یا مسعود بن ابی المعالی یا ابی الحواری، ملقّب به تاج الدین، از افاضل اواخر قرن ششم هجری میباشد، ادیبی بوده شاعر لغوی، درنظم و نثر دستی توانا داشت ، در علم و فضل و فنون ادب وحید عصر خود بوده و از مصنّفات او است : کتاب ضالة الادیب فی الجمع بین الصحاح والتهذیب که تمامی لغات صحاح اللّغة اسمعیل جوهری وتهذیب اللّغة ابومنصورمحمدبن احمد ازهری را جامع وانتقادات بسیاری برجوهری دارد . بسال پانصد و هشتادم هجرت درقید حیات بوده وسال وفاتش معلوم نیست .

(کف وص۱۳۵ج۱۹جم وسطر۱۴ص۱۱۱ت)

ابن ابی المغیرة
ابن ابی المقدام
ابن ابی ملیقة

در اصطلاح رجالی ، اولی علی بن غراب ، دویمی عمرو بن ابی المقدام ثابت بن هرمز عجلی ، سیمی ابراهیم بن خالد عطّار عبدی است .

ابن ابی المناقب محمد - بن محمد بن عمر، اخسیکتی حنفی، ملقّب به حسام الدین ، مکنّی به ابوالوفاء، معروف به ابن ابی المناقب ، از افاضل قرن هفتم هجرت میباشد که در اصول و فروع از اکابر وقت خود بوده واز تألیفات او است :

۱- المنتخب فی اصول المذهب که به منتخب حسامی معروف ، بسیار مختصر ومحل توجه اکابر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند ودرسال ششصد وچهل وچهارم هجرت وفات یافت .

(کف وص ۱۸۸ فوائدالبهیة)

ابن ابی المناقب محمد - بن محمد بن قاسم بن احمد بن خدیو، مکنّی به ابوالوفاء، معروف به ابن ابی المناقب و ابن خدیو ادیبی است فاضل صالح ، از ائمهٔ لغت که درتواریخ و سیر نیز باخبر بوده و شعر خوب هم می‌گفته و از او است :

اذاالمرء اعطی نفسه کل ما اشتهت	ولم ینهها تاقت الی کل باطل
وساقت الیه الاثم والعار بالذی	دعته الیه من حلاوة عاجل

ازآثار قلمی او است :

اختیار البکر من‌الثیب من شعر ابی‌الحسن بن ابی‌الطیب یا الاحسن من شعر علی بن الحسن که منتخبات اشعار علی بن حسن باخرزی نیشابوری است و درآخر ذیحجهٔ سال پانصد و بیست و دویم هجرت درگذشت. (ص۴۴ج۱۹جم وغیره)

ابن‌ابی‌منصور **احمد بن یحیی بن‌علی** - ضمن‌عنوان **منجم ندیم** مذکورشده‌است.

ابن‌ابی‌منصور **عبدالله** - بعنوان **خواجه‌عبدالله** انصاری نگارش یافته است .

ابن‌ابی‌منصور **علی بن هارون** - ذیلاً ضمن شرح حال پدرش مذکور است .

ابن‌ابی‌منصور **علی‌بن‌یحیی**-در باب‌اوّل(القاب) بعنوان**منجم ندیم**نگارش‌یافته‌است.

ابن‌ابی‌منصور **هارون** - بن علی بن‌یحیی بن ابی‌منصور منجم بغدادی، مکنّی به **ابوعبدالله** (که گاهی من‌باب نسبت بجدّ **هارون بن علی بن منجم** نیزگویند) ادیبی است فاضل شاعر ماهر از ظرفای ادبا ، بمنادمت خلفای وقت مایل ، حافظ و راوی اشعار بسیار ، نیکو محاوره و لطیف‌المجالسة . ازتألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **اخبار الشعراء المولدین**که نام اصلیش : **البارع فی‌اخبار الشعراء المولدین** بوده و درهمین موضوع مبتکر و اصل و اساس میباشد . موافق آنچه ضمن شرح حال ثعالبی‌عبدالملک‌اشاره نمودیم‌کتابهای‌یتیمة‌الدّهر ودمیة‌القصر و زینة‌الدّهر وخریدة‌القصر که ازآثار پربهای ادبای قرون لاحقه بعد ازهارون بن علی بوده وعلی‌الترتیب هرلاحق تذییل سابق خود میباشد ، یتیمة‌الدّهر نیز تذییل همین کتاب **بارع** نام هارون است ، مؤلفین اینها درهمین موضوع بدو اقتفا جسته و بمنوال‌او ساخته‌اند .کتاب **بارع** حاوی شرح حال یکصد و شصت و یك تن از شعرا میباشدکه‌ب**بشّار بن برد** افتتاح ودر **محمد بن عبدالملک بن صالح** خاتمه داده و اشعار طرفهٔ هریك از ایشان را بالتمام نقل نموده وازدواوین ایشان مستغنی میسازد ۲- **اخبارالنساء** . وفات‌هارون درسال دویست وهشتاد وهشتم هجری قمری واقع گردید .

علی بن‌هارون پسر صاحب ترجمه نیز ادیبی است شاعر ظریف متکلّم منجّم، از ظرفای ندمای چندی از خلفا و وزراکه با صاحب بن عبّاد نیز مجالستها داشته وصاحب در تجلیل اوگوید :

لبنی المنجم فطنة لهبية	**و محاسن عجمية عربية**
مازلت امدحهم و انشر فضلهم	**حتی عرفت بشدة العصبية**

از اشعار علی بن‌هارون است :

بینی و بینك فی‌الهوی اسباب	**و الی المحبة ترجع الانساب**
یا غایبا بوصاله و کتابه	**هل یرتجی من غیبتیك ایاب**
لایاس من روح الاله فربما	**یصل القطوع و یقدم(یحضرخ‌ل)الغیاب**

از تألیفات علی بن هارون کتاب **الرد علی‌الخلیل** درعروض وکتاب **القوافی** وکتاب **النوروز والمهرجان** میباشدووفاتش بسال سیصدو پنجاه‌ودویم هجرت درهفتادوشش سالگی واقع گردید.

(ص ۱۱۲ ج ۱۵ و ۲۶۲ ج ۱۹ جم و ۲۹۱ ج ۱ و ۳۳۱ ج ۲ کا)

ابن ابی‌منصور

یحیی بن ابی‌منصور - منجّم موصلی ، از معاریف اهل رصد و دانشمندان بزرگ علم نجوم و فلك میباشدکه در احکام نجومی دارا ، نزد فضل بن‌سهل ذوالریاستین مقرّب، احکام نجومی‌او متّبع، بعداز وفات فضل، ندیم و منجّم مخصوص مأمون عباسی نیز بوده و نزد او بسیارمحترم ویکی از اشخاصی است‌که از طرف خلیفه بامر رصد تصمیم گرفت واز تألیفات او است :

۱- **الاغانی** بترتیب حروف ۲- **الزیج الممتحن** ۳- **کتاب الطبیخ** ۴- **کتاب‌العود والملاهی** ۵- **کتاب المعاریض** وغیرها . اولاد او نیز ازدانشمندان وعلمای‌نجوم بوده‌اند، بعضی از ایشان را فوقاً نگارش داده وبعضی دیگر را نیز تحت‌عنوان منجم ندیم تذکر داده‌ایم و ثعالبی در یتیمة‌الدهر خود باب مستقلّی برای شرح حال ایشان منعقد ساخته و جماعتی از ایشان را نگارش داده است . بنوشتهٔ ابن‌خلّکان ، ابومنصور پدر یحیی ، منجّم ابوجعفر منصور دوانقی و مجوسی‌مذهب بوده وخود یحیی نیز بکیش مجوس بوده و عاقبت بدست مأمون اسلام‌آورد .

وفات یحیی درحدود سال دویست و بیستم هجری قمری درشهر روم ویا بنوشتهٔ ابن‌خلکان در بغداد واقع شد و درمقابر قریش مدفون گردید و امر رصدکه از چند سال پیش در سالهای دویست و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم در جریان بوده بانجام نرسید .

(ص ۳۳۱ و ۳۷۹ ج ۲ کا و ۱۴۶ ج ۵ جم و ۲۱۳ و ۳۸۴ ف وغیره)

ابن ابی‌منصور **یحیی** - بن علی بن یحیی بن ابی‌منصور ضمن عنوان **منجم ندیم** مذکور شده است .

ابن ابی‌نجران **عبدالله بن ابی‌نجران** - مصطلح علم رجال وموکول بدان‌علم‌است.

ابن ابی‌نصر **احمد** - بن محمد بن ابی‌نصر در باب اوّل بعنوان **بزنطی** نگارش یافته است .

ابن ابی‌نعیم **فضل بن دکین** - رجوع به **ابونعیم فضل بن دکین** نمایند .

ابن ابی‌الوفاء **عبدالقادر** - بن ابی‌الوفاء محمد در باب اوّل (القاب) بعنوان **محیی‌الدین** مذکور است .

ابن ابی‌هراسة در اصطلاح رجالی احمد بن رجاء شیبانی ، احمد بن نصر بن سعید یا احمد بن هوذه‌که هوذه لقب نصر بوده است .

ابن ابی‌یعفور **عبدالله** - بن ابی‌یعفور واقد یا وقدان کوفی ، چنانچه مصطلح علمای رجال است از ثقات محدّثین امامیّه میباشدکه قاری جلیل‌القدر و درمسجد کوفه قرائت قرآن مینمود ، از خواصّ اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق ع بلکه ازجملهٔ حواریّین‌آن دوبزرگوار بود . حضرت صادق ع فرمودند کسی را نیافتم‌که وصایای مرا قبول کرده و مطیع اوامر من بوده باشد مگر عبدالله بن ابی‌یعفور ونیز اواست‌که بعرض حضور حضرت‌صادق ع رسانید اگر یک‌انار را دوقسمت کرده و بفرمائی که نصف‌آن حلال و نیمهٔ دیگرش حرام است من شهادت میدهم‌که حلال‌کردهٔ تو حلال و حرام‌کردهٔ تو حرام است پس‌آن‌حضرت دعای‌خیرش‌کرده وفرمود **رحمك‌الله ، رحمك‌الله** . باری وثاقت و جلالت ابن‌ابی‌یعفور جای تردید نبوده و درحال

حیات حضرت صادق ع برحمت ایزدی نایل شد وکتابی داردکه جمعی از امامیّه ازآن روایت میکنند . (ص۴۷هب وکتب رجالیه)

ابن‌ابی‌یعقوب **محمد بن اسحق ندیم** - بعنوان **ابن‌الندیم** خواهدآمد.

ابن‌ابیض **عبدالله** - بن‌ابوعتیق محمد بن ابی‌لیلی عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر خلیفه ، از مشاهیر دزدان عرب میباشد و لکن پدرش ابوعتیق محمد از اکابر و مشاهیر تابعین ، از ائمّهٔ فقه ، صاحب رأی و فتوی بود و همانا مقصود از ابن‌ابی‌لیلی در اصطلاح فقها ، همین محمد ودراصطلاح محدّثین پدرش عبدالرحمن میباشد . این جمله ازیك نسخهٔ خطّی مرصّع‌ابن‌اثیرکه نزد نگارنده‌بوده نگاشته‌آمد لکن نسب مذکور و صحت دوفقره اصطلاح محدّثین و فقها محل تردید و محتاج بنظر و تتبّع میباشد وظاهراً نسخهٔ مذکوره مغلوط‌بوده‌است و رجوع به دوعنوان ابن‌ابی‌لیلی عبدالرحمن و ابن‌ابی‌لیلی محمد هم نمایند .

ابن‌الابیض **محمد** - بن یوسف بن حسین بن عبدالله حلبی ، معروف به ابن‌الابیض ، مشهور به قاضی عسکر ، از افاضل حنفیّه میباشدکه مراتب علمیّه را از پدر خود فراگرفت ودر رمضان ششصد وچهاردهم هجری قمری در چهل و هشت سالگی درگذشت و رجوع بعنوان **فقهای‌سبعه** نیز نمایند .

(ص ۲۰۳ فوائدالبهیة)

ابن‌ابیه **زیاد بن‌سمیة**-که بجهت مجهول‌النسب بودنش ، معاویة محض مکر و حیله و جلب بطرف خودش بپدر خود ابوسفیانش ملحق کرده و برادرش خواند و الآسمیّة نام مادرش میباشد و همین استکه پدر عبیدالله بن زیاد سرخیل اهل ظلم و فساد بوده و رجوع بعنوان ابن‌زیاد هم نمایند .

ابن‌الاثیر[1]

ابن‌الاثیر **اسماعیل بن‌احمد بن‌سعید بن محمد بن اثیر** - یا **اسماعیل بن محمد بن سعد بن احمد بن اثیر**، **قاضی شافعی**، ملقّب به **عمادالدین**، معروف به **ابن‌الاثیر حلبی**، از علمای شافعیّهٔ اواخر قرن هفتم هجرت میباشد و از تألیفات او است:

۱- احکام الاحکام فی شرح احادیث سیدالانام که در دهلی چاپ و آن شرح کتاب عمدةالاحکام عن سیدالانام شیخ عبدالغنی مقدسی حنبلی است **۲- شرح قصیدهٔ رائیهٔ ابن‌عبدون** عبدالمجید آتی‌الذکر و این‌قصیده حاوی ذکر مشاهیر ملوك واکابر خلفا بوده و ابن‌الاثیر حلبی شرح خوبی بر آن نوشته و هم تذییلش کرده است **۳- عبرة اولی‌الابصار فی‌ملوك‌الامصار**.

وی در سال ششصد و نود و ششم یا نهم هجری قمری درگذشت.

(کف وص ۲۸ مط)

ابن‌الاثیر جزری **ابوالحسن علی** - بن ابی‌الکرم محمد مذکور فوق **شیبانی موصلی جزری**، ملقّب به **عزالدین**، مکنّی به **ابوالحسن**، ادیبی است محدّث مورّخ مشهور، از اجلّای علمای شافعیّه که از حیث سنّ و سال، پسر وسطین اثیرالدین ابوالکرم مزبور میباشد، ولادتش بسال پانصد و پنجاه و پنجم هجرت در جزیرهٔ ابن‌عمر از مضافات موصل واقع شد، بعد از حدّ رشد در خدمت پدر و دو برادر مذکور ذیل خود درموصل اقامت کرد واز اکابر هرفن تحصیل علوم متنوعه نمود تاآنکه در حفظ حدیث و مبادی و متعلّقات آن پیشوای محدّثین گردید، در تواریخ و انساب و سیر و وقایع و

---

[1]- **ابن‌الاثیر** - در اصطلاح علمای رجال و تراجم ازعناوین مشترکه میباشدکه علاوه براشخاص دیگر، هریك از سه پسر **اثیرالدین ابوالکرم محمد** بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی موصلی جزری (که همه‌شان از ادبا و افاضل و اکابر ارباب‌کمال و صاحب مصنفات نافعهٔ مشهوره میباشند) به **ابن‌الاثیر** معروف هستند وشاید دراغلب مواردبیکدیگر مشتبه شده بلکه همه‌را یکی پندارند. مثلاً سه کتاب مشهور **کامل ابن‌اثیر** و **مثل‌السائر ابن‌اثیر** و **نهایهٔ ابن‌اثیر** را که هرسه درمیان اهل‌علم معروف میباشند اثریك مؤلف دانند وحال آنکه چنانچه مذکور میشود مؤلف هریکی ازآنها غیراز دیگری است، خصوصاً هرسه از اهالی جزیرهٔ ابن‌عمر بوده و موصوف به جزری میباشندکه در حرف جیم از باب القاب مذکور داشتیم.

حروب و ایّام مشهورهٔ عرب نیز متبحّر ودرفنون عربیّه هم متمهّر بود ، ابن‌خلّکان در حلب با وی ملاقات‌کرده وگویدکه اورا در تواضع و اخلاق‌کریمه مکمّل دیده وبا وی مراوده داشتم واز تألیفات نافعهٔ او است :

۱- **اسدالغابة فی‌معرفة الصحابة** درشش مجلدکه درقاهره طبع شده و شرح احوال هفت هزار وپانصد نفر از اصحاب‌کبار است ۲- **تاریخ اتابکان موصل** ۳- **تحفة‌العجائب و طرفة الغرائب** ۴- **الجامع‌الکبیرفی‌علم‌البیان** ۵- **کامل‌التواریخ‌** که وقایع مهمهٔ‌عالم را از اول‌خلقت تا سال ششصد و بیست و هشتم هجرت حاوی و بتاریخ کامل نیز موسوم و بتاریخ ابن‌اثیر معروف و درلیدن و پاریس و مصر و قاهره بارها چاپ شده است ۶- **اللباب فی‌معرفة الانساب** که مختصر وملخص‌کتاب انساب سمعانی است ودرغوطا چاپ‌شده وبتصدیق ابن‌خلّکان از اصل‌خود بهتراست. **وفات ابن‌اثیر** بسال ششصد وسی‌ام یا سی وهشتم هجرت واقع‌گردید.

(ص ۳۷۸ ج ۱ کا و ۶۳۱ ج ۱ مه و۳۰ ج ۳ فع و ۵۹۹ ج ۱ س)

ابن‌الاثیرجزری **ابوالسعادات- مبارك** - بن ابی‌الکرم محمد مذکور فوق، **شیبانی** موصلی، **جزری**ّ الولادة، **ابوالسعادات** الکنیة، **مجدالدین** اللّقب، **شافعی**ّ المذهب ، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه از حیث سنّ و سال بزرگترین پسر اثیرالدین ابوالکرم مزبور فوق است ، درماه ربیع‌الاول یا ثانی پانصد و چهل وچهارم هجرت درجزیرهٔ ابن‌عمر مذکور فوق متولد شد، تمامی علوم متداولهٔ متنوعه را ازاکابر وقت تکمیل‌کرد ، درشعر وادبیّات عرب ماهر، درفقه و اصول و حدیث و تفسیر وکلام و لغت و بسیاری از فنون معقول و منقول از مشاهیر فحول ، درکلمات اجلّه به **علامه** وعلامهٔ **جزری** موصوف‌بوده ودراکثرفنون معموله تألیفات‌خوب وآثارقلمی مرغوب‌دارد:

۱- **الانصاف فی‌الجمع بین‌الکشف والکشاف** که مأخوذ از تفسیر ثعلبی وتفسیرزمخشری است ۲- **البدیع فی‌شرح فصول ابن‌الدهان** درنحو ۳- **جامع‌الاصول فی‌حدیث** (احادیث‌خل) **الرسول** که احادیث صحاح ستهٔ اهل سنت را جمع‌کرده مثل وافی ملامحسن‌فیض نسبت بکتب‌اربعهٔ امامیه ۴- **دیوان‌الرسائل والمکاتیب** ۵- **الشافی فی‌شرح‌مسندالامام‌الشافعی** که پنج‌مجلداست ۶- **المرصع فی‌الآباء والامهات والبینن والبنات والاذواء والذوات** که در دیمار از بلاد فرانسه چاپ شده است :

در بعضی ازکتب تراجم ، ضمن شرح حال ابن‌الاثیر نصرالله مذکور ذیل ،کتابی بنام

المرصع فی‌الادبیات بدو نسبت داده وگویدکه در استانبول بطبع رسیده پس‌گویدکه همین‌کتاب بنام **المرصع فی‌الآباء والامهات** در دیمار نیز چاپ شده وآن‌را بابن‌الاثیر ابوالسعادات نسبت داده‌اند **انتهی** . و این جمله صریح است در اینکه این دوکتاب مرصع نام ، متحد بوده و اسمش بدو وجه مذکور مردد ومؤلفش نیز ما بین این‌دوبرادر(ابن‌الاثیر ابوالسعادات مبارك وابن‌الاثیر ابوالفتح نصرالله مذکور ذیل) محل‌تردید میباشد **۷- المصطفی والمختار فی‌الادعیة والاذکار ۸- النهایة فی‌غریب‌الحدیث والاثر** که به **نهایهٔ‌اثیریه** معروف و درطهران و قاهره بطبع رسیده وغیراینها . ابن‌الاثیر شعر نغز و طرفه نیز میگفته و ازآن‌جمله در موقع لغزش قاطر اتابك صاحب موصل‌گفته است :

ان زلت البغلة من تحته — فــان فی‌زلتـــه عـذرا
حملـه من علمه شاهقـــا — ومن نـدی راحته بحرا

صاحب ترجمه روز پنجشنبه سلخ ذیحجهٔ ششصد و ششم هجرت در موصـل بمرض فلج دست وپا ، درگذشت وگویند تمامی مصنّفات فوق را دراوقات همان مرض وخانه‌نشینی خود پرداخته است‌که او املاکرده و دیگران مینوشته‌اند .

(کف وس ۶۸۵ ت و۱۲۰ ج ۲ کا و ۱۷۱ ج ۱۷ جم و ۵۹۹ ج ۱ س)

ابن‌الاثیرجزری محمد بـن نصرالله بن ابی‌الکـرم ذیلاً ضمن شرح حـال پدرش مذکوراست .

ابن‌الاثیرجزری **ابوالفتح ، نصرالله** - بن‌ابی‌الکرم محمد شیبانی موصلی، جزری‌ّ الولادة ، **ابوالفتح** الکنیة، شافعیّ المذهب، ضیاءالدین اللّقب، ادیبی است فاضل منشی‌کامل نحوی لغوی بیانی ، از علمای شافعیّه‌کـه درسال پانصد و پنجاه و هشتم هجرت در جزیرهٔ ابن‌عمر متولد شد ، درکودکـی قرآن را حفظ کرده و بسیاری ازاحادیث‌نبویّه را یادگرفت ، دیوان متنبّی وبحتری و ابوتمام را بالتمام دربر داشت، درتمامی فنون انشا وکتابت مهارت بی‌نهایت یافت وبهمین‌جهت درکلمات اجلّه به **منشی** و **کاتب جزری** موصوف شد .

مدتی در دمشق متصدی وزارت ملك افضل نورالدین‌بن سلطان صلاح‌الدین‌ایـّوبی بود ، در خلال این احوال بجهت بعضی پیش‌آمدها قتل او از طرف اهالی تصمیم شد ،

بهمین سبب حاجب ملك‌افضل بطور نهانی درتوی صندوقش بمصرفرستاد، عاقبت بوزارت ملك ظاهر غازی ، صاحب حلب نایل و بسمت سفارت ببغداد رفت و بسال ششصد و سی و هفتم هجرت درهمانجا درگذشت و درسمت غربی مقابر قریش مدفون گردید .

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **المثل السائر فی‌ادب الکاتب والشاعر** که تمامی مطالب متعلقه بفن کتابت را جامع و چیزی فرو نگذاشته ودرقاهره چاپ‌شده‌است وآن نسبت بتألیف نظم و نثر بمثابهٔ اصول فقه میباشد نسبت باستنباط احکام و ابن‌ابی‌الحدید عبدالحمید سابق‌الذکر کتاب فلك دائر را در رد وانتقاد همین کتاب تألیف داده است ۲- **المرصع** که مردد مابین دو اسم بودن آن و همچنین مردد بودن مؤاف آن مابین صاحب ترجمه و برادرش ابوالسعادات فوقاً مذکور شد ۳- **المعانی المخترعة فی‌صناعة الانشاء** چنانچه بعضی گفته‌اند و درکشف‌الظنون تنها یك کتاب بدین اسم مذکور داشته وآن را هم بموفق‌الدین مداینی نسبت داده و لکن تعدد ممکن است ۴- **الوشی المرقوم فی‌حل المنظوم** .

پسرش محمد بن نصرالله بن ابی‌الکرم ، ملقّب به **شرف‌الدین**، معروف به **ابن‌اثیر** نیز ادیبی است معروف و چندین کتاب نظمی و نثری نافعه تألیف داده ودرسال ششصد و بیست و دویم هجرت درسی و هفت سالگی درگذشت .

(کف وج ۱ مه وص ۲۸۷ ج ۲کا و۳۵ مط و ۵۹۹ و ۶۰۰ ج ۱ س)

ابن‌الاثیر حلبی همان ابن‌الاثیر اسماعیل مذکور فوق است .

ابن‌الاجدابی **ابراهیم** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **اجدابی** مذکور است .

ابن‌الاجدع **مسروق بن اجدع** - موافق آنچه درباب‌اوّل (القاب) تحت‌عنوان **زهادثمانیه** اشاره نمودیم یکی از چهار تن اشقیا و مطعونین ایشان است که محض تدلیس و تلبیس و مکر و حیله و مردم‌فریبی ، مصوّر بزهد صوری بوده‌اند . مسروق عشّار معاویه بوده و دراثنای همان خدمت سراپا مشأمت مرد و عازم مقرّ خودگردید . بنقل معتمد درشرح نهج‌البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدیدگویدکه مسروق یکی از سه تن میباشدکه حضرت علی بن ابیطالب ع از شرّ ایشان ایمن نبوده و دو دیگری هم عبارت از مرة و شریح است . دربعضی از روایات وارده ، شعبی نیز چهارمین ایشان

میباشد . مخفی نماندکه ابن‌مسروق زاهد ، غیراز مسروق بن اجدع بن مالك ممدوح بعضی از علمای رجال میباشد و بسط زاید موکول بکتب رجالیّه است .

ابن اخت عباس- در باب اوّل (القاب) بعنوان یماءی مذکور شده است .

ابن اخت غانم محمد بن معمر- در باب اوّل (القاب) بعنوان مالقی مذکور است .

ابن اخت الفارسی محمد بن حسین بن عبدالوارث - نحوی ، مکنّی به **ابوالحسین**، خواهرزادهٔ ابوعلی فارسی حسن بن احمد سابق‌الذکر و بهمین جهت بهمین عنوان **ابن‌اخت‌الفارسی** مشهور، فاضلی‌است ماهر، استاد عبدالقاهرجرجانی واز اکابر تلامذهٔ ابوعلی و غالباً از وی روایت مینماید . ابوعلی اورا درری نزد صاحب بن عبّاد فرستاد ، در خدمت‌آن وزیر علم‌دوست و پاك ضمیر بسیار محترم بود ، پس باسفراین و نیشابور و خراسان و مکّه و غزنه مسافرتها کرد ، اخیراً در جرجان اقامت گزیده وبا صاحب مراسلاتی داشت وکتاب **مائیةالشعر** وکتابی **درهجا** ازتألیفات او میباشد و درسال چهارصد و بیست ویکم هجرت درگذشت. (سطر۳۴ ص ۲۲۰ ت)

ابن اخشید احمد بن علی بن معجور - مکنّی به **ابوبکر**، ازافاضل معتزله و زهّاد و صلحای ایشان بود ، نصف اکثر درآمد املاك خود را که داشته درطریق علم و اهل علم مصروف داشت ، بسیار فصیح و درفقه و علوم عربیّه خبیر، منزلش دردروازهٔ معروف به درب‌احشاد بوده وبهمین‌جهت خودش نیز به **احشاد** شهرت داشته است . **کتاب‌الاجماع** وکتاب **اختصار تفسیر الطبری** وکتاب **نقل‌القرآن** وغیرها از تألیفات او میباشد . در شعبان سال سیصد و بیست و دویم یا ششم هجرت درگذشت .

(ص ۲۴۵ ف وغیره)

ابن الاخضر عبدالعزیز - بن‌ابی‌نصر مبارك بن‌ابی‌القاسم محمود حافظ‌حنبلی، جنابدیّ‌الاصل ، بغدادیّ‌الولادة والاقامة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌الاخضر** الشّهرة ، از مشاهیر محدّثین‌حنابله میباشدکه درحال صغر ازمشایخ‌بسیاری استماع حدیث‌کرد ، درآن علم شریف تألیفات‌بسیاری نمود ودراکثر آنها ازتاریخ بغداد

خطیب بغدادی اخذ نموده وازآن جمله است : **معالم العترة النبوية ومعارف اهل البيت الفاطمية.**
علی بن عیسی اربلی درکتاب کشف الغمة همین کتاب را بواسطهٔ تاج الدین علی بن انجب
بن الساعی از خود مؤلفش روایت مینماید . باری درکشف الظنون صاحب ترجمه را
عبدالعزیز بن اخضر نوشته وگویا لفظ اخضر لقب پدر ویا یکی از اجداد عبدالعزیز
بوده است . وفات او در ششم شوال ششصد و یازدهم هجرت درهشتاد و شش سالگی در
بغداد واقع و در باب الحرب مدفون گردید . (کف وص ۱۹۹ ج ۱ نی)

ابن الاخضر **علی بن عبدالرحمن- اشبیلی،** ادیب نحوی لغوی ازمشایخ قاضی عیاض
سابق الذکر وجمعی دیگر بود . **شرح حماسه و شرح شعر ابی تمام**
ازآثار قلمی او بوده ودر نوزدهم رجب پانصد و چهاردهم هجرت در اشبیلیه درگذشت
(ص ۱۹۹ ج ۱ نی وغیره)

ابن اخوة **عبدالرحمن - عطّار ،** مکنّی بـه **ابوالفضل،** از علما و محدّثین
قرن ششم هجرت میباشدکه برای استماع حدیث وتحصیل علوم
متنوعه ببلاد ری و خراسان و طبرستان مسافرتهاکرد ، بجهت خوبی خط که داشته کتب
بسیاری استنساخ نمود ، شعر خوب نیز میگفته واز او است :

الدهر كالميزان يـرفع ناقصا ابدا و يخفض زائد المقدار
و اذا انتحى الانصاف عادل عدله فى الوزن بين حديـدة و نضار

درسال پانصد و چهل و هشتم هجری قمری در شیراز درگذشت .
(ص ۶۰۰ ج ۱ س)

ابن ادریس **محمد بن احمد -** یا محمد بن منصور بن احمد بن ادریس بن حسین
بن قاسم بن عیسی ، **حلی عجلی ،** ملقّب به **فخرالدین ،** مکنّی
به **ابوعبدالله ،** معروف به **ابن ادریس ،** ازمفاخر علمای شیعهٔ اواخرقرن ششم هجرت است
و ازخانوادهٔ علم وکمال، فقیه اصولی محقّق مدقّق عمیق الفکر و دقیق النظر، ازتلامذهٔ
ابن زهره حمزهٔ آتی الذکر و بعضی از اکابر دیگر، ازمشایخ اجازهٔ ابن نما محمد بن جعفر
آتی الذکر و نظائر وی میباشد .

در مجالس‌المؤمنین‌گوید‌که در اشتعال فهم و بلندپروازی از فخررازی بیش ، درعلم فقه و نکته‌طرازی ازمحمد بن ادریس شافعی درپیش‌است . او ابحاث واعتراضات بسیاری برمصنّفات و احکام فقهیّهٔ جدّ مادری‌خود شیخ طوسی داشت و بعضی از فتاوی نادره از وی ناشی شده وگویند بهمین جهت اسائهٔ ادب‌که دربارهٔ شیخ‌الطائفه معمول داشته درحال جوانی ، درسنّ و سال کمتر از بیست و پنج سالگی وفات یافت لکن این مطلب دور از تحقیق و منافی قول مشهور درمدت عمر او است‌که ذیلاً مینگاریم .

علم و فضل وکمال وعلوّ مقام ابن‌ادریس مسلّم وبعضی فتاوی نادرهٔ اوکه مخالف اکثر فقهای شیعه میباشد اگر حاکی از دقّت نظر وکثرت تحقیق وفطانت‌او نباشد قادح درجلالت علمی وی نیز نمیباشد و بعضی ازآنها را تذکر میدهد : **اول** نجاست ولدالزنا اگرچه اظهار تشیّع هم بکند **دویم** نجاست غیراثنی‌عشری اگرچه از سایر فرق شیعه باشد **سیم** جواز شستن روی در وضو ازپائین ببالا و شستن دستها ازسر انگشتان تا مرفق (باکراهت شدیده) **چهارم** مبطل روزه و موجب قضا وکفّاره نبودن قی‌عمدی **پنجم** شرط نبودن فقر درجواز اخذ خمس بنی‌هاشم وغیراینها . از تألیفات او است :

۱- التعلیقاتکه حواشی و ایرادات برتفسیر تبیان شیخ طوسی بوده و اصل نسخهٔآن بخط خود مؤلف درفارس‌بنظرشیخ‌حرعاملی‌رسیده وظاهرآن‌است‌که این‌کتاب غیرازمختصرالتبیان او است **۲- السرائرالحاوی‌لتحریرالفتاوی**درفقه‌که درایران‌چاپ‌شده‌است **۳- مختصرالتبیان** چنانچه اشاره شد .

ولادت ابن‌ادریس بسال پانصد و چهل و سیّم و وفاتش بسال هفتاد وهشتم هجرت درسی و پنج سالگی واقع شده (چنانچه بنقل معتمد در بحار از شهید اول نقل کرده) و لکن موافق‌آنچه بواسطهٔ‌کفعمی از پسر خود ابن‌ادریس نقل‌گردیده وفات او ظهرروز جمعه هیجدهم‌شوال پانصد ونود وهشتم‌هجرت درپنجاه وپنج‌سالگی‌واقع ودرنخبةالمقال هم در ردیف محمدبن‌گوید :

ثــم ابن ادریس من‌الفحــول	و متقن الفــروع والاصــول
عنه‌النجیب بن نما الحلی حکی	جــاء مبشرا مضی بعد البکاء

که عددکلمهٔ **مبشرا=۵۴۳** تاریخ ولادت و عددکلمهٔ **البکاء = ۵۵** هم مدت‌عمر او است . بالجملة ، نوهٔ بلاواسطهٔ شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ﻫ ق = **تس**) بودن ابن‌ادریس‌که مادرش دختر شیخ باشد چنانچه از لؤلؤةالبحرین نقل شده دور از صحت بلکه با درنظر گرفتن تاریخ ولادت ابن‌ادریس خارج از حدود امکان میباشد بلی دور نیست‌که ازاحفاد مع‌الواسطهٔ شیخ بوده وتحقیق مطلب درصورت‌اقتضا موکول بتتبّع خود علاقمندان‌است.

(قص و ذریعه وص ۴۸ هب و ۵۹۸ ت و ۲۳۹ ج ۱ مه وغیره)

ابن‌ادریس **محمد بن ادریس** - بعنوان **شافعی** در باب اوّل مذکور است .

ابن‌اذینة **عمر بن محمد** - بصری، ازمشایخ‌حدیث بصریّین امامیّه، از ثقات و وجوه و اعیان ایشان و از اصحاب حضرت صادق ع میباشد ، از آن‌حضرت روایت‌نموده بلکه بنوشتهٔ بعضی، ازاصحاب امام‌موسی ع نیز بوده وصاحب **کتاب فرائض** و راوی کتاب سلیم بن قیس هلالی‌که از اصول معتمدهٔ شیعه است میباشد . اخیراً از مهدی عباسی فراری شد ودریمن وفات‌یافت ، نام ونسب او بین عمر بن‌اذینه، عمر بن محمد بن عبدالرحمن بن اذینه ، محمد بن عمر بن اذینه ، احمد بن عمر بن اذینه مردّد و بسط زاید موکول بکتب رجالیّه است .

(ص ۴۸ هب وکتب رجال)

ابن‌ارطاة **عبدالرحمن بن ارطاة بن سیحان** - ازمشاهیرشعرای عرب قرن‌اوّل هجرت میباشدکه‌بهریك‌از **ابن‌ارطاة** و **ابن‌سیحان** **معروف**، بسیار ظریف و نکته‌سنج ، اخبار و وقایع و نوادر بسیاری را واقف وبهمین‌جهت دربزم‌عشرت معاویه و یزید حاضر، ندیم ولید بن عتبه و مروان بن حکم ودیگر حکام مدینه بود . حکایات بسیاری دربارهٔ وی منقول و از اشعار او است :

امسی اعاطیه کأسالذ مشربها	**کالمسك حفت بنسرین و ریحان**
انا لنشربها حتی تمیل بنـا	**کما تمایل و سنـان بوسنان**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۶۰۰ ج ۱ س)

ابن‌ارمنازی **ابوالفرج بن‌ابوالحسن** - از فضلای شعرای عرب اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه خطیب شهر صور از بلاد سوریا بوده و تاریخ مفصلی برای شهر مذکور نوشته و لکن باتمام‌آن موفق‌نیامده‌است . بجهت حسن‌خطّی که داشته‌کتب بسیاری با خط خود استنساخ نموده واز اشعار او است :

عجبت و قدحـــان توديعنا	**و حادی الركائب فی‌اثرها**
و نـــار توقـــد فی‌اضلعی	**و دمع تصعد من قعرهـــا**
فلا النـــار تطفئها ادمعی	**ولا الدمع ينشف من حرها**

در پانصد و نهم هجرت در شصت و شش سالگی درگذشت .

(ص ۶۰۱ ج ۱ س)

ابن‌الازهر **جعفر بن ابی‌محمد** - بن ازهر بن عیسی ، از مورخین قرن سیّم هجرت میباشد و**كتاب‌التاريخ** تألیف او و از بهترین‌کتب تاریخیّه است ودرسال دویست و هفتاد و نهم هجرت درهفتاد ونه سالگی درگذشت .

(ص ۱۶۴ ف)

ابن‌اسباط در اصطلاح رجالی **علی بن اسباط** است .

ابن‌اسحق **عبدالرحمن بن‌اسحق** - درباب‌اوّل(القاب)بعنوان **زجاجی** مذکور شده است .

ابن‌اسحق **محمدبن‌اسحق‌بن‌اسباط** - درباب اوّل بعنوان **كندى** مذکور است .

ابن‌اسحق **محمد بن‌اسحق بن‌يسار** - مطلبی مدنی ، نزیل عراق ، مکنّی به **ابوبكر** یا **ابوعبدالله** ، ازاصحاب‌حضرت‌باقر وصادق‌علیهماالسلام میباشد ، مدحی برای او درکتب رجال شیعه نگارش نیافته و لکن درکتب عامّه گاهی با صدوق و بحرالعلوم ،گاهی با امیرالمؤمنین بودن درحدیث ،گاهی باکثیرالثبت‌بودن ومتّهم نبودن درحدیث،گاهی با صاحب‌المغازی والسیر موصوف‌است . درقاموس‌الاعلام گوید از قدمای محدّثین واز ائمّهٔ علم‌مغازی و سیر بوده ، در حیره با **ابوجعفر منصور** ملاقات‌کرده و**كتاب المغازى** را بنام او تـألیف داده است . بـاری وفات او بسال صد و

چهل و چهارم یا پنجاهم یا پنجاه ویکم یا دویم یا سیم هجرت در بغداد واقع شد ودر قبرستان خیزران بخاك رفت .

(تنقیح‌المقال وص ۲۰۲ ج ۱ نی و ۵۸ ج ۲ کا و ۶۰۱ ج ۱ س)

ابن‌اسحق

یعقوب بن‌اسحق - بن زید بن‌عبدالله‌بن‌ابی‌اسحق، بصری‌حضرمی، مکنّی به **ابومحمد** و **ابویوسف** ، ازمشاهیرقرّاء قرآن‌مجیدمیباشد و چنانچه تحت عنوان **قراء عشره** تذکر دادیم دهمین ایشان است . درفقه وعلوم عربیّه و فنون قرائت اعلم عصر خود و سرامد تمامی فقها و لغویّین و قراء وقت بود، قرائت‌او یکی از قرائت عشره ، در تمامی قرائات قرآنی امام اهل بصره و مرجع استفادهٔ اکثر اجلّه محسوب و همواره در شمارهٔ اصحاب خود عددآیات قرآنی را منظور داشته واگر تصادفاً یکی‌کم بودی عوض اورا تهیه‌نمودی . یعقوب اصول قرائت را ازسلام‌بن‌سلیمان از عاصم از عبدالرحمن سلمی از حضرت علی بن ابیطالب ع اخذکرد و روح و رویس وزید راویان قرائت او هستند . یعقوب علاوه برمراتب علمیّه بسیار زاهد و متّقی بود بحدّی‌که درحال نماز عبایش را دزدیده و باز پس‌آوردند لکن ازکثرت خضوعی‌که در نمازداشته اصلاً ملتفت قضیه‌نگردید. دوکتاب **جامع** و **وقف‌التمام** ازتألیفات‌یعقوب‌است . وفاتش در جمادی‌الاولی یا ذیحجهٔ سال دویست و پنجم هجرت درهشتاد و هشت سالگی واقع شد و بنوشتهٔ ابن‌خلّکان مقدار عمر هریك از پدر و جدّ و برادرش نیز همین مقدار بوده است .

(مجمع‌البیان وص ۵۲ ج ۲۰ جم و۴۶۷ ج ۲کا وسطر ۱۷ ص ۷۸۷ روضات‌الجنات وغیره)

ابن‌اسحق

یعقوب بن اسحق بن‌صباح- در باب‌اوّل(القاب) بعنوان **کندی**مذکور شده است .

ابن‌اسد

حسن بن‌اسد - در باب‌اوّل(القاب) بعنوان‌فارقی مذکورشده‌است .

ابن‌اسد

محمدبن‌اسد - بن علی بن سعید، **کاتب‌قاری**، مکنّی‌به **ابوالحسن**، از مشاهیر خطّاطین و محدّثین واز مشایخ خطیب‌بغدادی بود،

از جماعتی نقل حدیث کرده و خطیب هم از وی روایت مینماید ، در خط وکتابت نیز استاد خطّاط شهیر ابن‌البواب آتی‌الذکر میباشد . در دویم محرّم سال چهارصد و دهم هجرت در بغداد درگذشته و درمقبرهٔ شونیزیه دفن شد .

(ص۲۲۴ ج ۱ نی و۸۳ ج۲ تاریخ بغداد)

ابن‌اسرائیل

محمد بن سوار - ملقّب بـه **نجم‌الدین**، مکنّی بـه **ابوالمعالی** ، معروف‌به **ابن‌اسرائیل**، از مشاهیر شعرای عرب قرن هفتم‌هجرت وبا اشعار طریفه‌که در مدح اکابر و موضوعات دیگر سروده حـایز شهرت بود ، اخیراً بشیخ شهاب‌الدین سهروردی سابق‌الذکر دست ارادت داده و طریق تجرّد و انقطاع پیش گرفت و فقیرانه میزیست واز اشعار توحیدیّهٔ او است :

ومالنت غیرالکون بل انت عینه   و یفهم هذا السر من هو فائق

در وفات ابوالحسن حریری نیز ازکثرت خلوص و مودتی‌کـه داشته مرثیه‌های بسیاری گفته واز ابیات قصیده‌ایست‌که درموقع دفن اوکه برف هم میباریده گفته است :

بکت السماء علیه ساعة دفنـه   بمـدامع کاللؤلـؤ المنثور
و اظنها فرحت بمصعد روحه   لما سمت و تعلقت بـالنور
اولیس دمع‌الغیث یهمی باردا   و کذا تکون مدامع المسرور

بسال ششصد و هفتاد و هفتم هجرت درهفتاد و چهار سالگی درگذشت .

(ص ۶۰۱ ج ۱ س)

ابن‌الاسلمی

عبدالله - بن محمد اسلمی بن‌عیسی‌اندلسی، فقه نحوی، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌الاسلمی** ، ازعلمای عامّهٔ اواسط‌قرن پنجم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الارشاد** ۲- **تفقیه‌الطالب** (الطالبین خل) ۳- **شرح کتـاب واضح نام زبیدی** .

وی درسال چهارصد و دهم هجرت درگذشت .

(کف وسطر ۲۸ ص ۴۴۶ روضات‌الجنات)

ابن‌الاسود

احمد - بن علویهٔ **کاتب** اصفهانی کرمانـی ، محدّث ادیب لغوی شاعرامامی، معروف‌به **ابوالاسود** و **ابن‌الاسود**کاتب، ازمجاهرین

شعرای اهل بیت رسالت ص میباشدکه با اکابر و امرا منادمت داشت ، در سال سیصد و دوازدهم یا حدود سیصد و بیستم یا بیست و چندم هجرت در بیشتر از صد سالگی وفات یافت واز تألیفات او است :

۱- **الاعتقاد** یا **دعاءالاعتقاد** در ادعیه ۲- **الالفیة** یا **القصیدة المحبرة فی مدح امیرالمؤمنین ع** . آن قصیده ایست نونیه ازطرائف قصائدکه مورد شگفت وتعجب ابوحاتم سجستانی گردید ، باهل بصره گفت والله این شاعر اصفهانی درمحکم بودن وکثرت فوائد این قصیده‌اش بهمهٔ شما تفوق یافته است . از ایضاح علامهٔ حلّی نقل شده‌که این‌قصیده حاوی هشتصد و سی وچندبیت میباشد وگویا مراد علامه شمارهٔ ابیات مدوّنه وگردآمدهٔ این قصیده است و الاّ ظاهر الفیه نامیدن آن ، مشعر برهزار بیت بودن آن است ، بلکه بنقل معتمد ، حمزهٔ اصفهانی که البته اخبر بمزایای حال اهل شهر خودش میباشد بهزار بیت بودن آن تصریح کرده است . بهرحال نسخهٔ این‌قصیده بدست نیامد ومجموع قطعات متفرقهٔ آن که درچندین موضع ازمناقب ابن‌شهرآشوب ثبت شده بنقل اعیان‌الشیعة دویست و یازده بیت بوده و ازآن جمله است :

صلی الاله علی ابن عم محمد	منه صلوة تغمد بجنان
وله یقول محمد اقضا کم	هذا و اعلمکم لدی التبیان
انی مدینة علمکم و اخی لها	باب وثیق الرکن مصراعان
فأتوا بیوت العلم من ابوابها	فالبیت لایؤتی من‌الحیطان
لولا مخافة مفتر من امتی	مافی ابن‌مریم یفتری‌النصرانی
اظهرت فیك مناقبا فی‌فضلها	قلب الاریب یظل کالحیران
اصبحت منی یاعلی کمثل ما	هارون اصبح من فتی عمران
الا النبوة انها محظورة	من ان تصیر سوای فی‌انسان
وله اذا ذکر الغدیر فضیلة	لم تنسها مادامت الملوان
قام‌النبی ص له بشرح ولایة	نزل الکتاب بها من‌الدیان
اذقال بلغ ما امرت به وثق	منه بعصمة کالئی حنان
فدعا الصلوة جماعة و اقامه	علما بفضل مقالة و بیان
نادی الست ولیکم قالوا بلی	حقا فقال فذا الولی الثانی

فدعا له و لمن اجاب بنصره ودعا الاله علی ذوی الخذلان
(ذریعه وص۳۰۳ ج ۱ نی و ۷۲۰ ج ۴ جم و ۴۷ ج ۱۰ اعیان‌الشیعة)

ابن‌اشرس **محمد بن‌احمد بن‌محمد بن‌اشرس** - مکنّی به **ابوالفتح**، ادیبی‌است فاضل نحوی‌لغوی وسیع‌العلم وکثیرالحفظ. فنون علمیّه را از اصحاب ابوعلی فارسی سابق‌الذکر فراگرفت و مابین دوسال چهارصد و پانزدهم و بیستم هجری‌قمری درگذشت. (ص ۲۰۹ ج ۱۷ جم)

ابن‌الاشعث **محمد بن محمد بن اشعث** -کوفی‌ّالاصل، مصری‌ّالمسکن، **ابوعلی** الکنیة، ازاعاظم محدّثین متقدّمین امامیّهٔ زمان غیبت صغری میباشدکه در بسیاری ازکتب رجالیّه بوثاقت موصوف، **مؤلف‌کتاب حدیثی است** که‌اکثر ابواب‌کتب فقهیّه را با همان ترتیب معمولی حاوی هزار حدیث با یك سند بوده وهمهٔ آنها را بواسطهٔ موسی بن اسمعیل بن امام موسی بن جعفر ع ازپدرش اسمعیل از والد ماجدش امام موسی بن جعفر ع از والد معظّمش امام جعفرصادق ع ازآباء گرام خود علی‌الترتیب ازحضرت رسالت ص روایت‌کرده است. همین‌کتاب ازکتب معتمدهٔ قدیمهٔ امامیّه میباشد، علاّمهٔ حلّی دراجازهٔ بنی‌زهره مذکورش داشته وعظیم‌الشأنش شمرده، شهید اوّل نیز در دوکتاب بیان و ذکری ازآن روایت‌کرده و همین است‌که در اصطلاح اواخر بنام جدّ مؤلفش به **اشعثیات** معروف چنانچه بجهت‌انتساب سلسلهٔ روایت‌آن‌باامام جعفرصادق ع به **جعفریات** نیز موسوم است و سید بن طاوس هم درکتاب اقبال از همین کتاب بنام جعفریات روایت مینماید.

نسخهٔ این، دسترس مجلسی وملامحسن فیض و شیخ حرّ عاملی باآن‌همه جدّی وافی‌که در تتبّع اخبارآل‌محمد ص داشته‌اند نبوده تا یك‌نسخه ازآن ضمن‌مجموعه‌ای دسترس صاحب مستدرك سابق‌الذکر شد، صحت و اعتبارآن را در اوّل خاتمهٔ مستدرك با براهین متقنه ثابت نمود بلکه همین نسخه، یگانه داعی تألیف‌کتاب مستدرك بوده که بعدازپیدایش‌آن، منابع‌صحیحهٔ دیگر را نیزکه دراوّل خاتمهٔ مستدرك نگارش‌داده

گردآورد و بتألیف آن کتاب مستطاب که درحقیقت یکی ازجوامع کتب اخبار است،موفق آمد

سال وفات ابن الاشعث بدست نیامد لکن تلعکبری درسال سیصد و سیزدهم هجری در روایت کتاب مذکور ازخود مؤلف اجازه داشته و ابومحمد عبدالله بن محمد معروف بابن السقّا نیز یکسال بعد ازآن ، همان کتاب را از مؤلف روایت مینماید .

(ذریعه وص ۵۵۴ ت و تنقیح المقال وغیره)

ابن اشناس

حسن بن علی بن اشناس - چنانچه در روضات و امل الآمل شیخ حرّ عاملی است، یا **حسن بن اسماعیل بن اشناس** (چنانچه از کتاب اثبات الهداة شیخ حرّ مذکور نقل شده) یا **حسن بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن اشناس** (چنانچه در ذریعه و مستدرک الوسائل است) بهرحال موافق ذریعه همهٔ اینها عبارت از یك شخص میباشد و بنابراین شرح حال اجمالی اورا موافق اسم و نسب آخری بعنوان **حزین** نگارش داده‌ایم و بازهم‌گوئیم‌که وی از متقدّمین علمای امامیّه بوده و سیدعلی بن طاووس در مصنّفات خود توثیقش نموده و از تألیفات او است :

۱- الاعتقادات ۲- الردعلی الزیدیة ۳- عمل ذی الحجة ۴- الکفایة فی العبادات .

سال وفاتش بدست نیامد لکن صحیفهٔ سجّادیّه را از ابوالمفضل شیبانی (متوفی بسال ۳۸۷ه ق = **شفز**) روایت کرده و نسخهٔ اصل کتاب **عمل ذی الحجة** نیزکه بخط خودش در چهارصد و سی و هفت هجرت نوشته بوده بنظر سید بن طاووس مذکور رسیده‌است .

(ص ۲۲۵ ج ۲ ذریعه وسطر ۱۳ ص ۱۷۷ ت وغیره)

ابن اشناس

حسن بن محمد - رجوع به **ابن اشناس** مذکور فوق نمایند.

ابن اشیم

(بروزن اعلم) در اصطلاح رجالی موسی بن اشیم بوده وگاهی بحسن ومالك ومحمد وعلی بن احمد اولاد اشیم نیز اطلاق نمایند.

ابن الاصم

از مشاهیر اطبّای اندلس میباشدکه در زمان سلطنت و امارت بنی‌عبدالمؤمن و ملوك الطوائف اندلس ، در شهر اشبیلیه رایت فضیلت افراشت ، آوازهٔ مهارتش درتمامی اقطار عالم انتشار یافت ، در تشخیص مرض و

اصول معالجه دارای قوهٔ استدلالیّه بود ، بحس نبض و دیگر ادلّهٔ معمولی اطبّا کمتر می‌پرداخت ، اساس عمدهٔ استدلالش مبنی برقاروره (شیشه‌ایست مخصوص که اطبّا در تجزیهٔ بول مریض بکار برند) بود ، بمجرّد رؤیت‌آن در معالجهٔ مریض و حفظ‌الصحّهٔ مریض بطوری حکم‌مینموده که‌آن منتهی بسوء حال و این مبدّل بمرض‌نمیگردید بلکه از رؤیت قاروره غذا و شراب مصروفی صحیح و مریض را هم بطور قطع معیّن مینمود که‌کدام‌نوع ازاغذیه و اشربه را صرف نموده‌است. معالجات‌عجیبه و نادرهٔ محیّرالعقولی درحکم قاروره از وی منقول وتفصیل‌آنها خارج از وضع‌این‌مختصر میباشد . **سال وفات و اسم ابن‌الاصم** بدست‌نیامد و بتخمین بعضی ازاهل تتبّع درحدود اوائل ششصد هجری زنده بوده است . (ص ۷۱۱ ج ۲ مه)

ابن‌اعثم

احمد یا **محمد** - بن علی اعثم کوفی ، مورّخ اخباری شیعی ، مکنّی به **ابومحمد** ، از مشاهیر مورّخین شیعهٔ اوائل قرن‌چهارم هجرت میباشد و از تألیفات او است :

۱- **تاریخ** که بتاریخ‌اعثم‌کوفی و**تاریخ ابن‌اعثم** معروف و بعضی‌ازوقایع‌را از زمان مأمون عباسی (متوفی بسال ۲۱۸ه ق = ریح) تا ایّام هیجدهمین خلیفهٔ عباسی مقتدر بالله (۲۹۵-۳۲۰ه ق = رصه- شك) نگارش داده و درمعجم‌الادبا احتمال داده است‌که این‌کتاب تاریخ مستقل نبوده و ذیل همان‌کتاب فتوح نام مذکور در ذیل خودش باشد

۲- **الفتوح** یا **تاریخ‌الفتوح** یا **فتوحات‌الشام** یا **فتوح‌اعثم** که درکلمات اهل فنّ بهریك از آنها مذکور و حاوی وقایع صدر اسلام تا زمان هارون‌الرشید (متوفی بسال۱۹۳ه ق= قصج) و ازمنابع کتاب بحارالانوار مجلسی بوده است . همین‌کتاب را احمد بن محمد منوفی هروی بفارسی ترجمه‌کرده و همین ترجمه درسال هزار و سیصد تمام یا سیصد و پنجم هجرت در بمبای چاپ سنگی شده این‌ترجمهٔ فارسی نیز بزبان‌اوردو ترجمه وبنام تاریخ اعثم درهند بطبع رسیده‌است .

وفات ابن‌اعثم در حدود سال سیصد و چهاردهم هجرت واقع شد ، لفظ اعثم لقب

پدرش علی بوده وگاهی خود اورا نیز اعثم وکتاب تاریخ مذکورش را **تاریخ اعثم** هم گویند (چنانچه اشاره نمودیم) والاّ تاریخ اعثم کوفی تألیف ابن اعثم است نه پدرش علی ملقّب به اعثم .

(مجمع الادبا و ۲۰۵ ج ۱ نی و ۲۲۰ و ۲۳۴ ج ۳ ذریعه)

ابن الاعجمی بنوشتهٔ اکمال الدین صدوق ، از اهل یمن و ازکسانی است که بشرف ملاقات حضرت ولیّ عصر ارواحنا فداه مشرّف و بمعجزهٔ آن حضرت وقوف یافته و اسم اورا ذکر نکرده است .

ابن الاعرابی **احمد بن محمد** - در باب دویم بعنوان **ابوسعید احمد** مذکور شد .

ابن الاعرابی **محمد بن زیاد** - کوفی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، شاعری است ماهر نحوی فاضل لغوی کامل ، راوی اشعار قبائل و حافظ آنها ، در کوفه از اکابر ائمهٔ لغت و علمای عربیّه ، از تلامذهٔ کسائی و ناپدری خودش مفضل بن احمد و بعضی از اکابر دیگر بود . ابن سکیت و ثعلب و جمعی دیگر از اکابر وقت که قریب بصد نفر بوده‌اند فنون ادبیّه را از وی اخذکرده و از بلاد بعیده حاضر حوزهٔ او میشده‌اند . ثعلب گوید ده و چند سالی حاضر حوزهٔ او بودم ، دراین مدت اصلاً کتابی در دست او ندیدم بلکه حاضرین محضر او پیش وی خوانده ومشکلات را از وی سئوال میکردند ، او هم بدون کتاب ، املا و انشا مینمود و املائات او بار چندین شتر میباشد. درغرائب کلام نیز امتیاز خاصی داشت، اصمعی و ابوعبیده راکه از متخصصین این رشته بوده‌اند حمل برقصور میداشته است . ولادت ابن الاعرابی در سال یکصد و پنجاهم شب وفات ابوحنیفه ، وفات او هم سال دویست و سی و یکم یا دویم هجرت در سامره واقع شد و قاضی ابن ابی دواد سابق الذکر برجنازه‌اش نماز خواند . از اشعار او است که در وصف کتاب گفته است :

لنا جلسآء ما نمل حدیثهم	الباء مأمونون غیبا و مشهدا
یفیدوننا من علمهم علم مامضی	وعقلا و تأدیبا و رأیا مسددا
فلا فتنة نخشی ولا سوء عشرة	ولا نتقی منهم لسانا ولایدا

فان قلت اموات فلست بکاذب — و ان قلت احیاء فلست مفندا

از تألیفات او است :

۱- **اسماء البئر و صفاتها** ۲- **اسماءالخیل و انسابها** ویک نسخهٔ خطی از این هردو درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۳- **تاریخ القبائل** ۴- **تفسیر الامثال** ۵تا۸- **الذباب و صفةالزرع و صفةالنخل و معانی‌الشعر** ۹- **النبات** ۱۰- **النوادر** .

(ص ۶۹۶ ت و۶۸ ج ۲ کا و ۱۲۵ ج ۲ ع و ۶۰۲ ج ۱ س و ۴۸ هب و ۱۰۲ ف)

ابن‌الاعرج سیدعبدالمطلب - در باب اوّل (القاب) بعنوان **عمیدی** نگارش یافته است .

ابن‌اعلم علی - بن‌حسن (حسین‌خل) علوی، ازمنجّمین قرن‌چهارم‌هجرت میباشدکه در فنون حکمیّه دانا ، درهیئت و نجوم و ارقام و احکام نجومی و اعمال رصدی بینا ، مشمول مراحم ملوکانهٔ عضدالدولهٔ دیلمی بود . از طرف‌آن سلطان سعادت توأمان علم‌دوست ، فرمانی بتأسیس رصدخانه صادر شد ، او نیز بعد از تهیهٔ اسباب لازمه بدستیاری چند نفر دیگرکه در انجام این عمل خطیر لزوم داشته‌اند در بغداد باتمامش موفق‌آمد و زیجی تنظیم دادکه ازکثرت‌اتقان وصحت مورد توجه و اهتمام منجّمین ومأخذ استخراج احکام‌نجومی‌گردید و زیج یحیی بن ابی‌منصور راکه پیش ازآن درکار بوده ملغی نمودند .

ابن‌اعلم باکمال احترام و عزّت میزیست تاآنکه بعد از وفات عضدالدولة، عزّت را در عزلت دیده و بتألیف‌کتب متنوعه پرداخت تا بسال سیصد وهفتاد وچهارم یا پنجم هجرت در حین مراجعت از سفر مکّه در منزل ثعلبیّه درگذشت . از تألیفات او علاوه برزیج مذکوردرهریک‌از **احوال منجمین دورهٔاسلام**، **ارقام نجومی**، **استخراج مطالب‌نجومیه**، **عمل اسطرلاب** ، **فوائد علم نجوم** ، **مشکلات‌آن علم** و **مسئلهٔ معاد** ، رسالهٔ مستقلّی‌است .

(ص ۶۰۳ ج ۱ س و ۶۱۲ ج ۲ مه و ۱۵۷ خع وغیره)

ابن‌اعمی علی بن‌محمد بن مبارک - بعنوان **ابن‌المبارک** خواهدآمد.

ابن‌الاعوج **امیرحسن** - بن محمد شامی ، حموی‌الولادةوالنشأة ، **ابوالفوارس** الکنیة ، **ابن‌الاعوج** الشهرة ، ازعلمای‌امرا و امرای علمای‌قرن یازدهم هجرت میباشدکه نجابت‌اصل ونسب را با براعت‌فضل و ادب توأم‌کرد، درتمامی اوقات خود بنظم‌اشعار وتحصیل علم وادب اشتغال داشت و اشعار طریفه‌اش بسیار است . گویند وقتی امیرموسی بن حرفوش والی بعلبك را با امیرعلی بن سیفا درموضعی عزیر نام اتّفاق حرب افتاد ، مقارن‌آن‌حال ابن‌الاعوج نامه‌ای دایر برتحریص قتال و مدافعهٔ امیرعلی ، بامیرموسی نوشت‌که از مندرجات‌آن نامه است :

عزیر طور و نارالحرب موقدة **وانت موسی وهذا الیوم میقات**
الق العصا تتلقف کل ماصنعوا **ولاتخف ما حبال القوم حیات**

وفات ابن‌الاعوج شب نیمهٔ شعبان هزار و نوزدهم هجری قمری واقع‌گردید .

(ص ۳۱۳ ج ۲ مه و ۲۰۶ ج ۱ نی و۴۵۵ ج ۲ خلاصةالاثر)

ابن‌افلح **احمد بن علی** - بن احمد بن یحیی بن خلف بن افلح باجی خضراوی، مکنّی به **ابوالعباس** ، ادیبی است نحوی‌لغوی حافظ جلیل‌القدرکثیرالروایةکه برای طلب علم ببسیاری از بلاد اندلس مسافرتها کرده و در بعضی ازآنها بقضاوت رسید ، در علوم متداوله بدیگران تقدّم داشت و مرجع استفادهٔ اهل علم بود . او است‌که برخلاف مشهور بلکه اجماع نحویّین گوید : اگر دوکلمهٔ کان و صارَ راکه ازافعال‌ناقصه‌هستند یك‌حمزهٔ‌تعدیه الحاق‌نموده و آکانَ و أصارَ گویند دراین‌حال مثل افعال قلوب دومفعول را نصب دهند چنانچه بنقل‌روضات درشرح‌تسهیل بدو نسبت داده، **وفات ابن‌افلح** بسال‌پانصدم یا پانصد وچهل ودویم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۷۹ روضات‌الجنات)

ابن‌الافلیلی **ابراهیم بن محمد** - درباب اوّل بعنوان **افلیلی** مذکور است .

ابن‌الاقلیشی **احمد** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **تجیبی** نگارش یافته است .

ابن‌الاکفانی حارث بن نعمان - درباب اوّل بعنوان **اکفانی** مذکور است .

ابن الاکفانی **عبدالله بن محمد بن عبدالله** - قاضی اسدی، مکنّی به **ابوعبدالله**، مدتی درشهرمنصور و نواحی دیگر قضاوت نموده واخیراً قضاوت تمامی بغداد ونواحی آن بدو مفوض گردید و درسال چهارصد وپنجم هجرت درگذشت.

(ص ۴۴ ج ۲ نی)

ابن الاکفانی **محمد بن ابراهیم** - در باب القاب بعنوان **اکفانی** نگارش داده ایم.

ابن الوندی **قاسم یا محمدقاسم** - بن محمد بن جوادکاظمی نجفی، معروف به **فقیه کاظمی** و **ابن الوندی**، از علمای اواخر قرن یازدهم هجرت میباشد ویا اوائل قرن دوازدهم را نیز دیده واز تألیفات او است:

۱- **استبصار الاخبار** که چندین مجلد و به **شرح استبصار** معروف و لکن شرح آن نبوده بلکه کتابی است مستقل، اخبار واحادیث واقوال علما را جامع و بهمین جهت است که خودمؤلف در بعضی ازاجازات خود به **جامع** تعبیرمینماید ۲- **جامع اسرار العلماء** یا **جامع الاحادیث والاقوال**.

وفات او درسال هزار و یکصد تمام ویا بعد ازآن وقوع یافته است.

(ص۱۷ ج ۲ و ۳۹ ج ۵ ذریعه)

ابن الوندی **محمد بن خالد** - در باب(القاب) بعنوان **آجری** مذکورشده است.

ابن اماجور **عبدالله بن اماجور** - هروی، مکنّی به **ابوالقاسم**، ازاولادفراعنه و از فضلای اهل نجوم بود، سی سال در رصد اشتغال داشته و ازتألیفات اواست: **زادالمسافر** و **زیج بدیع** و **زیج خالص** و **زیج سندهند** و **زیج المعمرات**. وی در اوائل قرن چهاردهم هجرت درگذشت. (ص ۳۹۰ف وغیره)

ابن الامام / **ابن ام الطویل** } در اصطلاح رجالی، **اولی** محمد بن ابراهیم ملقّب به امام ابن محمد و **دویمی** یحیی ازاصحاب حضرت امام سجّاد ع است.

ابن ام عبد **عبدالله بن مسعود** - هذلی صحابی، مکنّی به **ابوعبدالرحمن**، معروف به **ابن ام عبد**، از قدمای اصحاب حضرت رسالت ص میباشد که بسیار قانع و متّقی و سلیم و حلیم، حافظ قرآن کریم، بنهایت درجه جلیل القدر و عظیم المنزلة، بدو هجرت ونماز دوقبله موفق، ششمین کسی است که بشرف اسلام مشرّف،

درمجالس حضرت رسالت ص و در بدر و احد و خندق و دیگر غزوات آن‌حضرت و بعد از وفات آن‌حضرت نیز درغزوهٔ تبوك ودرنماز و دفن حضرت صدیقهٔ طاهره ع ودرتجهیز و تکفین و دفن ابوذر غفاری حاضر ویکی از عشرهٔ مبشره وهم یکی از دوازده تن بوده که تحت عنوان **اثنی‌عشر** تذکر دادیم او نخستین کسی است‌که در مکّهٔ معظّمه قرآن مجید را جهراً و علناً خوانده و درمحضر حضرت نبوی ص نیز جهاراً میخوانده است و باآن‌همه فشاری‌که ازکفّار بدو می‌رسیده اصلاً منصرف نمیگشت . نیز ازطرف عمر برای تعلیم قرآن و احکام دینیّه بکوفه رفت و وزارت عمّار بن یاسرکه امارت‌آن بلده را داشته نیز از طرف خلافت بدو مفوض شد و خلیفه‌کتباً اشعار داشت‌که این دونفر از نجبای اصحاب بوده وهم عبدالله را بنفس خودش ترجیح داد .

عبدالله علاوه برعلم قرآن مجید درحدیث نیز متبحّر و احادیث شریفهٔ بسیاری استماع و حفظ نمود ، ابن‌عباس و جماعت بسیاری از اصحاب و تابعین از وی روایت حدیث‌مینمایند. مخفی نماندکه **اشتهار عبدالله به ابن‌ام‌عبد** بجهت‌انتساب‌بمادرش‌میباشد که‌کنیهٔ امّ‌عبد داشته و او نیز از صحابیات نسوان‌است .

وفات عبدالله بسال سی و دویم هجرت درمدینه واقع شد ، در بقیع مدفون‌گردید و زبیر بن‌عوام یا عمّاربن‌یاسر بجنازه‌اش نمازخواند . احمد رفعت‌گوید (والعهدةعلیه) که در حوالی چهلم وپنجاهم هجرت در شام وفات یافت ومسواك و نعلین حضرت رسالت را هم وسیلهٔ مفخرت و سعادت جهان قیمت خود داشتی . درتاریخ حشری‌گوید: عبدالله بن مسعود قاتل ابوجهل و از اصحاب صفّهٔ حضرت پیغمبر ص بوده و مرقد او در قصبهٔ دهخوارقان (هشت فرسخی تبریز) است (والعهدة علیه) .

(ص۲۰۶ ج۱نی و۴۸۹ هب و۱۳۰ ج۵فع و ۳۱۰۵ ج۴س وکتب رجالیه و اطلاعات متفرقه)

ابن‌ام‌قاسم

حسن - بن قاسم بن عبدالله بن علی ، **مرادیّ**القبیلة ، مراکشیّ الاصل ، مصریّ‌الولادة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌ام‌قاسم**الشّهرة، **بدرالدین** اللّقب ، مالکیّ‌المذهب ، از علمای ادبای قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه

اصولی ادیب نحوی لغوی قاری ، از ائمهٔ علوم عربیّه بود ، تمامی آنها و هریك از فقه و اصول و قرائات را از ابوحیّان و دیگر افاضل وقت تکمیل ودرعلوم متداوله متفنّن و متبحّر بوده واز تألیفات او است :

۱- **الجنی الدانی فی حروف المعانی** که کتابی مفید وازمدارك مغنی ابن‌هشام بوده ودر استانبول چاپ شده است ۲ تا ۸- شرح هریك از **الفیه** و **تسهیل** و **جزولیه** و **شاطبیه** و **فصول ابی‌معط** و **کافیهٔ ابن‌حاجب** و **معانی الحروف** ذیل ۹- **معانی الحروف** که بنام جنّی مذکورشد.

وفات او روز عید فطر درسال هفتصد و چهل و نهم ویا پنجاه و پنجم هجرت واقع شد ، ام‌قاسم که نامش هم زهرا میباشد جدّهٔ پدری حسن ، نخست درموقع آمدن از مراکش به شیخه شهرت داشته وبهمان جهت حسن نیز بانتساب وی معروف به **ابن‌ام‌قاسم** گردید. یا بنوشتهٔ بعضی ام‌ّقاسم کنیهٔ زنی بوده ازخانوادهٔ سلطنتی که حسن را تبنّی کرده وبپسریش قبول نموده و این شهرت ابن‌ام‌قاسم نیز بهمین‌جهت بوده‌است .

(ص ۲۲۵ ت و ۳۲ ج ۲ کمن وغیره)

ابن‌ام‌مکتوم **عبدالله بن زائدة** - یا عبدالله بن‌عمرو بن شریح بن‌قیس بن زائدة بن اصم ، یا عبدالله بن شریح بن مالك بن‌ربیعه (ابی‌ربیعة‌خل) فهری عامری ، موافق آنچه تحت عنوان ابومحدوده اشاره نمودیم یکی‌ازمؤذّنین‌حضرت رسالت ص میباشد . وی از مهاجرین اصحاب و ازقبیلهٔ بنی‌عامر از شعبهٔ فهر بن غالب بود، اندکی بعدازغزوهٔ بدر اعمی ونابیناشده وبمدینه مهاجرت‌کرد. بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر، در بدر و احد وخندق ودیگر غزوات‌آن‌حضرت حاضر ودرنمازجماعت نایب‌آن‌حضرت بود ، درجنگ قادسیّه نیز با یك علم سیاه حاضر وبعدازمراجعت ، در زمان خلافت عمر بن خطّاب درمدینه وفات یافت ومادرش بعنوان **ام‌مکتوم خواهدآمد** وبنوشتهٔ‌بعضی نام ابن‌ام‌مکتوم قیس بن‌شریح‌بوده‌است . بهرحال همان‌است‌که بقول‌بعضی ازمفسّرین سورهٔ‌مبارکهٔ عبس درحق‌او نازل‌شده بشرحی‌که درمحل‌خودنگارش‌داده‌اند.

(ص ۱۲۶ مف و۴۸ هب وکتب رجالیه و اطلاعات متفرقه)

ابن‌امیرحاج **سید محمد** - بن امیرالحاج حسین بن محمد حسینی ، مکنّی به **ابوجعفر**، از افاضل‌ادبا و شعرای اواخر قرن دوازدهم هجرت

میباشدکه نسب شریفش با بیست ودو واسطه بحضرت امام سجّاد ع موصول بوده واز تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- الایات الباهرات فی معجزات النبی ص والائمة الهداة که از طرائف قصائد میباشد و بنام سید نصرالله مدرّس سابق الذکر (متوفی دراواسط قرن مذکور) نظمش کرده ونسبت بهریك از حضرت رسالت ص و ائمهٔ اطهار ، نه معجزهٔ باهره را بعدد معجزات حضرت موسی بن عمران با اشاره بمدارك و اسانید آنها مشتمل میباشد . درآخر هرمعجزه ، خود را بعنوان محمد یا ابن الحسین یا ابن امیرالحاج یا نجل امیرالحاج مذکور داشته و از اشعارآن است :

لو امیرالحاج یدری ما نظم نجله فی نجل طه لابتسم

درهمین منظومه پس ازآنکه اسامی پدران خودرا بحضرت رسالت ص رسانده اسامی آبا و اجدادآن حضرت را نیز متوالیاً نگارش داده ونسب مبارك آن بزرگوار را با پنجاه و یك واسطه که عدد رکعات فرائض ونوافل شبانروزی است بحضرت آدم ابوالبشر رسانده است ، چنانچه یك ثلث ایشان که هفده تن بعدد رکعات فرائض است انبیا ، یك ثلث دیگر عبّاد و زهّاد ویك ثلث باقی هم ملوك و سلاطین میباشند **۲- ارجوزة فی تواریخ المعصومین الاربعة عشر ۳- شرح شافیهٔ ابوفراس** که بهمین اسم معروف ودرسال هزار و صد و هفتاد وچهارم هجرت تألیف ودراین اواخر درایران چاپ سنگی شده است . سال وفاتش بدست نیامد . (ص۴۴ و۴۶۶ ج۱ ذریعه)

ابن امیرحاج **محمد بن محمد** - ضمن عنوان **کمال الدین محمد بن همام الدین** اشاره شده است .

ابن امیة در اصطلاح رجالی حذیفة بن اسید غفاری است .

ابن الانباری **احمد بن علی بن قدامه** - مکنّی به **ابوالمعالی** ، قاضی انبار ، از مشاهیر و اجلّهٔ اواخر قرن پنجم هجرت ، در عداد ابن الانباری عبدالرحمن مذکور ذیل معدود ،گاهی به **انباری** نیز موصوف میباشد . **کتابی درقوافی و**

یکی دیگر در نحو تألیف داده و درسال چهارصد و هشتاد وششم هجرت درگذشت .

(ص ۴۵ ج ۴ جم)

ابن‌الانباری اول } اولی محمد بن قاسم ، دویمی عبدالرحمن بن محمد و هردو
ابن‌الانباری ثانی } ذیلاً بعنوان **ابن‌الانباری** مذکور هستند .

ابن‌الانباری **عبدالرحمن** - بن محمد بن ابی‌الوفاء محمد انباری ، معروف به **ابن‌الانباری**، ملقّب به **کمال‌الدین**، مکنّی به **ابوالبرکات**، (گاهی خود او نیزمثل پدرش به **انباری** موصوف وگاهی بجهت‌امتیاز ازابن‌الانباری‌محمد مذکور ذیل، بکلمهٔ‌ثانی مقید وبعبارت **ابن‌الانباری ثانی** مذکور میباشد) ازاجلاّی‌ادبا ونحاة و فقها و علمای شافعیّه میباشدکه درنحو و فقه و جدل ومناظره وبسیاری ازعلوم متداوله مبرّز بود ، فقه شافعی را از سعید بن رزاز ، لغت و ادبیّات را از ابومنصور جوالیقی و هبة‌الله ابن‌الشجری بحدّکمال رسانید تاآنکه مشار بالبنان و مرجع استفادهٔ اکابرآن زمان شد، درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد تدریس مینموده ودرس‌اورا میمون ومبارك‌میشمردند (که هرکه از وی درس می‌خواند بمقامی عالی می‌رسید) . علاوه‌برمراتب علمیّه بسیار عابد و زاهد و قانع و متّقی و باشهامت بود ، از هیچ‌کس چیزی قبول نمی‌نمود ، با خوراکی‌کم و پوشاکی درشت امرار حیات میکرد تا درآخر عمر انقطاع کلّی حاصل و درخانهٔ خود منزوی شد وبتألیف و عبادت اشتغال ورزید واز تألیفات‌او است :

۱- **اسرارالعربیة** درنحو که درلیدن بایك‌مقدمهٔ‌آلمانی‌چاپ‌شده‌است ۲- **اصول‌الفصول** در صرف ۳- **الانصاف فی‌مسائل‌الخلاف بین‌البصریین والکوفیین** درنحو و تمامی‌آن درلیدن و یك قسمت‌آن نیز در ویانه چاپ شده‌است ۴- **بدایة‌الهدایة** درفقه ۵- **تاریخ‌انبار** ۶- **تفسیر غریب‌المقامات‌الحریریة** ۷- **شرح‌دیوان‌المتنبی** ۸- **غریب‌اعراب‌القرآن** ۹- **میزان‌العربیة** درنحو ۱۰- **نزهة‌الالباء فی‌طبقات‌الادباء** که درمصر چاپ‌سنگی‌شده‌است ۱۱- **هدایة‌الذاهب فی‌معرفة‌المذاهب** وغیراینها که بسیار است واز اشعار او است ،

اذا ذکرتك کادالشوق یقتلنی **وارقتنی احزان و اوجـاع**
و صار کلی قلوبا فیك دامیة **للسقم فیهـا وللآلام اسراع**
فان نطقت فکلی فیك السنـة **وان سمعت فکلی فیك اسماع**

درپانصد وهفتاد وهفتم هجرت در بغداد وفات یافت ودرمقبرهٔ ابواسحق شیرازی دفن شد .
(ص ۴۲۵ت و ۳۰۰ ج ۱ کا و۳۹۹ ج ۲ مه وغیره)

ابن‌الانباری **قاسم بن محمد** - که انباری نیزگویند و بهمین عنوان نگارش یافته است .

ابن‌الانباری **محمد بن قاسم** - مذکور فوق انباری بغدادی ، مکنّی‌به **ابوبکر،** معروف‌به **انباری** و**ابن‌الانباری** (گاهی بجهت امتیازازابن‌الانباری عبدالرحمن فوق بکلمهٔ اوّل مقید داشته و **ابن‌الانباری اوّل** گویند) ازاکابر ادبا ونحویّین و لغویّین قرن چهارم هجرت میباشدکه بسیار زاهد و متواضع و ازتلامذهٔ ثعلب نحوی و پدر خود بود ، درنحو و لغت و علوم عربیّه و فنون ادبیّه وحید زمان خود محسوب بلکه درتفسیر وحدیث نیز ماهر و اشعار و نوادر بسیاری درحفظ داشت، بکثرت‌حافظه معروف بود ، درحفظ و سرعت خاطر و بدیهه‌گوئی بی‌بدل و ضرب‌المثل وفنون ادبیّه را بیشتر ازهمه درحفظ داشته ونوادری افسانه‌نما درکتب‌تراجم دربارهٔحافظه‌اش منقول است ، چنانچه‌گویند (والعهدة علیهم) سیصد هزار بیت ، شعرکه همهٔ‌آنها شواهد قرآن مجیدبوده‌اند وصد وبیست‌تفسیرقرآن را با سندآنها حافظ بود . روزی مقدارمحفوظات اورا ازخودش سؤال‌کردندگفت سیزده صندوق درحفظ دارم . نیز روزی‌کنیز راضی‌بالله تعبیر خواب را از وی استفسار نمود او نیز بااینکه بی‌اطّلاع بوده درجواب‌آن اظهار مهارت‌کرد پس همان روزکتاب تعبیر خواب کرمانی را حفظ نموده و فردای آن روز معبّری ماهرگردید .

ازکثرت اشتیاقی‌که درعلم و مطالعه داشته کنیزکی خوب‌روئی راکه راضی بالله بیستمین خلیفهٔ‌عباسی(۳۲۲-۳۲۹ه ق = شکب - شکط) برای‌او فرستاده‌بوده قبول‌نکرده و فوراً بعذر اینکه از مطالعات علمیّه‌اش بازمیدارد برگردانید پس راضی بالله گفت‌که علم در سینهٔ هیچکس شیرین‌تر از ابن‌الانباری نمیباشد . ابن‌الانباری در نحو و لغت و فنون ادبیّه و علوم قرآنیّه و غرائب حدیثیّه تألیفات بسیاری دارد ، سید مرتضی در

کتاب غرر و درر وکسائی که درغرائب و مشکلات قرآنی و حدیثی تألیف کتاب داده‌اند باکلمات وی استشهاد مینمایند :

۱- **ادب‌الکاتب** ۲- **الاضداد** که درلیدن وقاهره چاپ‌شده‌است ۳- **الایضاح‌فی‌الوقف والابتداء** ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ‌کوپرلی استانبول موجود است ۴- **الزاهر فی‌معانی الکلام اللذی یستعمله الناس** که یك نسخه‌اش درکتابخانهٔ مذکور و یکی دیگر برقم ۱۷۸۷ در مسجد لاله‌لی استانبول و یکی دیگر نیز برقم ۲۵۹ درکتابخانهٔ بایزید استانبول موجود است ۵- **شرح شعرالاعشی** ۶- **شرح‌الکافی** که هزار ورق است ۷- **شرح شعرالنابغة** ۸- **شرح معلقهٔ زهیر** ۹- **شرح المفضلیات** ۱۰- **غریب الحدیث** که چهل و پنج هزار ورق یا صفحه است ۱۱- **المذکر والمؤنث** ۱۲- **المقصور والممدود** ۱۳- **الموضح** ۱۴- **الواضح** ۱۵- **الهائات فی‌کتاب‌الله** ویك نسخه ازآن در پاریس موجود است . **وفات ابن‌الانباری** شب عید اضحی از سال سیصد و بیست و هفتم یا هشتم هجرت در پنجاه و هفت یا هشت سالگی واقع گردید .

(ص۷۰۷ت و۸۱ ج۲کا و۱۸۲ج۲ع و۳۰۶ج۱۶جم و۳۸۲ ج۲مه و۱۱۲ف و۴۹هب وغیره)

ابن‌انجب **علی بن انجب بن عثمان** - بعنوان **ابن‌الساعی** خواهدآمد .

ابن‌انجب **علی** - بن انجب بن ابی‌المکارم **مفضل** مکی، مالکیّ‌المذهب ، مقدسیّ‌الاصل اسکندرانیّ‌الولادة والاقامة ، **ابوالحسن** الکنیة، فقیهی است محدّث حافظ ، ازمشاهیر علم‌حدیث و اکابر حفاظ ، قطعات شعریّه‌اش نیز بسیار بود. واز او است :

ثلث بائات بلینا بها	البق والبرغوث والبرغش
ثلثة اوحش ما فی‌الوری	ولست ادری ایها اوحش

تجاوزت ستین من مولدی	فاسعد ایامی المشترك
یسائلنی زائری حالتی	وما حال من‌حل فی‌المعترك

روزجمعه عزهٔ‌شعبان ششصد ویازدهم هجرت درشصت وهفت سالگی درقاهره درگذشت . و مقدسی منسوب به بیت‌المقدس است . (ص۳۵۶ج۱کا)

ابن‌انس **مالك** - درباب‌اوّل(القاب)ضمن‌عنوان **ائمهٔ‌اربعه** نگارش‌داده‌ایم.

ابن اورمه در اصطلاح رجالی محمد بن اورمهٔ ابوجعفر قمی است .

ابن اوس سعید بن اوس - بعنوان ابوزید سعید نگارش داده‌ایم .

ابن اوس معن بن اوس - بعنوان مزنی معن در باب اوّل (القاب) نگارش یافته است .

ابن الاهدل شیخ ابوبکر - بن ابی‌القاسم بن احمد عامی صوفی یمنی، سیّدی است جلیل القدر ، از اکابر صوفیهٔ قرن یازدهم هجرت که نسب وی با نوزده واسطه بحضرت امام موسی بن جعفر ع ویا با بیست و دو واسطه بحضرت امام سجّاد ع موصول میشود ، اوقاتش بتدریس و دیگر اعمال صالحه مصروف بوده و از تألیفات او است :

۱- الاصطلاحات الصوفية ۲- البيان والاعلام بمهمات احكام اركان الاسلام ۳- نظم التحرير في الفقه . بسال هزار وسی وپنجم هجرت درپنجاه ویك سالگی درگذشت .

ابن الاهدل گفتن او بجهت انتساب بجدّ یازدهمش علی ، ملقّب به اهدل است که در زبان عرب بمعنی انسان و شتر لب‌فروهشته راگویند . موافق قول بعضی، شاخ فروهشتهٔ درخت را هم‌که ازکثرت میوه نزدیك بزمین‌گردد اهدل گویند این لقب اشاره بتواضع و فروتنی او است . (ص۲۲۸ج۲مه)

ابن ایاز حسین بن بدر - بن ایاز بن عبدالله بغدادی، مکنّی به ابومحمد ، ملقّب به جمال الدین ، موصوف به علامه، از اکابر ادبا میباشدکه در نحو و صرف ، وحید زمان خود ودر مستنصریه استادکل بوده واز تألیفات او است :

۱- الاسعاف في الخلاف ۲- شرح التصريف ۳- شرح فصول ابن معط ۴- قواعد المطارحة . وی درسال ششصد و هشتاد و یکم هجرت درگذشت .

(سطر ۲۶ ص ۳۰۸ ت)

ابن ایاس محمد بن احمد بن ایاس - مصری حنفی ، مکنّی به ابوالبرکات ، از افاضل ادبا و مورّخین قرن دهم هجری واز تلامذهٔ جلال الدین سیوطی بوده واز تألیفات او است :

۱- **بدائع‌الزهور فی‌وقائع الدهور** که کتابی است مهم، تاریخ قدیم مصر را تا پایان سلاطین ایوبی بطور اختصار بیان‌کرده و منتهی بحوادث سال نهصد و بیست وهشتم هجرت بوده و درقاهره چاپ شده‌است ۲- **تاریخ مصر** که بنام بدائع مذکور شد ۳- **مرج‌الزهور فی‌وقائع الدهور** که تاریخ عمومی انبیا است ۴- **نزهة الامم فی‌العجائب والحکم** ۵- **نشق الازهار فی‌عجائب الاقطار** (الامصار خل)که از نفایس‌کتب است ودرسال نهصد و سی‌ام هجرت در هفتاد و هشت سالگی درگذشت . (کف وص ۴۲ مط وغیره)

ابن‌ایبك **خلیل بن‌ایبك** - درباب‌القاب‌بعنوان **صفدی** نگارش یافته است .

ابن‌باب **عمرو بن عبید** - مکنّی به **ابوعثمان** از قدمای متکلّمین ومشایخ معتزله میباشدکه عابد زاهد فاضل صالح، افعالش‌موافق‌اقوالش بود ، باحسن بصری معاصر وازآثارقلمی‌او **خطب و رسائل و بعضی ازتألیفات متفرقه‌است** . بسال‌یکصد وچهل وچهارم‌هجرت درشصت وچهارسالگی درموضع مران‌نامی درگذشت.

(ص ۶۰۴ ج ۱ س)

ابن‌بابا **حسن** - بن محمد بن بابای قمی ، ازکذّابین مشهور میباشدکه ادّعای‌نیابت وبابیّت‌کرده وبدان وسیله اموال‌بسیاری‌گردآورد. بمدلول خبرکشی ، حضرت امام علی‌النقی ع لعنش نموده و اظهار تبرّی‌کرده ومواليان خود را از وی تحذیر فرموده است . لع (کتب رجالیه)

ابن‌بابشاذ **حسن بن داود** - بن بابشاذ بن داود بن سلیمان مصری، مکنّی‌به **ابوسعید** ، ادیبی است فاضل نحوی محاسب ریاضی نیکوفهم و کثیرالذکاوةکه درنحو و حساب و جبر و مقابله و اغلب فنون ادبیّه حظّی وافرداشت ، فقه حنفی را از قاضی ابوعبدالله صیمری خواند، قرآن مجید را با چندین‌قرائت حافظ وبا خطیب بغدادی معاصر بود ، احادیث بسیاری از همدیگر روایت نموده‌اند وبسال چهارصد و سی و نهم هجرت دربغداد درگذشت و درمقبرهٔ شونیزیه بخاك رفت و پدرش دراصل مذهب یهودی داشته و اخیراً بشرف اسلام مشرّف بوده‌است . لفظ **بابشاذ** بنوشتهٔ روضات، بمعنی فرح وسروراست . **نگارنده‌گوید** گویا این‌کلمه ، با ذال نقطه‌دار معرّب

بابشاد فارسی با دال بی‌نقطـه است و این اصل فارسی هم از دوکلمهٔ باب (مخفّف بابا) بمعنی پدر و شاد بمعنی معروف مرکب میباشد .

(تاریخ بغداد وص ۸۵ روضات‌الجنات)

ابن بابشاذ شیخ‌طاهر- بن احمد بن‌بابشاذ بن داود بن‌سلیمان مصری‌نحوی، مکنّی به ابوالحسن، از ائمهٔ علم نحو وفنون عربیّه، عزیزمصر و وحید عصر خود بود . در اوائل حال بجهت اصلاح اغلاط و خبط و خطای نحوی و لغوی دیوان انشای دولتی مستخدم دولت بود تاآنکه روزی دراثنای صرف‌طعام، گربه‌ای را دیدکه طعمهٔ مأخوذی خود را برداشته و از بالای دیوار برای‌گربهٔ نابینای دیگری میبرد پس با خود اندیشید ، خداوندی‌که معاش آن حیوان عاجز را بدینوسیله تأمین نماید البته هیچکس را ضایع نمیگذارد این بودکه ازآن خدمت استعفا نمود وباتمام توکل بتحصیل علم پرداخت و تألیفاتی نمود و بدین بیت :

للقمـــة من جریش‌الملح آکلها   الـــذمن تمـرة تحشی بزنبـــور

کار بست و از تألیفات او است :

۱- شرح‌جمل زجاجی ۲- شرح محتسب ذیل ۳- المحتسب فی‌النحو ۴- المقدمة فی‌النحوکه بمقدمهٔ ابن‌بابشاذ معروف است . در رجب سال چهارصد و شصت و نهم یـا پنجاه و چهارم هجری قمری در مصر از بالای مناره بسطح مسجد افتاده و درگذشت .

(کف وص ۸۵ و ۳۳۸ ت و۴۹۰ هب و ۲۵۵ ج ۱ کا)

ابن بابك عبدالصمد - بن منصور بن حسن بن بابك، مکنّی‌به ابوالقاسم، ازمشاهیر شعرای نامی عرب بغداد میباشدکه اشعارش‌غایت‌رقّت و سلاست وکثرت وجودت را جامع بود، سیاحتهاکرد ومدایح‌بسیاری دربارهٔعضدالدولهٔ دیلمی و اکابر دیگر گفته و بصله و انعامات بسیاری نایل‌گردید وصاحب بن‌عبّاد دراوّل ملاقات از وی پرسید : انت ابن بابك (بفتح حرف‌سیّم) جواب داد انا ابن بابك (بکسر آن) پس این لطیفهٔ او بغایت مورد تحسین صاحب‌گردیده و جایزهٔ بسیاری بدو بخشید واز اشعار او است :

یا صاحبی امزجا کأس‌المدام لنا	کیما یضیئی لنا من نورها الغسق
خمرا اذا ماندیمی هم یشربها	اخشی علیه من‌اللالاء یحترق
لورام یحلف ان‌الشمس ماغربت	فی‌فیه کذبه فی‌خده الشفق

صاحب ترجمه در چهارصد و دهم هجرت دربغداد درگذشت .

(ص ۶۰۴ ج ۱ س و۳۲۱ ج ۱ کا)

ابن‌بابویه[1]

ابن‌بابویه **حسن بن‌علی** - بن‌حسین‌بن‌موسی بن‌بابویه قمی، برادرابن‌بابویه محمد صدوق معروف، بهره‌ای‌ازفقاهت و روایت‌نداشت، تمامی عمر خود را در زهد و عبادت صرف کرده وبا وحدت و انزوا میگذرانیده است . سال وفاتش بدست نیامد . (ص۵۲۴مس وغیره)

ابن‌بابویه **حسین** - برادر دیگر ابن‌بابویه صدوق معروف‌میباشد . کنیه‌اش **ابوعبدالله** ، از ثقات محدّثین و فقهای امامیّه ، جلیل‌القدر و کثیرالروایة بود ، از برادرش صدوق و پدرش علی بن‌بابویه وجمعی دیگر روایت‌کرده و سید مرتضی بلاواسطه و شیخ نجاشی هم بواسطهٔ حسین بن عبیدالله غضائری از وی روایت مینمایند .

چنانچه مصرّح به کلمات علمای رجال میباشد ولادت او وبرادرش صدوق دراثر دعای حضرت ولیّ‌عصر عجّل‌الله فرجه بوده استکه پدرشان علی بن بابویه مدفون در قم را از زن اوّلیش (که دخترعمویش محمد بن موسی بن بابویه بوده) فرزندی نیامد پس‌بواسطهٔ حسین بن‌روح نوبختی سفیر سیّم ناحیهٔ مقدّسه، عریضه‌نگار پیشگاه مقدّس

۱ـ **ابن‌بابویه**ـ در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم ، هریك از اولاد و احفاد بابویه بهمین عنوان ابن‌بابویه مذکور و ایشان بسیار و اکثرشان از اجلای علما بوده‌اند . با اینکه محقق بحرانی سابق‌الذکر رساله‌ای مستقل درتعداد ایشان نوشته بازهم بسیاری ازایشان را بقید تحریر نیاورده است و دراینجا چند تن از ایشان راکه دیگر مشهورتر بدین عنوان هستند تذکر میدهد .

آن‌حضرت شد و درخصوص فرزند فقیهی خواستار دعای خیرگردید ، حسین بن روح نیز وظیفهٔ سفارت بجاآورد ، بفاصلهٔ سه روز توقیع رفیعی از ناحیهٔ مقدّسه شرف صدور مشعر براینکه برای‌او، فرزندی ازآن زن قدیمی مقدّر نیست و لکن زودباشدکه مالك کنیزکی دیلمی شده و خداوند عالم ازآن‌کنیزك ، دوپسر فقیه (خیر خا) بدو عنایت خواهد فرمود ، اینك بعدازآن ، علی‌بن بابویه‌کنیزکی دیلمی را تملك نمود، سه‌پسر از او بوجودآمد : یکی حسن بن علی‌که فقیه ومحدّث نبوده وفوقاً مذکورداشتیم، دوتن دیگر محمد بن علی وهمین حسین بن علی‌که هردو فقیه و محدّث وکثیرالحافظة، کثرت محفوظات و خدمات دینیّهٔ زبانی و قلمی این دوبرادر والاگهر حیرت‌آور وفقط دراثر عنایت ملوکانهٔ‌حضرت حجة‌الله‌الکبری عجّل‌الله‌فرجه بوده‌است وهمواره باتولد خودشان با دعای امام زمان افتخار میکردند . محمد بن علی درسال سیصد وهشتاد ویك هجرت وفات‌یافت وشرح حالش را هم بعنوان صدوق نگارش داده‌ایم . وفات حسین بن علی هم بعد ازآن واقع شد و سالش غیرمعلوم وازتألیفات او است :

۱- التوحید ۲- الرد علی‌الواقفیة ۳- نفی‌التشبیه .

(ص ۱۸۳ ت و ۴ ج ۱ مه وکتب رجالیه)

ابن‌بابویه **علی بن حسین** - بن موسی بن بابویه قمی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌بابویه** (گاهی ازکثرت استعمال **بابویه** هم گویند) از علمای امامیّهٔ زمان غیبت صغری میباشدکه فیض حضورمبارك حضرت ابومحمد امام حسن‌عسکری ع را درك‌کرده است . در اصطلاح فقهاگاهی به فقیه موصوف وگاهی در مقابل پسرش صدوق محمد بن‌علی سابق‌الذکر به **صدوق‌اول** موسوم، ازکبار مشایخ‌شیعه و ارکان شریعت و ثقات فقهای امامیّه ، از مشایخ روایت تلعکبری وپسرخودش صدوق و دیگر اجلّه ، در عصر خود شیخ اهل قم و پیشوا و فقیه و ثقه و معتمد ایشان بود .

ازکثرت وثاقت او است‌که بفرمودهٔ شهید اوّل و شیخ بهائی و بعضی از اجلاّی دیگر، فتاوی وی نزد علمای دینیّه بمنزلهٔ نصّ معصومی‌میباشد، خصوصاً درمواردی‌که

نص‌ّخاصی دسترس نمیشد از رسالهٔ اوکه پسرش صدوق هم در من‌لایحضره‌الفقیه ازآن نقل میکنند حکم شرعی میکردند . بالاتر ازهمه، توقیع رفیع همایونی‌است‌که ازطرف قرین‌الشّرف حضرت امام‌حسن‌عسکری ع شرف‌صدوریافته‌که علاوه‌برفوائد دینیّهٔ دیگر درغایت جلالت و نهایت فضیلت وی کافی و موافق‌آنچه در روضات‌الجنّات از احتجاج طبرسی وغیره نقل‌کرده ازطرف‌آن‌حضرت بخطاب **شیخی** و **معتمدی** و **فقیهی** مخاطب‌شده و رایت مباهات بعالمیان افراشته است . قضیهٔ عریضه‌نگاری او بآستان قدس حضرت ولی‌ّعصر ع وصدور جواب مباهات انتساب را هم فوقاً ضمن‌شرح‌حال فرزند ارجمندش حسین بن علی بطور اجمال تذکر دادیم .

وفات ابن‌بابویه علی ، بسال سیصد و بیست و نهم یا هشتم هجرت در قم واقع شد ودرجوار حضرت فاطمه بنت موسی بن جعفر ع مدفون و دارای یك قبّه و بقعهٔ عالی وازمزارات متبرّکه میباشد . قضیهٔ خبردادن علی‌بن‌محمد سمری‌که روز وفات‌ابن‌بابویه را بدون سابقه معیّن‌کرده بود تحت عنوان سمری نگارش دادیم . مخفی نماندکه سال وفات‌ابن‌بابویه‌آخرغیبت‌صغری واوّل زمان‌غیبت‌کبری وبه **سنهٔ تناثر نجوم** و **تهافت نجوم** معروف است‌که دریکی ازآن دوسال (علی‌الخلاف) مردم دیدندکه شهابهای بسیاری از آسمان ساقط وفرود می‌آیند، مردم این قضیهٔ عجیبه را حمل برموت علما داشتند واین حدس ایشان بواقع اصابت‌کرد زیرا درهمان سال علاوه برابن‌بابویه ، محمد بن‌یعقوب کلینی ازعلمای شیعه و علی بن محمد سمری مذکور سفیر چهارمی ولی‌ّعصر ع وجمعی دیگر از اکابر فریقین وفات‌یافتند . ابن‌بابویه علی درهریك از **اخوان** و **امانت** و **تسلیم** و **تفسیر** و **توحید** و **حج** و **صلوة** و **طب** و **مواریث** و **نکاح** وموضوعات دیگر تألیفی دارد .

درنخبةالمقال در ردیف اشخاص مسمّی به علی‌که پسر حسین هستندگوید :

بوالحسن الطبری وکیل وثقـا	صـدوق الاول عـدل صدقـا
دعالـه الحجة بـا بنیه وصح	الیه‌للشیخ‌وفی(الصرح=۳۲۹)سرح

(ص ۳۷۷ت و۴۹۹ هب و ۵۲۷ مس و۱ ج ۱ و اطلاعات متفرقه)

ابن بابویه محمد بن علی - فوق در باب اوّل بعنوان صدوق محمد مذکور شده است .

ابن باجریقی شیخ محمد - بن‌جمال‌الدین بن‌باجریقی، ازعلمای‌جزیرةالعرب اوائل قرن‌پنجم هجرت میباشدکه ازمردم انقطاع‌گریده وبداعیهٔ ارشاد عباد ، طریقت مخصوصی مغایر احکام شرعیّه پیش‌گرفت ، انبیا را درهدایت براه خداشناسی متّهم بدور ودرازکردن راه این مرام‌کرد، خودش مدّعی‌اقتدار بکوتاه‌کردن طریق حق (برخلاف رویّهٔ معمولی انبیا) بود ، از این جهت محکوم بقتل شد ومختفیا بمصر و بغداد و دمشق رفت، درهمهٔ آنها باز محکوم باعدام بود تا عاقبت بسال‌چهارصد و بیست و چهارم هجرت در دمشق درحال اختفا عازم مقرّ خود گردید .

(ص ۴۰۴ ج ۱ س)

ابن باجه محمدبن‌یحیی - بعنوان **ابن‌الصائغ** خواهدآمد.

ابن بادش احمدبن‌علی - بن‌احمدبن‌خلف، یا بادش‌بن‌محمدانصاری غرناطی، مکنّی به **ابوجعفر**، معروف‌به **ابن‌بادش** یا **ابن‌بادش ثانی**، ادیبی است نحوی قاری ، در اعراب و فنون ادبیّه بصیر، نزد پدر خود و اکثر اساتید پدر تتلمذکرده وکتاب **الاقناع‌فی‌القرائات‌السبع** کـه در موضوع خود بی‌نظیر و بی‌سابقه است تألیف او میباشد . بسال پانصد و چهلم یا چهل و ششم هجرت درگذشت وگاهی اورا در مقابل پدرش (که نیز معروف بابن‌بادش است) ابن‌بادش ثانی گویند .

(کف وص ۷۱ روضات‌الجنات)

ابن بادش علی بن‌احمد بن‌بادش - انصاری غرناطی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌بادش** یا **ابن‌بادش اول** (در مقابل پسر فوق خود) از ادبای نامی قرن ششم هجرت میباشدکـه بسیار فاضل و زاهد و متدیّن ، در نحو و اتقان علوم عربیّه و معرفت رجال ، وحید زمان خود بشمار میرفت ، در فنون دیگر نیز بی‌بهره نبوده و از تألیفات او است :

۱- شرح‌اصول‌ابن‌السراج ۲- شرح‌ایضاح ابوعلی‌فارسی ۳- شرح‌جمل‌عبدالرحمن زجاجی ۴- شرح‌کافی احمدبن‌محمدنحاس ۵- شرح‌کتاب‌سیبویه ۶- شرح مقتضب‌ابن‌جنی تماماً در نحو میباشند و صاحب ترجمه درسال پانصد و بیست و هشتم هجرت درگذشت .

ابن بـارز یا **ابن‌البارزی** {هبة‌الله بن عبدالرحیم - بن‌ابراهیم بن‌هبة‌الله بن‌مسلم بن‌هبة‌الله قاضی حموی، ملقب به **شرف‌الدین**، مکنّی به**ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌البارزی** (که جدّش لقب **بارزی** و **شمس‌الدین** داشته) از اکابر علمای شافعیهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکـه نزد پدر و جدّ و دیگر اکابر وقت تفقّه نمود ، قرائات سبعه و دیگر علوم متداوله را نیز از اسانید وقت فراگرفت تاآنکه درفقه بتمام معاصرین خود تقدّم یافته و دراکثر علوم و فنون متداوله بحدّکمال رسید، چهل سال **قاضی‌القضاة** بلدهٔ حماة بوده ودراین مدت‌کسی از وی رنجیده خاطر نشد، ازکسی چیزی قبول نمی‌نمود، از قضاوت بلاد مصرکه تکلیفش‌کردند امتناع ورزید . باآن‌همه نفوذ وجلالتی‌که داشته بسیار متواضع و صالح وعلم‌دوست بود ، درطلب علم، جدّی وافر داشت ، دربارهٔ صلحا و طلاّب علوم دینیّه محبت می‌نمود ، بدیدن‌ایشان رفته و احسان و اکرام‌تمام مبذول میداشت واز لطائف کلمات او است : **سور حماه بربها محروس** که دارای صنعت عکس میبـاشد یعنی از حرف آخر بـاوّل همانطور خوانده میشودکـه از اوّل بـآخر . مثل : **کل فی‌فلك** و **دام علاالعماد** و نظائر آنها .

از تألیفات او است :

۱- اظهارالفتاوی ۲- تیسیرالفتاوی ۳- روضات‌الجنان‌فی‌تفسیرالقرآن ۴- شرح شاطبیه درقرائت **۵- الشرعة فی‌القرائات‌السبعة ۶- مختصرجامع‌الاصول‌لاحادیث‌الرسول‌ص** که ملخص‌کتاب جامع‌الاصول‌ابن‌الاثیر و نامش **مجتبی** یا **تجریدالاصول**است **۷- المغنی** درفقه .

درآخر عمر نابینا شد ، در سال هفتصد و سی و هشتم هجری قمری درگـذشت . پدرش لقب‌**نجم‌الدین** و جدّش هـم موافق آنچـه از کلمات کشف‌الظّنون و درر کامنه استظهـار میشود علاوه بر**شمس‌الدین** لقب بارزی هم داشته و هردو **قاضی‌القضاة** بوده‌اند .

(کف وص ۴۰۱ ج ۴کمن و ۱۳۶ ج ۴ فع و ۲۴۸ ج ۶ طبقات‌الشافعیة)

ابن‌البازیار

احمد - بن‌نصر بن‌حسین بازیار، کاتب‌حلبی، مکنّی به **ابوعلی**، معروف به **ابن‌البازیار**، از فضلای قرن چهارم هجرت میباشدکه **تهذیب‌البلاغة** و **کتاب‌اللسان** ازتألیفات‌او بوده ودرسیصد و پنجاه و دویم هجرت درگذشت.
(کف وص ۱۸۹ ف)

ابن‌الباقلانی

حسن بن ابی‌المعالی - یا علی بن معالی ابن‌مسعود بن‌حسین‌حلّی، نحوی، مکنّی به **ابوعلی**، معروف به **ابن‌الباقلانی**، از افاضل قرن هفتم هجرت میباشدکه بسیار بافهم و ذکاوت ودرعصر خود از ائمّهٔ نحو وعلوم‌عربیّه بود، کلام وحکمت را از خواجه نصیر طوسی، فقه حنفی را از ابوالمحاسن یوسف بن اسمعیل حنفی خواند، با سنّ پیری وضعف‌باصره حرصی قوی بمطالعه داشته ومحفوظات او بسیار است. درنهایت تواضع و وقار بود، با یاقوت حموی معاصر و دربدایت حال مذهب حنفی داشته و اخیراً بمذهب شافعی عدول کرد. در سال ششصد و سی و هفتم هجرت در شصت ونه سالگی درگذشت. (ص ۱۹۸ ج ۹ جم و ۱۳۷ حث)

ابن‌الباقلانی

محمد بن طیب - در باب اوّل (القاب) بعنوان باقلانی مذکور شده است.

ابن باقی

سیدعلی بن حسین بن‌باقی - یا علی بن حسان بن باقی یا علی بن حسین‌بن‌حسان بن‌باقی قرشی، معروف‌به **ابن باقی** و **سید ابن‌باقی** عالمی است عامل عابد زاهد صالح، از علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت‌که با سید علی بن طاوس مؤلف‌کتاب اقبال (متوفی بسال ۶۶۴ه‍ ق = **خسد**) و محقّق حلّی (متوفی‌بسال ۶۷۶ه‍ ق = **خعو**) ونظائر ایشان معاصر بوده وازتألیفات‌اواست: **کتاب‌الاختیارمن‌المصباح** یا **اختیارالمصباح** که در ادعیّه و اعمال دینیّه و ملخّص‌کتاب مصباح شیخ‌طوسی‌میباشد که درسال ششصد و پنجاه و سیّم هجرت تألیف، نزد علمای بحرین بس‌مشهور، ادعیّه و اعمال‌آن معمول به، یک نسخه ازآن نزد میرزا عبدالله افندی صاحب ریاض‌العلما موجود وکفعمی هم درمصباح‌خود ازآن نقل میکند. سال وفات ابن باقی بدست‌نیامد.
(ذریعه وص ۳۹۶ ت وغیره)

ابن باکثیر **شیخ احمد بن‌فضل** - بن محمد باکثیر مکّی شافعی که بجهت انتساب جدّش محمد ملقّب به باکثیر به **ابن باکثیر** معروف، ادیبی‌است محدث فاضل، ازاکابر ادبای حجازکه دارای مقام علمی عالی بود، درزایجه و اوفاق و علوم فلکیّه یدی طولی داشت، نزد اشراف مکّه بسیار معزّز ومحترم وکتاب **حسن‌المآل‌فی‌مناقب‌الآل** ویا **وسیلةالمآل فی‌عد مناقب‌الآل** از تألیفات او میباشد و درسال هزار و چهل و هفتم هجرت در مکّه درگذشت.

(ص ۲۱۴ ج ۱ نی و ۲۷۱ ج ۱ خلاصةالاثر)

ابن بانه **عمرو بن محمد** - بن‌سلیمان بن‌راشدکه‌آزادکردۀ یوسف بن‌عمرو ثقفی‌بوده وبجهت‌انتساب به‌مادرش بانه دختر روح، به**ابن‌بانه** شهرت یافته‌است از مشاهیر مغنیان وخنیاگران‌زمان‌شوکت بنی‌عباس، دررشتۀخودممتاز، با وجود علت برصی‌که داشته ندیم ومغنی خلفای وقت، خصوصاً نزد متوکّل بسیارمقرّب و مأنوس بود. کتاب **مجردالاغانی** در سرود و نغمه، تألیف او میباشد و شعر خوب نیز میگفته و درهجو طاهر بن حسین ذوالیمینین‌گوید:

یا ذاالیمینین وعین واحدة — نقصان عین و یمین زائدة

بسال دویست وهفتاد وهشتم‌هجرت درسامره مرد، پدرش منشی وازاکابرکتّاب‌بوده‌است.

(ص ۶۰۶ ج ۱ س و ۲۰۷ ف و ۴۲۶ ج ۱ کا)

ابن البختری **لیث‌بن‌بختری** - درباب دویم(آباء) بعنوان **ابوبصیرلیث** مذکورشد.

ابن بختویه **عبدالله بن عیسی بن بختویه** - واسطی، مکنّی‌به **ابوالحسین**، از مشاهیر اطبّای اسلامی میباشدکه درکتب حکمای سلف بصیر، درفنون طبّ مهارتی بسزا داشت، درموطن‌خود شهرواسط بمعالجه وتدریس‌علوم‌حکمت پرداخته و منصب خطابت نیز داشته است و از تألیفات او است:

۱- **الزهد** درطب ۲- **القصد الی معرفةالفصد** ۳- **کنزالاطباء** که‌درمقدمات‌طبّی برای پسرش تألیف داده است. سال وفاتش بدست نیامد و بنقل مطرح‌الانظار بتخمین

بعضی از اهل تتبّع ، درسال چهارصد وبیستم هجرت زنده بوده ولکن درقاموس الاعلام برقم‌هندسی نوشته‌است‌که تألیف‌کتاب‌کنزالأطبّای مذکور درتاریخ۱۴۰ (یکصد وچهلم) میباشد و این دو تاریخ بغایت متغایر، اوّلی اقرب بصحت و قضاوت محتاج بمراجعهٔ منابع دیگر است . (ص۴۵ ج۱مر و۶۰۶ ج۱س)

ابن بختیار

احمد بن بختیار- بن‌علی‌بن‌محمد، واسطی،مکنّی‌به **ابوالعباس** ، فقیهی است فاضل ادیب کامل نحوی لغوی‌که در لغت و فنون ادبیّه معرفتی بسزا داشت، مدتی درواسط‌قضاوت‌نمود، دوکتاب **تاریخ‌البطائح** وکتاب **القضاة** ازتألیفات‌وی‌میباشد. درجمادی‌الاخرهٔسال‌پانصد وپنجاه‌ودویم‌هجرت در بغداد درگذشت .

(ص ۲۳۱ ج ۲ جم)

ابن بدرون

عبدالملك بن عبدالله بن بدرون - حضرمی‌اشبیلی‌سبتی، مکنّی‌به **ابومروان**، معروف‌به **ابن‌بدرون** ، ازادبای‌قرن ششم‌هجرت‌میباشد و از تألیفات او است : **شرح قصیدهٔ رائیهٔ ابن‌عبدون عبدالمجید** آتی‌الذکرکه در قاهره ولیدن چاپ شده‌است ونامش **کمامة‌الزهر و فریدة‌الدهر** است وسال وفاتش‌بدست‌نیامد .

(ص ۴۵ مط)

ابن البذوخ

ابوجعفر- بن عمر بن علی بن‌بذوخ، ازحکمای قرن‌ششم‌هجرت میباشدکه درطب و فنون حکمت و تفسیر و حدیث و خواص ادویهٔ مفرده و ترکیبات آنها و تشخیص امراض و فنون معالجه در نهایت خبرت ، در استخراج مطالب‌کتب ابن‌سینا ودیگر حکما بصیرتی بسزا داشت، شعرخوب نیزمیگفته و بیشتر اوقات او، درمطالعهٔ‌کتب حدیثیّه و طبّیّه مصروف میشد ، با این‌همه ، علم را وسیلهٔ ارتزاق نکرده بود ، با شغل عطّاری امرار معاش مینمود ، معاجین و سفوفات و حبوبات معموله در طبابت را خودش تهیه‌کرده وبه بیماران میفروخت، بااین‌حال زمان طویلی درشهر دمشق بسر برده و عمری زیادکرد تاآنکه بدن، ضعیف ، ازحرکت عاجز وچشم‌نابیناشد. **حواشی قانون ابن‌سینا** و **شرح فصول بقراط** ازتألیفات‌اومیباشد وازاواست:

یارب سهل لی‌الخیرات افعلها	مع‌الانام بموجودی و امکانی
یاذاالجلالة والاکرام یا املی	اختم بخیر وتوحید و ایمان
انکان مولای لایرجوك ذوزلل	بل من‌اطاعك من‌للمذنب‌الجانی
عشرالثمانین یامولای قد سلبت	انوار عینی وسمعی ثم اسنانی
ومابقی فی‌لذیـذ یستلذ بـه	لی لـذة غیرتنصیت لقرآن
فالشیخ تعمیره یفضی الی‌هرم	یـذلـه اوعمی اوداء ازمان
نعوذ بالله من شرالحیات ومن	شرالممات وشرالانس والجان
یا خالق‌الخلق یا من‌لاشریك‌له	قدجئت ضیفا لتقرینی بغفران
مولای‌مالی‌سوی‌التوحیدمن‌عمل	فاختم به منعما یـا خیر منان

در پانصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشت. (ص ۴۵ ج ۱ مطرح‌الانظار)

ابن‌البراج شیخ عبدالعزیز- بن نحریر بن عبدالعزیز بن براج، شامی‌حلبی طرابلسی، مکنّی بـه ابوالقاسم، ملقّب به قاضی و سعدالدین، موصوف به عزالدین و عزالمؤمنین، از اکابر فقهای امامیّهٔ اواخر قرن پنجم هجرت، از وجوه و اعیان ایشان، از تلامذهٔ سید مرتضی علم‌الهدی بود، ماهی هشت دینار (طلای مسکوك‌هیجده‌نخودی) ازطرف سیدشهریه‌داشت و بهمین‌جهت تتلمذ سیّدلقب غلام‌المرتضی نیز داشته است چنانچه تحت عنوان غلام تذکر دادیم‌کـه لفظ غلام در اصطلاح رجال و درایه شاگرد و تلمیذ را گویند. گویا اورا خلیفةالمرتضی گفتن هم، چنانچه در بعض مواضع بنظر رسیده بجهت نیابت وی از طرف سید مرتضی درتدریس، یا قضاوت او در طرابلس از طرف سیّد بوده است. بهرحال بعد از وفـات سید مرتضی حاضر درس شیخ طوسی شد، مراتب علمیّه را تکمیل‌نمود وازطرف شیخ در بلادشام نیابت داشت وبهمین جهت درکلمات بعضی از اجلّه به خلیفةالشیخ هم ملقّب‌بوده وگاهی ابوالصلاح حلبی را نیز خلیفةالشیخ گویند وبنا بتصریح راوندی، مراد شیخ طوسی از کلمهٔ شیخ فاضل در اوائل بعضی ازکتابهای خود همین قاضی ابن‌البراج است.

ابن‌البراج از دواستاد معظّم‌خود وازابوالصلاح تقی و ابوالفتح کراجکی روایت کرده و شیخ عبدالجبار مفید رازی‌که در ولایت ری فقیه امامیّه بوده و جمعی از اکابر

وقت نیز از وی روایت میکنند . **قضاوت ابن البراج** درطرابلس که اشاره نمودیم بیست یا سی سال بوده و بهمان جهت بلقب قاضی شهرت یافت ، بلکه موافق آنچه تحت عنوان قاضی تذکر دادیم این کلمه در کتب فقهیّه درصورت اطلاق و نبودن قرینه راجع بهمین ابن البراج است وبس . در اصول و فروع تألیفاتی دارد :

۱- **جواهر الفقه** که با چند کتاب دیگر مجموعاً بنام جوامع الفقه در ایران چاپ شده است ۲- **روضة النفس فی احکام العبادات** ۳- **شرح جمل العلم والعمل** سیدمرتضی ۴- **عماد المحتاج فی مناسك الحاج** ۵ تا ۱۱- **الكامل والمعالم والمعتمد والمقرب والمنهاج والموجز والمهذب** تماماً در فقه وغیراینها . کتابی هم درکلام داشته است و وفات او شب جمعه نهم شعبان چهارصد و هشتاد و یکم هجرت درحدود هشتاد سالگی در طرابلس واقع گردید .

(ص ۳۵۴ ت و ۴۸۰ مس و ۵۰ هب و اطلاعات متفرقه)

ابن براق **عمرو بن براق**- ازفرسان عرب میباشد که درتاخت وتاز واسب دوانی ضرب المثل و **اعدی من ابن براق** از امثال دائره است ، گاهی در همین مثل من **ابن براقه** هم گویند . قضیه‌ای که بین او و شنفری سابق الذکر (متوفی بسال ۵۱۰ م = ثی) و **تأبط شرا** سابق الذکر (متوفّی بسال ۵۳۰ م = ثل) وقوع یافته در جمهرة الامثال ابوهلال عسکری مذکوراست و رجوع بدانجا نمایند .

(جمهرهٔ مذکور و مرصع ابن الاثیر)

ابن براقه **عمرو بن براق** - مذکور فوق وهم شاعری است ازقبیلهٔ همدان .

ابن البرخثی یا **ابن البرخشی** { **احمد بن محمد** - بعنوان **ابوطاهر** نگارش دادیم.

ابن البردعی **محمد بن یحیی** - بعنوان **ابن هشام** خواهدآمد.

ابن البرزالی **قاسم** - بن محمد بن یوسف بن محمد بن یوسف، ملقّب به **برزالی** که مکنّی به **ابومحمد** معروف به **ابن البرزالی** ملقّب به **علم الدین** است از اکابر علما و حفاظ محدثین عامّهٔ قرن هشتم هجرت میباشد . وی حافظ رجالی بود ، ببلاد بسیاری سیاحتها کرد ، هریك از فقه و قرائات و حدیث ودیگرعلوم متداوله

را از اکابر وقت تکمیل نمود ، عدهٔ مشایخ اجازه‌اش از هزار متجاوز ومشایخ سماعش نیز بالغ بدوهزار بود ، کتب بسیاری بخط خودش‌که بسیار خوب بوده استنساخ نموده و همهٔ آنها را درحین وفاتش با املاك خودش وقف نمود .

ازآثار قلمی وتألیفات او است :

۱- **ذیل تاریخ ابوشامة** که از سال ششصد و شصت و پنجم هجرت‌که سال ولادت خود او و وفات ابوشامه است شروع کرده و چندین مجلّد میباشد ۲- **معجم الشیوخ** که حاوی شرح حال مشایخ خود بوده و محل استفادهٔ محدّثین است . **وفات ابن‌البرزالی** بسال هفتصد و سی و هشتم یا نهم هجرت در اثنای مسافرت مکّه واقع شد و درقریهٔ خلیص نامی نزدیکی مکّه مدفون گردید .

(کف وص۶۰۶ ج ۱ س و ۲۳۷ ج ۳ کمن وغیره)

ابن برنیه در اصطلاح رجالی هبةالله بن احمد بن محمّدکاتب است .

ابن برهان **احمد بن برهان** - (بفتح ب) حنفی ، از اکابرعلمای حنفیّه‌میباشد که درسال هفتصد و سی و هشتم هجرت درگذشت .

(سطر۱۲ ص ۷۱ ت)

ابن برهان **احمد بن‌علی بن محمد** - شافعی، مکنّی به **ابوالفتح** ، معروف به **ابن‌برهان**، (بضمّ ب) از اکابر علما وفقهای شافعیّه میباشدکه در اصول وفروع‌مذهب‌خودمتبحّر، درمسائل‌خلافیه و وفاقیّه متبصّر بود . فقه‌را ازابوحامد غزالی و بوبکر شاشی والکیاهراسی اخذنمود، دراصول‌فقه ما بین علمای‌عامّه‌ضرب‌المثل بود . کتاب **وجیز** نامی درآن فن شریف تألیف داده و بیشتر اورا ابوالفتح بن برهان اصولی‌گویند. درپانصدو بیستم‌هجرت‌درگذشت ودرقاموس‌الاعلام‌سال‌وفات‌اورا برقم‌هندسی ۲۵۰ نوشته وآن اشتباه وناشی ازتحریف‌کاتب است‌که رقم ۵ را برقم ۲ مقدّم‌داشته‌است .

(س۷۱ ت و۳۰ ج ۱ کا و ۶۰۶ ج ۱ س)

ابن برهان **عبدالواحد** - **بن علی بن عمر**، یا عمران بن اسحق بن ابراهیم بن برهان، مکنّی به **ابوالقاسم** ، معروف‌به **ابن‌برهان** (بفتح ب)

اسدیّ القبیلة ، عکبریّ الاقامة ، ادیب نحوی لغوی مورّخ متکلّم صوفی حنبلی حنفی، از اکابر نحویّین و لغویّین و مورّخین و متکلّمین و صوفیّه میباشدکه در نحو و لغت و ادبیّات عربیّه ومعرفت دقائق فن اعراب و وقایع ایّام عرب و براهین اصول عقائد دینیّه از مشاهیر علمای وقت و مشایخ عهد خود معدود و نخست در عداد منجّمین و حنبلی مذهب بود ، پس از زمانی درسلك نحویّین منسلك و بمذهب حنفی عدول کرد ، تعصب ابوحنیفه را بیش از اندازه رعایت میکرد، نزد حنفی‌ها بسیارمحترم میزیست، هنگامی که وزیر روشن‌ضمیر عمیدالدین وارد بغداد شد ابن برهان را احضارکرد ، ازآنروکه محاوراتش پسندهٔخاطر گردید مالی بدو بخشید لکن وی‌ازکثرت زهدی‌که داشته قبولش نکرد ، پس قرآنی بخط ابن‌البواب و عصائی‌که از رومش‌آورده بودند بدو بخشید ، او نیزآنهارا قبول نمود . ابوعلی بن ولید متکلّم بدوگفت قرآن‌را حافظ هستی وعصائی هم در دست داری‌که تکیه‌گاه تو باشد پس چرا چیزی شبهه‌ناك را قبول کردی ابن برهان دردم پیش **ابن‌الدامغانی** قاضی‌القضاة وقت رفت وگفت نزدیك بهلاك بودم تاآنکه ابوعلی بن ولید بااینکه درسن و سال از من‌کمتر است از غفلتم بیدار نمود اینك درخواست نمودکه آن قرآن و عصا را باز بخود عمیدالدین مستردّ دارد قاضی نیز اجابت کرد و هردو را به عمیدالدین ردّ نمود .

ابن برهان در مجلس درس خلقی خشن داشت ، شاگردان را با زبان بی‌پروای خود می‌رنجانید وهمواره بااولاد اغنیا باکبر ومناعت می‌گذرانید، با غربا و زیردستان باکمال تواضع رفتار میکرد واز این روی برعایت‌آداب عرفیّه و حفظ شأن ومقام خود نمی‌پرداخت ، قلندرانه و لاابالیانه با سر برهنه میگشت ، شلوار هم نمی‌پوشید و بنقل معتمد ، سیوطی‌گوید : اگرمردم مقام تقوی و زهد ابن برهان را رعایت‌نمیکردند البته اورا بسبب‌آن‌حالت منکر وهیئت منفور سنگسارش میکردند .

از فوات‌الوفیات محمد بن شاکر نقل است‌که ابن برهان باآن همه زهد و تقوی خواستار روی خوش و دلکش بود ، از نظرکردن بساده رویان و تقبیل ایشان پروائی

نداشت ، پدرانشان نیز باقتضای حسن عقیدتی‌که بپارسائی وی داشته‌انـد آن عمل اورا حمل برمهربانی و محبت مینمودند . باری **وفات ابن‌برهان** در جمادی‌الاولی یا آخرهٔ سال چهارصد و پنجاهم هجرت در بغداد واقع گردید .

(ص ۶ ج ۱ مه و سطر ۱۲ ص ۷۱ ت و ۶۰۶ ج ۱ س)

ابن‌برهان‌الدین **علی بن‌ابراهیم** - بعنوان **حلبی برهان‌الدین** نگارش داده‌ایم.

ابن‌بری **عبدالله** - بن‌ابی‌الوحش بری بعنوان **مقدسی** نگارش‌یافته‌است .

ابن‌البزاز **محمد بن محمد** - بن شهاب بن یوسف‌کردری خوارزمی، ملقّب به **حافظ‌الدین** ، معروف به **بزازی** و **ابن‌البزاز**، از افاضل اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه فروعاً و اصولاً فرید زمان خود بوده و از تألیفات او است :

۱- البزازیة یا **الفتاوی البزازیة** که **بجامع وجیز** موسوم و معروف و حاوی فتاوی مذکوره درکتب مختلفه میباشد و درقازان و قاهره بطبع رسیده است **۲- مناقب ابی‌حنیفة** که درهند چاپ شده‌است . وی درسال **هشتصد** و **بیست وهفتم هجری** قمری درگذشت .

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن‌البزری **ابوالقاسم عمر** - بن محمد بن‌احمد بن عکرمهٔ جزریّ‌الموطن، شافعیّ‌المذهب ، **زین‌الدین** و **جمال‌الاسلام** اللّقب ، **ابوالقاسم** الکنیة ، **ابن‌البزری** الشهرة ، ازاکابر فقهای شافعیّه و مفتی جزیرهٔ ابن‌عمر بود، نخست درهمانجا از ابوالغنائم فارقی تفقّه‌کرد، اخیراً دربغداد با بوبکر شاشی وابوحامدغزالی و برادرش احمد تلمذ نمود ، باز بجزیره برگشته و بتدریس اشتغال یافت واز تألیفات او است: **کتاب‌الاسامی والعلل من‌کتاب المهذب** که اسامی‌رجال‌کتاب مهذّب‌نام‌شیخ‌ابواسحق شیرازی راکه در فقه شافعی میباشد ومشکلات و غرائب‌آنرا شرح‌کرده است . وی‌بسال پانصد و شصتم هجرت در هشتاد و نه سالگی در جزیره درگذشت . شرح اجمالی این جزیره تحت عنوان **جزری** مذکور شد ، **بزری** هم منسوب به بزر بمعنی تخم و عمل آن و خرید و فروش‌آن است . ابن‌خلّکان‌گوید بزر درآن بلاد، روغنی است‌که ازتخم‌کتان

اخذ می‌کنند و بدان استصباح کرده و چراغ را باآن روشن نمایند .
(ص ۴۱۴ ج ۱کا وغیره)

ابن بزیع در اصطلاح رجالی محمد بن اسمعیل بن بزیع است .

ابن بسام علی بن‌محمد- در باب‌القاب بعنوان بسامی ابوالحسن نگارش یافته‌است.

ابن بسطام حسین بن بسطام - بن سابور زیات، معروف به ابن بسطام، ازاکابر علما ومحدّثین و روات اخبار قدمای امامیّهٔ زمان‌غیبت‌صغری، ازمعاصرین کلینی(متوفی بسال۳۲۹ه ق= شکط)وابن‌قولویه(متوفی بسال۳۶۸ه‌ق= شسح) میباشد وکتاب طب‌الائمة ازآثار قلمی او است‌که باعانت‌برادرش ابوعتاب تألیفش داده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۱۸۲ت وکتب رجالیه)

ابن بشر محمد بن سائب -
ابن بشر هشام بن محمد فوق
هردو در باب اوّل (القاب) بعنوان کلبی نگارش یافته است .

ابن بشران محمد بن‌احمد بن‌سهل- مکنّی‌به ابوغالب، معروف‌به ابن‌بشران و ابن‌الخالة، ازمشاهیر علمای‌ادبای‌اواسط قرن‌پنجم هجرت‌میباشد که درحدیث و نحو و لغت و تواریخ و سیر خبیر، درتمامی علوم متداوله بصیر، مرجع استفادهٔ اکابر وقت و درشعر و معانی اشعار نیز حظّی وافر داشته واز او است :

بلغ رعاك الله سكان الغضا	عني التحية ان عرضت معرضا
وقل انقضى عصرالشباب وودنا	باق على مرالليالي ما انقضى
انكان قدحكم الزمان ببعدكم	ابدا فتسليما لما حكم القضا
ونضا الشباب قناعه لما رأى	سيف‌المشيب‌على‌المفارق منتضى

درپانزدهم رجب چهارصد وشصت ودویم‌هجرت درهشتاد ودوسالگی‌درواسط وفات‌یافت .
(از مسوده‌های خودم نقل ومأخذ از نظرم رفته است)

ابن بشکوال خلف بن عبدالملك - بن مسعود بن بشکوال بن یوسف بن داحة بن داکة بن نضر خزرجی انصاری اندلسی قرطبی ، مکنّی به ابوالقاسم، معروف به ابن بشکوال (که‌گاهی ابن‌داحه و ابن‌داکه نیزگویند) از علما و

مورّخین قرن ششم اندلس میباشدکه بسیار صالح و متواضع وسلیم‌النفس وکثیرالروایة بود، درحدیث و وقایع تاریخیّهٔ قدیمه وجدیدهٔ اندلس اطلاعات بسزا داشت، درروایت احادیث شریفه نیز اهتمام تمام بکار میبرد واز تألیفات او است :

۱- **تاریخ اندلس** که مختصر است ۲- **الصلة** که ذیل و متمم تاریخ اندلس ابن‌الفرضی عبدالله بن محمد و حاوی شرح حال علما و محدثین و فقها و ادبا بوده ودرمادرید بطبع رسیده است ۳- **غوامض‌الاسماء المبهمة الواقعة فی‌متون الاحادیث المسندة** ۴- **کتاب المستغیثین بالله‌فی‌المهمات والحاجات** وغیرها که تألیف پنجاه‌کتاب درموضوعات مختلف بدو منسوب میباشد و دراین‌کتاب آخری‌کرامتی بمالك بن دینار بصری نسبت داده‌که درشرح حال خود مالك‌تحت‌عنوان‌ابن‌دینارمذکورخواهد شد . **وفات ابن‌بشکوال** در نود وچهارسالگی بسال پانصد و هفتاد و هشتم هجرت در قرطبه واقع‌گردید و درمقبرهٔ ابن‌عباس دفن شد.

(ص ۶۰۷ ج۱س و ۱۹۰ ج ۱کا و۴۶۶ مط وغیره)

ابن‌البصری دراصطلاح‌رجالی‌محمدبن‌احمدبن‌محمد مکنّی به‌ابوجعفراست.

ابن‌بطریق **سعید بن بطریق** - از مشاهیر اطبّا ومورّخین نصارای عرب‌اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه درهریك ازعلم طب وتاریخ‌ماهر، بامور مذهبی نصرانیّت نیزکه مذهب خودش بوده واقف ، در سال سیصد و بیست و یکم هجرت‌بسمت‌بطریقی‌باسکندریّه‌رفت، **کتابی درطب وچندین‌کتاب دیگرمتعلق بامورمذهبی نصاری تألیف** نمود ، **کتاب‌نظم‌الجواهر** هم‌که شرح حال سلاطین و خلفا و بطریقها و اکثر قضایای نصاری و اعیاد و وقایع ایشان‌را ازعهدآدم تا سنوات هجرت‌حاوی میباشد و اصل عربی‌آن با ذیل یحیی بن سعید بن بطریق (که از سال وفات صاحب ترجمه تا سال‌چهارصد و بیست و پنجم‌هجرت برآن نوشته) درپاریس‌چاپ‌ویکمرتبه‌هم باترجمهٔ‌لاتینی در اوکسفورد طبع‌شده ازآثار قلمی او میباشد . وی بسال سیصد و بیست وهشتم هجرت درشصت وشش سالگی با مرض‌اسهال دراسکندریّه درگذشت . **بطریق** بفتح وکسر اوّل، سرلشکر رومیان را گویندکه فرمانده ده هزار نفر باشد چنانچه فرمانده پنج هزار نفر را **ترخان** و دویست نفر را **قومس** نامند وآن غیراز بطریرك میباشدکه نزد یهود ، عالم

و دانشور و نزد نصاری یکی از مناصب روحانیین است که مادون مطران ومافوق قسیس است و لفظ بطریق معرّب بتریسیون لاتینی است .

(ص ۶۰۷ ج ۱ س و ۲۰۰ ج ۲ ع وغیره)

ابن بطریق

یحیی بن حسن - بن حسین بن علی بن محمد بن بطریق حلّی اسدی، مکنّی به **ابوالحسن** و **ابوزکریا** ، ملقّب بشرف‌الاسلام و **شرف‌الدین** و **شمس‌الدین**، از علمای امامیّهٔ قرن ششم هجرت میباشدکه محقّق محدّث فاضل ، صدوق ثقه ، با ابن‌ادریس سابق‌الذکر معاصر بود واز ابن‌شهرآشوب مازندرانی وشیخ عمادالدین طبری روایت‌کرده و سید فخار بن معد موسوی وبعضی‌ازاجلّای دیگر نیز از او روایت نموده و شهید اوّل نیز بواسطهٔ محمد بن جعفر مشهدی از وی روایت مینماید . از تألیفات او است :

۱- **اتفاق صحاح‌الاثر فی‌امامة الائمة الاثنی عشر** ۲- **تصفح الصحیحین فی‌تحلیل المتعتین** ۳- **خصائص‌الوحی المبین فی‌مناقب امیرالمؤمنین ع** وآن حاوی تمامی‌آیاتی است که باقرار خود عامه وشهادت صحاح سته درمناقب‌آن‌حضرت نازل شده‌است ۴- **الرد علی اهل النظر فی‌تصفح ادلة‌القضاء والقدر** ۵- **العمدة فی‌عیون صحاح‌الاخبار فی‌مناقب امام‌الابرار** ۶- **المناقب** و دور نیست‌که یکی ازدوکتاب سیمی وپنجمی مذکورین فوق‌باشد ۷- **نهج‌العلوم الی نفی‌المعدوم** که معروف به **سؤال اهل حلب** است وغیراینها . وی در سال ششصد تمام هجرت درگذشته و معنی بطریق هم فوقاً مذکور شد .

(ص ۵۰ هب و ۷۷۱ ت و ۲۲۲ ج ۱۵ جم وباب (ی) از ریاض‌العلما)

ابن بطوطه

محمد بن‌بطوطه - یا محمد بن عبدالله ، یا محمد بن محمد بن عبدالله بن‌محمد بن‌ابراهیم بن‌یوسف، طنجی‌الولادة، شمس‌الدین اللّقب ، ابوعبدالله الکنیة ، **ابن‌بطوطه** الشّهرة ، از مشاهیر سیّاحان عرب قرن هشتم هجرت میباشدکه درکم وکیف سیاحت بتمامی‌سیّاحان دیگر تقدّم داشت وکسی را سراغ نداده‌اندکه باندازهٔ وی سیاحت‌کرده باشد .

بسال هفتصد و دویم یا سیّم هجرت درشهر طنجه از بلاد مغرب زمین متولد شد،

بعد از تحصیلات متداوله در بیست ودو یا سه سالگی بنای سیاحت گذاشت، درمدت بیست و پنج سال در مصر و شامات و فرانسه و عراق و جزیرة العرب و هند و اندلس و یمن و ایران و بلاد چین و سودان و تاتارستان و ترکستان و سرانديب و اواسط افریقا وجزائر بحر محیط و اکثر بلاد مشرق زمین سیاحتها کرد ، باگروه بسیاری از ملوك و مشایخ و طبقات مختلفه ملاقات و مصاحبت نمود ، مدتی هم در هند بامر حکومت محل بقضاوت پرداخت ، عاقبت باز ببلاد مغرب برگشته وبا سلطان ابوعنان از ملوك بنی‌مرین که در فاس و نواحی حکومت داشته‌اند ارتباط یافت ، بامر او وقایع و قضایا و نوادر اخبار و تمامی احوال ومشاهدات ومحفوظات خود راکه درآن مسافرتها دیده وازطبقات متنوعهٔ مردمان بلاد مختلفه استفاده‌کرده بود برای ابوعبدالله محمد بن محمد بن جزی‌کلبی از علمای مغرب زمین املا و تقریرکرد ، کلبی نیز همهٔ آنها را با روش ادبی نگاشته ودر قید تحریر درآورده و منقّح نمود و یك قسمت از نسخهٔ کلبی مذکور (متوفّی بسال ۷۵۷ه ق = ذئز) بخط خودش درکتابخانهٔ ملی پاریس موجوداست .

بنوشتهٔ قاموس الاعلام، همین‌سیاحتنامه که‌در دسترس‌عموم‌میباشد و به **رحلة ابن بطوطه** معروف است و چندین مرتبه درمصر و اوروپا وغیره چاپ و منتشر و بزبانهای اوروپائی ترجمه شده همان است‌که محمدکلبی مذکور بامر حکمران فاس نوشته وآن ملخّص سیاحتنامهٔ مفصلی میباشدکه خود ابن‌بطوطه نوشته است‌که دسترس عموم نبوده ودریکی از فاس و قاهره محفوظ است . ازآنروکه‌کلبی هم تمامی مسموعات خود را بدون‌تحقیق ومحاکمه نوشته حاوی بعضی‌ازخوارق‌عادات(افسانه‌ها) میباشد . معذالك‌نسبت باطلاعات و معلومات مربوطه بافریقای وسطی و اقطار بعیده‌که نگارش داده دارای اهمیت بسیار است واگر اصل مفصل مذکور نیز دسترس عموم‌باشد خدمت بزرگی نسبت به جغرافیای ممالك اسلامی و جغرافیای عمومی قرون وسطی خواهد شد . باری سیاحتنامهٔ‌ابن‌بطوطه که به **رحلت ابن‌بطوطه** معروف و بنام **تحفة‌النظار فی‌غرائب‌الامصار و عجائب‌الاسفار** بارها درمصر وقاهره‌چاپ‌شده همان‌تقریرابن‌بطوطه‌ونگارش‌و تحریرکلبی‌است. **وفات ابن‌بطوطه**

بسال هفتصد و هفتاد و هفتم یا نهم یا هشتادم هجری قمری درمراکش واقع گردید .
(ص۴۸ مط و۶۰۷ ج ۱ س و۴۸۰ ج ۳ کمن و۵۱ هب و۳۰ ج ۱ فع وغیره)

ابن بطه

عبیدالله بن محمد - بن محمد بن حمدان بن بطهٔ عکبری، محدث سنی حنبلی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ازاکابر فقها ومحدثین اهل سنّت و جماعت میباشدکه بسال سیصد و هشتاد و هفتم هجرت در هشتاد و سه سالگی درگذشت و خطیب بغدادی بسیارش طعن و قدح مینماید .
(ص ۵۰ هب و۵۰۸ ج ۲ مه و ۳۷۱ ج۱۰ تاریخ بغداد)

ابن بطه

محمد بن جعفر- بن احمد بن بطهٔ قمی شیعی، مکنّی به **ابوجعفر**، ادیبی‌است نحوی‌لغوی‌کبیرالمنزلةکثیرالعلم والفضل ودرحدیث مسامحه داشته وبحکم‌پاره‌ای قرائن‌قویّه ازرجال‌اوائل قرن‌چهارم‌هجرت‌میباشدکه زمان غیبت صغری را دیده است . با کلینی معاصر بود ،**کتاب‌تفسیر اسماءالله وما یدعی به** و**کتاب قرب‌الاسناد** وغیرآنها ازتألیفات او میباشد وسال وفاتش غیرمعلوم ومدح وقدحش موکول بکتب رجالیّه‌است .

ابن‌البغونش

سعید بن محمد - بن بغونش ، مکنّی به **ابوعثمان** ، از مشاهیر فلاسفه و اطبّای اواسط قرن‌پنجم هجرت میباشدکه طبّ ومنطق وفلسفه و هندسه و ریاضیّات را درشهر قرطبه تکمیل نمود، بمولدخود طلیطله مراجعت کرد، درفنون‌معالجه وتشخیص مرض‌مهارت فوق‌العادة داشت، با ظافر اسماعیل‌حکمران آنجا تقرّب یافته و اخیراً بمقام صدارت نایل‌گردید ، در اواخر ازآن مقام و مطالعات علمیّه نیزمنصرف وتمامی اوقات خودرا بتلاوت قرآن مجید مصروف داشت تا چهارصد وچهل وچهارم هجرت درهفتاد وپنج سالگی درگذشت وکتابی **درکلیات طب** دارد .
(ص۴۹ج۱مر و۶۰۸ج۱س)

ابن‌البغوی

احمد بن محمد - هروی، **بغوی‌**الاصل، **بغدادی‌**المولد والمنشأ، مکنّی‌به **ابوالحسین** ، ملقّب‌به **نوری** و **امیرالقلوب وشمس‌العرفا**، از اکابر و مشاهیر عرفای اواخر قرن سیّم هجرت میباشد مراتب عرفان را از شبلی و

سری‌سقطی و جنید بغدادی و ذوالنون مصری تکمیل نمود ، بزهد و تقوی و خوشزبانی معروف وبه **بغوی** و**ابن‌البغوی** مشهور و جدّش از مردمان شهر بغشور ما بین مرو وهرات بود . پدرش ببغداد منتقل وخودش‌هم درآنجا متولد وازآن روکه بنورفراست ازاسرار باطن و قلوب مردم خبر میداده اورا بـه **نوری** و **امیرالقلوب** و **شمس‌العرفا** نیـز ملقّب میداشتند . یا نور و شمس‌گفتن‌او بجهت‌آن بوده‌که‌گویند نوری دیدندکه مثل‌آفتاب از بام صومعهٔ او درخشیده و ببالا میرفت . احمد همیشه خرابه‌نشین بـود ، فقط در ایّام جمعه بشهر می‌آمد بلکه بعض اوقات تا یکسال از مردم عزلت‌گزیـده و درصحراها و ویرانه‌ها میگذرانید،گاهی هم چندسال سکوت‌کرده و اصلاً حرف‌نمیزد تا بسال‌دویست و هشتاد و پنجم یا ششم یا نود و پنجم هجرت درگذشت و جنید بعد از فوت اوگفت‌که نصف علم عرفان و تصوف با موت نوری رفت .

(ص ۱۲۲ ج ۲ فع و۲۶۷ ج ۲ و ۱۵۰ ج ۳ مه وسطر ۹ ص ۶۰ت)

ابن بقاح در اصطلاح رجالی حسن بن علی بن بقاح و حسن بن علی بن یوسف بن بقاح است .

ابن بقی یحیی‌بن‌عبدالرحمن‌بن‌بقی - مکنّی‌به **ابوبکر** ، ازمشاهیر شعرای قرطبهٔ اندلس بوده واز اشعار او است :

اکل بنی‌الآداب مثلی ضـایع	**فاجعل ظلمی اسوة فی‌المظالم**
ستبکی قوافی‌الشعر ملاجفونها	**علی عربی ضـاع بین اعاجم**

درسال پانصد وچهلم هجری قمری درگذشت. (ص ۶۰۸ ج ۱ قاموس‌الاعلام)

ابن بقیه **احمد** - بن بکر بن بقیهٔ عبدی نحوی ، فاضل ماهر، مکنّی به **ابوالعباس** یا **ابوطالب**، معروف‌به **ابن‌بقیه** ، از فضلای نحویّین، از قبیلهٔ عبدالقیس ، از تلامذهٔ سیرافی و رمانی و ابوعلی فارسی و **شرح کتاب ایضاح** نام ابوعلی مذکور بوده و درهشتم رمضان چهارصد و هشتم هجرت درگذشت .

(ص۳۰ج۱کا)

ابن بقیه

محمد بن بقیه - یا محمد بن محمد بن بقیه، مکنّی به **ابوطاهر**، ملقّب به **ناصح** و **نصیرالدولة** یا **ناصرالدولة**، وزیر عزّالدولة بختیار بن معزّالدولة بن بویه، از اکابر وزرا و اعیان اسخیا میباشدکه در بدایت حال متصدی امور مطبخی معزّالدولة بود، بعد از وفات او نزد پسرش عزّالدولة تقرّب یافت تاآنکه در اثر خدمات شایان بمقام وزارت رسید، کثرت سخاوتهای او پرده‌پوش ایّام گذشته‌اش گردید چنانچه درظرف بیست‌روز بیست هزارخلعت عنایت‌کرد ومحض‌زیادت تقرّب بعزالدولة، عموزاده‌اش عضدالدولة را بعناوین مختلفه از خود رنجانیده و مابین ایشان نایرهٔ محاربه مشتعل ساخت پس عزالدولة احضارش‌کرده ومیل‌آهنین بچشمهایش کشیده و ببغداد نزد عضدالدوله‌اش فرستاد، عضدالدولة نیز روز جمعه هفتم شوال سیصد و شصت و هفتم هجرت زیر پای پیلانش افکند و بعد از مردن در باب‌الطاق در دارش کردند و مدت مدیدی درسر دار ماند. ابوالحسن محمد بن عمر انباری‌که ازمشمولین مراحم و الطاف او بوده در مرثیهٔ همان حال او قصیده‌ای بیست و یك بیتی گفته‌که از ابیات همان قصیده است:

علو فی‌الحیات و فی‌الممات   **لحق انت احدی المعجزات**

خود ابوالحسن همین قصیدهٔ تائیه را نوشته و درطرق و شوارع بغداد انداخت تاآنکه مسموع عضدالدولةگردید وآرزومند بوده‌که کاش اورا در دار می‌کردند و این مرثیه را دربارهٔ وی میگفتند سپس امرباحضار ابوالحسن داد، لکن تا یکسال دسترس‌نشد عاقبت وزیر روشن‌ضمیر صاحب بن عبّاد امان‌نامه‌ای منتشر ساخت ابوالحسن بمجرّد اطّلاع درمحضر صاحب حاضر شد و درجواب استفسار ازگویندهٔآن قصیده اقرار صریح‌آوردکه خوداواست‌پس‌بامرصاحب، شروع بخواندن تمامی‌قصیده‌کرد، همینکه‌این‌شعررافروخواند:

ولم ارقبل جذعك قط جذعا   **تمکن من عناق المکرمات**

صاحب با وی معانقه‌کرد و دهانش را بوسید و پیش عضدالدوله‌اش فرستاد، او نیز در جواب استفسار از سبب مرثیه‌گفتن دشمنش (ابن‌بقیه) اظهار داشت‌که محض پاس حقوق

دیرینه‌اش بوده است و س ، پس بامر عضدالدّولة دوشعر لطیف هم در خصوص شمعی که پیش‌او فروزان‌بوده‌گفته و با نعام یك‌اسب و یك‌خلعت و یك‌کیسه وجه نقدی مفتخر گردید.

(ص۲۱۹ ج ۱ نی و ۱۷۵ ج ۲ کا و ۲۱۲ لس و ۶۰۸ ج ۱س وغیره)

ابن بکس **ابراهیم بن بکس** - مکنّی به **ابواسحق** ، ازمشاهیر اطبّای اوائل قرن‌چهارم‌هجرت‌میباشد‌که‌ازمتمیّزین‌این‌طبقه‌بوده‌وکتب‌بسیاری را از یونانی بعربی ترجمه نموده است . سال وفاتش بدست نیامد . **پسرش ابوالحسن علی بن ابراهیم** نیز از مهرهٔ اطبّای و هردو قسمت علمی وعملی طبّ را نزد پدر تکمیل کرده وسرآمد اقران خود بشمار میرفت . او نیز مانند پدر، از مترجمین این‌طبقه بوده وکتب طب و حکمت بسیاری را از یونانی بعربی ترجمه نموده‌است ، درآخرعمر نابینا شد و در سال سیصد و نود و چهار هجرت درگذشت .

(ص ۲۶ و ۲۷ ج ۳ مه)

ابن بکس **علی** - فوقاً ضمن شرح‌حال پدرش **ابراهیم** مذکورشد .

ابن بکیر در اصطلاح رجالی چند تن از اولاد و احفاد بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی‌که تحت عنوان **آل‌اعین** از خاتمهٔ باب کنی اشاره خواهدشد ومشهورترین‌ایشان‌**عبدالله بن بکیر**است‌که‌تحت‌عنوان‌**اصحاب‌اجماع**تذکردادهایم.

ابن بلبل **محمد بن عثمان بن بلبل** - نحوی لغوی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ادبای قرن پنجم هجرت وتلامذهٔ ابوخالویه میباشد ، با سیرافی و ابوعلی فارسی مصاحب و درشعر و فنون ادب بدیگران مقدّم بود ودرسال چهارصد و دهم هجرت درگذشت . (ص ۲۴۹ ج ۱۸ معجم‌الادبا)

ابن بلنجر **احمد بن عبید** - بعنوان **ابن‌ابو عصیده** خواهد آمد

ابن البناء **احمد بن عثمان** - یا احمد بن محمد بن عثمان، دانشمند فاضل مراکشی ازدی‌عدوی، مکنّی‌به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌البناء**، از ریاضیّین قرن هشتم هجرت میباشدکه نخست در مولد خود مراکش سپس در فاس

مراتب علمیّه را تکمیل نمود ، بنوشتهٔ بعضی از اهل تتبّع در فنون معقول و منقول خصوصاً در فقه و حدیث و تفسیر و نجوم و هیئت و طب و ریاضیّات متخصّص و مرجع استفادهٔ دیگران شد ، لکن باآنهمه مهارتی که درطب داشته بامرمعالجه نمی‌پرداخت .

علاوه برمقامات ظاهری ، طریق سلوك و ریاضت و مکاشفه را نیز می‌پیمود ، با ابوزید عبدالرحمن صوفی پیوسته وبسا روزها منزوی بوده و روزه می‌گرفت . ابن‌حجر که بواسطهٔ قرب زمان بحال وی ابصر میباشد در دررکامنه‌گوید اخیراً خشکی دماغش عارض ، مدتی از خوردن حیوانی مجتنب وبعضی‌ازحالات غیرمنتظره از وی بروز یافت که از ضمائر مردم خبرمیداد، اهل‌بیت او بدستور ابوزید مذکور ازمعاشرت ومخالطت مردمش باز داشتند تا بفاصلهٔ یکسال بهبودی یافته وبا مردم معاشرت‌کرد و عجائبی از آن حالات‌گذشتهٔ خود نقل می‌نمود من‌جمله رؤیت بعضی ازصور علویهٔ نورانی است‌که با اساویی عجیب بعلوم بسیاری متعلّق بقرآن مجید تکلّم میکرده‌اند .

از تألیفات ابن‌البناء است :

۱- **تلخیص اعمال الحساب** که در روم چاپ شده است ۲- **الروض المریع فی‌صناعة البدیع** ۳- **اللوازم العقلیة فی‌مدارك العلوم** ۴- **المناخ فی‌معرفة اوائل الشهور** وغیرها . نسخه‌ای از همین کتاب وکتاب تلخیص مذکور و چندکتاب دیگرش در موزهٔ بریطانیا موجود است و درسال هفتصد وبیست و یکم یا سیّم یا چهلم هجرت درگذشت .

(کف وص ۲۷۸ ج ۱ کمن و۵۰ ج ۱ مر و اطلاعات متفرقه)

ابن‌البناء **حسن بن احمد بن‌عبدالله** - بغدادی حنبلی ، فقیه نحوی قاری ، مکنّی به **ابوعلی** ، معروف‌به **ابن‌البناء** . **کتاب‌ایضاح‌نام‌ابوعلی‌فارسی** را شرح‌کرده و درعلوم دیگر نیز یکصد وپنجاه‌کتاب تألیف داده‌است‌که همهٔ آنها‌حاکی از قلت فهم او میباشند . (سطر ۳۴ ص ۲۱۹ت)

ابن‌بنان **محمد بن‌ابی‌الفضل** - بنان‌انباری‌مصری‌الولادةوالنشأة، **ابوطاهر** الکنیة، ازمشاهیرادبای اواخرقرن‌ششم هجرت میباشدکه علاوه برفنون ادبی در حدیث و شعر نیز ماهر بوده وخط خوبی داشت . **یك تفسیر قرآن** و**یك**

کتاب **منظوم و منظور** نامی‌از آثار قلمی‌او میباشد وکتابهای بسیاری بخط‌خودش‌استنساخ نموده واز او است‌که درحق یکی از دوستان خود گفته است :

عجبالی وقد مررت بآثا ... رك‌کیف اهتدیت نهج الطریق
اترانی نسیت عهدك فیها ... صدقوا مالمیت من صدیق

بسال پانصد و نود و ششم هجرت درهشتاد ونه سالگی درگذشت .

(ص ۷۳۰ ج ۱ س)

ابن بنت ابی‌حمزة‌الثمالی / **ابن بنت‌احمدبن محمدبرقی** — دراصطلاح رجالی **اولی** حسین‌بن‌حمزة ، **دویمی** علی بن محمد بن ابی‌القاسم برقی‌است .

ابن بنت‌الیاس — **حسن بن‌علی** - در باب‌القاب بعنوان **وشاء حسن** نگارش یافته‌است .

ابن بنت زید شحام / **ابن بنت‌سعدبن‌عبدالله** — در اصطلاح رجالی **اولی** قاسم بن ربیع صحاف ، **دویمی** موسی بن محمد اشعری‌است .

ابن‌بندار — **علی بن محمد بن بندار** -
ابن‌بندار — **محمد بن جعفر بن بندار** -
هردو مصطلح رجال بوده و موکول بدان علم شریف هستند .

ابن بندره — عبدالله بعنوان ابن بیدره خواهدآمد .

ابن‌البواب — **عبدالله‌بن محمد** - ازشعرای اوائل قرن سیم‌هجرت و معروف به **ابن‌البواب** میباشدکه پدرش بوّاب و دربان ابوجعفر منصور بلکه خودش نیز دربان عبدالله **مأمون** هفتمین خلیفهٔ عبّاسی (۱۹۸ـ۲۱۸ه ق = **قصح- ریح**) ، بسیار ظریف وسخندان، باخبار و وقایع‌خلفا واقف ، اشعارش سلس و لطیف بوده واز ابیات قصیده‌ایست‌که درمدح مأمون‌گفته‌است :

قد صفت بك‌الدنیا - للمسلمین و دین ... عینك نور جلال - و نور ملك مبین
القول منك فعال - والظن منك‌یقین ... مامن یدیك شمال - کلتا یدیك یمین

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۰۹ ج ۱ قاموس‌الاعلام)

ابن‌البواب — **علی‌بن هلال** - کاتب بغدادی ، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب بعلاءالدین وقبلة‌الکتاب،معروف به‌ابن‌البواب،

از فحول ادبا و فضلا و مشاهیر قرّاء و خطّاطین و خوشنویسان اوائل قرن پنجم هجرت واز تلامذهٔ ابن‌اسد محمدکاتب سابق‌الذکر و دیگر اساتید وقت بود ، مدتها نزد ایشان بتکمیل خط پرداخته تا بدرجهٔ استادی رسید، پس‌ازآنکه‌ابن‌مقلهٔ‌آتی‌الذکر خطّ کوفی معمول وقت را بصورت خطّ نسخ متداولی آورده و بشکل دیگر انداخت ابن‌بواب نیز رنجها برد ، همان شیوهٔ جدیدهٔ اختراعی ابن‌مقله را مهذّب نموده و باسلوب مرغوب انداخت وبلباس خوشش‌که همانا بنام خط نسخ وخط ثلث بمرور دهور زینت در ودیوار و اوراق وسطور است ملبّس گردانید ، درحسن‌خط وفنّ‌کتابت مشار بالبنان وشهرهٔ‌جهان گشت واز خطّاطین نامی و مرجع‌استفادهٔ مشاهیرخطّاطان‌آن‌زمان‌شد بلکه درمتقدّمین و متأخّرین‌کسی را سراغ نداده‌اندکه شبیه خط اورا نوشته‌باشد .

با اینکه نوعاً داعیهٔ هرکس زیادتر از استعداد خود بوده وپاره‌ای مزایای‌خارج از قابلیّت را بخود میبندد اما کسی پیدا نشده‌که خودش را ردیف ابن‌بواب شمرده ویا دعوی هم سری با وی نماید . بالجملة استادی ابن‌بواب درحسن‌خط، بلامعارض ومسلّم کل‌میباشد و بهمین‌جهت‌انفرادیش، بخوشنویسی وخطّاطی‌شهرت‌یافته وآوازهٔ‌حسن‌خطّش عالمگیر شده‌است والاّ چنانچه اشاره نمودیم ازفحول‌ادبا و قرّاء محسوب بلکه دراکثر علوم متنوعه متمهّر و درفقه نیز خبیر است بلی ابن‌مقله از جنبهٔ اختراعی خطّ و تقدّم زمانی متفرّد و دارای فضیلت بی‌نهایت میباشد **الفضل للمتقدم** . بنوشتهٔ بعضی از ارباب تراجم، مبتکر خط ریحانی و خط محقّق همین‌ابن‌بواب‌بود ، بعدازاختراع این‌دوخط آموزشگاهی برای فراگرفتن خط تأسیس دادکه تا زمان یاقوت مستعصمی برقرار بوده است . ابن‌بواب حافظ قرآن مجید هم بوده و شصت وچهار نسخه ازآن‌کتاب مقدّس را بخط خودش نوشته است ، سلطان سلیم اوّل یکی‌ازآنها راکه بخط ریحانی‌بوده بمسجد لاله‌لی‌قسطنطنیّه اهدا نموده ودرآنجا محفوظ است. یك‌نسخه ازدیوان‌سلامة بن‌جندل شاعر جاهلی نیز بخط ابن‌البواب درکتابخانهٔ ایاصوفیا موجود میباشد .

ابن‌البواب علاوه برحسن‌خط وکمالات دیگر، طبع‌شعر سرشاری نیز داشته واز

ابیات قصیدهٔ رائیهٔ غرّائی است که درقاعده و ترتیب خط و ترغیب برکتابت و وصف قلم وکاغذ و مرکب سروده و طالب خوشنویسی را مخاطب داشته وگوید :

یا من یرید اجادة التحریر	**و یروم حسن‌الخط والتصویر**
انکان عزمك فی‌الکتابة صادقا	**فارغب الی مولاك فی‌التیسیر**
اعدد من‌الاقلام کل مثقف	**صلب یصوغ صیاغة التحریر**
و ارغب لنفسك انتخط بنانها	**خیرا تخلفه بدار غرور**
فجمیع فعل‌المرء یلقاه غدا	**عند التقاء کتابه المنشور**

وفات **ابن‌البواب** بسال چهارصد و بیست و سیّم یا سیزدهم هجری‌قمری دربغداد واقع‌شد و درجوار احمد بن حنبل مدفون‌گردید . اما وجه شهرت ابن‌البواب‌آن است‌که پدرش هلال ، دربان‌آل‌بویه و پرده‌دار ایشان بود و بهمین جهت لقب **بواب** (دربان) و **ستری** منسوب به ستر (پرده) داشته و پسرش علی را هم **ابن‌البواب** و **ابن‌الستری** میگفته‌اند .
(ص ۲۹۸ ج ۲ مه و ۳۷۶ ج ۱ کا و ۲۱۸ لس و۸۴۶ ج ۵ فع و ۱۲۰ ج ۱۵ جم و ۶۰۹ ج ۱ س و ۵۱ هب و ۱۰۹ پیدایش خط و خطاطان وغیره)

ابن‌البویطی **یوسف‌بن یحیی** - مصری بویطی ، مکنّی بـه **ابویعقوب**، معروف به **بویطی** و **ابن‌البویطی**، از محدّثین عامه میباشدکه بقدم قرآن معتقد، مصاحب امام شافعی و زینت‌حوزهٔ درس او بود . احادیث نبویّه را ازاو وعبدالله بن وهب فقیه مالکی استماع نموده وترمدی ، ابراهیم بن‌اسحق‌حربی وبعضی‌ازمحدّثین دیگر نیز از وی روایت میکنند . درعهد خلافت واثق بالله نهمین‌خلیفهٔ‌عباسی (۲۲۷-۲۳۲هـ ق = **رکز- رلب**) ازمصر دربغداد احضارشد وتکلیفش‌نمودندکه بحدوث وخلقت قرآن معتقد باشد وازقول بقدم‌آن‌که معتقدش بوده منصرف‌گردد، لکن او اکیداً امتناع نموده ودراصرار خود افزود و بهمین جهت زندانی شد تا بسال دویست و سی و یکم یا دویم هجرت در زندان درگذشت وکتاب **الفرائض** و **المختصرالصغیر** و**المختصرالکبیر** از تألیفات او است . (ص ۵۱۷ ج ۲ کا)

ابن بهته **محمد بن‌عمر**- بعنوان طاقی نگارش یافته است .

ابن بیذرة

یا **ابن بندره** ، **عبدالله** - بن بیذرة یا بندره ، در حماقت ، زیان در سودا و معامله ، خسارت در تجارت ضرب‌المثل بود و **احمق من‌شیخ مهو و اخسر صفقة** (کنایه از معامله و خرید و فروش است) **من‌ابن‌بیذرة** از امثال دایره میباشد . **مهو** پدر شعبه‌ایست ازقبیلهٔ عبدالقیس وشیخ وبزرگ‌آن شعبه نیزهمین ابن بیذرة است . صورت قضیه و اصل و مورد این مثل چنان است‌که طائفهٔ ایاد همواره با **فسوه** (بادبی ، صدای راه پایین) مورد طعن و ملامت و سرزنش بودند تاآنکه مردی از ایشان دربازار عکاظه بپا شد ودوتا جامهٔ حبری یمنی بدست گرفته وندا دردادکه من ازقبیلهٔ ایاد هستم، کدامیك ازشما این ننگ وعار را درعوض این‌دوجامه ازما خریداری می‌کنند پس‌ابن بیذرة برخاسته واین‌معامله‌را پذیرفت وآن ننگ را درعوض‌آن‌دوجامه خرید و قبول نمود ، یکی ازآنها را برکمر بسته و دیگری را بدوش انداخت و تمامی قبائل حاضرهٔ عرب را شاهد این معامله‌گرفت وبسوی قوم‌خود برگشت ودرجواب‌استفسار ایشان‌که از بازار عکاظه چه‌آورده‌ای گفت ننگ وعار ابدی ویا این جمله را بمجرّد رسیدن بقوم خود بدون سؤال ایشان خبر داد . راجز دراین باب‌گوید :

یامن رأی کصفقة ابن بیـــذرة — من صفقـــة خـــاسره مخسرة

المشتری الفسو ببردی حبرة — شلت یمین صافق ما اخسره

اشعاردیگر نیز دراین‌باب‌گفته‌اندکه بعضی‌ازآنها را درکتاب‌جمهره نگارش داده‌است .

(مرصع ابن‌الاثیر و جمهرةالامثال ابوهلال عسکری)

ابن‌البیطار

عبدالله بن‌احمد - یا حمید بن بیطار **اندلسی مالقی** ، مکنّی به **ابومحمد** ، ملقّب به **ضیاءالدین** و **عشاب** و **نباتی** ، معروف به **ابن‌البیطار** ، از اکابر اطبّا و اجلاّی علما و دانشمندان معرفةالنبات ، پیشوای علمای گیاه‌شناسی ، از بزرگترین خدّام تمدن اسلامی میباشد و شهرت او به **نباتی** و **عشاب** نیز از همین باب بوده است‌که از عشب ، بمعنی‌گیاه و نباتات تازه اشتقاق یافته است .

ابن‌البیطار پس‌ازآنکه علوم و فنون متداوله و علم معرفةالنبات را درمولدخود

درشهر مالقه از بلاد اندلس بحدّ کمال رسانید ازسنّ بیست سالگی برای غوررسی نباتات، سالیان درازی بصوب شامات و مراکش وجزائر وتونس ویونان و ایتالیا و روم وافریقا سیاحتهاکرد ، با جمعی کثیر ازدانشمندان معرفةالنبات ملاقات نموده وبتحقیقات بسیاری در مزایای آن علم شریف موفق آمد ، درتحقیق نباتات و خواص و اسامی و مواضع آنها باآن همه اختلافات بی پایان که دارند علاّمهٔ وقت و وحید عصر خود شد، عاقبت بمصر رفته وبخدمت ملك کامل محمد بن ابی بکرایّوبی حکمران وقت وارد وبریاست گیاه شناسان منصوب ومشمول مراحم شاهانه گردید، درحضور او بشام رفته وبا ابن ابی اصیبعه موفق الدین ملاقات کرد ، موفق الدین باآن همه تبحّری که درفن معرفةالنبات داشته ازکثرت احاطهٔ وی درحیرت ماند وگوید بمرام معاینهٔ نباتات وکسب اطّلاع از مزایای آنها بهمراهی ابن بیطار بنواحی دمشق رفتیم ، هر نباتی راکه میدید اسم عربی و یونانی وخواص طبّی و محصول کجا بودن و منابت آن را کاملاً بیان میکرد ، سهو وخطای هریك ازجالینوس و دیسقوریدوس و دیگر دانشمندان معرفةالنبات راکه هریك ازآنها داشته اند روشن میساخت . ابن بیطار بعد از وفات ملك کامل باز بمصر رفته و نزد پسرش ملك صالح نجم الدین نیز بهمان خدمت و عزت سابق خود باقی و درنتیجهٔ زحمات بی پایان خود بتألیفات طریفه موفق آمد :

۱- **الابانة والاعلام بما فی المنهاج من الخلل والاوهام** که اشتباهات و اوهام کتاب منهاج البیان ابن جزله راکه در ادویهٔ مفرده و مرکبه میباشد حاوی است ۲- **الافعال الغریبة والخواص العجیبة** ۳- **تذکره** در طب که **بتذکرهٔ ابن بیطار** معروف است ۴- **جامع الادویة والاغذیة المفردة** در طب که بمفردات ابن بیطار معروف ، بامر ملك صالح تألیف، درقاهره چاپ، جامع تر و مهمترین کتب مفردات بوده و مجلسی درکتاب سماء و عالم بسیار ازآن نقل میکند ۵- **المغنی فی الادویة المفردة** یا **فی العلاج بالادویة المفردة** که در معالجهٔ هرعضوی بطور مختصر بحث کرده و محل استفادهٔ اطبّا میباشد ویك نسخهٔ قدیمی آن درکتابخانهٔ بلدیهٔ اسکندریّه موجوداست. وفات ابن بیطار بسال ششصدوچهل وششم هجرت دردمشق واقع گردید.

(ص۵۱ هب و ۳۰ ج ۱ فع و۶۰۹ ج ۱س وغیره)

ابن البیع

محمد بن‌عبدالله - بن محمد بن‌حمدویه بن نعیم **نیشابوری**، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌البیع**، فقیه قاضی محدّث حافظ کثیرالمشایخ، از اکابر فقها و محدّثین نیشابور میباشدکه درعصر خود امام اهل‌حدیث و جلالت او مسلّم اکابر وقت بود وحق فضل و حرمت اورا رعایت میکردند. شمارهٔ مشایخ اوکه از ایشان استماع حدیث کرده درحدود دوهزار نفرند. از طرف سامانیان به **قضاوت نیشابور** منصوب و بهمین جهت به **حاکم نیشابوری** نیز معروف و یا خود حاکم گفتن او بمناسبت معنی اصطلاحی حدیثی‌آن است‌که درشرح لفظ حافظ مذکورداشتیم. خودش‌گویدکه‌آب زمزم خورده وتوفیق حسن‌تصنیف ازخدا خواستم این‌است‌که‌تألیفات او بتصدیق اهل فن درموضوع خود متفرّد بوده ومسبوق به نظیر نمیباشند.

در روضات اورا در ردیف علمای عامّه نوشته و لکن بنوشتهٔ بعضی ازاهل عصر، جمعی ازفریقین بتشیّع وی‌تصریح‌کرده‌اند. درذریعه‌نیزکه فهرست مؤلفات‌شیعه میباشد تألیفات اورا مذکور داشته است، نیز او نخستین‌کسی است‌که علم درایه را وضع‌نموده و**کتاب معرفةعلوم‌الحدیث** را درآن موضوع تألیف داد. از تألیفات او است:

۱- **اصول علم‌الحدیث**که نسخهٔ‌آن درکتابخانهٔ خیاطین دمشق وکتابخانهٔ محمد پاشا در استانبول موجود و صاحب ذریعه استظهارکرده‌که دوفقره‌کتاب مدخل نام مذکور ذیل هم (که با بن‌البیع نسبت داده‌اند) عبارت از همین‌کتاب اصول علم‌الحدیث است ۲- **الاکلیل فی‌الحدیث** ۳- **الامالی** ۴- **تاریخ نیشابوری** یا تاریخ علمای نیشابورکه بقول شیخ‌حر عاملی‌ازکتب‌معتمدهٔ شیعه است ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ سلطان محمد فاتح دراستانبول موجوداست ۵- **تخریج الصحیحین** ۶- **فضائل‌فاطمةالزهراء ع** ۷ و۸- **المدخل‌الی‌الاکلیل والمدخل‌الی‌علم‌الصحیح** که فوقاً اشاره شد ۹- **المستدرك علی‌الصحیحین** ۱۰- **معرفة الحدیث یا معرفة علوم‌الحدیث** که یك نسخه ازآن برقم ۴۰۴۴ درکتابخانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود وبنوشتهٔ بعضی همان‌کتاب اصول مذکور فوق است وغیراینها. **وفات‌ابن‌البیع** بسال چهارصد و سیّم یا پنجم هجرت در نیشابور واقع‌گردید.

(ص ۵۱ هب و ۷۱۶ ت و۵۹۰ ج ۲ کا و ۶۱۰ ج ۱ س)

ابن تاج الدین عبدالباقی - بن عبدالمجید بن عبدالله یمنی مکّی مخزومی، مکنّی به ابوالمحاسن، ملقّب به تاج‌الدین وجمال‌الدین، ازاعیان ادبا و اکابر فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه درنظم و نثر یدی طولی داشت ، بفقه و اصول و فنون ادب صرف اوقات می‌نمود ، بیمن و مصر و شام و بیت‌المقدس مسافرتها کرده و مرجع استفاده بوده و از تألیفات او است :

۱- **تاریخ‌النحاة** یا **طبقات‌النحاة** ۲- **تاریخ یمن** ۳- **تلخیص‌الاکتفا فی‌شرح الفاظ الشفا** که شرح کتاب شفای قاضی عیاض است ۴- **ذیل تاریخ ابن‌خلکان** که بسیار مختصر میباشد، تقریباً بشرح حال سی نفر پرداخته وکلمات ابن‌خلّکان را ردّ کرده و ابن‌الاثیر را بدو ترجیح داده است . بسال هفتصد و چهل و سیّم هجرت در شصت وسه سالگی درگذشت و بنوشتهٔ کشف‌الظّنون و درر کامنه لقب تاج‌الدین داشته و فقط قاموس‌الاعلام بعنوان ابن‌تاج‌الدین مذکورش داشته است .

(کف و ۶۱۰ ج ۱ س و ۳۱۵ ج ۲ کمن وغیره)

ابن‌التر کمانی علی بن عثمان - بعنوان قاضی‌القضاة علی‌بن‌عثمان مذکورشده‌است .

ابن‌التعاویذی محمد بن عبیدالله - یا عبدالله یا محمد بن عبدالله ، مکنّی به ابوالفتح، معروف به‌تعاویذی وابن‌التعاویذی وسبط ابن‌التعاویذی، ازمشاهیر ادبا وشعرا و نویسندگان قرن ششم هجرت و کاتب‌دیوان مقاطعات‌بغداد، بسیار خوش‌طبع و شیرین‌زبان ، اشعارش مشهور و درغایت لطافت و حلاوت بود ، بسیاری از معانی دقیقه را درقالب الفاظ رشیقه بعرصهٔ بیان میآورد، بتصدیق ابن‌خلّکان وحیدعصر خود محسوب واز دویست سال پیش از زمان او، نظیرش نیامده بود . دیوان‌او مشهور، درقاهره چاپ ، یك نسخهٔ خطّی‌آن بشمارهٔ ۲۷۱۹ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود ، خودش‌آن را درحال صحت چشم مرتّب‌کرده بود ، اشعاری را هم‌که بعد از نابینائی‌گفته است **زیادات** نام‌کرده وببعضی ازنسخه‌های دیوانش ملحق‌شده‌است . چنانچه اشاره شد دراواخر عمر از هردو چشم نابینا شد، درمرثیهٔ چشمها وایّام‌جوانی

و قدرت و توانائی خود اشعار فصیح گفته واز اشعار او است که درحق ابوجعفر احمد بن محمد وزیر مستنجد بالله سی ودویمین خلیفهٔ عباسی (۵۵۵-۵۶۶ھ ق = ثنه - ثسو) که ارباب دواوین‌را عزل‌کرده ودرحبس ودیگرسیاسات ایشان‌فروگذاری‌نمیکرد گفته است:

یارب اشکو الیك ضرا　　انت علی کشفه قــدیر

الیس صرنا الی زمان　　فیــه ابوجعفر وزیـــر

بعضی از ارباب تراجم نسبت تشیّع بدو داده و پاره‌ای اشعار صریح دراین‌معنی ومرثیهٔ حضرت خامس آل‌عبا ع را بدو منسوب دارند . مخفی نماندکـه صاحب ترجمه محمد ، نوهٔ دختری ابومحمد مبارك بن‌مبارك معروف به ابن‌التعاویذی بوده‌که پدرابومحمد بجهت افسونی ودعانویس بودنش بتعاویذی شهرت داشت (که جمع‌تعویذ بمعنی‌بازوبند است) و سبط **ابن‌التعاویذی** گفتن‌محمدهم‌ازهمین‌راه‌بوده‌چنانچه من‌باب‌نسبت بجدّ، **ابن‌التعاویذی** بلکه بهمان وصف جدّ عالیش موصوف داشته و **تعاویذی** اش نیزگویند . وفـات او بسال پانصد وهشتاد وسیّم یاچهارم هجرت در بغداد واقع‌شد ودرمقبرهٔ‌باب‌ابرز مدفون‌گردید .

(کف وص ۱۲۳ ج ۲ کا و۲۳۵ ج ۱۸ جم و۶۱۰ ج ۱ س وغیره)

ابن‌تغری **یوسف‌بن‌تغری**- بردی‌قاهری‌حنفی، **جمال‌الدین‌**اللّقب، **ابوالمحاسن** الکنیة، مصریّ‌الولادة والوفاة والنشأة ، ازمشاهیر مورّخین‌قرن نهم هجرت واز تلامذهٔ مورّخ شهیر تقی‌الدین‌احمد مقریزی سابق‌الذکرمیباشدکه علاوه برتبحّر تاریخی درفقـه و ادبیّات و دیگر علوم متداوله نیز دستی توانـا داشت ، نزد شمس‌الدین محمد رومی و دیگر اکابروقت تفقـّه‌نمود، نحورا ازشمنی وبدیع وادبیّات را از ابن‌حجر عسقلانی و شهاب بن عربشاه فراگرفت ، ازکثرت میل وعلاقهٔ مفرطی‌که نسبت بعلم تاریخ داشته با مورّخین‌عصر مصاحبت‌نموده و اهتمام تمام در وصول این‌مرام بکار برد ، تـا بمساعدت جودت ذهن و حدّت فکر و صحت سلیقه‌کـه توأم باآن مساعی جمیله بوده بمقامی بس‌عالی رسید و تألیفات طریفهٔ بسیاری بیادگارگذاشت :

۱- **حلیة‌الصفات فی‌الاسماء والصناعات** ۲- **حوادث‌الدهور فی‌مدی‌الایام والشهور** که ذیل‌کتاب السلوك لمعرفة دول‌الملوك نـام استاد خود مقریزی است ۳- **الکواکب الباهرة**

منالنجوم الزاهرة که تلخیص کتاب نجوم زاهره نام ذیل میباشد که درلیدن چاپ ، بارها بلاتینی و دیگر السنهٔ اوروپائی ترجمه و درموقع فتح مصر مورد تقدیر سلطان سلیم بود و علامهٔ وقت کمال پاشا هم بامر سلطان ترجمه بترکی‌اش نمود **۴- المنهل‌الصافی والمستوفی بعدالوافی** که سه مجلد بوده ودرشرح‌حال اعیان و اکابر است **۵- مورد اللطافة فی‌من ولی‌السلطنة والخلافة** **۶- النجوم‌الزاهرة فی‌اخبار مصر والقاهرة** **۷- نزهةالرأی** در تاریخ بترتیب سالها وماهها و روزها . **وفات‌ابن‌تغری** بسال هشتصد و هفتاد وچهارم هجرت درشصت و یك سالگی در مصر واقع گردید . (کف وص ۷۵۷ ج ۱ س)

ابن‌تقن

عمرو بن تقن بن معاویه - مردی بوده عاقل و هوشمند از قبیلهٔ عاد که در ذکاوت وفطانت ضرب‌المثل **واعقل من ابن‌تقن** ازامثال دایره بود ، چنانچه بجهت کثرت مهارتی که در تیراندازی داشته جملهٔ **ارمی من ابن‌تقن** نیز از امثال سائره میباشد .

در مجمع‌الامثال میدانی علاوه براین جمله (درجای دیگر ازآن‌کتاب)گوید که ابن‌تقن دونفر بوده یکی عمرو ودیگری برادرش کعب، لقمان نامی با هردو برادر عناد و عداوت داشته ومیخواست که گوسفندان خود را با شتران ایشان مبادله کند لکن ایشان بهیچوجه راضی نبودند اینك لقمان منتظر وقت و اغتنام فرصت میبود که بهروسیله باشد اشتران را متصرف گردد لکن دراثر اهتمام ایشان که در حفظ و حراست داشتند موفق بمرام نمیشد تاآنکه بالای درختی که دربیابان ببارگاه‌ایشان بوده کمین کرد، در وقت‌آمدن عمرو تیری بپشتش زد وعمرو گفت **احدی حظیات لقمان** پس‌این‌جمله نیز مثل‌دایر گردید و درحق کسی گویند که عمل قبیحی را بکند که پیش ازآن بارها کرده باشد ویا در حق شریری گویند که تمامی فنون شرارت را بکار برده وفقط یك‌فن باقی‌مانده باشد .

(ص ۲۳ و ۴۲۸ مجمع‌الامثال میدانی چاپ طهران)

ابن‌التلمیذ

هبةالله - بن صاعد بن ابراهیم بن تلمیذ، یا علی، یا نام ونسب او موافق نوشتهٔ وفیات‌الاعیان هبةالله بن ابی‌الغنائم بن تلمیذ طبیب صاعد بن هبةالله بن ابراهیم بن علی است ، بهرحال کنیه‌اش **ابوالحسن**، لقبش

امین الدوله وموفق الملك، شهرتش **ابن التلمیذ** ودر کلمات بعضی از ارباب تراجم به **سلطان الحکما** موصوف ، طبیبی است نصرانی ، از اکابر قسیسین نصاری واز اجلّای اطبّای قرن ششم هجری‌عرب که درطبابت وتشخیص مرض درنهایت مهارت، بقراط عصر وجالینوس وقت، نوادری از وی منقول ، در دربار خلفای عباسی وقت با تمام احترام و عزت زیسته ودر بغداد مدیر و حکیم‌باشی بیمارستان عضدی بود . علاوه برمراتب علمیّه بسیار قانع و متواضع، دارای اخلاق‌فاضله و عزت نفس وبجز ملوك و اکابر ازسایرمردم اجرت‌طبابت نمیگرفت، بالخصوص علما وفقها را با تمام احترام خدمت میکرد ، بیماران ایشان را ببیمارستان نبرده و درخانهٔ شخصی خود بمعالجه و مداوای ایشان میپرداخت . تا آخر عمر تنها بوظیفهٔ طبابت و معالجه اکتفا نکرده بلکه بتدریس علوم طبّیّه نیز اشتغال داشت، خانه وحوزهٔ‌درس‌او مرجع‌افاضل‌اطبّا بود . بنام **حواشی قانون‌ابن‌سینا** و **قرابادین** و **شرح احادیث نبویه درمسائل طبیه** وغیراینها تألیفات بسیاری دارد . گویند باآن همه نصرانیّت ، درشرح‌کلمات مبارکهٔ حضرت رسالت ص کمال انصاف را بکار میبرد ،کتاب قرابادین او نیز مشهور و مدتها دستورالعمل اطبّای اسلامی بوده است . ابن‌التلمیذ علاوه برتبحّر طبّی ، درشعر و ادبیّات عربی وديگر فنون متداوله نیز خبیر و صاحب رأی ونظر، با اوحدالزمان ابوالبرکات طبیب بلدی هبةالله یهودی سابق‌الذکرمعاصر، او درحکمت و فلسفه متمهّر و این درفنون طبابت متبحّر، هردو، سالها درخدمت خلفای عبّاسیّه بودند، با همدیگر طریق رقابت پیموده ودرتحقیر یکدیگر می‌کوشیدند واز اشعار ابن‌التلمیذ است :

لاتعجبـــوا من حنین قلبی	**الیهم و اعذر و اغرامی**
فالقوس مع کونـــه جمادا	**تئن من فرقـــة السهـــام**

وفات او بسال پانصد و شصتم هجرت درنود و چهار سالگی واقع گردید .

(ص ۳۲۷ ج ۲ کا و ۲۷۶ ج ۱۹ جم و ۲۲۱ ج ۱ مر و ۶۱۰ ج ۱ س)

ابن‌تمام در اصطلاح رجالی محمد بن علی بن فضل بن تمام است .

ابن تمیم **محمد**- بعنوان **ابوالعرب محمد** مذکور شد .

ابن تیمیه **احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه** - یاعبدالسلام بن عبدالله بن ابی القاسم بن تیمیه ، یا عبدالله بن خضر بن محمد بن علی بن تیمیه ، یا نضر بن عبدالله بن تیمیه، **حرانی** الولادة، **ابوالعباس** الکنیة ، **ابن تیمیة** الشهرة، حنبلیّ المذهب ، تقی‌الدین الملّقب ، ازمشاهیر علمای نامی اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه درفقه و اصول فقه و اصول‌کلام وحدیث و تفسیر و دیگر علوم متداوله معقولاً ومنقولاً متبحّر بود ، درهفت سالگی دراثر تعدّیات تاتاریان با پدر و خانواده‌شان ازمولدخود حران بدمشق رفت ، علوم عربیّه و فقه و اصول وکلام و حدیث وتفسیر را درکمتر از بیست سالگی بحدّکمال رسانید ، بمقام اهلیّت تدریس وفتوی نایل وبا وجود اساتید و مشایخ خود درعداد اکابر علما معدود شد ، قوّت حافظه وکثرت احاطه وسرعت‌استحضار مطالب علمیّه و اطلاعات واسعهٔ او از مذاهب مختلفه ، جالب حیرت عموم‌گردید .

اقوال علمای رجال وتراجم احوال دربارهٔ وی مختلف‌است، **جمعی‌کثیر** ازمشایخ و قضاة وفقهای اهل‌سنّت (که من‌جمله ابن بطوطه و ابن‌حجر هیثمی وتقی‌الدین سبکی و عزالدین بن‌جماعة و ابن‌حیّان ظاهری‌اندلسی ونور بکری و ابن‌مخلوف قاضی‌مالکیه و شرف‌الدین حرانی قاضی حنبلی و بعضی از اکابر دیگر هستند) بجهت بعضی‌از عقائد باطله و بدع محدثه و فتاوی فاسده (از قبیل مجسمه بودن و صفات حقیقیهٔ خدا دانستن روی و ساق دست وپا ، اعتقاد بجانب و طرف درحق خدایتعالی ، از عرش بآسمان اوّل آمدن خدا ، مخالفت‌او با ائمهٔ‌اربعهٔ اهل‌سنّت درچندین مسئله «باستنادکتاب وسنّت» و قدیم و قائم بذات خدا دانستن قرآن و مخلوق وحادث نبودن و مرکب از اصوات و حروف نبودن‌آن، نسبت دادن هفده یا سیصد خطا به علی بن ابیطالب، یك یا خطاهای بسیاری بعمر بن خطّاب ، حجت ندانستن اجماع امّت ، تجویز طلاق در ایّام عادت ، قبول نکردن محلّل ، ابعدالاجلین نبودن عدهٔ زن حاملهٔ شوهرمرده «با اینکه صریح قرآن هستند»، معاف از زکوة‌بودن مالیات دهنده ومانند اینها) تکفیر ومحکوم‌بحبسش

نموده‌اند ، از تدریس و فتوی ممنوع کرده و بـارها در مصر و اسکندریـّه و مراکش و دمشق و شام محبوسش داشته‌اند ومعتقدین عقائد اورا هم محکوم بکفر و مهدورالنفس والمال دانسته‌اند.

مخفی نماندکه ابن‌تیمیه علاوه براینها ، ببسیاری ازمذاهب اسلامیـّه حمله برده و فلسفهٔ یونانیها و اتباع‌آنرا نیز تخطئه مینموده‌است . نیز چنانچه واضح و روشن‌است مذهب‌تازهٔ وهابیها نیزکه درزمان ما ، دراراضی‌حجاز رواج دارد ازبعض‌فتاوی‌ابن‌تیمیه مأخوذ و ازآن سرچشمه آب خورده است .

گروهی دیگر تجلیلش‌کرده‌اند ، اورا با علم و فهم و حلم وتبحـّر و زهد وتقوی وکرم و شجاعت در اظهار حق و عدم اعتنا بطعن و اعتراض دیگران و سرعت استنباط احکام شرعیـّه ازآیات قرآنیـّه و ازآیات‌الله بودن‌خود او درتفسیر قرآن مجید و دریای علم بی‌پایان بودن وقبول نکردن انعامات اکابر و امرا ومانند اینها ستوده‌اند ذهبی ، بعدازمدایح بسیاری‌که درحق‌او گفته‌گویدکه ازهردو فرقهٔ خیرخواه وبدخواه ابن‌تیمیـّه در اذیـّت وآزار میباشم : هرکه عارف بحق او است ایـن مدایح را کم میشمارد و مرا بتقصیر منسوب میدارد ، بالعکس هرکه اورا نشناختـه و عارف بحق او نباشد به غلوّ و افراطم متـّهم دارد ، این فرقه‌که جانبداران ابن‌تیمیه هستند طعن و تکفیر اکابر راکـه فوقاً تذکر دادیم حمل برحسد و رقابت و عداوت معاصرین او دارندکـه ناشی ازکثرت**تبحّر** علمی و توجه مردم باو و شهرت‌آفاقی او وکساد بازار خودفروشی ایشان‌است .

قضاوت عادلانه دراین موضوع با قطع نظر ازاینکه تخطئهٔ یکنفر بهتر ازجمعی از اکابر میباشد حکمیت تألیفات خود ابن‌تیمیه است :

۱- **اقامة الدلیل علی ابطال التحلیل (فی‌النکاح)**که با چندین رسالهٔ دیگرش‌که یکی هم بغیةالمرتاد ذیل میباشد بنام فتاوی‌ابن‌تیمیه درقاهره چاپ‌شده‌است ۲- **الاکلیل فی‌المتشابه والتأویل** ۳- **بغیةالمرتاد فی‌الردعلی‌المتفلسفة والقرامطة والباطنیة** ۴- **بیان موافقةصریح المعقول لصحیح‌المنقول**که درمصر درحاشیهٔ منهاج‌السنهٔ خود ابن‌تیمیه چاپ‌شده‌است ۵- **زیارة القبور والاستنجاد بالمقبور**کـه با چندین رسالهٔ دیگر خود ابن‌تیمیه‌کـه یکی هم اکلیل فوق

است بنام **رسائل ابن‌تیمیه** درقاهره چاپ شده است **۶- منهاج‌السنة النبویة فی نقض کلام‌الشیعة** (الشیع والقدریة خا) که درمصر چاپ ودر ردّکتاب منهاج‌الکرامهٔ علاّمهٔ حلّی وخلاف ضروریّات دینیّه را حاوی میباشد و ازکتاب سبل‌الهدی نقل است‌که در تطهیر اوساخ منکرات این‌کتاب، آب دریاها کافی نباشد وغیراینهاکه بسیار وتا پانصدکتاب بدو منسوب ودر معجم‌المطبوعات پنجاه وسه فقره ازآنها را نگارش داده و بسط آنها خارج از وضع این مختصر است .

وفات ابن‌تیمیه شب دوشنبه بیستم ذیقعدهٔ سال هفتصد و بیست وهشتم هجری‌قمری در شصت و هشت سالگی در دمشق شام واقع شد ، مراثی بسیاری درحق اوگفتند، کثرت حاضرین نماز و تشییع جنازهٔ او ضرب‌المثل است وکمترین شمارهٔ ایشان بنوشتهٔ بعضی پنجاه هزار نفر بوده وبعضی زیاده برشصت‌هزار نوشته‌اند و بعضی‌گویند (والعهدة‌علیهم) دویست هزار مرد و پانزده هزار زن از راههای دور و دراز حاضر و ازدحام عام بود ، بجهت تبرّك‌آب غسل اورا می‌خوردند ، باقیماندهٔ سدر اورا خریده وبین خودشان‌تقسیم میکردند، نخی‌را هم‌که ابن‌تیمیه درحال‌حیات‌خود زیبقش زده وبرای دفع‌شپش‌بجسدش آویخته بوده است بیکصد و پنجاه درهم خریداری نمودند .

(ص۵۱هب‌و۱۰۲ج۲مه‌و۵۵مطو۱۱۶ج۱س‌و۱۴۴ج۱کمن‌و۱۶۸ج۱دائرةالمعارف‌اسلامی‌وغیره)

ابن تیمیه **عبدالسلام** - جدّ ابن‌تیمیه‌احمد فوق‌بعنوان **شیخ‌الاسلام** نگارش یافته است .

ابن تیمیه **محمد** - بن خضر بن محمد بن خضر بن علی بن عبدالله، حرانی الولادة ، فقیه محدّث حافظ خطیب مفسّر واعظ ، ملقّب به **فخرالدین**، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ازفضلای فقهای‌حنبلیّه میباشدکه وحید بلادخود بود، اغلب اوقات در بغداد بتدریس علم تفسیر اشتغال داشت ، **یك تفسیر قرآن مجید** و بعضی **تألیفات فقهیه** داشته وامرخطیرخطابت‌حران‌نیز درعهدهٔ وی وبعدازاو درخانواده‌اش‌بود. درسال‌ششصد و بیست ویکم یادویم‌هجری درهشتادتمام یا هشتاد ویك‌سالگی درگذشت .

(ص ۹۸ ج ۲ کا و ۶۱۱ ج ۱ س)

ابن ثابت در اصطلاح رجالی محمد بن ابی‌حمزه ثابت بن دینار و بعضی دیگر است .

ابن جابر **محمد بن احمد** - بن علی بن جابر، اندلسیّ الاصل والولادة ، **ابوعبدالله** الکنیة، **ابن‌جابر** الشّهرة، از نحویّین قرن هشتم هجرت میباشد ، باانیکه اعمی و نابینا بوده قرآن و فقه و حدیث را در بلاد خود خواند ، پس بمصاحبت احمد بن یوسف رعینی بمصر رفت(ابن‌جابر نظم واملا میکرده و رعینی مینوشته است) همین دو نفر است که **به اعمی و بصیر مشهور** و تا آخر عمر بهمین روش بوده‌اند . **از تألیفات ابن‌جابر** و آثارقلمی او **شرح الفیهٔ ابن‌مالك** و **قصیده‌ایست میمیهٔ بدیعیه** درمدح حضرت رسالت ص که باکتاب سبیل‌الرشاد شیخ‌احمد دمنهوری درمصر طبع‌شده و رعینی مذکور هم شرحش نموده است، **نظم فصیح ثعلب** نیز ازآثار ابن‌جابراست . اخیرا هردو بشام رفته و بعد از اندکی بحلب مهاجرت کردند ، در قریهٔ بیره از توابع حلب اقامت نمودند و درحدود پنجاه سال بهمین منوال زندگانی کردند ، **وفات ابن‌جابر** بسال **هفتصد و هشتادم هجرت** در هشتاد ودو سالگی در قریهٔ مذکوره واقع گردید .

(ص ۳۳۹ ج ۳ کمن وغیره)

ابن جابر **محمدبن‌سنان**- در باب اوّل (القاب) بعنوان بتانی مذکور است .

ابن جبله دراصطلاح‌رجالی حکیم‌بن‌جبله ازاصحاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع و عبدالله بن جبلة بن حنان بن حرکنانی است .

ابن الجبی **محمدبن‌موسی**- درباب‌اوّل(القاب) بعنوان‌سیبویه مذکورشده‌است.

ابن جبیر **سعید بن جبیر بن هشام** - کوفی اسدی خزرجی ، مکنّی به **ابوعبدالله** یا **ابومحمد**، از اعلام و مشاهیر فضلا وصلحای تابعین، از اصحاب حضرت امام سجّاد ع وممدوح آن‌حضرت‌بود، ازابن‌عباس اخذ مراتب‌علمیّه کرد، درفقه وحدیث وتفسیر داناترین مردم و وحیدعصرخود وجلالت وی مسلّم‌میباشد . روزی حجّاج بن یوسف بدو گفت‌که تو شقی‌ترین‌کس هستی ، گفت مادرم اعرف باسم

من میباشدکه سعیدم نام‌کرده است . پس حال ابوبکر وعمر را از وی‌پرسیدکه بهشتی هستند یا جهنّمی‌گفت وقتی‌که ببهشت یا جهنّم رفتیم معلوم خواهد شد ، پرسیدکه در حق خلفا چه میگوئی گفت : لَسْتَ عَلَیهِمْ بِوَکِیلٍ ، پرسیدکدامیك از ایشان نزد تو محبوب‌تر است‌گفت : اَرْضٰاهُمْ لِخٰالِقِهِ ، پرسیدکدامیك ازایشان مشمول این‌جمله است گفت علم این‌مطلب نزد پروردگارعالم ببواطن و اسرار است . حجّاج‌گفت مرا تصدیق نکردی‌گفت دوست ندارم‌که تکذیب‌کنم . حجّاج‌گفت حالا قتل تو واجب‌آمد بگوکه بچه‌شکلت بکشم، سعیدگفت هرطورکه پسندهٔ خودت‌باشد پس درماه شعبان نود وچهارم یا پنجم هجرت درچهل و نه سالگی درشهرواسط بامرحجّاج محض‌بجهت‌تشیّع وکثرت محبت خانوادهٔ رسالت ص مقتول شد، قبرش درخارج شهرواسط معروف ومزار ودرحال قتل میگفته است · وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلّٰهِ . حجّاج گفت از قبلـه منحرفش ساختند گفت : اَیْنَمٰا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُاللّٰهِ . حجّاج‌گفت بررویش‌افکندندگفت: مِنْهٰا خَلَقْنٰاکُمْ وَفِیهٰا نُعِیدُکُمْ پس‌امربذبحش‌کرد، او نیز بعدازشهادتین‌گفت:اَللّٰهُمَّ لاتُسَلِّطْهُ عَلیٰ اَحَدٍ بَعْدِی این‌بودکه حجّاج نیز بعد از او درماه شوال نود و پنجم با مرض و خستگی وحشتناکی درپنجاه و چهار سالگی مرد ، در این مدت باآن همه نفوذ و اقتدار بی‌نهایت‌که داشته دیگر بکسی مسلّط نشد بلکه گویندکه همه شب ابن‌جبیر را در خواب می‌دیدکه بدو میگفته است **یا عدوالله فیم‌قتلتنی** و بهمین جهت نیز درغایت‌آزار ر شکنجه بوده‌است . با این همه ، حال ابن‌جبیر مابین علمای رجال محلّ بحث میباشد و شرح زاید موکول بکتب رجالیّه‌است .

(س ۳۱۰ ت و ۱۹۲۸ ج ۳ و ۲۵۷۸ ج ۴ س وکتب رجالیه)

ابن‌جبیر **محمد بن احمد بن جبیر**- اندلسی‌کنانی ، مکنّی‌به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** ، معروف‌به **ابن‌جبیر**، ازمشاهیرادبا وشعرا وسیّاحان اندلس میباشدکه دارای‌اخلاق فاضله و وقتی محرم‌اسرار ابوسعید عبدالمؤمن‌حکم‌فرمای غرناطه بود ، بهمین جهت‌گاهی درموقع مخصوصی ناچار ازنوشیدن نوشابه میشد، عاقبت

بجهت توبه وکفارهٔ این گناه عازم زیارت بیت‌الله گردید ، ازآنجا بمدینه وکوفه وبغداد و موصل و دمشق و مصر و جزیره و حلب رفت ، با علما و ادبای هرمحل ملاقات کرد ، اخیراً یکمرتبه نیز بسیاحت مشرق زمین رفت، سیاحتنامه وسرگذشت وشرح‌مسافرتهای اوکه نوشته است یکی از مهمترین مؤلفات عرب وبه **رحلة ابن‌جبیر** معروف ودرلیدن و قاهره چاپ ، معتمد و محل استفادهٔ علما بوده و ابن‌بطوطه هم ازآن نقل می‌نماید . ابن‌جبیر درآخرعمرطریق زهد و تقوی و انقطاع و انزوا پیش‌گرفت و ازهمه‌کس قطع علاقه نمود واز اشعار او است :

صبرت علی غدر الزمان وحقده و **شاب لی‌السم الزعاف بشهده**

وجربت اخوان الزمان فلم اجد **صدیقا جمیل الغیب فی‌حال بعده**

بسال ششصد و چهاردهم هجرت در اسکندریّه درگذشت .

(ص ۵۲ هب و ۶۱۲ ج ۱ س)

ابن‌جحام **محمد بن عباس** - بعنوان **ابن‌ماهیار** خواهدآمد .

ابن‌جدعان **عبدالله بن جدعان** - تیمیّ‌القبیلة ، **ابوزهیر** الکنیة ، **ابن‌جدعان** الشهرة ، برادرزادهٔ ابوبکر خلیفه میباشدکه در بدایت حال از اشرار و دزدان وجنایتکاران بود ، پند و اندرز پدر وقبیله‌کارگر نیفتاد تا درانظارعامّه مبغوض و منفور شد ، عاقبت پدرش از خانه دورش کرده و سوگند یاد نمودکه دیگر بخانه راهش ندهد این‌بودکه درکوههای مکّه حیران وسرگردان‌میگشت تاآنکه غاری بنظرش‌آمد ، محض اینکه بلکه ماری ازآن غارآمده وهلاکش‌کند تا ازآن‌آزار وفشار آسوده باشد بغار رفته و اژدهای بزرگ و مهیبی دیدکه چشمهایش مانند چراغ براق بود ، بعد از وحشت زیاد مکشوفش گردیدکه آن اژدهای مصنوعی از طلا و چشمهایش نیز از یاقوت است ،آن را شکسته وآن چشمها را برآورد و بخانه‌ای‌که درآن‌غاربوده داخل شد، جثّه‌های بلندبالائی برروی تخت دیدکه بمجرّد دست زدن محو میگشتند، دربالای سر ایشان لوحی از نقره یا مرمر بوده‌که تاریخ حیات ایشان درآن ثبت و از

ملوك جرهم بوده‌اند . یکی از ایشان خود را بدین روش معرفی کرده بوده‌که من نفیله واز احفاد هود پیغمبر هستم ، برای طلب مجدت و ثروت ظاهر و باطن زمین را سیاحت کردم لکن هیچ یك ازآنها از مرگ نجاتم ندادند . در وسط آن خانه نیز قبهٔ بزرگی از یاقوت و مروارید و طلا و نقره و زبرجد بود، مقداری وافی ازآنها اخذکرد وبهمان غار علامتی گذاشت وآن مالها را بپدرش فرستاده و استعطاف و استرضا نمود و تمامی عشیرهٔ خود را صله بخشید و دائماً ازآن خزینه انفاق و اطعام نموده وخیرات و مبرّات بجا میآورد ، کاسهٔ طعام او چندان بزرگ بوده‌که شترسواران ازآن طعام میخوردند و کودکی درآن افتاد و غرق شد .

از غریب‌الحدیث ابن‌قتیبه نقل است که حضرت رسالت ص در سایهٔ آن کاسه استظلال مینمود ، روزی عایشه بعرض آن‌حضرت رسانیدکه‌آیا این‌اطعام ومهمان‌نوازی و خیرات و مبرّات ابن‌جدعان سودی برای او درقیامت دارد یانه‌آن‌حضرت فرمود نه ، زیرا روزی نشدکه بگوید رَبِّ اِغْفِرْلِي خَطِيئَتِي يَوْمَ‌الدِّينِ و بروایت دیگرفرمود که ابن‌جدعان ازحیث عذاب مخفّف‌ترین‌اهل‌جهنم میباشد زیراکه اطعام‌میکرده‌است .

ابن‌جدعان ازکسانی بوده‌که در زمان جاهلیّت شراب‌را باآنهمه رغبتی‌که داشته برخودش حرام نمود بعلت اینکه شبی درحال مستی میخواست‌که نور ماه را بگیرد ، حاضرین خنده‌کرده و بعد از هشیاری بخودش نقل قضیه نمودند اینك سوگند یاد نمود که دیگر شراب‌نخورد . نیز بعد ازپیری او، قومش ازبذل و انعام منعش‌کرده وملامتش نمودند بعد از این ملامت ، اشخاص را نزد خودش می‌خواند ، سیلی آهسته بآنها زده ومی‌گفته‌است‌که دیهٔ‌سیلی‌خودتان‌را بخواهید پس‌باز ببهانهٔ‌دیه اکرام واحسان‌شان‌مینمود.

(مادهٔ ثعبان از حیاةالحیوان دمیری)

ابن‌الجراح محمد بن داود - ازادبا وشعرای اواخرقرن سیّم هجرت میباشد که درتاریخ‌نیز آشنا وخبیر بود، **کتاب‌الشعر والشعراء وکتاب‌الورقة** درشرح حال شعرا و غیرآنها از تألیفات او بوده واز اشعار او است :

اذ ذهب الناس فلا ناس	وصار بعدا لطمع الياس
وساس امر القوم ادناهم	وصار تحت الذنب الراس

در دویست و نود وششم هجرت مذبوحا درگذشت. (ص ۶۱۳ ج ۱ س)

ابن‌جریج یا **ابن‌جریح** { عبدالملك بن عبدالعزیز بن جریج - یاجریح (بادوجیم یاجیم اوّل و حای بی‌نقطهٔ‌آخر) قرشی اموی مکّی بصری ، مکنّی به **ابوخالد** یا **ابوالولید** از علمای عامّهٔ قرن دویم هجرت میباشدکه از حضرت باقر ع روایت‌نموده وفیض حضور حضرت صادق ع را نیز درك‌کرده‌است، با ابوحنیفه مصاحبت داشت ، احمد بن حنبل اورا صندوق علم میگفته و مدت بسیاری در مکّه اقامت نمود واز اشعار او است :

خلت‌الدیـار فسدت غیرمسود	ومن‌الشقـاء تفردی بالسودد

بزعم بعضی او نخستین‌کسی است‌که در دورهٔ اسلام بتألیف‌کتاب‌پرداخته وکتاب‌جامع او که حاوی تفسیر قرآن مجید و احـادیث نبویّـه میباشد مشهور و درکشف‌الظّنون بنـام تفسیر ابن‌جریج عنوانش‌کرده است ، لکن نخستین مؤلف دورهٔ اسلامی بودن او دور از تحقیق وبه مختصرمراجعه بکتب‌رجال وتراجم فسادآن واضح‌میگردد . وفات ابن‌جریج درسال یکصد و چهل و چهارم یا نهم یا پنجاهم هجرت واقع‌گردید .

(کف وص۳۴۶ت و ۶۱۳ ج ۱ س وکتب رجالیه)

ابن‌جریح علی بن‌عباس - بعنوان **ابن‌الرومی** خواهدآمد.

ابن‌جریر محمد بن جریربن رستم { اولی بعنوان طبری ابن‌جریر شیعی ،
ابن‌جریر محمد بن جریربن یزید { دویمی بعنـوان طبری ابن‌جریر سنّی مذکور شدند .

ابن‌جزار احمد بن ابراهیم بن ابی‌خالد - افریقی‌قیروانی‌ّ الولادةوالنشأة، ابوجعفر الکنیة ، ابن‌جزار الشهرة ، ازمشاهیر اطبّای اسلامی قرن چهارم هجرت میباشد . پس‌ازآنکه هردو قسم علمی و عملی طبّ را در مولد خود بحدّکمال رسانید بنای تدریس و معالجه‌گذاشت ، در تشخیص مرض و تداوی بیماران

دارای یدبیضا و نفس مسیحی بود ، محض رعایت شرافت مقام علم بخانهٔ کسی از ملوك و امرا نمیرفت، معاینهٔ بیماران را درجایی‌دیگر جز خانهٔخود قبول‌نمیکرد . درتاریخ و اقسام طب و بعضی ازدیگر علوم متداوله تألیفاتی بنام **ابدال‌الادویة** و **اعتماد در ادویهٔ مفرده** و **بغیه درادویهٔ مرکبه** و **بلغه درحفظ‌الصحة** و **زادالمسافر درطب** و **طب‌الفقراء** و **نصائح الابرار** وغیراینها داشته است . وفـات او در چهارصد تمام ویـا درحدود آن در قیروان واقع و بنوشتهٔ مطرح‌الانظار مقتول شده است .

(ص ۵۱ ج ۱ مر و ۱۳۶ ج ۲ جم و ۶۱۳ ج ۱ س)

ابن‌الجزری

احمد بن محمد بن‌علی - جزری شافعی ، مکنّی بـه **ابوبکر** ، از علمای اوائل قرن نهم هجرت میباشد، وی مؤلف‌کتاب **الحواشی المفهمة لشرح** (فی‌شرح خل) **المقدمة** است‌که مقدمهٔ جزریهٔ پدرش راکـه در علم تجوید میباشد بسال هشتصد و ششم هجرت در شهر ادرنه شرح‌کرده و این شرح در قاهره چاپ و شرح حال پدرش بعنوان جزری مذکور، خودش نیزگاهی به **جزری** موصوف ودرسال هشتصد و بیست و هفتم هجرت در حال حیات پدر درگذشت .

(کف وص ۶۲ مط)

ابن‌الجزری

حسین بن احمد بن حسین - حلبی ، ادیب فاضل لغوی‌شاعرماهر، اشعار او بحسن رشاقت الفاظ و رقّت و حلاوت معانی‌آراسته و و این دوشعر را در وصف جوانی گفته‌که چشمش درد میکرده است :

ومار مد فـی‌عین حبی لعلة	**و لکننی انبیکـم بـوجوده**
ارادیری ما فی‌محیاه من سنـا	**فاثر فیه جرم شمس خدوده**

اورا باشعار ابوالعلا حرصی قوی بوده واز الفاظ و معانی‌آنها استفاده‌ها میکرد، خودش گوید شبی ابوالعلا را درخواب دیدم‌که دیوان لزوم مالایلزم اورا بروی میخوانم وبعد از بیداری همین جمله ازتقریرات رؤیائی او درلوح خاطرم نقش‌بود : **الخیر کل‌الخیر ما اکرهت النفس‌الطبیعیة علیه والشر کل‌الشر ما اکرهتك‌النفس‌الطبیعیة علیه** یعنی‌تمام‌خیر و خوبی درکاری است‌که تو نفس اماره را بدان واداری‌که کنایه از تسلّط برنفس است

و هرگونه شر درکاری‌استکه نفس اماره ترا با اکراه بدان وادارد . ابن‌الجزری علاوه برمراتب ادبیّه در معرفت قوانین شرعیّه نیز حظّی وافر داشت ، درسال هزار و سی و دویم یا سیّم یا چهارم هجرت در سی وپنج سالگی درشهر حماة درگذشت و درقبرستان مشهور به علیلیات بخاك رفت . (ص۳۲۸ ج۲مه وغیره)

ابن‌الجزری

محمد بن ابراهیم بن ابی‌بکر-جزری،مورّخ،ملقّب به**شمس‌الدین**، از مورخین قرن هشتم هجرت میباشدکه بسیار سلیم‌الباطن و نیکومعاشرت وبا صداقت ،گاهی به **جزری** هم موصوف بود ،**کتاب‌حوادث‌الزمان و انبائه** تألیف او استکه ذیل و متمم تاریخ مرآت‌الزمان سبط ابن‌الجوزی بوده و یك نسخهٔ خطّی ناقص‌آن درکتابخانهٔ پاریس موجود است . **ابن‌الجزری** بسال هفتصد و سی و نهم هجرت درهشتاد ویك سالگی در دمشق وفات یافت ودرمقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون‌گردید. (ص ۶۹۶ مط وغیره)

ابن‌الجزری

محمد بن محمد بن‌علی - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **جزری** مذکور شده است .

ابن‌جزلة

یحیی بن عیسی بن جزلة - یا عیسی بن علی بن جزلة بغدادی ، طبیب بلکه متطبّب نصرانی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌جزلة** ، از مشاهیر اطبّای اواخر قرن پنجم هجرت میباشدکه در هردو قسمت علمی و عملی طب مهارتی بسزا داشت ، درعهد مقتدی بالله بیست وهفتمین خلیفهٔ عباسی(۴۶۷-۴۸۷ه ق = **تسز- تفز**) بانجام وظائف معالجه پرداخت ، فقرا و محتاجین را بی‌اجرت معالجه‌کرده و مجاناً دوا میداد ، دریازدهم‌جمادی‌الاخرهٔ چهارصد وشصت وششم هجرت حسب‌الارشاد استادش ابوعلی بن ولید معتزلی (که بجهت تحصیل منطق ملازم خدمت او بوده) ازکیش نصاری عدول ودین مقدّس اسلامی را قبول‌کرد،کتابی خطاب به راهبی الیاس نام در ردّ یهود و نصاری (که حاوی مفاسد مذهبی‌ایشان ومحاسن دین‌مبین‌اسلامی و براهین حقّانیّت‌آن است) تألیف داد ، آیاتی راکه در تورات و انجیل درباب ظهور

نور خاتمی میباشند نقل‌کرد و بکتمان یهود و نصاری مر آنها را تصریح مینماید .

از تألیفات او است :

۱- **الاشارة فی‌تلخیص العبارة** ۲- **تقویم‌الابدان فی‌تدبیر الانسان** که مانند تقویم نجومی مجدول‌بوده وطبیب حاذق محمد اشرف بن شمس‌الدین محمدآن را بامر شاه‌سلیمان صفوی بپارسی ترجمه‌کرده است و همین ترجمه درسال هزار و دویست و هفتاد و پنجم هجرت درایران چاپ شده ۳- **رد نصاری ویهود** که فوقاً مذکورشد ۴- **مناهج** (منهاج‌خل) **البیان فی‌مایستعمله الانسان من‌الادویة المفردة والمرکبة** که بترتیب حروف معجمه مرتب، دونسخه ازآن‌برقم ۳۷۵۴ و ۳۷۵۶ در خزانهٔ ایاصوفیا ، یك نسخه نیز برقم ۲۱۹۷ در خزانهٔ بانکی‌فوز ، یك نسخه‌نیز که‌عربی‌الالفاظ وسریانی‌الخط‌است درکتابخانهٔ دیرشرفه‌ازلبنان‌موجوداست.

ابن‌جزلة علاوه برمراتب عالیهٔ طبیّ درفنون‌ادبیّه نیز خبیر، خطّش نیز بسیار خوب و ممتاز بود ،کتابهای بسیاری بخط خود استنساخ نموده و درآخر عمر همهٔ آنها را با تمامی‌کتابخانهٔ خود وقف مقبرهٔ ابوحنیفه نمود و درآخرماه شعبان چهارصد ونود و سیّم یا هفتاد و سیّم هجرت وفات یافت .

(کف و ۴۱۰ ج ۲ کا و ۶۱۴ ج ۱ س و ۶۳ مط)

ابن‌جزی

محمد بن احمد - غرناطی ، مکنّی به ابوالقاسم ، معروف بـه **ابن‌جزی**، ازمشاهیرعلمای غرناطهٔ اندلس میباشدکه تألیفاتی در فقه و حدیث و تفسیر دارد :

۱- **الانوارالسنیةفی‌الکلمات‌السنیة** ۲- **تقریب‌الوصول‌الی‌علم‌الاصول** ۳- **الفهرست** که شرح‌حال علمای شرق وغرب‌است ۴- **وسیلةالمسلم فی‌تهذیب صحیح مسلم** وغیرها و طبیعت شعری هم داشته واز او است :

لکل بنی‌الدنیا مراد و مقصد **و ان مرادی صحة و فراغ**

بسال‌هفتصد وچهل ویکم هجرت درچهل وهشت سالگی درگذشت . سه‌پسرش‌ابوعبدالله، ابوبکر احمد، ابومحمد عبدالله نیز ازفضلای وقت‌خود، به **ابن‌جزی** معروف، درادبیّات و فنون متداوله مشهور ، دربعضی ازبلاد اندلس متصدی قضاوت و اشعار ایشان نیز در بعضی ازکتب ادبیّه منقول است . (ص ۶۱۴ ج ۱ س)

ابن الجعابی

عمرو - یا عمر بن محمد بن سلام بن براء ، قاضی معروف بـه **ابن الجعابی** ، مکنّی به **ابوبکر** ، بنوشتهٔ ابن الندیم ازافاضل شیعه، نزد سیف الدولهٔ حمدانی (متوفی بسال ۳۵۶ه‍ ق = شنو) بسیار معزّز و محترم ، کتابی **در شرح حال کسانی از اهل علم و فضل که متدین به محبت حضرت امیرالمؤمنین ع بوده‌اند** تألیف داده و اقامهٔ ادله هم نموده است ، ظاهراً مراد ابن الندیم ازآن کسان ، بعضی از فضلای اهل سنّت وجماعت هستند که با تسنّن مشهور ولی بحکم ادلهٔ خارجیه شیعه بوده‌اند.

(ص ۲۷۹ف و۵۳هب وغیره)

ابن الجعابی

محمد بن عمر بن محمد بن سالم - محدّث حافظ امامی تمیمی کوفی بغدادی ، مکنّی به **ابوبکر** ، معروف به **ابن الجعابی** (که گاهی خود اورا نیز جعابی گویند) از اجلّای علمای امامیّهٔ اواسط قرن چهارم هجرت ، از مشایخ روایت شیخ مفید و دارقطنی و تلعکبری و بعضی دیگر بوده و او نیز از ابن عقده روایت میکند . کثرت حافظه‌اش مشهور وخودش میگفته است که چهارصد هزار حدیث درحفظ داشته و ششصد هزار حدیث نیز مذاکره میکنم (والعهدة علی الراوی) . علاوه برحفظ فوق العادة کـه در حدیث داشته در معرفت علل حدیث وکنیـه و القاب و اسامی رواة و ضعفا و ثقات و ولادت و وفـات ایشان نیز بحدی بصیر بوده کـه در اواخر عمر خود در این علم متفرد بود، مدتی هم درموصل قضاوت کرد وبهمین جهت به **قاضی موصل** و **قاضی جعابی** نیز شهرت یافت وازتألیفات او است :

۱ تا۴- **اخبار ابیطالب ع و اخبار بغداد و اخبار علی بن الحسین ع ومن روی حدیث غدیر خم وغیرها** . درسال سیصد و چهل و چهارم یا پنجاه و پنجم هجرت عازم جنان گردید .

(هب وص ۲۶ ج ۳ تاریخ بغداد وکتب رجالیه)

ابن جکینا

حسن بن احمد - از مشاهیر شعرای بغداد میباشدکه اشعار او با لطافت و عذوبت معروف بوده واز او است :

ولائـم لام فی اکتحـالی ‌‌ ‌ یـوم استباحوادم الحسین
فقلت دعنـی احـق عضو ‌ ‌ البس فیـه السواد عینـی

درسال پانصد و بیست و هشتم هجرت درگذشت . (ص ۶۱۴ ج ۱س)

ابن الجلاء **احمد بن یحیی بن جلاء** - درباب اوّل(القاب) بعنوان رملی مذکور شده است .

ابن جلجل **سلیمان بن‌حسان** - اندلسی قرطبی ، مکنّی به **ابوداود** ، معروف به **ابن‌جلجل**، از اطبّای قرن چهارم هجرت میباشدکه در عهد هشام بن‌حکم بن‌عبدالرحمن دهمین خلیفهٔامویهٔ اندلس (۳۶۶-۴۰۳ه‌ق= **شسو - تج**) درشهر قرطبه از بلاد اندلس بمعالجه و تدریس طبّی اشتغال داشت، طبیب مخصوص‌هشام بوده و از تألیفات او است :

۱- التبیین فی‌ماغلط فیه بعض المتطببین ۲- ترجمهٔ کتاب دیسقوریدیس در ادویهٔ مفرده . صاحب ترجمه درسال سیصد و هشتادم هجرت درگذشت .

(ص ۱۳۰ خع و ۵۳ ج ۱ مر و ۶۱۴ ج ۱ س)

ابن‌جماعة[۱]

ابن‌جماعة **ابراهیم بن عبدالرحیم** - یا عبدالرحمن بن محمد بن سعدالله ، یا محمدبن ابراهیم بن سعدالله بن‌جماعة، ملقّب به **برهان‌الدین** ، معروف به **ابن‌جماعة**، نوهٔ ابن‌جماعة محمد بن ابراهیم مذکور ذیل ، از افاضل اواخر قرن هشتم هجرت میباشدکه دربدایت‌حال درمولد خود قاهره نزد پدر وعمو وجدّپدری خود و بعضی دیگر ازمشایخ وقت تحصیل پس درشام تکمیل مراتب‌علمیّه نمود تاآنکه ریاست مذهبی بدو منتهی شد ،کسی در اظهار حق و قلع و قمع ریشهٔ فساد وکثرت بذل و احترام وعزت، معادل وی نبود، بعداز وفات پدر بتدریس و وعظ وخطابهٔ بیت‌المقدس

۱- **ابن‌جماعة** - عنوان خانوادگی بعضی از دانشمندان میباشدکه اصل ایشان از شهر حماة از بلاد شام بوده و تحت عنوان حموی تذکر دادیم .گاهی بجهت‌اشتراك عنوان بهمدیگر مشتبه بوده وچند تن از ایشان را تذکر می‌دهیم . چنانچه ازشرح‌حال ایشان مکشوف می‌گردد ابن‌جماعة‌گفتن ایشان همانا بجهت جماعة نام داشتن پدر یا یکی از اجداد ایشان است .

منصوب و اخیراً دومرتبه باکمال عزت وجلالت و مهابت وعفت قاضی‌القضاة مصر وقاهره گردید، بعضی ازکسانی راکه نسبت قلت علم بدو میداده‌اند سیاست‌کرده وچندین مرتبه استعفای او مورد قبول نگردید وبا جلالت بیشتر ازسابق درهمان مقام‌قضاوت ابقا شد. بعد بقضاوت دمشق منصوب یك تفسیر ده جلدی‌که حاوی فوائد و غرائب مطالب بوده با بعضی از مجموعه‌های دیگر اوکه بخط خودش بوده‌اند بنظر ابن‌حجر رسیده‌است. درماه شعبان هفتصد و نودم هجرت در شصت و پنج سالگی در دمشق وفات یافت.

(ص ۳۸۰ ج۱ کمن وغیره)

ابن‌جماعة عباد - بن جماعهٔ شافعی، قاضی دمشق بوده و همان است‌که در سال هفتصد وهشتاد وششم‌هجری‌قمری بهمراهی‌قاضی برهان‌الدین مالکی بقتل شهید اوّل سابق‌الذکر فتوی داد، در اواخر قرن هشتم زنده بوده وشرحی دیگر بدست نیامد. (ص ۵۲ هب وغیره)

ابن‌جماعة عبدالعزیز - بن محمد بن‌ابراهیم بن‌سعدالله بن‌جماعة بن صخر یا جماعة علی بن حازم بن صخر بن حجر حموی‌کنانی شافعی، ملقّب به عزالدین، مکنّی به ابوعمر، از افاضل شافعیّهٔ اواسط قرن‌هشتم‌هجرت میباشد که قاضی‌القضاة مصر و شام و نیکومحضر بود، در امور و قضایای وارده و فیصل دادن محاکمات مردم نهایت تصمیم و اهتمام بکار میبرد، دوستدار علم و اهل علم وکثیرالحج وکثیرالمشایخ بود، از ابوحیّان وپدر خود ومشایخ بسیاری‌که شمارهٔ ایشان بالغ بیك هزار و سیصد تن میباشد تفقّه و استماع حدیث کرد. بسیارآرزو میکردکه از قضاوت معزول شود ودریکی ازمکّه یا مدینه معزولا مرده‌باشد تاآنکه عاقبت بآرزوی دیرینهٔ خود نایل‌آمد، درسال هفتصد و شصت و پنجم از قضاوت استعفا نمود و استعفای خودرا بواسطهٔ قسم‌دادن بقرآن‌مجیدقبولانیده ودرقاهره مشغول‌تدریس‌شد تادرماه‌جمادی‌الاولی یاجمادی‌الاخرهٔ سال‌هفتصد وشصت وهفتم‌هجرت درمکّه درگذشت ودرحجون بخاك‌رفت.

(ص ۳۷۸ ج ۳ کمن وغیره)

ابن‌جماعة **محمد بن ابراهیم** - پدر ابن‌جماعة عبدالعزیز مذکور فوق، فقیه حموی شافعی کنانی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **بدرالدین**، از اجلاّی فقها و علمای شافعیّه میباشدکه درفقه و اصول و حدیث و تفسیر و بسیاری از فنون متداوله صاحب یـدی طولی و دستی توانا و علاّمهٔ وقت خـود بشمار میرفت ، بسیار عاقل و متدیّـن و زاهد و حلیم و باوقار و خوش‌رفتار و نیکواخلاق، نزد جماعت بسیار محترم و باجلالت ، دراظهار حق دارای تمامی شهامت، **قاضی‌القضاة** بیت‌المقدس و بلاد مصر و شامات علی‌الترتیب بود . ازکثرت حلمی‌که داشته از هجو نصیر حمامی :

قـاضی‌القضاة المقدسي صحب‌الامـور المطاعة

سـألتـه عـن ابیـه فقـال لـی ابن‌جماعة

عفو و اغماض‌کرده وانعام و احسانش‌نمود . دراواخرنابینا ، بثقل‌سامعه مبتلا ، درحدود شش سال منزوی شد ، در خانهٔ خود نیز مرجع استفاده بوده تـا در جمادی‌الاخرهٔ سال هفتصد و سی و سیـّم هجرت درنود و چهار سالگی درمصر درگذشت ، درقرافه نزدیکی شافعی‌مدفون‌گردید، **رساله‌ای دراسطرلاب و تألیفاتی درفقه و حدیث** بدو منسوب دارند .

(ص ۲۸۰ ج ۳ یا ۴کمن و۶۱۵ ج ۱ س وغیره)

ابن‌جماعة **محمد** - بن ابی‌بکر بن عبدالعزیز مذکور فوق ، حموی متکلّم اصولی نحـوی لغوی بیـانی جدلی فقیـه محدّث ادیب مفسّر ، **بدرالدین** یا**عزالدین** اللّقب ، **شافعی** المـذهب ، **ابوعبدالله** الکنیـة ، **ابن‌جماعة** الشّهرة ، ینبوعی الولادة ، از افاخم علمای شافعیّه ، ازتلامذهٔ ابن‌خلدون و سراج بلقینی وبعضی از اجلاّی دیگر وقت و درحسن تقریر اعجوبهٔ زمان خود بود . گاهی شعر عجیب نیز میگفته‌کـه اکثرآنها بی‌وزن بود ، باکثرت تألیفاتش‌که متجاوز از هزار و غالباً از قبیل حواشی و تعلیقات بوده حظّی ازآنها نداشت . با اینکه درکبرسنّ بتحصیل علم‌پرداخته علاوه برعلوم مذکوره در رمل وکیمیا و شعب حکمت وفلسفه نیز مهارتی بسزا داشت، خودش میگفته‌است‌که من سی‌علم میدانم‌که اهل‌عصر من‌ازاسامی‌آنها بی‌اطّلاع‌هستند . مدتی درقاهره بطبابت و تدریس فلسفه پرداخت ، در پانزده روز تمامی قرآن مجید را

حفظ نمود، چنانچه درهرروز دوجزو ازآن را حفظ میکرد . ازبسیاری ازمشایخ وقت درنقل حدیث اجازه داشته و ابداً بی‌وضو بروایت حدیث نمی‌پرداخت ، از مردم کناره کشیده و درتمامی عمر خود ازدواج نکرد و حج ننمود واز تألیفات او است :

۱- **تحریرالاحکام فی‌تدبیر اهل‌الاسلام** ۲تا۶- **حاشیهٔ** هریك از **الفیهٔ ابن‌مالك** و **توضیح ابن‌هشام** و **شرح شافیهٔ جاربردی** و **مغنی ابن‌هشام** و **منهاج بیضاوی** وغیراینها .

درسال هشتصد و نوزدهم یا سی و سیّم هجری قمری بمرض طاعون درگذشت .

(ص ۴۲هب و۷۴۸ت وغیره)

ابن‌جماعة

مظفر بن ابراهیم بن‌جماعة بن علی - مکنّی به **ابوالعز** و ملقّب به **موفق‌الدین** ، ادیبی است نحوی شاعر اعمی ، از ادبای قرن هفتم‌هجری‌قمری که‌علاوه بردیوان شعر،کتابی هم درعروض تألیف داده‌که حاکی‌ازحذاقت وی میباشد واز اشعار او است :

قبلتــه فتلظی ورد وجنتــه	وفاح من عارضیه العنبر العبق
و حال بینهما ماء ومن عجب	لاینطفی ذا ولا ذامنه یحترق

در تاسوعای محرم ششصد و بیست و سیّم هجرت در هفتاد و نه سالگی درمصردرگذشت و در دامنهٔ کوه مقطم مدفون‌گردید .

(ص ۲۱۶ ج ۲ کا و ۱۴ ج ۱۹ جم وغیره)

ابن‌الجمال

علی بن ابی‌بکر- بن نورالدین علی بن ابی‌بکر بن‌احمد انصاری خزرجی مکّی ، معروف به **ابن‌الجمال** ، از اکابرعلمای شافعیّهٔ قرن یازدهم هجری مکّه میباشدکه دراندك زمانی فقه و اصول وحدیث وتفسیر وتصوف و عروض ومعانی وبیان وکلام وادبیّات و وجوه قرائات را تکمیل‌نمود، درمسجدالحرام مسندنشین تدریس و مرجع استفادهٔ اعلام شده و از تألیفات او است :

۱- **کافی المحتاج لفرائض المنهاج** ۲- **المجموع الوضاح علی مناسك الایضاح** ۳- **النفحة المکیة بشرح‌التحفة القدسیة** وغیراینهاکه درفقه وحدیث وفرائض وغیره بسیار است ودرهزار وهفتاد ودویم هجرت درهفتاد سالگی درگذشت وجمال بتشدید میم‌است .

(ص ۴۱۹ ج ۲ مه)

ابن‌جمیع هبةالله بن زید - یا زین بن‌حسن بن یعقوب بن حسن بن‌افرائیم بن یعقوب بن‌اسمعیل بن‌جمیع **اسرائیلی**، مکنّی به **ابوالعشائر**، ملقّب به **شمس‌الریاسة** و**موفق‌الدین**، از اطبّای نامی اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه هردو قسمت علمی و عملی طب را درمولد و منشأ خود فسطاط مصر تکمیل نمود ، در حسن تفطّن بمرض و اسباب و علل‌آن ومزایای حال مریض بمقامی رسیدکه با یك‌نظر از تمامی حالات‌آیندهٔ مریض خبر میداد ، اینك بتمامی اطبّای مصر تفوق‌یافته وطبیب مخصوص ملك نـاصر ابوالمظفّر صلاح‌الدین ایـّوبی یوسف بن ایـّوب مؤسّس سلطنت ایـّوبیهٔ مصر (۵۶۷-۵۸۹هـ ق = **ثسز- ثفط**)گردید ، تریاقی بنام تریاق فاروق برای او ترتیب داده و مشمول مراحم فوق‌الغایهٔ وی شد .

گویند چون نسخهٔ قانون شیخ‌الرئیس را بمصر آوردند ابن‌جمیع بعد از امعان نظر، کتاب **التصریح بالمکنون فی‌تنقیح‌القانون** را در ردّآن تألیف داد ؛ چون‌نسخهٔ‌همین کتاب **تصریح** دربغداد بنظر یوسف‌بن محمد نخستین طبیب‌عراق رسیدگفت اگر **ابن‌جمیع** در فهمیدن عبارات قانون صرف اوقات میکرد بهتر ازآن بودی‌که در ردّآن تضییع‌عمر نموده‌است . درنامهٔ دانشوران‌گوید : روزی ابن‌جمیع در بازار مصر روی سکوئی‌نشسته بود درآن حال دیدکه جنازه‌ای را روی تابوت بقبرستان می‌برند و جمعی از اکابر هم در تشییع او حاضر هستند ، پس بحدس صائب دریافت‌که‌آن جنازه نمرده و هنوز زنده است ، قضیه را اظهارکرد وگفت دفن‌کردن‌آن ، زنده درگور نهادن است، جمعی بصدد انکارآمدند و بعضی دیگرگفتندکـه امتحان خالی از ضرر است . آن دانشمنـد همه را مراجعت داد ، جنازه را بحمام برده وآب‌گـرم بربدنش ریخته و امر بمالش نمود ، بـا معطّسات قوی‌الاثر بعطسه‌اش‌آورد ،کسان اورا بشارت دادند سپس چند روز دیگر نیز معالجه‌کرد تا بکلی بهبودی‌یافت، انتشار این قضیه دیگر سبب عمدهٔ اشتهار وی‌گردید. درجواب استفسار از سبب تفطّن حیات‌آن جنازه‌گفت‌که هردو پایش درتابوت ، راست و رو ببالا بودند درصورتیکه اگرشخصی مرده و روح حیوانی بکلی قطع علاقه ازجسد

کرده باشد قدمین او مایل به یمین و یسار میشوند . از تألیفات ابن‌جمیع است :

۱- **الارشاد لمصالح الانفس والاجساد** ۲- **التصریح** که مذکور شد ۳- **رساله‌ای درتدابیر صحیه و طبیهٔ مواضعی‌که طبیب نباشد** ۴- **الرسالة السیفیة فی‌الادویة الملوکیة** وغیراینها . **وفات ابن‌جمیع** درسال پانصد ونود و چهارم هجری قمری واقع‌گردید .

(س ۳۹۳ ج ۱ مه و ۵۴ ج ۱ مر و ۶۱۵ ج ۱ س)

ابن‌جنان

محمد بن سعید بن هشام - شاطبی ، ملقّب به **فخرالدین**، معروف به **ابن‌جنان**، مکنّی به **ابوالولید**، با اینکه ازفقهای حنفیّه بوده در عداد ادبا و شعرا معدود ، ادیبی بوده فاضل ، بمزاح و معاشرت مایل ، همواره با اکابرمعاشر، نخست‌مذهب مالکی‌را داشته واخیراً حسب‌الارشاد کمال‌الدین ابن‌العدیم و پسرش قاضی‌القضاة مجدالدین ، مذهب حنفی‌را اختیارکرد ودرمدرسهٔ اقبالیّه تدریس مینمود . ازاشعار او است :

ولی کاتب اضمرت فی‌القلب حبه	**مخافة حسادی علیه وعذالی**
له صنعة فی‌خط لام عذاره	**و لکن سها اذنقط اللام بالخال**

بسال ششصد و هفتاد و پنجم هجری قمری در شصت سالگی درمولد خود شهر شاطبه از بلاد اندلس درگذشت . (س ۶۱۵ ج ۱س و ۱۸۳ ج ۵ فع)

ابن‌الجندی

احمد بن محمد - بن‌عمران بن‌موسی نهشلی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌الجندی**، از محدّثین شیعهٔ امامیّه ، استاد نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ﻫ ق = تن) و ازمشایخ او بود ، دراکثر مواضع بسیارش ستوده واز تألیفات‌او است : **الانواع والرواة وعقلاءالمجانین والغیبة** وغیراینها . درکتب‌رجال‌شیعه در زمان وفات او چیزی بنظر این‌نگارنده نرسید ، درتاریخ بغدادگوید احمدبن‌محمد بن عمران درسال سیصد وپنجم یا ششم یا هفتم هجرت متولد شد ، اوّل استماع حدیث‌او درسال سیصد و سیزدهم بود ، از مشایخ بسیاری روایت نموده وخود خطیب نیز بواسطهٔ جمعی از وی روایت‌کرده وگویدکه درسال سیصد ونود و ششم درگذشت . از بعضی نقل کرده‌که بجهت تشیّع‌او درمذهب و روایت او طعن میکرده‌اند ولکن‌همین‌ابن‌الجندی

بودن احمدی که در تاریخ بغداد نوشته ظاهراً مستبعد بوده وقضاوت موکول بمدارك است .
(کتب رجال وص ۷۷ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن جنی عثمان بن جنی - ادیب صرفی نحوی شاعر ماهر شیعی ، ابوالفتح الکنیة ، موصلیّ الولادة والنشأة ، بغدادیّ المسکن والخاتمة ، از اکابر ادبا و صرفیّین و نحویّین عصر خود میباشدکه درنحو طریقه‌ای متوسط مابین نحوکوفی و نحو بصری اتخاذکرد ، ازمشایخ علوم‌عربیّه وفنون ادبیّه وازتلامذهٔ ابوعلی نحوی فارسی بشمارمیرفت که در بغداد نحو را از او خوانده وتاآخر عمرش ملازم خدمت او ، از اساتید سید مرتضی و سید رضی و بعضی از اجلّای دیگر و ممدوح علمای ادب بود ، درحل مشکلات ادبیّه و فتح مقفلات اعراب مانندهٔ اورا نایاب دانند . بواسطهٔ تمهّر درفنون ادبیّه وتبحّر درمطالب نحویّه بدان اشتهاریافته والاّ قریحهٔ شعریّه‌اش نیز مطبوع و ازمهرهٔ شعرا محسوب است و درحق جوانی اعور (واحدالعین)گوید :

له عین اصابت کل عین　　　وعین قد اصابتها العیون

از تألیفات او است :

۱- **التذکرةالاصبهانیة** ۲- **التصریف الملوکی** که درمصر چاپ‌شده‌است ۳- **التلقین فی‌النحو** ۴- **الخصائص فی‌النحو** ۵- **سرالصناعة و اسرارالبلاغة** درحروف مفرده و حرکات ۶- **شرح تصریف‌المازنی** ۷- **شرح دیوان متنبی** ۸- **شرح فصیح ثعلب** ۹- **الکافی‌فی‌شرح کتاب‌القوافی للاخفش** ۱۰- **اللمع فی‌النحو** که اشهر تألیفات او و محل توجه اکابر ادبا بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند ۱۱- **المحتسب فی‌اعراب الشواذ** ۱۲- **المقتضب من‌کلام العرب در معتل‌العین** یا **دراسم مفعول‌ثلاثی معتل‌العین** و درلیبسیك چاپ شده وغیراینها .

وفات ابن‌جنی روز جمعه بیست و هشتم صفر سیصد ونود و دویم یا سیّم هجرت در بلدهٔ کاظمین واقع شد ، درمقبرهٔ شونیزیه (مقابرقریش) جنب استادش ابوعلی فارسی مدفون گردید . جنی پدر او (بکسر جیم و تشدید نون) غلامی بوده رومی از ممالیك سلیمان بن فهد بن احمد ازدی موصلی .

(کف وص ۶۱۵ ج ۱ س و۵۳ هب و۱۶۹ ج ۱ مه و ۳۳۹ ج ۱ کا و ۴۶۶ت و ۸۱ ج ۱۲ جم و ۱۱۵ لس و ۳۱۱ ج ۱۱ تاریخ بغداد و متفرقات ذریعه)

ابن‌جنید **محمد بن احمد بن جنید** - در باب اوّل بعنوان **اسکافی** نگارش یافته است.

ابن‌الجوالیقی **اسمعیل** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **جوالیقی** مذکور شده است .

ابن‌الجوالیقی **موهوب بن احمد بن محمد** - یا حسن بن خضر بغدادی، ادیب نحوی لغوی، مکنّی به **ابومنصور**، معروف به **جوالیقی** و **ابن‌الجوالیقی** (که پدرش احمد نیز بهمین وصف جوالیقی معروف بوده) از ائمهٔ فنون ادبیّه میباشد که مابین علمای اهل سنّت بتواضع و وقار و وفور عقل و وثاقت حدیث و غزارت فضل و ملاحت خط وکثرت ضبط موصوف بود ، نخست درمولد خود بغداد اصول خط وکتابت را تکمیل کرد ، پس هفده سال ملازم حوزهٔ درس خطیب تبریزی شد ، اساس قوانین ادبیّات را استوار داشته و حدیث را هم ازابوالقاسم بشری ودیگر مشایخ وقت استماع نمود ، بعد بنای تعلیم و تدریس گذاشت، زمخشری و ابن‌الانباری کمال‌الدین وابوالفرج ابن‌الجوزی و دیگر اکابر عصر از تلامذهٔ او میباشند و از تألیفات او است :

۱- **تتمة درة الغواص للحریری** که نامش **التکملة فی‌ما یلحن فیه العامة** بوده ودر لیبسیك چاپ شده است ۲- **شرح ادب الکاتب ابن‌قتیبه** ۳- **مایلحن فیه العامة** و ظاهراً همان کتاب **تتمه** نام مذکوراست ۴- **المعرب من الکلام الاعجمی** وغیر اینها . صاحب‌ترجمه بسال پانصد وسی و ششم یا نهم دربغداد وفات یافته و درمقبرهٔ باب‌الحرب مدفون گردید .

درنسبت جوالیقی گوئیم : جوالق بنوشتهٔ قطرالمحیط بضمّ اوّل و فتح وکسر لام لنگهٔ بزرگ ، بنوشتهٔ قاموس بکسر جیم و لام و بضمّ جیم و فتح وکسر لام ، ظرفی‌است معروف و جمع‌آن بنوشتهٔ هردو جوالق و جوالیق وجوالقات است بفتح اوّل وکسر لام، بنابراین درمقام نسبت ، جوالیقی یا جوالقی (بفتح اوّل)گفتن شاذّ و مخالف قیاس باشد که در نسبت بجمع، ردّآن بصیغهٔ مفرد را لازم دانند واگرکلمهٔ جوالقی باحرکات‌مذکوره لفظ مفرد باشد از قبیل نسبت بمفرد بوده و شاذّ وخلاف قیاس نمیباشد بلکه توان‌گفت که ردّ جمع بمفرد قاعدهٔ مطرده نبوده ونسبت دادن بلفظ جمع هم دایر وکثیرالاستعمال است مثل سماهیجی و عتایقی وغضائری و قواریری و اشباه‌آنها . بهرحال ظاهرآن‌است

که جوالق، عربی الاصل نبوده و معرّب جوال فارسی‌است وآن‌ظرفی‌است منسوج بزرگ که غالباً بار اسب و دیگر چارواپان باری ، می نمایند و مؤیّد مدّعا قول بعضی ازاهل فن میباشدکه درکلمات عربی ، جیم و قاف دریك‌کلمه مجتمع نکردند . صاحب‌ترجمه موهوب بن‌احمد را هم ابن‌الجوالیقی‌گفتن بجهت‌آن‌است‌که‌گویا پدر ویا یکی‌ازاجداد او شغل جوال بافی یا جوال فروشی را داشته است .

(ص ۲۶۹ ج ۲ کا و ۴۹۴ ج ۱ مه و ۱۱۳ ت و ۲۰۵ ج ۱۹ جم وغیره)

ابن‌الجوزی

ابراهیم - بن احمد بن محمد بن موسی ، انصاری ، مکنّی به **ابوالیسر**، معروف به **ابن‌الجوزی**، از فقها و شعرای عامّهٔ اواسط قرن چهارم هجرت میباشدکه شعرخوب میگفته واز اشعار او است‌که بصدیق‌خود محمد بن اصبغ‌که دوا خورده بوده فرستاده است :

فانی لما اظهرته من تألم — اشد لما تشکوه منك تألما
اری بی‌من‌الاوصاب مابك بل‌اری‌الـ — ـذی بی‌لعمری منك ادهی واعظما
فلازلت طول الدهر فی‌کل نعمة — معافی علی رغم الحسود مسلما

اخیراً از موطن اصلی خود موصل ، ببغدادآمده و بنقل حدیث پرداخت تا درسال‌سیصد و پنجاه و سیّم هجری‌قمری درگذشت . (ص۱۱ج۶تاریخ‌بغداد)

ابن‌الجوزی

عبدالرحمن - بن علی بن‌الجوزی ، یا عبدالرحمن بن علی بن محمد بن علی بن جوزی ، صدّیقی قرشی بکری بغدادی تیمی (تمیمی‌خ‌ل) فقیه‌حنبلی، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی‌به **ابوالفرج** و **ابوالفضائل**، معروف به **ابن‌الجوزی**، فقیهی است مفسّر واعظ محدّث حافظ ، بلکه در طب و تاریخ و تصوف و اکثر فنون متداوله نیزمتبحّر، خصوصاً درحدیث و وعظ وخطابه ، علاّمهٔ عصر وامام وقت‌خود بود . درمجلس وعظ او ازدحام عام میشد ، شعر خوب هم میگفت ، نسبش با شانزده واسطه بقاسم بن محمد بن ابی‌بکر صدّیق موصول و دراظهار مطاعن و نقائص دیگران بی‌پروا بود. بهغزالی بجهت تصوّف‌او طعن‌میکرد ومیگفت درکتاب‌احیاءالعلوم مطالبی بقالب زده‌که شایستهٔ علما نمیباشد وکتاب **اعلام‌الاحیاء باغلاط الاحیا** را در ردّ

آن تألیف داده‌است .

ابن‌الجوزی بسیار بدیهه‌گو وحاضرالجواب بود، بعضی‌ازسؤالات وارده درمجالس وعظ عمومی راکه مجمع فریقین بودی جوابهای طریفه وعجیبه میگفته‌است . من‌جمله درجواب استفسار از عدد ائمه‌گفت : **الی‌کم اقول اربعة اربعة اربعة** . نیز درجواب سؤال از فضیلت‌کدام‌یك از ابوبکر و حضرت علی‌که مابین سنّی و شیعه محل‌مشاجره بوده و اورا حکم‌نموده بودند دربالای منبرگفت : **افضلهما من‌بنته فی‌بیته یا من‌کانت بنته فی‌تحته** در دم از منبر فرودآمدکه مبادا سؤال را اعاده دهند و محتاج بتوضیح باشد وآن‌جمله را هریك از فریقین حمل برعقیدهٔ مذهبی‌خود نمودند .

مخفی نماندکه این قضیه ازچندین جهت اشعار بلکه دلالت برتشیّع وی‌دارد : **اول** تن دادن شیعی برحکمیّت او **دویم** پوشیده ومبهم جواب دادن‌او بطوری‌که تطبیق بهریك از هردو مذهب توان کرد و حال‌آنکه غلبه و تعصّب اهل سنّت درآن زمان خصوصاً دربغدادکه مرکز لوای عبّاسیّه وبحبوحهٔ شوکت‌آن خانواده بوده مسلّم وجای تردید نبوده و مانعی ازصریح وآشکاراگفتن افضلیت ابوبکر جز اینکه خلاف معتقد او بوده نبوده است **سیم** فی‌الحال فرود آمدن از منبرکه دیگر اعادهٔ سؤال نکرده و بمقام استیضاح برنیایندکه درجواب این‌استیضاح تصدیق افضلیت علی ع منافی تقیهٔ زمانی و مکانی بوده و تصدیق ابوبکر نیز خلاف معتقد او بوده‌است و تقیه از فرقهٔ شیعه هم اگر خارج از امکان نیز نباشد بغایت مستبعد است . از قرائن تشیّع ابن‌الجوزی ، روایت کردن او حدیث ردّ شمس برای حضرت امیرالمؤمنین علی ع است‌که این حدیث را درمجلس‌عمومی بالای منبر نقل‌نمود . همچنین بنقل معتمد، درتذکرهٔ سبط‌ابن‌الجوزی یوسف سابق‌الذکر گویدکه درسال پانصد و نود و ششم از جدّم شنیدم‌که درمجلس وعظ این دوبیت را میخواند :

اهوی علیا و ایمانی محبته	**کم مشرك دمه من سیفه وکفا**
ان‌کنت ویحك لم‌تسمع فضائله	**فاسمع مناقبه من‌هل‌اتی وکفی**

لکن همهٔ اینها ، محمل دیگری غیراز تشیّع هم داشته و ابن‌الجوزی علاوه برشهادت

بعضی از تألیفات خودش ، بتصریح حاجی خلیفه و ابن‌خلّکان و نامهٔ دانشوران و بعضی دیگر از تواریخ و سیر، درطریقت حنبلی و مروّج‌آن مذهب بوده است و تحقیق زاید را درصورت اقتضا موکول بکتب مربوطه میداریم .

درکثرت احاطهٔ حدیثی اوگویند : تراشه‌های قلم خودراکه برای‌نوشتن‌احادیث، بنوبه می‌تراشیده با دقّت تمام جمع میکرد و درجائی نگه میداشت و وصیّت‌کرده‌بود که بعد از مردن ، جنازهٔ اورا باآبی‌که باآن تراشه‌هاگرم‌کرده باشند غسل دهند ، بعد ازعمل بوصیّت ، بازهم‌آن تراشه‌ها تمام نگردید پس توان دانست‌که چه‌مقدار حدیث نوشته و چقدر از عمر عزیز خود را صرف این خدمت دینی نموده است .

ابن‌الجوزی تألیفات متنوعهٔ بسیاری درتفسیر وحدیث و تاریخ و مواعظ ودیگر موضوعات مختلفه دارد :

۱- **اخبار اهل‌الرسوخ بمقدارالناسخ والمنسوخ من‌الحدیث** که باکتاب‌مراتب‌المدلسین ابن‌حجر در قاهره دریکجا چاپ شده است ۲- **الاذکیاء** که درمصر و قاهره چاپ شده است ۳- **ارشاد المریدین فی‌حکایات الصالحین** ۴- **الاریب فی‌تفسیر الغریب** ۵- **اسباب النزول** ۶- **اعلام‌الاحیاء** که فوقاً اشاره شد ۷- **اعمارالاعیان** که از متوفیات ده ساله شروع‌کرده و در متوفیات هزار ساله بپایان رسانده است ۸- **انس‌الفرید و بغیة‌المرید** ۹- **الانصاف فی‌مسائل الخلاف** ۱۰- **ایقاظ الوسنان فی‌الموعظة** که بیست ویك فصل واز زبان نباتات وحیوانات‌است ۱۱- **البازی الاشهب‌المنقض‌علی‌مخالفی‌المذهب** ۱۲- **البلغة فی‌الفروغ** ۱۳- **تحفة‌الوعاظ** یا **تحفة‌الواعظ و نزهة‌الملاحظ** ۱۴- **التحقیق فی‌احادیث‌الخلاف** ویك نسخه ازآن درخزانهٔ مصرموجوداست ۱۵- **تذکرة‌الاریب فی‌التفسیر** ۱۶- **تذکرة‌المنتبه فی‌عیون‌المشتبه** درقرائت ۱۷- **تلبیس ابلیس فی‌تفصیل انواع‌المحرمات** ۱۸- **تنویرالغبش فی‌فضل‌السودان والحبش** یا **فی‌تفسیر احوال‌الاعیان من‌الحبش** که طرائف حکایات لقمان حکیم وفضلای سودان را حاوی است ۱۹- **الذهب المسبوك فی‌سیرالملوك** ۲۰- **الرد علی‌المتعصب العنید المانع عن لعن** (ذم خذ) **یزید** ۲۱- **روح‌الارواح** که درقاهره چاپ شده‌است ۲۲- **زادالمسیر فی‌علم‌التفسیر** که چهار مجلد بوده و حاوی مطالب عجیبه است ۲۳- **سیرة عمر بن عبدالعزیز** که در قاهره چاپ شده است ۲۴- **سیرة‌العمرین** ۲۵- **صفوة الصفوة** که ملخص **حلیة الاولیای ابونعیم اصفهانی** بوده و بسیاری از فضائل اهل‌بیت عصمت ع درآن مذکور است ۲۶- **عجائب النساء** ۲۷- **عجالة‌المنتظر فی‌شرح حال‌الخضر** که درآن باستنادآیهٔ شریفهٔ **وما جعلنا لبشر من قبلك**

الخالد زنده‌بودن‌خضر نبی را ردکرده ومعتقدین‌آن را منسوب به وسواس داشته‌است **۲۸- عجب الخطب**که به سی خطبه مشتمل وهریکی ازآنها از یکی از حروف‌هجا خالی است چنانچه خطبهٔ اولی بی‌الف ، دویمی بی‌حرف (ب) و بدین روش تاآخر ویك خطبه‌اش تماماً با حروف بی‌نقطه و یکی دیگر نیز تماماً با حروف نقطه‌دار است **۲۹- کتاب الحمقاء والمغفلین ۳۰- کشف مشکل‌الصحیحین ۳۱- کمأة (کمامة خ‌ل) الزهر وفریدةالدهر ۳۲- اللباب فی‌قصص‌الانبیاء ۳۳- مایلحن فیه‌العامة ۳۴- مثیرالغرام الساکن الی اشرف‌الاماکن**که ظاهراً در رد ابن‌تیمیه است **۳۵- المجتبی فی‌انواع من‌العلوم** مثل‌قرائت وتواریخ و سیر ومانندآنها **۳۶- المغنی فی‌التفسیر ۳۷- ملتقط الحکایات**که درحاشیهٔ مختصر رونق‌المجالس شیخ‌عثمان میری چاپ‌شده است **۳۸- مناقب‌الامام احمد بن‌حنبل ۳۹- مناقب عمر بن‌عبدالعزیز**که با یك مقدمه بزبان لاتینی در برلین چاپ شده است **۴۰- مناقب عمر بن خطاب ۴۱- مناقب معروف کرخی ۴۲- المنتظم فی‌تاریخ الامم**که تاریخی است مبسوط بترتیب سنوات تا زمان خلافت مستضیء سی و سیمین خلیفهٔ عباسی (۵۶۶-۵۷۵ه‍ ق = ثسو - ثعه) و بیشتر ازدوازده مجلد بوده وچند نسخه ازآن درکتابخانه‌های اوروپا موجود است **۴۳- منهاج اهل‌الاصابة فی‌محبة الصحابة ۴۴- منهاج‌القاصدین** در اخلاق باصول احیاءالعلوم با اسقاط احادیث واهیه و مذاهب بی‌اساس صوفیه **۴۵- منهاج‌الوصول الی علم‌الاصول ۴۶- الموضوعات الکبری** در احادیث موضوعة و مجعوله **۴۷- مولدالنبی ص**که درمصر وبیروت چاپ شده‌است **۴۸- نرجس‌القلوب والدال الی‌طریق‌المحبوب ۴۹- نزهة‌الاعین‌النواظر فی‌علم‌الوجوه والنظائر ۵۰- النطق‌المفهوم** که از اعجب مصنّفات او است وغیراینهاکه بسیار و اغلب در اخلاق و مواعظ است .

وفات ابن‌الجوزی شب جمعه دوازدهم رمضان پانصد و نود و هفتم هجری قمری در بغداد واقع شد ، در مقبرهٔ باب‌الحرب مدفون گردید و بموجب وصیّت خودش برقبرش نوشتند :

یا کثیرالصفح عمن کثرالذنب لدیه جائك المذنب یرجوالعفو عن‌جرم یدیه
انا ضیف و جزاءالضیف احسان الیه

اما لفظ جوزی، بنا بظاهرکلمات کشف‌الظّنون و بعضی دیگرکه در بیان اسم و نسب ابن‌الجوزی‌گفته‌اند نام یا لقب یکی از پدران وی بوده و ابن‌الجوزی‌گفتن نیز بجهت انتساب به او میباشد و بنوشتهٔ ابن‌خلّکان منسوب به فرضة‌الجوز استکه موضعی است مشهور ازبغداد، یا منسوب به مشرعهٔ جوز استکه‌آن نیز موضعی دیگر ازبغداد میباشد

که مسکن بعضی از اجداد ابن‌الجوزی بوده است .

(کف وس ۳۰۱ ج ۱ کا و ۲۶۲ ج ۱ مه و ۴۲۶ ت و ۵۳ هب و ۷۲ ج ۱ و ۴۶ ج ۳ فع و۷۴۹ ج ۱ س وغیره)

ابن‌الجوزی یوسف بن قیزاوغلی را نیز گاهی گویندکه بعنوان سبط **ابن‌الجوزی** گذشته‌است .

ابن‌جوهری **ابوبکر بن‌جوهری** - از مشاهیر ادبـا و شعرای قرن دهم هجری دمشق بوده و از اشعار او است :

خیالك فی‌عینی یلـوح و کلما ... ذکرتك یجری دمع عینی علی‌الخد
وما کان ظنی بـالتفرق بیننـا ... اذا حکم المولی فما حیلة‌العبد

بعد از سال هزار و سی‌ام هجرت درگذشت . (ص ۶۸۹ ج ۱ س)

ابن‌الجهم در اصطلاح رجالی هارون‌بن جهم بن‌ثویر بن‌ابی‌فاخته است .

ابن‌الجهم علی بن جهم بن بدر بن‌جهم - عربی قرشی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌الجهم**، از فصحای شعرای عرب اواسط قرن سیّم هجرت میباشدکه قریحهٔ شعریّه‌اش بسیار خوب ، اشعارش لطیف و رقیق، بفنون‌شعریّه خبیر، ازمقرّبین متوکل دهمین خلیفهٔ‌عباسی(۲۳۲_۲۴۷هـ ق = **رلب- رمز**) ، ازندمای مجلس او و ازحضرت علی ع منحرف‌بود . اظهار تسنّن میکرد ، شیعه وآل ابوطالب را هجوها میگفت ، عاقبت‌گرفتار این رویهٔ میشوم خود شد، دراثر سعایتهای بی‌حقیقت او که ازندمای دربارخلافت میکرده کذّابی‌او مکشوف وببهانهٔ هجو خود خلیفه زندانی گردید و اخیراً بسمت خراسان تبعیدش‌نمودند . طاهر بن‌عبدالله والی وقت خراسان نیز بحسب دستور خلیفه درشادیاخ ازبلاد نیشابور محبوسش داشت سپس یك‌روز تمام با تن برهنه بردارش‌کرد ودرآخرروز، خلاصش‌نمودند پس‌باز بعراق‌آمد واز اشعار او است:

بلاء لیس یعـد له بلاء ... عداوة غیر ذی‌حسب ودین
یبیحك منه عرضا لم یصنه ... ویرتع منك فی‌عرض مصون

نوب‌الزمان کثیرة و اشدها ... شمل تحکم فیـه یوم فراق

یاقلب لم عرضت نفسك للهوی	او ما رأيت مصارع العشاق

نیز بعد از خلاصی درمدح زندان گفته است :

قالوا حبست فقلت ليس بضائری	حبسی وای مهند لايغمد
او ما رايت الليث يألف غيلة	كبرا و اوباش السباع تردد
والشمس لولا انها محجوبة	عن ناظريك لما اضاء الفرقد
والبدر يدركه السرار فتنجلی	ايامه و كانه متجدد

بسال دویست و چهل و نهم هجری قمری درحلب درگذشته ویا مقتول گردید .

(ص ۲۳۸ ج ۱ نی و ۳۸۴ ج ۱ کا و ۶۱۵ ج ۱ س و ۸۰ ج ۲ ع و ۳۶۷ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

ابن‌جهم یا **ابن‌جهیم** {**محمد بن جهم** - یا محمد بن علی بن جهم ، یا محمد بن علی بن محمد بن جهم یا جهیم ، معروف به **ابن‌جهم** یا **ابن‌جهیم**، ملقّب به **مفیدالدین** ، (که تخفیفاً **مفید** هم‌گویند) عالمی است فاضل ادیب فقیه اصولی متکلّم ، ازاجلاّی علمای امامیّه، ازتلامذهٔ محقّق حلّی (متوفی بسال ۶۷۶ه ق= خعو)، از مشایخ اجازهٔ علاّمهٔ حلّی (متوفی بسال ۷۲۶ه ق = ذکو) وبعضی از اجلاّی دیگر بود . محقّق درجواب سؤال خواجه نصیر طوسی‌که اعلم مردم باصول فقه و اصول کلام را استفسارنمود فرمودکه اعلم باصولین ابن‌جهم و یوسف بن مطهّر است باری وی‌همان است‌که درسنداجازات بعبارت **مفید بن جهم** مذکورمیباشد ودر روضات‌گوید مشهور در لفظ‌جهم مصغّر بودن‌آن‌است (جهیم‌بروزن‌کمیل) . سال‌وفات وشرحی دیگر بدست نیامد.

(ص ۵۷۰ ت و ۳۳۵ قص)

ابن‌الجیرانی **احمد بن هبة‌الله**- ضمن‌شرح‌حال **شواء یوسف** نگارش‌یافته‌است .

ابن‌الحائك **حسن بن احمد** - بن‌یعقوب بن یوسف بن داود، همدانیّ‌القبیلة، یمنیّ‌البلدة ، **ابومحمد** الکنیة، **ابن‌الحائك** الشهرة ، ادیبی‌است کامل شاعر نحوی لغوی ، از اکابر ادبای عصر خود و از تلامذهٔ ثعلب نحوی مشهور ، بالخصوص درنحو ولغت نادرهٔ زمان خود بود، درجغرافیا اشعاری‌گفته‌که حاوی عجائب یمن و جزیرةالعرب و اسامی بلاد و صحاری‌آنها و سایر جزئیات همین موضوع میباشد

وازتألیفات او است :

۱- **الاکلیل فی انساب حمیر و ایام ملوکها** که درلیبسیك چاپ شده وکثیرالفائده است

۲- **صفة جزیرةالعرب** که درلیدن چاپ شده و تألیفات دیگری نیز درجغرافیا و فلکیات وغیرها داشته و عاقبت بجهت پارهٔ هجویات ناشایست و ناگفتنی در زندان مولد خود صنعای یمن درسال سیصد و سی و چهارم هجرت درگذشت .

(کف وص ۷۳ مط و ۲۳۸ ت و ۲۰۴ ج ۲ ع)

ابن‌حاتم در اصطلاح رجالی علی بن حاتم قزوینی است .

ابن‌الحاج **احمد بن محمد بن احمد** - ازدیّ القبیلة، اشبیلی البلدة، **ابوالعباس** الکنیة، **ابن‌الحاج** الشّهرة، ادیبی است قاری اصولی لغوی محدّث، حافظ لغات عرب ، از تلامذهٔ ابوعلی عمر بن محمد شلوبین واز معاصرین ابن‌عصفور نحوی ، درعروض و قوافی و فنون عربیّه وحید عصر . در لسان عرب بتمامی اهل عصر خود مقدّم بوده واز تألیفات او است :

۱- **الاقامة** ۲- **حکم‌السماع** ۳- **مختصر خصائص ابن‌جنی** ۴- **مختصر المستصفی** وغیرها . در سال پانصد و یکم ویا ششصد و چهل و هفتم یا پنجاه و یکم هجرت وفات یافت، لکن تاریخ اوّل منافی تلمیذ بودن شلوبین (متوفی بسال ۶۴۵ھ ق = **خمه**) ومعاصر بودن ابن‌عصفور (متوفی بسال ۶۶۳ھ ق = **خسج**) بوده اینك یکی ازدو تاریخ آخری را تأییدمینماید.

(ص ۸۶ ت و ۲۷۵ ج ۱۰ عن و متفرقات ذریعه)

ابن‌الحاج **شیث بن ابراهیم** - بن محمد بن‌حیدرهٔ قفطی قناوی، یا قباوی، ملقّب به **ضیاءالدین** ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌الحاج**، از اکابر ادبای اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه نحوی لغوی عروضی ، درعلوم عربیّه و فنون ادبیّه بردیگران مقدّم ، از تلامذهٔ ابوطاهر سلفی و دیگر اساتید وقت ، بسیار باوقار و نزد اکابر و امرا محترم بوده واز تألیفات او است .

۱- **الاشارة فی تسهیل العبارة** ۲- **تهذیب ذهن‌الراعی فی اصلاح الرعیة والراعی**

۳- حزالغلاصم و افحام المخاصم ۴- المعتصر من المختصر وغیرها . درسال پانصد ونود و هشتم یا نهم هجری قمری درگذشت . (کف وص ۲۷۷ ج۱۱جم)

ابن الحاج

محمد بن عبدالله - نحوی قرطبی ، معروف به **ابن الحاج**، از اکابر نحویین قرن هفتم هجرت و مشاهیر اساتید وقت بوده و از تألیفات او است :

۱- **مقاصد الکافیة** ۲- **نزهة الالباب فی محاسن الآداب** . درسال ششصد و چهل و یکم هجرت درگذشت. (کف وغیره)

ابن الحاج

محمد بن محمد - بن محمد بن حاج عبدری فارسی ، یا فاسی قیروانی تلمسانی، معروف به **ابن الحاج**، مکنّی به **ابوعبدالله** ، فقیه محدّث مالکی مذهب، ازاکابرمشایخ وقت ، زهد و ورع او مشهوربود . نخست ازمشایخ بلادخود استماع حدیث کرد، اخیراً بمصررفته وباگروهی ازصلحا وارباب حقیقت ملاقات وبا اخلاق ایشان متخلّق و فنون طریقت را از ایشان اخذ نمود واز تألیفات او است :

۱- **شموس الانوار وکنوزالاسرار** در سحر و طلسمات ۲- **المدخل** یا **مدخل الشرع الشریف علی المذاهب الاربعة** که کتابی است کثیرالفائدة ، معایب و بدعتهائی راکه اغلب از قبیل منکرات مسلّمه وبعضی نیز از قبیل شبهات بوده ومردم مرتکب آنها هستند درآن کتاب کشف وبیان نموده است . این هردوکتاب درمصر چاپ شده و وفات ابن الحاج در جمادی الاولی هفتصد وسی وهفتم هجرت درهشتادسالگی یا بیشتر درقاهره واقع گردید .

(ص ۲۳۷ ج ۴ کمن وغیره)

ابن حاجب

عثمان بن عمر بن ابی بکر بن یونس - مصری اسکندری دمشقی، کردیّ الاصل ، مالکیّ المذهب ، جمال الدین اللّقب ، ابوعمرو الکنیة ، ابن حاجب الشهرة ، اسنویّ الولادة ، فقیه اصولی قاری نحوی ، ازمشاهیر فقها و ادبا و اصولیّین و نحویّین مالکیّه میباشدکه بسال پانصد و هفتادم یا هفتاد و یکم هجرت درقصبهٔ اسنا ازبلاد صعید مصرمتولد شد . دراوائل زندگانی اصول عربیّه وفنون ادبیّه و وجوه قرائات را از شاطبی و ابن البناء اخذکرد ، قرآن مجید را حفظ و فقه

مالکی را نزد ابومنصور ابیاری تکمیل ومتقن نمود، در اندك زمانی در اثر فطانت وذکاوت و جودت قریحه در اغلب علوم وفنون متداوله متبحّر وازکثرت تبحّر به **علامه** مشهور گردید، دیری درمدرسهٔ فاضلیّهٔ قاهره تدریس کرد، اخیراً بدمشق رفته ودرمسجد امویّه مشغول تدریس و مرجع استفادهٔ اکابر شد .

و قاضی ابن‌خلّکان گوید که ابن‌حاجب چندین مرتبه برای ادای شهادت حاضر محضر قضاوت گردید ، از هرمسئلهٔ مشکل عربی که از وی سؤال میکردم جوابی شافی و وافی‌داده وباکمال وقار ومتانت حرف‌میزد . تألیفات وآثار قلمی‌طریفهٔ منیفهٔ ابن‌حاجب بهترین معرّف کمالات علمیّه‌اش می‌باشند :

۱- **الامالی** که به امالی ابن‌حاجب معروف ، تفسیر بعضی ازآیات قرآنیه وبسیاری از فوائد نحویهٔ مربوطه بچندین جا از دوکتاب مفصل وکافیه را حاوی ، یك نسخه ازآن درخزانهٔ مصریه وچند نسخه نیز درکتابخانه‌های استانبول ویك نسخه نیز برقم ۲۵۵۲ درخزانهٔ بانکی‌فور موجوداست ۲- **الشافیة** درصرف که‌ازمهمترین‌کتب‌صرفیه‌است ۳- **شرح‌شافیهٔ‌مذکور** ۴- **شرح کافیهٔ ذیل** ۵- **شرح مفصل زمخشری** که نامش **ایضاح** است ۶- **شرح وافیهٔ‌ذیل** ۷- **الکافیة** درنحو که آن نیز مثل شافیه از مهمترین‌کتب نحویه وهردو، محل استفاده و توجه اکابر وشروح بسیاری برآنها نوشته‌اند و هردو بارها درمصر و هند و ایران مستقلا و با شروح متعلقه بآنها چاپ شده‌اند ۸- **مختصرالاصول** یا **مختصرالمنتهی** که به **مختصر ابن‌حاجب** و **مختصر حاجبی** معروف ومحل توجه فحول بوده و قطب‌الدین شیرازی و ملاسعد تفتازانی و جمعی وافر از اکابر شروح‌بسیاری برآن‌نوشته‌اندکه اشهر ازهمه شرح‌مختصرعضدی تألیف عضدالدین‌ایجی سابق‌الذکر است و این‌کتاب مختصر المنتهی ملخص‌کتاب منتهی السؤال مذکور ذیل میباشد ۹- **المقصد الجلیل فی‌علم‌الخلیل** که قصیده‌ایست در عروض ۱۰- **منتهی‌السؤال والامل فی‌علمی‌الاصول والجدل** ۱۱- **الوافیة** که منظومهٔ‌کافیهٔ فوق است وغیراینها .

اشعار علمیّهٔ طریفهٔ ابن‌حاجب نیز بسیار وبا اینکه نقل آنها مستلزم اطناب و خروج از وضع‌کتاب است بازهم تکثیر فائدهٔ علمی را در نظرگرفته و دوفقره ازآنها را ثبت‌اوراق می‌نماید : **در اسامی اقداح عشرهٔ** معموله درزمان‌جاهلیّت‌که بعضی‌ازمفسّرین کلمهٔ ازلام ازآیهٔ سیّم سورهٔ مبارکهٔ مائده را هم بدانها تفسیر کرده‌اندگوید :

هی فـذو توأم و رقیب	**ثم حلس ونافس ثم مسبل**
والمعلی والوغد ثم سفیح	**و منیح و ذی‌الثلثة تهمل**

و لکل ممن عداها نصیب مثلـــه ان تعـــداول اول

در توضیح اجمالی این جمله گوئیم : ازعادات معمولهٔ زمان جاهلیّت بوده است که ده تن از ایشان یك شتر را میکشتند ،گوشت آن را ببیست و هشت حصّه قسمت میکردنـد ، بموجب ده قرعه که به **قداح عشره** موسوم بوده ودر سه تا از آنها کلمهٔ **وغد** و **سفیح** و **منیح** ودرهفت تای دیگر نیزهفت کلمهٔ **فذ** و **توأم** و **رقیب** و **حلس** و **نافس** و **مسبل** و **معلی** نوشته میشد تکلیف آن بیست وهشت حصّه را چنین تعیین میکردند که اصحاب سه قرعهٔ اوّلی علاوه براینکه مهمل و بی نصیب بودند تمامی بهای آن شتر را نیز اثلاثاً میدادند بخلاف اصحاب هفت قرعهٔ دیگر که بهمان ترتیب، بیست وهشت سهم مذکوررا بطورمجّانی متصاعداً می بردند چنانچه صاحب **فذ** یك سهم و **توأم** دوسهم تا صاحب معلّی هفت سهم .

در قطر المحیط و خبری کـه در مجمع البیان در تفسیر آیـهٔ سیّمی سورهٔ مائـده (**وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ**) ازحضرت صادق ع روایت کرده نیز اسامی ذی نصیب و بی نصیب قداح عشره بهمان قرار ابن حاجب میباشد ولی در ترتیب آنها در خبر مذکور مسبل و نافس و حاس و رقیب را بهمین ترتیب سیّمی و چهارمی و پنجمی و ششمی شمرده ودر قطر هم گوید نافس (که درترتیب ابن حاجب پنجم است) بزعم بعضی چهارم بوده ومسبل را هم (کـه در ترتیب ابن حاجب ششم است) ما بین ششم و پنجم بودن مردّد گرفته و بنا برتفسیر مذکور درآیهٔ مزبوره نهی صریح از این برد و باخت فرموده است .

از اشعار علمی مفید ابن حاجب قصیدهٔ نونیّه ایست که درشمارهٔ مؤنّثات سماعیهٔ مشهورهٔ زبان عرب سروده وآنها را بنام واجب التأنیث و جایزالتأنیث بدو قسمت کرده که بعقیدهٔ او اوّلی شصت تمام و دویمی هفده تا است ، لکن چنانچه ذیلاً اشاره خواهیم کرد بعضی از افراد هردو قسمت ، محل خلاف بعضی از اهل فن بوده و بهرحال حفظ آن برای محصلین و اهل علم عربیّت درغایت اهمیت است :

نفسی الفداء لسائل و افانی بمسائل فـــاحت کغصن البان
اسماء تـــأنیث بغیر علامـــة هی یـــافتی فی عرفهم ضربان
قد کان منها مایؤنث ثـم ما هو ذوخیـــار لاختلاف معان
اما التی لابد من تأنیثهـــا ستون منهـــا العین والاذنان

والنفس۱ ثم الدار ثم الدلو من — اعدادها والسن والکتفان
و جهنم ثم السعیر و عقرب — والارض ثم الاست۲ والعضدان
ثم الجحیم و نارها ثم العصا — والریح منها واللظی ویدان
والغول والفردوس والفلک۳ التی — فی البحر تجری وهی فی القرآن
و عروض شعر۴ والذراع و ثعلب — والملح ثم الفاس۵ والورکان۶
والقوس ثم المنجنیق و ارنب — والخمر ثم البئر والفخذان
وکذاک فی ذهب وفهر۷ (ذئب وفهد خا) حکمهم — ابدا و فی ضرب۸ بکل مکان
والعین للینبوع۹ والدرع۱۰ التی — هی من حدید قط والقدمان
وکذاک فی کبد۱۱ وفی کرش۱۲ وفی — سقر و منها الحرب والنعلان
وکذاک فی فرس وکأس۱۳ ثم فی — افعی و منها الشمس والعقبان۱۴
والعنکبوت تحوك والموسی۱۵ معا — ثم الیمین۱۶ و اصبع الانسان
والرجل منها والسراویل۱۷ التی — فی الرجل کانت زینة العریان
وکذا الشمال۱۸ من الاناث و مثلها — ضبع۱۹ و منها الکف والساقان

اما اللذی قد کنت فیه مخیرا — هو کان سبعة عشر فی التبیان
السلم۲۰ ثم المسك۲۱ ثم القدر۲۲ فی — لغة و منها الحال۲۳ کل اوان
واللیث منها والطریق وکالسری۲۴ — و یقال فی عنق کذا و لسان
وکذا السماء وکالسبیل مع الضحی — ثم السلاح لقاتل طعان
والحکم هذا فی القفا ابدا وفی — رحم۲۵ و فی السکین والسلطان

۱- بمعنی معروف روح و نفس ناطقهٔ انسانی ، اما بمعنی شخص ، مذکر است
۲- است بکسر اول نشستنگاه ۳- یعنی فلک بروزن قفل بمعنی کشتی ، اما بروزن فرس مذکر است ، لکن بروزن قفل نیز ظاهراً بنوشتهٔ قطرالمحیط واجب التأنیث نبوده وجایزالوجهین است ۴- و همچنین عروض اسم مکه و اسم مدینه ۵- بروزن فلس تبر
۶- تثنیهٔ ورك بروزن خجل ، سرین ۷- بروزن حبر سنگ کوچك ۸- بروزن فرس عسل سفید ۹- یعنی بمعنی ینبوع و قنات ، اما عین بمعنی چشم درشعر چهارمی فوق مذکور شد و عین بمعانی دیگر هم مذکر است ۱۰- بروزن حبر بمعنی زره ، لکن بنوشتهٔ قطرالمحیط جایزالوجهین است و اما درع بمعنی پیراهن مذکر است ۱۱- بروزن خجل جگر ، این هم بنوشتهٔ بعضی جایزالوجهین است ۱۲- بروزن حبر شکنبه
۱۳- بروزن فلس جام پرازشراب ، خالی را قدح گویند ۱۴- تثنیهٔ عقب بروزن خجل پاشنه و پی پا ۱۵- تیغ دلاکی ۱۶- دست راست ، همچنین یسار بمعنی دست چپ لکن ناظم آنرا نگفته است ۱۷- بمعنی شلوار و زیرجامه واین هم بنوشتهٔ بعضی جایزالوجهین است ۱۸- بکسر اول دست چپ ۱۹- بروزن عضد کفتار ۲۰- بروزن حبر و فلس آشتی وبعضی آنرا واجب التأنیث دانند ۲۱- بروزن حبر مشگ واما بروزن ومعنی دیگر مذکر است ۲۲- بروزن حبر دیك و بعضی آنرا نیز واجب التأنیث شمرده اند
۲۳- یعنی حال بمعنی وقت واوان ۲۴- بروزن دعا راه رفتن درشب ۲۵- بروزن خجل بچه دان

و قصیدتی تبقی و انسی اکتسی ثوب الفناء وکل شیء فان

درشرح حال علی بن محمد سخاوی ازکتاب روضات‌الجنّات ازکتاب درّ منثور شیخ‌علی سبط‌الشهید نقل کرده است‌که جدّ او شهید ثانی همین قصیده را بسخاوی مذکور نسبت داده وبعد از بیت‌آخری مذکور این بیت را نیز افزوده است :

و اقمت ذکرالرب ارجو عفوه والله یغفر زلة الانسان

مخفی نماندکه مؤنّثات سماعیّه منحصر بهمین هفتاد وهفت نبوده وچنانچه اشاره‌نمودیم گویا نظر ناظم بتعداد مشهورات‌آنها است . چون ابوبکر پدر صاحب‌ترجمه، حاجب و دربان امیرعزّالدین صلاحی بوده بهمین جهت او هم به ابن‌حاجب شهرت یافته است .

وفات او روز شانزدهم یا بیست و ششم شوال ششصد و چهل و ششم هجری‌قمری در اسکندریّه واقع شد و درخارج باب‌البحر در مقبرهٔ شیخ صالح بن ابی‌شامه مدفون گردید، لکن مشهورآنکه در واقعهٔ هلاکوخان، ابن‌حاجب با چند تن دیگر ازعلمای عامّه دربغداد مقتول‌گردیده‌است، در روضات‌الجنّات نیز این‌قول را بکتاب‌تحفةالابرار حسن بن علی طبرسی صاحب کامل بهائی از علمای امامیّه نسبت میدهند ، از حاشیهٔ شرح جامی عصام نیزآن را استظهارکرده ودر قصص‌العلما هم کیفیّت قتل اورا با بعضی از جریانات دیگر مبسوطاً نگارش داده است ، لکن خود صاحب روضات قول اوّل را که وفات دراسکندریّه میباشد تقویت‌کرده وقول دویمی مشهور را شدیداً انکارمینماید ودرمقام‌جمع بین‌القولین‌احتمال‌داده‌که درآن زمان دوتن ازعلمای‌اهل‌سنّت با بن‌حاجب شهرت داشته‌است یکی همین‌ابن‌حاجب عثمان‌بن‌عمر مشهورکه پیش‌ازاستیلای‌هلاکوخان در اسکندریّه وفات یافت ، دیگری هم دربغداد بقتل رسید والله‌العالم .

(س ۴۶۸ ت و ۳۴۰ ج ۱ کا و ۴۵ هب و ۳۱ ج ۱ فع و ۶۱۶ ج ۱ س وغیره)

ابن‌الحاجة رجوع به ابن‌حجت‌علی بن‌احمد بن محمد شود .

ابن‌الحاشر احمد بن عبدالواحد - بعنوان ابن‌عبدون احمد خواهدآمد.

ابن‌حبان (بروزن عطّار) محمد بن احمد، فقیه محدّث حافظ ، مکنّی به ابوحامد یا ابوحاتم، از فقها ومحدّثین اواسط قرن‌چهارم‌شافعیّه

میباشدکه درطبّ و نجوم و دیگر علوم متداوله نیز بی‌بهره‌نبود ، برای تحصیل‌علم‌سالها از مولد خود شهر بست از بلاد سیستان مسافرتهاکرد ، عاقبت قاضی سمرقند شد، اخیراً بتهمت زندقه از قضاوت منفصل و بنقـل حدیث پرداخت تا در سیصد و پنجاه و چهارم هجری قمری در هشتاد سالگی درگذشت وازتألیفات او است :

۱- **التقاسیم والانواع** در حدیث ۲- **الثقات** ۳- **روضـةالعقلاء و نزهة الفضلاء** ۴- **المسندالصحیح** ۵- **مشاهیر علماءالامصار** وغیرها و رجوع بعنوان‌ابوالشیخ‌هم‌نمایند. (کف وص ۶۱۶ ج ۱ س وغیره)

ابن‌الحبی محمد بن موسی - بعنوان سیبویه درباب‌اوّل(القاب) مذکوراست.

ابن‌حبیب طاهر بن حسن - بعنوان زین‌الدین درباب‌اوّل(القاب)مذکوراست.

ابن‌حبیش عبدالرحمن - بن محمد بن عبدالله بن یوسف بن ابی‌عیسی بن حبیش انصاری اندلسی مرسی قاضی محدّث نحوی ، مکنّی به ابوالقاسم، از ادبا و محدّثین انـدلس میباشدکـه نخست در جزیرهٔ شقر و اخیراً در شهر مرسیه از بلاد اندلس قضاوت نمود ، درآن نواحی درعداد ائمهٔ حدیث وغریب‌الحدیث معدود بود، کتاب المغازی درچند جلد تألیف داده ودرسال‌پانصد وهشتاد وچهارم هجری قمری درگذشت . (ص ۴۲۶ روضات‌الجنات)

ابن‌الحجاج حسین بن احمد بن حجاج - یا احمد بن‌محمد بن‌جعفر بن‌حجاج، شیعی امامی ، کاتب بغدادی نیلی، مکنّی‌به ابوعبدالله ، معروف به ابن‌الحجاج ، ادیبی‌است فاضل شاعر ماهر، با سید مرتضی و سید رضی معاصر، درعهد دیالمه از اکابر واز شعرای صمیمی اهل‌بیت رسالت ص، اشعارش طبیعی وخالی‌ازتصنّع وتکلّف‌بود .گویندکه‌ابن‌الحجاج وامرءالقیس درفنّ‌شاعری دریك درجه وهریك‌مخترع طریق خاصی بوده‌اند و ثالثی ندارند . ابن‌الحجاج درهجو اعداء دین هم اشعاری گفته و لکن غالب اشعارش در هزل و مطایبه بوده ودرجدّ نیز اشعار بسیاری دارد . روزی بحسب دعوت بهمراهی جمعی مهمان رفت ، احضار غذا در خانهٔ میزبان قدری دیر شد

پس ابن‌الحجاج این دوشعررا انشاء نمود :

یا ذاهبا فی‌داره جائیا	من غیرمعنی لاولا فائدة
قدجن اضیافك من جوعهم	فاقرء علیهم سورة المائدة

قصیدهٔ فائیهٔ او که هشت اندرهشت و بشصت وچهار بیت مشتمل ودرمدح حضرت امیرالمؤمنین ع سروده مشهور وازلطائف قصائد میباشد و بعضی‌ازابیات آنرا محض تبرّك وتیمّن زینت‌بخش اوراق می‌نماید :

یا صاحب‌القبة البیضا علی‌النجف	من زار قبرك واستشفی‌لدیك شفی
زوروا اباالحسن الهادی لعلکم	تحظون بالاجر والاقبال والزلف
اذا وصلت فاحرم قبل مدخله	ملبیا واسع سعیا حوله وطف
حتی اذا طفت سبعا حول قبته	تأمل الباب تلقا وجهه فقف
و قل سلام من‌الله السلام علی	اهل‌السلام و اهل‌العلم والشرف
انی اتیتك یا مولای من بلدی	مستمسکا من حبال‌الحق بالطرف
راج بانك یا مولای تشفع لی	و تسقنی من رحیق شافی اللهف
لانك العروة الوثقی فمن علقت	بها یداه فلن یشقی ولم یخف
وانك الآیة الکبری اللتی‌ظهرت	للعارفین بانواع من‌الطرف
و قصة الطائر المشوی عن انس	تخبر بما نصه المختار من شرف
لا قدس الله قوما قال قائلهم	بخ بخ لك من فضل ومن شرف
ویا یعوك بخم ثم اکدها	محمد بمقال منه غیر خفی
عاقوك واطرحوا قول‌النبی ولم	یمنعهم قوله هذا اخی خلفی
هذا ولیکم بعدی فمن علقت	به یداه فلن یخشی ولم یخف

تاآنکه عنان‌قلم را بطرف ابن سکره محمد بن عبدالله آتی‌الذکر که منافرت مابین‌ایشان مثل منافرت جریر و فرزدق معروف است معطوف داشته وگوید :

قل لابن سکرة ذی‌البخل والخرف	عن ابن‌حجاج قولا غیرمنحرف
یاابن‌البغایاالزوانی‌العاهرات‌ومن	سلقلقاتهم قد حضن من خلف

درآخر قصیده‌گوید :

بحب حیدرة الکرار مفتخری	به شرفت و هذا منتهی شرفی

یك مجلّد از دیوان‌ابن‌الحجاج‌که حاوی قصائد دالیّه و رائیّهٔ او است در موزهٔ بریتانیا

موجود میباشد و بعضی گویند دیوان ابن الحجاج حسین، ده مجلّد بوده که سید رضی آن را منتخب کرده و **الحسن من شعرالحسین** نامیده است . بدیع اسطرلابی سابق الذکر هم آن دیوان را بیکصد وچهل ویك باب که هر بابی در یکی ازفنون شعریّه میباشد مرتّب نموده وآن را **درة التاج فی شعرابن الحجاج** نام کرده و نسخهٔ آن در پاریس است .

از نوادر قضایا که درروضات الجنّات از کتاب درّ النّضید سید جلیل القدر زین الدین علی بن عبدالحمید نجفی حسینی صاحب کتاب الانوارالمضیئة نقل کرده ودلیل غایت جلالت وتقرّب ابن الحجاج نزد خانوادهٔ عصمت ع میباشد آن که : پس از آنکه سلطان مسعود بن بویهٔ دیلمی در نجف حصار صحن مقدّس مرتضوی ع را بنا نهاده واز تعمیرات قبّهٔ مبارکه فراغت یافت داخل حرم مبارك شده باکمال ادب نشست، درآن حال ابن الحجّاج درمقابلش دم در مبارك حرم ایستاده وشروع بخواندن همین قصیدهٔ فائیّه کرد تا به هجویّات بعضی از معاندین که درضمن قصیده بوده رسید ، سید مرتضی که نیز حاضر بوده در غلظت شد واز خواندن آنها درحضورمبارك حضرت امیرالمؤمنین ع صریحا نهی فرمود ابن الحجاج نیز درهمانجا قطع کلام نمود . شب آن حضرت را درخواب دید که تسلیت خاطرش داده وفرمود دلتنگ مباش که سیدمرتضی را امر کردیم برای اعتذار بخانهٔ تو آید وتو استقبالش نکن که او بتو واردشود تصادفاً همان شب سید نیز حضرت رسالت ص وائمّهٔ اطهار ع را درخواب دیده و سلام داد ، لکن توجهی ندیده واز این جهت افسرده شد ، عرض نمود که ای موالی من، من بنده وفرزند شما هستم و بچه سبب سزاوار این عدم توجه شده ام فرمودند محض بجهت شکستن خاطر شاعر ما ابن الحجاج، اینك بمنزلش رفته واعتذار کن، نزد ابن بویه اش برده وخاطر ابن بویه را نیز ازعنایتی که دربارهٔ وی داریم مستحضر گردان پس سید از خواب بیدار شد و حسب الامر جهان مطاع ، در دم برخاسته و رفته و درحجرهٔ ابن الحجاج را زد ، ابن الحجّاج ندایش کرد که یاسیدی همان کسی که ترا نزد من فرستاده مرا نیز امر کرده است که بسوی تو بیرون نشده و استقبالت نکنم سید گفت بلی اطاعت امر ایشان واجب است . سید وارد شده و اعتذار نمود، اورا پیش ابن بویه

برده و قصهٔ خوابی راکه دیده بودند بدو نقل نمود و مشمول انعام وی گردید و بامر او همان‌قصیده‌را ازاوّل‌تاآخر فروخواند. **ابن‌الحجاج** روزسه‌شنبه بیست وهفتم‌جمادی‌الاخرهٔ سیصد ونود و یکم هجری قمری در شهر نیل ما بین بغداد وکوفه وفات یافت و بوصیّت خودش جنازه‌اش ببغداد نقل شد ، در سمت پایین پای حضرت امام موسی بن جعفر ع دفن گردید و برقبر او نوشتند : **وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید** و سید رضی قصیده‌ای در مرثیه‌اش انشا نموده است .

(ص ۲۳۹ ت و ۵۴ هب و ۱۷۰ ج ۱ کا و ۲۰۶ ج ۹ جم و ۲۲۸ لس وغیره)

ابن‌الحجاج **مسلم بن حجاج** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **قشیری مسلم** مذکور است .

ابن‌حجام **محمد بن عباس** - یا عیاش‌بن علی‌بعنوان **ابن‌ماهیار** خواهدآمد.

ابن‌حجت **ابوبکر بن علی بن‌عبدالله** - یا محمد بن حجت، حمویّ‌الولادة، قادریّ‌المسلك ، حنفیّ‌المذهب ، تقیّ‌الدّین‌اللّقب ، **ابن‌حجت** الشهرة، ازفضلای‌قرن نهم هجرت میباشدکه ادیبی‌است شاعر ماهر، درفنون شعر و ادب عارف، درنظم ونثر بصیر. مدایحی درحق‌اکابردمشق گفته و ابن‌حجر اورا شاعرانحصاری عصر خود معرفی‌کرده است و ازآثار قلمی ابن‌حجت است :

۱- **امان‌الخائفین من امة سیدالمرسلین** ص ۲- **بدیعیه**که قصیده‌ایست درمدح‌حضرت رسالت ص ، بیکصد و چهل وسه بیت مشتمل، یکصد وسی وشش نوع ازمحسنات بدیعیه‌را حاوی، خود ناظم‌آن را تقدیم ابی‌بکر نامیده وشرحی بنام **خزانةالادب** برآن نوشته ودرقاهره با همین شرح چاپ شده است ۳- **تخمیس مناجات عبدالرحمن‌سهیلی** سابق‌الذکر ۴- **ثمرات‌الاوراق فی‌المحاضرات**که بزبدهٔ نوادر و حکایاتی‌که درمجالس و محافل بدانها حاجت افتد مشتمل ودر حاشیهٔ محاضرات‌الادبای راغب اصفهانی درقاهره چاپ شده است ۵- **جنی‌الجنتین**که نام دیوان او و حاوی اشعاری‌است‌که خود او و یا دیگران درمدحیه‌گفته‌اند ۶- **خزانةالادب و غایةالارب** که مذکورشد ۷- **دیوان‌شعر**که ذکرگردید ۸- **قهوةالانشاء** ۹- **کشف‌اللثام عن‌وجه‌التوریة والاستخدام**که دربیروت چاپ و بعد از شرح انواع و اقسام توریة بعضی از اشعار خود راکه حاوی اقسام مذکوره میباشد ذکرکرده است . وفات ابن‌حجت بسال هشتصد و سی

و هفتم هجرت در بیشتر از شصت سالگی واقع گردید .

(کف وص ۵۵ هب و ۶۷۵ هر و ۷۶ مط)

ابن‌حجت **احمد بن محمد** - بن‌محمدبن‌محمد، قرطبی، مکنّی به **ابوجعفر**، نحوی قاری محدّث حافظ محقّق واعظ زاهد متورع متواضع، معروف به **ابن‌حجت** و **ابن‌ابی‌حجت**، از اکابر اساتید وقت ، زهد و ورع وکثرت فضل او مشهور ، قرآن و نحو و حدیث را در قرطبه خوانده پس مدتی دراشبیلیه متصدی‌قضاوت و وعظ و خطابه بود تا بسال ششصد و چهل ودویم یا سیّم هجرت درهشتادتمام یا هشتاد ویك سالگی درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **تسدیداللسان** در نحو ۲- **الجمع بین الصحیحین** صحیح بخاری وصحیح مسلم وغیرها .

(کف وص ۸۷ت و ۵۵ هب)

ابن‌حجت **شیخ‌زین‌الدین** - بن علی بن‌احمد شهیدثانی رجوع بذیل شود .

ابن‌حجت **علی بن احمد** - بن محمد بن‌جمال‌الدین بن‌تقی‌الدین بن‌صالح، ملقّب به **نورالدین**، معروف به **ابن‌حجت**، یا بنوشتهٔ بعضی **ابن‌الحاجة**، والد ماجد شهید ثانی سابق‌الذکر واز افاضل عصر خود بود ، شهید هم مقداری از فقه و علوم عربیّه را از وی خوانده وهرروز نسبت باندازهٔ محفوظات‌علمی وظیفه‌ای مقرّری از وی داشت ، بسال نهصد و بیست و پنجم هجری قمری درچهارده سالگی شهید وفات یافت . جمیع اجداد شهید ازاکابر علمی وقت خود و جدّ اعلایش شیخ‌صالح مذکور هم از تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی بوده‌است . از بعضی کلمات روضات‌الجنّات‌استظهارمیشودکه خود **شهید ثانی شیخ زین‌الدین** بن علی را نیز **ابن‌حجت** گویند .

(نی و سطر ۱۹ ص ۱۲۹ ت و اطلاعات متفرقه)

ابن‌حجت **علی بن عبدالله** - همان ابن‌حجت ابوبکر مذکور فوق استکه دربعضی ازمواضع کشف‌الظّنون نامش را علی بن عبدالله نوشته و ابوبکر را کنیه قرار داده است .

ابن‌حجر **احمد بن علی بن‌حجر** - ذیلاً بعنوان **ابن‌حجر عسقلانی** مذکوراست.

ابن‌حجر **احمد بن‌محمدبن‌علی** - ذیلاً بعنوان **ابن‌حجر هیثمی** مذکوراست.

ابن‌حجر **امرءالقیس** - از شعرای نامی زمان جاهلیّت و یکی از اصحاب سبعهٔ معلّقه میباشد. بااینکه درباب‌اوّل بهمین‌عنوان **امرءالقیس** نگارش داده‌ایم بازهم‌گوئیم‌چنانکه مذکورشده نامش **جندح** یا **سلیمان** پسر **حجر** (بروزن قفل)کندی، حکمران بنی‌اسد درحیره و تهامسه وبنوشتهٔ قاموس یازده تن بهمین‌عنوان امرءالقیس معروف هستندکه هشت تن ازایشان ازمشاهیر شعرا بوده‌اند وهمهٔ ایشان را در مقام نسبت ، **امرئی** و فقط **ابن‌حجر را مرقسی** گویند (که از مجموع دوکلمه ، یك کلمه اشتقاق داده وحرف نسبت را بدان الحاق نمایند مثل **عبدری** گفتن در نسبت به عبدالرحمن و نظائرآن) .

شمنی ، درحاشیهٔ مغنی در وصف امرءالقیس‌گویدکه مادرش درشیرخوارگی او مرد ، بواسطهٔ پیدا نشدن دایه ومرضعه با شیر سگش تربیه نمودند این‌بودکه درموقع عرق‌کردن‌بوی‌سگ از وی‌میآمد . امرءالقیس بواسطهٔ معاشقه با نامادری‌خود وغزلهائی که دربارهٔ او سروده بوده از طرف پدرش مطرود شد ، مدتی درمیان قبائل عرب امرار وقت نمود ، اخیراً بعزم انتقام از پدر ویا بنوشتهٔ بعضی ، بعدازکشته شدن پدرش بعزم خونخواهی پدر و ضبط تخت موروثی‌او بدستیاری بعضی ازقبائل عرب بولایت بنی‌اسد که مقرّ حکومت پدرش بوده حمله برد ، بعد ازاندك محاربه‌کسانش فرارکردند، او نیز ناچار بقیصرروم پناهنده‌شد، اخیراً بواسطهٔ تغزّل بادخترقیصر ویا موافق‌آنچه درعنوان امرءالقیس اشاره شد بتهمت هجوکردن قیصر محکوم باعدام‌گردید ، درآن حال‌که در انقره بوده پیراهن سمّ‌داری برسم خلعت شاهانه با نهایت احترام برای او فرستادندکه بمجرّدپوشیدن‌آن، بدنش دراثر سمّ ریش شده ودرگذشت وپسران‌او زمان اسلام را درك کرده‌اند . دیگر مزایای حال اورا تحت عنوان امرءالقیس نگارش داده‌ایم .

(صف وص۱۰۳۵ ج ۲ س و۲۵۹۹ ج ۱ فع وغیره)

ابن‌حجر عسقلانی **احمد بن علی بن حجر-** یا موافق آنچه درصفحهٔ الحاقی باوّل‌جلد اوّل درر کامنه نوشته احمد بن علی بن محمد بن محمد بن‌علی بن احمد ، مشهور به **ابن‌حجر** (بروزن قمر) عسقلانیّ‌الاصل ، مصریّ‌الولادة والاقامة ، مکّیّ‌الاقامة، اشعریّ‌الاصول، شافعیّ‌الفروع ، **شهاب‌الدین** اللّقب ، **ابوالفضل** الکنیة، **ابن حجر** الشّهرة ، فقیهی است محدّث حافظ رجالی ادیب کامل جامع واز اکابر فقها و محدّثین شافعیّهٔ قرن نهم هجرت میباشد . وی بسال هفتصد وهفتاد وسیّم هجرت درمصر ویا دربلدهٔ عسقلان از اعمال فلسطین درساحل بحر شام (که به عروس‌الشّام هم موسوم واز سرحدات مسلمین بوده و مشهد رأس‌الحسین ع هم درآنجا است) متولد شد، بعداز تحصیل مقدمات متداوله و حفظ قرآن مجید هریك از فقه و اصول و حدیث و عروض و ادبیّات و فنون متداوله را نزد اسانید وقت متقن داشت ، ریاست بلامعارض مذهبی بدو منتهی وگاهی درکلمات بعضی از اجلّه به **قسطلانی** نیز موصوف بود ، غالباً در مصر و قاهره و بلاد مصر اقامت داشت ، **شیخ‌الاسلام** و **قاضی‌القضاة** آن نواحی بوده و اخیراً مدتی هم درمکّه مجاورت نمود، اغلب اوقات‌او دربلاد مصر و شام وحجاز درعلم‌حدیث مصروف میشد ، **حافظ وقت** بدو منحصر واکثر تألیفاتش‌نیز که ازصد وپنجاه متجاوز است درآن‌علم شریف میباشد :

۱- **الاصابة فی‌تمییز الصحابة** تمامی اصحاب راکه در اسدالغابة و استیعاب و ذیل‌آن هست نقل و بسیاری را هم بدانها افزوده و این‌کتاب در مصر و قاهره وکلکته طبع شده است ۲- **الامالی الحلبیة** که درشهر حلب املاکرده و اکثرآنها حدیث‌است ۳- **انباءالغمر فی‌ابناء العمر** در تاریخ ۴- **بذل‌الماعون فی‌فضل‌الطاعون** که حاوی احادیث وارده در طاعون و شرح آنها است ۵- **بلوغ‌المرام من احادیث الاحکام** که درهند و قاهره چاپ شده است ۶- **تبصیر المنتبه فی‌تحریر‌المشتبه** ۷- **تقریب التهذیب فی‌اسماء الرجال** ۸- **تهذیب تهذیب الکمال فی‌معرفة الرجال** که درحیدرآباد و دهلی چاپ شده‌است ۹- **الدرر‌الکامنة فی‌اعیان‌المأة‌الثامنة** که درحیدرآباد هند درچهار مجلد چاپ شده‌است ۱۰- **شرح نخبة‌الفکر فی‌مصطلح اهل‌الاثر** که در قاهره چاپ شده است ۱۱- **طبقات المدلسین** که نامش **تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس** بوده ودرقاهره چاپ شده‌است ۱۲- **فتح‌الباری فی‌شرح‌صحیح‌البخاری** که در دهلی و قاهره چاپ و بتنهائی در اثبات تبحر مؤلفش کافی است ۱۳- **القول المسدد**

فی‌الذب عن مسندالامام احمد ۱۴- الکافی الشافی فی‌تخریج احادیث‌الکشاف که در آخر جلد چهارم خود تفسیرکشاف در مصر چاپ شده است **۱۵- لسان‌المیزان** در رجال که در حیدرآباد چاپ شده است **۱۶- مناقب‌الامام الشافعی ۱۷- نخبة‌الفکر فی‌مصطلح اهل‌الاثر** که‌در کلکته چاپ شده وغیراینهاکه بسیار است . **وفات ابن‌حجر** بسال هشتصد وپنجاه ودویم یا سیّم هجری قمری درقاهره واقع گردید .

(کف وص ۹۴ ت و ۶۱۶ ج ۱ س و ۳۲ ج ۱ فع و ۵۵ هب وغیره)

ابن‌حجر کندی همان ابن‌حجر امرءالقیس مذکور فوق‌است .

ابن‌حجرمکی همان ابن‌حجر عسقلانی فوق و ابن‌حجر هیثمی ذیل است .

ابن‌حجرهیثمی **احمد** - بن محمد بن علی بن حجر (بروزن قمر) **مصری سعدی**، هیثمی‌ّالولادة،مکّی‌ّالنشأة والاقامة،**ابوالعباس**الکنیة، **ابن‌حجر** الشهرة ، **شهاب‌الدین** اللّقب ، شافعی‌ّالمذهب ، درسال نهصد و نهم هجرت درمحلهٔ هیثم نام مصر متولد شد ، درحال صغر او پدرش مرد پس درتحت‌کفالت بعضی‌از اجلاّی وقت بجامع ازهر رفته و مشغول تحصیل‌گردید ، فقه شافعی واصول وکلام و ادبیّات ودیگر علوم متداوله را متقن داشت وباکابر وقت مقدّم‌شد . باآن‌تبحّرعلمی برخلاف ابن‌حجر عسقلانی فوق‌الذکر نسبت بمذهب اهل سنّت بسیار متعصّب بود ، کمر عداوت شیعه را برمیان بسته وکتاب **صواعق محرقهٔ** مذکور ذیل را در ردّ شیعه نوشت ، از سال نهصد و چهلم هجرت تاآخر عمر در مکّه اقامت کرده و مفتی حجاز بود ، بتدریس و تألیف و فتوی اشتغال داشت تا درسال نهصد وهفتاد و سیّم یا چهارم یا نود و چهارم هجرت مرد واز تألیفات او است :

۱- الاعلام بقواطع الاسلام که در مصر چاپ شده است **۲- تطهیر الجنان واللسان عن‌الخوض والتفوه بسب سیدنا معاویة بن ابی‌سفیان** که در حاشیهٔ صواعق ذیل چاپ شده است **۳- الجوهرالمنظم**(المنتظم خل) **فی‌زیارة‌القبرالمکرم** که درقاهره چاپ‌شده‌است **۴- الخیرات الحسان فی‌مناقب الامام الاعظم ابی‌حنیفة النعمان** که درمصر چاپ شده ودر رد مطاعنی است‌که غزالی‌با بوحنیفه واردآورده‌است **۵- شرح قصیدة‌البردة** که درمصرچاپ‌شده‌است **۶- الصواعق المحرقة علی اهل‌الرفض والزندقة یا الصواعق المحرقة فی‌الرد علی اهل‌البدع والزندقة** یا

الصواعق المحرقة لاخوان الابتداع والضلال والزندقة که درقاهره چاپ و یك نسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۱۷۸۳ در کتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود وصاحب مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری سابق الذکر هم کتاب **صوارم مهرقه** راکه در این اواخر در طهران چاپ شده در ردّ همین کتاب صواعق تألیف داده است وغیر اینها .

هیثمی (چنانچه اشاره شد) بمحلهٔ هیثم نام مصر منسوب و حرف سیّم آن را در کشف الظّنون ومواضع دیگر با ثای ثخذ نوشته‌اند وفقط درکتاب نورسافر با تای قرشت نوشته وگوید که نسبت آن بمحلهٔ ابوالهیتم ازسمت غربی مصر میباشدکه دراواخر مسکن ابن‌حجر بوده‌است **سعدی** نیز منسوب بمحلهٔ سعد نامی‌است درسمت شرقی مصر که مسکن اوّلی او میباشد . **اما ابن‌حجر گفتن** وی (چنانچه از عنوان فوق ظاهر میشود) بجهت مسمّی به حجر بودن جدّ عالی او میباشد و دور نیست که لفظ حجر لقب بوده و جدّ مذکورش را بهمان لقب معرفی‌کرده و اسم اصلی اورا ننوشته باشند . در نورسافر گوید ابن‌حجر گفتن بجهت آن‌است که بزعم بعضی، یکی ازاجداد او بسیارکم‌سخن بوده وبدون ضرورت حرف نمی‌زده‌است وبدین سبب اورا حجر میگفتند که‌گویا سنگی‌است درگوشهٔ خانه افتاده ، تا متدرجاً لقب مشهوری وی‌گردید واولاد او نیز با بن‌حجرمعروف‌شدند.

(کف وص ۲۸۷ نور سافر و۹۸ ت و ۵۵ هب وغیره)

ابن‌حجله **احمد بن یحیی** - بعنوان **ابن‌ابی‌حجله** نگارش یافته‌است .

ابن‌الحداد **ابراهیم بن احمد بن‌فتح** - قرطبی، مکنّی به **ابواسحق**، معروف به **ابن‌الحداد**، از قدمای علمای اندلس واز اکابر لغت و علوم عربیّه بود ، در سال سیصد و نود و نهم هجری قمری درگذشت .

(سطر ۳۱ ص ۲۱۴ ت)

ابن‌الحداد **احمد بن محمد** - حداد ، درباب اوّل (القاب) بعنوان **جمال‌الدین** مذکوراست .

ابن‌الحداد **جعفر بن موسی** - نحوی لغوی ، معروف بـه **ابن‌الحداد** ، مکنّی به **ابوالفضل**، از ادبای اواخرقرن سیّم هجرت میباشدکه درنحو

ولغت مرجع استفادهٔ جماعت بوده ودرسال دویست وهشتاد ونهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۲۰۵ ج ۷ جم و۱۹۲ ج ۷ تاریخ بغداد)

ابن الحداد

سعید بن محمد - غسانی ، مکنّی به **ابوعثمان** ، ملقّب و معروف به **ابن الحداد** ، در لغت وعلوم عربیّه دستی توانا داشت، دراکثر فنون متداوله استادکل و بالخصوص درجدل بی بدل بود واز تألیفات او است :

۱- **الامالی** ۲- **توضیح المشکل فی القرآن** ۳- **عصمة النبیین ع** وغیرها و زمان زندگانیش بدست نیامد . (سطر ۱۷ ص ۳۱۴ روضات الجنات)

ابن الحداد

محمد بن احمد بن عثمان - یا حداد اندلسی قیسی ، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن الحداد** ، از مشاهیر ادبا و شعرای قرن پنجم هجری اندلس میباشدکه **دیوانی** مرتب معروف به **دیوان ابن الحداد** **وکتابی درعروض** داشته و درسال چهارصد وهشتادم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۶۱۷ ج ۱ س)

ابن الحداد

محمد - بن احمد بن محمد بن جعفر، کنانی مصری ، فقیه قاضی شافعی، مکنّی به **ابوبکر** ، معروف به **ابن الحداد** ، ازاکابر محقّقین فقهای شافعیّه میباشدکه درنحو و لغت و تاریخ و فقه و حدیث و تفسیر و علوم قرآنیّه و فنون ادبیّه وحید عصر خود ، دارای استنباط وقوهٔ متصرّفه، مرجع استفادهٔ عامّه بود . درمصر بساط تدریس گسترده و متصدی امور قضاوت شد، نزد ملوك و امرا وعموم طبقات رعایا بسیار محترم میزیست ،کتاب **الفروع فی مذهب الشافعی** که بسیار مختصر ومدقّقانه و محقّقانه و محل حیرت ومورد توجه اکابر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند تألیف او است . بسال سیصد وچهل وچهارم یا پنجم هجری قمری درهشتاد تمام یا هشتاد ویك سالگی در مصر درگذشت . (کف وص ۳۱ ج ۲ کا و۶۱۷ ج ۱ س)

ابن الحذاء

محمد بن یحیی - بن محمد ، یا احمد ، تمیمی اندلسی قرطبی مالکی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن الحذاء** (بصیغهٔ مبالغه)

فقیه محدّث خطیب بلیغ ادیب بارع که در فنون ادبیّه بدیگران تقدّم داشته و درعلم تعبیر نیز بصیر بود واز تألیفات او است :

۱- الانباء بمعانی الاسماء ۲- البشری فی‌تعبیر الرؤیا ۳- الخطب والخطباء .

وی بسال چهارصد و دهم یا شانزدهم هجری قمری در سرقسطه درگذشت .

(کف وص ۱۰۸ ج ۱۹ جم)

ابن‌حذیفه در اصطلاح رجالی حسن بن حذیفة بن منصورکوفی است .

ابن‌حذیم (بروزن‌درهم)مردی‌است‌شاعرطبیب‌حاذق، ازقبیلهٔ بنی‌تیم‌الرباب، بمهارت درطبّ معروف و بی‌بدل وضرب‌المثل وطبیب‌ترین‌عرب بود و جملهٔ **اطب من‌ابن‌حذیم** از امثال دایره میباشد . اسم و زمانش بدست نیامد واورا **ابن‌حذام** نیزگویند . او نخستین‌کسی است‌که بربلاد فانیه وآثار باقیه‌گریه و ندبه‌کرده و دربعضی از اشعار امرءالقیس و بعضی از شعرای دیگر اشاره بهمین مطلب شده‌است . لفظ حذیم با خای نقطه‌دار مشهورتر از حای بی‌نقطه است و یا بقول بعضی ، ابن‌حذیم دونفر بوده یکی با خای نقطه‌دار و دیگری بی‌نقطه .

(مرصع و مجمع‌الامثال)

ابن‌الحر **عبیدالله** - بن حرفارس شاعر جعفی ، صاحب نسخه‌ایست‌که آنرا از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت‌کرده ، در سال شصت و هشتم هجرت مقتول‌شد ویا ازخوف دستگیری درفتنهٔ مصعب بن زبیر خودرا درفرات‌انداخته و غرق‌گردید .

(ص ۲۵۴ ج۱ نی وکتب رجالیه)

ابن‌الحریری قاسم بن‌علی - درباب اوّل (القاب) بعنوان **حریری** نگارش یافته است .

ابن‌حزم **علی‌بن‌احمد** - یا محمد بن حزم ، یا **محمد بن سعید بن‌حزم** بن غالب بن‌صالح ظاهری‌فارسی اندلسی، قرطبیّ‌الولادة، **ابومحمد** الکنیة ، امویّ‌النسب ، **ابن‌حزم** الشّهرة واللّقب، فقیهی‌است **محدّث** حافظ ادیب شاعر طبیب ماهر، از اکابر علما و ادبای اواسط قرن پنجم هجری ، درفقه و تفسیر و حدیث و

ادبیّات متداوله وعلوم بسیاری متفنّن و بهمین‌جهت درکلمات اهل فن به علامه موصوف، در ذکاوت وکثرت و سرعت حفظ وصفای قریحهٔ شعری وفنون فصاحت و بلاغت درنهایت شهرت و وحید عصر خود . نخست درمذهب شافعی‌بوده و باحکام وی عمل مینمود، اخیراً در فقه ، رویّهٔ داود بن خلف اصفهانی راکه از اهل ظاهر بوده ستوده و طریق استقلال پیمود و خودش احکام دینیّه را از ظواهر کتاب و سنّت استنباط مینموده وبهمین جهت مورد تشنیع‌فقها شد وتبعیدش‌نمودند، یاخود تبعید او بجهت بدزبانی او بوده‌که احترام هیچیك از علمای وقت را رعایت نمی‌کرد وکسی از شرّ زبان او ایمن نبود بحدّی‌که زبان او و شمشیر حجّاج بن یوسف را برادر و برابر میشمردند . عاقبت اسباب نفرت حکومت و افراد ملت را نیزفراهم‌آورد تا اورا ازمولدخود قرطبهٔ اندلس تبعید نمودند بالاخره در بادیهٔ لبله یا لبلبه نامی بسال چهارصد و پنجاه و ششم هجرت در هفتاد ودو یا سه سالگی درگذشت واز اشعار او است :

لئن اصبحت مرتحلا بجسمی	فروحی عندکم ابدا مقیم
و لکن للعیان لطیف معنی	له سأل المعاینة الکلیم

از تألیفات او است :

۱- الاحکام‌لاصول‌الاحکام ۲- اظهارتبدیل‌الیهود والنصاری فی‌التورات والانجیل وبیان تناقض ما بایدیهم من ذالك مما لایحتمل‌التأویل ۳- التقریب‌فی‌المنطق ۴- جمهرة الانساب ویك‌نسخه ازآن درخزانهٔ مصریه موجود است **۵- الفصل فی‌الملل والاهواء والنحل یا الفصل بین اهل‌الاهواء والنحل ۶- مداواة النفوس** در اخلاق و این هردو در قاهره چاپ‌شده‌است وغیراینهاکه بسیاربوده وتمامی‌مصنّفات‌اورا درحدودچهارصدکتاب‌گویند.

(کف وص۵۵ هب و۳۶۹ ج ۱ کا و۲۳۵ ج ۱۲ جم و ۶۱۷ ج ۱ س وغیره)

ابن‌حزم

محمد بن یحیی - مکنّی به **ابوالولید**، معروف به ابن‌حزم ، از مشاهیرشعرای اندلس و عموزادهٔ ابن‌حزم فوق‌بوده واز او است:

اتجزع من دمعی وانت اسلته	ومن‌نار احشائی ومنك لهیبها

بعد ازسال پانصدم هجرت درگذشت .　　(س۶۱۷ ج ۱ قاموس‌الاعلام)

ابن‌حسام خوافی ازفصحای شعرای شیرین زبان ایرانی میباشدکه اشعارش نمکین وآبدار بوده واز او است :

آن کیست که تقریر کند حال گدا را	درحضرت شاهی
کز غلغل بلبل چه خبر باد صبا را	جز ناله وآهی
هرچند نیم لایق درگاه سلاطین	نومید نیم هم
کز روی ترحّم بنوازند گدا را	گاهی بنگاهی

در سال هفتصد و سی و هفتم هجرت درگذشت و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد . خواف هم در ضمن عنوان شاه سنجان مذکور است .

(ص ۱۱۵ سفینةالشعرا و ۶۱۸ ج ۱ س)

ابن‌حسام محمد بن حسام - (مولانا)معروف به‌ابن‌حسام، ملقّب به‌شمس‌الدین، از مشاهیر شعرای قهستان بوده و منظومه‌ای‌شیوا بنام خاورنامه درغزوات حضرت امیرالمؤمنین ع دارد واز اشعار او است :

دوشم بچمن وقت سحرگه‌گذری بود	دلتنگ‌تر از شام‌غریبان سحری بود
هرذرّه‌که چون سرمه مرا در نظرآمد	برخاسته از دیدهٔ صاحب نظری بود
از طعم لب نوش دهانی اثری داشت	هرشاخ دلاویزکه اورا ثمری بود

در مجالس‌المؤمنین‌گوید وی از شعرای عالی‌مقام شیعه بوده و درنظم اشعار طبعی وقّاد داشت ، باوجود شیوهٔ شاعری ازاهل‌انقطاع وتجرّد بود، با زراعت نان می‌خورد، صباح که بصحرا رفتی اشعاری راکه تا شام میگفته دردستهٔ بیل مینوشته وبعضی اورا از اولیا دانند، قصائد بسیاری درمدح حضرت‌رسالت ص و اهل‌بیت عصمت ع‌گفته واز او است:

کسی راکه باشد سلیمان ندیم	ز دیو ستم کاره اورا چه بیم
چو با کشتی نوح گشتی درآب	برستی ز طوفان دریای آب
گرآتش بگیرد جهان ای سلیم	تو چون با خلیلی زآتش چه بیم
نخواهی‌که در ره شوی پایمال	برو جانب مصطفی جوی وآل

نخواهی کـه بـاشی زکم بودگان / مـزن دست در دامـن آلـودگان
نگیـرد دو دستـم ز راه صفـا / بجـز دامـن عتـرت مصطفـی

ای رفته آستان تو رضوان بآستین / جاروب‌فرش مسند توزلف حورعین
مـاه منیر مملکت آرای طاوهـا / شاه سریـر مسندِ اعـلای یا و سین

تا آخر که هفده بیت میباشد. وفات ابن حسام بسال هشتصد و هفتاد و پنجم هجری قمری واقع گردید.
(ص۲۵۴ لس و ۶۱۷ ج ۱ س و ۲۱۳ سفینة‌الشعرا)

ابن‌حسکه در اصطلاح رجالی علی بن حسکه است .

ابن‌الحلبی **ابراهیم بن محمد** - بعنوان حلبی **ابراهیم** مذکور شده است (در باب اوّل)

ابن‌حماد **علوی‌حسینی** - از ریاض‌العلماء همین‌مقدار نقل‌شده‌است که‌کتاب **غررالدلائل والآیات فی‌شرح‌السبع‌العلویات لابن‌ابی‌الحدید**(متوفی بسال ۶۵۵ه‍ ق = **خنه**) وکتاب **المجموع العتیق** بدو منسوب است دیگر چیزی از اسم و مشخصات دیگرش نگفته و لکن او بالقطع ، غیراز علی‌بن حماد مذکورذیل میباشد و رجوع بدانجا هم نمایند. (ص ۶۴ ج ۶ اعیان‌الشیعة)

ابن‌حماد **علی بن حماد** - بن عبیدالله بن‌حماد‌عدوی‌بصری‌بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌حماد**، از اکابر علما و فضلای ادبا و شعرای‌امامیّهٔ قرن‌چهارم هجرت میباشدکه باصدوق‌ابن‌بابویه (متوفی بسال۳۸۱ه‍ ق= **شفا**) و نظائر وی معاصر، ازمشایخ‌اجازه و روایت ابن‌الغضائری‌معروف‌حسین‌بن‌عبیدالله غضائری ونظائروی‌بود . نجاشی(متوفی‌بسال۴۵۰ه‍ ق = **تن**) اورا دیده وبایك‌واسطه از او روایت مینماید . اشعار وقصائدابن‌حمادکه درمناقب‌ومراثی‌خانوادهٔ‌عصمت وطهارت‌ع خصوصاً حضرت حسین بن‌علی ع‌گفته مشهور ودرکتب‌امامیّه خصوصاً درمنتخب طریحی و مناقب ابن‌شهرآشوب مذکور و ازآن جمله است :

قرن الاله و لائـه بولائه / لما تزکی وهو حان یرکع

سماه رب‌العرش نفس محمد — یوم‌البهال و ذاك مالایدفع
والشمس قدردت‌علیه بخیبر — وقدابتدت‌ظهر الکواکب‌تطلع
وببابل ردت علیه ولم‌یکن — والله خیرا من علی یوشع

نیز از ابیات قصیدهٔ تائیهٔ مشهورهٔ او است :

بقاع فی‌البقیع مقدسات — و اکناف بطف طیبات
و فی‌کوفان آیات عظام — تضمنها الغری المتوثقات
وفی‌الغری وبغداد وطوس — و سامرا نجوم زاهرات
مشاهد تشهد البرکات فیها — و فیها الباقیات الصالحات
ظواهرها قبور دار سات — بواطنها بدور لامعات
جبال العلم فیها راسیات — بحار الجود فیها زاخرات
معارج تعرج الاملاك فیها — وهن بکل امر هابطات
اناس تقبل الحسنات منا — بحبهم و تمحی السیئات
ولا تتقبل الصلوات الا — بحبهم ولا تزکو الزکوة
فان‌المرتضی الهادی علیا — لیقصر عن مناقبه الصفات
وزیر محمد حیا و میتا — شواهده بذالك واضحات
اخوه کاشف الکربات عنه — وقد همت الیه الداهیات
تری اسیافه یضحکن ضحکا — بها هام الفوارس باکیات
صوارمه یزوجها نفوسا — و للابدان هن مطلقات
له کفان واحدة حیات — اذا جائت و واحدة ممات
هوالبحر الذی خبرت عنه — و لکن مائه عذب فرات

تاآخرقصیده‌که مجموعاً نود ودو بیت میباشد . شیخ جلیل ابوالفتوح رازی هم درتفسیر خود با بعضی از اشعار ابن‌حماد استشهاد مینماید . ظاهر کلام مجالس‌المؤمنین آنکه این علی بن‌حماد بصری بغدادی معاصر صدوق ، غیرازعلی بن‌حماد بصری ازدی مشهور است‌که از متأخرین بوده واز ابیات قصیدهٔ بائیهٔ منسوبه به او است، (هردو از مخلصین و مدّاحین آل رسول ص بوده‌اند) .

الدهر فیه طرائف و عجائب — تتری‌وفیه‌فوائد ومصائب(تا گوید،)
و یقال یاذا الحق حقك باطل — ویقال یاذا الصدق قولك کاذب

تاآخر قصیده‌که پنجاه و هفت بیت است . بهرحال سال وفات ابن‌حماد بدست نیامد .

نگارنده‌گوید : دور نیست‌که این علی بن‌حماد ازدی همان شارح قصائد ابن‌ابی‌الحدید باشدکه فوقاً بعنوان ابن‌حماد علوی تذکر دادیم .

(ص ۱۶۱ ج ۱ قب و ۲۳۱ لس وغیره)

ابن‌الحمامی **حسن بن محمد** - بن اسماعیل بن اشناس ، مکنّی به **ابوعلی** ، معروف به **ابن‌الحمامی** بزاز ، محدّث امامی مذهب و از مشایخ خطیب بغدادی بود ، از جمعی از اکابر وقت استماع حدیث نمود واز خطیب نقل‌است که وی صحیح‌الحدیث بود الاّ اینکه مذهب رافضی داشته و درخانهٔ خود از محلهٔ کرخ بغداد، بگروه‌شیعه‌که نزد او حاضر میشدند مطاعن‌صحابه ومعایب سلف را بیان میکرده است . ذرسال چهارصد و سی و نهم هجری قمری وفات یافت .

(ص ۱۸۸ ج ۱ نی)

ابن‌حمدون **احمد بن ابراهیم** - بعنوان **ندیم** مذکور و مصطلح رجالی نیز همین است .

ابن‌حمدون **محمد** - بن حسن بن محمد بن علی ، بعنوان **بهاءالدین** در باب اوّل مذکور است .

ابن‌حمدیس **عبدالجبار** - بن ابی‌بکر بن محمد بن خمدیس صقلی ازدی ، مکنّی بـه **ابومحمد**، معروف به **ابن‌حمدیس** ، از مشاهیر شعرای اوائل قرن ششم هجری عرب میباشدکه درفنون‌شعری ماهر بود، معانی لطیف‌را با الفاظ ظریف بیان میکرده و **دیوان شعری** هم دارد ودر اظهار اشتیاق مولد خود صقلیه‌گوید :

ذکرت صقلیة والاسی	**یجدد للنفس تذکارها**
فان‌کنت اخرجت من‌جنة	**فانی احدث اخبارها**
و لولا ملوحة ماءالبکاء	**حسبت دموعی انهارها**

بسال پانصد و بیست و هفتم هجرت در هشتاد ویک سالگی درگذشت .

(ص ۶۱۸ ج ۱ س و۳۲۷ ج ۱ کا)

ابن‌الحمرة همان ابوالکلاب مذکور در باب دویم (آباء) است .

ابن‌حمزه[1]

ابن‌حمزه حسن بن حمزة بن‌علی - بعنوان مرعشی سیدحسن نگارش یافته‌است.

ابن‌حمزة عبدالله بن حمزة- بن عبدالله بن جعفر بن حسن بن علی طوسی مشهدی ، ملقّب به **نصیرالدین** ، مکنّی به **ابوطالب** ، عالم‌فاضل فقیه صالح و ثقه، ازاعیان‌علمای‌امامیّة قرن‌ششم هجرت، تألیفات‌بسیار بدو منسوب، در کلمات‌اجلّه به علامه موصوف، با شیخ منتجب‌الدین(متوفی بسال۵۸۵ھ ق = ثقه) معاصر بود، بسال پانصد وهفتاد و سیّم هجرت قطب‌الدین کیدری درسبزوار از وی درس‌خوانده وبا دو واسطه از مشایخ روایت علاّمهٔ حلّی است . سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۵۷ ج ۱ نی وکتب رجالیه)

ابن‌حمزة علی - بن حمزهٔ بصری ، لغوی نحوی ، مکنّی بـه **ابوالقاسم**، معروف‌به **ابن‌حمزة** ، ازاکابر نحو ولغت میباشدکه ردّهای‌بسیاری بجمعی از اجلاّی ایشان نوشته است وکتاب **التنبیهات علی اغالیط‌الرواة** که یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصریّه موجود میباشد تـألیف او است و درسال سیصد و هفتـاد و پنجم هجری قمری درگذشت . (ص ۱۲۵ تذکرةالنوادر)

ابن‌حمزة محمد بن احمد بن حمزة - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **شافعی صغیر** مذکوراست .

ابن‌حمزة محمد بن حسن بن حمزة - بعنوان **ابویعلی محمد بن حسن** نگارش یافته است .

ابن‌حمزة محمد - بن علی بن حمزهٔ طوسی مشهدی ، بعنـوان **عماد طوسی** نگارش یافته است .

۱ــ **ابن‌حمزه** - در اصطلاح رجال وتراجم جمعی وافر از علما و محدثین میباشد ودر اینجا بعضی‌ازمشاهیرایشان‌را تذکرداده ودیگرانرا موکول بکتب‌رجال وتراجم‌مبسوطه میداریم .

ابن‌حمزة

محمود - بن محمدحنفی‌حسینی، معروف به **ابن‌حمزة** ، ازافاضل اوائل قرن حاضرچهاردهم هجرت میباشدکه مفتی دمشق شام و سالها نقیب‌الاشراف بود ، هریك از فقه و اصول وکلام و تفسیر و معانی وبیان وحساب و فرائض و عروض و حدیث را از اساتید وقت تکمیل نمود ، فضل وکمال او مشهور و باجازات اساتید خود نایل‌آمد ، محبوب تمامی طبقات مردم و ملل مختلفه بود . علاوه برمراتب علمیّه ، اصول خط وکتابت را نیز متقن داشت ، در چندین خط متفنّن و بخطّاطی و خوشنویسی نیز شهرت یافته وگویند (والعهدة علیهم) تمامی سورهٔ فاتحه را روی دوثلث یکدانهٔ برنج نوشته بود . و از تألیفات او است :

۱- **ایضاح‌المقال فی‌الدرهم والمثقال** ۲- **تفسیرالکلام المبجل**که تفسیرقرآن‌کریم با حروف مهمله (بی‌نقطه) و نامش **درالاسرار** است ۳- **الفرائد البهیة فی‌القواعد الفقهیة** وغیراینهاکه تماماً در دمشق چاپ شده و وفات او بسال هزار و سیصد وپنجم هجرت در هفتاد سالگی واقع‌گردیده است . (ص ۱۷۰۶مط)

ابن‌حمزة

یحیی - بن حمزة بن علی بن ابراهیم علوی یمنی ، معروف به **ابن‌حمزة** ، از فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه در یمن لقب امیرالمؤمنین داشته واز تألیفات او است :

۱- **الانتصار علی علماء الامصار فی‌تقریر المختار من مذاهب الائمة و اقاویل الامة**که هیجده مجلد است ۲- **الطراز المتضمن لاسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز** که درقاهره‌چاپ‌شده‌است و بسال‌هفتصد وچهل‌ونهم‌هجری‌قمری درهشتادسالگی‌درگذشت.

(ص۱۹۴۴مط)

ابن‌حمویه

ابراهیم‌بن‌سعدالدین- در باب‌اوّل(القاب) بعنوان‌حموئی‌مذکوراست

ابن‌حمویه

عبدالله بن عمر- سرخسیّ‌الاصل،شامیّ‌النشأة، **ابومحمد** الکنیة، **ابن‌حمویة** الشهرة ، ازافاضل اواسط قرن هفتم هجرت میباشدکه که مدت مدیدی در اندلس و بلاد مغرب زمین سیاحتهاکرده واز تألیفات او است :

۱- **اصول‌الانشاء** ۲- **الرحلة**که سیاحتنامهٔ او بوده و شرح حال علما و امرا و سایر

طبقاتی راکه در ایام سیاحت دیده حاوی است ۳- **سیاسة الملوك** ۴- **المسالك والممالك** . بسال ششصد و پنجاه و سیّم هجری قمری در دمشق درگذشت .

(س ۶۱۸ ج ۱ س)

ابن‌حمیده

محمد - بن علی بن احمد بن حمیده ، یـا علی بن حمیدهٔ حلّی معروف به **ابن‌حمیده** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، نحوی لغوی ، از تلامذهٔ ابن‌الخشاب نحوی آتی‌الذکر میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الروضة فی النحو** که درمکه تألیف‌شده‌است ۲- **شرح لمع ابن جنی** ۳- **شرح مقامات حریری** ۴- **کتاب الفرق** وغیرها . درسال پانصد وپنجاهم یا پنجم هجری قمری درگذشت .

(کف وس ۷۲۷ ت و ۲۵۲ ج ۱۸ جم)

ابن‌الحنائی

حسن - بن علی بن امرالله یا اسرافیل ، قاضی چلبی ، معروف به **قنالی‌زاده** با اینکـه بعنوان **چلبی حسن بن علی** نگارش داده‌ایم بازهم‌گوئیم‌که وی به **ابن‌الحنائی** نیز معروف وازافاضل اوائل قرن‌یازدهم‌هجری‌عثمانی میباشدکه درفقه وفنون دیگر حظّی وافر ودرمنشآت ترکی وترسلات بدیعه طبعی وسیع داشت ، اشعـار شعرای آل عثمان راکـه از آغاز تشکیل آن دولت تـا عصر خـودش در قلمرو ایشان بوده‌اند جمع کرده و **تذکرةالشعرا** اش نامیده و بهمین سبب ، خودش نیز به **صاحب تذکره** شهرت یافته است . در اواخر قرن دهم هجرت بقضاوت حلب و قـاهره و حکومت شرعیّهٔ ادرنه و مصر و بروسه و ایدنجك و کلیبولی و ابوب و اسکی زغره و ناحیهٔ رشید علی‌الترتیب منصوب و اخیراً بمجرّد ورودآن‌ناحیه درشوال‌هزار ودوازدهم هجری‌قمری درگذشت .

(کف وس ۲۱۴ ج ۲ مه)

ابن‌الحنائی

علی بن امرالله - معروف به **ابن‌الحنائی** ، پـدر ابن‌الحنائی فوق میباشدکه در بروسه تدریس میکرد ، در علم اخلاق و حکمت عملی‌کتابی بزبان ترکی عثمانی درسال نهصد و شصت و سیّم هجرت درشام تألیف داده که تمامی اقسام حکمت عملی ومحتویات‌اخلاق‌جلالی ومحسنی و ناصری را با زیادات بسیار مطلوبی حاوی ، در ظرف یکسال باتمام‌آن موفق ، بجهت انتساب بنام علی پاشا

امیرالامرای شامات به **اخلاق علائی** موسومش داشتند . خودش درمادّهٔ تاریخ تألیف مذکور بترکی عثمانی گوید :

لاجرم ختمنه تـاریخ اونـون اولدی(اخلاق علائی احسن) = ۹۶۳

وفات ابن الحنائی بسال نهصد وهفتاد و نهم هجری قمری در ادرنه واقع گردید .

(کف وص۱۰۶ ج ۱ فع)

ابن حنبل **احمد بن محمد بن حنبل** - یا احمد بن حنبل بن محمد بن هلال بن اسد ، شیبانی النّسل والنسب ، عزّالدّین اللّقب ، **ابوعبدالله** و **ابوعبدالرحمن** الکنیة ، مروزیّ الاصل، بغدادیّ الولادة والوفاة والنشأة، پدرش ازاهل مرو بود ، در ایّام حامله گی ، مادرش درسال یکصد وشصت وچهارم هجرت ببغداد آمد، ولادت احمد هم در همین سال در بغداد واقع شد ویا بروایتی در مرو متولد و درایّام شیرخوارگی او ، پدر و مادرش ببغداد آمده اند . بهرحال وی **چهارمین ائمهٔ اربعهٔ** اهل سنّت و جماعت بوده و مذهب حنبلی هم که یکی از مذاهب چهارگانهٔ فروعیهٔ ایشان است بدو منسوب میباشد .

ابن حنبل نخست بعد از تکمیل مراتب علمیّه ، بمکّه و مدینه و شام و یمن و بصره وکوفه و جزیره و بعضی از بلاد دیگر مسافرتها کرد ، از مشاهیر محدّثین وقت استماع احادیث شریفهٔ بسیاری نمود ، بنوشتهٔ ابن خلّکان و احمد رفعت زیاده از سیصد هزار حدیث را حافظ بود ، بلکه بتصریح بعضی (که افسانه نما است) هزار هزار (یك ملیون) حدیث درحفظ داشته و ازکثرت محفوظات به **امام المحدثین** معروف بوده است ، بخاری و مسلم ودیگر اکابر محدّثین نیز از وی روایت میکنند و ابن الجوزی و احمد بن حسین بن علی بیهقی و بعضی از اکابر دیگر کتابهائی در مناقب او تألیف داده اند . ابن حنبل از تلامذه و خواصّ اصحاب امام شافعی و ملازم حضور او بود، موقعی که شافعی بمصر میرفته گفت از بغداد رفتم وکسی راکه درفقه وتقوی نظیرا بن حنبل باشد نگذاشتم .

از تألیفات او است :

۱- **السنة موصل المعتقد الی الجنة** و موافق نقل معتمد یك نسخهٔ خطی آن درکتابخانهٔ برلین موجود است ۲- **العلل والرجال** وموافق نقل معتمد یك نسخهٔ خطّی آن برقم ۳۳۸ در خزانهٔ ایاصوفیای استانبول موجود و این جمله: (**قرأناهذاالکتاب علی عبدالله بن احمد بن حنبل**) در آن نسخه بخط ابوعلی محمد صواف تلمیذ عبدالله بن احمد بن حنبل درسال سیصد و چهل و نهم هجرت نوشته شده است ۳- **المسند** که بمسند امام احمد بن حنبل معروف و سی هزار حدیث را حاوی و درقاهره چاپ شده است ۴- **مناقب علی بن ابیطالب ع** .

ابن حنبل بقدم قرآن مجید معتقد بود، بهمین جهت درسال دویست و بیستم هجرت در دربار معتصم هشتمین خلیفهٔ عباسی (۲۱۸_۲۲۷ه ق = **ریح - رکز**) احضار شد، پس از اقامهٔ ادلهٔ قاطعه ، باعراض ازآن عقیده و معتقد بحدوث و مخلوق بودن قرآن تکلیفش کردند لکن او شدیداً انکارکرده و درامتناع خود میافزود تاآنکه مورد سیاست خلیفه شد و محکوم بتازیانه و زندان گردید ، ازکثرت ضرب تازیانه بی‌هوش وبدنش پاره‌پاره شد ، بازهم درامتناع ازقبول آن تکلیف و اصرار درعقیدهٔ اوّلی افزود، درتازیانهٔ اوّلی **بسم‌الله**، دردویمی **لاحول ولاقوة الا بالله** ، درسیمی **القرآن کلام‌الله غیرمخلوق** ، درچهارمی **قل لن یصیبنا الا ماکتب‌الله لنا** برزبان میآورد ، پس در زندان کرده ومقیدش نمودند، مدتی در زندان بود چون نوبت خلافت به متوکل دهمین خلیفهٔ عباسی (۲۳۲_۲۴۷ه ق = **رلب- رمز**) رسید از زندان خلاص ومورد اکرام و اعزاز شد تا در دوازدهم ربیع‌اول یا آخر سال دویست و چهل و یکم هجری قمری دربغداد وفات‌یافت ودرمقبرهٔ باب‌الحرب که بحرب بن‌عبدالله ازاصحاب منصور دوانقی نسبت دارد مدفون‌گردید .گویند (والعهدة علیهم) در تشییع جنازهٔ او هشتاد یا هشتصد هزار مرد و شصت هزار زن حاضر بودند و بیست هزار تن از مجوس و یهود ونصاری هم ازبرکت آن جنازه مذهب مقدّس اسلامی را قبول کردند .

(کف وص۱۶ج۱کا و۵۱ت و۱۴۱ ج۲ع و۹۸ ج۱فع و۷۸۸ ج۱س و۵۵هب وغیره)

ابن‌الحنفیة

محمد - بن امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع که نام والدهٔ ماجده‌اش خولة بنت جعفر بن قیس بن سلمة بن ثعلبة بن یربوع بن ثعلبة

بن دول بن حنیفة بن لجیم ، از قبیلهٔ بنی‌حنیفه و بهمین جهت به حنفیه ملقّب بود و محمد را **ابن‌الحنفیة** و همچنین بعضاً **محمد حنیف** و **محمد حنفی** گفتن نیز از همین راه است . ولادت او درسال بیست و یکم هجرت واقع شد و درتحت تعلیم و تربیت حضرت علی ع درعلوم حقّهٔ دینیّه مانند ابن‌عباس بمقامی عالی رسید ، علم و ورع و تقوی و صولت و قوت و شجاعت او معروف و بموجب خبر مرتضوی ع یکی‌ازمحامد اربعه‌بوده که اصلاً بمعصیت خداوندی رضا نداده بوده‌اند . سه دیگر عبارت از محمد بن ابی‌بکر و محمد بن جعفر و محمد بن ابی‌حذیفه میباشد . در شدت قوت او نوادری در تاریخ ابن‌خلّکان وغیره منقول، بیش‌ازحد طرف توجه حضرت‌امیرالمؤمنین ع و بعد ازسبطین، اکمل و ارشد اولادآن‌حضرت و درصفّین و جمل نیز علمدار بوده است .

اما ادّعای امامت‌کردن اوکه بعد از واقعهٔ کربلا (بشبههٔ اینکه حضرت حسین ع تعیین امام نکرده) خود را بواسطهٔ کبر سنّ وکفو و همدوش بودن برادرش (در اینکه هردو فرزند علی‌بوده‌اند) اولی بامامت میدانست اخیراً درنظرخودش واضح‌البطلان‌بود پس ازآنکه حضرت امام سجّاد ع امامت خود را (که حضرت حسین ع در مدینه پیش از مسافرت عراق ، درکربلا پیش از شهادت وصیّت‌کرده بوده) متذکر شد وهم تذکّرش دادکه خداوندعالم وصیّت و امامت را درنسل‌حسینی قرارداده‌است ازآن‌دعوی منصرف وآن شبهه مرتفع‌گردید . بالخصوص بعد از محاکمه پیش حجرالاسود وشهادت صریحهٔ حجر بوصایت و امامت حضرت سجّاد ع (بشرحیکه درکتب مربوطه مشروحاً نگارش یافته) دیگر نادم و بامامت آن‌حضرت معتقد شد بلکه بموجب بعضی از اخبار وارده ، بعداز شهادت دادن حجر، بقدمهای‌آن‌حضرت افتاد ودیگر اصلاً بمقام منازعه برنیامد.

وفات‌او بسال‌هفتاد ویکم یادویم‌یاسیّم یاهشتادم یاهشتاد ویکم‌هجرت‌بنا برمشهور درمدینه واقع ودر بقیع مدفون‌گردید، یابقولی درطایف وفات‌یافته وهم درآنجا مدفون است. بهرحال‌اصل وفات‌او مسلّم وجای‌تردیدنمیباشد و اینکه‌فرقهٔ کیسانیهٔ سابق‌الذکر، امام غایب حی و مهدی منتظرش دانند باطل ودور ازصحت‌بوده تحقیق‌آن موکول‌بکتب

مربوطه است . (ص ۴۱۹۰ ج۶س و۱۹۵ ج۲کا و۵۵لس)

ابن‌الحورانی

نبا - بن محمد بن‌محفوظ قرشی دمشقی، معروف به **ابن‌الحورانی**، مکنّی به **ابوالبیان**، فقیه ادیب لغوی شاعر ماهر عابد زاهد و ناظم منظومهٔ صاد و ضاد میباشد و درپانصد و پنجاه ویکم هجرت درگذشت .

(ص۲۱۳ ج ۱۹ جم)

ابن‌حوط‌الله

عبدالله - بن سلیمان بن داود بن‌عبدالرحمن بن‌سلیمان بن‌عمر بن حوط‌الله اندلسی، معروف به **ابن‌حوط‌الله** (بفتح ح)، مکنّی به **ابومحمد** ، فقیه جلیل اصولی ادیب نحوی شاعر ماهر کاتب متّقی متدیّن ، ازمشاهیر علما و ادبای مغرب زمین و اکابر نویسندگان آن‌نواحی میباشدکه باعقل وفضل معروف، نزد اکابر وملوك محترم ومدتی با تمام درستکاری متصدی قضاوت قرطبه ومرسیه واشبیلیه بود . خط بسیار خوبی هم داشت وبجهت ممکن نبودن دست راست همواره با دست‌چپ می‌نوشته ودست‌راست‌را زیر لباس‌پنهان‌میداشته‌است وکسی بسرّ آن‌واقف‌نبود. بسال‌ششصد و دوازدهم هجرت در شصت وسه سالگی درغرناطه درگذشت .

(ص۴۵۳ روضات‌الجنات)

ابن‌حوقل

محمد بن‌حوقل - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان نصیبی محمد مذکور است .

ابن‌حی

حسن بن محمد - بن‌حسین بن‌حی، از ریاضیّین‌قرن‌پنجم‌هجری قرطبه میباشدکه در نجوم و هیئت و اعداد و هندسه ماهر بود ، بمصر و یمن مسافرت‌کرده و نزد امیر یمن محترم و برسم سفارت از طرف او نزد قائم بامرالله بیست و ششمین خلیفهٔ عباسی (۴۲۲-۴۶۷هـ ق = تکب- تسز) رفت . زیجی از مصنّفات او بوده واز اشعار او است :

تـأمل صورة العـدد	فمن ينظر اليه هدى
كما الاعـداد راجعـة	وان كثرت الى‌الاحـد
كذاك الخلـق مرجعهم	لـرب واحـد احـد

در چهارصد و پنجاه و ششم هجری قمری در یمن درگذشت .

(ص ۱۵۸ ج ۱۰ جم وغیره)

ابن‌حیان **جابر بن‌حیان** - بعنوان کیمیاوی درباب اوّل (القاب) مذکوراست.

ابن‌حیان **هرم بن حیان** - عبدی، موافق آنچه‌تحت‌عنوان **زهاد ثمانیه** اشاره شد ، هرم یکی از چهار تن اتقیای ایشان ، ازخواص اصحاب حضرت رسالت ص و حضرت امیرالمؤمنین ع بوده است . این نگارنده باشعار باب ه از نخبةالمقال الحاق نموده‌ام :

ثم ابن‌حیـان التقی هرم　　من‌الثمان زاهـد محترم

از اصحاب تواریخ و سیر نقل‌است‌که هرم مصاحب اویس قرنی (که او نیز یکی دیگر از زهّاد مذکورین است) ، بود دراوّل ملاقات (بی‌سابقهٔ شناسائی) بدین روش سلامش داد: **السلام علیك یا اویس بن عامر**اویس‌هم درجواب‌گفت: **وعلیك‌السلام یاهرم بن حیان .** هرم‌گفت من ترا با علامات وصفاتی‌که شنیده بودم شناختم لکن تو مرا چطور شناختی اویس‌گفت ارواح مؤمنین عطر وبوی یکدیگر را دریافته و ادراك میکنند. سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد و **هرم** بروزن خجل است .

(کتب رجالیه)

ابن‌حیوس **محمد بن‌سلطان** - بن محمد بن حیوس (بفتح اوّل وتشدید ثانی) بن‌محمد، ملقّب به **صفی‌الدولة**، مکنّی به **ابوالفتیان** ، ازمشاهیر شعرای قرن پنجم شام میباشدکه مدایح بسیاری درحق آل مرداس ملوك حلب گفته و از این راه ثروت بسیاری اندوخته است . از ابیات قصیده‌ایست‌که درمدح نصر بن مرداس صاحب حلب‌گفته وپیش‌ازآن مدحی نیز درحق پدر نصرگفته وهزار دینار (معادل‌هیجده نخود طلای مسکوك) صله‌گرفته بوده است:

وانجزلی رب‌السماوات وعده‌الـــــــــکریم بان العسر یتبعه الیسر
فجاد ابونصر بـالف تصرمت　　وانی علیم ان سیخلفها نصر
وانی بآمالی لدیکـم مخیم　　وکم فی‌الوری ثاو وآماله سفر

پس‌از آنکه این قصیده را (که ابن‌خلّکان چهارده بیت ازآن را نقل‌کرده) نزد نصر فرو خواند او نیز مثل پدر هزار دینار بدو عنایت کرده و قسم یاد نمودکـه والله اگر بعوض جملهٔ : **سیخلفها نصر، سیضعفها نصر** میگفتی آن هزار را مضاعف کرده و چندین هزار میدادم . نیز بعد از وفـات پدر نصر قصیده‌ای مشعر برتهنیت جلوس و تعزیت و تسلیت پدرش گفته‌که از ابیات‌آن است :

کفی‌الدین عز اما قضی لك‌الدهر فمن کان ذانذر فقد وجب النذر
صبرنا علی حکم‌الزمان‌اللذی سطا علی انــه لولاك لم یکن الصبر

وفات ابن‌حیوس بسال چهارصد و هفتاد و سیّم هجری قمری درهشتـاد سالگی در حلب واقع‌گردیده و دیوان بزرگی دارد . (کف‌وص۶۱۹ج۱س‌و۱۱۴ج۲کا)

ابن‌خاتون[1]

ابن‌خاتون

شیخ ابراهیم - بن حسن بن علی بن احمد بن‌محمد بن‌علی بن خاتون عاملی، ازعلمای‌امامیّهٔ اواخرقرن‌یازدهم هجرت ومؤلف

۱ـ **ابن‌خاتون** - عنوان مشهوری هریك ازافراد خا نوادهٔ آل‌خاتون(بنی‌خاتون)میباشد که از خانواده‌های علمی قدیمی جبل عامل بلکه قدیم‌ترین ایشان وبا علم وفضل معروف‌هستند . **خاتون** بنا برمشهور ، نام جد عالی این خانواده ، ازمعاصرین محقق و علامه واز علما و زهاد عصر خود بوده است . دراعیان‌الشیعة‌گوید خاتون‌کلمه‌ایست پارسی بمعنی سیده و امیره وآن ، نام یکی از دختران ملوك ایوبیه بوده‌که پدرش دریکی از مسافرتهای خود درقریهٔ امیه ازقراء جبل عامل‌که در این اواخر خراب و نزدیکی قریهٔ ارشاف میباشد نزول‌کرد ، تمامی طبقات مردم بدیدن و زیارت وی رفتند مگرشوهر خاتون (که بعد از این‌قضیه شوهرش شد) اینك ملك کس فرستاده و ازسبب نرفتنش استفسار نمود و منضجر بودن خودش را اظهار داشت پس بدین حدیث شریف جواب داد : **اذارأیتم العلماء علی ابواب‌الملوك فبئس‌العلماء و بئس‌الملوك و اذارأیتم الملوك علی ابـواب‌العلماء فنعـم‌الملوك و نعـم‌العلماء** . ملك در اثـر این جـواب حقایق مآب ، بچشم عظمتش نگریسته ودختر خود خاتون را بازدواجش درآورد، ذریه‌اش نیز بجهت انتساب به بنی‌خاتون (آل‌خاتون) شهرت یافتند . در اعیان‌الشیعة بعد از این‌جمله‌گوید که این خبر درمیان اهل جبل عامل مشهور و مستفیض بوده و اکابر مورخین و علما ، خلفا عن سلف نقل‌میکنند . ازاین‌خانوادهٔ آل‌خاتون علمای‌بسیاری درجبل‌عامل وعراق وهند وعجم وغیرها نشأت یافته ویکی از ایشان بوزارت بعضی از ملوك قطب شاهیهٔ هند نایل‌گردیده است . علم و فضل درایشان استمرارداشته تا دراین‌اواخر بحکم تطور زمان و اهل زمان برگشته‌اند **انتهی** . ما نیز بعضی از افراد این خانواده را بحسب مساعدت وسائل موجوده تذکر میدهیم .

کتاب **قصص الانبیاء من طرق الشیعة** میباشد که درسال هزار و نود و دویم هجرت از تألیف آن فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۴۲ ج ۵ عن)

ابن خاتون **احمد** - بن محمد بن علی بن محمد بن محمد بن خاتون عاملی، ملقّب به **جمال الدین**، مکنّی به **ابوالعباس** ، عالمی جلیل وفقیهی نبیل از علمای امامیّهٔ قرن دهم هجرت میباشد که شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ه ق = ظسو) از وی روایت کرده و او هم از محقّق کرکی علی بن عبدالعالی (متوفی بسال ۹۴۰ ظم) روایت نموده و شریك درس وی هم بوده است که هردو از شیخ محمد پدر صاحب ترجمه درس خوانده واز او اجازه دارند . سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد .

(ص ۲۱ ت و ۲۶۱ ج ۱ نی و۳۸ ج ۱۱ عن وغیره)

ابن خاتون **احمد** - بن نعمت الله بن علی بن احمد فوق، عالم فاضل عابد زاهد ادیب شاعر، بـا صاحب معالم (متوفی بسال ۱۰۱۱ه ق = غیا) و نظائر وی معاصر، از اجلّای علمای امامیّه ، خود او وپدرش هردو ازاساتید ومشایخ اجازهٔ مولی عبدالله تستری سابق الذکر بوده اند. از تألیفات صاحب ترجمه کتاب **مقتل الحسین** ع میباشد ، سال وفاتش بدست نیامد و بنوشتهٔ اعیان الشیعة نام اصلی پدر احمد، علی بوده و نعمت الله لقبش میباشد . (ص ۱۴۰ ج ۱۰ عن وسطر ۳۲ ص ۲۱ ت وغیره)

ابن خاتون **محمد** - بن احمد بن نعمت الله بن علی نیز از اکابر علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشد واز تألیفات او **حاشیهٔ الفیهٔ شهید** است که بسال هزار و سیّم هجرت درمکّهٔ معظّمه بخط خودش نوشته و درسال هزار وهشتم هجرت هم درمکّه بمیرزا ابراهیم حسینی همدانی (که شرح حالش را بعنوان ظهیرالدین میرزا سید ابراهیم نگارش داده ایم) اجازه داده و سید ماجد بحرانی سابق الذکر هم از او اجازه دارد ، سال وفاتش بدست نیامد .

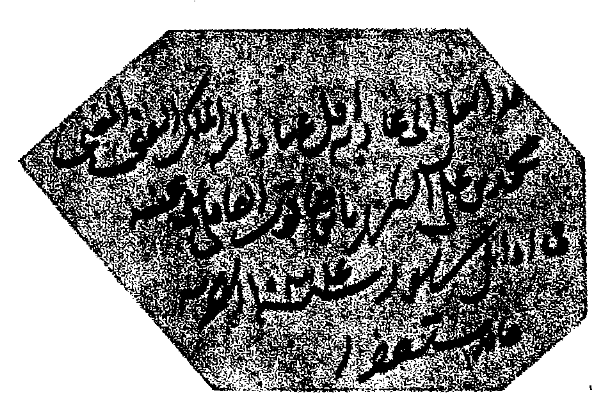
(ص ۲۶۱ ج ۱ نی و سطر ۲۰ ص ۲۲ ت وغیره)

ابن خاتون **محمد** - بن علی بن خاتون همان محمد بن علی بن نعمت الله ذیل است.

ابن‌خاتون

محمد - بن علی بن نعمت‌الله بن علی (کـه گاهی محمد بن علی بن خاتون هم مینویسند) از اجلاّی علمای امامیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشد که از اکابر تلامذهٔ شیخ بهائی، عالمی ادیب محقّق جلیل‌القدر بارع و فنون بسیاری را جامع بوده و از تألیفات او است :

۱- **ترجمهٔ اربعین استاد خود شیخ بهائی** که درحال‌حیات خود شیخ ، با بهترین اسلوب بامر سلطان محمد قطب شاه از سلاطین قطب شاهیهٔ هند تألیف شده و بهمین جهت **ترجمهٔ قطب شاهیه‌اش** نامیده است ، درایران چاپ شده و سه نسخهٔ خطی آن نیز بشماره‌های ۱۷۹۴ و ۱۷۹۵ و ۱۷۹۶ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالارجدید طهران موجود است ۲- **شرح ارشاد علامهٔ حلی** و نسخهٔ اصل آن بخط خود مؤلف (کـه تاریخ کتابتش یکهزار و شصت و هشتم هجری میباشد) نزد حاج‌شیخ‌عباس قمی سابق‌الذکر موجودبوده است ۳- **شرح جامع عباسی** استاد مذکور خود وغیراینها و سال وفاتش بدست نیامد .



کلیشهٔ خط ابن‌خاتون عاملی محمد بن علی -۴

(ملل وص ۵۶ هب و سطر ۱۵ ص ۲۱ ت)

ابن‌خاتون

نعمت‌الله - بن احمد ، یا علی بن احمد عاملی، عالمی است فاضل جلیل ادیب شاعر، از اجلاّی علما و فقهای امامیّه و چنانچه فوقاً ضمن شرح‌حال پسرش احمد اشاره شد ازاساتید ومشایخ اجازهٔ مولی‌عبدالله‌تستری سابق‌الذکرمیباشد و او هم ازشهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶ه ق = ظسو) وجمعی دیگر از اجلاّی وقت روایت مینماید بلکه بواسطهٔ طول عمری که داشته و خارق عادتش هم شمارند از محقّق کرکی (متوفی بسال ۹۴۰ه ق = ظم) هم روایت کرده و از تلامذهٔ او میباشد . رسالهٔ مختصری در عدالت نوشته و سال وفاتش بدست نیامد .

(ملل و باب نون از ریاض‌العلما)

ابن‌خاتون **نعمت‌الله** - بن علی بن‌احمد بن محمد بن علی، ازعلمای‌امامیّه ویکی‌از معروفین با بن‌خاتون میباشد . با صاحب مدارك و شیخ حسین پدر شیخ بهائی معاصر و از اساتید و مشایخ روایت مولی عبدالله فوق بوده و او نیز از محقّق‌کرکی مرقوم روایت مینماید و سال وفاتش بدست نیامد .

(باب نون از ریاض‌العلما)

ابن‌الخازن **احمد** - بن محمد بن فضل بن عبدالخالق، مکنّی‌به **ابوالفضل**، دینوریّ‌الاصل ، بغدادیّ‌المولد والمدفن ، کاتب بارع شاعر ماهر، ازمشاهیر ادبا و خطّاطین اوائل قرن‌ششم هجرت میباشدکه درحسن‌خط وکتابت نادرهٔ عصر خود محسوب میشد ، روزی بحسب دعوت درخانهٔ حکیم ابوالقاسم هبةالله بن حسین طبیب اهوازی مهمان و مشمول نوازشهای‌آن میزبان بود ، بباغچه و حمامی‌که درآن خانه بوده رفته و درهمین باب‌گوید :

وافیت منزلـه فلم ارحاجبا	**الا تلقـانی بسن ضـاحـك**
والبشر فی‌وجه الغـلام امارة	**لمقدمات حیاء وجـه المالك**
و دخلت جنته و زرت‌جحیمه	**فشکرت رضوانا و رأفة مالك**

بعضی از اهل فن همین اشعار را بخود حکیم ابوالقاسم مذکور منسوب دارند و نیز از ابن‌الخازن است :

من یستقم یحرم منـاه ومن‌یزغ	**یختص بـالاسعاف والتمکین**
انظر الی الالف استقام ففاتـه	**عجم وفازبه اعوجـاج النون**

تمامی اشعار او خوش سبك و نیکو مقصد بوده ودیوانی داردکه بعد از وفات‌او، پسرش نصرالله کاتب تدوینش کرده است . وفات ابن‌الخازن بسال پانصد و دوازدهم یا هیجدهم هجری قمری واقع شد و ولادت او درسال چهارصد و پنجاه ویك بوده است .

(ص ۵۶ هب و ۴۹ ج ۱ کا و ۶۱۹ ج ۱ س)

ابن‌الخازن **حسین** - بن‌علی بن‌حسین،کاتب، مکنّی‌به **ابوالفوارس** ، معروف به **ابن‌الخازن**، نیز از فضلای اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه

باابن الخازن فوق معاصر، ازمشاهیر خطّاطین، علاوه بر تفرّد حسن خط در کثرت کتابت نیز بی نظیر بود. کتابهای بسیاری استنساخ کرده و **پانصد قرآن** نوشته ومقدار کتابت اودر کثرت، دسترس کسی نبوده است. شب سه‌شنبه بیست و ششم ذیحجهٔ پانصد و دویم هجری قمری بموت فجأه درگذشت. (ص۱۷۸ ج۱کا و۱۹۶ج۱س)

ابن الخازن

علی - بن خازن، حائری، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **زین الدین**، معروف به **ابن الخازن**، عالم فقیه فاضل کامل، از تلامذهٔ شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ﻫ ق = ذفو) واز اساتید شیخ احمد بن فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱ﻫ ق = ضما) و مشایخ اجازهٔ او بود، خودش نیز ازشهید اجازهٔ عالی داشته وسال وفاتش بدست نیامد. مخفی نماندکه صاحب ترجمه را علی بن خازن گفتن چنانچه مشهور است من باب نسبت بلقب جدّ میباشد والاّ پدرش حسن بن محمد بوده ومحمد هم خازن آستان مقدّس حسینی ع بوده است. (ص۵۶هب و اطلاعات متفرقه)

ابن الخاضبة

محمد - بن احمد بن عبدالباقی، دقاق، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن الخاضبة**، از مشاهیر قرّاء، صحت قرائت او مشهور ومسلّم اهل زمان خود بود باکتابت حدیث امرار معاش میکرده واز خودش نقل است‌که در اوقات تمام تنگدستی، شبی مشغول‌کتابت حدیث بودم بناگاه موشی ازسوراخ خودآمد و پیش من دوندگی‌کرد، بعد ازساعتی موشی دیگر نیزآمده ودر دوندگی شریك‌او شد تا نزدیکی چراغ رسیدند، یکی بطرف من‌آمد، طاسی راکه دم دست داشتم برداشته و برروی‌آن موش‌گذاشتم پس رفیقش رفته و بعد ازساعتی یك دینار صحیح ازسوراخ‌خود آورده و پیش من‌گذاشت لکن اعتنایش نکردم و مشغول کتابت بودم تا بعد از لمحه‌ای برگشته و دیناری دیگرآورده و منتظر استخلاص رفیقش شد بازهم اعتنائی ننمودم، دینار سیّمی‌آورده و بدین روش چهار یا پنج دینار پیش من روی هم‌گذاشت و منتظر شد بازهم اعتنائی نکردم تا بالاخرة برگشته ویك‌کیسهٔ پوستین پردیناری آورده و پیش من‌گذاشت پس‌یقین‌کردم‌که دیگرچیزی درسوراخ‌نمانده‌است لذا آن‌طاس را برداشتم،

هردو موش برگشتند ، من همآن دینارها را صرف ضروریّات خودم نمودم .

یاقوت‌حموی پس‌ازآنکه قضیه‌را بواسطهٔ‌سمعانی ازابوالمناقب‌ازخودابن‌الخاضبة بهمین روش نقل‌کرده‌گوید اگرچه این قضیه بحسب ظاهر محال‌است لکن بجهت‌وثاقت ناقل و دقّت‌او درنقل قضایا نقل‌شد تا اگر در واقع صحیح‌است خواننده را حظّی‌عجیب باشد ودرصورت‌عدم‌صحت‌نیزمثل‌افسانه‌های‌دیگرموردالتذاذقرارگیرد. **وفات ابن‌الخاضبة** درسال چهارصد و هشتاد و نهم هجری‌قمری واقع‌گردید .

(ص ۲۲۶ ج ۱۷ جم)

ابن‌خاقان

فتح بن محمد - بن عبیدالله بن‌خاقان بن‌عبدالقیس‌قیسی اشبیلی، یا موافق دوموضع ازکشف‌الظّنون فتح بن عیسی بن خاقان یا بنا بظاهرکلام قاموس‌الاعلام اصل‌نامش‌محمدبن عبیدالله است . بهرحال‌کنیه‌اش **ابونصر،** شهرتش همان **ابن‌خاقان** و **فتح بن خاقان،** از وزرای نامی وازمشاهیرادبا وفضلا وشعرای اشبیلیه از بلاد اندلس میباشدکه ببلادبسیاری‌مسافرتهاکرده وکلمات وعباراتش درنهایت ملاحت و عذوبت ، مصدوقهٔ سحر حلال بوده واز تألیفات‌او است :

۱- **قلائدالعقیان فی‌محاسن الاعیان** که در پاریس و تونس و استانبول و مصر و قاهره چاپ ، حاوی شرح حال و اشعار اکابر وقت بوده و بچهار قسمتش نموده است اولی ، درملوك ، دویمی در وزرا ، سیمی در قضاة و علما ، چهارمی در ادبا و شعرا ۲- **مطمح الانفس و مسرح التأنس فی‌ملح‌اهل‌الاندلس** که‌آن نیز درقاهره چاپ‌شده وحاوی شرح‌حال‌اکابرکتّاب و بلغا وقضاة وعلما وفقها و ادبا ،کثیرالفائدة وحاکی‌ازتبحّرفضلی مؤلفش‌میباشد وسه‌کتاب‌بدین اسم تألیفش داده‌که بقیدکبری و وسطی و صغری امتیازیابند وظاهراًآنچه چاپ‌شده همین صغری‌است . ابن‌خاقان بسال‌پانصد وسی وپنجم هجری قمری درمراکش مقتول‌گردید .

(کف وص ۳۳۴۱ ج ۵ س و ۱۴۳۴ مط)

ابن‌خالویه

حسین - بن احمد بن خالویه بن حمدان، یا حمدان‌بن‌خالویه، همدانی‌ّ الاصل والولادة ، بغدادیّ النشأة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، ابن‌خالویه الشّهرة ، حلبیّ المسکن والمدفن ، ازمشاهیر ادبا و شعرا و نحویّین وافاضل

قرن چهارم هجری امامیّه میباشدکه نحوی لغوی قاری شاعر ماهر، جامع فنون فضل و ادب ، عارف بفنون عربیّه بود ، درسال سیصد و چهاردهم هجرت از مولد خود همدان ببغداد رفته و فنون ادبیّه را ازابوعمر زاهد و نفطویه و ابن‌الانباری ودیگر اکابر وقت اخذنمود، وجوه قرائات‌را هم ازابوسعیدسیرافی فراگرفت تاآنکه‌آوازهٔ او درتمامی بلاد منتشر و محل توجه و استفادهٔ اکابرآفاق‌گردید ، نزد سیف‌الدولة بن حمدان و دیگر اکابرآل‌حمدان قربی بسزا داشته و مورد اکرام و احترام ومرجع استفادهٔ علمیّهٔ ایشان هم بود . خودش‌گوید روزی وارد مجلس سیف‌الدولة شدم، در اذن جلوس‌گفت **اقعد** ، و نگفت **اجلس**، پس دریافتم‌که باسرارکلام عرب اطّلاع کامل دارد زیراکه قعود نشستن از قیام است و جلوس نشستن ازنیام ، بعبارت دیگر قعود از بالا بپائین منتقل‌شدن‌است و جلوس برعکس‌آن .

روزی سیف‌الدولة‌که اوّلین ادیب بوده ازجمعی ازعلمای وقت‌که حاضرش‌بودند پرسیدکه‌آیا اسم ممدودی سراغ داریدکه جمعش مقصورباشد همه‌شان اظهار بی‌اطّلاعی کردند ، ابن‌خالویه‌گفت دو اسم همچنانی را سراغ دارم و محض برای اظهار قدردانی هزار درهم صله لازم دارد وآن دواسم عبارت از صحراء و عذراء است‌که هردو ممدود و جمع‌آنها صحاری و عذاری میباشد (بروزن‌نصاری) . ابن‌خالویه‌گوید بعدازچند ماهی، دواسم دیگر هم درکتاب تنبیه جرمی پیداکردم‌که عبارت از صلفاء وخبراء بوده و جمع آنها صلافی و خباری است (بروزن نصاری) اوّلی بمعنی زمین غلیظ و درشت ، دویمی زمین رطب و نمناك . بعد از بیست سال دیگر یك اسم پنجمی نیز پیداکردم‌که عبارت از سبتاء و سباتی میباشد بمعنی زمین درشت و خشن . از اشعار ابن‌خالویه است :

اذا لـم‌یکن صدرالمجالس سیدا   فلاخیر فی‌من صدرتــه المجالس
وکم قائل مالی رأیتــك راجلا   فقلت لـه من اجل انك فارس

اورا درمجلس سیف‌الدولة مباحثاتی و مشاجراتی با متنبّی مشهور جریان یافته‌که نقل آنها مخالف وضع این عجاله است . از تألیفات او است :

۱- **الاشتقاق و اعراب ثلثین سورة من‌القرآن و امامت علی ع و الجمل فی‌النحو و القرائات** وکتاب **لیس** وغیر اینها . موضوع این‌کتاب آخری **لیس**، شرح مطالبی است‌که بی‌اصل بوده ودرلسان عرب وجود ندارد بدین‌عنوان **لیس فی‌کلام‌العرب کذا** و **لیس‌کذا** ، این‌کتاب آخری در مصر و اوروپا چاپ شده است ، نیز **رساله‌ای در اسامی حیه** (مار)که دویست اسم میباشد و **رساله‌ای در اسامی اسد** که پانصد اسم‌است و رساله‌ای‌هم **دراعضای مصدر بحرف‌کاف از بدن انسانی** تألیف داده وتا صداسم همچنانی بشماره‌آورده‌است‌که‌همهٔ اینها حاکی ازکثرت احاطهٔ وی میباشد . وفات ابن‌خالویه بسال سیصد و هفتادم هجری قمری در حلب واقع‌گردید .

(ص۲۳۷ت و۴۹۱ج۱مه و۱۷۳ج۱کاو۳۰۱ج۲ع و۲۰۰ج۹جم‌و۱۲۴ف و۱۹۶ج۱س‌وغیره)

ابن‌خالویه **علی بن محمد** - بن‌یوسف بن‌مهجورفارسی، معروف به **ابن‌خالویه**، مکنّی به **ابوالحسن**، ازمشایخ حدیث قرن‌چهارم هجرت ومحل توثیق جمعی از علمای رجال میباشد و نجاشی (متوفی بسال ۴۵۰هـ ق = تن) بواسطهٔ عدّهٔ خودکه درحرف‌عین مهمله (بی‌نقطه) اشاره‌نمودیم از وی روایت میکنند واو مؤلف سه‌کتاب **عمل رجب** و **عمل رمضان** و **عمل‌شعبان** بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص۵۶هب وسطر۱۷ ص ۲۳۸ ت وکتب رجالیه)

ابن‌الخالة **محمد** - بن احمد بن سهل بعنوان **ابن‌بشران** نگارش‌یافته‌است .

ابن‌خانبة **احمد بن‌عبدالله** - بن‌مهران بن‌خانبهٔ کرخی، مکنّی‌به **ابوجعفر**، معروف به **ابن‌خانبة**که درعبارات بعضی‌از اجلّه باحمد بن‌خانبة و احمد بن عبدالله بن خانبة نیز مذکور است از ثقات امامیّه میباشدکه اصلاً ازعجم و از غلامان یونس بن عبدالرحمن از خواص اصحاب حضرت امام رضا ع بود ، بحضور مبارك‌آن‌حضرت هم مکاتبه داشت ، **کتاب‌التأدیب**که کتاب یوم و لیلة است از او بوده و موافق‌آنچه ازکتاب تتمات و فلاح‌السائل سید بن طاوس نقل شده ابن‌خانبة همان‌کتاب را بنظر مبارك حضرت امام‌حسن‌عسکری ع رسانید ،آن‌حضرت بعدازملاحظه وقرائت،

حکم بصحت آن کرده و بعمل بمحتویات آن امر فرمودند . سال وفات ابن‌خانبة بدست نیامد، اینکه بعضی سال دویست و سی وچهارم را نوشته‌اند منافات بیّن باقضیهٔ مذکورهٔ ابن‌طاوس دارد زیراکه اصل ولادت حضرت عسکری ع در دویست وسی ودویم، امامتش بسال دویست و پنجاه و سیّم ، وفاتش در دویست و شصتم هجرت وقوع یافته است . اما **محمدبن‌احمد**کرخی پسرصاحب‌ترجمه‌که‌کنیه‌اش **ابوجعفر** وشهرتش **ابن‌خانبة** میباشد نیز از ثقات محدّثین امامیّه بوده و بنام **کتاب‌الحج** و**کتاب‌الزکاة** چندین‌کتاب داشته‌است .

(هب ونی وکتب رجالیه)

ابن‌خانبة **محمد بن احمد** - فوقاً ضمن شرح حال پدرش تذکر دادیم .

ابن‌الخباز **احمد بن حسین** - بن احمد بن معالی بن منصور بن علی اربلی موصلی نحوی لغوی، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌الخباز**، از اساتید نحو و لغت و عروض و فرائض بوده واز تألیفات او است :

۱- **الغرة‌المخفیة‌فی‌شرح‌الدرة‌الالفیة** که‌شرح‌الفیهٔ‌نحوابن‌معطاست ۲- **النهایة‌فی‌النحو**.

وفاتش بنا بنوشتهٔ کشف‌الظّنون و روضات‌الجنّات در سال **ششصد و سی و هفتم هجرت** واقع‌گردید لکن بموجب یك نسخهٔ خطّی خوبی ازشرح الفیهٔ مذکورکه تاریخ‌کتابتش **ششصد و هشتاد و هفتم هجرت** بخط بسیار عالی عثمان بن عمر حجار بوده وبنظر این نگارنده رسیده تألیف شرح مذکور روز دوشنبه بیست و سیّم صفر **ششصد و سی و نهم** هجرت بپایان رسیده‌است . وفات مؤلف هم روز شنبه **هفتم رجب همین‌سال** وقوع‌یافت .

(کف وس ۵۷ هب و ۸۵ ت و اطلاعات متفرقه)

ابن‌خدیو **محمد بن قاسم** - بعنوان **ابن‌ابی‌المناقب** مذکور داشتیم .

ابن‌الخراسانی **محمد** - بن محمد بن‌مواهب بن محمدنحوی عروضی شاعرکاتب، مکنّی به **ابوالعز**، معروف به **ابن‌الخراسانی**، از مشاهیر ادبای قرن ششم هجرت میباشدکه درنحو و ادب علاّمهٔ زمان خود بود ، ازابومنصورجوالیقی درس خوانده وبه عروض اهتمام تمام داشت، طبع شعرش مثل‌آب‌جاری روان بودکه در

ظرف یك ساعت هر مقدار از شعر که اراده داشتی انشا می نمود . **دیوان شعر او** پانزده مجلّد میباشد ،**کتابی درعروض** وچندین کتاب دیگر در **فنون ادبیه** تألیف داده واز اشعار او است:

انا راض منکم بایسر شیء	**یرتضیه لعاشق معشوق**
بسلام من الطریق اذا ما	**جمعتنا بالاتفاق طریق**

ان شئت ان لاتعد عمرا	**فخل زیدا معا و عمروا**
واستعن الله فی امور	**مازلن طول الزمان اورا**
ولا تخاف مدی اللیالی	**لله حتی الممات امرا**
واقنع بما راج من طعام	**والبس اذا ماعریت طمرا**

درسال پانصد وهفتاد و ششم هجری قمری درگذشت .

(ص ۴۶ ج ۱۹ جم وسطر ۸ ص۱۱۴ ت)

ابن الخراط

عبدالحق بن عبدالرحمن- اشبیلیّ الولادة، ازدیّ القبیلة، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن الخراط** الشّهرة ، از علمای اواخر قرن ششم اندلس میباشدکه در انقلابات آن نواحی به بجایه فرارکرده و در آنجا مشغول تدریس وتألیف شد وازتألیفات او است : **کتابی درحدیث** که حاوی محتویات صحاح ستّه است و **کتاب الرقائق وکتاب الزهد وکتابی درشرح حال فقها وکتاب العاقبة درمحشر وقیامت وکتابی درلغت** وغیرها . درسال پانصد و هشتاد و یکم یا دویم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۶۲۰ ج ۱ س)

ابن خردادبه

عبیدالله - بن احمد ، یا عبیدالله بن عبدالله ، یا عبدالله بن عبدالله بن احمد بن خردادبه ، خراسانی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن خردادبه**، از مشاهیر مورّخین و جغرافیّین اواخر قرن سیّم هجرت میباشد ، از ندما ومقرّبین دربارمعتمد علی الله پانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۵۶-۲۷۹ه ق= رنو- رعط) بوده و از تألیفات او است :

۱- **ادب السماع** ۲- **الانواء** ۳- **جمهرة انساب الفرس** ۴- **اللهو والملاهی** ۵- **المسالك والممالك** که باترجمهٔ فرانسوی آن درلیدن چاپ وبرای استحضار ازاوضاع تجارتی و فلاحتی و منابع ثروتی ومقدار مسافت بلاد وممالك واز اوضاع تمدن اسلامی

در ممالك اسلامیّه از مهمترین وسائل ومدارك معتمده میباشد . مسعودی گوید: ازحیث نظم ابرع وازحیث اشتمال براخبارملوك و امم ، اجمع کتب است وآنرا **تاریخ ابن‌خردادبه** نیز گویند . وفات ابن‌خردادبه درحدود سال سیصد تمام هجرت درحوالی نود سالگی و جدّش خردادبه ، اصلاً عجم ودرکیش مجوس بوده و اخیراً بدست برامکه مشرّف بشرف اسلام گردیده است . (کف وص ۲۱۲ف و۶۲۰ ج۱س وغیره)

ابن‌خرقه

محمد - بن محمد بن‌نصر مصطلح رجال وبعنوان سکونی نگارش یافته است .

ابن‌خروف

علی بن محمد - ضیاءالدین اللّقب، **ابوالحسن** الکنیة، **ابن‌خروف** الشّهرة، قیسیّ القبیلة، قرطبیّ الولادة والنشأة، ازشعرای اندلس است که ببلاد شرقیه مسافرتها کرده واز اشعار او میباشدکه در وصف نیل گفته است :

ما اعجب النیل ما ابهی شمائله	**فی‌ضفتیـــه من‌الاشجـــارا دواح**
من جنة الخلد فیاض علی ترع	**تهب فیهـــا هبوب الریح ارواح**
لیست زیـــادته ماء کما زعمـــوا	**و انمـا هــی ارزاق و ارباح**

بسال ششصد و سیّم هجری قمری در حلب درگذشت .

(ص ۶۲۰ ج ۱ س)

ابن‌خروف

علی بن محمد - بن یوسف بن خروف، یا علی بن‌محمد بن‌علی بن محمد بن‌خروف حضرمی اندلسی‌اشبیلی، مکنّی به**ابوالحسن**، ملقّب به **نظام‌الدین** ، معروف به **ابن‌خروف** ، لغوی نحوی محقّق مدقّق ، از ائمه و متمهّرین علوم‌عربیّه میباشدکه با عبدالرحمن سهیلی سابق‌الذکرمناظراتی داشت، طبع شعرش نیز بسیار خوب بوده وازتألیفات او است :

۱- **تنزیه ائمةالنحو عما نسب الیهم من‌الخطاء والسهو** که در ردکتاب تنزیه القرآن عما لایلیق بالبیان ابن‌مضا احمد بن عبدالرحمن لخمی‌آتی‌الذکر تألیف داده است ۲- **تنقیح الالباب فی‌شرح غوامض‌الکتاب** که شرح‌کتاب سیبویه است ۳- **شرح جمل زجاجی** ۴- **شرح جمل شیخ عبدالقاهرجرجانی** ۵- **شرح‌کتاب سیبویه** که‌کثیرالفائدة میباشد ، بعد از اتمام

آن اهدای دربار صاحب اندلسش کرد و بصلهٔ هزار دینـار (که دینار معادل یك مثقال طلای مسکوك هیجده نخودی‌است) نایل‌گردید . از اشعار ابن‌خروف‌است‌که درخصوص جوانی زیباکه بحکم قاضی زندانی بوده گفته است :

اقاضی المسلمین حکمت حکمـا اتـی وجه‌الزمـان بـه عبوسا
حبست علی الـدراهم ذاجمال ولـم تجنـه اذسلب النفـوسا

نیز در باب استعفا از تصدّی امور بیمارستان نوری‌که شخص سید (بروزن عیـد ، بمعنی گرگ) نامی دربانش بوده بقاضی‌القضاة محیی‌الدین بن زکی فرستاده است :

مولای مـولای اجرنـی فقـد اصبحت فـی‌دار الاسی والحتوف
و لیس لـی صبر علـی منزل بوابـه السید وجـدی خـروف

خروف در زبان عرب بمعنی برّه و بچهٔ‌گوسفند میباشد . مخفی نماندکه ابن‌خروف در تمامی عمرخود ازدواج نکرد ، درکاروانسراها امرار حیات نمود،کسب خیّاطی داشته و هرچه عایدش میشد با استاد خود ابوالحسن بن طاهر تنصیف میکرد ، دراواخر عمر مجنون و دیوانه شد ، درکوچه و بازار عریان و برهنه و مکشوف‌العورة میرفت، تا در سال‌ششصد وپنجم یا ششم یا نهم یادهم‌هجری‌قمری درگذشت وموافق آنچه‌ازشهاب‌الدین قوصی‌که از تلامذه‌اش بوده نقل شده شبی در چاه افتاد و مرد .

(ص ۸۳ و ۴۸۶ ت و ۳۷۳ ج ۱ کا و ۷۵ ج ۱۵ جم و ۶۲۰ ج ۱ س و۵۷۹ هب)

ابن‌خزیمه **محمد** - بن اسحق بن خزیمة بن مغیرة بن صالح ، حافظ سلمی نیشابوری، شافعی، مکنّی به **ابوبکر** ، ازمشاهیرفقها ومحدّثین شافعیّه میباشدکه درفقه وحدیث طاق، استاد علمای عراق، بامام‌الائمة موصوف، تألیف زیاده بریکصدوچهل کتاب بدومنسوب، ازآن‌جمله**کتاب‌التوحید والصفات** و**کتاب‌فقه‌الحدیث** میباشد و بسال سیصد و یازدهم هجری قمری درهشتاد و هشت سالگی درگذشت .

(ص۳۲ ج ۱ فع و۶۲۰ ج ۱ س و۲۶۵ ج ۱ نی وغیره)

ابن‌خزیمه **محمد** - بن خزیمهٔ بلخی قلاسی حنفی، معروف به **ابن‌خزیمه**، از افاضل حنفیّه‌وازمشایخ حدیث بلخ‌میباشدو**کتاب اختیارات‌درمذهب**

ازآثار قلمی او بوده و درسیصد و چهاردهم هجری قمری درگذشت . **قلاسی** منسوب به قلس بمعنی طناب کشتی دریائی‌است .   (ص ۱۶۸ فوائدالبهیة)

ابن‌الخشاب

عبدالله بن‌احمد - بن احمد بن‌احمد بن‌عبدالله بن نصر بن‌خشاب بغدادی، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌الخشاب**، ادیبی‌است نحوی لغوی شاعر محدّث مفسّر قاری منطقی ، از مشاهیر ادبای وقت خود . درانساب و فرائض و حساب و تفسیر و حدیث و هندسه و حکمت و فلسفه و دیگر علوم متداوله نیز حظّی وافر داشته و حافظ قرآن بود ، آن‌کتاب‌آسمانی را با اکثر قرائات متداوله میخواند، خط وکتابتش نیز درغایت‌جودت و بتصریح بعضی‌ازارباب سِیَر نسبت بافاضل عصرخود مانندآفتاب‌بوده نسبت بکواکب و یا مثل دریا بوده‌است نسبت باستخر و برکه . ابن‌الحدیدکه درشرح نهج‌البلاغة ، ازاستادخود مصدق بن‌شبیب‌که از تلامذهٔ ابن‌الخشاب بوده نقل میکندکه ابن‌الخشاب خطبهٔ شقشقیّهٔ مذکوره درنهج‌البلاغه را درکتابهائی‌که دویست سال پیش از ولادت سید رضی مؤلف نهج‌البلاغة تألیف شده دیده است ، همانا منظور او ازاین‌جمله ردّکسانی‌است‌که‌آن خطبهٔ مبارکه را ازخودحضرت علی‌ع‌ندانند .

در معجم‌الادبا گوید ابن‌خشاب باآن همه مراتب علمیّه‌که داشته ابداً شرف و ناموس علم را رعایت نمیکرد ، بسیارکثیف و چرکین بوده ومقید بوظائف دینیّه نبود، در وسط راه با عوام شطرنج بازی می‌نمود، با لباس ومعاش بسیار پست میگذرانید، در معرکه‌های شعبده‌بازی وخرس‌بازی ومیمون‌بازی و مارگیری حاضر میشد، هرگاه ارادهٔ خریدکتابی‌را داشتی صاحب‌آن را اغفال میکرد یك‌ورق‌آنرا درمیآورد تا ببهانهٔ نقصان آن ، ببهای ارزانش ابتیاع نماید .کتاب امانتی را نمیداد ومیگفت‌که توی‌کتابها رفته و دیگر قدرت بیرون‌آوردنش را ندارم . نگارنده دراین موضوع قضاوت‌نکرده وهمین مقدارگوئیم‌که صدوراینگونه نسبت‌ها وتهمت‌ها ازاهل‌حسد و رقابت‌کثیرالوقوع‌است .

از اشعار ابن‌الخشاب چیزی بدست نیامد وازتألیفات او است :

۱- **الاستدراکات علی‌مقامات‌الحریری** که دراستانبول چاپ‌شده‌است ۲- **تاریخ‌موالید**

و وفیات اهل بیت طهارت ع که **تاریخ‌الائمة** نیز گویند **۳- شرح جمل ابن‌جنی ۴- شرح لمع ابن‌جنی ۵- المرتجل فی‌شرح‌الجمل** که‌شرح جمل‌عبدالقاهر جرجانی است . ابن‌الخشاب درماه رمضان پانصد و شصت و هفتم یا هشتم هجری‌قمری درهفتاد وپنج سالگی دربغداد وفات یافت و درمقبرهٔ احمد بن حنبل نزدیکی قبر بشر حافی بخاك رفت .

(ص ۵۷هب و ۴۵۱ت و ۲۸۹ ج ۱کا و۳۵۳ ج ۱ مه و۴۷۳ ج۱۲جم)

ابن‌خشکنانچه

احمد - بن‌علی بن وصیف‌بغدادی، مکنّی به **ابوالحسین** ، بنوشتهٔ معجم‌الادبا کاتب بلیغ فصیح شاعر بود ، سه‌کتاب **صناعة‌البلاغة** و **فوائد** و **نثر موصول بنظم** هم تألیف او میباشد و دیگر از زمان‌او چیزی ننوشته است . نگارنده‌گوید شرح حال پدرش علی بن وصیف را بعنوان‌خشکنانچه نگارش داده ونیز تذکردادیم‌که وفاتش‌درزمان‌حیات‌معاصر ومعاشرش‌ابن‌الندیم(متوفی بسال۳۸۵هق = شفه) بوده وهمین سه‌کتاب مذکور نیز تألیف علی است نه پسرش احمد . بنابراین احمد ، از رجال اواخر قرن چهارم بوده ویا باحتمال قریب اوائل پنجم را نیز دیده و سه‌کتاب مذکور هم از او نبوده است . (ص۲۲۹ ج۱جم و اطلاعات متفرقه)

ابن‌الخصیب

احمد - بن اسمعیل بن‌ابراهیم بن خصیب بن عبدالحمید، ادیب نحوی لغوی کاتب منشی فصیح بلیغ شاعر ماهر، از فضلای قرن سیّم هجرت میباشدکه درفنون بلاغت خبیر، درفنون شعری بصیر وبدیگران مقدّم‌بود، با معاصرخود ابن‌المعتز (متوفی بسال ۲۹۶ه ق = رصو) طریق مودت پیموده ومکاتبات و مراسلاتی داشته‌اند . ازتألیفات احمد است :

۱- دیوان‌الرسائل ۲- صفة‌النفس ۳- طبقات‌الکتاب وغیره وسال‌وفاتش بدست نیامد.

(ص ۲۲۷ ج ۲ جم)

ابن‌الخطاب

تقی‌الدین - طبیب ، ملقّب به **رأس عینی**، ازاطبّای عصرمستعصم سی و هفتمین خلیفهٔ عباسی وآخرین‌ایشان (۶۴۰-۶۵۶ه ق = خم - خنو) و طبیب خاص سلطان غیاث‌الدین یازدهمین سلطان سلجوقی روم (۶۳۶-۶۴۴ه ق = خلو- خمد) و خانواده‌اش بود ، نزد ایشان بسیار محترم ، عاقبت علاوه

برطبابت ، سمت معاشرت و منادمت را نیز داشته و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۸۴ ج ۱ مر و اطلاعات متفرقه)

ابن الخطاب حسن - بن علی بن حسن درباب اوّل بعنوان **وراق حسن** نگارش یافته است .

ابن الخطیب محمد - بن عبدالله در باب اوّل (القاب) بعنوان **لسان الدین** مذکور است.

ابن الخطیب محمد - بن عمر بن حسین در باب اوّل بعنوان **فخررازی** مذکور است.

ابن الخطیب یحیی - بن علی در باب اوّل (القاب) بعنوان **خطیب تبریزی** مذکور است.

ابن خطیب الدهشة محمود - بن احمد بن محمد ، معروف بـه **ابن خطیب الدهشة** ، ملقّب به **نورالدین**، حمویّ الولادة والنشأة ، مدتی بمصر وشام مسافرت کرده واز علمای آن نواحی استماع حدیث واخذ مراتب علمیّه نمود ، مدتی هم قضاوت حماة و ریاست مذهبی آن نواحی بدو موکول بوده واز تألیفات او است :

۱- **اعانة المحتاج الی شرح المنهاج** ۲- **تحفة ذوی الارب فی مشکل الاسماء والنسب** که درلیدن چاپ شده و درعلم رجال است ۳- **شرح کافیة ابن مالك** . مخفی نماند کـه کافیـهٔ ابن مالك در نحو وکتابی نظمی مبسوط بوده و الفیهٔ معروف ملخّص آن است . صاحب ترجمه نیز نخست در سال هشتصد و پنجم هجرت یکصد و پنج بیت در تتمیم آن بنـام **وسیلة الاصابة** نظما نوشت، سپس اصل و متمم را شرح کرده ودرسال هشتصد وسی وچهارم هجری قمری درگذشت . مخفی نماندکه درمعجم المطبوعات اسم و نسب وشهرت صاحب ترجمه را موافق عنوان فوق ابن خطیب الدهشة نوشته ولی تحت عنوان کافیـهٔ شافیه از کشف الظّنون گفته است که آن را **ابوالثناء محمود بن محمد ابن خطیب الریفة** ذیل (متمم) نوشته (بشرحی که اشاره شد) . (کف وص ۹۳ مط)

ابن خطیب الری محمد - بن عمر بن حسین بعنوان **فخررازی** درباب اوّل مذکور شده است .

ابن خطیب الریفة رجوع با بن خطیب الدهشهٔ مذکور فوق شود .

ابن‌خفاجه

ابراهیم - بن ابوالفتح بن عبدالله بن خفاجهٔ اندلسی ، مکنّی به **ابواسحق** ، معروف به **ابن‌خفاجه**، از شعرای اوائل قرن ششم هجری اندلس میباشدکه بسال چهارصد و پنجاهم در جزیرهٔ شقر (بروزن هنر) از اعمال شهر بلنسیه از بلاد اندلس متولد شد ، با توجه براینکه شعرا مشمول اکرامات ملوك وقت هستند هیچیك را مدیحه نگفته و ازمولد خود بیرون نگردید تا بسال‌پانصد و سی و سیّم یا بیست و سیّم درهمانجا درگذشت واز اشعار لطیفهٔ او است:

مااللعذار کان وجهك قبلة **قدخط فیه من‌الدجی محرابا**
و اری‌الشباب وکان لیس بخاشع **قد خر فیه راکعا و انابا**
ولقد علمت بکون ثغرك بارقا **انسوف یزجی للعذار سحابا**

در غزل و مرثیه اشعار خوب‌گفته‌که اغلب‌آنها در وصف کائنات جوّ و منظره‌های طبیعی است . **دیوانش** هم بسیار خوب ، درمصر و قاهره چاپ ، یك نسخهٔ خطّی آن بشمارهٔ ۱۵۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است .

(ص ۱۳ ج ۱ کا و ۴۵۸ هر و ۶۲۱ ج ۱ س)

ابن‌الخل

حسن بن مبارك - از مشاهیر شعرای قرن ششم هجرت میباشدکه درفقه نیز یدی طولی داشته واز اشعار او است :

قلت لها لاتقتلی مدنفا **هواك قد هیج بلباله**
مازال یرجومنك وصلا الی **ان قطع الهجران اوصاله**
فابتسمت تیها و قالت وکم **قد قتلت عینای امثاله**

درسال‌پانصد و پنجاه ودویم هجری‌قمری درگذشت . (ص ۶۲۱ ج ۱ س)

ابن‌الخل

محمد - بن مبارك بن‌محمد بن‌عبدالله بن محمد بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن** و **ابوالبقاء** ، از فقهای شافعیّه میباشد که خط او نیز مرغوب و بسیار خوب بود ، مردم بدون ضرورت ، محض ببهانهٔ بدست‌آوردن خط او استفتای مسائل دینیّه مینمودند اینك تمامی اوقات او درجواب نوشتن‌آنها مصروف و در زحمت بی‌نهایت بود تا آنکه بالاخره ملتفت قضیه شد ، جواب مسائل را با قلم شکسته وساییده مینوشت، این بودکه مردم بعدازآن ، **استفتاکردن را موقوف داشتند .**

تلمیذش خطیب مصری از او روایت‌کرده است‌که این اشعار را بسیار میخواند ولی از قائل‌آنها اسمی نبرده‌است :

فی‌زخرف القول تزیین لباطله	والحق قد یعتریه سوء تعبیر
تقول هذا مجاج النحل تمدحه	و ان ذممت فقل قیی‌ءالزنابیر
مدحا وذما وما جاوزت وصفهما	حسن‌البیان یری‌الظلماء کالنور

وفات ابن‌الخل بسال پانصد و پنجاه و دویم هجری قمری دربغداد واقع شد و جنازه‌اش را بکوفه نقل‌دادند . (ص۴۰ج۲کا وغیره)

ابن‌خلدون **عبدالرحمن بن محمد بن‌خلدون** - یا عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن محمد بن حسن بن خلدون ، **قاضی‌القضاة** حضرمی ، اشبیلیّ‌الاصل، تونسیّ‌الولادة، **ابوزید** یا **ابومسلم** الکنیة ، **ابن‌خلدون** الشّهرة، مالکیّ المذهب ، **ولی‌الدین** اللّقب ، از اکابر ومشاهیر مورّخین اوائل قرن‌نهم هجرت میباشد که بواسطهٔ تحقیقات و انتقادات ومحاکماتی‌که درکتاب تاریخ‌خود معمول داشته وبسبب افکار حکیمانه‌ای‌که درمقدمهٔ‌آن‌کتاب بعرصهٔ ظهورآورده هزاران شایان تمجید است ، گوی سبقت از مورّخین ربوده و بین ایشان مقامی بس‌عالی حیازت نموده‌است . علاوه برفن تاریخ‌که یکّه سوار این مضمار میباشد درفقه و انشا وکتابت وفنون شعری وعلوم ادبیّه نیز متمهّر و صاحب یدی طولی میباشد .

جدّ اعلای او، **خلدون**، دراصل از اهالی خطّهٔحضرموت جزیرةالعرب بود، بعد از فتح اندلس در قرمونیه ازنواحی اندلس توطّن‌کرد ، اولاد او نیز دراوائل قرن‌سیّم هجرت در اشبیلیه متوطّن بوده‌اند . پس‌ازآنکه اشبیلیه مسخّر اجانب گردید جدّ عبدالرحمن در تونس از بلاد افریقا اقامت‌کرد، عبدالرحمن نیز همانجا دراوّل رمضان هفتصد و سی و دویم هجرت متولد شد ، قرآن مجید و ادبیّات و علوم و فنون متنوعهٔ متداوله و علوم عقلیّه را از پدر خود و دیگر اساتید و حکمای مغرب زمین با حرصی قوی و همّتی فتورناپذیرکه نسبت بتحصیل‌کمالات وفضائل داشته دراندك زمانی تحصیل، کتب اشعار را حفظ ، تا درسال هفتصد و چهل و نهم هجرت ابوین و اقارب و اساتید او

از طاعون عمومی فوت کردند ، ناچار ببعضی از بلاد جزایر ومغرب زمین مسافرتها کرد، در هرجا بسیارمحترم میزیست . درسن جوانی آوازهٔ کمالات او درتمامی اقطار درنهایت اشتهار ، درهریك از بلاد متفرقه متصدی بعضی از مشاغل سیاسی دولتی از قبیل وزارت وکتابت وغیره بود، اخیراً حظّ علم را بهمهٔ مراتب دولتی ترجیح داد وچندسال درحدود صحرا بتألیف همین کتاب تاریخ معروف و شرح قصیدهٔ برده و تلخیص بسیاری ازکتب ابن رشد و تألیفات دیگری درحساب و منطق و اصول فقه و ادبیّات متداوله پرداخت ، درسال هفتصد و نود وهفتم از تدوین کتاب تاریخ مزبور فراغت یافت . دربعضی ازمواضع دوچار حبس نیز بود ، اخیراً درمصر بامر سلطان برقوق حکمران آن نواحی قاضی القضاة مذهب مالکی مصر یا حلب شد ، در هنگام استیلای تیمورلنگ مورد تجلیل وعنایات تیموری نیز گردید، بقول بعضی اسیر شده ودرعین حال اسارت ندیم تیمور هم بود واسیرًا و ندیمًا بسمرقند رفت ، تا روزی بدو گفت من کتاب تاریخی حاوی تمامی وقایع را دارم که درمصر مانده و خوف آنرا دارم که دست برد ابن مجنون (سلطان برقوق) باشد پس بعد از اذن تیمور باز بمصر برگشت و درقاهره مشغول تدریس بوده واز تألیفات او است:

۱- **تاریخ غرناطه** که غیراز تاریخ معروف ذیل او میباشد ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ اسکوریال ازاسپانیا موجوداست ۲- **شرح قصیدهٔ برده** که شرحی عجیب است ۳- **العبر وديوان المبتدء والخبر في ايام العرب والروم (والعجم خل) والبربر** که هفت مجلد، به **تاریخ ابن خلدون** معروف ،کثیرالفائدة ودرقاهره وغیره چاپ، جلدآخرآن بتاریخ **الدول الاسلامية بالمغرب** موسوم، جلد اوّلش نیز **بمقدمهٔ ابن خلدون** معروف وبارها دربیروت وقاهره وغیره بطبع رسیده و بتصریح بعضی از اهل خبره خزانهٔ علوم ادبیّه و سیاسیّه و اجتماعیّه میباشد و مانندآن تألیف نشده است وغیراینهاکه فوقاً اشاره گردید . وفات ابن خلدون بسال هشتصد و ششم یا هشتم هجری قمری بموت فجاءه درقاهره واقع شد ودرخارج باب النصر درمقابر صوفیّه مدفون گردید .

(کف وص۵۷هب و۳۲۹ ج ۱ فع و۴۶۵ هر و۶۲۱ ج ۱ س و۹۵۹ مط)

ابن‌خلدون **عمر بن احمد بن خلدون** - حضرمی اشبیلی، مکنّی به **ابومسلم**، از اشراف و مشاهیر علمای اشبیلیهٔ اندلس میباشدکه درنجوم و هندسه و طب و فلسفه ماهر و استاد ابن‌الصفار طبیب بود، بسال چهارصد و چهل و نهم هجری قمری در اشبیلیه درگذشت. (ص۵۶ ج۱مر و۶۲۱ ج۱س)

ابن‌خلدون **یحیی بن محمد بن‌خلدون** - مکنّی به **ابوزکریا**، برادر ابن‌خلدون عبدالرحمن مذکور فوق، ادیبی است بارع، از افاضل قرن هشتم هجرت، **مؤلف کتاب بغیةالرواد فی‌ذکرالملوك من بنی‌عبدالواد** که ملوك تلمسان هستند. این‌کتاب دوجلد بوده وبا ترجمهٔ فرانسوی‌آن در تونس چاپ شده است.

(ص ۹۹ مط)

ابن‌خلف **احمد بن عبدالعزیز**- بعنوان **ابن‌هشام احمد** خواهدآمد.

ابن‌خلف **سیدعلی‌خان**- بعنوان**حویزی سیدعلی‌خان** نگارش یافته است.

ابن‌خلفه **شیخ محمد** - بن‌اسمعیل‌خلفهٔ‌حلّی، معروف به **ابن‌خلفه**، ازفضلای شعرای قرن‌سیزدهم هجری قمری میباشدکه بسال‌هزار ودویست و چهل و دویم در اوّل طاعون عمومی در حلّه وفات یافت و جنازه‌اش بنجف اشرف نقل شد و ازآثار او **تخمیس قصیدهٔ میمیهٔ مشهورهٔ فرزدق** است.

(ص ۱۱ ج ۴ ذریعه)

ابن‌خلکان **احمد** - بن محمد بن ابراهیم بن ابی‌بکر بن خلّکان، هکاری، اربلیّ‌الولادة، برمکیّ‌النسل، اشعریّ‌الاصول، شافعیّ‌الفروع، **شمس‌الدین** اللّقب، **ابوالعباس** الکنیة، **ابن‌خلکان** الشّهرة، از مشاهیر مورّخین وقضاة و علمای نامی قرن **هفتم هجرت**، ازمعاصرین خواجه‌نصیرطوسی ومحقّق حلّی وعلاّمهٔ حلّی و نظائر ایشان بود. بسال ششصد وهشتم هجرت درشهر اربل از بلاد ناحیهٔ هاکریه یا هکاریه (با فتح و تشدید) از نواحی موصل متولد شد وبهمین جهت به **اربلی و هکاری** هم موصوف‌گردید، (که بنا براوّل **محرّف هاکری**‌است) نسبش بچندین واسطه به‌یحیی

بن خالد برمکی وزیر هارون عباسی موصول میباشد .

نخست درمولد خود از پدرش و دیگر اکابر وقت، فقه و ادبیّات وعلوم‌متداوله را تکمیل و بنواحی مصر و شام و حلب مسافرتهاکرد ، درمدارس‌بسیاری تدریس‌نموده ودر ادبیّات یدی طولی داشت ، درفنون‌شعری نیزخبیر وبسیار شعردوست‌بود، خصوصاً موافق‌آنچه درشرح حال محمد بن عمران مرزبانی اشاره‌نمودیم نسبت باشعار یزید بن معاویه رغبتی وافر بخرج میداد ، درمصر قضاوت مذاهب اربعه بدو موکول شد ، اخیراً درسال ششصد وپنجاه ویکم هجرت قاضی‌القضاة دمشق‌گردید، ده سال باکمال درستکاری انجام وظیفه نمود ، درسال شصتم معزول ودرهفتاد و ششم باز بقاضی‌القضاتی منصوب شد ودر رجب ششصد و هشتاد و یکم هجری قمری درمدرسهٔ نجیبیهٔ دمشق وفات یافت ودر دامنهٔ‌کوه قاسیون مدفون‌گردید .کتاب **وفیات‌الاعیان و انباء ابناءالزمان** تألیف منیف‌او میباشدکه **بتاریخ ابن‌خلکان** معروف، اتقن و اجمل‌کتب‌تاریخی، شرح‌حال هشتصد وشصت و چهار یا پنج نفر ازمشاهیرطبقات متنوعهٔ اسلامی را حاوی، با تحقیقات عمیقه ودقیقه معروف ، تلخیصاً و تذییلاً و ترجمتاً محل توجه اکابر، بترکی و اکثر السنهٔ اوروپائی ترجمه وبارها درمصر و ایران وغیره چاپ‌شده‌است وفقط بشرح‌حال تابعین ومتأخّرین از ایشان تا زمان خود پرداخته واز اصحاب و خلفای راشدین بجهت شهرت ایشان نامی نبرده است .

باآن‌همه مراتب علمیّه ، از متعصّبین اهل سنّت بود ، زیاده از وصف ، طریق عصبیّت میپیمود و از اشعار او است :

انا واللّه‌هالك　　آیس‌من‌سلامتی　　اواری‌القامةاللتی　　قد اقامت‌قیامتی

لفظ خلکانکه لقب جدّ صاحب‌ترجمه میباشد بفتح‌خای معجمه وکسر لام مشدّد، یا بضمّ اوّل و فتح و تشدید ثانی ، یا بکسر هردو (علی‌الخلاف) است . در وجه و مناسبت این لقب بنا بروجه اوّلی‌گفته‌اندکه جدّ مذکور اوکه صاحب‌این‌لقب میباشد روزی درمجلسی با مفاخرآبا و اجداد خودکه ازآل برامکه بوده و سمت وزارت بنی‌عباس را داشته‌اند

تفاخر کرده و میگفته است که کان ابی کذا وکان جدی کذا ، حاضرین بدو گفتند : خَلِّ کانَ ، یعنی کان ابی کذا و جدی کذا گفتن را ترک کن ومفاخر شخصی خود را بشمار (ان الفتی من یقول هاانااذا ـ لیس الفتی من یقول کان ابی) این بود که این جملهٔ خَلِّ کان لقب مشهوری جدّ مذکورش گردید و شاید دو وجه دیگر نیز تحریف آن باشند .

(ص ۸۷ ت و ۳۳ ج ۱ فع و ۶۲۳ ج ۱ س و۱۴۰ ج ۵ طبقات الشافعیة وغیرها)

ابن خلوف احمد - بن ابی القاسم محمد خلوف بن عبدالرحمن ، حمیریّ القبیلة ، اندلسیّ تونسیّ البلدة ، ابوالعباس الکنیة ، ابن خلوف الشهرة ، شهاب الدین اللّقب ، مالکیّ المذهب، ازادبای اواخر قرن نهم هجرت میباشد که قریحهٔ شعری هم داشته وازآثار قلمی او است :

۱- دیوان شعر مشهور به دیوان الاسلام که در بیروت چاپ شده است ۲- نظم التلخیص درمعانی و بیان ۳- نظم المغنی درنحو. درسال هشتصد و نود ونهم هجری قمری درگذشت.

(ص۷۸۷ ج ۱ س و۹۹۰ مط)

ابن خلیل علی بن خلیل- در باب اوّل بعنوان علاءالدین علی بن خلیل مذکوراست.

ابن الخمار حسن - بن سوار بن بأبأ بن بهرام ، مکنّی به ابوالخیر، بنوشتهٔ ابن الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ه ق = شفه) در زمان او ازافاضل منطقیین و درنهایت ذکاوت و فطانت بود ، در تحصیل علوم اصحاب خود اهتمام تمام داشت ، ولادت او در ربیع الاول سیصد و سی و یکم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- الآثار العلویة ۲- الآثار المخیلة فی الجو الحادثة عن البخار المائی ۳- تفسیر ایساغوجی ۴- الحوامل که مقاله ایست در طب ۵- سیرة الفیلسوف ۶- الصدیق والصداقة ۷- الوفاق بین رأی الفلاسفة والنصاری وغیرها انتهی ملخصاً . ظاهرش آنکه ابن الخمار از رجال قرن چهارم هجرت بوده ویا اوائل قرن پنجم را نیز دیده است ، لکن در نامهٔ دانشوران پس ازآنکه اسم و نسب وکنیه وشهرت اورا بهمان قرار مذکورفوق (باتبدیل نام جدّعالیش بهرام به بهنام) نوشته گوید که او طبیب وحکیم باشی سلطان محمودغزنوی

(۳۸۷-۴۲۱ھ ق = شفز - تکا) ، ترجمهٔ بسیاری ازکتب سریانی بعربی بدو منسوب ، از اجلاّی حکمای عصرخود محسوب، معاصرش شیخ‌ابوعلی‌سینا همواره‌آرزومند دیدار او بوده و دربعضی از تصنیفات خود بی‌نهایتش تبجیل می‌نماید .

این‌دانشمند باآن‌همه مقامات‌عالی‌که داشته با فقرا باکمال‌تواضع رفتارمیکرد، با اکابر و اغنیا متکبّرانه وبا تمام وقار و متانت می‌گذرانید ، در بدایت حال نصرانی بود وسلطان معظّم نیز باقتضای علاقهٔ قلبی‌که بدیانت داشته ومحبت مفرطآن دانشمند که در دلش جاگیر بوده همواره اورا بقبول دین مقدّس اسلامی تحریص می‌نمود و او هم درانکارخودمیافزود تاروزی‌عبوراًشنیدکه یك‌طفل‌دبستانی‌آیهٔ‌مبارکهٔ اَلَمْ اَحَسِبَ النّاسُ را بآواز بلند میخواند پس‌از استماع‌کلام حقیقت نظام حالش دگرگون شد ، قدری دم در دبستان ایستاده و بحال خودگریسته و بمنزل خود رفت، درعالم رؤیا دیدکه حضرت خاتم‌الانبیا ص بدو فرمود یـا اباالخیر امثال ترا با این همه کمال علمی‌کـه داری انکار نبوّت برازنده‌نباشد پس‌درحال منام‌بشرف‌اسلام مشرّف و بعداز بیداری‌نیزقبول‌اسلام‌نمود.

علی‌الجملة این حکیم دانشمند زیاده برصد سال عمرکـرد ، همواره با سلاطین غزنوی بسرمیبرد تا درسال چهارصد و هشتاد و نهم هجری قمری‌که یکصد و هشت سال داشته روزی حسب‌الاحضار سلطان ابراهیم بن سلطان مسعود بن‌سلطان محمود (۴۴۵-۴۹۲ھ ق = تمه- تصب) براسب‌خاص‌سلطانی سوار وعازم دربار بود، دربازارکفشگران، اسب‌او ازشتر رم‌خورده‌بزمینش‌زد ودردم جان‌داد. بنام تدبیرالمشایخ و معالجات‌الحمیات وغیراینها تألیفات بسیاری دارد . نگارنده‌گوید : این تاریخ وفات وتاریخ ولادت هم‌که ازمدت عمر او معلوم میشود با معاصر بودن ابن‌الندیم وازافاضل‌عصر او بودن‌ابن‌الخمار (چنانچه‌فوقاًمذکورشد) منافات‌کلی داشته وبسیارمستبعداست وجزقول‌بتعدّد ابن‌الخمار قابل اصلاح دیگر نمیباشد وتحقیق‌زاید درصورت‌اقتضا موکول بعهدهٔ‌ارباب‌رجوع‌است.

(ص ۵۱ ج ۱ مه و ۱۱۳ ج ۱ مر و ۲۷۰ ف و اطلاعات متفرقه)

ابن‌الخمری دراصطلاح‌رجالی‌حسین بن جعفر بن‌محمدخزاز مخزومی‌است .

ابن‌خمیس

حسین - بن نصر بن محمد، یا احمد بن حسین بن‌قاسم بن‌خمیس بن عامر، قاضی موصلی البلدة ، جهنی کعبی القبیلة ، **ابن‌خمیس** الشّهرة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **تاج‌الاسلام** و **مجدالدین** اللّقب ، شافعی المذهب ، ازاکابر فقهای شافعیّه میباشدکه علم حدیث را درمولد خود موصل، فقه و اصول وبعضی ازعلوم دیگر را هم در بغداد از امام غزالی و بعضی دیگر از اکابر وقت اخذ نمود ، بقضاوت رحبهٔ مالك منصوب‌گردید ، اخیراً درموصل مقیم شد ودر ربیع‌اول یا ثانی سال پانصد و پنجاه و دویم هجری درگذشت . بنام **اخبارالمنامات** ، **تحریم‌الغیبة** ، **مناقب‌الابرار** ، **منهج التوحید** یا **منهج‌المرید فی‌التوحید** وغیرها تألیفاتی دارد .

(کف وص ۲۱۸ ج ۱ مه و ۲۱۸ طبقات‌الشافعیة و ۶۲۳ ج ۱ س)

ابن‌خمیس

محمد بن‌خمیس - تلمسانی ، مکنّی بـه **ابوعبدالله** ، معروف بـه **ابن خمیس** ، ازمشاهیرشعرای مغرب زمین میباشدکه بسیارصالح و خوش‌طبع و به تصوف مایل بـود ، در اشعار و ادبیّات و اخبار عرب نیز یـدی طولی داشت ، مدتها در غرناطه تدریس‌کرد ، قسمت عمدهٔ عمر او درعزلت و سیاحت مصروف بوده واز اشعار او است :

وماکنت الازهرة فی‌حدیقـة	**تبسم عنی ضـاحکات الکمائم**
فقبلت من‌طور لطور فها انا	**اقبل افواه الملـوك الاعاظم**

بسال هفتصد و هشتم هجرت درغرناطه مقتول شد . (ص ۶۲۳ ج ۱ س)

ابن‌الخوبی

محمد - بن احمد بن‌خلیل بن سعادة خوبی ، قاضی‌القضاة‌شافعی نحوی، معروف به **ابن‌الخوبی** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب‌به **شهاب‌الدین** ، از اکابر علمای شافعیّه میباشدکه درصغر سنّ بتحصیلات علمی پرداخت ، درنحو و معانی و بیان و فقه و اصول وکلام و حساب و هندسه و فرائض و تفسیر و اکثر فنون متداولهٔ دیگر مهارتی بسزا یافت، باجازات جمعی از اکابر اصفهان وبغداد ومصر و شام نایل و مرجع استفادهٔ افاضل شد ، مدتی در شام و حلب و بیت‌المقدس بقضاوت

منصوب و دربلاد مصریّه هم قاضی‌القضاة‌گردید واز تألیفات او است :

۱- **شرح فصول ابن‌معط** ۲- **المطلب الاسنی فی‌امامة الاعمی** ۳- **نظم فصیح ثعلب** وغیرها . وی بسال ششصد و نود و سیّم هجرت درهفتاد ونه سالگی درگذشت .

(ص ۷۴۲ ت)

ابن‌الخیاط

احمد بن محمد - بن علی بن یحیی بن صدقهٔ تغلبی، ادیب‌شاعر کاتب دمشقی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مشاهیر ادبا و شعرای دمشق اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه **دیوانش** مشهور و اشعارش در غایت جودت و ملاحت بود . دربلاد بسیاری سیاحت‌هاکرده و مدایحی‌گفت ، ببلاد عجم نیز رفته و در حلب با ابن‌حیوس سابق‌الذکر ملاقات و شعر خود را بدو اظهار داشت ، ابن‌حیوس نیز بعد از تحسین بسیارگفت‌که این جوان خبر مرگ بمن داد زیرا بحکم تجربه هرکسی درفنی مهارت یافته وبمقامی عالی برسد دلیل وفات استاد سابق‌آن‌فن میباشد. یکمرتبه نیز بانهایت فلاکت وارد حلب شده واین دوبیت را بابن‌حیوس نوشته واسترحام نمود :

لم یبق عنـدی ما یباع بحبـة	وکفاك علما منظری عن مخبری
الا بقیـة ماء وجـه صنتهـا	عن ان یباع و این این‌المشتری

ابن‌حیوس مستحضرشده وگفت‌که اگردرمصراع‌آخری **و انت نعم‌المشتری** میگفت دیگر بهتر میبود ، در رمضان پانصد و هفدهم هجرت درشصت و هفت سالگی درگذشت .

(ص ۴۷ ج ۱ کا و ۲۷۰ ج ۱ نی)

ابن‌الخیاط

علی بن‌ابی‌سعد - یا سعیدبن‌ابی‌الفرج‌خیاط، مکنّی به‌**ابوالحسن**، معروف به **ابن‌الخیاط** ، عالم‌صالح واعظ متّقی، ازعلمای‌امامیّهٔ اواخر قرن پنجم هجری بوده ویا خود اوائل قرن ششمرا نیز دیده و **مؤلف‌کتاب‌الجامع فی‌الاخبار** است . شیخ منتجب‌الدین (متوفی بسال ۵۸۵ه‍ ق = ثفه) بواسطهٔ پدر خود همین‌کتاب را از خود مؤلف روایت مینماید وآن‌غیرازکتاب‌جامع‌الاخبارمعروف‌است‌که بارها چاپ واشتباهاً بصدوق‌ابن‌بابویه منسوبش دارند . سال‌وفات‌ابن‌الخیاط بدست‌نیامد.

(ذریعه وغیره)

ابن الخیاط **محمد** - بن احمد بن منصور خیاط سمرقندی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن الخیاط** ، از اکابر علمای نحو و لغت میباشد که از بلد خود سمرقند ببغداد آمد ، با ابراهیم بن سری زجاج و ابوعلی فارسی ملاقات کرده و با ایشان مناظراتی داشت وازتألیفات او است : **معانی القرآن والمقنع و الموجز والنحو الکبیر**. در زمان غیبت صغری بسال سیصد و بیستم هجرت درگذشت .

(ص ۱۲۱ ف و ۷۰۶ روضات الجنات و ۱۴۱ ج۱۷ جم)

ابن الخیاط **یحیی** - بن احمد اندلسی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به ابن خیاط، از مشاهیر علمای اندلس میباشد که در نحو و طبّ وفنون شعریّه و ادبیّه و هیئت و هندسه و احکام نجومی شهرت داشت، **رساله‌ای در حفظ الصحة وکتابی در علم نجوم** تألیف داده وازاشعار او است :

لم یخل من نوب الزمان ادیب	**کـلا فشأن النائبـات عجیب**
و غضارة الایام تأبی ان یری	**فیها لابنـاء الـذکاء نصیب**

بسال چهارصد و چهل و هفتم هجرت درشهر طلیطله از بلاد اندلس درهشتاد سالگی درگذشت.

(ص ۵۶ ج ۱ مر و ۳۱۳ ج ۱۹ جم و۶۲۴ ج ۱س)

ابن خیام **عمر بن ابراهیم** - بعنوان **خیام عمر** نگارش یافته است.

ابن خیران **احمد بن علی** - ضمن عنوان **نوبختی علی بن احمد** از باب اوّل نگارش یافته‌است .

ابن الخیزرانی **اسعد** - بن هبة‌الله بن ابراهیم نحوی حنفی، معروف به **ابن الخیزرانی** ، مکنّی به **ابوالمظفر** ، ازادبای قرن ششم هجرت، ازمعاصرین جارالله زمخشری (متوفی بسال ۵۴۸ه ق = **محشر**) و هردو از تلامذهٔ ابن الجوالیقی موهوب بن احمد (متوفی بسال ۵۳۶ه ق = **ثلو**) بوده‌اند و سال وفاتش بدست نیامد .

(سطر ۷ ص ۱۱۴ ت)

ابن داحه در اصطلاح رجالی گاهی **ابن ابی‌داحهٔ** سابق‌الذکر را گویند .

ابن‌داحه خلف بن عبدالملك بعنوان **ابن بشکوال** نگارش یافته‌است .

ابن‌دارم در اصطلاح رجالی احمد بن محمد سری است .

ابن‌الداعی **سید مرتضی** - بهمین‌عنوان **سید مرتضی‌رازی** مذکور داشته‌ایم .

ابن‌داکه **خلف بن عبدالملك** - بعنوان **ابن‌بشکوال** نگارش داده‌ایم .

ابن‌داود **حسن** - بن علی بن داود ، حلّی، ملقّب به **تقی‌الدین**، ازاکابر و فحول علمای امامیّه میباشدکه فقیه فاضل محقّق ادیب رجالی مدقّق بارع مجتهد جامع شاعرماهر، باخواجه نصیرطوسی و علاّمهٔ حلّی ونظائرایشان معاصر، از تلامذهٔ سید احمد بن طاوس و سید عبدالکریم بن طاووس و محقّق حلّی و بعضی دیگر از اکابر وقت بود ، از ایشان روایت‌نموده وشهید اوّل هم بواسطهٔ ابن‌معیه از وی روایت‌کرده وبا مبرّز بودن او درنحو وعروض و ملك‌النّثر والنّظم‌بودنش ستوده است ودراجازات‌خودهم اورا با **سلطان‌الادباء والبلغاء وتاج‌المحدثین والفقهاء** میستاید .

ابن‌داود درفقه و اصول دین و منطق ونحو و عروض و رجال و علوم عربیّه تألیفات و آثار قلمی نثری و نظمی مختصر و مطول دارد، نخستین‌کسی‌است‌که برای هریك ازکتب رجالیّه و حضرات معصومین ع رمز مخصوصی‌که فعلاً درکتب رجالیّه متداول میباشد وضع‌کرده‌است، هم اوّلین‌کسی‌است‌که اسامی خود رجال وآبا و اجداد ایشان را بترتیب حروف هجا کاملاً مرتب نموده و این دو رویه پیش از او معمول نبوده است .

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **احکام‌القضیة** در منطق ۲- **الاکلیل التاجی** درعروض ۳- **تحصیل‌المنافع** درفقه ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ حاج سید محمدباقر حجت‌الاسلام رشتی در اصفهان موجود است ۴- **التحفة السعدیة** درفقه ۵- **الجوهرة فی‌نظم‌التبصرة** که ارجوزه‌ایست درفقه وآن نظم‌تبصرهٔ علامهٔ حلی بوده و اولش این است :

الحمد لله الــذی تقادما   سلطانــه و شأنــه معظما

۶- **الخریدة العذراء فی‌العقیدة‌الغراء** که منظومه‌ایست دراصول دین ۷- **الدرالثمین‌فی‌اصول الدین** که منظومه است ۸- **شرح قصیدهٔ صدرالدین ساوی** در عروض ۹- **قرة عین‌الخلیل**

فی‌شرح النظم الجلیل لابن حاجب ایضاً در عروض **۱۰- کتاب رجال** که به **رجال ابن‌داود** معروف وموافق آنچه اشاره‌شد تمامی ترتیب‌حروف‌تهجی‌را رعایت‌کرده و رموزمخصوصی بکار برده است وغیرها که تا سی‌کتاب بدو منسوب دارند . سال وفات او بدست نیامد لکن درسال هفتصد و هفتم هجرت‌که تاریخ اتمام تألیف کتاب رجال مذکور میباشد در قید حیات بوده‌است، ولادتش هم درپنجم جمادی‌الاخرهٔ سال ششصد وچهل وهفتم‌هجرت واقع شد و جملهٔ **ربی حبیب‌الفقراء** مادّهٔ تاریخ ولادت بوده و در نخبة‌المقال در ردیف اشخاصی‌که نامشان حسن و پدرشان علی است‌گوید :

و سبط داود وعن‌طس (ابن‌طاوس) **اخبرا**   **میلاده (ربی حبیب‌الفقراء = ۶۴۷**

(تنقیح‌المقال و ذریعه و ۱۷۶ ت و ۴۴۲ مس وغیره)

ابن‌داود

محمد - بن احمد بن داود بن علی ، قمی بغدادی ، مکنّی به **ابوالحسن**، ازفقهای امامیّه و مشایخ حدیث فرقهٔ محقّه میباشد که در وقت خود عالم و فقیه ایشان ، شیخ اهل قم ، ممدوح نجاشی و علاّمه و دیگر علمای رجال بود . شیخ مفید و دیگر اجلّه از وی روایت نموده‌اند ، ابن‌الغضائری‌که از اکابر مشایخ است‌گوید‌کسی را ندیدم‌که افقه و احفظ از ابن‌داود وبا نسبت بحدیث اعرف ازاو باشد . **کتاب‌البیان عن حقیقة‌الصیام وکتاب‌الحدیثین المختلفین وکتاب الذخائر وکتاب‌المزارالکبیر وکتاب‌الممدوحین والمذمومین‌من‌الرواة** وغیراینهاازتألیفات‌اومیباشد . بسال سیصد وشصت و هشتم هجرت در بغداد وفات یافته و درمقابر قریش مدفون‌گردید .

(کتب رجالیه)

ابن‌الدایة

احمد - بن ابی‌یعقوب یوسف بن ابراهیم ، مکنّی به **ابوجعفر**، معروف به **ابن‌الدایة** (که پدرش پسردایهٔ ابراهیم بن‌مهدی‌برادر هارون عباسی و رضیع او بوده) ازفضلای مصر میباشد درطب ونجوم وحساب وفنون‌ادب مقامی عالی داشت ، درسال سیصد و سی و چهارم هجرت وفات‌یافته وازتألیفات‌او است:

۱- اخبار الاطباء ۲- اخبار المنجمین ۳- حسن‌العقبی ۴- سیرة‌احمدبن‌طولون ۵- سیرة‌هارون‌بن‌خمارویه‌ابن‌احمدبن‌طولون ۶- مختصرالمنطق. از کلمات کشف‌الظّنون

درمیآیدکه ابن‌الدایة عنوان مشهوری دونفربوده یکی همین‌صاحب‌ترجمه‌احمدکه مؤلف سه‌فقره‌کتاب سیمی وچهارمی وپنجمی‌مذکوردرفوق، دیگری‌هم‌پدرش یوسف بن‌ابراهیم که‌کنیه‌اش ابوالحسن ومؤلف دوکتاب‌اوّلی‌مرقوم‌میباشد وسال وفاتش را ذکرنکرده‌است.

(کف وص۱۵۴ ج ۵ جم و۳۵۲ ج ۱۱ اعیان‌الشیعة)

ابن‌الدایة یوسف- فوقاً ضمن شرح‌حال‌پسرش ابن‌الدایةاحمد مذکور شد.

ابن‌الدباس حسین بن محمد - درباب اوّل بعنوان بارع بغدادی مذکوراست.

ابن‌الدباغ خلف - بن قاسم بن سهل ازدی قرطبی ، محدّث حافظ ، مکنّی به ابوالقاسم، از بسیاری از فضلای وقت اخذ مراتب نمود ، ابوالولید فرضی و ابوعمرو دانی و بعضی دیگر از وی روایت کرده‌اند ، کتابی درزهد تألیف داده و بسال سیصد و نود و سیم در شصت وهشت سالگی درگذشت.

(ص ۲۷۲ ج ۱ نی)

ابن‌الدبیثی محمد - بن سعید بن‌یحیی بن علی ، ابوعبدالله الکنیة، واسطیّ الولادة ، بغدادیّ الخاتمة ، ابن‌الدبیثی الشّهرة ، از فقها و مورّخین و محدّثین و حفاظ شافعیّه میباشدکه درحدیث وتاریخ و رجال ازمشاهیر وقت خود بوده واز تألیفات او است :

۱- تاریخ واسط ۲- ذیل تاریخ بغداد (متمم‌آن) وغیره . بسال ششصد و سی و هفتم هجری‌قمری درهفتاد ونه سالگی دربغداد درگذشت . دبیثی بروزن‌کمیلی منسوب به قریهٔ دبیثا ازقراء واسط است . (ص۱۰۰ ج۲کا و۲۴۶ج۱س)

ابن‌دراج[1]

ابن‌دراج احمد - بن‌محمد بن‌عاص بن‌احمد بن‌سلیمان بن‌عیسی بن‌دراج، اندلسی ، قسطلّیّ الولادة ، ابن‌دراج الشّهرة ، ابوعمر الکنیة ،

۱- ابن‌دراج - عنوان رجالی ایوب بن نوح بن دراج و جمعی دیگر میباشد و بعضی ایشانرا تذکر میدهد و درضمن شرح حال ایوب از تنقیح‌المقال‌گویدکه دراج با فتح و تشدید بروزن شداد واز اسامی متعارفهٔ متداوله بوده وبعد ازاین احتمال داده‌است‌که با ضم اول‌باشد که با اسم مرغ معروف تسمیه میکرده‌اند.

بغدادیّ الخاتمة، از اکابر ادبا وشعرای اندلس میباشدکه کاتب شاعرمتمهّر، درآن نواحی مثل متنبّی بوده است در نواحی شام ، اشعار او مقبول عموم و با اشعار ابونواس ومتنبّی مقایسه میشد و درحق منصور بن ابی‌عامر خلیفهٔ وقت گوید :

اذا نحن اثنینـــا علیك بصـالح	فـــانت کمانثنی وفوق‌الذی نثنی
و ان جرت الالفاظ منا بمدحة	لغیرك انسانا فـانت اللذی نعنی

انکان وادیك ممنوعا فموعدنـــا	وادی الکری فلعلی فیـــه القاکا

دیوانش دومجلّد، وفاتش بسال‌چهارصد وبیست ویکم هجرت دربغداد واقع‌شد، ولادتش نیز بسال سیصد و چهل و هفتم درقصبهٔ قسطلّه (بفتح اوّل و ثالث و فتح و تشدید رابع) از بلاد اندلس بوده است . (کف وص۴۴ج۱کاو۷۴۳ ج۱ و۳۶۶۱ ج۵س)

ابن‌دراج جمیل- بن دراج بن‌عبدالله، نخعیّ القبیلة ،کوفیّ البلدة، ابوعلی الکنیة ، ازثقات محدّثین امامیّه ، وجوه و اعیان فرقهٔ محقّه، بلکه موافق آنچه تحت‌عنوان **اصحاب‌اجماع** تذکر دادیم یکی از ایشان وازاکابراصحاب حضرت صادق و کاظم علیهماالسلام میباشدکـه ازآن دو بزرگوارگاهی بلاواسطه وگاهی مع‌الواسطـة روایت نموده است . بسیار جلیل‌القدر بود ، از زرارة بن اعین نیز اخـذ مراتب علمیّه نمود ، درآخر عمر نابینا شد،کتابی هم داردکه ظاهراً یکی‌ازاصول اربع مأة است و درعهد سعادت حضرت رضا ع وفات یافت . در تنقیح‌المقال گویدکه شخصی موثق ازشخصی موثق خبیر، نقل‌نمودکه قبر جمیل بن دراج در طارمیه ساحل دجله ، در محاذات جایی‌است‌که دراین ایّام سمیکه‌گویند وآنجا قبری‌است موسوم به قبر شیخ جمیل بن کاظم وآن قبر همین جمیل بن دراج‌است .

اما **نوح بن دراج** برادرکهتر جمیل نیز بنـا برمشهور شیعهٔ امامی و از اصحاب حضرت صادق ع بود، قبول قضاوت‌کوفه ازطرف خلیفهٔ وقت هم از راه ضرورت بوده‌است بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند . (نی وکتب رجالیه)

ابن‌دراج نوح‌بن‌دراج - فوقاً ضمن شرح‌حال برادرش جمیل مذکور شد .

ابن‌درستویه **عبدالله** - بن جعفر بن محمد بن درستویه بن مرزبان ، فسوی الاصل، بغدادی المسکن‌والمدفن، **ابومحمد** الکنیة، **ابن‌درستویه** الشهرة ، از مشاهیر ادبا و نحویین قرن چهارم هجرت میباشدکه در بسیاری از علوم بصریین متفنن بود ، در نحو و لغت رویه و اصول ایشان را اختیارکرده و با قواعد ایشان استشهاد مینمود، دربارهٔ ایشان تعصبی نهایت بکاربرده و ازآراءکوفیین اعراض مینموده‌است . فنون ادبیه را دربغداد از مبرد وثعلب وبعضی دیگر از اکابر وقت اخذ کرده وبمقام عالی علمی رسید تا مرجع استفادهٔافاضل وقت خود شد، دارقطنی وعبیدالله مرزبانی و بعضی از اجلای دیگر نیز از تلامذهٔ وی میباشند . بنام **اخبارالنحویین** و **ادب‌الکاتب** و **ارشاد** درنحو و **اسرارالنحو** و **شرح فصیح ثعلب** و **غریب‌الحدیث** و **معانی‌الشعر** وغیراینها تألیفات بسیاری بدو منسوب است . وفات او بنا برمشهور درسیصد و چهل و هفتم یا ششم هجرت واقع‌شد، لکن بنوشتهٔفهرست‌ابن‌الندیم(متوفی بسال۳۸۵ه ق= شفه) که بواسطهٔ قرب زمان بلکه معاصر بودن ایشان ابصر بحال‌او میباشد درسال سیصد وسی و چندم وقوع یافته است . **اما لفظ درستویه** بقول ابن‌سمعانی بضم اول وثانی و رابع و فتح سادس و بقول ابن‌ماکولا بفتح اول و ثانی و رابع وخامس و سکون باقی‌است .

(کف وص۶۲۴ج۱س۹۳وف و۵۷۷ج۱مه۴۴۸وت و۲۷۳ج۱کا و۴۲۸ج۹تاریخ‌بغدادوغیره)

ابن‌درید **محمد** - بن حسن، یا حسین بن درید بن‌عتاهیة بن‌خیثم، بصری الولادة ، ازدی القبیلة ، **ابوبکر** الکنیة ، **ابن‌درید** الشهرة واللقب ، **قحطانی** النسب (که نسب او با سی و پنج واسطه به یعرب بن **قحطان** موصول وگاهی بجهت‌انتساب بجد عالیش، به **ابن‌العتاهیة** نیز موصوف میباشد) ازاکابر ومشاهیر ادبای شعرا و شعرای ادبا میباشدکه نحوی‌لغوی‌شاعر ماهرکثیرالحفظ ، ازاساتیدسیرافی و ابوعبدالله مرزبانی و جمعی دیگر، حافظه‌اش از نوادر معدود بود . گویند (والعهدة علیهم) هرگاه دیوان شعری‌را نزد او میخواندند تمامی‌آنرا ازاول تاآخرحفظ میکرد . بالجملة جامع‌کمالات متنوعه ، حافظ بسیاری از اشعار و وقایع عرب ، از ائمهٔ شعر و

و ادب ، بالخصوص درلغت وحید عصر خود و قائم مقام خلیل بن احمد، نکات ودقائقی را درج کتابهای خود نموده که دور از حیطهٔ فهم پیشینیان بوده است . نخست در مولد خود بصره تکمیل مراتب علمیّه نمود ، درموقع استیلای زنگیان به عمان فرارکرد ، بفاصلهٔ دوازده‌سال باز ببصره برگشته وبا ابن‌میکال اسمعیل بن عبدالله بن محمد بن‌میکال که ازطرف خلیفهٔ وقت عباسی حکومت نواحی فارس را داشته ارتباط یافت، بمصاحبت او بفارس رفته وکتاب جمهرةاللغة راکه از اقدم و اصحّ کتب لغت عرب میباشد برای او تألیف داد، هم‌او وبرادرش را با قصیده‌ای‌که بمقصورهٔ ابن‌درید معروف ودرحدود دویست وشصت بیت میباشد مدیحه‌گفته وبصله وانعام‌کامل‌نایل‌گردید. ازابیات‌همین مقصوره‌است.

یا ظبیة اشبه شییء بالمهـــا ترعی‌الخزامی بین اشجارالنقی
اما تری رأسی حـــاکی لونه طرة صبح تحت اذیال الدجی
و اشتعل المبیض فـی‌مسوده مثل اشتعال‌النار فی‌جزل‌الغضا

این مقصورهٔ ابن‌درید بس مشهور و محل توجه اکابر و فحول بـوده و شروح و حواشی بسیاری برآن‌نوشته‌اند و بارها درایتالیا وقاهره وغیره مستقلاً و بضمیمهٔ ترجمه وشروح مربوطه چاپ شده و اکثر اخبار نادره و حکم بالغه و مواعظه نافعه وامثال دایره واغلب کلمات مقصورهٔ زبان عرب را مشتمل میباشد .

مخفی نماندکه تسنّن و تشیّع ابن‌درید محل‌خلاف ونظرمیباشد، ابن‌شهرآشوب و شیخ حرّ عاملی وصاحب مجالس‌المؤمنین قاضی‌نورالله شوشتری بتشیّع وی رفته بلکه از شعرای اهل‌بیت عصمت عاش شمارند . از اشعار او است‌که دراظهار محبت و ولایت آن خانوادهٔ طهارت‌گفته‌است :

اهوی النبی محمـــدا و وصیه وابنیه وابنتـــه البتول الطاهرة
اهل العبـــاء فـــاننی بولائهـــم ارجو السلامة والنجا فی‌الآخرة
واری محبة من یقول بفضلهـــم سببا یجیر من‌السبیـــل الجائرة
ارجو بذاك رضا المهیمن وحده یوم الوقوف علی ظهورالساهرة

لکن اکثر ارباب تراجم بتسنّن وی قائل ، قضاوت دراین موضوع خارج از وضع‌کتاب

واز تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **الآداب والامثال** ۲- **ادب‌الکاتب** ۳- **اشتقاق‌اسماءالنسبة** که‌درغوتاچاپ‌شده‌است ۴- **الامالی** درعلوم عربیه ۵- **الجمهرة فی‌اللغة** یا **جمهرةاللغة** که فوقاً اشاره شد ۶- **دیوان شعر** ۷- **السحاب والغیث** ۸- **السرج واللجام** و این هردو درلیدن‌چاپ شده‌است ۹- **غریب القرآن** که باکمالش موفق نشده است ۱۰- **المقصورة** که به مقصورهٔ ابن‌درید معروف وفوقاً مذکور شد . وفات ابن‌درید روزچهارشنبه هیجدهم شعبان یا رمضان سال سیصد وبیست و یکم یا دویم هجرت در بغداد واقع شد ، درمقبرهٔ عباسیّه مدفون گردید ، یا موافق تاریخ بغداد ابن‌درید و ابوهاشم جبائی (که نیز در همان روز وفات یافته بوده) هردو در مقبرهٔ خیزرانیّه بخاك رفته‌اند و مردم می‌گفتندکه با مردن این دونفر ، علم لغت و علم‌کلام‌هم‌مردند. چنانچه درشرح‌حال‌کسائی تذکردادیم نظیراین‌جمله، ازهارون‌الرشید نیز روز دفن‌کسائی و محمد بن حسن شیبانی‌که درخاك ری بوده صدور یافته است .

(ص ۵۸ هب و ۷۰۵ ت و ۱۸۸ ج ۲ ع و ۶۸۳ ج ۱ مه و ۷۴ ج ۲ کا و۱۲۷ ج ۱۸ جم و ۱۱۵ لس و۱۹۵۹ ج ۲ تاریخ بغداد وغیره)

ابن‌دعاس ابوبکر بن‌عمر بن‌ابراهیم درباب‌دویم بعنوان **ابوالعتیق** مذکورشد.

ابن‌دقماق **ابراهیم بن محمد** - درباب‌اول(القاب)بعنوان **صارم‌الدین** مذکور شده است .

ابن‌دقیق یا **ابن‌دقیق‌العید** { **محمد** - بن‌علی قشیری مصری، مکنّی‌به **ابوالفتح** ، ملقّب به **تقی‌الدین**، معروف به **ابن‌دقیق** یا **دقیق‌العید**، از مشاهیر علما و فقها و محدّثین شافعیّهٔ مصر میباشدکه بسیار باذکاوت بوده و مطالعات بسیاری نمود ، درفقه و حدیث وتفسیر و ادبیّات ودیگر علوم متداوله متمهّر ومدتی **قاضی‌القضاة مصر** بود . از تألیفات او است :

۱- **الالمام فی‌احادیث الاحکام** که متون احادیث نبویهٔ فقهیهٔ متعلقه باحکام شرعیه را (با حذف اسانید و سلسلهٔ رواتآنها) حاوی بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و اتقن از همه شرح‌خود مؤلف میباشدکه موسوم به **الامام فی‌شرح‌الالمام** ودارای فوائد و استنباطات بسیار و جلیل‌القدر بوده وبهمین جهت بعد از موت او ازطرف اهل حسد مفقودش‌کردند و بقول بعضی

موفق باکمال‌آن‌نبوده‌است **۲- الامام فی‌شرح‌الالمام** که مذکورشد **۳- جمع‌الاربعین فی‌روایة عن رب‌العالمین** چنانچه در قاموس‌الاعلام‌گفته است **۴- شرح عمدةالاحکام** ذیـل در حدیث **۵- علوم‌الحدیث ۶- عمدةالاحکام** . بسال هفتصد و دویم هجرت درهفتاد وهفت سالگی درگذشت . (کف ونی وص۳۳ ج۱فع و۶۲۴ ج۱س)

ابن‌دمینه عبدالله - بن عبیدالله بعنوان **ابوالسراء** نگارش یافته است .

ابن‌دوست **عبدالرحمن بن محمد** - مکنّی‌به **ابوسعید**، معروف‌به **ابن‌دوست**، از مشاهیر ادبای اواخرقرن چهارم هجری خراسان میباشد ویا خود اوائل‌قرن‌پنجم را نیزدیده‌است . علم‌لغت را ازاسمعیل‌بن حمادجوهری‌سابق‌الذکر صاحب صحاح‌اللّغة خوانده ودرحال صغر تدریس میکرده است . درنحو ومنطق و علوم دیگر تألیفاتی داشته واز اشعار طریفهٔاو است :

علیك بـالحفظ دون‌الجمع فی‌کتب	**فـان للکتب آفـات تفـرقهـا**
الماء یغرقهـا والنار تحرقهـا	**والفأر یخرقها واللص یسرقهـا**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۶۲۵ج۱س)

ابن‌دؤل دراصطلاح رجالی‌احمد بن محمد بن حسین بن حسن بن دؤل قمی است .

ابن‌الدهان[1]

ابن‌الدهان حاسب- همان ابن‌الدهان محمد بن علی مذکور ذیل است .

ابن‌الدهان **حسن** - بن محمد بن‌علی بن‌رجای معتزلی نحوی‌لغوی، معروف به **ابن‌الدهان**، مکنّی به **ابومحمد** ، از اکابرنحویّین ولغویّین قرن پنجم هجرت میباشدکه فضل او درنحو مشهور و بمعاصرین خود مقدّم ، درلغت هم متبحّر واز اساتید هردو فن بود ، درفقه و اصول نیز حظّی وافر داشت ، فنون عربیّه

۱ـ **ابن‌الدهان** - عنوان مشهوری جمعی از لغویین ونحویین ادبا میباشدکه چندی از ایشان را تذکر میدهد ودر ضمن بعضی از ایشان بوجه تسمیه نیز اشاره خواهد شد .

را از رمانی و یوسف بن سیرافی اخذکرد ، خطیب تبریزی سابق‌الذکر و دیگران نیز از تلامذهٔ وی بوده‌اند . باآن همه مراتب علمی بسیار فقیر و ژولیده وپریشان‌حال بود، ازکثرت کثافت و چرکینی لباس و هیئت ، بهمین لقب ابن‌الدهان شهرت داشته است . درسال چهارصد و چهل و هفتم هجرت درگذشت .

(سطر۲۱ ص ۳۱۵ت نقل از بغیهٔ سیوطی)

ابن‌الدهان **سعید** - بن مبارك بن علی بن‌عبدالله، مکنّی به **ابومحمد** ، ملقّب به **ناصرالدین**، معروف به **ناصح** و **ابن‌الدهان**، ازمشاهیر نحویّین و اساتید علوم عربیّهٔ قرن ششم هجرت میباشدکه وحید دهر و سیبویه عصر خود بود ، اورا برمعاصرین خودکه من‌جمله ابن‌الجوالیقی و ابن‌الخشاب و ابن‌الشجری میباشد (هریکی از ائمهٔ نحو بوده‌اند) ترجیح میداده‌اند . اخیراً از مولد خود بغداد بموصل رفت ، با وزیرکبیر جمال‌الدین اصفهانی ارتباط یافته ومشمول اکرام وتفقّدات‌کریمانهٔ وی شد تا غرق سیلاب شدن‌کتابهای او در بغدادکه نتیجه و اندوختهٔ یك عمر بوده‌اند مسموعش شد ، پس‌ازآنکه بموصل نقل داده وخواستندکه بلکه بواسطهٔ تبخیر چاره‌ای کرده باشند علاوه برچاره‌پذیر نبودن‌کتب ، خودش نیز در اثرکثرت بخار از یك چشم نابینا شده و عمرش بهدر رفت . ابن‌الدهان شعر خوب نیز میگفته واز او است :

لاتجعل الهزل دأبا فهو منقصة	**والجد یعلوبه بین‌الوری القیم**
ولا یغرنك من ملك تبسمه	**ماتصخب السحب الاحین یبتسم**

از تألیفات او است :

۱تا۵- الاضداد و **تفسیر سورةالاخلاص** و **تفسیرالفاتحة** و **تفسیرالقرآن**که چهار جلد بوده و معروف به **تفسیر ابن‌الدهان** است و **تکمله**که شرح ایضاح ابوعلی فارسی و بسیار مفصل و چهل وسه مجلد است **۶- شرح لمع ابن‌جنی** در نحوکه دو مجلد و بهترین شروح آن‌کتاب بوده ونامش **غره** است **۷- النکت والاشارات علی‌السنةالحیوانات** وغیرها . **وفات‌ابن‌الدهان** روزیکشنبه غرهٔ شوال سال‌پانصد وشصت ونهم یا هشتم یا ششم هجری درموصل واقع‌شد، ولادتش نیز در رجب چهارصد ونود و چهارم بوده است و شرح حال پسرش یحیی نیز

ذیلاً بعنوان ابن‌الدهان یحیی مذکور است .

(کف وص۲۲۴ ج ۱کا و۴۴۸ ج ۱ مه و ۳۱۴ ت و ۲۱۹ ج ۱۱ جم)

ابن‌الدهان **عبدالله** - بن اسعد بن علی بن عیسی ، موصلیّ الولادة والنشأة، حمصیّ المسکن والاقامة، **ابوالفرج** الکنیة، **ابن‌الدهان** الشهرة، مهذب اللّقب ، شافعیّ المذهب ، از افاضل فقها و ادبا وشعرای قرن ششم هجرت میباشد که درفنون شعریّه خبیر، بسیار لطیف‌الشعر ومليح‌السبك ، اشعارش معانی دقیقه را با الفاظ رشیقه جامع واز این‌رو با اینکه از فقها بوده بسمت شاعری شهرت یافته است . دیوان مرتب کوچکی داردکه تمام اشعارش لطیف و پرمعنی ، ازآن جمله استکه در حق جوانی گفته‌که لبش از نیش زنبورآماس کرده است :

بابی من لسعته نحلـــة	آلمت اکرم شییء واجل
اثرت لسعتها فی‌شفـــة	مابرا هاالله الا للقبل
حسبت ان بفیـــه بیتها	اذرأت ریقته مثل‌العسل

درماه‌شعبان‌پانصدوهشتادویکم‌یادویم‌هجرت‌درحدودشصت‌سالگی درشهرحمص‌درگذشت .

(ص ۲۷۷ ج ۱ کا و سطر ۱۸ ص ۳۱۵ت وغیره)

ابن‌الدهان فرضی- همان ابن‌الدهان محمد بن علی مذکور ذیل است .

ابن‌الدهان مبارك- بن سعیدالدین، یا سعید بن ابی‌السعادات، یا مبارك بن ابی‌طالب ، یا مبارك بن مبارك بن سعیـد ، حنبلی حنفی شافعی نحوی لغوی صرفی عروضی، واسطیّ الولادة ، بغدادیّ النشأة، ملقّب به **وجیه‌الدین** (که گاهی تخفیفـاً به وجیه نیز ملقّب بوده و درمقـابل وجیه صغیر ابراهیم سابق‌الذکر ، به وجیه کبیر نیز موصوف میباشد) از اساتید نحو و صرف وعروض و لغت میباشدکه درفقه و تفسیر و حدیث و طب و نجوم و معانی اشعار و تعلیل قرائات هم یدی طولی داشت ، فنون ادبیّه را از ابن‌الخشاب و ابن‌الانباری اخذکرد ، حدیث را هم از طاهر مقدّسی فراگرفته واز اساتید یاقوت حموی بود ، با هفت زبان عربی و پارسی و ترکی وحبشی

و رومی و زنجی و ارمنی حرف میزد، هرشاگردیکه ازفهمیدن زبان عربی قاصرمیبود مرام‌خودرا بزبان‌اصلی‌آن‌شاگرد ادا مینمود، تمامی‌اطوار وحالات وکندفهمی‌شاگردان را متحمّل شده و باکمال حلم و ملایمت می‌گذرانید ، اصلاً حالت غضب را بخود راه نمیداد ، این خلق‌کریم او شهرت یافته بود ، حتی بعضی از خلفا هرچه سعی کردندکه اورا بسر غضب و خشم‌آرند موفق نشدند ، با وجود این ، حظّی از تلامذه‌اش نداشته است ، مطالبی راکه از وی اخذ میکردند بنام خودشان انتشارمیدادند .

ابن‌الدهان نخست حنبلی بوده پس حنفی شد ، اخیراً بواسطهٔ اینکه درمدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد سمت تدریس داشته و واقفهم مدرّسی مدرسه را بشافعی‌مذهب تخصیص داده بوده بمذهب شافعی‌گرایید و یکی از تلامذه‌اش درهمین موضوع‌گوید :

ومن (الاخا) مبلغ عنی‌الوجیه رسالة	و انکان لاتجدی الیه الرسائل
تمذهبت للنعمان بعد ابن حنبل	و ذالك لما اعوزتك المآکل
وما اخترت قول الشافعی تدینا	ولکنما(لکن‌لان‌خا)تهوی‌اللذی‌منه‌حاصل
و عما قلیل انت لاشك صائر	الی مالك فافطن لما انا قائل

از بغیهٔ سیوطی نقل استکه بعد از ذکر این قضیه‌گوید عادت تلامذه بدین‌جاری‌شده‌که ازدولت اساتید، بمقامی‌عالی‌میرسند وبعدازآن، ایشان را هجومیکنند لاقوة الا بالله .

باری ولادت ابن‌الدهان بسال پانصد و سی ودویم و وفاتش درششصد ودوازدهم یا سیزدهم هجرت دربغداد واقع شد و درمقبرهٔ وردیه بخاك رفت .

(ص ۱۶ ج ۲ کا و ۴۱۲ ج ۱ مه و ۵۸ ج ۱۷ جم و سطر ۲۵ ص ۳۱۵ ت)

ابن‌الدهان **محمد** - بن علی بن شعبة بن برکة بن دهان ، یا محمد بن علی بن دهان بغدادی ، ادیب نحوی فرضی حاسب ریاضی نجومی فاضل متفنّن، مکنّی به **ابوشجاع**، ملقّب به **عزالدین** و **فخرالدین** و **برهان‌الدین**، معروف به **ابن‌الدهان**، از افاضل اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه درنحو و تاریخ و ادبیّات و نجوم و ریاضیّات و حساب و فرائض و حلّ زیج ومشکلات نجومی یدی طولی داشت، مصنّفاتی بدو منسوب و قلمش نسبت به بیان زبانیش ابلغ بود ، نخستین کسی استکه

فرائض را بشکل منبری متداول بعضی ازکتب فقهیّهٔ اواخر درآورده و بهمین جهت به فرضی نیز مشهور واز تألیفات او است :

۱- تاریخ که در کشف الظنون بنام **تاریخ ابن الدهان** مذکورش داشته است **۲- غریب الحدیث** که شانزده مجلّد بوده و دارای پاره‌ای رمزهای حروفی است که بواسطهٔ آنها محل کلمات مطلوبه را پیدا توان کرد . **اشعار ابن الدهان** نیز لطیف وشیوا و پرمعنی میباشد وبه زید بن حسن کندی فرستاده است :

یازید زادك ربی من مواهبه — نعماء یقصر عن ادراکها الامل
لابدل الله حالا قد حباك بها — ما دار بین النحاة الحال والبدل
النحو انت احق العالمین به — الیس باسمك فیه یضرب المثل

نیز از اشعار او است ، بیکی از رؤساکه از مرض بهبودی یافته بوده نوشته است :

نذر الناس یوم برئك صوما — غیر انی نذرت وحدی فطرا
عالما ان یــوم برئــك عید — لا اری صومه ولو کان نذرا

وفات او درماه صفر پانصد و نودم هجرت واقع گردید ، چنانچه درحین مراجعت از سفر حج بواسطهٔ لغزش شتر مرکبی او ، درحین ورود حلّهٔ سیفیه سرش بچوب کجاوه برخورد ودر دم جان تسلیم نمود .

اما ابن الدهان گفتن او نیز بنوشتهٔ روضات الجنّات ، بجهت پیرمرد بدخلقت و قبیح المنظر وآبله‌رو بودن وی بوده است چنانچه نظیرآن را فوقاً در ابن الدهان حسن نیز مذکـور داشتیم . **نگارنده گوید :** صاحب ترجمه را تحت عنـوان غریب الحدیث از کشف الظّنون بعبارت محمد بن علی بن دهان نوشته ودرضمن عنوان سعید بن مبارك از روضات الجنّات هم از بغیهٔ سیوطی بعبارت محمد بن علی بن شعبة بن برکة بن دهان نقل کرده چنـانچه در صدر عنوان بهردو اشاره نمودیم و ظاهر این عبـارت بغیه مثل صریح عبارت کشف الظّنون آنکه کلمهٔ دهان اسم یا لقب جدّ عالی ویا جدّ بلاواسطهٔ خود محمد بوده و ابن الدهان گفتن نیز بجهت انتساب بهمان جدّ مذکور او استکـه گویا شغل دهن

(روغن) فروشی را داشته است .

(ص ۷۲۸ و سطر ۷ ص ۳۱۶ ت و ۶۲۵ ج ۱ س و ۲۲۹ ج ۲ کا)

ابن‌الدهان

یحیی - بن سعید بن دهان ، یا یحیی بن سعید بن مبارك بن‌علی بن عبدالله بن دهان ، نحوی لغوی ادیب شاعر صوفی ، مکنّی به **ابوزکریا** ، معروف به **ابن‌الدهان**، از فضلای ادبا و شعرای عصرخود میباشدکه درحال کبر سنّ پدر متولد شد ، مژدهٔ ولادت اورا بپدرش دادند پس این شعر را فرو خواند :

قیل قدجائك نسل ولد شهم و سیم قلت عزوه بفقدی ولد الشیخ یتیم

پس درحال صغر بلکه در ایّام شیرخوارگی او ، پدرش وفات یافت ، او هم بعداز سن رشد نحو را از مکی بن ریان خواند وبخاطرخواهی‌پدرش محل‌توجه‌او بوده وازاشعار خود یحیی میباشدکه در ایّام پیری و خمیدگی گفته است :

وعهدی بالصبی زمنا و قدی حکی الف ابن‌مقلة فی‌الکتاب
فصرت الان منحنیـا کأنـی افتش فی‌التراب علی شبابی

درششصدوشانزدهم‌هجرت‌درگذشت. وجه‌شهرت‌به‌**ابن‌الدهان**هم‌ازنسب‌فوق‌مکشوف‌میگردد.

(ص۶۲۵ ج ۱ س و ۱۵ ج ۲ جم و سطر ۱ ص ۳۱۶ ت نقل از بغیه)

ابن‌الدیبع

عبدالرحمن - بن علی بن حمد بن عمر بن‌علی بن‌یوسف یمنی، زبیدیّ الولادة ، شیبانیّ القبیلة ، **ابوعبدالله** الکنیة، **ابن‌الدیبع** الشّهرة ، **وجیه‌الدین** اللّقب ، شافعیّ المذهب ، از افـاضل علمای عامّهٔ قرن دهم هجرت میباشد در هشتصد و شصت و ششم هجری درشهر زبید ازبلاد یمن متولد شد ، پدرش از یك سالگی او مفقودالخبر گردید ، اینك تحت تربیت جدّ مادریش بزرگ شد ، در ده سالگی قرآن مجید را حفظ نمود ، قرائات سبعه و فرایض و حساب و جبر و مقابله و هندسه وعلوم عربیّه را نزد خال‌خود علاّمهٔ فرضی‌خواند، حدیث وتفسیر وفقه وصحاح ستّهٔ معروفه و بسیاری از دیگرکتب حدیثیّه را از مشایخ وقت اخذ و بالاخره مرجع استفادهٔ اکابر شد واز نواحی بعیده حاضرحوزهٔ علمیّهٔ وی میشدند . عدهٔاساتید ومشایخ او درحدود صد نفر بوده واز تألیفات او است :

۱- **بغية المستفيد في اخبار زبيد** که منظور اصلیش شرح حال بنی‌طاهر است ۲- **تمییز الطيب من الخبيث مما يدور على السنة الناس من الحديث** که در قاهره چاپ و آن ملخص کتاب مقاصد حسنه نام محمد بن عبدالرحمن سخاوی است ۳- **تيسير الوصول الى جامع الاصول من حديث (احاديث خ‌ل) الرسول ص** که ملخص کتاب جامع‌الاصول نام ابن‌الاثیر جزری مبارك بن محمد بوده و درقاهره و کلکته چاپ شده است ۴- **العقد الباهر في تاريخ دولة بني‌طاهر** که ملخص کتاب بغیهٔ فوق بوده و بسبب این تألیفش مشمول مراحم ملك ظافر گردید وغیرها .

وفات ابن الديبع در رجب سال نهصد وچهل وچهارم هجرت واقع گردید ولفظ دیبع بکسر اوّل وفتح ثالث در زبان اهل نوبه بمعنی ابیض وسفیداست که درکودکی یکی ازغلامانشان اورا بدین اسم میخوانده تاآنکه علم و لقب مشهوری وی گردید .

(کف و نور سافر وص ۱۰۴ مط)

ابن دیصان شخصی بوده که در اوائل اسلام در سمت کوفه بمرام ایجاد دینی تازه ظهورکرد ، آفتاب را پدر و ماه را مادر کائنات می‌دانست، باآن همه فواحش و منکراتی که درباطن داشته‌است محض دراثر زهد ظاهری بعضی از اهالی یمن و مغرب زمین بدوگرویدند . (ص۶۲۵ ج ۱ س)

ابن دینار **مالك بن دينار** - بصری ، مکنّی به **ابویحیی**، عالم زاهد قانع متّقی، همواره با اجرت ودستمزدکتابت قرآن مجید امرارمعاش میکرده و مناقب بسیاری داشته است . ابن بشکوال سابق‌الذکر درکتاب مستغیثین نام خودگوید (والعهدة علیه) روزی مردی نزد ابن‌دینار رفته و دربارهٔ خلاصی زن آبستنی که چهار سال از درد حمل، درشدت و تعب بوده التماس دعای خیر نمود ، ابن‌دینار از کثرت‌افسردگی قرآنی‌راکه دردست داشته برهم زد وگفت مردم تصورمیکنندکه ما انبیا هستیم پس قدری ازقرآن تلاوت واین دعا را خواند: **اللهم انّ هذه المرأة ان کان في بطنها جارية فابدلها لها غلاما فانك تمحو ماتشاء وتثبت وعندك ام الكتاب** پس کسی آمده وآن مرد راگفت‌که زن خود را دریاب، هنوز مالك از دعا فارغ نبوده‌که‌آن مرد ازمسجد بیرون رفت ویك بچهٔ موی پیچیده و دندان برآورده وناف نبریدهٔ چهارساله برآورده و عاقبت

آن بچه از کبار سادات گردید . مالك درسال یکصد وسی ویکم هجرت در بصره درگذشت .

(ص ۱۱ ج ۲ کا)

ابن ذی یزن **سیف بن ذی یزن** - یکی از ملوك حمیر میباشد که در بلاد یمن فرمانروا بوده‌اند ، سیف در قصاص و خونخواهی ضرب‌المثل و پدرش ذی یزن از طرف ابرهه که از حبش آمده بوده مغلوب و بجهت استمداد از سلطان روم بقسطنطنیّه رفت ولکن سودی ندید، نزد نوشیروان شاه ایران رفته ودرآنجا وفات یافت، پس سیف بالشکر ایران بیمن رفته ومسروق پسر ابرهه را مغلوب کرد، حبش‌ها را از جزیرة‌العرب اخراج نمود ، اول زمان سعادت توأمان حضرت رسالت ص را نیز درك کرد، حضرت عبدالمطلب را بنبوّت آن‌حضرت مستبشر گردانید . بشارت او بظهور آن‌حضرت پیش از بعثت مشهور ودر تواریخ و سیر مذکور است .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۲۷۶۶ ج ۴ س)

ابن رئاب **علی بن رئاب** - یا ریاب (علی‌الخلاف) مصطلح علم رجال است .

ابن الرائض **فضل بن عمر بن منصور** - مکنّی به **ابومنصور** ، معروف به **ابن الرائض**، کاتب خطّاط حافظ قرآن بود ، قرائات عشره را از ابن‌عساکر خوانده وازمشاهیر خطّاطین میباشد . بشیوه و اصول ابن‌البواب‌علی سابق‌الذکر مینوشته و بسال ششصد و نهم هجرت در پنجاه و هفت سالگی درگذشت .

(ص ۲۱۵ ج ۱۶جم)

ابن رائطه **محمد بن عبدالله** - بعنوان **ابن‌سکره** خواهدآمد .

ابن راجح **محمد** - بن علی بن حسن بن راجح ، حسینی تونسی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مشاهیر ادبا و شعرا و محدّثین تونس میباشد که بسیار خوش‌خلق و شیرین‌گفتار ، اشعارش لطیف وآبدار ، مشایخ حدیثش نیز از صد متجاوز بود . با لسان‌الدین ابن‌الخطیب سابق‌الذکر مشاعره داشته ودرمقام اعتذار بدو نوشته است :

لقد اشعرتنی النفس انك معرض | عن‌الوامق الآتی لبسابك یستهدی
قان زلة منی بدت لـك جهرة | فصفحا وما والله اذنبت عن قصد

درشعبان هفتصد و شصت و پنجم هجرت درحدود هفتاد سالگی درگذشت .

(ص۶۲ ج ۴ کمن و ۶۷۶ ج ۱ س)

ابن‌الرازی

جعفر - بن احمد بن علی ، یا بالعکس علی بن‌احمد قمی‌ایلاقی نزیل‌ری، معروف‌به **ابن‌الرازی**، مکنّی‌به **ابومحمد** ، ازمحدّثین امامیّه واز مشایخ روایت صدوق (متوفی بسال۳۸۱ه ق = شفا) میباشد چنانچه او نیز تفسیر امام حسن‌عسکری ع را از صدوق روایت‌کرده واز جمعی دیگر نیزکه هم طبقهٔ صدوق بوده‌اند روایت می‌کند واز تألیفات او است :

۱- **ادب‌الامام والمأموم** وشهیدثانی در روض‌الجنان وسید بن‌طاووس‌هم در فلاح‌السائل ازاین‌کتاب روایت می‌کنند ۲- **الاعمال‌المانعة من دخول‌الجنة** که **مانعات** هم‌گویند ۳- **جامع الاحادیث النبویة** که هزار حدیث نبوی را بترتیب حروف هجا جمع‌کرده است ۴- **الغایات** که حاوی اخبار مشتمله برافعل‌التفضیل است مثل **افضل‌الاعمال کذا و ابغض‌الاعمال کذا** و هکذا ۵- **مسلسلات الاخبار** ۶- **نوادرالاثر** وغیرهاکه دویست وبیست‌کتاب بدومنسوب‌دارند .

زمان وفاتش بدست نیامد لکن بقرینهٔ مشایخ از رجال اواخر قرن چهارم هجرت بوده و دور نیست‌که اوائل قرن پنجم را نیز دیده باشد .

(ص ۱۴۳ ت و ۳۸۶ ج ۱ و ۳۱ ج ۵ ذریعه وکتب رجالیه)

ابن‌راشد

حسن بن راشد - دراصطلاح رجالی چند تن بوده وموکول بدان علم شریف است .

ابن‌الراوندی

احمد - بن یحیی بن محمد بن اسحق مروزی، راوندیّ‌الاصل، بغدادیّ‌المسکن، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** ، معروف‌به **ابن‌الراوندی** ، از افاضل متکلّمین عصر خود میباشد ، مقاله‌ای در علم‌کلام نوشته و در بعضی از عقائد متفرّد بوده‌که درکتب متکلّمین نگارش داده‌اند . حال او مابین اهل‌فن بلکه مابین علمای شیعه نیز محل خلاف است ، در شرح شعر مشهور : **کم عاقل الخ** از کتاب‌جامع‌الشواهد معروف‌گویدقائل‌آن(ابن‌الراوندی) از زنادقه‌بوده وازابن‌شهرآشوب

نقل است که ابن‌الراوندی بالقطع مطعون و مورد طعن‌است . از ابن‌الجوزی نقل شده‌که زنادقهٔ اسلام سه نفر بوده‌اند ابن‌الراوندی و ابوحیّان توحیدی و ابوالعلاء معرّی . در قاموس‌الاعلام گوید : ابن‌الراوندی در اصل از متکلّمین معتزله بود ، اخیراً ملحد و لامذهب شد و اصلاً زیر بار مذهبی نرفت ، بعقیدهٔ مخصوصی مقیّد نبود ، در اهواز در خانهٔ یکنفر یهودی ابوعیسی‌نامی اقامت داشت، اغلب کتب ضلال ولامذهبانهٔ خود را در آن خانه تألیف داد ، بهمین جهت ابوعیسی توقیف شد ، خود ابن‌الراوندی به یهودی دیگر ابن‌لاوی‌نامی پناهنده شد و کتاب **دامغ** نام را هم در ردّ قرآن وحضرت رسالت ص بنام او تألیف داد و چهار هزار درهم از یهودیان سامرا گرفته وکتاب **بصیرت** نامی در ردّ اسلام‌نوشت. اکثر تألیفات‌او کفریّات‌میباشدچنانچه‌**کتاب‌التاج** را درقدم‌عالم و **کتاب‌الزمرد** را هم درانکار نبوت‌تألیف داده واین‌آخری حاوی‌کلمات‌جسارت‌آمیزدرحق‌انبیامیباشد .

در قاموس‌الاعلام‌گوید : از اینکه خود ابن‌الراوندی اکثرکتابهای خود را ردّ کرده مکشوف میگرددکه وی‌آدمی مجنون و دیوانه و بی‌فکر و هوش بوده وهم گویند که درآخرین نفس توبه‌کرده‌است . از شیخ منتجب‌الدین هم نقل است‌که ابن‌الراوندی یهودی مذهب بوده و اخیراً اسلام آورد ، بامامت عباس بن عبدالمطلب معتقد گردید . بنقل روضات‌الجنّات در ریاض‌العلماگوید :گمان دارم‌که سید مرتضی درمطاوی کلمات شافی یاغیرآن بتشیّع و حسن عقیدهٔ ابن‌الراوندی تصریح‌کرده و ابن‌شهرآشوب نیز بعد از قطع بطعن ابن‌الراوندی چنانچه مذکور شد ازکتاب شافی سید مرتضی نقل کرده‌که تألیفات مشعر برسوء عقیدهٔ ابن‌الراوندی‌که موردطعن و تشنیع وی‌شده محض برای‌مغالطه و اعتراض برمعتزله میباشد، خودش علناً ازآنهاتبرّی‌کرده وتمامی‌آنهارا بدیگران‌نسبت میداده‌است والاّ تألیفات متقن دیگری نیز دارد مثل **کتاب‌الامامة** و**کتاب‌العروس**.

در اعیان‌الشیعة نیز بتشیّع وی‌تصریح‌کرده وگوید تمامی‌آن‌کتابها را (که مشعر برسوء عقیدهٔ وی میباشند) در اوقاتی تألیف داده‌که خودش از معتزله مذهب بوده وبعد از استبصار و قبول مذهب امامیّه آنها را ردّ و نقض‌کرده است و درپایان کلامش گوید

زبدهٔ قول در خصوص ابن‌الراوندی این است‌که درآن قسمت از تألیفات خودکه ازکتب ضلال هستند بخطا رفته خواه از روی عقیده باشد و خواه از روی اعتراض و مغالطه ، الا اینکه چون خودش اکثرآنها را نقض‌کرده و توبهٔ او هم نقل شده است قطع بزندقه و الحاد اونتوان‌کرد اگرچه درتألیف‌کتابهای همچنانی‌بالقطع بخطا رفته است. بالجملة از زنادقه شمردن او محض بجهت تألیفات مذهب معتزله میباشدکه پس ازآنکه خودش آنها را نقض‌کرده وبمذهب شیعه‌گرایید موردطعن معتزله‌شد وبزندقه‌اش متّهم داشتند .
باری از تألیفات او است :

۱- **الابتداء والاعادة** ۲- **اجتهاد الرأی** که‌ابوسهل‌اسمعیل‌نوبختی سابق‌الذکر نقضش کرده‌است ۳- **الاحتجاج علی‌الانبیاء** که‌اخیراً خودش‌آن‌رانقض‌کرده‌است ۴- **الامامة** چنانچه فوقاً ازسید مرتضی نقل شد ۵- **البصیرة** که فوقاً مذکور شد ۶- **البقاء والفناء** ۷- **التاج** که فوقاً مذکور شد ۸- **التوحید** ۹- **خلق‌القرآن** ۱۰ و۱۱- **الدامغ والزمرد** که هردو فوقاً مذکور شدند ۱۲- **الطعن علی تعلم‌القرآن** که اخیراً خودش نقض‌کرده است ۱۳- **العروس** که‌فوقاً‌اشاره‌شد ۱۴- **فضیحة‌المعتزلة در ردکتاب‌فضیلة‌المعتزلة** ابوالحسین‌خیاط ۱۵- **القضیب الذهب** درحدوث علم‌الهی ۱۶- **نعت‌الحکمة** درتکلیف خدایتعالی مر بندگان‌خودرا وغیراینها که بسیار و ابن‌خلکان صد و چهارده‌کتاب بدو نسبت داده واز اشعار ابن‌الراوندی است :

سبحان من وضع‌الاشیاء موضعها و فرق‌العز والاذلال تفریقا
کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الذی ترك الاوهام حائرة و صیرالعالم النحریر زندیقا

وفات ابن‌الراوندی بقول‌کشف‌الظّنون تحت عنوان‌کتاب‌التاج بسال سیصد ویکم‌هجرت بوده و بقول ابن‌خلّکان‌که البته اتقن میباشد بسال دویست وچهل وپنجم درچهل‌سالگی در رحبهٔ مالك وقوع یافته است . **راوند** دیهی است درنواحی اصفهان .
(کف وس ۶۲۶ ج ۱ س و ۵۴ ت و ۲۸ ج ۱ کا و ۳۳۹ ج ۱۱ عن و ۵۹ هب)

ابن‌راهویه

اسحق- بن ابراهیم بن مخلد بن ابراهیم مروزی ، فقیه محدّث حافظ ، مکنّی به **ابویعقوب** ، معروف به **ابن‌راهویه** (که پدرش ابراهیم لقب راهویه داشته) از مشاهیر محدّثین قرن سیّم هجرت و از مشایخ بخاری و مسلم وترمدی میباشد وهرسه‌که ازاصحاب صحاح ستّه هستند از وی روایت میکنند .

او از اجلّای اصحاب احمد بن حنبل بود ، از سفیان بن عیینه و امام شافعی و دیگر هم‌طبقه‌های ایشان روایت‌کرده بلکه هم‌عنان امام شافعی محسوب است . ازخودش نقل است‌که هفتاد هزار حدیث درحفظ داشته ویکصد هزار هم تحت مذاکره‌بوده ونیزگوید هیچ‌اتّفاق‌نیفتاده‌که چیزی ازمسموعاتم را حفظ نکرده ویا ازمحفوظات خودرا فراموش کرده باشم . درتاریخ بغداد نیزگویدکه ابن‌راهویه درعلم ، از اعلام دین و جامع فقه و حدیث و حفظ و صدق و زهد و ورع بوده است .

بالجملة ابن‌راهویه یکی از موثقین مشایخ حدیث و ازکسانی میباشدکه حدیث مبارك سلسلةالذّهب (لاإلٰهَ إلاّاللهُ حِصنْي الخ) را درشهر نیشابور از زبان مبارك‌حضرت رضا ع استماع نموده و ثبت اوراق و دفاترکرده‌اند ، چنانچه صدوق ابن‌بابویه درکتاب عیون اخبارالرضا بچند واسطه از ایشان روایت نموده‌است وشرح‌قضیه وکثرت‌حاضرین استماع‌آن حدیث وحاضرکردن چندین هزار دوات برای ثبت وضبط‌آن ودیگرمزایای قضیه را درکتب مربوطه نگارش داده‌اند . درکشف‌الغمّه نیز بعد ازآنکه اصل حدیث شریف را با سندی دیگر روایت‌کرده از شیخ ابوالقاسم قشیری نقل نموده‌است‌که چون این حدیث شریف با این سند ، مسموع یکی از امرای سامانیّه گردید آن را با طلا نوشته و وصیّت نمودکه با جسدش دفن نمایند . از تألیفات ابن‌راهویه ، **تفسیر قرآن** و**کتاب‌السنن** درفقه و**کتاب‌المسند** در حدیث میباشد . وفات او در دویست و سی و هشتم یا هفتم هجرت وقوع یافت . ابن‌خلّکان‌گوید : **راهویه** بسکون ه وفتح **واو**، لقب ابراهیم پدر اسحق صاحب ترجمه است‌که ولادتش درطریق مکّه بوده‌است و بزبان فارسی **راه** بمعنی طریق و **ویه** نیز بمعنی وُجِدَ (بصیغه ماضی مجهول) میباشد (یعنی یافته شده) .

(کف وس ۶۸ ج ۱ کا و ۱۰۰ ت و ۴۷۹ ج ۱ مه و ۵۹ هب و ۳۲۱ ف وغیره)

ابن‌رباح
ابن‌رباط
{ دراصطلاح رجالی **اولی** احمد بن رباح و اسمعیل بن رباح، **دویمی** هریك از اسحق و حسن و حسین و عبدالله و علی و یونس ، اولاد رباط است .

ابن الربوة
محمد - بن احمد بن عبدالعزیز ناصرالدین دمشقی قونوی، معروف به ربوة یا **ابن الربوة** ، از اعیان و اکابر علمای حنفیّه میباشد که که فقیه اصولی مفسّر محدّث جدلی ادیب نحوی لغوی ودرمدرسهٔ مقدمیّهٔ دمشق مدرّس بوده واز تألیفات او است :

۱- **شرح المنار** دراصول فقه که شرح کتاب منارالانوار عبدالله بن احمد نسفی سابق الذکر است ۲- **قدس الاسرار فی اختصار المنار** که ملخص کتاب منار مذکوراست ۳- **المواهب المکیة فی شرح الفرائض السراجیة** که شرح کتاب فرائض محمد بن عبدالرشید سجاوندی سابق الذکر است. صاحب ترجمه بسال هفتصد وشصت وچهارم هجرت درهشتاد وپنج سالگی درگذشت.

(کف وص ۳۲۷ ج ۳ کمن و ۱۵۶ فوائدالبهیة)

ابن الربیب
حسن بن ابیطالب - درباب اوّل (القاب) بعنوان آبی مذکوراست .

ابن الربیع
ابوالعاص- لقیط بهمین عنوان **ابوالعاص لقیط** مذکور شد .

ابن الربیع
عبدالرحمن - چنانچه درذریعه نوشته و لکن بعنوان **ابن الدیبع** مذکور شد .

ابن الربیع
محمد - بن سلیمان بن ربیع معافری، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مشاهیر علمای صلحای اندلس میباشد که ببلاد شرقیّه رحلت کرد، پس ازآنکه در دمشق وغیره تحصیل مراتب نمود در اسکندریّه مقیم شد و اوقات خود را در عبادت مصروف داشت تا درسال ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری درگذشت و از تألیفات او است :

۱- **الاربعین المضیئة فی الاحادیث النبویة** ۲- **الحرقة فی لباس الخرقة** ۳- **زهرالعریش فی تحریم الحشیش** ۴- **شرف المراتب والمنازل فی معرفة العالی فی القرائات والنازل** ۵- **اللمعة الجامعة فی العلوم النافعة** ۶- **المنهج المفید فی مایلزم الشیخ والمرید** وغیراینها .

(ص ۷۳۸ ج ۱ س)

ابن رجب
عبدالرحمن - بن احمد بن رجب، محدّث حافظ بغدادی حنبلی، ملقّب به زین الدین، مکنّی به **ابوالفرج**، معروف به **ابن رجب** ،

از محدّثین اواخر قرن هشتم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **جامع العلوم والحکم فی شرح اربعین حدیثاً من جوامع الکلم** که شرح اربعین نووی میباشد ودرهند چاپ شده است ۲- **شرح حدیث ماذئبان جائعان** که درلاهور چاپ شده است ۳- **طبقات الحنبلیة** ویك نسخه ازآن برقم ۲۴۶۶ درخزانهٔ بانکی‌فور ویك نسخه نیز درسه مجلد درخزانهٔ مصریه موجود است ۴- **کشف الکربة فی وصف حالة اهل الغربة** که شرح حدیث **بدء الاسلام غریبا** بوده و درمصر چاپ شده است ۵- **لطائف المعارف** درمواعظ. وفات او درسال هفتصدوپنجاهم یا نود و پنجم واقع گردید . (کف وص۱۰۱ تذکرة النوادر و۱۰۷ مط)

ابن رحمون **عبدالرحمن** - بن محمد بن عبدالرحمن اندلسی نحوی، مکنّی به **ابوالقاسم**، از تلامذهٔ ابن‌خروف علی بن محمد بن یوسف سابق الذکر بوده وبسال ششصد وچهل ونهم هجرت درشهر سبته از بلاد اندلس درگذشت .

(سطر۱۸ ص۴۲۶ت)

ابن رستم **ویجن**- یاویژن بن رستم، بعنوان **ابوسهل ویجن** نگارش یافته است .

ابن رشد **عبدالله بن محمد** - مکنّی به **ابومحمد** وپسر ابن‌رشد مذکور ذیل، از اطبّای نامی عصر خود میباشدکه در هردو قسمت علمی و عملی طبّ متمهّر، طبیب مخصوص وحکیم‌باشی محمد بن یعقوب ملقّب به ناصرحکمران اندلس و بسیار محترم بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۷۲۸ ج ۱ س و ۶۰ ج ۱ فع)

ابن رشد **محمد بن احمد بن رشد** - یا محمد بن احمد بن محمد بن رشد ، یا محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن احمد بن رشد، قاضی مالکی اندلسی، قرطبیّ الولادة والنّشأة ، **ابوالولید** الکنیة، **ابن رشد** الشّهرة ، ازاعاظم فلاسفه و حکمای اسلامی اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه در فنون حکمت و فلسفه و هردو قسمت علمی و عملی طبّی وحید عصر خود ، در فقه و حدیث و ادبیّات و علم خلاف و منطق ودیگرعلوم متداوله نیزمتبحّر، با فرط ذکاوت وکثرت مطالعات علمیّه معروف ، از نوادر روزگار معدود ، باآن‌همه مقامات عالیهٔ علمیّه و عرفیّه‌که داشته

بسیار متواضع بوده است . فنون حکمت را از مشاهیر فلاسفهٔ وقت اخذ نمود ، طبّ را نیز از ابومروان بن جزیول فراگرفت ، هریك ازعلوم دیگر را هم ازاکابر وقت‌خواند تا بمقامات عالیه رسید . با اکابر علمی و سیاسی ارتباط یافت، نزد ملوك اندلس مقرّب، مشمول عنایات ایشان و قضاوت مولدش قرطبه پس اشبیلیّه بدو مفوّض گردید . عاقبت بهرعنوانی‌که بوده از روی حقیقت ویا حسد و رقابت ، با الحاد و زندقه وبی‌دیانتی در ترویج مطالب مخالف اسلام فلسفه متّهم و مورد اعتراض و بارها تکفیر شد و تابعین افکار او هم مورد تعقیب‌گردیدند ویعقوب بن یوسف ، ملقّب به منصور، حکمران وقت اندلس را بروی شوراندهو بسر خشم و غضب‌آوردند تا عاقبت باستناد این‌نسبتها که توأم با رفتار متکبرانهٔ او با منصور بوده (وی را ازکثرت کبر و غرور علمی بلفظ **یا اخی** (برادرا) مخاطب میداشته است) بخروج از موطن خود قرطبه و باقامت در شهر یسانه (که نزدیکی قرطبه و اختصاص بیهودیها داشته) محکوم‌گردید تا اینکه بسر لطف‌آمد، در سال پانصد و نود و پنجم بمراکش احضار و مشمول مراحم شاهانه شد و همانسال در هفتاد و پنج یا هشتاد ویك سالگی وفات یافته و دفن شد و اخیراً جنازه‌اش را بقرطبه نقل دادند واز تألیفات او است :

۱- **بداية المجتهد و نهاية المقتصد** که در فاس و استانبول و قاهره چاپ شده است ۲- **التحصيل** که جامع‌اختلافات دایره مابین‌صحابه وتابعین ودیگرعلما است ۳- **تهافت‌التهافت** یا **تهافت‌المتهافتين** که در ردکتاب تهافت‌الفلاسفهٔ غزالی میباشد و هردو درمصر یکجا چاپ و درآن‌گوید‌گفته‌های غزالی دور ازمرتبهٔ‌برهان ویقین‌است، نیز درآخرش‌گویدکه این‌مرد(غزالی) بی‌شك همچنانچه به حکمت خطا کرده بشریعت نیز خطاکرده است سپس مینویسدکه اگر اظهار حق ، وظیفه نبودی چیزی در این باب نمی‌گفتم ۴- **جوامع‌کتب ارسطاطالیس فی‌الالهیات والطبیعیات** ۵- **ذیل‌فصل‌المقال** مذکورذیل ۶- **رسالةالتوحید والفلسفة** که درقاهره باترجمهٔ آلمانی‌چاپ‌شده‌است ۷- **السماء والعالم** ۸- **الضروری‌فی‌المنطق** ۹- **فصل‌المقال و(فی‌خ‌ل) تقرير مابين‌الشريعة والحكمة (والطبيعة خ‌ل) من‌الاتصال** وخودش ذیل و متممی هم برآن نوشته است ۱۰- **فلسفة ابن‌رشد** که سه‌کتاب **فصل‌المقال** مذکور و **ذیل‌آن** وکتاب‌**کشف** نام مذکور ذیل بهمین نام فلسفهٔ ابن‌رشد درقاهره چاپ شده است ۱۱- **الكشف عن مناهج‌الادلة فی‌عقائدالملة** که اشاره‌شد ۱۲- **كلام فی‌الكلمة والاسم‌المشتق** ۱۳- **الكليات** که شرح ارجوزهٔ طبی ابن‌سینا

است **۱۴- کیفیة وجودالعالم‌فی‌القدم‌والحدوث ۱۵- مابعدالطبیعة ۱۶- مختصرالمجسطی ۱۷- المسائل** ویك نسخهٔ آن برقم ۶۳۲ در کتابخانهٔ اسکوریال موجود است **۱۸- المقدمات‌الممهدات** درفقه وغیر اینهاکه بسیار و زیاده از صدکتاب بدو منسوب ودرهریك‌ازاثبات مادةالمواد و تریاق و جرم سماوی و حرکت فلك و حمیات و قیاس ومزاج و وجود زمانی و وجود سرمدی و موضوعات دیگر **مقاله‌ای نوشته** و بسیاری ازکتب حکمت و طبّ و نفس و مزاج و اخلاق ومابعدالطبیعة و سماع طبیعی و حمیات و اسطقسات ارسطو و جالینوس و دیگر اکابر را **شرح یا تلخیص** کرده‌است . بسیاری ازتألیفات او بلاتینی وغیره ترجمه و مدت مدیدی در مدارس اوروپا تدریس میشد و ترجمهٔ بعضی ازآنهاکه نسخهٔ عربیش ازبین رفته باقی است .

(ص ۳۳۹ ج ۲ مه و ۷۹ ج ۱ فع و ۶۲۷ ج ۱ س و ۵۸ ج ۱ مر و ۱۰۷ مط)

ابن‌رشید **محمد** - بن ابی‌بکر بن رشید درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **واعظ** مذکوراست .

ابن‌رشیق **حسن بن رشیق** - درباب‌اوّل بعنوان **قیروانی حسن** مذکور است .

ابن‌الرضا **عیسی بن جعفر**- ابن‌امام علی‌النقی ع، معروف‌به **ابن‌الرضا**، عالم فاضل محدّث کامل امامی ، از مشایخ اجازه میباشد، هارون بن موسی تلعکبری درسال سیصد وبیست وپنجم هجرت از وی استماع حدیث‌کرده واجازه گرفته است واز اشعار ابن‌الرضا است :

یا بنی‌احمد اناديكم اليو——م وانتم غدا لرد جوابی
الف باب اعطیتم ثم افضی کل‌باب منها الی الف باب
لکم الامر کلـه والیکم ولدیکم یؤل فصل‌الخطاب

برادرش‌محسن بن جعفر، مکنّی به ابوالرضا ، در زمان مقتدر هیجدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۹۵_۳۲۰ه ق = **رصه- شك**) در نواحی دمشق مقتول شد، سر اورا ببغدادآورده ودر جسر بدارکردند . سال وفات هیچیك از این دو برادر بدست نیامد .

(تنقیح‌المقال وص ۲۸۰ ج۱ نی وغیره)

ابن‌رضوان **علی** - بن رضوان بن علی بن جعفر، طبیب، مصری ّالمولد والمنشأ والمدفن، **ابوالحسن** الکنیة، **ابن‌رضوان** الشّهرة، از مشاهیر و اعاظم اطبّای نامی اسلامی اواسط قرن پنجم هجری مصر میباشدکه در طب وفنون فلسفه درعصر خود بی‌عدیل، ریاست اطبّای وقت بدو منحصر، به **رئیس‌الاطبا** مشهور، مرجع استفادۀ اکابر نزدیك ودور، نزد ملوك فاطمیّین وقت بسیار محترم بود واعتراضات بسیاری باطبّای معاصرخود وکتب سلف مینمود، بالخصوص با ابن‌بطلان سابق‌الذکر (چنانچه درشرح حالش اشاره نمودیم) مناظره‌ها داشته و اغلب مطالب یکدیگررا ردّ میکردند. نیز ابن‌رضوان مدّعی بوده براینکه تنها چندکتاب، قابل تدریس و تدرّس بوده وغیرآنها لایق کتابخانه نمیباشند (والانصاف کما قال) درعلم نجوم نیز متمهّر وهم معتقد بوده براینکه در طب عملی ازاحکام نجومی استفاده توان‌کرد. بسال چهارصد وپنجاه وسیّم یا درحدود شصتم هجرت درمصر وفات یافت واز تألیفات او است:

۱- ابطال طریقة ابن‌بطلان ۲- اثبات النبوة الخاصة من التوراة والفلسفة ۳- الادویة المفردة ۴- تفسیر ناموس الطب بقراط حکیم ۵- التنبیه علی حیل المنجمین ۶- علاج الجذام وداء الاسدوداء الفیل ۷- المعاجین والاشربة وغیرهاکه بسیار و شروح بسیاری برکتابهای متفرقۀ افلاطون و ارسطو و بقراط وجالینوس ودیگر اکابر حکما نوشته‌است ودر هریك از هیولی و باه و اورام و اثبات رسل و حدوث عالم و ازمنۀ امراض و دفع مضرات بدن و انتصار مذهب ارسطو و توحید و عبادت فلاسفه و جوابات سؤالات طبّیّه و ردّ فخررازی درعلم الهی و حل‌شکوك رازی برکتاب جالینوس ومانند اینها مقاله‌ای نوشته است.

(ص۶۵۷ ج ۱ مه و ۶۰۵ ج ۱ مر و ۶۲۸ ج ۱ س وسطر ۳۰ ص ۴۸۷ ت وغیرها)

ابن‌الرفاعی **سیداحمد**- بن علی، درباب اوّل بعنوان **رفاعی سید احمد** نگارش یافته است.

ابن‌روح **حسین بن روح** - سفیر حضرت ولی عصر ع بعنوان **روحی** مذکور شده است.

ابن‌الرومی **علی بن عباس بن جریح - یا جورجیس بغدادی ، مکنّی به ابوالحسن، معروف به ابن‌الرومی،** (که گاهی به **ابن‌جریح** نیز موصوفش دارند) از مشاهیر شعرای اواخرقرن سیّم هجرت میباشدکه بافصاحت و بلاغت و تمهّر درفنون شعری معروف، درعداد ابن‌البختری و نظائر وی معدود وصاحب‌نظمی عجیب بود . بسیاری ازمعانی طریفه و نادره راکه بخاطر اغلب مردم خطور نمیکرد با الفاظی فصیح و زیبا ونمکین وشیوا ادا مینمود ، درهرموضوعی‌که بنای‌سخنرانی داشتی استقصا میکرد و بحدّکمالش می‌رسانیده و درنظر مخاطب و مستمع مجسّمش می‌نمود . غالباً طرف معنی را اهمیت می‌داد ، معانی ظریفه را بنظم می‌آورد و بخشونت و رکاکت الفاظ مقیّد نمیشد واز او است :

اری فضل مال‌المرء داء لعرضه	**کما ان فضل الزاد داء لجسمه**
فلیس لداء العرض شیی‌ءکبذله	**ولیس لداءالجسم شیی‌ء کحسمه**

دهر علا قدر الوضیع به	**و تری الشریف یحطه شرفه**
کالبحر یرسب فیه لؤلؤة	**سفلا و تعلو فوقه جیفه**

رأیت الدهر یرفع کل وغد	**و یخفض کل ذی شیم رضیة**
کمثل البحر یغرق فیه حی	**ولا تنفك تطفو فیه جیفة**
اوالمیزان یخفض کل واف	**و یرفع‌کل ذی زنة خفیفة**

اشعار ابن‌الرومی مرتب و مدوّن نبوده و ابوبکر صولی آنها را مرتّب بترتیب حروف نمود ، ابوالطیب وراق بن عبدوس نیز از چندین نسخه آنها را جمع و درحدود هزار بیت بهمان‌نسخهٔ مرتّبی‌صولی‌افزود وجلد **اول دیوان‌ابن‌الرومی** درقاهره چاپ‌شده‌است .

چنانکه بس مشهور است ابن‌الرومی بتطیّر و بدفالی مبتلا بود ، هرچه راکه می‌دید یا می‌شنید فال بد زده و بچشم بدش نگاه میکرد، خودش نیز ازاین‌مرض روحی و طبع ناموزون خود در شکنجه و فشار قلبی بود، از این‌رو باکسی مراوده نمی‌نمودکه مبادا بجهت بعضی تصادفات ناگوار مخالف طبع ، دچار دلخستگی باشد ونوادر بسیاری دراین موضوع از وی منقول میباشد .

روزی یکی از دوستانش مجلس انسی ترتیب داده و خوش داشت‌که ابن‌الرومی نیز درآنجا باشد اینك محض سدّ راه بدفالی‌او، یك‌جوان اقبال نام نیکو صورت زیبا ، با لباسی دیبا ، برای دعوتش فرستادندکه درآن مجلس حاضر باشد، ابن‌الرومی بعد از رؤیت حسن‌منظره و لباس معطّر ابریشمی‌که دیگرجای بدفالی‌نبوده ازاسم وی‌استفسار نمود ، همینکه اقبال بودن‌آنرا شنیدگفت **مقلوب اقبال ، لابقا** است پس بحکم‌آن مرض روحی‌فال بدزده وآن دعوت را اجابت نکرد، در را بسته و برگشت . **نیز علی بن‌عباس** نوبختی‌که از تلامذهٔ ابن‌الرومی و ناقل بعضی از اخبار و اشعار او است گوید در ایّام مرض ابن‌الرومی بعیادتش رفتم، درجواب احوال‌پرسی من گفت‌چگونه‌باشد حال‌کسیکه مردنی است‌گفتم بشرءات صاف وهنوزآثار مرگ درتو احساس‌نمیشودگفت شخص‌مردنی یکروز پیش‌ازمرگ،آثار بهبودی در وی ظاهر میگرددگفتم خدا صحت وعافیت میدهد گفت داستانی دارم‌که اگر بعد از شنیدن‌آن قاطع بمرگ من نباشی حق بجانب تو باشد و هرچه‌خواهی‌بکن پس‌گفت مایل بودم‌که درشهرابوجعفر سکونت‌نمایم، دراین‌موضوع با یکی از رفقای خودکه‌کنیه‌اش ابوالفضل بوده مشورت‌کردم جواب دادکه بعد ازعبور از قنطره بطرف‌ایمن (دست راست) درکوچهٔ نعیمیّه خانهٔ معافی‌را سراغ‌کرده ودرآنجا اقامت‌کن پس مخالفت‌کرده و نرفتم وحال‌آنکه ازهمه جهت‌آثار فال‌نیك ظاهر وهویدا بود : ابوالفضل از افضال ، ایمن از یمن ، نعیمیّه از نعمت ، معافی ازعـافیت اشتقاق داشتند و این نیست مگر از بدبختی و نزدیك شدن اجل حتمی. سپس بادوست دیگر جعفر نامی مشورت‌کردم پاسخ دادکه بعد از عبور از قنطره بطرف ایسر درکوچهٔ عباس از خانهٔ قلیب سراغ‌کرده و درآنجا اقامت‌کن . بااینکه شوم واز هرجهت فال بد بود: جعفر از جوع و فرار مشتق ، عباس حاکی از عبوس ، قلیب مشعر برانقلاب بـود بازهم اقامت‌کرده و بهمین حال افتادم‌که می‌بینی . بالاتر از این ،آنکه همه روزه گنجشکها درهمین خانه‌گردآمده و درمقابل من سیق سیق میزنندکه حاکی ازسیاقت (نزع‌روح) من میباشد . علی بن عباس‌گوید بعد از این مذاکره ، از نزد ابن‌الرومی بیرون‌آمدم،

فردای آن روز باز بعیادتش رفته ودیدم که مرده‌است . نیزروزی بجائی میرفته درا ثنای راه، دوسبد متّصل بهم دیدکه زیرآنها قدری تمر (خرما) بود و اتصال آن دوسبدجوری بوده که شکل حرف (لا) تصور میشد پس کلمهٔ تمر راکه درزیرآنها بوده فعل مضارع، از مرورگرفته وبا حرف (لا) ترکیبش داد ومعنی نهی از مرور استخراج کرده و برگشت .

ابن‌الرومی بسیار بدزبان و هجوگو بود ، قضیه‌ای دایر براین موضوع در شرح حال اخفش علی بن سلیمان نگارش یافته و درهجو مفضل بن سلمه نیزگوید :

لو تلففت فی‌کساء الیمانی و تفریت فـروة الفـراء
وتخللت بالخلیل و اضحی سیبویه لـدیك رهن سباء
وتکونت من سواد ابی‌الاسـ ـود شخصاً تکنی اباالسوداء
لابی الله ان یعدك اهل‌الـ ـعلم الا من جملة الاغبیاء

عاقبت ابوالحسین قاسم بن‌عبدالله، یا عبیدالله بن‌سلیمان بن وهب وزیرمعتضدبالله شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹-۲۸۹ه ق = رعط-رفط) ازخوف هجو او ویا بعد ازهجو مسمومش گردانید، چنانچه در دربار وزارتی احضارش‌کرد، او نیز بعد از خوردن خشکنانچه‌ای (که قبلاً مهیّا شده بود) درحـال ، ملتفت شده و برخاست ، وزیر پرسیدکـه ارادهٔ کجا داری گفت همانجاکـه توام فرستـادی ، وزیرگفت‌کـه بپدر مرحومم سلامـم را برسان ، گفت‌که جهنّم سر راه من نیست پس بیرون شد و بفاصلهٔ چنـد روزی در بیست و هشتم جمادی‌الاولی دویست و هشتاد و سیّم یا چهارم یا ششم یا هشتم یـا نودم هجری قمری در بغداد مسموماً درگذشت و درمقبرهٔ باب‌البستان مدفون‌گردید . موافق تصریح بعضی از اهل فن ، ابن‌الرّومی شیعـه واز مدّاحان و پروردگان آل نوبخت سابق‌الذکر بود ، مراحم و عنایات ایشان راکه دربارهٔ وی مبذول داشته‌اند درمدایح خود تذکرداده‌است و این دوشعر را نیز بدو منسوب دارند :

تراب ابی‌تراب کحل عینی اذارمدت جلوت بها قذاها
تلذ لی الملامة فی‌هـواه لذکریه و استحلی اذاها

(کف و ۱۵۸ ج ۲ ع و ۳۸۵ ج ۱ کا و ۴۷۳ ت و ۶۲۹ ج ۱ س وغیره)

ابن الرومية **احمد** - بن محمد بن مفرح، یا مفرج بن ابی الخلیل طبیب نباتی اموی اندلسی ، اشبیلیّ الولادة والوفاة ، مکنّی به **ابوالعباس** ، علاوه براینکه از ارکان نباتیین اطبّا ودرهردو قسمت علمی وعملی طب متمهّر ودرعلم معرفة النبات متبحّر بوده از اکابر فقها ومحدّثین نیز میباشدکه درفقه وحدیث نیزگوی سبقت از دیگران ربوده و دراین دوعلم شریف بمنزلهٔ دونفر فقیه و محدّث کامل بود . با اینهمه باز برای توسعهٔ علمی ببلاد مصر و شام وعراق وحجاز مسافرتهاکرد، ازمشایخ بسیاری استماع حدیث نمود ، نباتات وعلفیّات بسیاری راکه درديار اندلس(مغرب زمین) وجود نداشته معاینه کرد، مشمول عنایات ملك عادل ابوبکر بن ايّوب صاحب مصر بود . ولی ازکثرت استغنای طبع بخدمت اکابر رغبت نمیکرد و تألیفات طریفه دارد :

۱- **اختصارکتاب دارقطنی** در مشکلات و غرائب احادیث مالك ۲- **ترکیب الادوية** ۳- **تفسير اسماء الادوية المفردة** ۴و۵- **عيون الاخبار** و**كنز الاخبار** هردو درحدیث ۶- **المعلم بما زاد البخاری علی کتاب مسلم** . وفات ابن الرومية بسال ششصد و سی وهفتم هجری قمری در هفتاد و هفت سالگی در اشبیلیه از بلاد اندلس واقع گردید .

(ص ۶۹۰ ج ۱ مه و ۱۲۷ ج ۱ مر)

ابن ریاب
ابن ریان
ابن ریذویه

دراصطلاح رجالی **اولی** علی بن رياب ابوالحسن طحان، **دویمی** علی بن ریان بن صلت، **سیمی** محمد بن جعفر بن عنبسهٔ اهوازی است.

ابن الزاهدة **علی بن مبارك** - بن علی بن مبارك بن عبدالباقی نحوی، مکنّی بـه **ابوالحسن**، معروف بـه **ابن الزاهدة** ، از تلامذهٔ **ابن الخشاب** سابق الذکر و **ابن الشجری** آتی الذکر بود، درعلم نحو بصیرتی بسزا داشت، درسیّم ذیحجهٔ پانصد و نود وچهارم هجری قمری درگذشت . **مادرش امة الاسلام** دختر علی بن ابوالحسن بن ابوالحربش هم از مشاهیر وعاظ و رواة حدیث بوده و به **زاهده** شهرت داشته است .

(ص ۱۰۸ ج ۱۴ جم)

ابن زباده **یحیی** - بن ابوالفرج سعید بن ابوالقاسم هبة الله بن علی بن قیز اوغلی بن زباده **واسطی** الاصل ، بغدادیّ الولادة والمسكن والمدفن ،

شیبانی القبیلة ، **ابوطالب** الکنیة ، **قوام‌الدین و عمیدالدین** اللّقب ، ازاکابر علمی اواخر قرن‌ششم‌هجرت میباشدکه علاوه‌برفقه واصول وکلام ودیگرعلوم‌متداوله‌که بادانشمندان دیگر وقت شرکت داشته در حساب و فنون انشا وکتابت متفرّد ، بسیار جیّدالفکر و ملیح‌العبارة و لطیف‌الاشارة بود ، بیشتر از رعایت طرایف سجع وقافیه دررعایت دقائق معانی اهتمام تمام بکار می برد واز اشعار او است :

لاتغبطن وزیـرا للملـوك وان	انا له الدهر منهـم فوق همته
و اعلم بان له یوما تمور بهاالـ	ـأرض الوقـود کما مارت لهیبته
هارون وهو اخو موسی‌الشقیق له	لولا الوزارة لم یأخـذ بلحیته

دیوان رسائلی هم دارد ودر ذیحجهٔ پانصد و نود وچهارم‌هجری‌قمری درهفتاد ودوسالگی درگذشته و درسمت غربی مرقد مطهّر حضرت امام موسی بن جعفر ع مدفون گردید .

(ص ۳۹۹ ج ۲ کا)

ابن‌الزبعری

عبدالله - بن الزبعری بن قیس سهمی قرشی ، از مشاهیر بلغای شعرای‌قریش میباشدکه مسلمین را هجو میکرد وبااشعار مهیّج وشیوای خودکفارقریش‌را برسرایشان‌میشورانید، درغزوهٔ احد نیزحاضر بود، عاقبت‌خود وجود مقدّس‌حضرت رسالت‌ص‌را نیزبدگوئی‌کرده واعتراضاتی برقرآن‌مجید واردآورد ، ازآن جمله بعد از نزول آیهٔ شریفهٔ : إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ گفت‌که اگر محمد را پیدا کنم با همین‌آیه مخاصمه خواهم کردکـه معبودها ، چگونه وارد جهنّم میباشند و حال آنکـه معبود یهود عزیر، معبود نصاری عیسی و دیگران ملائکه هستند . چون این خبر مسموع‌آن‌حضرت‌گردید فرمودآیا نمیدانندکه در زبان عرب لفظ (ما) درغیر ارباب عقول وکلمهٔ (من) درارباب عقول استعمال یابد پس‌این‌آیه نازل گردید : إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ . ابن‌الزبعری بجهت همین‌بدگوئی‌ها وجسارتهای‌خود روز فتح مکّه فرارکرده و اخیراً شرفیاب‌حضور مبارك‌آن‌حضرت‌گردیده و توبه نمود و عذرها آورد وبشرف‌اسلام مشرّف، عذر وتوبه‌اش قبول و مورد عفو و اغماض و رأفت‌آن بزرگوارگردید وازعذریّات او است :

انی لمعتذر الیک من‌اللذی — اسدیت اذانا فی‌الضلال اهیم
فاغفر فداك والدای‌کلا هما — زللی فانک راحم مرحوم
ولقد شهدت بان دینك صادق — حق و انک فی‌العباد جسیم

از ابیات قصیده‌ایست‌که پیش از قبول اسلام در غزوهٔ احد گفته است :

یا غراب البین اسمعت فقل — انما تنطق شیئاً قد فعل
ان للخیر و للشر مدی — لکلا ذینک وقت و اجل

یزید بن معاویه لع هم هنگامیکه رأس اطهر حضرت حسین بن علی ع را در پیشرو گذاشته وچوب ، برلب و دندان مبارك‌آن‌حضرت میزد بهمین اشعار ابن‌الزبعری تمثّل میکرده است :

لیت اشیا خی ببدر شهدوا — جزع‌الخزرج‌من‌وقع‌الاسل- الخ

لفظ زبعری بکسر اوّل و فتح ثانی با الف مقصورهٔ آخر، در اصل بمعنی مرد بدخلق و باغلظت میباشد و ظاهرکلمات اهل فن‌آنکه نام اصلی پدر عبدالله صاحب‌ترجمه است .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۲۸۲ ج ۱ نی و ۶۳۰ ج ۱ س وغیره)

ابن‌زبیر[۱]

ابن‌الزبیر

احمد - بن‌ابراهیم‌بن زبیر بن‌محمد بن‌ابراهیم بن زبیر **عاصمی،** جیانی‌ّ‌الولادة ، غرناطی‌ّ‌النشأة ، **ابوجعفر** الکنیة، ازاکابرعلمی اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه استاد ابوحیّان توحیدی نحوی سابق‌الذکر ومحدّثی است جلیل‌القدر نحوی اصولی ادیب‌فصیح‌قاری مفسّر مورّخ و لفظ **ابن‌الزبیر** درصورت اطلاق و نبودن قرینه بدو منصرف . نخست قرآن ونحو و حدیث را درمالقه و غرناطه و بعضی از بلاد دیگر خواند ، دیگر علوم متداوله را نیز از اکابر وقت تکمیل نمود و از تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ کتاب سیبویه** ۲- **صلة‌الصلة** که دومجلّد بوده و متمم کتاب صله نام

۱- **ابن‌زبیر**- در اصطلاح رجالی ، علی بن محمد بن زبیر قرشی‌کوفی و بعضی دیگر و لفظ زبیر اغلب بروزن‌کمیل و دریکجا بروزن امیر است چنانچه اشاره خواهد شد .

ابن‌بشکوال سابق‌الذکر میباشد .کتاب مذکور ابن‌بشکوال نیز یك مجلّد و متمّم کتاب ابوالولید بن الفرضی و همهٔ اینها در تاریخ علمای اندلس میباشند . ابن‌الزبیر بسال هفتصد و هشتم هجرت درحدود هشتاد ویك سالگی درگذشت.

(سطر ۱۶ ص ۷۷ ت وغیره)

ابن‌زبیر

احمد - بن علی بن ابراهیم بن‌محمد بن‌حسین بن زبیر، ازدی القبیلة ، غسّانی الشعبة ، زبیری یا **ابن‌زبیر** الشهرة، **ابوالحسین** الکنیة ، مصری **اسوانی** البلدة (بشهر اسوان نامی از بلاد مصر منتسب است) به **رشید** یا بجهت امتیاز از رشید وطواط و نظائر وی به **رشید اسوانی** و **رشید بن زبیر** ملقّب ، اغلب به **قاضی رشید** و **قاضی غسانی** موصوف ، از مشاهیر علما و شعرای قرن‌ششم‌هجرت میباشدکه در شرعیّات و ریاضیّات و ادبیّات‌یدی طولی داشت، فقیه‌نحوی لغوی‌منطقی کاتب‌منشی‌شاعرعروضی‌بود، درطب ونجوم وموسیقی وهندسه واکثرفنون متداوله متمهّر و مدتی در یمن قضاوت نمود تا بلقب **قاضی قضاةالیمن** و **داعی دعاةالزمن** ملقّب‌گردید . پس هوای خلافت برسرش افتاد ،گروهی هم اجابتش کرده و بنام وی سکّه زدند ، از این رو مغلولا بشهر قوص از بلاد صعیه مصرش برده و درآنجا بامر طرخان والی ، در مطبخ زندانی شد ، بفاصلهٔ یك یا دوشب بتوصیهٔ کنبی طلایع بن زریك از وزرای‌خلفای فاطمیّه‌خلاص‌گردید، دراواخر ایشان بجهت مرثیه‌ای‌که دربارهٔظافرعبیدی دوازدهمین خلیفهٔ فاطمی سابق‌الذکر انشاکرده و درمجلس عزا و ماتم خوانده بود (که از ابیات‌آن است : **افکربلاء بالعراق ـ وکربلاء بمصر اخری**) بمقام عالی رسید ، بسمت سفارت ببلاد یمن اعزام شد ، درآنجا بمدّاحی بعضی از اکابر پرداخت ، از این‌رو ، تمامی دارائی‌او درمصر ضبط دولت‌گردید ، بعد از مراجعت، خودش را نیز درسال پانصد وشصت ودویم یا سیّم هجرت بدارکشیدند .

ازتألیفات وآثار قلمی او است :

۱ـ **جنان‌الجنان و ریاض‌الاذهان**که درشعراء مصر و تذییل یتیمةالدهر ثعالبی است

۲- دیوان شعر ۳- شفاء العلة فی سمت القبلة ۴- منیة الالمعی و بلغة المدعی ۵- الهدایا و الطرف وغیر اینها . درمعجم الادبا گوید ابن الزبیر احمد بن علی با اخلاق خوبی که داشته بسیار قبیح المنظر وکوتاه قد و سیاه چرده بود، بینی پهن و لب کلفت ودرشت داشت . ازشریف محمد بن عبدالعزیز نقل کرده که ابن زبیر با ما انسی تمام داشته و یکروز بی ملاقات ما نبود تا آنکه روزی برخلاف عادت معمولی خود در اواخر روز حاضر شد ، در جواب استفسار از سبب دیرپائی لبخندی کرده وجوابی نداد وگفت این مطلب را سؤال نکنید، تا بعد از اصرار گفت امروز عبوراً زن جوانی را دیدم که با نظر تمام بقدّ و قامت من نگاه میکند ، من هم ازصورت و هیئت خودم غفلت کرده و پنداشتم که محبت جمال من در دلش جاگیر شده و بالخصوص که بآستینش هم اشاره نمود پس بجانب وی رفتم تا آنکه چندکوچهٔ پیچ اندر پیچ رفته وبخانه‌ای وارد شد ومرا نیز خواند ، نقاب از جمالش که نمونهٔ ماه چاردهشبه بوده برداشت، دخترك خودرا نزد خودش خوانده وگفت که ای بچه، اگر بعد از این درجامه خواب خودت شاش کنی اینك مولانا قاضی (اشاره بمن) حاضر است و ترا میخورد بعد ازآن رو بمن کرده و اعتذار نمود وگفت : **لاعدم منی الله تفضلك یا سیدنا القاضی** پس بیرون شدم درحالتیکه ازکثرت همّ و غم و خجلت قدرت حرکت را نداشته و راه را پیدا نمیکردم باری ظاهر بلکه صریح ذریعه و اعیان الشیعة تشیّع صاحب ترجمه است .

(نی وص۷۶ت و۱۵۱ج۱کاو۱۵۱ج۴جم و۸۴ج۱۰عن و۱۵۳ج۵ذریعه و۳۲۸۰ج۵س وغیره)

ابن زبیر

عبدالله - بن زبیر اسدی، ازشعرای عصر بنی امیّه ومدّاح ایشان میباشد ، بسیار بدزبان وهرزه دهان بوده ومردم ازشرّ زبان وی اندیشناك بوده‌اند . همواره تعصّب بنی امیّه را رعایت می‌نمود، درآخرعمر، بصرش نیز مثل بصیرتش شد ودرزمان عبدالملك بن مروان پنجمین خلیفهٔ اموی(۶۵-۸۶ھق = سه- فو) مرد . اکثر مدایح او درحق بشر بن مروان اموی بوده و ازآن جمله است :

کأن بنی امیة حول بشر **نجوم وسطها قمر منیر**

هوالفرع المقدم من‌قريش اذا اخذت مآخذها الامور

(ص ۲۷۲ ج ۱ ع و اطلاعات متفرقه)

ابن‌الزبير

عبدالله بن زبير- (بروزن امير) اسدی، ازشعرای شیعه میباشد، ابوالفرج اصفهانی درکتاب اغانی برای شرح حال‌او بابی‌منعقد ساخته و چندی از اشعار اورا نقل‌کرده است . بفرمودهٔ سید ابن‌طاوس درکتاب‌ملهوف، درمرثیهٔ مسلم بن عقیل و هانی بن عروه‌گفته است :

اذا کنت لاتدرین ماالموت فانظری الی هانی بـالسوق و ابن‌عقیل

الی بطل قد هشم السیف وجهه وآخر یهـوی من طمـار قتیل

سال وفاتش بدست نیامد و بحکم قرائن قویّه ، او غیراز ابن‌الزبیر اموی مذکور فـوق شاعر بنی‌امیّه است . (تنقیح‌المقال وکتب رجالیه)

ابن‌الزبير

عبدالله - بن زبیر بن عوام بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب قرشی اسدی ، مکنّی بـه **ابوبکر** و **ابوخبیب**که مادرش‌اسماء دختر ابوبکر بن‌ابی‌قحافه وپدرش زبیر نیز یکی‌ازعشرهٔ مبشرهٔسابق‌الذکر است درسال اوّل هجرت ویا بیست ماه بعد ازآن درمدینه متولد شد، بعدازآن‌حضرت، طریق‌الحاد پیموده و دعوی خلافت‌کرد، درایّام دعوی خلافت تا چهل جمعه درخطبه، صلوات برپیغمبر نگفته وبارغم انف بعضی ازاشخاص اعتذار می‌نمود . روزی به عبدالله بن عباس گفت چهل سال است‌که عداوت این اهل‌بیت در دلم جاگیر است و بالخصوص مبغض حضرت علی ع بود ، روزی درخطبهٔ خود نسبت بآنحضرت بدگوئی‌کرد، این‌خبر مسموع جناب محمد بن‌حنفیّه شد ، در دم ، دراثنای خطبهٔ ابن‌زبیر حاضر و روی یك کرسی‌نشسته وخطبهٔ اورا قطع‌کرد، خودش خطبهٔ بلیغی انشا نموده وفضایح اورا گوشزد حاضرین نمود(بشرحی‌که درکتب‌مربوطه نگارش داده‌اند) . ابن‌زبیرعاقبت روز سه‌شنبه هفدهم جمادی‌الاخرهٔ سال هفتاد و سیّم هجرت بـدست حجّاج بن یوسف ثقفی مقتول و مصلوب‌گردید .

(تنقیح‌المقال نقل از ابن‌ابی‌الحدید و کلبی و واقدی و دیگر ارباب سیر)

ابن‌الزبیر **عروة بن زبیر بن عوام** - ضمن عنوان **فقهاء سبعه** مذکور ویکی از ایشان است .

ابن‌الزبیر **علی** - بن محمد بن زبیر امامی‌قرشی‌کوفی، مکنّی‌به‌**ابوالحسن**، معروف به **ابن‌الزبیر** ، از مشایخ محدّثین امامیّه میباشدکه در غایت علم و فضل و وثاقت و جلالت بود ، اکثر اصول شیعه را از صاحبانش وکتب علی بن‌حسن بن‌فضال را نیز ازخودش روایت‌کرده وتلعکبری و ابن‌عبدون نیز از وی روایت نموده‌اند . بسال سیصد وچهل و هشتم هجرت درنود وشش سالگی دربغداد وفات یافت و در نجف دفن گردید . **کتابی در رجال** تألیف داده‌که ابن‌الندیم در فهرست خود ازآن نقل میکند . بقول وافی ،کلمهٔ ابن‌زبیر، درکتب رجالیّه درصورت عدم قرینه منصرف به همین علی بن محمد است . (نی وتنقیح‌المقال وکتب رجالیه)

ابن‌زبیر **مصعب بن زبیر بن عوام** - ازطرف برادرخود عبداللّه بن زبیر بن عوام مذکور فوق والی بصره شد ، کوفه را ضبط نمود و جناب مختار بن ابوعبیدهٔ ثقفی را کشت، خودش نیز درسال هفتاد ویکم هجرت بدست‌حجّاج بن‌یوسف مقتول‌شد وسرش‌را نزدعبدالملک‌بن‌مروان‌پنجمین‌خلیفهٔ‌اموی (۶۵-۸۶ه ق= سه- فو) فرستاد و قضیه نادرهٔ راجع بهمین موضوع را درضمن عنوان **شعبی** تذکر دادیم .

(ص ۴۳۱۱ ج ۶ س وغیره)

ابن‌زرارة در اصطلاح رجالی محمد بن عبداللّه بن زراره است .

ابن‌الزرقاء مروان‌بن‌حکم وغیراوچنانچه‌ضمن‌عنوان **اوقص** اشاره نمودیم .

ابن‌الزقاق **علی** - بن عطیهٔ مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر شعرای عرب میباشدکه به **ابن‌الزقاق** معروف و اشعار لطیف وبسیاری درمدح اکابر ودیگران‌گفته واز ابیات قطعه‌ایست‌که برای‌نوشتن درسنگ مزارش سروده‌است :

ا اخواننا والموت قد حال دوننا	**و للموت حکم نافذ فی‌الخلائق**
سبقتکم للموت والعمر طبه	**و اعلم ان الکل لابد لاحق**

درپانصد و بیست و هشتم هجری قمری درگذشت . (ص ۶۳۰ ج ۱ س)

ابن‌الزقاق **علی** - بن قاسم بن یونش(با شین نقطه‌دار) نحوی اندلسی، اشبیلیّ الاصل ، دمشقیّ المسکن ، از فضلای اواخر قرن هفتم هجرت میباشدکه **شرح جمل** در چهار مجلّد و **مفردات قرائات** را تـألیف داده و درسال ششصد و پنجم درگذشته وپدرش نیز ازاکابرقراء بوده‌است . (ص۴۸۶ت)

ابن‌زکریا **محمد بن زکریا** - در باب‌اوّل (القاب) بعنوان **رازی** مذکوراست .

ابن‌زکی‌الدین **محمد** - بن زکی‌الدین علی‌بن‌محمدقاضی دمشقی شافعی، ملقّب به **محیی‌الدین** ، مکنّی به **ابوالمعالی**، معروف به **ابن‌زکی‌الدین**، ازافاضل اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه نسبش به عثمان بن‌عفان موصول، درفصاحت و بلاغت و فقه و ادبیّات و دیگر فنون متداوله مشهور واز اکابر عصر خود بود، اشعار ملیح و خطب و رسائل بسیار فصیح انشا نمود و نزد سلطان صلاح‌الدین ایـّوبی مؤسّس سلطنت آل ایـّوب مصر (۵۶۷-۵۸۹ھ ق = **ثسز- ثفط**) مکانت و تقرّبـی بسزا داشت ، پس‌ازآنکه درهیجدهم صفر پانصد وهفتاد و نهم هجرت بلاد حلب ازحیطهٔ تصرف‌فرنگ مستخلص ومفتوح‌اسلامیان‌گردید قضاوت وحکومت‌شرعیّهٔ آن‌دیار ازطرف‌سلطان معظّم بدو مفوّض‌گردید ، او نیز قصیدهٔ بائیه‌ای درنهایت جودت ولطافت انشا نمودکه ازابیات آن قصیده است :

وفتحك القلعة الشهبـــاء فی‌صفر مبشر بفتوح القـــدس فـــی‌رجب

پایان قضیه همانطور شدکه بزبان او جاری شده بود ، در بیست و هفتم رجب پـانصد و هشتاد و سیـّم هجرت بیت‌المقدس نیزفتح‌گردید، دراوّل‌جمعه‌که نمازرا آنجا خواندند صاحب ترجمه خطبهٔ فصیح و بلیغی با حضور خود سلطان و ارکان دولت خوانده‌که در کتب مربوطه مذکوراست . درسال پانصد و هشتاد و هشتم نیز قضاوت دمشق بدو موکول شد و بسال پانصد و نود و هشتم در چهل و هشت سالگی در همانجاکه مولدش هم بوده درگذشت ودر دامنهٔ کوه قاسیون مدفون‌گردید .

(ص ۴۱ ج ۲ کا و ۶۳۰ ج ۱ س)

ابن الزملکانی
شیخ عبدالواحد - بن عبدالکریم، معروف به **ابن الزملکانی**، از افاضل اواسط قرن هفتم هجرت و مؤلف کتاب **التبیان فی علم البیان** میباشد و درسال ششصد و پنجاه و یکم هجرت درگذشت. شیخ ابوالمطرب احمد بن عبدالله مخزومی هم کتاب التنبیهات علی مافی التبیان من التمویهات را درانتقاد کتاب مذکور تألیف داده است و یك نسخه ازکتاب تبیان مذکور در خزانهٔ مصریّه موجود میباشد.

(کف وص ۱۳۲ تذکرةالنوادر)

ابن الزملکانی
محمد بن علی - درباب اوّل بعنوان **کمال الدین ابن الزملکانی** ذکر شده است.

ابن زولاق
حسن بن ابراهیم - لیثی مصری، از فضلای علما و مورّخین قرن چهارم مصر میباشدکه به **ابومحمد** مکنّی، بقبیلهٔ لیث بن کنانه منسوب وبجهت انتساب بجدّ هشتم زولاق نام خود، به **ابن زولاق** معروف وازتألیفات اواست:

۱- **خطط مصر** ۲- **قضاة مصر** که درحقیقت ذیل و متمّم کتاب اخبار قضاة مصر ابوعمر محمد بن یوسف کندی است. در ذیقعدهٔ سیصد و هشتاد وششم یا هفتم هجرت در هشتاد تمام یا هشتاد و یك سالگی درگذشت.

(ص ۶۰ هب و ۱۴۶ ج ۱ کا و ۳۲۰ ج ۲ ع و ۲۲۵ ج ۷ جم و ۶۳۰ ج ۱ س)

ابن زهر
زهر - بن عبدالملك بن محمد بن مروان بن زهر، مکنّی به **ابوالعلاء**، از مشاهیر حکما و اطبّای اندلس میباشدکه در تشخیص مرض و اصول معالجه وحید عصر خود بود، درادبیّات و طبیعیّات و فنون حکمت نیز یدی طولی داشت، خانوادهٔشان نیز با بن زهر معروف واز بزرگترین خاندانهای اشبیلیه میباشد. بنام **ادویهٔ مفردة** و **حل شکوك الرازی** و **ردبر ابن سینا** و **مجربات** و **نکت طبیه** وغیرها تألیفاتی دارد ودرسال پانصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت. (ص ۷۴۱ ج ۱ س)

ابن زهر
عبدالملك - بن ابی العلاء زهر پسر ابن زهر زهر فوق بعنوان **ابومروان** نگارش داده‌ایم.

ابن‌زهر

محمد - بن عبدالملك بن ابی‌العلاء فوق ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌زهر**، علاوه بر اینکه ادیب فاضل شاعر لغوی بوده مانند پدرش از مشاهیر اطبّای وقت خود محسوب میشد ، درسال پانصد ونود و پنجم یا ششم هجرت درگذشت و این اشعار را بحسب وصیّت خودش برسر قبر او نوشتند :

تأمل بحقك یا واقفا	ولاحظ مکانا دفعنا الیه
تراب‌الضریح علی و جنتی	کأنی لم امش یوما علیه
اداوی‌الانام حذار المنون	وهاانا قد صرت رهنا لدیه

(ض ۱۱۲ ج ۲ کا)

ابن‌زهره[1]

ابن‌زهرة

سید احمد - بن قاسم بن زهرهٔ حسینی ، مکنّی به **ابوطالب** ، عالم‌فاضل‌جلیل ازعلمای شیعه و اکابر تلامذهٔ شهید اوّل (متوفّی بسال ۷۸۶ه ق = ذفو) بوده واز وی روایت میکنند و سال وفاتش بدست نیامد .

(ملل وسطر۲۵ ص ۲۰۲ت)

ابن‌زهرة

سید احمد - بن محمد بن‌ابراهیم حسینی، عالم‌فاضل‌جلیل‌القدر و ذیلاً ضمن شرح حال عمویش ابن‌زهره علی مذکور است .

ابن‌زهرة

سید احمد - بن محمد بن‌حسن بن زهرهٔ حسینی میسی، مکنّی به **ابوطالب** ، عالمی است فاضل جلیل‌کامل وازمشایخ شهید اوّل

۱ـ **بنی‌زهره** یا **آل‌زهرة** - خانوادهٔ بزرگی‌است درحلب ، از اکابر خاندانهای شیعه که با فضائل وکمالات صوری و معنوی‌آراسته ، نظیرآن نادر و قلیل‌الوقوع ، دربین‌تمامی‌اهل اسلام مشهور، بجد عالیشان زهرة بن علی بن‌محمد بن محمد بن احمد بن محمد بن حسین بن اسحق مؤتمن ابن امام جعفرصادق ع منسوب، هریك ازافراد این‌خانواده باین‌زهره معروف، تا عصر حاضر ما علمای دینیهٔ بسیاری از این خانواده ظهور یافته و علوم دینیه را در نواحی عراق وسوریه وغیره نشر داده‌اند وشرح‌حال بعضی ازایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده ثبت اوراق مینماید . معروفترین ایشان سید **ابوالمکارم حمزة بن علی** میباشدکه مذکورمیشود و لفظ ابن‌زهره درصورت اطلاق و نبودن قرینه منصرف بدو میباشد وبس .

(متوفی بسال۷۸۶ه‍ ق = ذفو) میباشد . (ملل وسطر۲۵ص۲۰۲ت)

ابن‌زهرة **سیدحسن** - بن‌محمدبن ابراهیم‌حسینی‌حلبی، مکنّی به **ابومحمد**، ملقّب به **جمال‌الدین** ، عالمی‌است‌فاضل‌جلیل‌القدر از تلامذهٔعلّامهٔ حلّی(متوفی بسال۷۲۶ه‍ق = **ذکو**)وذیلاً ضمن‌شرح‌حال‌عمویش‌ابن‌زهره‌علی‌هم‌مذکوراست.
(امل‌الآمل)

ابن‌زهرة **سیدحسن** - بن محمد بن حسن بن محمد بن علی بن حسن بن زهرهٔ حسینی حلبی ، ملقّب به شمس‌الدین ، رئیس طبل‌خانه بوده ودرسال‌هفتصد وشصت وششم‌هجرت درگذشت. (ص۳۵ ج ۲ کمن)

ابن‌زهرة **سیدحسن** - بن محمد بن علی بن حسن بن زهرهٔ حسینی حلبی، ملقّب به **بدرالدین**، درحلب نقیب‌الاشراف وناظر بیمارستان بود که در محرّم هفتصد و سی و دویم هجرت با مکر و حیله مقتول گردید .
(ص۳۸ ج۲کمن)

ابن‌زهرة **حسین‌بن‌علی**- ذیلاً ضمن‌شرح‌حال‌پدرش‌**ابن‌زهره علی**مذکوراست.

ابن‌زهرة **حمزة** - بن علی بن ابوالمحاسن زهره ، یا علی بن حسن بن ابوالمحاسن زهرة‌بن‌حسن بن زهرهٔ‌حسینی صادقی **اسحقی** امامی حلبی ، مکنّی به **ابوالمکارم**، ملقّب به **عزالدین**، معروف به **ابن‌زهره** و **سید ابن‌زهره**، عالم فاضل جلیل‌القدر از اجلاّی علمای امامیّه و اکابر متکلّمین و فقهای شیعه میباشد وچنانچه فوقاً اشاره‌شد نسب شریف جدّ سیّم یا چهارمش زهره‌که سرسلسلهٔ‌این‌خانوادهٔ آل‌زهره‌است با شش واسطه بجناب اسحق مؤتمن ابن امام جعفرصادق ع موصول میشود و این خانوادهٔ آل‌زهره بهمین جهت به **اسحاقیون** نیزموصوف‌هستند. سیدحمزه قرّةالعین این خانوادهٔ جلیله بوده و لفظ ابن‌زهره درصورت نبودن قرینه تنها بدو منصرف است، اقوال او درکتب فقهیّه منقول میباشد ، درکثرت تبحّر علمی گوی سبقت از دیگران ربوده واز پدر خود روایت‌کرده وبا یك واسطه از ابوعلی پسر شیخ طوسی نیز روایت

می نماید ، معین‌الدین مصری ، ابن‌ادریس ، شاذان بن جبرئیل قمی ، محمد بن جعفر مشهدی صاحب مزار معروف و بعضی دیگر هم از وی روایت میکنند .

از تألیفات او است :

۱- **اباحة‌المتعة** ۲- **غنیة‌النزوع الی‌علمی‌الاصول والفروع** یا **فی‌الاصولین والفروع** که نخست مسائل اصول عقائد و اصول فقه را مبین داشته و بعد از آن متعرض بیان احکام فقهیه میباشد و در ایران با چندکتاب دیگر بنام **جوامع‌الفقه** چاپ سنگی شده و یك نسخهٔ خطی قسمت فروع آن هم بشمارهٔ ۲۶۶۸ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۳- **قبس الانوار فی‌نصرة العترة الاطهار** (الاخیار خل) ۴- **النکت** در نحو وغیر اینهاکه در هریك از امامت ، جوابات مسائل وارده از بغداد و جبل و نصیبین ، حسن و قبح عقلی ، ردّ فلاسفه ، ردّ منجمین، منع قیاس در دین، نفی رؤیت، رساله‌ای مفرده تألیف داده وبسال پانصد و هشتاد وپنجم هجری قمری درهفتاد وچهارسالگی درحلب وفات یافت ودردامنهٔ کوه‌جوشن نزد مشهدالسقط محسن بن حسین بن علی‌ع مدفون‌گردید ودرردیف‌اشخاص مسمّی به حمزه از نخبة‌المقال‌گوید :

و ابن علی بن زهرة الاجل　　　ذوغنیة عنه ابن ادریس نقل

مخفی نماندکه علی بن زهرة پدر صاحب ترجمه ، حمزة بن علی نیز عالم فاضل‌کامل و چنانچه اشاره شد از مشایخ اجازهٔ پسر مذکور خودش بود ، همچنین **ابوالمحاسن‌زهرة** بن حسن بن زهره جدّ پدری حمزه نیز از اجلاّی سادات علما بوده است اما برادرش **عبدالله‌بن علی** بن زهره وبرادرزاده‌اش **ابوحامد محمد بن عبدالله** نیزذیلاً مذکورهستند .

(ص۴۷۵ مس و ۲۰۲ ت و۶۱۶ هب وغیره)

ابن‌زهرة

عبدالله - بن علی بن ابی‌المحاسن زهرهٔ حسینی حلبی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **جمال‌الدین** ، برادر حمزة‌بن‌علی مذکور فوق،فقیه‌کامل‌محقّق‌ادیب‌فاضل‌ازعلمای‌امامیّهٔ‌قرن‌هفتم‌هجرت‌میباشد وازتألیفات‌اواست:

۱- **التبیین لمسألتی‌الشفاعة وعصاة‌المسلمین** ۲- **تبیین‌المحجة فی‌کون‌اجماع‌الامامیة حجة** ۳- **التجرید** درفقه ۴- **الجباریة** دراثبات‌جباریت‌خداوندعالم ۵- **الغنیة‌عن‌الحجج‌والادلة** وآن‌غیرازکتاب‌غنیهٔ برادر مذکورش میباشد وغیراینها از رسائل متفرقه وجوابات مسائل

وارده ازبلاد دیگر. ولادت عبدالله درسال پانصد و سی و یکم یا پنجم هجرت واقع شد و سال وفاتش بدست نیامد . **اما پسرش محمد بن عبدالله** بن‌علی بن زهرهٔ حسینی حلبی، مکنّی به **ابوحامد**، ملقّب به **محیی‌الدین** ، عالم فاضل جلیل‌القدر متبحّر از اکابرفقهای امامیّه واز مشایخ روایت محقّق حلّی و یحیی بن سعید حلّی میباشدکه ایشان از وی روایت‌کرده و او نیز از ابن‌بطریق و ابن‌شهرآشوب و پدر و عموی مذکورین فوق خود روایت مینماید و از تألیفات او است : **کتاب‌الاربعین فی‌حقوق‌الاخوان** و رسالهٔ حضرت صادق ع‌که به عبدالله نجاشی والی اهواز فرستاده و به **اهوازیه** معروف میباشد در همین کتاب‌اربعین درج شده وشهید ثانی هم همین رساله را درکتاب‌کشف‌الریبهٔ‌خود ازهمین کتاب اربعین روایت‌کرده‌است . ابوحامد درسال پانصد وشصت و ششم متولد شد وموافق آنچه از اجازهٔ صاحب معالم استظهارشده تا حدود هفتاد سالگی درقید حیات بوده‌است و سال وفاتش معلوم نیست . (ملل‌و۴۲۶ج۱ذریعه‌وسطر ۲۰ص۲۰۲ت)

ابن‌زهره **علی** - بن ابراهیم بن محمد بن علی بن حسن بن زهرهٔ حسینی حلبی، مکنّی به **ابوالحسن**، ملقّب به **علاءالدین**، فقیه‌کامل، از افاضل علمای امامیّه بوده و بسال هفتصد و هفتاد و پنجم هجرت درهفتاد وچند سالگی وفات یافت . بنی‌زهره هم‌که علاّمهٔ حلّی (متوفی بسال ۷۲۶ھ ق == ذکو) برای ایشان اجازه داده وبه **اجازهٔ‌کبیره** معروف وحاوی مدح بسیار ایشان میباشد ودرجلد اجازات بحار مجلسی نیز درج است عبارت از همین علی بن ابراهیم و پسرش سید شرف‌الدین ابوعبدالله‌حسین بن‌علی بن‌ابراهیم‌و برادرش‌سید بدرالدین‌محمد بن‌ابراهیم ودو برادرزاده‌اش احمد وحسن پسران سید بدرالدین مذکورمیباشدکه همین پنج‌نفر ازخانوادهٔ‌آل‌زهره‌که معاصر علاّمه وازتلامذهٔ او بوده‌اند با اجازهٔ‌کبیرهٔ مذکوره مفتخرهستند . سیدبدرالدین مذکور بسال هفتصد و سی و سیّم هجرت در شصت و چند سالگی وفات یافت .

(سطر ۲۳ ص ۲۰۲ ت وغیره)

ابن‌زهره محمد بن **ابراهیم** - } هردو از اجلاّی علمای‌امامیّه بوده وفوقاً
ابن‌زهره محمد بن عبـدالله - } اوّلی را ضمن‌شرح‌حال برادرش ابن‌زهره

علی و دویمی را نیز ضمن شرح حال پدرش ابن‌زهره عبدالله تذکر داده‌ایم .

ابن‌زهیر

کعب - بن زهیر بن ابی‌سلمی مزنی، ازاصحاب‌حضرت‌رسالت ص ومشاهیرمخضرمین‌شعرای‌عرب میباشدکه هردو دورهٔجاهلیّت و اسلام را دیده‌است. دربدایت‌حال دربدگوئی آن‌حضرت جدّی وافرداشت تاآنکه‌ازطرف آن‌حضرت مهدورالدم شد، اینك حسب‌الارشاد برادرش بجیرکه بجهت‌قبول‌اسلام مورد مذمّت‌او بوده قصیدهٔ لامیهٔ معروفه‌راکه‌بپنجاه وهفت‌بیت‌مشتمل وبتوبه وانابه وعذرخواهی ازجسارتهای زبانی وی میباشد انشاکرده وبمسجد رفت، قصیده را خواند و اسلام‌آورد، مورد تحسین و عفو و اغماض‌آن‌حضرت شد وبه برد شریف مخصوص خود آن‌حضرت‌که در دوش مبارك داشته مخلّع و مفتخرگردید . برد شریف مذکور را خلفای امویّه از ورثهٔکعب ابتیاع نمودند ، از ایشان نیز بخلفای عبّاسیّه رسید و اخیراً ازطرف یعقوب بن متمسك‌بالله هفدهمین وآخرین‌خلفای‌عبّاسیّهٔ مصر (که درسال‌نهصد وبیست وچهارم هجری قمری‌خلافت را تسلیم آل‌عثمان نمود) اهدای دربار سلطان سلیم‌خان اوّل‌نهمین سلطان عثمانی (۹۱۸-۹۲۶هـ ق = ظیح - ظکو) گردید وتا زمان مؤلف قاموس‌الاعلام (شمس‌الدین‌سامی بیگ سابق‌الذکردرباب‌القاب) دردربارخلافتی‌محفوظ وبه‌خرقهٔ شریف مشهور است و مطلع قصیدهٔ مذکوره است :

بانت سعاد وقلبی‌الیوم مبتول	**متیم اثرها لم یفـد مکبول**
انالرسول لسیف یستضاء بـه	**مهنـد من سیوف الله مسلول**
انبئت ان رسول الله اوعدنی	**والعفو عند رسول‌الله مأمول**

همین قصیده بقصیدهٔ **بانت سعاد** معروف و بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام بهمان مناسبت مذکـوره قصیدهٔ **برده‌اش**‌نیزگویند وآن‌غیرازقصیدهٔ **بردهٔ میمیهٔ** مشهورومیباشدکه درعنوان بوصیری تذکّـر داده‌ایم . این قصیدهٔ **بانت سعاد** نیز محل توجه اکابر بوده وشروح بسیاری برآن نوشته‌اند وبارها با شروح متفرقه درمصر و لیدن وغیره بطبع رسیده است .کعب درسال بیست و چهارم هجرت درگـذشت و پدرش زهیر بن‌ابی‌سلمی نیز یـکی از **اصحاب‌معلقات** بوده وبعنوان **ابن‌ابی‌سلمی** نگارش داده‌ایم . (ص۳۸۶۷ج۵س وغیره)

ابن‌الزیات **محمد** - بن‌عبدالملك بن‌ابان بن‌حمزهٔ مکنّی به **ابوجعفر**، معروف به **ابن‌الزیات** وزیر معتصم هشتمین خلیفهٔ عباسی (۲۱۸-۲۲۷ه‌ق= ریح - رکز) وپسرش واثق‌بالله، ادیبی بوده نحوی لغوی منشی باهر شاعرماهر، اشعارش لطیف و **دیوان رسائلی** هم دارد واز او است:

سماعا یا عبـاد الله منی	**وکفوا عن ملاحظة الملاح**
فان الحب اخره المنایـا	**و اولـه یهیج بـالمزاح**

ابوعثمان مازنی درهریك‌ازمسائل‌نحویّه‌که تردیدی داشت بدو مراجعه‌کرده وحل‌اشکال می‌نمود. ابن‌الزیات بترجمهٔ کتب یونانی حرصی قوی داشته وکتب بسیاری بنام او، از یونانی بعربی ترجمه شد، هریك ازمترجمین را شهریّهٔ گزافی تخصیص داد. دردربار معتصم بسیار محترم بود، لکن واثق در باطن نسبت بوی بدبین و قسم یاد کرده بودکه هنگام خلافت خود، معزولش‌کند و دخیل هیچ‌کارش ننماید تاآنکه نوبت خلافت بعد ازمرگ پدرش معتصم بدو رسید، لکن ارقام وبیعت نامه‌هاکه منشیان درباری می‌نوشتند موافق طبع وی نشد، فقط قلم و رقم ابن‌زیـات پسندهٔ خاطر او بود اینك باز در مقـام وزارتش ابقاکرد وبرای‌تخلّف سوگند، کفّاره داده وگفت خُلف قسم‌را کفّاره بدل‌میشود لکن ابن‌زیات را بدلی نیست، بدینجهت باز باکمال‌نفوذ و اقتدار مشغول‌انجام وظائف وزارتی‌گردید، با متوکّل عباسی برادر واثق باخشونت‌میگذرانید، برای‌مقصرین‌دولتی نیز یك فیرین‌آهنی ترتیب دادکه در ته‌آن، مسمارهای‌آهنین نوك ببالا نصب شده‌بود، مقصّر را توی‌آن فیرین داخل‌کرده و ازخارج‌گرمش مینمودند تاآن‌بیچاره ازحرارت بی‌طاقت می‌شد وبجنبش می‌آمد بهرطرف‌که میل میکردآن مسمارها ببدنش می‌خلید و بنهایت شکنجه مبتلا میگردید ودرجواب التجا و استرحام‌ایشان میگفت: **الرحمة خور فی‌الطبیعة**. یعنی رحم و دلسوزی ناشی از ضعف دل وسستی طبیعت است. بدین منوال بود تا بعد از فوت واثق، امر خلافت، محلّ خلاف شد، ابن‌زیات بخلافت پسر واثق شایق وقاضی ابن‌ابی‌دواد سابق‌الذکر نیزخلافت متوکّل را مایل بود، پس‌ازآنکه‌خلافت

بمتوکّل استقرار یافت ابن‌دواد را باز درمسند قضاوت‌نشانید، ابن‌زیات نیز بقرارسابق در وزارت باقی بود تا بفاصلهٔ چهل روز در اثر کینهٔ دیرینه‌که توأم با تحریك و تحریص قاضی‌هم‌بوده ابن‌زیات را درهمان‌فیرین(که‌خودش برای مقصّرین تهیه‌کرده‌بود) انداخته ویك زنجیر پانزده رطلی نیز درگردنش‌کردند، هرچه ازمتوکّل استرحام میکرد همان جواب را میشنیدکه **الرحمةخور فی‌الطبیعة** . چهل‌روز بهمین‌روش درعذاب‌بود تادراوائل سال دویست وسی و سیّم هجرت عازم مقرّ خودگردید . مَنْ‌حَفَرَبِئْراً لِاَخیهِ وَقَعَ‌فیهِ .
(ص۱۶۵ ج ۲ کا و ۶۳۱ ج ۱ س و ۳۴۳ ج ۳ تاریخ بغداد)

ابن‌زیاد

عبیدالله - بن زیاد بن ابیه ، از طرف یزید بن معاویة والی‌کوفه شد ، ظلم و ستمی‌که ازآن ناپاك نسبت بحضرت‌حسین‌بن‌علی ع و خانوادهٔ رسالت ص و اهل‌بیت عصمت و طهارت ع رسیده مشهور جهان و ثبت اوراق و دفاتر تاریخی است و قضیهٔ عالم‌سوز محرّم سال شصت و یکم هجری‌کربلا ازیاد رفتنی نمیباشد . عمر بن عبدالعزیزگوید اگر من از قاتلان حسین بن علی بـودم و بعد ازآن بالفرض ، مشمول رحمت خـداوندی شده وبه بهشتم میبرد بـازهم از حضرت پیغمبر ص خجالت کشیده و داخل نمیشدم . شرح و بسط فجایع ابن‌زیاد ، علاوه براینکه خارج ازگنجایش و حوصلهٔ این مختصرات میباشد ازکثرت شهرت تاریخی، دیگرحاجتی‌بذکر آنها و بدرد و الم‌آوردن قرطاس و قلم ندارد و همین‌قدرگوئیم چندین برابرآنها هم از صاحب نسبی چون ابن‌زیاد اصلاً مستبعد نمیباشد چنـانچه ، **مادرش‌مرجانه‌کنیزکی بوده** بدکاره ودر روایت مشهوری‌که حضرت‌امیرالمؤمنین ع بشهادت رسیدن میثم‌تمار بدست‌عبیدالله‌راخبرداده مصرّح‌است: **لیأخذنك‌العتل‌الزنیم‌ابن‌الامةالفاجرةعبیدالله‌بن‌زیاد .**
پدرش زیاد ، مکنّی به **ابوالمغیرة** نیز بی‌پدر ومجهول‌النسب‌بود، از این‌روگاهی بمادرش که سمیّه نام داشته وکنیز حارث بن کلـده بوده نسبت داده و زیاد بن سمیه میگفتند و گاهی زیاد بن عبید ثقفی وبیشتر محض اظهار بی‌پدری‌او زیاد بن‌ابیه مینامیدند تاآنکه معاویه محض جلب‌او بطرف‌خود، اعلان قرابت داده واز راه مکر وحیله برادرش‌خطاب

کرد و بپدر خود ابوسفیان ملحقش نمود و **زیاد بن ابوسفیان** گفتند .

درنامهٔ چهل وچهارم حضرت امیرالمؤمنین ع درنهج‌البلاغة بهمین مطلب اشاره شده ودر قاموس‌الاعلام نیزگویدکه زیاد ، ولد نامشروع ابوسفیان بود . ابن‌خلّکان هم ضمن شرح حال ابن‌مفرغ یزید ، شرحی درهمین موضوع نگاشته است وهجویّات‌خود ابن‌مفرغ‌که دربارهٔ خود زیاد و دوپسرش عبیدالله و عبادگفته بسیار بوده ودرشرح‌حالش اشاره‌خواهدشد . عبیدالله درسال‌شصت وهفتم هجرت‌بدست‌ابراهیم‌بن‌اشتر مقتول‌شد، بعد ازسوزاندن‌بدن سرش را بکوفه فرستاده ودردارالامارهٔ‌خودآن لعین پیش‌مختارگذاشتند بشرحی‌که ضمن عنوان شعبی اشاره نمودیم .

(س ۲۴۳۵ و۳۱۱۹ ج ۴ س و اطلاعات متفرقه)

ابن‌زیدون

احمد - بن عبدالله بن‌احمد بن غالب بن زیدون، اندلسی‌قرطبی اشبیلی مخزومی ، مکنّی بـه **ابوالولید**، معروف به **ابن‌زیدون**، از مشاهیر ادبا وشعرای اندلس از قبیلهٔ بنی‌مخزوم میباشدکه بسال سیصد ونود وچهارم هجرت درشهر قرطبه از بلاد اندلس متولد شد ، با فصاحت بیان و طلاقت لسان معروف ونزد ملوك اندلس بسیار محترم‌بود، بجهت بصیرت‌کاملی‌که درسیاسات داشته‌گاهی‌بسمت سفارت ببلاد دیگر اعزام میگردید تا اخیراً مغضوب و زنـدانی شد ، ازآنجا باشبیلیه فرارکرده و ازخواص ندمای معتضدبالله صاحب اشبیلیه بوده وبالاخر بمقام وزارت رسید، بعداز وفات معتضد، متصدی وزارت‌پسرش معتمدنیزگردید وازاین‌رو بلقب **ذوالوزارتین** شهرت یافت ، **دیوان اشعاری** نیز بدو منسوب‌است وبسال چهارصد وشصت وسیّم هجری قمری در اشبیلیه درگذشت واز ابیات قصیدهٔ نونیهٔ مشهوره طریفهٔاو است :

اضحی التنائی بدیلا من تدانینا	وناب عن طیب لقیانـا تجافینا
من مبلغ الملبسینا بـانتزاحهم	ثوبـا من‌الحزن لایبلی و یبلینا
ان‌الزمان الـذی قدکان یضحکنا	انـا بقربکم قـد صار یبکینا
حـالت لبعـدکم ایامنا فغـدت	سوداً اوکانت بکـم بیضا لیالینا
بالامس کنـا ولا نخشی تفرقنا	والیوم نحن وما یرجی تلاقینا

والله ما طلبت ارواحنا بدلا عنکم ولا انصرفت منکم امانینا

(ص ۱۶۵ ج ۱ نی و ۴۵ ج ۱ کا و ۴۲۶هر وغیره)

ابن‌زینب حسن بن ابیطالب - درباب اوّل (القاب) بعنوان آبی مذکوراست.

ابن‌زینب محمد بن ابراهیم - نعمانی بعنوان ابن‌ابی‌زینب نگارش دادیم.

ابن‌زینی‌دحلان احمد بن زینی - در باب القاب بعنوان زینی دحلان نگارش یافته است.

ابن‌السارбان علی بن ایوب بن‌حسین - کاتب قمیّ الاصل، شیرازیّ الولادة، بغدادیّ المسکن والمدفن، ابوالحسن الکنیة، ابن‌الساربان الشّهرة، از علمای امامیّهٔ قرن پنجم هجرت میباشدکه از تلامذهٔ ابوسعید سیرافی و ابوعبیدالله مرزبانی واز اساتید ومشایخ حدیث خطیب‌بغدادی بوده. دیوان متنبّی را از خودش‌شنیده ودرچهارصد وسی‌ام‌هجرت درگذشت. (ص ۱۸۷ ج ۲نی)

ابن‌الساعاتی احمد بن‌علی بن‌تغلب - یا ثعلب، بعلبکیّ الاصل، بغدادیّ المسکن، حنفیّ المذهب، مظفرالدین اللّقب، ابن‌الساعاتی الشّهرة، ازاکابر فقهای‌حنفیّه واجلاّی‌علمای‌اصول وعلوم‌عربیّه میباشدکه درذکاوت وفصاحت‌ضرب‌المثل، درحسن‌خط نیز بی‌بدل بود. بعضی‌ازاجلّه بابن‌حاجبش ترجیح‌میدهد وازتألیفات‌اواست:

۱- البدیع دراصول ۲- مجمع‌البحرین و ملتقی‌النهرین درفقه‌حنفی‌که مختصر قدوری و منظومهٔ اورا درآن جمع‌کرده و فوائد بسیاری افزوده است و نسخهٔ اصل‌که با خط خود مؤلف میباشد در جامع سلطان محمد خان فاتح در استانبول موجود است ۳- شرح مجمع مذکور در دوجلد بزرگ و درسال ششصد ونود وچهارم هجرت درگذشت. پدرش علی بن تغلب ملقّب به نورالدین نیز درنجوم و هیئت مشهور بود، ساعتهائی راکه دردرب مستنصریهٔ بغداد است ساخته ومرتّب نمود و بهمین جهت به ساعاتی شهرت‌یافت وپسرش احمد نیز به ابن‌الساعاتی مشتهرگردید. نورالدین درسال‌ششصد وهشتاد وسیّم هجرت درگذشت.

(کف وص۸۹ ت و ۲۶ فوائدالبهیة و ۴۴۴ حوادث جامعه)

ابن‌الساعاتی رمضان- یا رضوان بن رستم - ملقّب به فخرالدین، معروف به ابن‌الساعاتی، برادر علی بن رستم مذکور ذیل میباشدکه درطب

و منطق و حکمت وموسیقی وبربط نوازی یدی طولی داشت ، قریحهٔ شعریّه‌اش صاف ودر ادبیّات نیز بابهره ، از اطبّا و وزرای ملوك ایّوبیّه بوده واز تألیفات او است:

۱- **حاشیهٔ قانون ابن‌سینا** ۲- **المختار فی‌الادبیات والاشعار** و از اشعار او است ،

و روضة زاد بالاترج بهجتهـا	**فی‌صفرة اللون یحکی لون مسکین**
عجبت منه فما ادری اصفرتـه	**من فرقةالغصن ام من خوف سکین**

درسال ششصد وهیجدهم هجرت درگذشت . (ص ۱۴۱ ج ۱۱جم و۶۳۲ج۱س)

ابن‌الساعاتی علی‌بن‌رستم - یا علی بـن محمد بن رستم بن هردوز ، دمشقیّ الولادة، مصریّ المدفن،که به **بهاءالدین** ملقّب وبمناسبت اینکه پدرش در دمشق شغل ساعت‌سازی داشته به **ابن‌الساعاتی** شهرت یـافته از مشاهیر شعرای نامی ویکّه‌تاز عرصهٔ سخنوری میباشدکه درغایت سلاست و لطافت بود . **دیوان شعری** دومجلّدی و **یك دیوان دیگر** موسوم به **مقطعات‌النیل** ازآثارقلمی‌وی‌بوده وازاشعاراواست:

لله یـوم فی‌سیوط و لیلـة	**صرف الزمان بـاختها لایغلط**
بتنا و عمر اللیل فی‌غلوائه	**وله بنور البـدر فرع اشمط**
والطل فی‌سلك‌الغصون کلؤلؤ	**رطب یصافحـه النسیم فیسقط**
والطیر یقرأ والغدیر صحیفة	**والریح یکتب والغمام ینقط**

درسال ششصد و چهارم هجرت درمصر درگذشت . (ص۶۳۱ ج۱س و۳۹۸ج۱کا)

ابن‌ساعتی رضوان بن‌رستم - فوق چنانچه در قـاموس‌الاعلام است .

ابن‌ساعد محمد بن‌ابراهیم - بعنوان **اکفانی محمد** درباب‌اوّل(القاب)مذکور شده است .

ابن‌الساعی علی - بن‌انجب بن‌عثمان بن‌عبدالله بن‌عبدالرحمن بن‌عبدالرحیم، مکنّی‌به **ابوطالب** ، ملقّب‌به**تاج‌الدین**که به **ابن‌انجب** نیزموصوف وبجهت انتساب بجدّش‌عثمان (که لقب ساعی داشته) به **ابن‌الساعی** معروف میباشد فقیهی است محدّث ادیب شاعر مورّخ ، خازن‌کتب مستنصر باللّه سی و ششمین خلیفـهٔ عباسی (۶۲۳_۶۴۰ه ق = **خکج- خم**) وازتلامذهٔابن‌النجار . وی ازجمعی وافر استماع‌حدیث

نموده است ، بالخصوص در علم تاریخ متبحّر بود ، بنام **اخبارالحلاج** و **اخبارالخلفاء** و **اخبارالربط والمدارس** و **اخبارقضاةبغداد** و **اخبارالمصنفین** و **اخبارالوزراء** و **جامع‌مختصر** و **طبقات‌الفقهاء** و **مختصر اخبارالخلفا** و **مقابرمشهوره** وغیر اینها تألیفات بسیاری دارد و بسال ششصد و هفتاد و چهارم هجرت در هشتاد ویك سالگی درگذشت .

(کف وص ۳۸۶ حوادث جامعه وغیره)

ابن‌سباع

محمد - بن حسن بن سباع بن صائغ ، یا سباع صائغ دمشقی ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌الصائغ** و **ابن‌سباع** ، ازادبا و شعرای قرن هشتم دمشق میباشدکه درنظم ونثر قادر بود، دربازار زرگران دکانی داشته و درهمان دکان درس میگفت . از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **شرح مقصورة ابن‌درید** ۲- **قصیدة تائیه** دراستقبال تائیهٔ ابن‌فارض ۳- **اللمحة فی‌شرح الملحة** که شرح ملحةالاعراب حریری است ۴- **مختصر صحاح‌الجوهری** ۵- **المقامة الشهابیة** در ایامی‌که درمصر مقیم بوده در اظهار اشتیاق موطن خود دمشق‌گوید :

اشتاق منك منازلا لم‌انسها — انی و قلبی فی‌ربوعك موثق
طلل به خلقی تکون اولا — وبه عرفت فکل ما اتخلق

درهفتصد و بیستم یا بیست و دویم یا پنجم هجرت درگذشت .

(کف وص۶۳۲ ج ۱ س و۴۱۹۵ ج۳کمن)

ابن‌السبعین

عبدالحق - یامحمدبن‌عبدالحق بن‌ابراهیم، ملقّب‌به **قطب‌الدین** ، معروف به **ابن‌السبعین** ، مکنّی به **ابومحمد** ، از علما و فقهای اندلس میباشدکه در ادبیّات نیز یدی طولی داشته و بتصوف وفلسفه منتسب بود، بلکه بعضی از ارباب تراجم از مشاهیر عرفا ومتصوفه‌اش شمرده‌اند . بعد از استحضار ازافکار ایشان خودش طریقت مخصوصی اتّخاذ کرد ، گروهی هم تابع وی شدند و اتباع او به سبعینیه معروف‌گردیدند . اخیراً بفساد عقیده متهّم شد و بدینجهت ازاندلس تبعیدش نمودند تا بسال ششصد وشصت ونهم هجری‌قمری درپنجاه وپنج سالگی درمکّهٔ معظّمه درگذشت . از تألیفات او است :

۱- **الاحاطة** ۲- **الجوهر** ۳- **رسالةالعهد**. (ص۶۳۲ج۱س و۱۷۵ج۶فع)

ابن‌السبکی **عبدالوهاب** - بن علی بعنوان **تاج‌الدین‌عبدالوهاب** در باب اوّل مذکور شده است .

ابن‌الستری علی بن‌هلال - بعنوان **ابن‌البواب علی** نگارش دادیم .

ابن‌السراج[1]

ابن‌السراج **ابراهیم بن عمر** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **سلفی‌ابراهیم** مذکور شده است .

ابن‌السراج **جعفر بن‌احمد** - در باب اوّل بعنوان **قاری‌جعفر** نگارش یافته‌است .

ابن‌السراج **سراج** - بن‌عبدالملك بن‌سراج (بروزن‌کتاب) بن‌عبدالله بن محمد بن سراج اندلسی ، مکنّی به **ابوالحسین** ، ازاکابر لغت و فنون عربیّه میباشد و بالخصوص در فنّ صرف و اشتقاق داناترین اهل عصر خود واز اسانید ابن‌الأبرش (متوفی بسال۵۳۲هـ ق= ثلب) و ابن‌بادش (متوفی بسال۵۲۸ یا ۵۴۰هـ ق= ثکح یا ثم) بوده وسال وفاتش بدست نیامد . (سطر۲۹ ص۱۶۱ت)

ابن‌السراج **طاب بن محمد** - یا طالب بن‌احمد بن محمد بن‌قشیط یا نشیط، نحوی ، مکنّی به **ابواحمد** ، معروف به **ابن‌السراج** (که بنوشتهٔ روضات بروزن‌کتاب وبقول معجم‌الادبا بروزن‌عطّار است) ازتلامذهٔ ابن‌الانباری محمد بن قاسم سابق‌الذکر بوده واز تألیفات او است :

۱- الاخبار ۲- فنون‌الاشعار ۳- المختصر فی‌النحو . وفات‌او درسال‌چهارصد و ششم هجرت واقع‌گردید . (ص ۲۷ ج۱۲جم وسطر ۲۰ ص۱۶۱ت)

۱- **ابن‌السراج** - عنوان مشهوری جمعی از افاضل است‌که لفظ **سراج** دربعضی ازایشان بروزن‌کتاب بوده ودربعضی دیگر بروزن عطار میباشدکه ازسرج بمعنی زین اشتقاق یافته‌است . اینك بعضی‌ازایشان را باندازهٔ مساعدت وسائل‌موجوده باتعیین‌حرکات لفظ سراج تذکرمیدهد. مشهورترین ایشان ابن‌السراج محمد بن سری نحوی‌است‌که مذکور میگردد و لفظ ابن‌السراج درکلمات‌ادبا، درصورت‌اطلاق‌ونبودن‌قرینه‌منصرف به‌او میباشد وبس. این‌لفظ **دراصطلاح رجالی** عبارت از احمد بن ابی‌بشر بوده و لفظ سراج درآن بروزن عطار است .

ابن‌السراج

عبدالرحمن - بن قاسم بن یوسف بن محمد فارسی قاری نحوی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌السراج** (بروزن کتاب) از ادبای اوائل قرن هفتم هجرت بوده و در ششصد و نوزدهم درگذشت .

(سطر ۲۳ ص ۱۶۱ ت)

ابن‌السراج

عبدالملك بن‌سراج - مکنّی به **ابومروان**، معروف به **ابن‌السراج** (بروزن کتاب) پدر ابن‌السراج‌سراج مذکورفوق، ازاکابرعلمای نحو و لغت میباشد، در علم لسان براعت داشت ، هیجده سال عمر خود را فقط درکتاب سیبویه وبحث و انتقاد اغلاط و اشتباهات مؤلفین مصروف نموده وآنها را درقید تحریر آورد ، نسبش به سراج بن قرهٔ کلابی صحابی پیوندد . سال وفات اومعلوم نشد وازشرح حال پسرمذکورش استکشاف میشودکه ازرجال‌اواسط یااواخرقرن‌پنجم‌هجرت‌بوده‌است .

(سطر ۲۶ ص ۱۶۱ت)

ابن‌السراج

محمد - بن حسین بن‌عبیدالله بن عمر بن حمدون نحوی‌صیرفی، مکنّی به **ابویعلی** ، معروف به **ابن‌السراج** (بروزن‌کتاب) مؤلف کتاب مصنف در قرائات است و زمان حیات او بدست نیامد .

(سطر ۲۱ ص ۱۶۱ ت)

ابن‌السراج

محمد - بن سری بن‌سهل ، یا سراج، ادیب‌نحوی‌بغدادی‌مصری، ملقّب به **شمس‌الدین** ، مکنّی به **ابوبکر** ، معروف به **ابن‌السراج** (بروزن عطّار) و **ابن‌سهل** ، از مشاهیر ادبا و نحویّین قرن چهارم هجرت میباشدکه با ذکاوت و فطانت معروف ، جلالات علمی وی مسلّم ، زیاده ازحد طرف میل استاد خود ابوالعباس مبرّد ، درتمامی حالات خلوت و جلوت بـا وی انسی تمام داشت ، به زجاج نیز تتلمذ نموده واز اساتید ابوسعید سیرافی ، علی بن عیسی رمانی و اکابر دیگر بود، جوهری درچندین جا ازکتاب صحاح خود ، از اقوال وی نقل‌کرده است . بعدازمرگ زجاج مذکور ، ریاست علمیّه بدو منتهی‌گردیده واز تألیفات او است :

۱- **احتجاج القراء فی‌القرائة** ۲- **الاصول** در نحو ۳- **جمل‌الاصول** ۴- **شرح**

کتاب سیبویه ۵- الشعر والشعراء ۶- کتاب الاشتقاق ۷- کتاب الریاح والهواء والنار ۸- الموجز فی‌النحو وغیرها .

وفات ابن‌السراج در ذیحجهٔ سال سیصد و دهم یا شانزدهم هجرت واقع شد، در یکجا ازکشف‌الظّنون سیصد و شصت و یکم نوشته وقطعاً اشتباه است . ازاشعاراواست، درحق‌کنیزکی باجمال‌که بسیارش دوست‌میداشته ولکن دربارهٔاو جفاکرده‌بوده‌گفته‌است:

میزت بین جمالها و فعالها — فاذا الملاحة بالخیانة لاتفی
حلفت لنا ان لاتخون عهودها — فکأنما حلفت لنا ان لاتفی
والله لا کلمتها ولو انها — کالبدرا وکالشمس اوکالمکتفی

همانا مرادش از مکتفی هفدهمین خلیفهٔ عباسی مکتفی بالله علی (۲۸۹-۲۹۵ه ق = **رفط- رصه**) میباشدکه اورا در ردیف بدر و شمس شمرده است .

(کف وص ۷۰۴ ت و ۸۰ ج ۲ کا و۷۱ صف و۱۹۸۸ ج ۱۸ جم و ۶۳۲ ج ۱ س و ۳۱۹ ج ۵ تاریخ بغداد و۱۸۵ ج ۱ مه وغیره)

ابن‌السراج

محمد بن سعید - مکنّی‌به **ابوبکر** ، معروف‌به**ابن‌السراج** (بروزن کتاب) ازمشاهیرنحویّین قرن ششم اندلس میباشدکه درحدیث نیز دستی توانا داشت ، مدتی سیاحت‌کرده و درمصر بتدریس نحو اشتغال ورزید تا در سال پانصد و چهل و نهم هجری قمری درگذشت و از تألیفات او است :

۱- تنبیه الالباب فی‌فضل الاعراب ۲- مختصر عمدهٔ ابن‌رشیق وغیرها .

(س ۶۳۲ ج ۱ س وغیره)

ابن‌السراج

محمد - بن‌محمد بن‌محمد بن نمیر ، ملقّب‌به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌السراج** (بروزن‌کتاب) قاری‌کاتب عابدصالح، ازافاضل‌قرن هشتم میباشدکه درقرائات‌قرآنی اهتمام‌تمام داشت، خطش‌نیز بسیارخوب، حوزهٔ‌تعلیم‌خط وقرائات‌اودایر ومرجع‌استفادهٔ‌اکابر بود . درشعبان‌سال‌هفتصدوچهل‌وهفتم‌هجرت‌درگذشت.

(س ۲۳۲ ج ۴ کمن و سطر ۲۴ س ۱۶۱ ت)

ابن‌السرایا	عبدالعزیز بن سرایا	در باب اوّل (القاب) اولی بعنوان صفی‌الدین عبدالعزیز دویمی بعنوان زجاج ابراهیم، سیمی بعنوان بازاشهب ابوالعباس مذکور شده‌اند .
ابن‌السری	ابراهیم بن‌محمد بن‌سری	
ابن‌سریج	احمد بن عمر بن سریج	

ابن‌سعد **محمد** - بن سعد بن منیع ، زهری‌بصری ، مکنّی‌به **ابوعبدالله**، معروف‌به **ابن‌سعد** ، ازاکابر علما ومحدّثین عامّهٔ قرن‌سیّم‌هجرت میباشدکه بکثرت حدیث و روایت و طلب علم موصوف بود و ازآن‌روکه مدتی مصاحب محمد بن عمر واقدی سابق‌الذکر ومشغول عمل‌کتابت وی‌بوده به **کاتب واقدی** (باضافه) هم اشتهار داشت و بجهت اجتماع هردو وصف کاتب و زهری به **کاتب زهری** نیزمعروف است . از واقدی مذکور و سفیان بن عیینه ودیگر اکابر استماع حدیث کرده و روایت مینماید . **تألیفاتی** درفقه وحدیث بدو منسوب و اشهرآنهاکتاب **طبقات‌الصحابة والتابعین** است‌که به **طبقات ابن‌سعد** و **طبقات‌الکبری** معروف ، شرح حال سه هزار نفر ازصحابه و تابعین وخلفای سلف تا زمان‌خودرا حاوی و اکثر روایات‌آن از واقدی‌مذکور وکتابهای او میباشدکه تذییلاً و تلخیصاً محل توجه اکابر، درچهارده مجلّد بزرگ درلیدن چاپ و چندنسخهٔ خطّی‌آن درکتابخانه‌های غوطا و لندن و برلین وقسطنطنیّه موجود میباشد . **وفات ابن‌سعد** بسال دویست و سی‌ام هجری قمری درشصت ودو سالگی در بغداد واقع شد ودرمقبرهٔ باب‌الشام مدفون‌گردید. (ص۶هب و۱۴۸ج۲ع و۱۹۱و۴ج۶س وغیره)

ابن‌سعدان **ابراهیم بن‌محمد بن‌سعدان**- ذیلاً ضمن ترجمه‌حال‌پدرش‌مذکوراست.

ابن‌سعدان **محمد**- **بن سعدان بن مبارک** - قاری نحوی شیعی کوفی نابینا ، مکنّی به **ابوجعفر** که درنحو پیرو کوفیان بود، قرآن مجیدرا هم موافق‌قرائت‌حمزهٔ زیات‌سابق‌الذکر می‌خواند، اخیراً خودش قرائت مخصوصی‌اختراع کردکه رواج نیافت واز تألیفات او است :

۱- **کتاب القرائة** ۲- **مختصرالنحو** وغیرها صاحب‌ترجمه بسال دویست وسی و یکم هجرت درمولدخود بغداد درگذشت . پسرش **ابراهیم** نیزازنحویّین وصحیح‌الخط و

صادق‌الروایة بود، **حروف‌القرآن** و**کتاب‌الخیل** از تألیفات‌او بوده وسال‌وفاتش‌نامعلوم‌است .

(س ۴۱۶ ج ۵ عن و۲۱۵ ج ۲ جم و ۱۰۴ و۱۱۸ ف)

ابن‌سعید **شیخ جعفر**- همان محقق‌حلی سابق‌الذکر است .

ابن‌سعید **عبدالسلام بن‌سعید** - در باب‌اوّل(القاب) بعنوان‌سحنون‌مذکوراست.

ابن‌سعید **عبدالغنی**- بن سعید ازدی ، اسدیّ‌القبیلة ، مصری یا مقدّسیّ‌البلدة ، **ابومحمد** الکنیة ، درعصرخود حافظ مصر بود، تألیفات مفید بدو منسوب‌که ازآن جمله است :

۱- المختلف والمؤتلف فی‌مشتبه اسماءالرجال یا المؤتلف والمختلف فی‌اسماء نقلة الحدیث ۲- مشتبه‌النسبة و این هردوکتاب ، دریکجا درهند چاپ شده‌است . ابن‌سعید بسال چهارصد و نهم هجرت در هفتاد و هفت سالگی درمصر درگذشت .

(کف وس ۴۲۸ مط)

ابن‌سعید **علی بن موسی بن‌سعید** - یا موسی بن عبدالملك بن سعید، **مغربی** غرناطی ، ملقّب به **نورالدین**، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف بـه **ابن‌سعید مغربی** ، بسال ششصد و دهم هجرت درشهر غرناطه ازبلاد مغرب زمین (اندلس) متولد شد، نسبش به عمّار یاسر منتهی می‌شود، ازمشاهیرادبا وموّرخین وشعرای‌اندلس بود . نخست در اشبیلیه از ابوعلی شلوبین و دیگر اکابر تکمیل مراتب علمیّه نمود ، پس بتمامی بلاد اندلس و سواحل غربی افریقا و مصر و شام و حجاز و عراق واکثر بلاد شرقیّه سیاحتهاکرد ، با اکابر و علمای هردیاری ملاقات‌نمود ، اوصاف واحوال ممالك و بلادی راکه دیده بود بقید تحریردرآورد .

از وصایائی‌که بپسر‌ش‌کرده این‌است‌که برعقل‌خود اتکال نکن ، اقوال‌پیشینیان راکه خلاصهٔ عمر چندین ساله ومحصول تجربه‌های زیاد ایشان‌است‌گوش داده وسرمشق زندگانی خود بنماکه اگر برای ایشان با قیمت گزافی حاصل شده ولی برای تو ارزان تمام خواهد شد . نیز سه خصلت تو در دلهای دیگران تولید محبت می‌نماید : سبقت

بسلام، جا دادن مردم درمجالس، با احترام ونام نیك خواندن ایشان . نیز دیدارمردم را کمتر کن بحدّی‌که به ملال و افسردگی نینجامد . نیز اگر در میان جمعی شدی‌که معلومات تو را از روی توهین و حسد مذمّت نمودند وتحقیرکردند مباداکه بدان وسیله دل‌سرد ومنصرف‌شده وبه علمی دیگر بگرائی‌که دراین‌حال، مثل تو مثل‌غرابی خواهد بودکه رفتارکبك را تصمیم نمود ، لکن‌آن را نیاموخته رفتار اصلی خودرا نیز ازدست داد ، حیران و سرگردان از اینجا رانده و ازآنجا مانده گردید :

انالغراب وکان یمشی مشیة	**فی‌ما مضی من سالف الاجیال**
حسدالقطا و اراد یمشی مشیها	**فاصابه ضرب من‌العقال (کذا)**
فاضل مشیته و اخطأ مشیها	**فلذاك سموه ابا مرقال**

از تألیفات او است :

۱- **الطالع‌السعید فی‌تاریخ بنی‌سعید** ۲- **عدةالمستنجز وعقلةالمستوفز** که سیاحتنامهٔ او از تونس بشرق است ۳- **المرقص والمطرب فی‌اخبار اهل‌المغرب** ۴- **المشرق فی‌اخبار (حلی خا) المشرق** که سیاحتنامهٔ بلاد شرقیهٔ او است ۵- **المغرب فی‌حلی المغرب یا فی‌محاسن حلی اهل‌المغرب** که سیاحتنامهٔ بلاد غربیهٔ او است ۶- **المقتطف من‌ازاهرالطرف** ۷- **النفحة المسکیة فی‌الرحلة المکیة** که سیاحتنامهٔ بلادحجازیّهٔ او است . وفات‌ابن‌سعید بسال‌ششصد و هفتاد و سیّم یا هشتاد و پنجم هجری قمری در تونس واقع‌گردید .

(کف وص۶۲ هب و۹۲ ج ۷ فع و۶۳۳ ج ۱ س وغیره)

ابن‌سعید موفق بن‌احمد - بعنوان **اخطب خوارزمی** در باب‌اوّل‌مذکوراست .

ابن‌سعید یحیی - بن‌احمد بن یحیی بن‌حسن بن‌سعید، حلی‌هذلی بجلی، مکنّی بهابوزکریا ، ملقّب ومعروف به **نجیب‌الدین** و **ابن‌سعید** ، عالمی است فاضل فقیه کامل اصولی ادیب لغوی نحوی ، از اکابر و فحول فقهای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت‌که فتاوی و اقوال او درکتب فقهیّه منقول، پسر عمّ محقّق‌حلّی‌سابق‌الذکر، نوهٔ دختری ابن‌ادریس محمد حلّی سابق‌الذکر، اورع و ازهد فضلای زمان ، از مشایخ روایت علاّمهٔ حلّی ، ابن‌داود شیخ حسن بن علی ، سید عبدالکریم بن طاوس و بعضی از اکابر دیگر بود . او هم از عموزادهٔ خود محقّق حلّی و سید محیی‌الدین محمد بن

عبدالله بن زهرهٔ سابق‌الذکر و نجیب‌الدین محمد بن نما و اکابر دیگر روایت مینماید و درمدح اوگفته‌اند :

یا سعید الجدود یا ابن‌سعید	انت یحیی والعلم باسمك یحیی
ما رأینا کمثل بحثك بحثـا	ظنه العـالم المحقـق وحیا

از تألیفات او است :

۱- جامع‌الشرایع در جمیع ابواب فقه از طهارت تادیات و نسخهٔ خطی‌آن در بعضی از کتابخانه‌های کاظمین و نجف موجود ویك نسخهٔ خطی ناقص‌آن نیزکـه از طهارت تا حج میبـاشد بشمارهٔ ۲۶۶۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدیـد طهران موجود است **۲- الفحص والبیـان عن اسرارالقرآن ۳- کشف‌الالتباس‌عن‌نجاسةالارجاس ۴- المدخل‌فی‌اصول‌الفقه ۵- معالم الدین فی‌الفقـه ۶- نزهـةالناظر فی‌الجمع بین‌الاشبـاه والنظائر** کـه در فقه امامیّـه ، از طهارت تادیات، درطهران چاپ، صغیرالحجم، درحدود نصف‌تبصرهٔ علاّمه‌بوده و باآنهمه صغرحجم‌دلیلی‌متقن‌برکثرت‌احاطه وحضورذهن‌و تبحّـر فقهی‌مؤلف‌میباشد. **ولادت ابن‌سعید** بسال ششصد و یکم درکوفه، وفاتش هم درعرفهٔ سال‌ششصد ونودم یا هشتاد و نهم هجرت درحلّه واقع شد ودرآخرحلّه قبّهٔ بلندی است معروف بقبّهٔ شیخ نجیب‌الدین یحیی بن سعید . در ردیف اشخاص مسمّی به یحیی از نخبةالمقال موافق دوقول مذکور در تاریخ وفاتش گوید :

و ابن‌سعیدنا الی الجـد انتسب	ذوجامع‌مقبضه(خطالمحب)= ۶۹۰
و ابن‌سعیـد شیخ د شمس الضحی	ذوجامع مقبضه (الخطمحا)= ۶۸۹

ناگفته نماندکه یحیی بن حسن بن سعید حلّی‌که جدّ صاحب‌ترجمه ومحقـّق حلّی میباشد نیز ملقّب به نجیب‌الدین و مکنّی به ابوزکریا ، ازاکابر فقهای عصرخود درقضای فوائت بتوسعه قائل ، این قول او درشرح ارشا د شهید منقول، محض بجهت رفع اشتباه‌اسمی مابین او و صاحب ترجمه به یحیی اکبر موصوف بوده و محقـّق بواسطهٔ پدر خود از او روایت مینماید . سال وفاتش بدست نیامد و درسال پانصد و هشتاد و سیم هجرت بشیخ ورام بن نصر اجازه داده است .

(قص و ملل و تل و ۴۶۲ مس و ۱۱۷ لس وباب (ی) از ریاض‌العلما وغیره)

ابن السقا

احمد - بن‌علی بن مسعود بن‌عبدالله، معروف به **ابن السقا**، ادیبی است فاضل باکیاست، از ابن‌الخشاب سابق‌الذکر درس خوانده و درنحو بصیرتی خوب داشت، درسال ششصد و سیزدهم هجرت درگذشت. درروضات گوید دور نیست‌که مؤلف‌کتاب مراح‌صرف‌که مختصر ومشهور ودایر است همین‌ابن‌السقا باشد. از ریاض‌العلما هم همینقدر نقل‌کرده‌که مؤلف مراح مذکور، احمد بن علی بن مسعود میباشد و لکن صاحب ریاض باقرار خودش بحال او وقوف نیافته‌است. نگارنده گوید: درکشف‌الظّنون مینویسدکه مراح‌الارواح، درعلم‌صرف ومختصر ونافع ومتداول و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و تألیف احمد بن علی بن مسعود است، او نیز مثل ریاض از زمان احمد ویا معروف به ابن‌السقا بودن او **چیزی ننوشته‌است**.

(کف و سطر ۱ ص ۵۱ ت)

ابن السقاء

عبدالله - بن محمد بن‌عبدالله بن‌عثمان، مزنیّ القبیلة، واسطیّ البلدة، **ابن السقا** الشّهرة، ازموثّقین محدّثین عامّه میباشدکه حافظ وتیزفهم‌بود، ازمشایخ بسیاری روایت نموده و ابونعیم حافظ و دارقطنی وجمعی دیگر نیز از وی روایت مینمایند. درسال سیصد و هفتاد و یکم یا سیّم درگذشت. از تذکرة‌الحفاظ ذهبی‌نقل‌است‌که ابن‌السقا حدیث طیر راکه از ادلهٔ خلافت حضرت‌علی‌ع میباشد برای اهل واسط خواند لکن‌ایشان ازکثرت تعصّب‌تحمّل‌نکرده و بروی‌شوریدند تاآنکه بجهت صدمهٔ سختی‌که از ایشان واردآمد خانه‌نشین شد و دیگر حدیثی برای ایشان نقل ننمود این است‌که حدیث او درمیان اهل واسط‌کم است.

(ص ۳۰۰ ج ۱ نی و ۱۳۰ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابن السکاك

یوسف- بن ابی‌بکر محمد، بعنوان **سکاکی یوسف** در باب اوّل مذکوراست.

ابن سکره

محمد بن‌عبدالله بن‌سکره - یامحمدهاشمی‌عباسی‌بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌رائطه** و **ابن‌سکره** (بضمّ اوّل و فتح و

تشدید ثانی) از مشاهیر شعرای اواخر قرن چهارم هجری عرب واز اولاد علی‌بن مهدی عباسی میباشدکه بسیار جسور و بی‌باك ، اشعارش ملیح ومطبوع، با ابن‌الحجاج حسین شیعی سابق‌الذکر معاصر و معارض بود ، منافرت مابین ایشان مثل منافرت جریر و فرزدق مشهور و زبانزد عموم است . دربغداد میگفته‌اندکه درسخاوت زمانه همین بس که مانندابن‌الحجاج وابن‌سکّره‌را میپروراند. **دیوان اشعار** ابن‌سکّره مرتب ودرحدود پنجاه هزار بیت بوده و درحق جوانی اعرج‌گوید :

قالوا بليت بـاعرج فـاجبتهم — العيب يحدث في‌غصون البـان١

انـي احب حـديثه و اريـده — للنـوم لا للجرى في‌الميـدان

نیز درحق جوانی‌که شاخهٔ شکوفه‌داری در دست داشته گوید :

غصن بان بـداو في‌اليد منـه — غصن فيـه لـؤلـؤ منظـوم

فتحيـرت بـين غصنين في ذا — قمـر طالـع وفـي ذا نجـوم

نیز درمقامهٔ‌کرجیه از مقامات حریری بدو منسوب وبه کافات‌الشتاء معروف است :

جاء الشتاء و عندى من حوائجه — سبع اذا القطر٢من‌حاجاتنا حبسا٣

كن٤ وكيس وكانون٥ وكأس طلاء٦ — بعـد الكباب وكس٧ نـاعم٨ وكسا

ابوالثناء محمود بن نعمت بن‌ارسلان نحوی شیرازی‌که بسال پانصد وشصت وپنجم‌هجرت در دمشق وفات یافته درجواب‌آن‌گوید :

يقولـون كافات الشتـاء كثيرة — وما هي‌الاواحـد غيـر مفترى

اذاصح كاف‌الكيس فالكل حاصل — لديك وكل‌الصيد يوجد في‌الفراء٩

۱- درختی است بلندکه درطول قد و قامت، بدان تشبیه‌نمایند ۲- قطر بروزن امر، باران ۳- حبس، منع‌کردن ۴- باکسر وتشدید، خانه ۵- گرم‌گاه و منقل‌آتش ۶- شراب ۷- با ضم و تشدید ، فرج ۸- نرم و صاف

۹- **فراء** بروزن‌کمروکنار، بمعنی‌حمار(الاغ) وحشی وجملهٔ **کل‌الصیدفی‌جوف‌الفراء یا یوجد فی‌الفراء** ، از جملهٔ امثال مشهورهٔ عرب میباشد و بمدلول بعضی ازآثار نبویه حضرت‌رسالت‌ص نیز بدان تمثل‌فرموده و اصلش چنان است‌که جمعی بشکار رفتند، یکی ازایشان‌آهو وخرگوشی شکارکرد ، دیگری هم فرائی شکار نمود این جمله را (کل‌الصید فی‌جوف الفراء) برای‌تفاخر برفقای‌خود گفت جهت‌اشعار براینکه همهٔ شکارهای ایشان نسبت بشکار او کالعدم وبسیارکم‌است.

وفات ابن‌سکره در سیصد و هشتاد و پنجم هجرت واقع و چنانچه درصدر عنوان اشاره شد نام جدّ او ما بین سکره و محمد مردّد وظاهر آن است که اصل نامش محمد بوده وسکره لقب وی میباشد .

(ص ۶۳۳ ج ۱ س و ۶۳ هب و ۱۰۵ ج ۲ کا و ۴۶۵ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن‌السکون **شیخ‌علی** - بن محمد بن علی بن سکون ، یاموافق ریاض‌العلما علی بن محمد بن‌محمد بن علی بن محمد بن محمد بن‌سکون، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌السکون** (بروزن‌صدوق) عالمی است عابد زاهد متهجّد فقیه فاضل نحوی لغوی شاعرماهر، از ثقات علمای امامیّهٔ اوائل قرن هفتم هجرت . در نقل روایات خود معتمد و بتصحیح کتب حریص بود ، یك نسخه از امالی صدوق با خط همین ابن‌السکون (که تاریخ کتابتش پنجشنبه چهاردهم ذیحجهٔ پانصد و شصت و سیّم هجرت‌میباشد) درکتابخانهٔ‌فاضل‌محدّث معاصر حاج‌شیخ‌عباس‌قمی‌سابق‌الذکر موجوداست . مصنّفاتی بدو منسوب ، شرح‌حال او درمعجم‌الادباء یاقوت حموی وبعضی دیگر از کتب عامّه نیز مذکور ، با اوصاف و مدایح علمی و اخلاقی و براعت درفقه شیعه ممدوح ، با عمیدالرؤساء سابق‌الذکر راوی صحیفهٔ سجادیّه معاصر بلکه بعقیدهٔ شیخ‌بهائی راوی‌آن صحیفهٔ مبارکه و قائل‌کلمهٔ حدثنا (که در اوّل‌آن است) همین ابن‌السکون بوده ومجملی از این موضوع را درشرح حال عمیدالرؤساء نگارش دادیم و بدانجا مراجعه نمایند .
وفات ابن‌السکون درحدود ششصد و ششم هجرت واقع‌گردید .

(ص ۶۳ هب و۷۵ ج ۱۵ جم و ۷۳ ج ۶ عن وغیره)

ابن‌السکیت **یعقوب** - بن اسحق سکیت خوزی دورقی اهوازی شیعی‌امامی، مکنّی به **ابویوسف**، معروف به **ابن‌السکیت** (بکسر اوّل وتشدید ثانی) از ائمّهٔ شعر و ادب و نحو و لغت ، حامل لوای علوم عربیّه ، از ثقات و افاضل امامیّهٔ بغداد ، مورد تصدیق و توثیق علمای رجال و ارباب سیر، درشعر وعلوم قرآنیّه باخبر، ازتلامذهٔ فراء و ابن‌الاعرابی و ابوعمرو شیبانی بود . با فصحای‌اعراب نیزملاقات

کرد هرآنچه راکه از ایشان شنیده درکتابهای خود نقل نمود . ثعلب گویدکه درانواع علم متصرف بود، درفن لغت هم بعدازابن الاعرابی کسی را سراغ نداریم که اعلم ازابن السکیت باشد . درنحو و لغت و ادبیّات و منطق تألیفات بسیاری بدو منسوب است:

۱- **اصلاح المنطق** که از اجود کتب نافعهٔ جامعه ، شرحاً و تلخیصاً محل توجه ادبا ، در بیروت چاپ وچندین نسخهٔ خطی آن نیز درکتابخانه‌های مصر و اوروپا و استانبول موجود است . مبرد گویدکه در منطق کتابی بهتر ازآن را ندیده‌ام و دیگری گویدکه کتابی مانندآن از جسر نگذشته است ۲- **الاضداد** که در بیروت چاپ شده است ۳- **الامثال** ۴- **الایام واللیالی** ۵- **تهذیب الالفاظ** که دربیروت چاپ و چند نسخهٔ خطی آن نیز درکتابخانه‌های لیدن و پاریس موجود است ۶- **الجبال والاودیة** ۷- **سرقات الشعراء** ۸- **الشجر والنبات** ۹- **الفرق** ۱۰- **القلب والابدال** که دربیروت چاپ شده‌است ۱۱- **معانی الشعر الصغیر** ۱۲- **معانی الشعر الکبیر** ۱۳- **المقصور والممدود** ۱۴- **النوادر** وغیرها واز اشعار ابن السکیت است :

و من الناس من یحبك حبا	**ظاهر الحب لیس بالتقصیر**
فاذا ما سئلته عشر فلس	**الحق الحب باللطیف الخبیر**

یصاب الفتی من عثرة بلسانه	**ولیس یصاب المرء من عثرة الرجل**
فعثرته بالقول تذهب رأسه	**وعثرته بالرجل تبرء عن (علی خا) مهل**

ابن السکیت درعین حال که از خواص اصحاب حضرت امام محمدتقی وامام علی النقی ع بوده و محبت مفرط نسبت بحضرت امیرالمؤمنین علی ع و خانوادهٔ عصمت ع و اهل بیت رسالت ص داشته ، مؤدّب معتزّ و مؤیّد پسران متوکّل عباسی بود تاآنکه موافق نوشتهٔ قاموس الاعلام روزی متوکّل درحال درس از او پرسیدکه کدام یك از حسنین ع و این دوپسر مرا زیادتر دوست میداری ؟ گفت قنبر غلام حضرت علی ع را با خود تو و این دوپسر تو مبادله نمیکنم، متوکّل درخشم شد و امرکردکه زبان اورا بریدند . بروایت دیگر متوکّل پرسیدکه من و پسرانم نزد تو بهتر است یا علی وحسنین ؟ درجواب گفت قنبر خادم علی بهتر است از تو و پسران تو، یا خود در جواب ، بتعداد فضائل حسنین پرداخته واز معتزّ و مؤیّد هیچ نگفت اینك بامر متوکّل زبانش را از قفایش بیرون کردند ویا غلامان متوکّل، بامر او، در زیر پایش انداخته وشکمش را لگدمال نمودند

ویا بهردو شکنجه‌اش مجازات کردند پس دردم و یا فردای آن روز که پنجم رجب دویست و چهل و سیّم یا چهارم یا ششم هجرت بوده عازم جنان گردید.

(ص ۷۷۴ روضات الجنات و ۴۶۹ ج ۲ کا و ۳۹۶ ج ۱ مه و۶۳ هب و۵۰ ج۲۰جم و۱۱۸ ج ۲ ع و۶۳۴ ج ۱ س و ۱۰۷ ف وغیره)

ابن سلام قاسم بن سلام - بعنوان **ابوعبید قاسم** نگارش یافته است.

ابن سلام محمد بن سلام- در باب القاب ضمن عنوان **جحمی** نگارش یافته است.

ابن سلامة محمد بن سلامة - در باب القاب بعنوان **قاضی قضاعی** نگارش داده‌ایم.

ابن سلمة مفضل بن سلمة - در باب اوّل بعنوان **ضبی** نگارش یافته است.

ابن سماعة (با فتح و تخفیف) دراصطلاح رجالی جعفر بن محمد بن سماعة، حسن بن محمد بن سماعة، محمد بن سماعة بن موسی، محمد بن سماعة بن مهران بوده و درصورت نبودن قرینه متصرف به حسن است وبس.

ابن السماك محمد بن صبح - یا صبیح عجلی کوفی، قاضی عابد زاهد متّقی، حافظ قرآن و واعظ خوش بیان، از مشاهیر قضاة و محدّثین و وعاظ میباشد که با متانت اقوال حکیمانهٔ دایر برموعظه و نصیحت معروف، با معروف کرخی و سفیان ثوری معاصر و معاشر، ازمشایخ روایت احمد بن حنبل و نظائر وی بود، نزد هارون عباسی مقامی عالی داشت، روزی هارون آب خوردنی خواست پس ابن السماك گفت پیش از خوردن آب حرفی دارم، هارون گفت هرچه خواهی بگو گفت اگر از خوردن این آب ممنوع باشی مگر با بذل تمامی دنیا، آیا بذل میکنی یا نه گفت بلی گفت پس بخور، بعد از خوردن نیز گفت اگر این آب درشکم حبس باشد آیا تمامی دنیا را فدیهٔ بیرون آمدن آن میکنی یا نه؟ هارون بازهم تصدیق نمود، پس گفت یا امیرالمؤمنین چه کار داری باچیزیکه یك جرعه آب ازآن بهتر است اینك هارون باشدّت گریه نمود. **از مواعظ او** است: از خدا چنان بترس که گویا اصلاً اطاعتش نکرده‌ای و برحمتش چنان امیدوار باش که گویا درمدت عمر اصلاً مخالفتش ننموده‌ای. اینگونه مواعظ شیرین و دلنشین

او بسیار است ، تمامی عمر خودرا با تجرید و تفرید گذرانید ، اصلاً ازدواج نکرد، در جواب استفسار ازسبب آن میگفت که تاب دوشیطان را ندارم. ابن السماك در زمان هارون ازکوفه ببغداد رفت ، اخیراً باز بکوفه برگشته و درسال یکصد و هشتاد و سیم هجرت درگذشت و جملهٔ **محمد کامل = ۱۸۳** مادّهٔ تاریخ او است . **لفظ سماك** با صیغهٔ مبالغه بمعنی ماهی‌فروش و ماهی شکار است .

(ص ۶۶ ج ۲ کا و۳۶۸ ج ۵ تاریخ بغداد و۱۳۲ خه و۶۳۴ ج ۱ س)

ابن‌سمان

اسمعیل - بن علی بن حسین سمان بن محمد بن رنجویه، حافظ رازی ، مکنّی بـه **ابوسعید**، معروف بـه **سمان** (روغن‌فروش) و **ابن‌السمان**، عالمی‌است فقیه محدّث ثقهٔ رجالی‌کثیرالمشایخ، مفسّرمتبحّر، متکلّم‌خلافی معقولی منقولی ، درحدیث و قرائات قرآنی وفرائض وحساب و رجال وانساب متبحّر، با شیخ طوسی (متوفی بسال ۴۶۰ﻫ ق = **تس**) و نظائر وی معـاصر. بسیار زاهد متّقی قانع وباشهامت بود، درتمامی‌عمر تنها یك طعام صرف‌نموده و رهین منّت‌کسی نمیشد، اوقات او در تدریس و تألیف و قرائت قرآن و روایت اخبار و ارشاد عباد مصروف‌بود، تمامی‌کتب خود را وقف مسلمین نمود ، با اینکه درعلوم عربیّه وحید عصر خـود بوده نسبت بعلم‌حدیث اهتمام‌تمام داشت ، برای تکمیل‌آن علم‌شریف مسافرتهاکرد، ازمشایخ بسیاری‌که عدّهٔ ایشان درحدود چهارصدنفر بلکه بقول بعضی‌از سه‌هزار بیشتر ودیگری (والعهدة علیهما) سه هزار و ششصد نفر بوده‌اند استماع حدیث‌کرد .

تشیع و امامی بودن وی مسلّم‌است ، روایت‌کردن او بعضی از احادیث نبویّه را کـه ظاهراً مخالف مذهب امامیّه و مشعر برتفضیل دیگران برحضرت علی ع میباشند دلیل غیرامامی بودنش نبوده و بسیاری از ثقات، روایات مخالف عقیدهٔ خودشان‌را نقل مینمایند . همچنین نسبت معتزله‌گی‌دادن بدو ناشی ازمتحدالعقیدة‌بودن معتزله وامامیّه در نفی رؤیت و حدوث قرآن وحسن وقبح عقلی وبعضی دیگرازمسائل‌اصولیّه میباشد.

از تألیفات ابن‌سمان است :

۱- **البستان فی‌تفسیر القرآن** که ده مجلد است ۲- **الرشاد** در فقه ۳- **الریاض** درحدیث ۴- **سفینةالنجاة** درامامت ۵- **المدخل** درنحو ۶- **المصباح** درعبادات ۷- **النور** در وعظ وغیراینها . سال وفاتش بدست‌نیامد و شیخ‌عبدالرحمن مفید سابق‌الذکر از وی روایت مینماید . **اما لفظ سمان** که بروزن عطّار و بمعنی روغن‌فروش است بنا بظاهر بعضی از ارباب تراجم ، صفت حسین جدّ اسمعیل میباشد این است‌که اورا **ابن‌السمان** نامند و چنانچه درصدر عنوان اشاره نمودیم گاهی خود اسمعیل را نیز سمّان گویند .

(ملل وص ۳۱ ت و ۶۱ ج۱۳عن وکتب رجالیه)

ابن‌سمح

اصبغ بن محمد بن سمح - مکنّی به**ابوالقاسم**، حکیمی‌است‌طبیب مهندس ریاضی نجومی ، ازمحقّقین علم اعداد وهیئت وهندسه، دراکثر علوم‌متفنّن، درهیئت و نجوم و طب وهندسه شهرت داشت ودرماه رجب‌چهارصد و بیست و ششم هجرت در غرناطه درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **التعریف بصورة صنعةالاسطرلاب** ۲- **ثمارالعدد** ۳- **زیج معروف به سند هند** ۴- **طبیعةالعدد** وغیرآنها .

(ص۶۶ ج۱مر و۶۳۴ ج۱س)

ابن‌سمحون

ابوبکر - بن سلیمان‌بن‌سمحون، انصاری‌قرطبی‌نحوی، معروف به **ابن‌سمحون** ، از ادبای قرن ششم هجرت واز تلامذهٔ ابن‌الطراوهٔ آتی‌الذکر ودیگر افاضل وقت بوده و تألیفی از وی سراغ‌نداده‌اند واز اشعار او است :

اربعة تزید فی‌نور البصر	**اذارتی فیها و تابع النظر**
المصحف المتلو بآلای الکبر	**والماء والوجه‌الجمیل والخضر**

صاحب ترجمه در سال پانصد و شصت و چهارم هجرت درگذشت .

(سطر ۱۴ ص ۳۲۳ ت)

ابن‌سمعون

محمد - بن احمد بن اسمعیل بن عیسی ، یا عنبس بن اسمعیل، واعظ بغدادی ، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، معروف به **ابن‌سمعون** ، ازمشاهیر وعاظ اواخرقرن‌چهارم هجرت میباشدکه درفصاحت و بلاغت‌کلام و عذوبت و ملاحت بیان وحید عصر بود ، کلمات حکیمانه و عبارات عبرت‌آمیز وی در غایت اشتهار است ، در ابتکار معانی دقیقه و مضامین رقیقه خاطری وسیع داشت . در

وعظ و خطابه بی‌بدل و ضرب‌المثل بود وگویندکه در موعظهٔ خود میگفته‌است: **سبحان من‌انطق باللحم و بصر بالشحم و اسمع بالعظم** .

نگارنده‌گوید : پرواضح است‌که ابن‌سمعون این سه گوهر گیتی‌فروز گرانبها را ازدریای بی‌پایان علم وکمال ولیّ ذوالجلال حضرت امیرالمؤمنین علی ع اخذکرده‌است که‌آن ولیّ کردگار درکلمات‌قصار خود آن‌لئالی‌آبدار را بدین‌روش منتظم فرموده‌است: **اعجبوا لهـذا الانسان ینظر بشحم و یتکلم بلحم و یسمع بعظـم** . این مطلب منقصتی برای ابن‌سمعون‌نیست بلکه مایهٔ‌افتخار وی بوده و اختصاص بدو هم ندارد بلکه‌کلمات‌حقایق سمات‌آن مخزن‌علوم‌ربّانی، فوق‌کلام‌مخلوق ودون‌کلام‌خالق وسرمقالهٔ‌کلمات متکلّمین و فلاسفه و سرمشق علمای فنّ و ادب و دستورالعمل مستوفیان و فصحای عرب میباشد .

از رهگذر خاك سرکـوی شما بود هرنافه‌که دردست نسیم سحر افتاد

وفات ابن‌سمعون در ذیقعده یا ذیحجهٔ سال سیصد و هشتاد و هفتم هجرت درهشتاد وهفت سالگی در بغداد واقع و درخانهٔ خود مدفون شد و سالها بعد ازآن ، دررجب‌چهارصد و بیست و ششم هجرت جنازهٔ اورا به مقبرهٔ باب‌الحرب نقل داده ونزدیکی مدفن احمد بن حنبل بخاکش سپردند .گویند (والعهدة علیهم)که‌کفنش هم پوسیده نبوده است و در تاریخ‌بغدادکراماتی بدو منسوب دارد .

(ص۵۷ ج ۲ کا و ۱۵۹ ج ۱ مه و ۶۴ هب و ۲۷۴ ج ۱ تاریخ بغداد وغیره)

ابن‌سمعون **یوسف بن یحیی** - بعنوان **ابوالحجاج** نگارش دادیم .

ابن‌سمیه **عمار** - بن یاسر صحابی و زیاد بن‌ابیه پدر عبیدالله لعین‌مشهور قاتل حضرت‌حسین بن‌علی ع‌که نام مادر هردو سمیه بود، لکن نسبت عمّار بمادرش از راه مدح میباشدکه‌آن مخدّره سبقت در اسلام داشت ولی‌نسبت زیاد بمادر محض از راه قدح و توبیخ میباشدکه از فواحش و زنان زانیه و بدکاره‌بوده است و این قدح وتوبیخ زیاد علاوه برقدح بی‌پدری‌او بوده‌که بهمان جهت زیاد بن‌ابیه میگفته‌اند بشرحیکه تحت عنوان ابن‌زیاد بطور اجمال تذکّر دادیم .

(مرصعا بن‌اثیر وغیره)

ابن‌سنان در اصطلاح رجالی عبدالله بن سنان و محمد بن سنان است.

ابن‌سنان **عبدالله بن‌محمد** - در باب‌اوّل(القاب) بعنوان **خفاجی** مذکوراست.

ابن‌سنبدی از دانشمندان اسطرلاب میباشدکه درمصر میزیسته واز وی نقل است‌که درکتابخانهٔ قاهرهٔ مصر، شش‌هزار و پانصدکتاب نجوم و هندسه و فلسفه دیده‌است ، یك‌کرهٔ مس عمل‌بطلمیوس منجم مشهور هم درآنجا موجود است و برروی‌آن نوشته شده‌که این‌کره را خالد بن یزید بن معاویه باخود برداشته و زمان ساختن‌آن تاآن تاریخ هزار و دویست وپنجاه سال بوده‌است . نیزکرهٔ دیگرعمل ابوالحسین عبدالرحمن صوفی درآنجا میباشدکه‌آنرا برای عضدالدولهٔ دیلمی ساخته و وزنش سه هزار درهم وبسه هزار دینار طلا خریداری‌شده‌بود . ابن‌سنبدی درحدودسال چهارصدوسی‌و پنجم‌هجرت درقیدحیات‌بوده واسم‌وسال‌وفات‌ومشخّص‌دیگری‌بدست‌نیامد.

(اطلاعات متفرقه)

ابن‌السنی **احمد** - بن محمد بن اسحق، حافظ شافعی ، مکنّی بهابوبکر، معروف بـه **ابن‌السنی دینوری** ، از محدّثین قرن چهارم هجرت میباشدکه برای استماع حدیث مسافرتها نمود ، از نسائی و نظائر وی روایت‌کرده واز تألیفات او است :

۱- **عمل‌الیوم واللیلة**که در حیدرآباد هند چاپ و جامع‌ترین‌کتب این موضوع است

۲- **کتاب‌القناعة** . درسال سیصد و شصت و چهارم هجرت درگذشت .

(کف وص ۱۲۳ مط)

ابن‌سهل **ابراهیم بن سهل** - اشبیلی اسرائیلی ، از اذکیای ادبا و شعرای اندلس قرن هفتم هجری میباشدکه کنیه‌اش **ابواسحق** ، شهرتش ابن‌سهل ، نخست کلیمی مذهب و عاشق مشرب و بجوان یهودی موسی‌نامی محبت‌مفرط داشت، اخیراً علاقه‌مند شخصی دیگر محمد نامی شد و این را برای هدایت یافتن‌خود فال نیك شمرد اینك اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف شد وقصائد بلیغهٔ‌بسیاری درمدح‌حضرت

خاتم‌الانبیاء ص انشاءکرد واز اشعار او است :

ترکت هوی موسی لحب محمد	**ولولا هدی‌الرحمن ماکنت‌اهتدی**
وما عن قلی منی ترکت و انما	**شریعة موسی عطلت بمحمد**

دیوان او هم درمصر و بیروت چاپ شده و درسال ششصد و چهل و نهم هجرت با والی سبته در دریا غرق شدند . (ص۶۳۵ج۱س و۱۲۳مط)

ابن‌سهل — **ابراهیم بن محمد**
ابن‌سهل — **احمد بن سهل**
ابن‌سهل — **حسن بن عبدالله**

اولی در باب اوّل (القاب) بعنوان **زجاج** ، دویمی و سیمی نیز در باب دویم بعنوان **ابوزید احمد** و **ابوهلال حسن** نگارش یافته‌است .

ابن‌سهل **محمد بن سری** - بعنوان **ابن‌السراج محمد بن سری** مذکورشد.

ابن‌سهلان **حسن بن مفضل** - بعنوان **کاتب** - **حسن** درباب اوّل مذکورشده‌است.

ابن‌سیحان **عبدالرحمن** - بعنوان **ابن‌ارطاة** نگارش یافته است .

ابن‌سید **احمد** - بن ابان بن سید ، ادیب لغوی کاتب اندلسی ، معروف به **ابن‌سید** و **صاحب شرطه**، ازائمهٔ لغت وعلوم‌عربیّه وفنون‌ادبیّه میباشدکه بسیار تندقلم و سریع‌الکتابة وازتلامذهٔ ابوعلی **قالی** بوده وازتألیفات‌او است:
۱- **العالم** (بفتح لام) در لغت‌که باجناسش مرتّب‌کرده‌است، ازفلك شروع‌نموده ودر ذره بپایانش رسانده و صد مجلّد میباشد . ۲- **کتاب‌العالم والمتعلم** بطریق سؤال و جواب ، درکشف‌الظّنون این‌کتاب را باامام اعظم ابوحنیفه نسبت داده لکن‌تعدد ممکن است . احمد درسال سیصد وهشتاد ودویم‌هجرت درگذشت . **لفظ سید** بنوشتهٔ‌معجم‌الادباء بفتح اوّل وکسر وتشدید ثانی و بنوشتهٔ دیگران بکسر اوّل بروزن‌فیل وبهرحال بی‌الف و لام است. (ص۶۵هب وت ۲۰۳ ج۲جم)

ابن‌سید **احمد بن حسن بن‌سید**- در باب‌اوّل بعنوان‌مالقی‌**احمد** مذکوراست.

ابن‌سید **احمد بن سید** - مکنّی به **ابوالعباس**، از مشاهیر شعرای‌اندلس میباشدکه بجهت‌سرقت‌اشعار دیگران به **لص** (دزد) شهرت‌داشته

واز اشعار او است :

وما افنی السؤال لکم نوالا ولکن جودکم افنی السؤالا

زمان زندگانی او بدست نیامد . نگارنده گوید: دور نیست که این احمد همان ابوالعباس احمد بن علی ، ملقّب به لصّ مذکور در ضمن شرح حال مالقی احمد باشد و تعدّد احمد لص هم ممکن و محتاج به تحقیق زاید است .

(ص ۶۳۵ ج ۱ س و اطلاعات متفرقه)

ابن السید عبدالعزیز - بن احمد بن سید ، اندلسی بلنسی ، شاعر نحوی لغوی ، معروف به **ابن السید** (بروزن عید) ازاکابر علمای عربیّه بوده وشعرخوب نیزمیگفته است ودرسال چهارصد وبیست وهفتم هجرت درمصر درگذشت.

(ص ۳۲۱ ج ۱ کا و سطر ۲۰ س ۶۹ت)

ابن السید عبدالله - بن محمد بن السید، اندلسی، بطلیوسیّ الولادة، بلنسیّ الاقامة والخاتمة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن السید** (بروزن عید) الشهرة، ادیبی است شاعر نحوی لغوی متبحّر حسن التعلیم جلیل التألیف، مرجع استفادهٔ عموم ، فتاوی او درفقه و لغت و مسائل نحویّه درکتب عامّه مذکور، بسال پانصد وبیست و یکم هجرت درهفتاد و هفت سالگی درشهر بلنسیه وفات یافت واز اشعار او است :

اخوالعلم حیّ خالد بعد موته و اوصاله تحت التراب رمیم
وذوالجهل میت وهوماش علی الثری یظن من الاحیاء وهو عدیم

از تألیفات او است :

۱- **اصلاح الخلل الواقع فی الجمل** درنحو که شرح کتاب جمل عبدالرحمن زجاجی است ۲- **الاقتضاب فی شرح ادب الکتاب** که شرح کتاب ادب الکتاب ابن قتیبهٔ نحوی میباشد، مهمترین شروح آن کتاب بوده و دربیروت چاپ شده است ۳- **الانصاف فی التنبیه علی الاسباب اللتی اوجبت الاختلاف بین المسلمین** که درمصر چاپ شده است ۴- **سبب اختلاف الفقهاء** ۵- **شرح دیوان متنبی** ۶- **شرح سقط الزند ابوالعلاء معری** ۷- **شرح موطأ مالک بن انس** ۸- **المثلث** که حاوی مطالب طریفه است وغیرها .

(ص ۲۸۷ ج ۱ کا وص ۴۵۰ و سطر ۲۳ س ۴۸ ت وغیره)

ابن‌السید **علی** - بن محمد بن السید ، نحوی لغوی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **خیطال** و **ابن‌السید** (بروزن‌عید) برادر بزرگ ابن‌السید عبدالله مذکور فوق میباشدکه ازاکابر لغویّین ، درحفظ و ضبط لغت متفرّد بود . برادر مذکورش اکثرکتب ادبیّه را از وی خوانده و تألیفی از او بدست نیامده است . بسال چهارصد و هشتاد و هشتم هجرت از طرف ابن‌عکاشه در قلعهٔ ریاح از اندلس حبس شد وهم درآنجا درگذشت .

(ص ۵۶ ج ۱۵ جم و سطر ۲۵ ص ۴۵۰ ت)

ابن‌سیدالناس **محمد** - بن احمد بن‌عبدالله اندلسی اشبیلی یعمری، ادیب‌منشی بلیغ حافظ شافعی‌که‌کنیه‌اش **ابوالفتح** ، لقبش **فتح‌الدین** وبجهت انتساب بجدّش‌که‌کنیهٔ ابوبکرداشته به **ابن‌ابی‌بکر** مشهور وبسبب‌انتساب بجدّ **سیدالناس** نام خود (که بنوشتهٔ بعضی جدّ نهمش بوده) به **ابن‌سیدالناس** نیز معروف میباشد ازاکابر فقها و محدّثین قرن هشتم شافعیّه بشمار میرودکه نحو را از ابن‌النحاس، حدیث را از پدر خود خواند ، پس در دمشق در حوزهٔ ابن‌دقیق‌العید سالها حاضر و تکمیل مراتب علمیّه نمود، علاوه برفقه وحدیث ، درتاریخ و ادبیّات ودیگرعلوم متداوله نیزمتمهّر و براقران خود مقدّم شد، ریاست مذهبی او مسلم بود ، شعرخوب‌نیزمیگفته وازاواست:

ان غص من فقرنا قوم غنی منحوا **فکل حزب بما اوتوه قد فرحوا**

ان هم اضاعوا لحفظ المال دینهم **فان ماخسروا اضعاف ما ربحوا**

از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- **بشری اللبیب بذکری الحبیب** درآن قصائدی راکه درمدح حضرت رسالت ص گفته بوده مرتب بحروف نمود وحاوی شصت اسم از اسامی‌آن‌حضرت میباشد ۲- **شرح‌بشری** مذکور ۳- **عیون‌الاثر فی‌فنون المغازی والشمائل والسیر** که دومجلد بوده و فوائد تاریخی بسیاری را حاوی است ۴- **نورالعیون فی‌تلخیص سیرالامین والمأمون**که ملخّص عیون‌الاثرفوق‌بوده واز هریکی چند نسخهٔ خطّی درخزانهٔ تیموریهٔ هند موجود است وغیراینها . صاحب ترجمه ، در شعبان هفتصد و سی و چهارم هجرت درمولدخود قاهره درشصت و چهار یا

هفتاد و چهار سالگی وفات یافت و درقرافه مدفون گردید .

(ص ۷۴۰ ج ۲ مه و ۵۹۲ ج ۱ س و ۱۲۵ مط)

ابن‌سیده علی بن اسمعیل - یااحمد، یا محمدبن‌سیده‌اندلسی‌مرسی، ادیبی است نحوی لغوی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌سیده** ؛ از علمای شهر مرسیهٔ اندلس میباشدکه از ائمهٔ لغت و علوم‌عربیّه وحافظ آنها ، دارای قوهٔ حافظهٔ فوق‌العادة و تمامی معلومات او عبارت از محفوظاتش بود . فتاوی و اقوال او درمغنی ابن‌هشام وغیره مذکور و صاحب تألیفات سودمند بسیاری میباشد :

۱- **الانیق** که شرح‌حماسهٔ‌ابوتمام وشش‌مجلداست ۲- **شرح‌کتاب‌الاخفش** ۳- **المحکم والمحیط الاعظم** که‌کتابی است بزرگ درلغت، تمامی انواع‌لغت را حاوی، محل استفادهٔ صاحب قاموس‌اللغة هم بوده ، درترتیب‌آن بکتاب عین خلیل اقتفا نموده‌که از حروف حلق شروع و در حروف شفوی ختم‌کرده است ۴- **المخصص** بازهم در لغت‌که باسلوب فقه‌اللغهٔ ثعالبی و ازآن بزرگتر بوده و درقاهره چاپ شده‌است ۵- **الوافی فی‌علم‌القوافی** . مخفی‌نماندکه ابن‌سیده مثل‌پدرش **اعمی و نابینا** بود، درربیع‌الاخر چهارصد وچهل وهشتم یاپنجاه وهشتم‌هجرت درحدود شصت‌سالگی درشهردانیه ازبلاد اندلس درگذشت ولفظ سیده بکسر اوّل‌است .

(ص۳۷۱ج۱کا و۴۵۰ روضات‌الجنات و۲۳۱ ج۱۲جم و۳۱۱ج۲ع و۶۵ هب وغیره)

ابن‌السیرافی یوسف- بن‌حسن سیرافی سابق‌الذکر که‌کنیه‌اش **ابومحمد** وبجهت لقب سیرافی داشتن پدرش به **ابن‌السیرافی** معروف بلکه اغلب خودش نیز به **سیرافی** موصوف است نحوی لغوی فاضل بارع صالح متّقی درلغت وفنون عربیّه بدیگران مقدّم ، ازتلامذهٔ پدر خود واز اساتید سید رضی سابق‌الذکر و درحال حیات پدر مرجع استفادهٔ اهل‌علم بود . بعد از وفات او هم از همه جهت‌خلیفه وجانشین وی‌گردید واز تألیفات او است :

۱- **تکمیل‌کتاب اقناع پدرش** ۲- **شرح ابیات اصلاح‌المنطق ابن‌السکیت** ۳- **شرح کتاب سیبویه** ودر سیصد و هشتاد و پنج هجرت درپنجاه و پنج سالگی وفات یافت .

(ص ۵۲۱ ج ۲ کا و ۶۰ ج ۲۰ جم و سطر ۵ ص ۲۱۹ ت و ۱۳۱ ج ۵ مه وغیره)

ابن‌سیرین **محمد** - بن سیرین بصری ، مکنّی بـه **ابوبکر**، از اکابر فقها و روات و محدّثین تابعین میباشدکـه با ورع و تقوی موصوف ، با صحّت تعبیر خواب معروف بود ، احـادیث بسیاری را از ابوهریرة ، عبدالله بن عمر ، انس بن مالك صحابی و دیگر اصحاب روایت‌کرده است . پدرش **سیرین** آزادکردۀ انس مذکور و مادرش صفیه نیزآزادکردۀ ابوبکر خلیفه بود . محمد ، دربدایت‌حال با حسن بصری مصاحب ونسبت بوی محبت‌تمام داشت، اخیراً آن محبت مبدل به عداوت وترك مصاحبت شد بحدی‌که منافرت ایشان مثل منافرت جریر وفرزدق مشهور وضرب‌المثل و جملۀ : **جالس‌الحسن او ابن‌سیرین** ازامثال دایره شد . ابن‌سیرین بجنازۀ حسن نیزحاضر نگردید و خودش نیز درسال دهم هجرت صد روز بعد از وفات حسن درگذشت .گویند که از یك زن او نوزده پسر و یازده دختر بوجودآمدکه فقط یك پسر عبدالله نامی باقی ماند ، او هم سی هزار درهم قرض پدر خود راکه درحین مرگ داشته تأدیه نمود اینك دراثرآن حسن خدمت بپدر، ترکۀ عبدالله درحین موتش ده برابر مبلغ مذکور ومعادل سیصد هزار درهم بوده است .

دربارۀ ورع و تقوی ابن‌سیرین نوادری درکتب مربوطـه منقول است و **در سبب اصابت تعبیرات او** نیزکه شهرت‌آفاقی داردگویندکه اورا جمالی بس‌زیبا وسرشتی‌نیکو بوده و شغل بزازی داشت ، تا زنی بصحبت و معـاشرت او راغب شد و درخواست نمود که اجناس بزازی را بخانۀ او ببرد تا هرکدام راکه موافق میلش باشد بخرد ، بعد از آمدن ابن‌سیرین ، با غنج تمام عرض‌اندام‌نمود وخواستارکام‌گردید ، ابن‌سیرین شرحی درمذمّت زنا بیان‌کرد لکن **سودی** نبخشید بلکه‌آتش عشق وی دیگرتیزترگردید، عاقبت از روی ناچاری ببهانه‌ای بیرون شد، بدن خودرا آلوده بنجاسات‌کرده وبرگشت، چون زن آن هیئت منکره را دید ازخانه‌اش بیرون‌کرد، او نیز ازآن اجناس‌بزازی صرفنظر نموده و بخانۀ خود برگشت همچنانکه حضرت یوسف ع بکید عزیز مصر فریب‌نخورده و فرار نمود .گویند ابن‌سیرین بعد از این داستان درنتیجۀآن تقوی وکفّ نفس ازآن

عمل میشوم ، ملهم به علم تعبیر شد و درآن علم شریف بمقامی رسیدکه تالی یوسف صدیقش میشمارند . همهٔ تعبیرات‌او صادر ازذوق سلیم وفکر ثاقب‌بود، حوادث رؤیائی را با آیات قرآنی و احادیث نبوی، ویا حقایق خارجی تطبیق می‌نمود چنانچه ابراهیم کرمانی خواب مهدی عباسی راکه در سیاهی روی خود دیده بوده باستناد آیهٔ شریفهٔ : وَ إِذَا بُشِّرَ اَحَدُهُمْ بِالأُنْثٰی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً بتولد دختر تعبیر نمود وبه صلهٔ هزار درهم سرفراز و بعد از ولادت دختر نیز به هزار درهم دیگر مفتخرگردید .

بعضی از تعبیرات طریفهٔ ابن‌سیرین را تذکر میدهیم : مردی در خواب دیدکه خروسی چند دانه جو، از خانهٔ او برچید بعد از چند روزی فرشی از خانه‌اش بسرقت رفت ابن‌سیرین گفت دزد تو مؤذن است پس‌آن مرد به مؤذن درآویخته وفرش مسروقی خودرا ازاوپس‌گرفت. نیزمردی درخواب‌دیدکه دوسگ‌فرج‌زن‌اورا میگزند ومیکنند ابن‌سیرین گفت که‌آن‌زن، موی‌فرج‌خودرا بامقراض‌برچیده و استره ونوره بکارنبرده‌است وبعدازتفحص‌صدق‌قضیه‌مکشوف‌گردید. نیزمردی درخواب‌دیدکه او وکنیزکش ماهی در برابرگذاشته ومیخورندابن‌سیرین‌گفت هماناکنیزك‌توپسری‌است‌که‌خودرادرلباس‌کنیزان درآورده وبا زن‌تومراوده وبوس وکناردارد وبعدازتجسس‌حقیقت‌مطلب‌روشن‌گردید. نیز شخصی‌درخواب‌دیدکه باموشی‌مقاربت‌کرده وازفرج‌آن‌موش‌خرمائی‌پدیدآمد ابن‌سیرین گفت گمان دارم‌که با زن زناکاری ازدواج‌کرده باشی او هم تصدیق کرد پس ابن‌سیرین گفت آن زن حامله است ومژده‌ات میدهم‌که فرزندی صالح و نیکوسیرت از وی‌بوجود آید . نیز زنی درخواب دیدکه ماری را میدوشد ابن‌سیرین حکم‌کردکه‌آن زن فاحشه بوده وبابیگانگان مراوده‌دارد. نیز کسی درخواب‌دیدکه سورهٔ **اذا جاء نصرالله** میخواند ابن‌سیرین‌گفت وصیت‌نامه‌بنویس‌که تو خواهی‌مرد زیراکه این‌سوره،آخرین‌سوره‌ایست که نازل شده است وآن‌کس هم بفاصلهٔ یك یا دو روز مرد . نیز زنی در خواب دیدکه تخم‌مرغها را زیر هیزم‌گذاشته و ازآن جوجه برمیآید پس ابن‌سیرین بدان زن‌گفت از خدا بترس‌که تو واسطهٔ میان مردان بدعمل و زنان‌بدکاره هستی ودروجه‌این‌تعبیرگفت

که آن ، از دو آیهٔ شریفهٔ کَأَنَّهُنَّ بَیضٌ مَکْنُونٌ و کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ مأخوذ است که خدایتعالی در آیهٔ اوّلی، زنها را به تخم‌مرغ ودر دویمی مفسدین را به‌هیزم تشبیه‌کرده و جوجه‌ها نیز اولاد زنا هستند وغیراینها از نوادر وطرایف تعبیرات خواب‌که زیاده از حد گنجایش این اوراق بوده وکتاب مستقلی را لازم دارد و بسیاری ازآنها را در جلد چهاردهم بحارالانوار مجلسی نگارش داده است و نقل این چند فقره نیز محض انبساط خاطر ارباب رجوع و تفطن اجمالی براسرار و مزایای‌آن علم شریف است . تألیف دو کتاب **تعبیرالرؤیا** و **منتخب‌الکلام فی‌تفسیرالاحلام** را با بن‌سیرین منسوب دارندکه دویمی و اوّلی نیز چندین مرتبه درمصر و قاهره بطبع رسیده است .

(ص ۶۹۰ ت و۳۰۸ ج۱نی و۲۵ج۲کا و۶۳۶ج۱س و۳۵ج۱فع و۳۴ج۱مه‌وغیره)

ابن‌سینا **حسین بن عبدالله بن سینا** - یا حسین بن عبدالله بن‌حسین بن‌علی بن‌سینای بلخی بخاری، مکنّی به **ابوعلی** ، ملقّب به **شرف‌الملك** ، معروف به **شیخ‌الرئیس** و **ابن‌سینا** ، ازفحول اطبّای‌نامی و اعاظم فلاسفه وحکمای‌اسلامی اوائل‌قرن‌پنجم هجرت میباشدکه بنظرحقیقت بقراط و ارسطوی‌اسلام، ازمفاخرمسلمین برسایر طبقات انام بود ، علاوه برتمامی فنون و علوم متداوله ، درتعبیر خواب ومراحل عرفانی و عزائم و طلسمات وکیمیا و خواص اعداد ودیگر علوم غریبه نیزمهارت داشت وآثار قلمی او شاهد صدق مدّعا هستند . آوازهٔ کمالات او در تمامی اقطار ، در نهایت اشتهار است و اختصاصی ببلاد اسلامی ندارد . ترجمهٔ لاتینی تألیفات او ازقرون وسطی باینطرف فرنها در مکاتب ومدارس اوروپا دستورالعمل و بین‌المحصلین متداول و مرجع استفادهٔ اکابر و افاضل بود . موافق تصریح‌آداب‌اللّغة العربیّة وبعضی از اجلّه ، تألیفات ابن‌سینا تأثیرات عجیب بزرگی در نهضت آخری اوروپا نموده است .

عبدالله پدر ابن‌سینا در اصل ، از اهالی بلخ ویا عمّال بلخ و ازطرف نوح بن منصور هفتمین ملك سامانی (۳۶۵-۳۸۷ه ق = شسه - شفز) در دیهی خرمیثن نام از قراء بخارا متصدی بعضی از اعمال دولتی بود، با **دختری ستاره‌نام** ازهمان دیه یا دیهی

دیگر افشنه نام نزدیکی آن ، ازدواج کرد ، ابن‌سینا هم درماه صفر سال سیصد وهفتادم یا هفتاد و سیّم یا پنجم هجرت از همان ستاره بدرخشید وبا پدر خود ببخاراکه درآن اوان مرکزعلما وفحول دانشمندان بوده رفت . پیش از ده سالگی قرآن مجید را حفظ نمود ودر اندك زمانی ادبیّات و علوم دینیّه و حساب و هندسه و منطق وجبر و مقابله و هیئت را یادگرفت . پس بتحصیل طبّ وفنون حکمت و فلسفه آغاز نمود تا درتمامی علوم متداوله معقولاً و منقولاً وحید عصر خود شد و بتمامی معلّمین و اساتید خود تفوق یافت ، استعداد و ذکاوت فوق‌العادهٔ او جالب حیرت تمامی علمای وقت گردید . اخیراً محض تمهّر درفنون طبّی بنای معالجه وطبابت گذاشت تاآنکه دراثرحسن معالجهٔ بعضی ازسامانیان، دیگر بیشترموردتوجه شد وکتابخانهٔ مکمّل ایشان تحت‌اختیار وی درآمد. درنتیجهٔ مطالعات عمیقهٔ شبانروزی تمامی کتب طبیّهٔ موجوده، خصوصاً بعضی‌ازنسخه‌های نایاب منحصر ، چون این مطالعات توأم با ذکاوت فطری و تجربیّات شخصی خودش بوده در هردو قسمت علمی و عملی طبّ یگانهٔ دهر و شهرهٔ آفاق شد ، مهارت و حذاقت فوق‌العادة و نوادر معالجات محیّرالعقولی که از وی به بروزآمد مورد شگفت یگانه و بیگانه‌گردید .

بواسطهٔ شیخ ابوعبید جوزجانی (از تلامذهٔ ابن‌سینا) از خودش نقل است‌که چون بحدّ تمیز رسیدم مرا بمعلّم قرآن وپس بمعلّم ادب سپردند، هرچه راکه شاگردان دیگر میخواندند من حفظ میکردم . علاوه برآنها ازطرف استاد ، بقرائت‌کتاب‌الصفات وغریب‌المصنف و ادب‌الکاتب و اصلاح‌المنطق وشعر حماسه و دیوان ابن‌رومی وتصریف مازنی و نحو سیبویه موظّف شدم و همهٔ آنها را درمدت یکسال و نیم حفظ‌کردم و اگر تعویق استادم نبودی درکمتر ازآن نیز حفظ میکردم . چون بده سالگی رسیدم محل حیرت و تعجب اهل‌بخارا بودم پس بفقه شروع‌کردم ودر دوازده‌سالگی دربخارا موافق مذهب ابوحنیفه فتوی میدادم . بعد شروع بتحصیل طبّ‌کردم ودر شانزده سالگی‌کتاب قانون طب را تألیف دادم . درنتیجهٔ معالجه وطبابت مرض نوح بن منصورکه با موافقت

اطبّای وقت برای معاینه ، حاضر و اصول تداوی من پسندهٔ همهٔ ایشان بود کتابخانهٔ دولتی باختیار من موکول شد ، ازکتب حکمت فارابی‌که درآنجا جمع بودند شب و روز فنون حکمت را یادگرفتم تا درسنّ بیست و چهار سالگی دیگر علمی بنظرم نیامد که معرفتی بدان نداشته باشم .

از روضةالصفا نقل است‌که بعد از بیان بعضی ازمراتب مذکوره‌گوید: ابن‌سینا در ده سالگی از اصول عربیّه و قواعد ادبیّه فراغت یافت ، گاهی رسائل اخوان‌الصفا را مطالعه‌کرد ، حساب و جبر و مقابله را از محمود مساح خواند ، منطق ومجسطی و و تحریر اقلیدس را از حکیم ابوعبدالله مائلی فراگرفت، پس به طبیعیّات و الهیّات و طب اشتغال ورزید ، دراندك زمانی بمقامی نایل‌گردیدکه دسترس‌پیشینیان نبوده‌است . محفل او مجمع مهره و حذّاق اطبّا بود ، با این حال برای اخذ فقه و اصول بمجلس اسمعیل زاهد تردّد داشت وآنی‌ازمطالعه وکتابت‌فراغت‌نیافت، شبها بسیارکم‌می‌خوابید هرمطلبی‌که درحل‌آن درمی‌ماند وضوگرفته و بمسجد میرفت ، با خشوع‌تمام دو رکعت نماز می‌خواند ، بدعا و استغاثه اشتغال میبافت تاآنکه شبهه و اشکال‌او مرتفع می‌گشت تا قضیهٔ معالجهٔ نوح بن‌منصور وتحت اختیار وی‌آمدن‌کتابخانه را مذکورداشته وگوید: در بیست ودو سالگی او ،که پدرش مرد ودر دولت سامانیان تزلزلی راه یافت بخوارزم رفت ، با ابوسهل مسیحی و ابوریحان بیرونی و ابوالخیر خمار و بعضی دیگر از اکابر حکما و علمای وقت‌که ملازم دربار خوارزمشاه علی بن مأمون بوده‌اند ملاقات نمود، تصادفاً یك مطلب‌لغوی بین او وعلاءالدولة ابومنصور اصفهانی موردبحث شد، ابومنصور گفت‌که تو حکیم وفیلسوف‌بوده وازلغت بی‌اطّلاع‌هستی وآن‌پایه‌را نداری‌که‌گفته‌های تو پذیرفته باشد اینك ابوعلی بسیار متأثر شد ، بمطالعهٔ لغت پرداخت ودراندك زمانی مهارت بینهایت‌یافت وبا لغات غریبهٔ غیرمتداوله سه‌قصیده نظم‌کرده وسه رساله نگاشت، آنها را درکاغذهای‌کهنه و پوسیده نوشته وبا جلدی‌کهن مجلّد ساخته وبنظر ابومنصور رسانید و هریك از لغات‌آنهاکه محل شبهه بود ابوعلی مدرك و مأخذآن‌را معین نمود

تاآنکه ابومنصور بفراست دریافت که همهٔ آنها ازخود ابوعلی میباشد اینك ازقول مذکور سابق خود اعتذار و بفضیلت وی در جمیع فنون اذعان نمود . شیخ بعد از این قضیه ، کتابی بنام **لسان العرب** تألیف دادکه درموضوع خود بی‌سابقه بوده و لکن بواسطهٔ حلول اجل حتمی موفق باتمام آن نشد ،کسی دیگر نیز موفق بمرتب ساختن آن نگردید .

شیخ دراواخر عمر خودکه آثار موت را احساس نمود توبه‌کرد ، تمامی اموال خود را صدقه نمود ، ممالیك خود را آزادکرده وقرآن ختم نمود و بفاصلهٔ سه روز در جمعهٔ اوّل ماه رمضان چهارصد و بیست و هفتم یا هشتم هجرت درگذشت . و درتاریخ آن گفته‌اند :

حجّة الحق بوعلی سینا	درشجع = ۳۷۳ آمد از عدم بوجود
درشصا = ۳۹۱ کردکسب جمله علوم	درتکز = ۴۲۷ کرد اینجهان بدرود

دربعضی ازحدسیّات ومعالجات فوق‌العادة و حدّت قوای باصره وسامعه وحافظهٔ ابن‌سینا هم نوادری افسانه‌نما دربعضی ازکتب تراجم نگارش‌یافته‌است . چنانچه‌گویند (والعهدة علیهم) زهره وعطارد را درحین‌مقارنه باآفتاب، مانند خال در روی‌جرم‌آفتاب می‌دید . اشخاص را از مسافت چهار فرسخی دیده ، حیوانی و انسانی بودن ، رنگ وسوارگی وپیادگی ایشان را تشخیص‌میداد . دراصفهان صدای چکوج مسگران‌کاشان‌را می‌شنید. کتاب قانون خود راکه علمای اصفهان درصدد استنساخ آن بوده‌اند بواسطهٔ حاضرنبودن اصل‌نسخه، ازحفظ خواند بعداًکه تطبیق‌کردند خطا و غلطی نیافتند، مانند این‌داستانها که بشیخ نسبت داده‌اند بسیاراست . بالاجمال توان‌گفت‌که تمامی قوای ظاهری وباطنی خصوصاً قوهٔ حافظهٔ شیخ (که این‌همه تألیفات طریفهٔ بی‌سابقه، نمونه‌ای‌ازآن میباشند) . بطوری درحدّکمال‌بوده‌اندکه اینگونه داستانها مثل‌لاف وگزاف‌بودن افسانه‌های‌معمولی نبوده و چندان استبعاد نمینموده‌اند (تا نباشد چیزکی مردم‌نگویند چیزها) **والله‌العالم** .

ابن‌سینا با شیخ ابوسعید ابوالخیر سابق‌الذکر نیزمعاصربوده وباهمدیگرملاقات

نموده‌اند . بعدازملاقات ، از شیخ ابوسعید پرسیدندکه ابوعلی را چون‌یافتی‌گفت‌آنچه راکه من می‌بینم او میداند . از شیخ ابوعلی هم پرسیدندکه شیخ ابوسعید را چگونه دیدی او هم مطابق همان جواب را گفت‌که آنچه راکه من میدانم او میبیند . اشعار و قصائد و رباعیّات علمی و ادبی، عربی وفارسی متنوعهٔ ابن‌سینانیز بسیار بوده وازاواست:

ای‌کاش بدانمی‌که من کیستمی | سرگشته بعالم از پی چیستمی
گر مقبلم آسوده و خوش زیستمی | ورنه ، بهزار دیده بگریستمی

تا بادهٔ عشق در قدح ریخته‌اند | واندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند
با جان و روان بوعلی ، مهرعلی | چون شیر و شکر بهم برآمیخته‌اند

برصفحهٔ چهره از خط لم یزلی | معکوس نوشته گشته نام دو علی
یك لام ودو عین ، با دو یای معکوس | از حاجب و عین و انف، با خطّ جلی

کفر چو منی گزاف وآسان نبود | محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی وآن هم کافر | پس در همه دهر، یك مسلمان نبود

با این دو سه نادان‌که چنان میدانند | از جهل‌که دانای جهان ایشانند
خر باش‌که این جماعت ازفرط خری | هرکو ، نه خر است کافرش میدانند

نیز در دون‌پروری ومخالف ارباب حقیقت وفضل وکمال بودن زمان‌که درحقیقت مرثیهٔ بزرگی بعالم علم و اهل علم ویا خود تسلیت خاطر ایشان است گوید:

زمانه سفله نواز است و دهر ، دون پرور
ستاره شعبده باز است و چرخ ، افسونگر
اگر نه سفله نواز است آن ، چرا داده است
مقام جاه سلیمان بدیو بد گوهر
وگرنه شعبده باز است این ، چرا هردم
هزار نقش برآرد خلاف یکدیگر

وگـر نگشتـه خـرف روزگار پیر ، چـرا
گـزیـده راعـی اشتـر بمـالـك اشتـر
عـدو اگر بتو بـد کـرد ، ازکمال تـو بـود
کـه نیست دشمن طاووس ، غیر خـوبی پـر
کمـال عـزّت ، نقص آورد درست ببـین
خمیـده گـردد ، شـاخ شجر ، ز فـرط ثمر
ستـاره گرچـه فزون از شمـاره است بچرخ
ولی کسوف و خسوف است خاصّ شمس و قمر

نیز موافق آنچه دمیری درمادهٔ عقرب ازکتاب حیاة‌الحیوان نقل کرده ابن‌سینا ارجوزه‌ای درخواصّ رؤیت بعضی ازکواکب گفته و خاصیّت رؤیت ستـارهٔ سها را نیز امن از دزد و نیش عقرب شمرده وگوید :

فی‌شولة العقرب نجـم توأم	بـرأی عین مـن رآه یعلم
کف‌الخضیب فرقة الی الابـد	لکائن من کان من کـل احد
ینظـره الانسان او جماعـة	یفترقـوا الی قیـام الساعة
نجم السها مأمنـة من سارق	و من سموم عقرب و طارق
و من رأی عشیة نجم السها	لم تـدن منـه عقرب یمسها
و قیل لایـدنو الیـه سارق	فی‌سفـر ولا بسوء طـارق
ابلع من‌الصابون وزن درهم	تبخ من‌القولنج غیرالمحکـم
مرارة الحیـة سـم قاتـل	وهی لملـدوغ بهـا تقابل
اذا سقی المسموم منها حبة	نجا من السم بتلك الشربـة
و ان سقی منها صحیح ماتا	من یـومه و فـارق الحیاتا

نیز از اشعار طبّی ابن‌سینا است :

فی‌اول النزلة فصدوفی	اواخر النزلـة حمام
بینهمـا ماء شعیر بـه	صحت من‌النزلة اجسام

نیز از اشعار علمی وی قصیدهٔ عینیهٔ او است کـه در تجرّد نفس ناطقه و هبوط و صعود و

و تعلّق آن بدین بدن عنصری جسمانی و مفارقت‌کردن از آن ، نظم‌کرده و به **قصیدهٔ‌غراء** معروف و بعناوین مختلفه محل توجه اکابر بوده و مطلع آن این است :

هبطت الیك من‌المحل الارفع — و رقاء ذات تعزز و تمنع
محجوبة عن كل مقلة عارف — و هی التی سفرت ولم تتبرقع
وصلت علی كره الیك و ربما — كرهت‌فراقك فهی ذات‌تفجع ـ الخ

نیز به ابن‌سینا منسوب دارند :

اسمع جمیع وصیتی واعمل بها — فالطب مجموع بنظم كلامی
اقلل جماعك ما استطعت فانه — ماء الحیاة یصب فی‌الارحام
واجعل غذائك كل یوم مرة — واحذر طعاما قبل هضم طعام
لاتشربن عقیب اكل عاجلا — فتقود نفسك للاذی بزمام
لاتحقر المرض الیسیر فانه — كالنار تصبح وهی ذات ضرام

تا آخر قصیده که‌مجموعاً هفده بیت است و بعضی آن را با بن بطلان طبیب سابق الذکر نسبت داده‌اند.

ابن‌سینا در اغلب علوم و فنون معقولی و منقولی تألیفات طریفهٔ متنوعهٔ بسیاری دارد که مرجع استفادهٔ فحول و اکابر بوده و تبحّر و تمهّر و تفنّن علمی اورا برهانی باهر میباشند و چنانچه اشاره شد ترجمهٔ آنها در اوروپا متداول و تأثیرات عجیبی در نهضت اوروپائیها داشته‌اند :

۱- **الاجوبة عن‌المسائل العشرة** که جواب ده مسئلهٔ بهمنیار است ۲- **اربع مسائل** در معاد واین هردو باشرح‌هدایهٔ‌میبدی درطهران‌چاپ‌شده‌است ۳- **ارجوزة فی‌المجربات‌من‌الاحكام النجومیة والقواعد الطبیة** که به **ارجوزهٔ سینائیه** معروف، درلکناو چاپ ودرحدود صد وده‌بیت بوده و متضمن تجربیات خود ابن‌سینا و پاره‌ای از اسرار طبی میباشد ومطلع آن این‌است :

ابدء بسم‌الله فی‌نظم حسن — اذكر ماجربت فی‌طول‌الزمن
ما هو بالطبع وبالخواص — لكل عام و لكل خاص
هذا اللذی جربته فی‌عمری — نظمته للمقتفین اثری

۴- **الاشارات والتنبیهات** درمنطق وحکمت‌که مطالب منطق را در ده منهج ، مطالب حکمت را هم در ده نمط حاوی، ازمهمترین‌کتب حکمت و بعناوین مختلفه محل توجه فحول علمای معقول میباشد و شروح بسیاری برآن نوشته‌اندکه بهتر از همه **شرح فخررازی** است‌که سراپا اعتراض و **شرح خواجه نصیر طوسی** است‌که حاوی مدافعه از اعتراضات مذکوره میباشد ، قطب‌الدین رازی هم شرحی نوشته و بمحاکمهٔ اختلافات این دو شارح پرداخته و شرح خود را **بمحاکمات**

موسوم داشته‌است وشروح دیگر اشارات نیز ازعلامهٔ حلی ودیگر اکابر بسیاراست .کتاب اشارات چندین مرتبه درمصر و ایران با شروح‌آن چاپ و یکمرتبه نیز با ترجمهٔ فرانسوی‌آن درلیدن بطبع رسیده است **۵- الافعال والانفعالات فی‌المعجزة والسحر والنیرنجات**که نسخهٔ خطی‌آن با چند رسالهٔ دیگر خود درکتابخانهٔ رضویه موجود است **۶ و۷- الاکسیر الابیض و الاکسیر الاحمر**که هردو بزبان اوردوی هند ترجمه شده است **۸- الاوسط** یا **اوسط الجرجانی**که در جرجان تألیف شده است **۹- البـرء الاثـم** یا خود **البر والاثم** در اخلاق‌که عبارت اولی در کشف‌الظنون بوده ودر ذریعه دویمی را تصحیح‌کرده و بهرحال آن غیراز رسالهٔ اخلاق میباشد که درضمن رساله‌ها اشاره خواهد شد **۱۰- تدارك انواع خطأالحـدود** درطب **۱۱- تـدبیر الجنـد والممالیك والعساکر و ارزاقهم و خراج‌الممالك ۱۲** تا **۱۶- تفسیر هریك ازآیـهٔ دخان** و **سورهٔ اخلاص** و **سورهٔ اعلی** و **سورهٔ فلق** و **سورهٔ‌ناس**که بعضی‌از اینها با شرح هدایهٔ صدرا چاپ شده‌است **۱۷- جوابات‌ابوریحان‌بیرونی**که هیجده‌مسئلهٔ‌حکمی‌است **۱۸- جوابات ابوسعید ابوالخیر** در سؤال سر زیارت قبور و سبب استجابت دعا نزدآنها وکیفیت تأثیر زیارت درنفوس و ابدان وبعضی مسائل‌متفرقهٔ دیگر **۱۹- الحاصل والمحصول** درفلسفه‌که بیست جلد است **۲۰- الحکمة‌العرشیة ۲۱- الحکمة‌المشرقیة ۲۲- الخطب‌التوحیدیة ۲۳- دانش‌نامه** که فارسی مختصر واشاره بمباحث منطق و حکمت است **۲۴**تا**۶۱-** رساله‌های متفرقه درهریك از اثبات **نبوات** و **اجرام‌علویه** و **اخلاق** و **ادویهٔ** قلبیه و **اسباب حدوث‌حروف** و **اسباب‌حزن** و **اسباب رعد** و ماننداآن و **اسرار** و **ماهیت صلوة** و **افیون** و **اقسام حکمت** و **علوم عقلیـه** و **تدبیر مسافرین** و **تدبیر منزل** و **تقسیم موجودات** و **تقسیم نفوس** و **جواب شبههٔ ابوسعید در انتاج‌شکل‌اول** و **جوهر** و **عرض** و **جوهریت‌نفس** و **حدود اشیاء** و **حفظ‌الصحة** و **رد منجمین** و **رفع مضرات‌کلیه ازابدان انسانیه** و **زاویه** و **سحر** و **طبیعیات** و **طلسمات** و **سکنجبین** و **طیر** و **عروض** و **عشق** و **عهد** و **قصهٔ حی بن یقظان** و **قولنج** و **قوای انسانیه** و **معانی حروف هجا** و **مغایرت علم زیـد با علم عمرو** و **ممالـك** و **بقاع ارض** و **نبض** و **نفس** و موضوعات دیگر **۶۲- شرح کتاب‌النفس لارسطو ۶۳- الشفا** درحکمت و فلسفه‌که درطهران چاپ سنگی شده است **۶۴- شفاءالاسقام فی‌علم الحروف والارقام ۶۵- عیون‌الحکمة** در منطق و طبیعیات و الهیات **۶۶- الفصول‌فی‌النفس والطبیعیات ۶۷- فصول‌الهیئةفی‌اثبات‌الاول ۶۸- القانون فی‌الطب**که اجمع و انفع‌کتب طبیه و بارها درقاهره و لکناو و ایران چاپ ومحل توجه اکابر و فحول می‌باشد **۶۹- قصیدهٔ عینیه**که فوقاً درضمن اشعار او اشاره شد **۷۰- قصیـدهٔ مزدوجه** در منطق **۷۱- کتاب الارصاد ۷۲- کتاب الانصاف ۷۳- کتاب‌المبدء والمعاد ۷۴- لسان العرب** در لغت‌که فوقاً اشاره شد **۷۵- المدخل الی صنـاعة الموسیقی ۷۶**تا**۹۱-** مقاله‌های متفرقه در هریك از **ابطال احکام نجوم** و **ارثماطیقی** و **تحصیل سعادت** و **حد جسم** و **خواص خط استوا** و **قضا و قـدر** و **قوای طبیعیه** و**کیفیت رصد** و **مطابقت‌آن با طبیعیات** و **لانهایـهٔ**

و مخارج حروف و هندبا و هیئت زمین نسبت بآسمان و ملائکه و مناظرات و منافع الاعضاء وموسیقی وغیراینها **۹۲و۹۳- الموجزالصغیر و الموجزالکبیر** هردو درمنطق **۹۴- النجاة** در حکمت‌که مختصر شفای مذکور فوق بوده و درمصر چاپ شده است وغیراینها .

عقائد مذهبی او نیز بین ارباب سیر محل خلاف و نظر میباشد وبنا برآنچه در اوّل عنوان ازخودش نقل شد حنفی مذهب بود، در روضات‌الجنّات نیز درردیف‌علمای عامّه‌اش شمرده است . بهرحال باآن همه کمالات فوق‌العادة ، مبتلای شدائد بسیار و بدتر از همه فشار حسد ابنای روزگار بودکه علاوه برتفسیق و نسبت منکرات دینیّه، تکفیرش نیز نمودند و بعضی از اشعارش هم اشعار بدین معنی دارند و قضاوت در این موضوعات خارج‌از وضع‌کتاب میباشد . بالاجمال خاطرنشان مینمایدکه بشهادت عادلانهٔ تاریخ و تجربه ، اکابر هرطبقه ، ازگزند رقیب و حسود در امان نبوده‌اند و بالخصوص افاضل علمی‌که دیگر بیشتر بآتش‌حسد رقبا میسوزند وهرچه فاضل‌تر باشند نازل‌ترشان مینمایند (خدایا زین معمّا پرده بردار) .

وفات ابن‌سینا بسال چهارصد و بیست و هفتم یا هشتم هجرت بمرض قولنج (که خودش درمعالجهٔ‌آن مهارتی بسزا داشته) بنا برمنقول ازتاریخ‌کبیر ابن‌اثیر دراصفهان و لکن موافق مشهور در همدان وقوع یافت و قبرش نیز درآنجا معروف است . در وفیات‌الاعیان ازکمال‌الدین‌یونس نقل‌کرده‌که علاءالدولة، ابن‌سینا را درزندان، مغلول داشت وهم در زندان درگذشت لکن‌دیگران، قضیهٔ موت درحبس را ردّکرده و روایت کمال‌الدین را محمول برعناد وغرض دارند، قضاوت‌صحیح موکول بمنابع‌مبسوطه‌میباشد.

(کف و قص وص ۲۴۱ ت و ۵۳ ج ۱ مه و ۳۳۶ ج ۲ ع و ۱۶۷ ج ۱کا و ۶۸ ج ۱ مع و ۶۷ ج ۱ فع و ۶۳۶ ج ۱ س و ۱۵۸ لس وغیره)

تألیف استاد علامه
میرزا محمدعلی مدرس

ریحانة الادب

فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب

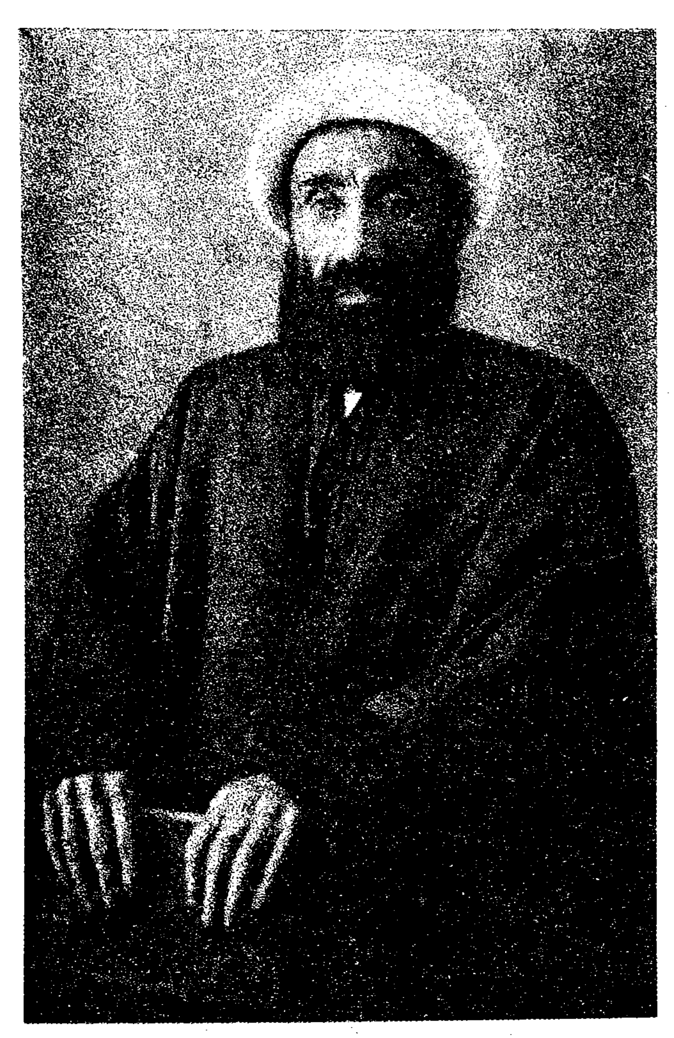
یا

کنی و القاب

مشتمل بر ترجمه حال

فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و شعرای بزرگ اسلامی که با لقب وکنیه اشتهار دارند.

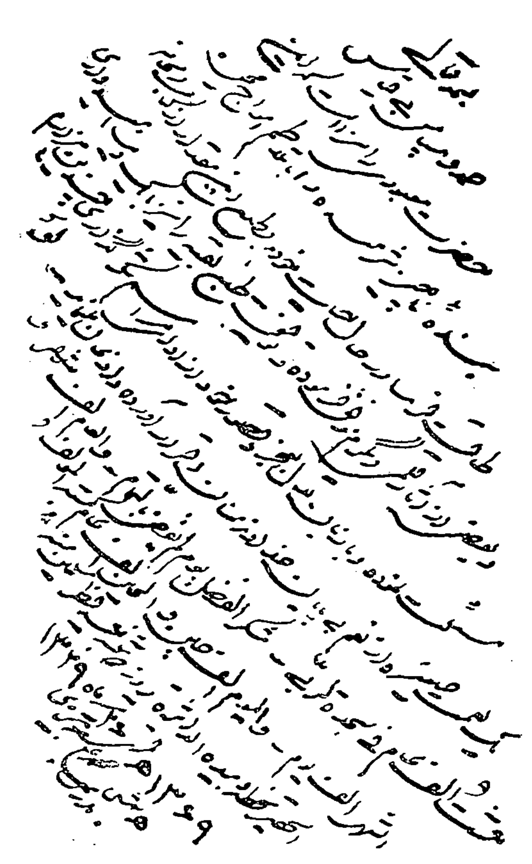
جلد هشتم



آخرین‌عکس حبر جلیل ، علامهٔ شهیر، محقق ومؤلف عالیقدر
مرحوم میرزا محمدعلی مدرس اعلی‌الله مقامه

« مدرّس نمرده‌است هرگز » نمیرد « که ماندست آثار وی جاودانی »

«مدرس نمرده است هرگز» = ۱۲۹۶ = تاریخ تولد
«که ماندست آثار وی جاودانی» = ۱۳۷۳ = تاریخ وفات



کلیشهٔ خط شریف خود مؤلف مرحوم که روز عید فطر سال ۱۳۶۹ هجری قمری مرقوم فرموده‌اند

و احسن صورة للانسان ماکتب

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمهٔ جلد هشتم کتاب ریحانةالادب بقلم ناشر

حُکْمُ المَنیَّةِ فی‌البَرِیَّةِ جٰارٍ　　مٰا هٰذِهِ الدُّنْیٰا بِدٰارِ قَرٰارٍ
بَیْنٰا یُرَیٰ الاِنْسٰانُ فیهٰا مُخْبِراً　　حَتّٰی یُرَیٰ خَبَراً مِنَ‌الاَخْبٰارِ

ساعت هشت صبح روز دوشنبه شانزدهم فروردین ماه سال هزار و سیصد وسی و سه هجری شمسی بودکه ستارهٔ درخشنده و تابناکی درآسمان تقوی و فضیلت افول کرد و نورآن‌که قریب هفتاد و هفت سال درعالم ملکوتی علم و معرفت جلوه‌گر بود الی‌الابد از چشم‌ها ناپدید گردید.

نگون‌شد زچرخ هنر اختری　　فروشد بچـاه عـدم گوهری

تاریخ مزبور مطابق بود با اوّل شعبان‌المعظم سال هزار و سیصد و هفتاد و سه هجری‌قمری‌که مؤلّف جلیل‌القدر این‌کتاب از این دار فانی پرمصائب، بسرای‌جاودانی شتافت و پس‌از مدّتها تحمّل رنج و زحمت، با نفسی مطمئنّ وقلبی‌سلیم، راضیاً ومرضیّاً ندای ارجعی را اجابت‌کرد و بقول ابن‌یمین از این جهان پرآشوب:

مصحف بکف وچشم بره روی بدوست　　باپیك اجـل خنده زنـان بیرون شد

رَحْمَةُاللهِ عَلَیْهِ رَحْمَةً واسِعَةً

تأسفّم نسبت باین‌ضایعهٔ جبران‌ناپذیر و تأثّرم از این‌فقدان اسفناك تنها ازاین جهت‌نیست‌که پدری دانشمند و عالی‌قدری را ازدست داده وگوهر گرانبها وبی‌نظیری‌گم کرده‌ام‌که درفراق‌او تاعمر دارم ماتم‌زده وعزادارم زیراا‌جل، مقدّراست ومرگ،حتمی، هرکس و هرچیز در هرمقام و رتبه‌ای‌که باشد بحکم کُلُّ شَیْئٍ هٰالِكٌ اِلّٰا وَجْهَهُ ناچار باید منازل حیات و مراحل‌کمال را بپیماید وبقول ابوالعلاء معرّی از دار اعمال، بدار شقوه یا رشاد منتقل گردد.

رأیت‌الــدهر مختلفاً یدور	**فلا حزن یــدوم ولاسرور**
و شیدت‌الملوك بها قصوراً	**فما بقی الملوك ولاالقصور**

بلکـه بیشتر تأسف و تأثرم مانند هرعلاقه‌مند دیـگری از لحـاظ عمومی وکلّی موضوع‌است‌که مادر روزگار بزادن این‌قبیل فرزندان فداکارکمتر اقبال می‌کند خاصّه در این محیط ، که بازار علم و دانش بی‌رونق است و متاع تقوی و فضیلت را خریدار کم ، اگر مردانی پیدا شوندکه با هزاران رنج ومشقت ، با فقر مادّی و زجر معنوی و با عدم تشویق و نبودن وسائل لازم وکافی با نفس خود جهادکننـد و تمام ناملایمات را ندیده‌گرفته و قدمی در راه دانش و فضیلت بردارند باید سینهٔ خود را سپر تیرهای‌طعن و ملامت سازند ، حملات ناجوانمردانهٔ یـکعدّه حسود خودخواه را تحمّل نمایند، تمام آنها را بجای تقدیر و تشویق از یـکعدّه مردم دون‌پرور هوی‌پرست بپذیرند و بالاخره آنقدربکوشند و زجر برند و ریاضت‌کشند وخون‌دل خورند تابتوانند دربیابان‌سنـگلاخ و ناهموار زندگی بشوق مقصود، قدمهائی بردارند و « با وجود سرزنش‌های‌خار مغیلان بـکعبهٔ مقصود برسند » و درصحیفهٔ روزگار ، اثری ازخود بیادگارگذارند .

فقید سعید اعلی‌الله مقامه ، از امثال عـالیهٔ این حقیقت و از مصادیق بارزهٔ این نوع فداکاری بود . با اینـکه باقتضای نسبت ابوّت و بنوّت از سنین اوّلیـّهٔ عمرم مشمول عنایات و توجهات و تعلیم و تربیت ایشان بوده‌ام و علاوه برحقوق پـدری حق استادی بگردنم‌دارند باز هراندازه درآثارقلمی ومؤلـّفات‌حضرت‌معظم‌له روّح‌الله روحه، دقیق‌تر میشوم ایمانم قوی‌تر میـگردد و دربرابر بزرگی روح و علوّ همت و زحمات شبانه‌روزی آن فاضل جلیل‌القدر سر تعظیم و تکریم فرود می‌آورم .

آن بزرگ مرد جهان دانش و فضیلت بدون‌اینـکه نظر مادّی یا غرض دنیوی یا عشق جاه و مقام و خودنمائی و خودفروشی داشته‌باشد از اوان جوانی بتألیف وتصنیف و ابقای‌آثار و تحصیل حیات‌جاویدان ، خالصاً ومخلصاً عشق و علاقهٔ مفرط نشان میداد وسائق او دراین باب فقط یکنوع‌انجذاب‌نفسانی، شوق‌معنوی و روحانی دور ازهرنوع

شوائب ومقاصد بی‌ارزش دنیوی‌بود واز « دوست بجز دوست تمنّائی نداشت » وپیوسته بما توصیه می‌فرمودکه :

بگذار بگیتی اثری زانکـه درآفاق تا چشم بهم برزنی از ما اثری نیست

مؤلفات‌آن‌مرحوم : گرچه مؤلّفات وآثارقلمی مرحوم مبرور، درمقدمهٔ‌این‌کتاب مندرج است باز تذکرآنها را درضمن علاوه‌کردن بعضی‌مشخصات‌لازم بی‌فایده‌نمی‌داند:

۱ـ **حیاض‌الزلائل فی‌ریاض‌المسائل** در رجب سال ۱۳۲۴ هجری قمری یعنی در ۲۸ سالگی تألیف آن را تمام کرده است . این کتاب اولین تألیف آن مرحوم و بزبان عربی ، در شرح‌کتاب طهارت از ریاض معروف به شرح‌کبیر سیدعلی طباطبائی و بقطع وزیری بزرگ در ۴۲۸ صفحه میباشد و هنوز طبع نشده‌است .

۲ـ **غایةالمنی فی‌تحقیق الکنی** درشعبان سال ۱۳۳۱ هجری قمری تألیف‌آن تمام شده است این‌کتاب‌که شاید دومین‌تألیف وی‌باشد بزبان‌عربی ودربیان‌کنیه‌های مستعمله درغیر انسان در زبان عرب بوده و هنوز بطبع نرسیده است .

۳ـ **قاموس‌المعارف** تألیف‌آن در ربیع‌الثانی سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شش جلد بقطع وزیری بزرگ طی (۴۰۰۷) صفحه خاتمه یافته است این‌کتاب بزبان فارسی بوده وحاوی چهل وپنج‌هزار لغت عصری معمولی وشاهکارمؤلفات‌آنمرحوم‌است‌که علاوه براستیفای‌لغات‌فارسی‌اکثرلغات‌عربی وپاره‌ای‌ازلغات‌بیگانه را هم‌که معمول‌فارسی‌زبانان عصرحاضرمیباشد داراست وبلکه شرح‌اجمالی‌ازعقائد ومذاهب‌مختلفه واکثراصطلاحات دینی وفنون متنوعهٔ نجومی و ریاضی وعروضی وتاریخی وغیرآنها را هم مشتمل میباشد که متأسفانه تاکنون وسائل طبع‌آن فراهم‌نگردیده‌است ودر اوّل‌آن‌کتاب رسالهٔ مستقلی در دستور زبان‌فارسی نگارش داده‌اندکه جا دارد مستقلاً چاپ ومورد استفاده قرارگیرد که این رساله نیز بقطع وزیری بزرگ در(۱۸۳) صفحه میباشد .

۴ـ **فرهنگ نوبهار** درلغت‌فارسی بفارسی حاوی زیاده برنوزده هزار لغت‌که در سال ۱۳۴۸ هجری قمری در تبریز طی دومجلّد چاپ سربی شده است .

۵_ **فرهنگ بهارستان** درمترادفات زبان‌فارسی که باسلوب سرّالادب ثعالبی نسبت بزبان عربی است و درشعبان (۱۳۴۸) هجری قمری درتبریز چاپ شده است .

۶_ **الدر الثمین او دیوان‌المعصومین** در اشعار وکلمات منظومهٔ منسوبه بحضرات معصومین‌علیهم‌السلام‌که جلد دوم‌آن درتبریزچاپ‌سنگی‌شده ودررشتهٔ‌خود بیسابقه‌است.

۷_ **کفایة‌المحصلین فی‌تبصرة فی‌احکام‌الدین** درشرح‌مزجی تبصرهٔ‌علامهٔ‌حلّی‌بعربی در دو مجلّدکه جلد اوّلش از طهارت تا احیاء موات در تبریز چاپ سنگی شده است .

۸_ **نثراللئالی در شرح نظم‌اللئالی** در تجوید که شرح نظم‌اللّئالی معروف میرابوالقاسم قاری عهد شاه عباس ثانی صفوی است . این‌کتاب بفارسی وخطّی‌آن ۱۷۲ صفحه بقطع وزیری بوده و تألیف‌آن درسال ۱۳۶۳ هجری تمام شده‌است و اخیراً بخط جناب‌آقای میرزا طاهر خوشنویس نوشته شده و فعلاً با مراقبت و توجهات استاد معظم و پدر روحانیم آقای میرزا عبدالوهاب شعاری دامت‌افاضاته تحت طبع‌است .*

۹_ **فرهنگ‌نگارستان** درلغت‌فارسی بفارسی طی پنج‌مجلّد بقطع وزیری بزرگ، دارای قریب پنجاه و پنجهزار لغت مفرد و مرکب‌که جمعاً ۳۳۱۵ صفحه میباشد و در محرم سال ۱۳۵۹ تألیف‌آن خاتمه‌یافته وهنوز توفیق طبع این‌کتاب مفید ونفیس‌حاصل نشده است .

۱۰_ **امثال و حکم ترکی‌آذربایجانی** که بزبان ترکی آذربایجانی است و بقطع وزیری بزرگ در ۳۰۷ صفحه میباشدکه هنوز چاپ نشده و نواقصی دارد .

۱۱_ **ریحانةالادب فی‌تراجم المعروفین بالکنیة اواللقب** که همین‌کتاب‌حاضراست و همچنانکه در مقدمهٔ‌آن درج شده شامل شرح حال اجمالی اکثر علما وفقها و فلاسفه وحکما و اطباء وعرفا وشعرا و ادبا وبعضی‌ازاهل‌حدیث واصحاب ائمهٔ‌هدی‌علیهم‌السلام که معروف به کنیه یا لقب هستند وبجهت تکثیر فایده بعضی از مذاهب مصطلحه درعلم رجال نیز با اشارهٔ اجمالی به عقاید ایشان مانند اسماعیلیّه و فطحیّه و نظائرآنها در

* (چاپ‌این‌کتاب درذی‌الحجهٔ‌سال۱۳۷۸هجری‌قمری باتمام رسیده و۱۲۹صفحه‌میباشد) .

محل ترتیبی خود نگارش داده شده و همچنین برخی از عناوین جامعهٔ متداوله درآن فن‌که کنایه از چند تن از رجال و اکابر است مثل ارکان و اوتاد و مشایخ و اصحاب اجماع و مانندآنها نوشته شده‌است .

تألیف این‌کتاب درسال ۱۳۶۴ هجری‌قمری مطابق ۱۳۲۴ هجری شمسی شروع شده وتا حین وفات مؤلف مرحوم ادامه داشته است متأسفانه قبل از اینکه موفق بشوند مستدرکی‌که‌آرزو داشتند و وعده داده‌بودند برای‌آن مرقوم‌دارند اجل مقدّر فرارسیده وبین‌ایشان وآمالشان فاصله شد . عدهٔکسانیکه دراین‌کتاب ترجمه حال‌آنان نوشته‌شده جمعاً (۴۶۲۴) نفرند که اگر شرح قبائل و خانواده‌های مصدّر به **آل** و **بنی** را هم‌که (۲۲۵) فقره است علاوه‌کنیم به (۴۸۴۹) شماره بالغ‌میگردد .

این‌کتاب از چندین جهت کم‌نظیر بلکه در نوع خود بی‌نظیر است ؛ از لحاظ فارسی بودن ، چاپ شدن عکس‌ها وخطوطی‌که در دسترس مؤلف بوده ، بعناوین متعدّد نوشته شدن بعضی از اکابر، رعایت ترتیب حروف‌کامل حتی درمؤلفات صاحبان ترجمه، قید محلّ بعضی از نسخه‌های خطّی چاپ نخورده و درج مدارك خصوصی هرشرح‌حالی درذیل‌آن‌که مؤلف مرحوم این مزایا را درمقدمه یا خاتمه بعضی‌ازمجلّدات‌آن بتفصیل بیان فرموده‌اند .

اجمالاً بایدگفت ریحان ظریفی‌که مؤلف جلیل‌القدر این‌کتاب بعالم علم ودانش اهدا فرموده تاجهان هست عطرفشانی‌خواهدکرد و ازنکهت‌آن فضای روزگارعنبرآگین خواهد بود وهمانطورکه بقرار مندرجات مجله «فرهنگ‌ایران زمین» (درمدت‌کوتاهی مورد استفاده اکثر اهل تحقیق وتاریخ قرارگرفته) درآینده نیز کهنه ومنسوخ نخواهد شد و پیوسته مورد استفادهٔ محققین و مراجعین خواهدبود .

و مجموعة فيها علوم كثيرة — تقربما فيها عيون الافاضل
الذ من‌النعمی واحلی من‌المنی — واحسن من‌وجه‌الحبيب‌المواصل

این‌کتاب مشتمل برپنج باب ویك خاتمه است : باب اول شامل شرح حال **معروفین به لقب و نسب** بوده و **چهارباب** دیگر نیزدرترجمهٔحال معروفین به**کنیه** ومصدّرین به‌الفاظ

اب - ابن - ام - بنت بترتیب میباشد . **پایان و خاتمه** هم شامل دو فصل و عبارت است از شرح و بیان خانواده‌ها و قبائل مصدّر به لفظ **بنی و آل** .

باب اول «القاب» طی چهار مجلّد اوّلی و تمامی باب دوم (مصدّرین بلفظ «اب») ویك قسمت از باب سوم (از مصدّرین بلفظ «ابن» تا آخر ابن‌سینا) نیز طی جلد پنجم در زمان حیات مؤلف مرحوم قدس سره بطبع رسیده است[۱] اینك برای ادای یك‌قسمت از فرائض وجدانی خودکه در پیشگاه مقدّس روح باجلالت آنمرحوم دارم وبرای‌انجام تکلیفی‌که شاید دربرابر علاقمندان و تهیه‌کنندگان مجلّدات اوّلی‌این‌کتاب داشته‌باشم با تأییدات خداوند متعال یادداشت‌های مربوطه را جمع‌آوری و مرتب و منظم کرده و بطبع و نشر جلد ششم‌که مشتمل است بربقیهٔ باب سوم و تمامی باب چهارم و پنجم (مصدّرین بلفظ **ابن - ام - بنت**) ویك‌خاتمه اقدام میکنم واز خوانندگان‌گرامی وعزیز این‌کتاب پاداشی نمیخواهم جز اینکه اگر درترتیب ونظم یادداشتها سهو ونسیانی شده و اشتباهی روی داده با نظر اغماض بنگرند و مؤلّف بزرگوار مرحوم را با دعای خیر و طلب مغفرت یادکنندکه بقول مرحوم پروین‌اعتصامی :

صاحب‌آنهمه گفتار امروز   سائل فاتحه و یاسین است

اینکه تقاضای دعای خیر وطلب‌آمرزش‌کردم برای این‌است‌که‌آنمرحوم‌چنانکه قبلاً اشاره شد از این‌همه زحمات شبانه‌روزی طاقت‌فرسا و مواجهه با هزاران مشکلات در شرائط نامساعد زمان ، هوس جاه و مقام وآرزوی مال و منال نداشت، نمی‌خواست نتیجهٔ زحمات وحاصل مجاهدات‌خودرا اتّصالا بروی مردم‌بکشد، مقام ومنصبی تحصیل کند حتی توقّع شنیدن « دوتا بارك‌الله وسه تا آفرین » را نیز ازهیچ‌کس و هیچ مقامی نداشت ؛ یکعمر با مناعت طبع و عزّت نفس و سربلندی و سرفرازی زندگی کرد و در دوازده‌سال‌آخرعمرش باوجود فراهم بودن همه‌نوع وسایل‌آسایش درحجره‌ای ازمدرسه

۱- درچاپ‌اخیر، کلیهٔ این‌کتاب درهشت مجلد تمام‌میشود : مجلدات‌اول تاششم مخصوص القاب و هفتم وهشتم مخصوص‌کنیه‌ها میباشد .

سپهسالار قدیم تهران منزوی شد و بکفاف قناعت کرده و با حداقل وسایل از لحاظ کم و کیف زندگی نمود و بحال صاحبان مقامات ظاهری و ثروت غبطه هم نکرد، همتی بلند وعزمی راسخ و نظری وسیع و روحی بزرگ و زبانی شاکر وقلبی راضی داشت، برموانع و مشکلات غلبه میکرد؛ جامع معقول و منقول ودارای ذوق عرفان بود ، درغالب علوم زمان خود از هیئت و نجوم و فلسفه و ریاضیّات و تاریخ و جغرافی و معـانی و بیان و بدیع و دیگر علوم ادبی فارسی و عربی مطالعات و تحصیلات کافی داشت و دراکثر این علوم ، حواشی و تعلیقاتی داردکـه ضمن تألیفات وی ذکر نشده است ؛ از هردری کـه سخن گفتـه میشد چـون دریا موج میزد ، بحر ذخّاری بـود مملوّ از درر وگوهرهـای گرانبهای علوم و معارف متنوعه .

با وجود مراتب فضل وکمال، بسیار متواضع و فروتن ومؤدّب بود حتی بااولاد و زیردستان خود نیز بانهایت ادب رفتار میکرد ، میل آنان را برمیل و ارادهٔ خویش ترجیح میداد ؛ بدانشمندان و ارباب فضیلت احترام فراوان میکرد ، دارای سعهٔ صدر و حضور ذهن و طبعی‌کریم و دست و دل‌باز و عاشق محبت و تقوی و دانش بود ؛ هرجا صحبت‌علمی میشد همه چیز را فراموش میکرد، دربرابر شدائد و ناملایمات، ازصابرین و درمقابل نعمت ، از شاکرین بود ، درمدت عمرش هیچگاه از وضع و قسمت و تقدیر شکایتی از وی شنیده نشد و درست مصداق این کلام حکیم دانشمند جلیل‌القدر مولانا سبزواری بود :

و بهجة بما قضی‌الله رضا	**وذوالرضا بماقضی مااعترضا**
عن عارف عمر سبعین سنه	**ان لم یقل راسا لاشیا کائنه**
یالیت‌لم‌تقع ولا لما ارتفع	**مما هو المرغوب لیته وقع**

در اینجا بیمناسبت نیست از مقالهٔ شیوائی‌که دانشمند محترم و فـاضل ارجمند جناب‌آقای سیدمحمدعلی روضاتی دامت‌افاضاته در روزنامهٔ چهل‌ستون‌اصفهان بمناسبت وفات‌آنمرحوم درج فرموده‌اند ضمن سپاسگزاری از این‌عاطفه عالی ایشان جملاتی را عیناً نقل کنم (اوائل سال ۱۳۲۸ بودکه آگهی انتشار جلد اوّل و دوم کتابی نفیس بنام

« ریحانةالادب درشرح حال معروفین به‌کنیه و لقب و نسب » درشمارهٔ ۹ـ۸ سال پنجم مجلهٔ یادگار باتعریف وتوصیفی بلیغ ازمؤلف بزرگوارآن مشاهده‌شد، اینجانب بلافاصله نسخ آن را تهیه‌کرده پس‌از مطالعهٔ اجمالی با اعجابی تمام بی‌نهایت خوشحال شدم از آن‌روکه چنین‌کتابی باآنهمه مزایا و شرح و بسط و خصوصیات برای‌کمترکسی فراهم آمده وعمری طویل وحوصلهٔ فوق‌العاده باید تا با خون دل مطالب‌عالی ومتفرقات‌نفیسی درمثل ریحانةالادب‌گردآورده وبچاپ رسانید، دوسه ماهی‌گذشت بتهران رفتم وازفرط ارادت غائبانه‌که بمؤلف ریحانةالادب پیدا کرده بودم بسراغ او رفته و در یکی از حجره‌های مدرسهٔ قدیمه سپهسالار (محل سکونت آنمرحوم درتهران) بخدمتش رسیده **و مدرس تبریزی را فوق‌آنچه تصورکرده‌بودم یافتم ؛** ملکات وصفات‌عالی ونیکوی‌آن‌مرد بزرگ بقدری مرا جذب نموده بودکه غالب ایّام توقفم درتهران بخدمتش میرسیدم... صرفنظر ازهمه جهات‌کمالی و مقامات علمی‌که برای وی فراهم‌شده‌بود تواضع وفروتنی بی‌نظیری‌که نسبت به علما و فضلا در مرحوم مدرّس یافتم درکمترکسی دیده‌ام **و حقا بزرگ مردی فوق‌العاده‌بود** تمام اوقاتی‌که در تهران بسر میبرد غیراز ساعات ضرورت بکارهای علمی می‌پرداخت ... درهریك از رشته‌های دانش دارای فضلی جلی وبراعتی آشکار بود واز هرمقوله‌که سخن بمیان میآمد حدیث طویلی میراند و این بنده مواقعی که در محضرش می‌بودم **از فنون فقه و اصول و حدیث و فلسفه و تاریخ و درایه و تراجم و ادبیات عربی و فارسی و ترکی تکلم میکرد** وبخوبی نتیجهٔ زحماتی‌که دراصناف‌مختلف علوم وکمالات ظاهری و باطنی تحمل کرده بودآشکار می‌نمود و مورد تعجب و شگفتی مستمع واقع میشد ...) **و درکتاب علماء معاصرین چنین مینویسد : (عالم بارع جامع ، ما من‌علم‌من‌العلوم الا وقد حل فی‌اعماقه وما من‌فن من‌الفنون الا وقدشرب من‌عذبه و زعاقه ...** کتبش حقاً از نفایس سفائن علماء عصر و ذخایر افاضل عالم بشمار میآید در علم معقول و منقول و ادب بهرهٔ‌کامل و نصیب وافر دارد و امروز درحلّ مشکلات ومعضلات مسائل هیئت و حساب از عظماء علماء عصر معدود می‌گردد) الی‌آخر.

چون اگر سعادتی دراین جهان تصور شود ولو بطور نسبی فقط در رضا بقضا و تسلیم شدن بمقدّرات و اظهار وجد و شعف و تشکّر از خداوند منّان درهرحال ومقام است، بدین‌جهت بضرسٍ قاطع وباکمال اطمینان میتوانم بگویم که‌آن‌مرحوم سعادتمند بود **عاش سعیداً و مات حمیداً** . تنها هدفی که در زندگی داشت ودرراه وصول بآن شب و روزآرام نمیگرفت همانا درس و بحث و افاده و استفاده ومطالعهٔ کتاب و تألیف و تصنیف بود ، همان اندازه که بزندگی مادی و عادی بی‌اعتنائی نشان میداد نسبت باین قسمت ولع و حرص فراوان داشت . شبها مرتباً وقت سحر وقبل ازطلوع صبح بیدار میشد پس از ادای‌نوافل و فریضهٔ صبح با پشتکارعجیب‌کم‌نظیری بمطالعه می‌پرداخت و برای‌اینکه از تألیف ومطالعه بازنماند باب معاشرت و رفت وآمد را حتی‌الامکان بروی خود بسته بود ، جز در مواقع ضرورت از منزل و حجره بیرون نمیرفت چه بسا در همان حجرهٔ نیمه تاریك روزها را بشب میآورد و شبها را بروز میپیوست وکسی از حال او و او از حال‌کسی خبردار نمی‌شد .

کسانیکه در طریق تألیف و تصنیف قدم برداشته‌اند بهتر واقفندکه سالکان این سبیل پرمشقّت چه مشکلات و موانعی درسر راه دارند و « عاشقان گوهر مقصودکه در دریای ریاضت غوطه‌ورند با چه امواج بیکرانی » مواجه هستند و « راه بردن‌بسرمنزل عنقا بصرف ادّعا وآرزو میسرنیست، بلکه قطع این‌مرحله را بامرغ سلیمان بایدکرد » ودرطیّ منازل‌کمال وگذشتن از وادیهای سیر و ارتقا وجهاد بنفس، از ره‌بینی و رهبری او هدایت طلبید و درظلمات حیرت برای راه‌یافتن بآب حیات جاودانی ازخضرطریقت همّت خواست .

آری ایراثاثرات‌علمی و معنوی و ارتقا بمقام‌خدمتگزاری و طیران درآسمان بشریّت واقعی، باخور وخواب وخوش‌گذرانی و استفادهٔ مادی وعیش ونوش وهوسرانی و تبعیّت ازمنطق شهوت منافات دارد بلکه همّتی مردانه میخواهد وعزمی راسخ وفتور ناپذیر توأم با شب‌زنده‌داریها وفداکاریها وپشت پا زدن بلذّات فانی وترك شهوات‌نفسانی

وگذشتن از تمنّیات دنیوی .

بهوس راست نیاید به تمنّی نشود اندرین‌راه بسی خون‌جگر بایدخورد

واقعاً راست‌گفته‌اند :

هرکه سخن با سخنی ضم کند قطره‌ای از خون جگرکم کند

بقول بیهقی « مرد آنگاه داندکه نبشتن‌گیرد » و بگفتهٔ بعضی از اهل‌قلم، ازصد کلمه معلومات ، یکی را نمیتوان نوشت و از صد نوشته یکی را نمیتوان بچاپ داد ومنتشر نمود .

عجب‌تر اینکه علاوه برجمع و تألیف و تهیه مآخذ و منابع چاپی و خطی و عکس و خط‌ّقدماکه با نبودن وسائل لازم در تهران ، خود از مشکلات است تمامی کارهای منزل و امور مربوطه بچاپ را از تهیه مسوّده و پاکنویس و کلیشه و تصحیح و تطبیق و مقابله و مرتب‌کردن اوراق چاپ شده وغیرها شخصاً انجام‌می‌داد وحتی‌الامکان دراحتیاجات شخصی‌جزاً وکلاّ ازکسی‌استمداد نمیکرد . یکی‌ازاسباب سعادت‌ظاهری‌شان هم صحّت و استقامت مزاج بودکه کمتر مریض می‌شد و باصره و سامعه و دیگر قوای جسمانی تا آخرین روزهای حیات در اطاعت و اختیار او بودند . اتلاف وقت را گناه عظیم میشمرد و عدم استفاده ازآن را خسارت جبران‌ناپذیر می‌پنداشت وبااینکه مرض اخیرآ نمرحوم مرض‌قلبی تشخیص داده شد و ازمطالعه ممنوع‌بود از راه دیگری ببحث و تحقیق میپرداخت وآنی بیکار نبود تا جان خود را هم پروانه‌وار فدای شمع فروزان دانش و معرفت نمود . آنچه از خود بارث‌گذاشت یکدنیا نام‌نیك و افتخار بود وآنچه با خود برد توشهٔ تقوی و عمل صالح **أفاضَ‌اللهُ عَلَیْهِ شَآبیبَ الغُفْرانِ** . **بالاخره‌کسی‌که تاریخ حیات بزرگان را می‌نوشت مقدر شدکه بعد از این ، خود جزو تاریخ قرارگیرد و دیگران برای وی تاریخ حیات نویسند** آری این است حقیقت ناگوار و چنین است راه و رسم روزگار .

لازلت تکتب فی‌التاریخ مجتهداً حتی رأیتك فی‌التاریخ مکتوباً

متأسفانه قلم نگارنده از تحریر فضائل وکمالات ومراتب فضلی واخلاقی وصفای باطن و صحت عمل و استغنای طبع و سادگی وآزادگی و وارستگی از قید و تکلف و انداختن پرده‌های‌عجب وپندار و انزجار شدید ازتظاهر بالاخره ازبیان لطائف واسرار و حقایق و معنویاتی‌که در زوایای روح‌آنمرحوم مخفی و مکنون بود عاجز است .

نمی‌دانم با چه بیانی عشر معشارآنچه راکه دیده‌ام و فعلاً درعالم خیال و تصور دارم اداکنم زیرا همان اندازه‌که شرح وقایع زندگی و سوانح حیاتی شخصی ازتاریخ تولد و وفات و تحصیلات و امثال اینها آسان است بیان طرز تفکر و ملکات نفسانی و خصوصیّات‌اخلاقی و اوصاف‌اختصاصی ومعنویّات و روحیّات و نظائرآنها دشوار قریب بمحال است آن بهترکه بعجز خویش مقرّ باشم و بقصور خود معترف ، از این مقوله بگذرم و از روح پاك و بزرگ والد بزرگوارم از قصور در انجام وظیفه خطیر خود پوزش طلبم .

من چه‌گویم یك رگم هشیار نیست	شرح آن یاری‌که اورا یار نیست
شرح این هجران و این خون جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر

تولد و وفات ـ چنانکه اشاره شد تولد آنمرحوم در سال ۱۲۹۶ هجری قمری و وفاتش بسال ۱۳۷۳ هجری قمری هردو در تبریز ومدت‌عمرش درحدود ۷۷ سال‌بود . آقای **محمد مدرس** برادر ارجمند راقم سطور و فرزند صاحب ترجمه ، قطعه‌ای سروده و دربیت‌آخرآن مادّه تاریخی برای تولد و وفات ذکرکرده‌است‌که چند بیت ازآن‌قطعه را بهمین مناسبت می‌نگارد :

سحرگاه تیری پرید ازکمانی	تنی زو تبه شد، رهاگشت جانی
تنی تا نگردد تبه ، طایر جان	کجا میتواند شدن آسمانی
بفصل بهاران‌که دیده‌است یارب؟	وزد در چمن‌زار ، باد خزانی
اگرچند او رفت وازدرد وارست	رها شد ز شور و شر دار فانی
و لکن ز بار غم هجر رویش	دوتا شد خدنگ‌قدم چون‌کمانی

گلی بود بشکفت و روزی بیفسرد؟ ویا بین این جمع بُد میهمانی ؟
بهرحال هرآنچه بُد، رفت ولیکن بدل مانـد این حسرتم جاودانی
که در طیّ دوران عمرش نکردم بدان سان که باشد ره میزبـانی
ازین حسرت افسرده بودم که ناگه بگوشم چنین گفت هاتف نهـانی
«مدرس نمرده‌است هرگز» نمیرد «که ماندست آثـار وی جاودانی»

جملهٔ « مدرّس نمرده است هرگز » که با حساب ابجـدی ۱۲۹۶ میباشد تاریخ تولّد و جملهٔ : « **که ماندست آثار وی جاودانی** »که با حساب مزبور ۱۳۷۳ است تاریخ وفات میباشد بهرحـال از طرف وجوه طبقات اهالی بـا نهایت تجلیل و احترام تشییع و در طوبائیّهٔ تبریز بخـاك سپرده شد و این قطعـه در سنگ مزار آن مرحـوم مبرور نبشته گردید :

ان اللذی صنع الجمیـل مخلد لاسیما فی العلـم والعرفـان
واذا انقضت ایـام مدة عمره فجمیـل صنع المرء عمر ثـان

بنا باظهار استاد بزرگوار ، علاّمهٔ حجّت، آقای میرزا محمدعلی قاضی طباطبائی مدّ ظله العالی (که آنمرحوم درحال‌حیات، نسبت بایشان نهایت‌علاقه را داشتند وفضائل اخلاقی وکمالات معنـوی معظم‌له را پیوسته میستودند) قطعهٔ مرقوم را فـاضل ارجمند حجت‌الاسلام آقای میرزا محمد خلیلی دامت افاضاته صاحب کتاب معجم‌الادباء الاطبّا مقیم نجف‌اشرف که علاوه‌برمراتب علمی دارای طبعی وقّاد نیزمیباشند هنگامیکه یکی از مجلّدات ریحـانة‌الادب در محفلی از افـاضل بدستشان رسیـده بالبداهه سروده‌انـد **جزاه‌الله خیراً و لله درقائل** (توضیحاً می‌نگاردکه جنازهٔ آن‌مرحوم حسب‌الوصیّة پس‌از مدتی ببلدهٔ طیّبهٔ قم نقل شد و درمقبرهٔ شیخان دفن‌گردید) .

آری‌آنمرحوم و امثال‌ایشان در واقع‌نمرده‌اند ونخواهندمرد . اگرچه‌جسدشان زیرخاك تیره مدفون است ولی روحشان دراعلی علیّین با ارواح‌پاکان وبزرگان محشور بوده و بواسطهٔ آثـار قلمی دینی و علمی خودشان در این جهـان درفشانی میکنند ، با

گلهائی که تربیت داده‌اند تا روزگارهست مشام جانها را معطّرمیسازند ومیگویند :

تلك آثارنا تــدل علینا فانظروا بعدنا الی‌الآثار

تحصیلات آنمرحوم - در موضوع تحصیلات آنمرحوم عین عباراتی راکه در جلد سوم این‌کتاب بشمارهٔ (۷۷۴) ذیل عنوان (مدرّس ـ محمدعلی) بقلم خود ایشان مرقوم شده نقل می‌نمایـد[۱] (مدرّس ـ محمدعلی بن محمدطاهر بن نـادر محمد بن محمدطاهر تبریزی معروف به مدرّس نگارندهٔ این‌اوراق ـ ادبیّات‌عربیّه ومقدمات معموله متداوله وکتب متعارفهٔ فقهی و اصولی و قسمتی از ریاضیّات را درمدرسهٔ طالبیّهٔ تبریزخوانده و درخلال این احوال مقداری کافی از معقول را هم نزد آقای میرزا علی لنکرانی از افاخم تلامذهٔ یگانه فیلاسوف اسلامی میرزا ابوالحسن جلوهٔ سابق‌الذکرکـه در معقول نـابغهٔ عصر بوده خوانده و اخیراً در حوزهٔ درس استدلالی فقهی و اصولی علاّمهٔ محقـّق مدقّـق فقیه اهل‌بیت (ع) آقـای حاجی میرزا ابـوالحسن مجتهد معروف بـه انگجی و افضل‌المحقّـقین و اکمل‌المدقّـقین آقای‌آقا میرزا صادق مجتهد تبریزی قدّس سرّهماکه هردو از مراجع تقلید احکام دینیّه بوده‌اند حاضر و برای تهذیب قواعد متقنه وقوانین مبرهنهٔ احکام دینیّه و تنقیح ضوابط و مدارك آنها مساعی جمیله بکار برده و درطرائق و مسالك‌آنها تفرّجهاکرده و ازبحار انوارآنها زواهر جواهر وغرر و درر التقاط نموده وازهریك ازحدائق و روضات و ریاض‌آنها میوه‌هاچیده ودامن‌هاپرازگلهای رنگارنگ نموده و باقتضای شوق فطری‌که در ایراث اثر علمی داشتم باب مراوده را بروی خـودم مسدود وبا فضل غیرمتناهی الهی بتألیف آغازکردم . ومن‌باب و امّا بنعمة ربك فحدّث مشایخ خود را نیز تذکر می‌دهد : مشایخ اجازهٔ‌اجتهادی این احقر مولینا‌العلامة‌الاجل الاعظم‌السّیّد السّند والحبر المعتمدآقای سید محمّد حجّت دام‌ظلّه‌العالی، کنزالشّرف والاصاله و ینبوع‌الفضل والنّبالـه و قطب دائرةالتحقیق السّیّد صدرالدّین الصـدر مدّ ظلّه‌السّامی، وحیدالعصر وفریدالدّهرآقای آقا میرزا محمدعلی مجتهد شاه‌آبادی‌تهرانی

۱ــ درچاپ اخیر: صفحهٔ ۲۶۹ــ۲۷۱ جلدپنجم .

طاب رمسه و بعضی از اجلاّی دیگر بوده و مشایخ اجازهٔ روایتی نیز علاوه برایشان عبارت از فیلاسوف نامی اسلامی علاّمهٔ ثانی آقای سید محمدعلی هبةالدین شهرستانی دامت فیوضاته، علاّمهٔ متبحرّ متتبّع شهیر آقای شیخ آقا بزرگ تهرانی مقیم نجف الاشرف دامت افاضاته میباشند) انتهی .

تقریظات بالنسبه زیادی از طرف آقایان مجتهدین طراز اوّل و مراجع تقلید و علما و فضلا ودانشمندان برای این کتاب ومؤلّفات دیگر آنمرحوم مرقوم‌شده و اجازات اجتهادی و روایتی متعددی نیز از طرف طبقات مزبور درحق آنمرحوم عالیقدر صادر گردیده است‌که خود ایشان درحال‌حیات ، شاید بجهت عدم حمل بر تظاهر وخودستائی باکثرت حجب و تواضع مفرطی‌که از خصائص عالیهٔ آن بزرگ مرد بود یا ملاحظات دیگر بطبع ونشر و اشاعهٔ آنها راغب نشده‌اند . حتی‌بااینکه این‌بنده غالباً درمحضرشان بودم و از هردری سخنی بمیان می‌آمد از این تقریظات و اجازات تفوّهی نفرموده‌اند و اشاره‌ای هم نکرده‌اند ولی نگارنده‌که بعد از وفات ایشان باسناد و مرقومات مذکور برخوردم برای طبع آنها مانعی نمیدانم بلکه چون یقین حاصل است‌که بمرور زمان ، اصول آنها ازبین‌خواهد رفت وبملاحظات دیگری‌که ذکرآنها زاید است نشر یک‌قسمت ازآنها را لازم می‌شمارم وحتی انسب چنان بنظر رسیدکه برای بعضی ازآنهاکه ممکن بود کلیشه تهیه‌گردد اما متأسفانه تهیه کلیشه چند فقره ازآنها بجهت بزرگتر بودن قطر کاغذ از قطع کتاب یا کم رنگ بودن مرکب و علل فنی دیگر ممکن نشد اینک بطبع آنها با حروف سربی اقدام میگردد . توضیحاً می‌نگارد غیراز تقریظات و اجازاتیکه ذیلاً بچاپ آنها اقدام میشود اجازات وتقریظات دیگری نیز ازطرف حضرات مجتهدین عظام و دانشمندان عالیمقام از قبیل آقای سید ابوالحسن اصفهانی وآقای حاج شیخ عبدالکریم یزدی اعلی‌الله مقامهما و دیگران صادر شده است‌که احترازاً از اطناب از نشرآنها صرفنظر میشود .

الف ـ تقریظی است که سید سند وحبر معتمد مولینـا الاجل آقای سید محمد حجت اعلی‌الله مقامه برای کتاب ریحانة‌الادب مرقوم فرموده‌اند وشرح حال ایشان درچاپ دوم جلد اول آن کتاب بشمارهٔ (۷۶۵) و درصفحهٔ ۲۲ جلد دوم چاپ‌اخیر بعنوان (حجت ـ سیدمحمد) مندرج است :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله‌رب العالمین والصلوة والسلام علی‌خیر خلقه محمد وآله الطیبین الطاهرین و بعد مجموعهٔ نفیسی‌که در معروفین به کنی و القاب ملحوظ گردیده و اثر قیم و تألیف مفید وجامع متتبّع شهیر و بحّاث خبیر و نقّاد بصیر ثقـة‌الاسلام و سندالاعلام حضرت آقای‌آمیرزا محمدعلی‌خیابانی تبریزی است ادام‌الله ایام‌افاضاته‌که الحق درجمع‌آوری موضوعهای پراکنده‌آن زحمت‌های بسیار متحمل گردیده ودر فراهم‌آوردن لآلی منثورهٔ آن رنجهای بی‌شمار کشیده‌اند و البته براهل اطلاع و بصیرت پوشیده نیست‌که احیای نام وآثار علمای اعلام لازم و اینگونه تألیفات ازطرفی‌آثار علمای ابرار را احیانموده و از طرف دیگر جـامعه اسلامی را بسیار فـایده می‌بخشد و راهرا برطالبـان تراجم سهل وآسان می‌گرداند ازخداوند متعال جلّت‌آلائه تأییدات علاّمه مؤلف را درتألیف و تصنیف کتب مفیـده مسئلت مینمایم انـه قریب مجیب والسلام علی اخوانـنـا المؤمنین ورحمة‌الله و برکاته .

الاحقر محمدالحسینی الکوه کمری ـ محل مهر شریف محمد بن علی‌الحسینی

ب ـ اجازهٔ اجتهادی و تقریظی است‌کـه مولانا الاجل آقای حجت مرقـوم رفع‌الله درجاته نسبت بسه‌فقره ازتألیفات صاحب‌ترجمه یعنی‌کتابهای‌کفایة‌المحصلین ودیوان‌المعصومین و ریحانة‌الادب مرقوم فرموده‌اند :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب‌العالمین و افضل‌صلواته علی‌سید رسله محمد وآله‌المعصومین وبعد

فقد قرت عينى بملاحظة جملة من مؤلفات الفاضل الكامل عمدة المحقّقين و زبدة المدقّقين صاحب المراتب العلية العلمية والعملية و حاوى المكارم الصورية والمعنوية الاميرزا محمدعلى التبريزى الخيابانى دامت بركاته وقد رأيتها مشحونة بغرر الفوائد ودرر الفرائد حاوية للنكات اللطيفة والدقائق الشريفة حقيقة بالتقديس والتقدير ولاينبئك مثل خبير ككتاب كفاية المحصلين فى شرح تبصرة المتعلمين و وجدت اسمه مطابقاً للمسمى ومصداقاً لقولهم ، الاسماء تنزل من السماء ومتكفلا للادلة الاستنباطية والدقائق العلمية الاستدلالية، وافياً بشرح مراد المصنف حاكياً عن جلالة قدر المؤلف **منبئاً عن بلوغه المراتب العالية من العلم والمقامات السامية من الفضل وفوزه غاية المقصد والمراد و ارتقائه من حضيض التقليد الى اوج الاجتهاد** وكتاب التحفة المهدوية و ديوان المعصومين عليهم آلاف التحية و هو كتاب عجيب فى فنه نفيس فى شأنه جامع للنكات الادبية الدقيقة و للفوائد البديعة الانيقة وتحفة لطيفة للحضرة العلية وكتاب ريحانة الادب فى تراجم المعروفين بالكنى او اللقب محى لذكر العلماء الاعيان مع متروكية هذا الفن الشريف فى هذا الزمان فجزى الله مؤلفه عن الاسلام و اهله خير الجزاء .

كتبه الاحقر محمد الحسينى الكوه كمرى محل خاتم شريف مزبور

ج - اجازهٔ روايتى است از طرف حضرت معظم له طاب رمسه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى بالعلم رفع اقدار العلماء حتى جعلهم ورثة الانبيا و فضل مدادهم على دماء الشهدأ و افضل صلواته و تحياته على اشرف رسله و اهل بيته الاصفيأ النجباء وبعد فقد استجاز منى فى الرواية ونقل احاديث اهل بيت العصمة و معادن العلم والحكمة جناب العالم العامل والفاضل الكامل ابو الفواضل والفضائل قرة عين الفضل والكمال و غرة جبين العلم والافضال صاحب المقامات العلمية والعملية وحاوى المكارم الصورية والمعنوية الاديب الاريب الالمعى اللوزعى الاميرزا محمدعلى التبريزى الخيابانى دامت بركاته وقد

وجدته اهل للاجابة وحرياً لقضاء الحاجة **فاجزت له ان يروى عنى جميع ما صحت لى روايته** من جميع روايات اصحابنا الامامية عن مشايخى العظام و اساتيدى الكرام كل خلف عن سلف الى ان ينتهى الى الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين بطرق كثيرة واسعة مذكورة فى محلها لايسع الورقة لبسطها واشير الى بعضها تيمناً . **منها** وهو اقربها واعليها واغليها ما اروى عن السيد السند السيد ابى تراب الخونسارى ره عن عمى المحقق السيد حسين الكوه كمرى عن شيخه شريف العلماء و ساير مشايخه الكثيرين عن السيد الجليل صاحب الرياض (ح) وعن الشيخ الجليل الشيخ عبدالله المامقانى عن والده الزاهد و جمع آخر عن عمى المحقق و عن الشيخ الفاضل الشيخ حسن اللنكرانى وجمع آخر عن الفاضل الشرابيانى عن عمى المحقق (ح) وعن جمع كثير بواسطه او واسطين عن الشيخ المحقق الانصارى عن شيخه شريف العلماء والمحقق النراقى عن صاحب الرياض بطرقه المعروفة و **منها** عن شيخى و استادى ومن عليه فى العلوم استنادى شيخ الشريعة الاصفهانى عن السيد محمدباقر القزوينى والشيخ محمدحسين الكاظمى والاميرزا محمدهاشم الچهارسوقى وغيرهم بطرقهم المعروفة و **منها** عن السيد السند المعتمد السيد حسن العاملى الكاظمى بطرقه المذكورة فى عيون الرجال المتحده مع طرق المحدث النورى المذكورة فى المستدرك و اروى ايضاً عن المحدث النورى بطرق . فله ان يروى عنى بهذه الطرق وغيرها جميع روايات اصحابنا وجميع مؤلفاتهم فى جميع فنون الاسلام بل روايات اهل السنة والجماعة ومؤلفاتهم ممالى اليه طريق واوصيه بما اوصانى به مشايخى من الاحتياط والورع والتقوى فى تمام الحالات و اسئله ان لاينسانى عن الدعوات الصالحات فى الحياة والممات كما لا انساه انشاءالله تعالى .

فى شهر رجب الخير ١٣٦٠ **الاحقر محمد الحسينى الكوه كمرى** محل مهر شريف مزبور

د ـ تقریظی است که حضرت استاد علامه حجة الاسلام آقای محی الدین مامقانی مدظله العالی مقیم نجف اشرف برای کتاب ریحانة الادب مرقوم فرموده‌اند :

شکر و تقدیر **صدر من النجف الاشرف**

فی ۲۱ جمادی الاولی ۱۳۷۱

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

شکر المنعم احدی الغرائز السامیة والخصال الشریفة العالیه والصفات الحمیدة الراقیة الّتی اودعها الله فی نفوس نبلاء البشر ومزجها بطینتهم ثم ظهرت فی طباعهم وعاداتهم فی حیاتهم الاجتماعیة فمن الناس فئة اهتمت فی تنمیتها وسعت فی تغذیتها حتی صارت لهم خلقاً ثابتاً و وساماً تتحلی بها فی الحیاة و خلة تعرف بها بین الاقران وهناك رهط من الناس اهملها واعرض عنها واستهون بها واسترخصها حتی خمد نورها فی نفسه وانطفأ ضوءها من قلبه فنزل لفقدها الی حضیض مصاف الانعام (بل هم اضل سبیلا) و هبط الی منحدر هوة الحیوان والحشرات ـ اذ عدم الی الشرف دلیلا .

.... اذا اندفعت اندفاعا نفسیا لا یشوبه سوی حب الفضیلة ولا یخامره الا اداء الواجب الدینی ان ارفع الی سماحة العلامة النحریر والمحقق الثبت القدیر حضرت حجة الاسلام والمسلمین **المیرزا محمدعلی (المدرس) التبریزی** ادام الله أیامه و نفع الامة بمعلوماته بعض ما یکنه ضمیری و ینطوی علیه مکنونی من الشکر والتقدیر والتعظیم والتبجیل **لما اسدی للامة من الخدمات الجلیلة والاعمال الجبارة النفیسة** الّتی لا یبتغی من ورائها سوی تثقیف امته و اداء فرض عمله و فضیلته .

فلقد خدم بتلك المصنفات الممتعة الّتی صنفها فی مختلف العلوم من الفقه واللغة والتاریخ عالمی العلم والادب خدمة تذکر فتشکر . وکیف لاوکل تلك الآثار الخالدة قد اصبحت فی طلیعة المؤلفات الّتی حازت السبق فی میدان المؤلفات الاخری **فلا غرابة من مثل علامتنا الشهیر اذا ما اتحف الجامعة الاسلامیة بجوهرته الیتیمة الاخری و درته الثمینة المسماة ـ ریحانة الادب ـ او الکنی والالقاب ـ وهو ذالك الفرد من رجالنا المجاهدین**

المخلصين والعلماء البارزين اللذين كرسو اجل حياتهم لخدمة الدين وصرفوا همتهم في تثقيف امة سيد المرسلين و ثابروا على ذالك بقدم راسخ و قلب مطمئنّ و جنان رابض لاتزلزل همّته العواصف ولاتثنى عزمه القواصف ولاتأخذه فى سبيل اداء واجبه الدّينى لومة لائم كل ذالك تفانياً فى سبيل العلم وانقياداً لاوامر الشرع وطلباً لمرضاة الله فاليك ايها الحبر الجليل والعلامة الشهير قلباً مليئاً بالشكر والتقدير لاعمالك الصالحه واتعابك المشكورة و اليك ايّها المجاهد فى سبيل الله اعرض شعورى لاياديك البيضاً وآثارك الخالده فاقبل ياصاحب الفضل تقريظى واصفح عن قصورى اذاماكبا جواد براعتى عن اداء اخلاصى واجعلنى من مخلصيك والمعجبين بك لازلت مؤيداً منصوراً و موفقاً لبث انوار العلم ومعالم الدين مقرونة اتعابك بالفوز و صنيعك بالفلاح ودم لنا وللامة جمعاء . وقد انشد ونظم هذين البيتين الطبيب النطاسى خالنا الميرزا محمد الخليلى صاحب كتاب معجم الادباء الاطباء تقدير الاعمال علامتنا الجليل :

ان اللذى صنع الجميل مخلد	**لاسيما فى العلم والعرفـــان**
واذا انقضت ايام مدة عمره	**فجميل صنع المرء عمر ثـــان**
حرره الفانى محيى الدين المامقانى	محل مهر عبده محيى الدين

هـ - اجازهٔ روايتى استكه حبر جليل و علامهٔ شهير آقاى سيد هبة الدين شهرستانى ادام الله ايام افاضاته مرقوم داشته اند وشرح حال ايشان درچاپ اول جلد چهارم ريحانة الادب بشمارهٔ (٥٢٦) و درجلد ششم چاپ دوم بعنوان (هبة الدين - محمدعلى) مندرجاست :

بسم الله الرحمن الرحيم

مقبول الحمد لله على متواتر نعمائه و مسلسل الشكر على المستفيض من آلائـه و صلاة مرفوعة غير مقطوعة على المرسل رحمة للعالمين والمجمع على فضله الذّى لاريب فيه و فضل كتابه الّذى لاباطل يأتيه ولاشك يعتريه محمد ص وآله التّقاة دعاة الحق و هداة الحقيقة المصلحين لرواية السّعادة المنشودة للخليقة والمصححين لاسانيدها فى كل شريعة و طريقة :

اما بعد - فلما كانت الاجازة والاستجازة في الرواية من شعب علم الدراية و من سنن السلف الصالح من علمائنا المحدّثين و فقهائنا المحققين سئلني (بناء عليه) **شيخنا الاجل الافضل انموزج عصابتنا البحاثه في العصر الاول حضرة العالم الفاضل والمحدث المحقق الكامل صفوة المؤلفين الاماثل ولينا الصفى الروحاني المولى محمدعلى التبريزى الخياباني حياه الله و حباه بنيل الرغائب والامانى** ان احرّر له اجازة مارويته وتحملته عن شيوخي الكرام بجملة اسانيدهم الى ائمة اهل البيت النّبوى عليه و عليهم افضل السلام فاستخرت الله سبحانه و اجزته ان يروى عنى جميع ذلك عنهم جميعا و اخص بالذكر خمسة منهم قدّس الله ارواحهم **اولهم** الشيخ الشهيد السعيد الالهى محمدباقر بن محمد محسن بن سراج الدين الاصطهباناتى الشيرازى المقتول سنة ١٣٢٥ هجريه عن مشايخه المشاهير عطّر الله مراقدهم الطّيّبة وهم :

المولى على المقدس الرازى نجل الطبيب المشهور ميرزا خليل الطهرانى والسيد ميرزا محمدهاشم چارسوئى الخونسارى الاصفهانى والسيد محمد مهدى القزوينى الحلى المتوفّى سنة ١٣٠٠ هـ ق والشيخ محمدالتقى المشهور بآغا نجفى الاصفهانى والشّيخ محمدتقى بن حسينعلى الحائرى المعروف بالفاضل الهروى **و ثانيهم** مولانا الزعيم وابن عمنا الكريم الامير السيد محمد الطهرانى المعروف بآية الله الطباطبائى عن مشايخه المشاهير وهم جماعة نخصّ بالذكر منهم والده السيدصادق الطهرانى عن ابيه السيدمهدى الهمدانى ابن الامير السيدعلى الكبير **و ثالثهم** سيدنا الحسن ابن الهادى الكاظمى المعروف بالصدر من آل شرف الدين مؤلف كتاب الشيعة و فنون الاسلام عن مشايخه العظام نورالله ضرايحهم كالشيخ ملاعلى المقدس الطهرانى والسيد ميرزا محمدهاشم الخونسارى السابق ذكرهما الشريف **و رابعهم** الفقيه البارع الورع السيد اسمعيل الصدر نزيل سامراء والحائر الحسينى ونجل العلامة المشهور السيدصدرالدين العاملى الاصفهانى وقداجازنى في الرواية شفاهاً و اجازنى في الاجتهاد والفتوى كتباً من دون تسمية شيوخه الكرام **و خامسهم** المحقق العظيم والفقيه الحكيم شيخنا المولى محمدكاظم المعروف بآية الله

الخراسانی روّح الله روحه ونوّر ضریحه مجیزاً فی الروایة عن شیخه السید مهدی القزوینی الحلّی الآنف ذکره المنیف .

وکما اجزت للشیخ المشار الی اسمه الشریف ان یروی عنی المرویات اجزته ان یروی عنی المقروات والمسموعات و مؤلفاتی فی شتّی العلوم والّتی نشر اسمائها عدة من اولیائنا الاصفیاء کالسید محمد مهدی العلوی السبزواری والشیخ سراج الواعظین الانصاری فی مقدمة اسلام و هیئت وغیرهما من محبی العلماً الاخیار و محمی الآثار .

خادم العلم والدین هبة الدین الحسینی الشهیر بالشهرستانی

غرة محرم ۱۳۵۹ محل خاتم شریف

اجازهٔ اجتهادی است که از طرف حضرت آیة‌الله العظمی سید صدرالدین صدر اعلی‌الله‌مقامه صادر شده است که فقیهی بودند اصولی محدث رجالی محقق عمیق‌النظر و شرح حال ایشان بشمارهٔ (۸۴۹) در جلد دوم چاپ اول و در صفحهٔ ۴۲۷ جلد سوم چاپ اخیر ریحانة‌الادب قید گردیده است .

اجازهٔ روایتی است که از طرف حضرت قدوة‌الفقهاء والمجتهدین آقای سید محسن حکیم بن سید مهدی طباطبائی صادرشده‌است . حضرت معظم‌له ازفحول ومتبحرین علمای امامیهٔ عرب عصرحاضر واز بزرگترین زعما وفقها واز اکابر مراجع تقلید اثنی‌عشریه میباشند .

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العلماء ورثة الأنبياء وفضّل مدادهم على دماء الشهداء
والصلوة والسلام على خاتم الأنبياء وآله الأئمة النجباء الأوصياء وبعد
فإن العالم العامل والفاضل الكامل العلامة الحجة الشيخ محمد علي المدرس
التبريزي أدام الله إفاضاته صاحب التصانيف الفائقة والمصنفات
النافعة في الفقه وغيره من مختلف العلوم قد استجازني في الرواية
وحيث أنه من أهل الفقاهة والدراية وحائز للكمالات العلمية
والفضائل النفسانية أجزت له أن يروي عني كل ما صحت
لي روايته عن مشايخي العظام وأساتيذي الكرام
بالطرق المعتبرة والأسانيد الصحيحة المتصلة إلى
معادن العلم والحكمة خزان علم الله تعالى وحفظة
وحيه سلام الله عليهم أجمعين وأوصيه كما أوصاني
مشايخي رحمهم الله تعالى بسلوك جادة الاحتياط الذي
من سلك سبيله لا يتورط في مهالك الخطأ والزلل
في القول والعمل وأن لا ينساني من صالح دعواته
في خلواته كما لا أنساه إن شاء الله تعالى [illegible]

[illegible] الطباطبائي الحكيم

۱۳۷۱
۸ شوال

اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که از طرف حضرت علامهٔ نحریر جامع المعقول والمنقول شیخ محمدحسین کاشف الغطاء رفع الله درجاته و روح روحه صادر گردیده است که از بزرگان متتبعین علمای امامیه واز عدول و ثقات فقهای اثنی عشریه بوده وشرح حال ایشان درجلد سوم چاپ اول این کتاب بشمارهٔ (۵۳۷) و صفحهٔ ۲۷ جلد پنجم چاپ اخیر مندرج است .

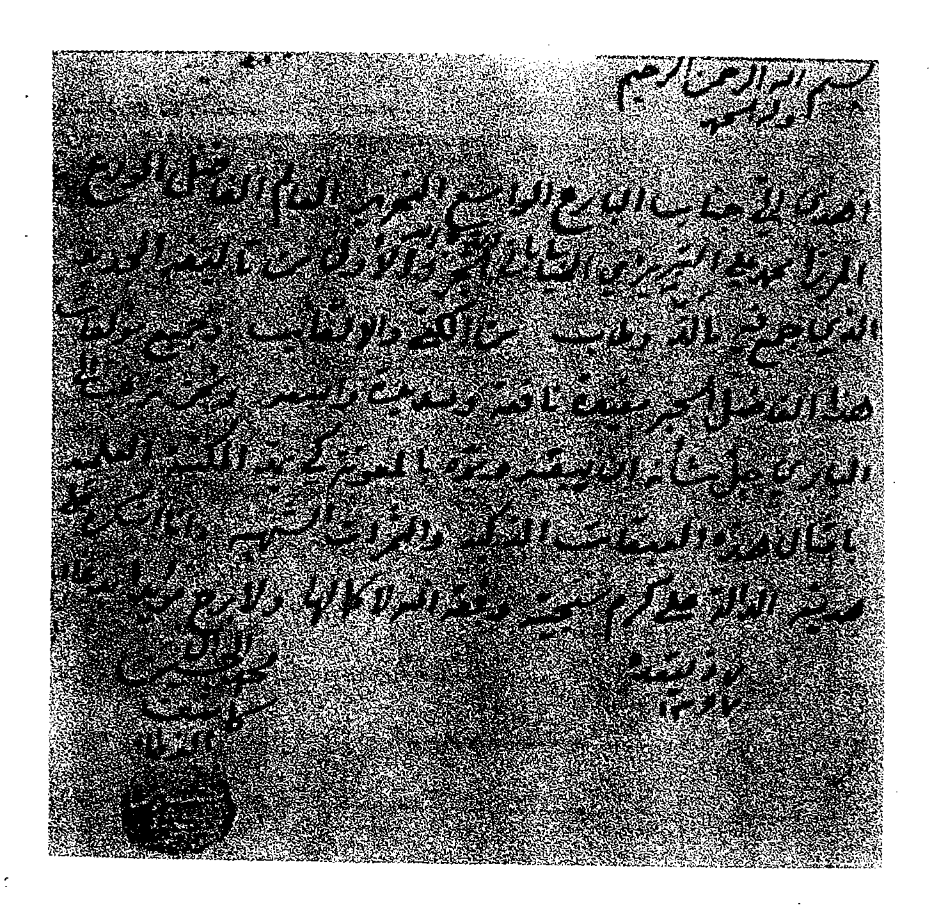
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي فضّل أهل العلم والعلماء وجعلهم ورثة الأنبياء وجعل مدادهم
أفضل من دماء الشهداء وصلى الله على محمد وآله
وبعد فإن عمدة العلماء المحققين وزبدة الأفاضل المتبحرين
العالم العلامة ثقة الشيخ محمد علي المدرس التبريزي أدام الله
أيامه قد استجازني على طريقة السلف الصالح ولما كان من أهل
الفضل والفضائل والمقدمات الكاملة للعلم والعمل مضافا
إلى ما هو عليه من التقوى والسداد وإحرازه لملكة الاجتهاد
أجزت له أن يروي عني ما صحت لي روايته من الأسانيد
عن المشايخ والأساتذة بالطرق الصحيحة المعتبرة إلى الأئمة
المعصومين سلام الله عليهم وأوصيه كما أوصاني أساتيذي
بلزوم جادة الاحتياط الذي هو سبيل النجاة في جميع أحواله
وأقواله وأفعاله وأن لا ينساني من صالح الدعوات
كما لا أنساه ولا زال مؤيدا أبد [illegible]

محمد الحسين آل
كاشف الغطاء

صدر من مدرستنا العلمية يوم ٢٠ رمضان
١٣٧١ هـ

تقریظی است که ازطرف حبر جلیل شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء سابق‌الذکر انارالله برهانه نسبت بتألیفات مؤلف مرحوم مرقوم شده است .



بسم الله الرحمن الرحيم

اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که ازطرف علامهٔ نحریر فقیه‌الحکما وحکیم‌الفقها میرزاعبدالحسین رشتی قدس سرّه مرقوم شده است . ایشان عالمی بودند جامع وجلیل‌القدر که درزمان‌خود مدتی ریاست حوزهٔ علمیهٔ نجف‌الاشرف را داشتند وضمن همین‌مقدمه بشرح حال وی اشاره شده‌است .

اجازهٔ اجتهادی و روایتی است که از طرف قدوة‌المحققین والمجتهدین
جامع معقول ومنقول وازاکابر علمای امامیهٔ عصر

حضرت آیةالله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی نورالله مضجعه صادرشده‌است معظم‌له حاضر بودندکه اخیراً برحمت ایزدی پیوستند .

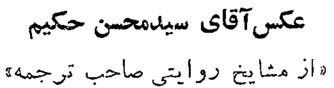
فممن تشرع بنیل [illegible] والذین من [illegible]
و ذی النهی العالم العامل التقی والفاضل
الکامل الورع [illegible] العلی حجة الاسلام [illegible]
التقوی جناب آقا میرزا محمد علی [illegible]
حتی فاز بدرجة الاجتهاد فی احکام النبی محمد صلی
الله علیه [illegible] طریق هذا الصراط السوی
ولقد اجزت جنابه ان یروی عنی جمیع ما صحت
روایته عن [illegible] الصالحین من [illegible] الطاهرین
سیما ما اشتملت علیه الکتب [illegible] العلماء [illegible]
واوصیه بالتقوی والاحتیاط [illegible]
والحمد لله والصلوة علی نبیه وآله الی یوم [illegible]
الاحقر محمد علی الشاه آبادی عفی عنه

مؤلف مرحوم طاب رمسه درحال حیات ، شرح حال مشایخ روایتی و اجتهادی خودشان را دراین کتاب مرقوم فرموده‌اند ولی متأسفانه ترجمهٔحال دونفر از ایشان یعنی آیة‌الله العظمی آقای سید محسن حکیم مدّ ظلّه العالی و قدوة الفقهاء والمجتهدین مرحوم شیخ عبدالحسین رشتی اعلی‌الله مقامه را ننوشته‌اند و مسلماً اگر توفیق نوشتن مستدرکی راکه وعده داده بودند پیدا میکردند این نقیصه را رفع می‌نمودند ولی افسوس کوس رحلت زده شد و اجل مقدّر فرا رسید . راقم این سطور لازم میداند تیمّناً واستطراداً و برای اینکه ترجمهٔ حال تمامی مشایخ اجتهادی و روایتی آنمرحوم نوشته شود دراین قسمت اشارتی بکند :

حکیم

آقای سیدمحسن - بن سید مهدی طباطبائی معروف به **حکیم** ، از فحول و متبحّرین علمای امامیّهٔ معاصر واز بزرگترین زعما و فقها و از اکابر مراجع تقلید میباشد . وی فقیهی است اصولی رجالی و حوزهٔ تدریسش





عکس آقای سیدمحسن حکیم

«از مشایخ روایتی صاحب ترجمه»

مهمترین حوزه‌های علمی نجف. گویندکه دربیانات علمی، رویهٔ مخصوصی اتخاذکرده مبنی برایجاز و اجتناب از حشو و زواید؛ خانواده‌اش نیز از معروفترین خانواده‌های نجف اشرف وبه **آل‌حکیم** معروف و عدهٔ زیادی از افاضل و علما از این خانواده نشأت کرده‌اند. صاحب‌ترجمه‌ازآخوندخراسانی وآقا ضیاء عراقی وحاجی میرزاحسین نائینی و شیخ علی آل صاحب‌الجواهر و سید ابوتراب خوانساری استفاده‌اصول وفقه وعلم‌رجال کرده‌است و فعلاً مرجع تقلید عموم شیعیان افغانستان وبسیاری ازشیعیان عراق وسوریه و لبنان و جمعی وافر از بلاد دیگر میباشد واز تألیفات او است:

۱- حاشیهٔ ریاض‌المسائل ۲- حاشیهٔ‌کفایهٔ‌آخوند خراسانی در دومجلد **۳- حاشیهٔ مکاسب شیخ مرتضی انصاری ۴- شرح تبصرهٔ علامهٔ حلی ۵- شرح نافع‌محقق ۶- مستمسك العروة‌الوثقی**که شرح عروهٔ سید محمدکاظم یزدی است وغیراینها. معظم له در تاریخ نگارش این مختصر در قید حیات هستند **متع‌الله المسلمین بطول بقائه.**

رشتی

شیخ‌عبدالحسین - بن‌شیخ‌عیسی بن‌شیخ‌یوسف‌رشتی، درکربلامتولد ودرنجف‌ساکن بوده‌است. وی‌ازاکابرعلمای‌امامیهٔ معاصر وفقیهی بوده اصولی حکیم متکلم معقولی منقولی، کثیرالتتبع و وسیع‌الاطلاع، بیشتر بحال تجرد و انزوا زندگی میکرده است.



عکس مرحوم شیخ‌عبدالحسین رشتی
«ازمشایخ اجتهادی صاحب‌ترجمه»

از حاجی میرزا محمدحسن آشتیانی، شیخ علی نوری، سید شهاب‌الدین نیریزی شیرازی، آخوندخراسانی، شریعت‌اصفهانی،سیدمحمدکاظم یزدی درس خوانده واز تألیفات او است:

۱- البیان فی‌ما استفید من‌القرآن درتفسیر **۲تا۷- تعلیقات** برهریك از **جواهرالکلام** و **رسائل شیخ مرتضی انصاری** و **شرح‌شمسیه** و **شرح مطالع** و **مطول** و **مکاسب شیخ مذکور ۸تا۱۱- رساله‌ای** در هریك از **بدا** و **غیبت** و **نسخ** و **وضع ۱۲- شرح مزجی کفایة‌الاصول آخوند خراسانی**

برهردو جلدش وغیراینها . صاحب ترجمه شعر خوب نیز می‌گفته است :

یکی از مزایا و خصوصیّات این‌کتاب این است‌که مؤلّف مبرور ، از خطوط و عکس‌های صاحبان‌ترجمه‌آنچه راکه بدست‌آورده بچاپ‌آنها اقدام‌کرده‌است تاکسانیکه می‌خواهند ترجمه حال دانشمندی را بخوانند با دیدن عکس و خط او بیشتر محظوظ شوند واز ریاض باصفای این‌کتاب‌گلهای رنگارنگ بچینند . آن مرحوم در این راه نیز رنجهای فراوان برده وگنجهای شایانی بدست‌آورده است‌که درنزد اصحاب بصیرت و ارباب‌نظر ارزش بسیار دارد ولی حاجت بگفتار نیست‌که این‌اقدام مفید هم درحدود مساعدت شرائط و وسائل موجودبوده‌است خصوصاًکه مؤلّف مرحوم هنگام نوشتن‌شرح حال بعضی از صاحبان ترجمه به عکس یا خط‌آنان دسترسی نداشته وپس‌از فوت وقت که بآنها برخورده درغیر محلش استدراك نموده است ازآن جمله خطوط و عکس‌های اصحاب ترجمه آتی‌الذکر میباشدکه شرح حال آنان هرکدام در محل خود قبلاً مرقوم شده است چون درج‌کلیشه‌ها درمحل مخصوص‌خود بواسطهٔ فوت فرصت میسّرنبود ناچار بطبع‌آنها درآخرکتاب اقدام خواهد شد .

۱ـ خط شیخ حرّ عاملی متوفی بسال (۱۱۰۴) که ترجمهٔ حالش در جلد اوّل بشمارهٔ (۷۷۳) مندرج است .

۲ـ خط شیخ عبدالصمد جدّ شیخ بهائی‌که شرح حالش درجلد سوم ضمن‌شمارهٔ (۱۴۰) مندرج‌است .

۳ـ خط ملامحمدتقی مجلسی اوّل متوفی بسال (۱۰۷۰) که شرح حال وی بشمارهٔ (۷۲۵) درجلد سوم مندرج است .

۴ـ خط محقق اوّل صاحب شرایع متوفی بسال (۶۷۶)که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۷۴۲) مندرج‌است .

۵ـ خط سبط‌الماردینی متوفی بسال (۹۰۰) که ترجمهٔ حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۳۴۳) مندرج‌است .

۶- خط ملاحسین کاشفی متوفی بسال (۹۱۰) کـه شرح حال وی در جلد سوم بشمارهٔ (۵۳۹) مندرج است .

۷- خط فخرالدین طریحی متوفی بسال (۱۰۸۵)که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۹) مندرج است .

۸- خط شیخ ابراهیم کفعمی متوفی بسال (۹۰۵)که شرح زندگی وی در جلد سوم بشمارهٔ (۵۷۴) مندرج است .

۹- خط فخرالدین علی بن حسین کاشفی متوفی بسال (۹۳۹) کـه شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۱۸) مندرج است .

۱۰- خط شهید ثانی متوفی بسال (۹۶۶) که شرح حالش بشمارهٔ (۷۲۹) جلد دوم مندرجاست .

۱۱- خط رضی استرآبادی متوفی بسال (۶۸۶) کـه شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۱۷۶) مندرجاست .

۱۲- خط غیاثالدین منصور متوفی بسال (۹۴۰) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۲۷۶) مندرج است .

۱۳- خط ملاصالح مازندرانی متوفی بسال (۱۰۸۰)که شرح حالش درجلدسوم بشمارهٔ (۶۷۴) مندرج است .

۱۴- خط قاضی نورالله شوشتری مقتول بسال (۱۰۱۹)که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۸۰۵) مندرج است .

۱۵- خط شیخ محمد بن حسن ابن شهید ثانی معروف به سبطالشهیدکه شرح حالش درجلد سوم ضمن شمارهٔ (۸۰۹) مندرج است .

۱۶- خط میرزا عبدالله بنعیسی بیگافندی متوفیبسال(۱۱۳۰)که شرححالش درجلد اوّل بشمارهٔ (۲۲۰) مندرج است .

۱۷- خط آقا حسین محقق خوانساری متوفی بسال (۱۰۹۸) که شرح حالش

بشمارهٔ (۷۴۶) جلد سوم مندرج‌است .

۱۸- خط علاّمهٔ‌حلّی متوفی بسال(۷۲۶)که شرح‌حالش درجلدسوم‌بشمارهٔ(۱۹۰) مندرج است .

۱۹- خط فخرالمحقّقین محمد ابن علاّمهٔ حلّی متوفی بسال (۷۷۱) که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۳۲۲) مندرج است .

۲۰- خط فیروزآبادی متوفی‌بسال(۸۱۶) صاحب قاموس‌اللّغة وتألیفات دیگر.

۲۱- خط سید عبدالله شُبّر متوفی بسال (۱۲۴۲) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۶۰۱) مندرج است .

۲۲- خط آقا هادی مازندرانی متوفی بسال (۱۱۲۰) کـه شرح حالش بشمارهٔ (۶۷۴) جلد سوم مندرج است .

۲۳- خط سیدعلی‌خان مدنی شیرازی متوفی بسال (۱۱۱۸)که شرح حالش در جلد اوّل ضمن شمارهٔ (۸۴۸) مندرج است .

۲۴- خط شیخ علی سبط‌الشهید متوفی بسال (۱۱۰۳) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۳۴۱) مندرج است .

۲۵- خط ملاشاه مرتضی پدر ملامحسن‌فیض‌که شرح‌حالش ضمن شمارهٔ(۳۷۴) جلد سوم مندرج است .

۲۶- خط شیخ محمد حرفوشی متوفی بسال (۱۰۵۹) که شرح حالش در جلد اوّل بشمارهٔ (۷۷۸) مندرج است .

۲۷- خط ملاجلال دوانی‌که شرح‌حالش درجلد دوم‌بشمارهٔ(۵۸) مندرج‌است .

۲۸ و۲۹- خط سید میرزا جزایری و خط سید نعمت‌الله جزایری .

۳۰- خط ملامحمدباقر محقق سبزواری متوفی بسال (۱۰۹۰)که شرح حالش در جلد سوم بشمارهٔ (۷۴۷) مندرج است .

۳۱- عکس‌شیخ‌محمدسماوی که‌شرح‌حالش‌درجلددوم‌بشمارهٔ(۴۷۵)مندرج‌است.

۳۲ـ عکس میرزا ابوطالب زنجانی متوفی بسال (۱۳۲۹) که شرح حالش در جلد دوم بشمارهٔ (۲۶۸) مندرجاست .

۳۳ـ عکس محیی‌الدین عربی متوفی بسال (۶۳۴)که شرح حالش درجلد سوم بشمارهٔ (۷۵۸) مندرجاست .

ناگفته نماند ، عکسها و خطوط مزبورکه بواسطهٔ فوت فرصت درغیر محل مربوطه استدراك و بشرح فوق در اواخر جلد ششم (چاپ اول) بطبع رسیده بودند در موقع تجدید طبع این‌کتاب نقیصه مرقوم مرتفع شد و هرکدام درمحل خود چاپ‌گردید .

درخاتمه ازدرگاه حضرت احدیت جل جلاله و عم نواله مسئلت‌می‌نمایدکه‌آنمرحوم‌را قرین‌رحمت وغریق آمرزش و مغفرت فرمایاد ؛ روحش را مسرور وقبرش را پراز نورکناد ، با دوستان خود از بزرگان علم و دین محشورگرداناد ، از فیضان شآبیب غفران وکرم دریغ نداراد ، بازار علم ودانش و معرفت ومتاع تقوی وپرهیزکاری وفضیلت‌را رواج دهاد ، نهال ملکات‌فاضله و اخلاق‌کریمه را بارور و سایه‌گسترگرداناد ،کشور ایران را درپناه حمایت وظل‌عنایت‌خود نگهداراد وما را براه راست و صراط مستقیم هدایت فرمایاد .
بمنه وجوده وکرمه و احسانه .

و یرحم‌الله عبداً قـال آمیناً

تبریز- ۱۷ اسفندماه ۱۳۳۳ هجری شمسی

علی‌اصغر مدرس

یب - رموز معموله دراین کتاب را ذیلا تذکر میدهد :

رمز	علامت	نام
ت -	علامت کتاب	روضات الجنّات
تخ -	» کتاب	تذکرة الخواتین
ج -	» جلد	
جش -	» کتاب	رجال نجاشی
جم -	» کتاب	معجم الأدباء
حث -	» کتاب	الحوادث الواقعة
حی -	علامت کتاب	تاریخ حشری
خع -	» کتاب	اخبار العلماء باخبار الحکماء
خل -	» کتاب	خلاصة تذهیب الکمال فی اسماء الرّجال
خه -	» کتاب	خزینة الاصفیاء
خیر -	» کتاب	خیرات حسان
س -	» کتاب	قاموس الأعلام
ص -	» صفحه	-
صد -	» کتاب	مراصد الأطّلاع
صف -	» کتاب	المنصف
صه -	» کتاب	خلاصة الأقوال
ض -	» کتاب	ریاض العارفین
ضع -	» کتاب	ریاض العلماء
ع -	» کتاب	آداب اللّغة العربیّة
عقن -	» کتاب	عقلاء المجانین
عم -	» کتاب	آثار عجم
عن -	» کتاب	اعیان الشیعة
عه -	» کتاب	احسن الودیعة
ف -	» کتاب	فهرست ابن النّدیم
فر -	» کتاب	النّور السافر
فع -	» کتاب	لغات تاریخیه و جغرافیه

فه -	» کتاب	سلافة العصر
ق -	» مطابق	—
قب-	» کتاب	مناقب ابن شهرآشوب
قص -	علامت کتاب	قصص العلماء
قن-	» کتاب	اتقان المقال
کا -	» کتاب	تاریخ ابن خلکان
کش-	» کتاب	رجال کشی
کف-	» کتاب	کشف الظنون
کمن -	» کتاب	الدّرر الکامنة
لر -	» کتاب	لواقح الأنوار
لس -	» کتاب	مجالس المؤمنین
م -	» میلادی	—
مخل-	» کتاب	مرآت الخیال
مر -	» کتاب	مطرح الأنظار
مس -	» کتاب	مستدرك الوسائل
مط -	» کتاب	معجم المطبوعات
مع -	» کتاب	مجمع الفصحاء
مف -	» کتاب	معارف ابن قتیبه
مل -	» کتاب	منهج المقال
ملل -	» کتاب	امل الآمل
من -	» کتاب	منن الرّحمن
مه -	» کتاب	نامهٔ دانشوران
نر -	» کتاب	تذکرهٔ نصرآبادی
نل -	» کتاب	نقد الرجال
نی -	» کتاب	کنی و القاب قمی
ه -	» هجری	—
هب -	» کتاب	هدیة الأحباب
هر-	» کتاب	جواهر الأدب

خداوندا در توفیق بگشا

بقیهٔ

باب سیم

در ترجمهٔ حال مصدرین بلفظ «ابن»

ازطبقات مذکور دراول کتاب

ابن‌شاذان[1]

ابن‌شاذان **احمد بن علی** - ذیلاً ضمن شرح حال پسرش **ابن‌شاذان محمد** مذکوراست .

ابن‌شاذان **فضل** - بن شاذان بن خلیل نیشابوری ، مکنّی به **ابومحمد** ، از مشایخ حدیث و ثقات ومعتمدین محدّثین اواسط قرن‌سیّم‌هجری امامیّه میباشدکه فقیه متکلّم جلیل‌القدر ، ازاصحاب حضرت جواد و امام علی‌النقی و امام حسن‌عسکری ع بود ، بلکه بنوشتهٔ بعضی‌ازحضرت رضا ع نیز روایت‌نموده‌است . جلالت او کالشّمس فی‌رابعة النّهار واضح وآشکار وحاجتی باقامهٔ بیّنه وبرهان‌ندارد . بتألیفات دینی بسیاری موفق شده‌که ازآنجمله است :

۱- اثبات‌الرجعة ۲- اربع‌مسائل‌فی‌الامامة ۳-الاستطاعة ۴- الاعراض‌والجواهر ۵- الایضاح فی‌الردعلی‌سائرالفرق ۶- الحجة فی‌ابطاء القائم ۷- حدوث‌العالم ۸- کتاب الرد علی‌الباطنیة والقرامطه ۹- کتاب‌المتعتین متعة‌الحج و متعة‌النساء ۱۰- مسائل‌البلدان وغیراینهاکه یکصد و هشتادکتاب بدو منسوب دارند . صاحب ترجمه در سال دویست و

۱- **ابن‌شاذان**- در اصطلاح رجالی ، فضل بن شاذان میباشدکه ترجمه حال او فوقاً مذکور میشود .

شصتم هجرت عازم جنان گردید و لفظ «**سر**» هم مادّهٔ تاریخ او است . مشهور علمای رجال آنکه پدرش شاذان نیز که ازاکابر محدّثین میباشد پسر خلیل است و بعضی دیگر، نام پدرش را خلیل گفته و **شاذان** را لقب خلیل می‌دانند و مطلب چندان اهمیتی ندارد و درصورت اقتضا موکول بکتب رجالیّه است .

ابن‌شاذان

محمد - بن احمد بن علی بن حسن (حسین‌خل) بن‌شاذان، کوفی قمی، مکنّی به **ابوالحسن**، از اکابر علماء وفقهاء ومشایخ امامیّه میباشدکه از اساتید ومشایخ ابوالفتح کراجکی (متوفّی بسال ۴۴۹ه ق= **تمط**) ونجاشی (متوفی بسال ۴۵۰ه ق= **تن**) بوده واز تألیفات او است :

۱- **ایضاح دفائن النواصب** درمثالب ۲- **البستان** یا **بستان الکرام** ۳- **مناقب امیر المؤمنین ع** که حاوی صد منقبت ار فضائل آن‌حضرت بوده واز صدوقین نقل اخبارکرده است، شیخ کراجکی نیز همین کتاب را بسال چهارصد و دوازدهم هجرت در محاذی باب مستجار از مسجدالحرام از خود مؤلف‌که استادش میباشد روایت نموده وهمین‌است‌که درالسنه به **مناقب ابن‌شاذان** معروف، تمامی روایات آن ازطریق‌عامّه مأخوذ ودرمستدرك‌الوسائل، همین‌کتاب مناقب را باکتاب ایضاح مذکور یکی دانسته‌است، لکن موافق‌تحقیق‌عمیقی که در ذریعه‌کرده هریکی ازآنها کتابی مستقلّ بوده و موضوع هریکی غیراز دیگری است و شیخ جعفر بن قولویه دایی خود ابن‌شاذان ، یا دایی مادر ویا دایی پدرش‌بوده است (علی‌الخلاف) . اما **احمد بن علی** قاضی‌قمی، پدر محمدکه نیز بابن‌شاذان معروف وکنیه‌اش **ابوالعباس** است ازفقها ومشایخ امامیّه و مؤلف‌کتاب **الامالی** و **زادالمسافر** بوده ونجاشی هم بواسطهٔ پسرش محمد مذکور از او روایت می‌کند . سال وفات هیچیك از پدر و پسر بدست نیامد ، لکن از رجال اوائل قرن پنجم بوده‌اند .

(ذریعه وص ۵۷۰ ت و ۵۰۰ مس و۶۸ هب وکتب رجالیه)

ابن‌الشاذکونی سلیمان بن داود منقری بعنوان **شاذکونی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌الشاطر

انصاری دمشقی فلکی ، ازمنجّمین و ریاضیّین قرن‌هشتم‌هجرت میباشد ، زیجی تألیف‌کرده‌که به **زیج‌ابن‌الشاطر** معروف ومحل

توجه اکابر فن است ، چند نسخه از آن در برلین و پاریس و اکسفورد و بعضی از تألیفات نجومی و ریاضی و جغرافیائی او نیز درکتابخانهٔ خدیویّهٔ مصر موجود میباشد . درسال هفتصد و هفتاد و هفتم هجرت درگذشت و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن‌شاکر **محمد** - بن شاکر بن احمد بن عبدالرحمن بن شاکر بن هارون بن‌شاکر حلبی دارانی دمشقی، ملقّب به **صلاح‌الدین وفخرالدین،** معروف به **کتبی و ابن‌شاکر،** مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مورّخین قرن هشتم هجرت میباشد که شخصی بامروّت، درفنّ خود متفرّد ، در بدایت حال فقیر و بی‌چیز بود بتجارت کتاب اشتغال یافته و بثروت بسیاری نایل‌گردید واز تألیفات او است :

۱- **روضةالازهار و حديقةالاشعار** ۲- **عيون التواريخ** که تراجم احوال اکابر را تا سال هفتصد و شصتم هجرت نگارش داده و بعضی از جزوه‌های آن در پاریس وکتابخانهٔ واتیکان روم موجود است ۳- **فوات‌الوفيات** که ذیل و متمم وفیات‌الاعیان ابن‌خلّکان وحاوی‌شرح حال پانصد و هفتاد ودو نفر از اکابر بوده و درقاهره چاپ شده است . وی بسال هفتصد و شصت و چهارم هجری قمری درهفتاد ونه سالگی درگذشت .

(ص۴۵۱ ج ۳کمن و ۱۵۴۷ مط)

ابن‌الشاه **علی** - بن محمد بن شاه ظاهری ، از اولاد شاه بن میکال ، کنیه‌اش **ابوالقاسم،** از ادبای پاك فطرت و نیك محضر بوده واز تألیفات او است :

۱- **اخبارالغلمان** ۲- **اخبارالنساء** ۳- **الخبزوالزيتون** وغیراینها.زمان‌زندگانی وی بدست نیامد لکن پیش از ابن‌الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) بوده است .

(ص ۲۱۸ف)

ابن‌شاهويه **محمد** - بن احمد بن علی بن‌شاهویهٔ فقیه قاضی شافعی، مکنّی به **ابوبکر،** مدتی در بلاد فارس قضاوت نموده و اخیراً بموطن اصلی خود نیشابور برگشت و بنقل احادیث پرداخت وهم درآنجا بسال سیصد و شصت

و دویم هجرت درگذشت . (ص ۳۵ ج۲کا)

ابن‌شاهین

خلیل - بن شاهین **ظاهری** ، ملقّب به **عرس‌الدین** معروف به **ابن شاهین** ، ازافاضل قرن‌نهم‌هجری‌میباشدکه پدرش‌ازممالیك سلطان ملك ظاهر سیف‌الدین بوده است ، پس ازآنکه خلیل بسنّ رشد رسید نظارت ضرّابخانهٔ مصر بدو موکول و اخیراً امیرالحاج شد واز تألیفات او است :

۱- **الاشارات فی‌علم‌العبارات** یعنی تعبیر رؤیاکه درمصر درحاشیهٔ تعطیرالانام‌شیخ‌عبده الغنی نابلسی چاپ شده است ۲- **زبدة کشف الممالك فی‌بیان الطرق والمسالك**که ملخص کتاب‌کشف‌الممالك نام خودش بوده ودرپاریس چاپ شده‌است ۳- **کشف‌الممالك**که مذکور شد . صاحب ترجمه درسال هشتصد و هفتاد و دویم یا نود و سیّم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۱۳۳ مط)

ابن‌شباس

عنوان‌مشهوری شخصی‌است‌که درحدودچهارصد وپنجاهم‌هجرت دربصره و نواحی‌آن دعوی الوهیّت میکرده است .

(ص ۶۳۸ ج ۱ س)

ابن‌شبرمة

در اصطلاح رجالی عبدالله بن شبرمة بن طفیل قاضی، یا عبدالله ابن‌شبرمة بن غیلان مداینی بوده وکنیهٔ اوّلی ابوشبرمه است نه ابن‌شبرمة و تحقیق مراتب موکول بکتب رجالیّه میباشد .

ابن‌شبل

حسین بن عبدالله - یا حسین بن محمد بن عبدالله بن یوسف بن شبل بغدادی ، مکنّی به **ابوعلی** ، معروف به **ابن‌شبل** ، (یا نام او بنوشتهٔ کشف‌الظّنون برخلاف مشهور محمد بن حسین است) بهرحال ادیبی است طبیب حاذق ، متکلّم متبحّر، حکیم‌فیلاسوف متمهّر، درانواع علوم الهیّات وطبیعیّات بصیر، در هردو قسمت علمی و عملی طبّ خبیر. در زمان خلافت قادر بالله وقائم‌بامرالله بیست و پنجمین و ششمین خلیفهٔ عباسی (۳۸۱_۴۶۷ه ق = **شفا - تسز**) در بغداد فنون طب و حکمت را تکمیل نمود.ودراندك زمانی مرجع استفادهٔ اکابر شد، در ادبیّات و فنون شعری نیز ماهر واز شعرای طراز اوّل معدود ودیوان مرتبی داشته‌است . ازقصائد

حکیمانهٔ او **قصیدهٔ رائیه** ایست مشهور که علاوه برشهادت اطلاعات متنوعهٔ واسعه و تفطن او بدقائق حکمت وفلسفه ، دراثبات تمهّر شعری وی نیز برهانی قاطع میباشد اگرچه ظاهراً خالی از اعتراض بخلقتهم نیست .

بربك ايها الفلك المدار	اقصد ذاالمسير ام اضطرار
مدارك قل لنا فی‌ای شیئی	ففی افها منا منك انتهار
وعندك ترفع الارواح امهل	مع الاجساد يدركها البوار
فطوق فی المجرة ام لال	هلالك ام يد فيها سوار
وترصيع نجومك ام حباب	تألف بينها اللجج الغزار
و دنيا كلما وضعت جنينا	عراه من نوائبها طوار
و نخرج كارهين كما دخلنا	خروج الضب اخرجه الوجار
اذا التكوير غال الشمس عنا	و غال كواكب الليل انتثار
و بدلنا بهذی الارض ارضا	و طرح بالسماوات انفطار
و اذهلت المراضع عن بنيها	بحيرتها و عطلت العشار
و سيرت الجبال فكن كثبا	مهيلات و سجرت البحار
فاين ثبات ذی الالباب منا	واين مع الرجوم لنا اصطبار
فما ذا الامتنان علی وجود	لغير الموجدين به الخيار
وكان وجودنا خيرا لو انا	نخير قبله او نستشار
اهذا الداء ليس له دواء	وهذا الكسر ليس له انجبار
تحير فيه كل دقيق فهم	وليس لعمق جرحهم انسبار

تاآخر قصیده‌که مجموع آن موافق معجم‌الادبا چهل و نه بیت میباشد و بعضی این قصیده را باشتباهی‌که از وحدت اسم وکنیه ناشی شده باب‌سینای سابق‌الذکر منسوب دارند لکن در معجم‌الادبا و نامهٔ دانشوران باستناد کلمات بعضی از متتبّعین اهل‌فن، باب‌شبل صاحب ترجمه نسبت داده‌اند و نیز از اشعار ابن‌شبل است :

احفظ لسانك لاتبح بثلثة	سن ومال ما استطعت و مذهب
فعلی الثلاثة تبتلی بثلثة	بمكفر و بحاسد و مكذب

يعنی البخيل بجمع المال مدته	و للحوادث والايام ما يدع
كدودة القز ما تبنيه تهدمها	وغيرها بالذی تبنيه ينتفع

ابن‌شبل با آن همه مهارت و حذاقتی‌که در تمامی فنون طبّی داشته از مباشرت معالجه و طبابت اجتناب میورزید ، در انزوا و تدریس کتب حکمت امرار حیات می‌نمود ، تا بسال چهارصد وهفتاد و سیم یا چهارم یا پنجم هجرت در بغداد درگذشت ودر باب الحرب مدفون‌گردید .

(کف وص ۴۹۲ ج ۲ مه و ۶۷ ج ۱ مر و ۲۳ ج ۱۰ جم و ۶۳۸ ج ۱ س)

ابن‌شبه (بروزن مکّه) **عمر بن شبة بن عبیده** - فقیه ادیب مورّخ عامی، مکنّی به **ابوزید**، در اخبار و سیر باخبر، در هریك از **امراء مدینه و مکه و دربصره وکوفه و طبقات شعرا** وغیرها کتابی تألیف داده و بسال دویست و شصت و دویم هجری قمری در نود سالگی در سامره درگذشت .

(ص ۶۰ ج ۱۶ جم)

ابن‌شبیب **ریان بن شبیب** - دایی معتصم عباسی ، ازمشاهیر وثقات محدّثین امامیّه ، روایاتی‌که در فضیلت زیارت حضرت حسین ع و اجر گریه بران حضرت ، از حضرت رضا ع نموده مشهور ، بلکه از حصرت صادق ع نیز روایتی کرده و عهد سعادت حضرت باقر ع را نیز درك کرده است .

(کتب رجالیه)

ابن‌الشبیه **علی** - بن عبدالله علوی حسینی ، مکنّی بـه **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الشبیه**، از مشاهیر محدّثین ، از مشایخ خطیب بغدادی و صدوق ، متدیّن و صحیح‌الاعتقاد بوده وبا دسترنج خود امرار معاشرت می‌نمود و بفقرا مواسات میکرد . از حضرت رسالت ص روایت‌کرده‌که درحق امام حسن مجتبی فرمود: **اَللّٰهُمَّ اِنّی اُحِبُّهُ وَ اُحِبُّ مَنْ یُحِبُّهُ** . در رجب چهارصد وچهل ویکم‌هجرت‌درهشتاد ویك سالگی وفات‌نمود .

(ص۹ ج۱۲ تاریخ بغداد)

ابن‌الشجری **هبةالله** - بن‌علی شجری بن محمد بن حمزة، حسنی یا حسینی بغدادی، مکنّی‌به **ابوالسعادات** ، معروف‌به **ابن‌الشجری**، موصوف

به **شریف**، از اکابر علما ومشایخ امامیّه ، نقیب طالبیّین، محدّث نحوی لغوی ، ازشرفا و مشاهیر ادبای بغداد ، درحدیث ونحو و لغت وفنون ادب و اشعار و وقایع‌عرب وحید عصر خود و دارای یدی طولی بود . اقوال‌او محل‌توجه اکابر وفحول، درمغنی‌ابن‌هشام و دیگرکتب علوم عربیّه و ادبیّه منقول ، نسب شریف او با دوازده یا پانزده واسطه بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول ، ازتلامذهٔخطیب‌تبریزی سابق‌الذکر و ابن‌طباطبا ابوالمعمرآتی‌الذکر و بعضی ازاکابر دیگر، از اساتید ومشایخ ابن‌الانباری‌عبدالرحمن سابق‌الذکر و قطب راوندی و ابن‌شهرآشوب مازندرانی و نظائر ایشان بود . زمخشری در اثنای سفر حج در بغداد بدیدن وی رفت ، کلمات ملاطفت‌آمیز بین ایشان جریان یافت ، من‌جمله ابن‌الشجری این شعر متنبی را فرو خواند :

واستکثر الاخبار قبل لقائه   فلما التقینا صغرالخبر الخبر

پس این دوبیت راکه به محمد بن هانی اندلسی منسوب است انشا نمود :

کانت مسائلة الرکبان تخبرنا   عن جعفر بن فلاح احسن الخبر

ثم التقینا فلا والله ما سمعت   اذنی باحسن مما قد رأی بصری

زمخشری‌هم‌گفت روایت‌است‌که حضرت رسالت ص به زید خیل فرمود : **یا زید ما وصف لی‌احد فی‌الجاهلیة فرأیته فی‌الاسلام الا رأیته دون ما وصف لی ـ غیرك** . ازتألیفات‌طریفه ابن‌الشجری است :

۱ـ **الامالی**که بحری است پرلالی ، فوائد ادبیهٔ بسیاری را حاوی ، در هشتاد و چهار مجلس املایش‌کرده ، درحیدرآباد هند چاپ ونسخهٔ‌اصلی‌آن بخط خود مؤلف درکتابخانهٔ‌خدیویهٔ مصر موجود است . معاصرش ابن‌الخشاب بعضی مواضع‌آنرا ردکرد پس‌ابن‌الشجری‌کتاب دیگری دربیان اغلاط و اشتباهات وی تألیف داده وبه **انتصار** موسومش داشت‌که با صغر حجم‌کثیرالفائده است ۲ـ **الانتصار**که مذکور شد ۳ـ **الحماسة**که‌کتابی است عجیب ودرحیدرآباد چاپ‌شده‌است ۴ـ **شرح تصریف ملوکی ابن‌جنی ۵ـ شرح لمع‌ابن‌جنی ۶ـ ما اتفق لفظه و اختلف معناه** .

ابن‌الشجری گفتن هبة‌الله صاحب ترجمه برای‌آن است‌که پدر یا جدّ او بجهت انتساب به دیهی شجره نام از اعمال مدینه (که مسجد شجره هم بدان منسوب است) به شجری معروف بوده‌است‌که در ذریعه اورا هبة‌الله بن علی شجری ودرکشف‌الظّنون

هبةالله بن علی بن شجری نوشته‌اند ، یا شجری گفتن پدر و جدّ او بجهت آن است‌که درآن‌بلد جز درخانهٔ او درختی نبوده‌است . اما نسب‌او چنانکه مذکور شد سیّدحسنی بوده و فقط درچند جا در ذریعه حسینی نوشته و ظاهراً اشتباه چاپخانه است چنانکه در ردیف علمای عامّه نوشتن اوکه در روضات میباشد اشتباه است والاّ امامی بودن او محل تردید نیست . **وفات ابن‌الشجری** بسال پانصد و چهل و دویم هجری قمری درنود و دو سالگی در بغداد وقوع یافته و درخانهٔ خود از محلّهٔ کرخ‌بغداد مدفون شد .

(ذریعه وکف وص ۷۵۷ ج ۱ مه و ۷۷۰ ت و ۲۸۲ ج ۱۹ جم و ۴۹۰ مس و ۳۱۷ ج ۲ کا و ۶۸ هب و ۷۲۱ ج ۱ س و ۴۲ صف وغیره)

ابن‌الشحنة **ابراهیم** - رجوع به **ابن‌الشحنة احمد** ذیل نمایند .

ابن‌الشحنة **احمد** - بن محمد بن محمد بن شحنه ، مکنّی به **ابوالولید،** ملقّب به **لسان‌الدین ،** معروف به **ابن‌الشحنة ،** از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه در حلب قاضی‌القضاةآن فرقه، خطیب‌جامع اموی ومردی‌صالح متدیّن خاشع خاضع بود . درهمان ایّام قضاوت،کتابی بنام **لسان‌الحکام فی‌معرفةالاحکام** تألیف داده‌که دراسکندریّه چاپ شده‌است ودرسال هشتصد وهشتاد ودویم هجرت درگذشت . نام اورا درکشف‌الظنون **ابراهیم** نوشته است . (کف وص ۱۳۵ مط)

ابن‌الشحنة **عبدالبر**- درذیل ، بابن‌الشحنة محمد بن‌محب‌الدین‌رجوع‌شود.

ابن‌الشحنة **عمر بن محمد** - بن علی‌بن ابی‌نصر موصلی، مکنّی‌به **ابوحفص،** ملقّب به **مهذب،** از مشاهیر شعرای عهد سلطان صلاح‌الدین ایّوبی (۵۶۷ـ۵۸۹ه‍ ق = **ثسز - ثفط**) بوده واز اشعار او قصیدهٔ قافیه‌ایست‌که درمدح سلطان مذکور سروده و حاوی یکصد و بیست وسه بیت بوده واز ابیات‌آن است :

و انی امرؤ احببتکـم لمکارم	**سمعت بهـا والاذن کالعین تعشق**
و قالت لی‌الامال ان کنت لاحقا	**بابنـاء ایوب فـانت المـوفق**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص۵۸۹ ج۲کا ضمن یوسف بن ایوب)

ابن‌الشحنة **محمد** - بن‌محب‌الدین بن‌محمد بن‌محمد، معروف‌به **ابن‌الشحنة،** ملقّب به **عبدالبر،** ازاکابرعلمای‌حنفیّهٔ‌حلب میباشدکه ازتلامذهٔ تقی‌الدین شمنی سابق‌الذکر بوده وازتألیفات‌او است : **الذخائرالإشرفیة فی‌الالغازالحنفیة، زهرالروض‌فی‌مسئلةالحوض** . نام‌او نیزمابین‌محمد وعبدالبرّ مردّدبوده ودویمی‌اقرب‌بصحت میباشد وکسانی هم‌که محمد نوشته‌اند عبدالبرّ را لقب وی دانند . وی‌بسال‌نهصد وبیست ویکم‌هجرت درهفتاد ویك‌سالگی درگذشت . (کف وغیره)

ابن‌الشحنة **محمد** - بن محمد بن محمد بن محمود بن غازی (شحنه خل) ابن‌ایّوب بن شحنه محمود ثقفی ، حنفیّ‌المذهب ، حلبیّ الموطن ، مکنّی به **ابوالفضل،** ملقّب به **محب‌الدین،** معروف به **ابن‌الشحنة ،** عالم فاضل بارع ، از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه در بعضی از ادوار زندگانی خود **شیخ‌الاسلام** و چندی‌هم قاضی‌القضاة‌بود ، درنظم ونثر یدی طوٗلی‌داشت وکتاب **الدر المنتخب فی‌تاریخ مملکة حلب** که در وین و قاهره چاپ شده وهم‌چنین **نزهةالنواظر** که ذیلاً ضمن شرح‌حال پدرش مذکور میشود تألیف او است . وی بسال هشتصد و نودم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درگذشت . (ص ۱۳۴ مط وغیره)

ابن‌الشحنة **محمد** - بن محمد بن محمود بن غازی (شحنه خل) حلبی‌حنفی، مکنّی به **ابوالولید ،** ملقّب به **زین‌الدین و محب‌الدین،** پدر ابن‌الشحنه فوق و معروف به **ابن‌الشحنة ،** از اکابر علمای حنفیّه میباشدکه سنّت نبویّه و اهل سنّت را بسیار دوست میداشت ، خطّش خوب ، درشعر هم متوسط ، در حلب **قاضی‌القضاة** بوده و درشام نیز قضاوت نموده است . از تألیفات او است :

۱- **الفیه** مشتمل برده علم دربحر رجز ۲- **روض** (روضة خل) **المناظر فی‌علم** (اخبار خل) **الاوائل والاواخر** که از تواریخ مشهوره میباشد وتمامی وقایع عالم را ازبدو خلقت تا سال هشتصد و ششم هجرت بطور اجمال تدوین کرده است ودر وقایع سال هشتصد و سیّم هجرت بعضی از جریانات و سئوال و جوابی راکه مابین او و امیر تیمور لنگ در

موقع تسخیر حلب وقوع یافته نگارش داده‌که درحاشیهٔ کامل ابن‌اثیر چاپ شده است . بعد از او پسر مذکور او محمد بن محمد هم‌کتاب نزهةالنواظر فی‌روض المناظر راکه تاریخی است مبسوط و بمثابهٔ شرح کتاب روض‌المناظر پدرش میباشد تألیف داده است ۳- **السیرة النبویه** وغیراینهاکه درفقه و اصول و تفسیر نیز تألیفی داشته و بسال هشتصد و پانزدهم یا هفدهم هجری قمری درشصت و شش یا هشت سالگی درگذشت .

(کف وص ۱۳۶ مط وغیره)

ابن‌الشخباء

حسن - بن عبدالصمد در باب اوّل (القاب) بعنوان **عسقلانی** مذکور است .

ابن‌شداد

یوسف- بن رافع بن‌تمیم بن عتبة بن محمد بن‌عتاب، فقیه‌شافعی اسدی ، موصلیّ الولادة ، حلبیّ‌الاقامة والمدفن ، ملقّب به **بهاءالدین**که بجهت انتساب به شدّاد نامی ازاجداد مادری خود به **ابن‌شداد** معروف‌است نخست به **ابوالعز** یا **ابوالعزیز** مکنّی بود، اخیراً خودش به **ابوالمحاسن** تبدیل داد، از اکابر علمای شافعیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه در حال کودکی او پدرش فوت کرد ، بهمین جهت نزد اخوال خودکه از بنی‌شداد بوده‌اند بزرگ شده وبه **ابن‌شداد** شهرت یافت . درهمان سنّ‌کودکی قرآن‌مجید را حفظ‌کرده وقرائات سبعه را از ابوبکر یحیی بن سعدون قرطبی فراگرفت ، فقه و حدیث و تفسیر را هم از اکابر وقت تکمیل نمود، در عهد ملك ناصر صلاح‌الدین ایّوبی و پسرش ملك عزیز عمادالدین بقضاوت حلب منصوب‌گردید ، عاقبت درآنجا مقیم ویك دارالحدیث در همانجا تأسیس‌کرده و تاآخر عمر درآنجا مشغول تدریس‌بود ، مدارس ومؤسسات‌علمیّهٔ خیریّه بسیاری تعمیر نمود، موافق آیین‌شافعی فتوی میداد . دراواخر بناچار منزوی و بعلت‌کثرت سنّ،آثارخرافت در وی ظاهر و بسیار ضعیف و ناتوان شد ، قدرت قیام و قعود ودیگر حرکات ضروریّه را نداشت ، واردین را نشناخته و این شعر را می‌خوانده است :

من یتمنی‌العمر فلیدرع — صبرا علی فقد احبائه

ومـــن یعمر یـــرفی نفسه مـــا یتمنـــاه لاعـــدائـــه

ابن‌شداد روز چهارشنبه چهاردهم ماه صفر ششصد و سی و یکم یا دویم یا سیّم هجری قمری درنود وسه سالگی درحلب بلاوارث وفات‌یافت و سرای او بحسب وصیّت‌خودش خانقاه صوفیّه گردید . ازتألیفات او است :

۱- **دلائل الاحکام من احادیث النبی علیه‌السلام** که احادیث فقهیه است ۲- **سیرة صلاح‌الدین بن ایوب** که به **سیرهٔ صلاحیه** معروف و درمصر وغیره با ترجمهٔ لاتینی‌آن چاپ‌شده است ۳- **ملجأ الحکام عند التباس الاحکام** ۴- **الموجز الباهر** در فقه شافعی ۵- **النوادر السلطانیة والمحاسن الیوسفیه** که در لیدن با ترجمهٔ لاتینی چاپ شده وظاهر بعضی‌آنکه این‌کتاب نوادر همان‌کتاب سیرهٔ مذکور است .

(ص ۱۸۲ ج ۲ مه و ۵۲۶ ج ۲ کا و ۱۴۱۱ ج ۲ س وغیره)

ابن‌شدقم

حسن - بن‌علی بن‌شدقم ، مدنی حسینی، مؤلف‌کتاب **زهرالریاض وزلال‌الحیاض** که مجلسی این کتاب را بدو نسبت داده وگوید : ظاهراً مؤلف‌آن از امامیّه بوده وکتاب مذکور نیز تاریخی است خوب وباخبار بسیاری مشتمل میباشد و زمان او و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(سطر ۱۵ ص ۱۷۷ ت)

ابن‌الشرابی

احمد - بن علی بن محمد رمانی ، نحوی، مکنّی‌به **ابوعبدالله،** از ادبای قرن پنجم هجرت و از تلامذهٔ عبدالوهاب بن حسن کلابی میباشدکه در چهارصد و پانزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۲۷۰ ج ۳ جم وسطر ۸ ص ۵۷۳ وسطر ۶ ص ۴۸۱ ت)

ابن‌شرارة

ماول - طبیب نصرانی حلبی ، مکنّی به **ابوالخیر،** نزد اکابر و حکام حلب مقرّب ، ندیم وطبیب مخصوص ایشان، بلکه‌بواسطهٔ تفوّقی‌که درحسن خط و علم ترسّل داشته ترقیم و تنظیم مکاتبات و فرامین دولتی نیز بدو مفوض بود . عاقبت بجهت عدم قبول دعوت اسلامی ، زخمی‌کاری از دست رضوان والی حلب خورد ، ناچار بشهر صور رفت و چند سالی با حال انزوا درآنجا بمعالجه

پرداخت تادر چهارصدو نودم هجرت در گذشت. کتاب **آداب الخط** و **تاریخ اطباء معاصر** و **تاریخ حلب** و **فریدة الحکمة درعلم بدیع** از آثار قلمی او است .

(ص ۶۸ ج ۱ مر)

ابن شرام

احمد - بن محمد بن احمد بن سلمة بـن شرّام (بروزن بقّال) غسانی نحوی ، مکنّی بـه **ابوبکر**، از مشاهیر نحویّین شـام میباشدکه از تلامذهٔ ابوالقاسم زجاجی و دیگر اکابر وقت بود و خط خوبی هم داشته و صحیح الکتابة بود و درسال سیصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشت .

(اطلاعات متفرقه)

ابن شرشیر

عبدالله - بن محمد، شاعر انباری، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن شرشیر**، موصوف و ملقّب بـه **ناشی اکبر** نحـوی عروضی منطقی معتزلی شاعر، از اکابر شعرای نامی اواخر قرن سیّم هجرت میباشدکه درردیف بحتری و ابن الرومی معدود و ازکثرت فطانت اساس علـل نحویّه را منتقض داشتـه و شبهاتی بقواعد منطقیّه وعروضیّه وارد آورد و بذکر مثالهائی غیراز مثالهای خلیل بن احمد پرداخت ، اقوال وقواعدی اختراع کردکه درهمهٔ آنها مخالف صریح عروضیّین و منطقیّین و دیگر طبقات علمیّه بود، بهمین جهت موهون و درانظار عامّه بغایت منفور شد بالاخره تاب اقامت در بغداد را نیـاورده و بمصر رفت ، تا آخر عمر درآنجا امرار حیات نمود ویك قصیده چهار هزار بیتی درفنون علم ، بیك روی ویك قافیه انشاکرد .
از اشعار او استکه دربارهٔ جاریهٔ مغنیه سروده است :

فدیتك لـو انهم انصفوك	**لردوا النواظر عن ناظریك**
تردین اعیننا عن سواك	**وهل تنظرالعین الا الیك**
وهم جعلوك رقیبـا علینا	**فمن ذایکون رقیبا علیك**
الم ینظرو او یحهم مایرو—	**—ن من وحی حسنك فی وجنتیك**

درسال دویست و نود و سیّم هجرت در مصر درگذشت .

(ص ۲۸۵ ج ۱ کا وغیره)

ابن‌شرف
محمد بن سعید - یا محمد بن ابی‌سعید محمد بن‌احمد بن‌شرف اندلسی قیروانی ، اشبیلیّ الولادة والنشاة ، **ابن‌شرف** الشّهرة ، **ابوالفضل و ابوعبدالله** الکنیة ، از اعـاظم ادبا و شعرای اندلس میباشدکـه کاتب شاعر نحوی ، در اکثر علوم متداوله خبیر، در اصول نظم و نثر بصیر، بلکه درکثرت ملاحت ومقبول طباع بودن،کلمات ضرب‌المثل و اقوال حکیمانه و اشعارطریفه‌اش بسیار است . انتقاداتی برمعظم شعرای زمان جاهلیّت و اوائل اسلام داشت، بسیاری از اقوال ایشان را موهون می‌دانست و بعضی دیگر راکه قابل مدح بوده می‌شود . نحو را ازمحمد بن جعفر قزاز و علوم دیگر را از اساتید دیگر وقت اخذ کرده واز اشعار او است :

سقی‌الله ارضا انبتت عودك‌اللذی	**زکت منه اغصان و طابت مغارس**
تغنی علیها الطیر وهی رطیبـة	**وغنت علیها الناس والعود یابس**

لك مجلس‌کملت دواعی لهونـا	**فیـه و لکـن تحت ذاك حدیث**
غنی الـذباب فظل یز مرحوله	**فیه البعوض ویـرقص البرغوث**

ازآثار قلمی او است :

۱- **ابکار الافکار** در ادبیات ۲- **سرالبر** ۳- **نحج‌النصح**که ارجوزه‌است ودرسال چهارصد و شصتم هجرت درگذشت . (کف‌وص۳۷ج۹۱جم‌و۶۳۸و۷۵۱ج۱س)

ابن‌شرفشاه
حسن - بن محمد بن شرفشاه ، سید جلیل‌القدر علوی حسینی ، استرآبادیّ البلدة ، **ابومحمد** یا **ابوالفضائل** الکنیة ، رکن‌الدین اللّقب ، بیشتر به **سیدرکن‌الدین** ملقّب ، از اکابر و اعیان علمای اوائل قرن‌هشتم‌هجرت میباشدکه جامع علوم عقلیّـه و نقلیّه بلکه در هردو رشتـه ، موصوف به علاّمه و کانون ذکاوت و فطانت بود . در بدایت حال از موطن خود بمراغه رفت ، نزد خواجـه نصیر طوسی بکسب علوم متنوعه پرداخت تا ازخواصّ تلامذهٔ وی شد و بدیگران تقدّم‌یافت، رئیس اصحابش‌گردید و نزد ملوك تاتاری نیز تقرّب داشت . هنگام مسافرت خواجه او نیز ملازم رکاب بود ، تا بعد از وفات خواجه بموصل رفت و درآنجا اقامت گزید ، در

مدرسهٔ نوریّه تدریس می‌کرد، بالخصوص حکمت را بسیارخوب میگفت و نظارت اوقاف مدرسه نیز بدو مفوّض گردیده بود واز تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ تجریدخواجه ۲- شرح‌شافیهٔ ابن‌حاجب ۳- شرح قواعدالعقائدخواجه ۴- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب که سه شرح صغیر و کبیر و وسیط برآن نوشته است ،کبیرش موسوم به **بسیط** بوده و وسیط هم نامش **وافیه** ومتداول‌است **۵- شرح مختصر الاصول ابن‌حاجب ۶- شرح مطالع ۷- منهج الشیعة فی‌فضائل وصی خاتم‌الشریعة** که بنام سلطان‌اویس‌بهادرخان‌تألیفش کرده و بسال هفتصد و پانزدهم یا هفدهم یا هیجدهم هجری قمری وفات یافت . ظاهر بغیةالوعاة سیوطی‌آنکه وفاتش درموصل واقع شد و صریح بعضی دیگرآنکه در تبریز وقوع‌یافته‌است، تشیّع و تسنّن او نیز محل‌تردید میباشد چنانچه صریح ذریعه وتمایل روضات مبنی‌بر تشیّع بوده ولی بعضی دیگر بشافعی بودنش تصریح کرده‌اند .

(کف و ذریعه وص ۲۲۳ ت وغیره)

ابن‌شرقاوی **احمدبن‌شرقاوی-** مالکیّ‌المذهب،خلوتیّ‌المشرب، **ابن شرقاوی** الشّهرة ، خلفیّ‌البلدة ،که بشهری خلیفه نام ازبلاد صعید مصر منسوب واز فضلای قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه در هزار و سیصد و شانزدهم هجری درشصت و شش سالگی درگذشته واز تألیفات او است :

۱- تشطیر بردةالبوصیری ۲- نصیحةالذاکرین‌وارغام‌المکابرین ۳- الموردالرحمانی و هرسه درقاهره چاپ شده است . (ص ۳۷۲ مط)

ابن‌شریح **محمد -** بن شریح بن احمد ، رعینی اشبیلی قاری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌شریح** ، از قرّاء قرن پنجم هجرت میباشد وکتاب **الکافی فی‌القرائات‌السبع** که درمکّه چاپ‌شده از او است ودرسال‌چهارصد و هفتاد و ششم هجرت درگذشت . (کف وغیره)

ابن‌شعبه **حسن -** بن علی بن حسین بن شعبه ، حرانی یا حلبی ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌شعبه** ، از قدمای علمای امامیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکه عالمی است عامل فقیه فاضل محدّث جلیل‌القدر متبحّر، از

مشایخ شیخ مفید (متوفی بسال ۴۱۳ه ق = **تیج**) و معاصرین شیخ صدوق (متوفی بسال ۳۸۱ه ق = **شفا**) بوده وازشیخ‌جلیل‌ابوعلی محمدبن‌همام (متوفی بسال ۴۳۶ه ق = **تلو**) روایت‌کرده است واز تألیفات او است :

۱- **تحف‌العقول فی‌ماجاء من‌الحکم والمواعظ عن‌آل‌الرسول ص** که درایران چاپ ومحل اعتماد امامیّه میباشد . شیخ مرتضی انصاری هم در اوّل‌کتاب مکاسب‌خودحدیث مبسوطی راکه اساس بسیاری از احکام معاملات است از همین‌کتاب تحف‌العقول روایت کرده‌است ۲- **التمحیص** دراخباراِبتلای مؤمن‌که بنقل معتمد، شیخ‌ابراهیم قطیفی وشیخ حرّ عاملی وصاحب ریاض‌العلما این‌کتاب‌را هم بابن‌شعبه‌نسبت‌داده‌اند وبعضی‌دیگرآنرا بمحمدٰ بن همام مذکور نسبت داده‌انـد و بسط و تحقیق مطلب درصورت اقتضا موکول بکتب مربوطه است و سال وفات ابن‌شعبه بدست نیامد .

(ذریعه و رجال وص ۶۹ هب و ۱۷۷ ت)

ابن‌شقیر

احمد - بن حسین بن عباس بن فرج بن شقیر، بغدادی نحوی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف بـه **ابن‌شقیر**، از نحویّین اوائل قرن چهارم هجرت (غیبت صغری) میباشد و ازتألیفات او است :

۱- **المذکر والمؤنث** ۲- **المقصور والممدود** وغیرآنها و درسال سیصد و هفدهم هجرت درگذشت . (ص۱۱ ج۳جم)

ابن‌شق‌اللیل

محمد بن ابراهیم - انصاری اندلسی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از مشاهیرعلما وادبای‌اندلس ومؤلف **براهین‌الصلحا وکتاب‌الکرامات** بوده و بسال چهارصد و پنجاه وپنجم هجرت درگذشت . (ص۷۳۶ ج۱س)

ابن‌شکله

ابراهیم بن مهدی - مکنّی بـه **ابواسحق** ، برادر هارون‌الرشیـد عباسی ، در ادبیّات و موسیقی و سرود و خوانـندگی بی‌نظیر و رند مشرب ، سخی و فصیح و شاعر ماهر مجلس‌آراء بود، درمیان اولاد خلفا نظیری در در فصاحت و لطافت شعر نداشت . پس‌ازآنکه مأمون بسال دویست و یکم هجرت در

خراسان حضرت رضا ع را ولیعهدنموده ولباس سیاه رسمیِ آل‌عباس را بلباس سبز تبدیل داد مردم دلگیر شدند ، در اوّل محرم دویست و دویم بخلافت ابراهیم بیعت کرده و مأمون را خلع نمودند ، ابراهیم نیزدرحدود دوسال خلافت کرد، همینکه مأمون‌عزیمت بغداد داده ودرخلافت خود مستقرّ گردید تمامی مردم منصرف و خود ابراهیم نیزتقریباً تا نه سال دیگر متواری و مختفی بود تا بسال دویست و دهم هجرت در لباس زنانگی دستگیر شد ، بحضور مأمون جلب و مورد عفوگردید ، در رمضان دویست و بیست و چهارم در شصت و دو سالگی در سامره درگذشت . نوادر و قضایای غریبه بدو منسوب میباشد و از اشعارش بدست نیامد . **شکله** که نام مادر ابراهیم است کنیزکی بوده سیاه رنگ عظیم‌الجثّه و بهمین جهت اورا تنین (اژدها) میگفته‌اند و بدینجهت ابراهیم ، سیاه‌چرده بوده است . (ص ۷ ج ۱ کا و ۳۱۹ ج ۱ تی و ۵۵۲ ج ۱ س)

ابن‌شلمغانی **محمد** - بن علی همان است‌که بعنوان **شلمغانی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌شمون دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی **محمد بن‌حسن بن شمون** است .

ابن‌شمیل **نضر** - بن شمیل بن خرشة بن یزید ، بصریّ‌الاصل والولادة ، مرویّ‌النشأة والاقامة ، **ابوالحسن** الکنیة، تمیمی‌مازنیّ‌القبیلة، ادیبی است نحوی لغوی فقیه محدّث ، از مشاهیر ادباکه از خلیل بن احمد عروضی و دیگر فصحای عرب اخذ مراتب علمیّه نمود ، در ادبیّات و فقه و حدیث و علم بوقایع عرب حظّی وافر داشت و عاقبت دراثر ضیق معیشت از بصره عازم خراسان‌گردید ، سه هزار تن ازفضلا وادبا مشایعتش‌کردند، درمرو اقامت‌گزید ودرآنجامال‌کثیری‌اندوخت، بین او و مأمون عباسی نوادری بوقوع پیوسته است . **کتاب الانواء** و **کتاب السلاح** و**کتاب الصفات** و**کتاب غریب‌الحدیث** و**کتاب المصادر** و**کتاب المعانی** وغیرها ازتألیفات‌او است. وی در روزآخر سال دویست و سیّم یا چهارم هجرت در مرو درگذشت .

(ص ۷۷ ف و ۴۵۸۳ ج ۶ س و ۲۹۱ ج ۲ کا و ۲۳۸ ج ۱۹ جم)

ابن‌شنبوذ **محمد** - بن احمد بن ایّوب بن صلت بن شنبوذ، قاری بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن**، از مشاهیر قراء وقت خود میباشدکه با دینداری و ساده‌لوحی معروف بود ، حرصی قوی بقرائات شاذّهٔ غیرمتعارفه داشته وآنها را در محراب می‌خوانده‌است . قرائات او بجهت داشتن غلطهای زیاد مورد انکارعموم بوده و توبیخش مینمودند تاآنکه مسموع ابن‌مقله وزیر راضی‌بالله بیستمین خلیفهٔعباسی (۳۲۲_۳۲۹ه ق = **شکب - شکط**) گردید ، چند روزی درسرای‌خود محبوسش داشت، بفاصلهٔ هفت روز اورا با چند نفر دیگر احضار ودرباب قرائات نادره‌اش مذاکره وبمقام استنطاقش‌آوردند او نیز با همهٔایشان حتی‌خود وزیر خشونت‌کرد وبجهالت وکم‌معرفتی منتسب داشت ، بهمین جهت محکوم بتازیانه و حبس شد ، عاقبت از تلاوت قرآن با قرائات غیرمتعارفه توبه نمود و بقرائات معمولهٔ شایعه ویا بالخصوص بقرائت مصحف عثمان ملتزم‌گردید و التزام نامچه‌ای با خط خودش نوشت‌که درصورت تخلّف خون او بخلیفه مباح باشد سپس تبعید شد و اخیراً باز ببغداد برگشت و درسیّم صفر سیصد و بیست و هشتم درگذشت .گویند درهمان حال تازیانه خوردن ، بریده شدن دست وزیر و تفرق جمعیت اورا از درگاه خداوندی مسئلت می‌نمود اینك تیر دعا بهدف خورد و عاقبت (چنانچه تحت عنوان ابن‌مقله تذکّر خواهیم داد) دست او سهل است‌که زبان‌او نیز بامر خلیفه مقطوع‌گردید .

(ص ۲۱۹ ج ۱ ع و ۶۵ ج ۲ کا و ۴۵۵ ج ۱ مه و۱۶۷ ج ۱۷ جم و ۴۷ ف و ۲۸ ج ۱ تاریخ بغداد وغیره)

ابن‌الشوال محمد بن احمد بن عبدالله بعنوان **ابن‌هشام** خواهدآمد .

ابن‌شهاب[1]

ابن‌شهاب

ابوبکر - بن عبدالرحمن بن‌محمد بن‌شهاب‌الدین‌علوی‌حسینی، معروف به **ابن‌شهاب**، ازافاضل عصر حاضر ما میباشدکه بنوشتهٔ بعضی شافعی مذهب بود . فاضل محدّث معاصر درکتاب کنی و القاب خود گویدکه وی شیعی امامی ، از اولاد علی عریضی ابن‌امام جعفرصادق ع و نسبت باهل بیت طهارت محبت بی‌نهایت داشت و عالمی است جلیل ، حاوی فنون علمیّه و دراکثرآنها تالیفاتی دارد . بهرحال از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- التریاق النافع بایضاح وتکملة مسائل جمع‌الجوامع ۲- تحفةالمحقق بشرح‌نظام المنطقکه شرح ارجوزهٔ نظام‌المنطق نام خود اوست واین هردو درحیدرآباد هند چاپ شده‌است **۳- دیوان شعر ۴- رشفة الصادی فی‌فضائل اهل‌البیت ۵- نزهة الالباب فی‌ریاض الانساب** وغیراینها واز اشعار او است :

علی اخوالمختار ناصر دینه	**وملته یعسو بهـا و امیرها**
واعلم اهل‌الدین بعد ابن‌عمه	**باحکامه من‌حلها و حرامهـا**

بسال هزار و سیصد و چهل و یکم هجرت درهشتاد سالگی درگذشت .

(ص ۱۴۰ مط و ۲۴ ج ۱ نی)

ابن‌شهاب

حسن - بن شهاب‌الدین حسین بن تاج‌الدین یزدی ، معروف به **ابن‌شهاب** ، از فضلای قرن‌نهم هجرت ومؤلف‌کتاب**جامع‌التواریخ** است که درسال‌هشتصدو پنجاه و پنجم‌هجرت بنام‌سلطان‌محمد بایسنقر بن‌شاهرخ بن‌امیر تیمور تألیف ویك نسخه ازآن درکتابخانهٔ ملی طهران موجود و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۶۴ ج ۵ ذریعه)

ابن‌شهاب

محمد بن مسلم ـ بعنوان **زهری محمد** نگارش یافته است .

ابن‌شهرآشوب

محمد - بن علی بن شهرآشوب بن‌ابی‌نصر بن‌ابی‌الجیش، **سروی** مازندرانی، مکنّی‌به **ابوجعفر** و **ابوعبدالله**، ملقّب‌به**رشیدالدین**

۱ــ **ابن‌شهاب** - در اصطلاح رجالی عبدالرحمن‌بن ابی‌لیلی ومحمد بن شهاب‌که چندنفر است و بعضی از ایشان را تذکر میدهد .

یا **زین‌الدین** ، از اهالی ساری مازندران و ازمفاخر علمای امامیّه ومشایخ شیعهٔ اواخر قرن ششم هجرت میباشدکه فقیهی است محدّث رجالی متکلّم ادیب نحوی مفسّر واعظ محقّق شاعر منشی بلیغ جامع فنون فضائل وکثیرالمشایخ . احمد بن ابیطالب طبرسی صاحب احتجاج ، فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع‌البیان ، زمخشری صاحب‌کشّاف، شیخ ابوالفتوح مفسّر معروف رازی ، قطب راوندی و جمعی از اجلّای دیگر وقت(که حصرانها متعسّر میباشد) از مشایخ او بوده واز ایشان روایت کرده است . کتاب کشّاف و فایق و ربیع‌الابرار را از خود زمخشری‌که مؤلف‌آنها است خوانده ودر روایت آنها اجازه داشت ، از شیخ طوسی نیزگاهی بیك وگاهی بدو واسطه روایت نموده است و محقّق ، صاحب شرایع نیز بیك واسطه از وی روایت میکند . علاوه برعلمای رجال شیعه علمای‌عامّه نیز اورا تجلیل وتبجیل‌کرده وبشرح‌حال‌او پرداخته وباصدوق‌اللّهجة و ملیح‌المحاوره بودن وکثرت‌علم وعبادت وخشوع وتهجّد ودائم‌الطهاره‌گیش‌ستوده‌اند .

ازکتاب وافی بالوفیات صفدی نقل است‌که ابن‌شهرآشوب در سنّ هشت سالگی اکثر قرآن را حفظ‌کرد ، در اصول مذهب شیعه و علم قرآن بغایت رسید، ازبلادبعیده محل توجه بود ، در ایّام مقتفی عباسی بمنبر رفته و مواعظ او مورد شگفت و تحسین خلیفه‌گردید و خلعتی بدو عنایت شد . از تألیفات او است :

۱- **الاربعین‌فی‌مناقب‌سیدة‌النساء فاطمة‌الزهراء ع** ۲- **الاسباب والنزول علی‌مذهب آل‌الرسول ع** ۳- **انساب‌آل‌ابیطالب‌ع** ۴- **اعلام‌الطرائق فی‌الحدود والحقائق** ۵- **الانصاف** ۶- **الاوصاف** ۷- **بیان التنزیل** ۸- **الحاوی** ۹- **شرح فصول خمسین ابن‌معط** در نحو ۱۰- **مائدة‌الفائدة** ۱۱- **متشابه‌القرآن**که دراین‌اواخر درطهران چاپ شده‌است ۱۲- **المثال فی‌الامثال** ۱۳- **مثالب‌النواصب** ۱۴- **المخزون‌المکنون فی‌عیون‌الفنون** ۱۵- **معالم‌العلماء** که درطهران چاپ شده است ۱۶- **مناقب آل‌ابیطالب**که درطهران در دومجلد چاپ سنگی شده وازنفایس‌کتب امامیه‌است ۱۷- **المنهاج** وغیرها . مخفی نماند موافق آنچه صاحب ذریعه در مشیخهٔ خود نقل کرده ابن‌ادریس از همین ابن‌شهرآشوب بعبارت **ابن‌کیاکی** تعبیر مینماید واز این مطلب استظهارکرده‌که نام ابونصر پدر شهرآشوب کیاکی بوده است .

بازی **وفات ابن‌شهرآشوب** در بیست و دویم شعبان پانصد و هشتاد و هشتم هجری قمری درحلب واقع شد ودر دامنهٔ کوه جوش نزدیك قبر شریف محسن سقط پسر حضرت امام حسین ع مدفون‌گردید . شهرآشوب جدّ صاحب ترجمه از تلامذهٔ شیخ طوسی بوده و صاحب ترجمه بواسطهٔ او هم از شیخ روایت میکند .

(کف وذریعه وص ۶۰۲ت و ۵۲۹ ج۱مه و ۶۹ هب و۴۸۴ مس و اطلاعات متفرقه)

ابن‌شهید **احمد** - بن ابی‌مروان عبدالملك بعنوان **ابوعامر اندلسی** مذکور شده است .

ابن‌شهید **احمد** - بن عبدالملك بن عمر بن محمد بن عیسی بن شهید (بروزن‌کمیل) قرطبی اندلسی ، مکنّی به **ابوعامر** ، معروف‌به **ابن‌شهید** ، از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباشدکه وزیر عبدالرحمن ناصر، حکمران اندلس وبسیار عادل ومدبّر بود ونوادر بسیاری درحق‌او منقول‌است . بین‌او وعبدالملك بن جوهر (که نیز از وزرا و لقب حمار داشته) رقابت بود، ازآن‌روکه عمر جدّ احمد نیز درشام بیطار (دام‌پزشك) بوده بین ایشان لطیفه‌ای نیز جریان یافته است، چنانچه ابن‌شهید در بیماری ابن‌جوهر بعیادت رفت لکن بجهت عدم اجازهٔ ملاقات برگشته و و این شعر را بدو فرستاد :

اتیناك لاعن حاجة عرضت لنا — الیك ولا قلب الیك مشوق
و لکننا زرنا بفضل حلومنا — فکیف تلاقی برنا بعقوق

پس ابن‌جوهر نیز در جوابش بنگاشت :

حجبناك لما زرتنا غیر تائق — بقلب عدو فی‌ثیاب صدیق
وماکان بیطار لشام بموضع — یباشر فیه برنا بخلیق

سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد ، لکن بقرینهٔ زمان زندگانی احمد پسر نواده‌اش (که شرح حال اورا بعنوان **ابوعامر اندلسی احمد** نگارش داده‌ایم) از رجال اوائل قرن چهارم ویا اواخر قرن سیّم هجرت‌بوده‌است . (ص۶۳۹ ج۱س)

ابن‌شیبان دراصطلاح رجالی حسین بن احمد بن شیبان‌است .

ابن‌شیبه احمد بن محمد بعنوان **ابن‌ابی‌شیبه** مذکور است .

ابن‌الشیخ علی بن ابی‌البرکات‌علی بعنوان **مفید- علی** نگارش یافته است .

ابن‌الشیخة **عبدالرحمن** - بن احمد بن مبارك غزی ، مکنّی بـه **ابوالفرج،** معروف بـه **ابن‌الشیخة،** از افـاضل قـرن هشتم هجرت میبـاشد و از تألیفات او است : **العوالی** و بسال هفتصد و نود و نهم هجرت درگذشت .
(کف)

ابن‌شیرویه **اسپهدوست** - بن‌محمد دیلمی، معروف به **ابن‌شیرویه ،** ازمشاهیر ادبا میباشدکه دربدایت‌حال شیعی مذهب بوده وصحابه‌را سبّ میکرده است ، اخیراً توبه‌کرده و از تشیّع منصرف شد و درخصوص تزوّج خودگوید :

یا طالب التزویج انك‌باللذی	**تبغیه منی جـاهل معـذور**
هل‌ابصرت عیناك‌صاحب زوجة	**الاحزینـا مـا لدیـه سرور**

در سال چهارصد و شصت و نهم هجرت درگذشت . (ص۶۴۰ ج۱س)

ابن‌الصائغ **ابوبکر** - بن صائغ رجوع به ابن‌الصائغ محمد بن‌یحیی مذکور ذیل شود .

ابن‌الصائغ **علی** - بن سیدحسین صائغ شیعی امامی عـاملی جزینی حسینی موسوی ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن دهم هجری میباشدکـه عالمی‌است عامل‌فاضل عابدفقیهٔ محدّث محقّق، ازاساتید صاحب معالم وصاحب‌مدارك، از تلامذهٔ شهید ثانی (متوفی بسال ۹۶۶هـ ق = **ظـو**) ومقرّبین‌او واز وی اجازه داشت. شهید را اعتقاد تمام بروی بود واز درگاه الهی خواستـار پسری بوده‌که در خدمت وی تعلّم نماید اینك دعا مستجاب شد وخداوند عالم شیخ‌حسن صاحب معالم‌را بشهیدعنایت فرمود، او نیز باخواهرزادهٔ خود سیدمحمد صاحب مدارك نزد همین‌سیدعلی تتلمذکرده و تربیت شدند و اکثر علوم معقولی و منقولی وفروعی و اصولی و ادبیّات و ریاضی را که از پدرش شهید یادگرفته بود از وی خواندند . از تألیفات سیدعلی است :

۱- **شرح‌شرایع** ۲- **مجمع‌البیان فی‌شرح ارشادالاذهان** . سال وفات‌او بدست‌نیامد و تلمیذش صاحب معـالم مذکور قصیده‌ای بیست و چهار بیتی در مرثیه‌اش گفته‌که از ابیات آن است :

لاخیر فی‌مهجة لم تحترق اسفا — منه ولا طرف عین بعـده هجعا
کم قد فقدنا من‌الارشاد تبصرة — ومن دروس بیـان بعـده لمعا
مضی‌الهدی والتقی‌لما مضی‌وغدا — باب الجهالـة فی‌الافـاق متسعا

مخفی نماندکه ظاهراً لفظ صائغ ، بنا بنوشتهٔ صاحب روضات ، وصف خود سیدعلی‌است نه پدرش و ازآن روکه بعضی ازمعاصرین اورا بعنوان‌ابن‌الصائغ معرفی‌کرده بود ما نیز محض تذکر این مطلب بهمین عنوانش نگارش دادیم . دور هم نیست‌که لفظ صائغ در اصل ، وصف و لقب پدر بوده و پسر را نیز بهمین وصف پدر ملقّب دارنـد و نظائرآن بسیـار است و دراین صورت سیدعلی را **صائغ** و **ابن‌الصائغ** گفتن هـردو صحیح بـاشد و **جزین** بـکسر اوّل و تشدید ثانی از بلاد جبل عامل است .

(ص ۴۰۸ ت و ۶۹ هب وغیره)

ابن‌الصائغ

محمد - بن احمد بن صائغ، ملقّب به **تقی‌الدین**، ازعلمای‌اواخر قرن هفتم ویا اوائل قرن هشتم میباشد و شهید اوّل (متوفی‌بسال ۷۸۶ه ق = **ذفو**) نظم‌شاطبیّه را بیك واسطه از وی روایت‌کرده واو نیز ازکمال‌الدین عباسی نقل میکند وسال وفاتش بدست‌نیامد . (ص ۷۴۵ت)

ابن‌الصائغ **محمد بن باجه** -
ابن‌الصائغ **محمد بن صائغ**-
ذیلاً بعنوان **ابن‌الصائغ محمد بن یحیی** مذکور است .

ابن‌الصائغ

محمد - بن عبدالرحمن بعنوان **شمس‌صائغ** در بـاب اوّل نگارش یافته است .

ابن‌الصائغ

محمد - بن یحیی بـن صائغ بـاجی تجیبی سرقسطی انـدلسی ، مـکنّی به **ابوبکر**، معروف بـه **ابن‌الصائغ** و **ابن‌باجه** ، (کـه در

نامهٔ دانشوران من باب نسبت به جدّ ، **محمد بن صائغ** ودر وفیات‌الاعیان، **محمد بن باجه** ودر روضات نیز در حرف **ب** بعنوان **بوبکر بن صائغ** نوشته وگویدکه معروف به **ابن‌باجه** است) بهرحال مسمّی واحد و از اعاظم اطبّا و حکمای اسلامی اوائل قرن ششم هجرت میباشدکه درعلوم متنوعهٔ طبّ و فلسفه و منطق و هندسه و موسیقی و جغرافی و نجوم و ریاضیّات و طبیعیّات و نحو و ادبیّات و علوم عربیّه از نوادر روزگار و قرآن مجید را حافظ بوده است و اغلب با براهین متقنه برغزالی و ابن‌سینایش ترجیح می‌دهند و یاخود هم‌عیار ایشانش می‌شمرند وگویند بعدازفارابی حکیمی بالاتر ازاو نیامده‌است . علاوه برمراتب علمیّه در اثرکیاست و تفطن باصول‌سیاست نیزگاهی درسرقسطه وگاهی در فاس بمقام وزارت رسید تاآنکه محسود اکابر وقت گردید و فتح بن خاقان معروف درکتاب مطمح‌الانفس یا قلائدالعقیان بزندقه و سوء عقیده‌اش منسوب داشته وگویدکه او قرآن مجید را عقیده ندارد و ببعضی ازآیات آن استهزا مینماید ، درهنگام‌استماع آیات نهی و تهدید بجسارتش افزوده و منکر معاد میشود ، بمدبّر بودن‌کواکب ومثال نباتات بودن انسان معتقد و موت اورا مثل خشکیدن‌آنها فنای ابدی میداند و بسیاری ازاین قبیل بدو نسبت داده‌اند وگروهی همهٔ این‌کلمات را حمل‌برحسد و رقابت داشته و اورا با تدیّن و حسن‌عقیده ستوده وتمجیدش‌کرده وگویندکه درموقع مرگ وحضور اجل این شعر را فرو خواند :

حان‌الرحیل فودع‌الدار اللتی	**ما کان ساکنهـــا بها بمخلــد**
لم یرض الا الله معبودا ولا	**دینا سوی دین‌النبی محمد** ص

بالجمله این حکیم دانشمند موافق عادت منحوسهٔ زمان دچار بلیّات بود، تا دررمضان سال پانصد و بیست و سیّم یا پنجم یا سی و سیّم هجری قمری درحدود سی و پنج سالگی در شهر فاس درگذشت و بعقیدهٔ ابن‌خلّکان و بعضی دیگر، بواسطهٔ سمّی‌که در بادنجان داخل‌کرده بودند مسمومش نمودند . باآن همه سنّ جوانی ، تألیفات بسیاری داشته‌که بجهت حلول اجل بترتیب و تنظیم بسیاری ازآنها موفق نیامد وترجمهٔ لاتینی

بعضی ازآنها نیز سالها دستورالعمل مدارس‌اروپا بوده وازمشهورترین تألیفات‌اواست :

۱- اتصال‌العقل بالانسان ۲- اختصارالحاوی‌للرازی ۳- الاسطقسات ۴- البرهان ۵- شرح‌کتاب السماع الطبیعی لارسطو ۶- الغایة الانسانیة ۷- الفحص عن‌النفس‌النزوعیة وکیف هی ولم تنزع وبما ذا تنزع ۸- قول علی کتاب‌الکون والفساد لارسطو ۹- المزاج ۱۰- النفس وغیراینها . اما **تجیبی** و **سرقسطی** گفتن او بجهت‌آنست‌که درشهر **تجیب** از بلاد ناحیهٔ **سرقسطه** از نواحی اندلس تولد یافته است .

(ص ۱۳۵ت و۱۱۱ ج۲کا و ۵۰۳ ج ۱مه و ۲۶۵ خع و۶۹ ج۱ مر و ۶۰۵ ج۱س وغیره)

ابن‌الصائغ **یعیش**- بن علی بن یعیش بعنوان **ابن یعیش** خواهدآمد.

ابن‌صابر **یعقوب بن صابر**- در باب اول (القاب) بعنوان **نجم‌الدین یعقوب** مذکور است .

ابن‌الصابونی شیخ عبدالرزاق بن احمد بعنوان **ابن‌الفوطی** خواهدآمد.

ابن‌الصابونی **محمد بن احمد** - معروف‌به **ابن‌الصابونی**، ازمشاهیرادبای‌اندلس میباشدکه بسال ششصد و چهارم هجرت در اثنای سیاحت شرق در اسکندریّه درگذشته واز او است :

رایت فی‌خده عذارا — خلعت فی‌حبه عذاری
قد کتب الحسن فیه سطرا — و یولج اللیل فی‌النهار

(ص ۶۴۰ ج ۱ س)

ابن‌صاعد **صاعد** - بن احمد بن صاعد اندلسی قرطبی، مکنّی‌به**ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌صاعد** ، از مورّخین قرن پنجم هجرت میباشدکه قاضی طلیطله هم بوده واز تألیفات او است . **طبقات‌الامم** (التعریف بطبقات الامم) که کتابی است نفیس ، درقاهره چاپ ، یك نسخه ازآن دردمشق ودونسخه هم درکتابخانهٔ شرقی لندن موجود است . وی در سال چهارصد و شصت و دویم هجرت درگذشت و در کشف‌الظّنون سال وفات اورا برقم هندسی ۲۵۰ نوشته وظاهراً نسخه‌اش مغلوط میباشد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن‌الصباح **عبدالسید**– ذیلاً بعنوان **ابن‌الصباغ** مذکور است .

ابن‌الصباغ **صالح**– بن عبدالله بن جعفر رجوع با بن‌الصباغ علی بن محمد ذیل شود .

ابن‌الصباغ **عبدالسید** – بن محمد بن عبدالواحد بن احمد بن جعفرشافعی، مکنّی به **ابونصر**، معروف به **ابن‌الصباغ**، ازمشاهیر فقهای شافعیّه میباشدکه فقیه عراقین ، محل رجوع و استفاده علمای آن‌نواحی ، با ابواسحق شیرازی سابق‌الذکر معاصر و شبیه وی بود . مدرّسی مدرسهٔ نظامیّهٔ بغداد در اوّل افتتاح بدو مفوّض ، اخیراً با بواسحق مذکور محول وبعد از وفات او باز با بن‌الصباغ موکول بوده و از تألیفات او است :

۱– **تذکرةالعالم والطریق السالم** دراصول فقه ۲– **الشامل** درفقه شافعی‌که از اجود و اتقن و اصح‌کتب شافعیه و محل توجه اکابر بوده و شروحی برآن نوشته‌اند ۳– **العدة ویا عدة العالم والطریق السالم** دراصول فقه و دور نیست‌که همان‌کتاب تذکرهٔ مذکور فوق باشد و لکن ظاهر کشف‌الظّنون تعدد وغیرهم بودن‌آنها است . مخفی نماندکه شهرت‌صاحب ترجمه ابن‌الصباغ (با عین نقطه‌دارآخر) و درکشف‌الظّنون هم بنام عبدالسید بن‌محمد بن‌صباغ مذکورداشته وظاهرش‌آنکه‌جدّش‌شغل‌صبّاغی داشته‌است. لکن‌درقاموس‌الاعلام بعنوان **ابن‌الصباح** (با حرف ح بی‌نقطهٔ‌آخر) عنوانش داده ودرضمن‌آن حسن بن‌صبّاح را نیز تذکّر داده است . بهرحال ولادت او در چهارصد تمام و وفاتش در چهارصد و هفتاد و هفت ویا هشتاد و پنج هجرت وقوع یافته است .

(ص ۶۴۰ ج ۱ س و ۳۲۹ ج ۱ کا)

ابن‌الصباغ **علی بن حمید** – یا عبدالحمید بن اسمعیل ، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، معروف به **ابن‌الصباغ وگردویه**، از اکابر عرفای اوائل قرن هفتم هجرت میباشدکه وسیلهٔ هدایت جمعی‌کثیر ومرجع استفادهٔ اکثرمشایخ صعید مصر بوده وکراماتی بدو منسوب دارند . با آن‌همه اصراری‌که پدرش داشته ،

بشغل وی (صبّاغی) تمکین نکرده و با عرفا و ارباب حقیقت مراوده داشت ، تا روزی پدرش اورا برای رنگ‌کردن لباسهای مردم در دکان رنگرزی نشانده وخودش پی‌کاری رفت لکن او اصلاً کاری‌نکرده ومشغول‌عبادت‌بود اینك‌پدر، بعداز مراجعت‌متغیّرالحال گردید پس او نیز تمامی آن لباسها را جمع‌کرده وبیك خم ریخت ، پدر، از این حال دیگر خشمناك گردیدکه لباسهای مردم‌که هریکی رنگی غیراز رنگ دیگری لازم داشته ضایع گردیدند لکن بعد از بیرون آوردن لباسها ، دیدندکه هریکی ازآنها با رنگ موافق دستور صاحبش میباشد پس پدر از ته دل وی را بحال خود بگذاشت واز اشعار او است :

تجردت من دنیای والسیف لم یکن **لیبلغ نجح السعیٰ حتی یجردا**

در شعبان سال ششصد و دوازدهم هجرت درگذشته و هریك از دو جملهٔ : **بوالحسن مجتبی = ۶۱۲** و **بوالحسن رهبر اولیا = ۶۱۲** مادّهٔ تاریخ او است .

(ص ۴۸۶ ت و ۲۵۶ ج ۲ خه)

ابن‌الصباغ **علی** - بن محمد بن صباغ مکی مالکی ، ملقّب به **نورالدین،** معروف به **ابن‌الصباغ،** از اکابر علمای مالکیّهٔ قرن نهم هجرت و مؤلف‌کتاب : **الفصول المهمة فی‌معرفة الائمة و فضلهم و معرفة اولادهم و نسلهم** میباشد که در ایران چاپ وبس مشهور و درمقابل‌کتاب مطالب السؤل محمد بن طلحهٔ شافعی مذکور و همانا مرادش از ائمه ، دوازده امام معصوم شیعه میباشدکه برای هریك ازآن ذوات مقدسه‌که اوّلشان حضرت علی‌بن ابیطالب ع وآخرشان حضرت امام مهدی منتظر غایب است فصلی منعقد ساخته اینك بعضی از اجلّه باستناد همین‌کتاب خصوصاً جملهٔ مذکوره دراوّل‌آن(**الحمدلله الذی جعل من صلاح هذه الامة نصب‌الامام العادل** الخ) بتشیّع مؤلف آن معتقدند و درسال هشتصد و پنجاه و پنجم هجری قمری وفات یافته است . مخفی نماندکه در روضات الجنّات نام و نسب صاحب ترجمه را برخلاف مشهور **صالح بن عبدالله بن جعفر** اسدی کوفی ملقّب به محیی‌الدین نوشته است .

(ص ۷۰ هب و ۳۲۴ ج ۱ نی و سطر ۶ ص ۴۸۷ ت)

ابن‌الصباغ **محمد -** بن عبدالواحد بن محمد بن احمد بن جعفر، موصوف به **بیع** ، معروف به **ابن‌الصباغ**، مکنّی به **ابوطاهر**، از فقها و محدّثین شافعیّه میباشدکه فاضل و موثّق ، فقه شافعی را از ابوحامد اسفراینی اخذ و ازمشایخ خطیب بغدادی بود . بسال چهارصد و چهل و هشتم هجرت دربغداد درگذشته و درقبرستان باب‌الدیر دفن شد . (ص۳۶۲ ج۲ تاریخ‌بغداد)

ابن‌الصحناتی **علی -** بن طلحة بن کردان ، نحوی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الصحناتی**، از تلامذهٔ ابوعلی‌فارسی وعلی بن عیسی رمانی میباشدکه**کتابی بزرگ پانزده مجلدی دراعراب قرآن** تألیف‌کرد ولی پیش‌ازمرگ خود آن را شسته ومحو نمود و درسال چهارصد و بیست و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۵۹ ج۱۳جم)

ابن‌صدرالدین **محمدامین -** بن صدرالدین شیروانی ، معروف‌به **ابن‌صدرالدین،** مشهور به **امیرپادشاه‌بخاری** نزیل مکّه از افاضل قرن یازدهم هجری میباشدکه درکلمات بعضی از اجلّه به علاّمه موصوف بوده واز تألیفات او است :

۱- تفسیر سورة الفتح ۲- حاشیهٔ تفسیر بیضاوی ۳- شرح قواعدالعقائد غزالی .

درسال هزار و بیستم یا سی و ششم هجری قمری وفات و درقبرستان اسکدار دفن شد .

(کف و اطلاعات متفرقه)

ابن‌صرد **سلیمان بن‌صرد -** بعنوان **امیرالتوابین** نگارش یافته است .

ابن‌صردر **علی بن حسن -** بعنوان **صردر** مذکور و درقاموس‌الاعلام بعنوان ابن‌صردر نگاشته است .

ابن‌الصفار **احمد -** بن عبدالله بن عمر، طبیب مهندس اندلسی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الصفار** ، ازمشاهیر ریاضیّین میباشدکه درحساب و نجوم و اعداد و اسطرلاب و هیئت وهندسه باکمال مهارت معروف بود ، در قرطبه تدریس ریاضیّات میکرد ، اخیراً بجهت انقلاب آن نواحی به دانیه‌که نیز از

بلاد اندلس میباشد رفته ومرجع استفادهٔ جمعی وافر شد ،**کتابی در ادویهٔ مفرده و زیجی مختصر و رسالهای درعمل اسطرلاب** تألیف‌کرد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۷۲ ج ۱ مر و ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌الصفار

علی بن یوسف بن‌صفار- ماردینی ، ملقّب به **جلال‌الدین،** معروف به **ابن‌الصفار،** از ادبا و شعرای اواسط قرن هفتم هجرت میباشد که درسال ششصد و پنجاه و هشتم‌که ماردین مسخّر مغول‌گردید او نیز در دست ایشان مقتول شد . کتابی بنام **انیس‌الملوك** تألیف‌کرده واز اشعار او است :

ما قام اقنوم الجمال بوجهه — الا وفی ناسوته لاهوت
احسن فان‌الحسن وصف زائل — واصنع جمیلا فالجمال یفوت

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌الصفار

محمد بن صفار - اندلسی ، قرطبیّ‌الولادة والنشأة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، ابن‌الصفار الشّهرة ، از مشاهیر ادبای‌اندلس میباشد ، باوجود اینکه نابینا بوده درحساب دستی‌توانا داشته ودرفاس وتونس ومراکش ومواضع دیگر تدریس ادبیّات میکرده است . اخیراً بغداد رفته و درسال ششصد و سی و نهم هجری قمری درگذشت واز اشعار او است :

لاتحسب الناس سواء متی — تشابهوا فالناس اطوار
وانظر الی الاحجار فی‌بعضها — ماء و بعض ضمنه نار

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌الصلاح

احمد - بن محمد بن سری ، همدانیّ‌الاصل والولادة، بغدادیّ النشأة ، دمشقیّ‌الاقامة ، **ابوالفتوح** الکنیة ، **ابن‌الصلاح** الشّهرة (که پدرش لقب صلاح‌الدین داشته) از مهره و حذاق اطبّا و اکابر حکما واساتید علوم عربیّه میباشدکه بسیار فصیح‌اللّسان و ازمعاصرین زمخشری وقاضی‌ناصح‌الدین‌ارهجانی و اوحدالدین انوری و نظائر ایشان بود ، در اوائل جوانی ببغدادکه مرکزعلما وحکما بوده رفت و درحوزهٔ درس ابوالحکم مغربی‌که مدرّس فنون‌حکمیّه و رئیس بیمارستان عسکریّه بوده تکمیل مراتب علمیّه نمود تا در منطق و هندسه و فنون حکمت و

فلسفه و صناعات طبیّه مهارتی بسزا یافت و مورد تصدیق فضلای نامدارگردید . از تألیفات او است :

۱- شرح کتاب شفا **۲- الفوز الاصغر** وغیره . دراواخر عمر در دمشق بسر برد تا درسال پانصد و چهلم یا چهل و هشتم درگذشت و درمقابر صوفیّه مدفون گردید .

(ص ۱۵۴ ج ۱ مه و ۲۷۹ خع و ۷۵ ج ۱ مر و ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌الصلاح **عثمان-** بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی بن ابی‌نصر نصری اربلی شهرزوری شرخانی دمشقی ، حافظ شافعی ، مکنّی به **ابوعمرو،** ملقّب به **تقی‌الدین،** معروف به **ابن‌الصلاح** (که پدرش لقب صلاح‌الدین‌داشته) از اکابر فقهای شافعیّه و از اساتید قاضی ابن‌خلّکان سابق‌الذکر میباشدکه فقیهی بوده مفسّر محدّث رجالی ادیب لغوی ، علاوه برعلوم دینیّه در لغت و ادبیّات و بسیاری از دیگر علوم متداوله نیز حظّی وافر داشت وازآثار او است :

۱- الفتاوی که به **فتاوی ابن‌الصلاح** معروف وبعضی ازتلامذه‌اش آنها را جمع وتدوین کرده **۲- فوائدالرحلة** وآن حاوی قواعد غریبه ازعلوم متنوعه میباشدکه در رحلت ومسافرت خراسان تحصیل کرده‌است **۳- علوم‌الحدیث** که از مهمترین تألیفات این موضوع ، بانحاء مختلفه محل توجه اکابر ، به مقدمهٔ ابن‌الصلاح نیز موسوم ، درمصر و هند چاپ شده است . **ولادت او** در قریه شرخان از قراء شهرزور از مضافات اربل در پانصد و هفتاد وهفتم ، وفاتش نیز بسال ششصد وچهل و سیّم یا ششم هجرت در دمشق واقع و درمقابر صوفیّه مدفون گردید .

(ص۷۰ هب و۳۳۸ ج ۱ کا و ۴۱۷ ج ۲ مه و۶۴۱ ج ۱ س وغیره)

ابن‌صلاح‌الدین دونفر بود و فوقاً بعنوان **ابن‌الصلاح** مذکور شدند .

ابن‌الصلت **احمد -** بن‌محمدبن‌احمدبن‌موسی‌بن‌صلت } مصطلح علم رجال

ابن‌الصلت **عبدالله -** بن‌صلت قمی } است و رجوع

بدان علم نمایند .

ابن‌الصوفی **علی -** بن محمد بن علی بن محمد بن محمد ملقطه ابن احمد کوفی ابن‌علی ضریر ابن‌محمد صوفی ابن‌یحیی صالح‌ابن‌عبدالله ابن‌محمد ابن‌عمر اطرف **ابن علی بن ابیطالب ع،** سیدی است شریف نسّابهٔ علوی‌عمری، از اولاد عمر اطرف ، فرزند حضرت‌علی ع ،کنیه‌اش **ابوالحسن،** لقبش **نجم‌الدین،** بجهت انتساب بجدّ اعلایش محمد صوفی به **ابن‌الصوفی** معروف و بسبب مکنّی به ابوالغنائم بودن پدرش محمد به **ابن‌ابی‌الغنائم** هم موصوف ، از مشاهیر علمای انساب قرن پنجم هجرت میباشدکه نخست در بصره ساکن بود ، اخیراً در سال چهارصد و بیست و سیّم هجرت بموصل رفت واز تألیفات او است :

۱- انساب‌الطالبیین که درنهایت اعتبار ومحل رجوع علمای‌انساب متأخرین بوده وازآن نقل‌میکنند **۲- التشجیر ۳- الشافی ۴- المبسوط ۵- المجدی** یا **المجدی‌فی‌انساب‌الطالبیین** چنانچه در مستدرك الوسائل گفته و ظاهرش آنکه این‌کتاب مجدی همان انساب مذکور فوق میباشد و لکن‌کلام ذریعه صریح درتعدد است **۶- المشجر** که ظاهراً همان‌کتاب تشجیر فوق است بلکه در ذریعه احتمال داده‌که این هردو همان کتاب انساب مذکور فوق باشد . باری ابن‌الصوفی با سید مرتضی و سید رضی معاصر وبا ایشان ملاقات‌کرده بود . سال وفاتش بدست نیامد و ازبعضی تألیفات او استظهار شده‌که بسال چهارصد و چهل و سیّم هجرت درقید حیات بوده است .

(ص ۵۱۴ مس و ۳۸۱ ج ۲ ذریعه و ۳۲۵ ج ۱ نی وغیره)

ابن‌الصوفی **عمربن‌حسین-** ازاولادمحمدصوفی‌مذکوردرنسب‌فوق } هردومجهول

ابن‌الصوفی **محمدبن‌علی-** بن محمد ملقطهٔ مذکور درنسب فوق } الحال است.

ابن‌الصوفی **محمدبن‌علی -** بن محمد علوی عمری ، پسر ابن‌الصوفی علی بن محمد مذکور فوق ، مکنّی به **ابوالغنائم،** نیز به **ابن‌الصوفی** معروف، از علمای انساب اواخر قرن چهارم هجرت بوده و اوائل قرن پنجم را نیزدیده است. او هم‌کتابی بنام**الانساب**دارد وپسرمذکورش درکتاب‌مجدی وغیره‌ازآن‌نقل‌میکند.

(ص ۳۷۴ ج ۲ ذریعه)

ابن‌الصیرفی **عثمان**- بن سعید بن عثمان اموی قاری اندلسی، قرطبی‌ّ الولادة والنشأة ، **ابوعمرو** الکنیة ، **ابن‌الصیرفی و دانی و ابوعمرو دانی** الشّهرة ، از مشاهیر علما و قرّاء عامّهٔ اواسط قرن پنجم هجری میباشدکـه در تفسیر و حدیث و تجوید و دیگر علوم قرآنی وحید عصر خود ، درسلسلهٔ اجازات امامیّه نیز مذکور ، با سید رضی و سید مرتضی و شیخ طوسی و نظائر ایشان معاصر بود. درهنگام مسافرت بلاد شرقی مدتی درمصر و قیروان وحجاز اقامت‌کرد و هنگام مراجعت درشهر دانیه ازبلاد اندلس اقامت‌گزید وبهمین‌جهت به **دانی** موصوف وبه **ابوعمرو دانی** شهرت یافته وهم درآنجا در شوال چهارصد و چهل و چهارم هجرت در هفتاد و چهار سالگی درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **الاقتصاد فی‌رسم المصحف** ۲- **التحدید فی‌الاتقان والتجوید** ۳- **التنبیه علی النقط والشکل** ۴- **التیسیرفی‌القرائات‌السبع** که درهندچاپ وچندنسخهٔخطی‌آن نیزدردارالکتب المصریه موجوداست ۵- **جامع‌البیان فی‌القرائات‌السبع** ۶- **شرح‌القصیدة‌الخاقانیة‌فی‌التجوید** ۷- **طبقات‌القراء** ۸- **الفتن والملاحم** ۹- **المحتوی فی‌القرائات الشواذ** ۱۰- **المحکم فی‌النقط** ۱۱- **مفردات یعقوب فی‌القرائة** ۱۲- **المقنع فی‌رسم‌المصحف** ۱۳- **المکتفی فی‌الوقف والابتداء** ۱۴- **الموضح فی‌الفتح والامالة** وغیراینهاکـه تا صدکتاب بدو منسوب واز اشعار او است :

قد قلت اذ ذکروا حال‌الزمان وما	**یجری علی‌کل من یعزی الی‌الادب**
لاشیی ابلـغ مـن ذل یجرعـه	**اهل الخساسة اهل‌الدین والحسب**
القائمین بما جاء الرسول بـه	**والمبغضین لاهل الزیغ والریب**

(کف وص ۴۶۷ ت و۱۲۱ ج ۱۲ جم و۷۴۴ ج ۱س)

ابن‌الصیرفی **علی** - بن منجب صیرفی ، ابن‌سلیمـان ، مکنّی بـه **ابوالقاسم**، معروف به**ابن‌الصیرفی وابن‌منجب**،ملقّب به**امین‌الدین وتاج‌الریاسة**، از مشاهیر ادبا و بلغای مصر میباشدکـه در شعر و بلاغت و ملاحت خط مشهور وگاهی بابن‌منجب نیز موصوف واز تألیفات او است :

۱- **الاشارة الی من نال‌الوزارة** که درمصر چاپ شده وحاوی شرح حال وزرای فاطمیین تا زمان خودش میباشد ۲- **قانون دیوان الرسائل** که درقاهره‌چاپ شده‌است. وی بسال‌پانصد

وچهل ودویم هجرت در هشتاد سالگی درگذشت . (ص ۱۴۳ مط)

ابن‌الصیرفی **محمد** - بن عبدالله صیرفی شافعی، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌الصیرفی** ، از متکلّمین شافعیّه زمان غیبت صغری میباشد و از تألیفات او است :

۱- **البیان فی‌دلائل الاعلام علی اصول الاحکام** ۲- **حساب‌الدور** ۳- **الفرائض** وغیرها . روز جمعه دوازدهم ربیع‌الاول سیصد و سی هجرت درگذشت .

(ص ۳۰۰ف)

ابن‌الصیفی **حیص‌بیص** سابق‌الذکر که نام جدّ عالیش **صیفی** بوده است .

ابن‌الضایع **علی بن محمد** - بن علی بن یوسف نحوی‌اندلسی‌اشبیلی،معروف به **ابن‌الضایع** ، مکنّی به **ابوالحسن**، از اکابر علمای نحو وکلام و علوم عربیّه میباشدکه در همهٔ آنها بمعاصرین‌خود مقدّم ، وحید عصر خود وازتلامذهٔ شلوبین بود ، درتمامی عمر خود ازدواج نکرده و بنماز جماعت مواظبت داشته است . **شرح جمل** و **شرح‌کتاب سیبویه** از تألیفات وی‌بوده وبسال‌ششصد وهشتادم هجرت درحدود هفتادسالگی درگذشت . (ص ۴۸ صف و ۴۹۴ت)

ابن‌طاوس[1]

ابن‌طاوس **احمد** - بن موسی بن‌جعفر، داماد شیخ‌طوسی ابن‌محمد بن‌احمد ابن محمد ابن احمد ابن محمد بن سید محمد طاوس علوی

۱- **ابن‌طاوس** - در اصطلاح رجالی و ارباب تراجم ، عنوان مشهوری هریك از افراد خانوادهٔ جلیلهٔ آل‌طاوس میباشدکه اکثرشان از مفاخر علمای شیعه بودند . سرسلسلهٔ ایشان‌ابوعبدالله سید محمد علوی فاطمی حسنی ، ملقب به طاوس ابن‌اسحق بن حسن ابن محمد بن سلیمان ابن‌داود ابن‌حسن مثنی **ابن‌امام حسن مجتبی ابن علی بن ابیطالب** میباشدکه درسوراء وعراق‌نقیب‌الاشراف و نقیب‌النقباء بوده و حله و نیل وکربلا و نجف را از صدمات و غارات و حملات مغول نجات داده است . لقب طاوس هم بجهت زیبائی صورت او بوده و عقیدهٔ بعضی‌آنکه طاوس نام اصلی وی بوده است .*

مذکور فوق ، ملقّب بـه **جمال‌الدین** و **نجیب‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌طاوس** ، مکنّی بـه **ابوالفضائل** ، از فحول و مفاخر علمای شیعه میباشدکه فقیه مجتهد اصولی محدّث‌رجالی ادیب متکلّم محقّق مدقّق عابد زاهد صالح شاعر بلیغ ، اورع فضلای عصر خـود ، در کلمات اجلّه بفقیه اهل‌بیت موصوف بود . در استنباط احکام شرعیّه جدّی وافی داشت، در تفسیر محکمات بصیر ودر تأویل متشابهات بی‌نظیر و نخستین‌کسی است‌که اخبار را بنـام **صحیح** و **حسن وضعیف** و **موثق** بچهـار قسمت کـرده و علمای بعـد از زمان او نیـز متابعت وی نموده‌اند والاّ ملاك استناد و عدم استناد اخبار ، پیش از او قرائن خارجیّه بوده است وبس .

سید احمد **از تلامذهٔ** شیخ نجیب‌الدین بن نما و سید فخار بن معد موسوی و از اساتید علاّمهٔ حلّی و شیخ حسن بن داود حلّی صاحب رجال معروف واز مشایخ اجازهٔ ایشان‌بوده و ایشان نیز تمامی مصنّفات‌اورا نزدخودش‌خوانده و روایت‌کرده ودر تألیفات خودشان بسیارش ستوده‌اند . از مصنّفات ابن‌طاوس است :

۱- **الاختیار فی‌ادعیة اللیل والنهار** ۲- **الازهار فی‌شرح لامیة مهیـار** ۳- **ایمان ابی‌طالب** ۴- **بشری‌المحققین** (المخبتین خل) درفقه‌که شش مجلد است ۵- **بناءالمقالة العلویة فی‌نقض‌الرسالة العثمانیة للجاحظ** ۶- **الثاقب المسخر علی نقض‌المسحر** دراصول دین‌که نقض کتاب مسحر ابوعلی جبائی است ۷- **حل‌الاشکال فی‌معرفة الرجـال**که نسخهٔ خطی‌آن نزد شهید ثانی بوده و همان است‌که صاحب معالم آنرا مهذب‌کرده و بتحریر طاوسی موسومش داشتـه است ۸- **زهرةالریاض ونزهةالمرتاض** درمواعظ ۹- **شواهدالقرآن**که دومجلد است ۱۰- **العدة** دراصول فقه ۱۱- **عمل‌الیوم واللیلـة** ۱۲- **عین‌العبرة**آیاتی راکه درشأن اهل‌بیت ع ویا در بطلان طریقه مخالفین نازل شده تحقیق و دارای فوائد بسیاری است ۱۳- **الملاذ** یا **ملاذ العلماء**

---

*پدرش اسحق نیز سیدی بوده زاهد عابد ، در هرشبانه روز هزار رکعت‌نماز می‌خواند، نصف‌آن از طرف خود و نصف دیگر از طرف پدرش . دراینجا بعضی از مشاهیر این‌خانواده را باندازهٔ مساعدت وسائل موجوده خاطرنشان مینماید . ناگفته‌نماندکه داود جدچهارم سیدمحمدعلوی فوق برادر رضاعی حضرت صادق ع بوده‌که مادرش فاطمه ، از شیر داود بآن حضرت داده وآن حضرت نیز عمل استفتاح راکه بعمل ام‌داود مشهور ودرکتب‌ادعیه مذکور است برای خلاصی‌داود از زندان منصور بهمین بانوی مخدره تعلیم فرموده است .

درفقه‌که چهار مجلد است **۱۴ـ نورالاقاحی‌النجدیة** وغیراینهاکه هشتاد ودو مجلد است .

مخفی نماندکه افراد این‌خانواده را ابن‌طاوس‌گفتن چنانچه واضح‌است من‌باب نسبت بجدّ میباشد و لفظ ابن‌طاوس‌هم درصورت نبودن قرینه درکتب‌فقه و رجال بهمین صاحب ترجمه سید احمد بن موسی بن جعفر منصرف ودرکتب‌ادعیه و زیارات‌ببرادرش سید رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر عایدگردد . **نیزکتاب عین‌العبرة** مذکور فوق را شیخ حسن بن داود صاحب رجال ، بهمین استاد خود سید احمد ابن‌طاوس نسبت داده و بنقل معتمد شهید اوّل وبعضی‌ازاجلاّی دیگر نیزآنرا بابن‌طاوس نسبت داده‌اند. اینکه در دیباچه و چند موضع دیگر ازخودکتاب عین‌العبرة ، بعبدالله بن اسمعیل نسبت داده شده محض از راه تقیه بوده‌که مؤلف نام اصلی خود را کتمان کرده است و الآن در طبقهٔ علما سراغی ازعبدالله بن اسمعیل‌نداده‌اند . برادرش **سیدعلی‌بن‌موسی** نیز در**کتاب طرائف** خود ، همین رویه را معمول و خود را عبدالمحمود بن داود مضری نامیده واین هردو فقره صرف حقیقت و دور از شائبه دروغ و توریه است زیراکه همهٔ مردم بندهٔ خدا و عبدالله و عبدالمحمود بوده و عموم سادات نیز از نسل اسمعیل ذبیح‌الله و فرزندان مضر و این دوبرادر هم از اولاد داود بن‌حسن مثنّی میباشند .

وفات‌ابن‌طاوس‌احمد بسال ششصد وهفتاد و سیّم‌یا دوم هجرت درحلّه بوده‌است .

نیز ناگفته نماندکه مادر ایندو برادر، دختر ورام بن ابی‌فراس صاحب مجموعهٔ معروفه ومادر پدرشان نیز دختر شیخ‌طوسی‌بوده اینك درکتابهای‌خودشان ازشیخ ورام مذکور و شیخ طوسی مزبور بجدّ تعبیر نمایند و درمدایح چندی از آل‌طاوس هم گفته‌اند :

ورام جدهم لامهم   و محمد لابیهم جد

مراد ازمحمّد دراین بیت همان سید محمد طاوس مذکور فوق میباشد وشیخ طوسی هم هردو دختر خود راکه یکی جدّهٔ این دوبرادر و دیگری نیز مادر ابن‌ادریس بوده در روایت تألیفات خود و علمای دیگر اجازه داده است . باری **وفات سیداحمد** بن طاوس بسال ششصد وهفتاد و دویم یا سیّم هجرت درحلّه واقع وقبرشریفش نیز درآنجا معروف

و مزار عموم است . در نخبة المقال در ردیف اشخاص مسمّی به احمد گوید :

فقیه اهل البیت ذی‌الشمائل — هو ابن طاوس ابو الفضائل
هو ابن موسی شیخ بن داود — فی(باخع)=۶۷۳ مضی الی‌الخلود

(ذریعه وص ۱۰۸ ج ۱ مه و ۱۹ ت و ۷۲ هب و ۴۶۶ مس و کتب رجالیه)

ابن‌طاوس

عبدالکریم - ابن احمد بن طاوس فوق‌الذکر، حائری‌ّالودلاة حلّی‌ّالنشأة ، بغدادی‌ّالتحصیل ، کاظمی الخاتمة ، **ابوالمظفر** الکنیة ، **غیاث‌الدین** اللّقب ، ازاکابر علمای امامیّه میباشدکه فقیه ادیب‌نحوی عروضی شاعرمنشی بلیغ عابد زاهد نسّابه، نقیب سادات و وحیدعصرخود، کراماتی بدو منسوب، از تلامذهٔ خواجه نصیر طوسی و محقّق حلّی و پدر فوق‌خود و عمّ خود سیدرضی‌الدین علی بن طاوس مذکور ذیل و بعضی از اجلاّی دیگر بوده واز ایشان روایت‌نموده‌است . ازشیخ حسین بن بدر بن ایاز ازعلمای عامّه‌که استاد علاّمهٔ حلّی نیز بوده تتملذنموده شیخ عبدالصمد بن احمد حنبلی وجمعی دیگر از اجلاّهم از تلامذهٔ وی بوده‌اند . قوهٔ حافظه و جودت فهم وکثرت ذکاوت او از نوادر معدود میباشدکه هرچه‌را یاد می‌گرفت اصلاً فراموش نمیکرد . در یازده سالگی در اندك مدتی قرآن مجید را حفظ‌کرد، در چهار سالگی ظرف چهل روز ، تمامی اصول‌کتابت را آموخته و ازمعلم مستغنی‌گردید و این‌گونه نوادر درحق ابن‌سینا وفاضل هندی و بعضی از اکابر دیگر نیز مذکوراست . درحق علاّمهٔ حلّی نیزگویندکه درحال صغر بلکه پسرش فخرالمحقّقین در ده سالگی بدرجهٔ اجتهاد رسیده و درتقلیدکردن به علاّمه منتظر سنّ بلوغ وی بوده‌اند .

از تألیفات او است :

الشمل‌المنظوم فی‌مصنفی‌العلوم درشرح حال علمائی‌که درعلم مهمی تألیف‌کتاب‌نموده‌اند وبتصدیق معاصرش‌ابن‌داود صاحب رجال درمیان‌امامیه‌نظیری‌ندارد ۲- **فرحة‌الغری‌بصرحة‌العزی** در تعیین روضهٔ مقدّسه و مرقد مطهّر حضرت امیرالمؤمنین علی ع ومجلسی این‌کتاب را بفارسی ترجمه نموده و قاضی نوراللّه آن را اشتباهاً بعلی‌بن طاوس عموی صاحب‌ترجمه نسبت داده است .

سید عبدالکریم بنوشتهٔ معاصرش ابن‌داود صاحب رجال درماه شعبان ششصد و چهل و هشتم درحائر حسینی متولد و درشوال ششصد و نود و سیّم هجرت وفات یافت و ظاهرکلام ابن‌داودکه اورا بکاظمی الخاتمة موصوف داشته وما هم اشاره نمودیم آنکه وفات او درکاظمین واقع وهم درآنجا مدفون‌است . درحوادث جامعه‌گویدکه جنازهٔاورا بنجف اشرف نقل دادند ، لکن بنوشتهٔ بعضی در حلّه مزاری است منسوب بهمین سید عبدالکریم بن طاوس و نقل او از کاظمین به حلّه هم مستبعد است .

(ص ۳۶۰ ت و ۷۲ هب و ۴۴۱ مس و۱۱۱ ج ۱ مه و رجال)

ابن‌طاوس

علی - بن عبدالکریم فوق ، مکنّی به **ابوالقاسم،** ملقّب به **رضی‌الدین ،** فاضلی است صدوق جلیل‌القدرکه از پدر خود واز خواجه نصیر طوسی روایت‌کرده وشهید اوّل نیز بیك واسطه از او روایت نموده وبسال هفتصد و یکم هجرت در قید حیات بوده است .
(ص ۴۴۱مس و۳۶۱ت)

ابن‌طاوس

علی - بن علی بن موسی بن‌جعفرکه به **ابوالقاسم** مکنّی ومانند پدر مذکور ذیل خود به **رضی‌الدین** ملقّب میباشد عالمی است عامل صالح محدّث محقّق ، مؤلف‌کتاب **زوائد الفوائد فی‌اعمال‌السنة والاداب‌المستحسنة،** که اغلب مطالب‌آن ازکتاب اقبال پدرش مأخوذ است . سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد و اتحاد اسم وکنیه و لقب پدر وپسر درعرب متداول وشایع‌میباشد اگرچه درعجم نوعاً معمول نیست .
(ص ۷۳هب وسطر ۵ ص۳۹۶ت)

ابن‌طاوس

علی - بن‌موسی‌بن جعفرکه به **ابوالقاسم و ابوالحسن و ابوموسی** مکنّی به **رضی‌الدین** ملقّب به **ابن‌طاوس** معروف وگاهی به **طاوسی و طاوس آل‌طاوس** موصوف، نوهٔ دختری ابن‌ادریس، پسر نوهٔ‌دختری شیخ‌طوسی، برادر پدری و مادری سید احمد ابن‌طاوس فوق‌الذکر و موافق آنچه ضمن عنوان **سید** اشاره نمودیم مراد از لفظ **سید** درکتب زیارات و ادعیه با نبودن قرینه همین علی بن موسی است از فحول و اعاظم علمای شیعهٔ امامیّه میباشد و عالمی است فقیه‌جلیل‌القدر

عظیم‌المنزلة ، ادیب شاعر منشی بلیغ عابد زاهد متّقی ، جامع فضائل وکمالات‌عالیه، از صفات رذیله متخلّی ، بـا اخلاق فاضله متحلّی ، با انجـام وظائف شرعیّه متجلّی ، اورع و اتقی و ازهد و اعبد اهل عصر خود ، درکلمات اجلّه به **قدوةالعارفین** و **مصباح المتهجدین** موصوف .

کرامات‌باهرۀبسیاری بدو منسوب میباشدکه علاّمۀ حلّی بعضی‌ازآنهارا بواسطۀ دیگر روایت کرده و بسیـارش ستوده و بعضی ازآنها را در مستدرك الوسائل نقل کرده است . موافق‌نقل معتمد ، درکتاب عمدةالطالب مستجاب‌الدعوة و واقف براسم اعظمش دانسته وازبعض تـألیفات خودش استظهـار شده‌که باب فیض ملاقـات حضرت ولیّ‌عصر عجل‌الله فرجه بروی وی مفتوح بود، درد دل‌خود را از داروخانۀآن طبیب نفوس‌بشری مداوا و نهال وجود خود را ازآن سرچشمۀ فیوضات ربّانی مشروب می‌نمود . ازکثرت ورع و تقوی ، از فتوی دراحکام شرعیّه اکیداً امتناع می‌ورزید وجزکتاب غیاث‌الوری مذکور ذیل‌کتابی درفقه تألیف نکرده‌است . بالجملة جلالت علمی وعملی وی‌کالشّمس فی‌رابعة النهار واضح وآشکار بوده و حاجتی باقامۀ برهان و بیّنه نیست .

تألیفات بسیاری داردکه اغلب‌آنها در ادعیّه و عبادات و تهذیب نفس و دیگر وظائف دینیّه بوده و ازآنجمله است :

۱ـ الاجـازات لکشف طرق‌المفـازات ۲ـ الاختیـارات من‌کتاب ابی‌عمرو الزاهـد فی‌الحدیث ۳ـ ادعیة‌الساعات ۴ـ اسرارالدعوات‌لقضاءالحاجات ومالایستغنی‌عنه ۵ـ الاسرار المودعة فی‌ساعات اللیل والنهارکه همان ادعیة‌الساعات فوق است **۶ـ اسعاد ثمرةالفؤاد علی سعادةالدنیا والمعاد**که نام‌دیگر کشف‌المحجة مذکور ذیل‌است **۷ـ الاصطفاء فی‌تواریخ‌الملوك والخلفاء ۸ـ اغاثةالداعی ۹ـ الاقبال لصالح‌الاعمال یا الاقبال بالاعمال الحسنـة فی‌مایعمل میقاتاً واحداً فی‌کل سنة**که بسه جلد مشتمل میباشد ویکی دراعمال رمضان و نامش **مضمارالسبق** و دوجلد دیگر نیز دراعمال یازده ماه دیگر میباشد و هرسه جلد ، دومرتبه در طهران در یك مجلد چاپ شده وکتاب اقبال از مجلدات‌کتاب مهمات مذکور ذیل است **۱۰ـ امان‌الاخطـار یا الامـان من اخطـار الاسفار والازمـان ۱۱ـ الانوار البـاهرة فی‌انتصـار العترة الطـاهرة ۱۲ـ البشارات‌بقضاءالحاجات علی یدالائمة بعدالممات ۱۳ـ البهجة لثمرةالمهجة فی‌مهمات الاولاد ۱۴ـ التحصین فی‌اسرار مازاد علی‌کتاب‌الیقین ۱۵ـ التشریف بتعریف وقت‌التکلیف**

که نسخه‌اش نزد شیخ حر عاملی موجود بوده و درآن‌کتاب‌گوید شایسته است‌که وقت تکلیف را شناخته و تعظیم‌کرده وعیدکنند **۱۶ـ التشریف بالمنن فی‌التعریف بالفتن**‌که نام دیگر فتن و ملاحم مذکور ذیل‌است **۱۷ـ التوفیق للوفاء بعد تصریف** (تفریق‌خل) **دارالفناء ۱۸ـ جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع**‌که از مجلدات‌کتاب مهمات مذکور ذیل است **۱۹ـ الدروع الواقیة من‌الاخطار فی‌مایعمل مثله فی‌ایام‌کل شهر علی‌التکرار**‌که از مجلدات‌کتاب مهمات ذیل است **۲۰ـ ربیع‌الشیعة ۲۱ـ روح‌الاسرار وروح‌الاسمار ۲۲ـ مزهرةالربیع‌فی‌عمل‌الاسابیع** که از مجلدات‌کتاب مهمات مذکور ذیل است **۲۳ـ سعد السعود ۲۴ـ شرح نهج‌البلاغة ۲۵ـ صلوات و مهمات للاسبوع**‌که دوجلد است **۲۶ـ عمل لیلةالجمعة و یومها**که یك جلد وبا ماقبل خود از مجلدات‌کتاب مهمات مذکور ذیل هستند **۲۷ـ الطرائف فی‌مذهب الطوائف** که درشرح حال برادرش سید احمد بن طاوس اشاره شده و همان است‌که باقتضای بعضی‌ازدواعی و مصالح خارجی ، خود را درآن‌کتاب بنام عبدالمحمودکتابی معرفی‌کرده و درایران چاپ شده است **۲۸ـ غیاث سلطان‌الوری لسکان‌الثری فی‌قضاءالصلوة عن‌الاموات ۲۹ـ فتح‌الابواب‌بین ذوی‌الالباب و رب‌الارباب** در استخارات **۳۰ـ فتح محجوب‌الجواب الباهر فی‌شرح وجوب خلق‌الکافر ۳۱ـ الفتن‌والملاحم ۳۲ـ فرج‌الهموم بمعرفةمنهج‌الحلال‌والحرام‌من‌علم‌النجوم ۳۳ـ فرحة الناظر و بهجة الخواطر ۳۴ـ فلاح‌السائل و نجاح‌المسائل فی‌عمل‌الیوم واللیلة** که دوجلدبوده واز مجلدات‌کتاب مهمات مذکورذیل‌است **۳۵ـ القبس‌الواضح من‌کتاب‌الجلیس الصالح ۳۶ـ کتاب‌السالك الی حذمةالمالك ۳۷ـ کتاب‌السالك المحتاج الی معرفة مناسك الحاج**‌که از مجلدات‌کتاب مهمات ذیل است **۳۸ـ کتاب‌الملهوف علی‌قتلی‌الطفوف**‌که دربمبای و ایران چاپ شده است **۳۹ـ کشف‌المحجة لثمرةالمهجة ۴۰ـ المجتنی من‌الادعیة المجتبی ۴۱ـ محاسبةالملائکةالکرام‌آخرکل‌یوم من‌الذنوب والاثام ۴۲ـ محاسبةالنفس**‌که درطهران چاپ شده است **۴۳ـ مصباح‌الزائر وجناح‌المسافر ۴۴ـ مهج‌الدعوات ومنهج‌العبادات**‌که در ایران چاپ شده‌است **۴۵ـ مهمات فی‌صلاح‌المتعبد و تتمات لمصباح‌المتهجد**‌که درتتمیم‌کتاب مصباح‌المتهجد جد عالی مادری خود شیخ طوسی تألیف و بهمین اسم مسمی داشته و چنانچه اشاره شد بنام **اسرارالصلوة** و **اقبال** و **جمال‌الاسبوع** و **دروع واقیة** و **زهرةالربیع** و **فلاح‌السائل** و **کتاب‌السالك** بچند جلد مشتمل میباشد وغیراینها .

ابن‌طاوس علی بن موسی ، از مشایخ اجازه و روایت علاّمهٔ حلّی و علی بن عیسی‌اربلی و برادرزاده‌اش سید عبدالکریم بن طاوس فوق وبعضی از اجلاّی دیگر بوده‌که از وی روایت میکنند و چنانچه درصدر عنوان اشاره شد علاوه براستجماع کمالات علمیّه و عملیّهٔ دینیّه ، درشعر و انشا و فنون ادبیّه نیز یدی طولی داشته واز او است :

خبت نار العلی بعد اشتعال	**و نادی‌الخیر حی علی‌الزوال**
عدمنا الجود الا فی‌الامانی	**والا فی‌الدفاتر والعوالی**
فیاليت الدفاتر كن قوما	**فائری الناس من‌كرم الخصال**
ولو انی جعلت امیر جیش	**لما حاربت الا بالسؤال**
لان الناس ینهزمون منه	**وقد ثبتوا لاطراف العوالی**

ولادت ابن‌طاوس درسال پانصد و هشتاد و نهم یا سیّم هجرت و **وفاتش** نیز روز دوشنبه پنجم ذیعقدهٔ سال ششصد و شصت و چهارم هجرت ظاهراً دربغداد واقع شد و بنوشتهٔ حوادث جامعه جنازهٔ اورا پیش ازدفن بنجف اشرف نقل دادند . ناگفته نماندکه قبلاً کفن خود را تهیه‌کرد ، درحج بیت‌الله لباس احرام خود نمود ، آنرا درکعبهٔ معظّمه و روضات مطهّرهٔ حضرت رسالت ص و ائمهٔ بقیع وعراق متبرّك وهمه‌روزه نگاهش میکرد وآن را وسیلهٔ شفاعت آن بزرگواران قرار داده بوده‌است .

(ذریعه وص ۳۹۲ت و ۳۷۰ و ۴۷۲ مس و۹۸ ج ۱ مه واطلاعات متفرقه)

ابن‌طاوس — **سیدمحمد**- بن سید عزالدین حسن بعنوان **مجدالدین** مذکور شده است .

ابن‌طاهر — **عبدالقادر**- یا عبدالقاهر بن طاهر بعنوان ابومنصور عبدالقادر مذکور است .

ابن‌طاهر — **محمد بن طاهر**- بعنوان **ملك‌المحدثین** نگارش یافته است .

ابن‌طاهر — **محمد** - بن طاهر بن علی بعنوان **ابن‌القیسرانی** خواهدآمد .

ابن‌طاهر — **محمد** - بن عبدالله بن طاهر، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌طاهر**، از ادبای اواسط قرن سیّم هجرت میباشدکه از طرف متوکّل عباسی والی بغداد بود واز اشعار او است‌که دربارهٔ ترنج گفته است :

جسم لطیف قمیصه ذهب	**رکب فیه بدیع ترکیب**
فیه لمن شمه و ابصره	**لون محب و ریح محبوب**

درسال دویست و پنجاه و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۶۴۱ ج ۱ س)

ابن‌طباطبا[1]

ابن‌طباطبا

احمد - بن محمد بن اسمعیل بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل دیباج بن ابراهیم بن حسن مثنّی ابن امام حسن مجتبی ع ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌طباطبا** ، ازاکابر مصریین و نقیب طالبیین دیارمصریه و ادیب و شاعر بود ، در زهد و غزل و موضوعات متنوعهٔ دیگر هم شعر خوب میگفته است . بدو منسوب است‌که در بیان درازی شب‌گوید :

کان نجوم‌اللیل سارت نهارها — فوافت عشاء وهی انضاء اسفار
وقد خیمت کی تستریح رکابها — فلا فلك جار ولاکوکب سار

خلیلی انی للثریا لحاسد — وانی علی ریب‌الزمان لواجد
ایبقی جمیعا شملها وهی سبعة — ویفقد من احببته وهو واحد

کتاب **عیارالشعر** بنوشتهٔ کشف‌الظنون تألیف او است ، لکن این‌کتاب را در معجم‌الادبا وقاموس‌الاعلام با بن‌طباطبا محمد بن احمد مذکور ذیل نسبت داده‌اند . صاحب ترجمه بسال سیصد و چهل و پنجم هجری قمری درشصت و چهار سالگی در مصر وفات یافت .
(کف وص ۴۲ ج ۱ کا و ۶۴۲ ج ۱ س)

ابن‌طباطبا

عبدالله - بن احمد بن علی بن‌حسن بن‌ابراهیم طباطبای مذکور فوق ، مکنّی به **ابومحمد** ، ازفضلای مصر میباشدکه بسیارکریم و سخی و دارای املاك و ثروت بسیار بود . بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ازعادات مستمرهٔ‌اش بوده‌که همه روزه حلوای با دامی بسیاری تهیه میکرد و بمردم تقسیم می‌نمود و نوادر بسیاری درحق او متواتر است . ابن‌خلّکان این مطلب را قدری شرح داده وگوید : هرروز دوجام شیرینی و قدری قرص نان توی دستمالی مهر شده برای کافور اخشیدی صاحب دیار مصریه می‌فرستاد وبهریك از افراد طبقات دیگر نیز فراخورحال خودشان

۱ـ **ابن‌طباطبا** - عنوان مشهوری بعضی ازاکابر میباشدکه برخی از ایشان را می‌نگاریم و مجملی هم از شرح لفظ لقب طباطبا را (که لقب جد عالیشان بوده) در باب اول تحت عنوان **طباطبا** نگارش داده‌ایم .

بعضی را هرروز و برخی را هرهفته و عدّه‌ای را هم ماهی یك‌مرتبه شیرینی می‌فرستاد. پیوسته یك نفر درآستانهٔ او از صبح تا شام باجرت ماهی دو دینار مشغول شکستن بادام مصروفی در شیرینی‌ها می‌بود . صاحب ترجمه بسال سیصد و چهل وهشتم هجری‌قمری در شصت ودو سالگی درمصر وفات یافته و درقرافهٔ صغری مدفون شد ، قبر وی معروف و باستجابت دعا نزد آن مشهور است و درتشییع جنازه‌اش جمعی زیاد حاضر بوده‌اند . گویند کسی درسفر حج بجهت عدم‌موفقیت زیارت حضرت رسالت ص بسیار افسرده‌بوده تا شبی آن‌حضرت درخواب بدو فرمود ، هروقت‌که زیارت من فوت شد پس قبر عبدالله بن احمد بن طباطبا را زیارت کن . (ص۲۸۱ج۱کا و۶۴۳ج۱س)

ابن‌طباطبا **محمد** - بن‌احمد بن محمد بن‌احمد بن ابراهیم طباطبای‌مذکور فوق ، مکنّی به **ابوالحسن**، از محقّقین علما و مبرّزین شرفا و ادبا و شعرای زمان غیبت صغرای اصفهان میباشدکه با فرط ذکاوت و فطانت و صفای قریحه و استقامت ذهن و جودت فهم معروف بوده واز تألیفات او است :

۱- **تهذیب‌الطبع** ۲- **العروض** ۳- **عیارالشعر**. اشعار او بسیار لطیف و دقیق‌بوده و ازآن جمله است :

یامن حکی الماء فرط رقته — و قلبه فی‌قساوة الحجر
یالیت حظی کحظ ثوبك من — جسمك یا واحدا من‌البشر

نیز در درخانهٔ ابن‌رستم دونفر غلام سیاه رنگ ازآل‌عثمان بن عثمان راکه عمامهٔ‌سرخ برسر داشته‌اند دید ، پس‌از امتحان، خالی ازآداب بود نشان مکشوفش گردید، داخل مجلس شده و این اشعار را بالبداهه بنگاشت :

رأیت باب الدار اسودین — ذوی عمامتین حمراوین
کجمرتین فوق فحمتین — قدغادرا الرفض قریری عین
جدکما عثمان ذوالنورین — فما له انسل ظلمتین
یا قبح شین صادر عن زین — حدائد تطبع من لجین
ما انتما الاغرابا بین — طیرا فقد و قغنما للحین
زورا ذوی‌السنةفی‌المصرین — المظهرین الحب للشیخین

و خلیا الشیعة للسبطین لاتبر ما ابرام رب الدین
ستعطیان فی مدی عامین

بسال سیصد و بیست و دویم هجری قمری در اصفهان وفات یافت و خانواده‌اش درآنجا مشهور و علما و ادبا و نقبا درمیان ایشان بسیار است .

(ص ۱۴۳ ج ۱۷ جم و ۶۴۲ ج ۱ س)

ابن‌طباطبا **یحیی** - بن محمد بن‌طباطبای علوی‌حسنی، مکنّی به **ابوالمعمر،** معروف به **ابن‌طباطبا** ، از مشاهیر نحویّین ، از تلامذهٔ عمر بن ثابت‌اعمی‌ثمانینی سابق‌الذکر وازاساتید ابن‌الشجری وعلی‌بن‌عیسی‌ربعی‌بوده ودررمضان چهارصد وهفتاد وهشتم هجری قمری درگذشت . (ص۴۱۳ ج۱کا و۳۱ ج۲۰جم)

ابن‌طبال در اصطلاح رجالی علی بن حسین بن قاسم قیثری خزاز است .

ابن‌طبرزد **عمر** - بن محمد بن معمر بن‌احمد بن یحیی بن حسان، محدّث بغدادی ، ملقّب به **موفق‌الدین** ، مکنّی به **ابوحفص،** معروف‌به **ابن طبرزد** ، از مشاهیر محدّثین بغداد میباشدکه برای استماع حدیث سیاحتها کرده و مرجع استفادهٔ اهالی هردیاری بود ، اجازات و مسموعات وی درغایت اشتهار و بجهت سکونت در محلهٔ دارالقز بغداد به **دارقزی** نیز معروف‌است . بسال‌ششصد وهفتم هجری قمری در نود ویك سالگی در بغداد درگذشت ودر **باب‌الحرب** دفن شد .

(ص ۴۱۶ ج ۱کا و ۶۴۳ ج۱ س)

ابن‌الطبیب **عبدالرحیم** - بن علی ، رئیس‌الاطبّای شام ، بعنوان **مهذب‌الدین** مذکور است .

ابن‌الطبیب **علی** - بن نصر، نصرانیّ‌الاصل ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌الطبیب** الشّهرة ، از مشاهیر ادبا میباشد واز تألیفات او است:

۱- **اصلاح‌الاخلاق** ۲- **صحبةالسلطان** و درسال سیصد و هفتاد و هفتم هجری قمری درگذشت . (ص ۹۶ ج۱۵جم)

ابن‌الطثریة یزید بن سلمة بعنوان **ابومکشوح** نگارش دادیم .

ابن‌الطحان **عبدالعزیز** - علی ، اشبیلی‌ّالولادة ، حلبی‌ّالخاتمة ، مکنّی به **ابوالاصبغ** ، معروف به **ابن‌الطحان**، از ادبا ومشاهیرقرّاءاندلس میباشدکه ببلاد شرقی مسافرتها کرد ، مدتی درمصر وعراق و شام تدریس‌نموده ومرجع استفاده بوده است واز اشعار او است :

دع الدنيا لعاشقهـــا	**ليصبح من رشائقها**
و عادالنفس مصطبرا	**وتكب عن خلائقها**
هلاكالمرء انيضحی	**مجـــدا فیعلائقهـــا**

وفات‌او بعد ازسال پانصد وپنجاه ونهم هجرت درحلب واقع شد و ولادتش بسال‌چهارصد و نود و هشتم در اشبیلیه بوده است . (ص ۶۴۳ ج۱ س)

ابن‌طراد **علی** - بن احمد بن طراد ، ملقّب به **زین‌الدین**، مکنّی به **ابوالحسن**، بنا برآنچه علاّمهٔ متتبّع معاصر شیخ آقا بزرگ طهرانی صاحب ذریعه درمشیخهٔ خود نگاشته از اکابر علمای امامیّه ، ازتلامذهٔ علاّمهٔ حلّی ، از مشایخ روایت شهید اوّل میباشدکه شیخ شهید بواسطهٔ او ازعلاّمه وابن‌داود صاحب رجال روایت میکند . وی در ششم ربیع‌الثانی هفتصد و پنجاه و چهارم هجری قمری وفات یافت .

ابن‌طرار یا
ابن‌طراره یا
ابن‌طراز
} **معافی بن زکریا** که در باب اوّل (القاب) بعنوان **نهروانی** نگارش یافته است .

ابن‌الطراوة **سلیمان** - بن محمد بن عبدالله اندلسی ، مالقی‌ّالموطن، سبائی‌ّ القبیلة ، **ابوالحسین** الکنیة ، **ابن‌الطراوة** الشّهرة ، ادیبی است نحوی از مبرّزین ادبای قرن ششم هجرت . در نحو فتاوی عجیبی داردکه از متفرّدات خودش بوده و مخالف اکابر نحویّین میباشد اینك مدح و قدح او مابین اهل‌فنّ مطرح مذاکره بوده و لکن تلمیذش ابن‌سمحون سابق‌الذکر بسیارش ستوده است . از تألیفات

او است : **کتاب‌الترشیح** در نحوکه مختصر مقدمات کتاب سیبویه است و درسال پانصد و بیست و هشتم هجرت وفات‌یافت . (ص ۳۲۳ت)

ابن‌طرخان **احمد بن محمد** ـ بعنوان **کاتب جرجرائی** نگارش یافته است .

ابن‌طریح **صفی‌الدین** ـ
ابن‌طریح **فخرالدین** ـ
{**دویمی** در باب‌اوّل (القاب) بعنوان**طریحی**نگارش یافته و **اولی** نیز پسر او و از علمای اواخر قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و هفتاد و دویم هجرت از والد معظّم خود اجازه داشته است . **حاشیهٔ کتاب مجمع‌البحرین** والد مذکورش که **مستدرك‌المجمع** گویند تألیف او است و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۹۱ ج ۶ ذریعه)

ابن‌الطفیل **عامر** ـ بن طفیل بن مالك بن جعفر عامری ، از شعرای زمان جاهلیّت میباشدکه بسیار شجاع و حکیم و سخی و پسرعموی لبید شاعر معروف صاحب معلّقه بود ، درسال ششصد و سی و سیّم میلادی درگذشت و **دیوان شعر او** با دیوان عبید بن ابرص چاپ شده‌است . (ص ۱۲۶۰ مط

ابن‌الطفیل **محمد** ـ بن عبدالملك بن طفیل اندلسی اشبیلی ، مکنّی به **ابوبکر یا ابوجعفر**، ازاطبّا وفلاسفهٔ قرن ششم هجرت وازتلامذه ابن‌باجهٔ سابق‌الذکر است . با ابن‌رشد مباحثاتی داشته و درتطبیق شریعت و فلسفه ، اهتمام تمام بکار میبرد ، **رسالهٔ حی بن یقظان در اسرار حکمت شرقیین** که بارها درمصر وغیره چاپ و بفرانسوی نیز ترجمه شده از او است وآن غیراز رسالهٔ حی بن یقظان ابن‌سیناست . وی بسال پانصد وهشتاد ویکم هجرت درهشتاد وهفت سالگی درگذشت .

(کف وص۱۴۶ مط)

ابن‌طلحة **محمد بن طلحة** ـ شافعی ، بعنوان **کمال‌الدین** نگارش‌یافته‌است .

ابن‌طوطی **ابونصر** ـ بن‌طوطی، موافق‌آنچه ازمعالم‌العلمای ابن‌شهرآشوب نقل شده از مجاهرین شعرای اهل‌بیت عصمت ع بوده وبس .

دیگر اسم و زمان ومشخّص دیگری از وی ذکر نشده وازاشعار او میباشدکه در وصف حضرت امیرالمؤمنین ع گفته است :

خلیفة ربالعرش بعـد محمد	رضیت به والله اعلی و اکبر
و مظهر دینالله بالسیف عنوة	و ماکان دین الله لولاه یظهر
ولولاه ماصلی لذیالعرش مسلم	وکان سبیلالحق یعفو و یدثر
و یوم غدیر قد اقروا بفضله	وفیکل وقت منهمالغدراضمروا
لدی دوحخم والنبی محمدص	ینادی باعلیالصوتفیهم ویجهر
الست اذا اولی بکم مننفوسکم	فقالوا بلیوالقومفیالجمعحضر
فقال لهم منکنت مولاه منکم	فمولاه بعدی حیدر المتخیر
فوال موالیه و عـاد عدوه	ایا رب وانصر منله طل ینصر
فلما مضیالهادی لحال سبیله	ابا نوالهالغدر القبیح واظهروا
اقام علی عهدالنبی محمد ص	ولم یتغیر بعـده اذ تغیروا

(ص۲۴۲ و۳۴۰ ج ۸ عن)

ابنالطویل

عبدالحی - بن علی بن محمد بن محمود حنفی دمشقی، معروف به **خال** و **ابنالطویل**،ادیبیاستشاعر و **کتاب مرورالصبا والشمأل** تألیف او بوده واز اشعار او است :

وکنت اقول انی حین یبدو	بخدك عـارض یسلو فؤادی
فلما ان بـدازادت شجـونی	کأنی فیهـواه علی المبادی

بسال هزار و یکصد و دوازدهم هجری قمری در دمشق درگذشت .

(ص ۲۴۴ ج ۲ سلكالدرر)

ابنطی

علی - بـن علی بن محمد بـن طی عـاملی فقعانی ، مکنّی بـه **ابوالقاسم**، معروف به **ابنطی** ، از علمای امامیـّهٔ قرننهمهجرت میباشدکه عالمی است عامل فقیه فاضل ، برای ابنفهد (متوفی بسال ۸۴۱ه ق= **ضما**) مرثیهٔ نظمی گفته و اشعاری هم در وصف کتاب مهذب ابنفهد مذکور انشا کـرده و از تألیفات او است :

۱- حاشیهٔ قواعـد شهید اول ۲- رسالـهٔ عقود و ایقاعـات ۳- المسائل الفقهیـة که بمسائل ابنطی معروف است . سال وفات او مابین هشتصد و پنجاهم و پنجاه و پنجم

و هشتادم و هشتاد و پنجم مردّد است .

(ص ۷۳ هب و ۱۷۳ ج ۶ ذریعه و ۲۱ و ۴۰۰ ت)

ابن‌الطیار / **ابن‌الطیالسی** } در اصطلاح رجالی **اولی** حمزة بن محمد طیار بوده وگاهی خود محمد را نیز گویند و **دومی** نیز احمد بن‌عباس نجاشی صیرفی است و او غیراز نجاشی صاحب رجال میباشد .

ابن‌الطیب **ابراهیم** - سعید بن طبیب بعنوان **رفاعی** نگارش یافته است .

ابن‌الطیب **احمد** - بن‌محمدبعنوان **سرخسی** درباب‌اوّل(القاب) مذکوراست.

ابن‌الطیب **محمد** - بن طیّب درباب اوّل بعنوان **قادری** نگارش یافته‌است .

ابن‌طیفور **احمد** - بن ابی‌طاهر طیفور بعنوان **ابن‌ابی‌طاهر** نگارش دادیم.

ابن‌الطیلسان **قاسم** - بن محمد بن احمد ، انصاری اوسی‌قرطبی ، معروف‌به **ابن‌الطیلسان** ، از فضلای قرن پنجم هجرت میباشدکه در حدیث و علوم عربیّه و قرائات مختلفه بصیرتی بسزا داشته و ازتألیفات او است :

۱- اخبار صلحاء الاندلس ۲- بیان‌المنن علی قاری‌الکتاب والسنن ۳- الجواهر المفضلات فی‌الاحادیث المسلسلات ۴- غرائب اخبار المسندین و مناقب آثارالمهتدین .

در اواخر زندگانی از موطن خود قرطبه رحلت کرده و درمالقه اقامت نمود تا موافق نقل معتمد از بغیةالوعاة سیوطی بسال چهارصد وچهل و دویم هجرت درگذشت. عجب ازکشف‌الظّنون است‌که وفات اورا دریکجا سال دویست وچهل ودویم ودرسه‌جا ششصد و چهل و سیّم نوشته‌است . (کف وآخر ص ۵۲۶ ت)

ابن‌ظافر **علی** - بن‌ظافر بن‌حسین، **جمال‌الدین** اللّقب، **ابوالحسن** الکنیة، ازدیّ القبیلة ، مصریّ البلدة ، **ابن‌ظافر** الشّهرة، موافق‌آنچه از فوات‌الوفیات نقل شده از فضلای اوایل قرن هفتم هجرت است در اصول و علوم عربیّه و تاریخ ملوك سلف بدیگران مقدّم بود ، بعدازفوت پدرش درمدرسهٔ مالکیّه یاکاملیّهٔ مصر تدریس مینمود . کتاب **بدائع‌البدائة**که درمصر و قاهره چاپ شده تألیف او بوده و

حاوی شرح حال و محاسن اشعار شعرائی است‌که با تنگی وقت و ضیق‌فرصت بالبداهة انشای‌شعر کرده‌اند. بسال‌ششصدو بیست وسیّم هجری‌قمری‌در پنجاه‌وشش‌سالگی‌در گذشت.

ابن‌ظفر **محمد** - درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **حجةالدین** مذکورشده‌است.

ابن‌الظهیر **محمد** - بن احمد بن عمر اربلی ، حنفیّ‌المذهب ، **مجدالدین** اللّقب ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **ابن‌الظهیر** الشّهرة ، ازمشاهیر ادبا وشعرای اواخر قرن هفتم هجرت است‌که ازمشاهیر علمای دمشق وبغداد تحصیل‌مراتب علمیّه نمود ، درفقه حنفی نیز بصیر بود ، **دیوان مرتبی** در دوجلد بزرگ داشته وبسال ششصد و هفتاد و هفتم ویا نود و هفتم هجری قمری درگذشت و ولادتش در سال ششصد و دویم بوده است . (کف وص ۴۱۶۷ ج ۶س)

ابن‌ظهیرة **محمد** - بن نجم‌الدین امین بن ابی‌بکر بن ظهیرۀ قرشی مکّی حنفی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، معروف به **ابن‌ظهیرة** از فضلای دهم هجرت ومؤلف‌کتاب **الجامع اللطیف فی‌فضائل مکة و بناءالبیت‌الشریف** است‌که درمصر چاپ و درباب دهم آن شرح حال امرای مکّه را هم از عهد سعادت حضرت رسالت‌ص تا سال نهصد و چهل و نهم هجرت نگاشته است . سال وفاتش بدست نیامد و درنهصد و شصتم درقید حیات بوده است . (ص ۱۵۰مط)

ابن‌عابدین **محمد** - بن محمدامین ذیلا ضمن شرح‌حال پدرش مذکوراست.

ابن‌عابدین **محمدامین** - بن عمر بن‌عبدالعزیز بن‌احمد دمشقی شافعی‌حنفی که بجهت انتساب بجدّ پنجمش محمد معروف به عابدین ، به **ابن‌عابدین** شهرت یافته است از علمای اواسط قرن سیزدهم هجرت میباشدکه درحال صغر قرآن مجید را حفظ‌کرد، نحو وصرف وفقه شافعی و اصول تجویدرا ازشیخ‌القراء شیخ سعید حموی فراگرفت پس حدیث و تفسیر وعلم معقول را نیز از سیدمحمد شاکر اخذ و حسب‌الالزام او از مذهب شافعی به حنفی عدول‌کرده و اصول و فقه حنفی‌را نیز از وی خواند و مرجع استفادۀ اکابر وقت‌گردید .

در فقه و حدیث و تفسیر و ادبیّات تألیفات بسیاری داردکه ازآن جمله است: **ردالمحتار علی‌الدر المختار شرح تنویرالابصار** که چندین مرتبه چاپ شده وحاشیهٔ کتاب در مختار علاءالدین حصکفی بوده و به **حاشیهٔ ابن‌عابدین** معروف است ودر مختار نیز شرح کتاب تنویرالابصار محمد بن عبدالله تمرتاشی سابق‌الذکر است . محمدامین بسال هزار و دویست و پنجاه و دویم هجرت درپنجاه وچهار سالگی در دمشق وفات یافت و در مقبرهٔ باب‌الصغیر مدفون شد . پسرش **علاءالدین محمد بن محمدامین** (متوفّی بسال ۱۳۰۶ه ق = **غشو**)که نیز به**ابن‌عابدین**معروف میباشد، **کتابی در تکمیل کتاب‌مذکور** پدرش تألیف کرده و **قرة عیون الاخیار لتکملة ردالمحتار** موسومش داشته وآن نیز در قاهره چاپ شده است . (ص ۱۵۴ و ۱۵۵ مط)

ابن‌عاشر

عبدالواحد - بن احمد بن علی بن عاشر ، مالکیّ‌المذهب ، انصاریّ‌النسب ، اندلسی فاسیّ‌الموطن ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن عاشر** الشّهرة ، از علمای قرن یازدهم هجرت میباشدکه دراکثر علوم متداوله ماهر وکتاب **المرشد المبین علی‌الضروری من علوم‌الدین** ازآثارقلمی‌او است وآن‌منظومه‌ایست در اصول دین موافق مذهب مالك بن انس‌که درمصر و فاس چاپ و دراختصار و تحقیق وکثرت فوائد کم‌نظیر است . ابن‌عاشر درسال هزار و چهلم هجرت درگذشت . (ص ۱۵۵مط)

ابن‌عاصم

محمد - بن محمد بن عاصم ، مالکی اندلسی ، غرناطیّ‌البلدة ، **ابوبکر** الکنیة ، **ابن‌عاصم** الشهّرة ، از قضاة مالکیّه میباشدکه به **قاضی‌الجماعة** معروف بوده واز تألیفات او است :

۱- **تحفة‌الحکام فی‌نکث‌العهود والاحکام** که به **عاصمیه** و **تحفهٔ ابن‌عاصم** معروف و ارجوزه‌ایست درفقه مالکی‌که در غرناطه نظمش‌کرده ودرفاس چاپ سنگی ودرجزائر نیز باترجمهٔ فرانسوی‌آن چاپ حروفی شده‌است ۲- **حدائق‌الازهار** در امثال وحکایات و نوادرکه درفاس چاپ شده است . وفات او بنا بنوشتهٔ بعضی بسال هشتصد وبیست و نهم هجرت درشصت و نه سالگی وقوع یافته و درکشف‌الظّنون گویدکه ارجوزهٔ مذکوره را درسال هشتصد و

سی و پنجم هجرت درغرناطه نظم‌کرده و دیگر چیزی از وفاتش ذکر ننموده است .
(کف وص۱۵۶ مط)

ابن‌العالمة **احمد** - بن‌موفق‌الدین ابی‌الفضل اسعد منفاخ بن‌حلوان‌که‌لقبش **نجم‌الدین**، کنیه‌اش **ابوالعباس** وبجهت لقب منفاخ داشتن‌پدرش به **ابن‌المنفاخ** وبسبب‌عالمه‌بودن‌مادرش (که به **بنت دهین‌اللوز** شهرت‌داشته) به **ابن‌العالمه** معروف است از مشاهیر اطبّا و حکمای قرن هفتم اسلامی میباشدکه در ادبیّات و شعر و انشا هم وحید عصر خود بوده و درموسیقی و بربطنوازی وحسن‌خط نیز مهارتی بسزا داشته است . طبیب مخصوص ملك مسعود بوده و اخیراً دراثر فطانت متقلّد وزارت وی هم گردید ولی عاقبت مغضوب وی شده و بوطن خود مراجعت کرد و مرجع استفادهٔ جمعی وافر بود تا درسال ششصد و بیست و سیّم یا پنجاه و دویم هجرت درگذشت و از تألیفات او است :

۱- **الاشارات المرشدة فی‌الادویة المفردة** ۲- **التدقیق فی‌الجمع والتفریق** درطب و بیان امراضی است‌که در اغلب صفات بهمدیگر مشتبه میباشند با شرح اصول تفرقه و تشخیص آنها ازیکدیگر ۳- **شرح‌احادیث نبویهٔ متعلقه به طب** ۴- **العلل والامراض** ۵- **المهملات فی‌کتاب الکلیات**که شرح‌کلیات قانون است ۶- **هتك‌الاستار عن تمویه‌الدخوار** وغیراینها .
(کف وص۴۵۶۷ ج ۶ س)

ابن‌عایشه **ابراهیم‌بن‌محمد**-
ابن‌عایشه **عبیدالله‌بن محمد**-
ابن‌عایشه **محمد مغنی**-

بجهت خارج از موضوع کتاب بودن بشرح حال ایشان نپرداختیم ، درصورت‌اقتضا برای **اولی** بجلد اول قاموس‌الاعلام وجلد اول‌کنی و القاب فاضل معاصر حاج شیخ عباس قمی و برای **دویمی** بصفحهٔ۳۱۴ تاریخ‌بغداد خطیب وبرای **سیمی** نیز به اغانی‌ابوالفرج‌اصفهانی و مروج‌الذهب مسعودی و دوفقره جلد اول مذکور مراجعه نمایند .

ابن‌عباد **اسمعیل بن‌عباد** - بن عباس بن عباد بن احمد بن‌ادریس دیلمی قزوینی طالقانی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، ملقّب به **کافی‌الکفاة** ، معروف به **صاحب** یا **ابن‌عباد** یا **صاحب بن عباد** ، ازفحول‌ادبای وزرا میباشدکه ادیب‌کامل

محقّق مدقّق لغوی نحوی منشی **متکلم متبحر** وشاعر متمهّر شیعی امامی ، نادرهٔ دهر و اعجوبهٔ عصر، وزیر بی‌نظیر **مؤیدالدوله** وبرادرش **فخرالدوله** از ملوك دیالمه (آل‌بویه) بود . در مراتب علم و فضل وکمال وفصاحت وبلاغت وسخاوت و تفنّن درشعر وادبیّات و علوم متنوعه و دیگر کمالات نفسانیّه طاق و مشهورآفاق ، مسلّم مخالف و موافق، در کتب تراجم عامّه و خاصّه مذکور و زینت اوراق و سطور ، کالشمس فی‌رابعة النّهار واضح وآشکار و مستغنی ازمسابقه دراین مضمار است . بلکه مجلسی‌اول (بنقل‌روضات) اورا از افقه فقهای امامیّه میشمارد وبه علاّمه و رئیس‌المحدّثین والمتکلّمین بودنش ستوده وگوید هراندازه از علم وفضل مذاکره شود مقام صاحب بالاتر ازآن‌است. ثعالبی در یتیمةالدّهر گوید : عبارتی را سراغ ندارم‌که در بیان علو مقامات علمی و ادبی ، جودی وکرمی او کافی بوده و تفرّد او در غایات‌آداب محاسن متنوعه و جامعیت او در مفاخر و فضائل گوناگون را وافی باشدکه هرچه همّت بگمارم قول عالی من از ایفای حق انزل معالی او قاصر میباشد .

وَ إنَّ قَمیصاً خیطَ مِنْ نَسْجِ تِسْعَةٍ   وَعِشْرینَ حَرْفاً عَنْ‌مَعالیهِ قاصِرٌ

در نخبةالمقال در ردیف اشخاص مسمّی به اسمعیل گوید :

والصاحب الجلیل بن عبّاد   بحر محیط فاقد الانداد

دربار او قبلهٔ‌آمال وهمواره مجمع علما وسادات و ارباب‌کمال وفحول واکابردانشمندان و اجلاّی ادبا و شعرا و مرجع استفادهٔ طبقات افاضل بود ، پیوسته ایشان را بتألیف و تصنیف‌کتاب ترغیب و تشویق مینمود .

این‌است‌که شیخ‌جلیل حسن بن محمدقمی تاریخ قم را وقاضی‌علی‌بن‌عبدالعزیز جرجانی‌کتاب تهذیب‌التاریخ را و احمد بن فارس رازی لغوی‌کتاب صاحبی را درلغت وثعالبی هم‌کتاب یتیمةالدّهررا درشرح‌حال شعرا بنام وی تألیف‌کرده وصدوق‌ابن‌بابویه هم با آن‌همه جلالت آفاقی‌که دارد کتاب عیون اخبارالرضا را بنام وی تألیف و دیباچهٔ آنرا بذکر دوقصیدهٔ غرّای‌اوکه در اهدای سلام بحضرت رضا (ع) انشاکرده مزیّن‌نموده است . شعرای نامی وقت هم‌که بنوشتهٔ بغیةالوعاة بالغ بپانصد تن بوده وصاحب دیوان

بوده‌اند مدایح بسیاری دربارهٔ وی انشا نموده‌اند، ابوسعید رستمی با تذکّر دادن وزارت پدر و جدّش نیز گوید :

ورث الوزارة کابرا عن‌کابر   موصولة الاسناد بالاسناد
یروی عن‌العباس عباد وزارته   و اسمعیل عن عباد

درباب اکرام و افضال وملاطفات او که دربارهٔ سادات وعلما و فضلا و ارباب‌کمال معمول داشته نوادر بسیاری منقول است : وقتی ابوالقاسم زعفرانی چند شعری مدیحه‌اش گفته ولباس خزی از وی درخواست نمود درجواب بنگاشت که‌کسی ازمعن بن‌زائده خواستار مرکبی‌گردید پس معن یك شتر و اسب و قاطر و الاغ وکنیزکی بدو بخشیده گفت اگر خدایتعالی مرکوبی غیراینها خلق کرده بودی آن را نیز بتـو دادمی اینك ما هم مقرّر داشتیم‌که جبّه و قمیص و دراعه و مندیل و سراویل و مطرف و جوراب وکیسه و رداو کسائی (که هریکی ازلباسهای معمولی وقت ویا ازتوابع لباس است) بتو ارزانی‌دارند و اگر لباسی دیگری سراغ‌داشتم‌که از خز درستش میکنند آن را نیز بتومی‌بخشیدم .

مقرّر بود هرکسی‌که درماه رمضان بعد از عصر وارد دربار او می‌شد بایستی بعد از افطار برگردد، درهرشب ازماه رمضان هزار نفر روزه‌دار دردربار او افطار می‌نمودند، خیرات و مبرّات و صلات و صدقاتی‌که دراین ماه از وی بظهور میآمد معادل خیرات و صدقات سالیانهٔ وی بود . از بغیةالوعاة سیوطی نقل استکـه صاحب از خانوادهٔ علم و شرف بود ، ازکودکی بتحصیل علم پرداخت ، همه روزه در موقع رفتن بدرس ، مادرش یك دینار (طلای مسکوك هیجده نخودی) ویك درهم بدو میداد تا به‌نخستین فقیری‌که تصادفش نماید صدقه‌کند ، بهمین روش میبود تا بعد از سنّ رشد وکبر نیز همین رویّه را ادامه داد ، بخادمی‌که موظّف بفرش کردن رختخوابش بوده توصیه می‌نمودکه همه شب زیر بستر او یك دینار ویك درهم بگذارد تا بعدازبیدار شدن از یادش‌نرفته بقرار سابق صدقه‌اش نماید ، تصادفاً یك شب خادم غفلت‌کرد ، صاحب هم بعد از بیدار شدن چیزی ندید واز راه تطیّر حمل بقرب اجل نمود ، خادم را امرکردکه آن رختخواب

راکه آنجا بوده جمع کند و به نخستین فقیری که تصادفش نماید بدهد ، خادم نیز نخست بسیّدی نابیناکه از دست زنی گرفته بوده تصادف کرد، خواست که آنها را بدو بدهد سیّد پرسید که چیست؟ گفت یك مخدّهٔ دیبا ویك بستر دیبا است پس سیّد بیهوش افتاد، خادم قضیه را بعرض صاحب رسانید صاحب امر باحضار آن سیّد داده وازوضع حالش استفسار نمود گفت دخترم را بدیگری تزویج کرده‌ام ، مدتی است اهتمام تمام دارم از نفقات ضروری و قوت لایموت خودمان اضافه کرده و جهازیه‌ای برای او تهیه کنم تا دیشب این زن که مادرش میباشد اظهار داشت که برای جهازیه ، یك مخدّهٔ دیبا ویك بستر دیبا هم ضرور است همین که عدم قدرت مالی را اظهار کردم خصومتی مابین من و او واقع شد ، همینکه این خادم ، آن مخدّه و بستر را داد ازکثرت تأثر حال غشوه و بیهوشی دامن گیرم گردید . صاحب فرمود برای مخدّهٔ دیبا چیزهای دیگری نیز لازم است که مناسب آن باشد لذا حسب الامر، جهازیهٔ مکمّلی تهیه شد ، داماد نیز احضار وبا عطیهٔ کاملی مفتخر گردید .

صاحب حدیث و علوم دینیّه را ازپدر خود و دیگر اکابر وقت اخذکرد، انشا و فنون شعری و ادبی را هم از احمد بن فارس نحوی لغوی صاحب مجمل و عباس بن محمد نحوی ملقّب به عرام و ابن العمید آتی الذکر وزیر معروف رکن الدولة و دیگر اکابر وقت فرا گرفت بجهت کثرت مصاحبت وملازمت حضور ابن العمید اورا **صاحب ابن العمید** میگفتند ، پس از تصدی مقام وزارت نیز لفظ **صاحب** بواسطهٔ کثرت استعمال لقب مشهوری وی گردید ویا **صاحب گفتن او** بجهت آن بوده که ازکودکی مصاحب مؤیدالدولة وازطرف او ملقّب به صاحب بوده‌است . بهرحال اولین وزیری است که بهمین لقب صاحب ملقّب بوده وبعداز او لقب رسمی وزرای وقت گردید و ازآن روکه تمامی امورسیاسی ومهمّات کشوری فخرالدولةرا کفایت کرده وبطوراکمل انجام می‌داد به **لقب کافی الکفاة** هم ملقّب بوده است . عالم بیانی شیخ عبدالقاهر جرجانی و ابوعلی حسن بن قاسم رازی صاحب مبسوط در لغت و بسیاری از اجلاّی وقت نیز از تلامذهٔ صاحب بوده‌اند .

گویند صاحب، دراثرعلاقهٔ مفرطی‌که به‌دین وعلوم دینیّه داشته نسبت بکسانی که مایل بفلسفه بوده‌اند بدبین بود ، **ابوحیان توحیدی** را نیز روی همین اصل تبعید نمود واز تألیفات صاحب است :

۱- الابانة عن مذهب اهل العدل بحجج من‌القرآن والعقل ۲- اخبار ابی‌العیناء ۳- اسماءالله و صفاته ۴- الاعیاد و فضائل النیروز ۵- الاقناع فی‌العروض ۶- الامامة ۷- الانوار ۸- التذکرةفی‌الاصول‌الخمسة ۹- التعلیل ۱۰- تفصیل‌احوال‌السیدعبدالعظیم الحسنی ۱۱- جوهرةالجمهرة که‌ملخص‌جمهرهٔ‌ابن‌درید‌است **۱۲- دیوان‌الرسائل ۱۳- دیوان الشعر ۱۴- السفینة ۱۵- عنوان‌المعارف ۱۶- الفصول‌المهذبةللعقول ۱۷- القضاء والقدر ۱۸- کافی‌الرسائل** وظاهراً همان‌دیوان‌رسائل‌مذکورفوق‌است **۱۹- کتاب‌الوزراء ۲۰- الکشف عن‌مساوی‌المتنبی ۲۱- المحیط** درلغت که‌هفت‌جلداست **۲۲- نهج‌السبیل** دراصول وغیراینها .

اشعار طریفهٔ صاحب نیز بسیار و یک چندی ازآنها ضمن عنوان ابوهاشم علوی نگارش یافته و دراینجا نیز بعضی ازآنها را تذکرمیدهیم :

لعمرك ماالانسان الا بدينه	**فلاتترك‌التقوى اتكالاعلى‌النسب**
فقد رفع‌الاسلام سلمان‌فارس	**وقد وضع‌الشرك‌الشريف ابالهب**

رق‌الزجاج و رقت الخمر	**و تشابها فتشاكل الامر**
فكأنما خمر ولا قدح	**وكأنما قدح ولا خمر**

ترجمهٔ فارسی نظمی این رباعی ضمن شرح حال ابراهیم عراقی مذکور افتاده‌است .

تشیع و امامی مذهب بودن صاحب بشهادت بعضی از تألیفات و بسیاری از اشعار رائقهٔ اوکه مؤیّد بتصدیق جمعی وافر از اکابر میباشند مسلّم بوده و اصلاً جای تردید نمیباشد . **نقش نگین** یک انگشترش : **عَلَى‌اللهِ تَوَكَّلْتُ وَ بِالخَمْسِ تَوَسَّلْتُ** وانگشتر دیگرش این چنین بود : **شفیع اسمعیل فی‌الاخرة - محمد والعترة الطاهرة**

علاوه براشعار و مدایح بسیاری‌که درحق خانوادهٔ عصمت و مدح حضرت علی بن‌ابیطالب واولاد امجاداو برشتهٔ‌نظم‌آورده **بیست و هفت قصیدهٔ** طریفه درحق‌آن‌حضرت گفته‌که هریکی ازآنها ازیکی ازحروف هجا خالی است ، فقط قصیدهٔ بی واورا موفق نشده وآن را نیز نوه‌اش تکمیل و درمدح خود صاحب سروده است . در اعیان‌الشیعة

گوید : شاید صاحب ، این رویّه را از واصل بن‌عطا اخذکرده‌که بجهت‌نداشتن مخرج حرف رای (بی‌نقطه) اصلاً این حرف را در محاورات خود بکار نمی‌برد و بعضی ازاشعار اوراکه درمدح حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع وخانوادهٔ‌عصمت‌سروده زینت‌بخش‌اوراق مینماید:

کان‌النبی مدینـــة العلم اللتی	حوت‌الکمال وکنت افضل باب
ردت علیك‌الشمس وهی فضیلة	ظهرت فلم تستر بلف نقـــاب
لم احك الامارو تــــه نواصب	عادتك وهی مبـــاحة الاحباب
لوشق عن قلبی یری وسطه	سطران قـــد خطـــا بلا کاتب
العدل والتوحید فی‌جـــانب	وحب اهـــل‌البیت فی‌جـــانب
انا و جمیع من فوق‌التراب	فـــداء تراب نعل ابـــی‌تراب

درمناقب‌ابن‌شهرآشوب ودیگرکتب معتمده، بسیاری از اشعاراو مذکور ودرمجلّد عاشر بحارالانوار مجلسی مراثی بسیاری در وقایع جان‌سوزکربلا از وی نقل کرده است :

کیف یشفی‌البکاء فی‌قتل مولا	ی امام التنزیـــل والتأویل
ولو ان‌البحار صارت دموعی	ما کفتنی لمسلم بـــن عقیـــل
ثم لم یشفهم سوی قتل‌نفس	هی نفس التکبیر والتهلیل
لیت‌روحی ذابت دموعا فابکی	للذی نالکم من التـذلیل
فولائی لکم عتادی و زادی	یـوم القـاکم علـی سلسبیل
لی فیکـم مدایـح و مراث	حفظت حفظ محکـم التنزیـل
قدکفاهافی‌الشرق‌والغرب‌فخرا	ان یقولـوا من قیـل اسمعیل
و متی کادنی النواصب فیکم	حسبی‌الله و هـو خیر وکیـل

ولادت صـاحب در زمان‌غیبت‌صغری بسال‌سیصد وبیست وچهارم یا ششم‌هجری درطالقان قزوین یا اصطخر فارس بوده وبهمین جهت به **طالقانی** یا **اصطخری** نیزموصوف‌بوده‌است .

وفاتش هم شب جمعه یـا عصر جمعه بیست و چهارم ماه صفر سیصد و هشتـاد و پنجم ، یا بزعم بعضی هشتاد و هفتم هجری قمری در ری واقع شد ، ابوالعبـاس ضبی‌که بعد از او متصدی وزارت بوده بجنازه‌اش نماز خواند، جنازهٔ او باصفهان نقل ودرمحلّهٔ بدریه نامی‌که دراین اواخر به باب طوقچی و میدان‌کهنه معروف است مدفون‌گردید.

حاجی‌کرباسی سابق‌الذکر بزیارت او مداومتی داشت ، قبّهٔ اورا هم‌که منهدم شده‌بوده تعمیرکرد ، مردم نیز در زیارت‌او خیر عاجل را تجربه‌کرده‌اندکه هرکه زیارتش‌کند یك هفته تمام نشده بخیری برسد .

روز وفاتش تعطیل‌عمومی شد، تمامی مردمان ری دردرب‌قصر وی حاضربودند، بمجرّد بیرون‌آوردن جنازه بیك‌بارگی صیحه‌آوردند ، لطمه زده و لباسهایشان را پاره کرده و زمین را بوسه میدادند . سلطان فخرالدولة نیز با اهل دربار تغییرلباس‌کرده و پیشاپیش جنازه می‌رفتند و چند روزی درمجالس ترحیم عزادار بوده‌اند و سید رضی و دیگر اکابر وقت مراثی بسیاری درحق او گفته‌اند چنانکه ابوالحسن همدانی‌گوید :

یبکی الانام سلیل عباد العلا   والدین والقرآن والاسلام

مات المعالی والعلوم بموته   فعلی المعالی والعلوم سلام

مخفی نماندکه صاحب ؛ غیراز یك دختر فرزندی نداشت و از تزویج آن دختر بسید هاشمی فرح مفرط میکردکه نسل‌او بشرف اتصال بنسل رسالت مشرّف شده ودرحق‌نوهٔ دختری خود ابوالحسن عباد بن علی حسینی گوید :

الحمدلله حمدا دائما ابدا   اذ صار سبط رسول‌الله لی ولدا

اما ابوالحسن عباد بن عباس ، پدر صاحب نیز ازافاضل وزرا و وزیر رکن‌الدولة بن‌بویه پدر فخرالدولهٔ مذکور فوق بود ، درعلم و فضل وکمال و ورع و تقوی و امانت وقناعت و حسن سیاست وحید عصر خود بشمار میرفت . باصلاحات عمومی بسیاری موفق بود ، از ابوخلیفهٔ سابق‌الذکر و دیگر اکابر ری و بغداد و اصفهان استماع حدیث کرد و **کتابی درتفسیر آیات‌الاحکام** تألیف‌نمود ودرسیصد و سی وچهارم یاپنجم هجرت درگذشت و تمامی طبقات رعایا تا مدتها بعد از وفات او درحسرت و تأسف بوده‌اند .

درخاتمه تذکرمیدهد : **ابوحیان توحیدی** و **ابوبکرخوارزمی** سابق‌الذکر وبعضی از اکابر شعرای وقت ، باآن همه ملاطفات صاحب‌که دربارهٔ ایشان داشته محض بجهت کمی حظّ و عدم‌حصول پاره‌ای اغراض فاسدهٔ شخصی، دراثرکفران نعمت ونمك‌بحرامی زبان بهرزه درائی گشودند ، بلکه چنانچه درمطاوی‌کلمات فوق اشاره‌نمودیم ابوحیّان

علاوه برجهات مذکوره بسبب تبعید شدن از طرف صاحب (که در نتیجهٔ میل او بفلسفه بوده)کتابی بنام **ثلب (مثالب خل) الوزیرین** در ذم صاحب و ابن‌العمید تألیف داد وکلمات ابن‌خلّکان راکه دربارهٔ این کتاب گفته در شرح حال خود ابوحیّان تذکّر داده‌ایم و رجوع بدانجا نمایند .

(ذریعه وکف وص ۷۸ ج ۱ کا و ۱۰۴ت و ۲۷ ج ۲ ع و ۲۱۱ لس و ۶۴۴ ج ۱ و ۲۹۱۱ ج ۴ س و ۱۱۴ ج ۲ جم و ۳۲۲ و ۴۵۹ ج ۱۲ عن و ۱۹۴ ف وغیره)

ابن‌عباد بغدادی
ابن‌عباد رندی
ابن‌عباد صوفی
ابن‌عباد طالقانی

ذیلاً **اولی** بعنوان ابن‌عباد محمد بن محمد بن عباد ، **دویمی وسیمی** بعنوان محمد بن ابراهیم مذکور **وچهارمی** نیز همان ابن‌عباد اسمعیل مذکور فوق است .

ابن‌عباد

محمد ـ بن ابراهیم رندی ، مکنّی به **ابوعبدالله** (که بجهت انتساب بجدّ هشتمش عباد ، به **ابن عباد** معروف است) از وجوه و اعیان علما وفقهای اندلس میباشدکه درشهر رنده ازبلاد اندلس نشأت یافت، درهفت سالگی قرآن مجید را حفظکرد ، نحو و ادبیّات و فقه و اصول را تحصیل و باکمال تقوی و عفت میزیست ، شریعت را با طریقت توأم ساخته و درفنّ تصوف کلمات خوبی دارد ، بهمین جهت بیشتر از وی ، به **ابن‌عباد فقیه صوفی** تعبیرمی‌نمایند . سالها دربلاد اندلس سیاحتها کرده وتدریس می‌نمود و لسان‌الدین بن‌خطیب سابق‌الذکر هم ازتلامذهٔ وی میباشد . اخیراً پانزده سال درشهر فاس بامامت و خطابت‌گذرانید تا بسال هفتصد و نود و دویم یا سیّم هجرت در شصت و دو یا سه سالگی در همانجا وفات یافت و از تألیفات او است :

۱ـ **الرسائل‌الکبری** در دقائق توحید وتصوف و شرح‌آیات و احادیث متشابهه ومشکله و دیگرآداب دینیه‌که در فاس چاپ شده است ۲ـ **غیث‌المواهب العلمیة بشرح‌الحکم العطائیه** که درمصر و قاهره چاپ شده واز اشعار او است :

لایبلغ المرء فی‌اوطانه شرفا   حتی یکیل جل‌الارض بالقدم

(ص ۳۷۲ ج ۲ مه و ۶۴۴ ج ۱ س و ۱۵۷ مط)

ابن‌عباد

محمد - بن محمد بن عباد قاری نحوی بغدادی ، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌عباد** ، از فضلای قرن چهارم هجرت میباشد درعلم قرائت ونحو و فنون ادبیّه بمعاصرین خود مقدّم بود، نحو را ازابوسعید سیرافی‌اخذکرد و روز جمعه بیست وهشتم ذیحجهٔ سیصد وسی وچهارم‌هجرت درگذشت.
(ص ۲۸ ج ۱۹ جم)

ابن‌عباس

خلف بن‌عباس - درباب‌اوّل(القاب)بعنوان **زهراوی** مذکوراست.

ابن‌عباس

عبدالله - بن عباس بن‌عبدالمطلب بن هاشم صحابی ابن‌صحابی، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌عباس** ، موصوف به **ابوالخلفا** و **ابن‌سیدالناس** ، از اکابر صحابهٔ جلالت اساس و جدّ عالی خلفای بنی‌عباس بود و لفظ **ابن‌عباس** درصورت اطلاق و نبودن قرینه بدو منصرف میباشد . وی ازتلامذهٔ حضرت امیرمؤمنان و موالیان و اخلاص‌کیشان‌آن حجّت رحمن‌بود و بمدلول مجموع چندین حدیث نبوی از طرف حضرت رسالت ص بدعاهای نشر اسلام ، بنده صالح‌بودن خدا ، زیادتی علم ، فقاهت در دین ، علم تأویل قرآن و حکمت مفتخرگردیده‌است . اینك در نتیجهٔ ادعیهٔ صادره از زبان مبارك آن ترجمان وحی الهی ، بدرك فیوضات حضور حضرت امیرالمؤمنین ع موفق شد و دراثر تعلیمات آن‌حضرت رموز و دقائق قرآنی را واقف ، بعلوم بسیاری عارف، ازکثرت علوم متنوعه خصوصاً علوم قرآنیّه به **بحر** و **حبرالامة** و **ترجمان‌القرآن** و **سلطان‌المفسرین** ملقّب، بنشر حدیث و تفسیر وقسمت اعظم علوم اسلامیّه موفق‌گردید . بالخصوص علو مقام علمی او درحدیث وفقه و تفسیر قرآن مستغنی از بیان ، مجلس او درخصوص‌علم شعر و انساب و حلال و حرام و وقایع ایّام عرب و فنون ادبیّه و عربیّه جامع‌ترین محافل و درحل مشکلات متنوعه مرجع استفادهٔافاضل‌بود . دویست‌سؤال نافع بن‌ازرق خارجی راکه راجع بتفسیر قرآن‌بوده‌اند جواب متقن داد ودر هرجوابی بیکی از اشعار عرب استشهاد نمود .

بالجملة ابن‌عباس بنوشتهٔ سیوطی ازطبقهٔاول مفسّرین‌بود و اینکه بعدازصحابه،

اهل‌مکّه نسبت بتفسیر قرآن‌اعلم تمامی‌مردم‌بوده‌اند همانا بجهت تتلمذ ایشان با بن‌عباس بوده است . ابن‌عباس نخستین‌کسی است‌که قرآن مجید را تفسیر کرده ودراین‌باب‌گوی سبقت برد و **تفسیر ابن‌عباس** در السنه معروف و اقوال او درکتب تفسیر منقول‌است .

ولادت او سه سال پیش از هجرت واقع شد و شرح حال مادرش در باب چهارم این‌کتاب بعنوان **ام‌الفضل لبانه** مذکور است . **وفات ابن‌عباس** بنا برمشهور بسال‌شصت و هشتم ویا بزعم‌بعضی‌چهارم یا هفتم ویا هفتاد وچهارم هجرت درطایف وقوع‌یافت، جناب محمد بن‌حنفیّه بجنازه‌اش نماز خوانده وفرمود : **الیوم مات ربانی هذه‌الامة.** بنا برقول آخر در تاریخ وفات او لفظ **دلیل** = **۷۴** وبنا بتاریخ شصت و چهار هریك از دولفظ **دین** = **۶۴** و **جلال** = **۶۴** مادّهٔ تاریخ وفاتش میباشد . با وجود مراتب مذکوره ، بعضی از علمای رجال با تجلیل مقامات علمیّه قدحش‌کرده وگویند درهنگام‌تولیت بصره از حضرت علی ع منحرف‌شد . درنخبة‌المقال نیز در ردیف‌اشخاص مسمّی به عبداللّه‌گوید:

کنیف علم ولدالعباس ‌‌‌‌‌ ولا اراه من خیارالناس

قضاوت دراین موضوع و بسط زاید را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(ذریعه وکف وص ۱۹۵ ج ۱ عن و ۶۴۵ ج ۱ س وکتب رجالیه)

ابن‌عباس ثانی **عامر بن شراحیل** - ضمن عنوان **شعبی** مذکور داشتیم .

ابن‌عبدالبر **یوسف بن عبدالله** - یا عبدالبرّ بن محمد بن عبدالبرّ، حافظ اندلسی، قرطبیّ‌الولادة ، **ابوعمر** الکنیة، **ابن عبدالبر** الشّهرة، **جمال‌الدین** اللّقب، مالکیّ‌المذهب والفروع، اشعریّ‌الاصول‌که نام ونسبش بنابرمشهور بقرار مذکور و موافق تصحیح کشف‌الظّنون یوسف بن عمر بن عبدالبرّ بن عبداللّه‌است از فقها و محدّثین مالکیّهٔ اندلس میباشدکه در حدیث وآیات قرآنی نظیری در دیار اندلس نداشته و درادبیّات و دیگر علوم متداوله نیز بی‌بهره نبوده است. برای‌تحصیل علم سیاحتها کرده و به **حافظ مغرب** شهرت یافت ، ناصبی بسیار متعصّب بوده و از تألیفات او است :

۱- **الاستیعاب فی‌اسماءالاصحاب** یا **فی‌معرفةالاصحاب** که درمصر وحیدرآباد هند چاپ شده است ۲- **بهجة المجالس و انس‌المجالس** در محاضرات ۳- **التمهید لما فی‌الموطأ من‌المعانی والاسانید** ۴- **جامع بیان‌العلم و فضله وما ینبغی فی‌روایته و حمله** ۵- **جامع العبر** ۶- **الدرر فی‌اختصار المغازی والسیر** ۷- **الکافی فی‌فروع المالکیة** وغیرها بسال چهارصد و شصت و سیّم هجرت درنود و پنج سالگی در شاطبه از بلاد اندلس درگذشت و چنانچه درباب اوّل نگارش داده‌ایم خطیب بغدادی نیزکه **حافظ شرق** بوده درهمین سال وفات یافته است .

(کف وص ۷۸۸ ت و ۵۱۸ ج ۲ کا و ۳۳۹ ج ۱ نی و۳۹۰ ج۱فع و ۶۴۵ ج۱س وغیره)

ابن‌عبدالحق

عبدالمؤمن - بن عبدالحق بن عبدالله بن علی بن‌مسعود یاشمائل بغدادی ، حنبلی ، ملقّب به **صفی‌الدین**، مکنّی‌به **ابوالفضائل** ، از افاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه از اکابر مصر و دمشق و مکّه ومولد خود بغداد و بلاد دیگر، تفقّه کرده و استماع حدیث و تکمیل مراتب علمیّه نمود ، از مشایخ مصر و شام و عراق‌که بالغ بسیصد نفر میباشند اجازه داشت ، اصلاً ازدواج‌نکرد، بسیار زاهد و متواضع وبا فتوت و مروّت و دارای محاسن اخلاق و بتفرّد و انزوا مایل بود ، درحساب و هندسه و جبر ومقابله متمهّر ودرفرائض، علاّمهٔ وقت خود بود، بهمین‌جهت گاهی به **فرضی** هم موصوفش دارند . شعر خوب نیز میگفت ودراواخر عمرخود تمامی اوقاتش درتدریس و تألیف وفتوی مصروف بود تا درماه صفر هفتصد و سی ونهم هجرت در هشتاد ویك سالگی در بغداد درگذشت و درمقبرهٔ احمد بن حنبل مدفون گردید .

از تألیفات او است :

۱- **ادراك‌الغایة فی‌اختصار الهدایة** ۲- **تحقیق‌الامل فی‌الاصول‌والجدل** ۳- **العدة فی‌شرح‌العمدة** ۴- **مراصدالاطلاع‌علی(فی‌خ‌ل)اسماءالامکنةوالبقاع** که مختصروملخّص کتاب معجم‌البلدان یاقوت‌حموی میباشد . ابن‌الفوطی درکتاب‌خود بنام (حوادث جامعه)گوید که‌کتاب مراصدالاطّلاع تألیف صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق حنبلی‌است وظاهر کالصّریح عبارات کشف‌الظّنون نیز باآن‌همه اختلالی‌که دارد آن‌است‌که همین کتاب

مراصدالاطّلاع چاپ سنگی ایران تلخیص معجم البلدان یاقوت حموی تألیف صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق حنبلی است . لکن در فهرست (دارالکتب العربیة المصریة) کتاب مراصد را (که ملخّص معجم البلدان یاقوت حموی است) بخودیاقوت نسبت داده و بعضی ازجملات دیباچه‌اش نیزصریح است دراینکه مؤلف آن، خودمؤلف معجم البلدان است، لکن بعضی ازفقرات دیگر دیباچه نیز مشعر به مغایرت و تعدد مؤلف ایندوکتاب میباشد اینك این دیباچه ملاك صحت هیچیك از دوقول نتواند بود . علاوه براین، در دیباچه کتاب معجم الادبای یاقوت که شرح حال و تألیفات اورا مبسوطاً نگاشته‌اندکتاب مراصد نامی بدو نسبت نداده‌اند . نیز درضمن عنوان **عکه** ازکتاب مراصد بعد از بیان مسخّر فرنگ بودن آن بلده گوید : **قلت فی سنة تسعین و ستماة الخ** یعنی درسال ششصد و نودم هجرت ملك اشرف بن ملك منصور قلاوون بازهم آنرا فتح نموده الخ و این جمله نیز صریح است در اینکه این کتاب مراصد از خود یاقوت (که وفاتش مسلّماً در سال ششصد و بیست وششم هجرت است) نمیباشد و اگر قطع هم نباشد بطور ظنّ قوی اطمینانی، توان گفت که مؤلف کتاب مراصد (که تلخیص معجم البلدان است) درتتمیم کلمات آن بعد از ذکر خلاصه‌اش گفته **قلت الخ** و اگر مؤلف خود یاقوت بودی با قطع نظر از منافات دو تاریخ مذکور لفظ **قلت** بی‌مورد بوده ودر ردیف وقایع دیگر آن بلده که ذکر کرده می‌گفت که در فلان تاریخ هم مفتوح ملك اشرف گردید . درنتیجه قول اوّل مذکور را که ازحوادث جامعه و کشف الظّنون نقل کردیم تأیید مینماید و بشرح حال **حموی یاقوت** هم مراجعه نمایند. ناگفته نماندکه بنوشتهٔ کشف الظّنون سیوطی هم کتاب مراصدالاطّلاع نامی داردکه باتمام آن موفق نشده و آن غیرازاین مراصدالاطّلاع چاپ ایرانی معروف است.

(مراصد وحوادث جامعه وص ۴۱۸ ج ۲ کمن)

ابن عبدالحکم

عبدالرحمن - بن عبدالله بن عبدالحکم مصری قرشی، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن عبدالحکم**، از افاضل اواسط قرن سیّم هجرت وازکسانی است که درفتوحات اسلامی تألیف کتاب نمود. **کتاب فتوح مصر والمغرب**

که کتابی‌است بزرگ از او میباشد و نسخهٔ خطّی‌آن درکتابخانهٔ پاریس موجود است. وی درسال دویست و پنجاه وهفتم هجرت درگذشت .

(کف وص ۱۹۱ ج ۲ ع)

ابن‌عبدالدائم **احمد بن‌عبدالدائم** - شامی مقدسی ، فاضل کاتب حنبلی، ملقّب به **زین‌الدین،** معروف به **ابن‌الدائم،** از مشاهیر ادبا و خطّاطان و فقهای حنبلیّه میباشدکه بسیار سریع‌الکتابة وکثیرالحفظ بود ، چنانکه یك صفحه را یکبار نظر میکرد و تاآخرآن از حفظ خاطر روی‌کاغذ میآورد ومحتاج بنظردویمی آن صفحه نمیشد و روزی تا نه جزوه بخط خود می‌نوشته‌است .گویند زیاده بردوهزار کتاب‌بخط وی نوشته‌شد، درآخرعمر نابیناگردید، شعرخوب نیز می‌گفته واز او است :

ان یذهب الله من عینی نورهما	**فـان قلبی بصیر ما بــه ضرر**
عجزت عن‌حمل قرطاس وعن قلم	**من‌بعد الفی بــالقرطاس والقلم**
کتبت الفا و الفا من مجلــدة	**فیها علوم الوری من غیر ما الم**
ماالعلم فخر امرء الا لعاملــه	**ان لم یکن عمــل فالعلم کالعدم**

در ششصد و شصتم یا شصت و هشتم هجری درگذشت .

(ص ۳۳۶ ج ۲ مه و ۴۴۵ ج ۱ س)

ابن‌عبدالدائم **احمد بن یوسف** - درباباوّل (القاب)بعنوان **سمین** مذکور است.

ابن‌عبدربه **احمد** - بن محمد بن عبدربه اندلسی قرطبی، مروانیّ‌النسب ، مالکیّ‌المذهب، **ابوعمر** الکنیة ، **ابن‌عبدربه**الشّهرة، ازمشاهیر علما و ادبا ومحدّثین وشعرای زمان غیبت صغری اندلس میباشدکه درکثرت محفوظات و اطّلاع بروقایع و اخبار وحید عصر خود بود ، قصص و حکایات بسیاری را بنظم‌آورد (که این رویه درعرب بسیارکم‌است) وکتاب **العقدالفرید** او یگانه سبب اشتهار او است که بارها در قاهره چاپ وازمهمترین‌کتب ادبیّه محسوب ، خزانه‌ایست مملو ازجواهر نفیسه متنوعه . **دیوان شعری** هم داشته و اشعارش در غایت دقت و نهایت لطافت میباشد و از او است :

الجسم فی‌بلد والـروح فی‌بلـد	**یا وحشة الروح بل یا غربة الجسد**
ان تبك عيناك لی یامن کلفت به	**من رحمة فهما سهماك فی‌کبدی**

یا ذاالذی خطالعذار بوجهه	**خطین ها جـالوعة وبلا بلا**
ماصح عندی ان لحظك صارم	**حتی لبست بعـارضیك حمایلا**

و دعتنی بزفرة و اعتنـاق	**ثم قـالت متی یکون التلاقی**
وبدت لی فاشرق الصبح منها	**بین تلك الجیوب والاطـواق**
یا سقیم الجفون من‌غیر سقم	**بیـن عینیـك مصرع العشاق**
ان یوم الفراق افظع یـوم	**لیتنی مت قبل یـوم الفراق**

روز یکشنبه هیجدهم جمادی‌الاولی سیصد و بیست وهشتم هجرت درهشتاد ودوسالگی بعلت فلج چندین ساله در شهر قرطبه اندلس وفات یافته و درمقبرهٔ بنی‌عباس مدفون گردید .

(ص ۳۴ ج ۱ کا و ۲۱۱ ج ۴ جم و ۴۳۱ هر و ۱۷۳ ج ۲ ع وغیره)

ابن‌عبدربه **سعید بن عبدالرحمن** - مکنّی به **ابوعثمان**، معروف به **ابن‌عبدربه**، برادرزادهٔ احمد ابن‌عبدربّه مذکورفوق میباشدکه ازمهرهٔ اطبّای قرن چهارم هجرت بود ، درنجوم و هیئت و علم کائنات جوّ و بعضی از علوم دیگر نیز یدی طولی داشت ، چندین معالجه اوکه اطبّای دیگر درمانده بودند مشهور و تألیفاتی درطب دارد، شعر خوب نیز میگفته وازاو است :

امن بعد غوصی فی‌علوم‌الحقائق	**وطول انبساطی فی‌مواهب خالقی**
وفی‌حین اشرافی علی ملکوتـه	**اری طالبا رزقا الی غیر رازقی**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۴۵ ج۱س)

ابن‌عبدالرزاق **احمد** - بعنوان **طنطرانی** در باب اوّل (القاب) مذکور است .

ابن‌عبدالرزاق **عبدالرحمن** - بن‌ابراهیم بن‌احمد، حنفی‌دمشقی، عالم‌فاضل‌ادیب خطیب‌جامع‌سنانیهٔ دمشق، درفقه‌وادبیّات‌وفرائض‌یدی‌طولی‌داشت، **منظومهٔ قلائد المنظـوم فی‌منتقی فرائض العلوم و نثر لالی المفهوم فی‌شرح قلائد المنظوم** ازآثار قلمی او است و بسال هزار و صد و هشتاد و هشتم هجری قمری درگذشت.

(ص ۲۶۶ ج ۲ سلك‌الدرر)

ابن‌عبدالسلام **احمد** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **منوفی** مذکور است.

ابن‌عبدالسلام **عبدالعزیز بن عبدالسلام** - در باب اول بعنوان **سلطان العلماء** مذکور است .

ابن‌عبدالقدوس **احمد** - بن‌علی بن‌عبدالقدوس، مصری‌مدنی، ملقّب به**شهاب‌الدین**، مکنّی به **ابوالمواهب** معروف به **شناوی** و **ابن‌عبدالقدوس** ، از اکابر علمای عرفای قرن یازدهم هجرت میباشدکه اصول طریقت و حقیقت را از شیخ صبغةالله بن‌روح‌الله سندی فرا گرفت و کتاب **الصحف‌الناموسیة والصحف الناووسیه** در تصوف که درقاهره چاپ شده تألیف او است . بسال یك هزار و بیست وهشتم هجرت درمدینه در گذشت . (ص ۱۱۴۶مط)

ابن‌عبدالقیس **عامر**- در باب اول (القاب) بعنوان **عنبری‌عامر** مذکوراست .

ابن‌عبدك دراصطلاح رجالی **محمد بن علی بن عبدك** جرجانی است.

ابن‌عبدالکافی **علی** - در باب اول بعنوان **سبکی علی** نگارش یافته است .

ابن‌عبدالمعطی **یحیی بن‌عبدالمعطی** - بعنوان **ابن‌معط** خواهد آمد .

ابن‌عبدالمنعم **حسین**- بن عقیل بن محمد بن عبدالمنعم ، بزاز واسطی قرشی، معروف به **ابن‌عبدالمنعم**، ادیبی‌است شاعرکه بحدیث نیزاهتمام تمام داشت ، خطیب بغدادی از وی روایت‌کرده واز اشعار او است :

علی لام‌العذار رأیت خالا — **کنقطة عنبر بالمسك افرط**
فقلت لصاحبی هذا عجیب — **متی قالوا بان اللام تنقط**

درسال چهارصد و هفتاد و یکم هجری قمری در گذشت .

(ص ۱۲۴ ج ۲۰ جم)

ابن‌عبدالوارث **محمد** - بن‌حسین بن محمد بن‌حسین بن‌عبدالوارث، ادیب‌نحوی فارسی ، مکنّی به **ابوالحسین** ، معروف به **ابن‌عبدالوارث**، فنون عربیّه را از دایی‌خود ابوعلی‌فارسی فرا گرفت، سیاحتها کرد ودر ری محل‌توجه صاحب

بن عبّادگردید و درنیشابور مرجع استفادهٔ افاضل شد . کتاب**الشعر** و**کتاب‌الهجاء** تألیف او بوده و درسال چهارصد و بیست و یکم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۸۶ ج ۱۸ جم)

ابن‌عبدوس **احمد بن عبدوس** - مصطلح‌رجال وموکول بدان‌علم‌شریف‌است .

ابن‌عبدوس **علی بن محمد بن عبدوس** - کوفی مذکور ذیل ، معروف به **ابن‌عبدوس** ، از ادبا ونحویّین بوده واز تألیفات او است :

۱- **البرهان فی‌علل‌النحو** ۲- **معانی‌الشعر** ۳- **میزان‌الشعر**. سال‌وفاتش بدست‌نیامد.

(کف وغیره)

ابن‌عبدوس **محمد بن عبدوس** - بعنوان **جهشیاری** در باب اول مذکور است .

ابن‌عبدون **احمد بن عبدالواحد بن احمد** - بزاز ، مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف به **ابن‌الحاشر** و **ابن‌عبدون** (بضمّ عین) از ثقات ومعتمدین محدّثین و علمای امامیّه ، ازپیشوایان فقه وحدیث و ادب ،کثیرالسماع وکثیرالروایة بوده و ازمشایخ اجازهٔ شیخ طوسی و شیخ نجاشی میباشد . ازتألیفات او است :

آداب‌الحکما و**آداب‌الخلفا** و **اخبار السیدالحمیری** و **اخبارفاطمة ع** و**تاریخی** معروف به **تاریخ ابن‌الحاشر** و **تفسیر خطبهٔ فاطمه ع** و **عمل‌الیوم واللیلة** و **فهرست** و**کتاب الحدیثین المختلفین** . وی در سال چهارصد و بیست و سیّم هجری قمری وفات یافت .

(ذریعه وص ۷۳ هب وکتب رجالیه)

ابن‌عبدون **اسمعیل** - درباب اول (القاب) بعنوان **قالی** نگارش یافته است .

ابن‌عبدون **عبدالمجید** - بن‌عبدون، مکنّی‌به**ابومحمد** ، معروف‌به **ابن‌عبدون**، از ادبا و علمای اندلس و وزرای ملوك بنی‌افطس میباشدکه در فن شعر وکتابت و معانی حدیث و دیگر فنون متداوله وحید عصر خود بود . از اشعار او **قصیدهٔ رائیه**ایست‌که از مهمّات قصائد معروفه، بنام خودش (قصیدهٔابن‌عبدون)مشهور و درمرثیهٔ بنی‌افطس است‌که ضمناً تاریخ جمعی ازمشاهیر ملوك ماضیه و اکابر خلفا را تذکر داده و محل توجه افاضل میباشد . شروح‌بسیاری برآن‌نوشته‌اندکه من‌جمله‌شرح

جمال‌الدین ابن‌الجوزی وشرح ابن‌بدرون عبدالملك وشرح ابن‌الاثیر حلبی‌سابق‌الذکر است و او علاوه برشرح‌که بسیار ممتاز است تذییلش‌هم‌کرده ومطلع قصیده این است :

الدهر یفجع بعدالعین بالاثر فما البکاء علی‌الاشباح والصور
انهاك انهاك لا آلوك معذرة عن نومة بین ناب‌اللیث والظفر
فلا یغرنك من دنیاك نومتها فما صناعة عینیها سوی‌السهر

درسال پانصد و بیستم یا بیست و نهم هجرت درگذشت و نام او بنوشتهٔ احمد رفعت محمد بن عبدالمجید بوده و بعضی دیگر محمد بن عبدالله نوشته‌اند .

(ص ۳۷ ج ۱ فع و۶۴۶ ج ۱ س وغیره)

ابن‌عبدون **محمد** - بن‌عبدالله بن‌عبدون رعینی حنفی، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌عبدون** ، از فقها و ادبا وشعرای حنفیّه میباشدکه در دویست و نود و نهم هجرت درگذشته واز تألیفات او است :

۱- الاحتجاج بقول ابی‌حنیفه ۲- اعتلال ابی‌حنیفه .

(کف وص ۷۴ هب و۶۴۶ ج ۱ س)

ابن‌عبده دراصطلاح رجالی ابراهیم‌بن‌عبده ازاجلاّی محدّثین‌شیعه‌است .

ابن‌عبدالهادی **یوسف بن‌حسن** - بعنوان **مقدسی** درباب‌اوّل (القاب) مذکوراست .

ابن‌العبری **گریگوریوس** - بن هارون ، مورّخ طبیب‌نصرانی یعقوبی‌ملاطی، از مشاهیر اطبّا و مورّخین قرن هفتم هجری میباشدکه کنیه‌اش **ابوالفرج**، لقبش **جمال‌الدین** ، شهرتش **ابن‌العبری** است (که پدرش دراصل عبری ویهودی مذهب بوده و اخیراً بکیش نصاری درآمده بود). بسال ششصد و بیست و سیّم یا چهارم هجرت درشهر ملاطیه از بلاد دیار بکر متولد شد ، مبادی و طبّ را از پدرش‌که از اشراف قوم خود وطبیب ماهر ودرفلسفه نیز خبیر بوده خواند، پس فلسفه ولغات سریانی و عربی و یونانی قدیم را فراگرفت ، درحملات مغول با پدر خود بانطاکیه فرارکرد و طریق‌زهد و رهبانیّت پیش‌گرفته وبمقام‌جاثلیقی‌که درمراتب مذهبی یك مرتبه پائین‌تر از مقام بطریقی است رسید ، عاقبت بعد ازتطورات بسیاری بسال ششصد وهشتاد وپنجم

هجرت در شهر مراغهٔ آذربایجان ایران درگذشت واز تألیفات او است :

۱- **دفع الهم** ۲- **زبدة‌الاسرار** ۳- **لمع من‌اخبار** که با ترجمهٔ لاتینی‌اش دراکسفورد چاپ شده است ۴- **مختصر الدول** که وقایع عمومی را از بدو خلقت تا زمان خودش حاوی ودر بیروت چاپ‌شده‌است ۵- **منتخب‌الغافقی** درادویهٔ‌مفرده وغیراینهاکه تألیفات‌دینی وتاریخی و طبّی و ریاضی او بالغ به سی‌کتاب میباشد .

(ص ۶۴۶ ج ۱ س و ۳۳۹ مط)

ابن‌العتاهیة **محمد بن حسن** - بعنوان **ابن‌درید** نگارش دادیم.

ابن‌العتایقی **عبدالرحمن** - بن محمد بن‌ابراهیم‌عتایقی، یا ابراهیم‌بن‌عتایقی، یا ابراهیم بن محمد بن یوسف عتایقی حلّی ، عالمی‌است‌فاضل محقّق مدقّق فقیه متبحّر از علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت‌که به **کمال‌الدین** ملقّب، به **ابن‌العتایقی** معروف ، با شهید اوّل (متوفی بسال۷۸۶ه ق = **ذفو**) ونظائر وی معاصر، جدّش به دیهی‌عتایق‌نام ازقراء حلّه منسوب بهمین‌جهت به‌عتایقی موصوف وعبدالرحمن نیز به **ابن‌العتایقی** معروف‌گردیده است . از تألیفات او است :

۱- **اختصارکتاب الاوائل ابوهلال عسکری** که ملخص جلد ثانی‌آن است ۲- **اختیار حقائق‌الخلل فی‌دقائق‌الحیل** ۳- **الاضداد** درلغت ۴- **الاعمار** ۵- **الایضاح والتبیین‌فی‌شرح منهاج‌الیقین علامهٔ حلی** ۶- **تجریدالنیة** ۷- **الشهدة فی‌شرح معرب‌الزبدة** که در سال هفتصد و هشتاد و هشتم تألیف شده است ۸- **شرح نهج‌البلاغة** که سه جلد بزرگ ومنتخب ازچهارشرح ابن‌میثم و ابن‌ابی‌الحدید و قطب‌الدین‌کیدری و قاضی عبدالجبار شیعی امامی است ۹- **صفوة الصفوة** ۱۰- **مختصر تفسیر علی بن ابراهیم** وغیراینهاکه‌بنقل‌معتمد، بسیاری‌ازمصنّفات او در خزانهٔ مبارکهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع موجود بوده و سال وفاتش بدست نیامد .

(ذریعه و ۳۵۱ ت و۷۴ هب وغیره)

ابن‌عتبه **احمدبن‌علی** - رجوع بعنوان **ابن‌عنبسه** نمایند .

ابن‌العجاج **رؤبة بن‌ابی‌الشعثاء** - درباب‌اول بهمین‌عنوان **رؤبة** مذکوراست .

ابن‌عجلان در اصطلاح رجالی **عبدالله بن عجلان** احمر سکونی است .

ابن‌عجیبه

احمد - بن محمد بن عجیبهٔ حسنی فاسی عارف صوفی ، معروف به **ابن‌عجیبه** و از تألیفات او است :

۱- **ازهارالبستان فی‌طبقات‌الاعیان** ۲- **ایقاظ الهمم فی‌شرح‌الحکم** ۳- **الفتوحات الالهیة فی‌شرح المباحث الاصلیة** که این دوآخری درفاس وقاهره دریکجا چاپ‌شده‌اند .

صاحب ترجمه درحدود هزار و دویست و شصت و ششم هجری قمری درگذشت .

(ص ۱۶۹مط)

ابن‌عجیم‌فارسی

از فضلای اطبّا ومنجّمین اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکه مولد ومنشأ وی فارس ، درآن دیار مشهور ومحل وثوق‌سلاطین آل‌بویه بود . علاوه برنجوم و هردو قسمت علمی و عملی طبّی درمنطق وفنون‌حکمت وفلسفه نیز متمهّر، در هریك از اقوال حکمای پیش ازاسلام درحرکت وکرویّت زمین و جوابات سؤالات ابوریحان بیرونی‌که دربارهٔ افلاك و ثوابت و سیّارات نموده تألیفی دارد . وی درحدود سال چهارصد و سی‌ام هجرت درگذشت و اسم و مشخّص دیگری از وی بدست نیامد .

(ص ۴۳۳ ج۱ مر و ۲۲ ج ۲ مه وغیره)

ابن‌عدی **عبدالله‌بن‌عدی** } درباب اول (القاب) بعنوان **جرجانی‌عبدالله** و
ابن‌عدی **یحیی بن عدی** } **تکریتی یحیی** نگارش یافته‌اند .

ابن‌العدیم[1]

ابن‌العدیم

احمد - بن یحیی بن زهیر بن هارون بن موسی بن عیسی بن عبدالله بن محمد بن ابی‌جرادهٔ حلبی ، مکنّی به **ابوالحسن،** معروف به **ابن‌العدیم،** نخستین‌کسی است از افراد خانوادهٔ بنی‌العدیم‌که درحلب بقضاوت منصوب شد ، فقه را از قاضی ابوجعفر سمعانی یادگرفت ، در چهارصد و بیست و نهم

۱- **ابن‌العدیم** - موافق‌آنچه ضمن عنوان بنی‌ابی‌جراده از خاتمهٔ‌کتاب تذکر خواهیم داد **بنی‌العدیم** عنوان مشهوری خانواده‌ایست از بطون و شعب خانوادهٔ بنی‌ابی‌جراده ، هریك از افراد ایشان بابن‌العدیم معروف و دراینجا بشرح حال اجمالی بعضی از ایشان میپردازیم و وجه تسمیه را نیز ضمن شرح حال **ابن‌العدیم عمر،** تذکر خواهیم داد .

هجرت درگذشت . شرح حال اجمالی پسرش **هبةالله بن احمد** نیز بعنوان قاضی هبةالله نگارش یافته است . **محمد بن هبةالله** مذکور نیزکه‌کنیه‌اش **ابوغانم** میباشد فقیهی‌است فاضل عابد عفیف زاهد ، بعد از فوت پدر قضاوت و خطابت و امامت حلب و نواحی‌آن بدو مفوّض شد وبعمارت مسجد حلب پرداخت ، بعد از سال پانصد وهیجدهم هجرت‌که حلب محصورفرنگیها بوده وفات‌یافت . پسرش قاضی **ابوالفضل هبةالله بن محمد بن‌هبةالله** هم فقیه‌عابد زاهد بود، بعداز وفات پدرش بقضاوت حلب و نواحی منصوب شد ودرپانصد و شصت و دویم هجرت درگذشت و خواهرزاده‌اش **محمد بن عبدالملك احمد بن هبةالله** که‌کنیه‌اش **ابوالمکارم** و شهرتش **قاضی‌بسعادتك** بوده قضاوت حلب را حیازت نموده و در پانصد و شصت و پنجم یا ششم هجرت درحلب درگذشت . **سبب‌شهرت** مذکورش آن بوده که درجواب‌هرسؤالی کلمهٔ بسعادتك‌بزبان‌میآورد مثلاً فلانی‌چطورشد میگفت**مات‌بسعادتك** و فلان خانه چطور شد **خربت بسعادتك** و هکذا . (ص۵-۳۰ ج ۱۶جم)

ابن‌العدیم	**حسن بن ابوالحسن علی**	اولی وسیمی‌را بعنوان **ابن‌ابی‌جراده**
ابن‌العدیم	**عبدالقاهر بن ابوالحسن‌علی**	ودویمی را نیز بعنوان **ابوالبرکات**
ابن‌العدیم	**علی بن عبدالله**	نگارش داده‌ایم .

ابن‌العدیم **عمر بن هبةالله** - یا عمر بن احمد بن‌هبةالله بن محمدبن‌هبةالله بن احمد بن یحیی مذکور فوق حلبی ، ملقّب به **کمال‌الدین** ، معروف به **ابن‌ابی‌جراده** و **ابن‌العدیم**، مکنّی‌به **ابوحفص** یا **ابوالقاسم**، فقیه مفتی محدّث حافظ مورّخ بلیغ کاتب منشی‌شاعر، **قاضی حنفی** ، از اکابر علما و محدّثین اهل سنّت میباشدکه درحلب و دمشق و حجاز و عراق ازپدر خود ودیگر اکابر وقت‌تکمیل‌مراتب علمیّه نموده و ریاست حنفیّه بدو منتهی می‌شده است . در خط وکتابت نیز بی‌نظیر و درعصر خود ضرب‌المثل و بخط خطّاط شهیر، ابن‌البواب سابق‌الذکر ترجیحش میداده و ببهای گزافش می‌خریده‌اند ، حتی ملوك و اکابر مانند لآلی و جواهر اتحاف یکدیگر مینموده‌اند .

در اثر سرعت قلمی هم‌که داشته کتب بسیاری استنساخ نموده و مدتی متصدی قضاوت حلب هم بوده و تمامی عمر خود را در تألیف و تدریس و فتوی مصروف داشته است . از تألیفات او است :

۱- اخبارالمستفادة فی‌ذکر بنی‌جرادة که در شرح حال افراد این خانواده تألیف کرده است ، یاقوت حموی این‌کتاب را از خود مؤلف خوانده وگوید : وجه تسمیه و سبب شهرت ایشان به بنی‌العدیم را از وی پرسیدم اظهار بی‌اطّلاعی‌کرده وگفت افراد خانواده نیز بی‌اطّلاع هستند ، این نام ، محدث بوده و اسلاف ما بدان معروف‌نبوده و چیزی بنظرم دراین باب نمیرسد جز اینکه جدّ جدّم قاضی ابوالفضل هبةالله بن احمد بن یحیی با همه ثروتی‌که داشته همیشه دراشعار خود از فقر وپریشانی شکایت میکرد، بهمین جهت به عدیم شهرت یافته و خانواده‌اش نیز به بنی‌العدیم معروف شدند وبعداز این جمله‌گفت اگر این هم سبب این شهرت نبوده‌باشد سبب دیگری را سراغ ندارم .

نگارنده‌گوید : بنابراین‌که هبةالله مذکور ، موصوف به عدیم باشد بایدخودش و پدرش احمد، موصوف به ابن‌العدیم نباشند وحال‌آنکه ایشان نیز ازافرادبنی‌العدیم بوده‌اند اینك در وجه تسمیه ، قول خود یاقوت را تایید مینماید‌که چون یحیی پدر احمدکه جدّ اعلی عمر است عدیم و بی‌چیز بوده لذا هریك از اولاد او به ابن‌العدیم مشهور و خانواده‌اش نیز به بنی‌العدیم شهرت یافته‌اند **۲- بغیةالطلب فی‌تاریخ حلب** که شرح حال اعیان حلب را بترتیب‌اسامی حاوی، چهل مجلّد ازآن به مبیضه‌نقل، بقیه‌اش در مسوّده باقی و بواسطهٔ حلول اجل حتمی نقل به مبیضه نشده است و ذیلهای بسیاری برای‌آن نوشته‌اند **۳- تبرید حرارة الاکباد فی‌الصبر علی فقدالاولاد ۴- الخط و علومه وآدابه و وصف ضروبه و اقلامه ۵- الدراری فی‌ذکر الذراری ۶- رفع الظلم والتجری عن ابی‌العلاء المعری ۷- زبدةالحلب فی‌تاریخ حلب** که با ترجمهٔ لاتینی در پاریس چاپ شده است **۸- ضوءالمصباح فی‌الحث علی‌السماح** واز اشعار ابن‌العدیم‌عمر است :

فوا عجبا من ریقه و هو طاهر ... حلال و قداحی علی محرما

هوالخمر لکن این للخمر طعمه ... و لذته مع اننی لم اذقهما

یك قصیدهٔ میمیه که درآن قتل و غارت و ویرانی عمارت و دیگر صدمات راکه از مغول بحلب واردآمده متذکر شده و مطلع آن این است :

هوالدهر ما تبنیه کفك یهـدم — و ان رمت انصافا لـدیه فتظلم

عمر بسال ششصد و شصتم ویا شصت و ششم هجری در هفتاد و پنج یا هشتاد ویك سالگی درقاهرهٔ مصر درگذشته و درقرافه مدفون گردید .

(کف وص ۵ ج ۱۶ جم و ۹۶ ج ۶ فع و ۶۴۶ ج ۱ س وغیره)

ابن‌العدیم — **محمد بن عبدالملك** - فوقاً ضمن شرح حال ابن‌العدیم احمد مذکورشدند .
ابن‌العدیم — **محمد بن هبـةالله** -

ابن‌العدیم — **هبةالله بن احمد** - بعنوان **قاضی هبةالله** نگارش یافته است .

ابن‌العدیم — **هبةالله بن‌محمد** - فوقاً ضمن ابن‌العدیم احمد مذکور شد .

ابن‌عربشاه — **ابراهیم** - درباب اول (القاب) بعنوان **عصام‌الدین** مذکور است.

ابن‌عربشاه — **احمد** - بن محمد بن عبدالله بن‌ابراهیم ، حنفی رومی، دمشقی الاصل والولادة والنشأة ، معروف به **عربی** و **ابن‌عربشاه**، ملقّب به **شمس‌الدین** ، مکنّی به **ابومحمد** وگاهی به **عجمی** هم موصوف میباشد ازافاضل‌اواسط قرن نهم هجرت است‌که به روم و سمرقند و بلاد ماوراءالنهر و خوارزم مسافرتها کرد، فقه و اصول ودیگر علوم متداوله را از اکابرآنها یادگرفت وعلم وفضل او موردتصدیق اهل عصر خـود بوده است . اخیراً بـوطن خود دمشق برگشت ، بحـال انزوا بتألیف و مطالعات پرداخت ، بعضی ازکتب فارسی را بترکی ترجمه نمود و بهرسه زبان عربی و ترکی و فارسی تألیفات طریفه دارد :

۱- **عجائب‌المقدور فی‌نوائب (اخبار خ‌ل) تیمور** که‌کتابی است مسجع و مقفی و بدیع الانشاء در تاریخ تیمور لنگ‌که در قاهره وکلکته چاپ و درلیدن نیز با ترجمهٔ لاتینی‌اش بطبع رسیده است ۲- **فاکهةالخلفا و مفاکهةالظرفاء** که باصول‌کتاب‌کلیله ودمنه‌بوده ودرمصر وقاهره با ترجمهٔ لاتینی‌اش چـاپ شده است ۳- **مرآت الادب فی‌المعانی والبیان** ۴- **مرزبان نامه** که اصل‌آن بترکی بوده و اسپهبد مرزبان ازحکما وشاهزادگان طبرستان درقرن‌چهارم

هجرت بفارسی ترجمه کرده وهمین ترجمهٔ فارسی در ایران چاپ شده‌است . نظر بعضی آنکه ابن‌عربشاه هم آن‌را بعربی ترجمه کرده وهمین ترجمهٔ عربی درمصر چاپ شده‌است . وفات او بسال هشتصد و پنجاه و چهارم هجرت در شصت و چهار سالگی واقع گردید .

(ص ۲۳۰ ج ۶ فع و ۱۷۳ مط)

ابن‌عربی

محمد - بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن احمد ، قاضی حافظ مالکی اندلسی اشبیلی، مکنّی‌به **ابوبکر،** معروف‌به **ابن‌العربی،** ازاکابر اواسط قرن‌ششم هجری اندلس میباشدکه ببلادبسیاری مسافرتهاکرد، ازابوبکر شاشی و ابوحامد غزالی و دیگر اجلّه ، فقه و اصول و حدیث وتفسیر وعلوم عربیّه را متقن داشته و دراکثر علوم متداوله متفنّن و متبحّر بوده است . اخیراً بموطن و مولد خود اشبیلیّه از بلاد اندلس برگشت ، مدتی متصدی قضاوت بوده و بعد منصرف شد و تمامی اوقات خودرا درتألیف ونشر علوم متنوعه مصروف داشت تا درسال پانصد وچهل و دویم یا سیّم یا ششم هجری قمری درگذشت واز تألیفات او است :

۱- احکام‌القرآن که درقاهره چاپ شده‌است **۲- الانصاف فی‌مسائل‌الخلاف ۳- انوار الفجر فی‌تفسیرالقرآن** که هشتاد مجلد بوده ودرظرف بیست سال تألیفش‌کرده است **۴- ترتیب المسالک فی‌شرح موطأ مالک ۵- سراج‌المریدین ۶- سراج‌المهتدین ۷- عارضة الاحوذی فی‌شرح سنن‌الترمذی** (**عارضه** بمعنی قدرت‌برکلام و **احوذی** کسی است که‌کارها را ازکثرت‌مهارت زودتر انجام دهد) **۸- قانون‌التأویل ۹- القبس‌فی‌شرح موطأ مالک‌بن‌انس ۱۰- القواصم والعواصم ۱۱- مراقی‌الزلف ۱۲- الناسخ والمنسوخ** وغیراینها .

(کف وص۷۴هب و۴۹ ج۱فع و۶۴ ج۲کا وخود احکام‌القرآن فوق وغیراینها)

ابن‌العربی

محمدبن علی- در باب اول (القاب) بعنوان **محیی‌الدین عربی** مذکور است .

ابن‌العرزمی در اصطلاح رجالی **عیسی‌بن صبیح** عرزمی وبعضی دیگر است .

ابن‌عرفه **ابراهیم بن‌محمد** - بعنوان **نفطویه** مذکور شده‌است .

ابن‌عرفه **محمد بن احمد** - بعنوان **دسوقی** نگارش یافته‌است .

ابن‌العریف **احمد** - بن محمد صنهاجی اندلسی ، زاهد صوفی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌العریف** و **صلاح** ، از اکابر زهّاد قرن ششم هجرت میباشدکه درعلوم متداوله حظّی وافر داشت، شعرخوب نیز میگفته وکتاب **المجالس** از تألیفات‌اواست. وی‌بسال پانصد وسی وششم‌هجری‌قمری درمراکش‌درگذشت.
(کف والاعلام زرکلی ۶۴۷ ج ۱ س)

ابن‌العریف **حسن** - بن ولید بن نصر بن‌عریف‌قرطبی، ادیب‌نحوی‌فقیه‌کامل، حافظ‌آراء فقهاکه کنیه‌اش **ابوبکر**، شهرتش **ابن‌العریف** و برادر حسین بن ولید ذیل است . سال وفات و مشخّص دیگرش بدست نیامد .
(ص ۲۱۸ ت)

ابن‌العریف **حسین**- ادیب نحوی شاعر، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌العریف** ، ازاساتید علوم‌عربیّه وادبیّه میباشدکه باقران‌خود مقدّم بود و بسال سیصد و نودم هجری قمری در شهر طلیطله از بلاد اندلس درگذشت .
(ص ۱۸۲ ج ۱۰ جم و سطر ۴ ص ۲۱۸ ت)

ابن‌عزیز **محمد بن‌عبدالعزیز** - بعنوان **سجستانی** محمد نگارش یافته‌است .

ابن‌عساکر **احمد** - بن هبةالله بن احمد بن محمد بن‌حسن؛ دمشقی شامی، ادیب محدّث حافظ شافعی ، مکنّی به **ابوالفضل** یا **ابوالیمن**، معروف به **ابن‌عساکر**، از فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه در سال هفتصد و سی وهشتم درگذشته و بظنّ صاحب روضات او نیزکتاب جامع بزرگی درحدیث دارد .
(ص ۸۹ ت)

ابن‌عساکر **عبدالرحمن** - بن محمد بن حسن بن‌هبةالله بن‌عبدالله بن‌حسین، فقیه شافعی یا حنفی، معروف به **ابن‌عساکر**، ملقّب‌به **فخرالدین** ، مکنّی به **ابومنصور**، برادرزادهٔ ابن‌عساکر علی بن حسن ذیل‌میباشدکه ازمشاهیرفقهای عامّهٔ قرن هفتم هجرت ، با ابن‌حاجب ونظائر وی معاصربود، مدتی درمدرسهٔ‌جاروحیه

و تقویهٔ دمشق ومدرسهٔ صلاحیّهٔ بیت‌المقدس تدریس نموده ومرجع‌استفادهٔ اکابر گردید ودر دهم رجب ششصد و بیستم هجری قمری در هفتاد سالگی در دمشق وفات یافته و در مقابر صوفیّه مدفون گردید و تألیفاتی در فقه وحدیث بدو منسوب دارند.

(ص ۲۹۹ ج ۱ کا و ۶۴۸ ج ۱ و ۳۰۷۲ ج ۴ س)

ابن‌عساکر **علی** - بن حسن بن هبةالله بن حسن بن عبدالله بن حسین بن عساکر دمشقی، مکنّی به **ابوالقاسم** یا **ابوالحسن**، ملقّب به **نورالدین** و **ثقةالدین**، معروف به **ابن‌عساکر**، از مشاهیر مورّخین و فقها و حفّاظ محدّثین شافعیّهٔ قرن‌ششم هجرت‌میباشدکه به **حافظ‌کبیر** موصوف و لفظ **ابن‌عساکر** درصورت‌نبودن قرینه‌بدو منصرف وازکثرت‌فطانت و حدّت‌ذهن وذکاوت به **شعلهٔ نار** هم متصف‌بوده‌است.

بعد از تکمیل مقدمات ومبادی معموله، بمرام استماع حدیث وتکمیل مراتب علمیّه بعراق عرب و عجم و نواحی خراسان مسافرتهاکرد، دراصفهان وخراسان بنشر احادیث نبویّه پرداخت، از مشایخ بسیاری‌که بنوشتهٔ بعضی از اهل سیر عدّه ایشان هشتاد زن ویك هزار و سیصد تن مرد بوده استماع حدیث نموده تمامی اوقات خود را در تألیف و عبادت و تعلیم وتعلّم مصروف داشت ونورالدین ملك عادل محمود بن‌زنگی مدرسی بنام **دارالحدیث النوریه** برای او بنا نهاد، او هم تاآخر عمر درهمانجا تدریس حدیث میکرد، درنتیجهٔ قناعت‌که گنجی بی‌نهایت است باکابر و اغنیا و امور دنیویّه توجهی نداشته وازتألیفات او است:

۱- **الاربعین الطوال**که چهل حدیث مبسوط مشعر برنبوت حضرت خیرالانام و فضائل اصحاب‌کرام است ونام این‌کتاب را در روضات بدین روش نوشته‌است: **اربعین حدیثا عن‌اربعین شیخا من اربعین مدینة** و شاید این اربعین غیراز اربعین طوال باشد ۲- **الاشراف علی معرفة الاطراف**که دومجلد است ۳- **الاطراف‌للسنن‌الاربع** ۴- **الامالی فی‌الحدیث** ۵- **تاریخ‌دمشق** که هشتاد مجلد وبه **تاریخ‌کبیر** معروف بوده تکمیلا و تلخیصاً محل توجه اکابر مورخین است ۶- **تبیین‌کذب‌المفتری فی‌مانسب الی‌ابی‌الحسن‌الاشعری**. ازابن‌السبکی نقل‌است‌که این‌کتاب، کثیرالفائده میباشد، هرفقیهی‌که آنرا نداشته باشد شافعی حقیقی نیست و هرسنی‌که‌آن‌را نداشته باشد نفس‌او بی‌بصیرت میباشد ومشایخ هم، طلبه را بمطالعهٔ‌آن امرمیکردند ۷- **معجم‌الشیوخ**

۸- **مناقب‌الشباب** ۹- **الموافقات** درحدیث . اشعار طریفهٔ ابن‌عساکر نیز بسیاربوده واز او است:

ایا نفس ویحك جاء المشیب — فما ذا التصابی وماذا الغزل
تولی شبابی کأن لم یکـن — و جاء المشیب کأن لم یزل
کأنـی بنفسی علـی غـرة — و خطب المنون بها قد نزل
فیـالیت شعری ممن اکـون — وما قـدر الله لی فی‌الازل

الا ان‌الحدیث اجـل علـم — و اشرفه الاحـادیث العوالی
و انفع کل نوع منه عندی — و احسنـه الفوائد والامالی
و انك لن تری للعلم شیئاً — یحققـه کافـواه الـرجـال
فکن یا صاح ذا حرص علیه — و خذه عن الرجـال بلاملال
ولا تأخذه من صحف فترمی — من التصحیف بالـداء العضال

بسال پانصد و هفتاد و یکم یا دویم هجرت در دمشق درگذشته ودرمقابر باب‌الصغیر نزد عشیره و اقوام خود درجوار معاویه مدفون گردید و شیخ قطب‌الدین نیشابوری بجنازه‌اش نماز خواند ، ملك ناصر صلاح‌الدین یوسف بن ایـّوب هم درنماز جنازه‌اش حاضر بود . نـاگفته نمانـد در طبقات الشافعیـّة گویدکـه صاحب ترجمه را ابن‌عساکـر گفتن مجرّد شهرت است والاّ کسی از اجداد اورا سراغ نداریم‌که موسوم به عساکر بـاشد و لیکن درمعجم‌المطبوعات و بعضی‌ازمدارك دیگر عساکررا نام جدّ چهارم یاپنجم او نوشته‌اند چنانچه در صدر عنوان مذکور داشتیم .

(ص۳۶۳ج۱کا و۲۷۳ج۴طبقات‌الشافعیه و۷۳ج۱۳جم وسطر۶ص۸۹ت‌و۶۴۸ج۱س)

ابن‌عساکر

علی - بن عساکر بن مرجب بن عوام ، نحوی قاری بغدادی ، مکنـّی به**ابوالحسن**، معروف به **بطایحی** و **ابن‌عساکر**، ازائمهٔ‌قرائت بوده واز احمد بن حسن بن بنا و بعضی دیگر روایت نموده است وبااینکه نابینا بوده مصنـّفاتی در علـوم قرآنیـّه بدو منسوب دارنـد . در سال پانصد و هفتاد و دویـم هجرت درگذشت و بنوشتهٔ معجم‌الادبا ولادتش بسال چهارصد ونهم هجرت بوده وبنابراین‌مدت عمرش یکصد و شصت و سه سال میباشد ولی بسیار مستبعد و ظاهرآن است‌که درتاریخ ولادت در موقع طبع ویا از خود مؤلف سهو شده است .

(سطر ۳۷ ص ۹۰ ت و ۶۱ ج ۱۴ جم)

ابن‌عسکر **محمد** - بن‌علی بن‌خضر در باب(القاب) بعنوان **غسانی** مذکوراست.

ابن‌العشرة **حسن بن یوسف** - یا حسن بن علی بن احمد بن یوسف عاملی ، ملقّب به **عزالدین**، معروف به **ابن‌العشرة**، فقیهی‌است فاضل‌زاهد، کثیرالورع والدعاء والعباده‌که ازعقلای علمای اواخر قرن‌هشتم و اوائل قرن‌نهم‌هجرت بوده است . درحدود چهل مرتبه حج نمود ، مصدر همه‌گونه منافع وخیرات و مبرّات متنوعه ، از تلامذهٔ ابن‌فهد حلّی (احمد بن محمد بن‌فهد) و ابوطالب محمد پسرشهید اوّل و نظائر ایشان بود ، در سال هشتصد و شصت و دویم هجرت از بعض تلامذهٔ شهید اول روایت نموده و درقریهٔ کرك نوح از دیهات جبل عامل وفات یافت و پیش از وقت قبر خود را تهیه‌کرده بود و سال وفاتش بدست نیامد .

ابن‌العشرة گفتن‌او موافق آنچه در روضات از امل‌الامل نقل‌کرده بجهت‌آن‌است که مادرش یك مرتبه درتوی پردهٔ نازکی ده بچه برآورد ، فقط یکی‌از ایشان‌که همین عزّالدین حسن‌است درحیات مانده و دیگران مردند واز این‌رو بابن‌العشرة (بفتح‌عین) مشتهر گردید ، لکن در اعیان‌الشیعه گوید‌که ابن‌العشرة بکسر عین است و درمستدرك نیز بعد از استعجاب حکایت مذکور بلکه نبودن‌آن در امل‌الامل گوید‌که خود صاحب امل‌الامل کسر عین را استظهارکرده است .

(ص ۴۳۱ مس و ۸۵ ج ۱۶ عن وسطر ۲ ص ۲۰ ت)

ابن‌العصار **علی** - بن عبدالرحیم بن‌حسن بن‌عبدالملك تغلبی لغوی، معروف به **ابن‌العصار** ، از اکابر لغویّین قرن ششم هجرت میباشدکه از تلامذهٔ ابومنصورجوالیقی واساتیدعمیدالرؤساء سابق‌الذکر بوده و ریاست‌لغویّین عهدخود بدو منتهی‌گردیده است . وی در سیّم محرم پانصد و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰ ج ۱۴ جم وغیره)

ابن‌عصرون **عبدالله بن محمد** - بعنوان **ابن‌ابی‌عصرون** نگارش یافته‌است .

ابن‌عصفور **علی** - بن موسی (مؤمن خا) بن محمد بن علی نحوی، حضرمیّ الاصل ، اندلسی اشبیلیّ الولادة ، تونسیّ الوفاة ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌عصفور** الشّهرة ، از اعاظم ادبای قرن هفتم هجرت میباشدکه در زمان خود در بلاد اندلس حامل لوای علوم عربیّه و از تلامذهٔ دباج و اساتید شلوبین سابقی‌الذکر بوده واز تألیفات او است :

۱- **الازهار** ۲- **انارةالدیاجی** ۳- **البدیع** ۴- **السالف والعذار** ۵تا۱۳- **سرقات الشعراء** و **شرح اشعار السنة** و **شرح‌الجزولیة** و **شرح‌الجمل** و **شرح‌الحماسة** و **شرح‌المتنبی** و **شرح‌المقرب** و **مختصر الغرة** و **مختصر المحتسب** ۱۴تا۱۶- **المفتاح والمقرب** درنحو و **الممتع** درصرف و **الهلال** . بسال ششصد و شصت وسیم یا نهم هجری قمری درشصت وهفت یا هفتاد ویك سالگی درگذشت و قاضی ناصرالدین ابن‌المنیر در مرثیه‌اش گفته است :

اسندالنحو الینا الـدئلی ‌ ‌ ‌ عن امیرالمؤمنیـن البطلی

بـدأ النحو علی وکـذا ‌ ‌ ‌ قـل بحق ختم‌النحو علی

(ص ۷۵ هب و ۴۹۳ ت ۶۴۸ ج ۱ س)

ابن‌عصیدة **احمد بن‌عبدالله** - یاعبید بن‌ناصح بن‌بلنجر نحوی‌کوفی، دیلمیّ الاصل ، معروف به **ابن‌بلنجر** و **ابن‌عصیدة**، مکنّی بـه **ابوجعفر**، مؤدّب و معلّم اولاد متوکّل عباسی بودکـه در سال دویست و هفتاد و سیّم هجری قمری درگذشته واز تألیفات او است :

۱- **عیون الاخبار والاشعار** ۲- **کتاب‌المذکروالمؤنث** ۳- **کتاب‌المقصور والممدود** وغیراینها . (کف و ۲۲۸ ج ۳ جم)

ابن‌عطا **احمد بن عطا** - به **ابوالعباس** مکنّی وبه **ابن‌عطا** معروف ازکبار صوفیّهٔ بغداد میباشدکه علوم شریعت و طریقت را جامع بود ، فنون تصوف را ازجنید بغدادی اخذ کرده و تفسیری رمزی برقرآن مجید نوشته‌است. عاقبت بجهت پاره‌ای مدایح‌که دربارهٔ منصور حلاّج گفته بوده در سال سیصد و نهم‌هجرت بامر حامدبن‌عباس وزیر مقتدر بالله هیجدهمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۲۹۵-۳۲۰هق = **رصه- شك**) تمامی دندانهایش را یکی یکی برکنده و برسرش کوبیدند و اعدامش نمودند .

(ص ۳۸ ج ۱ فع)

ابن‌عطا یا **ابن‌عطاءالله** **احمد** - بن محمد بن عبدالکریم بن‌عطاءالله بن محمدشاذلی، مالکی یاشافعی، اسکندری یااسکندرانی یا **سکندری**، ملقّب به **تاج‌الدین**، مکنّی‌به **ابوالفضل** و **ابوالعباس**، معروف‌به **ابن‌عطا** و **ابن‌عطاءالله**، ازاکابر علمای متصوفهٔ عامّه میباشدکه تفسیر وحدیث و اصول و نحو و فقه مالکی ودیگرعلوم متداوله را جامع و درتصوف اعجوبهٔ زمان بود، درقاهره اقامت کرده و بوعظ و ارشاد اشتغال داشته است واز تألیفات‌او است :

۱- **تاج‌العروس و قمع‌النفوس** ۲- **التنویر فی‌اسقاط‌التدبیر** و این هردو درتصوف بوده و درمصر و قاهره چاپ شده‌اند ۳- **الحکم العطائیة** یا **حکم ابن‌العطا** در اخلاق‌که‌کلمات حکیمانه اهل طریقت را حاوی ومحل‌توجه اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند وبتصدیق مرشد وپیر طریقتش ابوالعباس مرسی تمامی مقاصد احیاءالعلوم را با زیاداتی دیگرجامع‌میباشد. درفاس مستقلا وبا شرح ابن‌عجیبهٔ سابق‌الذکر چاپ شده‌است ۴- **مفتاح‌الفلاح ومصباح‌الارواح** یا **مفتاح‌الفلاح فی‌ذکرالله الکریم‌الفتاح** دراخلاق‌که درمصرچاپ شده‌است . صاحب‌ترجمه بسال‌هفتصد ونهم هجرت درمدرسهٔ منصوریّهٔ قاهره وفات یافته و درقرافهٔ صغری مدفون گردیده است . (کف وص۳۸ ج۱فع و۱۸۴مط)

ابن‌عطار **ابوالقاسم بن عطار** - از ادبا و شعرای قرن ششم هجرت میباشد که با فتح بن خاقان (متوفی بسال ۵۳۵ه‍ ق = **ثله**) معاصر، اشعارش بسیار لطیف واز او است :

لابد للدمع بعدالجری ان‌یقفا	**وهبه سال فؤادی عنده اسفا**
و بی‌غزال اذا صادفت غرته	**جنیت من و جنتیه روضة انفا**
کالبدر مکتملا کالظبی ملتفتا	**کالروض مبتسما کالغصن منعطفا**

سال وفاتش بدست نیامد و ظاهراً نام اصلیش هم ابوالقاسم است .

(ص ۶۴۸ ج ۱ س)

ابن‌عطیة **ابوبکر** - بن غالب بن عطیهٔ غرناطی ، از علما و ادبای اواخر قرن پنجم هجری اندلس میباشدکه بشرق مهاجرت کرده بودند و از او است :

کن بذئب صائـد مستأنساً	**و اذا ابصرت الانسان ففر**
انما الانسان بحـر مالـه	**ساحل فاحذره اياك الغرر**
واجعل الناس كشخص واحد	**ثم كن من ذالك الشخص حذر**

سال وفاتش غیرمعلوم بوده و ظاهراً نام اصلیش هم ابوبکر است .

(ص ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن‌عطیه

عبدالحق - بن ابی‌بکر فوق ، مکنّی به **ابومحمد** ، ازعلمای قرن ششم اندلس میباشدکه درفقه و تفسیر وحدیث ونحو ولغت یدی طولی داشت ، در بعضی از بلاد اندلس قضاوت‌نموده و تفسیری بقرآن مجید نوشته‌است که نامش **المحرر الوجيز فی‌تفسيرالكتاب العزيز** بوده و بسیار مقبول میباشد . ابوحیّان بسیارش ستوده وگوید ابن‌عطیه بزرگترین‌کسی است‌که در تفسیر قرآن تألیف نموده و فاضل‌ترین اشخاصی است‌که بتنقیح‌تفسیر پرداخته‌اند و این‌عبدالحق را ابن‌عطیهٔ متأخر نیزگویند چنانچه ذیلاً ضمن شرح‌حال ابن‌عطیه عبدالله مذکور است وازاشعار او است:

و ليلة جبت فيها الجزع مرتديا	**بالسيف اسحب اذ يالا من‌الظلم**
والنجم حيران فی‌بحرالدجی غرق	**والبرق فی‌طیلسان الليـل كالعلم**
كأنما الليـل زنجـی بكاهلـه	**جرح فيثعب احيـانا لـه بدم**

بسال پانصد و چهل و ششم هجرت درشهر لورقه درگذشت و نام او درقاموس‌الاعلام ودر یکجا ازکشف‌الظّنون بقرار فوق و درجای دیگرآن عبدالله بن عبدالحق است .

(کف وص ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن‌عطیه

عبدالله - بن عطیهٔ دمشقی ، مکنّی بـه **ابومحمد**، محدّث مفسّر قاری ، از اکابر قرن چهارم هجرت میباشدکـه پنجاه هزار بیت شعر برای استشهاد برمعانی قرآنی در حفظ داشته وگاهی اورا ابن‌عطیهٔ قدیم نیزگویند که زمان او سابق بزمان ابن‌عطیهٔ عبدالحق مذکور فوق بوده و او نیز تفسیری داردکه که به **تفسیر ابن‌عطیهٔ قدیم** معروف است ، در مقابل ، محض بجهت امتیـاز ، عبدالحق مذکـور فـوق را **ابن‌عطیهٔ متأخر** و تفسیر اورا نیز **تفسیر ابن‌عطیهٔ متأخر** نـامند . وفـات

ابن‌عطیهٔ عبدالله در سیصد و هشتاد و سیّم هجرت واقع گردید .

(کف وص۱۰۹ تذکرة‌النوادر)

ابن‌عطیه

ابومحمد - بن عطیه ، از ادبا وشعرای قرن هشتم هجری اندلس میباشدکه مدتی قضاوت نموده و مدتی هم خطیب مسجد اعظم غرناطه بوده وازاشعار او است :

الا ایها اللیل البطیئی الکواکب	**متی ینجلی صبح بلیل المآرب**
وحتی متی ارعی النجوم مراقبا	**فمن طالع منها علی اثر غارب**

ولادتش بسال هفتصد و نهم هجرت واقع شد و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن‌العفیف

محمد بن سلیمان - بن علی بن عفیف‌الدین ، تلمسانیّ‌الاصل ، قاهریّ‌المولد ، دمشقیّ‌المدفن ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **شاب ظریف** و **ابن‌العفیف**، مانند پدرش از مبرّزین ادبا و شعرای قرن هفتم هجرت میباشدکه اشعار او لطیف و سلیس و ساده و قریب بافهام عموم و سهل‌الحفظ و دلچسب ومحلّ رغبت عامّه بود و بهمین‌جهت اهل‌آن‌عصر و ادوار تالیه خصوصاً اهل‌دمشق مفتون آنها بوده و هیچ شاعری را بدو ترجیح نمیدادند . **دیوان او** در مصر و بیروت چاپ و یك **مقامه هم** داردکه در دمشق طبع شده و از اشعار او است :

مابین هجرك والنوی	**قد ذبت فيك من‌الجوی**
و حیات وجهك لاسلا	**عنك المحب ولا نوی**
یـا فـاتنی بمعـاطف	**سجدت لها قضب اللوی**

بسال ششصد و هشتاد و هشتم هجرت در بیست و هشت سالگی در دمشق در حال حیات پدر درگذشت ، پدرش هم‌که شرح‌حال اورا بعنوان **عفیف‌الدین سلیمان** نگارش داده‌ایم مراثی بسیاری برای اوگفته است . **(ص ۶۴۹ ج ۱ س و ۱۸۶ مط ومتفرقه)**

ابن‌عقده

احمد بن محمد - بن سعید بن عقده، یا عبدالرحمن بن زیاد بن عبدالله بن زیاد بن عجلانی سبیعی همدانی کوفی ، مکنّی به

ابوالعباس، معروف‌به **ابن‌عقده**، محدث حافظ رجالی‌جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة، ازارکان اصحاب حدیث و اکابر حفّاظ و ضبّاط و مشایخ روایت وافر از محدّثین بود.

دارقطنی سابق‌الذکر گوید‌که بعد از زمان ابن‌مسعود صحابی، محدّثی احفظ از ابن‌عقده دیده نشده است. از خودش نقل است‌که یکصد و بیست هزار حدیث بااسناد آنها درحفظ داشته و سیصد هزار حدیث هم درتحت مذاکره و مشغول تکمیل شرائط روایت آنها بوده است و از تألیفات او است:

۱- **اخبار ابی‌حنیفه** ۲- **اسماءالرجال الذین رووا عن‌الصادق ع** که چهار هزار تن ازکسانی راکه آن‌حضرت روایت‌کرده‌اند ضبط و هرحدیثی راکه هریك از ایشان ازآن‌حضرت فراگرفته ثبت نموده است ۳- **تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین** ۴- **تفسیر قرآن مجید** و سید رضی‌الدین علی بن طاوس در رسالهٔ محاسبة النفس از این تفسیر روایت میکند وغیراینها.

صاحب ترجمه بسال سیصد و سی و دویم یا سیّم هجرت درکوفه وفات یافت، بقول نجاشی و علاّمهٔ حلّی، زیدی جارودی‌بوده لکن باامامیّه معاشرت داشت، اصول ایشان را ذکر نموده و جمیع کتابهای ایشان را از مؤلفین آنها روایت مینماید.

ناگفته نماند خطیب بغدادی نیز بشرح‌حال ابن‌عقده‌پرداخته، عالم وکثیرالحفظ والروایة بودن، صدق و وثاقت اورا ستوده و حافظ صد هزار یا دویست و پنجاه هزار یا سیصد هزار حدیث‌بودن وتحت مذاکره داشتن سیصد یا ششصد هزار حدیث با وسائط مختلفه از وی روایت‌کرده وبا این همه بجهت نشر مطاعن شیخین وصحابه وفاسدکردن احادیث اهل کوفه و بعضی جهات دیگر، اورا متروك‌الروایة شمرده وگوید بهمین‌جهت حدیث اورا ترك کرده واز وی روایت نمیکنم. **اما ابن‌عقده گفتن احمد** بفرمودهٔ فیض بجهت‌آن است‌که نام جدّ عالی او عقده بوده و بنوشتهٔ بعضی دیگر عقده لقب پدرش میباشدکه بجهت تعقید کردن درعلم صرف لقب عقده داشته است.

(ذریعه وص۱۵ ج ۵ تاریخ بغداد و۵۸ ت و۷۵ هب و ۳۳۳ ج ۲ مه)

ابن‌عقیل **حسن بن علی** - بعنوان **ابن‌ابی‌عقیل** مذکور داشتیم .

ابن‌عقیل **عبدالله بن عقیل**- یا عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله‌بن محمد بن محمد بن عقیل، شافعی قرشی هاشمی عقیلی همدانی‌مصری آمدی ، ملقّب به **بهاءالدین**، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌عقیل**، ازمشاهیر ادبا و نحویّین قرن هشتم هجرت میباشدکه از اولاد جناب عقیل بن ابیطالب برادر حضرت امیرالمؤمنین ع بوده و ازتلامذه ابوحیّان و نظائر وی واز اساتید سراج‌الدین بلقینی و امثال‌او میباشد . با ابن‌هشام معروف صاحب مغنی‌اللّبیب معاصر، درنحو وفنون‌عربیّه بدیگران مقدّم ، بتصدیق شمنی ، نحوی‌تر از او در زیر آسمان وجود ندارد . علاوه برعلوم عربیّه در فقه و اصول و تفسیر و معانی و بیان و عروض و قرائت نیز مهارتی داشت ، مدتی قاضی‌القضاة مصر و بسیار سخی و بامهابت و شهامت و عزت نفس بود ، باکابر و ارباب ثروت اعتنا نکرده وبا احترام تمام میزیسته است واز تألیفات او است:

۱- **تفسیر قرآن مجید** که تاآخر سورهٔ آل‌عمران است ۲- **الجامع‌النفیس فی‌الفروع (فقه)** ۳- **شرح الفیهٔ ابن‌مالك** که بهترین شروح الفیه و محل توجه اکابر بوده و بارها در برلین و بیروت و قاهره وغیره چاپ شده است ۴- **شرح تسهیل ابن‌مالك** که نامش **المساعد** و ناتمام است . وفات ابن‌عقیل بسال هفتصد وشصت و نهم هجری قمری در هفتاد ویك یا دو سالگی درمصر واقع شد و نزدیکی امام شافعی دفن گردید .

(ص ۷۶ هب و۴۵۸ ت و ۶۴۹ ج ۱ س وغیره)

ابن‌عقیل **علی بن محمد** - بن عقیل بغدادی حنبلی قاری نحوی ، مکنّی به **ابوالوفاء**، از اکابر علمای حنبلیّه میباشدکه در فقه و اصول وکلام و ادبیّات و تصوف و علم خلاف ودیگر علوم متداوله وحید عصر خود، در وعظ و خطابه نیز با طلاقت و قدرت بیان معروف بوده و از تألیفات او است :

۱- **الارشاد** ۲- **الفنون** یا **کتاب الفنون** که بعلوم متنوعه بسیاری مشتمل ، زیاده برچهارصد علم و فن را حاوی و هفتاد یا صد یا سیصد مجلد یا بیشتر میباشد ۳- **الواضح** دراصول‌فقه وسه‌مجلّداست ودرپانصد وسیزدهم هجرت درهشتاد ودو سالگی درگذشت .

(کف وص ۷۶۶ ج ۱ س و سطر ۲۷ ص ۴۵۸ ت)

ابن العلاف

حسن - بن علی بن احمد نهروانی ، نابینای مکنّی به **ابوبکر،** معروف به **ابن العلاف،** ازمشاهیر شعرای اوائل قرن چهارم هجرت و از ندمای معتضد بالله شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹ــ۲۸۹ هـ ق = **رعط - رفط**) و مشمول مراحم وی بود . نوادری بدو منسوب ، اشعارش لطیف و مرغوب و با یك فقره **قصیدهٔ دالیه** معروف به **مرثیهٔ هره** اشتهار یافته است که بحکم و مواعظ بسیاری مشتمل و درخصوص گربهٔ خانگی خود که بقصاص کبوتر بچگان همسایگان مقتول ایشان بوده سروده است . این قصیده مفصل ودر وفیات الاعیان فقط چهل ودو بیت از آن مذکورشده و ماهم بملاحظهٔ جنبهٔ حکمی آن بادر نظر گرفتن اختصار کتاب یك چند بیت از آن را مینگاریم:

یا هر فارقتنا ولم تعد	**وکنت عندی بمنزلة الولد**
وکیف ننفك عن هواك وقد	**کنت لنا عدة من العدد**
تطرد عنا الاذی وتحرسنا	**بالغیب من حیة ومن جرد**
و تخرج الفار من مکامنها	**مابین مفتوحها الی السدد**
لاترهب الصیف عند هاجرة	**ولا تهاب الشتاء فی الجمد**
وکان یجری ولاسداد لهم	**امرك فی بیتنا علی سدد**
حتی اعتقدت الاذی لجیرتنا	**ولم تکن للاذی بمعتقد**
وحمت حول الردی لظلمهم	**ومن یحم حول حوضة یرد**
وکان قلبی علیك مرتعدا	**و انت تنساب غیر مرتعد**
اطعمك الغی لحمها فرأی	**قتلك اربابها من الرشد**
صادرك غیظا علیك وانتقموا	**منك وزادو او من یصد یصد**
فلم تزل للحمام مرتصدا	**حتی سقیت الحمام بالرصد**
لم یرحموا صوتك الضعیف کما	**لم ترث منها لصوتها الغرد**
اذاقك الموت ربهن کما	**اذقت افراخها یدا بید**
عشت حریصا یقوده طمع	**ومت ذا قاتل بلا قود**
یا من لذید الفراخ اوقعه	**و یحك هلا قنعت بالغدد**
الم تخف وثبة الزمان وقد	**وثبت فی البرج وثبة الاسد**
عاقبة الظلم لاتنام و ان	**تأخرت مدة من المدد**
اردت ان تأکل الفراخ ولا	**یأکلك الدهر اکل مضطهد**
هذا بعید من القیاس وما	**اغره فی الدنو والبعد**

لا بارك الله فى‌الطعام اذا كان هلاك‌النفوس فى‌المعد

بزعم بعضی این قصیده درمرثیهٔ غلام خود ابن‌العلاف میباشدکه بدست علی بن الحسین نامی مقتول شد ، یا دربارهٔ **محسن‌ابن‌الفرات** پسر علی بن محمد بن فرات وزیر مقتدر عباسی است‌که در سی و سه سالگی با پدرش مقتول‌گردید، یا دربارهٔ عبدالله ابن‌المعتز آتی‌الذکر است‌که ازترس خلیفهٔ وقت ، قدرت تصریح باسم ایشان را نداشته ولفظ **هره** را کنایه از یکی از این دونفر نموده است . وفات ابن‌العلاف بسال سیصد و هیجدهم یا نوزدهم هجرت درصد سالگی واقع گردید .

(ص ۱۶۴ ج ۲ ع و ۷۶ هب و ۲۱۵ ت و ۶۴۹ ج ۱ س)

ابن‌علان **احمد بن ابراهیم** - مکّی شافعی نقشبندی ، صدیقی ، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، معروف به **ابن‌علان**، از فحول علما و اکابر صوفیّهٔ قرن یازدهم هجرت میباشدکه اصول طریقت را از تاج‌الدین نقشبندی اخذ و مرجع استفادهٔ جمع‌کثیری بود، **شرح قصیدهٔ سودی و شرح قصیدهٔ شهرزوری وشرح قصیدهٔ عارف بالله ابومدین تلمسانی** وغیرها ازآثارقلمی وی‌میباشد . وی‌بسال هزار وسی وسیّم‌هجرت درمکّهٔ معظّمه درگذشت و نزدیکی قبر شریف جناب خدیجهٔ کبری ع مدفون شد .

(ص ۱۸۸مط)

ابن‌علان **محمدبن‌علی** - بن محمد بن علان صدّیقی بکری ، معروف به **ابن‌علان** ، از اکابر علمای عامّه ، مولد ومنشأ وی مکّهٔ معظّمه واز اساتید فقه و حدیث میباشدکه نسبش با بیست ویك واسطه بابوبکرصدیق موصول و بهمین جهت به صدیقی موصوف ، درتحصیل علم و تکمیل نفس رنج بسیاری‌کشید، تا در هیجده سالگی مسندنشین تدریس و دربیست و چهار سالگی صاحب رأی وفتوی شد و مردم را بتقلید خویش تکلیف میکرده است . در اصطلاح معاصرین خود در معرفت اخبار و ضبط روایت وکثرت‌تألیفات بسیوطی زمان‌معروف ودرحل مسائل مشکله‌علمیّه مرجع‌کل بوده واز اشعار او است‌که در زهد و تذکّر موت گفته است :

الموت بحر موجه طافح	**يغرق فيه الماهر السابح**
ويحك يانفس قفى واسمعى	**مقالة قد قالها ناصح**
ما ينفع الانسان فی‌قبره	**الا التقى والعمل الصالح**

از تألیفات او است :

۱ـ اعلام الاخوان بتحریم الدخان ۲ـ تحفة ذوی‌الادراك فی‌المنع من‌التنباك ۳ـ العلم المفرد فی‌فضل الحجر الاسود وغیراینها . از خصائص او است‌که تمامی صحیح بخاری را از اول تاآخر درمیان کعبهٔ مکرمه روایت کرده و بسال یکهزار و پنجاه و هفتم هجرت درشصت ویك سالگی وفات یافت . (ص۷۷هب و۲۳۱ ج۲مه)

ابن‌العلقمی **محمد** ـ بن احمد (محمد خ‌ل) بن علی علقمی بغدادی شیعی ، مکنّی به **ابوطالب**، ملقّب‌به **مؤیدالدین**، معروف به **ابن‌العلقمی** ، وزیر روشن‌ضمیر مستعصم بالله آخرین خلیفهٔ‌عباسی (۶۴۰ـ۶۵۶هـ ق = **خم ـ خنو**) از تلامذهٔ عمیدالرؤساء هبة‌الله سابق‌الذکر ، عالم فاضل مدبّر کامل ، در امور سیاسی و زمامداری کشور خبیر، کفایت و فطانت و حسن تدبیر او مسلّم و دوستدار اهل‌تقوی و شیعه بود . در غلبهٔ مغول و تسخیر بغداد و انقراض شوکت عبّاسیّه تدابیر بسیاری بکار بردکه شرح‌آنها اطناب و خروج از وضع‌کتاب است . ابن‌ابی‌الحدید معتزلی هم **قصائد سبع علویه** و **شرح نهج‌البلاغه** را بنام وی نظم و تألیف نموده چنانچه حسن بن محمد بن‌حسن‌صاغانی سابق‌الذکرهم دوکتاب **مجمع‌البحرین وعباب** را برای‌او تألیف‌داده است. عاقبت‌درهمان‌سال‌مذکورا نقراض‌بنی‌عباس ویادراوائل سال‌پنجاه وهفتم وفات‌یافت.

(ص۷۷ هب و ۳۸ ج ۱ فع و ۶۵۰ ج ۱ س وغیره)

ابن‌علوان **عبدالباقی** } هردو در باب اوّل (القاب) بعنوان **زرقانی**
ابن‌علوان **محمدبن‌عبدالباقی** } نگارش یافته است .

ابن‌علوی **سیداحمدبن‌علوی** } در باب اوّل ، **اولی** بعنوان **مرعشی** و **دویمی**
ابن‌علوی **عبدالله بن علوی** } بعنوان **حدادی** نگارش یافته‌اند .

ابن‌عماد **احمد** - بن عبیدالله بن محمد بن‌عماد ، ثقفی‌القبیلة، **ابوالعباس** الکنیة ، **ابن عماد** الشّهرة ، ادیبی است مورّخ کاتب مشهور و از تألیفات او است :

۱ تا۵- اخبار ابن‌الرومی و اخبار ابی‌العتاهیة و اخبار ابی‌نواس و اخبار بنی‌امیه و اخبار حجربن‌عدی ۶- الانواءفی‌النجوم ۷- تفضیل‌بنی‌هاشم واولیائهم ۸- ذم‌بنی‌امیة و اتباعهم ۹- الزیادات فی‌اخبار الوزراء ۱۰- المبیضة فی‌اخبار مقاتل آل ابی‌طالب وغیرها . وی در سال سیصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(الاعلام وص ۲۱۲ ف)

ابن‌عماد **احمد بن عمادالدین** - بعنوان **اقفسی** نگارش یافته است .

ابن‌عمار **محمد بن عمار** - بعنوان **ذوالوزارتین** نگارش یافته است .

ابن‌عمار **معاویة بن عمار** - مصطلح علم رجال و موکول بدان علم است.

ابن‌عمر **شهاب‌الدین بن شمس‌الدین بن‌عمر**- بهمین‌عنوان‌نگارش‌یافته‌است.

ابن‌عمر **عبدالله بن عمر بن خطاب** - صحابی مشهور وشرح حالش موکول بکتب مربوطه بوده و لفظ **ابن‌عمر** در صورت نبودن قرینه عبارت از او است .

ابن‌العمری در اصطلاح رجالی محمد بن حفص بن عمرو از وکلای ناحیهٔ مقدسه‌است .

ابن‌العمید **علی‌بن ابی‌الفضل** - بعنوان**ابوالفتح‌علی** بن‌ابی‌الفضل مذکوراست .

ابن‌العمید **محمد بن حسین عمید** - یا حسین بن‌عمید (که لفظ **عمید** نام پدر حسین میباشد ، یا بمناسبت اینکه خود حسین ، کاتب و منشی نوح بن نصر سامانی بوده بعادت معمولی اهل‌خراسان لقب **عمید** داشته‌که درمقام‌تجلیل اکابر بکار میبردند ویا فقط لقب و منشی بوده است) به **ابن‌العمید** مشهور ، به **ابوالفضل** مکنّی ، عالمی است ادیب فاضل شاعرکاتب منشی و یکی ازکتّاب و مترسّلین طراز

اوّل‌چهارگانهٔ‌دنیا وسه‌دیگرعبارتنداز **صابی و عبدالحمید و صاحب بن‌عباد**، یابدیع‌الزمان و ابوبکر خوارزمی و صاحب (علی اختلاف‌الانظار) . ابن‌العمید درفصاحت و بلاغت و انشا وکتابت و ترسّل و فنون ادبیّه بی‌بدل و ضرب‌المثل بود . ثعالبی در یتیمةالدهر گوید فنّ انشا وکتابت با **عبدالحمید** افتتاح شد وبا **ابن‌العمید** بپایان رسید . ابن‌العمید در نجوم و هیئت و فلسفه وتاریخ و حفظ اخبار و اشعار عرب ودیگر علوم متداوله نیز حظّی وافرداشت واز این‌رو درکلمات‌اهل‌فنّ به **استاد و رئیس وجاحظ‌ثانی وجاحظ‌اخیر** موصوف است . صاحب ابن‌عباد سابق‌الذکر با آنهمه جلالت آفاقی‌که داشته از اتباع ابن‌العمید بوده بلکه موافق عقیدهٔ بعضی ، صاحب گفتن او نیز بجهت مصاحبت وی‌بوده است . **قصیدهٔدالیه**که درمدح او گفته معروف واز ابیات‌آن است :

لودری الدهر انه من‌بنیه	**لازدری قدر ساتر الاولاد**
فهو انجاد ضن حاتم طیی	**وهوان قال قل قس اياد**

بعد از مراجعت صاحب از سفر بغداد چگونگی آن شهر را از وی پرسیدند گفت : **بغداد فی‌البلاد کالاستاد فی‌العباد** . ابن‌العمید ازاکابررجال عهدیالمه و وزیر رکن‌الدولهٔ دیلمی پدر عضدالدوله بوده ودرفنون مملکت‌داری وسیاست بصیرت‌کامل داشت، وظائف لازمه زمامداری کشوری را موافق مقتضیات وقت انجام میداد ، در اخلاق فاضله نیز ممتاز ودر اوقات وزارت خود مرجع وکعبهٔ‌آمال ادبا وفضلا وعلما و ارباب فضل وکمال بود آه‌آه ... یك **تاریخ** ویك **دیوان‌الرسائل والمذهب‌فی‌البلاغات** ازآثار قلمی وی بوده و از اشعار او است :

قامت تظللنی مـن‌الشمس	**نفس اعـز علی من نفسی**
فاقول و اعجبا و من عجب	**شمس تظللنی مـن‌الشمس**

کتاب مثالب‌الوزیرین ابوحیّان توحیدی راکه دراثر بعضی ازاغراض شخصی درمطاعن ایندو وزیر پاك‌ضمیر (صاحب و ابن‌العمید) نوشته در شرح حالش تذکر دادیم . وفات ابن‌العمیـد بسال سیصد و پنجاه و نهم یـا شصتم هجرت در ری یـا بغداد واقع شد و

درتمامی عمر خود ، مبتلای دو دشمن قوی داخلی قولنج و نقرس بوده است .

(ذریعه وص۰ ۶۵۰ ج۱س و۱۶۹ ج۲کا و۷۷ هب و۲۱۱لس و۴۲۳ هر وغیره)

ابن‌عنبسه یا **ابن‌عنبه** { **احمد بن علی** - بن حسین بن علی بن مهنا بن‌عنبسه، یا عنبه یا عقبه یا عتبه ، حسنی داودی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، از اعاظم علمای انساب امامیّه اوائل قرن‌نهم هجرت میباشدکه بواسطهٔ استاد وپدرزن‌خود ابن‌معیه سید محمد بن قاسم ، ازعلامهٔ حلّی روایت کرده است . نسب شریفش باهیجده واسطه بحضرت امام‌حسن مجتبی‌موصول ونام پدر جدّ سیّمش مهنا بوده ودرکتب‌تراجم و رجال مابین عنبسه و عنبه وعتبه وعقبه مردّد است وبهمان‌نسبت عنوان مشهوری‌خودش نیز درکتب مربوطه مختلف و مابین **ابن‌عنبسه** و **ابن‌عنبه** و **ابن‌عتبه** و **ابن‌عقبه** محل خلاف و نظر بوده و دویمی (ابن‌عنبه) اقرب بصحت میباشد . بهرحال از اکابر علمای انساب بوده واز تألیفات او است :

۱- **انساب آل‌ابیطالب** که بطرز عمدة‌الطالب ذیل بوده و فارسی است، از همین‌کتاب‌نقل است‌که مؤلف‌آن در بلخ بمزار معروف بنام علی‌بن‌ابیطالب رفته ودر روی سنگ مزارش‌که زیر صندوق بوده این جمله را خوانده است : **هذا قبر امیرالمؤمنین ابی‌الحسن علی بن ابیطالب بن عبیدالله بن علی بن حسن بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن حسین اصغر بن‌علی بن‌الحسن السبط علیه‌السلام** واز اینجا معلوم میشودکه صاحب‌آن قبر، سیدی بوده از اولاد حسن مجتبی‌که مالك و حکمران‌آن نواحی بوده است ، لکن اتحادکنیه و لقب و اسم شخصی و اسم پدر منشأ اشتباه بعضی ازعوام شده وآن قبر را بحضرت امیرالمؤمنین ع منسوب دارند ۲- **بحرالانساب** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ خدیویهٔ مصر موجود است ۳- **التحفة‌الجمالیة** درانساب بفارسی واز این‌کتاب نقل‌شده‌که علی‌اکبر فرزند حضرت امام حسین ع عبارت ازحضرت امام‌زین‌العابدین است ۴- **تحفة‌الطالب** درانساب وشاید همان **تحفهٔ جمالیه** باشد ۵ و۶- **عمدة‌الطالب‌فی‌انساب آل ابیطالب** که دوکتاب بدین‌اسم تألیف داده و بقید **صغری وکبری** ازهمدیگر امتیاز یافته‌است، اولی تلخیص دویمی بوده و درلکناهور وبمبای چاپ و بهترین‌کتابی است در انساب ۷- **النسب** وظاهراً همان انساب آل‌ابیطالب مذکور فوق است . **ابن‌عنبه** بسال هشتصد و بیست وهشتم یا هفتم یا پنجم هجری قمری درکرمان وفات یافت .

(ذریعه و ۳۵۵ ج ۱ نی و ۷۴ هب)

ابن‌عنوان **حاتم بن عنوان -** درباب اوّل بعنوان **اصم** مذکور شده‌است .

ابن‌عنین **محمد -** بن نصرالدین بن نصر بن حسین بن‌عنین } کوفیّ الاصل ،
ابن‌عنین **محمد -** بن نصرالله بن حسین بن عنین } انصاریّ القبیلة ،

دمشقیّ الولادة ، شرف‌الدین‌اللّقب ، **ابوالمحاسن** الکنیة ، ابن‌عنین‌الشّهرة ، ادیبی‌است شاعر لغوی ، درتمامی فنون شعری بصیر و متفنّن‌که تنها بیك رویه قناعت نمی‌نمود . بسیار ظریف و نیکومعاشرت و بقول احمد رفعت خاتم شعرای عرب بوده و بعد از او نظیرش نیامده است . در تاریخ و دیگر علوم متداوله نیز بصیرتی داشته ، یك قصیدهٔ مبسوط صد بیتی موسوم به **مقراض‌الإعراض** درهجو و ذم اکابر و اشراف و رؤسای‌شام‌نظم کرد و بهمان جهت ازطرف سلطان صلاح‌الدین ایّوبی بیمن تبعیدشد ودرهنگام‌خروج از شام‌گفته است :

فعلام ابعدتم اخا ثقة	**لم یقترف ذنبا ولا سرقا**
انفوا المؤذن من بلادکم	**انکان ینفی کل من صدقا**

بعد از وفات صلاح‌الدین بوسیلهٔ یك **قصیدهٔ رائیه** ، مشعر برمحاسن شام و زحمات‌غربت و اشتیاق‌وطن ، از برادرش ملك عادل استیذان نموده و باز بدمشق مراجعت نمود ، به هند و غزنه و مصر و حجاز و جزیره و ترکستان و خوارزم و خراسان و عراق و آذربایجان مسافرتها کرده و اخیراً باز بدمشق برگشته است . نزد اکابر محترم بوده تا در اواخر سلطنت ملك عادل واوائل سلطنت برادرش ملك‌ناصر بوزارت رسید ودرششصد و سی‌ام یا سی و چهارم هجرت در همانجا درگذشت . ازآثار قلمی او است :

۱- تاریخ‌العزیزی **۲- مختصرالجمهرة** در لغت .

(ص ۱۱ ج۶فع و۶۵۱ ج۱س و ۳۵۵ ج۱نی و۸۱ ج۱۹جم)

ابن‌العواتك وجود مقدس حضرت رسالت مآبی است‌که سه تن از جدّات آن‌حضرت اسم **عاتکه** را داشته‌اندکه **یکی** مادر هاشم جدّ عالی آن‌حضرت‌که دختر مرة بن فالج است ، **دیگر** مادر عبدمناف پدر هاشم‌که دختر هلال‌بن فالج بن ذکوان‌است ، **سیمی** نیز والدهٔ ماجدهٔ وهب، جدّ اوّل مادری‌آن‌حضرت‌که دختر

اوقص بن مرة بن هلال میباشد . (مرصع ابن‌الاثیر)

ابن‌العودی

محمد - بن‌علی بن‌حسن‌عودی‌عاملی‌جزینی، معروف‌به**ابن‌العودی**، ملقّب به **بهاءالدین**، از علمای امامیّه و اجلّای تلامذهٔ شهید ثانی میباشدکه فاضلی است صالح ، ادیبی است شاعر و ازتاریخ دهم ربیع‌الاول نهصد و چهل و پنجم تا دهم ذیقعدهٔ شصت و دویم هجرت شرف‌اندوز حوزهٔ افادات متنوعهٔ آن عالم ربّانی بوده است . محض قدردانی و سپاسگذاری یك قسمت از حقوق تعلیمات استاد خود ، کتابی درشرح حال ادوار زندگانی او از ولادت تا شهادت تألیف کرد وبه **بغیةالمرید فی‌الکشف عن احوال‌الشیخ زین‌الدین الشهید** موسومش داشت و درمرثیهٔ استاد معظّم خودکه در روم بشهادت رسیده گوید .

هذی‌المنازل والاثار والطلل — مخبرات بان القوم قد رحلوا
ساروا وقد بعدت عنا منازلهم — فالان لاعوض منهم ولا بدل
فسرت شرقا و غربا فی‌تطلبهم — وکلما جئت ربعا قیل لی رحلوا
فحین ایقنت ان‌الذکر منقطع — وانه‌لیس‌لی‌فی‌وصلهم‌امل تا آنکه گوید:
اتی من‌الروم لااهلا بمقدمه — ناع نعاه فنار الحزن تشتعل
فصار حزنی انیسی والبکاء سکنی — والنوح دأبی و دمع‌العین ینهمل
لهفی له نازح‌الاوطان منجدلا — فوق الصعید علیه الترب مشتمل
اشکو الی‌الله رزء لیس یشبهه — الاصحاب الاولی فی‌کربلا قتلوا

سال وفات ابن‌العودی بدست نیامد .

(ج ۳ ذریعه و ۳۵۶ ج ۱ نی و سطر ۲۵ ص ۲۹۰ ت)

ابن‌العودی

نیلی - ازشعرای امامیّهٔ قرن ششم هجرت ویا پیش‌ازآن میباشد که در چندین موضع از مناقب ابن‌شهرآشوب (متوفی بسال ۵۸۸ه ق = **ثفح**) بعضی از اشعار اورا نقل‌کرده واز او است :

هم‌التین والزیتون آل محمد — هم شجر الطوبی لمن یتفهم
هم جنة‌المأوی هم‌الحوض فی‌غد — هم‌اللوح والسقف الرفیع المعظم
هم‌الایة الکبری هم‌الرکن والصفا — هم‌الحجر والبیت العتیق و زمزم

هم فی‌غد سفن‌النجـاة لمن وعی　　　هم‌العروة الوثقی اللذی لیس‌تفصم

اسم و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .　　(ص ۲۰۳ ج۱۴عن)

ابن‌عوض　**نفیس بن عوض** - ضمن‌عنوان **ناظم‌الاطباء** نگارش‌دادیم .

ابن‌عیاش　**احمد** - بن محمد بن‌عبدالله(عبیدالله خ‌ل) بن حسن بن عیاش بن ابراهیم‌جوهری ، فقیه حافظ شاعر، معروف به‌**ابن‌عیاش** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از اهل علم و ادب واز معاصرین صدوق و پدر شیخ نجاشی بود ، خود نجاشی نیز اورا دیده واز وی استفاده کرده است واز تألیفات او است :

۱- **الاشتمال فی‌معرفة‌الرجال** ۲- **الاغسال‌المسنونة** ۳- **مانزل من‌القرآن‌فی‌صاحب الامر** ۴- **مقتضب‌الاثر فی‌النص علی‌الائمة‌الاثنی‌عشر** وغیراینها. دراواخرعمرمختل‌الحواس شد ودرسال چهارصد ویکم هجرت وفات‌یافت وبعضی ازعلمای رجال تضعیفش‌کرده‌اند و وقضاوت موکول بکتب رجال میباشد ودر ردیف احمدین از نخبةالمقال‌گوید :

والجوهری آخرالعمر اضطرب　　　عندی جلیل ذوکتاب المقتضب

(ص۷۸ هب وسطر ۲۸ ص ۱۷ ت وکتب رجالیه)

ابن‌عیاش　**عبدالله‌بن‌عیاش** - درباب‌اوّل (القاب)بعنوان **منتوف** مذکوراست.

ابن‌عیذون　همان اسمعیل بن قاسم بن‌عبدون میباشدکه شرح‌حال‌او بعنوان قالی نگارش یافته‌است . قاموس‌الاعلام و بعضی دیگر، نام جدّ او عبدون را عیذون قیدکرده‌اند .

ابن‌عیسی　دراصطلاح رجالی بفرمودهٔ بروجردی‌شیخ‌القمیین‌احمد بن‌محمد اشعری و بفرمودهٔ وافی احمد بن محمد بن عیسی است .

ابن‌عیینه　**حکم بن عیینه** - یا عتیه موکول به رجال است .

ابن‌عیینه　**سفیان**- بن عیینة بن ابی‌عمران میمون ، محدّث هلالی ، کوفیّ الاصل والولادة ، مکّی‌الوفاة والاقامة ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌عیینه**، از موالی بنی‌هلال قبیلهٔ میمونه حرم محترم حضرت رسالت ص واز

تابعین تابعین وازمشاهیر محدّثین بوده ودرتفسیر و احادیث نبویّه یدی طولی داشت. هفت هزار حدیث شریف از زهری وغیره روایت‌کرده و هشتاد و چند تن از تابعین را دیده است . امام شافعی و یحیی بن اکثم قاضی ونظائر ایشان هم از وی روایت‌کرده وخطیب بغدادی بسیارش ستوده و بقول ابن‌خلّکان هفتاد مرتبه حج‌کرده است . ولی جمعی وافر از علمای رجال شیعه تضعیفش کرده‌اند ، اعراض و انحراف او از حضرت‌صادق‌علیه‌السلام وارد است . بسال یکصد و نود و هشتم هجرت درنود ویك سالگی درگذشت . چهار نفر آدم و ابراهیم و عمران و محمد نام از نه برادرش نیز محدّث بوده‌اند .

(ص ۷۸ هب و ۲۲۶ ج۱کا و ۱۷۴ ج ۹ تاریخ بغداد و ۶۵۲ ج۱س وغیره)

ابن‌غازی

محمد بن احمد - بن محمد بن محمد بن‌علی بی غازی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌غازی** ، از فضلای قرن دهم هجرت و مؤلّف‌کتاب **بغیة‌الطلاب فی‌شرح منیة‌الحساب** میباشدکه درشهر فاس چاپ وشرح منظومهٔ حسابی خودش است و درنهصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۱۹۵مط)

ابن‌الغاسلة

جعفر بن احمد - بن عبدالملك بن مروان اشبیلی، ادیب نحوی لغوی ، مکنّی به **ابومروان**، معروف به **ابن‌الغاسلة** ، در لغت و معانی شعر و فنون ادب خبیر و درحدیث نیز اطّلاع وافی داشت . وی‌بسال‌چهارصد و سی و هشتم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درگذشت .

(ص ۱۵۲ ج ۷ جم)

ابن‌غانم

علی بن‌محمد - ملقّب به**علاءالدین**، معروف‌به **ابن‌غانم**، ازمشاهیر ادبا و شعرای دمشق و شام ، دارای اوصاف حمیده ، خانه‌اش مجمع علما و فضلا بوده و از او است :

لقد غبت عنا واللذی غاب‌محسود	**وانت علی ماارترت منذاك‌محمود**
حللنا محلا بعد بعدك ممحلا	**به كل شئی ما خلا الستر مفقود**

درسال هفتصد و سی وهفتم هجرت درگذشت وبرادرش **شهاب‌الدین احمد بن غانم** وپسرش

جمال‌الدین عبدالله بن علی بن غانم نیز از ادبا و شعرا بوده‌اند .

(ص ۶۵۲ ج ۱ س)

ابن‌غانم **علی بن محمد** - بن علی بن خلیل بن غانم ، خزرجی‌ّالقبیلة ، مقدسی‌ّالاصل، قاهری‌ّالولادة والنشأة، **ابن‌غانم** الشّهرة، سعدی عبادی‌ّالنسب ، **نورالدین** اللّقب ، حنفی‌ّالمذهب ، از اکابر فقهای حنفیّه بلکه از مجدّدین آن طریقت در قرن دهم هجرت معدود و درکلمات بعضی از ارباب تراجم به **حجت** و **قدوه** و **عالم‌کبیر** و **رأس‌الحنفیه** موصوف است و نسبش به سعد بن عبادهٔ صحابی موصول میباشد وازتألیفات او است :

۱- **بغیةالمرتاد لتصحیح الضاد** ۲- **شرح‌الاشباه والنظائر** ۳- **شرح نظم‌الکنز** ۴- **الشمعة فی‌احکام‌الجمعة** . بسال یك هزار و چهارم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درگذشته و رجوع بعنوان **شافعی صغیر** هم‌نمایند . (ص۲۰۲ ج۲مه‌وغیره)

ابن‌غانم **محمد بن‌عبدالسلام** - بن احمد بن غانم ، واعظ مقدسی ، ملقّب به **عزالدین** ، معروف به **ابن‌غانم** ، از اکابر صوفیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشد واز تألیفات او است :

۱- **الحدیث (القول‌خل) النفیس‌فی‌تفلیس‌ابلیس** درتصوف که‌حاوی‌مذاکرات ومناظرات او با ابلیس بوده و درمصر چاپ شده است ۲- **کشف‌الاسرار عن حکم‌الطیور والازهار** که در مصر و قاهره و پاریس چاپ واز زبان‌حال هریك از جماد و حیوان و شکوفه‌ها موعظه و تذکری برای عبرت استفاده‌کرده است . درسال ششصد و شصتم یا هفتاد وهشتم هجرت درگذشت . (کف وص ۱۹۶مط)

ابن‌الغر ذیلاً بعنوان **ابن‌الغز** مذکور است .

ابن‌غراب در اصطلاح رجالی **علی‌بن عبدالعزیز** است .

ابن‌الغرابیلی **محمد بن قاسم** - بعنوان **ابن‌قاسم** خواهدآمد .

ابن‌غرور دراصطلاح رجالی **ابوطالب بن غرور** ازمشایخ‌شیخ‌طوسی‌است .

ابن‌الغضائری **احمد بن‌حسین بن‌عبیدالله** -که‌کنیه‌اش **ابوالحسین** ، به **ابن‌الغضائری** معروف وگاهی به **غضائری** نیز موصوف میباشد از اکابر وثقات مشایخ امامیّهٔ اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکه محتاج بتوثیق وتعدیل نمیباشند واین عنوان **ابن‌الغضائری** درصورت نبودن قرینه بدو منصرف و شیخ طوسی و شیخ نجاشی و نظائر ایشان از وی روایت کرده‌اند ، اقوال او درکتب رجالیّه در مقابل اقوال اکابر علمای رجال مذکور و درجرح و تضعیف روات معروف بوده وگویندکمترکسی است از ثقات‌که از جرح او سالم بماند ودر ردیف احمدین از نخبةالمقال‌گوید :

سبط عبیدالله بـن حسین **وهو غض عدل بغیر مین**

کلمهٔ **غض** درکتب رجالیّه اشاره براو است . وجه نسبت غضائری را هم‌که لقب جدّش عبیدالله است در باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم و درسال چهارصد و یـازدهم هجرت وفات یافت .

(ص ۱۳ ت و ۷۹ و ۲۰۶ هب و ۱۷ ج ۵ ذریعه وکتب رجالیه)

ابن‌الغضائری **حسین** - پدر احمدفوق درباب‌اوّل بعنوان **غضائری** مذکوراست.

ابن‌غیاث‌الدین **اختیارالدین** - بـن غیـاث‌الـدین حسینی قـاضی هرات ، **کتاب اساس‌الاقتباس** کـه مختصری است در امثال و حکم و اقتباسات لطیفه و بامر سلطان حسین میرزا بایقرا تـألیف ودر استانبول و قاهره چـاپ شده از او است . وی در سال نهصد و بیست و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۱۹۸مط)

ابن‌فاتك **مبشر**- بن‌فاتك مصری، مکنّی به‌**ابوالوفاء**،ملقّب به‌**محمودالدوله**، معروف به **ابن‌فاتك**، از افاضل ادبا و اطبّا و حکما میباشدکـه در ادبیّات و فنون متنوعهٔ طبّ و حکمت بی‌نظیر و درتحقیق مطالب علمیّه وحیدعصر خود بوده وازتألیفات‌او است :

۱- اسرارالطب ۲- الاصطلاحات الطبیة ۳- البدایه در منطق ۴- حکمت الهی

۵- **السنة الضرورية** ۶- **سيرة المستنصر** ۷- **شرح كتاب منطق** ارسطو ۸- **العقل والجهل** ۹- **مختار الحكم و محاسن الكلم** . در اوائل قرن ششم هجرت در قاهره درگذشت .

(ص ۳۵۸ ج ۲ مه)

ابن الفاجر **مبارك بن فاجر** - بعنوان **ابوالكرم مبارك** مذكورداشتیم .

ابن فارس **احمد بن فارس** - بن زکریّا بن محمد بن حبیب، قزوینی رازی، ادیبی است نحوی شاعر لغوی، مکنّی به **ابوالحسن** یا **ابوالحسین**، معروف به **ابن فارس**، فارس مضمار نحو و ادبیّات و بسیاری ازعلوم متداوله بود، خصوصاً در لغت که گوی سبقت از دیگران ربوده است . با فقها تحدی کرده و مسائلی در لغت نوشته که ایشان را بدانها راهی نبوده وازفهم آنها عاجز باشند، حریری نیز همین رویّه را از وی اقتباس نموده و درمقامهٔ سی و دویم از مقامات خود یکصد مسئلهٔ فقهیّه بهمان اسلوب نگاشته است . از یتیمة الدهر ثعالبی نقل است که ابن فارس از اعیان علم، جامع لطایف کتاب و شعرا و اتقان و تحقیق علما ، دربلاد جبل مانند ابن لنكك بوده است در عراق و ابن خالویه درشام و ابن العلاف درفارس و ابوبکر خوارزمی در خراسان .

ابن فارس در وضع مقامات که معمول به بعضی از ادبای نامی میباشد مبتکر بوده و فضیلت تقدّم بردیگران داشت و بدیع الزمان همدانی معروف که در مقامات نگاری مقتدای حریری است نظم و نسق و اصول مقاماتی را از رسائل ومنشآت همین ابن فارس اقتباس نمود ، بلکه دراوقات اقامت او درهمدان تتلمذش هم کرد چنانچه صاحب ابن عبّاد سابق الذکر نیز ازتلامذهٔ ابن فارس بوده واز وی روایت نموده و صدوق نیز از وی روایت میکند . در معجم الادبا گوید ابن فارس نخست فقیه شافعی بود سپس مذهب مالکی را اختیار نمود لکن قرائن قطعیه قویه تشیّع وی را مبرهن مینماید، چنانچه شیخ طوسی در فهرست خود و ابن شهرآشوب هم در معالم العلماکه هردو برای شرح حال مصنّفین و مصنّفات شیعه تألیف شده اند بشرح حال وی پرداخته اند و ابن داود نیز درکتاب رجال خود در قسمت ثقاتش درج نموده است . در ذریعه (که فهرست مصنّفات شیعه میباشد)

بذکر تألیفات‌او پرداخته ، در اعیان‌الشیعه نیز شرح‌حال اورا نگاشته ودرتنقیح‌المقال هم احتمال عـامی بـودن اورا تضعیف نموده است . عـلاوه براینها ، آل‌بویه با آن‌همه تعصّبی‌که نسبت‌بمذهب‌تشیّع داشته‌اند بمعلّمی‌او تن درداده وازهمدان به ری‌احضارش کردند و این امر نیز مؤیّد مرام میباشد و از اشعار ابن‌فارس است :

وقالوا كيف حالك قلت خير تقضى حاجة و تفوت حـاج
اذا ازدحمت هموم‌الصدر قلنا عسى يوما يكون لها انفراج
نديمى هرتى و انيس نفسى دفاتر لى و معشوقى السراج

اذا كنت فى‌حـاجة مرسلا و انت بهـا كلف مغـرم
فارسل حكيما ولا توصـه و ذاك الحكيم هوالدرهم

قد قال فى‌مامضى حكيـم ما المـرء الا بـاصغريه
فقلت قـول امـرء لبيب ما المـرء الا بدرهميـه
من لم يكن معه درهمـاه لـم يلتفت عرسـه اليـه
و كان مـن ذلـه حقيرا تبـول سنـوره عليـه

از تألیفات او است :

۱- **الاتبـاع والمزاوجة** ۲- **اختلاف النحـاة** النحويين خل) ۳- **اخـلاق‌النبـى ص** ۴- **اصول‌الفقه** ۵- **امثلة‌الاسجاع** ۶- **الانتصار لثعلب** ۷- **تفسير اسماءالنبى‌ص** ۸- **حلية الفقها** ۹- **دارات‌العرب** ۱۰- **ديوان شعر** که درمصر وبیروت و اروپا چاپ ودونسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۳۱۰ و ۳۱۲ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۱۱- **ذخائر الكلمات** ۱۲- **ذم‌الخطاء فى‌الشعر** ۱۳- **سيرةالنبى ص** ۱۴- **الصاحبى** یا **فقه‌اللغة** که برای صاحب بن عباد تألیف و درقاهره چاپ ویك‌نسخهٔ خطی‌آن نیزکه در سیصد وهشتاد ودویم هجرت نوشته شده در استانبول موجود است ۱۵- **العم والخال** ۱۶- **غريب‌القرآن** یا **غريب اعراب القرآن** ۱۷- **الفصيح** ۱۸- **فقه‌اللغة** که‌بنام‌**صاحبى** مذکورشد ۱۹- **مجمل‌اللغة** که بااختصارش فوائد بسیاری را مشتمل و صاحب قاموس بذکر اوهام و اشتباهات وی پرداخته ومعذلك‌بسیارش تجلیل مینماید ۲۰- **مقاييس‌اللغة** ۲۱- **مقدمة‌فى‌النحو** ۲۲- **مقدمة‌فى‌الفرائض** وغیراینها .

بسال سیصد و هفتاد و پنجم یـا نودم یا نود و سیّم یا نودو پنجم هجرت در حصاری از محلّه‌ای محمدیه نام از ری وفات یافته و درمقابل قبر قاضی علی‌بن عبدالعزیزجرجانی دفن شده است .

(ص ۶۴ ت و ۸۰ هب و ۲۱۵ ج ۱۰ عن و ۳۷ ج ۱ کا و ۵۱۱ ج ۲ مه وغیره)

ابن‌فارس **احمد بن فارس** - بن یوسف بعنوان **شدیاق** نگارش یافته است .

ابن‌الفارسی **محمد بن احمد** - درباب‌اوّل(القاب) بعنوان **فتال** مذکور است .

ابن‌الفارض **عمر بن علی** - بن مرشد بن علی ، یا عمر بن حسن بن علی بن رشید ، یا عمر بن فارض ، یا عمر بن علی بن فارض، یا عمرو بن علی بن مرشد، اندلسی مغربی ، حموی‌ّ الاصل، مصری‌ّ المسکن والمدفن والولادة، **ابوالحفص** یا **ابوالقاسم** الکنیة ، **ابن‌الفارض** الشّهرة ، **شرف‌الدین** اللّقب ، ازاکابر عرفا و شعرا و مشایخ متصوفه نامدار ، بسیار باتمکین و وقار ، در مجلس او تمامی حضار ساکت و صامت بوده و نزد مصریّین نهایت احترام داشته است . وقت راه رفتن ، مردم ازدحام می‌کردند ودرخواست دعای‌خیر و برکت می‌نمودند . اوقاتی‌که درمکّهٔ معظمه اقامت داشته روز و شب بیابان‌گرد بود ، با وحشیان صحرا انس می‌گرفت وبدین معنی اشاره‌کرده است :

وابعدنی عن اربع بعد اربعی **شبابی و عقلی و ارتیاحی وصحتی**
فلی بعد اوطانی سکون الی‌الفلا **وبالوحش‌انسی اذمن‌الانس‌وحشتی**
اخذتم فؤادی وهو بعضی عندکم **فما ضرکم ان تبتعـوه بجملتی**

اشعارش بسیار لطیف و ظریف و ملیح وفصیح بود وبس جای شگفت‌است‌که معانی‌دقیقه و رموز ونکات رقیقه عرفان وتصوف را با انواع محسنات لفظیّه ومعنویّهٔ بدیعیّه توأم ساخته است . از اشعار وآثار قلمی ابن‌الفارض است :

۱- دیوان شعر که بارها درمصر وبیروت وغیره چاپ‌شده‌است **۲- قصیدهٔ تائیه صغری** درتصوف‌که چهل و پنج بیت بوده و مطلع‌آن اینست :

نعم بالصبا قلبی صبا لاحبتی **فیا حبذا ذاك الشذاحین هبت**

۳- قصیدهٔ تائیه‌کبری نیز درتصوف‌که بششصد یا هفتصد وپنجاه بیت مشتمل وحاوی تمامی‌حالات سیر و سلوك و اصطلاحات عرفا و صوفیه ومحل توجه فحول و اکابر بوده و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند و ازمهمات قصائد مشهوره میباشد ودرایران وبا ترجمهٔ‌آلمانی در وین‌چاپ وحسب‌الامر رؤیائی حضرت رسالت ص نام اولی‌آنراکه **لوائح‌الجنان** و **روائح‌الجنان** بوده به **نظم‌السلوك** تبدیل داده است **۴- قصیدهٔ فائیه** که چهل ونه بیت‌بوده ودرجلد سیم‌کشکول بهائی مذکوراست **۵- قصیدهٔ یائیه** .

اقوال ارباب تراجم دربارهٔ وی تفریطا و افراطا مختلف است ، بعضی از ایشان محکوم بفسق ، بلکه زندقه وکفر و الحاد و حلول و اتحادش کرده‌اند و برخی زیاده از حدّش ستوده و غرائب وکرامات بسیاری بدو منسوب واز متبحّرین علوم دینیّه وفنون عرفان وتصوف و سیر و سلوك وطریقت وحقیقت دانسته‌اند وازجملهٔ مجذوبینش شمرده وگویندکه تمامی اشعار خود را درهمان حال جذبه و محو وفنا فی‌الله و بیخودی نظم کرده است ، بلکه جمعی بتشیّع وی رفته و شیخ بهائی هم در چندین جا از جلد سیّم کشکول با ترحم و دعای خیر یادش کرده است و ازبعض ابیات قصیدهٔ تائیه او هم استشمام رایحه تشیّع میشود .

**ومن‌مذهبی فی‌الحث بآلال مذهبی		وان ملت یوما عنه فارقت ملتی**

گروهی چنانچه طریق احتیاط و سلامت است سکوت ورزیده و قضاوت نکرده‌اند .

وجه‌ابن‌الفارض‌گفتن صاحب‌ترجمه بنوشتهٔ قاضی نورالله بجهت لقب‌فارض داشتن پدرش‌علی میباشدکه درعلم فرائض متخصّص بوده‌است . ابن‌خلّکان نیز گوید فارض‌کسی راگویندکه فروض و وظائف وحقوق لازمه زنان‌راکه برذمّه مردان‌ثابت‌است مینویسد دیگر چیزی نگفته وظاهرآن نیزآن‌است‌که فارض لقب پدرش علی بوده‌است وبهرحال بعضی از ارباب تراجم بهمین جهت اورا عمر بن فارض نوشته‌اند چنانچه درصدرعنوان اشاره‌نمودیم واما عمرو بودن نام‌او فقط در روضات است ودرمدارك دیگر عمرمیباشد .

وفات‌ابن‌الفارض بسال ششصد و سی و دوم هجری قمری درپنجاه وهفت یاهفتاد و هفت سالگی درقاهره مصر واقع شد و درقرافه مدفون گردید ، قبرش معروف و مزار اهل مصر بوده و جملهٔ : **خداآگاه=۶۳۲** مادّهٔ تاریخ وفات او است .

(کف وص ۶۵۳ ج ۱ س و ۵۰۵ ت و ۴۱۷ ج ۱ کا و ۴۴۹ ج ۲ مه و ۱۳۳ لس و ۴۰ ج ۱ فع و ۸۰ هب و ۳۸۰ ض وغیره)

ابن‌فاضل		**محمدبن‌جریر بن‌رستم** - بعنوان**طبری‌ابن‌جریرشیعی** مذکور است.

ابن‌الفتی		**سلیمان بن عبدالله** - مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌الفتی** ، ادیب نحوی لغوی ، از فضلای قرن ششم هجری ری میباشدکه

علوم ادبیّه را در بغداد از ثمانینی اخذکرد ، باصفهان رفته و درپانصد وهفتاد و پنجم هجرت درآنجا درگذشته واز او است :

تذلل لمن ان تذلل لـه — رأی ذاك للفضل لالـلبلـه
وجانب صداقه من لم یزل — علی الاصدقاء یری‌الفضل له

(ص۲۵۱ ج۱۱ جم)

ابن‌الفخر **علی بن عیسی** - بعنوان **اربلی** درباباول (القاب) مذکور است .

ابن‌الفرائقی **احمد بن طبیب** - سرخسی ، معروف به **ابن‌الفرائقی** ، ازمشاهیر فصحاء و بلغای عامّه میباشدکه درعلم آثار و سیر هم خبیر، در فنون‌حکمت بصیر، ازمقرّبین معتضد باللّه عباسی، تألیفاتی بدو منسوب وبالحاد و زندقه میگرائیده است . وی درسال دویست و هشتاد و ششم هجرت بامر معتضد مقتول گردید.

(ص ۹۸ ج ۳ جم)

ابن‌فراموز **محمد بن فراموز** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **خسرو** مذکور است .

ابن‌فرحون‌یافرهون **ابراهیم بن‌علی** - بعنوان **برهان‌الدین** درباب‌القاب مذکوراست.

ابن‌فرشته **عبداللطیف بن عبدالعزیز بن‌فرشته** - ملقّب‌به **عزالدین**، معروف‌به **ابن‌فرشته**، فقیهی‌است حنفی محقّق مدقّق ، باکثرت قوهٔ‌حافظه مشهور، درحل‌مشکلات‌علمیّه متمهّر، **شرح المنار** و **مبارق‌الازهار فی‌شرح شارق‌الانوار** که هردو در استانبول چاپ شده ازتألیفات‌او بوده‌استکه اوّلی دراصول فقه وشرح‌کتاب منارابوالبرکات‌نسفی‌است . صاحب‌ترجمه درسال‌هشتصد وهشتاد وپنجم هجرت درگذشت و ازآن روکه فرشته بپارسی مَلَكْ (بفتح لام) را گویند به **ابن ملك** نیز معروف است .

(ص ۱۰۷ فوائدالبهیه و متفرقه)

ابن‌الفرضی **عبدالله بن‌محمد** - بن یوسف بن نصر فرضی‌ازدی اندلسی‌قرطبی، مکنّی به **ابوالولید** و **ابومحمد**، معروف به **ابن‌الفرضی** ، فقیه

محدّث حافظ رجالی قاضی ادیب شاعر، از افاضل اوائل قرن پنجم هجری شهر قرطبه از بلاد اندلس بوده و مدتی در شهر بلنسیه ازآن نواحی قضاوت نموده است و از تألیفات او است :

۱- اخبار شعراء اندلس ۲- تاریخ علماء اندلس ۳- المؤتلف والمختلف

عاقبت دراثر دعای خودکه دست براستار کعبه ، توفیق شهادت را از درگاه خداوندی مسئلت نموده بوده روز دوشنبه ششم شوال چهارصد و سیّم هجرت درپنجاه ودو سالگی مقتول بربریان شد ، سه روز بهمان حال در خانهٔ خود مانده و شکل و صورتش تغییر یافت ، بعد ازآن بی‌غسل و نماز وکفن بخاکش سپردند و از او است :

اسیر الخطایا عند بـابك واقف — علی و جـل مما به انت عارف
یخاف ذنوبا لم یغب عنك غیبها — ویرجوك فیها وهو راج و خائف
فیا سیدی لاتخزنـی فی‌صحیفتی — اذانشرت یـوم‌الحساب الصحائف
وکن مونسی فی‌ظلمة القبر عندما — یصد ذووالقربی و یجفو الموالف

(ص ۲۹۰ ج ۱ کا و ۳۲۱ ج ۱ ع و ۶۵۳ ج ۱ س)

ابن‌فرقد دراصطلاح رجالی، هريك‌از داود وعبدالمجید وعبدالرحمن و یزید اولاد فرقد است وبا نبودن‌قرینه ظاهراً آخری مراد است.

ابن‌فرکاح **عبدالرحمن** - بن ابراهیم بن‌سباع عزازی ، ملقّب به **تاج‌الدین،** از اکابر فقهای شافعیّه میباشدکه برمعاصرین خود مقدّم بود ، در سال ششصد و نودم هجرت در دمشق شام درگذشته ودر مقبرهٔ باب‌الصغیر دفن شد .

(ص ۱۷ ج ۵ فع)

ابن‌فرهون **همان‌ابن‌فرحون** - سابق‌الذکر است‌که با های‌هوّز نوشته‌است .

ابن‌الفریعة حسان بن ثابت سابق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند.

ابن‌الفصیح **احمد بن علی بن‌احمد** - همدانی ، ملقّب بـه **فخرالدین،** مکنّی به **ابوطالب ،** معروف بـه **ابن‌الفصیح ،** از اکابر علمای حنفیّه و جامع علوم عقلیّه و نقلیّه میباشد . ریاست مذهبی درعهـد خود بدو منتهی و درمقبرهٔ

ابوحنیفه تدریس میکرده است . **نظم السراجیة** درفرائض و**نظم الکنز** و **نظم المنار** دراصول فقه و **نظم النافع** ازآثار قلمی او است . بسال هفتصد و پنجاه و پنجم هجری قمری در هفتاد وپنج سالگی درگذشت . (ص ۲۶ فوائدالبهية)

ابن فضال (بصیغهٔمبالغه) ـ دراصطلاح رجالی، عنوان چندتن ازاولاد فضال بن عمر بن ایمن از موالی عکرمة بن ربعی میباشد :

۱ـ احمد بن حسن بن علی بن فضال ۲ـ حسن بن علی بن فضال که این عنوان در وی مشهورتر از دیگران است **۳ـ علی بن حسن بن علی بن فضال ۴ـ علی بن فضال ۵ـ محمد بن حسن بن علی بن فضال** . با اینکه مذهب فطحی داشته اند از موثقین روات میباشند ، روایات ایشان محل اعتماد بوده و بعضی از ایشان ازآن مذهب منصرف و بعقائد حقّهٔ امامیّه معتقد شده اند و تمامی مراتب را موکول بکتب رجالیّه میدارد .

ابن الفضل **هبةالله بن فضل** ـ بعنوان **ابن القطان** خواهدآمد .

ابن فضل الله **احمد بن یحیی** ـ یا محیی الدین بن فضل الله بن احمد بن یحیی عدوی مصری ، عمریّ النسب ، شهاب الدین اللّقب ، **ابوالعباس** الکنیة ، کاتب دمشقی و ابن فضل الله الشّهرة ، ازافاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه در ادبیّات و شعر و انشا وحید عصر خود بود ، در هیئت و اسطرلاب و تاریخ و جغرافیا خصوصاً درتاریخ هند و ترك و مغول نیز دستی توانا داشته و از تألیفات او است :

۱ـ الدعوة المستجابة ۲ـ دمعةالباکی و یقظةالساهی ۳ـ سفرة السافر ۴ـ صبابة المشتاق در مدایح نبویه **۵ـ فواضل السمر فی فضائل آل عمر** که چهار مجلد است **۶ـ مسالك الابصار فی ممالك الامصار** که بیست جلد بزرگ است **۷ـ نفحةالروض** وبسال هفتصد و چهل و نهم هجری قمری در چهل و نه سالگی در مصر درگذشت .

(کف و ۶۵۴ ج ۱ س)

ابن الفقیه **احمد بن فقیه** ـ یا احمد بن محمد بن اسحق بن ابراهیم همدانی، طباطبائی، مکنّی به **ابوبکر** یا **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن الفقیه**، در اوائل قرن چهارم هجرت از اکابر جغرافیّین و اهل ادب بوده وازتألیفات او است:

کتاب البلدان یا **مختصر کتاب البلدان** که در لیدن چاپ و بعداز وفات معتضد شانزدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۷۹ه ق = **رعط**) تألیف شده و بجز موارد نادره نامی از بغـداد نبرده و فقط بلاد عظیمه را ذکر کرده‌است . سال وفاتش بدست نیامد و نام اورا درقاموس‌الاعلام احمد بن فقیه نوشته و ظاهر آن است‌که پدرش محمد ، ملقّب به فقیه بوده است .

(ص ۷۹۰ ج ۱ س و ۲۰۳ ج ۲ ع و ۱۹۹ ج ۴ جم)

ابن‌الفقیه

عبدالواحدبن‌ابراهیم- مکنّی به **ابومنصور** ومعروف به **ابن‌الفقیه** از مشاهیر محدّثین و ادبا بوده واز او است :

و من‌العجائب ان قلبی یشتکی   شوقا الیك و انت فیه مقیم

در سال ششصد و سی وششم هجری قمری درگذشت .

(ص ۶۵۴ ج ۱ س)

ابن‌فلاح

منصور - بن فلاح بن محمد یمنی نحوی ، معروف‌به **ابن‌فلاح**، ملقّب بـه **تقی‌الدین**، از ادبـای قرن هفتم هجرت میبـاشد و از تألیفات او است :

۱- **الکافی** که دلالت بمعرفت وی دراصول‌فقه هم دارد چنانچه درروضات‌گفته و ظاهر کشف‌الظّنون آنکه‌کافی ابن‌فلاح در نحو است ودور نیست‌که دوکتاب‌کافی نام‌داشته باشد ۲- **المغنی** درنحو و درسال ششصد و هشتادم هجرت درگذشت .

(کف و سطر ۳۴ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌الفناری **محمد بن حمزة** - درباب‌القاب‌بعنوان **فناری** محمد مذکوراست.

ابن‌فندق **علی بن زید** - درباب‌القاب‌بعنوان **بیهقی علی‌بن‌زید** مذکوراست.

ابن‌فورجه

محمد بن‌حمد - بن محمد بن عبدالله بن محمود بن فورجه ، یا محمد بن حمزة بن فورجه ، یاآنکه نام ونسبش موافق‌روضات حمد بن محمد بن‌عبدالله بن‌فورجه میباشد . بهرحال دراصل‌بروجردی ویا بقول ثعالبی اصفهانی بوده ودر ری اقامت داشت ، ادیبی‌است فاضل نحوی لغوی ازافاضل قرن‌پنجم

هجرت‌که در نظم و نثر مبرّز بوده واز تألیفات او است :

۱- **التجنی علی ابن‌جنی** ۲- **الفتح علی ابی‌الفتح ابن‌جنی** که در رد شرح متنبی ابن‌جنی بوده واز اشعار او است :

ایها القاتلی بعینیه رفقا	**انما یستحق ذامن قلاکا**
اکثر اللائمون فیك عتابی	**انا واللائمون فیك فداکا**
ان لی غیرة علیك من اسمی	**انه دائما یقبل فاکا**

در روضات این شعر را هم مؤید **حمد** بودن نام او گرفته‌است .

ولادت او در ذیحجهٔ سال سیصد و سی تمام بوده و سال وفاتش بدست نیامد و بقول کشف‌الظّنون و ثعالبی درسال چهارصد و بیست وهفتم زنده بوده است . اما زنده بودن‌او درسال‌چهارصد وپنجاه وپنجم هجرت چنانچه درمعجم‌الادبا میباشد مستبعداست.

لفظ فورجه ، بتصریح روضات، بضمّ فا و سکون واو و فتح و تشدید رای بی‌نقطه است ، لکن در قاموس‌الاعلام با زای نقطه‌دار نوشته شده است .

(کف وص ۱۸ ج ۱۸ جم و سطر ۳۶ ص ۲۶۲ ت و ۶۵۴ ج ۱ س)

ابن‌فورك

محمد بن حسن - یا حسین بن فورك (بروزن دوزخ) ادیب‌نحوی فاضل متکلّم اصولی عارف واعظ زاهد اصفهانی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌فورك** ، مدتی در عراق مشغول تدریس بوده پس به ری رفت ، اخیراً بحسب درخواست کتبی اهالی نیشابور بآن نواحی عزیمت کرد ومورد محبّت و اخلاص فوق‌العاده گردید . برای او خانه و مدرسه تهیه‌کردند او نیز در اثر قدردانی اهالی بنشر بسیاری ازعلوم متنوعه موفق شد . برای مناظرهٔ مذهبی‌بغزنه دعوت‌گردید، در اثنای مراجعت در سال چهارصد و ششم یا چهل و ششم هجرت مسموماً درگذشت و جنازه‌اش بنیشابور نقل و درمحلّهٔ حیره مدفون شد .

قبرش معروف و مزار و بقرینهٔ معاصر بودن او با صاحب ابن‌عبّاد (متوفی‌بسال ۳۸۵ھ ق = **شفه**)چنانچه بعضی ازاجلّه نوشته‌اند تاریخ‌اوّلی مذکور اقرب‌بصحت‌است. از تألیفات او است : **المشکل فی‌الحدیث** ویك نسخه ازآن‌که درسال ششصد وهفتم‌هجرت

نوشته شده برقم۶۲۸ درخزانهٔ بانگی‌فور موجود است وغیراین‌که تا **صد تألیف** دراصول فقه و اصول دین و معانی قرآن وموضوعات دیگر بدو منسوب میباشد و رجوع بعنوان اسفراینی ابراهیم بن محمد بن ابراهیم نیز نمایند .

(ص ۶۵۴ ج۱س و ۸۱هب و۷۱۴ت و۵۶ ج۲کا و۴۴ و ۶۴ تذکرةالنوادر)

ابن‌الفوطی

شیخ عبدالرزاق - بن احمد بن محمد بن محمد بن احمد بن عمر بن محمد بن محمود بن احمد بن محمد بن مفضل‌بن‌عباس بن عبدالله بن معن بن زائده شیبانی ابن‌الصابونی ، مروزیّ‌الاصل ، بغدادیّ‌المسکن، **ابوالفضل** الکنیة ، **ابن‌الفوطی** الشّهرة ، **جمال‌الدین یاکمال‌الدین** اللّقب ، نسبش موافق آنچه از درر کامنه نقل شد با دوازده واسطه به معن بن زائده میرسد وچنانچه ازنسب مذکور روشن میگردد گاهی به **ابن‌الصابونی** هم متّصف بلکه درقاموس‌الاعلام فقط بهمین عنوان مذکورش داشته است بهرحال وی از مشاهیر محدّثین و مورّخین و افاضل ادبای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه درمنطق و علوم اوائل و فنون حکمت خبیر، ذهنی نقّاد و طبعی وقّاد داشت ، بهردو زبان عربی و فارسی شعر خوب میگفت ، خطّش نیز بسیار ممتاز و خوب و مانند خط خطّاط شهیر ابن‌البواب بوده است . وی در عداد مشاهیر خطّاطین معدود و بسیارسریع‌القلم بود، روزی چهارجزوه با خط خوب مینوشت، بسا بودی‌که برپشت خوابیده و دست بطرف سقف خانه کتابت میکرد وبسیاری ازکتب قدیمه را با خط ملیح خود استنساخ کرده است . یك‌نسخه ازکتاب خریدةالقصر عماد کاتب‌که با خط ابن‌الفوطی و چهار مجلّد بزرگ بوده بدست ابن‌حجر رسید ، اتحاف صاحب یمنش کرده و بانعامات بسیاری نایل‌گردید .

ابن‌الفوطی در فاجعهٔ بغداد و تسلّط مغول اسیر شد و باستخدام ازطرف خواجه نصیر طوسی موفق‌آمد ، سالها ازآن یگانه فیلاسوف اسلامی تتلمذکرده و اساس منطق و فلسفه و علوم متنوعه را متقن داشت ، مدتی هم مباشرکتابخانه و خزانهٔ رصد مراغه (که چهارصد هزارکتاب داشته) گردید ، بعد ازمراجعت ببغداد نیز تاآخرعمرکتابدار

مدرسهٔ مستنصریهٔ آنجا بود اینك بمطالعات کتب بسیار تاریخی وغیره موفق شد وبالخصوص در تراجم احوال اکابر و تواریخ و اخبار و سیر باطـّلاعات وافره نائل آمد و تألیفات طریفه‌ای در صفحهٔ روزگار بیادگار گذاشت :

۱- تاریخ‌الحوات من‌آدم الی خراب بغداد ۲- تذکرة الرصد که تواریخ رصدخانهٔ شهر مراغهٔ آذربایجان ایران راکه بفاصلهٔ یك سال از فتح بغداد ازطرف خواجه نصیرالدین‌طوسی تأسیس یافته‌بوده حاوی وفوائد علمیه وتاریخیه بسیاری را مشتمل است **۳- تلخیص مجمع‌الاداب** ذیل‌که از انفس‌کتب بوده و یك نسخه فوتوگرافی‌آن درکتابخانهٔ معارف بغداد موجود است **۴- تلقیح‌الافهام فی‌المختلف والمؤتلف** که مجدول است **۵- الحوادث الواقعة** (الجامعة خل) **والتجارب النافعة فی‌الماة السابعة** که دربغداد چاپ و حاوی بعضی از وقایع مهمه قرن هفتم است **۶- دررالاصداف فی‌غررالاوصاف** که بترتیب مراحل وجود از مبدأ تا معاد مرتب وبیست مجلد است **۷- الدرر الناصعة فی‌شعراء الماة السابعة ۸- مجمع‌الاداب فی‌معجم‌الاسماء والالقاب ۹- معجم‌الشیوخ** وغیرها .

وفات‌ابن‌فوطی در سیّم محرّم هفتصد و بیست و سیّم هجری قمری درهشتاد ویك سالگی در بغداد واقع و درمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید . ظاهر بعض‌کلمات ذریعه‌آنکه صابونی لقب جدّش محمد بوده و ابن‌صابونی گفتن او نیز بهمین‌جهت است . **فوطی** هم که با فای مضمومه میباشد (نه با قاف یا غین نقطه‌دار چنانچه بعضی‌توهّم‌کرده‌اند) لقب جدّ مادری او میباشدکه لنگی وفوطه فروش بوده‌است . اما مذهب او بزعم‌بعضی‌معتزلی شافعی‌بوده ولکن‌صاحب ذریعه بتشیّع وی رفته وشاید‌تتلمذ وشدّت‌اهتمام‌او بحال‌خواجه و ارتباط او با علمای شیعه نیز قرینه تشیّع باشد و قضاوت موکول بکتب دیگر است .

(کف و ذریعه وص ۶۴۰ ج ۱ س و ۳۶۴ ج ۲کمن)

ابن‌الفوطیة **محمد بن عمر بن عبدالعزیز** - بعنوان **ابن‌القوطیة** (بـا قـاف) خواهدآمد .

ابن‌فهد **احمد** - بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس احسائی مقری، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، معروف‌به **ابن‌فهد** ، از ثقات علما وفقهای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت واز تلامذه شیخ احمد **ابن‌المتوج** بحرانی‌آتی‌الذکر بوده

وازتألیفات او است : **خلاصةالتنقیح فی‌المذاهب الحق الصحیح** که درفقه‌امامیـّه ودومجلّد بزرگ و شرح ارشاد علاّمهٔ حلّی است و جلد دویم‌آن‌که از نکاح تا آخر دیات میباشد بنظر صاحب ذریعه رسیده است و مؤلف درآخرآن خود را بدین روش معرفی مینماید این‌کتاب خلاصةالتنقیح بدست مؤلف خود احمد بن محمد بن فهد بن حسن بن محمد بن ادریس در بیست و سیّم رمضان هشتصد و ششم هجرت بپایان رسید وبنابراین، این ابن‌فهد نیز مثل ابن‌فهد حلّی مذکور ذیل احمد پسر محمد بن‌فهد میباشد چون دراسم و زمان و اساتید ومشایخ روایت و اشتهار بابن‌فهد و تألیف شرح ارشاد متحد ومشترك هستند، لـذا در اغلب موارد منشأ اشتبـاه اسمی شده و هردو را یکی پنداشته وکتـاب خلاصةالتنقیح مذکور را از ابن‌فهد مذکور ذیل دانند لکن علاوه برتألیفات‌ایشان‌قیود مقری و احسائی و لقب شهاب‌الدین و نبودن کنیه و پدر بودن فهد در اینجـا و حلّی و اسدی ولقب جمال‌الدین وکنیهٔ ابوالعباس داشتن و جد بودن فهد درابن‌فهد حلّی ذیل در امتیاز و تعدّد ایشان کافی و علاوه برهمهٔ اینها صاحب ترجمه (ابن‌فهد احسائی) در حلّه معروف و ابن‌فهد حلّی ذیل درکربلا مشهور است . سال وفات و مشخـّص دیـگری از همین ابن‌فهد احسائی بدست نیامد .

(ذریعه و تنقیح‌المقال وص ۲۱ ت و ۲۳۸ ج ۱۰ عن وغیره)

ابن‌فهد

احمد - بن محمد بن فهد اسدی حلّی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مـکنـّی به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌فهد** ، ازاکابر و اعیان‌علمای امامیـّهٔ قرن نهم هجرت میباشدکـه فقیه فـاضل محدّث کامل عـابد زاهد ثقـه و صـالح مرتاض ، حاوی فروع و اصول ، جامع معقول و منقول ، در فضائـل وکمالات ظاهر و باطن و لفظ و معنی و علم و عمل و فضل و عرفان و زهد و تقوی شهرهٔ آفـاق میباشد و تألیفات او بهترین معرّف تمامی مقامات علمی و عملی وی بوده و حاکی از بعض عوالم دیـگرش نیز میباشد :

۱- آدابالداعی ۲- الادعیة والختـوم ۳- استخراج الحوادث و بعض الـوقایع

المستقبلة من کلام امیرالمؤمنین ع فی‌ماانشأه فی‌صفین بعد شهادة عمار بن یاسر که خروج چنگیزخان و ظهور شاه اسمعیل صفوی و پاره‌ای اسرار علوم غریبه و وقایع‌آینده را حاوی و همهٔ آنها را ازکلام معجزنظام حضرت علی ع که در صفین بعدازشهادت عمار یاسر فرموده استنباط کرده است . موافق‌آنچه از ریاض‌العلما و مجالس‌المؤمنین نقل شده سید محمد بن‌فلاح مشعشعی (متوفی بسال ۸۷۰ه ق = **ضع**) که از تلامذهٔ ابن‌فهد و جد اعلای سیدعلی‌خان‌حویزی‌سابق‌الذکر میباشد ببعضی ازآنها اطلاع یافت و بواسطهٔ اعمال‌آنها درغرض شخصی وهوا وهوس نفسانی منتهی بالحاد و اظهار دعاوی باطله‌گردید ۴- **اسرارالصلوة** ۵- **تاریخ‌الائمة** ۶- **التحریر** در فقه ۷- **التحصین‌فی‌صفات‌العارفین من‌العزلة والخمول بالاسانیدالمتلقاة عن‌آل‌الرسول** ۸- **ترجمة الصلوة** دربیان معانی اقوال و افعال نماز ۹- **تعیین ساعات‌اللیل و تشخیصها بمنازل‌القمر** ۱۰- **جامع‌الدقائق وکاشف الحقائق** که نام دیگر مهذب مذکور ذیل است ۱۱- **الدر الفرید فی‌التوحید** ۱۲- **الدرالنضید فی‌فقه الصلوة** ۱۳- **شرح ارشاد علامه** که نامش **المقتصر** است ۱۴- **شرح الفیهٔ شهید** ۱۵- **عدة‌الداعی و نجاح‌الساعی** که درایران چاپ وسه نسخهٔ خطی‌آن نیز بشماره‌های ۲۱۳۷ و ۲۱۳۸ و ۲۱۴۰ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۱۶- **فقه‌الصلوة** ۱۷- **کفایة‌المحتاج فی‌مسائل الحاج** ۱۸- **اللمعة‌الجلیة فی‌معرفة‌النیة** ۱۹- **المسائل البحرانیات** ۲۰- **المسائل الشامیات** ۲۱- **مصباح المبتدی و هدایة‌المهتدی** (المقتدی خا) ۲۲- **المقتصر فی‌شرح الارشاد** ۲۳- **الموجزالحاوی** ۲۴- **المهذب البارع فی‌شرح المختصر النافع** .

گویندکه ابن‌فهد حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دیدکه دست در دست علم‌الهدی بود ، هردو لباس حریر سبزرنگ دربرداشتند، در روضهٔ مطهّرهٔ علویه سیر میکردند، ابن‌فهدسلام‌کرد وبعدازجواب سلام، علم‌الهدی‌گفت: **اهلا بناصرنا اهل‌البیت** سپس اسامی تألیفات اورا استفسار نمود، بعداز ذکرآنها فرمودکتاب دیگری‌که مشتمل برتحریر مسائل و تسهیل طرق و دلائل باشد تألیف داده و بدین‌جمله : **بسم‌الله‌الرحمن الرحیم الحمدلله المقدس بکماله عن مشابهة المخلوقات** افتتاح کن ابن‌فهد گوید بعد از بیداری کتاب **تحریر** را تألیف کرده و بهمان جمله افتتاح نمودم . نیز ازکتاب تکملة الرجال شیخ عبدالنبی کاظمی نقل استکه ابی‌فهد در زمان میرزا اسپند ترکمان، والی عراق با علمای عامّه مناظرهٔ مذهبی‌کرد و ایشان از جواب درماندند ، والی نیز بهمین جهت شیعه شده و خطبه و سکّه را بااسامی ائمهٔ معصومین ع مزیّن‌گردانید .

وفات ابن‌فهد بسال هشتصد و چهل و یکم هجری قمری درهشتاد و پنج سالگی درکربلای معلّی واقع شد ، قبر شریفش نزدیك‌خیمه‌گاه معروف ،کراماتی ازآن‌منقول و محل تعظیم و تبرّك اهل تقوی‌بوده و ازباطن وی استمداد می‌نمایند . صاحب ریاض نیز مکرّر بزیارتش رفته و تبرّك می‌جسته است و درنخبة‌المقال گوید :

و احمد بن فهد الحلی اجل　　مقبضه(الخیر=۸۴۱)وعمره(نهل=۸۵)

(ذریعه وص ۲۰ ت و۸۱ هب و ۲۲۶ ج ۱ مه وتنقیح‌المقال و۲۳۸ ج۱۰عن وغیره)

ابن‌فهد　**محمود بن سلیمان بن‌فهد** - درباب اوّل بعنوان**شهاب‌الدین محمود** مذکوراست .

ابن‌فیروز　**معروف بن فیروز** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **کرخی معروف** مذکوراست .

ابن‌فیره　**قاسم بن‌فیره**- درباب‌اوّل(القاب)بعنوان**شاطبی قاسم** مذکوراست.

ابن‌قائد　**محمد** - بن قائد اوانی ، از مریدان شیخ عبدالقادرگیلانی و از اکابر عرفا و صوفیّه میباشدکه شیخ ، اورا **معربدالحضرة** گفته واز **منفردین** اش میشمرده است . منفردین در اصطلاح ایشان جماعتی را گویندکه از قطب خارج و بی‌واسطهٔ قطب از درگاه فیّاض حقیقی اخذ فیض نمایند ، حضرت خضر وحضرت‌خاتم‌الانبیاء ص را هم پیش‌از بعثت ازایشان دانند. ابن‌قائددرسال پانصد وهفتاد وششم‌هجرت درگذشت وهریك ازدوجملهٔ : **محمدآفتاب = ۵۷۶** و **سردارعالی = ۵۷۶** مادّهٔ‌تاریخ‌او است . **اوانی** منسوب به موضع **اوان** نامی‌است نزدیکی‌مدینه ویا شهرکی اوانا نامی است از توابع دجیل در ده فرسخی بغداد .

(صد وص ۱۰۵ ج ۱ خه و ۳۹۱ ج ۲مه)

ابن‌قاسم　**عبدالرحمن بن‌قاسم** - بعنوان**عتقی** درباب‌القاب‌نگارش‌یافته‌است.

ابن‌قاسم　**محمد بن قاسم** - فقیه‌شافعی‌غزی، مکنّی‌به **ابوعبدالله** ، ملقّب‌به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌قاسم** و **ابن‌الغرابیلی** ، از تلامذهٔ

جلال‌الدین محلی میباشدکه ولادتش در شهر غزّه (بروزن مکّه) در اقصای بلاد شام در دوفرسخی عسقلان واقع شد وبسال نهصد وهیجدهم هجری درگذشت . **کتاب فتح‌القریب المجیب فی‌شرح الفاظ التقریب** که بارها درمصر وقاهره چاپ شده تألیف او است واصل کتاب تقریب از ابوشجاع‌اصفهانی‌است . (ص ۱۴۱۶مط)

ابن‌قاسم

محمد بن محمد - بن حسن بن قاسم سیدحسینی عاملی جزینی عیناثی ، معروف به **ابن‌قاسم** ، محدّث حافظ واعظ جلیل‌القدر عالم فاضل صالح عابد زاهد ادیب شاعر، از اسباط شهید ثانی و از افاضل قرن یازدهم هجرت میباشدکه مادر مادرش دختر شهید بوده وازتألیفات او است :

۱- **الاثنی‌عشریة فی‌المواعظ العددیة** که درنهم رجب هزار وشصت وهشتم هجرت‌تألیف آن خاتمه یافته است ۲- **ادب‌النفس** ۳- **حدائق‌الابرار و حقائق‌الاخبار** که درهزار وهشتاد و یکم هجرت تألیف شده است ۴- **فوائدالعلما وفرائدالحکما** ۵- **المنظوم‌الفصیح والمنثور الصحیح** (الصریح خل) و اشعار بسیاری در موعظه‌گفته واز او است :

المرء لایجزی بغیر سعیه	**اذ لیس للانسان الا ماسعی**
و اعلم بان‌کل من فوق‌الثری	**لابد من مصیره الی البلاء**
وکل الی‌الله الامور تسترح	**وعد الی مدح‌الحبیب المجتبی**
و اثن علی اخیه و ابن‌عمه	**قسیم دارالخلد حقا و لظی**
والحسن‌المسموم ظلماً والحسیـ	**ـن السید السبط شهید کربلا**

سال وفاتش بدست نیامد . (ذریعه وص ۸۲هب وغیره)

ابن‌القاص

احمد بن ابی‌احمد قاص - یا ابی‌احمد بن القاصّ طبری ، فقیه قاضی واعظ شافعی، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌القاص**، از اکابر فقهای شافعیّه میباشد . نخست فقه را در بغداد از ابن‌سریج اخذ کرد ، پس بسمت قضاوت‌بموطن‌خود طبرستان رفت ودرآنجا بنشر علوم‌پرداخت .کتاب **ادب‌القاضی** و **تلخیص** و **دلائل‌القبلة** و **المفتاح والمواقیت** تألیفات وی میباشند . عاقبت بسال‌سیصد و سی و پنجم یا ششم هجری در بلدهٔ طرسوس در اثنای موعظه درگذشت و پدر یا جدّش

بجهت قصه‌خوانی معروف به **قاص** بوده است .

(ص۱۸ ج ۱ کا و ۴۱ ج ۱ فع و ۱۰۳ ج ۲ طبقات‌الشافعیه وغیره)

ابن‌القاضی

احمد بن محمد بن ابی‌العافیه ـ فقیه مورّخ ضابط ، معروف به **ابن‌القاضی** ، از افاضل عامّهٔ قرن یازدهم هجری بوده و از تألیفات او است :

۱ـ **جذوة‌الاقتباس فی‌من‌حل من‌الاعلام بمدینة فاس** که درفاس چاپ‌شده‌است ۲ـ **درّة الحجال فی‌اسماء الرجال** که متمم تاریخ ابن‌خلّکان است . وی بسال هزار وبیست وپنجم هجرت درشصت وپنج‌سالگی درگذشت . (ص ۳۰۹مط)

ابن‌القاضی

مظفر بن عبدالرحمن ـ یا مظفّر بن عبدالسلام بن عبدالرحمن بعلبکی دمشقی ، ملقّب به **بدرالدین،** ازآن روکه پدرش قاضی بعلبك بوده به **ابن‌قاضی** معروف ، از اطبّای نامی‌اواسط قرن‌هفتم هجری دمشق‌میباشد که دراثر مهارت علمی و عملی نزد ملوك و اکابر بسیار محترم، بریاست‌کل اطبّای‌آن دیار منصوب بوده واز تألیفات او است :

۱ـ **کتاب‌الملح** درطب ۲ـ **مفرح‌النفس.** وفاتش‌بعدازسال‌ششصدو پنجاهم‌هجرت‌است.

(کف وص ۲۵۰ ج ۱ مر و ۱۲۵۵ ج ۲ س)

ابن‌قانع

عبدالباقیـ بن‌قانع بن‌مرزوق‌بغدادی، حافظ، مکنّی‌به **ابوالحسین،** معروف بـه **ابن‌قانع** ، از مشاهیر علما و محدّثین عامّه و مؤلف کتاب **معجم‌الشیوخ** بوده و بسال سیصد و پنجاه و یکم هجری قمری در هشتاد و شش سالگی درگذشت .

ابن‌قایماز

محمد بن‌احمد ـ درباب‌اوّل (القاب) بعنوان **ذهبی** مذکور است.

ابن‌قبة

محمد بن عبدالرحمن ـ بن‌قبهٔ‌رازی، مکنّی‌به **ابوجعفر،** معروف به **ابن‌قبة،** فقیه متکلّم عظیم‌الشأن ، از اعیان مشایخ و علمای امامیّه و اعاظم و حذّاق متکلّمین شیعه اوائل قرن چهارم هجرت میباشدکه با کلینی

(متوّفی بسال ۳۲۹ه ق = **شکط**) و با ابوالقاسم کعبی بلخی سابق‌الذکر (متوفّی بسال ۳۱۷ه ق = **شیز**)که از رؤسای معتزلهٔ بغداد بوده‌اند معاصر، در بـدایت حال معتزلی مذهب ، از تلامذهٔ کعبی مذکور بوده و اخیراً مستبصر گردید و بعقائد امامیّه معتقد شد وبا استاد مذکورخود ابوالقاسم‌بلخی‌کعبی بمقام‌معارضه برآمد و**چندکتاب دراثبات‌امامت** موافق‌عقیدهٔ اثنی‌عشریّه تألیف‌کرد ومشهورترین آنها کتابی‌است **انصاف**نام‌که‌ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج‌البلاغه ، شیخ مفید هم درکتاب عیون ومحاسن و اکمال‌الدین وسید مرتضی در فصول و شافی ازآن‌کتاب روایت میکنند . شیخ‌ابوالحسن محمد بن بشرسوسنجردی (که شرح حالش را بعنوان **حمدونی** نگارش داده‌ایم) گویدکـه بعد از زیارت حضرت رضا ع ببلخ رفته و باابوالقاسم بلخی‌که سابقـهٔ آشنائی داشتیم وارد شدم ، کتـاب **انصاف** مذکور ابن‌قبه هم بامن بود ، ابوالقاسم آنرا دیده و ردّی بنام مسترشـد برآن نوشت ، آنرا در ری بنظر ابن‌قبه رسانیدم او هم ردّی برآن نوشته وبـه **مستثبت** موسوم داشت ، آنرا نیز در بلخ پیش ابوالقاسم بردم ابوالقاسم نیزکتابی بنـام **نقض‌المستثبت** در ردّ آن تألیف‌کرد، آنرا نیز برداشته وعازم ری شدم‌که بنظر ابن‌قبه برسانم ولی پیش‌ازملاقات وفات یافته بود . بنابراین وفات ابن‌قبه پیش از سال سیصد و هفدهم هجرت (که تاریخ وفات ابوالقاسم است) میباشد . در اعیان‌الشیعه هم‌گویدکه وفات ابن‌قبه در اوائل قرن چهارم هجرت بوده واز تألیفات ابن‌قبه است :

۱ـ الامامة ۲ و۳ـ الانصاف و التعریف هردو درامامت وغیراز اولی‌هستند **۴ـ الرد علی ابی‌علی الجبـائی ۵ـ الرد علی‌الزیدیـة ۶ـ المستثبت**که فوقاً ذکر شد . **اما لفظ قبـه** بنابرآنچه از علاّمهٔ حلّی نقل شده بکسر قاف و تخفیف با ضبط کرده واز بعضی ضمّ و تشدید نقل شده و درفهرست ابن‌الندیم با کسر و تشدید نوشته است (بدون ضبط) .

ابن‌قته

سلیمان ـ بن قتهٔ قرشی ، شاعر تابعی شیعی ، از موالی بنی‌تمیم بوده و ابیاتی در مرثیهٔ حضرت امام حسن مجتبی ع گفته‌است. اولین‌کسی میباشدکه حضرت امام حسین ع و شهدای‌کربلا را مرثیه‌گفته‌است ، چنانچه

بعد از شهادت آن‌حضرت گذارش بکربلا افتاد ، همینکه مصارع شهدا را دید ازکثرت گریه مشرف بموت شد و این ابیات را انشا نمود :

و ان قتیل الطف من‌آل‌هاشم اذل رقابا من قریش فـذلت
مررت علی ابیات آل محمد فلم ارها امثالها یـوم حلت

تاآخر که هفت‌بیت‌است و بعضی این‌اشعار را بابورامح خزاعی نسبت داده‌اند لکن‌موافق نقل‌معتمد درمناقب ابن‌شهرآشوب و مقاتل‌الطالبین ابوالفرج از ابن‌قته میباشند . **قته ،** بروزن مکّه نام مادر سلیمان است و نام‌پدرش معلوم‌نشده وسال وفاتش هم بدست‌نیامد .

(تنقیح‌المقال وص ۸۲ هب وغیره)

ابن‌قتیبه

سعید بن مسلم — بن قتیبـة بن مسلم بـن عمرو ، بصری‌ّالاصل ، خراسانی‌ّالمسکن، باهلی‌ّالقبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن قتیبة** الشّهرة ، از محدّثین اواخر قرن دویم و اوائل قرن سیّم هجرت میباشدکه درحدیث و علوم عربیّه خبیر بود ،گوید در اثنای سفر حج با خیمه وخرگاه از بادیه عبورمیکردم یك اعرابی را دیدم‌که بردر خیمهٔ خود ایستاده با دقت تمام درخیمه وخرگاه من نگاه میکند و پرسیدکه اینها مال‌کیست گفتم مال مردی است از قبیلهٔ باهله ،گفت باللّٰه‌گمان ندارم‌که خدایتعالی اینهمه نعمت را بیك مرد باهلی داده باشد پس چون طعن اعرابی را نسبت بدان قبیله دیدم بدوگفتم آیـا دوست داری‌کـه اینهمه خیمه و خرگاه مال تو بوده و باهلی باشی ؟ سوگند یادکردکه نه ، گفتم آیا دوست داری‌کـه تو امیرالمؤمنین بوده واز اهل‌آن قبیله باشی ؟ باز اکیداً استنکاف نمود، گفتم دوست داری‌که باهلی‌بوده و بهشتی باشی ؟ گفت قبول دارم بشرط اینکـه اهل بهشت باهلی بودن مرا ندانند پس یك‌کیسه درهم‌که همراه داشتم بدان اعرابی دادم او نیزقبول‌کرده و اظهار امتنان نمود که محل حاجتش بوده است، پس‌گفتم‌که من باهلی هستم فوراًکیسه را بسویم انداخت، گفتم بااین‌حاجتی‌که داری چرا ردّ میکنی‌گفت خوش‌ندارم‌که درموقع‌ملاقات‌پروردگار مردی باهلی را حقی در ذمّهٔ من‌باشد .

ابن‌قتیبه‌گویدکه این قضیه را بمأمون عباسی نقل‌کردم ازخنده بپشت افتاده واز

کثرت صبر من تعجب کرده وصد هزار درهم بمن جایزه داد باری چنانچه ازاین قضیه هم استکشاف میشود عرب از انتساب بقبیلهٔ باهله استنکاف تمام دارد اینک گفته‌اند :

ولو قیل للکلب یا باهلی عوی الکلب من لوم هذا النسب

وما ینفع الاصل من هاشم اذا کانت النفس من باهلة

(ص ۳۷۳ ج ۱ نی و ۷۴ ج ۹ تاریخ بغداد)

ابن‌قتیبه **عبدالله** - بن مسلم بن قتیبه ، مروزیّ الاصل، کوفی یا بغدادیّ الولادة ، دینوریّ الاقامة والقضاوة ، باهلیّ القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌قتیبة** الشّهرة ، ادیبی است کاتب منشی نحوی لغوی کامل فقیه فاضل ، از اکابر علمای عامّهٔ قرن سیّم هجرت که دربسیاری از علوم شرعیّه متنوعه ازفقه وغرائب قرآن و معانی قرآن و مانندآنها حظّی وافر داشت ، مدتی در دینور قضاوت نموده و بهمین جهت به دینوری هم موصوف بود ، در اظهار حق کمال جسارت داشته و تألیفات بسیاری درفنون متنوعه دارد :

۱- **ادب‌الکاتب** که بارها درمصر واستانبول و اروپا چاپ ودونسخهٔ خطی آن نیز بشماره‌های ۲۷۹۲ و ۲۷۹۳ درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است . ابن‌خلدون در مقدمهٔ تاریخ خود تحت عنوان علم‌الادب از اساتید خود نقل کرده که میگفتند اصول و ارکان علم ادب چهار دیوان است : ادب‌الکاتب ابن‌قتیبه و کامل ابن‌مبرد ونوادر ابوعلی قالی بغدادی و بیان و تبیین جاحظ وکتب دیگر جز این چهارکتاب فرع و تابع هستند ۲- **الامامة والسیاسة** که در تاریخ خلافت و شروط آن است وبارها درمصر وقاهره چاپ وچندنسخهٔ خطی آن نیزدرکتابخانه‌های مصر و پاریس موجود است ۳- **تأویل مختلف الحدیث** ۴- **دلائل‌النبوة** ۵- **الشعر والشعرا** یا **اخبارالشعرا** یا **طبقات‌الشعرا** که بارها درقاهره چاپ شده است ۶- **عیون‌الاخبار** که درقاهره چاپ شده است ۷- **غریب الحدیث** ۸- **غریب‌القرآن** ۹- **المسائل والجوابات** ۱۰- **مشکل الحدیث** ۱۱- **مشکل‌القرآن** ۱۲- **المعارف** که از قدیمترین کتابهای تاریخ عمومی ودرمصرچاپ شده است ۱۳- **معانی‌الشعر** ۱۴- **المیسر والقداح** وغیرهاکه بسیار بوده و درفهرست ابن‌الندیم نگارش داده است . وفاتش بسال دویست و هفتادم یا هفتاد و یکم یا ششم هجرت در اوائل غیبت صغری بموت فجأه واقع شد و اینکه بعضی از اهل عصر وفات اورا درسال سیصد و بیست ودویم هجرت نوشته‌اند اشتباه بوده وتاریخ وفات احمد پسر

صاحب ترجمه را تاریخ خود او پنداشته‌اند .

(ص۱۱۵ف و۱۷۰ ج۲ع و۲۷۲ ج۱کا و۸۲هب و۱۰۹ تذکرةالنوادر و۶۵۵ ج۱س)

ابن‌القداح در اصطلاح رجالی **عبدالله بن میمون اسود** است .

ابن‌قدامة **عبدالرحمن بن محمد**
ابن‌قدامة **عبدالله بن احمد**
ابن‌قدامة **قدامة بن جعفر بن قدامة**
درباب‌القاب، **دویمی** بعنوان‌موفق‌الدین عبدالله ، **اولی** هم در ضمن‌آن وسیمی نیز بعنوان کاتب بغدادی نگارش یافته است .

ابن‌قدامة **محمد بن احمد بن قدامة** - ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌قدامه** ، از مشاهیر فقها و محدّثین و مورّخین حنبلیّه میباشد که در نحو نیز دستی توانا داشته واز تألیفات او است :

۱- **تاریخ‌الخوارج** ۲- **شرح تسهیل‌ابن‌مالك** وغیره ودرسال‌هفتصد وچهل وچهارم هجرت درگذشت. (ص۵۵۶ ج ۱ س)

ابن‌قرقول **ابراهیم بن یوسف بن ابراهیم** - مکنّی‌به **ابواسحق** ، معروف به **ابن‌قرقول**، از علمای قرن ششم هجری عامّه و فقهای ایشان‌بوده ومؤلف‌کتاب **مطالع‌الانوار علی صحاح‌الاثار** است‌که درحلّ‌مشکلات موطاء مالك وصحیح مسلم و صحیح بخاری میباشد و باصول مشارق‌الانوار قاضی عیاض تألیف شده و درسال پانصد و شصت و نهم هجری درشهر فاس درگذشت . (کف وص۱۶ج۱کا)

ابن‌قره ابراهیم بن ثابت ، ابراهیم بن سنان ، ثابت بن سنان ، ثابت بن قره بوده و بعنوان **صابی** نگارش یافته‌اند .

ابن‌قریعه **محمد بن عبدالرحمن** - بغدادی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌قریعه** ، از فضلای فقهای قرن چهارم هجرت میباشدکه در نکته‌سنجی و حدّت ذهن و جودت فهم و سرعت جواب و بدیهه‌گوئی در غایت اشتهار بود ، تمامی سئوالات متنوعه را بی‌توقف و درنگ با لفظی فصیح مسجّع ملیح جواب

میگفت ، رؤسای وقت مسائل غریبه خنده‌آوری نوشته و از وی سئوال میکردند ، او نیز فوراً مطابق سئوال ایشان جواب مینوشت . مدتی قاضی سندیه ونواحی‌آن ازاعمال بغداد بود ، نزد وزیر مهلّبی سابق‌الذکر هم تقرّبی بسزا داشت ، وزیر نیز جماعتی را برمیگماشت‌که مطالب هزلیّه و مضحکه را از او استفسار نمایند، او نیز مطابق‌سئوال هرکس‌جوابهای ظریفانه مینوشت و این‌گونه مسائل طریفه وجوابات ظریفهٔ اورا بعضی از ظرفا و اهل ذوق و صفا جمع وتدوین نموده‌اندکه بنوشتهٔ ابن‌خلّکان بین‌الناس‌کتابی مشهور است و ازآن‌جمله یکی را بعنوان نمونه ثبت این مختصر مینماید .

ابوالعباس بن معلی کاتب ، کتباً استفتا نمود **حضرت قاضی چه میفرماید** دربارهٔ مردی یهودی‌که با زنی نصرانی زناکرد ، از ایشان فرزندی بوجودآمدکه رویش چون گاو و بدنش مانند انسان بود ، اینک هردو را دستگیرکرده وکیفیت مجازات ایشان را موکول بحکم و فتوای حضرت قاضی داشته‌اند پس ابن قریعه در جواب نوشت : **هذا من اعدل‌الشهود علی ملاعین‌الیهود بانهم اشربوا حب‌العجل فی‌صدورهم حتی‌خرج من ایورهم و اری ان‌یناط برأس‌الیهودی رأس‌العجل ویصلب علی عنق‌النصرانیة‌الساق والرجل و یسحبا علی‌الارض و ینادی علیهما ظلمات بعضها فوق‌بعض** یعنی این قضیه در باب گوساله پرستی ملاعین یهود از عادل‌ترین شهود است‌که ایشان محبّت گوساله را چنان در سینه‌های خودشان جا دادندکه ازالات تناسلی ایشان بیرون‌آمد و فتوای من دراین مسئله آن است‌که نخست باید سرآن گوساله را بگردن‌آن مرد یهودی زانی آویخته و ساق و پای آن را نیز صلیب‌وار بگردن زن زانیهٔ نصرانیّه معلّق‌کنند وآنگاه هردو را بروی زمین کشیده و مقرر دارندکه جارچی و منادی برسر ایشان داد زده و این‌آیهٔ کریمه را قرائت نماید و نظائر این بسیار است . وفات ابن‌قریعه بسال سیصد و شصت و هفتم هجرت در شصت و پنج سالگی دربغداد واقع شد و **قریعه** بضمّ اوّل و فتح ثانی لقب جدّ صاحب ترجمه بوده است .

(ص ۷۱۶ ت و ۸۳ هب و ۴۳۶ ج ۱ مه و۹۶ ج ۲ کا و۶۵۶ ج ۱ س)

ابن‌القریة

ایوب بن زید (یزید خل) بن قیس — هلالی نمری ، مکنّی به **ابوسلیمان** ، از مشاهیر خطبای فصحای عرب و جلیس حجّاج بن یوسف ثقفی میباشد . با اینکه اعرابی عامی بی‌سواد بوده درفصاحت و بلاغت شهرت داشت ، عاقبت در سال هشتاد و دویم یا چهارم هجرت بامر حجّاج مقتول گردید . لفظ **قریه** (بکسر اوّل و فتح و تشدید دویم و سیّم)که درلغت بمعنی چینه‌دان مرغان میباشد لقب خماعة یا حمامه جدّهٔ ایّوب بوده است و بعقیدهٔ کاتب اصفهانی ابن‌القریه عنوان شخصی موهوم‌بوده واصلاً وجود خارجی ندارد مثل مجنون و لیلی وبعضی ازنظائر وی .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۸۷ ج ۱ کا و ۶۵۶ ج ۱ س)

ابن‌قزمان

محمد — بن عبدالملك بن قزمان ، مکنّی به **ابوبکر،** معروف‌به **ابن‌قزمان،** از مبرّزین ادبا و شعرای وزرای قرن ششم هجری میباشدکه در رویّهٔ خود متفرّد بود، فقط باوزان و بحور عروضی متداولی اکتفا نکرده بلکه اوزانی اختراع نمودکه درکتب و اشعار سلف اثری ازآنها نبوده است . درکلمات غیرشعری خود یك رویهٔ متوسط بین‌النظم والنثر اتخاذکرده بوده‌که کلماتش موزون و لکن نه در ردیف نظم منتظم بودند ونه در سلك نثر منسلك . **دیوان ابن‌قزمان** در برلین چاپ شده و در پانصد و پنجاه و پنج هجرت درگذشت .

(ص ۶۵۷ ج ۱ س و ۲۱۴ مط)

ابن‌قسی

شیخ احمد بن قسی — مکنّی به **ابوالقاسم،** معروف به **ابن‌قسی ،** از مشایخ صوفیّهٔ اواسط قرن ششم هجری اندلس میباشدکه از اهل فضل و ادب بود ، در ادبیّات و لغت نیز یدی طولی داشت ، کتابی درتصوف بنام **خلع‌النعلین فی‌الوصول الی حضرة‌الجمعین** تألیف کرده‌که درموضوع‌خود مهم بوده وشیخ اکبر محیی‌الدین ابن‌العربی و شیخ عبدی شارح فصوص آن را شرح کرده‌اند . درسال پانصد وچهل وپنجم هجری قمری درگذشت . (کف وص۶۵۷ج۱س)

ابن‌قصار

علی بن عبدالرحیم بن حسن — ادیب لغوی، رقی‌الاصل، بغدادی الولادة والمسکن والمدفن ، مکنّی به **ابوالحسن،** معروف به

ابن قصار (بروزن عطّار) ملقّب به **مهذب‌الدین**، از مشاهیر ادبا میباشدکه فنون ادبیّه را از ابن‌الشجری و ابن‌الجوالیقی‌سابق‌الذکر فراگرفته وبردیگران تقدّم یافته‌است. درخط وکتابت هم مهارتی بسزا داشته و خطهای اورا بقیمت گزاف خرید و فروش میکرده‌اند. بسال پانصد و هفتاد و ششم هجری قمری درشصت و هشت سالگی دربغداد درگذشته و درمقبرهٔ شونیزیه مدفون‌گردید. (ص۳۷۴ج۱کا)

ابن‌قضیب‌البان

سید عبدالله بن محمد - حجازی، حلبی حنفی، معروف به **ابن‌قضیب البان**، ازمشاهیرشعرا وخطّاطین‌عرب میباشدکه بهرسه زبان عربی وفارسی وترکی شعرخوب میگفته‌است. فضل وکمال وحسن‌خطّش معروف و بسیار مأنوس و نیکومعاشرت بوده و مدتی هم قضاوت دیار بکر نموده است. یک **قصیدهٔ دالیه** درمدح حضرت رسالت ص نظم‌کرده‌که از جملهٔ اسباب اشتهار وی گردیده و شرحاً و تخمیساً محل توجه بعضی از اهل فضل میباشد واز ابیات آن است:

اهلا بنشر من مهب زرود — احیی فؤاد العاشق المنجود
و روی شذا خبرالعقیق‌ففجرت — منه عیون‌الدمع فوق خدودی

ازآثار قلمی‌او است:

۱- **حل‌العقال** ۲- **دیوانی مرتب** ۳- **نظم‌الاشباه الفقهیه** وغیرها. وفاتش بقول قاموس‌الاعلام برقم هندسی (۱۰۰۶) هزار و ششم هجرت واقع شد ویا بزعم بعضی، در اواخر عمرآداب و اطوارش بکلی تغییر یافته و مردمرا آزار و اذیّت میکرده است تا آنکه بسال هزار و نود و ششم هجرت بدست اهل‌بلد خود مقتول‌گردید وظاهرآن‌است که صفر اوّل در رقم هندسی مذکور سهو شده و عوض‌آن رقم ۹ صحیح است.

(ص ۲۱۵ مط و ۶۵۷ ج ۱ س)

ابن‌القطاع

علی بن‌جعفر- بن علی بن محمد بن عبدالله بن حسین، سعدیّ القبیلة، صقلیّ‌الولادة، ابوالقاسم‌الکنیة، ابن‌القطاع‌الشّهرة، مصریّ‌الاقامة، ازمشاهیر ادبای اوائل قرن‌ششم‌هجرت میباشدکه‌کاتب‌نحوی و بالخصوص درلغت وحید عصر خود بوده و شعر خوب نیز میگفته واز تألیفات او است:

۱- ابنیةالاسماء والافعال والمصادر ۲- تاریخ صقلیه ۳- الدرةالخطیرة المختارة من‌شعر اهل الجزیره که حاوی شرح حال یکصد و هفتاد تن از شعرای جزیرهٔ صقلیه و بسیاری از اشعار ایشان است **۴- فرائدالشذور و قلائدالنحور** دراشعار **۵- لمح‌الملح** که حاوی شرح حال شعرای اندلس و اشعار ایشان است وغیراینها .

ابن‌القطاع بسال چهارصد و سی وسیّم هجرت در جزیرهٔ صقلیه ازاعمال‌اندلس از قبیلهٔ بنی‌سعد بوجودآمد ، درحدود سال‌پانصد هجرت، هنگام استیلای فرنگ بمصر رفته و مورد تجلیل و تبجیل اهالی‌گردید و درسال پانصد و دهم یا چهاردهم یاپانزدهم هجرت درگذشته و نزدیکی قبر شافعیٔ دفن شد .

(ص ۳۶۸ ج ۱ کا و ۶۵۷ ج ۱ و ۲۵۷۳ ج ۴ س و۴۸۴ ت وغیره)

ابن‌القطان

احمد بن محمد بن احمد- بغدادی،مکنّی‌به **ابوالحسین**، معروف به **ابن‌القطان** ، ازاکابرفقهای‌شافعیّه میباشدکه‌فقه‌را ازابن‌سریج و ابواسحق مروزی یادگرفت ، مدتی دربغداد تدریس نموده و عاقبت بریاست علمی‌کل عراق منصوب شد ، درسال سیصد و پنجاه و نهم هجرت درگذشت و مصنّفات بسیاری در فقه و اصول وغیره بدو منسوب‌است . (ص ۱۹ ج۱کا وسطر۶ ص۵۸ت)

ابن‌القطان

محمد - بن شجاع قطان انصاری حلّی ، معروف به **ابن‌القطان**، ملقّب به **شمس‌الدین** (که‌گاهی خودش نیز مثل پدرش به **قطان** موصوف میباشد) عالمی است عامل صالح فاضل کامل ، از علمای امامیّهٔ قرن‌نهم‌هجرت که بواسطهٔ فاضل مقداد (متوفّی بسال ۸۲۶ه‍ ق = **ضکو**) از شهید اول روایت کرده است وکتاب **معالم‌الدین فی‌فقه آل‌یاسین** تألیف منیف وی بوده و بهترین معرّف فقاهت و فضیلت علمی او میباشد ، فتاوی‌او درکتب فقهیّه منقول ودراصول مسائل ، سالك‌مسلك محقّق و علاّمه بوده و سال وفاتش بدست نیامد . (تنقیح‌المقال)

ابن‌القطان

هبةالله - بن فضل بن عبدالعزیز قطان بغدادی ، مکنّی به **ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌القطان و ابن‌الفضل**، از مشاهیر شعرای بغداد میباشدکه بالخصوص درهجویّات و لطائف وهزلیّات بی‌نظیر بود، ازجمعی وافر

از مشایخ استماع حدیث نمود و بسیار لطیف و طرفه‌گو و ظریف و عیب‌جو بود ، در **دیوان شعر** خود جماعتی از اعیان و اکابر و وضیع و شریف و فقیر و غنی را قدح کرده و همه‌کس حتی خلیفهٔ وقت از صدمهٔ زبانی او درحذر بودند و بین او و حیص بیص سابق‌الذکر نوادری وقوع یافته است . من‌جمله روزی حیص بیص از خانهٔ شرف‌الدین علی بن طراد زینبی وزیر مسترشد بالله بیست ونهمین خلیفهٔ عباسی (۵۱۲-۵۲۹هـ ق= **ثیب- ثکط**) خارج و عزم خانهٔ خود داشت ، درعین‌حال سگ بچه‌ای دامن‌گیرش شد او نیز بصفحه شمشیرش زد و درحال بمرد . چون این قضیه مسموع ابن‌قطان گردید چند شعری دراین‌باب گفته ودوشعر اعرابی را هم‌که درحین قصاص وخونخواهی پسرمقتولش از برادر خودکه قاتل بوده گفته و شمشیر را انداخته وازقصاص کردن منصرف‌شده‌است تضمین همان اشعار خودکرده و همه را در ورقه‌ای‌نوشت ودرگردن‌آن مادەسگ‌بچه‌دار آویخت وکسی را هم بگماشت‌که همان سگ را با بچه‌هایش در در خانهٔ وزیر حاضر گردانید مشعر براینکه‌آن سگ درقتل بچهٔ خود از دست حیص‌بیص تظلّم مینماید پس ورقه را ازگردن سگ بازکرده و بنظر وزیر رسانید و این اشعار را دیدند :

یا اهل بغداد انالحیص بیص اتی — بفعلة اکسبته الخزی فی‌البلد
هوالجری اللذی ابدی تشاجعه — علی جری ضعیف‌البطش والجلد
و لیس فی‌یده مال یدیه به — ولم یکن ببواء عنه فی‌القود
اقول للنفس تعساء و تعزیة — احدی یدی اصابتنی ولم نزد
کلاهما خلف من فقد صاحبه — هذا اخی حین ادعوه وذا ولدی

نیز روزی با حیص‌بیص در موقع صرف طعام نزد وزیر مذکور بودند ابن‌القطان مرغ قطای بریان شده را برداشته وبه حیص‌بیص‌که از قبیلهٔ بنی‌تمیم بوده داد ، حیص بیص از اذیّت کردن ابن‌القطان بمقام شکایت برآمده و بوزیرگفت‌که او با دادن مرغ قطا اشاره بدین شعر میکند :

تمیم بطرق اللؤم اهدی من‌القطا — ولو سلکت سبل المکارم ضلت
اری اللیل یجلوه النهار ولا اری — خلال المخازی عن تمیم تجلت
ولو ان برغوثا علی ظهر قملة — یکر علی صفی تمیم لولت

این‌گونه لطائف وظرائف وی بسیار میباشد . وفاتش بسال پانصد و پنجاه وهشتم هجری قمری در هشتاد تمام یا هشتاد ویك سالگی دربغداد واقع شد و درمقبرهٔ معروف کرخی مدفون‌گردید . (ص۳۲۱ج۲کا و۶۵۸ج۱س)

ابن‌قطرمش

محمد - بن سلیمان بن قطرمش ، سمرقندیّ الاصل ، بغدادیّ الولادة ، **ابونصر** الکنیة، ادیب نحوی لغوی اخباری از افاضل ادبای قرن هفتم مصر میباشدکه درفنون متداولـه حظّی وافر داشت ، علاوه برتخصّصی که درنحو و لغت و اشعار و اخبار سلف داشته درحل مسائل هندسه نیز دارای یدی طولی بود و درسال ششصد و بیستم هجرت درگذشت .

(ص۲۰۵ ج۱۸ جم)

ابن‌القف

بعنوان **ابوالفرج طبیب** نگارش یافته است .

ابن‌قفطان

شیخ‌ابراهیم - بن حسن بن علی سعدی ریاحی، معروف به **ابن‌قفطان**، از شعرای اواخر قرن سیزدهم هجرت میباشدکه در سال هزار و دویست و هفتاد و نهم هجری قمری درگذشته واز او است :

یحرکنی الهوی شوقا الیهـا	**فیمسی فی‌معالمهـا سکـونی**
الا من مبلـغ عنـی سلامـا	**الـی حـی بجانبهـا قطین**

برادرش شیخ احمد بن حسن نیز از افاضل ادبا بوده و درهزار و دویست و نود و سیّم درگذشته واز او است :

فیا واحدالدنیا لك‌الامر فلتطع	**لك‌الخلق طراطوع عبد لسید**
لوائك من‌نصرالهدی غیرناکص	**و سیفك فیه منتضی غیرمغمد**

پدرش شیخ حسن نیز از افاضل ادبا بودکه درسال هزار و دویست و هفتاد وپنجم‌هجرت در زیاده برهشتاد سالگی درگذشته واز او است :

یاعلة الایجـاد یا من حبـه	**لجمیع اعمال الخلیقـة روح**
لولاك ما ادی النبـوة آدم	**کـلاولا نجی السفینـة نوح**
سجدت لك‌الاملاك لالسواك بل	**احیی بـاذنك للنفوس مسیح**

ظاهر کلام منن‌الرحمن آنکه پدر و برادر مذکورین شیخ‌ابراهیم را نیز ابن‌قفطان گویند و این خانواده به **آل‌قفطان** معروف هستند. (ص۱۲۶ ج۱منن‌الرحمن)

ابن‌قفطان **شیخ احمد** - فوقاً ضمن شرح حال **ابن قفطان شیخ ابراهیم**
ابن‌قفطان **شیخ حسن** - مذکور شدند.

ابن‌القفطی **علی بن یوسف** - بعنوان **جمال‌الدین ابن‌القفطی** مذکور شده‌است.

ابن‌قلاقس **نصرالله بن‌عبدالله**- در باب‌القاب بعنوان **قاضی نصرالله** مذکوراست.

ابن‌القلانسی **حمزة بن اسد** - بعنوان **ابویعلی** حمزة بن اسد مذکوراست.

ابن‌قلیته **احمد بن محمد بن علی** - کاتب یمنی، مکنّی بـه **ابوالعباس**، معروف بـه **ابن‌قلیته**، از ادبای یمن میباشد وکتاب **رشدالّلبیب الی معاشرةالحبیب** که مشتمل بر چهارده باب ودرفضیلت نکاح وآداب زناشوئی و زن وشوهر ولوازم این‌موضوع‌است تألیف‌او بوده و درسال دویست و سی و یکم هجرت درگذشت.
(کف وص ۶۵۸ ج ۱ س)

ابن‌القلیوبی **احمد** - بن عیسی عسقلانی، ملقّب بـه **کمال‌الدین**، معروف بـه **ابن‌القلیوبی**، از فقهای شافعیّهٔ قرن هفتم هجری میباشد و از تألیفات او است:

۱- **شرح تنبیه ابـواسحق شیرازی** در فقه شافعی ۲- **نهج‌الـوصول فی‌علـم الاصول** و درسال ششصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت.
(کف وص ۶۵۸ ج ۱ س)

ابن‌القلیوبی **علی‌بن‌محمد** - از شعرای اندلس میباشدکه با مهارت درلطافت و تشبیهات اشعار خود معروف بود، در اوائل سلطنت ملك ظاهر عبیدی هفتمین خلیفهٔ فاطمی (۴۱۱-۴۲۷ه‍ ق = **تیا - تکز**) درگذشته واز او است:

ولا ضوء الا من هلال کأنما **تفرق منه‌الغیم عن نصف دملج**
وقد حال دون‌المشتری‌من‌شعاعه **ومیض کمثل‌الزیبق المترجرج**
کأن‌الثریا فی‌اواخـر لیلهـا **تحیة ورد فـوق زهر بنفسج**

(ص ۶۵۸ ج ۱ س)

ابن‌قم **حسین-** بن علی بن محمد بن مموبه زبیدی یمنی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مموبه** و**ابن‌قم** ادیبی است کاتب‌شاعر از افاضل یمن واز اشعار او است :

خیر ماورث الرجال بینهم ادب صالح و حسن ثناء
ذاك خیر من‌الدنانیر والاو ــــــراق فی‌یوم شدة ورخاء
تلك‌تفنی‌والدین‌والادب‌الصا ــــــلح لایفنیان حتی اللقاء

صاحب ترجمه بسال پانصد و هشتاد و یکم هجرت درپنجاه ویك سالگی درگذشت .

(ص ۱۳۰ ج ۱۰ جم وغیره)

ابن‌قنبر در اصطلاح رجالی **عبدالوهاب بن قنبر** است .

ابن‌القوطی مخفف **ابن‌القوطیه** است .

ابن‌القوطیة **محمد -** بن عمر بن عبدالعزیز بن ابراهیم بن عیسی بن مزاحم اندلسی،اشبیلیّ‌الاصل، قرطبیّ‌الولادة والاقامة، **ابوبکر**الکنیة، **ابن‌القوطیة** الشّهرة ، نحوی ادیب مشهور لغوی ، در لغت و فنون عربیّه اعلم اهل عصر خود ، در فقه و حدیث و اخبار و نوادر تاریخی نیز متمهّر، بالخصوص در اخبار و تواریخ اندلس متخصّص بود ، وقایع فقها و شعرا و امرای آن دیار را از حفظ نقل میکرده و از تألیفات او است :

۱- **الافعال و تصاریفها** که درلیدن جاپ شده و او اولین‌کسی میباشدکه دراین موضوع تألیف‌کرده‌است ۲- **تاریخ‌الاندلس** یا **افتتاح‌الاندلس**که درپاریس چاپ ویك‌نسخهٔ خطّی آن نیز درکتابخانهٔ پاریس موجود است .

وفاتش موافق ابن‌خلّکان بسال سیصد و شصت وهفتم هجری قمری درقرطبه واقع شده و درمقبرهٔ قریش مدفون گردیده است . لفظ **قوطیه** با قاف ، نام مادر ابراهیم جدّ عالی محمدکه به قوط بن حام بن نوح منسوب و ابن‌القوطیة گفتن محمد نیز بجهت انتساب او است . حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله سابق‌الذکر در حاشیهٔ وفیات‌الاعیان

(تاریخ ابن‌خلّکان)گوید‌گمان دارم‌که اشتباه ازکتاب شده زیراکه پسر حام موافق‌نوشتهٔ تورات وکتب اهل اروپا فوط بوده با فاء نه با قاف .

(ص ۹۱ ج ۲ کا و ۳۲۰ ج ۲ ع و ۲۷۲ ج ۱۸ جم وغیره)

ابن‌قولویه[1]

ابن‌قولویه **شیخ‌جعفر-** بن محمدجعفر بن موسی بن قولویه قمی ، مکنّی به **ابوالقاسم،** معروف به **ابن‌قولویه** (که‌گاهی درمقام‌نسبت‌بجدّ، جعفر بن قولویه و جعفر بن محمد بن قولویه نیزگویند) از مشاهیر فقهای امامیّه و اکابر مشایخ محدّثین شیعهٔ قرن‌چهارم هجرت میباشدکه درکلمات علمای‌رجال باجلالت و عظمت و وثاقت موصوف بود ، ازکشی وکلینی و نظائر ایشان روایت‌کرده وشیخ مفید و امثال او نیز از وی روایت نموده‌اند واز تألیفات او است :

۱- تاریخ الشهور والحوادث ۲- الجمعة والجماعة ۳- الشهادات ۴- القضاء و ادب‌الحکام ۵- کامل‌الزیارات وغیرهاکه بسیار است . بسال سیصد و شصت و هشتم یا نهم هجری قمری دربلدهٔ کاظمین وفات‌یافت ودرپائین‌پای حضرت امام جواد ع مدفون‌گردید و قبر شیخ مفید هم جنب قبر او است . (ص۱۴۳ت و ۴۷۰ج۱مه وکتب‌رجال)

ابن‌قولویه **علی بن محمد -** مکنّی به **ابوالحسین ،** ازمحدّثین شیعه ومشایخ روایت‌برادرش‌شیخ‌جعفرفوق میباشدکه درنود سالگی درگذشت وکتاب **فضل‌العلم وآدابه** از او است . (کتب رجالیه)

ابن‌قولویه **محمد بن جعفر-** قمی ، مکنّی بـه **ابوجعفر** یا **ابوالقاسم ،** پـدر ابن‌قولویـه جعفر مذکور فوق میباشدکـه از محدّثین و وجـوه

۱- **ابن‌قولویه -** دراصطلاح رجالی عنوان مشهوری جعفر بن محمد بن جعفر بن‌موسی بن قولویه و پدرش محمد بـن جعفر و برادرش علی بن محمد میباشـد و لکن درصورت اطلاق و نبودن قرینه باولی منصرف است و موافق‌آنچه از ایضاح علامه نقل شده لفظ قولویـه بضم قاف و لام و فتح واو است .

فقهای شیعه و ثقات ایشان واز مشایخ کشی و پسر مذکور خود و نظائر ایشان بوده واز خیار اصحاب سعد بن عبدالله اشعری قمی بشمار میرود . برای طلب حدیث مسافرتها کرده وبا جمعی از اکابر عامّه ملاقات و بسیاری از احادیث ایشان را استماع نموده و بسال دویست و نود و نهم یا سیصد و یکم هجرت درقم درگذشت و نزدیك بقعهٔ علی بن بابویه قمی پدر صدوق مشهور مدفون گردید .

(ص ۸۳ هب و ۳۷۹ ج ۱ نی وکتب رجال)

ابن‌قیاما در اصطلاح رجالی **حسین بن‌قیاما** است .

ابن‌القیسرانی[1]

ابن‌القیسرانی **محمد** - بن طاهر بن علی بن احمد ، حافظ مقدسی ، مکنّی به **ابوالفضل**، معروف بـه **ابن‌القیسرانی**، ملقّب بـه **شمس‌الدین** ، از اکابر محدّثین اوائل قرن ششم هجرت میباشدکـه بمرام استماع حـدیث و علوم دیـگر مسافرتها کرده و رنجها دید ، در همدان اقامت کرده و بتـدریس پرداخت تا در علوم حدیثیّه تقدّم‌یافت. درفنون تصوف نیز معرفت‌کامل ومهارتی بسزاداشته وازتألیفات‌اواست:

۱- **اطراف‌الکتب السنة** ۲- **انساب‌المحدثین** یا **الانساب‌المتفقة فی‌الخط المتماثلة فی‌النقط والضبط** که درلیدن چاپ شده است ۳- **تذکرة‌الموضوعات** یا **الاحادیث المعلولة** که درقاهره چاپ شده‌است ۴- **الجمع بین‌رجال‌الصحیحین** که درحیدآباد هند چاپ شده و بسال پانصدوهفتم‌هجرت دراثنای مراجعت ازسفرمکّه درپنجاه ونه‌سالگی دربغداددرگذشت.

(کف وص ۶۱ ج ۲ کا و ۲۲۱ مط و ۶۵۹ ج ۱ س)

ابن‌القیسرانی **محمد** - بن نصر بن صغیر بن داغر بـن محمد بن خالـد بن نصر خالدی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌القیسرانی**، ملقّب به **عدة‌الدین** و **شرف‌الدین** و **شرف‌المعالی** از مشاهیر شعرا و ادبای متفنّن اواسط قـرن

۱- **ابن‌القیسرانی** - عنوان مشهوری دونفر از اکابر میباشدکـه ذیلا مینگارد و قیسرانی منسوب به قیسریه است از بلاد شام در ساحل دریا .

ششم هجری عرب میباشدکه در ادبیّات و نجوم و هیئت خبیر وبا ابن‌منیرآتی‌الذکر مناقضاتی داشته‌که مشهور است . اشعارش در نهایت سلاست و لطافت بوده و **دیوانی** هم دارد . روزی در مجلس جشن و طربی حاضر بود، حاضرین دراثر نغمات دلکش مغنّی مجلس بطرب‌آمده و بنای وجد و انبساط گذاشتند پس‌ابن‌القیسرانی گفت :

والله لوا نصف‌العشاق انفسهم	**فدوك منهـا بما عزوا وما صانوا**
ما انت حین تغنی فی‌مجالسهم	**الا نسیم الصبـا والقـوم اغصان**

نیز از ابیات یك قصیدهٔ طریفهٔ او است‌که حاوی معانی لطیفه میباشد :

و خبرونی عن قلبی ومالکه	**فربمـا اشکل المعنی علـی الفطن**
من‌ذااللذی‌ترهب‌الابطال‌صولته	**زیـدالفوارس ام سیف بن ذی یـزن**
هذا اللذی سلب‌العشاق نومهم	**اما تـری عینـه ملئی من‌الـوسن**

وفات‌او بسال پانصد وچهل وهشتم هجرت درهفتاد سالگی در دمشق واقع‌گردیده است .

(کف وص ۱۲۰ ج ۲ کا و ۸۴ ج ۱۹ جم و ۶۵۹ ج ۱ س)

ابن‌قیم

محمد - بن ابی‌بکر بن ایّوب بن سعد بن حریز دمشقی‌حنبلی، ملقّب بـه **شمس‌الدین** ، معـروف بـه **ابن‌قیم جوزیه**، مکنّی بـه **ابوعبدالله**، از اکابـر علما و محدّثین حنبلیّهٔ قرن هشتم هجرت میباشدکـه در تفسیر و حدیث و اصول دین و علم خلاف و مذهب و دیگر علوم اسلامیّه متفنّن ، ازابن‌تیمیه سابق‌الذکر و پدر خود و دیگر اکابر وقت تکمیل مراتب علمیّه‌نموده‌است تاآنکه در حال حیات استادش ابن‌تیمیه نیز مرجع استفـادهٔ افاضل شد ، نسبت باستاد مذکـورش محبت مفرط داشت و امتثال عقائد و اقوال و اوامر اورا فرض عین می‌شمرد ، درنشر و ترویج‌آنها اهتمام تمام بکار میبرد ، کتابهای اورا شرح میکرد و بارها بـا وی زندانی شد . عاقبت برشترش سوارکردند و تازیانه‌اش زدند و درکوچه و بازارش‌گردش دادند و پیوسته با علمای وقت خود درتحت فشار یکدیگر بوده‌اند .

علاوه برمراتب علمیّه بانجام وظائف عملیّه دینیّه نیز اهتمام‌تمام داشت، شب و روز بنماز و تلاوت قرآن مواظب و بارهـا حج نمود و اهـل مکّه ازکثرت طواف و

عبادت وی در حیرت بوده‌اند . از تألیفات او است :

۱- **اخبارالنساء** که درقاهره چاپ شده‌است ۲ و۳- **اغاثةاللهفان فی‌حکم‌طلاق‌الغضبان** و **اغاثةاللهفان فی‌مصائد الشیطان** در تصوف و هردو درمصر چاپ شده است ۴- **حادی‌الارواح الی بلاد الافراح** درتصوف و امور اخروی ۵- **زادالمعاد فی‌هدی خیرالعباد** و این هردو در مصر چاپ شده است ۶- **هدایةالحیاری فی‌اجوبة الیهود والنصاری** که درهند و قاهره چاپ شده وغیراینها . وی درسال هفتصد و پنجاه و یکم هجری قمری درگذشت .

(کف وص ۸۳ هب و ۴۰۰ ج ۳کمن و ۲۲۲ مط)

ابن‌الکاتب

شیخ محمد - بن صالح ، ملقّب‌به **بی‌جان** ، معروف‌به **ابن‌الکاتب**، از مشاهیر علما و مشایخ عرفای قرن نهم هجری میباشدکه از خلفای‌عارف‌شهیر حاج بیرام ولی بوده ودرشهر کلیبولی اقامت داشت، درزاویهٔ‌مخصوصی خارج‌آن شهر مشغول عبادت بود و بسال هشتصد وپنجاه و پنجم هجری‌قمری درهمانجا درگذشته و قبرش معروف و مزار میباشد واز تألیفات او است :

۱- **شرح فصوص‌الحکم محیی‌الدین ابن العربی** ۲- **منظومهٔ محمدیه** نامی‌که نظم‌کتاب ذیل‌خودش میباشد ۳- **مغارب‌الزمان لغروب‌الاشیاء فی‌العین والعیان** که احادیث قدسیّه و خطابات‌الهیّه باانبیا وملائکه را جامع وبرادرش‌احمد (بیجان) بترکی ترجمه‌اش‌کرده وانوارالعاشقین‌اش‌نامیده وخودش‌نیز ترجمهٔ‌نظمی‌کرده وبه **محمدیه**‌اش‌موسوم‌کرده‌است .

(کف و ۴۷۸۳ ج ۶ س)

ابن‌کازد یا **ابن‌کازر** } دراصطلاح رجالی **عیسی بن‌راشد** است .

ابن‌الکال

محمد بن محمد - بن هرون بن محمد بن‌کوکب بغدادی حلّی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌الکال** (که پدرش ملقّب به کال بوده) از اکابر قرّاء اواخر قرن ششم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **اللحن الجلی** ۲- **اللحن‌الخفی** ۳- **متشابه القرآن** ۴- **مختصرالتبیان فی‌تفسیر القرآن** . بسال پانصد ونود و هفتم هجری قمری درگذشت وعنوان مشهوری مذکور اورا بعضی از ارباب تراجم **ابن‌الکامل** و بعضی دیگر **ابن‌الکیال** ضبط نموده‌اند .

(ص۲۴۵ ج۴ ذریعه)

ابن کامل **احمد بن کامل** - بن خلف بن شجرهٔ مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌کامل**، بنوشتهٔ ابن‌الندیم (متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) از مشاهیر علوم قرآنیّه میباشدکه در علوم بسیاری مفتی و مولدش سرّ من رای بوده و از تألیفات او است :

۱- **کتاب غریب‌القرآن** ۲- **کتاب‌القرائات** ۳- **المختصر** در فقه ۴- **کتاب‌الوقوف** ۵- **موجز التأویل عن معجز التنزیل** وغیر اینها . سال وفاتش بدست نیامد و لکن پیش از ابن‌الندیم(متوفی بسال۳۸۵ه ق = **شفه**) بوده‌است. (ص ۴۸ف)

ابن کامل‌محمد رجوع به **ابن‌الکال** مذکور فوق نمایند .

ابن‌الکاهلیة **عبدالله** - بن زبیر بن عوام‌که یکی از جداتش ازقبیلهٔ بنی‌کاهل بوده و شرح حالش درکتب مربوطه‌است .

ابن کبریا **موسی‌بن‌حسن**-که‌در باب‌القاب بعنوان **نوبختی موسی** مذکوراست.

ابن‌الکتب **عبدالرحمن بن ابی‌بکر**-که شرح‌حالش درباب‌اوّل (القاب)بعنوان **سیوطی عبدالرحمن** نگارش‌یافته‌است . ابن‌الکتب‌گفتن‌او بجهت آن میباشدکه ولادت او درکتابخانه بود ، چنانچه پدرش (که نیز از اهل علم بوده) هرکتابی راکه برای مراجعه ومطالعه ضرورش بودی زن خود را امر باحضارآن کردی تا روزی نیز برای‌آوردن کتابی بکتابخانه رفت و درهمانجا درد وضع حملش‌گرفته و حمل خود راکه همین عبدالرحمن سیوطی‌بوده وضع نمود اینك محض بسبب وقوع‌تولد درکتابخانه به **ابن‌الکتب** معروف‌گردید .

ابن کثیر **احمد بن محمد** - ذیلاً بعنوان‌ابن‌کثیرمحمد بن‌کثیرمذکوراست.

ابن کثیر **اسماعیل** - بن‌عمر بن‌کثیر بن ضوء بن‌کثیر قرشی، بصریّ‌الاصل والولادة ، دمشقیّ‌الاقامة ، شافعیّ‌المذهب ، **عمادالدین**اللّقب، **ابن‌کثیر** الشّهرة ، **ابوالفداء** الکنیة ، از اکابر و مشاهیر علمای قرن هشتم عامّه میباشد که مفسّر مورّخ محدّث حافظ متقن فقیه متفنّن بود ، فقه و اصول و حدیث و تاریخ و

دیگر علوم متداوله را از ابن‌تیمیه و ابن‌عساکر و دیگر اکابر وقت تکمیل نمود تا در سنّ جوانی بمعاصرین‌خود تقدّم یافت، تألیفاتش نیز درحال حیات خودش منتشر ومحل استفادهٔ افاضل وقت‌شد .

باستاد خود ابن‌تیمیه محبت بی‌نهایت داشته و دراکثر مسائل دینیّه برای وی عامل وموافق‌اقوال‌او فتوی‌میداد وبدین‌جهت درزحمت و ابتلا بوده وازتألیفات‌او است:

۱- **البداية والنهاية** درتاریخ‌که به **تاریخ‌ابن‌کثیر** معروف ودرچهارده مجلد بزرگ در مصر چاپ شده است ۲- **تفسیر قرآن**که نیز به **تفسیر ابن‌کثیر** معروف و درقاهره چاپ شده است ۳- **جامع‌المسانید**که‌کتابی است عظیم ، تمامی‌احادیث ستهٔ معروف ومسانید اربعه‌را جامع ۴- **شرح صحیح بخاری**که یك قسمت از اول آن را شرح‌کرده است ۵- **طبقات‌الشافعية** .

صاحب ترجمه بسال هفتصد وهفتاد وچهارم هجری قمری در دمشق وفات‌یافت ودرمقبرهٔ صوفیّه نزدیکی استادخود ابن‌تیمیه مدفون شد ودراواخرعمر نابینا بوده‌است. چنانکه درمحل خود تذکر دادیم ابن‌کثیر اسماعیل بن عمر صاحب ترجمه غیراز ابوالفداء اسماعیل بن علی سابق‌الذکر میباشدکه تاریخ وفات‌ایشان مختلف وتحقیق‌مطلب موکول بکتب مربوطه است .

(کف وص ۳۷۳ ج ۱ کمن و ۸۴ هب و ۲۲۵ مط)

ابن‌کثیر

عبدالله بن‌کثیر- قاری مکی ، مکنّی به **ابوبکر** و **ابوسعید** ، معروف به **ابن‌کثیر**، از موالی عمرو بن علقمهٔ‌کنانی وازمشاهیر قرّاء میباشدکه بسیار باوقار و تمکین واز اکابر تابعین و ریاست بدو منتهی و یکی از **قراء سبعه** وازقبیلهٔ بنی‌الدار بن هانی بن‌لخم بوده وبهمین‌جهت به **داری** و **لخمی** موصوف بوده است چنانچه بجهت عطّار بودنش به **دارانی** نیز متصّف میباشد(که درحجاز عطّار را دارانی‌گویند) و بزعم بعضی در اصل از جملهٔ ایرانیها بوده‌که انوشیروان ایشان را بجهت طرد حبشیها با کشتی بیمن فرستاده بود . بهرحال بسال صد و بیستم هجرت در مکّهٔ معظّمه درگذشت و اصول‌قرائت را ازمجاهد ازابن‌عباس ازحضرت‌امیرالمؤمنین‌ع اخذ نمود و ابوالحسین قواس و بعضی دیگر راویان قرائت او هستند .

(ص ۴۲ ف و ۸۳ هب و ۲۷۱ ج ۱ کا وغیره)

ابن کثیر

محمدبن‌کثیر — یا احمد بن محمد بن کثیر فرغانی ، معروف به **ابن‌کثیر** ، درحدود سال دویست و چهل و هفتم هجرت از اکابر منجّمین بود ، در صناعت نجوم یدی طولی داشته و دراکثر استخراجات نجومی مصیب بوده‌است و **اختصارالمجسطی وکتابی در حرکات سماویه و جوامع علم نجوم** تألیف‌اومیباشد و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۲۲۵ مط)

ابن‌الکربلائی

درویش‌حسین — حافظ تبریزی کربلائی ، معروف به **کربلائی بابا فرجی و ابن‌الکربلائی و حافظ حسین،** از فضلای اواخر قرن دهم هجری‌بوده و اوائل قرن یازدهم را دیده است . درحدود سال‌نهصد وهشتاد وهشتم هجری قمری بدمشق رفت، با شیخ حسن بورینی سابق‌الذکر ملاقات‌کرد وشیخ ، زبان فارسی را از او یاد گرفت بطوری‌که مثل اشخاص فارسی زبان تکلّم میکرد . در همان اوقات با شیخ بهائی نیزکه بدمشق آمده و درمحلّه خراب درخانهٔ یکی از تجّار منزل کرده بوده ملاقات و خواستار مذاکرهٔ بعضی از اشعارش گردید .

درویش حسین کتاب مفصّلی بنام **روضات‌الجنات** درخصوص مقابر فضلا و مشاهیر اولیای‌تبریز ونواحی‌آن درسال نهصد وهفتاد وپنجم هجرت تألیف‌کرده‌که بریك مقدمه ویك خاتمه و هشت روضه مشتمل وجملهٔ : **زیارات‌قبور اولیا = ۹۷۵** مادّهٔ‌تاریخ‌تألیف بوده ویك نسخهٔ خطّی[1] ازآن در تبریز درکتابخانهٔ شخصی جناب حاج حسین آقا تاجر نخجوانی موجود است و چنانچه ازکلمات خودش برمیآید خطّاط هم بوده است .

(خلاصةالاثر و خود نسخهٔ مذکوره)

۱ــ اینجانب عین‌همان نسخهٔ‌خطی‌را درکتابخانهٔ جناب‌آقای حاجی‌حسین‌نخجوانی دیده‌ام حضرت علامهٔ شهیر معاصر آیةالله‌العظمی‌آقای سید شهاب‌الدین نجفی نزیل قم‌کثرالله امثالهم این شرح را با خط شریف خودشان در اول‌کتاب مزبور مرقوم داشته‌اندکه برای تکثیر فائده عیناً در اینجا نقل می‌نماید (مخفی نماندکه قبر حافظ حسین در دامنهٔ جبل قاسیون دمشق میباشد وفات او بنابرآنچه درمجموعه‌ای بخط مرحوم والد است (۹۹۴) واقع شده و اورا تألیفات بسیاری‌است ازجمله‌کتاب مزارات‌الشام ـ سفرنامهٔ حجاز ـ مثنوی تفسیرقرآن بمذاق‌عرفا وتمام‌نشده و اعقاب*

ابن کرنیب **حسین**ـ بن اسحق بن ابراهیم بن زید ، کاتب طبیب بغدادی ، مکنّی به **ابواحمد** ، معروف به **ابن کرنیب**، ازاکابرمتکلّمین بوده و بمذهب طبیعین فلاسفه میرفته است . درعلوم طبیعیّهٔ قدیمه سرآمد روزگار و مرجع استفادهٔ دانشمندان زمان‌خود بود، درطبابت نیزمتبحّر ودرادبیّات‌هم حظّی وافرداشت و ابن‌ابی‌اصیبعه در ردیف اطبّای جزیره و عراقش ذکرکرده واز تألیفات او است :

۱ـ **الرد علی ثابت بن قره فی‌نفیه وجوب وجود سکون بین‌کل حرکتین متضادتین**

۲ـ **مقالة فی‌الاجناس والانواع.** زمان زندگانیش بدست نیامد وپیش‌از ابن‌الندیم(متوفی بسال ۳۸۵هـ ق = **شفه**) بوده است . (ص ۳۶۷ف و۲۸ ج۳مه و۶۵۹ ج۱س)

ابن کریب **محمد**ـ بن علاء بن کریب همدانی کوفی ، از مشاهیر محدّثین و حفّاظ‌کوفه میباشدکه از عبدالله بن مبارك و جمعی از اکابر دیگر استماع حدیث کرده است . حسن بن سفیان ثوری و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن‌ماجه و ابوداود سجستانی ودیگران از وی روایت‌نموده‌اند . ابن‌عقده اورا درقوت حافظه وکثرت محفوظات بتمامی مشایخ‌کوفه مقدّم داشته‌که درکوفه سیصدهزار حدیث از وی مسموع گردیده است . وی در دویست و چهل و سیّم هجرت درگذشت و بموجب وصیّت خودش تمامی کتابهای اورا دفن کردند .

(ص ۱۰۲ ج ۳ نی و ۶۵۹ ج ۱ س)

ابن کسری **حسن بن محمد**ـ درباب‌اوّل(القاب)بعنوان **مالقی‌حسن** مذکوراست.

---

*او خانواده‌ای هستند درشام غالباً درمحل خراب ساکن هستند و اورا مشایخ و اساتیدی‌بوده در حدیث وطریقت وسایر علوم و سنین عدیده حقیر مشتاق بودم این‌کتاب را زیارت‌کنم‌که بحمدالله موفق شدم بمطالعهٔ‌آن من‌البدو الی‌الختم والحق تألیف بسیار نفیسی‌است ومشحون بفوائد والسلام خیر ختام شهاب‌الدین الحسینی النجفی المرعشی ۱۳۶۷) انتهی .

اخیراً دانشمند بزرگوار و محقق گرانمایهٔ بلندپایه آقای میرزا جعفر سلطان‌القرائی همین کتاب را باکمال دقت و اسلوب‌کم‌نظیر بنحویکه مقتضای‌اطلاعات وسیع وتحقیقات‌استادانهٔ ایشان است تصحیح وبا علاوه‌کردن نکات و حواشی سودمند بچاپ رسانده‌اند .

«ناشر»

ابن کشکرایا **ابوالحسین بن کشکرایا** - در باب اوّل بعنوان **تلمیذسنان** مذکوراست.

ابن الکلبی **هشام بن محمد** - در باب اوّل بعنوان **کلبی هشام** مذکور است .

ابن کلثوم **عمرو بن کلثوم** - بن مالك بن عتاب بن زهیر تغلبی، معروف به **ابن کلثوم**، از قبیلهٔ بنی‌تغلب بن وائل میباشدکه نسبش به معد بن عدنان موصول واز مشاهیر شعرا و شجاعان فرسان عرب زمان جاهلیّت و یکی از اصحاب معلّقات سبعه بشمار میرود . **قصیدهٔ نونیهٔ** او هم یکی‌ازقصائد سبعهٔ معلّقه وخود او از مفاخر عرب و مورد تکریم و تجلیل بنی‌تغلب بوده و خَلَفاً عن سلف صغیراً و کبیراً آن را روایت می‌کنند وگویند شمارهٔ ابیات آن هزار وچند بیت‌بوده‌است ولکن آنچه دسترس اواخر شده بنوشتهٔ بعضی یکصد و هفت بیت میباشد ، معلّقهٔ او در برلین چاپ و درضمن شرح سبعهٔ زوزنی نیز در ایران بطبع رسیده است .

مخفی نماندکه قبیلهٔ بنی‌تغلب در صولت و سطوت شدیدترین قبائل عرب بوده بحدّی‌که گویند اگر طلوع نور عالمتاب دین مقدّس اسلامی اندکی هم بتأخیرمی‌افتاد بنی‌تغلب مردمرا می‌خوردند ، اینك عمرو صاحب ترجمه نیزکه از همان قبیله میباشد بسیار شجاع و دلیر و جری وجسور و چیره وقوی‌دل بود، ملك‌نعمان بن منذررا هجوها گفته و درصولت و فتاکی و بی‌باکی بی‌بدل بلکه ضرب‌المثل و **افتك من عمرو بن کلثوم** از امثال دائره میباشد . عمرو بن‌هند شاه حیره را در دارالملك‌خودش با شمشیرخودش کشته و تمامی اثاث و تشریفات سلطنتی او را بغارت برد بشرحی‌که در محل خود مذکور است .

سبب عمدهٔ انشای قصیدهٔ معلّقه‌اش نیزکه سراپا حماسه و فخریّات میباشد همین قضیه بوده‌که بعد از قتل عمرو بن هند آن را انشاکرد و درموسم مکّه در بازار عکاظه در روز رسمی آن را خطابت‌کرد و مطلع‌آن این‌است :

الا هُبّی بصحنك فاصبحینا ولا تبقی خمور الا ندرینا[۱]
مشعشعة کانّ الحصّ فیها اذا ماالماء خالطها سخینا[۲]
تجور بذی اللّبانة عن هواه اذا ما ذاقها حتی یلینا[۳]

وفات ابن‌کلثوم بسال ششصدم میلادی میباشدکه پنجاه یا پنجاه و دوسال پیش از هجرت نبوی ص بوده و درصد و پنجاه سالگی واقع گردیده است .

(شرح سبعهٔ زوزنی و رجال‌المعلقات العشر وغیره)

ابن‌کلوب در اصطلاح رجالی غیاث بن کلوب است .

ابن‌کلیب **احمد بن کلیب** - ادیب شاعر نحوی اندلسی ، درشعر و فنون ادب متفرّد ، اشعار او درالسنه دایر خصوصاً آنچه دربارهٔاسلم بن عبدالعزیزکه علاقهٔ مفرطی بدو داشته گفته دیگر مشهورتر و نقل مجلس میباشد و درچهارصد و بیست و ششم هجرت درگذشت . (ص۱۱۸ ج۴جم)

ابن‌کمال یا **ابن‌کمال‌پاشا** **احمد بن کمال** - یا احمد بن سلیمان بن کمال‌پاشا ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، معروف به **ابن‌کمال** و **ابن‌کمال‌پاشا** و **مفتی‌الثقلین**، از اکابر علمای عثمانی میباشدکه نخست ، بعد از تحصیل مقدمات لازمه در سلك امرا منسلك بود ، اخیراً دراثر فطانت و ذکاوت ، حلاوت علم درمذاقش مستولی‌گردید ، در حوزهٔ درس اکابر وقت حاضر شد ، دراندك زمانی فقه و تفسیر و حدیث و دیگر علوم شرعیّه را تکمیل ، درادبیّات هرسه زبان عربی وترکی وفارسی نیز متمهّر ودربعضی از مدارس ادرنه مشغول تدریس‌گردید . مدتی‌هم بقضاوت‌آن‌نواحی وآناطولی منصوب،

۱- هبی خطاب به معشوقه یا ساقیهٔ مجلس است یعنی بیدار باش . **صحن** قدح بزرگ . **فاصبحینا** یعنی ما را شراب صبوحی بده . **اندرین** یا**اندرون** دهی است در شام یا حلب .

۲- **مشعشعة** شراب ممزوج بآب . حص زعفران ویا نباتی است‌که گل آن سرخ شبیه به زعفران است . **سخینا** بمعنی‌گرم و حال است از فاعل خالط ویا جمع متکلم و از سخاوت است .

۳- **تجور** یعنی منحرف‌میسازد . **لبانة** بضم‌اول حاجت وهوا وخواهش نفس . **یلین** فعل‌مضارع ازلینت و نرمی است .

بسال نهصد و سی و دویم هجری قمری ازطرف سلطان سلیمان‌خان‌قانونی دهمین سلطان عثمانی (۹۲۶_۹۷۴ه ق = **ظکو- ظعد**) بمقام**شیخ‌الاسلامی** بالقب **مفتی‌الثقلین** مفتخر ودر سال نهصد وچهلم یاچهل ویکم درقسطنطنیه درگذشته ودر زاویهٔ محمود چلبی دفن شد .

تألیفات متنوعه دارد :

۱- **اصلاح‌الوقایةفی‌الفروع** ۲- **الایضاح** که شرح‌اصلاح‌مذکوراست ۳ و۴- **التجرید والتجوید** درکلام‌که یکی متن و دیگری شرح آن است ۵- **ترجمهٔ‌کتاب رجوع‌الشیخ الی‌صباه فی‌القوة علی‌الباه** که خلاصهٔ‌کتب طبی‌بسیاری بوده وبامر سلطان سلیم‌خان تألیفش‌نموده (چنانچه درکشف‌الظنون‌است) لکن درمعجم‌المطبوعات خودکتاب رجوع‌الشیخ را با بن‌کمال‌پاشا نسبت داده وگوید‌که درقاهره چاپ شده است ۶- **تغییرالتنقیح** در اصول‌که موارد طعن واشتباه‌کتاب تنقیح الاصول را نگاشته ودر استانبول چاپ شده است ۷- **تغییرالمفتاح**که عبارات مفتاح سکاکی را تغییر داده و شرحش‌کرده است درمعانی و بیان ۸- **تفسیر قرآن**که به **تفسیر ابن‌کمال پاشا** معروف وتا سورهٔ والصافات و دارای تحقیقات شریفه و تصرفات عجیبه است ۹- **دقائق الحقائق** که بزبان ترکی در تحقیق بعض الفاظ فارسی است ۱۰- **رسالة فی‌التعریف** ۱۱- **شرح صحیح بخاری** ۱۲- **شرح مشارق‌الانوار** ۱۳- **شرح مفتاح سکاکی** بطرز قال اقول ۱۴- **محیط‌اللغة** از عربی بفارسی ۱۵- **المهمات فی‌فروع الحنفیه** ۱۶- **نگارستان** بطرزگلستان سعدی و غیراینهاکه تا صد و بیست و پنج‌کتاب بدو منسوب و بهرسه زبان عربی و ترکی وفارسی شعر خوب میگفته و از اشعار ترکی او است :

هرصداکه ظاهر اولدی تیشهٔ استاددن   براثردور داشدا قالمش نالش‌فرهاددن

(کف وص ۳۸۸۵ ج ۵ س و ۱۵۰ ج ۴ فع)

ابن‌کمونه

سعد بن منصور - بن سعد بن حسن بن هبةالله بن‌کمونهٔ‌بغدادی، ملقّب به **عزالدولة**، معروف به **ابن‌کمونه**، از فلاسفه و حکمای اواخر قرن‌هفتم بغداد میباشدکه عقیدهٔ مذهبی‌او مابین اهل فن محل خلاف ونظراست . درچندین موضع ازکشف‌الظّنون گاهی به یهودی وگاهی باسرائیلی موصوفش داشته و از میرداماد هم نقل است‌که کتاب تلویحات شیخ مقتول ، دوفقره شرح دارد یکی از ابن‌کمونهٔ یهودی و دیگری از شمس‌الدین محمد بن محمود شهرزوری .

ابن‌الفوطی معاصرخود ابن‌کمونه هم درکتاب حوادث جامعه‌گوید درسال‌ششصد

و هشتاد و سیّم هجرت بین مردم انتشار یافت‌که ابن‌کمونهٔ یهودی کتاب **تنقیح الابحاث** را (که ذیلاً خواهیم نگاشت) تألیف داده و درآن از نبوت بحث‌کرده و چیزهائی‌گفته که قابل مذاکره نمیباشد نعوذ بالله من ذکره ، اینك عوام ازدحام عام نموده و قتل اورا تصمیم کردند لکن بتدابیر شحنهٔ عراق مستخلص گردید ، چنانچه شحنه ، روز جمعه با جمعی از حکام سوار شد و تحقیقات لازمهٔ قضیه را از قاضی‌القضاة و مدرّسین مدرسهٔ مستنصریّهٔ بغداد درخواست نمود لکن ابن‌کمونه‌که متواری بوده پیدا نگردید وقاضی برای نماز سوار شده وباز بجهت ممانعت عوام بمدرسهٔ مذکور برگشت ، ابن‌الاثیر را نیزکه برای اسکات عوام از خانه‌اش بیرون آمده بوده فحش داد و حرفهای ناشایست گفت وبا تعصّب و طرفداری ابن‌کمونه و مدافعه از مزخرفات او متّهمش داشت . این است‌که محض اسکات فتنه و دفع شرّ ازدحام ، منادی (جارچی) بآواز بلند ندا درداد که عموم جماعت فردا (روز شنبه) برای‌قتل یا سوزاندن ابن‌کمونه دربیرون شهرحاضر باشند پس مردم متفرق شدند ، ابن‌کمونه را هم درصندوقی‌که رویش چرم‌کشیده‌بودند گذاشته به حلّه نزد پسرش‌که آنجا کاتب و منشی بوده فرستادند و بفاصلهٔ چند روز یا سه ماه در اثر خوف و وحشت آن جریان درآنجا درگذشت انتهی مترجماً و ملخصاً .

با این همه‌فاضل‌متتبّع‌خبیرمعاصر،شیخ‌محمدسماوی‌سابق‌الذکر، درجواب‌استفسار کتبی این‌نگارنده بواسطهٔ معتمدی نوشته‌بودکه ابن‌کمونه علاوه براسلام، اظهارتشیّع میکرده ودر اول وآخر تمامی کتابهای خود اسامی مقدسه حضرت رسالت ص و ائمّهٔ اطهار ع را با تعظیم تمام مذکور داشته و درکتاب لمعه نام وی، کلماتی است‌که حاکی از اسلام او و احاطه‌اش درکلمات حضرت امیرالمؤمنین و شرح و تفسیرآنها میباشند .

صاحب ذریعه نیز همین عقیده را تایید وکلمات اوکه راجع بهمین موضوع‌است ذیلاً درضمن تألیفات ابن‌کمونه مذکور وقضیه ازدحام مذکور را هم حمل بمجرّدشهرت عوامی و افترا و تهمت داشته است ودر این‌گونه موارد قلم و رقم وتألیفات خود شخص بهترین معرّف حال او میباشند .

نگارنده‌گوید علاوه براینها دور نیست‌که یهودی و اسرائیلی گفتن همانا بجهت یهودی بودن جدّ عالیش هبةالله بن کمونه بوده چنانچه بحکم عادت غالبی معمولی اغلب اشخاص را با اوصاف و القاب پدرانشان موصوف وملقّب دارند باری ازتألیفات ابن‌کمونه است :

۱تا۴- **الالتقاط عن‌الاثار الباقیة لابی‌ریحان البیرونی و الالتقاط عن‌الشمسیة‌المصفیة للکاتبی القزوینی و الالتقاط عن‌القانون السعودی لابی‌ریحان‌المذکور و الالتقاط عن کتاب الهیئة‌لمؤیدالدین‌العروضی** ۵- **انتخاب‌تلخیص‌المحصل** که اصل‌محصل، درعلم کلام ازفخررازی و تلخیص‌المحصل‌که **نقدالمحصل** هم‌گویند از خواجه نصیر طوسی و انتخاب تلخیص هم از همین ابن‌کمونه است و نسخهٔ اصل این پنج فقره بخط خود ابن‌کمونه در خزانهٔ غرویه موجود بوده و بنظر صاحب ذریعه رسیده است ، در اول وآخر همهٔ آنها صلوات برحضرت نبوی ص وآل‌طیبین و و طاهرین‌آن‌حضرت را ملتزم میباشد واز اینجا حسن عقیدهٔ او وتهمت بودن‌آنچه ازحوادث‌جامعه نقل‌کردیم روشن میگردد ۶- **تقریب‌الحجة و تهذیب‌الحجة** که بخط خود مؤلف درکتابخانهٔ شخصی شیخ محمد سماوی فوق موجود است ۷- **تنقیح الابحاث فی‌البحث عن‌الملل الثلث** یعنی اسلامیت و یهودیت و نصرانیت‌که سبب اتهام او و ازدحام عوام بوده و فوقاً مذکور داشتیم ویك نسخه ازآن (بنقل معتمد) درکتابخانهٔ مجلس در طهران موجود است ۸- **التنقیحات** درمنطق و حکمت طبیعی و الهی‌که شرح تلویحات شیخ شهاب‌الدین مقتول سهروردی بوده ونسخهٔ آن در کتابخانه‌های‌آصفیه وکوپریلی (برقم ۸۸۰) و ایاصوفیا و بانگی‌فور موجود و تنها شرح طبیعیات آن نیزکه بخط خود ابن‌کمونه است در خزانهٔ غرویه موجود است ۹- **شرح‌الاصول والجمل من مهمات‌العلم والعمل** که شرح اشارات‌ابن‌سینا است ۱۰- **شرح‌الصحائف للسهروردی** که بخط خود ابن‌کمونه در بغداد موجود است ۱۱- **لباب‌المنطق و خلاصة‌الحکمة** که بخط خودش در کتابخانهٔ شخصی شیخ محمد سماوی فوق موجود است ۱۲- **اللمعة‌الجوینیة فی‌الحکمة العلمیة والعملیة** که بنام وزیرکبیر علاءالدین‌جوینی تألیف و اصل نسخه‌اش بخط خود ابن‌کمونه درروضهٔ حیدریه موجود است ۱۳- **المطالب المهمة فی‌الحکمة** و نسخهٔ اصل‌آن درکتابخانهٔ شخصی شیخ سماوی مذکور موجود است ۱۴- **المنطق والطبیعی مع‌الحکمة الجدیدة** ویك نسخه ازآن‌برقم ۲۴۴۷ درکتابخانهٔ ایاصوفیا موجود است .

وفات ابن‌کمونه بزعم بعضی درسال ششصد و نودم هجرت بوده لکن موافق‌آنچه ازکلمات معاصرش ابن‌الفوطی معلوم‌گردید بسال ششصد و هشتاد و سیّم هجرت در حلّه واقع شده و این اقرب بصحت است و اینکه بعضی دیگر هفتاد و ششم نوشته‌اند قطعاً

اشتباه بوده و تاریخ تألیف بعضی ازکتابهایش بعد ازاین تاریخ بوده است . مخفی نماند که ابن کمونه، صاحب همان شبهۀ مشهوره درتوحید میباشدکه درشرح هدایۀ ملاصدرا وگوهرمراد لاهیجی و بعضی دیگر ازکتب معقول با جوابش مذکور و علاّمۀ سبزواری هم در منظومه‌اش گوید :

هویتان بتمام الذات قد — خالفتا لابن‌الکمونة استند

وادفع بان طبیعة ماانتزعت — مما تخالفت بما تخالفت

(ذریعه وکف و تقریرات کتبی شیخ محمد **سماوی و اطّلاعات متفرّقه**)

ابن کمیل بدرالدین دمیاطی محمد ضمن شرح حال شرف‌الدین اسمعیل مذکور شد .

ابن کناسه **عبدالله بن یحیی** - مکنّی به **ابومحمد**، یا **محمد بن کناسه**، یا **محمد بن عبدالله بن عبدالأعلی** کوفی اسدی ، مکنّی به **ابویحیی** ، از صلحای شعرای عباسیّین و داماد وخواهرزادۀ عارف زاهد معروف ابراهیم بن‌ادهم‌است که بسال صد و بیست و سیّم هجرت درکوفه متولد شد و اخیراً دربغداد اقامت‌کرد ، با فصحای بنی‌اسد و روات شعرا ملاقات نمود ، اشعارکمیت اسدی سابق‌الذکررا ازایشان اخذکرده و درسیّم شوال دویست و هفتم هجرت درکوفه درگذشت واز تألیفات‌او است:

۱- الانواء ۲- سرقات الکمیت من‌القرآن ۳- معانی‌الشعر.

ابن‌کناسه کنیزکی داشته دنانیر نام شاعره و مغنیه‌که ارباب فضل و هنر اورا با خصال حمیده‌ستوده وبا وی مشاعره میکرده‌اند . علی بن عثمان‌کلابی‌که از ادبای‌آن زمان بوده‌گوید روزی درحالت حزن و غم بخانۀ ابن‌کناسه رفتم ، کنیزش دنانیر سبب آن را استفسار نمودگفتم‌که برادری داشتم قرشی و الان از دفن وی برمیآیم پس دنانیر قدری بفکر رفته و این بیت را فرو خواند :

بکیت‌علی اخ لك من قریش — فابکانا بکائك یاعلی

از اشعار خود ابن‌کناسه میباشدکه در مرثیۀ کنیزك مذکورگفته است :

الحمد لله لاشریك له — یالیت ماکان منك لم یکن

ان لم يك القول قل فيك فما **افحمنی غير شدة الحزن**

(ص ۱۰۵ فهرست ابن‌النديم و ۱۳۰ ج ۱ خيرات حسان)

ابن‌الکوا **عبدالله** - بن‌عمرو کوّاء ازخوارج و با اینکه ازاصحاب‌حضرت امیرالمؤمنین ع بوده صدمات زبانی بسیاری بدان حضرت وارد آورده است . اگر یکسر هم نگوئیم اکثر خوارج، عابد و زاهد بوده‌اند، خباثت‌ایشان نیزآفتابی و اعبد ایشان ابن‌ملجم مرادی ناپاك بود . روزی ابن‌الکوّا وضو می‌گرفته وآب را زیاده از حد استعمال می‌کرد ، آن‌حضرت فرمود اسراف‌کردی‌گفت اسراف تو در خونریزی مسلمانان از این هم بیشتر است و نیز ابن‌الکوّا درپشت سرآن‌حضرت این آیه را فرو خواند : **وَ لَقَدْ اُوْحِیَ اِلَیْكَ وَ اِلَی‌الَّذِینَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ اَشْرَكْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ‌الْخَاسِرِینَ** .

خباثت ابن‌الکوّا آشکار و بالاتر ازآن است‌که بنقل این‌گونه قضایا حاجتی باشد آه‌آه خدا خدا بتو نالم ز زاهدان ریائی . خداوند عالم را بحقیقت اسلام قسم ، اسلام ومسلمین‌را ازشرّ این‌گونه مشرکین مسلمان‌نما وگرگان‌میش‌صورت‌که درهرعهدی و هرعصری تیشه بریشهٔ اسلام میزنند درسایهٔ امان خود نگهدارد . باری‌کوّاء با صیغهٔ مبالغه داغ‌کنندهٔ چارپایان‌را گویند وعمرو پدر عبدالله نیز در زمان جاهلیّت این‌شغل را داشته است . (ص۸۴هب ومرصع وتنقیح‌المقال وغیره)

ابن کوجك **علی** - بن حسین بن علی بن کوجك عبسی ، ادیب فاضل ورّاق معروف به **ابن کوجك** که‌کتاب **اعز المطالب الی‌اعلی‌المراتب** وکتاب **الطنبوریین** از او بوده ودر اواخر قرن چهارم یا اوائل پنجم هجرت درگذشته است.

(ص ۱۵۷ ج۱۳جم)

ابن کوره دراصطلاح رجالی **داود بن‌کوره** ویکی‌ازافراد عدّهٔ‌کلینی‌است .

ابن‌الکوفی **احمد بن عباس** - درباب‌اوّل(القاب)بعنوان **نجاشی** مذکوراست.

ابن‌الکوفی **علی‌بن‌محمد** - بن عبید اسدی نحوی ، معروف به **ابن‌الکوفی** ، مکنّی به **ابوالحسن**، از اجلّای اصحاب ثعلب نحوی معروف

میباشدکه خطّ او با حسن وصحت و اتقان وضبط مشهور وضرب‌المثل میباشد ودرجایی که بخواهند صحت و اتقان خطّی را بفهمانندگویندکه ازخط ابن‌الکوفی نقل شده و از تألیفات او است :

۱- **الفرائد والقلائد** ۲- **معانی الشعر.** صاحب ترجمه بسال سیصد وچهل وهشتم هجرت درنود و چهار سالگی درگذشت وبنا بنقل‌معتمد ـ نجاشی وسید بحرالعلوم اورا ازمصنفّین شیعه دانند . (ص ۱۵۳ ج۳ جم وغیره)

ابن‌کیاکی در اصطلاح ابن‌ادریس ، همان ابن‌شهرآشوب سابق‌الذکر است و رجوع بدانجا نمایند .

ابن‌الکیال **محمد بن محمد** - بعنوان **ابن‌الکال** مذکور شد .

ابن‌الکیبس یا **(الکیس خ‌ل)** { ابن‌الکیس مردی بوده زید نام ، در فصاحت ضرب‌المثل **افصح من ابن‌الکیبس** (الکیس خ‌ل) از امثال دایره میباشد . نام پدرش در جمهره ، کیس و درنسخهٔ خطّی مظنون‌الغلط مرصّع ابن‌الاثیرکیبس بوده و اوّلی اقرب بصحت است . (مرصع و جمهرةالامثال)

ابن‌الکیزانی **محمد بن ابراهیم** - بن ثابت بن ابراهیم بن فرج کنانی قاری ، ادیب شاعر شافعی عابد زاهد مصری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌الکیزانی،** از مشاهیر ادبا و شعرا و زهّاد اواسط قرن ششم هجرت‌بوده و **دیوان شعری** هم داردکه اکثرآن در زهد بوده واز او است :

و اذا لاق بالمحب غرام   فکذا الوصل بالحبیب یلیق

بسال پانصد و شصت و دویم هجرت درمصر درگذشت و درقرب امام شافعی مدفون شد سپس بدامنهٔ‌کوه مقطم نقلش داده ودرقرب حوضی معروف‌به امّ‌مودود بخاکش‌سپردند .

لفظ‌کیزانی منسوب به کیزان استکه جمع کوز بمعنی کوزهٔ معروف میباشد و یکی از اجداد صاحب ترجمه کوزه‌گر وکوزه‌فروش بوده است .

(ص۱۲۱ ج ۲ کا و ۶۶۰ ج ۱ س)

ابن کیسان **طاوس بن کیسان** - ضمن شرح حال **طاوسی ابوالفضل** مذکوراست .

ابن کیسان **محمد بن احمد** - بن ابراهیم بن کیسان ، یا محمد بن احمد بن محمد بن کیسان، نحوی بغدادی، مکنّی به **ابوالحسن،** معروف به **ابن کیسان،** از اکابر نحویّین واز تلامذهٔ مبرّد و ثعلب و دیگر اکابر وقت بوده وآن علم شریف را از هردو فرقهٔ نحویّین و بصریّین فراگرفتهاست . قواعد هردو مذهب را حافظ ، باختلافات ایشان واقف ، استادتر از مبرّد و ثعلب بوده و حوزهٔ اوکثیرالفائدة و محل مذاکرهٔ علوم متنوعه ، مرجع افاضل و اکابر وگاهی صد مرکب بردر خانهاش بودی ، درنظرش ژندهپوش و حریرپوش یکسان بوده وازتألیفات او است :

۱تا۵- **البرهان و التصاریف و الحقائق و علل النحو و غریب الحدیث** ۶- **القرائات** ۷- **مااختلف فیه البصریون والکوفیون** ۸- **معانی القرآن** ۹- **المهذب** در نحو وغیراینها . وی درسال دویست و نود و نهم هجرت درگذشته و چنانچه مذکور داشتیم لفظ کیسان ، نام جدّ عالیش بوده وبعضی آن را لقب پدرش دانند :

(ص ۱۲۰ ف و ۶۶۰ ج۱س و۸۴ هب و۱۳۷ ج ۱۷ جم و۷۰۰ت وغیره)

ابن لال **شیخ احمد** - بن علی همدانی ، مکنّی به **ابوبکر،** معروف به **ابن لال ،** از مشاهیر فقها ومحدّثین شافعیّه میباشدکه درهمدان مفتی بوده واز تألیفات او است :

۱- **السنن** ۲- **مالایسع المکلف جهله من العبادات** ۳- **معجم الصحابة** . بسال سیصد و نود و دویم یا هشتم هجری قمری درنود سالگی درگذشت .

(کف وص ۶۶۰ ج ۱ س)

ابن اللباد **عبداللطیف** - بعنوان موفق الدین عبداللّطیف درباب اوّل(القاب) مذکور است .

ابن اللبان **عبدالله** - بن محمد ، اصفهانیّ الاصل، مصریّ الاقامة، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن اللبان** الشّهرة ، ازمشاهیر فقهای شافعیّه ومحدّثین

ایشان میباشدکه دربغداد و اصفهان و مکّه از اکابر و مشایخ وقت استماع حدیث نموده واز مشایخ خطیب بغدادی است . خطیب اورا بسیار تجلیل‌کرده وبا مخزن علم و فضل و دیانت بودنش ستوده وگوید (والعهدة علیه)که قرآن را بهتر از همه بچندین روایت تلاوت می‌نمود ، درپنج‌سالگی حفظش‌کرده و**کتاب‌الروضة** تألیف‌او است و بسال‌چهارصد و چهل و ششم هجرت در اصفهان درگذشت .

(ص ۱۴۴ ج ۱ تاریخ بغداد و ۲۰۷ ج ۳ طبقات‌الشافعیة)

ابن‌اللبان **محمد بن‌احمد بن‌عبدالمؤمن** - شافعی اشعری مصری ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف‌به **ابن‌اللبان**، ازاکابر علما و فقها و محدّثین قرن هشتم مصر میباشدکه در اکثر علوم متداوله خصوصاً در علوم دینیّه یدی طولی داشته واز تألیفات او است :

۱- ازالة الشبهات من‌الایات والاحادیث المشتبهات ۲- تربیة‌الام ۳- ردالمتشابه الی‌المحکمکه در بیروت چاپ شده **۴- متشابه‌القرآن**که همان ردّالمتشابه است . در سال هفتصد و چهل و نهم هجری قمری درگذشت وظاهر کشف‌الظّنون آنکه لبان لقب‌پدرش بوده است . (کف وص۱۶۶ج۱س وغیره)

ابن‌لبان **ورقاء بن اشعر**- بعنوان **ابوالکلاب** درباب‌دویم نگارش‌یافته‌است.

ابن‌اللبانة **محمد** - بن عیسی بن لبانهٔ اندلسی لخمی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف‌به**ابن‌اللبانة**،ازادبا وشعرای‌اندلس‌بوده‌واز تألیفات‌او‌است:

۱- سقیط‌الدر و لقیط‌الزهر ۲- مناقل الفتنة ۳- نظم‌السلوک فی‌وعظ الملوک و درسال پانصد وهفتم هجرت درگذشت . (کف وص۶۶۲ ج۱س)

ابن‌اللبودی **محمد بن‌عبدان** - بن‌عبدالواحد بن‌اللبودی، طبیب‌حکیم‌دمشقی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **شمس‌الدین** و**نجم‌الدین**، معروف به **ابن‌اللبودی**، از مشاهیر اطبّای قرن هفتم هجرت میباشدکه علاوه برمهارت طبّی در نجوم وفلسفه وفنون حکمت نیز متبحّر بود ، برای تحصیل علم ازموطن‌خود شام ببلاد

عجم مسافرتها کرده و رنجها کشید تاآنکه درتفسیر و جدل و ریاضیّات و فنون فلسفه خصوصاً درطبّ مهارتی بسزا یافت و مرجع استفادهٔ اطبّای نامی وقت گردید.

اخیراً بحلب رفته و رئیس‌الاطبّای ملك ظاهر غیاث‌الدین صاحب حلب پسر صلاح‌الدین ایّوبی شد، بعد از وفات ملك ظاهر بدمشق رفته و بمعالجه وتدریس طبّ اشتغال یافت و ریاست بیمارستان نوری بدو مفوض و بسال ششصد و بیست ویکم‌هجرت در پنجاه ویك سالگی درگذشته واز تألیفات او است:

۱- **آفاق‌الاشراق** درحکمت ۲- **الرای المعتبر فی‌معرفة القضاء والقدر** ۳- **غایة الاحکام فی‌صناعة الاحکام** ۴- **کافیة‌الحساب فی‌علم الحساب** ۵- **مختصر اشارات ابن‌سینا** ۶- **اللمعات** درحکمت ۷- **مختصرکلیات قانون ابن‌سینا** ۸- **مختصر مسائل حنین بن اسحق** درطب ۹- **المناهج القدسیة فی‌العلوم الحکمیة** ۱۰- **نزهة‌الناظر من‌المثل السائر**.

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س و ۸۴ ج ۱ مر)

ابن‌اللبودی

یحیی - طبیب حکیم دمشقی، پسر ابن‌اللبودی مذکور فوق، کنیه‌اش **ابوزکریا**، لقبش **نجم‌الدین**، شهرت او نیز مثل پدرش **ابن‌اللبودی**، از مهرهٔ اطبّای وقت بودکه علاوه بر تفرّد درطب وشعب فلسفه درفنون‌انشا و ترسّل و شعر و ادبیّات وفصاحت و بلاغت نیز وحیدعصر وطبیب مخصوص ملك‌منصور صاحب حمص بوده و اخیراً درنتیجهٔ صداقت وحسن تدبیر بوزارت نایل‌گردید ودرسال ششصد وچهل و سیّم هجرت بعد از وفات ملك منصور بمصر رفت ومشمول عنایات ملك صالح ایّوبی صاحب مصر گردید تا آنکه نظارت دیوان اسکندریّه وشامات بدو مفوض شد وبا این همه اشتغالات فوق‌العاده محفل او مجمع علما و محل استفادهٔ افاضل بوده و از تألیفات او است:

۱- **ایضاح‌الرأی السخیف من‌کلام‌الموفق عبداللطیف** که درسیزده سالگی تألیف‌شده‌است ۲- **تدقیق المباحث الطبیة فی‌تحقیق المسائل الخلافیة** بطریق مسائل خلافیهٔ فقها ۳- **مختصر عیون الحکمة لابن‌سینا** وغیرها. درقاموس‌الاعلام تألیفات مذکوره درفوق پدرش را نیز اشتباهاً بدو نسبت داده‌است. وفات‌یحیی بعدازسال ششصد وشصت ویکم‌هجرت‌بوده‌است.

(کف وص ۶۶۲ ج ۱ س و ۸۴ ج ۱ مر)

ابن‌لره یا **ابن‌لزه** {بندار یا منداد بن‌عبدالحمید لغوی اصفهانی‌کرجی، یاکرخی عراقی، مکنّی به **ابوعمرو**، معروف به **ابن‌لره** (لزه‌خ‌ا) نخست درکرج مقیم بوده و اخیراً در عراق عرب توطّن نمود، با مبرّد مواخات داشت، از مبرّزین علم لغت، در روایت و حفظ اشعار متفرّد، از تلامذهٔ ابوعبیده قاسم بن سلام سابق‌الذکر و اساتید ابن‌کیسان، در نقل دواوین‌شعرا وحید عصر و اغلب اشعارجاهلیّت و اسلام را حافظ بود بلکه هفتصد یا نهصد قصیده را در حفظ داشته‌که **اوّل همهٔ** آنها **(بانت سعاد)** بوده‌است. درنحو نیز جامع‌آراء بصریّین وکوفیّین بود، هرهفته درمجلس متوکّل دهمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۲۳۲ـ۲۴۷ه ق = **رلب - رمز**) با ادبا ونحویّین وقت‌حاضر میشد. **جامع‌اللغة و معانی‌الشعر و شرح معانی‌الباهلی** از تألیفات‌او است و ظاهراً لفظ لره یا لزه لقب پدر بندار بوده و وجه‌آن وسال وفاتش بدست نیامد.

(ص ۱۳۶ ت و ۱۲۳ ف و۱۲۸ ج ۷ جم وغیره)

ابن لسان یا **ابن‌لسان‌الحمرة** { بعنوان **ابوالکلاب** درباب دویم نگارش دادیم.

ابن‌لنکك **محمد بن محمد** - بن‌جعفر بن لنکك‌بصری، ادیب‌شاعر، مکنّی به **ابوالحسین** یا **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌لنکك**، ازشعرای‌ادبای قرن چهارم هجرت میباشدکه بجهت کساد متاع و عدم مساعدت روزگار اکثر اشعار او در شکایت از زمان و اهل زمان و هجو شعرای زمان خود بود، خصوصاً درهجو و ذمّ دومعاصرش متنبّی (متوفی بسال ۳۵۴ه ق = **شند**) و ابوریاش (متوفی‌بسال۳۳۹ه ق = **شلط**) سابقی‌الذکر و بالخصوص درپرخواری و بی‌ادبانه و متنفرانه طعام‌خوردن‌ابوریاش (چنانچه درشرح حالش اشاره شد) اشعار بسیاری سروده واز او است:

جارالزمان علینـــا فی‌تصرفـه **وای دهر علی‌الاحرار لم یجر**

عندی من‌الدهر مالو ان ایسره **ملقی علی‌الفلك الدوار لم‌یدر**

سال وفاتش بدست نیامد. (ص۶ج۱۹ و۱۲۸ج۲جم)

ابن‌لؤلؤ

محمد بن علی - مکنّی به **ابوعبدالله**، معروف بـه **ابن‌لؤلؤ**، از ادبا و شعرای اندلس بوده واز او است :

ومن لم یمت قبل‌الممات فانـه — یراع بهول بعـده و یراغ
فیارب وفقنی الی مایکون لی — به للذی ارجـوك منه بلاغ

در سال هفتصد و پنجاهم هجرت درگذشت . (ص ۶۶۲ ج۱ س)

ابن‌لهیعه

عبدالله - بن لهیعة بن عقبة بن لهیعهٔ حضرمی مصری ، مکنّی بـه **ابوعبدالرحمن**، معروف بـه **ابن‌لهیعه** ، در حدیث و اخبار کثیرالروایة بود ، درسال یکصد و پنجاه و پنجم هجرت از طرف منصورعباسی بقضاوت مصر منصوب‌گردید ، او اوّلین قاضی میباشدکه ازطرف خلیفه ببلاد مصر تعیین شد وپیش از او از طرف حکام مصر بـوده و نیز نخستین قاضی استکـه خودش شخصاً برای رؤیت هلال رمضان حاضر وبعد از او رسم ثابت‌گردید . ابن‌قتیبه (موافق نقل معتمد) اورا از رجال شیعه شمرده بلکه گویدکه در تشیّع افراط داشته و لکن احادیث او در صحیح ترمدی و صحیح ابی‌داود و دیگرکتب عامّه مذکور است . وی درسال یکصد و هفتاد و چهارم هجرت درگذشت . (ص۲۷۰ج۱کا و۸۴هب۳۸۵ج۱نی‌وغیره)

ابن‌لیلی

عنوان‌چندتن بوده‌که مشهورترین‌ایشان **عمربن عبدالعزیز**هشتمین خلیفهٔ‌اموی (۹۹-۱۰۱ه ق = **صط - قا**)است وابن‌کثیرگوید:

یا ایها المتمنی ان‌یکون فتی — مثل ابن‌لیلی لقد خلالك‌السبلا
اعدد ثلاث خلال قد جمعن له — هل سب من‌احد اوسب اوبخلا

(مرصع ابن‌الاثیر وغیره)

ابن‌ماءالسماء

عبادة بن‌عبدالله - از مشاهیر شعراء قرن پنجم اندلس میباشدکـه اشعارش‌لطیف ودر زمان‌خود رئیس الشعرا بوده واز او است :

واصبر علی نـوب الزمـــــن وان رمت بك فی‌المهالك
والی اللـذی اغنی و اقـــــنی اضرع وسله صلاح‌حالك

صاحب ترجمه در سال چهارصد و نوزدهم هجرت درگذشت .

(ص ۶۶۳ ج ۱ س)

ابن‌ماءالسماء } **اولی** عمرو بن عامر بن حارثة بن امرؤالقیس **ودویمی** نعمان
ابن‌ماءالمزن } بن منذر لخمی که هردو در سخاوت ضرب‌المثل هستند .

ابن‌ماجه **محمد** – بن‌یزید، بن‌ماجهٔ قزوینی، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌ماجه**، از مشاهیر و اکابر حفّاظ محدّثین عامّه میباشدکه از ائمهٔ علم‌حدیث محسوب ودر تمامی شعب‌آن بالاطراف دانا ومتفرّد بود. برای‌تکمیل آن علم شریف به ری و مصر و عراق و شام ومکّه وبغداد وبصره وکوفه مسافرتهاکرد ، از اکابر مشایخ استماع احادیث شریفهٔ نبویّه نمود ویکی از اصحاب صحاح ستهٔ عامّه بوده است .**کتاب سنن** اوکه به **سنن ابن‌ماجه** معروف ودر دهلی وقاهره چاپ شده ششمین صحاح ستهٔ مذکوره میباشد .

درتاریخ و تفسیر نیز ید طولی داشته واز تألیفات او است :

۱- **تاریخ قزوین**که مولدش بوده است ۲- **تفسیر قرآن مجید**که به **تفسیر ابن‌ماجه** معروف است ۳- **السنن**که به **سنن ابن‌ماجه** معروف است و مذکور شد . در بیست و دویم رمضان دویست وهفتاد و سیّم هجرت درشصت وچهار سالگی درگذشت وبنوشتهٔقاموس، **ماجه** نام جدّ او نبوده بلکه لقب پدرش بوده است .

(ص ۸۴ هب و ۲۱۰ ج ۲ ع و ۵۹ ج ۲ کا و ۶۶۳ ج ۱ س وغیره)

ابن‌المارستانیة **عبیدالله** – یا عبدالله بن علی ، مکنّی به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌المارستانیة** ، از فحول اطبّای اواخرقرن ششم هجرت‌میباشد که هردو قسمت‌علمی وعملی طب را نزد اساتیدکبار بغداد تکمیل‌نمود تا مدیر ومدرّس و رئیس وحکیم‌باشی بیمارستان‌عضدی بغدادگردید . درتاریخ وحدیث و ادبیّات وفنون حکمت وفلسفه نیز بصیرتی بسزا داشته و درسال پانصد ونود ونهم هجرت بسمت سفارت بتفلیس رفت ودراثنای مراجعت، درموضعی حجر یا جیرخ بند نامی درگذشت وازآثار قلمی او **تاریخ بغداد** موسوم به **دیوان‌الاسلام** بوده و باتمامش موفق نگردیده است .

(ص ۶۶۳ ج ۱ س و ۲۵ ج ۳ مه وغیره)

ابن‌ماری **یحیی** - بن یحیی بن سعید، بصری مسیحی، معروف به **ابن‌ماری،** ادیبی‌است‌کاتب شاعرطبیب نحوی لغوی‌که دراکثرفنون متداوله متفنّن بوده وباطبابت وکتابت امرار معاش‌میکرد **کتاب‌المقامات الستین** که درنهایت‌جودت میباشد ازمصنّفات‌او است . عمادکاتب‌اصفهانی از وی روایت میکند وازاشعار او است:

نعم المعین علـی المروة للفتی	**مـال یصون عن‌التبـذل نفسه**
لاشیئی انفع للفتی مـن مالـه	**یقضی حـوائجـه و یجلب انسه**
و اذا رمتـه یدالزمان بسهمـه	**غدت الدراهم دون ذالك ترسه**

در سال پانصد و هشتاد و نهم هجری قمری درگذشت .

(ص ۴۰ ج ۲۰ جم)

ابن‌ماسویه[1]

ابن‌ماسویه **عیسی بن ماسویه** - از اطبّای اواخرقرن دویم هجرت میباشدکه در انواع صناعات طبّیّه ماهر وبا حسن سلوك و اخلاق نیکو موصوف‌بود. مادامیکه‌درمزاج‌مریض‌تجویزدوا نکرده وسبب‌بهبودی‌او نمیشدحق‌المعالجه نگرفته بلکه حرامش می‌شمرد . دوکتاب **قوی‌الاغذیة** و **من‌لایحضره الطبیب** تألیف او بوده و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۵۲ ج۲مه و۲۶۴ ج۱مر)

ابن‌ماسویه **یحیی** - یا **ابن‌ماسویه** **یوحنا** - { بن ماسویهٔ سریانی، مکنّی به‌**ابوزکریا،** ازمتمیّزین اطبّای قرن سیّم هجرت میباشدکه نزد اکابر وقت

۱- **ابن‌ماسویه** - دردورهٔ خلافت‌عباسی چهار تن از اطبای نامی بهمین‌عنوان**ابن‌ماسویه** معروف، همهٔایشان به **بنی‌ماسویه** مشهور وپدرشان ماسویه نیز ازاطبای سریانی‌بوده ودربیمارستان جندی‌شاپور بمعالجه و دواسازی اشتغال داشته‌است . با اینکه حرفی ازعلم طب نخوانده‌بود ولی دراثر تجربه وکثرت مواظبت عملی بصیرتی بسزا در معالجه داشت و عاقبت درسلك اطبای دربار هارونی منسلك شد و هریك از فرزندانش جرجیس و عیسی و میخائیل و یوحنا نیز دردربار خلفای وقت دارای مقامی‌عالی بوده ودرتراکیب‌ادویه مجرباتی داشته‌اندکه درکتب طبی نقل‌است . چون تألیفاتی به عیسی ویوسف پسران ماسویه منسوب دارند اینك محض‌استیناس‌حال مؤلف‌آنها شرح حال اجمالی ایشان را تذکر میدهد .

محترم بود ، بامر هارون‌الرشید اغلب کتب قدیمهٔ یونانی را بعربی ترجمه کرده و علم تشریح را در زمان خود بدرجهٔ‌کمال رسانید . بعد ازهارون ، مأمون و معتصم و واثق و متوکل عباسی را نیز بسمت طبابت خدمت کرده وتألیفات او است :

۱- جواهرالکلم ۲- دفع‌ضررالاغذیة ۳- علاج‌النساء اللاتی‌لایحبلن ۴- المشجر الصغیر ۵- المشجر الکبیر وغیراینها و درسال دویست و چهل وسیّم هجرت درگذشت .

(ص ۳۲ ج ۲ مه و ۴۱۱ ف و ۲۱۶ ج ۲ ع وغیره)

ابن‌ماکولا

علی بن هبةالله - بن‌علی‌بن‌جعفرعجلی،مکنّی‌به **ابونصر**، ملقّب به **سعدالملك** یا**امیرسعدالملك**، معروف به **ابن‌ماکولا** ، نسبش به ابودلف قاسم بن عیسی عجلی سابق‌الذکر موصول واز اکابر حفّاظ محدّثین وادبای قرن پنجم هجرت میباشدکه ببلاد بسیاری سیاحت، با اکابر هرطبقه ملاقات، ازمشایخ واکابر شام و عراق و خراسان وغیره احادیث بسیاری استماع کرده و تکمیل مراتب علمیّه نمود . مصنّفات بسیاری دارد :

۱- الاکمال فی‌المؤتلف والمختلف فی‌اسماء الرجال که اسامی مشتبهٔ بسیاری ازاعلام و رجال حدیث‌را با ضبط حرکات و رفع اشتباه و التباس‌آنها جامع ، درغایت‌جودت ومحل‌اعتماد محدثین و ارباب سیر بوده ودراثبات‌کثرت احاطه و اطلاع وضبط و اتقان مؤلف خودکافی ومحتاج بفضیلتی دیگر نمیباشد . یك نسخه ازآن در خزانهٔ مصریه و یکی دیگر نیز‌که در نهایت صحت میباشد درخزانهٔ ایاصوفیا موجود و محفوظ است **۲- تهذیب مستمرالاوهام علی ذوی‌التمنی والاحلام** که متمم دوکتاب مختلف و مؤتلف دارقطنی وخطیب‌بغدادی‌است وغیراینها . ابن‌ماکولا شعر خوب نیز میگفته واز او است :

قوص خیامك عن‌ارض تهان بها — و جانب الذل ان‌الـذل یجتنب

وارحل اذا کان فی‌الاوطان منقصة — فالمندل الرطب فی‌اوطانه حطب

درسال چهارصد و هفتاد و پنجم یا نهم ویا هشتاد و پنجم یا ششم یا هفتم هجری قمری در جرجان یا اهواز بدست غلامان ترك خود مقتول گردید و ظاهرآن است‌که **ماکولا** جدّش علی بوده است .

(تذکرةالنوادر وکف و۸۵هب و۳۶۲ ج۱کا و۱۰۲ ج۱۵ جم و۶۶۳ ج۱س)

ابن‌مالك **محمد بن عبدالله بن‌مالك** - اندلسی ، جیانیّ الولادة ، دمشقیّ الوفاة والاقامة ، طائیّ القبیلة ، **ابوعبدالله** الکنیة ، **ابن مالك** الشّهرة ، **جمال‌الدین** اللّقب ، شافعیّ المذهب، ادیب صرفی نحوی لغوی شاعر، بهمه‌گونه فنون شعری‌قادر، دارای طبعی روان، درنحو وصرف ولغت وعلوم‌عربیّه بحری‌بی‌پایان، در فنون قرائت و اصول و فروع لغت در نهایت مهارت ، در اطلاعات حدیثیّه وکثرت احاطه باشعاری‌که در اثبات قواعد ادبیّه محل‌استشهاد میشد مشار بالبنان مورد شگفت ابنای زمان بود .

در مقام استدلال برای صحت قواعد و اقوال ازحفظ خاطر نخست بقرآن‌مجید

کلیشهٔ خط ابن مالك

قطعهٔ مزبور از صفحهٔ ۲۰۵ کتاب‌الوافیه (شرح کافیه منظوم خود ابن‌مالك) است این کتاب نسخهٔ اصل و تماماً بخط ابن‌مالك بوده و غالب حواشی‌آن‌هم بخط تلمیذ مصنف ابوالفتح محمد بعلی حنبلی (متوفی بسال۷۰۹) میباشد

تمسك میکرد و درصورت یأس متمسّك باحادیث نبویّه میگردید والاّ ازاشعار وکلمات فصحا اقامهٔ بیّنه می‌نمود . بالجمله حاوی مراتب علمی و عملی بود ، تمامی‌اوقات خود را درنماز و تلاوت و تدریس و تألیف و مطالعه و مذاکرات علمی مصروف میداشت ، در تحقیق غوامض و اتقان اصول و قواعد زبان عرب اهتمام تمام بکارمیبرد در دوصفت کرم و سخاوت و تأسیّ بمذهب شافعی درمیان‌تمامی اهل اندلس متفرد ودرجامع‌عادلیهٔ دمشق مدرّس و امام جماعت بود ، معاصر جلیلش ابن‌خلّکان همه وقت درنمازش حاضر می‌شد و بعد از نماز نیز محض تجلیل و احترام او تا خانداش مشایعت میکرد و از تألیفات ابن‌مالك است :

۱- **الاعلام** یا **اکمال‌الاعلام بمثلث‌الکلام** که باکتاب تحفهٔ ذیل در مصر چاپ شده است ۲- **الالفیة** که جامع مقاصد عربیه ومحل توجه اکابر ودر دیار عرب وعجم مشهور وبارها مستقلا وبا شروح مختلفه درمصر و ایران وغیره چاپ و نام اصلیش **خلاصه** بوده که ملخص‌کتاب‌کافیه نام خودش است وازآن روکه مشتمل بهزار بیت است به **الفیه** شهرت یافته است ۳- **تحفة الموروود فی‌المقصور والممدود** که اشاره شد و نظم است ۴- **تسهیل‌الفوائد و تکمیل‌المقاصد** درنحوکه ملخص‌کتاب فوائد نام خودش بوده و تمامی قواعد و مسائل نحو را جامع واز این‌رو محل‌توجه فحول و اکابر بود و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند ۵- **الخلاصة** که نام اصلی همان‌الفیه مذکور فوق‌بوده‌است ۶- **شرح تسهیل فوق ۷ و۸ و۹-** شرح هریك از **عمده وکافیه ولامیه** مذکورات ذیل ۱۰- **شواهدالتوضیح والتصحیح لمشکلات الجامع الصحیح** که شرح مشکلات‌اعراب‌صحیح بخاری بوده ودرهند چاپ شده‌است ۱۱- **عمدةالحافظ و عدةاللافظ** ۱۲- **الفوائد فی‌النحو** ۱۳- **الکافیة الشافیة فی‌النحو** که کتابی است نظمی و جلیل‌القدر و خودش شرحی برآن نوشته و اولش این است :

قال ابن مالك محمد وقد	**نوی افادة بما فیه اجتهد**
الحمدلله اللذی من رفده	**توفیق مـن وفقــه لحمده**

الفیهٔ فوق‌ملخص‌همین‌کافیه‌است ۱۴- **لامیةالافعال** یا**لامیةابن‌مالك** که‌گاهی به**المفتاح‌بابنیةالافعال** هم موسوم وبا شرح ابن‌الناظم دربیروت چاپ شده وغیراینهاکه تماماً با اتقان ومتانت موصوف و بعضی از فضلا بیست و هشت فقره از تألیفات اورا درضمن بیست وهشت‌بیت بنظم‌آورده‌که تماماً در روضات مذکور و نقل‌آنها موجب اطناب است . **وفات‌ابن‌مالك** بسال ششصد و هفتاد و دوّیم هجری قمری در هفتاد ودو یا سه سالگی در صالحیهٔ دمشق

واقع شد و درمقبرهٔ ابن‌الصائغ مدفون گردید .

(ص ۷۴۰ ت و ۸۵ هب و ۱۱۳ ج ۱ مه و ۲۳۲ مط و ۶۶۳ س)

ابن‌مالك **محمد** - بن محمد بن عبدالله بعنوان **ابن‌الناظم** خواهدآمد .

ابن‌مأمون **احمدبن‌علی** - بن هبةالله بن حسن بن علی بن محمد بن یعقوب بن حسین بن عبدالله مأمون بن هارون‌الرّشید ، ملقّب‌به **زوال**، معروف به **ابن‌مأمون**، ادیبی است نحوی لغوی‌که هردو فن را از ابومنصور جوالیقی سابق‌الذکر اخذکرد ، خطّی خوب داشته و مدتی دربغداد قضاوت نمود ، پس ازآنکه مستنجد ، سی و دویمین خلیفهٔ عباسی (۵۵۵-۵۶۶ هـ ق = **ثنه - ثسو**) بخلافت رسید اورا نیز با قضات دیگر درحبس‌کرد و درهمین یازده سال ایّام زندانی هشتاد کتاب در موضوعات‌متنوعه تألیف‌نمودکه من‌جمله **اسرارالحروف وشرح‌الفصیح** است . پس‌ازآنکه نوبت خلافت به مستضیئی سی و سیّمین ایشان (۵۶۶-۵۷۵هـ ق = **ثسو - ثعه**) رسید تمامی زندانیان را خلاص نمود و هریکی را راتبه‌ای فراخور حال‌خود مقررداشت . ابن‌مأمون بسال پانصد وهشتاد وشش هجرت درهفتاد و هفت سالگی درگذشت . ظاهر روضات‌آنکه **لفظ زوال** لقب علی ، جدّ سیّم احمد است و دراصل زول (بروزن‌قول) بمعنی مرد شجاع و سخی بوده و اخیراً تحریفش داده و زوال گفته‌اند .

(ص ۸۲ ت وغیره)

ابن‌ماهیار **محمد** - بن‌عباس (عیاش خ‌ل) بن علی بن‌مروان بن ماهیاربزاز، مکنّی‌به **ابوعبدالله** ، معروف‌به**ابن‌ماهیار وابن‌جحام** یا**ابن‌حجام**، از اکابر و ثقات علما و مشایخ امامیّهٔ قرن چهارم هجرت میباشدکه در اصول عرفان و سیر و سلوك و طریقت نیز نظیر ابراهیم ادهم و ذوالنّون مصری و امثال ایشان بود واز تألیفات او است :

۱ تا۴- الاوائل و تأویل مانزل فی‌اعداء آل‌محمد و تأویل مانزل فی‌شیعتهم و تأویل مانزل فی‌النبی ص وآله ۵- قرائةامیرالمؤمنین‌ع ۶- الناسخ والمنسوخ وغیراینها .

سال وفاتش بدست نیامد لکن تلعکبری (متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) درسال سیصد و بیست وهشتم هجرت از وی اجازهٔ روایت دارد . **اما لفظ حجام** بفرمودهٔ تنقیح المقال با حای حطّی مفتوح و جیم مشدّد وبقول رجال کبیر استرآبادی با جیم مضموم وحای حطّی مخفف است . (ذریعه وص۸۵هب وکتب رجالیه)

ابن المبارك **ابراهیم بن یحیی بن مبارك** - درباب اوّل بعنوان **یزیدی** مذکوراست.

ابن المبارك **حسن بن غالب بن علی** - قاری ، مکنّی به **ابوعلی**، معروف به **ابن المبارك** ، از محدّثین قرن پنجم عامّه میباشدکه از مشایخ روایت خطیب بغدادی و مردی بوده ظاهرالصلاح ، قرآن مجید را با حروف و قرائات مخالفِ اجماع قرائت کرده وآنها را بواسطهٔ اسانید معجولهٔ خود از ائمه قرائت نقل میکرده است .کذب او مبیّن ومورد طعن اهل علم گردیده وعاقبت توبه‌اش دادند . وی درسال چهارصد وپنجاه وهشتم هجرت دربغداد درگذشته و نزدقبر ابراهیم حربی دفن شد.

(ص۴۰۰ ج۷ تاریخ بغداد)

ابن المبارك **سعدان بن مبارك** - نابینای نحوی، مکنّی به **ابوعثمان**، معروف به **ابن المبارك** ، از علما و روات کوفه و متقدّمین علوم عربیّه میباشدکه تألیفات ابوعبیدهٔ لغوی (متوفای ۲۰۷ه ق = **رز**) را ازخودش روایت کرده و **کتاب الارضین و المیاه و الجبال و البحار وکتاب الامثال وکتاب الوحوش** وغیره ازتألیفات او است و سال وفاتش بدست نیامد و پدرش مبارك از اسرای طخارستان بوده است .

(ص ۱۰۵ ف و سطر ۳۲ ص ۳۰۸ ت)

ابن المبارك **عبدالله** - بن مبارك شیرازی | در باب اوّل (القاب) بعنوان **مبارك**
ابن المبارك **عبدالله** - بن مبارك کوفی | مذکور هستند .

ابن المبارك **عبدالله بن مبارك** - مروزی ابن واضح، مکنّی به **ابوعبدالرحمن**، معروف به **ابن المبارك** ، از مشاهیر تابعین تابعین واز اکابر عرفا و محدّثین و عالمی بوده است عارف زاهد ، فقیه حافظ ، دربلاد خراسان با علم و فضل

و زهد و صلاح معروف ، کثیرالانقطاع والانزوا وخانه‌نشین و محب خلوت . فقه را از سفیان ثوری و مالك بن انس و بنوشتهٔ بعضی از ابوحنیفهٔ‌کوفی اخذکرد، اصول‌شریعت و فنون و سیر وسلوك وطریقت را جامع بود، ازکثرت تورّع و احتیاط دردین، احادیث را از روی‌کتاب روایت میکرد . اقوال حکیمانه‌و اشعار نصیحت‌آمیز عارفانه‌اش‌بسیار واز چهار هزار حدیث این چهارکلمـه را انتخاب نموده بود : **لاتثقن بامرأة ـ لاتغترن بمال ـ لاتحمل معدتك مالاتطیق ـ تعلم من‌العلم ماینفعك فقط** وگوید برای‌دنیاعلم‌آموختیم وما را بترك دنیا دلالت نمود . از اشعار عارفانهٔ او است :

قدارحنا و استرحنا من غدو و رواح — و اتصال بـامیر و وزیر ذی سمـاح
بعفاف و کفاف و قنـوع و صـلاح — وجعلنا الیأس مفتاحا لابواب النجاح

قد یفتح المرء حانوتـا لمتجره — وقد فتحت لك الحانوت بالدین
بین الاساطین حـانوت بلا غلق — تبتاع بالدین امـوال المساکین
صیرت دینك شاهینا تصید بـه — و لیس یفلح اصحاب الشواهین

نیز برای یکی از اهل علم‌که داخل درامر قضاوت بوده نوشته است :

یا جاعل العلم له بازیـا — یصطاد امـوال المساکین
احتلت للدنیا و لذاتهـا — بحیلـة تـذهب بالـدین
فصرت مجنونا بها بعد ما — کنت دواء للمجـانیـن
این روایاتك فی‌سردهـا — عن ابن‌عون و ابـن‌سیرین
ان روایاتك والقول فی — اتیـان ابـواب السلاطین
ان قلت اکرهت فذا باطل — زل حمار العلـم فی‌الطین

نیز درحین مسافرت مکّه گفته است :

بغض‌الحیاة و خوف‌الله اخرجنی — و بیع نفسی بمالیست لـه ثمنا
انی و زنت‌اللذی یبقی لیعدله — مالیس یبقی فلا والله ما اتزنـا

از تألیفات او است :

کتاب البر والصلـة وکتـاب التاریخ وکتـاب التفسیر وکتاب الزهـد وکتـاب السنن در فقه .

بالجمله در فوائدالبهیة و تذکرةالاولیا وتاریخ بغداد وغیره ابن‌المبارك را با ادب وفقه و شجاعت و سخاوت و نحو و لغت و زهد و ورع و عبادت و استقامت درروایت و وثاقت

وکیاست و روایت‌کردن زیاده بر بیست‌هزارحدیث ازاحادیث حضرت رسالت ص ونظیر نداشتن در روی زمین و اعلم اهل مشرق و مغرب بودن و مناقب بسیاری دیگرموصوف وکراماتی هم بدو منسوب داشته‌اند .

درسبب توبه و انسلاك او درسلك اهل طریقت‌گویندکه روزی ابوحنیفهٔ‌کوفی‌از وی سابقه‌اش را استفسار نمود گفت با برادران خود درباغی بودیم وتا شب مشغول اکل وشرب شدیم وحریص‌ترین مردم به ساز وتنبور من بودم تا وقت سحر درخواب دیدم‌که مرغی بردرختی بالای سر من این‌آیه را تلاوت مینمود : **اَلَمْ یأنِ لِلَّذینَ آمَنُوا** ـ الخ درجواب گفتم بلی وقت شده اینك بعد از بیداری ساز را شکسته و هرچه راکه داشتم سوزاندم و قدم بدایرهٔ زهد گذاشتم و سبب دیگر نیزگفته‌اند .

ولادت عبدالله بسال یکصد و هیجدهم یا نوزدهم یا بیستم درمرو و وفاتش نیز بسال یکصد وهشتاد ویکم یا دویم هجرت در هیت واقع شد وقبرش معروف ومزار است وبنا براوّل ، جملهٔ : **قطب اهل دل = ۱۸۱** و بنا بردویمی جملهٔ **امام اهل دین = ۱۸۲** مادّهٔ تاریخ او میباشد .

هیت بکسر اوّل شهری‌است از توابع شام درساحل فرات بالای انبارکه ازتوابع بغداد میباشد و فرات در میان هیت و انبار فاصل است . مخفی نماندکه صاحب ترجمه غیراز عبدالله بن مبارك کوفی است‌که معاصر حضرت سجّاد ع و حضرت باقر ع بوده و بعنوان مبارك نگارش یافته است بلی محتمل است‌که صاحب ترجمه همان عبدالله بن مبارك‌نهاوندی باشدکه هم درآنجا اشاره‌نمودیم باختلاف ادوار زندگانی گاهی به مروزی موصوف وگاهی به‌نهاوندی متّصف‌باشد لکن بادرنظر گرفتن‌امامی مذهب‌بودن‌او وحنفی مذهب بودن این چنانچه مصرّح به فوائدالبهیـة و بعضی دیگر میباشد حکم باتحاد و یکی بودن ایشان مشکل و مستبعد است .

(ص ۳۱۹ ف و ۳۸۸ ج ۱ نی و ۲۶۹ ج ۱ کا و ۱۵۲ ج ۱ تاریخ بغداد و۱۳۰ ج ۲ خه و ۶۶۴ ج ۱ س وغیره)

ابن‌المبارك **عبدالله بن مبارك** - نهاوندی ، در عنوان **مبارك عبدالله** اجمالاً مذکورشد و رجوع به **ابن‌المبارك مروزی** فوقهم نمایند .

ابن‌المبارك **علي بن محمد بن مبارك** - ملقّب بـه **کمال‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌المبارك** و **ابن‌الاعمی** از ادبا وشعرای توانای قرن‌هفتم‌هجرت میباشدکه نخست مدّاح بعضی از ملوك وقت بود ولی اخیراً راه تجرّد وتصوّف پیموده و دراین‌موضوع‌کتابی بنام **المقامة‌البحرية** تألیف‌کرد وازابیات قصیده‌ای است‌که درمذمّت خانهٔ مسکونی خود گفته است :

دار سکنت بهـا اقل صفاتهـا ‌ ‌ ‌ ان تکثر الحشرات فی‌حجراتها
الخير عنهـا نازح متبـاعد ‌ ‌ ‌ والشردان من جميع جهـاتها

نیز دربارهٔ حمام تنگ و تاریك وگرمی گوید :

ان حمامنا اللذی نحن فيه ‌ ‌ ‌ قد اناخ العذاب فيه وخيم
وله مالك عنا خازن النيـــــــــران بل مالك ارق وارحم
کلما قلت قد اطلت عذابی ‌ ‌ ‌ قال لی اخسأفيه ولا تتکلـم
قلت لمـا رأيتـه يتلظی ‌ ‌ ‌ ربنا اصرف عنا عذاب جهنم

در سال ششصد و نود و دویم هجرت درگذشت و ظاهراً جدّش مبارك نابینا بوده است .
(ص ۶۰۳ ج ۱ س و اطلاعات متفرقه)

ابن‌المبارك **محمد** - بن‌عباس‌بن مبارك
ابن‌المبارك **محمد** - بن عمربن مبارك
ابن‌المبارك **محمد** - بن‌یحیی‌بن‌مبارك
ابن‌المبارك **یحیی** - بن مبـارك

} در بـاب اول (القاب) دویمی را بعنوان **بحرق** وسه دیگری را نیز بعنوان **یزیدی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌المبرد **یوسف‌بن حسن** - در باب اول بعنوان **مقدسی** مذکور است .

ابن‌المتفننه **محمد بن علی** - بعنوان **رحبی محمد** در باب اول مذکور است .

ابن‌المتوج در اصطلاح علمای رجال و ارباب تراجم عنوان مشهوری چند تن ازعلمای‌امامیّه میباشدکه غالباً اشعار و تألیفات‌ایشان محل اشتباه است اینك شرح حال اجمالی ایشان را با تذکر دادن موارد اشتباه می‌نگارد و

قبلاً خاطر نشان ارباب رجوع مینماید که ظاهر کلام تنقیح المقال ومنتهی الامال وامل الآمل و روضات الجنات موافق آنچه از ریاض العلما نیز نقل شده آنکه احمد بن عبدالله نام ، معروف به **ابن المتوج** از آن چند تن مزبور تنها احمد بن عبدالله بن سعید است و بس لکن موافق تحقیقات ذریعه و اعیان الشیعة دونفر از ایشان بدین اسم و این عنوان بوده اینك ما نیز ابن المتوج احمد نام را تحت دوعنوان مینگاریم و موارد امتیاز نیز از اختلاف قیود و القاب و تألیفات ایشان معلوم خواهد شد .

ابن المتوج

احمد بن عبدالله - بن سعید متوج ، یا سعید بن متوج بحرانی ، معروف به **ابن المتوج** ، ملقّب به **فخرالدین** و **شهاب** و**شهاب الدین**، از علمای امامیهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه عالمی است عامل کامل عابد زاهد مفسّرمتبحّر ادیب شاعر، باتقوی و فضل وکمال ، به **خاتم المجتهدین** موصوف، دراسانید روایات و اجازات اکابر در السنه دایر و درعلوم عربی وارد واز تلامذهٔ فخرالمحقّقین و شهید اول (متوفی بسال ۷۸۶ھ ق = **ذفو**) واز اساتید و مشایخ ابن فهد حلّی (متوفی بسال ۸۴۱ھ ق = **ضما**) .

از فتاوی نادرهٔ او اشتراط علم فصاحت وبلاغت دراجتهاد است . حافظهٔ عجیبی داشته که هرچه را درك میکرد اصلاً فراموش نمیشد . اشعار بسیاری درمراثی اهل بیت عصمت ع بدو منسوب و بعضی از آنها درمنتخب طریحی مذکورمیباشد واز آنجمله است :

الانوحوا و ضجوا بالبکاء … علی السبط الشهید بکربلاء
الانوحوا بسکب الدمع حزنا … علیه و امزجوه بالدماء
الانوحوا علی من قد بکاه … رسول الله خیرالانبیاء
انا ابن متوج تـوجتمونی … بتاج الفخر طرا والبهاء

از تألیفات او است :

۱- **آیات الاحکام** که ذیلا بنام **نهایه** مذکور است ۲- **تفسیر قرآن مجید** که بنوشتهٔ تنقیح المقال و روضات **دوفقره تفسیر مختصر و مطول دارد** ۳- **تلخیص التذکرة** که ذیلا بنام **غرائب المسائل** مذکور است ۴- **دیوان اشعار مراثی اهل بیت ع** که در دومجلد و حاوی بیست هزار بیت و بعضی از اشعارش فوقاً مذکور شد ۵- **شرح قواعد علامه** چنانچه از ریاض العلما

نقل شده است **۶- غرائب‌المسائل** یا **نهج‌الوسائل الی غرائب‌المسائل** و یا **تلخیص التذکرة** که ملخص تذکرهٔ علامهٔ حلی است **۷- کفایة‌الطالبین ۸- مایجب علی‌المکلفین ۹- المقاصد ۱۰- الناسخ والمنسوخ ۱۱- النهایة فی‌تفسیر الخمس مأة آیة** که بموجب حصر محققین فقها شمارهٔ آیات فقهیهٔ قرآنی پانصدآیه و یا دراین حدود بوده و تفسیرهای بسیاری بنام‌آیات‌الاحکام و یا اسامی مخصوصهٔ دیگر بدانها نوشته‌اند و درهرجا از این‌کتاب‌کلمهٔ معاصر باشد همانا مراد از آن فاضل مقداد (متوفی بسال ۸۲۶ه‍ ق = **ضکو**) درکنزالعرفان بوده و بالعکس مراد مقداد هم از کلمهٔ معاصر در این‌کتاب‌کنزالعرفان خود همین ابن‌المتوج احمد بن عبدالله است درکتاب‌نهایه **۱۲- نهج‌الوسائل** که بنام **غرائب‌المسائل** مذکورشد **۱۳- الوسیلة** چنانچه‌درروضات‌الجنات و تنقیح‌المقال است و صحت انتساب بعضی از اینها محل تردید بوده و چنانچه ذیلاً ضمن‌بیان تألیفات ابن‌المتوج عبدالله پدر صاحب ترجمه و ابن‌المتوج احمد بن عبدالله بن محمد مذکور خواهد شد اغلب اشعار و تألیفات ایشان بجهت‌آنکه درکتب مربوطه بعنوان مشترکی ایشان (ابن‌المتوج) نسبت داده شده محل اشتباه‌گردیده‌است. بالجمله سال وفات او معلوم نشده وقبرش درجزیرهٔ اکل (بروزن عنق) ازبلاد بحرین‌که جزیرهٔ صالح پیغمبر نیزگویند مشهور است.

(ذریعه و تنقیح‌المقال وص ۱۹ ت و ۴۳۵ مس و ۲۵ ج ۱۰ عن و۸۶ هب وغیره)

ابن‌المتوج

شیخ احمد بن عبدالله - بن محمد، بن علی بن حسن متوج یا حسن بن متوج، ملقّب به **جمال‌الدین**، مکنّی به **ابوالناصر**، معروف به **ابن‌المتوج**، از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه فقیه مجتهد جلیل‌القدر، فتاوی او درهمه‌جا منتشر، از اکابر تلامذهٔ فخرالمحقّقین واساتید ابن‌فهد احسائی و دیگر اجلّه بوده وبا شهید اوّل هم ملاقات کرده است.

درعصر خود ریاست مذهبی بدو منتهی، دربحرین متصدی انجام امور حسبیه وفصل خصومات شرعیّه ودیگر وظائف دینیّه بوده وبسال هشتصد ودویم هجرت درظهر کتاب تلخیص‌التذکره باابن‌فهد مذکور اجازه نوشته و از تألیفات او است:

۱- آیات‌الاحکام که موسوم به **منهاج‌الهدایة** بوده وصریح‌کلام‌ذریعه و اعیان‌الشیعة آنکه آن، غیرازآیات‌الاحکام معاصرش احمد بن عبدالله بن سعید مذکور فوق است **۲- اخذ الثار** که

منظومه و شرح حال مختار بن ابی‌عبیدهٔ ثقفی است **۳- تفسیر قرآن مجید ۴- شرح قواعد علامه** و باستظهار ذریعه همان‌کتاب وسیله نام مذکور در ذیل است **۵- کفایةالطالبین فی‌اصول الدین ۶- مایجب علی‌المکلفین ۷- مجمع‌الغرائب** که حاوی فروعات غریبه‌است **۸- مختصر التذکرة** چنانچه بعضی‌گفته‌اند **۹- المقاصد ۱۰- مقتل‌الحسین** که منظومه است **۱۱- منهاج الهدایة فی‌شرح آیات‌الاحکام الخمس مأة** که مختصر و درموضوع خود ممتاز واز فضل مؤلف خود حاکی است **۱۲- الناسخ والمنسوخ ۱۳- نهج‌الوسائل الی غرائب المسائل ۱۴- الوسیلة فی‌فتح مقفلات القواعد** که همان شرح قواعد مذکور فوق است وغیراینها و اکثر اینها بمعاصرش احمد بن عبدالله بن سعید هم منسوب است .

وفات‌ابن‌المتوج موافق آنچه ازکتاب‌ناسخ ومنسوخ فوق‌که بخط پسرش شیخ‌ناصر بن احمد بوده استظهار شده درسال هشتصد و بیستم هجرت واقع و او نیز مثل معاصر مذکورش در جزیرهٔ اکل درمقبرهٔ صالح نبی مدفون است . اشعار مذکوره درشرح حال معاصر مرقومش را دراعیان‌الشیعه بهمین صاحب ترجمه نسبت داده وبعضی بابن‌المتوج عبدالله مذکور ذیل منسوب دارند. (ص۱۹ت و۳۸ ج۱۰عن)

ابن‌المتوج

شیخ عبدالله - بن سعید متوج ، یا سعید بن متوج ، پدر احمد بن‌عبدالله بن سعید مذکور فوق‌میباشد‌که نیز با بن‌المتوج‌معروف واز علمای امامیهٔ اواخر قرن هشتم یا اوائل‌نهم وبا شهید اول (متوفی‌بسال۷۸۶ه ق = **ضفو**) معاصر و فقیهی بوده فاضل ادیب شاعر و او نیز اشعار بسیاری درمراثی اهل‌بیت عصمت ع سروده است . بعضی از اهل فن اشعار مذکوره و دیوان وکفایه و مقاصد و ناسخ و منسوخ و نهایهٔ مذکوره درشرح حال پسرش را بدو نسبت داده‌اند و سال وفاتش بدست نیامد . (ص۴۳۵مس و۱۹ت‌ضمن‌احمدبن‌عبدالله)

ابن‌المتوج

ناصر بن احمد - بن عبدالله بن سعید مذکور فوق (چنانچه در روضات است) یا ناصر بن احمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن حسن متوج یا حسن بن متوج بحرانی (چنانچه دراعیان‌الشیعه میباشد) بهرحال به **ابن‌المتوج** معروف ، به **جمال‌الدین** یا **شهاب‌الدین** ملقب ، فقیهی است فاضل‌ادیب شاعر محقق حافظ از علمای امامیهٔ اواسط قرن نهم هجرت‌که ذهنی وقاد و حافظهٔ عجیب

داشت، قول باشتراط فصاحت و بلاغت دراجتهادکه فوقاً ضمن شرح‌حال احمد بن‌عبدالله بن سعید اشاره نمودیم گاهی بهمین صاحب ترجمه ناصر منسوب است .

وفاتش بعد از سال هشتصد و پنجاهم هجرت واقع شد و نزد قبر پدرش مدفون گردید و تألیفی بدو نسبت نداده‌اند .

(ص ۳۸ ج ۱۰ عن و ۲۴۷ ذریعه و سطر ۲۹ ص ۱۹ ت)

ابن‌متویه

علی بن احمد - بعنوان **واحدی** مذکور و لفظ متویه بفتح اوّل و ضمّ و تشدید ثانی است .

ابن‌متویه

علی - بن محمد بن علی بن سعد اشعری قمی قزدانی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌متویه** ، از محدّثین شیعهٔ اوائل‌قرن چهارم یا اواخر قرن سیّم هجرت بوده ومؤلف **کتاب نوادری** است بزرگ ، محمد بن بن حسن بن ولید قمی و ابن‌بابویه صدوق (متوفّی بسال ۳۸۱ه‍ ق = **شفا**)آن‌کتاب را بیك واسطه از خود مؤلف روایت میکنند و سال وفاتش بدست نیامد .

(تنقیح‌المقال وص ۸۶ هب)

ابن‌مجاهد

احمد بن موسی - بن‌عباس بن‌مجاهد، مکنّی‌به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌مجاهد** ، از اکابر قرّاء زمان غیبت صغری ، وحید عصر خود وبا آن‌همه علم و فضل و دیانت و تبحّر درعلوم قرآنی بسیار باادب و نیکورفتار وکثیرالمزاح بود . درسال سیصد و بیست وچهارم‌هجرت درگذشته وازتألیفات او است:

۱- کتاب قرائة ابن‌عامر ۲- کتاب قرائة ابن‌کثیر ۳- کتاب قرائت ابی‌عمرو ۴- قرائت حمزة ۵- قرائة عاصم ۶- قرائة الکسائی ۷- قرائةالنبی ص وغیراینها .

(ص ۴۷ ف)

ابن‌مجدالدین

عبدالسلام بن عبدالله - حرانی‌الولادة ، بغدادیّ‌الاقامة ، مکنّی به **ابوالبرکات**، معروف به **ابن‌مجدالدین**، ازمشاهیر علمای عامّهٔ اواسط قرن هفتم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- الاحکام ۲- ارجوزةفی‌القرائات ۳- شرح‌الهدایة . بسال‌ششصدوپنجاه‌ودویم هجرت در شصت وسه سالگی درگذشت .

(ص ۶۶۴ ج ۱س)

ابن‌المجدی **احمد بن‌رجب** ـ ضمن‌عنوان **مجدویه احمد** نگارش یافته است .

ابن‌المجوسی **علی بن عباس** ـ بعنوان **مجوسی علی** درباب القاب مذکوراست .

ابن‌مجیر **یحیی** ـ بن عبدالجلیل فهری اندلسی ، مکنّی به **ابوبکر**، از مشاهیر شعرای اندلس میباشدکه دیوانی بدو منسوب ، اکثر اشعارش در مدح امرای بنی‌عبدالمؤمن بوده و درسال پانصد و هشتاد و هفتم یا هشتم هجرت درگذشته واز اشعارش بدست نیامد. (کف وص۶۶۴ج۱س)

ابن‌محبوب دراصطلاح رجالی ، حسن بن محبوب ومحمد بن‌علی‌بن‌محبوب استکه **اولی** بعنوان **سراد** مذکور و **دویمی** نیز موکول بکتب رجال است .

ابن‌محرز در اصطلاح رجالی عبدالله بن محرز وعقبة بن محرز است .

ابن‌المدبر **ابراهیم بن محمد** ـ بن عبدالله بن مدبر، مکنّی به **ابواسحق**، معروف به **ابن‌المدبر** ، از مشاهیر ادبا و شعرای قرن‌سیّم‌هجری میباشدکه ادیبی است فاضل شاعر، اشعارش لطیف و ظریف ، در زمان متوکّل دهمین خلیفهٔ عباسی (۲۳۲ــ۲۴۷ه ق = **رلب ـ رمز**) بمقامی بس‌عالی رسید تا آنکه چند سال حبس شد . با دختری ادیبهٔ شاعرهٔ عریب نامی معاشقه داشته و مراسلات و مشاعرات بسیاری ما بین ایشان واقع شدکه جریانات ما بین ایشان مشهور است . ازاشعاراو میباشد که درحق معشوقهٔ مذکوره‌اش گفته است :

زعموا اننی احب عریبا	**صدقوا والله حبا عجیبا**
حل من قلبی هواها محلا	**لم تدع فیه لخلق نصیبا**
لیقل من‌قد رأی‌الناس قدما	**هل رأی من عریب عریبا**
هی شمس والنساء نجوم	**فاذا لاحت افلن غیوبا**

در سال دویست و هفتاد و پنجم هجرت درگذشت .

(ص ۲۲۶ ج ۱ جم و ۶۶۴ ج ۱ س)

ابن‌المدبر **احمد** ـ بن محمد بن عبیدالله کاتب ضبی ، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌المدبر** ، ازامرای قرن سیّم هجرت میباشدکه در

عهد احمد بن طولون والی مصر متصدی امر خراج ومالیات وممدوح شعرای وقت بوده تا مابین او و ابن‌طولون رقابتی حاصل ومحکوم بحبس شد ودرماه صفر دویست وهفتادم هجرت در زندان مرد ویا بامر ابن‌طولون مقتول گردید .

عادتش آن بوده که اگر اشعار مدحیهٔ هرشاعری پسندهٔ طبعش میشد بصلهٔ کاملش مفتخر می‌نمود والاّ غلام خودرا برمی‌گماشت که آن شاعر را بمجازات بدی شعرش در مسجدش توقیف‌می‌کرد ومادامیکه صد رکعت نماز نمی‌خواند رهایش‌نمیکرد تا روزی حسین بن عبدالسلام مصری، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **جمل** که شاعری بوده ذکی و بدیهه‌گو و هجوگو و بذله‌گو و چرکین لباس نزد او رفته و درخواندن اشعار چندی که گفته بوده استیذان نمود گفت از شرط عادت ما اطّلاع داری گفت بلی پس این اشعار را فرو خواند :

اردنا فی‌ابی‌حسن مدیحا	**کما بالمدح تنتجع الولاء**
و قلنا اکرم الثقلین طرا	**و من‌کفاه دجلة والفرات**
فقالوا یقبل المدحات لکن	**جوائزه علیهن الصلوة**
(وقالوا یقبل الشعراء لکن	**اجل‌صلات مادحه‌الصلوة) ـ خا**
فقلت لهم وما یغنی عیالی	**صلوتی انما الشأن الزکوة**
فتأمر لی بکسر الصاد منها	**فتصبح لی‌الصلوة هی‌الصّلات**

ابن‌المدبر خندید و تحسین نمود و بصلهٔ کاملی مفتخرش‌گردانید . وفات جمل هم بسال دویست و پنجاه و هشتم هجرت در دمشق واقع گردید .

(ص ۵۱۴ ج ۲ کا و ۱۲۱ ج ۱۰ جم)

ابن‌المدرس

حسین ـ بن عبدالله توقانی ، ملقّب بـه **حسام‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌المدرس**، از افاضل قرن دهم هجری حنفیّه میباشدکه **تعلیقه برحواشی شرح تجرید سید شریف وشرح عوامل مأة عبدالقاهر جرجانی** تألیف او بوده و درنهصد و بیست و ششم هجری قمری درگذشت . (ص ۶۰ فوائدالبهیة)

ابن‌المدینی

علی بن عبدالله ـ بن جعفر بن نجیح بن بکر بن‌سعد، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌المدینی** الشّهرة ، بصریّ الـدار ، سعدیّ النسب ،

از مشاهیر محدّثین قرن سیّم هجرت ، از مشایخ روایت بخاری و احمد بن حنبل و ابوحاتم رازی ونظائر ایشان، داناترین مردم باحادیث حضرت رسالت ص ومرجع حل اشکال اختلافات اهل حدیث بود ، سفیان بن عیینه‌که یکی از مشایخش میباشد اورا بجهت تبحّر درخبایای حدیث **حیةالوادی** مینامید . ابن‌المدینی دربغداد اظهار تسنّن کرده و دربصره اظهار تشیّع مینمود ، در اواخر عمر بقدم قرآن معتقد و قائل بحدوث آن را تکفیر میکرده است . درماه ذیقعدهٔ دویست وسی وچهارم هجرت درگذشت .

(ص ۴۵۸ ج ۱۱ تاریخ بغداد)

ابن‌مراد یا **ابن‌مرار** — دراصطلاح رجالی **اولی** اسمعیل‌بن‌مراد یامرار **ودویمی** اسحق بن مرار را نیز گویندکه بعنوان **ابوعمرواسحق** مذکوراست .

ابن‌المراغة — **جریر بن عطیه** -که بهمین‌عنوان **جریر** درباب‌اوّل مذکوراست .

ابن‌المراغی — **محمد بن جعفر**- بن محمد همدانی ، مکنّی به**ابوالفتح**، معروف به **ابن‌المراغی**، ادیبی‌است نحوی‌لغوی‌محدّث‌عامی و **کتاب‌البراعة** که برویهٔ‌کامل‌مبرّدمیباشد تألیف‌او بوده ودرسال‌سیصد وهفتاد ویکم‌هجرت زنده‌بوده‌است.

(ص ۱۵۲ ج۲ تاریخ بغداد)

ابن‌مرج — **محمد بن‌ادریس** - مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به**کحل** ، معروف به **ابن‌مرج** ، از مشاهیر ادبا و شعرای اندلس میباشدکه با زیّ و قیافهٔ اهل بادیه مشهور ، اشعارش لطیف و دلنشین بوده واز او است :

مثل الرزق اللذی تطلبــه	**مثل‌الظل اللذی یمشی معك**
انت لاتــدرکــه متبعــا	**و اذا ولیت عنــه تبعك**

بسال ششصد و سی و چهارم هجرت درمولد خود جزیرهٔ شقر درگذشت .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

ابن‌المرحل — **محمد بن‌عمر**- ملقّب به **صدرالدین** ، معروف به **ابن‌المرحل** ، از فضلای قرن هشتم هجرت میباشدکه درفقه و دیگر علوم دینیّه وحید عصر خود بود ، در ادبیّات و قسمت علمی طبّ نیز دستی توانا داشت ، درمروّت

وسخاوت و اخلاق فاضلهٔ او نیز نوادری منقول میباشد اشعارخوب هم می‌گفته وازابیات یك قصیدهٔ خمریهٔ او است :

عناصر اربع فی‌الکأس قد جمعت — و فوقها الفلك السيار والشهب
ماء و نار هواء ارضها قــدح — و ظرفهــا فلك والانجم الحبب

در اصل مصری بوده و مـدتی در شام و حلب اقامت داشته است . در شام با **ابن‌الوکیل** نیز معروف بوده و درهفتصد و شانزدهم هجرت درقاهره درگذشت .

از تألیفات او است :

۱ـ **الاشباه والنظائر** ۲ـ **کتابی در فروق ملك و نبی و شهید و عالم** .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

ابن‌مردان

عیسی بن‌مردان ـ نحوی کوفی ، مکنّی به **ابوموسی**، معروف‌به **ابن‌مردان** که کتاب **القیاس علی اصول‌النحو** را تألیف کرده‌وازاصحاب فرّاء نحوی (متوفی بسال ۲۰۷ه‍ ق = **رز**) بوده است و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۰۵ ف وغیره)

ابن‌مردویه

احمد بن موسی ـ اصفهـانی ، مکنّی بـه **ابوبکر**، (چنـانچه در کشف‌الظّنون است) یـا بکر بن احمد اصفهـانی (چنـانچه در قاموس‌الاعلام میباشد) بهرحال ازعلماء و محدّثین ومفسّرین عامه محسوب و به **حافظ** هم موصوف بوده وازتألیفات او است :

۱ـ **تاریخ اصفهان** ۲ـ **تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر ابن‌مردویه** معروف‌ودرسال چهارصد و دهم هجرت درگـذشت . اینکه تاریخ وفاتش را در هدیةالاحبـاب سیصد و پنجاه و دویم نوشته مثل بکر بن احمد بودن نام او چنانچه اشاره شد اشتباه است .

(کف وص۸۷هب و۶۶۵ ج ۱ س)

ابن‌المرزبان

بهمنیار ـ بن مرزبان‌آذربایجانی ، مکنّی به **ابوالحسن**، نخست مجوسی‌بوده و اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف شد ، ازمشاهیرفلاسفه و حکما و اعیان تلامذهٔ شیخ‌الرئیس ابن‌سینا بوده ومسلك مشائی را می‌ستوده وبااستاد

مذکورش مباحثات و مناظراتی داشته است . موافق آنچه ازکتاب تعدیل‌المیزان امیر غیاث‌الدین منصور حسینی شیرازی استظهار شده بحکیم‌لوکری نیز تتلمذ نموده‌است .

درسبب تتلمذ او بشیخ‌الرئیس‌گویندکه روزی ازآهنگری‌آتش خواست‌آهنگر گفت ظرف را بگیر تاآتش بگذارم ، بهمنیار فوراً یك مشت خاك در دست گرفته و گفت توی این ظرف بگذار ، درهماندم ابن‌سیناکه عبورمیکرده ملتفت قضیه شده واز فطانت و استعداد و حسن قریحه بهمنیار در شگفت شد و تعلیم و تربیت اورا تصمیم گرفت تا درنتیجهٔ اهتمام‌آن استاد عالی‌مقام بترقیات علمی نایل و درسلك اکابر حکما منسلك‌گردید . از تألیفات او است :

۱- **البهجة والسعادة** ۲- **التحصیل** درمنطق و ریاضی و طبیعی و الهی بطریقهٔ حکمت مشائی ، یك نسخه ازآن‌که فقط مبحث منطق و مابعدالطبیعه میباشد درکتابخانهٔ مجلس طهران موجود است ۳- **مابعدالطبیعة** ویا اینکه این ،کتابی مستقل نبوده ویکی ازمباحث‌کتاب تحصیل است چنانچه اشاره شد ۴- **مراتب‌الوجود** . صاحب ترجمه درسال چهارصد وپنجاه و هشتم هجرت درگذشت . (ذریعه وص ۱۳۹ ت وغیره)

ابن‌المرزبان

حسین بن علی - بن حسین بن علی بن محمد بن یوسف بن بحر بن بهرام بن مرزبان **مغربی**‌که **ابن‌المغربی** نیزگویند (یا نام و نسبش موافق معجم‌الادباء حسین بن علی بن‌حسن بن محمد بن یوسف بن بحر بن‌بهرام است) از مشاهیر ادبا و وزرا میباشدکه نسبش از طرف پدر به یزدجرد آخرین ملوك ساسانی (که از احفاد بهرام‌گور چهاردهمین ایشان بوده) موصول ومادرش فاطمه دختر محمد بن ابراهیم نعمانی صاحب غیبت معروف سابق‌الذکر از تلامذهٔ کلینی وکنیه‌اش **ابوالقاسم** است . ازآنروکه دربعضی از ادوار زندگانی خود درموصل بوزارت‌ابوالمنیع قرواش بن هانی امیر بنی‌عقیل ودر دیار بکر بوزارت ابونصر احمد بن‌مروان منصوب و دربغداد هم متصدی وزارت شرف‌الدولهٔ دیلمی بوده و اجدادش هم ازقدیم‌الایام ببلاد مغرب زمین مهاجرت کرده‌اند ویا بجهت آنکه بعضی از ایشان والی وعامل سمت‌غربی

بغداد بوده‌اند به **مغربی** موصوف و به **وزیر مغربی** معروف است .

پیش از چهارده سالگی قرآن مجید و پانزده هزار بیت از محاسن اشعار را حفظ ، نحو و لغت و ادبیّات و حساب و جبر و هندسه و منطق و دیگر فنون متداوله را تکمیل کرد . خط و ربط و انشایش نیز ممتاز ، درفنون شعری هم متمهّر ، درهفده سالگی بتألیف آغاز کرد، کتاب اصلاح المنطق پدرش را تلخیص وسپس بامر پدر بنظمش آورده واز تألیفات او است :

۱- **اختصار اصلاح المنطق ابن السکیت** ۲- **اختصار اصلاح المنطق** پدر خودکه مذکور شد ۳- **الاختیار من شعر ابی تمام** ۴- **الاختیار من شعر البحتری** ۵- **الاختیار من شعر المتنبی** ۶- **ادب الخواص** ۷- **الایناس** ۸- **تهذیب اصلاح المنطق ابوحنیفهٔ دینوری** ۹- **خصائص القرآن** ۱۰- **الماثور من ملح الحذور** وغیرها واز اشعار او است :

اقول لها والعیس تحدج للسری **اعدی لفقدی ما استطعت من الصبر**

الیس من الخسران ان لیالیا **تمر بلانفع و تحسب من عمری**

وفات وزیر مغربی در سیزدهم یا پانزدهم رمضان چهارصد و هیجدهم یا بیست و هشتم هجرت در چهل و هشت یا پنجاه و هشت سالگی در میافارقین که اشهر بلاد دیار بکر میباشد واقع شد و بحسب وصیّت خود جنازه‌اش با تدابیر حسنه ونهایت احترام بنجف اشرف نقل ودرجوار قبر مطهّر حضرت امیرالمؤمنین ع در وادی السلام دفن گردید .

(کف وذریعه وص۱۷۱ ج۱کا و۲۴۱ت و۲۱۱لس و۲۶۱هب و۷۹ج۱۰جم و۴۳۴۶ج۱س)

ابن المرزبان **محمد بن مرزبان** - بعنوان **دمیری** درباب القاب مذکوراست.

ابن المرزوق **عثمان بن مرزوق** - مکنّی به **ابوعمرو**، ازمشایخ وعرفا وعلمای حنبلیّهٔ مصر میباشدکه موافق مذهب مذکور فتوی داده و وعظ و تدریس مینموده است . اقوال حکیمانهٔ دایر بر تصوف و حقائق ربّانیّه بدو منسوب میباشد . روزی تلامذه‌اش حقائق را از وی استفسار نمودند در جواب امر نمودکه از خودشان که ششصد تن بوده‌اند صد نفر و ازآن صدنفر ده‌نفر و ازآن ده نفر نیزچهارنفر انتخاب کردند بهمین چهار نفر که ابن القسطلانی و ابوالطاهر و ابن الصابونی و ابوعبدالله قرطبی

بوده‌اندگفت‌که اگرمن‌فقط یك‌کلمه ازحقائق بشماگفته‌باشم البته بقتل من فتوی‌خواهید داد . بسال پانصد و شصت و چهارم هجرت درمصر درگذشته و قبرش مزار است .

(ص ۶۶۵ ج ۱ س)

ابن‌المرزوق **ابوعبدالله** - نوهٔ ابن‌المرزوق محمد بن‌احمد ذیل میباشدکه او نیز عالمی بوده ادیب واز تألیفات او است :

۱- اختصار الفیة ابن‌مالك ۲- انوار الدراری فی‌مکررات البخاری ۳- انوار الیقین فی‌شرح حدیث اولیاءالله المتقین ۴- تفسیر سورةالاخلاص ۵- تلخیص المفتاح ۶- الحدیقة ۷- حرزالامانی ۸- الروضة درحدیث وغیراینها.

بسال هشتصد و چهل و دویم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت و در قاموس‌الاعلام اورا بهمین عنوان مذکور فوق درج و اسمی برای وی ننوشته و ظاهرش آنکه نام اصلیش هم ابوعبدالله است . درکشف‌الظّنون هم بتألیفات مذکوره نپرداخته و تمامی مراتب محتاج بتحقیق میباشد . (ص۷۳۷ ج۱س)

ابن‌المرزوق **محمدبن‌احمد**- ضمن‌عنوان **مرزوقی** ازباب القاب مذکور است .

ابن‌مرزویه درباب اول (القاب) بعنوان **مهیار بن مرزویه** مذکور است .

ابن‌مروان در اصطلاح رجالی عباس بن عمر است‌که بعنوان‌کلوذانی اشاره شده است .

ابن‌مریم **شریف محمد بن محمد** - ازعلمای قرن یازدهم تلمسان میباشدکه درتاریخ هزار و یازدهم هجرت‌کتابی بنام**البستان فی‌ذکرالاولیاء والعلماء بتلمسان** تألیف کرده‌که حاوی شرح حال هزار و هفتاد و هشت نفر از علما و اولیای‌آن نواحی بوده و نزد اهل تلمسان بسیار معتبراست وسال وفاتش بدست‌نیامد .

(ص ۶۶۶ ج ۱ س)

ابن‌مزاحم **نصر**- بن‌مزاحم‌بن‌سیار منقری، مکنّی‌به **ابوالفضل**، ازمورّخین قرن دویم هجرت میباشدکه با ابومخنف لوط بن یحیی معروف

معاصر وکتاب **صفین** وکتاب **الغارات** وکتاب **مقتل‌الحسین ع** وغیره از تألیفات‌او است وسال وفاتش بدست نیامد . (ص ۱۳۷ ف)

ابن‌المزرع

یموت بن عیسی - یا یموت بن مزرع بن یموت بن موسی عبدی بصری ، مکنّی بـه **ابوبکر** و **ابوعبدالله**، خـواهرزادهٔ جـاحظ معروف ادیبی است نحوی مورّخ شاعر و از اکابر ادبا معدود .

فنون ادبیّـه را از ریاشی ومازنی و ابوحاتم سجستانی فراگرفت، ازخوف‌تطیّر وبدفالی با نام مذکورش (که حاکی ازموت میباشد) اصلاً بعیادت مریضی‌نرفته ومیگفته است من بدین اسمی‌که پدرم نامیده مبتلا بوده و اگر مریضی را عیـادت کنم و نام مرا استفسار نماید کتمانش کـرده و خودم را ابن‌المزرع معرفی مینمایم و بهمین جهت نام خود را بمحمد تبدیل داده بود . خطیب بغدادی نیز درتاریخ بغداد بهردو اسم اصلی و تبدیلیش **یموت** و **محمد** مذکورش داشته‌است . صاحب‌ترجمه بسال سیصد وسیّم یاچهارم هجرت در دمشق یا طبریه درگذشت و ظاهرآن است‌که مزرع لقب پدرش بوده است .

(ص ۵۱۳ ج ۲ کا و۵۷ ج ۲ جم و ۳۰۸ ج ۳ و ۳۵۸ ج ۱۴ تاریخ بغداد)

ابن‌المستوفی

مبارك- بن احمد بن‌مبارك بن‌موهوب بن‌عنیمة بن‌غالب مستوفی لخمی اربلی ، معروف به **ابن‌المستوفی**، مکنّی به **ابوالبرکات** ، ملقّب به **شرف‌الدین**، از مشاهیر علمای قرن هفتم هجرت میباشدکـه ادیبی است نحوی لغوی محدّث رجالی عروضی بیانی، دراکثر علوم‌متداوله متفنّـن ، درعلم قوافی واشعار و حساب و امثال و اخبار و وقایع عرب خبیر، بالخصوص در ادبیّات و تاریخ وحدیث دستی توانا داشت . در مولد خود شهر اربل درعهد ملك معظم مظفّرالدین صاحب آن دیار بوزارت نایل‌گردید ، بعد از وفات ملك معظم منزوی شد وهنگامیکه لشگرمغول بعزم قتل و غارت وارد اربل گردیدند او نیز در قلعه متحصن بود تا بعد از استخلاص بموصل رفته و مورد احترام اهالی گردید واز اشعار او است :

یا لیلة حتی الصباح سهرتها   قابلت فیهـا بدرهـا باخیه

**سمح الزمان بها فکانت لیلة		عذب العتاب بها لمجتذبیه**

از تألیفات او است :

۱- **ابوقماش فی‌الادب** که حاوی نوادر بسیار است ۲- **تاریخ اربل** که چهار مجلد بوده و نام اصلیش **نباهة‌البلد الخامل بمن ورده من‌الاماثل** است ۳- **دیوان شعر مکمل مرتب** ۴- **سر الصنیعة** ۵- **النظام فی‌شرح دیوان‌المتنبی و ابی‌تمام** . بسال ششصد وسی و هفتم هجری قمری درهفتاد وسه سالگی درموصل درگذشته است . ابوالعز یوسف بن نفیس، اربلیّ‌الولادة ، موصلیّ‌الاقامة ، معروف به **شیطان‌الشام** که از فضلای شعرای نامی وقت خود بوده ودر ششصد و سی و هشتم هجرت درموصل وفات یافته ودرمقبرهٔ باب‌الجصاصة مدفون است در مرثیهٔ ابن‌المستوفی گوید :

**اباالبرکات لودرت المنایا		بانك فرد عصرك لم‌تصبکا**
**کفی‌الاسلام رزئا فقد شخص		علیه بـاعین الثقلین یبکی**

(کف وص ۱۴ ج ۲ کا و۶۸ ت و۱۳۶ ج ۴ فع و ۶۶۶ ج ۱ س)

ابن‌مسعود[1]

ابن‌مسعود **ابوبکر بن مسعود** - ضمن شرح حال **سمرقندی محمد بن احمد** مذکور است .

ابن‌مسعود **احمد بن علی بن مسعود** - مؤلّف کتاب **مراح الارواح** معروف در علم صرف میباشدکه بسیار مشهور، درموضوع‌خود ممتاز، بارها در ایران و استانبول و بیروت وغیرها مستقلاً وبا بعضی از شروح متعلّقه بآن چاپ شده و ازآنجمله است **شرح مصنفك** سابق‌الذکرمحمود بن‌احمد عینی(متوفی‌بسال۸۵۵ھ ق= **ضنه**) . زمان زندگانی ابن‌مسعود بدست‌نیامد و ظاهراً از رجال قرن‌هشتم بوده ویااوائل قرن نهم را نیز دیده‌است .		(کف وص ۳۷۴ مط وغیره)

ابن‌مسعود **عبدالله بن مسعود** - صحابی بعنوان **ابن‌ام‌عبد** نگارش‌یافته‌است.

۱- **ابن‌مسعود** - در اصطلاح رجالی عبدالله بن مسعود صحابی مذکور ذیل و محمد بن مسعود عیاشی سابق‌الذکر است .

ابن‌مسعود **عبیدالله بن مسعود** - بعنوان **صدرالشریعة** نگارش داده‌ایم .

ابن‌مسعود **محمد بن مسعود** - بعنوان **عیاشی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌مسکان **عبدالله بن مسکان** - از اکابر اصحاب حضرت صادق ع و موکول به رجال است .

ابن‌مسکویه **احمد بن محمد** - بن یعقوب مسکویه (بروزن سیبویه) رازیّ الاصل ، اصفهانیّ المسکن والمدفن ، **ابوعلیّ** الکنیة ، **خازن** اللّقب (که درکلمات بعضی از اجلّه به **حکیم الهی** و **معلم ثالث** نیز ملقّب میباشد) بتصریح معجم الادباو آداب اللّغة العربیّه موافق آنچه از تتمة الیتیمهٔ ثعالبی وعیون الانباء ابن ابی اصیبعه و بعضی دیگر نقل شده **لفظ مسکویه** لقب خود احمد است ودر یکجا از قاموس‌الاعلام نیز بهمین‌عنوان مسکویه بشرح حال اجمالی وی‌پرداخته وبنا براین، اورا ابن‌مسکویه گفتن‌صحیح نمیباشد . لکن درروضات الجنّات واعیان الشیعة وچندین جا از کشف الظّنون و ذریعه وهم‌چنین در دیباچهٔ اخلاق‌ناصری خواجه نام و نسب اورا بدین روش نگارش داده‌اند : احمد بن محمد بن‌یعقوب بن مسکویه ودربعضی ازموارد نسبت بجدّکه بسیار متداول میباشد احمد بن محمد بن مسکویه و دربعضی دیگر احمد بن مسکویه نوشته بلکه دربعضی از آنها معروف به **ابن‌مسکویه** بودن اورا هم صریحاً قیدکرده‌اند ودرجایی دیگر از قاموس‌الاعلام نیز بعنوان ابوعلی بن مسکویه (احمد بن محمد) نوشته‌است . نگارنده گوید اصلاً منافاتی مابین این دوعقیده نبوده و احمد را با اینکه معروف به ابن‌مسکویه بوده گاهی احمد مسکویه نیز گفته و بنام و لقب جدّش معرفی نمایند .

باری ابن‌مسکویه از اعیان فلاسفه وحکما ومشاهیر اطبّای اسلامی اوائل‌قرن پنجم هجرت میباشدکه با ابوریحان بیرونی و ابن‌سینا ونظائر ایشان معاصربود وعلاوه برمهارت بی‌نهایت‌که درهردو قسمت علمی و عملی طبّ داشته درلغت ومنطق وادبیّات و فنون شعر وکتابت و ریاضیّات و اقسام فلسفه و حکمت نظری و عملی متبحّر و کثیرالاطّلاع و درکتب سلف ولغات متروکه ایشان محیط بوده‌است .

خواجه نصیر طوسی در دیباچهٔ کتاب اخلاق ناصری خود در مدح کتاب طهارة الاعراق مذکور ذیل و مؤلف آن (ابن‌مسکویه) گوید :

بنفسی کتاب حازکل فضیلة	**وصار لتکمیل البریة ضامنا**
مؤلفه قد ابرزالحق خالصا	**بتألیفه من بعد ماکان کامنا**
و وسمه باسم الطهارة قاضیا	**به حق معناه ولم یك مائنا**
لقد بذل المجهود لله دره	**فماکان فی نصح الخلائق خائنا**

ابن‌مسکویه در اوائل زندگانی مصاحب وزیر مهلبی سابق‌الذکر و مدتی هم خازن کتب (کتابدار) ابن‌العمید بوده‌است . در دربار ملوك دیالمه ندیم‌مخصوص عضدالدولهٔ دیلمی ومحرم اسرار وخزانه‌دار بیت‌المال وی بوده اینك از دوجهت **لقب خازن** داشته وجدّش یعقوب نیز خازن ری بوده است . اما اینکه دربدایت حال مجوسی‌بوده واخیراً بشرف اسلام مشرّف گردیده (چنانچه مصرّح به معجم‌الادبا وبعضی دیگر میباشد) بسیارمستبعد بوده و منافات‌کلّی با محمد بودن نام پدرش (که مصرّح به اهل فن است) دارد بلی جدیدالاسلام بودن جدّش چنانچه بعضی گفته‌اند محل استبعاد نمیباشد ، بلکه موافق آنچه در رواشح میرداماد و مجالس قاضی نورالله تصریح‌کرده واز ریاض‌العلما نیز نقل شده ابن‌مسکویه شیعه‌مذهب بوده وتقرّب ملوك دیالمه و وزرای‌ایشان وکتابدار وخازن بیت‌المال ایشان بودن (که تماماً شیعی مذهب بوده‌اند) و همچنین مدح خواجه کتاب طهارة‌الاعراق را چنانچه اشاره شد و بعضی ازفقرات منقوله ازکتاب دیگرش‌فوزالاصغر مذکور ذیل مؤیّد تشیّع وی میباشند .

از تألیفات او است :

۱- **آداب‌العرب والفرس والهند** در اخلاق ۲- **احوال‌الحکماء المتقدمین و صفات الانبیاء السالفین و احوالهم** ۳- **ادب‌الدنیا والدین** ۴- **الاشربة وما یتعلق بها من‌الاحکام الطبیة** ۵- **اقسام‌الحکمة والریاضی** ۶- **انس‌الخواطر** که بطرز کشکول‌است ۷- **تجارب‌الامم و تعاقب الهمم** درتواریخ و نوادر اخبارکه وقایع عمومی عالم را از بعد طوفان تا سال سیصد و شصت و نهم هجرت بطور اکمل نگارش داده با نتایج حسنهٔ حزم و عمل باحتیاط سلف وعواقب و خیمهٔ تفریط و افراط و ترك احتیاط پیشینیان‌که‌کتابی است‌کثیرالنفع و بعضی از مجلدات‌آن

درمصر وغیره بطبع حروفی و فتوگرافی رسیده است **۸- ترتیب‌السعادات** دراخلاق و درطهران در حاشیهٔ مکارم‌الاخلاق طبرسی چاپ شده است **۹- التعلیق فی‌المنطق ۱۰- تفصیل‌النشأتین و تحصیل‌السعادتین** دراخلاق وراغب‌اصفهانی نیز کتابی بدین‌اسم‌دارد درمعرفة‌النفس **۱۱- تهذیب** (تطهیر خل) **الاخلاق یا طهارة‌الاعراق** که درعلم اخلاق و حکمت عملیه ، بسیار مفید وبارها در مصر و بیروت و قاهره چاپ و چنانچه فوقاً تذکر دادیم خواجه‌نصیر طوسی در دیباچهٔ کتاب‌اخلاق ناصری خود ، خود این‌کتاب و مؤلفش را با چهار شعر عربی ستوده است وهم بامر ناصرالدین محتشم از عربی بفارسی ترجمه‌اش‌کرده و دوقسم دیگر حکمت تدبیر منزل و سیاست مدنیه را بدان افزوده و باخلاق ناصری‌اش موسوم داشته وبارها در ایران چاپ شده است **۱۲- جاویدان خرد .** مخفی نماندکه اصل‌کتاب **جاویدان خرد** درآداب و اخلاق و حکم و تألیف هوشنگ شاه پیشدادی ویا بعضی از حکمای عصر او بوده‌که بنام وی تألیف‌کرده‌اند و همچنان درخزانهٔ‌ایشان مخزون بوده تا در زمان مأمون عباسی بدست‌آمد ، وزیرش حسن بن سهل یک قسمت ازآن را ملخص وبعربی ترجمه‌اش نموده وآن را **ملخص جاویدان خرد** موسوم داشت ، ابن‌مسکویه نیز همین ملخص عربی را مرتب و مهذب نمود ، مطالب مهمی بدان افزوده و بفارسی ترجمه‌اش‌کرده و بنام اصلی قدیمه‌اش (جاویدان خرد) مسمی‌کردانید و عین ملخص‌عربی مذکور را هم دردیباچهٔ کتاب‌آداب‌العرب مذکور فوق مندرج ساخته‌است . سیدمحسن امین‌عاملی سابق‌الذکر عین‌همین‌کتاب آداب‌العرب راکه حاوی ملخص‌مذکورهم میباشد درجلد دهم‌اعیان‌الشیعة ضمن‌شرح‌حال‌ابن‌مسکویه طی شصت وچندصفحه‌نقل‌کرده ودر دمشق‌شام چاپ‌شده‌است **۱۳- حقائق‌النفوس ۱۴- السیاسة للملك ۱۵- الطبیخ ۱۶- طهارة‌الاعراق فی‌تکمیل‌النفس و تهذیبها** که همان تهذیب‌الاخلاق مذکور فوق بوده و خواجه نصیر طوسی و امین‌عاملی مذکور نام‌آن را طهارة‌الاعراق نوشته‌اند **۱۷- الفوزالاصغر** در فلسفه‌که موافق اصول فلاسفهٔ الهیین بوده و درنصرت دین هم اهتمام تمام بکار برده ودربیروت وقاهره چاپ‌شده‌است **۱۸- الفوزالاکبر ۱۹- فوزالسعادة ۲۰- مختار الاشعار ۲۱- ندیم‌الفرید ۲۲- نزهت‌نامهٔ علائی** بفارسی‌که برای علاءالدولهٔ دیلمی تألیفش کرده است **۲۳- نورالسعادة .** وفات‌ابن‌مسکویه در نهم‌صفر چهارصد و بیستم یا بنا برمشهور بیست و یکم هجری قمری در اصفهان واقع شد و درتخت پولاد مدفون گردید .

(متفرقات‌کف و ذریعه وص ۷۰ ت و ۵ ج ۵ جم و ۳۱۷ ج ۲ ع و ۱۵۹ لس و ۸۷ ج ۱ مه و ۱۳۹ ج ۱۱ عن و ۷۴۲ ج ۱ و ۴۲۸۱ ج ۶ س وغیره)

ابن‌المشهدی

محمد بن جعفر- بن علی بن جعفر مشهدی حائری ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌المشهدی** و محمد بن المشهدی ، از کبار محدّثین امامیّهٔ اواخر قرن ششم بوده ویا اوائل قرن هفتم را نیز دیده‌است، بسیار

جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة و مؤلف **کتاب مزار** معروف‌به **مزار کبیر** میباشدکه دراین‌اواخر چاپ و محل اعتماد اکابر است . ابن‌المشهدی از ابن‌زهره سید حمزه (متوفی بسال ۵۸۵ه ق = **ثفه**) و ابن‌بطریق یحیی بن حسن (متوفی بسال۶۰۰ه ق = **خ**) و ورام بن ابی‌فراس (متوفی بسال ۶۰۵ه ق) وبعضی از اکابر دیگر روایت‌کرده و نجیب‌الدین بن نمای (متوفی بسال ۶۴۵ه ق = **خمه**) نیز از وی روایت میکند . سال وفاتش بدست نیامد واز تألیفات او است :

۱- **بغیةالطالب و ایضاح المناسك لمن هو فی‌راغب الحج** (فی) ۲- **مزار کبیر** که مذکور شد ۳- **المصباح** . (ذریعه وص۳۹۶ ج ۱ نی وغیره)

ابن‌المصحح

حسن بن علی بن عمر- یا عمار تیمی‌نحوی، مکنّی‌به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌المصحح** از ادبای قرن پنجم هجرت و از تلامذهٔ حدید بن جعفر رمانی بوده و درسال چهارصد و چهل و چهارم هجرت درگذشت .

(ص ۲۸ ج ۹ جم)

ابن‌المصنف

محمد بن‌محمد - بعنوان **ابن‌الناظم** خواهدآمد .

ابن‌مضا

احمد بن عبدالرحمن - بن محمد بن سعید بن حریث بن عاصم لخمی جیانی قرطبی ، مکنّی به **ابوجعفر** و **ابوالعباس**، معروف به **ابن‌مضا**، از ادبای اواخر قرن ششم اندلس میباشدکه ادیبی است نحوی لغوی کاتب منشی شاعر متکلّم قاری محدّث قاضی ، درطبّ وحساب وهندسه نیز ماهر، کتاب‌سیبویه و دیگرکتب نحویّه و لغویّه و ادبیّه را از ابن‌زیات و دیگر اکابر وقت فرا گرفت ، مدتی در شهر فاس با کمال عدالت قضاوت نموده وبه **قاضی‌الجماعة** شهرت یافته و از تألیفات او است :

۱- **تنزیه‌القرآن عما لایلیق بالبیان** ۲- **الرد علی‌النحاة** (النحویین خا) وابن‌خروف نیز در رد همین‌کتاب یاکتاب اولی مذکورکتاب تنزیه ائمةالنحو عما نسب الیهم من‌الخطا والسهو را تألیف داده است ۳- **المشرق فی‌اصلاح‌المنطق** که‌لباب‌کتاب سیبویه‌است. صاحب‌ترجمه درسال پانصد و نود و دویم هجرت درگذشت. (کف وص ۸۳ ت)

ابن‌المطران **اسعد** - بعنوان **موفق‌الدین‌اسعد** نگارش یافته‌است .

ابن‌مطرف **شیخ عبدالله** یا **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مطرف**، ازمشایخ‌عرفای اوائل قرن هشتم هجرت میباشدکه کراماتی بدو منسوب بوده و بسال هفتصد وهفتم هجرت درسنّ‌متجاوز ازنودسالگی درگذشته‌است . لفظ **بهشت= ۷۰۷** مادّهٔ تاریخ‌او بوده وشاه مصر ازکثرت‌اخلاصی‌که بدو داشته جنازه‌اش را بردوش‌گرفته بوده است و دور نیست‌که همان ابن‌مطرف محمد مذکور ذیل باشد .

(ص ۲۸۲ ج ۲ خه)

ابن‌مطرف **عمر بن مطرف** - مکنّی بـه **ابوالوزیر**، کاتب و منشی منصـور و هادی ومهدی و رشید عباسی‌بوده ودر زمان‌خلافت رشیدپنجمین خلیفهٔ عباسی (۱۷۰-۱۹۳ه‍ ق = **قع - قصج**) درگـذشته است و خود رشید بجنـازه‌اش نماز خوانده واز تألیفات او است :

۱- مفاخرةالعرب و منافرةالقبائل فی‌النسب ۲- منازل‌العرب وحدودها واین‌کانت محلةکل قوم والی این انتقل منها . **(ص۱۸۴ت)**

ابن‌مطرف **محمد** - بن حجاج بن ابراهیم حضرمی اشبیلی ، نزیل مکّه ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌مطرف** نحوی ، از اولیـای عرفا و صاحب کرامات مشهوره میباشدکه نحو را از شلوبین فرا گرفت ، کتاب سیبویه را حفظ‌کرد، حاشیه‌ای برجمل عبدالرحمن زجاجی نوشته و شب پنجشنبه سیّم رمضان هفتصد و ششم هجرت درگذشت و شاید همان ابن‌مطرف عبدالله فوق باشد .

(سطر ۱۴ ص ۴۲۵ ت)

ابن‌مطروح **یحیی بن عیسی** - بن ابـراهیم بن حسین بن علی بـن حمزة بـن ابـراهیم بـن حسین بـن مطروح ، **جمال‌الدین** اللّقب ، **سیوطی** الولادة ، **ابوالحسن** الکنیة ، **ابن‌مطروح** الشّهرة ، از ادبـا و شعرای وزرای قـرن هفتم هجرت میباشدکه چندی متصدی وزارت ملك صالح ایّوبی بود ، **دیوان شعری** هم دارد که در استانبول با دیوان ابن‌الاحنف یکجا چاپ شده‌است، از اشعار او میباشدکه در

حال مرض گفته و بوصیّت خودش درسنگ مزارش نوشتند :

اصبحت بقعر حفرة مرتهنا لااملك من دنیای الاکفنا

یامن وسعت عباده رحمته منبعض عبادك المسیئین انا

بسال ششصد و چهل و نهم هجرت در قاهره درگذشته و قاضی ابن‌خلّکان هم درنماز و دفنش حاضر بوده‌است . (ص ۶۶۷ ج۱س و ۴۰۵ ج۲کا وغیره)

ابن‌المطهر **حسن بن سدیدالدین یوسف** - در باب القاب بعنوان **علامهٔ حلی** مذکور است .

ابن‌مطیر **حسین** - اسدی، ازفحول شعرای عرب میباشد واین‌بیت ازابیات قصیده‌ایست‌که درمرثیهٔ معن بن زائده گفته است :

فیا قبر معن انت اول حفرة من‌الارض خطت للسماحة مضجعا

زمان ومکان زندگانیش بدست نیامد . (ص ۶۶۷ ج۱س)

ابن‌المظفر **محمد بن حسن بن مظفر**- بعنوان **حاتمی** درباب‌اوّل مذکور است.

ابن‌المعتز **عبدالله** - بن معتز بالله محمد بن متوکّل عباسی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌المعتز**، ازمشاهیر ادبا ومفاخرشعرای عرب‌زمان غیبت‌صغری میباشدکه‌ادیبی‌بوده‌است نحوی‌صرفی‌لغوی‌بیانی‌عروضی‌شاعرکاتب منشی بلیغ فصیح ، درموسیقی نیز ماهر.

ادبیّات را ازمبرّد وثعلب وفصحای اعراب وعلمای‌نحویّین واخباریّین فراگرفته وگوی سبقت از دیگران ربود بلکه واضع علم شریف بدیع میباشدکه در سال دویست و هفتاد وچهارم هجرت از بدایع افکار خود بنیان‌آن علم را نهاد وکتابی‌هم تألیف‌کرده و بهمین اسم **بدیع** موسومش داشت‌که مجموعاً حاوی هفده نوع ازمحسنات بدیعیّه‌بوده است و بعدازآن در اعصار متتالیه بسیاری بدانها افزوده‌اند .

پیوسته میگفت‌که چهار تن از شعرا بمدلول‌آیهٔ شریفهٔ : **یَقُولُونَ فِیْ اَلْسِنَتِهِمْ مٰالَیْسَ فِیْ قُلُوبِهِمْ** افعالشان مخالف اشعار و اقوالشان میباشد : **یکی‌ابوالعتاهیه** که

اشعارش در زهد و ورع میباشد ولی خودش راه الحادمی پیمود. **دومی ابو نواس** که کلماتش درقبح حرکات زشت جوانان بوده ولی خودش زانی تر از میمون بود . **سیم ابوحکیمة کاتب** که از عجز مجامعت سخن میراند ولی حرص جماع خودش زیادتر از بزنر بود . **چهارمی محمد بن حازم** که قولاً قناعت را میستوده اما فعلاً حریص تر از سگ بود . اشعارش درنهایت سلاست و لطافت و دارای تشبیهات عجیب میباشد واز بدایع اشعار او استکه بتصدیق ابن خلکان دلالت برحنفی المذهب بودنش دارد :

خلیلی قد طاب الشراب المودد — وقد عدت بعدالنسك والعود احمد
فهات عقارا فی قمیص زجاجة — کیاقوتة فی درة تتوقد
یصوغ علیها الماء شباك فضة — له حلق بیض تحل و تعقد
وقتنی من نار الجحیم بنفسها — و ذالك من احسانها لیس یجحد

نیز از ابیات قصیده‌ای استکه درمقام مفاخرت بآل علی ع گوید:

و نحن ورثنا ثیاب النبی — وکم تجذبون باهدابها
لکم رحم یا بنی بنته — و لکن بنی العم اولی بها
قتلنا امیة فی دارها — و نحن احق باسلابها

صفی الدین عبدالعزیز سابق الذکر نیز درجواب آن ، قصیده‌ای گفته واز ابیات آن است :

الاقل لشر عبید الا له — و طاغی قریش و کذابها
و باغی العباد و ناعی العناد — و هاجی الکرام و مغتابها
ءانت تفاخر آل النبی ص — و تجحدها فضل احسابها
بکم باهل المصطفی اوبهم — فرد العداة باوصابها

از تألیفات وآثار قلمی ابن المعتز است :

۱- **ارجوزة فی ذم الصبوح** ۲- **اشعار الملوك** ۳- **البدیع** که فوقاً اشاره شد ۴- **الجامع فی الغناء** ۵- **الجوارح والصید** ۶- **دیوان الاشعار** ۷- **الزهر والریاض** ۸- **طبقات الشعراء** ۹- **مکاتبات الاخوان بالشعر** وغیرها . باآن همه فضل وکمال درمعاندت اهل بیت عصمت ع شبیه جدش متوکل بوده و بمفاخر موهومی پدرانش متوسل میشد وقتل تمامی علویین را درصورت موفقیت خلافت خود تصمیم گرفته بود تاآنکه درسال دویست و نود و شش هجرت جمعی از اکابر دربار خلافت بسرش گردآمده و مقتدر بالله را خلع و بخلافت

وی بیعت کردند و به **مرتضی‌بالله** ملقبش داشتند و بفاصلهٔ یك‌شبانه روز کسان مقتدر بمقام محاربه برآمده و ایشان را کشته ومقتدر را بخلافت برنشاندند وخود ابن‌المعتز را نیز بامر مقتدر در زندان کرده ودرآنجا خفه‌اش نمودند ویا بیضتین اورا فشار داده وهلاکش ساختند وبا تمامی ذلت درخرابه‌ای بخاکش سپردند (باآل‌علی هرکه درافتاد برافتاد) .
از اشعار او میباشدکه درآن حال قتلش گفته است :

یا نفس صبرا لعل الخیر عقباك — خانتك من‌بعد طول الا من دنیاك
مرت بنا سحرا طیر فقلت لها — طوباك یالیتنی ایاك طوباك
انکان قصدك شوقا بالسلام علی — شاطی الفرات ابلغی ان کان مثواك
من موثق بالمنایا لافکاك له — یبکی الدماء علی الف له باك

(کف وص ۶۲۰ ج ۱ مه و۴۴۶ ت و ۲۷۹ ج۱ کا و۱۶۸ ف و۶۶۷ ج۱س وغیره)

ابن‌معتوق ازمشاهیر شعرای شیعه اوائل‌قرن دوازدهم هجری میباشدکه نام و نسب او در مدارك موجوده نزد این نگارنده مختلف است .
دربعضی ازآنها شهاب‌الدّین موسوی‌حسینی (بی‌ذکر اسم پدر) دربعضی شهاب‌الدین بن احمد و درجای دیگر شهاب‌الدین معتوق‌نوشته‌اندکه پدرش احمد یا معتوق، ودرجائی شهاب‌الدین احمد بن ناصر است‌که نام خودش احمد ، شهاب‌الدین لقب و نام پدرش نیز ناصر میباشد . در معجم‌المطبوعات اصلاً اسمی برای او ذکر نکرده و همین‌قدر گفته است‌که ابن‌معتوق پسر شهاب‌الدین بوده و دیوان ابن‌معتوق هم‌که درمصر و بیروت و اسکندریّه چاپ‌شده اشعار پدرش شهاب‌الدین (متوفی بسال۱۰۸۷ه ق = **غفز**) میباشد که‌آنهارا جمع وتدوین‌کرده وبنام‌مدایح ومراثی و اشعار متفرقه بسه‌قسمت‌نموده‌است .
در اعیان‌الشیعه نیزگوید : همین دیوان چاپی معروف به دیوان ابن‌معتوق ، اشعار شهاب‌الدین بن احمد بوده و جامع‌آن پسرش معتوق است وحق آن بودکه آنرا **دیوان ابی‌معتوق** میگفتند نه **ابن‌معتوق**. بهرحال درعصرخود شاعرعراق بوده وگوی‌سبقت از دیگران ربوده و مدایح بسیاری درحق حضرت امیرالمؤمنین ع وحسنین گفته‌است .
اشعارش در رقّت لفظ و دقّت معنی ممتاز و سیّدی میباشد موسوی دراصل حویزی‌که

درمصر نشأت یافته و ادبیّات را اخذ وهم درآنجا با سیدعلی خان حویزی سابق‌الذکر (که ازطرف دولت صفویّه سفارت داشته) ملاقات‌کرده‌است . اشعار بسیاری درحق‌او و خانواده‌اش گفته‌ومشمول‌مراحم‌وی گردیده ودرسال‌هزاروصدویازدهم‌هجرت‌در گذشته‌است.

(ص ۱۰۲ ج ۶ و۲۵۵ ج ۱۴ عن و ۲۴۴ مط و ۴۶۹ هر)

ابن‌معروف

محمد - بن عبدالخالق بن معروف ، مشهور به ابن‌معروف ، از ادبای قرن نهم هجرت و مؤلف کتاب **کنزاللغة** مشهور است در لغت ازعربی بفارسی‌که درایران چاپ شده وآنرا بنام سلطان محمدکیا بن ناصرکیا از از ملوك گیلان تألیف کرده است و سال وفاتش بدست نیامد .

(کف وغیره)

ابن‌المعصوم

امیرابراهیم - ضمن عنوان **قزوینی‌سیدحسین** ازباب اوّل نگارش یافته است .

ابن‌المعصوم

سیدعلی‌خان - شیرازی ضمن‌عنوان **حویزی سیدعلی‌خان** نگارش یافته است .

ابن‌معط

یحیی بن عبدالمعطی - معروف به معطی ابن‌عبدالنوری ، ادیب نحوی مغربی ، زواویّ البلدة والقبیلة ، **ابوالحسن** یا **ابوالحسین** الکنیة ، **زین‌الدین** اللّقب ، **ابن‌معطی** الشّهرة (که اغلب از راه تخفیف، **ابن‌معط** وگاهی بملاحظهٔ اصل اسم پدر **ابن‌عبدالمعطی** هم گویند) از مشاهیر ادبا و اکابر علمای نحو و فنون عربیّه بوده و تمامی شعب آنها را از جزولی و ابن‌عساکر و دیگر اکابر وقت فراگرفته‌است، تاآنکه درنحو و لغت از ائمهٔ عصر خود معدود ومدتی دردمشق مشغول تدریس بود ، اخیراً از طرف ملك کامل برای تدریس بمصر رفت ودرآنجا بتدریس و تألیف اشتغال ورزید و درسال ششصد و بیست و هشتم هجرت درآنجا وفات یافته و در قرافه درقرب شافعی مدفون‌گردید . ولادتش بسال پانصد وشصت و چهارم درقصبهٔ زواوه نامی ازبلاد مغرب زمین بوده وبهمین جهت به **زواوی** شهرت یافته‌است، یا زواوی‌گفتن

او بجهت انتساب بقبیلهٔ زواوه نامی است درجوار شهر بجایه ازافریقا . از تألیفات او است :

۱- الالفیة درنحو که به **الفیهٔ ابن‌معط** مشهور و اولش این است :

یقول راجی ربــه الغفور ‏ ‏ ‏ یحیی ابن‌معط ابن‌عبدالنور

نام اصلیش **الدرة الالفیه** میباشد که درلیبسیك چاپ شده است **۲- الفصول الخمسون** درنحو که مانند الفیــه‌اش مشهور و محل توجــه فحول بوده و شروح بسیاری برآنهـا نوشته‌اند **۳- نظم الجوهرة لابن‌دریـد ۴- نظم‌الصحاح للجـوهری** وغیراینها . اشعار طریفه‌اش بسیار و دربارهٔ شخصی دیگر ملقب به **زین‌الدین** گوید :

قالـوا تلقب زین‌الـــدین فهو له ‏ ‏ ‏ نعت جمیل به اضحی اسمه حسنا

فقـــلت لاتغبطـــوه ان ذا لقب ‏ ‏ ‏ وقف علی کل نحس والدلیل انا

(کف وص ۸۸هب و۷۷۶ ت و۳۷۸ ج۲کا و۳۵ ج ۲۰ جم و۶۶۸ ج۱ و۲۴۲۷ ج ۴ س)

ابن‌المعظم

احمد بن محمد - رازی ، معروف به **ابن‌المعظم** ، از فضلای قرن هشتم هجرت و مؤلف کتاب **المقامات الاثنتی** عشرة میباشد که در قبال مقامات حریری‌اش تألیف کرده ودرپاریس و تونس چاپ شده است صاحب ترجمه بسال هفتصد و سی‌ام هجرت درگذشت . (ص ۲۴۶ مط)

ابن‌المعلم

محمد - بن‌علی بن‌فارس، واسطی هرثیّ الولادة والوفاة والنشأة، **ابوالغنائم** الکنیة، **ابن‌المعلم** الشّهرة، **نجم‌الدین** اللّقب، ازمشاهیر شعرای قرن ششم هجرت است که از ولادت تا آخر عمر در قریـهٔ هرث نامی از اعمال واسط عراق بود . **دیوانش مشهور** و متداول ، اشعارش لطیف و مؤثر و دلنشین و اغلب آنها در عشق و وله و شوق و محبت میباشد اینك محبتش جاگیر قلوب عامّه میباشد ، بحفظ و تدوین اشعارش راغب گردیدند و محل استفاده و استشهاد وعّاظ قرارگرفت .

خودش گوید : روزی در بغداد در وعظ وخطابت ابن‌الجوزی با ازدحام عامّی که بوده با زحمت تمام حاضر و بمواعظ وی استماع میکردم تاآنکه در مقام استشهاد برای بعضی از اشارات و دقائق خود گفت ابن‌المعلّم بسیار خوب گفته است :

یزداد فی‌مسمعی تکرار ذکرکـم ‏ ‏ ‏ طیبـا و یحسن فی‌عینی تکرره

از حسن تصادف این حضور خـود وآن استشهاد ابن‌الجوزی درحیرتم افزود وکسی از

حضور من مطّلع نگردید . نیز از ابیات یك قصیدهٔ لامیهٔ او است :

اجیر اننا انالدموع اللتی جرت	رخاصا علی ایدی الثوی لغوال
اقیموا علیالوادی ولو عمرساعة	کلوث اذا راو کحل عقال
فکم ثم لی من وقفة لوشریتها	بنفسی لم اغبن فکیف بمالی

وفات ابن المعلم بسال پانصد و نود و دویم هجرت درنود ودو سالگی در مولد خود قریهٔ هزث‌نامی در ده فرسخی واسط واقع گردید .

(ص ۱۲۶ ج ۲ کا و ۶۶۸ ج ۱ س و سطر ۱۸ ص ۵۷۰ ت)

ابن‌المعلم

محمد - بن محمد بن نعمان در باب القاب بعنوان **مفید** نگارش یافته است .

ابن‌معیة[1] (بضمّ اوّل و فتح ثانی و فتح و تشدید ثالث)

ابن‌معیه

قاسم بن حسن - جدّعالی محمدبن‌قاسم ذیل وضمن **عمیدالرؤساء** تذکّر داده‌ایم .

ابن‌معیة

محمد - بن قاسم بن حسین بن‌قاسم بن حسن بن محمد بن‌حسن بن محسن بن‌حسین قصری ابن‌محمد بن حسین بن ابوالقاسم‌علی مذکور فوق ، حسنی دیباجی حلی ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، ملقّب به **تاج‌الدین**، ازاکابر علمای امامیّهٔ قرن هشتم هجرت ، از تلامذهٔ علاّمهٔ حلّی و اساتید ومشایخ شهید اول و عالمی است فاضل فقیه ادیب شاعر علاّمهٔ نسّابهٔ جلیل‌القدر وکثیرالرّوایه‌که از عمیدی و سید رضی‌الدین آوی وسیدعلی بن‌عبدالکریم بن طاوس وعلاّمهٔ‌حلّی وفخرالمحقّقین و پدر خودش جلال‌الدین ابوجعفر قاسم بن حسین و دیگر اجلّه‌که بالغ به سی تن از

۱ـ **ابن‌معیه**- عنوان مشهوری هریك از افراد خانوادهٔ بزرگی است از اجلای سادات حسنی‌که نسب ایشان بحضرت امام حسن مجتبی ع موصول میشود . مُعَیّه دخترمحمد بن جاریه نام مادر یکی ازاجدادشان ابوالقاسم علی‌بن‌حسن بن‌حسن بن‌اسمعیل دیباج بن‌ابراهیم عمر بن‌حسن مثنی ابن‌امام حسن مجتبی ع بوده اینك خود ابوالقاسم مذکور و هریك از اعقاب او به **ابن‌معیه** معروف و خانواده‌شان هم به **بنی‌معیه** شهرت یافته است ودراینجا بعضی‌از ایشان را تذکرمیدهیم .

اعاظم علما میباشند روایت‌کرده است . شهید اوّل و دخترش امّ‌الحسن فاطمه (مشهوره به ست‌المشایخ) ودو پسرش ابوطالب محمد و ابوالقاسم‌علی درهمان سال وفات‌ابن‌معیه از وی اجازهٔ روایت داشته و شهید اورا بمجمع فضائل و اعجوبهٔ زمان بودن درجمیع فضائل و مآثر ستوده است .

از تألیفات او است :

۱- **الابتهاج فی‌علم‌الحساب** ۲- **اخبارالامم** ازتلمیذ ودامادش سید احمد بن علی بن مهنا نقل است‌که درکتاب عمدةالطالب گوید بیست ویك مجلد ازآن برآمده و ازکثرت احاطه ، آن قدرت را داشته است‌که درصد مجلد چهارصد ورقی بپایانش رساند ۳- **تبدیل** (تذییل خل) **الاعقاب فی‌الانساب** ۴- **الثمرة الظاهرة من‌الشجرة الطاهرة فی‌انساب الطالبیین مشجرا** در چهار مجلد ۵- **الجذوة الزینیة** در انساب ۶- **الفلك المشحون فی‌انساب القبائل والبطون** ۷- **کشف‌الالباس فی‌نسب بنی‌العباس** ۸- **معرفة‌الرجال** ۹- **منهاج‌العمال فی‌ضبط الاعمال** ۱۰- **نهایة‌الطالب فی‌نسب آل‌ابی‌طالب** وکتاب عمدةالطالب مذکور فوق هم ازهمین‌کتاب مأخوذ

واز اشعار ابن‌معیه است :

احسن الفعل لاتمت بـاصل	**ان بالفعل خسةالاصل تـوسی**
نسب‌المرء وحده لیس یجدی	**ان قارون کان من‌قوم موسی**

نیز وقتی از اعمال زشت بعضی از علویّین مستحضرشد بدیشان بنوشت :

یعز علی اسلافکم یا بنی‌العلی	**اذا نال من اعراضکم شتم‌شاتم**
بنوالکم مجدالحیاة فمـالکم	**اسأتم الی تلك العظام الرمائم**
اری الف بان لایقوم لهـادم	**فکیف ببان خلفه الف هادم**

گویندکه ابن‌معیه در روایت اخبار بعضی از اسناد عالی داشته‌که ازخصائص وی میباشد من‌جمله بواسطهٔ پدر خود از شیخ مفیدالدین بن جهم از معمر بن غوث سنبسی‌که از غلامان حضرت امام حسن‌عسکری ع واز مشاهیر معمرین است روایت‌کرده و او نیز از آن‌حضرت روایت نموده و میگفته است‌که ازغلامان آن بزرگوار بوده و ولادت‌حضرت قائم ع را نیز دیده است .

(ملل وذریعه وص ۸۸ هب و ۴۰۴ ج ۱ نی و ۶۱۲ ت)

ابن‌المغازلی **علی** - بن محمد بن طیب خطیب واسطی، فقیه شافعی، ازعلمای اواخر قرن پنجم هجرت میباشد وازتألیفات او است :

۱- البیـان عن اخبـار صاحب‌الزمـان ۲- ذخـائر العقبی فی‌منـاقب ذوی‌القربـی (چنانچه بعضی از اهل عصر گفته است) لکن درکشف‌الظّنون تنها یك‌کتاب بنام البیان فی‌اخبار الخ و یك‌کتاب بنام دویمی مذکور میباشدکه اوّلی را بمحمد بن یوسف‌گنجی و دویمی را نیز باحمد بن عبدالله طبری نسبت داده است . باری ابن‌المغـازلی در سال چهارصد و هشتاد و سیّم هجری درگذشت . (کف وص ۸۹هب و۴۰۴ج۱نی)

ابن‌المغربی **حسین بن علی** - بعنوان **ابن‌المرزبان** نگارش دادیم .

ابن‌المغلس **عبدالعزیز**- بن احمد قیسی، مکنّی‌به **ابومحمد،** ازادبا وشعرای اندلس میباشدکه درشهر بلنسیه نشأت‌یافته وببلادشرقیه رحلت نموده و مدتی درمصر و بغداد مشغول تدریس بوده است . از اشعار او است :

مریض الجفـون بلا علة	**و لکن قلبی بـه ممرض**
اعان السهـاد علـی مقلتی	**بفیض الدموع فما تغمض**
ومازار شوقا و لکن اتی	**یعرض لـی اننی معرض**

صاحب ترجمه بسال چهارصد و بیست و هفتم هجری قمری درمصر درگذشت .

(ص ۶۶۸ ج ۱ س)

ابن‌مغیره **عبدالله‌بن مغیره** - } **دویمی** بعنـوان اثرم مذکـور و **اولی** هـم از
ابن‌مغیره **علـی‌بن مغیره** - } **اصحاب‌اجماع** مذکورین بهمین‌عنوان میباشد .

ابن‌مفرج **حسن** - بن‌محمدقبشی، مکنّی‌به **ابومحمد** ، معروف‌به**ابن‌مفرج** ، از مشاهیر علما و محدّثین اندلس است‌که درفصاحت و بلاغت بی‌نظیر ومولدش موضع عین قبش نامی نزدیکی قرطبه میباشد وکتـاب **الاحتفال فی‌تاریخ اعلام‌الرجال** تألیف‌اواست . وفاتش بعدازسال چهارصد وسی‌ام هجرت در زیاده‌برهشتاد و هشت سالگی وقوع یافته است . (ص ۶۶۸ ج۱ س)

ابن‌مفرج **عبدالسلام بن‌مفرج** - درباب‌القاب بعنوان **تکریتی** مذکور است .

ابن‌مفرغ **یزید** - بن ربیعة بن مفرّغ، یا یزید بن زیاد بن ربیعة بن‌مفرّغ (ربیعـة‌المفرّغ خل) حمیری یمانی‌که بـه **ابوعثمان** مکنّی بـه

ابن‌المفرغ معروف وگاهی بجهت انتساب بجدّ دوازدهمی یا سیزدهمیش یحصب حمیری به **ابن‌یحصب** هم موصوف‌بوده و جدّ سید حمیری اسمعیل سابق‌الذکر است از مشاهیر شعرای صدر اسلام میباشدکه در باطن از دوستداران حضرت علی ع بوده ودر ظاهر با بنی‌امیّه هم بد نبود ، از هجویّات نهانی ایشان قصور نمیورزید ، بهرجاکه میرفت در در و دیوار منازل و کاروانسراها اشعاری درقدح و ذمّ زیاد بن ابیه ودو پسرش عباد و عبیدالله مشهور می‌نوشت ، تاآنکه گوشزد عبیدالله بن زیادکه والی بصره بود گردید ، در زندانش کرده و درقتل او منتظر اجازهٔ معاویه بود ، لکن معاویه بجهت امان سابق اذن قتل نداده و امر بتأدیبش نمود اینك بانواع عقوبت شکنجه‌اش دادند، اورا دوای مسهلی خورانده و برالاغی سوارش کردند و درطرق و معابر گردش دادند ودرعین حال عبیدالله را مخاطب داشته وگفت :

ایها المالك المرهب بالقتـــــل بلغت النکال کل النکال
فاخش ناراتشوی‌الوجوه ویوما یقذف الناس بالدواهی الثقال
یغسل الماء ماصنعت و قولی راسخ منك فی‌العظام البوالی

و قل لعبیدالله مالك والـــد بحق ولایدری امرءکیف ینسب

در خصوص ریش بزرگ عباد بن زیاد برادر عبیدالله گوید :

الا لیت اللحی کانت حشیشا فنعلفها خیول المسلمینا

درهجو خود زیادکه بالاجمال ضمن عنوان ابن‌زیاد اشاره نمودیم گوید :

فاشهد ان امك لم تباشر ابا سفیان واضعة القناع
و لکن کان امر فیه لبس علی و جل شدید و امتناع

دربارهٔ معاویة بن ابی‌سفیان صخر و زیاد مذکور و مادرش سمیّه گوید :

الا ابلغ معاویة ابن‌صخر مغلغلة عن الرجل الیمانی
اتغضب ان یقول ابوك عف وترضی انیقول ابوك زانی
فاشهد ان رحمك من زیاد کرحم الفیل من ولد الاتان
و اشهد انها ولدت زیادا و صخر من سمیة غیر دان

اغلب اشعار ابن‌مفرّغ در ذمّ و هجو خاندان زیاد و معشوقهٔ ناهید نام اهوازی خودش

میباشد و درسال شصت و نهم هجرت بمرض طاعون درگذشت . اما **لفظ مفرغ** بصیغهٔ اسم فاعل از باب تفعیل، نام ویا لقب جدّ او ، یا نام جدّ عالی او بمعنی خالی‌کننده است‌که وقتی درخوردن تمامی شیر ظرفی، با شخصی‌دیگر معاهده ومراهنه‌کردند او نیز تمامی شیر را خورده و ظرف را خالی‌کرد و ازآن پس بهمین لقب ملقّب گردید .

(ص ۲۵۱ ج ۱ ع و۴۴۴ ج ۲ کا و ۶۶۸ ج ۱ س)

ابن‌مفلح

ابراهیم- بن‌علی بن‌عبدالعالی، **عاملی میسی،** ملقّب‌به**ظهیرالدین ،** معروف به **ابن‌مفلح،** عالمی است فاضل عابد زاهد فقیه محقّق محدّث ثقه ، جامع محاسن اخلاق ، از اکابر علمای امامیّهٔ قرن دهم هجری عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ه ق = **ظل - ظفد**)که ازشهید ثانی وپدر خود وازمحقّق ثانی روایت‌کرده ومقدّس اردبیلی و ملاعبدالله تستری ومیرزا محمد استرآبادی صاحب رجال نیز از وی روایت نموده‌اند . خط وکتابتش درغایت جودت‌بوده وقرآنی درنهایت صحت با خط خودش نوشته است . سال وفاتش بدست نیامد و در اوائل رمضان نهصد و هفتاد و پنجم هجرت بپسرش شیخ عبدالکریم اجازه داده و همین شیخ عبدالکریم نیز عالم فاضل صالح جلیل‌القدر بود ، خط نسخ را خوب مینوشت ویک‌فقره تفسیر جوامع الجامع طبرسی را با خط خودش نوشته است .

مخفی‌نماندکه **شیخ لطف‌الله** بن شیخ عبدالکریم بن ابراهیم بن علی عبدالعالی **میسی‌عاملی** نیز از اکابر علمای امامیّهٔ اوائل قرن یازدهم هجرت میباشد و عالمی است صالح فاضل‌فقیه محقّق متبحّر جلیل‌القدر ادیب‌شاعر، با زهد وتقوی وجلالت مشهور، با شیخ بهائی معاصر و معاشر، مراسم صدق و صفا مابین ایشان معمول و فقاهت وعلم و فضل او مورد تصدیق شیخ بوده و بمراجعهٔ او دراحکام دینیّه امرمینموده‌است وهم اورا اجازه داده بود . او نماز جمعه را در زمان غیبت واجب عینی می‌دانست ، درمسجدی که درمیدان شاه (نقش‌جهان) اصفهان روبروی عالی‌قاپو واقع و بنام خودش (مسجد شیخ‌لطف‌الله) معروف میباشد اقامه می‌نموده‌است . مخفی‌نماندکه مسجد مذکور ومدرسه

متصل بآن از زیباترین آثار صنعتی اصفهان وکاشی کاریهای داخل وخارج گنبد وکتبه‌های آن‌که مقداری هم بخط علی‌رضای عباسی تبریزی سابق‌الذکر میباشد از عجائب آثار و مورد حیرت ناظرین است وآن را شاه عباس اوّل کبیر صفوی (۹۹۵-۱۰۳۷ه ق = **ظصه- غلز**) درظرف هیجده سال برای تدریس و امامت شیخ لطف‌الله‌که بیش از اندازه مشمول عنایات و تجلیل و تبجیل او بوده بنا نهاده است . **وفات شیخ لطف‌الله** در اوائل سال هزار و سی و دویم یا پنجم هجرت در اصفهان واقع گردیده است .

(ملل وص ۹ و ۵۱۹.ت و ۱۳۵ و ۲۳۸ ج ۱ ذریعه)

ابن‌مفلح **علی بن عبدالعالی -** بعنوان **میسی علی** درباب‌القاب مذکوراست .

ابن‌المقری **اسمعیل بن ابی‌بکر-** بعنوان **شرف‌الدین اسمعیل** نگارش‌یافته‌است.

ابن‌مقسم **محمد -** بن حسن بن مقسم بن یعقوب، یا یعقوب بن‌مقسم **عطار** نحوی قاری شاعر لغوی بغدادی ، مکنّی‌به **ابوبکر**، معروف به **ابن‌مقسم**، از مشاهیر قرّاء و نحویّین واز تلامذهٔ ثعلب میباشدکه بیشتر از همه ، نحو کوفیّین را حافظ و قرائات قرآنیّه را عارف بوده است . لکن بسیارکج‌سلیقه و معوّج الذهن‌بود، مسلك مخصوصی اتّخاذ نموده وبسا بودی‌که برخلاف‌اجماع قرائت میکرد وبا وجوه بارده استشهاد مینمود ، اینك در محضر سلطان وقت احضارش کردند و بتوبه و انابه وادارش ساختند وتعهد نامچه‌ای دایر برترك رویهٔ خود از اوگرفتند لکن‌بازهم مؤثر نشد وتا دم مرگ بهمان روش منحوس خود عمل می‌نمود و بروایتی توبه کرده و آن رویهٔ مخصوص خود را متروك داشت . درنحو و قرائت تألیفاتی بدو منسوب‌است :

۱- احتجاج‌القرائات یا **احتجاج‌القراء فی‌القرائة ۲- الانوار فی‌تفسیر** (علم خا) **القرآن ۳- المدخل الی علم‌الشعر** وغیراینها . درسال سیصد وچهل ویکم یا پنجاه ودویم یا سیّم یا چهارم یا پنجم یا شصت و دویم هجرت درگذشت و بنا برعنوان فوق ، مقسم نام جدّ محمد ویا پدر جدّ او وبنوشتهٔ تاریخ بغداد نام جدّ هشتم او بوده‌است. بهرحال اینکه در قاموس‌الاعلام صاحب‌ترجمه را یعقوب بن یعقوب بن مقسم نوشته قطعاً اشتباه

است و **لفظ مقسم** را در معجم‌الادبا بکسر اول و فتح ثالث نوشته است .

(کف وص۹۴ف و۷۱۴ت و۱۵۰ ج۱۸جم و۳۱۶۰ ج۴س و۲۰۶ ج۲ تاریخ‌بغداد)

ابن‌مقفع

عبدالله بن مقفع بن‌مبارك مکنّی به **ابومحمد** (چنانچه‌درفهرست ابن‌الندیم است) یاآنکه نام پدرش مبارك ملقّب به مقفّع‌است (چنانچه در امالی سید مرتضی است) بهرتقدیرکنیه و نام اصلی فارسی‌اش پیش‌ازاسلام **ابوعمرو، روزبه** پسر **دادبه** و یا آنکه نام خودش دادبه بوده و بعد از اسلام کنیه‌اش به **ابومحمد** ونام خودش هم بعبدالله و پدرش بمبارك تبدیل یافته ادیبی است فاضل کامل شاعر، **کاتب** منشی فصیح بلیغ، از مشاهیر ادبا و فصحا و بلغا . با اینکه دراصل، ازشهر مرو از بلاد فارس و نژادش از قبائل عجم بوده بزبان عرب نیزکاملا آشنائی داشت ، بمزایای آن خبیر بود ، بهردو زبان فارسی و عربی در نهایت فصاحت و بلاغت سخن می‌راند بلکه در مکاتیب عربی کار قحطان میکرد ، رسائل و منشآت وی مابین منشیان عرب مشهور وحکم و امثال وکلمات حکیمانه از وی مأثور است .

نخست‌کاتب و منشی داود بن عمر بن هبیره بود، اخیراً درکرمان متصدی‌کتابت و انشای عیسی بن علی عمّ ابوجعفر منصور عباسی گردید و بامر او کتابهای بسیاری را از پارسی پهلوی بعربی ترجمه کرد و اینك از مترجمین عرب معدود میباشد . از تألیفات او است :

۱- ترجمهٔ کتاب آیین‌نامه ۲ و۳- ترجمهٔ **کتاب الادب الصغیر و الادب الکبیر ۴ و۵-** ترجمهٔ‌کتاب **انالوطیقا** و **باری ارمیناس‌ارسطو** درمنطق **۶-** ترجمهٔ‌کتاب**التاج‌فی‌سیرة انوشیروان ۷- ترجمهٔ‌کتاب خدای نامه ۸- ترجمهٔ کتاب قاطیغوریاس ارسطو** در منطق **۹- ترجمهٔ‌کتاب کلیله و دمنهٔ** مشهور . ناگفته نماندکه اصل اوّلی قدیمی این کتاب کلیله و دمنه در اخلاق و تهذیب نفوس بزبان طیور وبهائم است‌که بیدپا فیلسوف هندی‌آنرا برای دابشلیم ملك هند بزبان هندی نگاشته و درمقابل ، با یك تاج ، مفتخر و بمقام وزارت نایل گردیده وگوی فضیلت تقدّم را برده‌است والاّ بعداز او دانشمندان‌بسیاری همان موضوع را تعقیب و استقبال وکتابهای‌بسیاری تألیف‌کرده‌اند . اصل‌کتاب مذکور

در هند مخزون بود تاآنکه مسموع انوشیروان گردید ، حکیم برزویه را بتحصیل آن بگماشت و پنجاه انبان دینار (که هردیناری معادل هیجده‌نخود طلای مسکوك‌ایرانی است) برای هزینه و مصارف لازمه بدو عنایت گردید اینك برزویه بهند رفت ، همان کتاب وشطرنج‌تمام‌راکه ده اندر ده بوده بدست‌آورد، آن‌کتاب را از زبان هندی‌بپارسی پهلوی‌که زبان ایرانی معمول وقت‌بوده ترجمه‌نمود، ابن‌المقفع نیز همان ترجمهٔ‌پارسی را بامر منصور، دویمین خلیفهٔ عباسی(۱۳۶-۱۵۸ه ق = **قلو - قنح**) بعربی‌ترجمه‌کرد، همین ترجمهٔ عربی هم دراین اواخر چاپ شده‌است .

بفاصلهٔ چند سال دیگر عبدالله بن هلال اهوازی هم در زمان خلافت مهدی ، سیمین خلیفهٔ‌عباسی(۱۵۸-۱۶۹ه ق = **قنح - قسط**) برای یحیی بن‌خالد برمکی‌ترجمهٔ دیگری از پارسی بعربی کرد ، سهل بن نوبخت حکیم نیز برای یحیی نظمش کرد و بصلهٔ هزار دینار نایل‌گردید ، تا بامر نصر بن‌احمد سامانی بعضی از علمای وقت‌آن را از عربی (که ظاهراً عربی ابن‌المقفّع‌است) بپارسی معمولی وقت‌ترجمه‌کردند، رودکی شاعرسابق‌الذکر هم بفارسی بنظمش‌آورد، سپس نصرالله ابوالمعالی نیز همان‌نسخهٔ‌عربی ابن‌المقفّع را بپارسی ترجمه کرد و **همین ترجمهٔ فارسی ابوالمعالی است** که متداول ، بارها چاپ و ازکتب درسی میباشد . دربعضی از جریانات دیگر این‌کتاب‌کلیله و دمنه رجوع بشرح حال ابوالمعالی مذکورنمایند **۱۰- ترجمهٔ‌کتاب مزدك** .

مخفی نماندکه ابن‌مقفّع باآن همه‌کمالات سامیه‌که داشته طریق‌الحاد و زندقه پیموده و معتقد بود براینکه روح ابومسلم خراسانی در وی حلول کرده است ، مذهبی مبیضه نام اختراع و نشر داد وجمعی از جهّال هم بدوگرویدند . سیدمرتضی درامالی خودگوید : در زمان جاهلیّت و صدر اسلام قومی دهری وگروهی مشرك بودند، اوّلی صانع را منکر وبه دهر معتقد و دویمی نیز بغیر خالق یگانه میپرستیده‌اند ، همچنین پس‌ازآنکه قهر و غلبه و عزّت و شوکت اسلام عالم‌گیر شد گروهی دیگر بظهورآمدند که درباطن زندیق و بی‌دین بودند ولی درظاهر محض حفظ جان ومال خودشان‌اظهار

اسلام‌کرده ودرحوزهٔ مسلمین وارد میشدند، صدمهٔ اینها باسلام ومسلمین بیشترازدهریّین و مشرکین بودکه بکسوت اسلام ظاهری وبنام دین صوری از درِ تدلیس وارد وضعفای مسلمین را ازجادهٔ حق منحرف میساختند چنانچه ابن ابی العوجاء سابق الذکر پس‌ازقطع بقتل خود بجعل چهار هزار حدیث اقرار آوزده است .

سیّد بعد ازاین جمله‌گوید : مشهورین این فرقه ولید بن یزید بن‌عبدالملك، حماد راویه ، حماد بن زبرقان ، حماد عجرد ، عبدالله بن المقفّع ، عبدالکریم بن ابی‌العوجاء ، بشّار بن‌برد ، مطیع بن‌ایاس، یحیی بن زیاد حارثی، صالح‌بن‌عبدالقدوس ازدی ، علی بن‌خلیل شیبانی وجمعی دیگر است وبعد از این جمله بشرح‌حال‌اجمالی اشخاص مذکور و زندقهٔ ایشان بهمان ترتیب پرداخته وگوید: **اما ولید** الحادش‌مشهور ودر عناد دین اسلامی متظاهر و بسیار لاابالی بود ، دراطراح شعائر دینیّه ازکسی‌پروا نداشت و درحدیث نبوی آمده است‌که البتّه مرد ولید نامی بوجود خواهد آمدکه شرّ وی نسبت باین امّت بیشتر ازشرّ فرعون باشد نسبت بقوم خودش . نیز تصمیم‌گرفته‌بود که بالای بام خانهٔ‌کعبه میخانه‌ای بنا نماید ویك بنّای مجوسی‌هم درپشت بام‌کعبه جای ارکان‌آن میخانه‌را مقیاس‌می‌گرفته تا مغرب همان روز خبر قتل ولید رسید . نیز وقتی قرآن مجید را بازکرده وبا تیرش میزده و میگفته است :

یذکرنی الحساب ولست‌ادری	**احقا ما یقول من‌الحساب**
فقل لله یمنعنی طعامی	**و قل لله یمنعنی شرابی**

وقتی دیگر قرآن را بازکرده و این‌آیه را دید : **وَاسْتَفْتَحُوا وَخابَ کُلُّ جَبّارٍ عَنیدٍ** پس‌آن‌کتاب مقدّس را با تیر وکمان پاره کرده و میگفته است :

اتوعد کل جبار عنید	**فها انا ذاك جبار عنید**
فان لاقیت ربك یوم حشر	**فقل یا رب خرقنی ولید**

سیّد بعد از این جمله ، بشرح حال اجمالی سه نفر حمّاد مذکور پرداخته تاآنکه در شرح حال ابن‌مقفّع هم‌گوید : جعفر بن سلیمان ازمهدی (که ظاهراً همان عباسی‌است) روایت‌کرده‌که میگفته است‌کتاب زندقه‌ای ندیدم مگر اینکه اصلش از ابن‌مقفّع‌بوده

است و نیز اشعاری در مرثیهٔ یحیی بن زیاد یا ابن‌ابی‌العوجاء گفته‌که هردو زندیق و ملحد بوده‌اند .

ابن‌مقفّع پیوسته سفیان بن معاویه فرزندزادهٔ یزید بن‌مهلب راکه امیر و والی بصره بوده توهین و استهزاء کرده و اصلاً شأن و حشمتش را رعایت نمی‌نمود تا آنکه بجهت اتّهام بفساد عقیده و الحاد و زندقه ، یا بسبب امان‌نامه‌ای‌که ذیلاً اشاره‌خواهیم کرد در سال صد و چهل و دویم یا سیّم یا پنجم هجرت از طرف منصور خلیفهٔ عباسی توقیف وقتل او بعهدهٔ سفیان مذکور محول شد، بامر سفیان درگرمابه‌اش‌کردند و درش را بستند تا درآنجا مرد ، یا بنا برمشهور تنوری را گرم کردند ، اعضای اورا یك یك بریده ودرپیش چشمش درآتش انداختند وعاقبت تمامی جسد اورا درتنور سوزاندند، یا بقول بعضی همین‌که دستگیری خود را احساس نمود خود و افراد خانواده‌اش را در آتش انداخت .

درپایان مطلب چندموضوع را تذکرمیدهد : **اول** - بنوشتهٔ احمد رفعت‌صاحب چاه نخشب معروف ، همین ابن‌مقفّع بوده است **دویم** - لفظ مقفّع (بصیغهٔ اسم‌مفعول از باب تفعیل) کسی را گویندکه دستهایش شل و متشنج باشد وچون پدر ابن‌مقفّع دراثر ضربت حجاج ، این چنین بوده لقب مقفّع داشته‌است ویا این لفظ بصیغهٔ اسم فاعل از قفعه اشتقاق یافته وآن زنبیل بی‌حلقه و دستگیره است‌که از لیف خرما سازند و چون عمل‌پدر ابن‌مقفّع ساختن وفروختن قفعه بوده همین لقب را داشته است . **سیم** - هریك از ابن‌مقفّع و ابوعبدالرحمن وخلیل بن‌احمد عروضی طالب ملاقات یکدیگر بوده‌اند تاآنکه عباد بن‌عباد مهلبی‌ایشان‌را دریکجا جمع‌کرد وتا سه شبانه‌روز مشغول مذاکره و مباحثه بوده‌اند ، بعد از افتراق ، حال هریکی را از دیگری استفسارکردند خلیل گفت : **ما رأیت مثله و علمه اکثر من‌عقله**، ابن‌مقفّع هم دربارهٔ خلیل گفت : **ما رأیت مثله و عقله اکثر من علمه** . مغیرة بن محمد مهلبی‌که ناقل قضیه میباشد گوید : هردو، راست گفته‌اندکه عقل خلیل اورا بدانجا سوق دادکه در وقت مرگ ازهد مردم بود ، جهل

(قلّت عقل) ابن‌مقفّع نیز اورا بدانجا سوق دادکـه برای عبدالله بن علی عموی منصور خلیفه امان‌نامه‌ای نوشته وهم قیدکردکـه اگر خود خلیفه برخلاف این امان‌نامه رفتار کند زنهایش مطلّقه ، غلامانش آزاد ، اسبهایش توقیف شده و تمامی مسلمین در نقض بیعت خلافت او معذور هستند . خلیفه از این قضیّـه خصوصاً مسئلـهٔ بیعت بسیار متألـّم و متأثّر شد و سفیان بن معاویهٔ مذکور فوق را بقتل وی بگماشت .

(ص ۱۷۲ ف و ۵۰۰ ج ۲ مه و ۱۳۱ ج ۲ ع و ۹۰ هب و۴۲ ج ۱ فع و ۶۶۹ ج ۱س و ۱۴۸ خع وسطر ۱۳ ص ۲۷۳ ت ومجلس ۹ - امالی سید مرتضی)

ابن‌مقله

حسن بن علی بن مقله - یا حسن بـن علی بن حسین بن مقلـه ، مکنّی بـه **ابوعبدالله** ، معروف بـه **ابن‌مقله** مثل بـرادر کهترش ابن‌مقله محمد ، وزیر مذکور ذیل ازمشاهیر خطّاطین و ادبا بوده وهردو برادر، تحت تربیت پدرشان علی بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی‌که از فضلا و خوش‌نویسان خط‌کوفی‌بوده باکتساب علوم و معارف پرداخته‌اند ، تاآنکـه هردو از تحصیلات لازمه فارغ شدند ، بالخصوص محمد بترقیات بسیاری نایل و **باختراع خطوط نسخ و ثلث و رقاع و ریحانی** وغیرها موفّق و حسن نیز اصول آن خطوط اختراعی را از وی یاد میگرفته است تا آنکه خط هردو برادر درنهایت خوبی بایکدیگر برابر شد و هیچ امتیازی مابین‌خط ایشان نبود بطوری‌که درسال چهارصد و هفتم هجرت بحکم قادر بالله بیست و پنجمین خلیفهٔعباسی(۳۸۱_۴۲۲ه‍ ق = **شفا - تکب**) کتابخانهٔ بغداد را بازدیدکردند ، درآنجا دوقرآن مجید بخط این دوبرادر حسن و محمد موجود بودکه اوّلی دوازده سال بعد از دویمی بود ، ولی قلم و سطور و صفحات آن دوقرآن طوری متفق و شبیه هم بودندکـه اصلاً امتیازی نداشتند . خطّاط شهیر ابن‌البواب هم‌که ازحاضرین‌آن بازدید بوده بعد از تعمق بسیار فقط ازکثرت ممارست آنچه بخط محمد بوده گفت‌که آن خط ابن‌مقله محمد وزیر میباشد وآن دیگری را هرکس نوشته بسبك و شیوهٔ او نوشته است . باری حسن بسال سیصد و سی و هشتم هجرت در هفتـاد سالـگی درگـذشت و بروایتی مخترع

خط نسخ همین حسن بوده است نه برادر ذیل او .

(ص ۱۰۷ پیدایش خط و خطاطان)

ابن‌مقله

علی بن‌حسن - مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌مقله**، ادیبی‌است فاضل عروضی که درفن‌عروض باقران‌خود مقدّم‌بوده وبسال‌پانصد و نود و نهم هجرت در بصره درگذشت . (ص ۸۸ ج۱۳جم)

ابن‌مقله

محمد - بن علی بن حسین بن مقلهٔ بیضاوی شیرازی ، مکنّی‌به **ابوعلی** ، **وزیرکاتب** منشی معروف به **ابن‌مقله**، از مشاهیر وزرا و خطّاطین بوده بلکه در شعر و ادبیّات و ترسّل و انشا و تجوید و قرائت وفقه وتفسیر نیز یدی طولی داشته است ولی ازآنروکه درخوشنویسی یگانهٔ عصرخود بلکه مخترع بعضی از خطوط بوده بعنوان خطّاطی شهرت یافته و مانند حکمت لقمان و فصاحت سحبان و عدالت انوشیروان و نظائرآنها ضرب‌المثل گردیده است :

فصاحة سحبان و خط ابن‌مقلة	**وحكمةلقمانوزهدابن‌مريم**(ادهم‌خا)
لواجتمعت‌فى‌المرء والمرء مفلس	**فليس له قدر بمقدار درهم**

خط ابن‌مقلة من اوعاه مقلته	**ودت جوارحه لو اصبحت مقلا**

ابن‌مقله بااینکه خط‌کوفی‌را درغایت‌جودت می‌نوشته بازهم چنانچه مشهوراست بجهت صعوبت‌نگارش‌آن، همّت باختراع خطی دیگر سهل‌الکتابة بگماشت تاآنکه باختراع چند خط **محقق** و **ریحانی** و **ثلث** و **نسخ** و**توقیع** و **رقاع** و **تعلیق** علی‌التّرتیب موفق آمد که اوّلی را ازکوفی درآورده واز باقی نیز هرلاحق را از سابق‌آن استخراج نموده و بدیگران آموخته‌است تاآنکه دراندك زمانی درمیان مردم منتشرگردید،آوازهٔ‌کمالات او عالم‌گیر وخانهٔ او محل توجه مردم شدکه ازبلاد بعیده بجهت‌آموختن خط میآمدند وهمهٔ این خطوط درعهدخودش بسرعت عجیب دراثر همّت فتورناپذیر او انتشاریافت، بالخصوص خط نسخ‌که بمناسبت سهولت کتابت از سال سیصد و دهم هجرت باین طرف دیگر رواج گرفته و ناسخ خطوط دیگرگردید و همانا **نسخ** نامیدن این‌خط نیز بهمین

جهت میباشد والاّ نام اصلیش **بدیع** بوده‌است، خودش نیز قرآنی باهمین خط نسخ نوشته وسر سوره‌ها را با خط کوفی و محقّق و ریحانی بنگاشت. چنانچه فوقاً درشرح حال ابن‌مقله حسن اشاره شد بروایتی نخستین‌کسی‌که خط نسخ را اختراع کرده وکوفی را بدان مبدل ساخت او بوده است. بهرحال بعد از زمان ابن‌مقله هم، خطّاطین دیگر ظهور یافته و بتکمیل و تزیینات خطوط مذکوره صرف اوقات نمودند وبعضی باختراع خطوط دیگری نیزمثل‌خط **شکسته** و **نستعلیق** موفق‌آمدند. ناگفته‌نماندکه نسبت‌اختراع خطوط مذکوره با بن‌مقله باآن‌همه شهرتی‌که دارد محل تردید بوده ومحتاج بتحقیق و تتبّع زاید میباشد واز فهرست ابن‌الندیم هم موجود بودن خط رقاع و محقّق و بعضی از خطوط هفت‌گانهٔ مذکوره در زمان امویّه و اوائل عباسیّه استکشاف میشود.

ابن‌مقله علاوه‌بر کمالات متنوعه‌که داشته عاقبت دراثر وفوردانش وحسن‌تدبیر، متصدی وزارت سه‌خلیفهٔ مقتدر بالله وقاهر بالله و راضی بالله عباسی هم‌گردید. درخلال این احوال بعزل و تبعید ومصادرهٔ اموال و بعضی از وقایع ناگوار دیگر مصادف وبدتر از همه، عاقبت‌الامر دست راست و زبانش نیز بریده شد و درسال سیصد وبیست وهشتم یا سی‌ام هجرت درگذشت واز اشعار او است‌که درحبس گفته است:

ماسئمت الحیـاة لکن توثقـت بـایمانهم فبـانت یمینی	
بعت دینی لهم بدنیای حتی	**حرمونی دنیـاهم بعـد دینی**
ولقد حطت ماستطعت بجهدی	**حفظ ارواحهم فمـا حفظونی**
لیس بعد الیمین لذة عیش	**یا حیاتی بـانت یمینی فبینی**

اما لفظ مقله نام جدّ صاحب ترجمه ویا بنوشتهٔ بعضی لقب مادرش بوده‌که پدرش اورا درکودکی بخطاب یا **مقلة ابیها** مخاطب میداشته است تـا متدرجاً لقب وی‌گردید بلکه گاهی شوهر اورا نیزکه پدر صاحب ترجمه است مقله میگفته‌اند.

(ص ۲۸۸ ج ۲ مه و۱۷۳ ج ۲ کا و۲۸ ج ۹ جم و ۹۰ هب وسطر ۲ ص ۳۴۷ ت و۲۰۹ فع و ۹۰ پیدایش خط و خطان وغیره)

ابن‌مقنع همان **ابن‌مقفع** مذکور است‌که احمد رفعت حرف **فا** را اشتباهاً نون نوشته است.

ابن‌المکاری در اصطلاح رجالی حسین بن ابی‌سعید هاشم است .

ابن‌مکتوم **احمد** - بن عبدالقادر بن احمد بن مکتوم ، حنفی قیسی فقیه مفسّر صرفی نحوی لغوی ، لقبش **تاج‌الدین**، کنیه‌اش **ابومحمد** ، شهرتش **ابن‌مکتوم**، درفقه و نحو و لغت بدیگران مقدّم ، درنحو از تلامذهٔ ابوحیّان و سروجی و ابن‌نحاس بوده واز تألیفات او است :

۱- التذکرة فی‌اللغة ۲- الجمع بین‌العباب والمحکم در لغت **۳- الجمع المثناة فی‌اخبار اللغویین والنحاة ۴- الدر اللقیط من‌البحر المحیط** درتفسیر که ملخص بحرالمحیط استادش ابوحیان بوده و درمصر در حاشیهٔ خود بحرالمحیط چاپ شده است **۵- شرح شافیهٔ ابن‌حاجب ۶- شرح فصیح ثعلب ۷- شرح کافیهٔ ابن‌حاجب ۸- شرح هدایهٔ علی‌بن‌ابی‌بکر مرغینانی** درفقه‌حنفی **۹- قید الا وابد** که همان تذکرهٔ مذکور فوق‌است **۱۰- المشوف‌المعلم فی‌تلخیص الجمع بین‌العباب والمحکم** که ملخص‌کتاب جمع بین‌العباب مذکور فوق است . ابیات ذیل درموارد جواز ابتدا به نکره از او است :

اذا ماجعلت الاسم مبتدء فقل	**بتعریفه الا مواضع نکرا**
بها وهی ان عدت ثلثون بعدها	**ثلثتها عد امرء قد تمهرا**
و مرجعها الاثنین منها فقلهما	**خصوص و تعمیم افاد و اثرا**
فاولها الموصوف والوصف واللذی	**عن‌النفی و استفهامه قد تأخرا**
کذاک‌اسم‌الاستفهام‌والشرط‌واللذی	**اضیف وما قدعم اوجا منکرا**
کقولک دینار لدی لقائل	**اعندک دینار فکن متبصرا**
کذاکم لاخبار وما لیس قائلا	**لان وکذا ماکان فی‌الحصر قدجری**
وماجا دعاء او عذا عاملا وما	**له سوغ التفضیل ان یتنکرا**
وما بعدوا والحال جاء وفاالجزاء	**ولولا وما کالفعل اوجاء مصغرا**
وما ان‌تتلوا فی‌جواب اللذی نفی	**وما کان معطوفا علی ماتنکرا**
وشاع ومخصوصا غدا وجواب ذی	**سئوال بام والهمز فاخبر لتخبرا**
وما قدمت اخباره و هی جملة	**وما نحو ما اسخاه فی‌القر والقرا**
کذا ما ولی لام ابتداء وما غدا	**عن‌الظرف والمجرور ایضاً تأخرا**
وما کان فی‌معنی التعجب اوتلا	**اذ الفجاة فاحوها نحو جوهرا**

وفات ابن‌مکتوم بسال‌هفتصد وچهل وهفتم‌یا نهم‌هجرت درشصت وهفت‌سالگی واقع گردید.

(کف وص ۸۴ت وغیره)

ابن‌مکرم **محمد بن مکرم** - بعنوان **جمال‌الدین محمد بن مکرم** در باب اوّل مذکور است .

ابن‌مکنسه **اسماعیل** - بن محمد اسکندرانی، از اهالی اسکندریّه میباشد که از ادبا و شعرا بوده واز او است :

والله ما ابصرت یوما ابیضا　　منذا بتلیت بحب طرف اسود

درحدود پانصدم هجرت درگذشت .　　(ص ۶۷۰ ج۱ س)

ابن‌مکی **محمد بن‌مکی**- درباب‌اول(القاب) بعنوان **شهید اول** مذکوراست.

ابن‌ملا **ابراهیم‌بن‌احمد**- درباب‌اول بعنوان **حصکفی‌ابراهیم** مذکوراست.

ابن‌ملا **احمد** - بن محمد بن‌علی بن‌احمد بن‌یوسف‌حلبی‌شافعی، معروف به **خاتم‌النحاة** و **ابن‌المنلا** یا **ابن‌الملا**، ملقّب بـه **شهاب‌الدین**، از اکابر ادبا و افاضل نحویّین و متبصّرین درعلوم عربیّه خصوصاً درنحو میباشدکه اصول وقواعد ومبانی‌آنرا مشیّد داشته وبا فکر عمیق‌خود مشکلات سلف را حل نموده‌است . مؤلّف‌کتاب **منتهی امل‌الادیب من‌الکلام علی مغنی‌اللبیب** میباشدکه‌کتابی است بزرگ، در شرح مزجی مغنی ابن‌هشام ، در رشتهٔ خود بی‌نظیر، تمامی مطالب شروح آن‌کتاب و فوائد شرح شواهدکبیرآنراکه ازجلال‌الدین سیوطی میباشد حاوی‌است . یك نسخه از آن بشمارهٔ ۳۲۲۹که از اول‌کتاب تا اواخر بحث **امای مفتوحه** است درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران و جلد اول‌آن نیز بخط مؤلف نزد صاحب روضات موجود بوده و بسال هزار و سیّم هجرت درهشتاد وسه سالگی درگذشت. جدّ عالیشراحمد بن‌یوسف قاضی‌القضاةتبریز، بملّاحاجی معروف وخانواده‌اش درحلب به **بنی‌ملا** شهرت داشته‌اند .

(ص ۹۳ ت و۳۲۰ ج۲ مه)

ابن‌الملا **شیخ محمد** - بن حمزة بن حسین بن نورعلی، شوشتریّ‌الاصل ، حلّیّ‌الولادة ، معروف به **ابن‌الملا**، از شعرای نامی قرن حاضر چهاردهم هجرت میباشدکه درتمامی فنون‌شعری خصوصاً نظم تاریخ یدی طولی داشت،

مراثی بسیاری درحق حضرت امام حسین ع گفته وقصائد بسیاری بنظم آورده‌است . یك **بدیعیه** درمدح حضرت رسالت ص انشاکرده‌که علاوه برمحسنات بدیعیّه متداوله، چندین نوع دیگر ازمحسنات بدیعیّه‌را حاوی‌است‌که ابتکار و اختراع خودش بوده و بی‌سابقه میباشد . بسال هزار وسیصد وبیست و دویم هجرت درشصت و هشت سالگی درگذشت .

(ص ۷۷ ج ۳ ذریعه)

ابن‌الملقن **عمر** - بن علی بن احمد بن محمد انصاری شافعی ، معروف به **ابن‌الملقن**، ملقّب به **سراج‌الدین** مکنّی به **ابوحفص**، از علمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **العقد المذهب فی‌طبقات حملة‌المذهب** که حاوی شرح حال اجمالی هزار وهفتصد نفر میباشد ۲- **الکلام علی سنة الجمعة** در فقه شافعی ۳- **مختصر مسند ابن حنبل** . درسال هشتصد وپنجم هجرت درگذشت . (ص۴۱۲ج۱نی و۲۵۲مط)

ابن‌ملك **عبداللطیف** - بعنوان **ابن‌فرشته** نگارش دادیم .

ابن‌ملکا یا **ابن‌ملکان** **هبةالله** - درباب دویم بعنوان **ابوالبرکات** طبیب‌بلدی نگارش یافته است .

ابن‌الملوح **قیس بن ملوح** - در باب اول بعنوان **مجنون عامری** نگارش یافته‌است .

ابن‌ملیك **علی** - بن‌محمد بن‌علی درباب‌اول بعنوان **علاءالدین** مذکوراست.

ابن‌مماتی **اسعد** - بن خطیری که به **قاضی‌اسعد** موصوف ، به **ابوالمکارم** مکنّی و بجهت انتساب بجدّ چهارمش ممّاتی (با فتح وتشدید) به **ابن‌مماتی** معروف است از فضلای اوائل قرن‌هفتم هجری میباشدکه کاتب منشی‌شاعر، مصنّفاتی بدو منسوب و ازآثار قلمی او است :

۱- **دیوان شعر** که ابن‌خلکانش دیده وقطعاتی ازآن درآورده است ۲- **نظم‌کتاب‌سیرة صلاح‌الدین** ۳- **نظم‌کلیله و دمنه** . در اصل خود و عشیره‌اش نصرانی مذهب بوده‌اند تا

در اوائل حکومت سلطان صلاح‌الدین ایّوبی تماماً بشرف اسلام مشرّف شدند وازاشعار او است که درکتمان سرّ گفته است :

و اکتم السر حتی عن اعادته — الی المسر به من غیر نسیان
و ذاك ان لسانی لیس یعلمه — سمعی بسراللذی قد کان ناجانی

در سال ششصد و ششم هجرت درگذشت . (ص۷۲ج۱کاوسطر۱۳ص۱۰۱ت)

ابن‌مموبه **حسین بن علی** - بن محمد بعنوان **ابن‌قم** نگارش یافته‌است .

ابن‌المنادی **احمد بن جعفر بن محمد** - بغدادی ، مکنّی بـه **ابوالحسن**، از مشاهیر قراء قرن چهارم هجرت میباشدکـه در علوم دیگر نیز خبیر بود ، لکن درعلوم قرآنیّه ممتاز و صد و بیست و اند تألیف درعلوم متفرقه بدو منسوب‌که ازآنجمله است : کتـاب **اختلاف‌العدد** وکتاب **دعاء انواع الاستعاذات من سائر الافات والعاهات** . درسال سیصد و سی و چهارم هجرت درگذشت .

(ص ۵۸ ف)

ابن‌مناذر **محمد** - بن منذر بن منذر بن منذر بصری، مکنّی‌به **ابوجعفر**، ازفصحای شعرای عهد عباسی میباشدکه بجهت منذِر نام داشتن پدر ودو جدّش ، معروف به **ابن‌مناذر** (جمع منذر) شده است . بروایتی دراصل از اهل عدن بود، برای تحصیل دربصره متوطن شد ، درادبیّات ولغت نیز یدی طولی داشته و مرجع استفادهٔ اکابرآن علم شریف بـوده است . در حدیث هم بصیر، از سفیان ثوری و سفیان بن عیینه روایت نموده و مدایح بسیاری درحق برامکه گفته‌که ازآن‌جمله‌است :

اتانا بنوالاملاك من آل بـرمك — فیاطیب اخبـار ویا حسن منظر
اذا ورد و ابطحاء مکة اشرقت — بیحیی وبالفضل بن یحیی و جعفر
فما خلقت الا لجـود اکفهـم — و ارجلهـم الا لاعـواد منبر

روزی ابوالعتاهیه اندازهٔ قدرت شعری اورا استفسار نمود ، جواب دادکـه هرشبی ده و پانزده شعر میگویم ابوالعتاهیه گفت‌که هرشبی قدرت هزار بیت را دارم اظهار داشت کسی‌کـه شعر از این قبیل بگویـد : **(یا عتب مالی ولك - یا لیتنی لم ارك)** ویا بگوید ،

(الا یا عتبة‌الساعة - اموت‌الساعة الساعة) البته قدرت‌هزار بیت را دارد لکن‌کسی‌که بدین روش : **(اتانا بنوالاملاك - الخ)** شعرگوید همانا شبی ده وپانزده بیت بیشتر نخواهدبود پس ابوالعتاهیه منفعل گردید . ابن‌مناذر دربدایت حال مستقیم الاحوال و عابد و زاهد و متّقی و منزوی بود تا بعد از وفات عبدالحمید بن عبدالوهاب ثقفی‌که زیاده از حد علاقه‌مندش بوده ازکثرت‌حزن وغم وتألم لاابالی شد ، بهجو وبدگوئی و انواع آزار و اذیّت مردم ازعقرب انداختن میان‌ایشان ومرکب ریختن درظروف‌آب‌ایشان ومانندآنها پرداخت تا عاقبت به حجاز تبعید شد و درسال صد و نود و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۵۵ ج ۱۹ جم و ۴۱۳ ج ۱ نی و ۹۰ هب و ۸۳ ج ۲ ع)

ابن‌منجب **علی بن منجب** - بعنوان **ابن‌الصیرفی علی** نگارش دادیم .

ابن‌المنجم **عبدالرحمن** - بن مروان تنوجی ، مکنّی بـه **ابومحمد،** معروف به **ابن‌المنجم** ، از مشاهیر وعّاظ وشعرای قرن ششم‌هجری‌قمری میباشد ، ازکثرت قربی‌که نزد خلیفه داشتـه بسمت سفارت بموصل و دمشق رفتـه و از اشعار او است :

حبیبی لست انظره بعینی	**و فی‌قلبی له حب شدید**
ارید وصاله ویرید هجری	**فاترك ما ارید لما یرید**

درسال پانصد و پنجاه و هفتم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۱ ج۱ س)

ابن‌المنجم **یحیی** - بن‌علی بن‌یحیی‌ضمن‌عنوان **منجّم ندیم** نگارش‌یافته‌است.

ابن‌مندویه **احمد** - بن عبدالرحمن بن مندویـه ، طبیب اصفهانی ، مکنّی به **ابوعلی،** از اکابر و اعیان اطبّای قـرن چهـارم هجری عهـد دیالمه میباشدکه خدمات شایانی بعلم شریف طبّ‌کرده است واز تألیفات او است :

۱- **الاغذیة** ۲- **الجـامع الکبیر** ۳- **الجـامع المختصر فی‌الطب**که ده مقاله است ۴- **کافی یا قـانون صغیر** ۵- **المدخل الی‌الطب** ۶- **المغیث** در طب ۷- **نهـایة الاختصار** درطبّ و درسال چهارصد و دهم هجرت درگذشت .

(کف و ۲۸۵ خع و۸۸ ج ۱ مر و ۶۷۱ ج ۱ س)

ابن‌منده عنوان مشهوری جمعی از محدّثین و مشایخ روات و علمای اخبار قرن چهارم و پنجم هجری اصفهان میباشدکه خانواده‌شان از خاندانهای علم و ادب، به **بنی‌منده** معروف، مشهورترین ایشان **عبدالرحمن بن محمد** بن‌اسحق بن‌محمد بن‌یحیی بن منده(متوفّی بسال ۴۷۰ه ق = **تع**) وپدرش **محمدبن‌اسحق** مؤلف کتاب اسماءالصّحابه و جدّ عالیش **محمد بن‌یحیی** (متوفی بسال ۳۰۱ه ق = **شا**) و برادرزاده‌اش **یحیی بن عبدالوهاب** بن‌محمد بن‌اسحق و این آخری‌ازبزرگان‌این‌خانواده واز اکابر حفّاظ محدّثین وکثیرالفضل والروایة بوده وبرای طلب حدیث مسافرتها کرده است . مصنّفات بسیاری بدو منسوب میباشدکه از آن جمله **تاریخ اصفهان** است و اورا محدث بن محدث بن محدث بن محدث بن محدث بن محدث‌نیز گفته وگویندکه سلسلهٔ بنی‌منده درعلم وفضل ومعرفت حدیث بنام یحیی آغازشده وهم بنام‌یحیی خاتمه‌پذیرفت و این شعر را بسیار میخوانده است :

عجبت لمبتاع الضلالة بـالهدی و للمشتری دنیاه بالدین اعجب
و اعجب من هذین من‌باع دینه بدنیا سواه فهو من ذین اخیب

بسال پانصد و یازدهم یا دوازدهم هجرت درمولد خود اصفهان درگذشت . مخفی نماند که بره مادر محمد بن یحیی جدّ عالی عبدالرحمن فوق ازقبیلهٔ بنی‌عبدبوده اینك‌هریك از افراد این خانواده را به **عبدی** نیز موصوف دارند.

(ص ۴۰۴ و ۴۰۶ ج ۲ مه و ۹۱ هب و ۶۲ و ۳۶۶ ج ۲ کا)

ابن‌منده **یحیی بن عبدالوهاب** - فوقاً مذکور شد .

ابن‌منده **یحیی بن‌عبدالله** - اصفهانی ، مکنّی بـه **ابوزکریا**، معروف بـه **ابن‌منده**، مؤلّف **تاریخ اصفهان** بوده و بسال چهارصد و چهل و پنجم هجرت درگذشت و ظاهر آن استکه این تاریخ اصفهان غیرازآن ، میباشدکه به یحیی بن عبدالوهاب مذکور فوق نسبت داده‌اند . (کشف‌الظنون)

ابن‌المنذر **محمد بن‌ابراهیم بن‌منذر** - نیشابوری شافعی ، مکنّی‌به **ابوبکر**، معروف‌به **ابن‌المنذر**، از اکابر فقها وعلما میباشدکه دراختلافات

علما خبیر بوده و تألیفات نافعه دارد:

۱- **الاشراف علی مذاهب الاشراف** که بزرگ و از کثرت اطلاع مؤلفش حاکی است ۲- **الاوسط فی السنن والاجماع والاختلاف** که بزرگ و پانزده مجلد و عزیز الوجود بوده و یك نسخه از آن برقم ۱۰۳۴ در خزانهٔ ایاصوفیا موجود است ۳- **تفسیر قرآن مجید** ۴- **المبسوط**.

وی بسال سیصد و نهم یا دهم یا هیجدهم هجرت درمکّه درگذشت.

(کف وص۳۴ ج ۲ کا و۵۲ تذکرة النوادر)

ابن منصور — **حسین بن منصور**- در باب القاب بعنوان **حلاج حسین** مذکور شده است.

ابن منظور — بعنوان **جمال الدین** محمد بن مکرم در باب القاب مذکور است.

ابن منعه — **موسی بن یونس** - بعنوان **کمال الدین موسی** نگارش یافته است.

ابن المنفاخ — **احمد** - بن موفق الدین بعنوان **ابن العالمة** نگارش دادیم.

ابن منقذ — **اسامة** - بن مرشد بن علی بن مقلد بن نصر بن منقذ کنانی، کلبیّ القبیلة، **شیزریّ** الولادة، **دمشقیّ** الوفاة والاقامة، ملقّب به **محب الدین** و **مؤید الدولة**، مکنّی به **ابو المظفر**، معروف به **ابن منقذ**، از علما و اکابر بنی منقذ و امرای قلعهٔ شیزر نامی نزدیکی حماة است که درقوهٔ نظم ونثر توانا، ازکلماتش آثار امارت هویدا، نزد طبقات مردم بسیار محترم بوده واز تألیفات او است:

۱- **البدیع فی نقد الشعر** که یك نسخه ازآن درکتابخانهٔ بلدیهٔ اسکندریه موجود است ۲- **ذیل یتیمة الدهر ثعالبی** ۳- **الشیب والشباب** ۴- **کتاب الاعتبار** که در شرح زندگانی خود بوده و در پاریس با ترجمهٔ فرانسوی آن چاپ شده است ۵- **لباب الاداب**.

وی بسال پانصد و هشتاد و چهارم هجرت در نود و شش سالگی درگذشت.

(ص ۲۵۶مط)

ابن المنقی — **علی** - بن خلیفهٔ موصلی نحوی زاهد متقی، مکنّی به **ابو الحسن**، معروف به **ابن المنقی**، از افاضل نحویّین اواخر قرن ششم هجرت میباشد که برمعاصرین خود تقدّم داشت وکتاب **المعونة** درنحو تألیف او است. شعرخوب نیز میگفته و درسال پانصد و شصت و دویم یا نود و سیّم درگذشت.

(کف وسطر۲۳ ص۴۸۷ت)

ابن‌منلا **ابراهیم بن احمد** - در باب القاب بعنوان **حصکفی** مذکورشده‌است.

ابن‌المنلا **احمد بن محمد بن‌علی** - بعنوان **ابن‌الملا** فوقاً مذکور شد .

ابن‌منیر **احمد** - بن‌محمد بن‌منصور، یا منیر بن‌ابی‌القاسم‌منیر، جذامیّ القبیلة، اسکندریّ البلدة، **ابوالعباس** الکنیة، **ابن منیر** الشّهرة، مالکیّ المذهب ، **ناصرالدین** اللّقب ، از علما و ادبای اواخر قرن هفتم هجرت میباشد که فقیه اصولی مفسّر ادیب نحوی بیانی ، استاد ابوحیّان معروف بوده ودراسکندریّه تدرّیس مینمود و مدتی خطیب و قاضی‌آن دیارگردیده‌است . شعر خوب نیز میگفته و از تألیفات او است :

۱- **الانتصاف من صاحب‌الکشاف** که درمصر با خودکشاف چاپ و مناقشاتی بصاحب‌کشاف دارد ۲- **تفسیر قرآن** ۳- **مناسبات تراجم البخاری** . صاحب‌ترجمه بسال ششصد وهشتاد و سیّم هجرت در شصت و سه سالگی در اسکندریّه مسموماً درگذشت .

(کف وص۸۳ ت وغیره)

ابن‌منیر **احمد** - بن منیر بن احمد بن مفلح عاملی ، طرابلسیّ الولادة ، دمشقیّ الاقامة ، **ابوالحسین** الکنیة ، **رفاء وابن‌منیر** الشّهرة ، مهذب‌الدین و مهذب‌الملك اللّقب وگاهی به **عین‌الزمان** ملقّب ، ازمشاهیرشعرای شیعه میباشدکه ادیب فاضل لغوی ملیح‌الشعر و صافی‌القریحة و حافظ قرآن بوده و مدایح بسیاری در مناقب اهل‌بیت عصمت گفته است . دیوان شعری هم دارد واز او است :

واذا الکریم رأی‌الخمول نزیله	**فی‌منزل فالحزم ان یترحلا**
کالبدر لما ان تضأل جد فی	**طلب الکمال فحازه متنقلا**
لا تحسبن ذهاب نفسك میتة	**ما الموت الا ان تعیش مذللا**
وصل الهجیر بهجر قوم کلما	**امطرتهم شهدا جنوالك حنظلا**

ابن‌منیر شاعری ادیب واز فضلای عصر خود بوده و ببغداد آمد ، پاره‌ای تحف و هدایا بتوسط غلام تتر نام‌خود (که نسبت بوی‌محبّت مفرط داشته) بیکی‌ازاکابر وقت‌فرستاد، او نیز تمامی‌آن هدایا و خود غلام را هم (بخیال اینکه جزو هدایا است) قبول کرد ،

ابن‌منیر ازکثرت تأثّر و دلسوختگی **قصیدهٔ رائیهٔ مبسوطی** که به **قصیدهٔ تتریه** نیز موسوم و تمامی‌آن در انوارالـربیع و مجالس‌المؤمنین و اعیان‌الشیعه مذکـور است فرستاده و اشعار داشت‌که غلام ، جزو هدایـا نبوده است و تذکّر دادکـه اگر غلامش را بخودش پس‌ندهد سنّـی شده و بوظائف اهل سنّت عمل خواهدکرد و وزر و وبال همهٔ آنها بذمهٔ وی خواهدآمدکه سبب قوی ، او بوده است و از ابیات قصیده است :

بالمشعرین وبالصفا والبیت اقسم والحجر — و بحرمة البیت الحرام ومن‌بناه اواعتمر
لان‌الشریف‌الموسوی ابوالرضا بن‌ابی‌مضر — ابدی الجحود ولم یرد علی مملوکی تتر
والیت آل امیة الطهر المیامین الغرر — و جحدت بیعة حیدر وعدلت منه الی عمر
و بکیت عثمان الشهید بکاء نسوان الحضر — ورثیت طلحة والزبیر بکل شعر مبتکر
و اذا رووا‌خبرالغدیر اقول ماصح‌الخبر — واذاجری ذکرالصحابة بین قوم و اشتهر
قلت المقدم شیخ تیم ثم صاحبه عمر — و اقول ام‌المؤمنین عقوقها احدی الکبر
و اقول ان اخطا معاویة فما اخطا القدر — و اقول ذنب‌الخارجین علی علی مغتفر
و اقول ان امامکم ولی بصفین و فر — و اقول ان یزید ما شرب الخمور وما فجر
و لجیشه بالکف عن اولاد فاطمة امر — و قلوب سکان‌المدینة ما اخاف ولا ذعر
وغسلت رجلی ضلة و مسحت خفی فی‌سفر — وحلقت فی‌عشرالمحرم ما استطال من‌الشعر
ونویت صوم نهاره و صیام ایام اخر — و لبست فیه اجل ثوب للملابس یدخر
وسهرت‌فی‌طبخ‌الحبوب‌من‌العشاءالی‌السحر — و غدوت مکتحلا اصافح من لقیت من‌البشر
ووقفت فی‌وسط‌الطریق اقص‌شارب‌من‌عبر — و اقول فی‌یـوم تحارلـه البصائر والبصر
والصحف ینشرطیها والنارترمی بالشرر — هذا الشریف اضلنی بعد الهدایـة والنظر
مالی مضل فی‌الوری الاالشریف ابومضر — فیقـال خـذ بیـد الشریف فمستقرکما سقر

این چند بیت‌آخری اشاره بعادات منحوسهٔ معمولی ومتداولی در روز عاشورای‌بنی‌امیّه میباشدکه‌آن روز را بجهت‌قتل حضرت سبط‌النبّـی ص حسین بن‌علی‌ع مبارک‌میشمردند، تیمّناً و تبرّکاً روزه‌گرفته و ناخن و شارب را میچیدند ، سرمه‌کشیده ولباس نو پوشیده وبا همدیـگر مصافحه میکردند ، در معاش خانواده‌هایشان وسعت داده و دیـگر وظائف متداولی اعیاد را معمول می‌داشتند .

اما آن شخص مرسل الیه‌که ابن‌منیر تحف و هدایا را برای او فرستاده موافق آنچه از تذکرهٔ ابن‌عراق نقل شـده سید ابوالرضا نقیب‌الاشراف استکـه مرجع شیعه

بوده و چنانچه در اشعار فوق مصرح میباشد ابوالرضا سید شریف موسوی و پدرش هم ابومضر بوده است ، ظاهر بعضی ازآنها آنکه خودش نیز اسم یا کنیهٔ ابومضر داشته و اما سید مرتضی علم‌الهدی بودن مرسل الیه (چنانچه بعضی توهّم کرده‌اند) ویا برادرش سید رضی بودن او (چنانچه جمعی دیگر توهّم نموده‌اند) و ظاهر کلام امل‌الامل هم هست قطعاً فاسد است وبا قطع نظر از اختلاف کنیهٔ خود و پدر ، زمان ایشان نیز با زمان ابن‌منیر منافات‌کلی دارد . اما ضیاءالدین ابوالرضا فضل‌الله بودن ویا سیدمرتضی رازی بودن مرسل الیه اگرچه ازحیث زمان ممکن‌است لکن در هیچ‌جا ازکنیهٔ‌ابومضر داشتن ضیاءالدین وسیدمرتضی رازی مذکورین ویا یکی‌ازپدرانشان سراغی‌نداده‌اند . ابن‌منیر بسال پانصد و چهل و پنجم یا هفتم یا بنا برمشهور، هشتم هجرت درحلب واقع ودرکوه جوشن نزدیکی مشهدالسقط مدفون شد و این دوشعر خودش را بحسب وصیّت در سنگ مزارش ثبت کردند :

من زار قبری فلیکن موقنا	**ان اللذی القاه یلقاه**
فیرحم الله امرء زارنی	**و قال لی یرحمک الله**

ابن‌خلّکان نیز بزیارتش رفته و این دوشعر را درلوح مزارش دیده است .

(ملل وص ۵۱ ج ۱ کا و ۷۲ ت و ۴۱۵ ج ۱ نی و ۲۲۸ ج ۱۱ عن وغیره)

ابن‌منیر **عبدالواحد** - ملقّب به **شرف‌الدین**، از علمای قرن هشتم هجرت میباشدکه **تفسیری‌برقرآن** نوشته است و درهفتصد و سی و سیّم هجرت درگذشت. (کف)

ابن‌منیره **محمد بن یوسف** - درباب اوّل بعنوان **کفرطابی** مذکورشده‌است .

ابن‌المؤدب **عبدالله بن‌ابراهیم** - از شعرای افریقا میباشدکه بسیار لاابالی بود، به احجار معدنی و اعمال‌کیمیاوی اشتغال داشت ودرمدح ثقةالدوله حکمران صقلیه گوید :

ابیت اراعی النجم فی‌دار غربة	**و فی‌القلب منی نار حزن تضرم**
اری کل نجم فی‌السماء محله	**و نجمی اراه فی‌نجوم المنجم**

درسال‌چهارصد وچهاردهم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۲ ج۱س)

ابن‌موفق **شیخ علی بن موفق** - بغدادی، از اکابر عرفا ومشایخ‌عراق‌میباشد که با ذوالنّون مصری صحبت داشت ، هفتاد مرتبه حج نموده و میگفته است : الهی اگر ترا به بیم دوزخ عبادت کنم مرا در دوزخ دار و اگر بامید بهشت میپرستم دربهشتم جای مده و اگر باخلاص میپرستم یکبار دیدار بنما ، بازهرچه خواهی کن . صاحب‌ترجمه بسال دویست وشصت تمام یا شصت وپنجم هجرت درگذشت وبنابراوّل‌جملهٔ: **علی معلی= ۲۶۰** و دوم جملهٔ : **علی والی‌حق=۲۶۵** مادّهٔ‌تاریخ‌اواست.

(ص ۱۵۷ ج ۲ خه)

ابن‌مهدی **احمد بن‌علی**- درباب القاب بعنوان **خطیب‌بغدادی** مذکور است .

ابن‌مهزیار **علی بن مهزیار** - مکنّی به **ابوالحسن**، از ثقات محدّثین امامیّه میباشدکه کثیرالروایة بود ، جلالت قدر او مصرّح به بسیاری ازاخبار دینیّه است . پدرش دراصل نصرانی و اخیراً دین‌اسلام را قبول‌نمود، بتصریح بعضی از اجلّه خود علی نیز درحال صغر از نصرانیّت باسلام آمده و تفقّه نمود ، از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم‌السلام بوده و از ایشان روایت کرده بلکه در بعض نواحی سمت وکالت هم از طرف قرین‌الشرف ایشان داشته است و بیشتر از **سی‌کتاب درابواب فقهیه** بدو منسوب دارند . اینکه او همان **علی بن ابراهیم بن مهزیار** میباشدکه بشرف ملاقات حضرت ولی عصر عجل‌الله فرجه مشرف بوده و علی بن مهزیار گفتن هم من‌باب نسبت بجدّ است ویا غیر او است موکول بکتب رجالیّه میباشد .

ابن‌المهنا **احمد** - بعنوان **جمال‌الدین احمد بن‌علی بن‌مهنا** نگارش داده‌ایم.

ابن‌میاح دراصطلاح رجالی **حسین بن میاح مداینی** است .

ابن‌میاده **رماح بن ابرد** - مکنّی به **ابوشرحیل**، معروف بنام مادرش **میاده** ، از مشاهیر شعرای اوائل اسلام میباشدکه عهد بنی‌امیّه و بنی‌عباس هردو را درك کرد، مدایحی دربارهٔ خلفا و اکابر هردو فرقه گفت با دختری

امجندر یا امحجدر نام از قوم و خویش خود تعشّق داشت ، لکن پدر امجندر اورا بازدواج شخصی شامی درآورد ، ابن‌میاده از این جهت متألّم گردیده و اشعار دردناك بسیاری گفت‌که ازآنها است :

الا لیت شعری هل الی امحجدر　　سبیل واما الصبر منها فلا صبرا

اذا نزلت بصری تراخی مزارها　　واغلق بوابـان من دونها قصرا

سال وفاتش نامعلوم و بصری بروزن کبری از بلاد شام است .

(صع وص ۶۷۲ ج ۱ س)

ابن‌میثم　**علی بن‌اسمعیل-** میثمی مصطلح رجال و موکول بدان علم‌است .

ابن‌میثم　**میثم بن علی بن میثم - بحرانی** ، ملقّب‌به‌**کمال‌الدین** و **مفیدالدین** و **عالم ربانی** (که این وصف درصورت نبودن‌قرینه منصرف بدو است) از اکابر علمای امامیّهٔ قرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه محدّث فاضل ادیب‌کامل حکیم متألّه فیلسوف متکلّم مدقّق جامع معقول و منقول ، فقیه فلاسفه وفیلاسوف فقها بوده و درتمامی فنون عقلیّه و علوم شرعیّه و اسرار عرفانیّه و تأدّب بآداب دینیّه گوی سبقت از دیگران ربوده است . خواجه نصیر طوسی با آن‌همه عظمت‌آفاقی خود تبحّر اورا درکلام و حکمت اذعان دارد و فیلاسوف اعظم میرصدرالدین شیرازی در حواشی شرح‌تجرید خود خصوصاً درمباحث جواهر و اعراض از درر وجواهر تحقیقات عالیه‌اش التقاط نموده و میرسیّد شریف جرجانی با آن همه جلالت علمی‌که دارد در اوائل فنّ بیان از شرح مفتاح سکاکی از انوار تدقیقات وی اقتباس نموده و خود را در سلك تلامذهٔ او منسلك میدارد .

بالجمله تبحّر و تمهّر وی درفنون معقول و منقول محل تصدیق اکابر و فحول است بلکه کراماتی نیز بدو منسوب می‌دارند . شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی رسالهٔ موسوم به : **السلافة البهیة فی‌الترجمة المیثمیة** را در شرح حال او نوشته و برتر از همه تألیفات متنوعه و بالخصوص **شرح نهج‌البلاغهٔ** او است‌که در اثبات تبحّر وتفنّن و تفوّق او درتمامی فنون اسلامیّه و ادبیّه و حکمیّه و اسرار عرفانیّه برهانی قاطع میباشد .

شیخ سلیمان مذکور در وصف شرح مزبور گوید شایسته است که با نور ، روی حدقه‌ها نوشته شود ، نه با مرکّب روی ورقه‌ها .

ابن‌میثم ازاساتید و مشایخ علاّمهٔ حلّی وسید عبدالکریم بن طاوس بوده و ایشان از وی روایت نموده‌اند ، او نیز ازخواجه نصیر طوسی و شیخ‌کمال‌الدین علی‌بن‌سلیمان ماحوزی بحرانی روایت مینماید بلکه موافق تصریح بعضی ازاجلّه خواجه‌هم ازتلامذهٔ وی بوده و فقه و شرح نهج‌البلاغهٔ مذکور را از وی درس‌خوانده چنانچه بنوشتهٔ بعضی، او نیز در حکمت وکلام بخواجه تتلمذ نموده است .

ازتألیفات ابن‌میثم است :

۱- **آداب‌البحث** ۲- **الاستغاثة فی‌بدع‌الثلثة** (چنانچه بعضی‌از اجله‌گفته‌اند) لکن بنا بتحقیقی‌که در ذریعه و مستدرك‌الوسائل وغیره‌کرده‌اند ابن‌میثم‌کتابی بدین‌اسم نداشته و این‌کتاب استغاثه از علی بن احمدکوفی علوی (متوفی بسال۳۵۲ ه ق = **شنب**) است ۳- **استقصاءالنظر فی‌امامة الائمةالاثنی‌عشر** ۴- **البحرالخضم** درالهیات ۵- **تجریدالبلاغة فی‌المعانی والبیان** . فاضل مقـداد شرحی بنام تجویدالبراعـة برآن نوشته ویك نسخه از تجریـد درکتابخانهٔ مدرسهٔ سپهسالار جدید طهران موجود است ۶- **الدر المنثور** ۷- **شرح‌الاشارات** که‌کتاب اشارات یا اشارات‌الواصلین نام استاد خود علی بن سلیمان مذکور فوق راکه درکلام و حکمت میباشد شرح کرده‌است ۸- **شرح‌المأة‌کلمة** که شرح‌صدکلمه ازکلمات‌قصار حضرت‌امیرالمؤمنین‌است ۹- **شرح نهج‌البلاغة** که مذکور شد وسه **شرح‌کبیر** و **صغیر** و **متوسط** برآن‌کتاب مستطاب نوشته‌کـه شرح کبیر درتهران چاپ سنگی شده ویك نسخهٔ خطی‌آن نیز بشمارهٔ ۳۰۶۹ درکتابخانهٔ فوق موجود است ۱۰- **قواعد المرام فی‌الکلام** ۱۱- **المعراج السماوی** ۱۲- **النجاة فی‌القیامة فی‌امر الامامة** وغیرها .

حکایات طرفه‌ای راکه بابن‌میثم منسوب است تذکّر میدهد : گویندکه وی در بدایت حال ، در مراوده را بروی خـود بسته و درحـال انزوا و عزلت بتحقیق حقـائق علمیـّه اشتغال داشت ، علمای عراق و حلّه‌که ازمراتب‌کمالات وی مطّلع‌بودند نامه‌ای مشعر برمذمّت او بدین رویه‌اش نوشته وتذکر دادندکه حیف است باآن مهارتی‌که در فنون‌علوم ومعارف وحذاقتی‌که درتحقیق لطائف دارد بانزوا گذراند و انوارآن‌کمالات متنوعه خاموش گردد پس ابن‌میثم چند شعری مشعر برکساد علم و رواج بازار مال ، در

جواب ایشان نوشته‌که ازآن جمله است :

تبین لــی انالمحاسن کلهــا فروع وانالمال منهاهوالاصل

اهل عراق پی باصل مقصد نبرده وبار دوم نوشتندکه تو درحکم باصالت مال‌بخطا رفته و قضیه را برعکس نوشته‌ای وکمال را بمال چه حاجت است و آموختـه را بانـدوخته چه ضرورت پس‌آن حکیم دانشمند ، بناچار این‌چند شعر یکی‌ازپیشینیان را درتأیید حکم مذکور بنگاشت :

قد قال قوم بغیر فهم ماالمرء الا بــاصغریه

فقلت قول امرء حکیم ماالمرء الا بــدرهمیه

من لم یکن درهم لدیه لم تلتفت عرسه الیــه

چون دانست‌که با این‌گونه مکاتبات حل اشکال نخواهد شد خودش نیزعازم‌عراق‌گردید که صدق‌آن کلام حقیقت انتظام خود را علاوه برمکاتبـه ، بطریقه حس و معـاینه نیز مکشوف دارد . بعد از ورود ، لباسهای‌کهنه پوشید ، با زیّ حقیرانه حاضرحوزهٔ درس یکی از اکابر وقت‌کـه پراز فضلای نامی بود گردیده ودر صف نعال (آستانه) نشست ، اکرامی و پرسش حالی از ایشان ندید تـا در اثنای درس مشکلی پیش آمدکـه تمامی حاضرین درحلّ‌آن درماندند، ابن‌میثم بانه وجه بسیار دقیق‌آن اشکال‌را حل‌نمود لکن اصلاً طرف توجه حـاضرین نشد بلکه یکی از ایشان بطریق استهـزا گفت گمان دارم که تو هم طلبه هستی تا وقت طعام رسید ، با یکدیگر مشغول صرف غذا شدند وبرای آن شیخ حقیقت‌بین نیز قسمت کمی جداگانه دادند وبا خودشان هم‌کاسه‌اش ننمودند تـا مجلس متفرق شد .

فردای‌آن روز با عمامهٔ بزرگ و لباسهای فاخرآستین فراخی باز درهمان‌مجلس درس حاضرگردید ، بمجرّد ورود ، مراسم تجلیل و احترام تمام معمول وهمه بلند شده و استقبالش کردند ، در صدر مجلسش نشانده و زیاده از حدّ تعظیمش نمودنـد . چون شروع بدرس ومباحثه شد ومذاکرات علمی بمیان‌آمد شیخ از روی عمد پاره‌ای‌کلمات فاسد و کاسد مذکور داشت‌که با آن‌همه دور از صحت عقلی و شرعی بـودن آنها بازهم

مورد تحسین و آفرین گردید . چون وقت طعام شد و سفره گستردند بازهم شیوهٔ ادب را کاملاً رعایت نمودند پس شیخ آن آستین فراخ خود را بظرف غذا انداخته و فرمود : **کُلْ یٰا کُمّی** یعنی ای آستینم بخور . وقتیکه آن حالت را دیدند بصدد انکار برآمده و گفتند این چه حرفی است ؟ گفت همهٔ این طعامهای لذیذ برای آستین من و جامه‌های قیمتی من است نه خود من والاّ من همانم که دیروز با هیئت فقرا و وضع مناسب علما آمدم ، محل تکریم نشدم سهل است که مورد استهزا و اهانت هم گردیدم و سخنان صحیح ودرست من اصلاً قابل استماع تلقی نگردید، امروز برخلاف زیّ علما به هیئت متکبّرین و اغنیا آمدم ، مشمول این همه احترامات شدم، سخنان سست و بی‌اساسم نیز مورد قبول واقع گردید وجهل باغنا را برعلم توام با فقر مقدّم داشتید، من‌همان‌ابن‌میثم هستم‌که درباب اصالت مال و غنا با شما مکاتبه‌کردیم و اکنون صدق قول من با معاینه مکشوف گردید . چون‌مجال‌انکار نداشتند خودشان‌اقرار‌آورده واز در اعتذار واردشدند.

وفات ابن‌میثم بسال ششصد و هفتاد و هشتم یا نهم هجرت در قریهٔ هلتا از قراء شهر ماحوز از بلاد بحرین واقع شد و درهمانجا مدفون گردید وبنا براوّل ، جملهٔ : **فاز میثم= ۶۷۸** وبنا بردویمی جملهٔ : **میثم فائز=۶۷۹** مادّهٔ تاریخ او میباشد . لکن درتحت عنوان درّ منثور ازکتاب ذریعه گویدکه ابن‌میثم بسال ششصد و هشتاد و یکم هجرت در قید حیات بوده و تألیف **شرح صغیر نهج‌البلاغة** نیز درهمین سال انجام یافته است و روی این اصل قول کشف‌الحجب راکه وفات ابن‌میثم را درسال نود ونهم‌نوشته تاییدکرده وهم احتمال داده است‌که شاید هشتاد ونهم باشد و بهرحال هفتاد و هشتم یا نهم بودنش دور از صحت است .

(ذریعه وص ۶۸۱ ت و۴۶۱ مس و ۱۶۴ لس و ۶۷۴ ج ۱ مه وغیره)

ابن‌النابغة در اصطلاح رجالی ، عمرو بن عاص سهمی صحابی‌است‌که‌اکثر اوقات در مقام مذمّت ، بمادرش نابغه‌که در زنا شهرت داشته نسبت داده و ابن‌النابغه‌اش میگفته‌اند . (مرصع ابن‌الاثیر)

ابن ناصر الدین **محمد** - بن عبدالله بن محمد ناصرالدین شافعی، حموی الاصل، دمشقی المولد والمدفن، مکنّی به **ابوعبدالله**، ملقّب به **شمس‌الدین** و **حافظ‌الشام**، معروف به **ابن‌ناصرالدین**، از اکابر علمای شافعیّهٔ اواسط قرن نهم هجرت بوده و از تألیفات او است:

۱- **بردالاکباد عند فقدالاولاد** که درمصر چاپ شده است ۲- **منهاج‌الاصول فی‌معراج الرسول ص** وغیرها. صاحب ترجمه بسال هشتصد و چهل و دویم هجرت درشصت وشش سالگی درگذشت. (ص ۱۶۲۵ مط)

ابن‌الناظر **حسین بن‌عبدالعزیز**- بعنوان **ابن‌ابی‌الاحوص** نگارش دادیم.

ابن‌الناظم **محمد** - بن محمد بن عبدالله بن‌مالک شافعی دمشقی اندلسی جیانی طائی (بمناسبت اینکه پدرش ابن‌مالک سابق‌الذکر، ناظم و مصنّف الفیّهٔ نحو مشهور است) به **ابن‌الناظم** معروف، گاهی به **ابن‌المصنف** و **ابن‌مالک** نیز موصوف، لقبش **بدرالدین**، کنیه‌اش **ابوعبدالله**، از مشاهیر نحویّین و ادیبی است فاضل نحوی صرفی لغوی بدیعی بیانی عروضی منطقی بلکه ازائمّهٔ فنون مذکوره میباشد. درفقه و اصول نیز حظّی وافر داشت، فنون علمیّه را از پدرش فراگرفت، اخیراً در بعلبك اقامت کرده ومرجع استفادهٔ اکابر بود، بعداز وفات پدر بدرخواست اهالی بدمشق که محل اقامت پدرش بوده رفته و بوظائف علمیّه اشتغال داشته‌است. ازتألیفات‌او‌است:

۱- **روض‌الاذهان فی‌البدیع والمعانی والبیان** ۲- **شرح الفیهٔ نحو** پدرش که شرحی است منقح، بشرح ابن‌الناظم و ابن‌المصنف معروف و دربعض مواضع ناظم را تخطئه میکند و در ایران چاپ شده است ۳- **شرح کافیهٔ شافیهٔ** پدرش ۴- **شرح ملحة‌الاعراب حریری** در نحو ۵- **المصباح فی‌اختصار المفتاح** که ملخص‌مفتاح‌العلوم‌سکاکی‌است ۶- **مقدمة‌فی‌المنطق** وغیرها.

صاحب ترجمه‌درهشتم‌محرم‌سال‌ششصد وهشتاد وششم‌هجرت‌دردمشق بمرض‌قولنج‌درگذشت.

(ص۷۴۱ ت و ۱۱۹ ج ۱ مه و۴۱ ج ۵ طبقات‌الشافعیة وغیره)

ابن‌ناقیا **عبدالله** - یا عبدالباقی بن محمد بن حسن، یا حسین بن داود بن ناقیا بغدادی، معروف‌به **ابن‌ناقیا**، مکنّی‌به **ابوالقاسم**، ادیبی

است لغوی منشی فاضل شاعر بارع واز تألیفات او است :

۱- الجمان فی‌تشبیهات‌القرآن ۲ و۳- دیوان رسائل و دیوان شعر ۴- شرح‌فصیح ثعلب ۵- مختصر اغانی ۶- ملح‌الممالح. بسال چهارصد و هشتاد وپنجم هجرت درهفتاد و پنج سالگی دربغداد درگذشته و درمقبرهٔ باب‌الشام دفن‌گردید . از غسّالش نقل‌است که دست چپش شدیداً بهم پیچیده بود ، با زحمت تمامش گشوده و دیدم‌که این‌دوشعر درکف دستش نوشته شده و خطوط هم روی هم بوده است :

نزلت بجار لایخیب ضیفه — ارجی نجاتی من‌عذاب جهنم
وانی علی‌خوف من‌الله واثق — بانعامه فانّه اکـرم منعم

(کشف‌الظنون وص ۲۸۸ ج ۱ کا)

ابن‌نباته

ابن‌نباته

عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل - یـا محمد بن نبـاته ، فـارقی حذاقی ، خطیب حلب ، بمناسبت بعضی از ادوار زندگانی خود به **خطیب مصری** هم ملقّب ، کنیه‌اش **ابویحیی** ، شهرتش **ابن‌نباته**، از ائمهٔ علوم ادبیّه و صاحب خطب معروفه در ادبیّات میباشدکه به **خطب ابن‌نباته** معروف و درمصر و بیروت چاپ ، محل توجه اکابر بوده و شروحی برآن نوشته‌اند . ابن‌خلّکان‌گوید اهل‌فن‌اتفاق دارند براینکـه خطب مذکوره بی‌نظیر بوده و مثل آنها گفته نشده است ، ازآن‌روکـه مخدومش سیف‌الدولة (موافق آنچه در شرح حالش اشاره نمودیم) حرصی قوی بجهـاد داشته و بفتوحات بسیاری موفق بوده اکثر خطبه‌های او راجع بتحریص مردم بجهـاد و نصرت و یاری سیف‌الدوله میباشد و ابن‌ابی‌الحدید معتزلی نیز بعضی ازآنهارا درشرح خطبهٔ جهادیهٔ نهج‌البلاغة نقل‌کرده است . بسال سیصد و هفتاد و چهار یا نود و چهارم هجرت درموطن‌خود شهر میافارقین ازبلاد دیار بکر (که فارقی گفتن هم بجهت‌انتساب آن است) در سی و نه یا پنجاه ونه سالگی درگذشت و **حذاق** هم بضمّ اوّل شعبه‌ایست از قبیلهٔ ایاد یا قضاعه .

(کف وص ۳۰۷ ج ۱ کا و ۱۱۳ لس و ۹۲ هب و ۶۷۳ ج ۱ س وغیره)

ابن نباته **عبدالعزیز** - بن عمر بن محمد بن احمد بن نباته تمیمی، ملقب به **سعدی**، مکنی به **ابونصر**، معروف به **ابن‌نباته**، از مشاهیر شعرای عرب اوائل قرن پنجم هجرت میباشدکه اشعارش فصیح و دقیق‌المعنی بوده و قصائد بسیاری درمدح ملوك و اکابر وقت سروده است ، بالخصوص سیف‌الدولهٔ حمدانی و عضدالدولهٔ دیلمی و ابن‌العمید و وزیر مهلبی را بسیارمی‌ستود ، بعضی ازاشعارش در ضمن عنوان فخرالملك مذکور ونیز از او است :

ومن لم یمت بالسیف مات بغیره   تنوعت الاسباب والداء واحد

بسال چهارصد و پنجم هجرت در هفتاد و هشت سالگی دربغداد درگذشت .

(ص ۳۱۹ ج ۱ کا و ۲۵۷ ج ۲ ع و۶۷۳ ج ۱ س)

ابن نباته **محمد** - بن محمد بن حسن بن ابی‌حسن بن صالح بن نباته ، مصری‌فارقی، ادیب‌شاعرمعروف‌به **ابن‌نباته** ، ملقب‌به**جمال‌الدین**، مکنی به **ابوبکر**، اشعر شعرای قرن هشتم هجری مصر میباشد وازآثار قلمی او است:

۱- **دیوان خطب** ۲- **دیوان شعر** که بنام صغیر وکبیر دو دیوان داشته و دربیروت و قاهره چاپ شده است ۳- **الزهر المنثور** ۴- **سجع‌المطوق** واز اشعار او است :

یا مشتکی‌الهم دعه وانتظرفرجا   ودار وقتك من حین الی حین

ولا تعاند اذا اصبحت فی‌کدر   فانما انت من ماء و من طین

بسال هفتصد و شصت و هشتم هجرت در قاهره در هشتاد ودو سالگی درگذشت .

(کف وص ۶۷۳ ج ۱ س و ۴۶۹ هر و ۳۱ ج ۶ طبقات‌الشافعیة)

ابن‌النباح دراصطلاح رجالی عامر بن‌نباح ، مؤذن حضرت علی ع است .

ابن‌النبیه **علی** - بن‌محمدنبیه بعنوان**کمال‌الدین** در باب‌القاب مذکوراست.

ابن‌النجار **ابراهیم بن‌سلیمان** - ملقب به **جمال‌الدین** ، معروف‌به **ابن‌النجار**، ازمشاهیر ادبا و شعرای قرن هفتم هجرت میباشدکه بسال‌پانصد ونودم هجرت در دمشق متولد شد، درحدیث و انشا و مراسلات نیز دستی توانا داشت، مدتی در اسکندریه نقیب‌الاشراف بوده واز او است :

ان المراتب فی الدنیا و رفعتها **من اللذی حاز علما لیس عندهم**
لاشك ان لنا قدرا رأوه وما **لمثلهم عندنا قدر ولا لهم**

سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۶۷۳ ج۱س)

ابن النجار **شیخ احمد بن نجار** - ملقّب به **جمال الدین** ، معروف به **ابن النجار**، از علمای امامیهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه عالمی است فقیه جلیل القدر از تلامذهٔ شهید اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ه ق = **ذفو**) و از تألیفات او است: **حاشیهٔ قواعد علامه** که حاوی فوائدزیادبوده و تحقیقات راجع بر آن کتاب را که از استاد مذکورش شنیده درآن مندرج ساخته و بحاشیهٔ نجاریه معروف ومقداری از آن درحواشی خود قواعد علاّمه در طهران چاپ شده است . سال وفات ونام پدرش بدست نیامد لکن کتاب قواعد استاد خود شهید را درسال هشتصد وبیست و سیّم هجرت بخط خود نوشته و بحکم بعضی از قرائن قویه وفات او بعد از این تاریخ وپیش از سال هشتصد و سی و پنجم بوده است . (ص۱۶۹ ج۶ذریعه)

ابن النجار **عیسی بن داود** - ذیلاً ضمن **ابن النجار محمد بن علی** مذکور است .

ابن النجار **محمد** - بن جعفر بن محمد بن هارون بن فروهٔ تمیمی کوفی نحوی قاری مورّخ شیعی امامی، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن النجار**، از معتمدین اهل تجوید واز مشایخ نجاشی واز افاضل اوائل قرن پنجم هجرت بوده و وازتألیفات او است :

۱- تاریخ کوفه ۲- روضة الاخبار ۳- کتاب التحف والظرف ۴- کتاب الملح والنوادر وغیرها . درسال چهارصد ودویم یا سیّم یا بیستم هجرت درگذشته واز نفطویه وابن درید ونظائر ایشان روایت میکند . (ص ۹۳هب و۱۰۳ ج۱۸جم)

ابن النجار **محمد بن علی** - نجار تستری ، عالم محدّث مفسّر خطیب واعظ شیعی امامی ، از تلامذهٔ سید نعمت الله جزائری وازتألیفات او تفسیری است برقرآن مجیدکه به **مجمع التفاسیر** موسوم میباشد . درسال هزار و صد و چهلم هجرت درگذشت وگاهی اورا **ابن نجارمتأخر** گویند در قبال **ابن النجار عیسی بن داود**

نجار کوفی از اصحاب حضرت امام موسی بن جعفر ع که او نیز تفسیری نوشته و به ابن نجار**متقدم** موصوفش دارند و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۲۴۹ ج ۲ ذریعه وکتب رجال)

ابن نجار

محمد - بن محمود بن‌نجار، یا حسن نجار بن هبةالله بن‌محاسن شافعی مورّخ محدّث حافظ قاری‌بغدادی، مکنّی‌به **ابوعبدالله،** ملقّب به **محب‌الدین** ، معروف‌به **ابن‌نجار،** ازمشاهیرعلما ومحدّثین وازکبار **حفاظ اخبار** میباشدکه درحدیث و تاریخ و بسیاری از علوم متداوله یدی طولی داشت ، بیست و هفت سال بمرام تحصیل‌کمال و استماع احادیث شریفه بشام و مصر وحجاز و اصفهان و مرو و هرات و نیشابور و خراسان و دیگر بلاد بعیده مسافرتهاکرد ، ازمشایخ‌بسیاری که بسه هزارنفر بوده حدیث وفنون متنوعهٔ دیگر اخذ نمود، بالخصوص ازابن‌الجوزی و ابن‌کلیب احادیث بسیاری استماع کرده واز تألیفات او است :

۱- اخبار المشتاق باخبار (الی اخبار خا) العشاق ۲- الازهار فی‌انواع الاشعار ۳- جنةالناظرین فی‌معرفة التابعین ۴- الدرة الثمینة فی‌الاخبار المدینة ۵- ذیل تاریخ بغداد خطیبکه سی جلد است **۶- روضةالاولیا فی‌مسجد ایلیا ۷- زهرالظرف ۸- الزهر فی‌محاسن شعراهل‌العصر ۹- سلوةالوحید ۱۰- العقدالفائق فی‌عیون اخبارالدنیا ومحاسن الخلائق ۱۱- غررالفوائد**که شش مجلد است **۱۲- القمر المنیر فی‌المسند الکبیر**که حاوی شرح‌حال‌اصحاب و احادیث هریك‌ازایشان است **۱۳- الکمال فی‌معرفةالرجال ۱۴- کنزالامام (نا خا) فی‌معرفة السیر (السنن خا) والاحکام ۱۵- المتفق والمفترق ۱۶- مناقب‌الشافعی ۱۷- نزهةالوری فی‌اخبار ام‌القری** وغیراینها و از اشعار او است :

اذا لم تکن حافظا و اعیا	**فجمعك للکتب لاینفع**
اتنطق بالجهل فی‌مجلس	**و علمك فی‌البیت مستودع**

بسال ششصد و چهل و سیّم هجرت در شصت و پنج سالگی در بغداد درگذشت .

(کف وص ۴۹ ج ۱۹ جم و ۴۰۲ ج ۲ مه و ۶۷۳ ج ۱ س وغیره)

ابن نجده

محمد - عبدالعلی بن نجده ، مکنّی بـه **ابوجعفر،** ملقّب بـه **شمس‌الدین** ، معروف بـه **ابن‌نجده** و **ابن‌عبدالعلی** ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن هشتم هجرت بوده ویا اوائل قرن نهم را نیز دیده است . از شهید

اوّل (متوفی بسال ۷۸۶ھ ق = **ذفو**) اجازه داشت، شهید درآن اجازه بسیارش ستوده و سال وفاتش بدست نیامد . (ملل وص۴۲۴ج۱نی و۴۳۱مس)

ابن نجید **اسمعیل بن نجید** - بعنوان **ابوعمرو اسمعیل** نگارش یافته است .

ابن نجیم **زین‌العابدین** - یا زین‌الدین بن‌ابراهیم بن محمد بن نجیم‌مصری حنفی ، معروف به **ابن‌نجیم**، از افاضل قرن دهم هجری میباشد که از شرف‌الدین بلقینی و جمعی از اکابر دیگر اخذ مراتب علمیّه نمود ، در حال حیات اساتید خود با اجازهٔ ایشان بنأی تدریس و فتوی گذاشت ، اصول طریقت را نیز از عارف باللّٰه سلیمان خضیری فراگرفت . عبدالوهاب شعرانی‌که ده سال با وی معاشر ودر راه مکّه نیز همسفرش بوده اخلاق و اطوار اورا بیش از حد ستوده است . از تألیفات او است :

۱- **الاشباه والنظائر فی‌الفروع** که درقاهره وکلکته چاپ شده‌است ۲- **البحرالرائق فی‌شرح کنزالدقائق** درفقه حنفی‌که در قاهره چاپ شده وغیراینها . وی در سال نهصد و هفتادم هجرت درگذشت . (کف وص ۲۶۵ مط)

ابن‌النحاس **احمدبن اسمعیل**- بعنوان نحاس‌احمدبن اسمعیل مذکورشده‌است.

ابن‌النحاس **فتح‌الله** - بن نحاس حلبی مدنی ، از مشاهیرشعرای قرن‌یازدهم هجرت میباشدکه در رقّت نظم و نثر و حلاوت لفظ و معنی وحید عصر خود بود ، **دیوان شعر** او هم در مصر و بیروت چاپ شده است . وی بسال هزار و پنجاه و دویم هجرت درمدینه درگذشته و دربقیع مدفون گردید .

(ص ۲۶۶مط)

ابن نحاس **محمد** - بن ابراهیم بن محمد ، قاری نحوی ، حلبیّ‌الولادة ، مصریّ‌الاقامة،ملقّب‌به **بهاءالدین**، مکنّی‌به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌نحاس**، از مشاهیر ادبای قرن هفتم هجرت میباشدکه استاد ابوحیّان بوده ودرعلم لسان و قرائت مشهوراست . با صدق وعدالت و دیانت و حلّ مشکلات علمیّه معروف،

بعضی‌ازاشعار وآثار ادبیّه بدو منسوب و تدریس‌مدرسهٔ منصوریّهٔ مصر وجامع‌ابن‌طولون بدو مفوّض بود . درتمامی عمرخود اصلاً ازدواج نکرده و انگور نخورده‌است. درسال ششصد و نود و هشتم هجرت درگذشت . (ص۹۳هب وسطر۳۶ ص۶۰ت)

ابن النحوی

محمد - بن عباس بن ولید ، ازادبا ومحدّثین قرن‌چهارم‌هجرت میباشدکه ازثعلب و ابراهیم حربی ودیگران روایت‌کرده ودر حالت‌انقطاع وانزوا می‌گذرانید، درجواب ابن‌لمحه‌که طالب‌ملاقات وی‌بوده بنگاشت:

انست نفسی بنفسی وهو فی‌الوحدة انسی — واذا آنست غیری فـاحق الناس نفسی
فسدالناس فاضحی جنسهـم من‌شر جنس — فلـزمت البیت الا عنـد تأذینی لخمس

در مسجد خود اذان میگفته ودر سیصد و چهل و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۴۲۵ ج ۲ نی)

ابن النحوی

یوسف - بن محمدبن‌یوسف توزری، مکنّی‌به **ابوالفضل**، معروف به **ابن‌النحوی** ، از افاضل قرن ششم هجرت میباشدکه در علم و عمل نسبت ببلاد خـود مانند غزالی بوده نسبت به عراق . ازکثرت زهد و شهامت از هیچکس چیزی نمی‌خواست ، اظهار مطلبی نمیکرد ، روزی یکی از خویشاوندان او از فراری بودن از ظالمی شکایت کرده و خواستار توسط و شفاعت وی گردید ، او نیز اجابت کرد ، لکن چیزی بآن ظالم نگفته و درتهجّد خود بدین اشعار عرض حاجت بدرگاه الهی نمود :

لبست‌ثوب‌الرجا والناس قد رقدوا — وقمت اشکـوالی مولای ما اجـد
و قلت یا سیدی یا منتهی املی — یا من علیه لکشف الضر اعتمد
اشکو الیك امورا انت تعلمهـا — مالی علی حملها صبر ولا جلد
وقد مددت یـدی للضر مشتکیا — الیك یا خیر من‌مدت الیه یدی

اینك بعداز اندکی نامه ازآن ظالم رسید وآن مرد فراری را بوطن‌خود عودت دادند. ابن‌النحوی بسال‌پانصد وچهل وسیّم هجرت درنود سالگی درگذشت . **توزر** قصبه‌ایست ازاعمال‌تونس‌که ایالتی‌است بزرگ ازافریقای‌شمالی وهم شهری‌است مرکزآن ایالت .

(ص ۲۶۶ مط و ۱۶۹۹ ج ۳ س)

ابن‌الندیم[1]

ابن‌الندیم **اسحق-** بن‌ابراهیم ندیم ابن‌ماهان ، ارجانی‌الاصل، بغدادی‌ الاقامة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌الندیم** الشهرة ، (که پدرش از ندمای‌خلفا بوده) ازافاضل قرن سیّم هجرت میباشدکه ادیب لغوی شاعرمتکلّم محدّث، در وقایع عمومی خصوصاً اخبار شعرا خبیر، درفقه وحدیث وکلام نیز بصیر بوده وشعر خوب میگفته‌است . با آن‌همه کمالات متنوعه برخلاف میل و رضای خود بامغنی‌گری شهرت داشت ، روزی درمجلس یحیی بن اکثم قاضی مذاکرات علمی درفقه و حدیث و شعر و بعضی از علوم دیگر مطرح شد ابن‌الندیم بتمامی‌حضار فائق‌آمد وبیانات‌او مورد تصدیق قاضی شد پس ابن‌الندیم گفت با این‌همه چه شده‌که مرا با مغنی‌گری مشهور نمایند ؟ قاضی جواب این سئوال را به عطوی‌که یکی از حاضرین بوده محول داشت، عطوی رو بابن‌الندیم‌کرده وگفت آیا درنحو مثل اخفش و فراء ، یا درشعر ولغت مانند اصمعی و ابوعبیده ، یا درکلام نظیر ابوهذیل علاف و نظام بلخی ، یا درفقه هم سنگ قاضی حاضر هستی ؟ درهمهٔ آنها جواب منفی شنید پس‌گفت بهمین جهت است‌که فقط مغنّی‌گری مایهٔ اشتهار تو شده زیرا در فنّ غنا متفرّد و بی‌نظیر بوده ولی بپایهٔ اکابر فنون دیگر نمی‌رسی پس خود ابن‌الندیم نیز خندیده وازمجلس برخاست . لکن‌قاضی با تصدیق کلمات عطوی گفت بازهم این جواب ، خالی از اندك ظلمی نمیباشد زیراکه نظیر ابن‌الندیم در زمان‌خود بسیارکم بوده و مأمون میگفته است‌که اگر ابن‌الندیم در میان مردم با مغنّی‌گری شهره نمیشد منصب قضاوت را بدو مفوض میداشتم‌که اولی و احقّ و اصدق و امین‌تر از تمامی این قضاة است . از اشعار ابن‌الندیم است :

وآمرة بالبخل قلت لها اقصری — فـذالك شیئی ما الیـه سبیل

۱- **ابن‌الندیم** - دراصطلاح رجالی ، احمد بن ابراهیم بن‌اسماعیل بن داود بن‌حمدون، از مشایخ اهل لغت وهم محمد بن اسحق میباشد و درصورت نبودن قرینه بدویمی منصرف وما هم بشرح حال وی میپردازیم .

اری‌الناس خلان‌الجواد ولا اری بخیلا لــه فی‌العــالمین خلیــل
وانی رأیت البخل یزری باهله فاکـرمت نفسی ان یقــال بخیل

وفات ابن‌الندیم بسال دویست وسی وپنجم یا ششم هجرت درهشتاد وپنج یا شش‌سالگی واقع‌گردید ، در دوسال‌آخرعمر از هردو چشم نابینا شد و تألیفاتی‌هم بدومنسوب‌است.

(ص ۵ ج ۶ جم و ۶۹ ج ۱ کا)

ابن‌الندیم **محمد-** بن‌اسحق ندیم کاتب بغدادی‌شیعی امامی، مکنّی به**ابوالفرج،** ازآن‌روکه پدرش‌اسحق ، لقب ندیم وکنیهٔ ابویعقوب داشته او نیز به **ابن‌الندیم** و **ابن‌ابی‌یعقوب** مشهور واز اکابر مورّخین متجّر میباشد ونخستین‌کسی است‌که‌آداب لغت عرب را درکتاب **فهرس‌العلوم** نام خودکه به **فهرست ابن‌الندیم** معروف است تدوین‌کرد ، بلکه موافق‌آنچه از فرج‌الهموم سید بن طاوس نقل شده ابن‌الندیم ازعلمای نجوم نیز معدود ومنجم‌علوی مصری‌بود وکتاب فهرست‌او برهانی قاطع بر تبحّر و احاطهٔ کامل وی میباشد چون این اواخر درمصر چاپ ودر دسترس مردم است دیگر بشرح مزایای‌آن نپرداخته وهمین قدر تذکر میدهدکه بتصدیق بعضی از اکابر اهل‌فن، این‌کتاب ذخیرهٔ ادبی‌گرانبهائی است‌که تمامی احوال آداب لغت عربیّه درقرون اوّلیه را بطوری جمع‌کرده‌که کسی غیراز او متعرّض نشده است ودرتدریس این تاریخ محل احتیاج عموم بوده و مستغنی ازآن نیستند .

ابن‌الندیم **کاتب و وراق** بوده و درنتیجهٔ این دوحرفت بتمامی مؤلفات دینی و فلسفی و تاریخی و ادبی لغت عرب وقوف یافته وبتألیف وتدوین همچوکتابی موفق‌آمده است ، وظیفهٔ کاتب و ورّاق ، کتابت و استنساخ مصحف وکتب حدیث و تاریخ وغیره و تصحیح وتجلید و داد و بستادآنها است‌که این حرفت درآن زمان عوض‌طبع این زمان بوده وکثیری از ادبا و ارباب کمال دارای این حرفت بوده‌اند . یاقوت در معجم‌الادبا بشرح حال ایشان پرداخته و خودش نیز از ایشان بود ، کتابخانهٔ بزرگی ازاو مانده و مرجع استفادهٔ ابن‌الاثیر صاحب کتاب‌الکامل فی‌التاریخ‌گردیده است . وفات ابن‌الندیم

بسال سیصد و هشتاد و پنجم هجرت در هشتاد و نه سالگی واقع گردید .
(ص ۳۱۵ ج ۲ ع و ۹۳ هب و ۱۷ ج ۱۸ جم وکتب رجالیه)

ابن‌نشوان **نشوان-** بن سعیدبن نشوان بعنوان **علامهٔ یمن** مذکور شده‌است .

ابن‌نصر **حسن بن‌علی -** واسطی، مکنّی به **ابوعلی،** ملقّب‌به**همام،** معروف به**ابن‌نصر،** ازشعرای شیعه‌مذهب شهر واسط میباشدکه دردمشق و بغداد امرار حیات نموده واز اشعار او است :

این‌من‌ینشد قلبا ضاع‌یوم‌البین‌منی	**تاه لما راح یقفو اثرالظبی الاغن**

درپانصد و نود و ششم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۴ ج ۱ س)

ابن‌نصوح از فضلای شعرای شیراز عهد سلطان ابوسعید خان بهادر ابن خدابنده آخرین ملوك ایلخانیه (۷۱۶ـ۷۳۶ه ق=**ذیو - ذلو)** میباشدکه **ده منظومه بنام خواجه‌غیاث‌الدین** وزیر نوشته واز او است :

بـا فـاقه و فقر هم‌نشینم کـردی	بی‌مونس و یار و بی‌قرینم کردی
این رتبه مقرّبان درگاه ترا است	آیا بچه خدمت این‌چنینم‌کردی

نام و سال وفات و مشخّص دیگری بدست نیامد .
(ص ۷۷۴ ج ۱ س و ۱۱۵ سفینه)

ابن‌نطاح **محمد-** بن‌صالح‌بن نطاح،مکنّی‌به **ابوعبدالله** یا **ابوجعفر،** معروف به **ابن‌نطاح،** مورّخی‌است نسّابه ازعلمای انساب و نخستین‌کسی است‌که در دولت و اخبار دولت کتاب نوشته واز تألیفات او است :

۱- افخاذالعرب ۲- البیوتات ۳- الرد علی ابی‌عبیده فی‌کتاب‌الدیباج ۴- مقتل زید بن علی وغیرها ودر دویست و پنجاه و دویم هجرت درگذشت .
(ص ۱۵۶ ف و ۳۵۷ ج ۵ تاریخ بغداد)

ابن‌نفیس **علی بن ابی‌الحزم -** قرشی شافعی دمشقی ، طبیب مصری حکیم منطقی فقیه اصولی‌که به **علاءالدین** ملقّب، به **نفیسی** و **ابن‌نفیس** معروف وگاهی به **ابن‌ابی‌الحزم** موصوف میباشد از اکابر اطبّای اواخرقرن هفتم هجرت

است که رئیس‌الاطبّای وقت‌خود بود ، درهردو قسمت علمی وعملی طبّ وحید عصرخود بشمار میرفت ، اکثر اهل فنّ اورا بعبارت **ابن‌سینای‌ثانی** معرفی‌کرده بلکه درمعالجه و قسمت طب به ابن‌سینا ترجیحش می‌دهند و بهمین جهت تبحّر و تمهّر طبّی‌او میباشد که با طبابت شهرت یافته است والاّ درمنطق و فقه شافعی و اصول فقه و حدیث و بیان و علوم عربیّه نیز یدی طولی داشته ومصنّفاتی درفنون مذکوره بدو منسوب دارند .

درموقع تألیف ، قلمهای تراشیده را نزد او میگذاشتند او نیز رو بدیوارکرده وبدون مراجعه بکتابی از حفظ خاطر و املای قلبی مینوشته‌است واز تألیفات او است:

۱- **الشامل** در طب که باکمال‌آن موفق نشده است ، هشتاد مجلد ازآن برآمده و اگر بپایانش می‌رسانید سیصد مجلد میشد ۲- **شرح‌کلیات قانون ابن‌سینا** ۳- **شرح‌هدایهٔ ابن‌سینا** درطب ۴- **طریق‌الفصاحة** ۵- **موجزالقانون** در طبّ‌که ملخّص قانون ابن‌سینا بوده و مهمترین‌کتب طبّیّه است ، شروح بسیاری برآن نوشته‌اندکه بهترین‌آنها شرح نفیس بن عوض کرمانی است (که ضمن عنوان ناظم‌الاطبّاء اشاره نمودیم) . در سال ششصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشته وتمامی‌خانه وکتابهای خود را وقف بیمارستان منصوری قاهره نموده بود . یوحنّا بن صلیب نصرانی در مرثیه‌اش گفته است :

ومسائل هل عالم او فاضل **او ذو محل فی‌العلی بعدالعلاء**
فاجبت والنیران‌تضرم فی‌الحشا **اقصر فمذ مات‌العلا مات‌العلی**

(کف وص ۲۶۸ مط و ۶۷۴ ج ۱ س)

ابن‌النقاش **محمد بن حسن** - بعنوان **نقاش** درباب‌اوّل مذکور است .

ابن‌النقاش **محمد** - بن علی بن عبدالرحمن ، یا عبدالواحد بن یحیی بن عبدالرحیم مصری، ملقّب‌به **شمس‌الدین** ، معروف‌به **ابن‌النقاش** ، مکنّی به **ابوامامه**، ازافاضل قرن هشتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر ادیب نحوی‌لغوی شاعر واعظ ، درفنون بسیاری دستی توانا داشته واز تألیفات او است :

۱- **سابق‌اللاحق**که تفسیری است مبسوط و درآن ملتزم شده‌که ازهیچکس حرفی نقل ننماید ۲- **شرح الفیهٔ ابن‌مالك** ۳- **شرح تسهیل ابن‌مالك** وغیرها . وی در سال هفتصد و

شصت و سیّم هجرت درگذشت . (کف وص ۷۱ ج ۴ کمن)

ابن النقرات

علی - بن موسی بن علی انصاری اندلسی جیانی حکیم کیمیاوی، معروف به **ابن النقرات** ، مکنّی به **ابوالحسن**، ازمتمهّرین صنعت کیمیا وصاحب کتاب **شذورالذهب** میباشدکه منظومه ایست بی نظیر ، درآن صنعت درنهایت فصاحت الفاظ و بلاغت معانی ، حاوی یك هزار و چهارصد ونود بیت . صاحب ترجمه در سال پانصد تمام تا پانصد و نود و سیّم هجرت درگذشت .

(کف وص ۴۸۶ ت)

ابن نقطه

محمد - بن عبدالغنی ابن ابی بکر، یا محمد بن محمد بن نقطهٔ حنبلی بغدادی ، ملقّب به **معین الدین** ، معروف به **ابن نقطه** ، از مشاهیر حفّاظ محدّثین قرن هفتم هجرت میباشدکه بمرام تحصیل ببلاد دور ودراز بسیاری مسافرتها کرد ، باستماع وکتابت احادیث بسیاری موفق آمد، **کتابی درانساب** تألیف کرده است . درسال ششصد و نوزدهم یا بیست و نهم هجرت درگذشت .

(کف و حوادث جامعه وص ۱۰۰ ج ۲ کا)

ابن النقیب

حسن - بن شاور بن طرخان کنانی نفیسی، ملقّب به **ناصرالدین** ، معروف به **ابن النقیب**، ازمشاهیر شعرای مصر بوده **ودیوانی مرتب** وکتابی بنام **منازل الاحباب و منازه الالباب** داردکه حاوی محاورات واقعه بین او و ادبای عصر خودش میباشد واز اشعار او است :

لاتأ سفن علی الشبــاب وفقده — فعلی المشیب و فقده یتأسف
هذاك یخلفه سواه اذا انقضی — ومضی وهذا ان مضی لایخلف

درسال ششصد و هشتاد و هفتم هجرت درگذشت . (کف وص ۶۷۵ ج ۱ س)

ابن النقیب

عبیدالله - بن عبدالله بن حسین ، مکنّی بـه **ابوالقاسم**، معروف به **ابن النقیب**، از محدّثین عامّه و مشایخ خطیب بغـدادی و در مذهب تسنّن بسیار متعصّب بوده بحدی کـه در روز وفات شیخ مفید معروف (که رئیس مذهب شیعه و وقایهٔ آیین امامیّه بوده) جشن کرد، برای تبریك و تهنیت درمجلس مخصوصی

نشسته ومیگفته است پس‌ازآنکه مرگ ابن‌المعلّم (شیخ مفید) را دیدم دیگر باکی از مرگ ندارم . وی درسال چهارصد و پانزدهم هجرت درصد و ده سالگی درگذشت .
(تاریخ بغداد)

ابن‌النقیب

محمد - بن سلیمان بن حسن بن حسین مقدسی حنفی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، معروف به **ابن‌النقیب**، از اکابر علمای اواخرقرن هفتم هجرت میباشدکه فقیه مفسّر زاهد به علاّمه موصوف ودر اصل از اهل بلخ بوده ودر بیت‌المقدس نشو و نما کرد ، مدتی هم درمصر اقامت‌گزیده ودر مدرسهٔ عاشوریه نام آنجا تدریس می‌نمود واز تألیفات‌او است : **التحریر والتحبیر لاقوال ائمةالتفسیر فی‌معانی کلام‌السمیع البصیر** که تفسیریست مبسوط و مکمّل ، اعراب و لغات و قرائات و اسباب نزول و دیگر مزایای قرآن مجید را حاوی ، بپنجاه وچند یا هشتاد یا نود ونه مجلّد مشتمل و محل توجه اکابر میباشد و درسال ششصد و نود و هشتم یا شصت و هشتم یا هشتاد و هفتم هجرت درگذشت .
(کف و ۶۷۵ ج ۱ س و ۴۲۷ ج ۱ نی و ۱۶۸ فوائدالبهیه)

ابن‌نما[1]

ابن‌نما

جعفر- بن محمد بن جعفر بن محمد بن‌جعفر بن هبةالله ابن‌نما ابن‌علی بن‌حمدون حلّی، ملقّب‌به **نجم‌الدین**، معروف‌به **ابن‌نما**،

۱- **ابن‌نما**- موافق آنچه در تنقیح‌المقال از بعضی اجازات و بعضی ازکلمات مجلسی استظهار‌کرده با هرسه حرکهٔ نون است . در روضات هم‌گوید با تخفیف وسه حرکهٔ نون ویا فقط بکسرآن چنانچه از اساتید مسموع شده ، از ریاض‌العلما نقل است‌که بعضی از فضلا بفتح نون و تشدید میم و الف ممدوده ضبط‌کرده‌اند ولی آنچه از مشایخ مسموع شده با فتح و ضم نون و تخفیف میم است .

بهرحال این **عنوان ابن‌نما در اصطلاح رجالی** بچندین‌کس اطلاق‌میشودکه تماماً ازعلما و فقها و محدثین امامیه هستند و ظاهراً درصورت نبودن قرینه منصرف به محمد بن جعفر بن هبةالله است‌که مذکور میشود . ۱- **احمد بن محمدبن‌جعفر** بن هبةالله ابن‌نما ابن‌علی بن حمدون حلی ۲- **جعفر بن محمد بن‌جعفر** بن‌محمد بن‌جعفر بن هبةالله ۳- **جعفر بن محمدبن‌جعفر** بن‌هبةالله*

ازاکابرعلمای امامیهٔ قرن هشتم یا نهم هجرت ، نوهٔ جعفر بن‌محمد مذکور ذیل، مؤلف کتاب **منهج‌الشریعة فی‌فضائل وصی خاتم‌الشریعة** بوده و سال وفاتش بدست‌نیامد، لکن بعد از زمان شهید اوّل (متوفی بسال۷۸۶ه ق = **ذفو**) بوده‌است و رجوع به‌جعفر بن‌محمد مذکور ذیل هم نمایند و درجایی دیدم‌که اورا **ابن‌الابریسمی** نیز گویند .

(سطر۲۸ ص۱۴۵ ت وغیره)

ابن‌نما

جعفر- بن محمد بن‌جعفر بن هبةالله بن نمای حلّی، جدّ ابن‌نما جعفر فوق‌که او نیز لقبش **نجم‌الدین**، شهرتش **ابن‌نما** ودرکلمات اجلّه گاهی بعبارت جعفر بن نما ویا بعبارت جعفر بن محمد بن نما مذکور میباشد از اکابر علما و فقهای امامیهٔ قرن هفتم هجرت و از مشایخ علاّمهٔ حلّی (متوفّی بسال ۷۲۶ه ق = **ذکو**) بوده واز تألیفات او است :

۱- **اخذالثار فی‌احوال المختار** که زمانی ذوب‌النضار فی‌شرح‌الثار وگاهی شرح‌الثار فی‌احوال المختار نیزگویند ۲- **مثیرالاحزان** که به **مقتل ابن‌نما** معروف و از اشعار او است :

وقفت علی دارالنبی محمد ص	**فالفیتها قد اقفرت عرصاتها**
وامست خلاء من تلاوة قاریء	**و عطل فیها صومها و صلوتها**
فاقوت من‌السادات من آل هاشم	**ولم یجتمع بعد الحسین شتاتها**
فعینی لقتل‌السبط عبری ولوعتی	**علی فقدهم ما ینقضی ز فراتها**

بنقل روضات‌الجنّات ، شهید ثانی احتمال داده‌که دوکتاب **اخذالثار** و **مثیرالاحزان** مذکورین فوق از صاحب ترجمه نبوده بلکه تألیف نوه‌اش ابن‌نمای مذکور فوق باشد

---

*بن‌نما ملقب به **نجم‌الدین** ۴- **جعفربن نما** که همان‌جعفر بن‌محمد مذکوربوده وظاهر تنقیح‌المقال آنکه غیر او است ۵- **جعفر بن هبةالله بن نما** ۶- **حسن بن‌احمد** نظام‌الدین بن محمد نجیب‌الدین ماقب به جلال‌الدین و مکنی به ابومحمدکه از مشایخ روایت شهید اول است ۷- **علی بن علی بن نما** ۸- **محمد بن جعفر** بن نمای معروف به ابن‌الابریسمی و ملقب به شمس‌الدین ۹- **محمد بن جعفر بن هبةالله بن نما** ۱۰- **محمد بن نما** و ظاهراً یکی از دو محمد بن جعفر مذکورین بوده و درصورت عدم قرینه مراد دویمی میباشد ۱۱- **هبةالله‌بن‌نمای** حلی مکنی به ابوالبقاء یا ابوالتقی‌که از علمای اواسط قرن ششم هجرت بوده و درسال پانصد و شصت و پنجم هجرت از او روایت شده و نام اصلیش محمد و هبةالله لقب او است وغیر اینهاکه در بعضی موارد به بعضی دیگر از احفاد و افراد خانوادهٔ آل‌نما نیز ابن‌نما گویند .

ولی در اعیان‌الشیعه این عقیده را خبط بزرگ شمرده و آن دوکتاب را بطورقطع تألیف همین صاحب ترجمه دانسته و گویدکه اصلاً معلوم نیست‌که صاحب ترجمه نوه‌ای بدان اسم داشته‌باشد وبعد از این جمله مؤیداتی برای این‌موضوع مذکور داشته‌که ذکرآنها موجب اطناب است .

سال وفات صاحب ترجمه بدست نیامد ، لکن با محقّق (متوفّی بسال۶۷۶ه ق) و نظائر وی معاصر بود واز بعضی نقل شده‌که وفات او درحدود ششصد و هشتادم هجرت وقوع یافته است . (ذریعه وص ۱۴۵ت و۱۳۷ ج۱۷عن و۹۴ هب)

ابن نما

محمد - بن جعفر بن‌هبةالله بن‌نما ، یا محمد بن جعفر بن‌محمد بن نمای حلّی ، مکنّی به **ابوجعفر** یا **ابوابراهیم**، ملقّب به **نجیب‌الدین** ، معروف به **ابن‌نما**، از افاضل علمای امامیّهٔ قرن‌هفتم هجرت میباشدکه فقیه محقّق جلیل‌القدر و علاّمهٔ زمان خود بوده و مصنّفاتی بدو منسوب‌است . پدر ابن‌نمای صاحب مثیرالاحزان مذکور فوق ، از اساتید ومشایخ اجازهٔ محقّق حلّی وشیخ یوسف پدر علاّمهٔ حلّی و نظائر ایشان بود ، او نیز از ابن‌ادریس حلّی سابق‌الذکر و بعضی از اکابر دیگر اجازه داشت ولفظ **ابن‌نما** درصورت اطلاق ونبودن‌قرینه‌بدو منصرف میباشد. وفاتش بعد از مراجعت از زیارت روز غدیر نجف بسال ششصد و چهل و پنجم هجرت درحدود هشتاد سالگی در حلب واقع شد ، جنازه‌اش بکربلای معلّی نقل گردید و ابن‌العلقمی و دیگران مراثی بسیاری درحق وی گفته‌اند .

(ص ۲۵۴ هب و ۱۴۵ و ۶۰۳ ت وغیره)

ابن نمیر

در اصطلاح رجالی ، عبدالله بن نمیر و پسرش محمد هردو از علما و محدّثین عامّه میباشند .

ابن‌النواحة

عبادبن‌حرث - از بنی‌حنیفه میباشدکه مردمرا بطرف‌مسیلمهٔ کذّاب دعوت می‌کرد وبرای دعوت بحضور حضرت رسالت ص نیزرفت وآن‌حضرت بدو فرمودند : **لولا ان‌الرسل لاتهاج‌لقتلتك** . (کذافی صع)

ابن نوبخت **علی بن احمد بن نوبخت** ـ مکنّی به **ابوالحسن**، ازشعرای‌اوائل قرن‌پنجم‌هجرت‌میباشد . اگرچه بطوراجمال‌بعنوان **نوبختی‌علی** نگارش یافته بازهم گوئیم‌که وی مردی بوده درویش نهاد ، اصلاً رغبتی بدنیا نداشته وبا فقر و پریشانی میگذرانیده است و **دیوان‌کوچکی** هم دارد واز او است :

سعی الیك بی‌الواشی فلم ترنی **اهلا لتکـذیب ماالقی من‌الخبر**
ولو سعی بك عندی فی‌الذکری **طیف‌الخیال لبعث‌النوم بالسهر**-کذا

صاحب ترجمه بسال چهارصد و شانزدهم هجرت درمصر درگذشت .

(ص ۶۷۵ ج ۱ س)

ابن نـوح **ابن نهیك** }دراصطلاح رجالی ، **اولی** احمد بن‌محمد بن‌نوح واحمد بن علی بن عباس بـن نوح و **دویمی** عبدالله بـن محمد نهیکی و عبدالله بن احمد بن نهیك است .

ابن‌واضح **احمد بن ابی‌یعقوب** ـ بعنوان **یعقوبی احمد** نگارش داده‌ایم .

ابن‌وافد یا **ابن‌واقد** }عبدالرحمن در بـاب اوّل (القـاب) بعنوان **لخمی عبدالرحمن** نگارش داده‌ایم .

ابن‌الوتار **احمد** ـ بن محمد بن احمد بن عمر سلمی، مکنّی‌به **ابونصر** ، معروف به **ابن‌الوتار**، از محدّثین قرن پنجم امامیّه میباشدکـه از ابوالفضل شیبـانی و دیـگر اکابـر وقت استماع حدیث کرد ، از خطیب بغدادی هـم استماع نموده وگوید مذهب شیعه داشته و روایات او محل اعتماد نبوده وغیراز خودم کسی را هم سراغ ندارم‌که از وی استماع حدیث کرده باشد . وی در سال چهارصد و بیست و نهم هجرت درگذشت . (ص ۱۸۸ ج۲نی)

ابن‌الوحشی **عبدالله بن‌یحیی** ـ اقـلیشی ، مکنّی بـه **ابومحمد** ، معروف بـه **ابن‌الوحشی**، از علما و محدّثین اوائل قرن ششم هجرت میباشد که در اواخر عمر خود قاضی طلیطله بوده و از تألیفات او است :

۱ـ شـرح شهـاب الاخبـار قـاضی قضـاعی ۲ـ ملخص مشکل القـرآن ابن‌فـورك

ودرسال پانصد ودویم هجرت درگذشت . (ص ۶۷۶ ج۱س)

ابن‌الوحشیة **احمدبن‌علی** - بن قیس بن مختار بن عبدالکریم‌کلدانی نبطی ، از اهل عراق ، مکنّی بـه **ابوبکر**، معروف به **ابن‌الوحشیة**، از دانشمندان سحر وشعبده وعزائم و فلاحت وکیمیا و سمومات و طلسمات بوده وتألیفاتی درفنون مذکور داردکه اکثرآنها ترجمه از لغت نبطی بعربی است :

۱- **اسرارالطبیعیات فی‌خواص النبات** ۲- **اسرارالکواکب** ۳- **الاصول الصغیر** در کیمیا ۴- **الاصول‌الکبیر** درکیمیا ۵- **السحرالصغیر** ۶- **السحرالکبیر** ۷- **شوق المستهام فی‌معرفة رموزالاقلام** که باترجمهٔ انکلیسی درلندن‌چاپ‌شده‌است ۸- **طردالشیاطین** ۹- **الفلاحة الصغیر** ۱۰- **الفلاحةالکبیر** ۱۱- **مذاهب الکلدانیین فی‌الاصنام** ۱۲- **الهیاکل والتماثیل** وغیرهاکـه تا سی کتاب بدو منسوب دارند . سال وفاتش بـدست نیـامد ، لکن در سال دویست و چهل و یـکم هجرت ویا در قرن چهارم نیز زنده بوده و بهرحال پیش‌از زمان ابن‌الندیم محمد بن اسحق بـوده است . اما **لفظ وحشیة** ، نام مادر صاحب ترجمه ویـا لقب جدّش بوده است .

(ص ۴۳۳ و۵۰۲ ف و ۲۸۱ مط و ۱۸۴ تذکرةالنوادر)

ابن‌الودعان **محمد** - بن‌علی بن‌عبیدالله بن ودعان، مکنّی‌به **ابونصر**، معروف به **ابن‌الودعان** ، قاضی وحاکم موصل‌بود ، کتاب**الاربعین‌الودعانیة** که حاوی چهل خطبه میباشد تألیف‌او است . سال وفاتش درکشف‌الظّنون برقم‌هندسی ۴۹۴ (چهارصد و نود وچهارم) و درقاموس‌الاعلام نیز برقم هندسی ۹۵۴ (نهصد وپنجاه و چهارم) نوشته شده و این‌گونه اختلافات ناشی ازمسامحهٔ‌کاتب وچاپخانه بسیاراست .

(کف وص ۶۷۶ ج ۱ س)

ابن‌الوراق **محمد بن‌عبدالله بن‌عباس** - بعنوان**وراق** درباب‌القاب مذکوراست .

ابن‌الوراق **محمد بن‌هبةالله** - ضمن **ابن‌الوراق** فوق نگارش یافته‌است .

ابن‌الوردی **عمر** - بن مظفر وردی بن عمر بن محمد بن ابی‌الفوارس‌بکری حلبی‌معرّی، مکنّی‌به **ابوحفص**، ملقّب‌به**سراج‌الدین** یا**زین‌الدین**

معروف به **ابن‌الوردی و ابن‌ابی‌الفوارس**، از اکابر ادبا و شعرا وفقهای شافعیهٔ قرن‌هشتم هجرت میباشدکه مدتی قضاوت نموده و درنحو و فنون ادبیه و لغت متبحر ، در فنون شعری متمهر، قریحهٔ شعریه‌اش صاف ودرغایت عذوبت وملاحت وفصاحت بوده‌است . دربدایت حال بسیار پریشان و تنگ معیشت بود ، بشام رفته ودرمجلس قاضی‌نجم‌الدین با لباسی کهنه در اسوء حال حاضر ولی محل توجه نشد سهل استکه مورد استخفاف و استهزای حاضرین گردید و اورا در یك‌گوشهٔ مجلس نشاندند تاآنکه معاملهٔ ملکی پیش قاضی‌آمد، حاضرین از راه استهزا ، تنظیم سند آن معامله را بدو محول داشتند او نیز قبول‌کرده و نظمی یا نثری بودن سند را استفسار نمود باز بطور استهزا بنظمی نوشتن آن تکلیفش نمودند پس قلم وکاغذ برداشته وتمامی مواد آن معامله را درضمن هیجده بیت سلس نوشتکه مطلع آن این است :

باسم اله الخلق هذا ما اشتری　　محمد بن یونس بن شنقرا
من مالك بن احمد بن‌الازرق　　کلاهما قد عرفا من خلق

حاضرین همینکه آن ورقه را دیدند از ملاحت و مزایای اشعار در شگفت ماندند ، دست اورا بوسیده و بفضیلت وی اقرارآورده واز تقصیر خودشان اعتذار نمودند . نیز از اشعار ابن‌الوردی است :

سبحان من سخر لی حاسدی　　یحدث لی فی‌غیبتی ذکرا
لا اکره الغیبة من حاسد　　یفیدنی الشهرة والاجرا

لاتقصد القاضی اذا ادبرت　　دنیاك واقصد من جواد کریم
کیف یرجی‌الرزق من عند من　　یفتی بان‌الفلس مال عظیم

از تألیفات ابن‌الوردی است :

۱- **احوال‌القیامة** ۲- **البهجة الوردیة** یا **بهجة الحاوی** که کتاب حاوی صغیر نام شیخ نجم‌الدین عبدالغفار بن عبدالکریم قزوینی شافعی راکه درفقه شافعی میباشد درضمن پنج هزار بیت نظم‌کرده است این‌کتاب وجیز اللفظ و بسیط المعنی و محررالمقاصد و محل توجه شافعیه‌بوده مطلع‌آن این است :

قال‌الفقیر عمربن‌الوردی　　الحمد لله اتم الحمد

۳- **تتمة المختصر فی اخبار البشر** که کتاب المختصر فی اخبار البشر نام ابوالفدا را ملخص کرده و هم ذیلی بر آن نوشته ودر استانبول و قاهره چاپ شده است ۴- **التحفة الوردیة** که منظومه‌ایست صد و پنجاه بیتی درنحو ۵- **تذکرة الغریب** که نیز منظومه‌ایست درنحو و خودش این هردو را شرح کرده است ۶- **خریدة العجائب و فریدة الغرائب** که حاوی بعضی از موهومات و امور ممتنع الوقوع و محال بوده و درمصر و قاهره وغیره چاپ شده است ۷- **شرح الفیهٔ ابن مالك** ۸- **شرح الفیهٔ ابن معط** که نامش **ضوء الدرر** است ۹- **اللباب فی علم الاعراب** که قصیده میباشد و خودش آنرا شرح کرده است ۱۰- **منطق الطیر بارادة الخیر** در تصوف ۱۱- **نصیحة الاخوان** که منظومه‌ایست هفتاد وهفت بیتی وبه **لامیهٔ ابن الوردی** معروف و مطلع آن این است :

اعتزل ذکر الاغـانی والغزل　　　و قل الفصل و جانب من هزل

وفات ابن الوردی در ذیحجهٔ سال هفتصد و چهـل و نهم هجرت کـه سال طاعون عمومی بوده در مولد خود معرة النعمان درپنجاه ونه سالگی واقع گردید .

ناگفته نماند : گویندکـه از اواخر سال هفتصد و چهل و هشتم هجرت طـاعون عمومی درمصر و شام و اغلب بـلاد بظهورآمد ، در ماه شعبان و رمضان چهل و نهم در قاهرهٔ مصر ازکثرت طغیان آن مرض روزی ده هزار یا پانزده هزار نفر می‌مردند ، کار از غسل وکفن گذشته بود، سی یا چهل کس را بی‌غسل وکفن در گودی خاك ریزمیکردند وبا آن همه ابتلای عمومی فقط شهر معره موطن ابن الوردی مبتلا بطاعون نشد و اورا دراین باب مقالاتی هست که ازآن‌جمله است :

اری المعرة عینـا زانها حـور　　　لکن حـاجبها بـالجور مقرون
ماذااللذی یصنع الطاعون فی بلـد　　　فی کل حین لـه بالجور طاعون

از اتفاقات عجیبه اینکه پس‌ازآنکه آن بـلای عمومی در ماه ذیقعدهٔ همین سال چهـل و نهم مرتفع گردیـد خـود ابن الوردی در همان شهر بـلا نـدیده بطاعون درگـذشت . **ذٰلِكَ تَقْدیرُ العَزیزِ العَلیمِ** .

(کف و ۳۱۰ ج۲مه و۴۲۹ ج۱نی و ۱۹۵ ج۱کمن و۶۷۶ ج۱س و۲۵۰ت)

ابن ورقاء

جعفر بن محمد بن ورقاء - شیبـانی ، از مشاهیـر ادبا و شعـرا میباشد ، با سیف الدوله صدقهٔ سابق الذکر مکاتباتی و مراسلاتی داشته‌که ازآن‌جمله است :

هزتك لانی علمتك ناسیا لحقی ولا انی اردت التقاضیا
و لكن رأیت‌السیف من بعد سله الی الهز محتاجا وان‌كان ماضیا

در سیصد و پنجاه و دویم هجرت در مولد خود سامره درگذشت .

(ص ۶۷۶ ج ۱ س)

ابن‌ورقاء **دعبل** - در باب القاب بعنوان **خزاعی دعبل** نگارش یافته است .

ابن‌الوزان **ابراهیم بن عثمان** - فقیه‌نحوی‌لغوی‌قیروانی،مکنّی به‌**ابوالقاسم**، معروف به **ابن‌الوزان** ، از ائمۀ عروض و نحو و لغت میباشدكه از ثعلب و مبرّد بلكه تمامی‌نحویّین زمان خود اعلم ومصنّفات بسیاری بدو منسوب‌است . كتاب سیبویه و فراء و اصلاح‌المنطق ابن‌السكیت وكتاب عین خلیل بن احمد و غریب المصنّف و بعضی دیگر ازكتب لغت را حفظ كرده ودرعلوم عربیّه استنباطاتی داشته‌كه دسترس دیگران نبوده است . با اتقان مذهب كوفیّین بمذهب بصریّین میگراییده و ریاست علمیّۀ زمان خود بدو منتهی بود . در روز عاشورای سال سیصد و چهل و ششم هجرت در گذشت . (ص ۴۵ت و۱۹۲ ج۲مه)

ابن‌وصیف **علی بن عبدالله** - بعنوان **ناشی اصغر** درباب القاب مذكوراست .

ابن‌وقشی **هشام بن احمد** - بن خالد بن سعیدكنانی، مكنّی‌به **ابوالولید**، معروف به **ابن‌وقشی** ، از دانشمندان فقه و حدیث و منطق و ادبیّات و شعر و لغت و هندسه میباشد و درتمامی علوم متداوله متفنّن و بالخصوص در انساب و اخبار و سیر وحید عصرخود بود، كتاب **نكت‌الكامل‌للمبرد** تألیف او است وبسال چهارصد وهشتاد و نهم هجری‌قمری درگذشت. (ص۲۸۶ج۱۹جم)

ابن‌وكیع **حسن بن‌علی** - بن احمد بن محمد وكیع بن خلف بن حیان بن صدقة بن زیاد ، بغدادی‌ّالاصل ، تنیسی‌الولادة والمدفن ، **ابومحمد** الكنیة ، **ابن‌وكیع** الشّهرة ، از مشاهیر شعرا میباشدكه عالم فاضل جامع بارع بود ، **یك دیوان مرتب وكتاب منصف** نامی‌كه حاوی سرقات متنبّی است ازآثار قلمی او

بوده و از اشعار او است :

سلاعن حبك القلب المشوق فما يصبو اليك ولا يتوق
جفائك كان عنك لنا عزاء وقد يسلی عن‌الولد العقوق

درسال سیصد و نود و سیم هجرت درمولد خود شهر تنیس نامی قرب دمیاط از بلاد مصر درگذشت . **تنیس** بروزن صدیق دراصل نام پسر حام بن نوح و بانی‌آن شهر است. اما لفظ **وکیع** لقب مشهوری محمد بن‌خلف جدّعالی‌حسن میباشدکه‌کنیه‌اش **ابوبکر** وفقیهی بوده فصیح‌نحوی مورّخ‌شاعر و اهل‌قرآن ، از وقایع وسیر باخبر واز تألیفات او است :

۱- **کتاب‌الرمی والنضال** ۲- **المکاییل والموازین** وغیرها و در سال سیصد و ششم هجرت درگذشت. (کف وص۱۴۹ ج۱کا وسطر۹ص۲۱۷ت وغیره)

ابن‌وکیل **احمدبن‌موسی**- بعنوان **شهاب‌الدین** درباب‌القاب مذکورشده‌است .

ابن‌ولاد **احمد بن محمد بن ولاد** - یااحمد بن ولّاد(بروزن‌عطّار)تمیمی مصری فقیه نحوی حنفی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف به **ابن‌ولاد** از تلامذهٔ زجاج نحوی بوده واز تألیفات او است :

۱- **الانتصار لسیبویه علی‌المبرد** ۲- **المقصور والممدود** که در مصر چاپ و کثیرالفائده میباشد ، ابن‌خالویه شرحش نموده و چند نسخهٔ خطّی‌آن درپاریس و برلین موجود است و درسال سیصد و دویم یا سی و دویم هجرت درگذشت .

(کف وص ۲۷۷ ج ۱ س و ۲۰۱ ج ۴ جم و ۱۸۲ ج ۲ ع)

ابن‌ولاد **محمد بن ولاد** - تمیمی نحوی، مکنّی به **ابوالحسین** پدر احمد فوق‌که درعراق‌از ثعلب ومبرّد ودرمصرهم‌ازابوعلی‌دینوری داماد ثعلب درس خوانده و او هم **کتابی در مقصور و ممدود** تألیف کرده واز اشعار او است :

اذا ماطلبت اخا مخلصا فهیهات منك‌اللذی‌تطلب
فکن بانفرادك ذا غبطة فما فی‌زمانك من‌یصحب

صاحب ترجمه بسال دویست و نود و هشتم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰۵ ج ۱۹ جم)

ابن‌الولید در اصطلاح رجالی ، احمد بن محمد بن حسن بن احمد بن ولید و پدرش محمد وهم علی بن ولید خزاز بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

ابن‌ولید **مسلم بن ولید** - در باب اوّل (القاب) بعنوان **صریع‌الغوانی** مذکور شده است .

ابن‌وهب دراصطلاح رجالی **معاویة بن وهب** است .

ابن‌وهب **عبدالله بن محمد بن‌وهب** - محدّث حافظ دینوری ، مکنّی به **ابومحمد**، معروف به **ابن‌وهب** ، از محدّثین اوائل قرن چهارم هجرت میباشد و **یك‌تفسیرقرآن** تألیف او است‌که یك‌نسخه ازآن برقم ۲۲۱ و ۲۲۲ در خزانهٔ ایاصوفیا ویك‌نسخهٔ دیگرش‌نیزکه بخط بسیارقدیم‌میباشد درخزانهٔ‌آصفیه موجود ودر سیصد وهشتم هجرت درگذشت . (ص۱۵ تذکرةالنوادر)

ابن‌وهب **عبدالله بن‌وهب** - مالکی مصری قرشی ، مکنّی به **ابومحمد** ، معروف به **ابن‌وهب**، از فقها ومحدّثین مالکیّه وازاصحاب امام مالك میباشدکه بسیار زاهد و متّقی بوده و قضاوت مصر راکه از طرف خلیفهٔ وقت بدو تکلیف کردند قبول ننمود و از تألیفات او است :

۱- **تفسیر قرآن مجید** که به **تفسیر ابن وهب** معروف است ۲- **الجامع** ۳- **الموطأ الصغیر** ۴- **الموطأ الکبیر**. صاحب ترجمه بسال یکصد و نود و هفتم هجرت در بیست و نه سالگی درمولد خود مصر درگذشت . (کف وص۶۷۷ج۱س)

ابن‌وهیب **عبدالرحمن بن وهیب** - در باب اوّل (القاب) بعنوان قوصی‌مذکور شده است .

ابن‌الهائم **احمد بن محمد** - بن عماد بن علی مصری مقدسی ، معروف به **ابن‌الهائم**، مکنّی‌به **ابوالعباس** ، ملقّب‌به **شهاب‌الدین** ، ازعلمای عامّهٔ اوائل قرن نهم هجرت میباشدکه درفقه وعلوم ادبیّه دستی توانا داشت، درحساب

و فرائض وحید عصر خود و مرجع استفادهٔ مردم بوده واز تألیفات او است :

۱- **الجمل الوجیزة** ۲- **فتح المبدع فی شرح المقنع** درجبر ومقابله ۳- **اللمع فی الحساب** که درقاهره چاپ و درمصر نیز بنام **متن اللامع** بطبع رسیده است وغیرها . وی درهشتصد و پانزدهم هجرت درگذشت . (ص ۲۶۹ مط)

ابن‌هارون

احمد بن محمد - بن عبدالله بن هارون ، نحوی لغوی عسکری، معروف به **ابن‌هارون** ، مکنّی به **ابوالحسین** که بیلدهٔ عسکرمکرم از نواحی خوزستان منسوب میباشد درخط وکتابت نیزمهارت داشته واز تألیفات او است :

۱- **شرح التلقین** که‌کتاب تلقین نام ابن‌جنّی راکه در نحو میباشد درسال سیصد و شصت و هشتم یا نهم هجرت درحال حیات خود مؤلف شرح کرده است وغیره و سال وفاتش بدست نیامد . (کف وسطر ۱۹ ص۶۴ت)

ابن‌هارون

سهل بن‌هارون - بصری فارسی‌ّالاصل، حکیم شاعرفصیح، خادم مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ه ق = **قصح- ریح**) وکتابدار اوکه بسیار بخیل و خسیس بود ، رساله‌ها دراین موضوع نوشته و یکی را هم به حسن بن سهل فرستاد ، محسنّات بخل را درآن مندرج ساخته و اورا ترغیب به خساست نموده و ضمناً خواستار صله‌گردید . حسن نیز چیزی نداده و درپشت نامه‌اش بنگاشت‌که از نصایح تو مستحضرشدم وقبول وتصدیق‌کردم . باری جاحظ براعت وفصاحت اورا بسیار ستوده و باقران خود ترجیحش داده است و از تألیفات او نقل مینماید :

۱- **تدبیر الملك والسیاسة** ۲- **ثعلة و عفرا** که باصول‌کلیله و دمنه‌است ۳- **النمر والثعلب** ۴- **الوامق والعذرا** وغیره و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۷۴ف)

ابن‌هارون

عبدالله بن‌محمد بن‌هارون - توزی ، از اکابر اهل لغت میباشدکه باصمعی تتلمذ کرده وکتاب سیبویه را نیز از حبر می‌خوانده است و بعضی از اهل فن ، به ریاشی و مازنی و نظائر ایشان ترجیح می‌دهند و **کتاب الاضداد وکتاب الامثال وکتاب الخیل** تألیف‌اواست ودرسال دویست وسیّم‌هجرت‌درگذشت .

توزی بفتح اول و فتح و تشدید ثانی منسوب به شهر توز نامی‌است ازبلاد فارس‌نزدیکی کازرون‌که شدیدالحرارة بوده و توج نیزگویند (بهمان حرکه) .

(مراصد وص ۴۴۶ ت)

ابن‌هارون **علی بن هارون** - مکنّی به **ابوالحسن**، ازمشاهیر شعرا میباشدکه اشعارش لطیف بوده و نوادری ما بین او و خلفا و وزرا و ادبای وقت واقع گردیده و از او است :

بینی وبینک فی‌الهوی اسباب والی المحبة ترجع الانساب
بینی و بین‌الدهر فیك عتاب سیطول ان لم یمحه الاعتاب

صاحب ترجمه بسال سیصد و پنجاه و دویم هجرت درگذشت .

(ص ۶۷۷ ج ۱ س)

ابن‌هاشم دراصطلاح رجالی، ظاهراً ابراهیم بن هاشم پدر علی‌بن‌ابراهیم صاحب تفسیر معروف است .

ابن‌هانی **حسن بن هانی** - بعنوان **ابونواس حسن** نگارش دادیم .

ابن‌هانی **محمدبن‌علی**- ذیلاً بعنوان ابن‌هانی محمدبن‌هانی **لخمی**مذکوراست .

ابن‌هانی **محمد بن هانی** - ادیب‌فاضل‌نحوی‌شاعر،ازدی‌ّالقبیلة، **ابوالقاسم** الکنیة ، اندلسی اشبیلی‌ّالولادة والنشأة ، **ابن‌هانی** الشّهرة ، اشعر شعرای اندلس میباشدکه در ادبیّات و فنون شعری بشعرای اندلس تقدّم داشته است . غالباً فخامت الفاظ را بررقّت معانی ترجیح میداد ، دراشعار خودکه درنهایت سلاست و بلاغت بوده‌اند تشبیهات و استعارات بسیاری بکار می‌برد و اشعار مدحیه‌اش خالی از افراط ومبالغه‌نبود . بالجمله درمیان متقدّمین ومتأخّرین شعرای مغرب‌زمین، فصیح‌تر از او سراغی نداده‌اند ونسبت بایشان مانند معاصرش متنبّی معروف‌بوده نسبت بشعرای مشرق زمین ، اینك او هم درکلمات اجلّه به **متنبی غرب** یا **مغرب** معروف بوده و درحق او گفته‌اند :

ان تكن فارسا فكن كعلي **او تكن شاعرا فكن كابن هاني**

گویندکه ابن‌هانی بتحصیل حکمت و فلسفه پرداخته و بمذاق فلاسفه گرایید ، درتایید مسلك ابوالعلاء معرّی افراط داشت بحدی‌که قابل تـأویل نبوده و بهمین جهت متّهم و بلکه مورد تکفیر شد وبتصویب صاحب اشبیلیه بعزم سیاحت درسنّ بیست وهفت سالگی از وطن خود خارج و بافریقا رفته و مدتی درآنجا اقامت گزید، از طرف معزّ لدین‌الله فاطمی بمصر دعوت شد و او هم اجابت‌کرد ، بسال سیصد وشصت و دویم یا سیّم هجرت درا ثنای راه درشهر برقه در سی و شش یا هفت سالگی مقتول شد و قاتل و مسبّب قتل مکشوف نگردید . بعضی‌گفته‌اند او شیعهٔ خالص بلکه درعداد شعرای اهل‌بیت معدود وگاهی به غلوّ منسوب و قتل او نیز بهمین جهت تشیّـع او بوده است .

سیدحسن صدر نیز درکتاب تأسیس‌الشیعةالکرام لفنون‌الاسلام‌گویدکه ابن‌هانی از نوادر دهر وآیات الهیّه و ازغلو و نقائص دیگر مبرّی وقتل او هم فقط برای‌تشیّـع بوده است . باری **دیوان‌ابن‌هانی** بزرگ ، دربیروت و قاهره چاپ ، بترتیب حروف هجا مرتب، چندین‌نسخهٔ خطّی‌آن‌نیز دراکثر کتابخانه‌های‌اروپا موجود واز اشعار اواست :

فتكات طرفك ام سيوف ابيـك **وكئوس خمرك ام مراشف فيك**
عيناك ام مغنـاك موعدنـا علـى **وادى الكرى القاك ام واديك**

ولم اجـد الانسان الا ابن‌سعيـه **فمن‌كان اسعى كان بالمجد اجدرا**
و بالهمة العليا يرقى الى العلى **فمن كان اعلى همـة كان اظهـرا**

(کف و ملل وص ۲۵۳ ج ۲ ع و ۹۲ ج ۱۹ جم و ۶۱۸ ج ۱ س وغیره)

ابن‌هانی

محمد بن هانی - یا محمد بن‌علی بن‌هانی لخمی اشبیلی سبتی، مکنّی بـه **ابوعبدالله** ، معروف بـه **ابن‌هانی** از مشاهیر ادبـا و شعرای عرب میباشدکـه در علوم عربیّـه دانا ، بسیار قانع و بحفظ آبرو و آداب مروّت مقید ، در اصل از اشبیلیهٔ اندلس‌بوده و درشهر سبتهٔ اندلس نشو و نماکرده‌است . خط و نثرش بسیار خوب و شعرش متوسط بوده وازتألیفات او است :

۱- شرح تسهيل ابن‌مالك ۲- الغرة الطالعة فی‌شعراء المأة السابعة ۳- لحن‌العامة

واز اشعار او است :

لاتلمنی عاذلی حین تری — وجه من‌اهوی فلومی مستحیل
لو رای وجه حبیبی عاذلی — لتفارقنا علی وجه جمیل

در ذیقعدهٔ هفتصد و سی و سیّم هجرت بسبب تصادف سنگ منجنیق درگذشت .
(کف وص۶۷۸ ج ۱ س و۹۱ ج ۴ کمن)

ابن‌الهباریة **محمد بن محمد** - بن صالح بن حمزة بن عیسی بغدادی هاشمی عباسی ، که به **نظام‌الدین** ملقّب به **ابویعلی** مکنّی ، بجهت انتساب بجدّ مادریش هبار به **ابن‌الهباریة** معروف ، نسبش با یازده واسطه بعبدالله بن عباس بن عبدالمطلب موصول و بهمین جهت به **شریف ابویعلی** موصوف است از مشاهیر شعرا میباشدکه اشعارش درغایت فصاحت و بلاغت و مقبول عامّه بوده واز او است :

یقول ابوسعید اذ رآنی — عفیفا منذ عام ما شربت
علی ید ای شیخ‌تبت قل‌لی — فقلت علی یدالافلاس تبت

لکن بسیار بدگو و عیب‌جو وکسی از شرّ زبانش ایمنی نداشت ، پیوسته ملازم خدمت نظام‌الملك حسن بن علی بن اسحق وزیر سلطان البارسلان سلجوقی و مشمول الطاف و مراحم فوق‌العادهٔ وی بود تا آنکه مابین نظام‌الملك و تاج‌الملك ابوالغنائم باقتضای رقابت، منافرتی حاصل‌شد وتاج‌الملك از ابن‌الهباریة خواستار هجو نظام‌الملك‌گردیده وبا وعدهٔ صله و انعام‌تمام مستظهرش‌گردانید لکن‌ابن‌الهباریة محض‌پاس مراحم‌بیکران نظام‌الملك امتناع جست و عاقبت در نتیجهٔ اصرار بسیار این اشعار را گفت :

لاغرو ان ملك ابن اســـــحاق و ساعده القدر
وصفت له الدنیا وخصـــــص ابوالغنائم الکدر
فالدهر کالدولاب لیـــــس یدور الا بالبقر

این اشعار مسموع نظام‌الملك‌که ازاهل طوس بوده گردید وگفت این شعر اشاره بمثلی است سائر و دائرکه‌گویند : **اهل‌طوس بقر** وبا وجود این، آن وزیر شهامت تخمیر در نتیجه حسن خلق و بردباری‌که داشته بمراتب افضال و انعام‌خویش بیفزود . اشعار بسیاری نیز در مرثیهٔ حضرت حسین بن علی ع بابن‌الهباریه منسوب میباشد ودر تذکرهٔ

سبط ابن‌الجوزی گوید ابن‌الهباریه بارض کربلا عبور کرده و نشسته وگریه نموده و بالبدیهه گفته است :

احسین والمبعوث جدك بالهدی	**قسما یکون الحق عنه مسائلی**
لوکنت شاهد کربلا لبذلت فی	**تنفیس کربك جهد بذل الباذل**
هینی حرمت النصر من اعدائکم	**فاقل من حزن و دمع سائل**

همان شب حضرت رسالت ص را در خواب دیدکه باو فرمود خدا جزای خیرت بدهد مژده‌ات بادکه خدا ترا در دفتر شهدای کربلا ثبت نمود .

از تألیفات وآثار قلمی ابن‌الهباریه است :

۱- دیوان شعر که چهار مجلد است **۲- الصادح والباغم** که منظومه‌ایست دوهزار بیتی باسلوب کلیله و دمنه ، بقصائد و ارجوزه‌های بسیاری مشتمل ودرظرف ده سال در نهایت‌جودت برای امیرسیف‌الدولة صدقة بن دبیس صاحب‌حله سابق‌الذکر نظمش‌کرده وازغرائب مؤلفات‌او میباشد ودرمصر وپاریس و بیروت چاپ شده ومطلع‌آن این است :

الحمد لله اللذی حبانی	**بالاصغرین القلب والجنان**

همین‌کتاب را بدین ابیات ذیل خاتمه داده و بتوسط پسرش بامیر مذکور فرستاد ومورد پسند شد و بصله و انعام تمام مفتخرگردید :

هذا کتاب حسن	**تحار فیه الفطن**	**انفقت فیه مدة**	**عشر سنین عدة**
منذ سمعت باسمکا	**و ضعته برسمکا**	**بیوتها الفان**	**جمیعها معان**
لوظل کل شاعر	**و ناظم و ناثر**	**کعمر نوح‌التالد**	**فی‌نظم‌بیت واحد**
من مثله لما قدر	**ماکل من قال شعر**	**انفذته مع ولدی**	**بل‌مهجتی وکبدی**
و انت عند ظنی	**اهل لکل من**	**وقد طوی الیکا**	**توکلا علیکا**
مشقة شدیدة	**و شقة بعیدة**	**ولو ترکت جئت**	**سعیا ولا ونیت**
ان‌الفخار والعلا	**ارثك من دون‌الملا**	**فاجز لن صلته**	**و احسنن جائزته**

۳- نتائج‌الفطنة فی‌نظم کلیله و دمنه . وفات‌ابن‌الهباریة بسال‌پانصد وچهارم یا نهم‌هجرت درکرمان واقع گردید .

(کف وص ۶۷۸ ج ۱ س و ۱۱۸ ج ۲ کا و ۴۳۳ ج ۱ نی وغیره)

ابن‌هبة‌الله **عبدالحمید** - بعنوان **ابن‌ابی‌الحدید** مذکور شده است .

ابن‌هبة‌الله **عبدالمؤمن** - بعنوان **شرف‌الدین‌شقروه** درالقاب ذکرشده‌است .

ابن‌هبیرة **یحیی بن‌هبیره** - یا یحیی بن‌محمد بن هبیره ، حنبلیّ‌المذهب، **عون‌الدین** اللّقب، **ابوالمظفر** الکنیة ، **ابن‌هبیرة** الشّهرة، ادیب شاعر منشی از علمای حنبلیّه واز اساتید و مشایخ ابوالفرج ابن‌الجوزی میباشدکه در اکثر علوم متداوله دستی توانا داشت ، مدتی هم وزیر مقتفی سی ویکمین خلیفهٔ‌عباسی (۵۳۰-۵۵۵ه ق = **ثل-ثنه**) و مستنجد سی و دویمین ایشان بود ودرسال پانصد وپنجاه و پنجم هجرت (که سال اول جلوس مستنجد بوده) ویا شصتم هجرت درگذشته و از تألیفات وآثار قلمی او است :

۱- ارجوزة فی‌الخط ۲- ارجوزة فی‌المقصور والممدود ۳- الاشراف‌علی‌مذاهب الاشراف در مذاهب اربعه ویك نسخه ازآن در خزانهٔ بانکی‌فور و دونسخه نیز در خزانهٔ مصریه موجود است **۴- الافصاح عن شرح معانی‌الصحاح** یعنی احادیث صحیحه وآن شرح احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم است **۵- ملخص اصلاح‌المنطق ابن‌السکیت** وغیرها .

(کف وص ۳۱۳ ج ۲ کا و۶۱۸ ج ۱ س وغیره)

ابن‌هرمه **ابراهیم بن‌علی** - بن‌سلمة بن‌عامر بن‌هرمه، قرشی‌فهریّ‌النسب، شیعیّ‌المذهب‌مدنیّ‌البلدة، **ابواسحق** الکنیة، **ابن‌هرمة** الشّهرة، از اکابر شعرای اواسط قرن دویم هجرت میباشدکه زمان‌بنی‌امیّه و بنی‌عباس‌را دیده، اشعارش بسیار فصیح و دربلاد دیگر منتشر و بعضی از اهل فنّ اورا به‌بشار و ابونواس و نظائر ایشان ترجیح داده‌اند واز او است :

و مهما الام علی حبهم	**فانی احب بنی فاطمه**
بنی بنت من‌جاء بالمحکما———	**ت والدین والسنن القائمة**
و لست ابالی بحبی لهم	**سواهم من‌النعم السائمة**

علاوه برقریحهٔ شعری بسیار سخی وکریم‌الطبع بود، سگهای او ازکثرت واردین‌مأنوس شده و اصلاً صدا نمی‌زدند اینك در وصف آنها گوید :

ویدل ضیفی فی‌الظلام علی‌القری — اشراق ناری او نبیح کلابی
حتی اذا واجهنه و عرفنه — فدینه ببصایص الاذناب

سال وفاتش بدست نیامد . (عن وص۴۳۵ج۱نی و۱۲۷ج۶تاریخ‌بغداد)

ابن‌هزارمرد

عبدالله بن‌محمد - بن‌عبدالله بن‌عمر بن‌احمد بن مجمع بن‌مجیب صریفینی، مکنّی به **ابومحمد**، معروف‌به **ابن‌هزارمرد**، ازمحدّثین قرن‌پنجم عامّه میباشدکه از ابوحفص‌کتانی و دیگر مشایخ وقت‌استماع‌حدیث و روایت کرده و خطیب صریفین بود ، بارها ببغداد آمده و بروایت احادیث شریفه پرداخت ، خطیب بغدادی (متوفّی بسال ۴۶۳ه ق = **تسج**) نیز از وی روایت نموده وبه صدوق بودنش ستوده است .

او ازمشایخ روایت غانم بن حسین (متوفّی بسال۵۲۵ه ق = **ثکه**) وعبدالکریم بن عبدالرزاق (متوفی بسال۵۲۲ه ق = **ثکب**) و طاهر بن محمد بن طاهر (متوفی‌بسال ۵۲۸ه ق = **ثکح**) نیز بوده و پدرش محمد بن عبدالله بهزارمرد شهرت داشته است . سال وفاتش بدست نیامد . **صریفین** بفتح اوّل وکسر ثانی و رابع دیهی است درکوفه و یکی دیگر درنهروان و یکی هم در حلّه .

(مراصد وص ۲۳۰ و۲۵۷ و ۲۹۰ طبقات‌الشافعیة وص ۱۴۶ ج ۱۰ تاریخ بغداد)

ابن‌هشام[1]

ابن‌هشام

احمد - بن‌احمد بن‌هشام‌سلمی‌نحوی، خطیب شهر بسطه معروف به جدّه ، مکنّی بـه **ابوجعفر**، از معاصرین عبدالله بن یوسف مذکور ذیل بوده و درهفتصد و پنجاهم هجرت در سی سالگی درگذشت .

(ص ۱۰۱ ج ۱کمن و سطر ۲۳ ص ۴۵۶ ت)

۱- **ابن‌هشام** - بروزن‌کتاب ، عنوان مشهوری جمعی از ادبا و ارباب‌کمال میباشد و در اینجا بعضی از ایشان را باندازهٔ مساعدت منابع موجوده تذکر میدهیم و درصورت اطلاق ونبودن قرینه منصرف به عبدالله بن یوسف صاحب مغنی‌اللبیب معروف بوده و درغیر او محتاج بتصریح و توضیح و قرائن خارجیه‌است .

ابن‌هشام **احمد بن عبدالرحمن** - بن عبدالله بن یوسف نحوی ، ملقّب به **شهاب‌الدین** ، نوۀ ابن‌هشام عبدالله صاحب مغنی آتی‌الذکر میباشد که از یحیی سیرافی و عمّه‌زادۀ خود ابن‌هشام محمد بن عبدالماجد عجیمی مذکورذیل تحصیل مراتب‌علمیّه‌نمود، درنحو واکثرفنون‌عربیّه بمقامی‌عالی رسیده و بر**کتاب توضیح** نام‌جدّ مذکورخود **حاشیه‌نوشته‌است**. وی درسال هفتصد وهشتاد وپنجم هجرت درگذشت.

(سطر ۱۵ ص ۸۳ و سطر ۱۹ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام **احمد بن عبدالعزیز**- بن هشام بن خلف بن غزوان، ادیب‌نحوی لغوی‌عروضی قاری‌کاتب منشی بلیغ‌شاعر، مکنّی‌به **ابوالعباس،** معروف به **ابن‌هشام** و **ابن‌خلف،** از اکابر قرّاء و اساتید نحو میباشدکه در عروض و حلّ معمّا دستی توانا داشت . **سه‌ارجوزه درخط وقرائت ونحو وشرح‌شواهدایضاح‌ابوعلی‌فارسی** در نحو از تألیفات وآثار قلمی او بوده واز اشعار او است :

الحمدلله علـی ما اری — کأننی فی‌زمنی حـالم

یسود اقوام علی جهلهم — ولا یسود الماجد العالم

وفاتش بعد از سال پانصد و پنجاه و سیّم هجرت و سالش نامعلوم است .

(ص ۸۲ت)

ابن‌هشام **حیان بن‌عبدالله** - بن محمد بن‌هشام انصاری اوسی بلنسی، ادیب نحوی‌لغوی‌قاری، مکنّی‌به **ابوالبقاء** ، ازفضلای‌قرن‌هفتم میباشد که‌ازابوالحسن بن‌سعدخیروری‌اخذمراتب‌ادبیّه‌نموده‌ودرششصدونهم‌هجرت‌درگذشته‌است.

(سطر ۲۴ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام **عبدالله بن یوسف** - بن عبدالله بن‌یوسف بن احمد بن‌عبدالله بن هشام نحوی فاضل مشهور ، **جمال‌الدین** اللّقب ، شافعی حنبلیّ المذهب، مصریّ‌البلدة، انصاری خزرجیّ‌القبیلة ، **ابومحمد** الکنیة ، **ابن‌هشام** الشّهرة، درکلمات اجلّه موصوف به **علامه** از اکابر و اعیان دانشمندان نحو و ادبیّات قرن هشتم هجرت میباشدکه در بدایت حال مذهب شافعی داشت ، فقه شافعی را هم از اکابر وقت

خوانده و اخیراً پنج سال پیش از وفات خود مذهب حنبلی را اختیار نموده وکتاب مختصرالحزقی راکه درفقه حنبلی میباشد درکمتر از چهار ماه خوانده است .

در ادبیّات و علوم عربیّه وحید عصر و علاّمهٔ وقت خود واز تلامذهٔ تاج‌الدین تبریزی و بعضی از اکابر دیگر بوده وگوی‌سبقت ازاساتید وقت ربوده ، درکثرت‌احاطه و بسیاری از فوائد غریبه و قواعد عجیبه و تحقیقات عمیقه و مباحث دقیقه متفرّد و مرجع استفادهٔ جمعی وافر از طلاّب و فحول و اکابر بوده است . با اینکه این عنوان ابن‌هشام از عناوین مشترکه بوده وبجمعی از اکابر اطلاق میشود بازهم درصورت‌اطلاق و نبودن قرینه تنها بدو منصرف میباشد بلکه در اذهان بسیاری از اهل فضل ابن‌هشام دیگری غیراز او اصلاً خطور نکرده و این عنوان را منحصر بدو دانند . چنانچه‌کتاب مغنی نام نیز باآن اشتراك اسمی‌که بین تألیفات بسیاری از اکابر دارد درصورت اطلاق و نبودن قرینه تنها بکتاب **مغنی‌اللبیب** صاحب‌ترجمه منصرف بوده بلکه مانند مؤلفش، کتاب مغنی نام غیرازآن ، در اذهان بسیاری خطور نکرده است .

تألیفات طریفهٔاو بهترین معرّف مقامات‌علمیّه وتبحّر وکثرت‌احاطهٔاو میباشند:

۱- الاعراب عن قواعد الاعراب که مختصری است درقواعد نحویه و محل توجه اکابر و شروح بسیاری برآن نوشته‌اند **۲- اوضح‌المسالك الی الفیة ابن‌مالك** که به **توضیح** معروف و در قاهره وکلکته چاپ و خالد ازهری نیز بنام تصریح شرحش‌کرده و همین شرح نیز بارها در ایران وغیره چاپ شده است **۳- التذکرة** که‌گویند پانزده مجلد است **۴ و ۵- الجامع الصغیر وجامع‌الکبیر** درنحو **۶- دفع‌الخصاصة عن‌الخلاصة** که خلاصه‌نام الفیهٔ ابن‌مالك‌است **۷- شذور الذهب** یا **شذرات‌الذهب فی‌معرفة کلام‌العرب** که‌کتابی است مفید درنحو و دراستانبول چاپ‌شده **۸- شرح تسهیل‌ابن‌مالك ۹- شرح‌شذور** مذکورکه درمصر وقاهره‌مستقلا وبضمیمهٔ موقدالاذهان ذیل چاپ شده است **۱۰- شرح الشواهد الصغری ۱۱- شرح الشواهدالکبری ۱۲- شرح قصیدهٔ بانت سعاد کعب بن زهیر ۱۳- شرح قصیدهٔ بردهٔ بوصیری ۱۴ و۱۵ و۱۶- شرح قطرالندی و القواعد الصغری و القواعد الکبری** مذکورات ذیل **۱۷- شرح ملحهٔ ابوحیان** درنحو **۱۸- عمدةالطالب‌فی‌تحقیق تصریف‌ابن‌الحاجب** که شرح‌شافیهٔ ابن‌حاجب‌است **۱۹- قطر الندی و بل‌الصدی** که مقدمه‌ایست درنحو وبا شرح خود مؤلف بضمیمهٔ‌کتاب اعراب مذکور فوق در قاهره و مصر وغیره چاپ شده است **۲۰- المسائل السفریة** درنحو **۲۱- مغنی‌اللبیب عن**

کتب‌الاعاریب درنحوکه در ایران وغیره با حواشی اکابر بارها چاپ و درتمامی اقطار در نهایت اشتهار و مرجع استفادهٔ اهل ادب و دانش است وبدرالدین دمامینی در وصف‌آن‌گوید :

الا انمــا مغنی‌اللبیب مصنف — جلیل به‌النحوی یحوی امانیه

وما هو الاجنة قد تزخرفت — الم تنظر الابواب فیه ثمانیة

۲۲- موقدالاذهان و موقظ‌الوسنان در لغزهای نحویه بوده و درقاهره چاپ شده‌است وغیرآنها واز اشعار ابن‌هشام است :

ومن یصطبر للعلم یظفر بنیلــه — ومن‌یخطب الحسناء یصبرعلی‌البذل

ومن لم یذل‌النفس فی‌طلب‌العلی — یسیر ایعش دهرا طویلا اخاذل

ولادت ابن‌هشام در ذیقعدهٔ هفتصد و هشتم ، وفاتش هم شب جمعه پنجم ذیقعده هفتصد و شصت و یکم یا دویم یا سیّم هجرت درمصر واقع‌گردیده است .

(کف وص ۴۵۵ ت و ۳۰۸ ج ۲ کمن و ۹۵ هب و۶۷۹ ج ۱ س وغیره)

ابن‌هشام

عبدالملك - بن هشام بن ایّوب ، نحوی حمیری معافری ، بصریّ‌الاصل ، مصریّ‌الاقامة ، مکنّی بـه **ابومحمد،** از فضلای اوائل قرن سیّم هجرت میباشدکه در نحو و علم انساب مقدّم و دارای دستی توانا بوده واز تألیفات او است :

۱- انساب حمیر و ملوکها ۲- السیرة النبویة چنانچه بعضی‌گفته‌اند وابن‌خلّکان نیزگوید این ابن‌هشام سیرهٔ حضرت رسالت ص را ازکتاب مغازی وسیر ابن‌اسحق‌جمع و مهذب وملخّص نموده و ابوالقاسم سهیلی نیز همان ملخّص را شرح‌کرده وهمین‌است که به **سیرهٔ ابن‌هشام** معروف است . **معافر** پدر یکی از شعب و بطون قبیلهٔ حمیریه‌بوده و جمعی وافر از اهالی مصر بدو منسوب میباشند . عبدالملك درسال دویست وسیزدهم یا هیجدهم هجری درمصر درگذشت .

(ص ۶۷۹ ج ۱ س و ۳۱۵ ج ۱ کا و سطر ۱۴ ص ۴۵۶ ت وغیره)

ابن‌هشام

عبیدالله - بن عمر بن هشام‌حضرمی اشبیلی، مکنّی‌به **ابومروان،** از فضلای قرن ششم هجرت واز تألیفات او است :

۱- الافصاح فی‌اختصار المصباحدرنحو که ملخص‌کتاب مصباح‌نام‌مطرزی‌است **۲- شرح**

الدریدیة که شرح مقصورهٔ ابن درید است. صاحب ترجمه بسال پانصد و پنجاهم هجرت در گذشت.
(کف و سطر ۲۵ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام **محمد بن احمد** - بن عبدالله بن هشام فهری نحوی ، ملقّب به **ابن‌الشوال** ، از فضلای قرن هفتم واز تلامذهٔ جزولی نحوی بوده ودر ششصد و نوزدهم هجرت درگذشت . (سطر۱۹ ص ۷۲۷ت)

ابن‌هشام **محمد بن احمد** - بن‌هشام ابن‌ابراهیم لخمی‌سبتی‌اندلسی، ادیب نحوی لغوی فقیه ، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ادبای قرن ششم هجرت بوده واز تألیفات او است :

۱- **تعلیم‌البیان** وظاهراً همان **مدخل** مذکور ذیل‌است ۲- **الجمل‌فی‌شرح‌ابیات‌الجمل** ۳- **شرح فصیح ثعلب** ۴- **شرح مقصورهٔ ابن‌درید** که ذیلا مذکور است ۵- **الفصول‌الخمسون** درنحو ۶- **الفوائدالمحصورة فی‌شرح‌المقصورة** که شرح‌مقصورهٔ ابن‌درید است ۷- **لحن‌العامة** ۸- **المدخل الی‌تقویم‌اللسان وتعلیم‌البیان** وغیراینهاودرسال پانصدوهفتادم‌هجرت‌درگذشت.
(کف وص ۷۲۷ ت و۱۳۷ تذکرةالنوادر)

ابن‌هشام **محمد بن عبدالله بن‌یوسف** - نحوی‌ابن‌نحوی،ملقّب‌به **محب‌الدین**، از افاضل ادبای اواخرقرن هشتم هجری واز تلامذهٔ ابن‌جماعة وابن‌عقیل و پدر خود عبدالله بن یوسف صاحب مغنی مذکور فوق واز اساتید و مشایخ ابن‌حجر مکی بوده و بعضی اورا درعلم نحو بپدر مذکورش ترجیح داده‌اند و در سال هفتصد و نود و نهم هجرت درگذشت . (سطر۱۸ ص ۴۵۶ت)

ابن‌هشام **محمد بن عبدالماجد** - فقیه اصولی نحوی عجیمی ، ملقّب به **شمس‌الدین** ، نوهٔ دختری عبدالله بن یوسف صاحب مغنی مذکور فوق، خواهرزادهٔ محمد بن عبدالله مزبور فوق ، ازتلامذهٔ خال مذکور خود واز اساتید شمنی سابق‌الذکر محشّی مغنی بوده‌است . سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد .
(سطر ۲۰ ص ۴۵۶ ت)

ابن‌هشام **محمد بن محمد** - بن خضر بن‌اسدی سمری زبیری مقدسی‌شامی، ملقّب به **شمس‌الدین** ، از اکابرعلمای عامّهٔ اوائل‌قرن‌نهم‌هجری

واز تلامذهٔ قطب رازی یا قطب شیرازی بوده و از تألیفات او است :

۱- آداب‌الفتوی ۲- اخلاق‌الاخیار فی‌مهمات الاذکار ۳- بلغة ذی‌الخصاصة فی‌حل الخلاصة که‌شرح‌خلاصهٔ‌معروف به‌الفیهٔ‌ابن‌مالك‌است **۴- توضیح مختصر‌ابن‌الحاجب ۵- تهذیب الاخلاق بذکر مسائل‌الخلاف والوفاق ۶** تا **۹- رساله** در **خلاف و معانی و منطق و نحو ۱۰- التطهیر علی فقه‌الشرح‌الکبیر** که درفقه وچهارمجلد وشرح وجیز غزالی‌است **۱۱- غرائب المسیر و رغائب‌الفکر** درعلوم حدیثیه **۱۲- الغیاث فی‌تفصیل المیراث ۱۳- المناهل الصافیة فی‌حل‌الکافیة** که شرح کافیهٔ ابن‌حاجب است و درسال هشتصد و هشتم هجرت درگذشت .

مخفی نماندکه ابن‌هشام گفتن صاحب ترجمه و منتسب به هشام نامی بودن او درجایی بنظر این نگارنده نرسید ، فقط در روضات‌الجنّات ضمن شرح‌حال محمد بن‌احمد بن هشام گفته است‌که گاهی اورا نیز برسبیل ندرت ابن‌هشام گویند .

(کف وسطر ۲۲ ص۷۲۷ت)

ابن‌هشام **محمد** - بن هشام بن عوف تمیمی شیبانی سعدی نحوی لغوی ، مکنّی به **ابومحلم،** از افاضل و ادبای اواسط قرن سیّم هجرت واز ائمهٔ نحو و شعر و لغت و فنون عربیّه میباشدکه در وقایع و سیر نیز باخبر وبرای تحقیق علوم عربیّه سالها بادیه‌نشین بود . بمرام تکمیل مراتب بارها بمکّه وکوفه و بصره مسافرتها کرد ، درمکّه ملازم مجلس سفیان بن عیینه شده و ابداً از وی مفارقت نکرد و مطالب بسیاری از وی استماع نمود . ثعلب و مبرّد و بعضی دیگر نیز از او روایت میکنند وگویند روزی سفیان بدوگفت گمان ندارم‌که از این استماع وملازمت استفاده کرده و حظّی داشته باشی زیراکه چیزی از مسموعات خود را کتابت نمیکنی در جواب‌گفت هرچه شنیده‌ام حفظ کرده‌ام سفیان درس همان روز را پرسید او نیز عین عبارت‌آن درس را بدون‌تغییر حرفی نقل‌نمود پس یکی دیگر ازدرسهای روزهای سابق را پرسید باز بهمان‌قرار جواب شنید تاآنکه سفیان‌گفت حقاکه تو **صاحب سبعین** هستی‌که در هرهفتاد سال شخصی بوجودآیدکه حافظ همه چیز باشد . درباب قوهٔ‌حافظهٔ او بعضی از نوادر دیگر نیز منقول است .

خلیفهٔ وقت واثق بالله مقرر داشت که از حاضرین مجلس او باشد لکن او قبول نکرد و **کتاب‌الانواء** و **کتاب‌خلق‌الانسان** از تألیفات او میباشد . بسال دویست وچهل وپنجم هجرت درگذشت. (ص ۶۹۸ت)

ابن‌هشام **محمد بن یحیی** - بن هشام خضراوی انصاری خزرجی اندلسی ، ادیب نحوی ، ملقّب به **علامه**، مکنّی به **ابوعبدالله** ، از ادبای قرن هفتم هجرت و استاد شلوبین و شاگرد ابن‌خروف بوده وبه **ابن‌هشام** و **ابن‌البردعی** معروف و از تألیفات او است :

۱- **الافصاح بفوائدالایضاح** که شرح ایضاح ابوعلی فارسی درنحو است ۲- **الاقتراح فی‌تلخیص الایضاح** ۳- **فصل‌المقال فی‌ابنیة الافعال** وغیرها . صاحب ترجمه بسال ششصد و چهل و ششم هجرت درگذشت و هریك از شلوبین و ابن‌خروف دونفر بوده و معلوم نیست که کدام یك از ایشان استاد و شاگرد صاحب ترجمه بوده‌اند .

(کف و سطر ۲۰ ص ۷۲۷ ت)

ابن‌هشام **یوسف بن هشام** - حنبلی نحوی ، ملقّب به **جمال‌الدین** ، مؤلف **کتاب مغنی** وغیره، عجب‌تر آنکه این ابن‌هشام نیزمانندابن‌هشام عبدالله بن یوسف مذکور فوق لقب **جمال‌الدین** داشته وهردوکتاب مغنی‌نامی تألیف‌کرده و هردو مغنی درعلم نحو میباشد این است که هریك از مؤلِّف و مؤلَّف مورد اشتباه اسمی قرارگرفته است . (ص۹۵هب وسطر۱۶ ص۴۵۶ت)

ابن‌هلال[1]

ابن‌هلال **ابراهیم بن هلال** - درباب اوّل بعنوان **صابی** مذکور شده‌است .

ابن‌هلال **علی‌بن‌هلال بغدادی**- { **اولی** را بعنوان **ابن‌البواب** و **دویمی** را هم

ابن‌هلال **علی‌بن‌هلال‌جزائری**- { بعنوان **جزائری شیخ‌علی** نگارش‌داده‌ایم .

ابن‌هلال **علی بن‌هلال** - عاملی کرکی ، عالم فاضل فقیه محقّق‌جلیل‌القدر، ازعلمای‌امامیّهٔ اواخرقرن دهم هجرت میباشدکه با شهید ثانی

۱- **ابن‌هلال** - در اصطلاح رجالی بفرمودهٔ وافی **محمد بن عبدالله بن هلال** است .

و نظائر وی معاصر بود ، درکتابی‌که در طهارت تألیف‌کرده و دارای فوائدحسنه میباشد از شهید هم نقل میکند . بسال نهصد و هشتاد و چهارم هجرت در اصفهان درگذشت .
(سطر ۱۶ ص ۴۰۲ ت)

ابن‌هلال **علی بن‌هلال** - بن فضل بن عیسی بن محمد بن فضل ، از علمای امامیّهٔ اواخر قرن‌نهم هجرت بوده ویا خود اوائل قرن دهم را نیزدیده‌است. درکلمات‌بعضی‌ازاجلّه‌به **اوحد وافرد واعلم واکمل ومتکلم وشیخ‌شیوخ‌الاسلام** موصوف میباشد و مؤلف **کتاب‌الانوار الجالیة لظلام‌الغلس من تلبیس مؤلف‌المقتبس** است .

توضیحاً مینگاردکه سید ابن‌زهره ازعلمای امامیّه‌کتابی درامامت تألیف‌کرده و قبس‌الانوار فی‌نصرة العترة الاطهار نامش کرده و بعضی از علمای عامّهٔ زمان علاّمهٔ حلّی در ردّآن نوشته و المقتبس فی‌ردالقبس نامیده و ابن‌هلال نیز همین‌کتاب انوار را در انتصار ابن‌زهره و ردّ کتاب مقتبس تألیف کرده و بمدافعهٔ اعتراضات آن عالم سنّی پرداخته است و درسال هشتصد و هفتاد و چهارم هجرت از تألیف‌آن فراغت یافته و سال وفاتش بدست نیامد . (ذریعه وسطر۱۹ ص ۴۰۲ت)

ابن‌هلال **محمدبن‌سعید** - درباب‌القاب‌بعنوان **بوصیری ابوعبدالله**مذکوراست.

ابن‌همام در اصطلاح رجالی **اسمعیل بن همام** و **محمد بن همام** است .

ابن‌الهمام **محمدبن‌همام‌الدین** - درباب‌القاب‌بعنوان **کمال‌الدین** مذکوراست.

ابن‌هندو **علی** - بن حسین بن‌هندوی رازی، مکنّی به **ابوالفرج،** معروف به **ابن‌هندو،** از متمیّزین‌اطبّا وحکمای اوائل‌قرن‌پنجم‌هجرت میباشدکه درتمام اقسام طبّ و طبیعیّات و فنون فلسفه متبحّر، در فنون انشا وکتابت و شعر و ادبیّات و حسن‌خط نیز متمهّر، کاتب ادیب و شاعر و حکیم طبیب بود . طب را از ابوالخیر ابن‌الخمار اخذکرده ومدتی هم منشی‌عضدالدولهٔ دیلمی بوده‌است. ازشرب خمرکراهت بی‌نهایت داشته روزی با ابوالفضل بندینچی نزد ابوالفتح منشی قابوس بن وشمگیر بوده‌اند تا بعداز مشاعره وصرف طعام خواستندکه بمجلس شراب منتقل شوند

ابن‌هندو از روی نفرت وکراهت رقعه‌ای بابوالفتح دادکه ازمندرجات آن بوده است :

هی (خمر) جهدالعقول سمی راحا مثـل ما قیـل للدیغ سلیـم
ان تکـن جنـة النعیم ففیهـا من اذی السکر والخمار جحیم

پس ابوالفتح خندیده واز شرب خمر معذورش داشت و نیز از لطائف اشعار او است :

ما للمعیل و للمعالی انما یسمو الیهن الوحید الفارد
فالشمس تنجاب السماء فریدة و ابوبنات النعش فیها راکد

یقولون لی مابال عینك مذرات محاسن هذا الظبی ادمعها هطل
فقلت زنت عینی بطلعة وجهـه فکان لها من صوب ادمعها غسل

از تألیفات او است :

۱ـ **دیوانشعر مرتب** ۲ـ **الکلم الروحانیة من الحکم الیونانیة** که دردمشق چاپشده است
۳ـ **مفتاح الطب** وغیرها و بسال چهارصد و دهم یا بیستم هجرت در جرجان درگذشت .

(ص ۶۷۹ ج ۱ س و سطر ۱۷ ص ۴۷۹ ت و ۱۳۶ ج ۱۳ جم وغیره)

ابن‌هیثم

بطلمیوس ثانی ـ ابوعلی ، ملقّب به بطلمیوس‌ثانی، از متألّهین حکمای ربّانی میباشدکـه در ریاضی و فنون حکمت ماهر، با شیخ‌الرئیس (متوفی بسال ۴۲۷ هـ ق = **تکز**) معاصر و مصنّفات بسیاری بدو منسوب و رساله‌ای در اخلاق نوشته‌که در موضوع خود بی‌سابقه است ،کتابی هم درچاره‌اندیشی امکان اجرای‌آب نیل تألیف‌کرده‌که دراوقات نقصان‌آب نیز اجرای‌آن بمزارع وباغات ممکن باشد . عاقبت‌الامر باسهال دموی مبتلا شد ، ازهمه‌گونه معالجات معموله نتیجهٔ معکوس دیده واز حیات خود مأیوس گردید وگفت درمقابل تقدیر ازلی هندسه و طب و معالجه هدر بوده و بجز تسلیم نفس بخالق یکتا چاره‌ای نیست پس خودش رو بقبله درازکشیده وگفت : **الیك المرجع والمصیر رب علیك توکلت و الیك انیب .** سال وفاتش معلوم‌نیست وظاهر روضات‌الجنّات آنکه نامش هم ابوعلی میباشد . امّا بطلمیوس ثانی گفتن بجهت‌اشعار بتبحّر علمی‌اواست درمقابل‌بطلمیوس(اول)مهندس‌ریاضی ومؤسّس‌هیئت قدیم‌که از تلامذهٔ جالینوس است و شرح حال اورا درتواریخ و سیر نگارش داده‌اند .

(ص ۱۳۴ت)

ابن‌هیثم **محمد بن حسن** - یا حسین بن حسن بن سهل بن هیثم ، بصریّ الولادة ، والنّشاة ، مصریّ الاقامة ، **ابوعلیّ** الکنیة ، **ابن هیثم** الشّهرة ، از اکابر حکما و اطبّای نامی اسلامی است که علاوه بر تبحّر علمی در طب و شعب حکمت وفلسفه خصوصاً در ریاضیات وهندسه وفنون‌طبابت، درادبیّات وحسن‌خط وکتابت نیز متمهّر بود ، بسیاری ازکتب ارسطو و جالینوس را شرح و تلخیص کرده و مدّتی هم از طرف صاحب مصر حاکم بامرالله ششمین خلیفهٔ فاطمی (۳۸۶-۴۱۱ ه ق) متصدی بعضی‌ازامورسیاسی بوده‌است . عاقبت محض عدم مساعدت درمظالم‌او تجنّن‌کرد تا بعد از وفات حاکم بامرالله درجامع ازهر مشغول‌تدریس‌شد وبتألیفات‌بسیاری درهیئت وهندسهٔ وکائنات جوّو منطق وحساب و مناظر ومرایا و طب وتشریح وغیره موفق‌آمد .

سالی سه نسخه ازکتاب اقلیدس و مجسطی و متوسطات ارسطو را با خط زیبای خود نوشته وبا اشکال هندسی مشکّل ساخته وبا اجرت ودستمزدآنها امرارمعاش‌سالیانه می‌نمود و باعمال طبابت نمی‌پرداخت . بسال چهارصد و سی‌ام هجرت در هفتاد و شش سالگی در قاهره یا واسط درگذشت وگویندکه نخستین مخترع ذرّه‌بین معروف است .

(ص ۶۸۰ ج ۱ س و۹۰ ج ۱ مر و۷۶۸ ج ۱ مه وغیره)

ابن‌الیتیم **احمد بن محمد** - بن عبدالله بن‌احمد، ادیب‌نحوی قاری‌انصاری مروی ، مکنّی به **ابوالعباس** ، معروف‌به **ابن‌الیتیم**، از ائمهٔ‌اهل قرآن میباشدکه درنحو و فهمیدن مقاصد نحویّین نیز دستی توانا داشته ونحو و لغت و فنون ادبیّه را تدریس مینموده است و درسال پانصد و هشتاد ویکم هجرت درگذشت .

(سطر ۱۵ ص ۶۴ت)

ابن‌یحصب **یزید بن ربیعه** - بعنوان **ابن‌مفرغ** مذکور داشتیم .

ابن‌الیزیدی **ابراهیم** - } **اولی** بعنوان **یزیدی** مذکورشده وگاهی **ابن‌الیزیدی**
ابن‌الیزیدی **عبدالله** - } نیز گویندو **دویمی** نیز بعنوان **عدوی** نگارش‌یافته‌است.

ابن‌یسار **محمد** - بن‌اسحق بن‌یسار بعنوان **ابن‌اسحق** نگارش یافته‌است .

ابن‌الیعقوبی **احمد بن ابی‌یعقوب** - بعنوان **یعقوبی** نگارش داده‌ایم .

ابن‌یعیش **ابراهیم** - بن احمد بن عبدالله بن یعیش، مکنّی به **ابواسحق**، معروف به **ابن‌یعیش**، از محدّثین عامّه میباشدکه **کتاب مسندی** تألیف کرده و دراواخر بهمدان رفت و درسال دویست و پنجاه و هفتم درگذشت .

(ص ۳ ج ۶ تاریخ بغداد)

ابن‌یعیش **عمر** - بن یعیش سوسی نحوی ، ازتلامذهٔ ابن‌معلی قاضی‌سوسیه و مرجع‌استفادهٔ نحوی اکثرفضلای اسکندریه بوده وهم درآنجا درگذشته است . درسال چهارصد و نود و هشتم هجرت‌کتاب سیبویه را درس میگفته و سال وفاتش بدست نیامد . (ص ۵۰۰ت)

ابن‌یعیش **یعیش بن علی بن یعیش** - ادیب نحوی، اسدیّ القبیلة، موصلیّ الاصل ، حلبیّ الولادة والنشأة والمدفن ، **ابوالبقاء** الکنیـة ، **ابن‌یعیش** و **ابن‌الصانع** (الصائغ خل) الشّهرة ، از فضلای‌ادبا و اکابر نحویّین و ائمهٔ‌فنون عربیّه میباشد و بالخصوص درنحو و صرف بغایت ماهر و از اساتید قاضی ابن‌خلّکان و مرجع استفادهٔ اکثر فضلای حلب بوده واز تألیفات او است :

۱- **حاشیهٔ شرح ابن‌جنی** برتصریف مازنی ۲- **شرح التصریف الملوکی لابن‌جنی** ۳- **شرح مفصل زمخشری**که درلیبسیك چاپ شده‌است . بسال ششصد وچهل وسیّم‌هجرت در هشتاد و هشت سالگی بنا برمشهور در حلب ویـا بقول بعضی در موصل درگذشت .

(کف وص ۵۰۰ ت و۵۱۰ ج ۲ کا و۲۲۲ ج ۷ فع و۹۶ هب وغیره)

ابن‌یقطین دراصطلاح‌رجالی، **حسن بن‌علی‌بن یقطین** وپدرش‌**علی بن یقطین**‌است.

ابن‌یمین **امیرمحمود** - بن امیریمین‌الدین طغرائی فریومدی خراسانی ، معروف به **ابن‌یمین**، ادیبی است فاضل شاعر قـانع زاهد عرفان مذاق و درویش مشرب ، دارای صفات حمیده و اخلاق‌پسندیده . از اکابرعرفا و ارباب سیر و سلوك بتکمیل و تهذیب آداب و اخـلاق صوری و معنوی پرداختـه و با زراعت

امرارمعاش می‌نمود وبحال انقطاع و انزوا می‌گذرانید وهرچه داشتی صرف فقرا می‌کرد.

بااینکه قریحهٔ شعریه‌اش متوسط بوده بازهم اشعار او بواسطهٔ اشتمال براخلاق و نصایح و شهامت و عزّت نفس و علوّهمت و مفاسد چاپلوسی و مذمّت رهین منّت بودن ناکسان و مطالب حکمت و عرفان محل توجه دانشمندان و نقل مجلس شاه و وزیر و برنا وپیر شده ودر موضوع خود بی‌نظیر و درحکم امثال دائره میباشند .

دیوان ابن‌یمین در فتنهٔ سربداران (که دولت کوچکی بوده است در اواسط قرن هشتم هجرت و دوازده تن از ایشان در بعضی نواحی خراسان مدت سی و پنج سال از هفتصد و سی و هفتم تا هفتاد و دویم حکومت رانده و سبزوار را هم مرکز حکومت اتّخاذ کرده بوده‌اند) از بین رفته و بقول مجمع‌الفصحاء دوهزار بیت ازآن باقی مانده و از او است :

دراین بیدای بی‌پایان که شد عقل اندر او حیران
دلیلت عشق میباید نه علم بوعلی سینا
بکوش ایدل که سالك را نباید یکدم آسودن
زهی دولت اگر باشی ز جمع **جَاهِدوُافینا**
توباری جهدِ خود میکن چه‌دانی حال چون باشد
کسی واقف نخواهد شد باسرار **وَلَوْشِئنا**

اگر دوگاو بدست‌آوری و مزرعه‌ای — یکی امیر و دگر را وزیر نام کنی
بدان قدر چو کفاف معاش تو نشود — روی ونان جوی از یهود وام کنی
هزار مرتبه بهترکه از پی خدمت — کمر ببندی و برچون‌خودی سلام‌کنی

دوقرص نان اگر ازگندم‌است یا ازجو — دو تای جامه‌گر ازکهنه‌است یا از نو
چهارگوشهٔ دیوار خود بخاطر جمع — که‌کس نگویدازاینجای‌خیز وآنجا رو
هزار بار نکوتر بنزد ابن‌یمین — ز فرّ مملکت کیقباد وکیخسرو

خواهی که خدا کار نکو با تو کند | ارواح ملایك همگی با تو کند
یا هرچه رضای او درآن نیست مکن | یا راضی شو هرآنچه او با تو کند

به پند ابن‌یمین گفت دوستی که توئی | که شعرتست که برآسمان رسیده سرش
چرا مدیحه سرای **رضا** همی نشوی | که در جهان نبود کس بپاکی گهرش
بگفتمش که نیارم ستود امامی را | که جبرئیل امین بود خادم پدرش

وفات ابن‌یمین بسال هفتصد و شصت و نهم یا چهل و پنجم هجرت واقع شد و قبر او بنوشتهٔ مجالس‌المؤمنین در فریومد است ، لکن در اوّل قبرستان آب‌پخشان از توابع محلّهٔ بیدآباد اصفهان مقبرهٔمخروبه‌ایست که بقبر ابن‌یمین‌شاعرمعروف‌بوده و بهمین‌صاحب ترجمه منسوبش دارند **والعلم عندالله** و بهرحال ابن‌یمین در هنگام مرگ این رباعی را گفته است :

منگر که دل ابن‌یمین پرخون شد | بنگر که از این سرای فانی چون شد
مصحف بکف وچشم‌بره روی بدوست | با پیك اجل خنده زنان بیرون شد

مشاعرهٔ او با پدرش تحت عنوان طغری مذکور شد . **فریومد** بروزن (بد صورت) که گاهی فرومد و فریوند (بروزن کبوتر و رسیدند) نیز گویند یکی از قراء سبزوار و هم قصبه‌ایست در ترکستان .

(ض ۲ ج ۲ مع و ۲۵۳ لس و ۲۷۹ ض و اطلاعات متفرقه)

ابن‌یونس **علی بن‌ابی‌سعیدعبدالرحمن**- یااحمدبن‌یونس‌مصری **صدفی‌حاکمی**، مکنّی به **ابوالحسن**، معروف به **ابن‌یونس**، از اکابر منجّمین و متخصّصین علم نجوم میباشدکه تمامی عمر خودرا در رصد و اعمال‌نجومی بسر برده ودر علوم دیگر نیز بهره بسزا داشته است ، شعر خوب نیز میگفته و از تألیفات او است :

۱- الزیج‌الکبیر الحاکمیکه بامر ابوالحاکم صاحب مصر تألیفش داده ودومجلد بوده ودرپاریس چاپ شده است **۲- الطول والعرض لبعض مدن بلادالجبال** که با ترجمهٔ لاتینی

در لیدن چاپ شده و درسیصد و نود و نهم هجرت درمصر درگذشت .

(کف وغیره)

ابن‌یونس

زید بن یونس - بعنوان **شحام** در باب اوّل (القاب) مذکور و از ثقات اصحاب حضرت صادق و حضرت کاظم (ع) است .

بتاییدات خداوند متعال باب سیم نیز بنام مبارك حضرت صادق و حضرت کاظم علیهماالسلام خاتمه یافت ودرباب چهارم بشرح حال مصدرین بلفظ امّ شروع خواهدشد .

وَالْحَمْدُلِلّٰهِ اَوَّلاً وَآخِراً وَ ظاهِراً وَباطِناً

باب چهارم

در شرح حال مصدرین بلفظ ام

ام ابان

زینب - تیمیه ، از شعرای زنان و درطبع شعر و فصاحت بیان معروف بود . وقتی ابن‌دمیسیه شاعر معروف وقت ، مزاحم بن عمرو پسر زینب را نزد زن خود دید ، سنگی برپهلویش زد و اورا بکشت پس زینب قصیده‌ای در مرثیهٔ پسر گفت‌که از ابیات همان قصیده است :

باهلی ومالی بل بجل عشیرتی	**قتیل بنی‌تیم بغیر سلاح**
فهلا قتلتم بالسلاح ابن اختکم	**فتظهر فیه للشهود جراح**

در بیت اوّلی اشاره شده باینکه پسرش از قبیلهٔ تیم بوده و بدون سلاح مقتول گردیده و در دویمی هم اشاره است باینکه قاتلش نیز از همان قبیله بوده است و هم‌قبیله را خواهرزاده گفتن ازعادات متداوله عرب میباشد .

(ص ۳۱ تخ و ۱۰۳۱ ج ۲ س و ۳۵ ج ۱ خیرات)

ام ابیها

بنت جعفر - یا عبدالله بن جعفر بن ابیطالب از محدّثین بوده و از پدر خود روایت نموده و حسن بن حسن و حضرت علی بن الحسین ع نیز از وی روایت نموده‌اند و اسم و شرحی دیگر بدست نیامد .

(ص۴۲۸ خل وغیره)

ام ابیها

بنت حضرت موسی بن جعفر است و اسم و شرحی دیگر در دست نیست .

ام اسحق

جاریهٔ ابوجعفرمحمد بن‌موسی‌مبرقع ابن‌حضرت‌امام‌محمدتقی‌ع میباشدکه در بلدهٔ قم درقبّهٔ حضرت معصومه ع مدفون و محمد

بن موسی اوّلین کسی است از سادات رضویّه که بسال دویست وپنجاه و ششم هجرت از کوفه بقم آمده و درنود و ششم همانجا درگذشته است .

(ص ۶۲۵ ج ۱۵ عن)

ام اسلم از صحابیّات نسوان بوده و زمان حضرت سجّاد ع وفیض حضور آن‌حضرت را نیز درك کرده است . کتب بسیاری خوانده وبهمین جهت به **قارئة الکتب** موصوف بود، چنانچه بجهت روایت او قضیهٔ سنگ‌ریزه را (بشرحی که در مدینة المعاجز سید هاشم بحرانی نقل کرده) به **صاحبة الحصاة** معروف میباشد . نام‌او بدست‌نیامد وبمدلول همین روایت بسیار باجلالت ومورد عنایات خانوادهٔ عصمت ع بوده است و رجوع به ام‌غانم و ام‌الندی هم نمایند .

(فصل کنی از تنقیح المقال وص ۴۶۴ ج ۱۳ عن)

ام‌الاسود اسلمیه
ام‌الاسود شیبانی
اولی ازمحدّثین عامّه و **دویمی** هم ازمحدّثین و رواتحدیث شیعه و خواهر زراة بن اعین شیبانی است .

ام ایمن **برکه** - بنت ثعلبة بن عمرو بن حصن بن مالك ، دایهٔ حضرت رسالت ص وآزادکردهٔ آن‌حضرت و درشمار زنان صحابه معدود و جلالت قدر او آفتابی است . دراصل کنیزکی حبشیه و مملوك جناب عبدالله ویاآمنه بنت وهب بوده و ارثاً بدان‌حضرت اختصاص‌یافته ودر وظائف حضانت‌آن‌بزرگوار اصلاً فروگذاری نکرده و اهتمام‌تمام بکار برده‌است .آن‌بزرگوار نیزعنایات ومحبتهای‌بسیاری دربارهٔ او مبذول می‌داشت وبدیدن‌او میرفته و میفرمودند : **ام ایمن امی بعدامی** تاآنکه بعد از ازدواج جناب خدیجه آزادش‌کرد و عبید بن حارث حزرجی تزویجش نمود و پسر **ایمن** نامی‌از وی بوجودآمد وبه **ام‌ایمن** مشتهر گردید . بعد از وفات‌عبید هم با زید بن حارثه ازموالی خدیجه ازدواج‌کرد و اسامه نیز از وی بوجودآمد اینك ایمن بن عبید و اسامة بن زید هردو نسبت بیکدیگر برادر مادری هستند . ام‌ایمن احادیثی از حضرت رسالت روایت ودر هنگام رحلت‌آن‌حضرت بیش از اندازه گریه و زاری کرده

و می‌گفته است که گریهٔ من فقط برای انقطاع وحی الهی میباشدکه همیشه به خانهٔ ما نازل می‌شد .

درجلالت او علاوه برمناقب بسیاری که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند همین بس که حضرت صدیقهٔ طاهره در قضیهٔ فدك اورا شاهد قضیه قرار داد و ایشان نیزشهادت اورا محض بجهت اعمی بودن وی ردّ نمودندکه اصلاً تأثیری درجرح وتعدیل و مدح و قدح شاهد ندارد .

وفات ام‌ایمن پنج ماه بعد از وفات حضرت رسالت ویا در سال بیست و چهارم هجرت در اوّل خلافت عثمان واقع شد، پسرش ایمن مذکور نیز ازشهدای حنین ویکی از ده تن میباشدکه درآن‌غزوه درموقع انهزام لشگر اسلام باکمال قوت قلب ثبات‌قدم داشتند ونه تن دیگر از بنی‌هاشم بوده‌اند .

(تنقیح‌المقال و ۱۵۵ و ۴۱۱ ج ۱۴ عن و ۴۲۸ خل و ۱۰۳۳ ج ۲ س)

ام‌ایوب‌انصاری
ام‌بجید‌حوی
ام‌البـراء

اولی از صحابیات و زن ابوایّوب انصاری ، **دویمی** نیز از صحابیات ، سیّمی هم از اصحاب حضرت سجّاد ع و بزعم بعضی نامش **حبابه** و شرح‌حال ایشان درکتب مربوطه است .

ام‌البراء

بنت صفوان - از شعرای صدر اسلام و پدرش از انصار حضرت امیرالمؤمنین ع بوده وخودش درروز حرب صفّین گفته است :

یا عمرو دونك صارما ذارونق | **عضب المهزة لیس بالخوار**
اسرج جوادك مسرعا و مشمرا | **للحرب غیر معرد لفرار**
اجب‌الامام و دب تحت لوائه | **وافر العدو بصارم بتار**
یالیتنی اصبحت لیس بعورة | **فاذب عنه عساکر الفجار**

در مرثیهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع نیزگفته است :

یا للرجال لعظم هول مصیبة | **فدحت فلیس مصابها بالهازل**
الشمس کاسفة لفقد امامنا | **خیرالخلائق والامام العادل**
یاخیر من‌رکب‌المطی و من‌مشی | **فوق التراب لمحتف او ناعل**
حاشا النبی لقد هددت قوائنا | **فالحق اصبح خاضعا للباطل**

اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد. (ص۱۸۴ شاعرات العرب و ۷۵ بلاغات النساء)

ام‌البنین **اروی** - نوبیه یا مرسیه ، کنیزکی بوده‌که مملوك دوشیزهٔ مخدّرهٔ معظّمهٔ حمیدهٔ بربریه والدهٔ ماجدهٔ حضرت امام موسی بن جعفر ع بوده و حسب الامر رؤیائی حضرت رسالت مآبی ص اورا بفرزند معظّم خود بخشیده و چنانچه آن‌حضرت در واقعه خبر داده بوده‌که بزودی فرزندی از وی متولد میشودکه بهترین مردمان روی زمین باشد حضرت رضا ع از وی بوجودآمد . اروی را به **ام‌البنین** مکنّی و بچندین لقب تکتم و خوصاء و خیزران و سکن و سمان و سمانه و شقراء و طاهره و نجمه ملقّب میداشتند و خود سکن یا نجمه نام‌اصلیش بوده است علی‌الخلاف وکثرت اسامی‌که هریکی حاکی از یك مزیّت مسمّی باشد معمول بود و بالخصوص در ممالیك‌که علاوه‌بر لحاظ مذکور تبدیل‌اسم‌سابق‌باسمی دیگر متداول‌چنانچه ازمندوبات دینیّه‌بوده ودرکتب فقهیّه نیز معنون‌است . باری ام‌البنین از افضل و اعقل زنان زمان خود بوده و بعضی‌ازمزایای‌حال‌اورا بکافی‌کلینی وعیون‌اخبارالرضای‌صدوق واعیان‌الشیعة و دیگرکتب مربوطه موکول میداریم .

(ص ۱۰۷ ج ۱ خیرات و ۴۵۵ ج ۱۱ و ۴۶۹ ج ۱۳ و ۲۸۵ ج ۱۵ عن)

ام‌البنین تکتم همان **ام‌البنین** مذکوره درفوق است .

ام‌البنین **خوصاء** - زن عقیل بن ابیطالب ومادر جعفر بن‌عقیل ازشهدای کربلا است .

ام‌البنین **خیزران** -
ام‌البنین **سکن** -
ام‌البنین **سمان** -
ام‌البنین **سمانه** -
ام‌البنین **شقراء** -
ام‌البنین **طاهره** -
} چنانچه اشاره شد همان **ام‌البنین اروی** مذکوره در فوق است .

ام‌البنین **بنت عبدالعزیز** - بن مروان، خواهر عمر بن عبدالعزیز اموی و زن ولید بن عبدالملك بن مروان ، از مشاهیر زنان بنی‌امیّه میباشدکه با حسن وجمال وصلاح وسداد وذکاوت و روزه‌داری وشب‌زنده‌داری وفصاحت

بیان وطلاقت لسان و بذل خیرات وصدقات موصوف بود، درهر هفته یك بنده آزاد میکرد .
روزی عزه معشوقهٔ کثیر شاعر معروف عرب را گفت از این شعر کثیر:

قضی کل ذی دین فوفی غریمه و عزة ممطول معنی غریمها

استکشاف میشود که توچیزی باو وعده داده ودر وفا بوعده مسامحه داری که از آن مسامحهٔ تو شکوه مینماید، گفت بلی بوسه‌ای باو وعده داده واز ایفای آن امتناع دارم پس ام البنین گفت اورا از این انتظار خلاص کن وگناهش بعهدهٔ من باشد سپس از گفتهٔ خود پشیمان شد و بکفارهٔ این حرف نابایست خود چهل بنده آزادکرد و بارها آرزو میکرده است که کاش زبان نمیداشت واین حرف را نمی‌گفت. درخیرات حسان بعد از این جمله گوید عجب آن است که با این ورع و عفّت ، امر ناشایستی در اغانی و فوات الوفیات بدو نسبت داده‌اند و بعد از این ، قضیهٔ معاشقهٔ او با عبدالرحمن را درموسم حج نقل کرده وما هم تحت عنوان **وضاح الیمن** نگارش دادیم و نوادری در خصوص مناسباتی که اورا با شعرای وقت بوده بدو منسوب دارند .

(مرصع ابن‌الاثیر وص ۳۳ تخ و ۳۷ ج ۱ خیرات و۱۰۳۳ ج ۲ س)

ام البنین **بنت عمرو-** یا ربیعة بن عمرو بن عامر، زن مالك بن جعفر بن کلاب است که درنجابت ضرب المثل و **انجب من ام البنین** از امثال دائره میباشد و از شوهر مزبورش پنج پسر داشته است : ۱- ربیعة ۲- طفیل الخیل ۳- عامر بن مالك ملاعب الاسنهٔ سابق الذکر ۴- معورالحکما معاویه ۵- نزال الضیف سلمی و ام البنین جدّهٔ پدری لبید بن ربیعهٔ عامری سابق الذکر بوده و درمقام افتخار با انتساب وی گوید : **نحن بنوا ام البنین الاربعة** وگویا **اربعه** گفتن با اینکه پنج پسر داشته بجهت اشتهار جدّه‌اش بهمین عنوان بوده که پیش از ولادت پسر پنجمین به ام البنین یا ام البنین الاربعة شهرت داشته است . نام و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(جمهرة الامثال و مجمع الامثال)

ام البنین **فاطمة-** کلابیّه (بضمّ کاف) بنت حزام بن خالد بن ربیعة بن عامر بن کلاب (بضمّ کاف) بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن

هوازن ، از اجلاّی خواتین با عظمت و شهامت و حرم مطهّر حضرت امیرالمؤمنین ع و اوّل زنی است که بعد از وفات حضرت صدیقهٔ طاهره سلام‌الله علیها بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر وچهار پسر ازوی بوجود آمده‌است که‌همه‌شان‌روزعاشورا بشهادت‌رسیدند.

چنانکه مشهور است حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از وفات حضرت فاطمه ع ببرادرش عقیل (که اخباری نسّابه ودر اخبار و انساب عرب ابصر بوده) فرموده زنی را از خانوادهٔ فتوت برای ازدواج آن‌حضرت سراغ نماید تا پسری از وی بوجود آیدکه فارس میدان‌شجاعت‌بوده ودرکربلا از اعوان پسرم‌حسین ع باشد . عقیل، **ام‌البنین‌کلابیه** را تذکّر دادکه پدرانش اشجع و یگانه سواران عرب بودند و درشجاعت و سوارگی نظیری نداشتند و لبید برادر ربیعه جدّ عالی ام‌البنین کلابیّه درحضور نعمان بن‌منذر شاه حیره دربارهٔ ایشان‌گوید :

نحن بنوا ام‌البنین الاربعة ... ونحن خیر عامر بن صعصعة

الضاربون الهـام وسط الجمجمة

این حرف لبید مورد تصدیق عموم بـوده وکسی از عرب در مقام ردّ آن نیامده است . عامر بن مالك ملاعب الاسنة (سابق‌الذکر) نیزکه نظیری‌ازعرب درشجاعت نداشته پسر همین ام‌البنین (مذکور در شعر لبید) بوده است .

حضرت امیرالمؤمنین ع امّ‌البنین کلابیّه را تزویج‌کرد وچهار پسر والاگهر از از وی بوجود آمدند : **۱- حضرت‌عباس** مکنّی به **ابوالفضل** و ملقّب به **قمر بنی‌هاشم** که درکربلا بلقب سقّا وحامل‌اللواء ورئیس عسکرالحسین ع وغیراینها (تا شانزده‌لقب که هریکی بیك مقام عالی‌آن بزرگوار اشعار دارد) مذکور داشته‌اند و روز عاشورا در سنّ سی و چهار سالگی درکربلا بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت نایل گردیـد و نام نامیش زینت اوراق وکتب و تواریخ میباشد **۲- عثمان ۳- جعفر ۴- عبدالله** که ایشان نیز بفیض شهادت روز عاشورا نایل‌آمدند، درهردو زیارت رجبیه وناحیهٔ مقدسه مثل حضرت‌عباس با سلام خصوصی مذکور هستند و درحین شهادت عثمان بیست ویك یا سه سال داشت ،

جعفر هم نوزده ساله بود ولی سنّ و سال عبدالله درجائی بنظر نرسید .

درجلالت وعظمت وشهامت وقوت قلب و دارای مقام تسلیم و رضا بودن حضرت ام‌البنین همین بس‌که درمدینه پس‌از استماع شهادت چهار فرزندش فرمودکه اولاد من بندهای قلب مرا بریدند لکن تمامی مخلوقات تحت‌فلك، فدای وجود مقدس‌ابی‌عبدالله الحسین ع است مرا ازآن بزرگوار خبری دهید تاآخر قضیه .

(تنقیح‌المقال وص ۲۴ ج ۱۷ عن وغیره)

ام‌البنین **نجمة** - همان **ام‌البنین‌اروی** مذکور فوق است .

ام‌البهاء **فاطمه**- بنت فهدکه دختر حافظ تقی‌الدین محمد بن محمد بن فهد هاشمی وخواهر امّ‌هانی بنت‌فهدآتی‌الذکر بوده وازمشاهیر محدّثین واز مشایخ جلال‌الدین سیوطی میباشد . ازبسیاری ازمشایخ وقت اجازه داشته و ازکثرت جلالت به **ست قریش** معروف‌بوده‌است. (ص۵۴ ج۲خیرات)

ام‌جحدر **عامریه**- از محدّثین عامّه است .

ام‌جعفر **امة‌العزیز**- درباب القاب بعنوان **زبیده** نگارش داده‌ایم .

ام‌جعفر **بنت عبدالله** - بن‌عرفطه از زنان انصار ، بصلاح و عفت و وفور عقل و درایت درغایت اشتهار بود . احوص بن‌محمدانصاری از شعرای اسلام بدون اینکه اورا دیده‌باشد اشعاری بناحق دربارهٔ اوگفته وازآنها است :

لقد منعت معروفها امجعفر و انی ای معروفها لفقیر

وقدانکرت بعد اعتراف زیارتی وقد وغرت فیها علی صدور

امجعفر محض بجهت دفع‌تهمت نزد احوص رفته وباتکال سند معجولی قیمت‌گوسفندان خود را از وی مطالبه نمود احوص نیز اصل معاملهٔ گوسفند را انکار کرده و ناشناسائی اورا اظهار داشت هرچه امّ‌جعفر درمطالبه اصرارمینمود او نیز درانکار میافزود وبرای ناشناسائی قسم اکید یاد مینمود تا آنکه در اثر های و هوی ایشان جمعی وافر حاضر وازجریان‌قضیه مستحضر گردیدند، امجعفر با صدای بلند ایشان را اسکات‌کرد و احوص

را مخاطب داشته وبعد از اظهار بی‌حقی خود در قیمت گوسفند ، گفت ای دشمن خدا حالاکه مرا نمی‌شناسی چرا در اشعار خود مرا یادکرده و میگوئی‌که به ام‌جعفر چنین گفتم او هم چنان‌گفت اینك من همان ام‌جعفر هستم پس بدین وسیله احوص‌را درمیان مردم شرمسارکرد و خود را تبرئه‌نمود . (ص ۳۴ تخ و۶۷ در منثور)

ام‌جعفر

عتابه - مادر جعفر بن‌یحیی برمکی، زنی بوده درنهایت‌فصاحت و طلاقت ، پس‌ازآنکه آفتاب اقبال برامکه رو بافول‌گذاشت و ثروت و جلال ایشان با آن‌همه شهرت آفاقی‌که داشته دستبرد حوادث متنوعه گردید این زن بی‌چاره از همه جهت آواره وبفقر بی‌نهایت مبتلاگردید . یکی‌ازاکابر آن‌عصر گوید روز عید قربان بدیدن مادرم رفته بودم پیرزنی فصیح‌البیان در نهایت افسردگی دیدم ، مادرم مرا امر باکرامش نمودکه مادر جعفر برمکی است ، ازجریانات زمان در حیرت بودم . آن زن مخاطبم داشته وگفت پسرك من متاع دنیا لباسی است عاریتی‌که مالکش‌ازبربکند و استرداد می‌کند .

از عجائب دنیاکه دیده است سؤال کردم گفت : عجب‌آنکه درحال حیات پسرم در ایّام عید ، چهارصد کنیز دربرابرم میایستادند ، باز شاکی وگله‌مند بودم‌که پسرم در ایفای حقوق مادری قصور مینماید ، اکنون دراین عید تمامی آرزوی من این‌است که دوتا پوست‌گوسفند قربانی داشته‌باشم‌که یکی را فرش ودیگریرا لحاف‌خود بنمایم پس بی‌نهایت متألّم شده وگریسته و پانصد درهم بدو بخشیدم بحدی خوشحال شدکه نزدیك بود ازکثرت فرح بمیرد . باز مشکل‌ترین چیزی راکه دیده است سؤال کردم این دوبیت را فرو خواند :

کل‌المصائب قد تمر علی‌الفتی	**فتهـون غیر شماتـة الحساد**
ان المصائب تنقضی اسبابهـا	**و شماتة الاعداء بـالمرصاد**

پس‌گفت مشکل‌ترازهرچیزمرگ‌است ، گفتم مگرمرگ‌را دیده‌ای؟ این‌دوبیت‌را خواند:

لاتحسبن المـوت موت البلا	**لکنما الموت سؤال الرجـال**
کلاهما مـوت و لکـن ذا	**اشد من ذاك لـذل السؤال**

(اطلاعات متفرقه)

ام‌جعفر بنت محمد بن جعفر از محدّثین است .

ام‌الجلاس **اسماء -** بنت سلمة بعنوان **ام عیاش** خواهدآمد .

ام‌جمیل[1]

ام‌جمیل **بصری-** از مشاهیر زنان بصره و خویشاوندان ابوهریرهٔ صحابی بوده و بصفت وفا معروف و **اوفی من‌ام‌جمیل** ازامثال‌دائره‌میباشد. سبب شهرتش آنکه هاشم بن ولید مردی از قبیلهٔ ازد را کشت ، قوم آن مقتول ضرار بن خطاب صحابی را متّهم داشته وبصدد قتل وی برآمدند، ضرار هم به ام‌جمیل التجا برد ، او نیز قبول کرده و قوم خود را خبر داد واز شرّ دشمنانش نجات بخشید . در زمان خلافت عمر بن‌خطّاب بگمان‌اینکه او برادر ضرار میباشد پیش او رفت، خلیفه نیز از قضیه مستحضر شد وگفت‌که برادر من نیست لکن برادر دینی من است پس ، از محبّت و حمایت وی اظهار تشکر و قدردانی نمود و ازآن‌روکه ابن‌السبیل‌بوده چیزی از بیت‌المال بدو بخشیده و بوطن خودش عودت داد . نام ام‌جمیل بدست نیامد وظاهراً نام اصلیش نیز **ام‌جمیل** بوده است .

(جمهرةالامثال و مجمع‌الامثال وص ۳۵ تخ و۴۰ ج ۱ خیرات)

ام‌جمیل **جمیله -** یا
ام‌جمیل **صخره -** یا
ام‌جمیل **عوراء -**
} بنت‌حرب‌خواهرابوسفیان‌عمّهٔ‌معاویه‌زن‌ابولهب، از مشاهیر زنان عرب، ملقّب به **حمالةالحطب** ،

ازکثرت عداوتی‌که با حضرت رسالت داشته شبها خار و خسك را جمع‌کرده ودرسرراه آن‌حضرت می‌ریخت (لکن آن همه ، در زیر پای مبارك مثل ابریشم نرم بود) و شوهر خود ابولهب را نیز بآزار و اذیّت‌آن‌حضرت برمی‌گماشت ، بهمین جهت درقرآن‌مجید به **حمالةالحطب** موصوف و ملقّب‌گردید . حمالةالحطب گفتن او بجهت افساد و تفتین

۱– **ام‌جمیل -** موافق‌آنچه از ابن‌اثیر نقل شده‌کنیهٔ هشت تن از صحابیات نسوان بوده ودر اینجا بعضی از ایشان را تذکر خواهیم داد .

و نمیمه و سعایت و سخن‌چینی او بوده و این‌کنایه درعجم نیز مصطلح و اشاره بشعله‌ور کردن آتش شرّ و فساد و فتنه و سعایت است و نمیمه را هم‌که وسیلهٔ اشتعال نایرهٔ فتنه وعداوت میباشد حطب (هیزم) گویند وگاهی بجهت‌تاکید در افادهٔ این‌معنی لفظ حطب را به رطب (تر) مقیدسازندکه هیزم تر بواسطهٔ دود ودخان‌بدتر وآزار و اذیّتش‌دیگر بیشتر میباشد . یا بقول بعضی مقصود از حطب درکلمهٔ حمالةالحطب هیزم جهنّم است که وی بجهت آزار و اذیّتهای گوناگون آن‌حضرت حامل بارگران هیزم وعذاب‌جهنّم میباشد . نگارنده گوید وجوه مذکوره اصلاً منافی هم نبوده و همهٔ آنها ممکن بلکه واقع نیزهمین‌است و **اخسر من حمالةالحطب** از امثال دائره میباشد . باری اصل اسم زن ابولهب (چنانچه اشاره شد) مابین جمیله وصخره وعورا مردّد ویا بقول‌بعضی نام‌اصلیش نیز مانندکنیه‌اش ام‌جمیل و عورا (که بمعنی زن یك‌چشمی‌است) لقبش بود زیرا چشم دیگرش موافق خبری‌که در وافی ازکافی‌کلینی روایت نموده ازصدمهٔ یك سیلی ابولهب فرو ریخته بوده است ونقل‌آن خبر موجب اطناب‌است .

ام‌جمیل **فاطمة بنت خطاب** - خواهر عمر بن خطّاب است .

ام‌جمیل **فاطمه**- بنت مجلل بن عبدالله بن قیس‌که‌کنیهٔ ام‌جمیل داشته از فضلا و عقلای ادبای زنان واز سابقین بدین مقدّس‌اسلامی بود، با حاطب بن حارث بن مغیره ازدواج کرده و دوپسر محمد و حارث نامی از وی‌بوجود آمد، با شوهرش حاطب بحبشه رفته وبعدازمرگ حاطب باز با دوپسرش بمدینه‌برگشته است . در باب بهبودی یافتن پسرش محمدکه بآتش سوخته بوده شرفیاب حضور مبارك حضرت رسالت‌گردید وتقاضای دعای خیر نمود پس درا ثر دعای آن‌حضرت شفا یافت .

(ص ۳۶۶ در منثور)

ام‌جندب کنیه سه‌تن ازنسوان صحابه میباشدکه یکی ازایشان رمله مادر ابوذر غفاری‌است .

ام‌جنوب بنت نمیله از محدّثین عامّه است .

ام‌حبیب **بنت موسی مبرقع** - ابن امام محمدتقی ع میباشدکه ازکوفه بقم آمد وبااولاد برادرش محمد اعرج درآنجا سکونت‌نمود . اسم و مشخّص دیگر بدست نیامد . (ص۴۶۹ ج۱۳عن)

ام‌حبیبه **رمله** - بنت ابوسفیان سابق‌الذکر وخواهر معاویه‌میباشدکه مادرش صفیه دختر ابوالعاص بن امیّه و خودش از ازواج حضرت رسالت ص بوده‌است . نخست با عبیدالله بن جحن (جحش‌خ‌ل) تزویج‌کرده و زن وشوهر هردو بشرف‌اسلام مشرّف‌شدند وبحبشه‌که هجرت‌گاه اولی مسلمین‌است مهاجرت‌نمودند، دختر حبیبه‌نامی درآنجا زایید وبهمین جهت بکنیهٔ **ام‌حبیبه** شهرت‌یافت، سپس‌عبیدالله مرتدّ شد وباز بدین اصلی نصرانیّت خود برگشت لکن رمله با آن‌همه اصرار وی‌قبول نکرد تاآنکه بعد از مردن عبیدالله در اثرآن ثبات قدم درسال ششم یا هشتم هجرت بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش‌یافته بشرف‌ازدواج حضرت رسالت ص وتلقّب بلقب **ام‌المؤمنین** مفتخر گردید و هنگامی‌که پدرش ابوسفیان پیش از فتح مکّه بمرام عقد معاهده بمدینه‌آمده و بمنزل وی رفت اورا محض‌بعلت مشرك بودنش از نشستن برروی فراش حضرت رسالت ص مانع گردید وگفت‌که تو مشرك هستی و حق جلوس برفرش آن‌حضرت را نداری .

ام‌حبیبه درسال چهل ویکم یا دویم ویا چهارم هجرت درگذشته ودربقیع‌مدفون شد واز مخالفت اکید او با شوهر اوّلیش درقبول نصرانیّت ومانع بودن او ازجلوس‌پدر در مسند حضرت رسالت ص عظمت و جلالت و قوت دیانت و التزام او باحکام الهی مکشوف میگردد .

(تنقیح‌المقال و اعلام‌الوری وص ۳۵ تخ و۴۱ ج۱ خیرات و۱۰۳۴ ج ۲ س وغیره)

ام‌الحدیث **علی‌بن‌سلیمان**- درباب القاب بعنوان**زین‌الدین** نگارش‌یافته‌است.

ام‌حسان از زنان کوفه و بزهد و صلاح و عرفان و ایقان معروف است بلکه بزعم‌بعضی دارای مقام ولایت بوده و سفیان ثوری بدیدن

او میرفته‌است . روزی بدو گفت اگر چیزی بپسر عمّ خود بنویسی و تفقدی از تو بکند باشدکه این کهنه حصیر را بفرشی نیکوتر تبدیل دهی ام‌حسان گفت مقام عرفانی تو نزد من کاسته گردید من از مالك حقیقی عالم طلب دنیا نمیخواهم بکنم تا چه رسد بمخلوقی ضعیف و نمیخواهم که آنی جز بیاد خدا باشم .

(ص ۳۶ تخ و ۴۲ ج ۱ خیرات)

ام‌الحسن[1]

ام‌الحسن **فاطمه**- بنت‌شهیداوّل سابق‌الذکر عالمه‌ایست فاضله‌عابده‌صالحه، درکلمات‌بعضی‌ازاجلّه بزبدة‌الخواص و زینة‌اهل‌العلم والاخلاص و فقیهه و شیخة‌الشیعه و ستّ‌المشایخ موصوف . از مشایخ بسیاری استماع‌کرده و از والد ماجدخود و سیّد ابن‌معیه استاد والدش اجازهٔ روایت داشته‌است. والدش‌بسیارش میستود ، زنان را باقتدا ومراجعه باو دراحکام‌حیض وغیره امرمی‌کرد و **لفظ ستّ‌المشایخ** که لقب مشهوری او میباشد مخفّف سیدة‌المشایخ است یعنی رئیس روات ونقلهٔ اخبار.

(ریاض‌العلما و ملل و سطر ۲۵ ص ۶۱۸ و سطر ۱۶ ص ۶۲۳ ت)

ام‌الحکم **بنت‌ابوسفیان** - زن عیاض بن‌شداد فهری است و موافق‌آنچه در تفسیر آیهٔ شریفهٔ: **وَ اِنْ فٰاتَکُمْ شَیْئٌ مِنْ اَزْوٰاجِکُمْ اَلیٰ الکُفّٰارِ** در سورهٔ ممتحنه از زهری نقل شده یکی از شش زن از زنان مؤمنین مهاجر بوده‌است که مرتدّ شده واز اسلام برگشته و ملحق بمشرکین شده‌اند .

دویمین ایشان فاطمه بنت‌ابوامیة بن‌مغیره خواهر ام‌سلمه و زن عمربن‌خطّاب، **سیمی** بروع بنت عقبة زن شماس بن عثمان ، **چهارمی** عبده بنت عبدالعزی بنت نضله

۱- **ام‌الحسن** - دراصطلاح رجالی‌شیعه با وصف نخعیه، ازمحدثین‌شیعه میباشد وبی‌وصف مذکور دخترعبدالله بن محمد بن‌علی بن‌الحسین است وبنوشتهٔ خیرات حسان یکی‌ازبنات طاهرات هریك‌ازحضرت امام‌حسین وعلی بن‌الحسین ع نیزکنیهٔ ام‌الحسن داشته و اسم هیچیك ازاینها بدست نیامد ودر اصطلاح رجالی عامه نیز فاطمه بنت احمد و بعضی دیگر از محدثین است .

(فضله خدا) زن عمرو بن عبدود ، **پنجمی** هند دختر ابوجهل زن هشام بن عاص بن وائل و **ششمی** کلثوم دختر جرول که نیز زن عمر بوده است .

(اطلاعات متفرقه)

ام‌الحکم

زینب - بنت جحش بن رباب بن یعمر بن‌صبرة بن مرة بن‌کثیر بن‌غنم بن دودان بن‌اسد بن‌خزیمهٔ‌اسدیهٔ مکنّی به **ام‌الحکم** که مادرش نیز امیمه یا میمونه یا امینه دختر عبدالمطلب بوده ازصحابیات‌نسوان واز ازواج حضرت رسالت ص و عمه‌زادهٔ آن‌حضرت بوده است .

درسال سیّم یا پنجم هجرت بشرف ازدواج آن‌بزرگوار مفتخر شد و بعد ازآن نام اصلیش **بره** از طرف قرین‌الشرف به **زینب** مبدّل گردید .

زنی بوده هنرور وکارگر وکثیرالخیرات وبا سخاوت وکرامت که دائماً کارمیکرد و عایدی دسترنج خود را در راه خدا بفقرا می‌داده است . در حدیث نبوی است که آن‌حضرت بازواج خود فرمود : **اَسْرَعُکُنَّ لُحُوقاً بِی اَطْوَلُکُنَّ یَداً** و خبر داده‌که بعد از رحلت آن‌حضرت اولین کسی‌که از ایشان زودتر وفات یافته و ملحق بدو خواهد شد همانا زینب بنت جحش خواهد بود و اطول الید بودن کنایه ازکثرت عمل و خیرات زینب است . صورت قضیه بهمان‌طور بوقوع پیوست و زینب بسال بیستم هجرت پیش از ازواج دیگر، در مدینه در پنجاه وسه سالگی وفات یافت ، عمر جنازه‌اش نماز خواند و دربقیع مدفون گردید . لفظ **زیبا** = **۲۰** مادّهٔ تاریخ او است و ناگفته نماندکه زینب نخست ، زن زید بن حارثه از موالی وپسرخواندهٔ حضرت رسالت ص بود، پس‌ازآنکه زید قلباً از وی منصرف شده و طلاقش داد پس حسب‌الامر الهی آیهٔ شریفه سی و هفتم سورهٔ احزاب : **فلما قضی‌زید منها وطراً زوجناکها** شرفا ندوز ازدواج آن‌حضرت‌گردید و بازواج دیگر مباهات‌کرده و میگفته‌که مرا خداوند متعال به پیغمبرش تزویج کرده و شما را اولیای خودتان بشرحی‌که در تفاسیر و دیگرکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

(تنقیح‌المقال و اعلام‌الوری ونورالابصار وص۳۷ج۲خیرات وص۲۴۴۶ج۴س وغیره)

ام‌حکیم بیضا بنت‌عبدالمطلب و عمّهٔ حضرت رسالت ص و بهر یك از **بیضا وقبة‌الدیباج** موصوف و ملقّب، از نسوان حکیم و خردمند بنی‌هاشم، دارای کثرت ادب و فصاحت و بلاغت عرب بوده و درنظم شعر نیز طبعی وقّاد داشته است. حسب‌الامر پدر درحال حیاتش مرثیه‌ای برای او گفته‌که از ابیات‌آن است :

الا یاعین جودی واستهلی	**وبکی ذاالندی والمکرمات**
الا یاعین ویحك اسعدینی	**بدمع من دموع هاطلات**

ظاهر کلام درّ منثور آنکه دختران دیگر عبدالمطلب نیز درحال حیاتش مرثیه‌گفته‌اند و اسم و سال وفات ام‌حکیم بدست نیامد . **(ص۳۶ تخ و۵۵ در منثور وغیره)**

ام‌حکیم جویریه بنت قارظ زن عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، از فصحای نسوان عرب ، دارای جمال و حسن ادب و شهامت وقوت قلب بود ، شعر خوب هم میگفته و اکثر اشعارش در مرثیهٔ دوپسرك صغیر مقتولش قثم و عبدالرحمن بوده است . چنانکه پس‌از **معاویه** بعد از قضیهٔ حکمین ، ضحاك بن قیس و بسر بن ارطاة را بهمراهی لشگر برای قتل شیعیان علی ع برگماشت‌که هرکجا یابند و هرکس‌که باشد بقتل آرند . بسر به یمن رفت ، عبیدالله راکه از طرف حضرت علی والی آن نواحی بوده ندید ، بخانه‌اش هجوم‌آور شد ودوپسرك مذکور اورا ذبح نمود. مادرشان ام‌حکیم دائماً درجزع وفزع وآه وناله بود تاآنکه مختل‌المشاعرشد، درمیان قبائل و مجالس عمومی وارد گردیده و مرثیه‌های جانسوزی میگفته‌که ازآنهاست :

یامن احس با بنی‌اللذین هما	**کالدرتین تشظی عنهما الصدف**
یامن احس با بنی‌اللذین هما	**سمعی وقلبی‌فقلبی‌الیوم‌مردهف**
یامن احس با بنی‌اللذین هما	**مخ‌العظام فمخی الیوم مختطف**

هرکه می‌شنید دلکباب می‌شد و اشك دیده‌اش جاری‌میگشت تاآنکه روزی‌مردی‌یمانی که‌کبر وغرور جاهلیّت درسرداشته قضیه را شنیده و نزد بسر رفت وطوری با وی رفتار کرد‌که محل اطمینان شد تا روزی دوپسر بسر را بصحرای اوطاس (که از دیار هوازن بوده و وقعهٔ حنین نیز درآنجا وقوع یافته‌است) برده و هردو را کشت و فرارکرد و این

اشعار را همی خواند :

یـا بسربسر بنی‌ارطـاة ماطلعت	**شمس‌النهـار ولاغـابت عن‌الناس**
خیر من‌الهـاشمیین اللـذین هما	**عین‌الهدی و حمام‌الاسوق القاسی**
ماذا اردت الـی طفلـی مولهـة	**تبکی و تنشد من‌اثکلت فی‌الناس**
اما قتلتهمـا ظلمـا فقـد شرقت	**من صاحبیك قناتی یوم اوطاس**
فاشرب بكأسهما ثكلا كمـا شربت	**ام‌الصبیین اوذاق ابـن عبـاس**

گویندکه حضرت‌علی‌ع بعدازقتل پسران‌ام‌حکیم جزع‌کرده ودرنفرین قاتل‌ایشان‌فرمود: **اللهم اسلبه دینه ولاتخرجه من‌الدنیا حتی تسلب عقله** اینك‌دعامستجاب‌گردید وبسربهذیان مبتلا شد ، شمشیر چوبینی بدست گرفته و بمشك پربادی می‌زد تاآنکه خسته می‌شد .

(ص ۵۵ در منثور و ۱۷۸ شاعرات عرب)

ام‌حکیم‌مخزومیه ازصحابیات نسوان ودختر حارث بن هشام مخزومی از رؤسای قریش و زن‌عکرمة بن‌ابی‌جهل‌است . جسری‌که درمرج‌الصفر نزدیکی شام بطرف حجاز واقع وبه **قنطرهٔ ام‌حکیم** معروف است بـدو منتسب میباشد . روز فتح مکّه اسلام را قبول کرد و برای شوهر مذکور خودکه عداوت سخت با اسلام داشته و بعد از فتح مکّه بسمت یمن فرارکرده بود امانی ازحضرت رسالت ص گرفت، از دنبال شوهر رفته واز امان مستحضرش کرد ، بحضور آن‌حضرت عودتش داده و سبب اسلام وی‌گردید . پس‌ازآنکه عکرمه درغزوهٔ یرموك مقتول‌شد با خالد بن‌سعیدصحابی ازدواج‌کرد وخالد نیز دروقعهٔ اجنادین (که موضعی‌است‌ازشام ومحل‌محاربهٔ رومیان و مسلمین) مقتول‌شد و ام‌حکیم نیز با ستون خیمه ، هفت‌تن از دشمنان را بقتل‌آورد .

(ص ۳۷ تخ و ۴۲ ج ۱ خیرات)

ام‌خارجة دو زن از صحابیات نسوان و یکی دیگر هم ازقبیلهٔ بجیله واز زنان زمان‌جاهلیّت‌بوده‌است. ازآن‌روکه تزویج ونکاح‌هرمردی را بزودی قبول میکرد در این موضوع ضرب‌المثل و **اسرع من نکاح ام‌خارجة** از امثال دائره بوده ودر هرامری‌که زودتر و بی‌زحمت انجام یابد استعمال نمایند . نام این زن

عمرة بنت سعد بن عبدالله بن قداد بن ثعلبه میباشد ، هرمردی‌که طالب ازدواجش بود نزد وی رفته ومیگفت: **خطب** - پس‌عمره میگفت : **نکح،** آن‌مرد میگفت : **انزلی**- عمره میگفت : **انخ** - پس‌آن‌مرد شب در پیش وی می‌بود و اختیار مفارقت با خود عمره‌بوده است . بدین روش چهل و چند شوهر کرده واز چندین پدر بیست و چند پسر برآورد که هریکی سرسلسلهٔ یکی ازقبائل معروفهٔ عرب بوده و یکی از ایشان‌که ازشوهر بکر بن یشکر قیس بن غیلان نامی بوده خارجه نام داشت اینك بجهت انتساب این پسرش خارجة بن بکر بکنیهٔ **ام‌خارجه** مشتهر گردید و خارجه بطن بزرگی است از عرب مثل پسران دیگر از شوهران دیگر وچنانکه اشاره شد بهرمردی‌که تزویج میکرد اختیار مفارقت و اقامت آن مرد با خود عمره بود ، اگر از او راضی می‌بود نزد او می‌ماند والاّ رهایش‌کرده و شوهر دیگر اختیار می‌نمود و علامت رضا هم آن بوده‌که صبح آن شب صبحانه و طعامی **برای آن** شوهر تهیه مینموده است .

(مجمع‌الامثال و مرضع ابن‌اثیر)

ام‌خالدبربریه

حبیبه - مادر داود بن‌حسن مثنّی میباشد اینك‌کنیهٔ **امداود** نیز داشته است و محتمل است‌که نام امداود فاطمه بنت عبدالله بن ابراهیم بوده و حبیبه نام دایه و مادر رضاعی او باشد بهرحال پسرش داود بن حسن بن امام حسن مجتبی ع از اصحاب حضرت‌باقر وصادق ع و ممدوح علمای رجال وصاحب دعای معروف به **عمل امداود** است‌که‌حضرت صادق‌ع برای‌خلاص‌اززندان‌تعلیمش‌فرموده بشرحی‌که درکتب‌ادعیّه مذکور وعمل استفتاح نیمهٔ رجب درمیان‌عامّه نیزمشهوراست.

(ص ۴۷۲ و ۴۷۸ ج ۱۳ عن وکتب رجالیه)

ام‌خالدنمیریه

از عقلای زنان عرب میباشدکه درعقل وهوش و ذکاوت و حسن تدبیر، در قبیلهٔ بنی‌نمیر شهرتی بسزا داشت ، درمرثیهٔ‌پسرخود خالدکه دریکی از غزوات درگذشته و درغربت بخاك رفته‌گوید :

اذا ما اتتنا الریح من‌نحو ارضه — اتتنـا بریـات نصاب هبوبهـا

اتتنا بمسك خـالط المسك عنبر — و ریح خزامی باکرتهـا جنوبها

احن لـذكراه اذا مـا ذكرتـه **وتنهل عبرات تفيض غروبها** ـ كذا

و اسم و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص ۵۷ در منثور)

ام‌الخیار کنیهٔ زن ودخترعموی ابوالنّجم شاعر معروف‌عهد اموی (متوفی بسال ۱۳۰ه ق = **قل**) است، نامش بدست نیامد و شایدکه نام اصلیش هم ام‌الخیار بوده باشد . او پیری و ضعف و ناتوانی وآثار پیریرا بشوهرش طعن می‌کرد اینك ابوالنجم هم اشعاری دراین موضوع گفته‌که بعضی ازآنها در مبحث کل از مغنی و احوال مسند الیه از مختصر و مطوّل تفتازانی و بعضی ازکتب دیگر مذکور و ازآن جمله است :

قد اصبحت ام‌الخیار تدعی **علی ذنبا كله لـم اصنع**

شرح حال ابوالنجم را درباب اوّل (القاب) همین کتاب بعنوان **راجز** نگارش داده‌ایم .

(ص ۳۸ تخ و ۴۴ ج ۱ خیرات و متفرقه)

ام‌الخیر **بغدادیه** - از مشاهیر محدّثین و علمای نسوان عامّهٔ قرن هفتم هجری بغداد میباشدکه در فقه و حدیث یدی طولی داشتـه و بتدریس و افادات علمیّه مشغول بـود ، از ابن‌البطی و ابوالمظفر کاغذی و بعضی از اکابر دیـگر اخذ علم حدیث‌کرده است . از اساتید و مشایخ اجـازهٔ اسمعیل بن عساکر و ابن‌شحنه وقاضی تقی‌الدین سلیمان و جمعی دیـگر ازافاضل وقت محسوب و علاوه برمراتب علمیّه بسیار زاهد و متّقی بوده و چنـدین مرتبه حج نموده است . ازآن‌روکه اوصاف‌حمیده و اخلاق‌پسندیدهٔ اوکه جمال‌حقیقی انسان‌است وسیلهٔ مفاخرت‌زنان‌میباشد بلقب **جمال‌النساء** شهرت‌داشته ودرسال‌ششصدوچهلم‌هجرت‌درگذشت.

(ص ۳۸ و ۸۰ تخ و ۴۴ و ۸۹ ج ۱ خیرات و ۱۰۳۴ ج ۲ س)

ام‌الخیر بنت‌الحریش(یس‌خا) بن سراقة یا رقیه از طبقهٔ تابعین زنان‌کوفه میباشد که‌فیض‌حضورمبارك‌حضرت رسالت‌ص را درك‌نکرده ولی با اصحاب ملاقات نموده است .

با سخن‌سرائی و نطق و جربره و ذکاوت و فصاحت و بـلاغت و محبت و ولایت

حضرت علی ع معروف ودر محاربهٔ صفّین ملتزم طرف آن‌حضرت بوده و نطقهای مؤثّر و مهیجی در ترغیب و تشجیع لشگر بمحاربهٔ معاویه مینموده‌است . این بودکه بعداز شهادت آن‌حضرت از طرف معاویه در شام احضار و نخست ببهانهٔ آن نطقهـا تهدید و اخیراً تلطیف شد ، باز بکوفه مراجعت نمود و تا آخر عمر بـاکمال عزّت میزیست و مکالمات او با معاویه را موکول بکتب مربوطه میدارد .

(ص ۵۷ در منثور و ۴۵ ج ۱ خیرات و ۳۶ بلاغات‌النساء وغیره)

ام‌الخیر بنت‌صخر همان **ام‌الخیر سلمی** مذکور ذیل است .

ام‌الخیر بنت‌عبدالله ابن امـام محمدباقر از اصحـاب حضرت صادق ع بوده است .

ام‌الخیر بنت‌یوسف دو نفر ازمحدّثین زنان وازمشایخ‌سیوطی بوده‌اند .

ام‌الخیر **خدیجه** - ازمحدّثین بوده ودر انشا و حسن‌خط نیز مهارت داشت ، اجازه‌ها را باخط خودش می‌نوشته و به **ضوءالصباح** ملقّب بوده و درهفتصد و سی‌ام هجرت درگذشت .

(ص ۴۵ ج ۱ و ۱۳۹ ج ۲ خیرات)

ام‌الخیر **رابعه عدویه**- بهمین عنوان در باب القاب نـگارش یافته است .

ام‌الخیر **زینب بنت ابراهیم** - نیـز از محدّثین و از مشایخ سیوطی بوده است .

ام‌الخیر **سلمی** - بنت صخر بن عمرو بـن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بـن کعب ، از صحابیّات زنـان و مادر ابوبکر خلیفه بوده وعمر زیاد نموده است . از شوهرش ابوقحافه وپسرش ابوبکرارث برده و نسب ابوبکر درجدّ ششمین مادریش مرة با نسب مبارك حضرت رسالت ص متحد میباشد ، چنانکه نسب پدریش نیزکه در عنوان ابوقحافه اشاره شد بهمین نحو بوده و

ابوبکر از هردو طرف **تیمی‌النسب** میباشد . (ص۴۰ تخ و۴۷ ج۱خیرات)

ام‌الخیر **هاجر** - از محدّثین و مشایخ سیوطی‌است .

ام‌داود **حبیبه** یا **فاطمه** - بعنوان **ام‌خالد بربریه** نگارش دادیم .

ام‌الدرداء **خیره** - بنت ابوحدرد اسلمیه و زن ابوالدرداء عامر بن حارث سابق‌الذکر، از فضلا و عقلای نسوان صحابیه بوده‌که احادیث بسیاری از حضرت رسالت و شوهر مذکورش استماع و روایت نموده است .

(ص۴۰ تخ و ۵۲۹ در منثور و۴۷ ج ۱ خیرات)

ام‌الدرداء **هجیمه** - بنت حبی اوصابیه یا وصابیه ، زن دیگر ابوالدرداء فوق‌بوده‌که اورا بعداز رحلت حضرت رسالت تزویج‌کرده‌است. او نیز محدّث عالم زاهد بود ، از سلمان و شوهر خود روایت نموده و پیوسته بنماز و عبادت اشتغال داشت ، دوستدار مجلس علما بود ، شش ماه دربیت‌المقدس وشش ماه در دمشق اقامت مینمود ، هشتاد سال عمرکرد، بعداز وفات‌شوهرش دردمشق درگذشته ودر باب‌الصغیر مدفون‌گردید . اورا در مقابل هووی مذکور فوق **ام‌الدرداء صغیره** گویند .

(مدارك فوق)

ام‌ذر زن ابوذر غفاری سابق‌الذکر است .

ام‌ذریح **عبدیه**- از اصحاب حضرت علی ع بوده است ، آن‌حضرت روز جمل مصحفی بجوان مسلم بن عبدالله نامی دادندکه اهل جمل را باحکام و محتویات آن دعوت نماید پس ایشان دستهای مسلم را بریده و خودش را کشتند و ام‌ذریح دراین باب گفت :

یارب ان مسلما اتاهم **بمصحف ارسله مولاهم**
للعدل والایمان‌قددعاهم **الی کتاب‌الله لایخشاهم**
فخضبوا من‌دمه ظباهم **و امهم واقفة تراهم**
تأمرهم بالغی لاتنهاهم

وبعضی‌این‌اشعاررا با اندك‌تفاوتی بمادر مسلم نسبت داده‌اند ونام ام‌ذریح بدست نیامد .

(ص۶۲۶ ج ۱۵عن نقل از ابن‌ابی‌الحدید)

ام‌الرداء همان **ام‌الدرداء هجیمة** مذکورفوق‌است‌که بعضی تصحیفاً **ام‌الرداء** نوشته‌اند .

ام‌رعلهٔ‌قشیریه زنی بوده فصیح شاعر، صاحب طبعی موزون ازصحابیات‌نسوان . روزی بعرض حضرت رسالت ص عرضه داشت : **السلام علیك یا رسول‌الله و رحمة‌الله و برکاته انا ذوات‌الخدور و محل ازر البعول و مربیات الاولاد و ممهدات‌الامهاد ولاحظ لنا فی‌الجیش‌فعلمنا شیأ یقربنا الی‌الله‌عزوجل** پس آن‌حضرت فرمود اگر شما زنان از ذکر خدا غافل نباشید وچشم خود را از دیدن نامحرم ببندید وطوری تکلّم نکنیدکه مردی بیگانه صدای شما را بشنود مأجور و مثاب خواهید بود .

امرعله بعد از رحلت آن‌حضرت حسنین ع را دربرگرفته وکوچه‌های مدینه را گردیده واشك‌میریخته‌است وچون به در خانهٔ‌حضرت‌فاطمه‌ع‌رسیداین‌بیت‌را انشانمود:

**یا دار فاطمة المعمور ساحتها		هیجت لی حزنا حییت من دار**

اسم و سال وفات امرعله بدست نیامد .

(ص ۴۱ تخ و ۱۰۳۵ ج ۲ س و ۴۸ ج ۱ خیرات)

ام‌رومان **دعد** - کنانیه ، زن ابوبکر خلیفه ، دختر عامر بن عویمر بن عبدشمس ، مادر عبدالرحمن و عایشه از قبیلهٔ بنی‌کنانه و از محدّثین و صحابیات نسوان بوده و داماد بودن حضرت رسالت ص برای او شرافتی‌است بزرگ . در سال چهارم یا پنجم یا ششم یا هفتم و یا بعد از هشتم هجرت درگذشت و آن‌حضرت برجنازه‌اش نماز خواند و **رومان** بضمّ اوّل است .

(ص ۴۸۱ ج ۱۳ عن و ۳۸ ج ۱ خیرات وغیره)

ام‌ربطة بنت‌کعب بن سعد بن مرة بن لوی بن غالب که لقبش جعراء یا خضراء یا خرقا ، نامش ریطه یا رایطه یا خطیئه‌بوده وفقط در مرصّع امربطه نوشته است . بهرحال بسیار سفیه و احمق و درحماقت ضرب‌المثل‌بود، دوکی داشته بقدر یك‌ذراع‌که خود وکنیزانش ازصبح تا ظهر باآن دوك‌پشم ونخ‌ریسیده و ریسمان تابیده و عصر بازهم آن را باز میکردند و همه روزه این رویهٔ احمقانه را

معمول میداشتند وآیهٔ شریفهٔ نود ودویم **وَلاتَکُونُوا کَالَّتی نَقَضَتْ غَزْلَها** نیزبموجب یك روایت باقری ع اشاره بهمین زن میباشدکه نقض و برهم زدن عهد و پیمان راکه درآیهٔ قبلی نهی ازآن شده تشبیه بکار احمقانهٔ این زن‌کرده‌است . یا موافق قول‌بعضی لازم نیست‌که چنین زنی در خارج وجود داشته باشد و مقصود ازآیه هم مجرد تمثیل و تشبیه نقض عهد بکار احمقانهٔ زنی است‌که صفتش این چنین باشد .

(مرصع ابن‌اثیر و اطلاعات متفرقه)

ام‌سعیداحمسیه از اصحاب حضرت صادق ع بوده و روایتی هم از آن‌حضرت نموده است .

ام‌سعید **سعدونه** یا **سعدویه** - بنت عصام حمیری از ادبای زنان اندلس میباشدکه درعلم وفضل دارای مقامی عالی بود وقوهٔ حافظهٔ‌کامل داشت . گویند درباب نعال حضرت رسالت ص سؤالی از ادیبی‌کردند وچون آن ادیب بزیارت آن مشرف نشده و اطّلاعی دراین موضوع نداشت در جواب گفت :

سألتم التمثال اذ لم اجد — للثم نعل‌المصطفی من سبیل

سعدونه نیز ابیات ذیل را ضمیمهٔ آن شعر نمود :

لعلنی احظـی بتقبیلـه — فی‌جنة‌الفردوس اسنی مقیل

فی‌ظل طوبی ساکنا آمنا — اسقی باکـواب من‌السلسبیل

و امسح القـلب بـه علـه — یسکن ماجاش به من غلیل

فطالما استشفی باطلال من — یهواه اهل‌الحب من‌کل جیل

مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۴۱ تخ و ۵۳ در منثور و ۴۸ ج ۱ و ۶۵ ج ۲ خیرات)

ام‌سلمة[1]

ام‌سلمه‌بیگم شیرازیّه از اهل فضل و هنر ومؤلّف **جامع‌الکلیات** است درسیر و سلوك و عرفان ، که در شیراز چاپ شده و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۶۹ ج۵ ذریعه)

۱ـ **ام‌سلمه** ـ کنیهٔ یکی ازدختران هریك‌ازحضرت امام حسین و امام سجاد و امام‌باقر*

ام‌سلمة **هند** - بنت ابی‌امیة حذیفة بن‌مغیرة بن عبدالله بن‌عمر بن‌مخزوم قرشیهٔ مخزومیه ، ازکبار و اجلای صحابه و ازواج حضرت رسالت ص میباشد . او نخست زن ابوسلمة بن عبدالاسد مخزومی عمه‌زادهٔ آن‌حضرت که مادرش بره دختر عبدالمطلب‌است بوده و چهار فرزند سلمه وعمر و دره و زینب‌نامی از وی داشته است و همانا ام‌سلمه‌گفتن او نیز بجهت همین فرزند اولی سلمه‌نام او بوده وبعد از وفات ابوسلمة درسال دویم یا ماه شوال سال‌چهارم هجرت بشرف‌ازدواج‌حضرت رسالت ص مفتخر و بهردو هجرت حبشه و مدینه موفق وسیصد و بیست و هشت یا هفتاد و هشت حدیث شریف از آن‌حضرت روایت کرده است .

جلالت و اخلاص او نسبت بحضرت امیرالمؤمنین و صدیقهٔ طاهره و حسنین علیهم‌السلام مسلم و بمدلول بعضی از اخبار وارده بعد از جناب خدیجه افضل زوجات آن‌حضرت بوده وبا عایشه در هنگام تصمیم محاربهٔ حضرت علی ع مناظره کرده است . یك‌غلام خودرا نیزکه دربارهٔ حضرت علی ع بد میگفته با نقل مناقب و روایت‌احادیث نبویهٔ مشعر برامامت آن‌حضرت ازآن کردار ناهنجارش توبه داده و منصرف‌گردانید و درفترت خلافت عثمان نیز نصایح مشفقانهٔ بسیاری بدوکرده ودرپایان کلامش‌گفت این حق مادری من بودکه نسبت بتو ادا کردم وحق تو هم اطاعت کردن است .

بالاتر ازهمه درجلالت ام‌سلمه‌آنکه **آیهٔ تطهیر** درخانهٔ او نازل‌شد وازاهل‌بیت بودن او درجواب سؤالش از طرف حضرت رسالت ص مصدق و چنانچه بس مشهوراست شهادت حضرت سیدالشهدا از طرف آن‌حضرت بدو اعلام گردید و تربت کربلا را بدو سپردند و خون شدن آن را علامت شهادت معین فرمودند . خود حضرت‌سیدالشهدا ع

---

*و امام‌کاظم علیهم‌السلام‌است ودختر حضرت‌باقر ع نامش زینب‌بود ویا خود ام‌سلمه مجهول‌الاسم بوده و زینب دختری دیگرغیراو است. **ام‌سلمه** یکی دیگر ازثقات محدثین‌هم‌هست‌که ابن‌ابی‌عمیر بواسطهٔ او از حضرت صادق ع روایت‌کرده است و او مادر مهاجر ویا محمد بن مهاجر بوده اینك اورا **ام‌مهاجر** هم‌گویند . (تنقیح‌المقال وص۴۷۰ ج۳ عن)

نیز در هنگام مسافرت عراق اینچنین کرد ، ذخائر نبوت و ودایع امامترا بدو سپرد، او نیز بعد از قضیهٔ شهادت همهٔ آنها را تسلیم حضرت امام سجّاد ع نمود .

بالجمله اخبار دیگر مشعر برعظمت و جلالت امسلمه بسیار است . بسال شصت و سیّم یا چهارم هجرت در هشتاد و چهار سالگی درمدینه عازم خلد برین گردید ودر بقیع مدفون شد . بنابراوّل، کلمهٔ **محبوبه=۶۳** وبنابردویمی کلمهٔ **مهدیه = ۶۴** مادّهٔ تاریخ وفات بوده و او آخرین زنی است که از ازواج آنحضرت نایل برحمت الهی شده اند .

(مجمع الامثال درضمن مثل هوکابی الزناد و تنقیح المقال وص ۱۰۳۶ ج ۲ س و ۴۹ ج ۱ خیرات و ۴۲ و ۵۶ تخ وغیره)

امسلیط } **اولی** از اصحاب بوده ودر روز احد نیز حاضر و مشکهای
امسلیم } پرآب را حمل و نقل میکرده است و **دویمی** نیز کنیهٔ شش تن

از نسوان صحابه بوده و موکول بکتب مربوطه هستند .

امسلیم **صاحبةالحصا** - رجوع به **امغانم** نمایند .

امسنان **بنت جشمه** - یا خیثمة بن خرشهٔ مذحجیه، ازشعرای عرب، موصوف به حسن ادب ودرنظم ونثر قادر بود . لطافت معانی را بافصاحت الفاظ توام میداشت ، اشعار اوکه درمدح اهل بیت طهارت سروده وقبیلهٔ خود بنی مذحج را بنصرت و یاری ایشان ترغیب و تحریص نموده برهان قاطع این مدّعا میباشد .

گویندکه وقتی مروان بن حاکم که از طرف معاویه والی مدینه بوده نوهٔ پسری امسنان را بدون گناه در زندان کرد وکوشش امسنان مؤثّر نشد بلکه جوابی درشت شنید و بناچار بمرام استخلاص وی نزد معاویه رفت ، معاویه گفت شنیده امکه تو ما را فحش داده و دشمنان را برجنگ ما میشورانی ، امّسنان گفت اولاد عبد مناف دارای حلمی وافر هستند ، بعد از عفو و اغماض بصدد انتقام برنمی آیند وتو در بیعت اجداد خود دراین صفت حسنه اولی از دیگران میباشی ، معاویه نیز تصدیق کرده وگفت پس این اشعار توکه درحق علی بن ابیطالب گفته ای چگونه است ؟:

عذب الرقاد فمقلتی لاترقـد   واللیل یصدر بالهموم ویورد

یا آل مذحج لامقام فشمروا	انالعدو لآل احمد یقصد
هـذا علی کالهلال تحفه	وسط السماء منالکواکب اسعد
خیرالخلائق و ابن عم محمد	ان یهدکم بالنور منه تهتدوا
مازال اذشهر الحروب بمظفر	والنصر فوق لوائه مایفقد

گفت یا امیرالمؤمنین اینها همه درست است وگمان دارم‌که تو در اخلاق فاضله تابع اجداد خود باشی پس یکی از حاضرین گفت این چگونه وقوع یابد و حال آنکه ام‌سنان گفته است :

اما هلکت اباالحسین فلم تزل	بالحق تعرف هادیا مهدیا
فاذهب علیك سلام ربك مادعت	فوق الغصون حمامة قمریا
قد کنت بعد محمد خلفا کما	اوصی الیك بنا فکنت وصیا

ام‌ّسنان همهٔ آنها را تصدیق‌کرده وگفت اگرحسن ظنّی‌که بشما داریم عملی‌شود حظّی وافر خواهیدبرد بخدا قسم یگانه سبب نفرت مسلمین ازشما سعایت وبدگوئی اینگونه اشخاص مفسد و مفتن میباشد بهترآن است‌که ایشان را تنزیل رتبه کرده و باظهارات ایشان توجهی‌نفرمائیدکه نزد خدا مقرّب بوده ومحبت‌تان درقلوب مؤمنین جاگیرخواهد شد معاویه‌پرسید این‌جمله‌که میگوئی ازته دل وازروی‌عقیده‌است ویامحض‌ظاهرگوئی، ام‌سنان گفت خودت بهتر میدانی و از باطن ما آگاه هستی‌که والله علی بن ابیطالب نزد ما محبوب‌تر از تو بود وتو هم محبوب‌تر از دیگران هستی . معاویه گفت پس دیگر ازکه محبوب‌تر هستم ازمروان بن حکم و سعید بن‌عاص معاویه پرسیدکه من بچه‌سبب درنظر تو لایق این مقام هستم گفت بسبب کثرت حلم و عفو و اغماض . تاآنکه معاویه از حاجت او سؤال‌کرد گفت مروان درمدینه حکومت عادلانه نکرده ونوهٔ مرا بی‌سابقهٔ جرم و جنایت در زندان نموده است و حکم عادلانه را درخواست مینماید پس معاویه قول خود اورا تصدیق نمود و تحقیقات دیگری نکرد و حکمی دایر باستخلاص نوه‌اش نگاشته وپنج هزار درهم ویك مرکب بدو داده و بوطن و قبیلهٔ خودش عودت داد .

(ص۴۹۱ ج ۱۳ عن و ۶۰ در منثور و ۱۸۳ شاعرات عرب وغیره)

امشریك

بنت جابر- غفاری ، در اعیان‌الشیعة گوید از صحابه بوده وبا حضرت رسالت ص بیعت‌کرده وبزعم بعضیٰ از ازواج آن‌حضرت بوده است . درکنزالعرفان گوید امّ‌شریك بنت‌جابر بزعم بعضی ، موافق‌خبری سجادی از زنانی بوده‌که بعنوان هبهٔ نفس بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر بوده بشرحی‌که در مطلب سیّم تحت عنوان **ام‌المؤمنین** خواهدآمد .

(ص ۴۹۶ ج ۱۳ عن و باب نکاح‌کنزالعرفان وغیره)

امشریك

غزیله - یا غزیه بنت دودان بن عمرو (عوف خل) بن عامر بن رواحة بن‌منقذقرشیهٔ‌عامریه‌ازمحدّثین واصحاب‌حضرت‌رسالت‌ص بلکه بزعم بعضی از ازواج آن‌حضرت بوده است . بقول دیگر از زنانی بوده‌که مانند امّ‌شریك مذکور فوق بعنوان هبه بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر بوده‌اند .

طبرسی نیز دراعلام‌الوری درمقام تعداد ازواج‌آنحضرت‌گوید : چهارمین‌ایشان امشریك است‌که نفس خود را بدان حضرت هبه نمود و نامش غزیه دختر دودان بن عوف و پیش از آن‌حضرت نزد ابوالعکر بن سمی ازدی بوده و پسر شریك نامی از او داشته است . **درخیرات حسان‌گوید :** امشریك غزیه درخواست کردکه داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود خود نایل نگردید و بهرحال ظاهر آن است‌که این امشریك غیراز امشریك مذکور فوق است .

(تنقیح‌المقال وص ۱۹۷ ج ۲ خیرات و ۴۲۹ خل)

ام‌صالح

عباسه بنت فضل - زن ابن‌حنبل احمد سابق‌الذکر (متوفّی بسال ۲۴۱ه ق = **رما**) واز محدّثین نسوان است‌که بسیارصالح بود، یك پسر صالح نام از شوهر مذکورش داشته‌که بقضاوت اصفهان منصوب شد وبا شوهر مذکورش باکمال موافقت میگذرانیده است . بعد از وفات او احمد میگفته‌که سی‌سال با یکدیگر بسربردیم و درهیچ حرفی مابین ما مخالفتی نشد .

(ص ۱۷۶ ج ۲ خیرات)

امعاصم

بنت عاصم - بن عمر بن خطّاب زن عبدالعزیز بن مروان بن حکَم ومادر عمر بن عبدالعزیز مشهوراست بعدل وصلاح‌معروف و دارای اخلاق خوب بود ، بعد از وفات او خواهرش حفصه با عبدالعزیز تزویج کرد وچون اخلاقش مثل امعاصم نبودکسان عبدالعزیز از وی بددل بودند و می‌گفتند: **لیت حفصه من رجال امعاصم** سپس همین جمله مثل جاری گردید یعنی کاش حفصه نیز از عرق خواهرش امعاصم میبود . (ص۴۳ تخو۵۲ ج۱ خیرات‌ومجمع‌الامثال)

امعاصم

جمیله- بنت ثابت بن ابی‌افلح و خواهر عاصم بن ثابت صحابی انصاری و زن مطلّقهٔ عمر بن خطّاب بود ، یك پسر عاصم نامی از عمر داشته و نام اصلی او عاصیه بوده است‌که بعد از قبول اسلام از طرف حضرت رسالت ص مبدّل به **جمیله**گردید . (ص ۵۱ ج ۱ خیرات)

امعبد

امعبدالرحمن بن‌عوف

امعبدالرحمن بن‌محمد

اولی مجهول‌الاسم ومادر عبدالله بن‌مسعودصحابی معروف‌به ابن‌امعبد ، **دویمی** نامش شفا خانم‌بود، هنگام ولادت حضرت رسالت ص نزدحضرت آمنه خاتون بوده و خوارق عادات و حالات عجیبهٔ نورانیه راکه درآن‌حال بظهورآمده او نیزدیده‌است . **سیمی** هم نامش‌حبیبه وازمحدّثین قرن هشتم هجرت واز مشایخ اجازهٔ صلاح‌الدین صفدی بوده و در هفتصد و سی و سیّم هجرت درگذشته‌است . (ص۹۸ ج۱و۱۳۱ ج۲خیرات وکتب‌رجالیه)

امعبدالله

دختر قاضی شمس‌الدین - عمر بن وجیه‌الدین اسعد بن ابی‌البرکات شامی حنبلی ، از مشاهیر محدّثین قرن‌هشتم‌هجرت میباشدکه صحیح بخاری و مسند امام شافعی را از ابوعبدالله زبیدی سماعاً اخذ کرد ، صحیح بخاری را بارها درس گفته و مرجع استفادهٔ جمعی از افاضل وقت بوده است . دومرتبه به حج رفته وچهار شوهرکرده و اورا **وزیره** و **ست‌الوزرا** نیز میگفتند ودرسال هفتصد و شانزدهم یا هفدهم هجرت درگذشت .

(ص۱۲۹ ج۲کمن و ۲۳۹ در منثور و۵۵ ج ۲ خیرات)

ام‌عبدالله **عایشه بنت‌ابی‌بکر** - بعنوان **ام‌المؤمنین** خواهد آمد.

ام‌عبدالله **فاطمه بنت‌الحسن المجتبی ع** - حرم مطهّر حضرت سجّاد ع و والدهٔ معظّمهٔ حضرت باقر ع بوده و حضرت باقر **اوّلین** حسینی میباشدکه نسل سبطین ع در وی بهم پیوسته است ، چنانچه **عبدالله محض ابن‌حسن مثنی** ابی‌الحسن المجتبی ع نخستین حسنی‌است‌که دارای این‌شرف میباشد . مادر فاطمه هم اسماء بنت عبدالرحمن بن‌ابی‌بکر بوده ویکی ازبنات طاهرات‌حضرت امام‌حسین ع نیز کنیهٔ ام‌عبدالله را داشته است . (ص ۵۸ تخ و۱۵۴ ج۱ خیرات)

ام‌عثمان ازمحدّثین و اصحاب حضرت رسالت‌ص ودخترسفیان یاابوسفیان است ویکی از اصحاب حضرت صادق ع نیز اسم‌جویریه وکنیهٔ ام‌عثمان داشته‌است . (ص۴۲۹ خل و۴۹۷ ج ۱۳ عن)

ام‌عزالدین **بنت شیخ صدرالدین** - اسعد بن‌عثمان‌بن‌اسعد،ازمشاهیرمحدّثین عامّه‌میباشدکه لقب **ست‌الامناء** داشت، ازجدّخود روایت‌حدیث نموده واز مشایخ علم‌الدین برزالی استاد صلاح‌الدین صفدی بوده و درسال هفتصد تمام هجرت درگذشته است . (ص۵۱ ج ۲ خیرات)

ام‌عطیه کنیهٔ چند تن از نسوان اصحاب‌است .

ام‌عقبه زن غسان بن جهضم‌که از زیباترین زنان عصر خود و از حیث اخلاق و صفات حمیده نیز اجمل و اکمل ایشان بود ، شوهرش غسان نیز بهمین جهت مفتون و مجذوب او بوده‌است . درحین وفات خود باحسرت‌تمام بروی نگریسته وگریه میکرد و میگفت چند شعری بتو گفته و درآنها از چگونگی رفتار توکه بعد از مرگ من معمول خواهی داشت سؤال کرده‌ام و سوگندت میدهم‌که راست جوابم بدهی ام‌عقبه گفت بخدا سوگندکه دروغت نخواهم گفت پس غسان این اشعار را فرو خواند :

اخبری باللذی تریدین بعدی   مااللذی تضمرین یا ام عقبة

تحفظینی من بعد موتی لماقــد — کان منی من حسن خلق وصحبة
ام تریدین ذاجمال و مــال — وأنا فی‌الترب‌رهن سجن وغربة

ام‌عقبه گفت :

قد سمعنا اللذی تقول وماقد — خفته یا خلیـل من ام عقبـة
سوف ابکیك ماحییت بشجـو — و مراث اقولهـا و بنــدبة

غسان گفت :

انــا والله واثق بك لکـن — ربما خفت منك غـدر النساء
بعد موت‌الازواج یاخیر من‌عو—شر فـارعی حقی بحسن وفاء
اننی قد رجوت ان‌تحفظی العهـ—د فکونی ان رمت عند رجائی

تاآنکه غسان مرد و ام‌عقبه را از چندین جا خواستگاری نمودند درجواب گفت :

ساحفظ غسانــا علـی بعـد داره — و ارعــاه حتی نلتقی یـوم نحشر
و انی لفی شغل عن‌النــاس کلهــم — فکفوافمامثلی‌من‌الناس(بمن‌مات‌خ‌ل)یغدر
سابکــی علیــه مــاحییت بعبــرة — تجول علی‌الخدین منی‌فتکثر(فتهمرخ‌ل)

تاآنکه مردم باصرارات خودشان‌افزودند، ام‌عقبه نیز بناچار قبول کرد ، درشب زفاف، غسان را درخواب دیدکه این اشعار را میخواند :

غدرت ولم ترعی لبعلك حرمة — ولم‌تعرفی‌حقا ولم تحفظی‌عهدا
ولم‌تصبری حولا حفاظاًلصاحب — حلفت له یوما ولم‌تنجزی‌وعدا
غدرت به لماثوی فی‌ضریحـه — کذالك ینسی‌کل من‌سکن‌اللحدا

امّ‌عقبه با وحشت بسیار از خواب بیدار شد بطوری‌که گویا غسان حاضر بود ودرپاسخ استفسار از سبب‌آن گفت غسان زندگانی را برای من تیره وتارکرده ودیگر رغبتی در فرح و سرورم نگذاشت‌کـه در خوابم آمد و این اشعار را خواند پس آنها را تکرار کرده ومیگریست و زنان‌نیزمشغولش‌میکردند تاآنکه‌ایشان‌را اغفال‌کرده وکاردی‌بدست گرفت وخودش‌را ذبح‌نموده وفدای دوست‌خودگردید . اسم و زمان ام‌عقبه بدست‌نیامد.

(ص ۶۰ در منثور)

ام‌عقیل

فاطمه- بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف قرشیهٔ هاشمیه ، والدهٔ معظّمهٔ حضرت علی بن ابیطالب ع وسه برادر والاگهر آن‌سرور

طالب و عقیل و جعفر میباشدکه در مکّهٔ معظّمه بقبول دین اسلام مفتخر گردید ، در حضور حضرت رسالت ص بمدینهٔ منوره مهاجرت کرده وهم درآن ارض اقدس برحمت ایزدی نایل ودر بقیع مدفون شد . شعر معروف :

انت تکون ماجد نبیل اذا تهب شمأل بلیل

که درکتب ادبیّه برای زیادتی **کان** مابین مبتدا و خبر شاهد است از او میباشدکه در کودکی عقیل بهمین شعرش مشغول میساخته است .

(ص ۴۴ تخ و ۵۳ ج ۱ خیرات و اطلاعات متفرقه)

ام‌العلا **بنت یوسف** - نام تاجر اندلسی ، از ادبا و شعرای موضع وادی الحجارة نامی از بلاد اندلس استکه ادیب فصیح‌عاقل، دارای حسن و جمال و ادب وکمال و طبعی سرشار ، با فصاحت و فطانت مشهور بوده و از او استکه در مدح خاندانی گفته است :

کل ما یصدر عنکم حسن و بعلیاکم تحلی الزمن
نعطف العین علی منظرکم و بذکراکم تلـذالا ذن
من یعیش دونکم فی‌عمره فهوفی نیل الامانی یغبن

نیز به پیرمردی‌که عاشق وی بوده نوشته است :

الشیب لاینجع فیه الصبا بحیلة فاسمع الی نصحی
فلاتکن اجهل من‌فی‌الوری یبیت فی‌الحب کما یضحی

درحدود سال پانصدم یا اوائل قرن ششم هجرت در وادی‌الحجارة درگذشت .

(ص۵۴ در منثور و ۵۳ ج ۱ خیرات و۱۰۳۶ ج ۲ س)

ام‌علی **تقیه ارمنازیه** - بنت ابوالفرج غیث بن علی بن عبدالسلام سلمی ارمنازی، زن‌حمدون معروف به‌فاضل ومادرابوالحسن تاج‌الدین علی بن حمدون میباشدکه در علم و فضل و شعر و فصاحت شهرتی بسزا داشت ، وقتی در اسکندریّه ملازم خدمت سلفی احمد سابق‌الذکر بود ، روزی مکتوبی را دیدکه سلفی بدین مضمون نوشته است (در حجره‌ای‌که ساکن بودم پایم به میخی برخورد و

زخم شد و دخترك كوچك مقنعهٔ خود را بپایم بست) پس تقیه بمجرّد دیدن آن مکتوب بالبدیهه انشا نمود :

لو وجدت السبیل جدت بخدی — عوضا عن خمار تلك الولیدة

کیف لی ان اقبل الیوم رجلا — سلکت دهرها الطریق الحمیدة

قصائد وقطعات فصیح وآبدار وی بسیار بوده ودرشوال پانصد وهفتاد ونهم هجرت درهفتاد و چهار سالگی درگذشت .

پسرش تاج الدین مذکور نیز از ادبای وقت واز تلامذهٔ سلفی فوق بود ، درنحو وعلم قرائت دستی توانا داشت، هرچه راکه مینگاشته همت برضبط آن میگماشته است . خط خوب داشته ودرصفر ششصد و سیّم هجرت درگذشت . **ارمناز** بفتح الف ومیم شهری است قدیم درپنج فرسخی حلب ویا از توابع شهر صور در ساحل بحر شام .

(صد وص۱۰۳ ج ۱ کا و۸۴ ج ۱ خیرات وغیره)

ام علی زن شهید اوّل محمد بن مکی ، (متوفّی بسال۷۸۶ه ق = **ذفو**) عالمی بوده فاضل فقیه عابد متّقی ، معروف به **ام علی** که شهید بسیارش ستوده و مردمرا بمراجعهٔ او در احکام دینیّه امر مینموده است و اسم و سال وفاتش بدست نیامد . (ملل)

ام عمرو[1]

ام عمرو **تماضر-** درباب اوّل (القاب) بعنوان **خنسأ شاعره** نگارش دادیم .

ام عمرو **سلیمی-** معشوقهٔ جحدر بن مالك ، از شعرای عرب صدر اسلام است . موقعی که حجّاج بن یوسف (متوفی بسال۹۵ه ق = **صه**) امر بزندانش کرد قصیده‌ای گفت و بوسیلهٔ بعضی از مسافرین یمامه که وطن معشوقه‌اش

۱- **ام عمرو -** کنیهٔ چند تن ازنسوان صحابه وهم کنیهٔ جندب بن عمرو زن عثمان بن عفان بوده است . ازکثرت حماقتی که داشته خنفسا را در دهان گذاشته و برای اینکه معما گفته باشد از مردم سؤال می کردکه در دهان من چیست .

بوده بدو فرستادکه از ابیات‌آن است :

الیس اللیل یجمع ام عمرو	**و ایانا فذاك بنا تدانی**
نعم و اری‌الهلال کما تراه	**و یعلوها النهار کما علانی**

ودرحرف **نعم** ازکتاب مغنی مذکور است .　　　(جامع‌الشواهد وغیره)

ام‌عیسی[۱]

ام‌عیسی بنت ابراهیم بن اسحق حربی سابق‌الذکر، عالم فقیه فاضل، در فقه ماهر بوده و فتوی میداده و محل اعتماد اکابر بوده است . بسال سیصد و بیست و هشتم هجرت دربغداد وفات یافته و نزد پدرش دفن شد .

(تاریخ بغداد وغیره)

ام‌غانم **صاحبة‌الحصاة** - طبرسی درفصل‌سیّم ازباب دهم‌کتاب‌اعلام‌الوری بسند خود از ابوهاشم داود بن قاسم جعفری قضیه‌ای نقل‌کرده واز محتویاتش آنکه ابوهاشم گوید در حضور مبارك حضرت امام حسن‌عسکری ع بودم که مردی یمنی جمیل جسیم بلند بالا بعد از استیذان وارد شد ومورد اکرام‌آن‌حضرت گردید، بعد از اذن درپهلوی من نشست . آن‌حضرت فرمودکه این‌شخص از اولاد زن اعرابیهٔ صاحبهٔ حصاتی (سنگ ریزه) است‌که پدران من برآن مهر زده‌اند پس امر باحضار آن سنگ نمود ، آن شخص نیز سنگ‌کوچکی بیرون‌آوردکه دریك طرف‌آن جای صافی بود ، آن‌حضرت مهر مبارك خودرا برآن زد وجملهٔ **الحسن‌بن علی** با خطّی روشن و خوانا برآن نقش بست .

ابوهاشم گوید از اسم وی استفسار نمودم‌گفت مهجع بن صلت بن عقبة بن‌سمعان بن غانم بن‌ام‌غانم اعرابیهٔ یمانیهٔ صاحبهٔ‌حصاتی‌که امیرالمؤمنین ع برآن مهر زده‌است . پس‌آن شخص‌برخاست و رفت ودر وقت رفتن میگفت : **رحمة‌الله و برکاته‌علیکم اهل‌البیت**

۱- **ام‌عیسی** - کنیهٔ یکی از صحابیات نسوان ونیزکنیهٔ دختر هادی خلیفهٔ‌عباسی زن‌مأمون و یکی هم دختر عبدالله واز اصحاب امام صادق ع بوده است .

انه حمید مجید ذریة بعضها من بعض . شهادت‌میدهم که حق‌امامت تو مانند امامت‌حضرت امیرالمؤمنین و دیگر ائمهٔ طاهرین ع واجب و ثابت است ، حکمت و امامت‌بتومنتهی است ، همانا ولیّ‌الله هستی وکسی را در نشناختن تو بهانه و عذری نمیباشد .

در اعلام‌الوری بعد از این همه ، از ابوعبدالله بن عیاش (احمد بن محمد بن عیاش صاحب‌کتاب مقتضب‌الاثر) نقل‌کرده‌که ابن‌صاحبة‌الحصاة ام‌غانم غیراز **صاحبة‌الحصاة ام‌الندی** حبابة بنت‌جعفر والبیهٔ اسدیه‌است، نیز غیراز **صاحبة‌الحصاة ام‌سلیم** قاریة‌الکتب میباشدکه حضرت رسالت ص وحضرت امیرالمؤمنین ع برسنگ‌ریزه‌ای‌که دردست‌داشته مهر زده‌انـد و زمان ام‌سلیم پیش از زمان ام‌غانم و ام‌الندی بوده و درپایان کلام خـود گوید : صاحبة‌الحصاة سه تن بوده‌اند وازهریکی از ایشان قضیه‌ای نقل‌شده‌که نقل‌آنها موجب اطاله است .

نگارنده‌گوید : ظاهر آن‌است‌که لفظ ام‌سلیم از سهو قلم طبرسی ویاکاتب نسخه است والاّ صاحبة‌الحصاة قاریة‌الکتب‌کنیهٔ **ام‌اسلم** داشته وما نیز بهمین‌عنوان‌بطوراجمال تذکّرش دادیم و تحقیق زاید موقوف به تتبّع و موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .

(اعلام‌الوری و تنقیح‌المقال وص ۴۸۷ ج ۱۳ و ۵ ج ۱۴ عن)

ام‌الفتاوی مصطفی‌بن شمس‌الدین بعنوان **اختری** درباب‌القاب مذکوراست .

ام‌الفتی مادر همان جوانی است‌کـه در محاربهٔ جمل قرآن مجید را از طـرف حضرت علی ع بمیـدان کارزار برده و دست راست اورا قطع نمودند ، پس قرآن را بدست چپ‌گرفته وآن را نیز قطع کردند ناچار قرآن را با سینه حفظ مینموده تاآنکه بشهادت رسید و مادرش گفت :

لاهم ان مسلما دعاهم — یتلو کتاب‌الله لایخشاهم

و امهم قائمة تراهـم — تأمرهم بالقتل لاتنهاهم

قد خضبت من علق لحاهم

(ص ۵۴ ج ۱ خیرات و ۴۵ تخ)

ام‌فروة **فاطمه** یا **قریبه** - بنت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، از ازواج حضرت امام محمدباقر ع و مادر والاگهر عبدالله و حضرت امام صادق ع و ملازم تقوی وحسن عمل بود . درعداد ثقات معدود و مادرش هم اسماء بنت عبدالرحمن بن ابی‌بکر است و هریك ازپدر و مادرش نوهٔ ابوبکر بن ابی‌قحافه بوده و بهمین‌جهت امام صادق ع فرموده‌است **ولدنی ابوبکرمرتین** یعنی من ازدوجهت باوبکر پیوند دارم باری یکی از دختران حضرت صادق ع نیزکنیهٔ ام‌فروه داشته است .

(ص۱۵۴ ج ۱ خیرات و۵۹ تخ و ۷ ج ۱۴ عن)

ام‌الفضل **زینب** - بنت عبدالله مأمون‌هفتمین‌خلیفهٔ‌عباسی(۱۹۸—۲۱۸هق = **قصح- ریح**) میباشدکه درکمال و علم و ادب نادرهٔ زمان بود وبا کمال میل و رغبت و اصرار تمام خود مأمون در حدود هشت سالگی حضرت امام محمدتقی ع بدان حضرت تزویج شده است وآن همه‌کارشکنی عباسیان و اهتمام تمام ایشان‌که در موقوف داشتن و برهم زدن این‌کار با وسائل مختلفه بکار میبردند بی‌اثر و بی‌نتیجه گردید .

قضیهٔ امتحان آن‌حضرت (با سؤال حکم شرعی قتل صید در حال احرام) که آخرین تدبیر ایشان در برهم زدن این‌کار بود و منفعل شدن قاضی‌القضاة یحیی بن‌اکثم که سائل آن مسئله بوده مشهور و درکتب مربوطه مذکور است .

(اطلاعات متفرقه)

ام‌الفضل **لبابه** - بنت حارث بن حزن بن بجیر هلالیه ، از اولاد عبدالله بن هلال بن‌عامر بن‌صعصعه و زن عباس بن عبدالمطلب، خواهر پدری و مادری حرم مطهر حضرت رسالت ص و از اصحاب آن‌حضرت بوده است . گویند اول زنی میباشدکه بعد از خدیجهٔ کبری بشرف اسلام مشرف شد ، آن‌حضرت بدیدن او میرفته و او بنام فضل و عبدالله و معبد و عبیدالله و قثم و عبدالرحمن وغیره چندین پسر از عباس داشته است .

گویند زنی مثل شش پسر مذکور را نزاییده و چون دارای شش فرزندگردید درحق او گفتند :

ماولدت نجیبة من فحل کستة من بطن ام‌الفضل
اکرم بها من کهلة وکهل عم‌النبی‌المصطفی‌ذی‌الفضل‌ص
و خاتم‌الرسل و خیرالرسل

چون بزرگترین اولاد لبابه فضل بود اینك به **ام‌الفضل** وشوهرش عباس نیز به **ابوالفضل** مکنّی گردیدند . عبدالله بن عباس را نیزکه تربیت شدهٔ حضرت علیع و صاحب تفسیر معروف به تفسیر ابن‌عباس است بمناسبت اینکه خلفای عبّاسیّه از نسل وی بوده‌اند **ابوالخلفا** و **ابن‌سیدالناس** هم نامند .

مخفی نماند ام‌الفضل‌را درمقابل خواهر دیگرش‌که اونیز لبابه‌نام‌داشت **لبابهٔ‌کبری** وخواهرش را **لبابهٔ‌صغری** گویند . اینکه بعضی نام پدر ام‌الفضل‌را حارث‌بن‌عبدالمطلب نوشته‌اند‌علاوه‌بر‌اشتباه‌تاریخی‌منافی‌تزویج‌او باعباسی‌است‌که‌دراین‌صورت‌عمویش‌میباشد.
(تنقیح‌المقال وص ۵۴ ج ۱ و ۴۸ و ۱۰۵ ج ۳ خیرات)

ام‌الفقراء **رابعه** - درباب اوّل (القاب) بعنوان **ست‌الفقراء** مذکور شد .

ام‌قتال **رفیقه** یا **قتیله** - دختر نوفل بن اسد و موافق بعضی ازتواریخ و سیر از مشاهیر دانشمندان زنان جاهلیّت بوده است . ازبرادر خود رقه شنیده بودکه درآن اوقات پیغمبرآخرالزمان متولد خواهد شد وازناصیهٔ پدر بزرگوارش بهاء نبوت لامع و سنای رسالت ساطع خواهد بود تاآنکه آن نور را در هنگام گردش در قبائل عرب ، در جبین جناب عبدالله بن عبدالمطلب مشاهدت کرده و مفتون مواصلت گردید وآرزومند میبودکه بلکه حامل‌آن نور مقدس شده وسعادت ابدی کونین را حیازت نموده باشد اینك در تعقیب همین مرام بدان جناب عرض‌جمال نمود وبا وعد و نوید بسیاری ازمال ، خواستار وصال گردید لکن تیر مدّعا بهدف نخورد و بدین مضمون جواب یأس شنید :

اما الحرام فالممات دونه والحل لاحل فاستبینه

فکیف بالامر الذی تبغینه(تنوینه خا)　　**یحمی الکریم عرضه و دینه**

برخی از اهل خبر این‌قضیه را به **فاطمهٔ شامنه** وبعضی دیگر به **لیلی‌عدویه** نسبت‌داده‌اند بدون اینکه این لیلی یا آن فاطمه را مقید بکنیهٔ ام‌قتال داشته باشند .

از حبیب‌السیر نقل است‌که این خواهش و تمنّا از فاطمهٔ خثعمیه دختر مرّ (با تشدید) میباشدکه نسبی عالی و جمال بیمثالی را دارا و علوم متنوعه را دانا و از کتب آسمانی معلومش شده بودکه نور پاك خاتم‌الانبیا از صلب عبدالله بن عبدالمطلب بدنیا خواهدآمد اینك روزی سر راه آن‌جناب را گرفته وگفت چه شودکه مرا بخدمت و صحبت خود قبول کرده وصد شترکوه پیکر را هم از این راه مالك باشی ، آن‌جناب فرمودکه حصول این‌کار موقوف باذن و اجازهٔ پدر میباشد اما درهمان شب جناب آمنه آن فیض را نایل وآن نور مقدس را حامل گردید ، روز دیگر باز فاطمه آن‌جناب را ملاقات‌کرد ولی‌آن نور را در جبین مبارکش ندید و بعد از استعلام مکشوف گردیدکه آمنه بدان موهبت‌عظمی نایل‌گردیده پس‌فاطمه بشدت مغموم و افسرده شد وبدان‌جناب اظهار داشت‌که من جویای آن نور وطالب آن سعادت بودم دیگر بعد از این مرا باتو کاری نیست **قدکان ذاك مرة فالیوم لا** .

گویند چون‌خبر ازدواج عبدالله وآمنه انتشاریافت دویست زن ازرشك وملالت مردند . درمجمع‌الامثال میدانی‌هم تحت‌عنوان‌مثل‌مشهورمذکور **قدکان ذاك مرةفالیوم لا** گوید نخستین کسی‌که این مثل را بزبان آورده **فاطمه بنت مر خثعمیه** است‌که تمامی کتابهارا خوانده بود وهنگامی‌که عبدالمطلب با پسرخود عبدالله در مکّه بمرام‌تزویج آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بخانهٔ وهب میرفتند فاطمه درعرض‌راه نور نبوت را درسیمای عبدالله مشاهده‌کرد واز هویّت وی استفسار نمود وبعدازشناسائی خواستار وصلت گردیدکه در مقابل ، صد شتر هم بعبدالله ببخشد پس عبدالله سه مصرع اوّلی‌آن دوشعر مذکور فوق را فرو خواند و درحضور پدر رهسپار خانهٔ وهب گردید ، عقد ازدواج بین او وآمنه منعقد شد و یك روز و شب نیز درآنجا توقف کرده وآمنه

حامل نور مقدّس گردید ، در اثنای مراجعت محض اینکه آن صد شتر را حیازت کرده باشد بفاطمه گفت‌که آیا درسر آن حرف معهود خود هستی یا نه فاطمه گفت : **قد کان ذاك مرة فالیوم لا** (این جمله بعد ازآن ، مثل جاری و ساری شد درمورد اظهار ندامت از فوات امری استعمال نمایند) پس پرسیدکه از دیروز باین‌طرف چه‌کار کردی گفت پدرم ، آمنه بنت وهب را برای من تزویج‌کرد و نزد او بودم ، فاطمه‌گفت‌که من در روی تو نور نبوت را دیده وآرزومندبودم‌که بلکه‌حامل‌آن نور بوده‌باشم لکن‌حکم تقدیر ازلی با تدبیر من موافقت‌ننمود پس چندشعری دراین‌موضوع خواندکه حاجتی بنقل‌آنها نمیباشد وبجهت اهمیت مطلب ازتکرار بعضی‌ازعبارات قضیه اعتذارمینماید . در مجمع‌الامثال نیز راجع بکنیهٔ ام‌قتال داشتن فاطمه چیزی نگفته است .

(ناسخ‌التواریخ و مجمع‌الامثال وص ۲ ج ۱ خیرات وغیره)

ام‌قرفه بکسر قاف ، زنی میباشد از قبیلهٔ فزاره‌که زن مالك بن‌حذیفة بن بدر بود ، در خانهٔ او پنجاه شمشیر میآویخته‌اندکه هریکی تعلّق بیکی‌از سواره‌های نامی داشته‌که همهٔ‌آن پنجاه مرد از محارم وی‌بوده‌اند وبهمین جهت **اعز من ام‌قرفه** و **امنع من ام‌قرفه** از امثال دایره و سایره گردیده است .

(جمهرة‌الامثال و مجمع‌الامثال)

ام‌الکرام[1]

ام‌الکرام **بنت معتصم** - بن‌حماد (صمادح‌خا) صاحب وحکمران شهر مریه ازبلاد اندلس‌بوده وازاکابر ادبای اندلس بشمارمیرود . وقایعی که مابین او و ادبای وقت بظهورآمده مشهور میباشد ، در عروض و فنون شعری یدی طولی داشته و نسوان عرب با وجود وی افتخار میکرده‌اند . بجوان باجمالی معروف

۱- **ام‌الکرام** - کنیهٔ یکی از بنات طاهرات حضرت علی ع و یکی دیگر هم از نسوان اصحاب ، دیگری نیز ازمشاهیر محدثین نسوان میباشدکه زن ابن‌حجر عسقلانی‌است ونام هیچکدام بدست نیامد . (ص ۵۶ ج ۱ خیرات و ۱۰۳۷ ج ۲ س)

به سمسار عاشق شده بود و درحق او گوید :

یا معشر الناس الا تعجبوا	مما جنته لوعة الحب
لولاه لم ینزل بدرالدجی	من افقه العلوی للترب
حسبی بمن اهواه لوانه	فارقنی تابعه قلبی

اسم و زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۵۴ در منثور و ۱۰۳۷ ج ۲ س)

ام کلثوم[1]

ام کلثوم

بنت عبدود - خواهر عمرو بن عبدود معروف است که در ادب و فصاحت و کیاست وملاحت و عقل وکمال و حسن وجمال دارای حظّی وافر ودر فنون شعری نیز توانا و قادر بود . برادرش عمرو در سال پنجم هجرت در غزوهٔ خندق با جمعی از قریش بمحاربهٔ مسلمین رفته و مبارز طبید ، عاقبت موافق شرحی که درکتب مربوطه نگارش یافته بدست حضرت علیّ بن ابیطالب ع عازم مقرّ ابدی خود گردید ، همینکه امّ کلثوم مستحضر شدکه بدست آن حضرت مقتول شد اصلاً جزع وفزع نکرده وگفت که بدست کفو کریم مرده است پس اشعاری چند انشا نمود که از آنها است:

لوکان قاتل عمرو غیر قاتله	لکنت ابکی علیه آخر الابد
لکن قاتله من لایعاب به	من کان یدعی ابوه بیضة البلد
من هاشم فی ذراها وهی صاعدة	الی السماء تمیت الناس بالحسد
قوم ابی الله الا ان یکون لهم	مکارم الدین والدنیا بلالدد

۱ـ **ام کلثوم** - کنیهٔ چند تن ازنسوان صحابه بوده که یکی از ایشان دختر ابو بکرمیباشد، نیز کنیهٔ یکی از بنات طاهرات حضرت رسالت ص و دوتن از بنات حضرت علی ع ویکی دیگر از بنات هریك از حضرت حسین بن علی وعلی بن الحسین ع و دوتن هم از بنات طاهرات حضرت موسی بن جعفر است که بقید کبری و صغری از همدیگر امتیاز یابند و نام اصلی هیچکدام بدست نیامد و شاید نام اصلی هم همین ام کلثوم باشد . نیز کنیهٔ دختر محمد بن عثمان سفیر دویم حضرت ولی عصر عجل الله فرجه وکنیهٔ دختر عبدالله بن جعفر بن ابیطالب که مادرش حضرت زینب کبری و زوجهٔ عموزاده اش قاسم بن محمد بن جعفر بوده است . همچنین کنیهٔ جمعی وافر دیگر بوده واینك چندی از ایشان را تذکر خواهیم داد .

یا امکلثوم ابکیه ولا تسدعی بکاء معولة حری علی ولد

همین‌که اشعار او که مشعر بروفور عقل و حاکی از تمایل او بدین اسلامی بوده مسموع حضرت رسالت ص گردید ، روز فتح مکّه بعد از احضار دعوت بدین مقدّس فرمود و او نیز از ته دل اجابت کرده و میزیست تا درحال حیات آن‌حضرت درگذشت .

(ص ۶۳ در منثور و متفرقه)

ام کلثوم **بنت‌عقبة** - بن معیط یا ابی‌معیط ابان بن ابی‌عمرو ذکوان‌بن امیة بن عبدشمس بن عبدمناف قرشیهٔ امویّه ، زن عبدالرحمن بن عوف خواهر ولید بن عقبه و خواهر مادری عثمان بن عفان که مادر هردو اروی بنت کویز است از اصحاب حضرت رسالت ص و درمکّه بشرف اسلام مشرّف بوده وبدو قبله نماز خوانده است . درسال هفتم هجرت با پای پیاده بمدینهٔ منوّره مهاجرت کرد ، دو برادرش ولید وعمار باستناد صلحی‌که در حدیبیه منعقد وضمناً مقرّر بوده‌که مهاجرین مشرکین‌که از مکّه نزد حضرت رسالت مهاجرت مینمایند بخودشان رد شود نزد آن حضرت رفته و استرداد خواهر خودشان را درخواست کردند ، آن حضرت اورا رد نکرده فرمودکه این قرارداد متعلّق به مردان است نه زنان ودراین‌باب آیه نازل شد:
یٰا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اِذٰا جٰائَکُمُ الْمُؤْمِنٰاتُ مُهٰاجِرٰاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللّهُ اَعْلَمُ بِاَیْمٰانِهِنَّ فَاِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنٰاتٍ فَلاٰتَرْجِعُوهُنَّ اِلَی الْکُفّٰارِ لاٰهُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلاٰهُمْ یَحِلّونَ لَهُنَّ - الخ پس اورا زید بن حارثه تزویج کرد .

علت عدم جریان این قرارداد در زنان آنستکه زن بعد ازاسلام ، دیگر بشوهر کافر خود حلال نبوده و قهراً آزاد و منفصل میگردد . اصل نزول آیهٔ شریفه پیش از ام‌کلثوم درحق‌سبیعه بنت‌حارث اسلمیه زن مسافر نامی بوده‌که بعداز انعقاد صلح‌حدیبیه اسلام آورده و نزد حضرت پیغمبر آمد ، شوهر مذکورش زن خود را مطالبه‌کرد ، پس بحکم خداوندی بشوهر سابق مشرکش ردّ نکرده وعمر تزویجش‌نمود . همچنین امیمة بنت بشر زن ثابت بن دحداحه اسلام‌آورد، نزد پیغمبر آمده وبه سهل بن حنیف‌تزویج

شد و بشوهر مشرك خود ردّ نگردید .

بالجمله بعد از وقوع صلح حدیبیه مردانی راکه از مشرکین اسلام آورده ونزد آنحضرت میآمدند بخودشان ردّ میکرد . ولی زنانشان را بحکم آیهٔ شریفه ، بعد از امتحان صحت وبی‌آلایش بودن ایمان ایشان بکسی دیگر تزویج نموده وبشوهر اوّلی مشرکش ردّ نمی‌کردند وفقط مهریّه ونفقاتی راکه برای زن مذکورش انفاق کرده بوده بدو میدادند وبسط زاید مطلب موکول بتفاسیر وکتب‌فقهیّه ودیگرمنابع مربوطه‌است .

(تنقیح‌المقال وص ۸ ج ۱۴ عن وغیره)

ام‌کلثوم **بنت علی بن‌ابیطالب‌ع** - در تنقیح‌المقال‌گوید : ام‌کلثوم‌کنیهٔ‌زینب صغری بنت امیرالمؤمنین ع استکـه درکربلا خدمت برادرش حضرت حسین ع و درمراجعت بشام و مدینه با حضرت سجّاد ع نیز بوده و بسیار فهیم و بلیغ و جلیل‌القدر میباشد . خطبهٔ اوکه در مجلس ابن‌زیاد خوانده معروف ودرکتب مربوطه مذکور وبنا برمشهور همان استکه عمر بن‌خطّاب تزویجش‌کرده‌است انتهی . ظاهرش آنکه ام‌کلثوم بنت علی تنها یك نفر و همان استکـه در مسافرت کربلا و شام و مدینه بوده وبنا برمشهور زوجهٔ عمر بوده است . حتی درشرح حال زینب کبری نیز اصلاً کنیه‌ای برای او ننوشته (ام‌کلثوم یاغیره) و درقاموس‌الاعلام‌گوید حضرت علی ع دو دختر ام‌کلثوم‌نامی داشته (غیراز زینب‌کبری) یکی صغری‌که باعبدالله اصغر بن‌عقیل تزویج‌کرده و دیگری‌کبری‌که از فاطمهٔ زهرا متولد و نخست با عمر بن خطّاب و بعد از وفات عمر با عون بن جعفر طیّار تزویج کرده است .

در اعیان‌الشیعة بچندین ام‌کلثوم قائل شده (کـه از متفردات او است) چنانچه از عمدة‌الطالب نقل نموده استکه مسلم بن عقیل ، ام‌کلثوم دختر علی بـن ابیطالب عمّ خود را تزویج‌کرد و دختر حمیده نامی از ایشان بوجودآمد پس‌گوید دختران‌حضرت علی ع‌که‌کنیه یااسم ام‌کلثوم‌داشته‌اند سه یا خود چهارنفر میباشند: یکی**ام‌کلثوم صغری** که بحکم ظنّ، زن عبدالله بن محمد بن عقیل بن‌ابیطالب است ، دیگری **ام‌کلثوم‌کبری**

زوجهٔ عمر بن خطّاب و مادرش فاطمهٔ زهرا میباشد ، زید بن عمر و رقیه بنت عمر نیز از وی بوجود آمدند و اخیراً بعداز وفات خواهرش زینب کبری زوجهٔ عموزاده‌اش عبدالله بن جعفر گردید ودرحال حیات عبدالله پیش از سال پنجاه وچهارم هجرت وفات یافت .

سیّمی نیز همان زوجهٔ مسلم بن عقیل بوده وظاهراً او **امکلثوم وسطی** میباشد و برای هیچیك از این سه امکلثوم، نامی ذکر نکرده وظاهرش آنکه همانا نام اصلیشان نیز همین امکلثوم بوده است بلکه در **امکلثوم صغری** تصریح کرده که نامش نیز امکلثوم است . بعد از این جمله گوید : حضرت علی ع دختری داشته زینب صغری که کنیه‌اش امکلثوم بوده و قبری هم که درقریهٔ راویه نامی که در سمت شرقی دمشق شام میباشد بدو منسوب است پس اگر این امکلثوم زینب صغری همان امکلثوم صغری مذکوره باشد دختر امکلثوم نام آن‌حضرت سه نفر است و شاید غیراو باشدکه چهار نفر خواهد شد و این چهار نفر غیراز حضرت زینب کبری است . بعد از این جمله گوید اما امکلثوم بنت امیرالمؤمنین ع که درکربلا درحضورحضرت حسین ع بوده ودرمراجعت ازکربلا خطبه‌ای هم درکوفه خوانده معلوم نیست که کدام یك از ایشان است وهمه‌شان محتمل است انتهی کلامه ملخّصاً و مترجماً .

نگارنده گوید : بنا برآنکه وفات امکلثوم کبری مذکور پیش از سال پنجاه و چهارم باشد (چنانچه ازخود اعیان‌الشیعة نقل شد) وبا درنظر گرفتن اینکه قضیهٔ کربلا در سال شصت ویك وقوع یافته این احتمال منحصر به غیراو میباشد . چون رشتهٔ کلام به زینب کبری و زینب صغری منتهی و معرفت دو مزار مقدّس **زینبیهٔ مصر و زینبیهٔ شام** محل توجه انام بوده بلکه درمورد نذر ومانند آن محل ضرورت میباشدکه بالفرض آن محل نذر را درکدام یك ازآنها باید معمول داشت ، اینك خلاصهٔ تحقیقی راکه شیخ جعفر نقدی سابق‌الذکر درکتاب زینب‌الکبری نگاشته با برخی از محتویات نوشته‌های بعضی از اجلاّی دیگر بعد از اعتذار از اطناب محض تبرّك و توسّل بروحانیت مقدّسهٔ ایشان زینت‌بخش اوراق مینماید :

حضرت زینب‌کبری ع بنت حضرت علی بن ابیطالب ع و فاطمهٔ زهراء ع، درپنجم جمادی‌الاولی سال پنجم یا ششم و یا در ماه شعبان سال ششم هجرت متولد و از طرف قرین‌الشرف حضرت‌رسالت ص به زینب موسوم‌گردید . دراسدالغابهٔ‌ابن‌الاثیر ازصحابه معدود ، در مشیخهٔ صدوق از رواة حدیثش دانسته وگوید هرآنچه از کلمات حضرت فاطمه را بچندین واسطه ازاسمعیل بن مهران روایت می‌کنم اسماعیل هم با سه واسطه از زینب بنت‌امیرالمؤمنین ع ازفاطمه ع روایت مینماید .کنیه‌اش **ام‌الحسن** و **ام‌کلثوم**، اوصاف و لقبش **فاضله** و **کامله** و **موثقه** و **عارفه** و **عقیله** یا **عقیلهٔ بنی‌هاشم** و **عقیلهٔ طالبیین** و **عابدهٔ آل‌علی** و **عالمهٔ غیرمعلمه** و **صدیقه** وغیراینها و این لقب‌آخری را محض امتیاز از والدهٔ معظّمه‌اش‌که لقب صدیقهٔ‌کبری داشته مقید به کلمهٔ صغری نموده و **صدیقهٔ صغری** گویند، چنانچه اصل اسم وکنیه‌اش را نیز محض امتیاز ازخواهرکهترش‌که متحدالاسم والکنیه‌بوده‌اند مقید به کبری‌کرده و **زینب‌کبری** و **ام‌کلثوم‌کبری** گفته وخواهرمذکورش را **زینب صغری** و **ام‌کلثوم صغری** نامند .

زینب کبری بزرگترین دختران حضرت علی ع و فاطمه ع میباشدکه در تحت تربیت پدر و مادر و جدّ امجد و دوبرادر ، دارای تمامی‌اخلاق‌فاضله ، در زهد وتقوی و فصاحت و بلاغت و وفور عقل و حسن تدبیر و سیاست و حیا و عفّت وصبر و توکّل و تسلیم و رضا و دیگر مراحل باطنیّهٔ انسانیّه تالی پدر و مادر بود .

خطب بلاغت مشحون آن مخدّره وجرأت وجسارتی‌که درمنازل‌کربلا ومجلس یزید و ابن‌زیاد ازآن خاتون معظّمه به بروزآمده در اثبات فضائل وکمالات سامیه‌اش کافی است و بنظر حقیقت شریك این نهضت محیّرالعقول حسینی و رواج مرام مقدّس و خدمات دینیّهٔ متنوعهٔ آن‌حضرت میباشد . یحیی مازنی قسم میخوردکه سالیان دراز در جوار حضرت علی و دخترش زینب کبری بودم و دراین مدت متمادی اصلاً قامت‌آن مخدّره را ندیدم و صوت و صدای اورا نشنیدم . هروقتی‌که ارادهٔ زیارت قبر مطهّر جدّش حضرت رسالت ص را داشت در دل شب از خانه بیرون می‌شد ، حضرت علی ع

در پیش ودو برادرش در راست و چپ وی بودند و درموقع نزدیکی قبر مطهّر حضرت علی ع سبقت گرفته و قندیلها را خاموش میکرد و درجواب استفسار امام حسن ع از سبب آن، آن فرمودی میترسم که نظر بیگانه بقامت خواهرت افتد . عادت حضرت حسین ع نیز آن بوده است که هنگام ورود آن مخدّره محض از راه تعظیم و اکرام برمی‌خاست و وی را بجای خودش می‌نشانید .

مسافرتهای زینب کبری

سفر اول : از مدینه بکوفه در حضور مبارك والد معظّم و چند برادر والاگهر با اوردوی بزرگ باعظمت ، در نهایت عزّت و غایت وقار و سکینه وجلالت، زیر پرچم خلافت برادرش جناب محمد بن حنفیه بیدق دار ، شوهرش عبدالله و دیگر فرزندان جعفر طیّار و اولاد عقیل و دیگر جوانان بنی‌هاشم و خدم و حشم و رؤسای قبائل همراهش بوده‌اند .

سفردویم : ازکوفه بمدینه بعد از صلح امام حسن ع ومعاویه . این سفر نیز در کمال جلالت و فخامت بوده بلکه بقول بعضی ازاجلّه کمتر از اوّلی نبوده است .

سفر سیم : از مدینه بکربلا با اذن شوهرش جناب عبدالله بن جعفر طیّار ، در موکب همایونی حسینی ع ، باز با نهایت وقار وحشمت وعزّت وجلالت، درکجاوه‌های مزیّن با حریر و دیباکه غلامان وکنیزان و اصحاب حسینی درتحت امر او وبرادران و برادرزادگان و بنی‌اعمام ودیگر جوانان بنی‌هاشم در دورش جمع، بالخصوص حضرت ابوالفضل عباس بن‌علی ع حامل لوای‌حسینی‌که در پاسبانی و رعایت مقامات شامخهٔ آن عقیلهٔ بنی‌هاشم همه‌گونه وظائف جانفشانی را معمول میداشته است .

سفر چهارم : ازکربلا بکوفه و شام ، بعد از وقعهٔ جانسوز کربلاکه برخلاف مسافرتهای سه‌گانهٔ اوّلی با بدن مرتعش ، چشم‌گریان و دل بریان وشکسته وقلب نالان و خسته ، تحت اسارت اشقیا ، در دورش ازیك طرف اطفال و زنان ویتیمان ناله‌کنان، ازطرف دیگر شمر و خولی و حرمله وسنان ودیگر ظالمان وغارت‌گران خیام‌طاهرات

ازکسانی‌که ذرّه‌ای‌از رحم و انصاف ومروّت دردلشان راهی‌نبود، تاآنجاکه‌میتوانسته‌اند از انواع آزار و شکنجه فروگذاری نمیکرده‌اند حتی درجائی‌که‌گریه ، آن مخدّرات را گلوگیر می‌نمود با ضرب تازیانه‌شان اسکات می‌کردند .

با این‌همه شدائد طاقت‌فرسا ، باز با تمام متانت وقوت قلب وشهامت، همه‌گونه وظائف لازمه‌کفالت عیال واطفال وخانوادهٔ رسالت ص را معمول میداشته‌است. نگارنده گوید شرح و بسط وقایع‌جان‌گداز این‌مسافرت دراین‌مختصرات ازعهدهٔ قلم و رقم خارج و بهتر، موکول داشتن بکتب اخبار و سیر مبسوطهٔ مربوطه میباشد و بالاجمال :

لو انهم امروا بالبغض ماصنعوا فوق اللذی صنعوا یابئس ماعملوا

سفرپنجم : ازمدینه‌بمصرچنانچه‌علاّمهٔ نسّابه‌عبیدلی گفته‌است وپیش‌ازنقل‌این‌قضیه تذکّر میدهیم‌که در کلمات اکثر ارباب سیر اثری از این سفر نبوده ومابین اینکه آن خاتون معظّمه هنگام مراجعت ازکربلا در دمشق شام ، یا حوالی‌آن ، یا در دیهی از دیهات آن ، یا مدتی بعد از ورود مدینه درهمان ارض اقدس وفات یافته ، یا بواسطهٔ مجاعهٔ عمومی درمدینه ، بمصاحبت شوهرش عبدالله بن‌جعفر باز بشام برگشته ودرآنجا وفات یافته بچندین عقیده بوده و لکن هیچ یك از این اقوال مستند بمدرك معتمدی نیست و بالخصوص وفات در مدینه دیگر واضح‌البطلان میباشد .

پرواضح است‌که اگر رائحهٔ صحتی و احتمال ضعیفی بودی اثری برای مدفن شریف آن مخدّره باقی می‌ماند چنانچه ازکسانی‌که ادنی مناسبتی بااین خانوادهٔ جلیله دارند . همچنین است قول بمراجعت از مدینه بشام‌که در هیچ‌کدام ازکتب انساب و سیَر ذکری ازآن‌نیست،کلینی وصدوق ومفید وسید مرتضی وشیخ‌طوسی وابن‌شهرآشوب و ابن‌طاوس و علاّمهٔ حلّی و علی بن عیسی اربلی و مجلسی و نظائر ایشان از امامیّه و هم‌چنین ابن‌جوزی و ابن‌صباغ مالکی و ابن‌طلحهٔ شافعی و حافظ گنجی و محب طبری و دیگر اکابر علمای عامّه‌که در تاریخ خانوادهٔ عصمت تألیفات متنوعه دارند اصلاً از این قضیه مراجعت شام و مجاعه مدینه نامی نبرده وبا آن همه قرب زمان‌که البته‌اخبر

و ابصر بوقوع‌قضایا بوده‌اند تصریحاً وتلویحاً توجهی بدین‌موضوع نکرده‌اند. بالخصوص علاّمهٔ مجلسی که کتابخانه‌اش جامع‌ترین کتابخانه‌ها بوده ودرکثرت‌احاطه باخبار وآثار اهل‌بیت طهارت تخصّصی بسزا و تبحّری بی‌منتها داشته است.

پس‌ازآنکه این مطلب خاطرنشان گردید گوئیم علاّمهٔ نسّابه سید یحیی بن حسن‌عبیدلی سابق‌الذکر درکتاب اخبارالزّینبات‌گوید بعدازآنکه زینب‌کبری ازاسارت بنی‌امیّه خلاص شد و بمدینه آمد مردمرا برعلیه یزید تحریص میکرد پس عمرو بن سعید اشدق‌که والی وقت بوده از خلل اساس خلافت اندیشناك شده و صورت قضیه را به‌یزیدبنگاشت وجوابا مأموربمفترق‌ساختن‌آن‌مخدّره ازاهالی‌مدینه‌گردید اینك والی درخواست نمودکه از مدینه بیرون شود بهرجائی‌که موافق میل و ارادهٔ خودش باشد برود آن مخدّره صریحاً امتناع‌کردکه اگر هم خونها ریخته شود از مدینه بیرون نرود تاآنکه بالاخره دراثر بعضی از حرفهای بیغرضانه ومصلحت‌آمیز و ملاطفت‌انگیز دختر عمویش زینب بنت عقیل و دیگر زنان بنی‌هاشم بخروج از مدینه راضی شد و مصر را ببلاد دیگر ترجیح داد ، حضرت‌سکینه وفاطمه بنتاالحسین ع درحضورمبارکش رهسپار مصر شدند، درحین ورود، مسلمة بن مخلد انصاری‌که والی مصربوده باجماعتی‌استقبالش کرد وبفاصلهٔ یازده ماه وپانزده روز در روز یکشنبه پانزدهم رجب شصت ودویم هجرت وفات یافت ودر موضع حمراء القصوی نامی ازفسطاط مصر مدفون‌گردید . درهمان‌روز وفات و روزآخر سال وفات ، قرّاء و فقها و تمامی اهل مصر جمع شدند، مراسم بزرگی ترتیب داده و بهمه گونه وظائف عزاداری قیام نمودند و این رسم را همه ساله خلفا عن‌سلف معمول می‌داشتند بلکه در هرسال از اول رجب شروع کرده و درشب نیمهٔ‌آن ختم می‌نمودند .

مخفی‌نماندکه ناشرکتاب اخبار زینبات عبیدلی موافقت او درمسئلهٔ دفن‌حضرت زینب‌ع را چنانچه مذکورافتاد ازتاریخ‌کبیر ابن‌عساکردمشقی و رسالهٔ‌زینبیهٔ‌ابن‌طولون دمشقی نیز نقل‌کرده و شیخ جعفر نقدی سابق‌الذکر نیز پس‌ازآنکه مراتب مذکوره را

درکتاب زینب‌الکبری نام خود ازکتاب اخبار زینبات عبیدلی نقل کرده گوید شعرانی در ص ۲۳ جلد اول لواقح‌الانوار و شبلنجی درص ۱۶۶ نورالابصار و شیخ محمد صبان درص ۱۹۶ کتاب اسعاف‌الراغبین درحاشیهٔ نورالابصار و شبراوی درص ۹۳کتاب اتحاف وشیخ‌حسن عدوی درص ۱۰ مشارق‌الانوار بنقل از انوارالقدسیهٔ شعرانی وطبقات‌علاّمهٔ مناوی و رسالهٔ زینبیهٔ‌سیوطی درهمین‌مسئلهٔ دفن‌حضرت زینب‌کبری ع باعبیدلی موافقت دارند . در قاموس‌الاعلام نیزگوید تربت زینب بنت علی ع در مصر زیارتگاه است و غرض اصلی از این‌جمله تعیین تاریخ ولادت و وفات و مدفن مبارك حضرت زینب‌کبری سلام‌الله علیها میباشد وبس‌که محل تردید بوده و بالخصوص مدفن مبارك‌که زیاده ازحد محل شبهه بوده و اغلب اکابر زینبیهٔ شام‌را منسوب بهمین خاتون معظّمه دارند .

چنانچه روشن شد این زینبیهٔ منسوبه بدان خاتون معظّمه مدرکی از تواریخ ندارد بلکه اصل رفتن آن مخدّره از مدینه بشام (با آن همه شدائدی‌که درآن شهر شآمت فرجام بخانوادهٔ حضرت فخرالانام درپیش چشم‌آن‌خاتون عالی‌مقام رسیده بحدّی که درنظر حقیقت و بمدلول بعضی ازآثار وارده شدیدتر از مصائب جانسوز روزعاشورا بوده است) بسیار مستبعد است و قحط ومجاعهٔ مدینه نیز (که بعقیدهٔ بعضی سبب رفتن شام بوده) برتقدیر صحت باز سبب رفتن شام نمیباشد . منتها درصورتی‌که ضرورت و تکلیف شرعی دینی مقتضی خروج ازمدینه‌باشد لازم نداردکه بشهر شام‌برود تاچه‌رسد باینکه اصل مجاعهٔ مدینه مدرك تاریخی معتمدی ندارد .

دراین اواخر مسموع افتادکه در موقع تعمیر و ترمیم این زینبیهٔ شام ، سنگ مزاری بدست آمده‌که بمدلول آن ، این زینبیّه ، متعلّق بحضرت ام‌کلثوم زینب صغری (خواهرکهتر والاگهرحضرت زینب کبری) بوده ودرقرون اخیره اشتباهاسمی‌شده‌است . گویا منشأ این‌اشتباه نیزمعروف‌بزینب‌نبودن این‌مخدّره میباشدکه تنهاشهرتش بام‌ّکلثوم بوده و درانظار عامّه ، دختر زینب نام حضرت علی ع منحصر بزینب کبری میباشدکه این‌مزار معروف به زینبیه را هم بدو متعلّق‌گرفته‌اند . بهرصورت این قضیه نیز درنظر

این نگارنده بمرحلۀ ثبوت نرسیده ومحتاج بتتبّع وتحقیقات عمیقه میباشد **والله‌العالم** .

(کتاب زینب‌الکبری شیخ جعفر نقدی نقل ازکتاب اخبار زینبات عبیدلی وغیره)

ام‌کلثوم **بنت‌النبی ص** - دختر سیّمی حضرت رسالت ص میباشدکه بعداز وفات خواهرش جناب رقیه در سال سیّم هجرت به عثمان بن عفان تزویج شد و درسال نهم هجرت وفات یافت . ذوالنورین گفتن عثمان بهمین جهت شرافت ازدواج دو دختر والاگهرآن‌حضرت میباشد . زینب، بزرگترین بنات‌رسالت‌ص بخواهرزادۀ خدیجۀ کبری ابوالعاص بن ربیع تزویج شد و **حضرت فاطمۀ زهراء ع** که سنّاً کوچکترین بنات رسالت ص وازحیث‌عقل وفضل وکمال وکیاست وفراست واخلاق انسانیه افضل ایشان بلکه اکمل‌نسوان عالمیان بوده بشرف‌ازدواج حضرت‌امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ع مشرّف‌گردید و همۀ این چهار دختر ازجناب خدیجۀ‌کبری‌که اول و افضل‌ازواج رسالت ص بوده بوجودآمده وهمه‌شان اسلام را درك ومهاجرت‌کرده‌اند .

بعضی از اهل سیر دختر حضرت رسالت را منحصر بحضرت صدیقۀ‌طاهره وبرخی دیگر منحصر بدان مخدّره و زینب دانسته و دیگرانرا ربیبه آن‌حضرت‌دانند وتحقیق حال موکول‌بکتب مبسوطه‌است . نام ام‌کلثوم بنوشتۀ خزینة‌الاصفیا **آمده** وموافق‌مسموع از بعض معاصرین ، **آمنه** بوده است و رجوع به ام‌المؤمنین خدیجه نیز نمایند .

(ص ۴۹ و ۵۹ تخ و ۲۱ ج ۱۴ عن وغیره)

ام‌کلثوم **هند** - دختر عبدالله بن عامر و زن یزید بن معاویه وهمین است که موقع ورود خبر شهادت حضرت حسین بن علی‌ع و در بعض مواقع دیگر با شوهرش پرخاش‌کرده و استیحاش نموده‌است بشرحی‌که درکتب مبسوطه نگارش داده‌اند . (ص ۵۰ تخ و ۵۸ ج ۱ خیرات)

ام‌لیلی **لیلی** - حرم مطهّرحضرت حسین بن‌علی ع میباشدکه بنام‌اصلیش **لیلی** مشهور، دخترمرة‌بن‌مسعودثقفی ویاابومرة‌بن‌عروة بن‌مسعود ثقفی و والدۀمعظّمۀ‌حضرت‌علی بن‌الحسین‌معروف به‌علی‌اکبراست که‌روزعاشوراپیش‌ازسایر

افراد بنی‌هاشم جان عزیز خود را فدای دین مقدّس اسلامی نمود . **السلام علیك یا اول قتیل من سلالة ابراهیم الخلیل .**

در اعلام‌الوری و دیگر کتب معتمده گویند همین علی که قتیل روز عاشورا و مادرش لیلی میباشد باصغر موصوف بوده ومردم اشتباهاً اورا علی‌اکبر نامند واما اکبر، وصف حضرت امام سجّاد علی بن‌الحسین ع بوده و علی‌اکبر عبارت ازآن وجود مقدّس است . اماآنکه روزعاشورا درآغوش‌پدر با تیر خصم بدگهر بدرجهٔشهادت رسید اصلاً علی نبوده بلکه نام نامیش عبدالله بوده و اشتباهاً به علی‌اصغر شهرت یافته است .

(اعلام‌الوری و تنقیح‌المقال وغیره)

ام‌مالك

لیلی - عامریّه معشوقه قیس بن‌ملوح‌عامری میباشدکه مختصری از شرح حال او ضمن شرح حال عاشق مذکورش تحت عنوان مجنون عامری نگارش یافته و اینجا نیز بطور خلاصه‌گوئیم : لیلی‌عامریه دختر مهدی بن سعد عامری از قبیلهٔ بنی‌عامر بن صعصعه وکنیه‌اش موافق آنچه از بعض اشعار عاشق مذکورش درمیآید **ام‌مالك** و **ام‌معمر** است .

این‌عاشق و معشوق دارای امتیاز مخصوصی بوده و زبانزد وضرب‌المثل شده‌اند، اکابر شعرای نامی داستان ایشان را باسالیب متنوعه بنظم آورده و حکیم نظامی‌که در نظم مطالب عالیهٔ حکمت نسبت به دیگران سمت رب‌النوعی دارد یك‌کتاب از خمسهٔ خود را بدیشان تخصیص داده است . منظومهٔ لیلی و مجنون مکتبی شیرازی هم دارای امتیازی مخصوص وغیراینها بسیار ودردسترس عموم میباشند . بعضی از اشعارخود لیلی تحت عنوان مجنون عامری نگارش یافته و نیز بدو منسوب است :

توعدنی قومی بقتلی و قتله	**فقلت اقتلونی و اترکوه من‌الذنب**
ولا تبتغوه بعد قتلی ذلة	**کفاه اللذی یلقاه من سورة‌الحب**

بعضی از اشعارش نیز در دیوان عربی چاپی معروف بدیوان مجنون مذکوراست . وفات مجنون درسال شصت وپنجم یا هشتم یا هشتادم هجرت واقع شد وبمدلول بعضی ازاشعار مجنون ، وفات لیلی پیش از او بوده‌است . مجنون برسر قبرش آمده و این شعر را :

ارادوا لیخفوا قبر هاعن محبها و طیب تراب القبر دل علی‌القبر

خوانده و مکرر نموده و درهمانجا جان داده است . صحت و وقوع خارجی این قضیهٔ مجنون و لیلی ویا افسانه و داستان عرفانی بودن آن را با بعضی ازمزایای دیگر تحت عنوان مجنون عامری نگارش داده‌ایم و رجوع بدانجا نمایند و درکنیهٔ **ام‌معمر** داشتن لیلی نیز رجوع بهمین عنوان **ام‌معمر** نمایند .

ناگفته نماندکه این لیلی عامریه غیراز لیلی اخیلیه بنت عبدالله معشوقهٔ توبة بن حمیر خفاجی (متوفی هشتادم هجرت) میباشد . این لیلی بسیار جمیله وفصیحه واز مشاهیر شعرای عرب عصر اسلامی اموی ، حافظ اشعار و انساب و وقایع عرب بود . با توبهٔ مذکورکه از قبیلهٔ خود لیلی و بسیار با عفّت و فتوت وفصیح وشجاع و سخی‌بوده وبا **فتی‌الفتیان** شهرت داشته معاشقه ورزیده و اشعار بسیاری در حق یکدیگر گفته‌اند ، ولی اخیراً لیلی را پدرش بکسی دیگر تزویج نمود ، اینك توبه خودداری نکرد ، دیوانه‌وار با دل زار وعشقی‌سرشار بکوی‌یار مراوده داشته وگاهی باملاقات وی‌آرامش میبافته اینك با معاشقهٔ وی معروف میباشد و تمامی عمر خود را با افسوس و حسرت میگذرانید تا بسال هشتادم هجرت دریکی‌ازمحاربات عرب مقتول و لیلی بیش‌ازاندازه متألّم و محزون شد و درتمامی عمر بسیاری‌که بعد از توبه داشته قرین آه وناله بود و ترك زینت می‌نمود و مراثی بسیاری در حق وی سروده‌که ازآن جمله است :

کم هاتف لك من باك و باکیة یاتوب للضیف اذتدعی و للجار

از فخریات لیلی اخیلیه میباشدکه در مقام مباهات با قبیلهٔ خود گفته است :

تبکی الرماح اذا فقدن اکفنا جزعا و تعرفنا الرفاق بحورا
ولنحن اوفق فی‌صدور نسائکم منکم اذا بکر الصراخ بکورا

لیلی اشعار بسیاری درحق حجاج بن یوسف ثقفی گفته است واز ابیات قصائدی میباشد که توبه درحق معشوقه‌اش لیلی اخیلیه گفته است :

وکنت اذا ماجئت لیلی تبرقعت فقدرا بنی منها الغداة سفورها

بسیاری از اشعار توبه و لیلی در اغانی ابوالفرج اصفهانی و تزیین‌الاسواق انطاکی و

دیگر کتب مربوطه مذکور واغلب‌اوقات اشعار این‌دولیلی عامریه و اخیلیه ودوعاشقشان قیس مجنون و توبه بواسطهٔ معاصر بودن ومناسبات جلیهٔ دیگر مشتبه بهمدیگر ومحل شبههٔ ارباب سیر میباشد .

(ص ۱۳۷ شاعرات‌العرب وص ۱۶۷۸ ج ۳ و ۴۰۵۹ ج ۶ س وغیره)

ام‌مبشر **بنت‌براء** - بن‌معرور دراصطلاح رجالی‌خاصّه وعامّه ازاصحاب و محدّثین است .

ام‌محمد[1]

ام‌محمد **دختر تاج‌الدین** - ابوالفضل یحیی بن‌مجدالدین‌ابوالمعالی‌محمّد، از اساتید علم‌حدیث وبه **ست‌الوزراء** ملقّب‌است . ازابن‌عساکر نسّابه و جمعی دیگر از اکابر مشایخ وقت اجازه داشت، مدتی بتدریس‌حدیث‌پرداخت، دومرتبه حج‌کرده و دائماً ملازم خیرات بود . درآخر عمر سودا بروی غالب و ذهن او مشوش شد تا در شوال هفتصد و پانزدهم هجرت در هفتاد و شش سالگی درگذشت .

(ص ۵۶ ج۲ خیرات حسان)

ام‌المساکین **زینب** - بنت خزیمة بن حارث بن عبدالله بن عمر بن عبدمناف بن هلال بن‌عامر بن صعصعهٔ انصاریهٔ هلالیه ، از ازواج‌محترمهٔ حضرت رسالت ص میباشد . پس‌ازآنکه شوهر اوّلیش‌عبدالله بن‌جحش یا عبیدة بن‌حارث بن عبدالمطلب ویا طفیل بن حارث در احد شهید شد بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر وبفاصلهٔ دو یا سه یا چندماهی دراوّل ربیع‌الاول سال‌چهارم‌هجرت درسی‌سالگی برحمت ایزدی نایل‌آمد وخود آن‌حضرت برجنازه‌اش نماز خواند ودربقیع مدفونش ساختند .

ازکثرت رحم و اطعام و انعام و صدقهٔ مساکین و فقرا بکنیهٔ **ام‌المساکین** شهرت

۱- **ام‌محمد** - در اصطلاح رجال و تراجم‌کنیهٔ حضرت صدیقهٔ طاهره ع (چنانچه در خزینة‌الاصفیا گفته) و زوجهٔ حضرت امام موسی بن جعفر و بسیاری از اصحاب و محدثین وعرفا و ادبای نسوان میباشد و شرح حال ایشان موکول بکتب مربوطه است .

داشت ، بقول بعضی زینب یکی از چند زن موهوبة النفس میباشد که درمطلب سیّم تحت عنوان **امالمؤمنین** تذکّر داده شده است .

(تنقیح المقال واعلام الوری و۵۹ ج۱ و۴۷ ج۲ خیرات و۲۴۴۷ ج۴ س و۲۴۲ درمنثور وتفاسیر متفرقه)

ام مسطح

بنت ابی رهم - انیس بن مطلب ودخترخالهٔ ابوبکرخلیفه میباشد که پسرمسطح نامی ازشوهرش اثاثة بن عباد داشته وبدان جهت به **ام مسطح** مکنّی شده و او دین اسلام را قبول کرده است .

از شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید نقل است هنگامی که حضرت علی بخلافت ابوبکر بیعت نکرد و این مطلب بـا بوبکر و عمر بسیارگران آمد ، امّ مسطح نزد قبر مطهّر حضرت رسالت ص ایستاده وآن حضرت را مخاطب داشته وگفت :

قد کان بعدك انباء و هنبثة   لوکنت شاهدها لم تکثر الخطب
انا فقدناك فقدالارض و ابلها   واختل قومك فاشهدهم ولاتغب

(ص۲۹۸ ج۱۴ اعیان الشیعة)

ام معبد

عاتکه - خزاعیه بنت خالد خزاعی ، ازمشاهیر محدّثین وصحابه حضرت رسالت ص میباشد .آن حضرت هنگام مهاجرت از مکّه درموضع قدید نامی درقرب مکّه درخانهٔ ام معبد نزول فرمود، او هم میش لاغری داشته که اصلاً شیر و روغنی عاید نبود بلکـه ازکثرت لاغری و ناتوانی بچراگاه بردنش نیز ممکن نمیشد، آن حضرت با دست مبارك خودش شیر زیادی ازآن دوشید . ام معبد گوید همان میش تا زمان خلافت عمر زنده بود، وقتی خشك سالی شد ویا اینکه حیوانات علف وگیاهی نداشتند با وجود این ، هرصبح و شام از شیرآن میش بهره‌ور بودیم تـا آنکه ابومعبد عبدالله بن عکیم شوهر ام معبد از اصل قضیه و اوصاف آن کسی که این قضیه از برکت دست او بظهورآمده مستحضر گردید وقسم یاد نمودکه این کس همان است که از قریش ظهورکرده و اگر اورا میدیدم تابع وی میگردیدم . عاقبة الامر زن وشوهر هردو بشرف اسلام مشرّف و درسلك اصحاب منسلك گردیدند .

(ص۵۰ تخ و ۴۳۰ خل و ۵۹ ج ۱ خیرات و ۴۳ بلاغات النساء)

ام‌معمر

لبنی - (بروزن پشتی) بنت حباب کلبی معشوقهٔ قیس بن ذریح برادر رضاعی حضرت‌امام‌حسین ع میباشدکه عاقبت‌قیس‌بوساطت آن‌حضرت بازدواج لبنی نایل آمد و مدتی با وصال وی متمتع بود ولی اخیراً باصرار پدرش ذریح باکراهت خاطر طلاقش داده و مبتلای مصائب فراقش گردید وچنانچه در خیرات حسان علاوه براین جمله گوید مجنون عامری در اشعار خود (اگرآنها را از مجنون بدانیم) معشوقهٔ خود لیلی عامریه را نیز بکنیه ام‌معمر علاوه برکنیهٔ ام‌مالك ، مذکور میدارد . نگارنده‌گوید ظنّ قوی میرود اشعاری‌که گویندهٔ آنها معشوقهٔ خود را بکنیه ام‌معمر مخاطب داشته از همین قیس بن ذریح است‌که دربارهٔ معشوقهٔ خود لبنی مکنّی به ام‌معمر گفته و اخیراً دراثر اشتباه اسمی و خطّی ، آنها را به قیس بن ملوح (مجنون عامری) منسوب داشته‌اند دربارهٔ معشوقهٔ خود لیلی انشا نموده است .

(ص ۶۱ ج ۱ و ۴۹ ج ۳ خیرات وغیره)

ام‌مکتوم

عاتکه - مخزومیة بنت عبدالله بن عنکثه از قبیلهٔ بنی‌مخزوم و مادر عمرو بن‌قیس ویا مادر یا جدّهٔ پدری‌عبدالله بن زائدهٔ‌اعمی مؤذّن حضرت رسالت ص است . عبدالله مذکور بجهت‌انتساب او به **ابن‌ام‌مکتوم** معروف و سورهٔ مبارکه **عبس** بقول بعضی از مفسّرین درحق وی نازل شده و شرح حال اجمالی اورا بهمین عنوان ابن‌ام‌مکتوم تذکّر داده‌ایم .

(ص ۱۵۳ ج ۳ سلك‌الدرر و اطلاعات متفرقه)

ام‌المنذر

زینب یا سلمی - بنت قیس انصاری ، از خالات حضرت رسالت مآبی میباشدکه بهردوقبلهٔ اسلامی نمازخوانده واحادیثی‌روایت نموده است . (ص ۴۳۰ خل)

ام‌المؤمنین

موافق‌آنچه در تفاسیر وکتب فقهیّه نگارش داده‌اند حدّ نصاب زوجهٔ دائمی‌که تزویج زنان تاآن‌مقدار جایز بوده و زیاده برآن ممنوع‌می‌باشد چهار است یعنی‌هرکس

از افراد امّت بدون استثنا میتوانند تا چهار زن دائمی را با شرایطی جمع کند با یك عقد یا عقود مترتّبه و دیگر حق جمع‌کردن زیاده برچهار را ندارد واگر باوجودچهار زن دائمی ، زن دیگر پنجمی را ازدواج‌کند عقد آن باطل و فاسد است بلی درجایی که جمع نکرده و برسبیل تعاقب باشد حدّی ندارد و بعداز طلاق یا موت بعضی ازحدّ نصاب (چهار زن) میتواندکه عوض‌آن زن متوفّی یا مطلّقه ، زن دیگری‌تزویج‌نماید. ولی وجـود مقدّس خود حضرت رسالت ص بهرحکمتی و هرعلتی‌کـه هست مشمول این حکم حتمی‌الهی‌نبوده وآن‌حضرت حدّ نصاب مخصوصی‌ندارد وجمع‌کردن زیاده‌برچهار زن دائمی ویا بقول زمخشری وبعضی از مفسّرین دیگر تا نه زن برای‌آن‌حضرت مسلّما و بدون تردید جایز است و این هم مثل دیگر خصائص‌نبویّه‌که درتفاسیر وکتب‌فقهیّه نگارش داده‌اند یکی از مختصات‌آن وجود مقدس میباشد .

ازواج نبی در دو آیـهٔ سی‌ام و سی و دویـم **سورهٔ احزاب** بخطـاب مخصـوص : **یٰا نِسٰاءَ النَّبِی** الخ مفتخر و بچندین جهت محض انتساب بآن‌حضرت دارای امتیازات مخصوصی میباشندکه ببعضی ازآنها درآیات قرآنی اشارتی شده است وبالاترازهمه‌لقب ام‌ّالمؤمنین‌داشتن‌ایشان‌است‌که بموجب‌آیه‌شریفه‌ششم‌سورهٔ‌احزاب: **وَ اَزْوٰاجُهُ اُمَّهٰاتُهُمْ** بهمین لقب آسمانی مفتخر و بهمین جهت تزویج ایشان در حق دیگران حرام میباشد چنانچه مصرّح به آیهٔ شریفه پنجاه و سیّم **سورهٔ احزاب** هم هست: **وَ مٰا لَكُمْ اَنْ تُؤْذوا رَسُولَ‌اللهِ وَلٰا اَنْ تَنْكِحُوا اَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَداً** . امّا نسبت بـه حجـاب و تستّر از بیگانگان و احکام دیگر غیرازحرمت‌تزویج، مثل‌زنان‌بیگانه‌هستند اینك‌خواهرانشان خاله و دخترانشان خواهر مؤمنین نبوده و تزویج ایشان جایز بوده و وقوع یافته است و تفصیل این مراتب موکول بکتب مربوطه بوده ودر اینجا تذکّر دادن چند مطلب را لازم می‌داند :

مطلب اول : چنانچه ضروری دین مقدّس اسلامی بوده و اطوار و اخلاق خـود حضرت رسالت ص هم شاهد عادل‌میباشد تمامی‌اقوال و افعال وحرکات وسکنات و رفتار

وکردار آن بزرگوار تابع ارادهٔ سنیّهٔ پروردگاری بوده اصلاً و ابداً شایبهٔ هوی وهوس را راهی‌درآنها نمیباشد . بالخصوص درموضوع ازواج، درحدیث‌آمده‌است‌که‌آنحضرت فرمود هیچ زنی را تزویج نکردم و هیچیك از دخترانم را بازدواج‌کسی نیاوردم مگر بعد از وحی آسمانی‌که جبرئیل ازطرف ربّ‌جلیلم‌آورده است . نیز درتقریب و تأیید این‌که‌کثرت ازواج‌آن‌حضرت از روی هوی و هوس نبوده گوئیم : **وجوب نمازشب** برای آن‌حضرت‌که شاغل یك‌قسمت‌عمده ازشب میباشد و **وجوب تخییر ازواج** برای‌آن‌حضرت مابین‌مصاحبت ومفارقت و **سقوط حق‌القسم** مقرّر مابین زن وشوهر ازآن‌حضرت‌که بحکم آیهٔ مزمل و چندین‌آیهٔ سورهٔ احزاب تماماً مثل بعضی ازاحکام دیگر ازخصائص‌نبویّه میباشند با درنظرگرفتن اینکه خودآن‌حضرت هرکدام از زوجات راکه خواستار طلاق ویا متمایل بفراق می‌بود طلاقش داده و صرف‌نظر می‌نمود و اینکه تزویج اکثر ایشان درحال بیوگی و سال‌خوردگی بوده و حاکی از بیهوسی خود آن‌حضرت میباشد منافات کلی با هوس‌رانی داشته و کاشف میباشد از اینکه داعی و مرام دیگری در کار بوده است چنانچه بعضی از زنان خود ویا ولیّ‌ایشان محض افتخار بصدد تزویج برآمده ودر بعضی دیگر مصالح دیگری از قبیل تألیف قلوب و دفع ضرر و جلوگیری ازاخلال در پیشرفت مقاصد مقدسهٔ حضرت رسالت و اسراری‌که دور از حدود ادراکات ما میباشد منظور نظرکیمیا اثرآن‌حضرت بوده است :

درکارخانه‌ای‌که ره عقل و فضل نیست　　　وهم ضعیف رای فضولی چرا کند

مطلب دویم : چنانچه اشاره شد و ضمن شرح ازواج آن‌حضرت نیز ذیلاً تحت عنوان ام‌المؤمنین معلوم خواهد گردید تزویج اکثر ایشان در حال بیوگی بوده و فقط عایشه ویا بقولی سوده درحال بکارت تزویج شده است .

مطلب سیم : ازخصائص حضرت رسالت ص یکی هم جواز تزویج زن بالفظ هبه و حلال بودن زنی بوده از مؤمنین‌که نفس خودرا بدون مهریّه بدان‌حضرت هبه‌نماید، چنانچه صریح آیهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب‌است : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ** که بمجرّد قبول‌آن‌حضرت، علقهٔ زوجیت بی‌مهریّه و اجرت‌حاصل‌می‌شد ودیگرحاجتی

بلفظ **أَنْكَحْتُ وَ زَوَّجْتُ** نمیگردید . لکن در وقوع این امر اختلاف نظرشده وازابن‌عباس منقول‌است‌که این قضیه با اینکه جایز بوده وقوع نیافته وهیچیك از ازواج آن‌حضرت با هبه نبوده است . امّا بعقیدهٔ بعضی از مفسّرین و فقها چهار نفر از ایشان (چنانچه ذیلاً خواهیم نگاشت) موهوبة‌النفس بوده و دیگران با عقد ازدواج مقرّر معهود مابین افراد امّت بوده‌اند وآن چهار نفر عبارتند از **ام‌شریك بنت جابر** و **خوله بنت حکیم** و **زینب بنت خزیمة** و **میمونه بنت حارث**که اوّلی بهمان عنوان ام‌شریك و سیّمی بعنوان ام‌المساکین مذکور شده و دویمی وچهارمی نیز بعنوان ام‌المؤمنین خواهندآمد وبنوشتهٔ قاموس‌الاعلام لیلی بنت خطیم نیز از زنان موهوبه بوده چنانچه بعنوان ام‌المؤمنین مذکور خواهد شد .

مطلب‌چهارم : شمارهٔ ازواج آن‌حضرت محل خلاف و بقول بعضی مجموعاً یازده تن بوده‌اند: **ام‌حبیبه رمله ، ام‌سلمه هند ، جویه، حفصه، خدیجه ، زینب بنت‌جحش ، زینب هلالیه ، سوده ، صفیه ، عایشه ، میمونه**که با همه ایشان زفاف شده و نه تن ایشان غیراز خدیجه و زینب هلالیه درحین وفات آن‌حضرت زنده بوده‌اند . بعضی ، بدوازده بودن ازواج آن‌حضرت‌قائل و **ریحانه بنت یزید** ازقبیلهٔ بنی‌نضیر را هم‌که از اسرا بدان‌حضرت اختصاص یافته وبعد از آزادکردن تزویجش نموده است به یازده تن مذکور افزوده‌اند و بعضی پانزده و بعضی هیجده گفته‌اند . در اعلام‌الوری طبرسی بیست و یك گفته و ام‌شریك و اسماء و سینا و عالیه و عمره وفاطمه و قتیله و لیلی وملیکه و زنی دیگر را که بعد از تزویج ، پدرش گفت‌که این دختر من اصلاً مریض نشده وبدین‌جهت مطلقه گردید بدان یازده تن مذکور اوّلی افزوده وگویدکه ام‌شریك از ازواج موهوبه بوده و با او و یازده تن مذکور شرط زفاف بعمل‌آمد وبا غیر ایشان اصلاً مواصلت نشد و ازواج آن‌حضرت درحین وفات ده‌تن بوده‌اند یکی قتیله از زفاف نشده‌ها ونه تن دیگر ازیازده تن اوّلی زفاف شده غیراز خدیجه و زینب هلالیه .

از مجلسی نقل است‌که به بیست و دو زوجه قائل شده‌که با دوازده تن ایشان

موافق قول طبرسی زفاف‌شده و با ده تن دیگر زفاف نشده است ودرحین وفات‌آن‌حضرت فقط نه‌تن از دوازده تن اوّلی (غیراز خدیجه و زینب هلالیه وام‌شریك) زنده‌بوده‌اند .

این‌نگارنده نیز در ازواج‌آن‌حضرت برزیاده ازشماره‌های فوق استحضار یافته و ذیلاً همهٔ ایشان را بعنوان ام‌المؤمنین تذکّر خواهیم داد . ناگفته نماند ازواجیکه که درحین وفات آن‌حضرت زنده بوده‌اند بنا برمشهور و موافق فرمودهٔ مجلسی نه تن بوده‌اند و درخیرات حسان و تذکرة‌الخواتین هم بهمین معنی تصریح کرده و نیز دراین معنی گفته‌اند :

توفی رسول‌الله عن تسع نسوة — الیهن تعزی‌المکرمات و تنسب
فعایشة میمونة و صفیة — وحفصة تتلوهن هند و زینب
جویریه مع رملة ثم سودة — ثلاث و ست ذکرهن مهذب

ابونصر فراهی نیز در نصاب‌الصبیان گوید :

نه جفت نبی‌که پاك بودند همه — بد عایشه و جویرهٔ محترمه
با ام‌حبیبه حفصه بود و زینب — میمونه صفیه سوده ام‌سلمه

ادلهٔ دیگری هم هست‌که حاجت و ضرورتی بذکرآنها نداریم . بالجمله مراد از نه زن حضرت رسالت ص‌که در السنهٔ اصناف مردم دایر و مشهور میباشد همان است‌که درحین وفات آن‌حضرت زنده‌بوده‌اند والاّ کسی از ارباب سیر بانحصار تمامی ازواج بدین عدد قائل نشده و بدون تردید زیاده بهمین مقدار بوده‌اند . از اینجا روشن گردیدکه لفظ خدیجه در بعضی از چاپهای کتاب نصاب مذکور غلط و اشتباه است‌که بعوض جویره خدیجه نوشته‌اند والاّ خدیجه درحال حیات‌خودآن‌حضرت وفات یافته‌است .

مطلب پنجم : پوشیده نماند ازواج حضرت رسالت ص‌که بحکم آیهٔ شریفه بلقب ام‌المؤمنین‌مفتخرهستند غیرازکنیزان‌آن‌حضرت‌میباشندکه با هبه یا عقد ازدواج‌معمولی سمت زوجیت داشته‌اند .

اما کنیزان آن‌حضرت‌که بسمت ملکیت ، حلال بوده‌اند موافق تصریح بعضی از ارباب سیر چهار نفر میباشند : ۱ــ ریحانه بنت شمعون‌که از غنائم بنی‌قریظه یا

بنی‌نضیر بوده واز صفایای غنائم بخود آن‌حضرت تخصیص یافته‌است وازصحابه وکنیزان آن‌حضرت‌بوده وپیش‌از وفات‌آن‌حضرت درسال‌دهم هجرت درگذشته‌است ودرنورالابصار شبلنجی اورا از ازواج شمرده وگویدکه ریحانه بنت یزید ازقبیلهٔ بنی‌نضیر وازاسرای مسلمین بود ، از بابت صفایای غنائم بخود آن‌حضرت تخصیص یافته وآزادش‌کرد ، در سال ششم هجرت تزویجش نمود ، در مراجعت از حجةالوداع وفات‌یافته ودربقیع دفن شد . اما اختلاف نام پدرکه بعضی شمعون و دیگری یزید گفته‌اند ظاهرآن استکه یکی ازآنها از قبیل نسبت به جدّ بوده و ریحانهٔ متعلّق بدان حضرت با زوجیت ویا با ملکیت یك نفر بوده است .

۲ـ ماریهٔ قبطیه‌که مسلّماً ازکنیزان بوده‌است و مقوقس امیرمصر و اسکندریه از طرف قیصر روم با یك حلّهٔ ابریشمی و الاغی یعفور نام و غلامی ممسوح و مالیده مابور نام و استری دلدل نام سفید مخلوط بسیاهی وکنیزکی دیگر شیرین (سیرن خا) نام‌که خواهرخود ماریه بوده اهدای حضور مبارك رسالت‌گردیده‌است . **جناب ابراهیم** فرزند ارجمند آن‌حضرت نیز در ماه ذیحجهٔ سال هشتم هجرت از همین ماریه متولد و درهیجده ماهگی درمدینه رحلت ودربقیع مدفون‌گردید . خود ماریه هم درسال‌چهارم یا دهم یا شانزدهم هجرت درمدینه وفات‌یافته ودربقیع مدفون وعمر برجنازه‌اش نماز خوانده است و شیرین نام از هدایای مذکوره از طرف حضرت رسالت ص به حسان بن ثابت هبه ویا تزویج‌گردید .

۳ـ کنیزکی‌که زینب بنت جحش بدان‌حضرت هبه‌کرده‌بوده‌است ۴ـ کنیزکی از بنی‌قریظه و ظاهرآن استکه این همان ریحانه مذکور فوق است .

الف ـ **ام‌المؤمنین** **اسماء بنت نعمان بن‌شراحیل** ـ که پیش از زفاف مطلقه شده چنانچه در اعلام‌الوری گفته است .

ب ـ **ام‌المؤمنین** **ام‌شریك بنت جابر** ـ } که‌هردورا بهمین‌عنوان **ام‌شریك** نگارش
ج ـ **ام‌المؤمنین** **ام‌شریك بنت‌دودان** ـ } دادیم و شاید هردو یکی باشد .

د - ام‌المؤمنین **بنت ابی‌الجون کندیه -** که از ازواج حضرت رسالت و ازقبیلهٔ کنده بوده و نامش غیرمعلوم‌است . بروایت حسن بصری، بعد از ابراهیم ابن‌النبی ص ، کندیه گفت‌که اگرآن‌حضرت پیغمبر می‌بود پسرش نمی‌مرد اینك آن‌حضرت اورا پیش از زفاف بقبیلهٔ خودش برگردانید تا بعد از وفات‌آن‌حضرت کندیه و عامریه (که هردو از ازواج آن‌حضرت بوده‌اند) نزد ابوبکرآمدند ، ابوبکر نیز باتفاق عمر ایشان را مابین شوهرکردن و نکردن مخیّرکرد ، ایشان نیز اوّلی را اختیار نموده شوهرکردند پس شوهر یکی مرده و دیگری نیز مبتلا بجذام‌گردید .

در تنقیح‌المقال بعد از این جمله از حضرت باقر ع روایت‌کرده‌که در تمامی منهیات پروردگاری عصیان و مخالفت شد حتی اینکه بعد از وفات حضرت رسالت ص ازواج اورا نکاح کردند پس قضیهٔ همین دو زن عامریه وکندیه را بیان فرمود .

(تنقیح‌المقال)

ه - ام‌المؤمنین **جویریه -** بنت حارث بن ابی‌ضرارخزاعیه مصطلقیه‌که پدرش رئیس عشیرهٔ بنی‌المصطلق از قبیلهٔ خزاعه بود ، جویریه‌بسال پنجم یا ششم هجرت در غزوهٔ بنی‌المصطلق اسیر مسلمانان گردید و ازمال غنائم حصهٔ ثابت بن قیس بن شماس صحابی ویا عموزادهٔ او شد وکنیزك اوگردید ، با مالك خود مکاتبه‌نموده وقراردادندکه تکسب‌کرده ومبلغ معینی بدو داده وازقید اسارت ومملوکیت آزاد باشد . اینك محض استعانت در تأدیهٔ مال کتابت فیض‌یاب حضور مبارك حضرت رسالت ص گردید ، بعد از معرفی خود و اینکه پدرش رئیس قبیله بوده قضیه‌را عرضه داشته و مشمول رأفت عمومی آن مظهر رحمت‌الهی شد و تمامی مال‌کتابت بدو عنایت گردید ، او نیز بمالك خودش داده وآزاد شد و سپس بشرف ازدواج حضرت رسالت‌ص مشرّف و بصفت ام‌المؤمنین متصف گردید . بقول بعضی آن‌حضرت جویریه را از ثابت خریده وآزادش کرده و تزویجش نمود و بزعم برخی پدرش حارث مسلمان‌شده و اورا بدان‌حضرت تزویج نمود . بهرصورت مردم بعد از مشاهدهٔ این قضیه هرکسی راکه از

بنی‌المصطلق (عشیرهٔ جویریه) درتحت تملك داشتند محض پاس قرابت آن‌حضرت آزاد کردند اینك بدین وسیله صد نفر غلام وکنیز آزاد گردیدند .

عایشه‌گوید زنی سراغ‌ندارم‌که خیر او نسبت بعشیره‌اش بیشتر از جویریه باشد باری جویریه هفت حدیث ازآن‌حضرت روایت کرده و درسال پنجاه و ششم هجرت در هفتاد سالگی درمدینه وفات و مروان بن حکم والی وقت بجنازه‌اش نماز خواند و در بقیع مدفون‌شد ولفظ **جناب** = **۵۶** مادّهٔ‌تاریخ‌او است . مخفی نماندکه نام‌اصلی‌جویریه، **بره** بوده و ازطرف حضرت رسالت موسوم به **جویریه** گردیده‌است‌که (بضمّ‌اوّل وفتح‌ثانی و فتح و تخفیف خامس)که مصغّر جاریه میباشد .

(تنقیح‌المقال و اعلام‌الوری و نورالابصار وص۹۱ ج ۱ خیرات)

و - **ام‌المؤمنین** **حفصه**- بنت عمر بن‌خطّاب بن‌نفیل قرشیهٔ عدویه ومادرش‌زینب بنت مظعون بن حبیب بن وهب‌است . حفصه نخست زن‌خنیس بن‌حذافهٔ سهمی بود ، بعداز وفات خنیس‌عمر خواست‌که دخترش را بابوبکر یا عثمان تزویج نماید لکن ابوبکر درجواب ساکت شد و چیزی‌نگفت عثمان نیز جواب دادکه زوجه‌ام رقیه بنت‌النّبی تازه وفات‌یافته اینك هنوز خیال مزاوجت ندارم . عمر ازاین جواب عثمان ، شکایت بحضرت رسالت ص برد آن‌حضرت فرمود حفصه بشخصی بهتر از عثمان تزویج‌کرده و عثمان نیز زنی بهتر از حفصه را تزویج خواهد نمود اینك خود آن‌حضرت در سال دویم یا سیّم هجرت حفصه را درحدود بیست ویك سالگیش تزویج کرد و دختر خود ام‌کلثوم را نیز بعثمان تزویج‌نمود .

در قاموس‌الاعلام گوید بعداز این ، آن‌حضرت حفصه را بجهت قضیه‌ای (راجع به عسل)که درتفسیر سورهٔ تحریم مذکور است طلاق داد ، عمر بسیار مکدّر و متأسف شد اینك حسب‌الاشارهٔ‌جبرئیل، بار دویم آن‌حضرت حفصه را تزویج‌نمود . حفصه‌شصت حدیث ازآن‌حضرت روایت‌کرده ودر زمان خلافت عثمان یا درسال چهل ویکم یا دویم یاپنجم یاهفتم‌هجرت درمدینه درگذشت، مروان‌بن‌حکم والی‌وقت‌بجنازه‌اش‌نمازخوانده

و دربقیع دفن شد و فرزندی ازآن‌حضرت نداشت .

(مدارك فوق وص ۱۹۶۵ ج ۳ س)

ز ــ **ام‌المؤمنین** **خدیجه** - بنت خویلد بن اسد بن عبدالعزّی بن قصیّ بن کلاب قرشیهٔ‌اسدیه‌که مادرش‌فاطمه بنت زائدةالاصم از اولاد عامر بن لوی ، کنیه‌اش **ام‌هند**، از اشراف نسوان قریش ، بسیار باتمکین و وقار و خردمند و با ثروت وبااحتیاط ودر زمان جاهلیّت به **طاهره** معروف بوده‌است . باتفاق‌عامّه وخاصّه چنانچه حضرت علی ع نخستین مردی است‌که اسلام را قبول کرده او نیز نخستین زنی میباشدکه بشرف اسلام مشرّف شده است . پیش از اسلام نخست زن ابوهالة بن زراره یا هند بن نباش تمیمی بوده سپس بعتیق بن عائذ مخزومی تزویج‌کرده و اخیراً بعد از اسلام در چهل سالگی شرفاندوز ازدواج حضرت رسالت ص (که درآن موقع بیست و یك یا بیست و پنج سال داشته) گردیده است .

علاوه برشرافت سبقت اسلام و مزایای دیگرکه ذیلاً تذکّر میدهیم در عظمت این خاتون معظّمه همین بس‌که ثروت او یکی از دوعامل قوی درپیشرفت اسلام بوده و بمدلول اخبار متواترهٔ نبویّه (چنانچه مصرّح به کلمات و اکابر و اجلّه هم هست) با شمشیر حضرت علی ع در اجرای همین مرام مقدّس توأم وبمدلول بعضی ازاخبارنبویّه متواتره یکی از چهار زن میباشدکه بهترین زنان عالمیان بوده وسه دیگر عبارتند از **مریم بنت‌عمران** و**آسیه بنت‌مزاحم** زن‌فرعون و**فاطمه بنت‌محمد ص** . نیزمحض‌اشعاربجلالت و عظمت وتقدّم وی بردیگران ازطرف قرین‌الشرف بلقب **کبری** ملقّب‌بوده وآن‌حضرت درحال‌حیات خدیجه‌که درحدود بیست وپنج سال درخانوادهٔ حضرت رسالت‌بوده محض احترام و رعایت خاطر او زنی دیگر تزویج نکرده است .

ازعایشه روایت‌شده‌است‌که حضرت رسول ص دائما خدیجه‌را مدح وثنا میگفت تا روزی رشك و غیرت دامن‌گیرم شده وعرضه داشتم‌که خدیجه بیش‌ازپیره‌زنی‌نمیباشد و خداوند عالم بهتر از اورا بشما عنایت فرموده است ، آن‌حضرت دلتنگ شد وفرمود

لاوالله بهتر از اورا نایل نشده‌ام زیرا درموقعی‌که تمامی مردم کافر بودند او مؤمن بود، زمانی‌که تمامی خلایق تکذیبم کرده و آزار و اذیتم می‌نمودند وکسی بمعاونت من نمیپرداخت او تصدیقم‌کرده و تسکین و تسلیتم میداد ، معین و مددکار من بوده وتمامی مایملك خود را فدای رواج دین مقدّس مینمود و خداوند عالم چند فرزند از او بمن عنایت فرموده است . عایشه‌گوید چون این‌کلمات حقایق سمات را ازآن‌حضرت‌استماع نمودم برخود لازم شمردم‌که دیگر از خدیجه بد نگویم .

اولاد جناب خدیجه ازحضرت رسالت ص بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام **چهاردختر** زینب و رقیه و ام‌کلثوم و فاطمهٔ زهرا و **چهار پسر** قاسم و عبدالله و طیب و طاهر نام بوده‌که هرچهار پسر در خردسالی وفات یافتند ، یا خود طیب و طاهر لقب همین عبدالله بوده و پسران‌حضرت فقط دونفرقاسم وعبدالله‌بوده‌اند، یا بقول‌بعضی پسر خدیجه منحصر به‌قاسم بوده و طیب و طاهر نیز لقب قاسم محسوب و پسر عبدالله نامی اصلاً نبوده است . **زینب** بخواهرزادهٔ خدیجهٔ کبری ابوالعاص بن ربیع تزویج شد ، یك پسر علی و یك دختر امامه نام از وی بوجودآمد ، علی درحال‌حیات ایشان فوت‌نمود ، امامه نیزکه بحضرت علی ع تزویج شده بوده مدتی بعد از وفات آن‌حضرت بلاعقب وفات یافت و نسلی از زینب باقی نمانده است . ام‌کلثوم فرزندی نیاورد ، رقیه هم یك پسر عبدالله‌نام از عثمان داشته‌که درشش سالگی درگذشته است .

اینك نسل پاك حضرت رسالت فقط ازبطن **فاطمه** و صلب**علی‌بن‌ابیطالب** ابدالدهر باقی و لفظ‌کوثر نیز بنا ببعضی از تفاسیر معتمده درسورهٔ مبارکه عبارت از همین‌کثرت نسل و ذریّهٔ حضرت رسالت ص میباشد و این خود یکی از امتیازات خاصّه و یگانه فضیلت و شرافت خدیجهٔ‌کبری است .

زهی مبارك زنی‌که حرم پیغمبرآخرالزمان، اولین حایز صفت ام‌المؤمنین، نخستین قبول‌کنندهٔ اسلام وخستوی امیرالمؤمنان و مادر یازده امام معصوم عالی‌مقام و وسیلهٔ برپا شدن دین مقدس اسلام و بقای نسل پاك حضرت خیرالانام الی یوم‌القیام است .

فلوکن النساء بمثل هذی — لفضلت النساء علی الرجال

وفات خدیجه پس‌ازآنکه درحدود بیست و پنج سال در برج آفتاب رسالت ص زندگانی کرد ، سه یا چهار یا پنج سال پیش از هجرت ، سه روز بعد از وفات حضرت ابوطالب درشصت وپنج سالگی درمکّهٔ معظّمه واقع و درکوه حجون نامی مدفون‌گردید .

ناگفته نماندکه بنا برمشهور (چنانچه اشاره شد) مزاوجت حضرت رسول ص و خدیجه درحال بکارت آن مخدّره واقع نشده بلکه آن‌حضرت، زوج سیّمیش بوده‌است، لکن سید مرتضی از علمای خاصّه و بعضی دیگر از عامّه مخالفت کرده وگویندکه مزاوجت ایشان درحال بکارت وقوع یافته و مجلسی نیز دربحار تأییداتی برای‌آن ذکر کرده و انسب موکول داشتن تحقیق مطلب بکتب تواریخ و سیر است .

تذکّر دادن مقدمهٔ این‌ازدواج مقدّس خالی از بعض فوائد ومزایا نیست اینك گوئیم جناب خدیجه با ثروت‌خود بطور قراض ومضاربه تجارت میکرد چنانچه‌مقداری از مال خود را باشخاص آبرومند میداده‌که باآن مال تکسّب و تجارت کنند و منافع آن‌را با سهام‌معینی بین‌خودشان تقسیم نمایند تاآنکه صدق و امانت، عظمت ودرستکاری، کرم اخلاق محمد بن‌عبدالله ص مسموعش‌شد وآن‌نحوهٔ تجارت را بدان‌بزرگوار پیشنهاد کرده و اظهار داشت‌که دو مقابل آنچه راکه بدیگران میداده با یك غلام میسره نامی بدان‌حضرت خواهد داد ، آن‌حضرت نیز قبول‌کرده وبا میسره و مال‌التجاره بشام رفت، درسایهٔ درختی نزدیکی‌منزل راهبی نزول فرمود، راهب که وکجائی‌بودن اورا ازمیسره استفسار نمود گفت مردی‌است از قریش از اهل‌حرم ، راهب‌گفت زیر این درخت‌کسی غیراز پیغمبر نزول نکرده است .

آن‌حضرت مال‌التجاره‌های خود راکه ازمکّه آورده‌بوده فروخت، کالای‌دیگری خریده و بمکّه مراجعت نمود خدیجه آن کالا را تقریباً با منافع مضاعف فروخته و میسره هم قضیهٔ راهب را بخدیجه بیان‌کرد خدیجه نیز پیغام داده و طالب و راغب‌بودن ازدواج باآنحضرت را محض بجهت شرافت و امانت و حسن‌اخلاق ودرستکاری وقرابت (که نسب ایشان در قصی بن کلاب چهارمین جدّآن‌حضرت بهم‌می‌پیوندد) اظهارداشت،

آن‌حضرت قضیه را باعمام خود بیان‌کرد پس جناب حمزه باآن‌حضرت بخانهٔ خویلد بن اسد پدر خدیجه رفته و مراسم خواستگاری و ازدواج را بعمل آوردند ، خدیجه نیز تمامی ثروت خود را برای ترویج‌اسلام بدان‌حضرت‌بخشید بشرحی‌که درتواریخ و سیر مبسوطاً نگارش یافته و مجلسی هم درآخر جلد ششم بحار مقدار وافی ازاخبارمربوطه بشرح حال آن خاتون معظّمه را نگارش داده است .

(تنقیح‌المقال وص ۲۰۲۷ ج ۳ س و ۱۸۰ در منثور و ۱۱۱ ج ۱ خیرات)

ح - **ام‌المؤمنین** **خوله** - بنت حکیم بن امیهٔ سلمیه ، از صلحای نسوان و زن عثمان بن مظعون بوده‌که بعد از وفات عثمان بعنوان هبهٔ نفس در سلك ازواج حضرت رسالت ص منسلك‌گردید . گویند همین‌که نفس خودرا بدان‌حضرت هبه کرد عایشه‌گفت چه‌شده‌که این زنها نفوس خودشان را بدون مهریّه بذل وهبه میکنند پس آیهٔ شریفهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِیِّ** نازل شد عایشه گفت خدا هم در تهیهٔ دلخواه تو مسارعت مینماید آن‌حضرت فرمود تو نیز اگر اطاعت خدا کرده باشی در تهیهٔ مرامت مسارعت خواهدکرد .

(تنقیح‌المقال و مجمع‌البیان وکنزالعرفان وغیرها)

ط - **ام‌المؤمنین** **خوله** - بنت هذیل بن‌هبیره‌که بجهت انتساب بجدّ ششمش ثعلبه به ثعلبیه وبجدّ دهمش تغلب به‌تغلبیه موصوف وازطرف‌حضرت رسالت‌تزویج‌شده‌است ولی‌پیش‌از وصول‌بحضورمبارك دراثنای‌راه درگذشته وفیض‌حضور را درك نکرده‌است . (تنقیح‌المقال وص۲۰۷۰ ج۳س)

ی - **ام‌المؤمنین** **رمله** - بنت ابوسفیان بعنوان **ام‌حبیبه رمله** مذکور شد .

یا - **ام‌المؤمنین** **زینب** - بنت جحش بعنوان **ام‌الحکم زینب** نگارش دادیم .

یب- **ام‌المؤمنین** **زینب** - خزیمهٔ هلالیه بعنوان **ام‌المساکین** نگارش دادیم .

ام‌المؤمنین **سبا یا سینا** که ذیلاً مذکور است .

يج ـ **ام‌المؤمنين** **سوده** ـ بنت زمعة بن قيس بن عبدشمس بن عبدود بن نضر بن مالك بن‌حسل بن‌عامر بن‌لوی قرشیهٔ **عامریه** که‌کنیه‌اش **ام‌الاسود،** مادرش شموس بنت قیس است از اصحاب و ازواج حضرت رسالت ص میباشد . بعد از وفات شوهر اوّلی و عموزاده‌اش سکران بن‌عمرو صحابی درسال دهم بعداز وفات‌خدیجهٔ کبری وپیش‌از ازدواج عایشه ویا بروایتی بعد از او بازدواج حضرت رسالت‌ص و رتبه ام‌المؤمنین مفتخر گردید ، فرزندی ازآن‌حضرت نیاورد ، درسال بیست و دویم هجرت اواخر خلافت عمر در مدینه درگذشته و دربقیع دفن گردید . درکشف‌الغطا از مبسوط شیخ طوسی نقل کرده‌که ازدواج سوده نیز باآنحضرت مثل عایشه درحال بکارت بوده و در تنقیح‌المقال گویدکه روایات او محل اعتماد است .

(تنقیح‌المقال ونورالابصار و اعلام‌الوری وص۲۵۲ در منثور و ۲۶۷۶ ج ۴ س و ۹۶ و ۱۱۷ ج ۲ خیرات وغیره)

يد ـ **ام‌المؤمنين** **سينا** ـ یا سبا یا سنا دختر صلت است‌که بنوشتهٔ اعلام‌الوری با حضرت رسالت ص تزویج کرد و پیش از زفاف درگذشت . در قاموس‌الاعلام‌گوید : سنا بنت اسماء بن صلت سلمیه خاله عبدالله بن‌حازم امیرخراسان واز اصحاب حضرت رسالت ص بود وباآن‌حضرت تزویج‌نمود وپیش‌از زفاف درگذشت .

(کشف‌الغطا و اعلام‌الوری وص ۲۶۳۳ ج۴ س)

يه ـ **ام‌المؤمنين** **شرافة** ـ بنت خلیفة بن فروهٔ‌کلبیه با حضرت رسالت تزویج‌کرده و لکن زفاف نشده است . (تنقیح‌المقال)

يو ـ **ام‌المؤمنين** **صفیه‌بنت یحیی یا حیی** ـ (بروزن رضی) یا حیّ (بافتح و تشدید) بن‌اخطب ابن‌ثعلبهٔ اسرائیلی نضیری خیبری ، دراصل ازطائفهٔ بنی‌نضیر از قبیلهٔ بنی‌اسرائیل ، از احفاد لاوی بن یعقوب ویا هارون برادر موسی بن عمران ، پدرش رئیس خیبر، شوهر اوّلیش‌کنانة بن ابی‌الحقیق از اکابر خیبر بوده‌است که درموقع فتح‌خیبر مقتول شد، صفیه نیز با دیگر اسرای خیبر بمکّه‌آمد ، ازآن‌رو

کـه رئیس قبیلهٔ نضیر واز عقلای نسوان بوده از صفایای غنائم بخود حضرت رسالت ص اختصاص یافت ویا درموقع تقسیم حصهٔ دحیة بن خلف صحابی گردیده و او نیز تقدیم حضور آن‌حضرت نموده‌است . بهرحال آن‌حضرت آزادش‌کرد و تزویجش نمود ودرجواب استفسار ازسبب لطمه‌ای‌که در رویش بوده گفت درخواب دیدم‌که ماهی تابان درکنارم افتاد و همین‌که این خواب را اظهار داشتم پدرم (یا شوهرم) در تعبیرش گفت تو خیال داری‌که از زنان شاه عرب (محمد بن عبدالله) باشی پس یـك سیلی برصورتم زد و این لطمه هم اثر همان سیلی است .

دربعضی از اخباراست‌که حضرت امیرالمؤمنین ع صفیّه را بهمراهی بلال بحضور حضرت رسالت ص فرستاد بلال هم از محل کشتگان یهود خیبر عبورش داد ، صفیه از دیدن ایشان بسیار منقلب ومضطرب گردید وبعدازتشرّف بشرف‌پابوسی حضرت‌رسالت‌ص درجواب‌استفسار ازسبب‌آن‌انکسار، قضیهٔ دیدن‌کشتگان را عرضه داشت پس‌آن‌حضرت به بلال فرمودند چقدر سخت دل هستی چرا این بیچاره را از راهی‌آوردی‌که‌کشتگان خود را دیده باشد . باری صفیّه بسال سی و ششم یا پنجاهم یا پنجاه ودویم هجرت در مدینه درگذشته و دربقیع دفن شد .

(تنقیح‌المقال و نورالابصار و اعلام‌الوری وص ۲۹۶۲ ج۴س و ۱۳۲ ج ۲ خیرات)

یز- **ام‌المؤمنین** **عالیه -** بنت ظبیان کلابیه ، از ازواج حضرت رسالت‌ص میباشد که مدتی درخانوادهٔ‌آن‌حضرت‌بود و اخیراً پیش‌از زفاف‌طلاقش داد . چون هنوز آیهٔ تحریم ازواج‌آن‌حضرت نازل‌نشده‌بود عالیه نیز با پسرعموی‌خود تزویج‌کرده و اولادی از او برآورد . (اعلام‌الوری وص۳۰۵۲ ج۴س)

یح- **ام‌المؤمنین** **عایشه -** بنت ابی‌بکر بن ابی‌قحافه عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن‌کعب بن لوی قرشیهٔ تیمیّه‌که مادرش **ام‌رومان دعد** سابق‌الذکر است ازازواج حضرت رسالت ص میباشدکه دوسال‌پیش از هجرت ، درشش یا هفت سالگیش درمکّهٔ معظّمه بشرف ازدواج آن‌حضرت مفتخر

و در نه یا ده سالگی در مدینهٔ منوّره مراسم زفاف معمول و بنصّ آیهٔ مبارکهٔ : **وَ اَزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ** صفت کریمه سراپا سعادت **ام‌المؤمنین** را مشمول گردید، بلکه بعد از خدیجهٔ کبری مشهورترین ازواج رسالت بدین صفت میباشد واز طرف قرین‌الشرف محض انتساب بخواهرزاده‌اش عبدالله بن‌زبیر متولّد ازاسماء بنت ابی‌بکر بکنیهٔ **ام‌عبدالله** مکنّی گردید والّا خود عایشه اصلاً فرزندی نداشته است .

درحدود نه سال درخانوادهٔ رسالت بسر برده و درظرف این مدت زیاده برهزار حدیث بلکه بنوشتهٔ بعضی بروایت دو هزار و دویست و ده حدیث نبوی موفق آمده و دیگر اصحاب کرام از وی روایت میکنند و اطلاعات زیادی نیز دراخبار و اشعارعرب و احکام فقهیّه و امور مذهبیّه بدو منسوب میباشد . ازآن روکه عایشهٔ در وقعهٔ جمل (شتر نرینه) بشتر نرینهٔ عسکر نامی سوار بوده است اورا **صاحبة‌الجمل** نیزگفته و آن وقعه را هم **وقعة‌الجمل** نامند .

شرح وبسط اسباب وعلل ظاهر و اسرار باطنیّهٔ این وقعه موکول بکتب‌تواریخ و سیر میباشد و دراینجا بطور اجمال گوئیم ، وقعهٔ جمل یکی از محاربات مولمه و اسف‌آور مسلمین‌است چنانچه عایشه بگمان‌اینکه حضرت‌علی ع درقتل عثمان ذی‌دخل بوده و دستی داشته درسال سی و ششم هجرت بعد از جلب موافقت زبیر و طلحه بنام و مرام خونخواهی عثمان برعلیه آن‌حضرت قیام‌کرد وبا سی هزار نفر ازمکّه عازم بصره گردید . آن‌حضرت نیزکه مهیای سوق لشگر بصوب شام برای مدافعهٔ معاویه بوده بعد از استماع این خبر با بیست هزار نفر عازم بصره شد و نامه‌ای بطلحه و زبیر و یکی دیگر نیز (بروایت شبلنجی وغیره) بعایشه بدین مضمون نوشت : **فَاِنَّكِ خَرَجْتِ مِنْ بَيْتِكِ تَطْلُبِينَ اَمْراً كانَ عَنْكِ مَوْضُوعاً ثُمَّ تَزْعَمِينَ اَنَّكِ لَمْ تُرِيدِي اِلَّا الْاِصْلاحَ بَيْنَ النّاسِ فَخَبِّرِيني ما لِلنِّساءِ وَقَوْدِالْعَسْكَرِ وَ زَعَمْتِ اَنَّكِ مُطالِبَةٌ بِدَمِ عُثْمانَ وَعُثْمانُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي اُمَيَّةَ وَاَنْتِ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي تَيْمِ بْنِ مُرَّةَ لَعَمْرِي اِنَّ الَّذِي اَخْرَجَكِ لِهٰذَا الْاَمْرِ وَ حَمَلَكِ عَلَيْهِ لَاَعْظَمُ ذَنْباً اِلَيْكِ مِنْ كُلِّ اَحَدٍ فَاتَّقِي اللّٰهَ يا عائِشَةُ وَارْجِعِي**

اِلیٰ مَنْزِلِكِ وَاسْبِلِي عَلَيْكِ سِتْرَكِ وَالسَّلام .

لکن هیچ‌کدام مؤثر نشد، اهتمام تمام‌که در اسکات این‌فتنه و اطفای این‌نایره که سراپا بضرر و زیان‌اسلام‌است بکارمیبرده بی‌نتیجه‌گردید وعاقبت‌کار بکارزارا نجامید. زبیر و طلحه و جمعی وافر از صحابه و مجموعاً ده هزار نفر از طرفین مقتول شدند و امرمبارك علوی بدین‌دستور شرف صدور یافت‌که چون‌عایشه حرم حضرت رسالت‌بوده و مقامش محترم است باید دست‌کسی بدو نخورده وبا شترش احضار نمایند لکن احضار بدین شکل ممکن نشد بالاخره از روی لاعلاجی شترش را پی‌کردند و خودش را با کجاوه‌اش دربصره درپیشگاه‌حضرت‌علی‌ع احضارکردند ومورد اکرام واحترام‌آن‌حضرت شد و بمصاحبت برادرش محمد بن ابی‌بکر (که قبلاً در خدمت‌آن‌حضرت حاضر بوده) با چهل نفر از اکابر نسوان بصره مرفه‌الحال باکمال اجلال بمدینه عودت دادند و خود آن‌حضرت‌چندمیل وفرزندانش بمسافت یك‌روزه مشایعتش‌کردند . مروّت‌بین‌جوانمردی نگر غیرت تماشاکن .

بااینکه قضیه روشن وباصطلاح منطقی ازقبیل: **قَضَايَا قِيَاسَاتُهَا مَعَهَا** میباشد بازهم انسب دهان را بستن و خاموش نشستن، دیده را ندیده انگاشتن، سرحقهٔ‌مشاجره را بگذاشتن و قضاوت را در این گونه موارد بعهدهٔ خود ارباب رجوع موکول داشتن است . ولادت عایشه بسال‌چهارم بعثت و وفاتش شب سه‌شنبه هفدهم رمضان‌پنجاه وهشتم یا ششم یا هفتم هجرت درزمان‌خلافت معاویه درمدینه واقع و ابوهریرهٔ‌صحابی‌که نایب وقائم‌مقام مروان بن‌حکم والی وقت بوده بجنازه‌اش‌نمازخواند ودربقیع مدفون‌گردید . (نورالابصار و۱۸۳۶ج۳ و۳۰۵۵ ج۴س و۲۸۰ در منثور و۱۲۳ و۱۵۱ ج۲خیرات وغیره)

یط- ام‌المؤمنین عمره - بنت معاویهٔ کندیه است چنانچه در قاموس‌الاعلام گفته بروایتی بحضرت رسالت تزویج شد وآن‌حضرت پیش‌از ملاقات وفات یافت . در اعلام‌الوری نیزگوید عمره بنت یزید بآن‌حضرت تزویج شد و بعد از ملاقات دربدنش برص دید و نکاح را فسخ نمود و بقوم خودش برگردانید وظاهر بقرینهٔ

اختلاف اسم پدر و وقوع و عدم وقوع ملاقات ، آن است که دو زن عمره نام برای آن‌حضرت تزویج شده است . (اعلام‌الوری وص۳۲۲۱ ج۵س)

ك - **ام‌المؤمنین** **عمره** - بنت یزید ضمن عمرهٔ مذکور فوق ذکر شد .

کا - **ام‌المؤمنین** **فاطمه** - بنت ضحاك یا شریح کلابیه، ازازواج حضرت‌رسالت‌ص بوده و زفاف نشده است .

در اعلام‌الوری گوید آن‌حضرت فاطمه را بعد از تزویج و پیش از زفاف بحکم آیهٔ تخییر: **یٰا اَیُّهَاالنَّبِیُّ قُلْ لِاَزْوٰاجِكَ** که آیهٔ بیست و هفتم و بیست و هشتم سورهٔ احزاب‌است ما بین مفارقت ومصاحبت‌آن‌حضرت‌مخیّر کرد، اوهم دنیا ومفارقت‌آن‌حضرت را اختیار نمود . بعد ازآن باکمال ذلّت سرگین و پشکل حیوانات را جمع کرده و میگفته است‌که من شقی هستم‌که دنیا را اختیار نمودم .

(اعلام‌الوری وص ۳۳۳۲ ج ۵ س)

کب - **ام‌المؤمنین** **قتیله** - بنت قیس بن معد یکرب‌کندی، خواهر اشعث بن‌قیس معروف ، از ازواج حضرت رسالت ص میباشد . لکن زفاف بلکه اصلاً ملاقات و رؤیت نشد ، آن‌حضرت وفات یافته و قتیله با عکرمة بن ابی‌جهل ازدواج نمود ویا بقول‌بعضی آن‌حضرت‌پیش‌از زفاف طلاقش داده و بعداز وفات‌آن‌حضرت با عکرمه تزویج نمود .

بهرحال‌پس‌از آنکه‌عکرمه‌وقتیله‌تزویج‌نمودندا بو بکر بملاحظهٔ اینکه‌تزویج‌ازواج آن‌حضرت‌ممنوع وحرام‌میباشد بصددمجازات‌ایشان‌برآمد لکن‌عمر بااجتهادخودگفت‌که قتیله‌بجهت عدم‌زفاف مشمول لقب‌ام‌المؤمنین‌نبوده وتزویج‌او بادیگران بلامانع‌میباشد .

(اعلام‌الوری و خیرات حسان وص۳۶۰۳ ج۵س)

کج - **ام‌المؤمنین** **لیلی** - بنت‌خطیم‌انصاریهٔ ظفریه، بنوشتهٔ اعلام‌الوری ازازواج حضرت رسالت ص بود ، پیش از زفاف بدرخواست خود لیلی مطلقه گردید . در قاموس‌الاعلام نیز قریب بهمین مضمون‌گوید لیلی از ازواج موهوبهٔ

آن‌حضرت بوده‌که نفس خود را بحکم آیهٔ پنجاهم سورهٔ احزاب : **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً اِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ** بدان‌حضرت هبه‌کرد و پیش‌اززفاف بادرخواست‌خودش‌مطلقه گردید.

(اعلام‌الوری وص۴۰۵۹ ج ۶ س)

کد - **ام‌المؤمنین** **ملیکهٔ** لیثیه ، دختر داود و از ازواج حضرت رسالت بوده‌که پیش‌از زفاف مطلقه گردید . درخیرات حسان‌گوید ملیکه در سال فتح مکّه بعد از قتل پدرش داود باآن‌حضرت تزویج کرد پس با ملامت و اغوای بعضی از زنان دلسرد شد ، آن‌حضرت نیز جدائی و افتراق را اختیار فرمود .

(اعلام‌الوری و خیرات حسان و تنقیح‌المقال)

که- **ام‌المؤمنین** **میمونه** - بنت حارث بن حزن هلالیهٔ عربیه ، از اولاد عبدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه و مادرش هند دختر عوف بن‌زهیر و خالهٔ عبدالله بن عباس معروف از نسوان صحابه واز ازواج حضرت رسالت ص میباشد که بعد از وفات شوهر اوّلیش ابی‌رهم بن‌عبدالعزّی یا فروة بن عبدالعزی ویا حویطب بن عبدالعزی در ذیقعدهٔ سال هفتم هجرت باآنحضرت تزویج‌شد ، در ذیحجهٔ همان‌سال شرط زفاف بعمل آمد وآن‌حضرت نام اصلیش راکه بره بوده به میمونه تبدیل داد و روایت هفتاد وشش حدیث نبوی ص بدو منسوب است و خواهرزاده‌اش عبدالله‌بن عباس ودیگران از وی روایت میکنند وعدالت و وثاقت‌او ازبعض‌اخبار وارده‌استظهارمیشود.

بقول بعضی ، میمونه نیز مثل‌بعضی از ازواج دیگر حضرت رسالت ص بعنوان هبهٔ نفس تزویج شده است . بهرحال بسال پنجاه و یکم یا شصتم یا شصت ویکم یا سیّم هجرت درموضع سرف‌نامی درسه‌فرسخی مدینه درهشتادسالگی وفات‌یافت وخواهرزادهٔ مذکورش ابن‌عباس برجنازه‌اش نماز خواند و دربقیع مدفون گردیده است .

(تنقیح‌المقال ونورالابصار واعلام‌الوری وص۴۰۳ج۲خه و۴۵۲۵ج۶س و۱۰۵ج۳خیرات‌وغیره)

ام‌المؤمنین **هند** - بعنوان **ام‌سلمه هند** نگارش دادیم .

ام‌مهاجر یکی‌ازمحدّثین‌نسوان میباشدکه درعنوان **ام‌سلمه** اشاره‌شده‌است.

اممهزول زنی بوده بدکاره‌که بجهت معروفیت ، بیدقی به در خانهٔ خود نصب میکرده است ویکی از مسلمین از حضرت رسالت ص در تزویج او استیذان نمود پس آیهٔ شریفهٔ : **اَلزّانی لاینکحُ الّازانیةً اَوْمُشرِکَةً** الخ در اوّل سورهٔ مبارکهٔ نور نازل واز تزویج وی ممنوع‌گردید وآیا این حکم اخیراً با آیهٔ دیگر: **وَ اَنْکِحُوا الاَیامیٰ** نسخ شده یانه موکول بتفاسیر وکتب فقهیّه است .

(مجمع‌البیان وغیره)

ام‌ندبه زن بدر بن حذیفه ازعقلای شعرای‌نسوان‌عرب میباشدکه بسیار کریم و دلیر و نافذالکلمه بود ، پسرش ابوقرافه ندبه در دست قیس بن زهیر عبسی مقتول شد لکن حذیفه برخلاف میل ام‌ندبه قصاص نکرده و بدیه راضی شد اینك ام‌ندبه هم درمقام ملامت وی گوید :

حذیفة لاسلمت من‌الاعادی — ولا وقیت شر النائبات
ایقتل ندبة قیس و ترضی — بانعام ونوق سارحات
اما تخشی اذا قال‌الاعادی — حذیفة قلبه قلب البنات
فخذ ثارا باطراف العوالی — اوالبیض الحداد المرهفات
والا خلنی ابکی نهاری — و لیلی بالدموع الجاریات
لعل منیتی تأتی سریعا — و ترمینی سهام الحادثات
احب الی من بعل جبان — تکون حیاته اردی الحیات

سال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۶۴ در منثور)

ام‌الندی **حبابه** - (بروزن‌کناره) و البیهٔ‌اسدیه، **صاحبةالحصاة** ، بنت‌جعفر، یکی از سه زن ملقّب به **صاحبةالحصاة** بوده واو غیراز امّ‌اسلم و ام‌غانم است‌که ایشان نیز لقب صاحبةالحصاة داشته‌اند و شرح حال اجمالی هریکی را درمحل خود نگارش داده‌ایم .

بمدلول بعضی از اخبار وارده ، امّ‌الندی از عهد حضرت امیرالمؤمنین ع بلکه مدتهای مدیدی پیش ازآن تا زمان حضرت رضا ع درقید حیات بوده وگوید در مسجد شرفیاب حضور مبارك امیرالمؤمنین ع شدم و دلیل و علامت امامت را سئوال‌کردم پس

آن‌حضرت باحضار سنگ ریزه‌ای‌که درآنجا بوده اشارت‌فرمود وآن‌را بخاتم مبارك‌خود مهر زد ونقشهٔ مهر درآن ظاهرگردید پس فرمود هرکه این عمل را قادر باشد او امام مفترض‌الطاعه میباشد اینك بعد از وفات آن‌حضرت بحضور امام حسن مجتبی ع رفتم، او نیز بدون اظهار من امر باحضار سنگ ریزه‌نموده وبهمان رویه مهرکردند. هم‌چنین درحضرت سیدالشهدا ع و بعداز شهادت آن‌حضرت درصد وسیزده سالگیم بابدن‌مرتعش شرفیاب حضور امام سجّاد ع شدم، آن‌حضرت نخست با انگشت سبّابه اشاره بمن‌کرده وآن رعشهٔ بدن‌که ازکثرت پیری داشتم مرتفع شد سپس بروش پدران خود امرباحضار سنگ‌ریزه کرد و بهمان قرار مذکور مهر نمود ، بعد ازآن بحضور مبارك هریك از حضرت باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم‌السلام علی‌الترتیب شرفیاب شدم و قضیه بهمان قرار مذکور وقوع‌یافت وخود حبابه نه‌ماه بعد ازمهرکردن امام رضا ع برحمت‌ایزدی نایل گردید . بموجب روایت غیبت طوسی‌آن‌حضرت با پیراهن شخصی خودش‌کفن‌نمود و این خبر درکافی و خرایج راوندی و اعلام‌الوری طبرسی ودیگرکتب معتمده منقول است و نهایت جلالت حبابه را برهانی‌قاطع میباشد وبمدلول‌آن ، عمرحبابه فوق‌العاده واز خوارق عادات است زیراکه درموقع ملاقات امام سجّاد ع که اوایل سال شصت و یکم هجرت بعداز وقعهٔ‌کربلا میباشد صد وسیزده ساله بوده وتشرّف بحضور امام رضا ع نیزکه بعد از وفات امام‌کاظم ع است درسال صد وهشتاد و سیّم یا ششم یا نهم بوده پس تمام عمر او دویست و سی و شش یا نه یا چهل ودو سال میباشد . شواهد بسیاری برای صدق روایت مذکور حبابه قائم و جملهٔ **السلام علی خاتم‌الحصاة** هم در زیارت هفدهم ربیع‌الاول امیرالمؤمنین‌ع اشاره بهمین‌قضیهٔ حبابه و ام‌اسلم و ام‌غانم سابقی‌الذکراست .
(تنقیح‌المقال وغیره)

ام‌النساء **بنت عبدالمؤمن -** تاجر فاسی و از شعرای نسوان عرب است‌که طبعی موزون داشته و اشعار آبدار میگفته و از او است :

جاءالبشیر بوعد کان ینتظر	**فاصبح الحق ما فی‌صفوه کدر**
من‌خیرها دغدا بالهدی یأمرنا	**و فی‌اوامره التسدید والنظر**

لیث اذا اقتحم الابطال حومته   یفنی الکتائب لایبقی ولایذر

زمان و مشخّص دیگری بدست نیامد .   (ص۵۲ تخ و۶۱۶ ج۱خیرات)

اموهب زن عبدالله بن‌عمیر کلبی‌است که با شوهرش روز عاشورا درحضور حضرت سیدالشهدا ع بوده‌اند . موافق آنچه از ابن‌الاثیر نقل شده عبدالله ازکوفه نزد آن بزرگوار آمد و زنش نیز با وی بود تاآنکه یسار ازموالی زیاد و سالم از موالی عبیدالله بن زیادبمیدان آمده ومبارز طلبیدند پس‌عبدالله بمبارزت برخاسته و یسار را کشت ، زنش اموهب عمودی برداشته و بطرف شوهر رفته ومیگفت **فداك ابی و امی** و عبدالله اورا برمیگردانید ، او نیز امتناع‌کرده و میگفته‌است‌که ترا بدین‌حال نمیگذارم تاآنکه‌بمیرم پس‌حضرت‌حسین‌ع ندایش درداده وفرمودکه خداوند عالم شمارا جزای‌خیر بدهد برگرد **رَحِمَكِ الله**‌که برزنان جهادنیست پس‌آن‌زن‌سعادتمند محض امتثال امر حجةالله برگشت و عبدالله نیز بدست سالم بشهادت رسید .

(ص۳۰ج۶عن)

امهارون ازعبّاد و زهّاد نسوان‌میباشدکه همه شب تا سحر مشغول‌عبادت بود ، از رسیدن شب شاد و ازآمدن روز اندوهگین می‌شد، از خوردنیها تنها بنان‌قناعت می‌کرد، بیست سال موی سرخودرا شانه نکرده بود. کراماتی نیز بدو منسوب داشته وگویند در صحرا به شیر درنده برخورده و میگفته است‌که اگر ازگوشت من چیزی قسمت تو شده بیا وبخور پس شیر روی از وی برتافته وبسوی‌دیگر میرفت . زمان و اسم و مشخّص دیگری بدست نیامد .

(ص ۵۲ تخ و۷۰ در منثور وغیره)

امهانی[1]

امهانی‌شاعره دختر حاج‌عبدالرحیم‌خان‌بیگلربیگی (متوفی‌بسال۱۲۳۷هق= غرلز) از فضلای شعرای نسوان قرن سیزدهم هجرت میباشدکه

[1]ـ **امهانی** - ازمحدثین نسوان‌شیعه میباشدکه ازحضرت باقر ع روایت نموده‌است .*

در اوائل عمرش شوهری اختیار نکرد فقط در اواخر عمر با سید محترمی تزویج نمود و بی‌فرزند از دنیا رفت ولی طبع وقادش سخنان بکر را حامله بوده واز او است :

خال بکنج لب یکی ، طرّهٔ مشك فام دو	وای‌بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو
محتسب‌است‌وشیخ‌ومن،صحبت‌عشق‌درمیان	ازچه‌کنم مجابشان پخته یکی وخام دو
هرکه‌بگوید اینغزل‌بخشمش‌ازستبل‌خان	توسن‌خوش‌خرام‌یک استرخوش‌لگام دو
کان کرم جوادخان کز دل و ازکفش برد	مایهٔ جود هرزمان بحر یکی غمام دو

مشهور است‌که دوستعلی خان ابرقوهی ازسلسلهٔ امهانی‌که او نیز طبعی‌عالی داشته همین غزل را استقبال کرده واز او است :

غیر دو زلف آن صنم بررخ دلفریب او	کس‌نشنیده در جهان صبح یکی وشام دو

در تاریخ یزد گوید : شگفت است ، غزلی با این همه گفتگوکه امهانی سروده و نام جوادخان را درآن ذکر نموده و دوستعلی‌خان هم استقبالش‌کرده باز مردمان بی‌اطّلاع عمداً یا سهواً آن را بقرةالعین قزوینی‌که حتی یك‌شعرهم ازاو دیده‌نشده نسبت‌داده‌اند.

سال وفات امهانی بدست نیامد ، لکن پدر مذکورش در تهران از اهل دربار فتحعلی شاه قاجار بود و درسال هزار و دویست و سی و هفتم هجرت در یزد از حادثهٔ وبای‌عمومی درگذشت .گویندکه امهانی درحال احتضار انگشتری قیمتی دردست داشته وکنیزش آن را بیرون می‌آورده پس امهانی چشم بگشود و این شعر را گفت:

کم فرصتند مردم دنیا بهوش باش	پرمیکنند بسمل درخون تپیده را

(ص ۲۷۵ و ۳۷۷ تاریخ یزد آیتی چاپ یزد)

امهانی

فاخته - یا فاطمه یا هند ، دختر ابوطالب وخواهرپدری ومادری حضرت امیرالمؤمنین ع ، از مشاهیر صحابه ومحدّثین نسوان و

*یکی هم دختر حضرت علی بن ابیطالب ع بوده‌که عبدالرحمن بن عقیل تزویجش‌نمود، سه تن دیگر نیز از محدثین عامهٔ اواخر قرن‌هشتم و اوائل قرن‌نهم هجرت هستندکه هرسه ازمشایخ روایت جلال‌الدین سیوطی واز فضلای نسوان بوده‌اند .	(تنقیح و۵۳ تخ وغیره)

زوجهٔ هبیرة بن عمرو مخزومی‌بوده وسه فرزند یوسف وجعده و هانی نامی از وی داشته است . چهل و شش یا هشت حدیث ازحضرت رسالت ص روایت کرده وغلامش ابومرة و پسرش جعده نیز از وی روایت می‌کنند .

جلالت وی برمتتبّعین اخبار و سیر روشن است و درخبر سلیمان بن‌اعمش (که درکتب فریقین نقل شده) حضرت رسالت ص فرموده‌که بهترین مردم از حیث عمّ و عمّه حسنین میباشدکـه عمّ ایشان جعفر طیّار و عمّه‌شان امهـانی است ، عمّ و عمّه هردو در بهشت بوده و جعفر با ملائکهٔ مقرّبین درطیران است .

(تنقیح‌المقال و۴۲۰ خل و۳۵۶ در منثور وغیره)

امالهناء
امالهنـا
بنت قاضی ابومحمد عبدالحق بن عطیهٔ اندلسی ، از ادبای شعرای اندلس میباشدکه طبعی وقّاد و بدیهه‌گو داشته و در ادبیّات ماهر بود ، وقتی پدرش بتولیت و قضاوت مریه از بلاد اندلس مأمور شد چـون آن مأموریت وسیلهٔ دور افتـادن از اهل و وطن بوده با حالی پریشان و چشمی گریان بخانه‌اش آمد پس امالهنا آن حال را دیده و این بیت را فرو خواند :

یا عین صارالدمع عندك عادة　　　تبکین فی‌فرح و فـی‌احزان

در در منثورگوید امالهنا از اهل علم و فهم و عقل و نادره‌گو و سریع‌التمثل بود ، شعر مذکور نیز از خـودش نمیباشد بلکـه راه تمثل و از جملـهٔ ابیاتی استکـه اوّل آنها بشرح ذیل است :

جاء الکتاب من‌الحبیب بـانه　　　سیزورنی فاستعبرت اجفـانی
غلب السرور علی حتی انـه　　　من عظم ماقـد سرنی ابکانی

یا عین صار الخ

فاستقبلی بـالبشر یوم لقائـه　　　و دعی‌الدموع للیلة الهجران

دیـگر قائل این اشعار را نـگفته واز اشعار خود امالهنا نیز نامی نبرده است . سال‌وفات امالهنا ومشخّص دیـگری از وی‌بدست‌نیامد وتألیفی درخصوص مقابر بدومنسوب دارند.

(ص ۱۰۳۸ ج ۲ س و ۵۴ تخ و ۶۵ ج ۱ خیرات و ۵۴ در منثور)

ام‌هند **خدیجه بنت خویلد** - بعنوان **ام‌المؤمنین‌خدیجه** مذکور شد.

ام‌الهیثم **بنت‌الاسود النخعیة** - از شعرای نسوان صحابه میباشد واز اشعار او چهارده بیت معروف است‌که درمرثیهٔ حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع سروده‌که بعضی باابوالاسود دئلی نسبت داده‌اند و بهرحال ازآن جمله است:

الا یاعین ویحك اسعدینا **الا تبکی امیرالمؤمنینا**
تبکی ام‌کلثوم علیه **بعبرتها وقد رأت الیقینا**
الاقل للخوارج حیث کانوا **فلا قرت عیون الشامتینا**

(ص ۳۰ ج ۱۴ عن و۵۵ تخ و۶۵ ج ۱ خیرات)

بتأییدات الهی باب چهارم نیز بنام نامی حضرت امیرالمؤمنین ع خاتمه یافت
و درباب پنجم‌که آخرین ابواب کتاب است بشرح حال
مصدرین بلفظ بنت خواهیم پرداخت

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ کَمٰا هُوَ اَهْلُهُ وَ مُسْتَحِقُّهُ

باب پنجم

در شرح حال مصدرین بلفظ بنت از معروفین بکنیه از طبقات معین در اول کتاب و یا مذکور درامثال دائره

بنت ابی‌الاسود ضمن شرح حال پدرش تحت‌عنوان **ابوالاسود دئلی** مذکورشد .

بنت ابی‌الجون ازازواج حضرت رسالت میباشدکه بعنوان **ام‌المؤمنین** مذکورشد .

بنت ابیها کنیهٔ مبارك حضرت فاطمهٔ صدّیقهٔ کبری سلام الله علیها میباشد که نام نامیش زینت‌بخش خبر و اثر و تواریخ و سیر میباشد .

(س)

بنت البغدادیة **زینب** - دختر ابوالبرکات بغدادی، زنی صالح زاهد عالم ودارای فضائل وکمالات بود ، زنان را موعظه ونصیحت‌کرده و تدریس فقه وادبیّات مینمود . ملك‌ظاهر سلطان مصر ویا دخترش، خانقاهی‌بنام رباط‌البغدادیه باسم وی ساخته بود ، دراواخر قرن ششم هجرت می‌زیسته ویا خود اوائل قرن هفتم را نیز دیده‌است .
(ص ۱۳۵۷ ج۲ س و۷۸ ج ۱ خیرات)

بنت البقال **خدیجه** - بنت موسی بن عبدالله ، زنی بوده واعظ صالح محدّث فاضل‌که شهرتش **بنت‌البقال**، کنیه‌اش **ام‌سلمه** واز مشایخ روایت خطیب بغدادی بود . درسال چهارصد و سی و هفتم هجرت درگذشته ودرمقبرهٔ‌شونیزیه دفن شد و خطیب فقط یك حدیث نبوی از وی روایت‌کرده است .

(ص ۴۴۶ ج۱۴ تاریخ‌بغداد)

بنت جحش **زینب** - بعنوان **ام‌المؤمنین** نگارش یافته است .

بنت الجواد

حکیمه- دختر حضرت امام محمد تقی الجواد ، عالمهٔ فاضلهٔ کریمهٔ نجیبهٔ تقیهٔ رضیه ، قبر شریفش در سامرّا تحت قبّهٔ عسکریّین است . موافق آنچه از بحار مجلسی و وحید بهبهانی نقل شده جای تعجب است که مردم با آن همه فضل و جلالت و تقرّب ائمه ع و محرم اسرار ایشان بودن وحضور یافتن آن مخدّره وقت ولادت حضرت ولیّ عصر و تشرّف دائمی او بخدمت آن بزرگوار در حال حیات حضرت عسکری ع و مفتخر بودن او بمقام سفارت بعداز وفات آن حضرت بزیارت آن خاتون معظّمه توجهی نداشته بلکه اکثر درباب انساب و سیر بذکر نام نامی آن مخدّره پرداخته‌اند . **(تنقیح المقال)**

بنت الجودی

دختر جودی بن ابی‌عمرو عدی غسانی میباشدکه درحسن جمال شهرت زیاد داشت ، وقتی‌که جودی از طرف قیصر روم حاکم دمشق بوده عبدالرحمن بن ابی‌بکر بقصد تجارت بشام رفت ، آن‌دختر را دیده وشیفتهٔ جمال وی شد ، اشعار عاشقانهٔ بسیاری درحق وی سرود و عاقبت درموقع فتح‌شام همان دختر ازبابت سهم عنائم نصیب عبدالرحمن گردید .

(ص ۷۹ ج ۱ خیرات و ۱۳۵۷ ج ۲ س)

بنت الحسن

خدیجه - دختر حسن بن‌علی بن عبدالعزیز، زنی‌است عالم‌صالح متّقی قاری حافظ قرآن ، همواره بفقه و روایت‌حدیث اشتغال داشت، ازاستادخوداحمد بن‌موازینی‌اجازه‌گرفته ودرششصدوچهل‌ویکم‌هجرت‌درگذشت.

(ص ۱۱۳ ج ۱ خیرات)

بنت خداویردی

دختری‌بودکه بسال ششصد وبیست وچهارم‌هجرت دراسکندریّه ظاهر شد ، خلقتاً دست و بازو نداشت، پستانهایش مثل پستان مرد بود، قلم را بپای‌خودگرفته ومینوشت و ازعهدهٔ نگارش مرام خود بخوبی‌درمی‌آمد و یکی از وزرای مصر بعد از احضار ومشاهدهٔ هنر وی وظیفه‌ای برای‌او مقرّر داشت .

گویند قبر او هنوز دراسکندریّه باقی وموقوفه دارد و اورا **بیدست** نیز گویند.

از تذکرهٔ مستقیم زاده نقل است که بسال پانصد و هفتاد و ششم هجرت نیز زنی در مصر پیدا شدکه هیچ دستی نداشت ولی چند خط معمولی آن زمان را بسیارخوب می‌نوشت و محل توجه مردم بود و مالی وافر تحصیل نمود .

(ص ۶۷ و ۷۰ تخ و ۷۹ و ۱۵۸ ج ۱ خیرات وغیره)

بنت‌الخرشب (حرشب خا) **فاطمهٔ انماریه** - از مشاهیر نسوان عرب میباشدکه در نجابت ضرب‌المثل و **انجب من بنت‌الخرشب** ازامثال‌دائره‌است.

او مادر ربیع‌کامل ، قیس‌حفاظ ، عمارهٔ (عمر خا) وهاب و انس‌الفوارس فرزندان زیاد عبسی میباشد . **(مرصع ابن‌الاثیر و جمهرةالامثال)**

بنت‌خزیمة **زینب** - از ازواج حضرت رسالت‌ص و بعنوان **ام‌المؤمنین** مذکور است .

بنت‌خویلد **خدیجه** - زوج‌النبی ص بعنوان **ام‌المؤمنین** نگارش دادیم .

بنت‌الدوامی **جوهره** - دختر هبةالله بن‌حسن بن‌علی بن‌حسن **دوامی** بغدادی، زنی با ادب و علم وعمل و زهد و ورع بوده و زنان را وعظ و نصیحت میکرد، ازشیخ ابوالنجیب وغیره استماع‌حدیث نموده وبا عبدالرحیم پسر شیخ مذکور ازدواج‌نمود و بسال‌ششصدوچهارم‌هجرت‌درحال‌تصمیم بوضو ونماز عشا درگذشت.

(ص ۹۱ ج ۱ خیرات)

بنت دهین‌اللوز عنوان‌مشهوری مادر احمد بن‌موفق‌الدین‌است‌که درعلوم‌متنوعه بصیر بوده و همانا احمد را **ابن‌العالمه** گفتن (چنانچه مذکور داشتیم) بجهت انتساب وی بود . سال وفات و اسم او معلوم نشده و در اوائل قرن هفتم هجرت بوده است . **(ص۱۳۵۸ ج۲س)**

بنت‌الربعی **ساره** - دخترمحمد بن‌محمود بن‌ربعی‌محمد، ازمشاهیرمحدّثات قرن نهم هجرت واز مشایخ جلال‌الدین سیوطی و نوهٔ ابن‌الملقن سابق‌الذکر میباشدکه علم حدیث را از جدّ مذکورش فراگرفت ودرسال هشتصد وشصت

ونهم هجرت در گذشت . (ص ۵۰ ج ۲ خیرات و ۲۴۸۱ ج۴س)

بنت رياح **خبيئه**- یا جبیئه ، بنت رياح بن اسل غنوی، زن جعفر بن کلاب عامری است که درنجابت ضرب المثل **وانجب من بنت رياح و انجب من خبيئه** از امثال دائره میباشد . درخواب بدو گفتند دوست داری که ده فرزندت باشد پست و یا سه فرزند که عوض ده فرزند باشد او دویمی را اختیار کرد و اینك سه فرزند از شوهر مذکورش برآورد . خالد اصبع ، ربیعهٔ احوص ، مالك طیان و ظاهراً در زمان جاهلیت بوده است . (مرصع و جمهرة الامثال)

بنت الساعاتی **فاطمه**- دختر احمد بن علی ساعاتی (متوفّی بسال ۶۹۴ هق = **خصد**) زنی بوده فقیه ، خطّش هم ممتاز ، خط تعلیق را بسیار خوب می نوشت علم فقه را ازپدرش خوانده و درجرگهٔ فقها معدود بود ، کتاب مجمع البحرین پدرش را هم که درفقه حنفی میباشد با خط خودش نوشته وسال وفات ومشخّص دیگری بدست نیامد . (ص۹ ج۳ خیرات)

بنت السعدی **زینب** - بنت محیی الدین ابونافع محمد بن عبدالله سعدی ازهر، زنی است محدّثه از مشایخ سیوطی .

(ص ۴۰ ج ۲ خیرات)

بنت السيد بن طاوس **فاطمه** و **شرف الاشراف**- دختران سید رضی الدین علی بن طاوس، هردو عالم فاضل صالح کاتب حافظ بوده ودر روایت کردن امالی شیخ از والد معظم شان اجازه داشته اند . (خاتمه قسم اول از ریاض العلماء)

بنت الشهاب **فاطمه**- بنت احمد بن قاسم مکّی مدنی، ازمحدّثین نسوان میباشد که ازجدّ مادری خود رضی الدین طبری استماع حدیث کرد، از بسیاری از مشایخ وقت اجازه گرفته و درسال هفتصد و هشتاد و سیّم هجرت درگذشت .

(ص ۱۰ ج ۳ خیرات)

بنت الشهيد **فاطمه**- دختر شهید اوّل بعنوان **ام الحسن** فاطمه نگارش یافته است .

بنت‌الشیخ

حاصل کلمات ریاض‌العلما و اعیان‌الشیعه آنکه شیخ طوسی دو دختر داشته‌که هردو عالم فاضل بوده‌اند و خود شیخ ، فضل و علم هردو را میستوده‌است .

ایشان در روایت کردن تمامی مرویّات و مصنّفات والد معظّم خود و برادر خودشان شیخ ابوعلی طوسی اجازه داشته‌اند . یکی از ایشان جدّهٔ مادری ابن‌ادریس مشهور و دیگری هم جدّهٔ عالی مادری ابن‌طاوس احمد بن موسی بن جعفر وابن‌طاوس علی بن موسی بن جعفر بوده ومادرشان هم دختر شیخ‌مسعود بن ورام بن ابی‌فراس بن حمدان بوده است .

بنات‌طارق

موافق‌آنچه از خلاصة‌الاثر محبی نقل شده بنات طارق ازطایفهٔ قریش و دختران علاء بن طارق بن حارث بن‌امیة بن عبدشمس بوده‌اند . هند دختر عتبه زن ابوسفیان و مادر معاویه نیز ازبنات طارق بوده‌که درغزوهٔ احد این اشعار را میخوانده . ومشرکین را برقتال حضرت رسالت ص میشورانیده‌است:

نحن‌بنات‌طارق	**نمشی علی‌النمارق**	**المسك فی‌المفارق**	**والدر فی‌العواتق**
ان‌تقبلوا نعانق	**و نفرش النمارق**	**او تدبروا نفارق**	**فراق غیر وامق**

ابن‌الاثیر و جمعی دیگر این معنی را باور نداشته وگویند همانا مقصود هند از طارق موافق آنچه درآیهٔ شریفه هم گفته‌اند ثریا یا زحل ویا ستارهٔ صبح ویا تیر شهاب ویا مطلق ستاره بوده و قول مذکور هند محض تشبیه و استعاره و از راه افتخار وکنایه از علوشأن ومقام‌است که‌گویا مانند ستاره وتیر شهاب رخشان ودرخشان هستند. ابن‌الاثیر گوید : بنات طارق دختران اشراف و اکابر و مراد هند هم آنست‌که ایشان در شرافت مانندکوکب درخشنده میباشند . (مرصع ابن‌الاثیر واطلاعات‌متفرقه)

بنت‌عقیل

دختر عقیل برادر بزرگ حضرت امیرالمؤمنین ع است‌که در فصاحت بیان درمیان زنان بنی‌هاشم شهرتی بسزا داشته است .

روزی‌که اهل بیت عصمت ع از شام بمدینهٔ منوّره مراجعت نمودند او نیز با جمعی

باستقبال ایشان رفت و درحین ملاقات نوحه و زاری نموده و این ابیات راکه حاکی‌از تمام فصاحت او میباشد انشا نمود :

ماذا تقولون اذقال النبی لکـم	**ماذا فعلتم و انتـم آخر الامم**
بعترتی و باهلی بعد مفتقـدی	**منهم اساری وصرعی ضرجوا بدم**
ماکان هذا جزائی اذنصحت لکم	**ان تخلفونی بسوء فی‌ذوی رحمی**

بعضی از ارباب سیر این شعر را نیز به بنت عقیل نسبت داده‌اند :

اترجو امة قتلت حسینـا	**شفاعة جده یـوم الحساب**

بعضی ایـن بیت را بحضرت زینب و بـرخی دیگر بحضرت سکینـه و دیگری بحضرت ام‌کلثوم بنت‌الحسین سلام‌الله علیهم منسوب دارند .

(خیرات حسان وص۱۴ تخ)

بنت‌الفضل **عباسه** ـ بعنوان **ام‌صالح عباسه** نگارش دادیم .

بنت‌فهد امهانی وخواهرش تقیه ازمحدثات‌بوده وازمشایخ سیوطی هستند .

بنت‌قطب‌الدین‌محمد **لاله‌خاتون** ـ کرمانی ازمشاهیر عقلا وفضلا وادبای شعرای ایرانی و ازخانوادهٔ حکام‌کرمان میباشدکه مدتی درآن نواحی حکومت کرد ، در تشویق و حمایت ارباب علم و هنر اهتمام تمام داشته واز اشعار او است :

من‌آن‌زنم‌که همه‌کار من نکوکاریست	بـزیر مقنعـهٔ من بسی کلـه داریست
نه هرزنی بدو گز مقنعه است کدبانو	ولی بنـزد خـدا پیشه‌ام پرستاریست

سال وفات و مدت حکومت و مشخص دیگری بدست نیامد .

(ص ۳۹۷۲ ج۵ س)

بنت‌القیم **خدیجه** ـ بعنوان **امة‌العزیز بغدادیه** نگارش‌یافته‌است.

بنت‌المجلسی عنوان مشهوری دو نفر از خانوادهٔ مجلسی است :

اول ـ دختر ملامحمدتقی‌مجلسی، خواهر ملامحمدباقر

مجلسی (متوفّی بسال ۱۱۱۱هـ ق = غقیا) که از ارباب فضل وکمال نسوان بوده و شرحی برالفیهٔ ابن‌مالك ویکی دیگر برشواهد سیوطی نوشته وقبرش درتخت‌فولاد اصفهان است وبعضی‌از اشعار اوکه حاکی از وفور ادب وی میباشد روی‌قبرش نوشته‌شده وظاهراً همان استکه نامش آمنه‌بیگم و زن ملاصالح مازندرانی بوده و تحت عنوان مازندرانی ملامحمدصالح هم اشارتی بکمالات وی نمودیم . دویم - دخترملاعزیزالله (متوفّی بسال ۱۰۷۴هـ ق = غعد) ابن ملامحمدتقی مجلسی استکه او نیز از ارباب کمال بلکه در عداد علما معدود، رساله‌های متعدد درمسائل فقهیه بدو منسوب ودراعیان‌الشیعه یك حاشیهٔ من لایحضره‌الفقیه هم بدو نسبت داده است چنانچه پدرش ملاعزیزالله نیز یك حاشیه برمن‌لایحضر داشته و نام او و سال وفاتش بدست نیامد .

(ص ۱۸ و۱۷۰ ج ۱۵ عن وغیره)

بنت‌المرتضی دختر سید مرتضی علم‌الهدی (متوفی‌بسال۴۳۶هـ ق= تلو) عالمهٔ فاضله جلیله وکتاب نهج‌البلاغة را از عمّ خود سیدرضی (متوفی بسال ۴۰۶هـ ق = تو) روایت‌کرده و شیخ عبدالرحیم بغدادی معروف‌نیز ازوی روایت مینماید . اسم ومشخّص دیگری بدست نیامد . (خاتمهٔ قسم اول ریاض‌العلما)

بنت‌الملقن **خدیجه** - } دختران شیخ نورالدین بن علی ، از محدّثات قرن
بنت‌الملقن **صالحه** - } نهم ، از مشایخ سیوطی و هردو ، نوهٔ ابن‌الملقن شافعی سابق‌الذکر هستند .

بنت‌المنشار **دختر شیخ علی منشار** - عاملی سابق‌الذکر و زن شیخ بهائی ، عالمی عامل فاضل فقیه محدّث کثیرالعلم والفضل بود ، فقه و حدیث و علوم دیگر را بزنان تدریس میکرده است . چهار هزار جلد کتاب ارثاً از پدرش بدو رسیده وبعد از وفات شیخ بهائی (۱۰۳۱هـ ق = غلا) نیز درقید حیات بوده و اسم و سال وفاتش بدست‌نیامد . (ص ۱۱۳ ج۶عن)

بنت النسیف **عـایشه** - هردو ازمحدّثات عامّه میباشدکه اوّلی درقرن هشتم
بنت النویری **خدیجه** - و دویمی درقرن نهم می‌زیسته‌اند .

بنت یوسف **شیخه عایشه** - دمشقیّه ، دختر یوسف ، زنی بوده باکمال ، از عرفای قرن دهم هجری عامّه واز تألیفات او است : **الاشارات الخفیة فی المنازل العلیة** که تلخیص منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری سابق الذکر است ودر نهصد و بیست ودویم هجرت درگذشت . (کف وص۱۷۰ ج ۲ خیرات)

خاتمه و پایان

اگرچه غرض اصلی در تمامی ابواب پنج‌گانهٔ این کتاب شرح‌حال اشخاص‌طبقات متنوعهٔ مذکوره در اوّل‌کتاب بوده و باب سیّم نیز برای شرح حال اشخاص مصدّر بلفظ **ابن** منعقد است ، لکن **لفظ بنی** هم‌که اصلاً در زبان عرب درحال اضافه جمع‌لفظ **ابن** بوده ودر **اوّل** نام و عنوان خانوادگی،اکثر قبائل و بسیاری از اکابر خانواده‌ها درکار و به **بنی‌فلان** اشتهار یافته‌اند و بعضاً لفظ **بنی** را هم خصوصاً درخانواده‌ها بلفظ **آل** تبدیل داده و **آل‌فلان** گفته‌اند (بنی‌عباس ـ آل‌عباس و نظائرآن) و معرفت حال ایشان خصوصاً بعد از تذکّر و نام بردن ایشان درضمن شرح حال اشخاص (فلان‌کس ازقبیلهٔ بنی‌نجار است) محل رغبت عامّه میباشد اینك بجهت تکثیرفائده تاآنجاکه مقدور نگارنده بود و وسائل موجود ایجاب میکرد **درضمن دوفصل** (بعنوان **بنی‌فلان** و **آل‌فلان**) بشرح حال اجمالی ایشان میپردازد .

ناگفته نماند درکتاب عشائرالعراق تألیف عباس‌عزاوی‌که دراین اواخر دربغداد چاپ شده گوید : قبائل عرب بنام قبائل **قحطانیه** و قبائل **عدنانیه** (مضریّه. یا نزاریّه) بدو قسمت منقسم‌است‌که اوّلی را **آل‌فلان** و دویمی را **بنی‌فلان** نامند و این‌تقسیم‌قدیمی بوده و مبدأ آن معلوم نیست پس گوید قبیله‌ای سراغ نداریم‌که منتسب بیکی از این دو اصل نباشد مگر بعضی از قبائلی‌که انتساب ایشان بیکی‌از این دو اصل معلوم‌نبوده و ایشان را **قبائل متحیره** نامند وجمعی‌ازعلمای انساب خصوصاً صاحب‌عقدالفرید بعضی از ایشان را نگارش داده‌اند و دراین عصر بعضی از قبائل مشهوره میباشندکه انتساب آنها بهیچ یك از این دو رکن رکین معلوم نبوده ودر شمار قبائل متحیّره میباشند . انتهی مترجماً و ملخّصاً .

نگارنده‌گوید: این‌اصطلاح قدیمی مخصوص‌آن زمان بوده والاّ استعمال هریك از دولفظ **آل** و **بنی** درمورد دیگری شایع‌است و نفیاً و اثباتاً اصلاً محل‌توهّم وتوجّه فکری نبوده و هیچیك ازآنها ملاك انتساب به قحطان و عدنان نمیباشند .

این مقصد در دوفصل بیـان خواهد شد : **فصل اول** در شرح خانواده‌ها و قبائل مصدّر به **لفظ بنی** و **فصل دوم** در بیان قبائل و خانواده‌های مصدّر بلفظ **آل** .

فصل اول

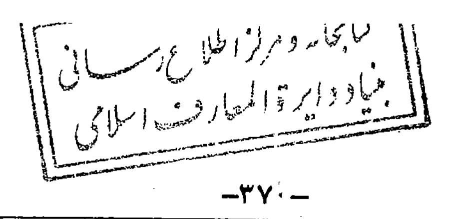
درشرح خانواده‌ها و قبائل مصدر بلفظ بنی

بنی‌ابی‌اجراده خانوادهٔ بزرگی است شیعی و مشهور در حلب‌که دربدایت حال در محلّهٔ بنی‌عقیل ازبصره ساکن بودند و درسال دویستم‌هجرت رحلت کرده و درحلب اقامت‌گزیدند . علما و فقها وفضلا و ادبا و شعرا و عبّاد و زهّاد وکتّاب و قضاة بسیاری از ایشان نشأت‌یافته و نسلاً بعد نسل دارای مراتب‌فضل وکمال ارثی وکسبی‌بوده ودرامور دینی ودنیوی با تمامی طبقات‌مردم باکمال ملایمت وملاطفت معاشرت داشته‌اند ، بهمین‌جهت ممدوح علمای عامّه نیز بوده و ایشان را درکتب‌تراجم باکمال احترام مذکـور میـدارند وما هم بعضی از افراد نـامی این خـانواده را بعنوان **ابن‌ابی‌جراده** نگارش داده‌ایم .

مخفی نماندکـه **بنی‌العدیم** هـم خـانواده‌ایست از شعب و بطون همین خـانواده بنی‌ابی‌جراده و بعضی از افراد ایشان را نیزکـه در حقیقت از افراد بنی‌ابی‌جراده هـم هستند بعنوان ابن‌العدیم تذکّر داده‌ایم . **اما خود ابوجراده** که سرسلسلهٔ این خانواده بوده وبا انتساب وی شهرت دارند ازاصحاب‌حضرت‌امیرالمؤمنین‌ع ونامش‌عامر بن‌ربیعة بن خویلد و نسبش با شانزده واسطه به مضر بن نزار بن معد بن عدنان موصول است .

(ص ۳۲ ج ۱ نی و ۲۵۰ ج ۶ عن و اطلاعات متفرقه)

بنی‌ابی‌سیره در فصل دویم بعنوان **آل ابی‌سیره** خواهدآمد .



بنی‌ابی‌الشوارب خانوادهٔ بزرگی‌است دربغدادکه بعضی ازافراد ایشان را بعنوان **ابن‌ابی‌الشوارب** تذکّرداده‌ایم .

بنی‌ابی‌العافیة عنوان مشهوری یکی‌از دول‌صغیرهٔ مغرب زمین‌است‌که دراواخر قرن چهارم هجرت بدستیاری ابن‌ابی‌العافیة موسی در ناحیهٔ مکناسه از نواحی مغرب اقصی تأسیس و بعد از موسی نیز ابراهیم و ابوعبدالرحمن و محمد و قاسم‌که هرلاحقی پسر سابقش بوده و مجموعاً پنج تن میباشند تاسال چهارصد وشصت و سیّم هجرت درآن‌ناحیه حکومت رانده‌اند . درسال‌مذکور قاسم مزبور بدست یوسف بن تاشفین مقتول و دولتشان انقراض یافته و بدولت مرابطین منتقل گردید .

(ص ۷۳۲ ج ۱ س)

بنی‌اثیر عنوان مشهوری بعضی از اعاظم فضلا بوده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌الاثیر** تذکّر دادیم .

بنی‌احمر عنوان مشهوری آخرین دولت اسلامی اندلس (اسپانیا) میباشد که در سال ششصد و سی و سیّم هجرت بعد از انقراض دولت موحدین بدستیاری‌ابوعبدالله محمد بن احمر تشکیل‌یافت، مدتی باموافقت دوحکومت اسلامیهٔ **بنی‌زیان** و **بنی‌هود** قسمت جنوبی اندلس راکه درآن‌اوان مسخّر اسلامیان‌بوده اداره نمود تاآنکه آن دوحکومت مذکوره نیز متعاقبا منقرض ودولت‌بنی‌احمر باکمال استقلال مدت دویست و شصت و پنج سال حکومت راند ، شهر غرناطه را پای‌تخت و کرسی سلطنت اتّخاذ نمود و مدتی با بعضی از دول اسلامی و مسیحی در زد و خورد بوده و طریق مخاصمت میپیمودند . در مقابل دولت قشتاله از دول مسیحی از فرصت استفاده‌کرده و روز بروز در قدرت و شوکت خود افزوده ومستملکات خود را توسعه داد ومتصرفات‌بنی‌احمررا نیزعلی‌التوالی تملّك‌نمود تاآنکه دراثر آن‌همه همّت‌فتورناپذیر ایشان و نفاق داخلی بنی‌احمر، شهر غرناطه نیز تحت محاصرهٔ ایشان درآمد وسلطنت بنی‌احمر هدف سهام مشأمت فرجام و وخامت انجام نفاق و اختلاف داخلی خودشان و

همّت و اتفاق خصم گردید و درسال هشتصد و نود و هشتم هجرت بکلی منقرض وآفتاب اقبال ایشان منکسف وبا انقراض ایشان اساس حکومت اسلامی اندلس (اسپانیا) منهدم و تمامی متصرفات دول اسلامیّه طعمهٔ اجانب گردید. انواع آزار و شکنجه را دربارهٔ مسلمانان آن دیار بکار بردند و بهیچوجه فروگذاری نکردند.

چون رشتهٔ مطلب بدینجا انجامید قلم کند شد، قلبم تپید، بی‌نهایت بدردآمد و روز روشن درنظرم تیره و تارگردید. بی‌اختیار اشک از دیده‌ام جاری شد ناچار با سوز وگدازقلبی بدین چندبیت ازقصیدهٔ **ابوالبقاء صالح بن‌شریف رندی** که درمرثیهٔ اندلس گفته واز بزرگترین مصائب عالم اسلامی میباشد ترنم مینماید:

فجائع الدهر انــواع منوعة	**و للزمان مسرات و احزان**
و للحوادث سلوان يسهلهـا	**و مالما حل بالاسلام سلوان**
دهى الجزيرة امر لاعزاء له	**هوى له احد و انهد ثهلان**
اصابهاالعين فى‌الاسلام‌فارتزأت	**حتى خلت منه اقطار و بلدان**
فاسئل بلنسية ماشأن مرسيــة	**و اين شــاطبة ام اين جيان**
و اين قرطبة دارالعلوم فكم	**من عالم قدسما فيها له شان**
و اين حمص وماتحويه من‌نزه	**و نهرها العذب فياض و ملان**
تبكى الحنيفية البيضاء من‌اسف	**كما بكى لفراق الالف هيمان**
على ديار من‌الاسلام خاليــة	**قد اقفرت ولها بالكفر عمران**
حيث‌المساجد قدصارت‌كنائس‌ما	**فيهن الا نواقيس و صلبان**
حتى‌المحاريب‌تبكى وهى‌جامدة	**حتى المنابر ترثى وهى عيدان**
تلك المصيبة انست ما تقدمها	**ومالها من‌طوال الدهر نسيان**
اعندكم نبـأ من اهل اندلس	**فقد سرى بحديث القوم ركبان**
كم يستغيث‌بناالمستضعفون وهم	**قتلى و اسرى فما يهتز انسان**
ماذا التقاطع فى‌الاسلام بينكم	**و انتم يــا عبــادالله اخوان**
يا من لذلة قوم بعد عزهم	**احال حالهم جــور و طغيان**
بالامس كانوا ملوكا فى‌منازلهم	**واليوم هم فى‌بلادالكفر عبدان**
فلوتريهم حيارى لادليل لهم	**عليهم فى‌ثياب الــذل الوان**
ولو رأيت بكاهم عند بيعهم	**لهالك‌الامرو استهوتك احزان**
يارب ام وطفل حيل بينهما	**كمــا تفرق ارواح و ابدان**

لمثل هذا یذوب‌القلب من‌کمد　　　ان‌کان فی‌القلب اسلام و ایمان

این‌گونه‌قضایای طاقت‌فرسای‌سلف هزاران‌ورق درس‌عبرتی‌است برای‌خلف . حکمرانان بنی‌احمر بیست تن بودند ، اسامی و تاریخ جلوس ایشان درجدول ذیل نمودار است :

۱ـ ابوعبدالله محمد بن احمر	۶۳۳
۲ـ محمد ثانی ابن‌محمد اوّل	۶۷۱
۳ـ محمد ثالث ابن محمد ثانی	۷۰۰
۴ـ ناصر	۷۰۸
۵ـ ابوالولید اسماعیل	۷۱۴
۶ـ محمد رابع ابن اسماعیل	۷۲۶
۷ـ ابوالحجاج یوسف بن اسماعیل	۷۳۳
۸ـ محمد خامس ابن یوسف	۷۵۵
۹ـ اسماعیل بن یوسف	۷۶۰
محمد خامس ثانیا	۷۶۳
۱۰ـ ابوعبدالله یوسف ثانی ابن محمد	۷۹۴
۱۱ـ محمد سادس ابن یوسف ثانی	۷۹۹
۱۲ـ یوسف ثالث ابن یوسف ثانی	۸۱۱
۱۳ـ محمد ناصر الیساری ابن یوسف	۸۲۶
۱۴ـ محمد صغیر	-
محمدناصر الیساری ثانیا	-
۱۵ـ یوسف رابع	۸۳۵
۱۶ـ محمد بن عثمان الاحنف	۸۴۹
۱۷ـ محمد بن اسماعیل	۸۵۹
۱۸ـ ابوالحسن علی بن محمد	۸۷۱

۱۹ـ ابوعبدالله الزاغل و ۲۰ـ ابوعبدالله الصغیر	۸۸۹
ابوعبدالله صغیر تنها الی	۸۹۸

(ص ۱۳۶۳ ج ۲ س و/ ۶۲۰ طبع ۱۳ جواهرالادب)

بنی‌احمس خانواده‌ایست از بطون قبیلهٔ بجیله‌که بکوفه نازل شده بوده و ایشان اولاد احمس بن غوث بن‌انمار صحابی هستند .

(ص ۱۴۵ ج۱۶عن)

بنی‌اخشید درفصل دویم بعنوان **آل‌اخشید** خواهدآمد .

بنی‌ارتق یکی از دول مشهور میباشدکه در سال چهارصد و هفتاد و هفتم هجرت از طرف ارتق تشکیل یافته و هفده تن از ایشان مدت سیصد و سی و چهار سال در نواحی ماردین و دیار بکر و حلب موافق جدول ذیل حکومت رانده‌اند :

۱ـ ارتق	از	۴۷۷تا۴۸۴
۲ـ سقمان بن ارتق	«	۴۸۴تا۴۹۸
۳ـ ایلغازی بن ارتق	«	۴۹۸تا۵۱۶
۴ـ حسام‌الدین تمرتاش بن ایلغاری	«	۵۱۶تا۵۴۷
۵ـ نجم‌الدین البی بن تمرتاش	«	۵۴۷تا۵۶۰
۶ـ قطب‌الدین ایلغازی بن البی	«	۵۶۰تا۵۸۰
۷ـ حسام‌الدین بولق‌ارسلان‌بن‌ایلغازی	«	۵۸۰تا۵۹۸
۸ـ ناصرالدین ارتق » » «	«	۵۹۸تا۶۳۳
۹ـ نجم‌الدین غازی بن ارتق	«	۶۳۳تا۶۵۸
۱۰ـ مظفر قره ارسلان بن ارتق	«	۶۵۸تا۶۹۳
۱۱ـ شمس‌الدین داود	«	۶۹۳تا۶۹۴

۱۲ـ منصور نجم الدین غازی بن قره ارسلان	از	۶۹۴ تا ۷۱۲
۱۳ـ صالح شمس الدین بن نجم الدین	»	۷۱۲ تا ۷۵۷
۱۴ـ منصور احمد بن نجم الدین	»	۷۵۷ تا ۷۶۹
۱۵ـ صالح محمود بن احمد	»	۷۶۹ تا ۷۶۹ ـ کذا
۱۶ـ مظفر فخرالدین بن نجم الدین	»	۷۶۹ تا ۷۷۸
۱۷ـ مجدالدین عیسی	»	۷۷۸ تا ۸۱۱

دهمین ایشان قره ارسلان در موقع فتح بغداد نسبت به هلاکوخان در صدد تمکین و اطاعت برآمد اینك دولت بنی ارتق تامدتی تحت حمایت و تابعیت مغول بود تا چهاردهمین ایشان منصور احمد بعد از وفات ابوسعید آخرین حکمران مغولی باز اعلان استقلال داد وایشان نیز با فتوحات دولت تیموری منقرض گردیدند . یك شعبه ازدولت بنی ارتق که از نسل سقمان پسر بزرگ ارتق بوده و بهمین جهت به **بنی سقمان** شهرت دارند نیز بقرار ذیل درناحیهٔ حصن کیفا حکومت کرده اند :

۱ـ داود بن سقمان	از	۴۹۸ تا ۵۴۰
۲ـ فخرالدین قره ارسلان بن داود	»	۵۴۰ تا ۵۶۲
۳ـ نورالدین محمد بن قره ارسلان	»	۵۶۲ تا ۵۸۱
۴ـ قطب الدین سقمان بن نورالدین	»	۵۸۱ تا ۵۹۷
۵ـ محمود بن نورالدین	»	۵۹۷ تا ۶۱۹
۶ـ مسعود	»	۶۱۹ تا ۶۲۹

مخفی نماند ، ارتق که سرسلسلهٔ این خانواده ومؤسس این دولت میباشد دراصل ترکمان، ازممالیك ملکشاه بن الب ارسلان سلجوقی ، بسیار جسور وحرب آزموده بوده ودر نتیجهٔ این جسارت خود بتشکیل دولت موفق آمد . (ص۸۲۳ ج۲س)

بنی اسد یکی از قبائل مشهوره و عظیمهٔ عرب میباشدکه بجدّ اعلای ایشان اسد بن خزیمه منتسب و ببطون بسیاری مشتمل ویکی ازهمین

بطون بجهت انتساب بابوالحسن علی بن‌مزید اسدی به **مزیدی** و **بنی‌مزید** معروف میباشد. جمعی از اصحاب و علما و مشاهیر طبقات دیگر و ازواج حضرت رسالت ص از همین قبیله بوده است و قیام ایشان بخدمت سراپا سعادت دفن‌شهدای کربلا هم (بشرحی که در کتب مربوطه نگارش داده‌اند) یکی از مفاخر تاریخی ایشان میباشد .

در مجالس‌المؤمنین گوید : بنی‌اسد از قدیم‌الایام بتشیّع معروف وتوجه ملوك دیالمه نیز بحال ایشان مؤیّد این مقال بوده‌است و ابوالحسن فوق درسال چهارصد و سیّم هجرت ازطرف سلطان‌الدولهٔ دیلمی بامارت آن‌قوم منصوب شد وهفت‌تن از ایشان مدت یکصد و چهل و دو سال بحکمرانی قیام نمودند و درسال پانصد و چهل و پنجم هجرت منقرض گردیدند . بنوشتهٔ تنقیح‌المقال بنی‌اسد عنوان دوقبیله ازعرب میباشد : یکی ازخانوادهٔ اسد بن‌خزیمه‌که مذکور شد ودیگری نیز اولاد اسد بن ربیعة بن‌نزار بن معد بن عدنان‌است . (ص۱۹۲لس و۳ ج۱ تنقیح و اطلاعات متفرقه)

بنی‌اسرائیل اولاد و خانوادهٔ حضرت یعقوب بن اسحق بن ابراهیم ملقّب به اسرائیل است‌که بزبان عربی بمعنی عبدالله بوده وحضرت‌موسی بن عمران و جمعی دیگر از انبیای بنی‌اسرائیل از همین خانواده میباشند بشرحی‌که درکتب تواریخ و سیر نگارش داده‌اند . (اطلاعات متفرقه)

بنی‌اشکان یا اشکانیان عنوان مشهوری طبقهٔ سیّم دول قدیمهٔ ایران است که در سال دویست و پنجاه و پنج مقدم میلادی از طرف اشك (ارشك‌خدا) نامی تأسیس ومدت چهارصد وهشتاد ویك سال سلطنت‌کرده ودرسال دویست و بیست و ششم میلادی بدستیاری اردشیر بن ساسان مؤسّس دولت ساسانیه منقرض‌شده است . در قاموس‌الاعلام بعد از این جمله گویدکه نوزده تن از ایشان بشرحی‌که در جدول ذیل با مدت سلطنت ایشان نگارش یافته سلطنت نموده‌اند :

۱ـ اشك	۱۵	سال
۲ـ اشکان	۹	»

۳ـ اشك ثانی بن اشکان	۷	سال
۴ـ شاپور بن اشك	۶۰	»
۵ـ بهرام بن شاپور	۵۰	»
۶ـ پلاش بن بهرام	۱۶	»
۷ـ هرمز بن پلاش	۱۹	»
۸ـ نرسی بن پلاش	۴۰	»
۹ـ فیروز بن هرمز	۱۲	»
۱۰ـ پلاش ثانی بن فیروز	۱۲	»
۱۱ـ خسرو بن پلاش	۴۰	»
۱۲ـ پلاشان بن پلاش	۱۲	»
۱۳ـ اردوان بن اشغ	۲۹	»
۱۴ـ خسرو بن اشغ	۱۹	»
۱۵ـ پلاش ثالث بن اشغ	۱۲	»
۱۶ـ کودرز بن پلاش	۴۰	»
۱۷ـ نرسی بن کودرز	۲۰	»
۱۸ـ کودرز ثانی بن نرسی	۱۵	»
۱۹ـ اردوان ثانی بن نرسی	۳۰	»

در قاموس‌الاعلام بعد از نقل این جدول گوید ظاهر آن است‌که اسامی بعضی از ملوك اشکانی از قلم افتاده است والاّ مدت چهارصد و هشتاد و یك سال بودن سلطنت ایشان مسلّم بوده و مجموع مدت جدول فوق کمتر از این مقدار است و علاوه اردوان رابع (نه ثانی) بودن آخرین ایشان و پنج و شش نفر اشك نام بودن از ایشان در تواریخ مذکور است .

نگارنده‌گوید: چون اصل مقصود ما دراین‌گونه موارد مجرّد تذکّر و استیناس

بوده و تاریخ‌نویسی نیست لذا تحقیق این مراتب را محول بکتب مربوطه میدارد .

(هخامنشیان)

گرچه شرح هخامنشیان بجهت مصدّر نبودن بلفظ **بنی** یا **آل** ظاهراً خارج از موضوع‌است ولی‌چون‌سلسله‌ای‌ازسلاطین‌ایرانی‌است وشاید ذکرآن استطراداً بی‌مناسبت وخالی ازفایده‌نباشد اینك اجمالاً با استفاده‌از تاریخ‌مرحوم مشیرالدوله‌پیرنیا مینگارد: پارسی‌ها مردمانی هستند آریانی‌نژادکه معلوم‌نیست کی بایران آمده‌اند، اوائل امر در تحت‌تسلّط‌آسوریها بودندکه بعدها از این‌قید خارج وتابع ماد شدند ، پارسی‌ها بشش طایفهٔ‌شهری وده‌نشین وچهارطایفهٔ‌چادرنشین تقسیم‌شده‌اندکه خانوادهٔ‌هخامنشی نجیب‌ترین آنان بوده است ودوازده نفر از این سلسله بسلطنت رسیده‌اند بشرح ذیل :

۱- کوروش‌اول: (۵۵۸-۵۲۹-ق . م) این پادشاه درسال (۵۵۰-ق . م) همدان و درسال (۵۴۶-ق . م) سارد ولیدیه و درسال (۵۴۵-ق . م) تمامی آسیای صغیر را تصرف‌کرد و بهرشهری حاکمی مستقل گماشت تا باهم متحد نشوند وکمی بعد دامنهٔ متصرفات خود را از شمال تا رود سیحون واز مشرق تا رود سند رسانید و سپس متوجه فتح بابل شدکه درآنزمان دارای برج و باروی محکم بود وقشون ایران درسال (۴۳۹ ق . م) وارد بابل گردید وکوروش نسبت باهالی بلاد مفتوحه با ملاطفت رفتار میکرد و بسال (۵۲۹) فوت‌کرد .

۲- کمبوجیه : (۵۲۹-۵۲۲-ق . م) کمبوجیه پسرکوروش‌است‌که درحال‌حیات پدرش دربابل حکومت می‌کرد ودر زمان غیبت‌کوروش از ایران نیابت‌سلطنت بعهدهٔ‌او بود پس‌از فوت پدر مدت سه سال بمطیع کردن ایالات پرداخت ودرسال (۵۲۶-ق . م) عازم مصر شد و درسال (۵۲۵) آنجا را فتح‌کرد و سپس بتصرف ممالك مجاور پرداخت لیکن بواسطهٔ مرض صرعی‌که داشت دراواخرعمر اخلاقش خشن‌گردید وبنای‌بدرفتاری و سفّاکی را گذاشت و بالاخره بسال ۵۲۳ فوت کرد .

۳- داریوش اول- بزرگ : (۵۲۲_۴۸۶_ق . م) این پادشاه دراوائل سلطنت با مشکلات و موانعی روبرو شد ولی با عزم و ارادهٔ آهنین که داشت بر تمام مشکلات فایق آمد و شورش و طغیانهائی راکه از اواخر سلطنت کمبوجیه شروع شده بود خوابانید و امپراطوری را از نو تأسیس و تشکیلاتی دادکه ادارهٔ امور مملکت را آسان نمود . داریوش مملکت ایران را بچند قسمت تقسیم و برای هرقسمت یکنفر والی معین کرد و امنیت را در تمام آنها برقرار ساخت و برای تسهیل ارتباط راههائی بین نقاط مختلف کشور احداث نمودکه اوامر دولت بسرعت بآنها می‌رسید وسپاه ثابتی تشکیل داد بعدهٔ ده هزار نفرکه «**جاویدان**» می‌گفتند وهمواره حاضر بجنگ بودند و برای مالیات میزانی ثابت معین نمودکه بسیار عادلانه بود و برای تسهیل تجارت بحرمغرب را با بحر احمر بتوسط یکی از شعب نیل وصل کرد و ازطلا سکّه زدکه آن را دریك می‌گفتند این پادشاه پس‌از دادن انتظامات داخلی پنجاب و سند و تراکیه و مقدونیه را متصرف و از رودخانهٔ دانوب تا تاتائیس(دون‌فعلی) وقلب روسیه‌کنونی پیش‌رفت ودرسال(۵۴۰_ق . م) جنگ با یونان‌را شروع‌کرد ولی‌باعدم‌موفقیت‌توأم‌شد وبسال(۴۸۶_ق . م) درگذشت .

۴- خشیارشا : (۴۸۶_۴۶۵_ق . م) درسن ۳۴سالگی بتخت‌نشست بدواً درسال ۴۸۶ شورش مصر و بعد شورش بابل را فرو نشاند وبرای جنگ با یونان لشگرعظیمی تهیه دیدکه شاید عدّهٔ آن به ۳۰۰ هزار نفر بالغ میشد و ۱۲۰ کشتی جنگی وسه هزار کشتی حمل و نقل بآنان کمك می‌کرد ؛ آتن تصرف شد ولی تلفات زیادی به بحریه ایران وارد آمد رویهمرفته دراین جنگ پیشرفتی برای ایران حاصل نگردید این پادشاه بسال (۴۶۵_ق . م) کشته شد .

۵- اردشیر اول : (۴۶۵_۴۲۴_ق . م) بعد ازخشیارشا پسرش اردشیر درازدست بتخت نشست در امور مملکتی جز ضعف و سستی نشان نداد و اختیار امور مملکت در دست مادرش بود و بسال (۴۲۴) فوت‌کرد .

۶- خشیارشای‌دوم : (۴۲۴_۴۲۴) این پادشاه بعد از پدر بتخت نشست وپس‌از

۴۵ روزکشته شد .

۷- سغدیانس : (۴۲۴ـ۴۲۴) این پادشاه نیز تقریباً ششماه سلطنت‌کرد وبدست (وهوك) پسر دیگر اردشیرکشته شد (وهوك) درتاریخ معروف است بداریوش دوم .

۸- داریوش دوم : (۴۲۴ـ۴۰۴ـق . م) درزمان‌این‌پادشاه‌زنان وخواجه‌سرایان در امور مملکتی نفوذ کامل داشتند این بودکه درنقاط مختلف کشور شورش‌های پیاپی روی داد، مصرطغیان‌کرد وداریوش‌نتوانست این‌نایره‌را فرونشاند هرج ومرج وانحطاط درخانوادهٔ هخامنشی پیدا شد وبالاخره این‌پادشاه بسال (۴۰۴ـق . م) درگذشت .

۹- اردشیر دوم : (۴۰۴ـ۳۶۱ـق . م) در زمان این پادشاه در مصر وآسیای صغیر و قبرس شورش‌هائی روی دادکه در بعضی جاها شورشیان موفق شدند و ضعف در سیاست داخلی پیدا شد بالاخره این‌پادشاه دراثر کشته شدن پسرش بسال (۳۶۱ـق . م) غصه مرگ گردید .

۱۰- اردشیر سوم : (۳۶۱ـ۳۳۸ـق . م) این‌پادشاه پس‌از رسیدن بسلطنت‌تمام اقربای خود را کشت تا کسی مدّعی این مقام نشود در این زمان تمام مملکت تقریباً بحال طغیان و شورش بود ، دولت هخامنشی رو بانحطاط و انحلال می‌رفت، این‌پادشاه صیدا را گرفت و اهالی آن شهر از فرط یأس خودکشی‌کردند و شهر را آتش زدند و سپس‌مصررا مسخّرساخت وبنای‌شدت‌عمل وسفاکی‌راگذاشت تااینکه‌بسال(۳۳۸ـق . م) مسموم شد و درگذشت .

۱۱- آرسیس : (۳۳۸ـ۳۳۶ـق . م) پسر اردشیر سوم پس از پدر بتخت نشست ولی بسال (۳۳۶ـق . م) بقتل رسید .

۱۲- داریوش‌سوم : (۳۳۶ـ۳۳۱ـق . م) پس‌ازآرسیس‌یکی‌از نواده‌های‌داریوش دوم بتخت نشست و موسوم به داریوش گردیدکه در تاریخ معروف است بداریوش سوم ودر داستانهای ما معروف به **دارا** پسر داراب است . بسال (۳۳۶) بتخت نشست و در زمان این پادشاه اسکندر بایران آمد و با فوت داریوش سوم سلسلهٔ هخامنشی منقرض

شد (۳۳۱ قبل از میلاد) .

بنی‌اعیا بن طریف بن عمر، از بطون قبیلهٔ بنی‌اسد بوده چنانچه ققعس نیز یکی دیگر از ایشان است و اسد و طی که جدّعالی دوقبیلهٔ طی و بنی‌اسد هستند با یکدیگر هم‌پیمان بوده‌اند :

تعالوا افاخرکم ءاعیا و ققعس الی‌المجد ادنی ام‌عشیرة حـاتم

(کتاب بلوغ‌الارب فی‌معرفة احوال‌العرب)

بنی‌اعین درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌اعین** خواهدآمد .

بنی‌اغلب عنوان مشهوری یکی‌ازدول صغیرهٔ افریقا میباشدکه تابع‌خلفای عباسی‌بود، درسال‌یکصد وهشتاد وچهارم هجرت ازطرف‌ابراهیم بن اغلب تأسیس یافت ، **اغلب** مذکور با موافقت ابومسلم خراسانی در انقراض شوکت اموی وتأسیس خلافت عباسی مساعی جمیله بکار برد، در زمان خلافت منصور بحکومت و امارت‌تونس وطرابلس‌غرب منصوب شد، اخیراً بسال صد وپنجاهم‌هجرت درمحاربه‌ای که مابین او وحسن بن حرب صاحب تونس وقوع‌یافت مقتول‌گردید . بفاصلهٔ سی وچهار سال پسرش **ابراهیم** از طرف هارون بحکومت افریقا نامزد شد او نیز دراین حکومت خود دولت نیم مستقلّی تشکیل دادکه یازده تن از ایشان در ظرف یکصد و دوازده سال حکومت راندند و عاقبت درسال دویست و نود و ششم هجرت منقرض ومستملکات‌ایشان مسخّر ملوك فاطمیّه‌گردید . اسامی آنان با تاریخ جلوس ایشان بدین ترتیب است :

۱ـ ابراهیم بن اغلب	۱۸۴ هـ
۲ـ ابوالعباس عبدالله بن ابراهیم	۱۹۶ «
۳ـ زیادةالله بن ابراهیم	۲۰۱ «
۴ـ ابوعقال اغلب بن ابراهیم	۲۱۳ «
۵ـ ابن‌العباس محمد بن اغلب	۲۲۶ «
۶ـ ابوابراهیم احمد بن محمد	۲۴۲ «

۷ـ زیادةالله اصغر بن احمد	۲۴۹ هـ
۸ـ ابوالغرانیق بن احمد	۲۵۰ »
۹ـ ابراهیم بن احمد	۲۶۱ »
۱۰ـ ابوالعباس عبدالله بن ابراهیم	۲۷۹ »
۱۱ـ ابومضر زیادةالله بن‌عبدالله	۲۹۰ـ۲۹۶

(ص ۹۹۸ ج ۲ س وغیره)

بنی‌افطس عنوان یکی ازملوك‌الطوائف اندلس میباشدکه ازطرف ابومحمد عبدالله بن مسلمهٔ تجینی معروف بـه **ابن‌افطس** تأسیس شد ، در اوائل قرن پنجم هجرت در بطلیوس اعلان استقلال داده و مدتی حکومت راند ، بعد از او پسرش مظفر ابوبکر بن عبدالله و نوه‌اش متوکّل ابوحفص بن مظفر، علی‌التعاقب حکومت راندند تا درسال چهارصد و هشتاد و سیّم هجرت ابوحفص‌که آخرین ایشان است با اولادش در دست یوسف بن تاشفین بطلیوسی مقتول شد و اساس شوکتشان منهدم گردید و مجموعاً سه نفر بوده‌اند . (ص۱۰۰۳ ج۲س)

بنی‌الهان در قاموس‌گوید : قبیله‌ایست ودر اعیان‌الشیعه مینویسد هیثم‌بن عدی از احمد بن عمران بن سلامة موصوف به اخفش ومعروف به الهانی پرسیدکه ازکدام قبیله هستی احمد گفت از الهان برادر همدان ، هیثم‌گفت بلی ایشان عروس جن هستندکه دیده نمیشوند و فقط باگوش میشنویم وتا حال پیش‌ازتو شخصی الهانی ندیده‌ام . (قاموس وص۱۹۱ ج۱۰ عن)

بنی‌الیاس بجلی‌کوفی ، درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌الیاس** خواهدآمد .

بنی‌امیه امیّه بنا برمشهور از طایفهٔ قریش و پسر عبدشمس‌بن عبدمناف بن قصیّ بن‌کلاب بن مرّة بن کعب بـن لوی بن غـالب بن فهر بوده و عبدشمس مذکور هم برادر دوغوله و هم‌شکم هاشم بن عبدمناف جدّ عالی سلسلهٔ جلیلهٔ بنی‌هاشم معروف میباشد .

گویندکه درحین ولادت این‌دوبرادر، انگشت ویا پیشانی یکی‌چسبیده بپیشانی دیگری بود و چون خواستندکه از همدیگر جدا سازند خون بسیاری جاری شد واین قضیه را بفال خوش نشمردند بلکه مقدمه و علامت عداوت و خونریزی مابین نسل این دوبرادر داشتند . بنابراین ، بنی‌امیّهٔ معروف‌که در السنه دایر و ازتخمهٔ همین امیّهٔ مذکور میباشند از قریش بوده و نسب بدان طایفه رسانند و جوهری نیز بهمین معنی تصریح کرده است . ولی بعقیدهٔ بعضی از ارباب سیر، امیّه ، پسر عبدشمس‌نبوده بلکه دعیّ و پسرخواندهٔ او بوده است و منسوب داشتن بنی‌امیّه به قریش ازهمین راه میباشد والاّ در حقیقت از قریش نبوده و رومی‌الاصل هستند و این رسم و روش پسرخواندگی از عادات معمولهٔ عرب بوده است . چنانکه زید بن حارثهٔ کلبی را بعد از اسیرکردن بحضرت رسالت ص منسوب داشته و زید بن محمد میگفته‌اند، مجلسی نیز درجلدششم بحارالانوار خود همین عقیده را تأیید مینماید .

بعد از این مقدمه گوئیم بنی‌امیّه از نسل همین امیّه میباشند ودر دورهٔ مقدسهٔ اسلامی دو دولت از ایشان تشکیل یافته‌که مقرّ حکومت یکی‌از ایشان شام و دیگری اندلس بوده است .

بنی‌امیهٔ شام - اوّلشان معاویة بن ابی‌سفیان میباشدکه بحضرت امیرالمؤمنین ع بیعت نکرد ، بعد از شهادت‌آن‌حضرت بمسند خلافت غاصبانه نشسته وسیزده تن دیگر نیز بعداز او بهمین‌قرار حکمران ممالك اسلامی بوده‌اند و اسامی وتاریخ جلوس‌ایشان موافق جدول ذیل‌است :

۱ـ معاویة بن ابی‌سفیان	۴۱ ه
۲ـ یزید بن‌معاویه	۶۰ »
۳ـ معاویة بن یزید	۶۴ »
۴ـ مروان بن حکم	۶۴ »
۵ـ عبدالملك بن مروان	۶۵ »

۶ـ ولید بن عبدالملك	۸۶ هـ
۷ـ سلیمان عبدالملك	۹۶ »
۸ـ عمر بن عبدالعزیز بن مروان	۹۹ »
۹ـ یزید بن‌عبدالملك	۱۰۱ »
۱۰ـ هشام بن‌عبدالملك	۱۰۵ »
۱۱ـ ولید بن یزید بن عبدالملك	۱۲۵ »
۱۲ـ یزید بن ولید بن عبدالملك	۱۲۶ »
۱۳ـ ابراهیم بن ولید بن عبدالملك	۱۲۶ »
۱۴ـ مروان بن محمد بن مروان معروف به‌حمار	۱۲۹ـ۱۳۲

مروان بن محمدکه آخرین ایشان میباشد در سال یکصد و سی و دویم هجرت مغلوب عباسیان شد و سر اورا پیش سفّاح بردند .

در سبب مغلوبیت وی گویندکه دراثنای‌جنگ برای شاش‌کردن پیاده‌شد بناگاه اسب او رم خورده و ازدست جلودار رها گردید وبه اوردوگاه تاخت پس لشگریان از بی‌صاحب دیدن اسب بکشته شدن وی قطع کرده و متفرق گردیدند و ازآن روز جملهٔ **ذَهَبَتِ الدَّوْلَةُ بِالْبَوْلَةِ** مثل‌دایر گردید**ودرلقب حمار داشتن‌مروان**چندین‌جهت‌گفته‌اند که بسط‌آنها موجب اطناب است .

بنی‌امیّه با کثرت ظلم و طغیان معروف و بالخصوص دربارهٔ عترت طاهرهٔ نبوی تاآنجاکه مقدورشان‌بوده فروگذاری نداشته‌اند، بلی دوتن از ایشان از این صفت‌خبیثه مستثنی میباشند یکی معاویة بن یزیدکه بفاصلهٔ چند روزی استعفا داده و خود را از خلافت منعزل‌گردانید و دیگری عمر بن عبدالعزیزکه عادت شنیعهٔ سبّ حضرت علیع را قدغن اکید نموده و شفقتهای بسیاری دربارهٔ آل‌اطهار معمول میداشت .

بنی‌امیهٔ اندلس ـ بفاصلهٔ چند سال بعد از انقراض بنی‌امیّهٔ‌شام، دولت دیگری از ایشان در اندلس تشکیل یافت ، یازده تن دیگر فقط در اندلس (اسپانیا) حکومت

داشتندکه اسامی و تاریخ جلوس ایشان بقرار ذیل است :

۱ـ عبدالرحمن بن معاویة بن هشام	۱۳۸ ﻫ
۲ـ هشام بن‌عبدالرحمن	۱۷۱ »
۳ـ حکم بن هشام	۱۸۰ »
۴ـ عبدالرحمن بن حکم	۲۰۶ »
۵ـ محمد بن عبدالرحمن	۲۳۸ »
۶ـ منذر بن محمد	۲۷۲ »
۷ـ عبدالله بن محمد	۲۹۲ »
۸ـ عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله	۳۰۰ »
۹ـ حکم بن عبدالرحمن	۳۵۰ »
۱۰ـ هشام بن‌حکم	۳۶۶ »
۱۱ـ سلیمان بن حکم	۴۰۳ـ۴۲۲ »

دولت امویهٔ اندلس برخلاف امویهٔ شام، غالباً با رأفت و عدالت می‌گذراندند، معارف وصنایع وسایر وسائل تمدن وآبادانی قلمرو خودشان را فراهم می‌آوردند. عبدالرحمن ثالث که هشتمین ایشان بوده چون ضعف حال بنی‌عباس را احساس نمود عنوان خلافت و امیرالمؤمنین‌را برخود بست، خودرا بتقلید بنی‌عباس به **ناصر** ملقّب داشته واخلافش نیز القاب منتصر و مؤیّد و مستعین را اختیار نمودند و درسال چهارصد و بیست ودویم یا سیّم هجرت منقرض گردیدند. **(ص ۱۲۷ ج۳فع و۱۰۴۴ج۲س وغیره)**

بنی‌اوقص موافق آنچه درمحل‌خود اشاره‌نمودیم **اوقص** لقب مروان‌بن حکم چهارمین خلیفهٔ بنی‌امیّهٔ شام و **بنی‌اوقص** هم خانوادهٔ او هستند.

بنی‌ایوب **دولت ایوبیه،** بعد از انقراض دولت فاطمیّون سابق‌الذکر درسال پانصد و شصت وهفتم یا نهم‌هجرت بدستیاری صلاح‌الدین‌یوسف بن ایوب (ایّوبی) درمصر تشکیل یافت. بفاصلهٔ دوسال نورالدین محمود بن زنگی که

ازاتابکان موصل بوده درگذشت، شام وجزیره ودیگرمستملکات او نیز مسخّرصلاح‌الدین گردید ، اینك در مدافعات اهل صلیب بفتوحات بسیاری موفق شد ودرعین‌حال بعضی‌از اولاد و اخوان و امرای صلاح‌الدین‌که دربلاد متفرقه حکومت داشته‌اند درحال حیات خود او ویا بعد از وفات او درهمان محل حکومت و امارت خودشان اعلان استقلال دادند و بدین جهت بنام **بنی‌ایوب حصن‌کیف ، بنی‌ایوب حلب ، بنی‌ایوب حما ، بنی‌ایوب حمص ، بنی‌ایوب شام ، بنی‌ایوب یمن** بچندین شعبه منشعب شدندکه بعضی‌ازایشان پیش از انقراض اصل بنی‌ایّوب مصر منقرض گردیدند ولی برخی مدت قلیلی بعد از ایشان و بعضی دیگر سالیان دراز بعد از آنان بشرحی‌که در تواریخ و سیر نگارش داده‌اند حکومت داشته‌اند . اما اصل دولت ایّوبیّهٔ مصرکه درخود مصر وبعضی از نواحی شام درحدود هشتادسال حکومت داشته‌اند اسامی و تاریخ‌جلوس‌ایشان‌موافق‌جدول‌ذیل‌است:

۱ـ صلاح‌الدین یوسف بن ایّوب	۵۶۷یا۵۶۹	هـ
۲ـ ملك عزیز عمادالدین بن صلاح‌الدین	۵۸۹	«
۳ـ محمد منصور بن عمادالدین	۵۹۵	«
۴ـ ملك عادل سیف‌الدین ابوبکر بن ایّوب	۵۹۶	«
۵ـ ملك کامل ناصرالدین محمد بن سیف‌الدین	۶۱۵	«
۶ـ ملك عادل صغیر ابوبکر بن ناصرالدین	۶۳۵	«
۷ـ ملك صالح نجم‌الدین ایّوب بن ناصرالدین	۶۳۷	«
۸ـ ملك معظم توران‌شاه بن‌نجم‌الدین	۶۴۷	«
۹ـ ام‌الخلیل شجرةالدرام ولد ملك صالح	۶۴۸	«
۱۰ـ ملك اشرف مظفرالدین موسی بن‌یوسف	۶۴۸تا۶۴۹	«

درسال ششصد و چهل و نهم هجرت بدست ممالیك بحریه منقرض گردیدند .

(ص ۱۱۷۵ ج ۲ س و ۲۸ و ۱۲۹ ج ۳ فع وغیره)

بنی‌بابویه خانوادهٔ بزرگ معروفی است از عجم وچند تن ازافراد ایشان را بعنوان **ابن‌بابویه** تذکّر دادیم .

بنی بادیس یا **بنی زیری** بهمین عنوان **بنی زیری** خواهد آمد .

بنی باقل یا **بنی بقل** یا **بنی بقیله** بنوشتهٔ قاموس اللّغة یکی از **اولی ودویمی** گروهی است از قبیلهٔ ازد و **سیمی** هم بطنی است از قبائل عرب و نگارنده گوید ظاهر آن است که سیّمی نیز همان **اوّلی** است .

بنی بویه خانوادهٔ بزرگی است از دول معظمهٔ ایرانی که بعنوان **آل بویه** خواهد آمد .

بنی بهلول بنوشتهٔ قاموس الاعلام ناحیه‌ایست مشتمل بر نه قریه در سمت جنوبی شهر صنعا از بلاد یمن و نگارنده گوید : ظاهر آن است که این عنوان در اصل عنوان خانواده‌ایست از عرب که در آن ناحیه سکونت داشته‌اند و بنی بهلول گفتن آن ناحیه نیز بهمین جهت سکونت این خانواده در آنجا بوده است .

(ص ۱۳۶۴ ج ۲ س)

بنی بیاضه یکی از بطون قبیلهٔ انصار است که درمقام نسبت بآن **بیاضی** گویند.

(ص ۲۷۳ ج ۱۶ عن)

بنی تمیم از قبائل مشهورهٔ عرب که یکی از بطون مضر ومابین نجد وبصره ویمامه ساکن وازنسل تمیم بن ادبن طحانة بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان میباشندکه دراکثر بلاد اسلامی منتشر وجریر شاعر معروف و بسیاری از اصحاب و شعرا و طبقات دیگر از ایشان بوده‌اند . از قرن نهم باین طرف اثری از این قبیله نمانده و فرقهٔ غزیه ازقبیلهٔ طی و خفاجه ازقبیلهٔ بنی عقیل دراراضی ایشان سکونت دارند . (ص ۱۶۷۱ ج ۳ س وغیره)

بنی توجین از مشاهیر قبائل بربر است که درجهات جنوبی جبال و انشریس وجهات غربی وادی نهرشلف ساکن ودرحدود دویست سال ازاوائل قرن هفتم تا اواخر قرن هشتم هجرت دارای نفوذ و اقتدار بوده‌اند. مشهورترین رؤسای

ایشان عبدالقوی نامی است‌که درسال ششصد و هفتم هجرت بریاست رسیده است .
(ص۱۶۸۰ ج ۳ س)

بنی‌تیم‌الله رجوع به **بنی‌غنم** نمایند .

بنی‌ثعل بن عمرو قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ طی (چنانچه درمرصع گفته) ونیز گوید دوپسر ثعل‌عبارت‌ازجرون وسلامان میباشدکه دوبطن ازقبیلهٔ طی هستند (ثعل بضمّ‌اوّل وفتح‌ثانی است) . (مرصع)

بنی‌ثعلبه عنوان سه خانواده از عرب میباشدکه **یکی** اولاد ثعلبة بن بکر بن وائل‌کوفی ، **دویمی** فرزندان ثعلبة بن‌سعد، **سیمی** هم‌خانوادهٔ ثعلبة بن یربوع بوده و نسبت اسامة بن‌شریك ثعلبی صحابی‌که بکدام‌یك ازسه‌خانواده است محل خلاف و بسط مراتب موکول بکتب مربوطه است .
(ص ۳ ج ۱۲ عن)

بنی‌ثقیف از مشاهیر قبائل عرب میباشدکه در طایف ونواحی‌آن سکونت داشتند ، مدتی بواسطهٔ کثرت عجز و ناتوانی بقبیلهٔ بنی‌عامر جزیه داده و بدان وسیله ممالك و اراضی خودشان را تأمین مینمودند تا آنکه قدرت مقاومت با بنی‌عامر را نایل، از ذلّت جزیه مستخلص و بمذلت نفاق و اختلاف داخلی مصادف و بنام **احلاف وبنی‌مالك** بدو شعبه منشعب شدند و محاربات داخلی بسیاری بین ایشان واقع‌گردید . اخیراً بشرف‌اسلام مشرّف‌شدند، بت بزرگ لات نام معبودخودشان را شکستند وبعد از وفات حضرت رسالت ص‌که قبائل عرب مرتدّ شده و بدین‌اصلی‌خود برگشتند این قبیله در ایمان و عهد سابق‌خود ثابت ماندند ، علما وشعرا واکابر بسیاری از ایشان بظهورآمد . درنسبت باین قبیله **ثقفی** گویند و مختار بن ابی‌عبیدهٔ مشهورنیز از ایشان است . (ص ۱۷۴۲ ج۳ س ومتفرقه)

بنی‌ثوابه درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌ثوابه** خواهدآمد .

بنی‌ثوبان خانوادهٔ ثوبان بن سالم ازموالی وآزادکرده‌های بنی‌یشکراست که درمقام نسبت **ثوبانی** گویند. عمار بن‌مروان‌ثوبانی یشکری

از ثقات محدّثین امامیّه واز اصحاب حضرت صادق ع ازموالی همین بنی‌ثوبان است .
(کتب رجالیه)

بنی‌جرهم در قاموس‌گوید : جرهم (بروزن بلبل) قبیله‌ایست در یمن که حضرت اسمعیل با ایشان ازدواج‌کرده است . در قاموس‌الاعلام گوید : **جرهم** از قبائل عظیمه **عرب عاربه** میباشدکه بقول‌علمای انساب ازنسل‌جرهم بن قحطان برادریعرب بن‌قحطان منشعب ودرحجاز متوطن‌بودند چنانچه‌نسل‌برادرش‌یعرب نیز در یمن سکونت نمودند .

هنگامی‌که حضرت اسمعیل به حجازآمد از همین قبیلهٔ جرهم ازدواج کرد و **عرب مستعربه** از این ازدواج عبری وعربی بوجودآمد واخیراً قبیلهٔ‌جرهم بسبب مخالفت احکام خداوندی مورد قهر وغضب الهی شده وبهلاکت رسیدند و بروایتی در زمان عاد ، قبیلهٔ جرهم دیگری از **عرب بائده** بوجود آمدند و تحقیق اقسام عرب و دیگر مراتب مذکوره موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .
(ص ۱۲۶ ج ۳ فع و ۱۷۸۲ ج ۳ س وغیره)

بنی‌جعفر بن کلاب رجوع به **بنی‌وحید** نمایند .

بنی‌جلان یکی‌ازقبائل‌عرب‌است‌که‌در تیراندازی بی‌بدل‌وضرب‌المثل‌هستند.
(مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌جوینی بضمّ اوّل وفتح ثانی خانوادهٔ‌بزرگی‌است درایران ازنسل‌خواجه شمس‌الدین‌محمد بن بهاءالدین محمد جوینی(که بناحیه‌جوین نامی مابین بسطام و نیشابور منسوب است) ودرعهد دولت سلجوقیان ومغول دارای‌مناصب جلیله وزارت و امارت بوده و عموماً شیعهٔ امامی مذهب هستند و بعضی از ایشان راکه از نسل علاءالدین عطاملك جوینی (نوهٔ شمس‌الدین مذکورکه منصب صاحب دیوانی داشته) بوده‌اند **بنی‌صاحب** نیز گویند . (ص ۱۷۵ ج ۱۵ عن)

بنی‌حارث بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیه‌ایست درسمت غربی صنعای یمن و بیان مذکور در **بنی‌بهلول** اینجا نیز جاری است .

بنی‌حارثه یکی از بطون قبیلهٔ اوس است .
(تنقیح عنوان ابراهیم ابواسحق)

بنی‌حاشد یکی از بطون قبیلهٔ همدان است .

بنی‌حام‌بن‌نوح عبارت از مردمان سیاه پوست است .
(مرصع)

بنی‌حبش بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیهٔ دیگری است مشتمل برسیزده قریه در سمت غربی صنعای یمن و بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا نیز جاری است .

بنی‌حر بن‌مجمع‌بن‌خزیم **جعفی** ادیم و ایّوب و زکریّا از ثقات‌اصحاب حضرت صادق ع بودندکه دونفر اوّلی از ارباب اصول بوده و سیّمی نیزکتابی دارد . اما عبیدالله بن حرّ فارس شاعر همان استکه استنصار حضرت حسین ع را اجابت نکرده و ازنصرت و یاری آن‌بزرگوار تمرد جست، عاقبت‌بهمراهی مختار بخونخواهی آن حجّت خدا قیام و اخیراً ازآن مرام نیز منصرف شد . اشعاری داردکه درآنها به ترك نصرت و عدم موفقیت خونخواهی زیاده از حدّ تأسف می‌نماید وگویندکه از حسرت و ندامت بحدّی متألّم بوده‌که مشرف بهلاك بود .
(ص ۱۷۵ ج ۱۵ عن وغیره)

بنی‌حریش قبیله‌ایست از عرب‌که به حریش بن کعب بن ربیعة بن عامر منسوب ، اکثرشان در بصره نزول کرده و ازآنجا ببلاد دیگر متفرق شده‌اند و درنسبت بآن حرشی گویند (با دو فتحه) .
(ص ۴۵۶ ج ۱۶ عن)

بنی‌حفص دولتی است‌که درسال ششصد و سیّم هجرت بدستیاری ابومحمد عبدالواحد تشکیل یافته‌است چنانچه عبدالواحد مذکورکه در آفریقا از امرای دولت موحدین بوده در سال مذکور بعد از اعلان استقلال ، دولت

دیگری بنام **بنی‌حفص** تأسیس داد و تونس را پایتخت اتّخاذ نمود تا در اواسط قرن دهم هجرت بجهت اختلافات داخلی بین افراد خانواده رو به اضمحلال گذاشتند بشرحی که در تواریخ و سیر مذکور است . (ص ۱۷۰۵ ج۳س وغیره)

بنی‌حکم **بن سعید** - یکی از قبائل یمن بوده ودر نسبت بآن **حکمی** گویند .

بنی‌حکیم ازدی مداینی ساباطی ، محمد و مرازم و حدید پسران حکیم مذکور، محمد پسر مرازم وعلی پسر حدید مزبور بوده وحدید و محمد بن حکیم از وجوه و ثقات متکلّمین امامیّه واز اصحاب حضرت امام کاظم ع و مرازم و محمد بن مرازم نیز از ثقات محدّثین و اصحاب آن‌حضرت و علی بن حدید نیز از اصحاب آن‌حضرت و حضرت امام رضا و جواد ع بوده و چهار نفر دیگر غیراز محمد بن حکیم کتابی هم دارند و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

(ص۱۷۶ ج ۱۵ عن وغیره)

بنی‌حمدان یکی از قبائل عرب میباشدکه افراد آن بمجد و کرم مشهور ، بتشیّع معروف ، اکابر بسیاری از امرا و شعرا وغیره از ایشان برخاسته‌که هریکی نابغهٔ عصر خود بوده است و ضمن عنوان **ناصرالدوله حسن** بطور اجمال تذکّر دادیم .

بنی‌حمزهٔ‌شرفا دولت حمزویّه در ششصد تمام هجرت بدستیاری منصور عبدالله دریمن تشکیل یافته و درهزار و سی و هشتم منقرض گردیدند .

(ص ۱۲۹ ج ۳ فع)

بنی‌حمود یکی از حکومتهای عرب میباشدکه درچهارصد و هفتم هجرت بدستیاری حمود نامی در بلاد یمن تشکیل یافته ودرچهارصد و چهل و نهم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌حنیف طائفه‌ایست ازعرب بادیه نشین که درعهدسعادت حضرت رسالت‌ص مسلمان شدند، رئیس ایشان مالك بن نویره ازشجاعان روزگار

و فصحای زمان بوده و شرف صحبت آن‌حضرت را دریافته است و همه‌شان از محبّین اهل‌بیت عصمت ع بوده‌اند . (ص ۲۶ مجالس‌المؤمنین)

بنی‌خاتون یا **آل‌خاتون** - خانواده‌ایست بزرگ از خانواده‌های علمی‌قدیمی جبل عامل بلکه قدیم‌ترین ایشان میباشدکه بعضی از مزایای ایشان را با شرح‌حال‌اجمالی چندی ازاکابر ایشان‌تحت‌عنوان **ابن‌خاتون** تذکّرداده‌ایم.

بنی‌خالد **برقی قمی،** خانوادهٔ خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن‌علی‌کوفی است . محمد بن علی جدّ خالد بعد از قتل زید بن علی ع در دست یوسف بن عمرو والی عراق مقتول‌شد، خالدکه درآن موقع صغیر بوده با پدرخود عبدالرحمن بقریه برقرود ازتوابع‌قم رفتند وبدین‌جهت به **برقی قمی** متّصف‌گردیدند. بهرحال از این خانواده است محمد و فضل و حسن فرزندان خالد و چندی از اولاد و احفاد ایشان‌که نوعاً اهل‌فقه وحدیث و ادب بودندکه شرح‌حال ایشان درکتب رجالیّه مندرج است . (ص۱۷۸ ج۱۵عن وغیره)

بنی‌خثعم یکی از قبائل یمن میباشدکه خانوادهٔ افتل ملقّب به خثعم بن انمار بوده وگویندکه خثعم نام شتری بوده‌که آن را نحرکرده و رئیس خودشان را بنام‌آن ملقّب داشتند. (ص ۵ ج ۱ تنقیح)

بنی‌خولان ضمن عنوان **خولانی** تذکّر دادیم .

بنی‌خیاط عنوان جامع جمعی از اکابر بوده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌الخیاط** تذکّر دادیم .

بنی‌داهن بنوشتهٔ قاموس‌اللّغة قبیله‌ایست .

بنی‌دخان ابن‌اثیر گوید : **ابنادخان** عنوان **غنی وباهله** میباشدکه دوبطن از قبیلهٔ بنی‌سعد بن قیس هستند . وجه این تسمیه آنستکه یکی از ملوك یمن با ایشان جنگیده و خود وکسانش بغاری رفتند پس غنی و باهله در غار را گرفته ودود ودخان‌توی‌آن‌انداختند تاآنکه همه‌شان‌مردند اینك ایشان به **بنی‌دخان**

معروف شدند ، این عنوان‌که در بدایت حال مدح بوده از القاب ذم ّ گردید .
(مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌دراج در اصطلاح رجالی جمیل بن دراج و برادرش نوح بن دراج ودو برادرزاده‌اش ایّوب بن نوح بن دراج و حسن بن ایّوب مذکور است و شرح حال ایشان و پدرشان ابوالصبیح دراج (بضمّ و تشدید) بن عبدالله موکول بکتب رجالیّه‌است .

بنی‌دندان از تاج‌العروس نقل شده‌که یکی از بطون علویین است .

بنی‌دهان (بروزن‌عطّار) عنوان‌خانوادگی‌جمعی‌ازادبا ونحویّین ولغویّین بوده وبعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌الدهان** تذکّر دادیم .

بنی‌دهن **بن معاویة بن اسلم** - قبیله‌ایست در یمن‌که ضمن عنوان **دهنی** اشاره نمودیم .

بنی‌راسب قبیله‌ایست از بطون قبیلهٔ ازدکه به راسب بن جدعان بن‌مالك بن نصر بن ازد بن غوث منسوب، دربصره نازل ودرنسبت‌بایشان **راسبی**گویند و **عبدالله بن وهب راسبی** نیز از ایشان است .

از انساب سمعانی نقل است ، ازاتفاقات عجیبه‌آنکه در بصره دوقبیلهٔ **بنی‌راسب** و **بنی‌طفاوه** درسر مردی اختلاف‌کردند و هریکی مدعی لحوق‌آن مرد بدیشان‌بوده پس شخصی دیگر درمقام قضاوت‌گفت‌که آن مرد را دست‌بسته بدریا اندازند اگر به ته‌آب فرو رفت از بنی‌راسب بوده والاّ از بنی‌طفاوه‌است اینك‌آن دوقبیله ازآن‌دعوی صرفنظر نمودند وهمانا این قضاوت از معنی لغوی راسب و طفاوه مأخوذ است‌که رسوب فرورفتن درآب و طفاوه برعکس آن است .

در تنقیح‌المقال بعد ازاین جمله‌که درشرح حال **عبدالله بن وهب** راسبی‌مذکور داشته ازبعض علما نقل‌کرده‌که لایق بحال‌عبدالله بن وهب خارجی‌آن‌است‌که درآتشش اندازندکه خاکستر شده و ته‌نشین‌گردد و این‌کلام‌کنایه ازسوء حال‌عبدالله بن‌وهب‌است

که بفرمودهٔ علمای رجال رأس‌الخوارج و اوّلین‌کسی بوده‌که خوارج بعداز تحکیم بدو بیعت نمودند و این مطلب نخستین نهضت وبروز خوارج در روی زمین است لعنهم‌الله .
(تنقیح‌المقال)

بنی‌رباط خانوادهٔ بزرگی است درکوفه‌که بسیاری از ایشان ثقه و اهل تألیف واز روات اخبار ائمهٔ اطهار ع بوده واز مشاهیر ایشان است اسحق بن رباط، جعفر بن محمد بن‌اسحق بن رباط ، حسن بن رباط بجلی‌کوفی، عبدالله بن رباط ، علی بن حسن بن رباط ، محمد بن‌عبدالله بن رباط ، محمد بن‌محمد بن احمد بن اسحق بن رباط و این‌آخری از رجال زمان غیبت صغری بوده و آخرین کسی است‌که از این خانواده شهرت دارد . (ص ۱۷۹ ج۱۵عن وغیره)

بنی‌رب‌الجواد اولاد ربیعة‌الفرس برادر مضر میباشندکه اورا رب‌الجواد نیز میگفته‌اند. (مرصع)

بنی‌رستم یکی از دول صغیرهٔ اسلامیّه میباشدکه در دورهٔ خلافت عباسی دربلاد جزایر درسال یکصد و سی و هشتم هجرت تأسیس‌یافته و مؤسّس‌آن رستم نامی است‌که درآن اوان والی و امیر آن نواحی بود ، پس اعلان استقلال داد ، قصبهٔ تاهرت را مرکز حکومت‌نمود ، یازده تن ازنسل وخانوادهٔ وی در مدت صد و پنجاه ونه سال حکومت‌کردند و درسال دویست ونود وهفتم هجرت منقرض و مستملکات ایشان مسخّر ملوك فاطمیّه‌گردید . (ص۲۲۷۷ ج۳س)

بنی‌رسول عنوان دوفقره ازدول صغیرهٔاسلامیّهٔ یمن‌است‌که یکی درششصد و بیست و ششم هجرت به همّت رسول نامی تشکیل ودرهشتصد وپنجاه و نهم منقرض و دیگری نیز درهمین سال انقراض ایشان از طرف عامر بن‌طاهر تأسیس و درنهصد و چهل و پنجم منقرض گردیده است .
(ص ۱۲۹ و۱۳۰ ج ۳ فع)

بنی‌رفاعة موافق‌آنچه تحت‌عنوان **رفاعی** ازباب اوّل (القاب) اشاره‌نمودیم عنوان یك‌شعبه ازقبیلهٔ عدنان ودو شعبهٔ دیگر ازقحطان‌است .

بنی‌رقاش **بنی‌رواس** } موافق آنچه تحت‌عنوان **رقاشی** از باب‌اول‌اشاره‌شد اوّلی‌عنوان چهارشعبه‌ازقبائل‌عرب‌بوده ودردویمی نیزرجوع به**رواسی**شود.

بنی‌زباره یا آل‌زباره بچندین خانواده از اشراف سادات اطلاق میشودکه یکی از ذریهٔ حسن مکفوف افطسی ودیگری از فرزندان امام حسن مجتبی ع بوده وطایفهٔ بزرگی ازاشراف سادات حسنی یمن نیز از همین خانوادهٔ دویمی میباشد ودرمدینه وجبل‌عامل وغیره نیز ساداتی‌هستندکه منسوب‌بهزباره‌میباشند.

(ص ۱۸۱ ج ۱۵ عن)

بنی‌زرقاء موافق آنچه ضمن عنوان **اوقص** اشاره نمودیم مروان بن حکم وخانوادهٔ او است .

بنی‌زریق از قبائل عرب و ضمن عنوان **زرقی** اشاره نمودیم .

بنی‌زهر چندی از اطبّای نامی استکه بعنوان **ابن‌زهر** تذکّر دادیم .

بنی‌زهران قبیله‌ایست از عرب از شعب قبیلهٔ ازدکه خانوادهٔ زهران بن کعب بن عبدالله بن مالك بن نصر بن ازد هستند .

(تنقیح‌المقال)

بنی‌زهره خانوادهٔ بزرگی است از شیعهٔ حلب‌که تحت عنوان **ابن‌زهره** تذکّر دادیم .

بنی‌زهرة بن‌کلاب جدّ مادری حضرت رسالت‌استکه ضمن‌عنوان **بنی‌سعد** خواهدآمد .

بنی‌زیاد یا **آل‌زیاد** - خانواده‌ایست مشهورکه در دورهٔ خلافت عباسی در یمن بدستیاری محمد بن زیاد تأسیس حکومت کرده است . مؤسّس مذکور در سال دویست و سیّم هجرت از طرف مأمون عباسی ببلاد یمن مأمور گردید ، او نیز قبائل عرب را مقهور وتهامه را مسخّر نمود و درسال بعد قلعهٔ زبید را بنا نهاده و بتمامی بلاد یمن استیلا یافت .

خود او و پنج تن از خانوادهٔ اوکه عبارت هستند از محمد بن زیاد ، ابراهیم بن زیاد بن محمد ، زیاد اوّل ابن ابراهیم ، اسحق بن زیاد ، زیاد ثانی بن اسحق و ابراهیم ثانی تا سال چهارصد و سیّم یا هفتم هجرت حکمران آن سامان بوده‌اند ، از آن‌روکه آخرین ایشان ابراهیم ثانی درحال صغر بحکومت رسید و درتمشیت امور کشوری قاصر بود بدینجهت حکومت زیادیه منقرض‌گردید .

(ص ۲۴۳۶ ج ۴ س و۱۲۷ ج ۳ س)

بنی‌زیار یا **آل‌زیار**ـ عنوان مشهوری یک سلسله از حکمرانان گیلان و طبرستان میباشد وموافق آنچه ازکتاب نامهٔ خسروان‌جلال‌الدین میرزا فرمانفرمای گیلان نقل است زیار از سرداران طبرستان بود ، از درستکاری با مردمان آن سرزمین پس‌ازچندی اولاد اورا درآن‌کشور فرمانفرمائی‌بخشیدند،آغازشان درسال سیصد و شصت و دویم هجرت و شمارهٔ ایشان ده تن بوده ومدت یکصد و سی ودو سال موافق جدول ذیل حکومت کرده‌اند :

۱ـ ماکان پور کاولی	۳۶۲ ﻫ
۲ـ اسفار پور شیرویه	۳۶۸ «
۳ـ مرداویج پور زیار	۳۷۶ «
۴ـ ابوطاهر وشمگیر پور زیار	۳۸۳ «
۵ـ بهمنون پور وشمگیر	۳۸۷ «
۶ـ شمس‌المعالی قابوس پور وشمگیر	۳۹۶ «
۷ـ منوچهر پور قابوس	۴۱۶ «
۸ـ دارا پور قابوس	۴۴۱ «
۹ـ عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس	۴۶۵ «
۱۰ـ گیلان شاه پسرکیکاوس	۴۸۶ «

آخرین ایشان گیلان شاه نیز هشت سال حکومت‌کرده و بعدازآن منقرض‌گردیدند و

شرح حال اجمالی شمس‌المعالی و عنصرالمعالی را از این جمله درمحل خود با اندکی تفاوت نگارش داده‌ایم . (متفرقه)

بنی‌زیان موافق آنچه در ضمن عنوان بنی‌احمر اشاره نمودیم یکی از حکومتهای قرن هفتم هجری اندلس (اسپانیا) بوده است .

بنی‌زیری یا **آل‌زیری** یکی‌از دول‌آفریقا میباشدکه درسال سیصد وشصت و دویم هجرت بدستیاری بلکین بن زیری تشکیل یافت ، هشت تن از ایشان تا سال پانصد و چهل و سیّم حکومت‌کردند وشهر اشیر راکه بناکردهٔ‌خود بلکین بوده پای‌تخت نمودند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بقرار ذیل‌است :

۱ـ بلکین بن‌زیری	۳۶۲ ﻫ
۲ـ منصور بن بلکین	۳۷۳ «
۳ـ بادیس بن منصور	۳۸۵ «
۴ـ معز بن بادیس	۴۰۶ «
۵ـ تمیم بن معز	۴۵۴ «
۶ـ یحیی بن تمیم	۵۰۱ «
۷ـ علی بن یحیی	۵۰۹ «
۸ـ حسن بن علی	۵۱۰ تا ۵۴۳

عاقبت مستملکات ایشان در سال پانصد و چهل و سیّم هجرت مسخّر اهل صلیب شده و دولتشان منقرض گردید و سپس همان مستملکاترا عساکر دولت موحدین از اهل صلیب استرداد نمودند . اینکه احمد رفعت **بنی‌بادیس** را یکی از دول مغرب زمین شمرده‌که در همان تاریخ تأسیس و انقراض مذکورین فوق تأسیس‌یافته ومنقرض‌گردیده ومؤسس نیز یوسف بن‌زیری بوده‌است اشتباه‌میباشد بلی **بنی‌بادیس** پنج تن آخری‌فوق‌از بنی‌زیری‌است.
(ص ۲۴۴۲ ج ۴ س و۱۲۷ ج ۳ فع)

بنی‌سابور دراصطلاح رجالی ، بسطام وحفص و زیاد و زکریّا اولادسابور و حسین وعبدالله پسران بسطام مذکور میباشد وشرح‌حال‌ایشان

موکول بدان علم شریف است . (ص۱۸۲ ج ۱۵عن وغیره)

بنی‌ساسان یا **آل‌ساسان** یا **ساسانیان** - طبقهٔ چهارمی و آخرین ملوك قدیمهٔ ایرانی است که درسال دویست و بیست و ششم میلادی بدستیاری اردشیر بابکان پسر ساسان تأسیس یافت ، بیست و هشت تن از ایشان درمدت چهارصد و بیست و شش سال باکمال استقلال حکومت کردند ، نخست اصطخر فارس و اخیراً شهر مداین را پای‌تخت قرار داده و شأن وشوکت وجاه و ثروت ایران در زمان‌ایشان بنهایت رسیده است . همچنانچه در هرکشوری شخص اوّل کشور را بعنوانی معرفی (مثل خاقان و قیصر و شاه و مانند اینها) ایشان نیز شاه وقت را بعنوان **خسرو** معرفی می‌کردند و همین است‌که اعراب معرّبش‌کرده و**کسری** گفته و درجمع‌آن **اکاسره** نامند . پس‌ازآنکه مداین را مقرّ حکومت قرار دادند بسیاری ازکلمات سریانیها بجهت قرب وکثرت روابط بزبان اصلی ایشان‌که پهلوی نام داشته مخلوط شد وهم‌چنین خط پهلوی ایشان نیز از خط سریانی مأخوذ شده و خط میخی قدیمی ایرانی‌که معمول و متداول زمان‌کیانیان بوده متروك گردید .

اسامی ملوك بنی‌ساسان وتاریخ میلادی جلوس ایشان موافق جدول ذیل است :

۱- اردشیر بابکان	۲۲۶ م	۲- شاپور اول بن‌اردشیر	۲۳۸ م
۳- هرمز اول بن شاپور	۲۷۱ »	۴- بهرام اول بن هرمز	۲۷۳ »
۵- بهرام ثانی بن بهرام	۲۷۶ »	۶- بهرام ثالث بن بهرام	۲۹۳ »
۷- نرسی بن بهرام	۲۹۶ »	۸- هرمز ثانی بن‌نرسی	۳۰۳ »
۹- شاپور ثانی‌ذوالاکتاف	۳۱۰ »	۱۰- اردشیر ثانی	۳۸۰ »
۱۱- شاپور ثالث‌بن‌شاپور	۳۸۴ »	۱۲- بهرام رابع‌بن‌شاپور	۳۹۰ »
۱۳- یزدگرد اثیم‌بن‌بهرام	۳۹۹ »	۱۴- بهرام‌گوربن‌یزدگرد	۴۲۰ »
۱۵- یزدگرد ثانی‌بن‌بهرام	۴۴۰ »	۱۶- هرمز ثالث‌بن‌یزدگرد	۴۵۷ »
۱۷- فیروز بن یزدگرد	۴۶۰ »	۱۸- پلاش بن فیروز	۴۸۴ »

۱۹ـ قباد بن فیروز	۴۹۸ م	۲۰ـ نوشیروان بن قباد	۵۳۱ م
۲۱ـ هرمز رابع بن نوشیروان	۵۷۹ »	۲۲ـ خسروپرویز بن نوشیروان	۵۹۱ »
۲۳ـ شیرویه بن خسروپرویز	۶۲۹ »	۲۴ـ اردشیر ثالث بن شیرویه	۶۲۹ »
۲۵ـ پوراندخت بنت خسرو	۶۳۱ »	۲۶ـ آزرمیدخت بنت خسرو	۶۳۱ »
۲۷ـ فرخزاد بن خسروپرویز	۶۳۳ »	۲۸ـ یزدگرد ثالث بن شهریار بن خسروپرویز	۶۳۲ الی ۶۵۲ م

آخرین ایشان یزدگرد ثالث میباشدکه درمهاجمات عساکر اسلامی‌که ازطرف عمر بن خطّاب بسرکردگی سعد بن ابی‌وقاص سوق‌میشده مقتول‌گردید ودولت ساسانیان منقرض شد. مخفی نماندکه **مبدء تاریخ یزدگردی** که درتقاویم عصر حاضر ما نیز متداول‌میباشد و **تاریخ فرسی** و **تاریخ فرس قدیم** نیزگویند از جلوس همین یزدگرد پسرشهریار است ، شرح آن و پاره‌ای اختلافات جزئی‌که مابین جدول مذکور فوق و بعضی از تواریخ مشهورهٔ ایرانی وجود دارد موکول بکتب مبسوطهٔ مربوطه است .

(ص ۲۴۸۱ ج ۴ س وغیره)

بنی‌سام مردمان سفید پوست‌که از نسل سام بن نوح هستند .

(مرصع)

بنی‌سامه رجوع به **بنی‌ناجیه** نمایند .

بنی‌سبیع (بفتح سین) یکی‌ازشعب‌بنی‌حاشد ازبطون قبیلهٔ همدان ازقبائل عرب‌میباشدکه سرسلسلهٔ ایشان سبیع بن‌صعب بن‌معاویة بن‌بکر بن مالك بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیوان بن‌نوف بن همدان است ودرمقام‌نسبت نیز سبیعی‌گویند (بفتح‌اوّل) . از سبائك‌الذّهب نقل‌است‌که بنی‌سبیع (بضمّ سین) یکی‌از بطون همدان بوده و درمقام نسبت سبعی گویند بفتح اوّل و حذف (ی) .

(تنقیح‌المقال ضمن‌احمد بن محمد بن‌سعید)

بنی‌سدوس عنوان‌سه‌قبیله‌ازعرب‌میباشدکه ضمن‌عنوان **سدوسی** تذکرداديم .

بنی‌سراج عنوان مشهوری مجموع چندین تن از افاضل بوده‌که بعضی از ایشان را بعنوان **ابن‌السراج** تذکّر دادیم .

بنی‌سعد چندین شعبه از بطون قریش میباشد مثل سعد تمیم، سعد قیس، سعد هذیل ، سعد زید وغیراینهاکه بسیار است و بهمین جهت جملهٔ : **بکل وادبنوسعد** از امثال دایره بوده و مشهورترین ایشان خانوادهٔ **سعد بن بکر بن هوازن** است‌که یکی از اجداد مادری حضرت رسالت ص بوده وآن‌حضرت بمدلول بعضی از احادیث نبوی (که درمبحث رضا ع ازکتب‌فقهیّه وغیره روایت شده) با نشو و نما یافتن درآن خانواده ویا شیر خوردن از ایشان مباهات کرده وآن را از مبانی و مقدّمات و اسباب و وسائل ظاهری عادی افصحیت خود میشمرده‌است چنانچه درمسالك و روضه ودیگرکتب فقهیّه ازآن‌حضرت روایت‌شده‌که فرمودند : **انا افصح‌العرب بیدانی من‌قریش ونشأت فی‌بنی‌سعد و ارتضعت من‌بنی‌زهرة** . در حرف **بید** از باب اول مغنی نیز گوید : **الثانی** (من معانی بید) **انتکون بمعنی من‌اجل ومنه‌الحدیث انا افصح من‌نطق‌بالضاد بیدانی من قریش و ارتضعت من بنی‌سعد بن بکر.**

بعد از این‌جمله بطور خلاصه‌گوئیم‌که مادر حضرت رسالت ص آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن زهرة بن‌کلاب، پدرش هم عبدالله بن عبدالمطلب بن‌هاشم بن‌عبدمناف بن قصیّ بن کلاب است‌که زهرة بن‌کلاب جدّ سیّمی مادری آن‌حضرت و قصیّ بن‌کلاب هم جدّ چهارمی پدری آن‌حضرت هردو برادر و پدرشان کلاب و مادرشان فاطمه زن کلاب بنت سعد بن بکر بن هوازن بوده اینك حضرت رسالت از هردوطرف پدر ومادر به **بنی‌سعد** ازقبائل‌مشهورهٔ عرب منسوب و ازطرف مادر از **بنی‌زهره** نیزمیباشدکه‌آن‌هم ازقبائل مشهورهٔعرب ویکی‌ازشعب‌بنی‌سعد است و اینکه‌آن‌حضرت چند روزی ازمادر خود آمنه شیر خورده مصدّق هردو معنی شیر خوردن از بنی‌سعد و بنی‌زهره میباشد و علاوه‌که دایه و مرضعهٔ آن‌حضرت حلیمه سعدیه نیز (کـه قسمت عمده شیرخوارگی از وی بوده) از همین قبیلهٔ بنی‌سعد بوده است .

در توضیح اجمالی این مطلب گوئیم که آن‌حضرت سه یا هفت روز بعداز ولادت، شیر مادرش آمنه را خورده و بعید نیست که ارتضاع از بنی‌زهره یا بنی‌سعد نیز که در دو حدیث مذکور وارد آمده اشاره بهمین شیر اوّلی مادری باشد (والاّ چنانچه ذیلاً می‌نگاریم قسمت عمدهٔ شیرخوارگی آن‌حضرت از حلیمه سعدیه بوده است) و بعد از آمنه یك چندی هم **ثویبه** (ثویبه خا) آزادکردهٔ ابولهب (که بجهت مژدگانی ولادت باسعادت حضرت رسالت ص آزادش کرده بوده ودرسال هفتم‌هجرت با دین‌اسلام‌درگذشته) از شیر پسر مسروح نام خود پیش ازآمدن حلیمه آن‌حضرت را شیر داده است و چون پیش ازآن ، عموی آن‌حضرت **حمزة بن عبدالمطلب** را هم (که چهار سال ازآن حضرت بزرگتر بوده) شیر داده بوده، بهمین‌جهت‌آن‌حضرت با عموی مذکورخود برادر رضاعی هستند و موقعی‌که تزویج دختر حمزه بدان حضرت مذاکره شد قبول‌نکرده و فرمودکه وی دختر برادر رضاعی من است و ازدواج او برای من روا نمیباشد : **یحرم من‌الرضاع مایحرم من‌النسب** .

پس‌از آنکه آن‌حضرت چند روزی نیز از ثویبه شیر خورد، جناب عبدالمطلب اورا به **حلیمهٔ سعدیه** دختر ابوذویب عبدالله بن حارث‌که از قبیلهٔ بنی‌سعد بن بکر بن هوازن بوده تسلیم نمودکه بوظائف لازمهٔ ارضاع و پرستاری وی قیام نماید اینك پنج سال درمیان بنی‌سعد زیسته واز حلیمه شیر خورد و نشو ونما یافت ، حلیمه نیز باکمال شفقت و مهربانی بلوازم ارضاع و پرستاری قیام می‌نموده ودر وقت محافظت آن‌حضرت بدین روش ترنّم می‌نموده است :

یارب اذا عطیته فابقه　　　واعله الی‌العلی فارقه
وادحض اباطیل العدا بحقه

وی در وقت بعثت نیز درقید حیات بوده و ایمان آورد و مشمول الطاف نبویّه‌گردید و آن‌حضرت اورا برروی عبای خود مینشانده است . حلیمه آن‌حضرت را درحدود پنج سالگی بمادرش آمنه تسلیم نموده و تخمیناً بفاصلهٔ یك سال آمنه نیز در مدینه وفات یافت و امّ‌ایمن آن‌حضرت را بمکّه آورده و تسلیم عبدالمطلب نمود . حدیث مذکور

که از مغنی نقل شد نیز صریح در ارتضاع آن‌حضرت از بنی‌سعد است و حدیث روضه و مسالك هم‌که مشعر برنشو و نما یافتن درمیان بنی‌سعد در مقابل ارتضاع از بنی‌زهره میباشد منافی دایه ومرضعه‌بودن حلیمهٔ سعدیه و ارتضاع‌ازبنی‌سعدنمیباشد بلکه‌ارتضاع دربارهٔ اطفال نخستین وسیلهٔ نشو و نما بوده و عبارت نشأت درآن‌حدیث کنایه ازکثرت شیر خوردن در بنی‌سعد است درمقابل قلّت شیری‌که از ثویبه ویا مادر خود آمنه خورده که فقط یك چند روزی بوده است .

تتمة - شبلنجی درنورالابصارگویدکه حضرت‌رسالت‌ص ازنه زن شیرخورده‌است: ۱- مادرش **آمنه** که سه یا هفت روز شیرش داده و مذکور شد ۲- **ثویبه** که چند روز پیش ازآمدن حلیمه شیرش داده و مذکورگردید ۳- **خوله** بنت منذر ۴- **ام‌ایمن** که شرح‌حالش‌درباب‌چهارم‌مذکورشد ۵- زنی‌سعدیهٔ‌دیگرغیرازحلیمه ۶ و۷ و۸- سه‌نفر زن **عاتکه نام**، چنانچه حدیث شریف : **انا ابن‌العواتك** را نیز بعضی از اهل فضل حمل بهمین معنی نموده‌اند . نگارنده‌گوید : ظاهراً مراد از حدیث مذکور بنا برصحت‌آن ، ابن نسبی بودن عواتك است نه رضاعی‌که مادر سه نفر از اجداد پدری آن‌حضرت‌که عبارت از هاشم جدّ دویمی ، لوی جدّ هشتمی ، مالك جدّ یازدهمی باشد **عاتکه** نام داشته‌اند ۹- **حلیمه سعدیه** که بیشتر ازهمه شیرش داده ونشو و نمایش نیز نزد او بوده چنانچه فوقاً مذکورشد و اصل شیرخوردن‌آن‌حضرت از این نه زن وکم وکیف وترتیب آن محتاج به تتبّع است .

ناگفته نماندکه حضرت رسالت ازهردو طرف پدر و مادر قرشی‌نسب وهردوقبیلهٔ مذکورهٔ بنی‌سعد و بنی‌زهره از شعب قریش هستندکه نام اصلی فهر بن مالك جدّ دهمی ویا نضر بن کنانه جدّ دوازدهمین آن‌حضرت‌بوده و قریش نسبت به قبائل دیگرفصیح‌تر و بهمین صفت فصاحت وبلاغت درغایت شهرت بوده و همانا بنی‌سعد و بنی‌زهره نیز نسبت به دیگر شعب قریش مانند قریش‌است نسبت به قبائل دیگر وحدیث شریف مذکورنیز مبنی برهمین اصل است‌که افصحیت خود را بعد از تعلیل به قرشی بودن به ارتضاع از

بنی‌زهره و بنی‌سعد و نشو و نما یافتن درمیان ایشان مؤکّد فرموده است .

پرواضح است‌که ارتضاع و نشو ونما درقبیلهٔ افصح‌که از نژاد قبیلهٔافصح دیگر بوده خصوصاًکه توأم بافصاحت‌جبلّی واستعداد فطری‌الهی‌شخص‌باشدکه هریکی‌ازعوامل قویه در روحیات اشخاص میباشند تأثیرات فوق‌الغایه در افصحیت خواهند داشت .

تنبیه - چنانچه مذکور داشتیم زهره جدّ مادری آمنه خاتون پسر کلاب بوده و اینکه درمجمع‌البحرین به تبعیت جوهری زهره را نام زن کلاب نوشته اشتباه‌است بلی چنانچه مذکور داشتیم مادر زهره فاطمه زن‌کلاب بوده وعلاوه برمنابع دیگر درقاموس نیز گویدکه مادر زهر زن کلاب است .

(کشف‌الغمة وقاموس‌الاعلام و اعلام‌الوری ونورالابصار شبلنجی وغیره)

بنی‌سعید خانوادهٔ بزرگی‌است از عرب‌که بعضی از اکابر ایشان را بعنوان **ابن سعید** تذکّر دادیم .

بنی‌سغدم یکی از بطون قبیلهٔ **مالك بن حنظله** است .

(قاموس)

بنی‌سلمة قبیله‌ایست از بطون انصارکه اولاد سلمة بن سعد بن‌علی بن‌اسد هستند واز انساب سمعانی نقل شده‌که اصحاب حدیث ، لام آن را برخلاف قیاس نحویّین با کسره خوانند و ازصحاح نقل شده‌که لفظ **سلمه** بکسر لام در غیراز بنی‌سلمه وجود ندارد و درنسبت بایشان **سلمی** گویند (با دوفتحه) .

(ص ۳۰۳ ج ۱۲ عن)

بنی‌سنسن یا **آل‌سنسن** - طایفهٔ مشهوری‌است ازعرب و احمد بن محمد بن محمد بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین بن‌سنسن ازدی مکنّی به ابوغالب ، در زمان خود شیخ و بزرگ این طایفه بوده و درسال سیصد و شصت و هشتم هجرت درهشتاد وسه سالگی درگذشت . اکثر افراد این خانواده راکه زیاده برشصت تن میباشند تحت عنوان **آل‌اعین بن سنسن** تذکّر خواهیم داد .

(ص ۸۸ لس)

بنی‌سواءة یکی ازطوائف عرب میباشدکه پدرشان ابوعبدالله یا ابوخالد سواءة بن عـامر بن صعصعة از بطون هوازن از قبائـل عدنانیـّه منسوب وبا قبیلهٔ بنی‌زهرهٔ سابق‌الذکر هم‌پیمان بوده‌انـد . **سواءة** خـواهرزادهٔ سعد بن ابی‌وقّاص و مادرش خالده دختر ابی‌وقاص بوده و درنسبت بـاین طائفه **سوائی** گویند . مخفی نماندکه چندین قبیلهٔ دیگر نیز بهمین عنوان سواءة معروف هستندکه پدر یکی سواءة بن سلیم و دیگری سواءة بن حارث و سیّمی سواءة بن مناة وغیراینها وهمهٔ آنها بضمّ‌سین است . (ص۱۴۳ ج۱۶عن وغیره)

بنی‌سوقه در اصطلاح رجالی حفص و زیاد و زید و عثمان و محمد اولاد سوقه از ثقات محدّثین و بعضی از ایشان مجهول‌الحال و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

بنی‌سویف بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام قصبه‌ایست از مصر وسطی ، درساحل یسار رود نیل بمسافت نـود و پنج کیلومتر از جنوب قاهره‌که اهالی آن پنج هزار نفر بوده و بحکم ظنّ، در روی خرابه‌های شهر قدیمی هرموپولیس‌نامی بنا شده است . نـگارنده گوید بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا نیز جاری است .

(ص ۱۳۶۴ ج ۲س)

بنی‌سهم چنانچه ضمن عنوان **سهمی** از باب القاب اشاره نمودیم عنوان دوقبیله از قبائل عرب است و رجوع بدانجا نمایند .

بنی‌سید خانواده‌ایست مشهورکه بعضی‌ازافراد آن را بعنوان **ابن‌سید** در باب سیّم نگارش داده‌ایم .

بنی‌شاکر قبیله‌ایست دریمن ازشعب قبیلهٔ همدان‌که نسبت‌ایشان به شاکر بن ربیعة بن مالك بن معاویة بن صعب بن دومان بن‌بکیل‌بوده و درمقام نسبت **شاکری** گویند . (تنقیح‌ضمن‌سعید بن یحیی)

بنی‌شرعب یکی از بطون حمیر ازقبائل قحطانیه است‌که نسبت ایشان به شرعب بن قیس بن معاویة بن‌جشم بن پادشاه‌یمن عبدشمس بن

وائل بوده و لباس شرعبی هم‌که قسمتی از برد یمانی میباشد منسوب بدیشان است .
(متفرقه)

بنی‌شعبان ضمن عنوان **شعبی** مذکور داشتیم .

بنی‌شقره خانواده‌ایست از عرب از شعب بنی‌تمیم از نسل حارث ملقّب‌به شقره ابن‌تمیم بن مرو یا معاویة بن حارث مذکور وهم خانوادهٔ دیگری است از نسل شقرة بن ربیعة بن کعب و درنسبت بآن **شقری** گویندکه بنوشتهٔ اعیان‌الشیعه با دوفتحه وبقول تنقیح‌المقال بفتح‌اوّل وکسر ثانی‌است .
(تنقیح‌المقال ضمن اسامة بن احذری وص ۴۷۳ ج ۱۱ عن)

بنی‌شکر طایفه‌ایست مشکور وممدوح درخارج بصره ، بجهت خوارجی که داخل آن شهر بوده‌اند ازآنجا بیرون شده و درخارج شهر اقامت‌کرده‌اند ، معادل دویست خانوار بوده وهمه‌شان از محبّین و دوستداران اهل‌بیت عصمت و همواره شاکر و سپاسگزار نعمت محبت خانوادهٔ طهارت بوده‌اند .
(ص ۱۸۳ ج ۱۵عن)

بنی‌شمخ رجوع به **بنی‌عراب** نمایند .

بنی‌شمر قبیله‌ایست از عرب از شعب قبیلهٔ کنده .
(ص ۱۹۱ نور سافر)

بنی‌شهر بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام یکی از نواحی یمن‌است‌که به‌هفت‌ناحیه منقسم و بشصت و یك قریه مشتمل میباشد و بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا هم جاری است . (ص۱۳۶۴ ج۲س)

بنی‌شیبان قبیلهٔ بزرگی‌است ازبکر بن وائل‌که ضمن‌عنوان **شیبانی** مذکور شده است .

بنی‌صائد یکی از شعب و بطون قبیلهٔ همدان بوده و **ابوتمامه صائدی** سابق‌الذکر نیز منسوب بهمین بنی‌صائد است .
(تنقیح‌المقال ضمن احمد بن علی حمیری)

بنی‌صائغ خانواده‌ایست از عرب که بعضی از ایشان بعنوان **ابن‌الصائغ** مذکور شده است .

بنی‌صاحب ضمن عنوان **بنی‌جوینی** تذکّر دادیم .

بنی‌صباح یکی از بطون قبیلهٔ ربیعه میباشدکه به **صباح** (بروزن شمار) **بن‌لکین** منسوب و در تیراندازی بی‌بدل و ضرب‌المثل هستند .

بنی‌صباح **محمد** و **ابراهیم** و **حسن** از حذّاق منجّمین و در علم هیئت و احکام‌نجومی‌ماهر بوده‌اند . محمدکتابی‌بنام **برهان‌صنعت‌اسطرلاب** ویکی دیگر بنام **عمل نصف‌النهار** تألیف‌کرده است‌که باتمام آنها موفق نشده ، اوّلی را ابراهیم و دویمی را حسن باتمام رسانده‌اند . (ص ۳۸۵ ف)

بنی‌صباغ عنوان مشهوری بعضی از افاضل میباشدکه بعنوان **ابن‌الصباغ** نگارش دادیم .

بنی‌صعب بنوشتهٔ‌قاموس‌الاعلام یکی‌از نواحی بیروت میباشدکه اکثر اهالی آن اعراب خیمه‌نشین هستند . نگارنده‌گوید : بیان مذکور در بنی‌بهلول اینجا هم جاری است . (ص۱۳۶۴ ج۲س)

بنی‌صفار عنوان دولتی است‌که درعهد خلافت‌عباسی بسال دویست وپنجاه و سیّم هجرت بدستیاری یعقوب بن‌لیث صفّار (مسگر) تأسیس یافت ، درسال پنجاه و نهم ، بنی‌طاهر راکه حکمران بلاد خراسان بوده‌اند منقرض و ممالك ایشان را مسخّر نمود ، سه تن از ایشان‌که عبارت از همین یعقوب و برادرش عمرو، ونوهٔ برادرش طاهر بن‌محمد بن‌عمرو است مدت سی وسه‌سال درغزنه ومازندران و فارس وکرمان و هرات و سیستان و تمامی بلاد خراسان حکومت رانده‌اند تا در سال دویست و هشتاد و ششم یا هفتم هجرت آخرین ایشان طاهر، بدست اسماعیل بن احمد سامانی مغلوب و سلطنت صفّاریان منقرض و دولت سامانیان جاگیر ایشان گردید . چون جدّ عالی این خانواده نام لیث وصنعت صفّاری (مسگری) داشته اینك ایشان را

بنی‌لیث و **بنی‌صفار** و **صفاریان** گویند . (ص۲۹۵۵ ج۴س)

بنی‌صلیح یکی از دول صغیرهٔ اسلامیّه است که درسال چهارصد وپنجاه و پنجم هجرت بدستیاری صلیح نام اسماعیلی دریمن تأسیس یافته ودر چهارصد و هشتاد و چهارم منقرض گردید . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌صلیق یکی از دول صغیره میباشد که در پانصد و پنجاه و ششم هجرت در ارضروم تشکیل و درپانصد و نود و هشتم منقرض گردید .
(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

بنی‌الصوب درقاموس گوید که **صوب** پدر قبیله‌ایست . درمرصّع هم گوید که **بنی‌صوب** یکی از بطون بکر بن وائل بن صیاد از یهود مدینه ونامش عبدالله یا صاف بوده واورا **ابن‌صائد** گویند وبموجب حدیث،ظهورش ازاشراط الساعة میباشد و مردمرا دربارهٔ وی اقوال بسیاری‌است . (کذا)

بنی‌صوحان شعبه‌ایست از قبیلهٔ عبدالقیس .
(قاموس اللغة)

بنی‌صوفه عنوان جماعتی است از عرب که از متاع دنیا باندکی قانع بوده و طریق زهد پیموده و درجاهلیت خادم کعبه بوده‌اند . جماعت صوفیّه هم بجهت پیروی ایشان درهمین صفت ، بهمین عنوان **صوفیه** اشتهار یافته‌اند . جوهری و فیروزآبادی گویند : **صوفه** پدر یکی از قبائل مضر و نام او غوث بن مرّ بن ادّ بن طابخة بن الیاس بن مضر است . بعقیدهٔ بعضی اشتهار صوفیّه بهمین‌عنوان بجهت شعارکردن پشمینه‌پوشی است که شعار انبیا بوده و صوف بعربی بمعنی پشم است . بزعم بعضی ، صوفه ، چیزهای محقّر را گویند که مردم ازآنها نفرت کرده و اصلاً رغبتی درآنها نمیکنند ، ازآن‌روکه این فرقه صوفیه نیز اختفا و انزوا و تواضع وانکسار را شیوهٔ خود ساخته و اختلاطی با مردم نداشته‌اند ، درخرابه‌ها وسر راهها گذرانیده واز کثرت حقارت محل توجه مردم نبوده‌اند بهمین اسم **صوفیه** شهرت یافته‌اند .

بعضی گویندکه صوفی از **صفا** و **صفوف** اشتقاق یافته و دراصل صفوی بوده است که بجهت ثقل استعمال زبانی ، **واو** را برفا مقدّم داشته‌اند و شاید در بعضی از کلمات مجلسی هم (صوفیان صفوت نشان) اشعاری بهمین مطلب باشد .

بعضی گویندکه صوفی منسوب‌به **صفه** (بمعنی‌سکّو)است وآن جایی‌بوده مسقّف که در عهد حضرت رسالت در مسجد مدینه برای فقرای مهاجرین تهیه کرده بودند . ایشان درحدود چهارصد تن بوده ، درمدینه سکونت نموده، زراعت و تجارت وقبیله و قومی نداشتند، بهمین جهت با یکدیگر محبت مفرط داشتند وبا همدیگر طریق‌مودت و مصاحبت می‌پیمودند، روزها ازصحرا هیمه آورده و شبها مشغول‌عبادت وتعلّم وتلاوت قرآن مجید می‌شدند ، حضرت رسالت ص هم با ایشان مواسات و مصاحبت و مجالست کرده و صرف غذا می‌فرمود و ایشان را **اصحاب صفه** میگفتند . ازآن‌روکه فرقهٔ‌صوفیّه نیز درآداب و اطوارخودشان تشبّه بایشان‌داشته وعلاقه‌مند مسکن ومنزل و استراحت نبوده‌اند موسوم به **صُفّی** (با ضمّ و تشدید منسوب به صفّه) شدند ومتدرجاً دراثرکثرت استعمال مبدل به **صوفی** گردید . (ص۵۷ج۱طرائق و اطلاعات متفرقه)

بنی‌الصیداء یکی از بطون قبیلهٔ بنی‌اسد بن خزیمه از شعب قبائل عدنانیه است و درمقام نسبت بآن **صیدی وصیداوی** گویند .

(تنقیح‌المقال ضمن احمد بن علی حمیری)

بنی‌ضبیعه بضمّ اوّل و فتح ثانی ، قبیله‌ایست از عرب‌که دربصره نازل شده و درآن بلده محلّه‌ایست‌که بجهت انتساب ایشان ، آن را نیز **ضبیعه** و درنسبت بآن **ضبعی** گویند (با همان حرکه) مثل جهنی‌گفتن در نسبت جهینه . ابوسلیمان جعفر بن سلیمان ضبعی از اهل یمامه و از ثقات و زهّاد محدّثین شیعه نیز که درسال صد و هفتاد و هشتم هجرت درگذشته منسوب بهمان قبیلهٔ مزبور ویا محلّهٔ مذکوره‌است. (علی‌الخلاف) . درمعجم‌البلدان‌گویدکه ضبیعه نام دونفر است یکی‌ضبیعة بن قیس بن ثعلبه و دیگری ضبیعة بن ربیعة بن‌نزار ومعلوم نیست‌که کدام‌یك ازاینها

در بصره نزول کرده‌اند و لکن ظاهر، اوّل است که ایشان اکثر و اشهر هستند.

(ص۴۵۴ ج ۱۶ عن وغیره)

بنی‌طاوس از مشاهیر خانواده‌های جلیلهٔ عرب حلّه است وجمعی از اکابر ایشان را با اشاره به وجه تسمیه بعنوان **ابن‌طاوس** تذکّر دادیم.

بنی‌طاهر یکی از دول صغیره میباشدکه طاهر نامی در دویست و چهارم هجرت در هرات و خراسان تأسیس داده ودر دویست وپنجاه و نهم منقرض گردیدند. (ص ۱۲۷ ج۳فع)

بنی‌طاهر یکی دیگر از دول صغیره میباشدکه در سال هشتصد و پنجاه و هشتم هجرت ازطرف طاهر نامی دریمن تأسیس یافته ودرنهصد و بیست و سیّم منقرض گردیده است. (ص ۱۳۰ ج۳فع)

بنی‌طاهر یا **آل‌طاهر**- یکی ازخانواده‌ها و دول صغیرهٔ مشهوره میباشدکه بجدّشان طاهر بن حسین خزاعی ذوالیمینین سابق‌الذکر منتسب میباشد.

ظاهر همان است‌که بغداد را فتح کرد، امین برادر مأمون عباسی را کشته و اساس‌خلافت مأمونی را استوار داشت. این‌خانواده تماماً شیعه مذهب بودند وهنگامی که مأمون تصمیم دادکه طاهر را برای قتل بعضی از علویّه بگمارد یکی از شعرا این شعر را انشا نمود:

اتبعث طاهرا لقتال قوم — بحبهم و طاعتهم یـدین

خود طاهر از اکابر رجال دولت‌عبّاسیّه میباشد وبجهت حسن‌خدمتی که نسبت به‌مأمون معمول داشته درسال دویست وپنجم هجرت بحکومت‌خراسان منصوب شد، بعدازاندکی در سال هفتم، دولتی دیگر تشکیل و اعلان استقلال داده و بنام وی خطبه خواندند وباز درهمان سال درگذشت. مجموعاً پنج‌نفر ازاین‌خانواده‌که تماماً عادل ونیك‌سیرت بوده‌اند مدت پنجاه ودوسال بتبعیت ودستورات‌خلافت‌عباسی بقرارذیل‌حکومت کرده‌اند:

۱ـ طاهر بن حسین ذوالیمینین	۲۰۷ هـ
۲ـ طلحة بن طاهر	۲۰۷ »
۳ـ عبدالله بن طاهر	۲۱۲ »
۴ـ طاهر ثانی ابن عبدالله	۲۳۰ »
۵ـ محمد بن طاهر	۲۴۸ تا۲۵۹ هـ

آخرین ایشان محمد در سال دویست و پنجاه و نهم اسیر بنی‌صفّار سابق‌الذکر شد ، حکومت ایشان منقرض و دولت صفّاریان جاگیر ایشان گردید .

(ص ۲۹۹۱ س وغیره)

بنی‌طباطبا بعنوان **آل طباطبا** تذکّر خواهیم داد .

بنی‌طرف (با فتح و سکون) قومی است در یمن .

(قاموس‌اللغة)

بنی‌طولون دولتی است کوچك که درعهد خلافت‌عباسی بسال دویست وپنجاه و چهارم هجرت بدستیاری ابوالعباس احمد بن طولون درمصر وشام تشکیل شد و پنج تن از ایشان مدت سی وهفت سال بقرار ذیل‌حکومت راندند :

۱ـ ابوالعباس احمد بن طولون	۲۵۴ هـ
۲ـ ابوالجیش حمارویه بن احمد	۲۷۰ »
۳ـ ابوالعساکر جیش بن‌حمارویه	۲۸۲ »
۴ـ ابوموسی هارون بن حمارویه	۲۸۳ »
۵ـ شیبان بن احمد بن طولون	۲۹۱ »

(ص ۱۲۷ ج ۳ فع و ۳۰۲۵ ج ۴ س)

بنی‌عامر یکی ازقبائل عرب میباشدکه سرسلسلهٔ ایشان عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن‌بوده ودرمقام‌نسبت **عامری**گویند.

(متفرقه)

بنی‌عباس در اصطلاح علمای انساب و سِیَر، کسانی هستند که نسبت ایشان به‌عبّاس بن عبدالمطّلب، عمّ اکرم حضرت نبوی ص موصول می‌گردد.

در سال یکصد و سی و دویم هجرت بعد از انهدام اساس شوکت اموی خلافت بزرگی از خانوادهٔ عباسی بدستیاری ابومسلم خراسانی سابق‌الذکر تشکیل گردید، در همان‌سال ابوالعباس سفّاح درکوفه بخلافت نشست، بعد از او برادرش ابوجعفر منصور، جانشین وی گردید و بغداد را کرسی خلافت قرار داد. همین ابوجعفر ودیگر خلفای عباسی خصوصاً هارون و مأمون در ترقیات علوم ومعارف متنوعه مساعی جمیلهٔ بسیاری بکار بردند، درترجمه‌کردن کتب یونانی وغیرها بزبان عربی‌که دایر برطبّ وطبیعیّات و ریاضیّات و دیگر فنون فلسفه و علوم متنوعه بوده‌اند همّت فتورناپذیر و اموال زیاد مصروف داشتند اینك وسائل ترقی و تمدن و عمران و ثروت عمومی بنهایت رسید و تمامی ممالك اسلامی از اقصای مغرب تا هند و ماوراءالنهر در حیطهٔ تصرف بنی‌عباس درآمد (و فقط بسیارکمی ازآنها در تحت استیلای بنی‌امیّهٔ اندلس مانده‌بود) تاآنکه ازکثرت توسعهٔ بلاد اسلامی حسن ادارهٔ امورکشوری بصعوبت رسید ودراوائل قرن‌سیّم هجرت بعض‌حکومتهای متفرقه با اسامی مختلف دربعضی از اقطار بلاد اسلامی بظهور آمد مثل **بنی‌اغلب** درآفریقا و **بنی‌طاهر** و **بنی‌لیث** و**آل‌سامان** علی‌التعاقب در خراسان و **بنی‌طولون** درمصر ومانند اینها لکن همه‌شان دربدوحال تابع‌دولت‌عباسی وتحت‌الحمایهٔ ایشان‌بوده وخطبه نیز بنام‌ایشان میخوانده‌اند تا متدرجاً از وظائف مقرّرهٔ تبعیت‌خارج و بالنهایه آل‌بویه (دیالمه) سپس سلجوقیان به عراق عرب نیز مستولی و در بغداد بسمت امیرالامرائی بنای حکمرانی گذاشتند واز خلافت عباسی فقط یك‌عنوان خشك خلافت باقی ماند وبس.

دراواخر قرن‌سیّم هجرت، فاطمیّون سابق‌الذکر از مغرب نشأت یافته ودعوی خلافت کردند، مصر را ضبط و قاهره را مرکز خلافت قرار دادند و بدین وسیله نفوذ بنی‌عباس از قطعهٔ آفریقا قطع شد و خطّهٔ شام نیزگاهی خلافت عباسی وگاهی خلافت

فاطمیّه را تبعیت مینمودند تا در اواسط قرن ششم هجرت خلافت فاطمیّه منقرض شد و صلاح الدّین ایّوبی (که در تحت عنوان بنی ایّوب اشاره نمودیم) بازهم خلافت عباسی را تقویت کرد و خطبه بنام ایشان خوانده شد . در بحبوحهٔ حال اهل صلیب در جهات شام وفلسطین استیلا یافتند ، ایّوبیان هم بمدافعهٔ ایشان سرگرم شدند ودرجهات شرقی پاره‌ای حکومتهای متفرقه ظهور یافته و بدین وسیله اساس خلافت عباسیان رو بانهدام و انکسار گذاشت .

در اوائل قرن هفتم هجرت چنگیزخان مغولی قسمت شرقی ممالك اسلامی را مسخّر نمود ، در اواسط قرن مذکور نیزهلاکوخان بن تولی‌خان بن چنگیزخان بغداد را بحیطهٔ تصرف آورد و درسال ششصد و پنجاه و ششم آفتاب شوکت عباسی منکسف و رشتهٔ دولتشان منقرض گردید .

بالجمله موافق آنچه در قاموس‌الاعلام و دیگران تصریح کرده‌اند چون بیدق ابومسلم خراسانی که اوّلین سبب تشکیل دولت عباسی میباشد محض علامت بودن ماتم حسینی ، رنگ سیاه داشته اینك عبّاسیان نیز همان رویه را معمول ودرتمامی عادات و رسومات خودشان رنگ سیاه را بکار میبردند . اسامی و تاریخ جلوس خلفای عباسی بغداد بدین‌شرح است :

۱ـ ابوالعباس سفاح عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس		۱۳۲ هـ
۲ـ ابوجعفر منصور (دوانیقی) بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس		۱۳۶ «
۳ـ محمد مهدی بن منصور	کنیه بدست نیامد	۱۵۸ «
۴ـ موسی الهادی ابن محمد مهدی	کنیه بدست نیامد	۱۶۹ «
۵ـ هارون الرشید ابن محمد مهدی	کنیه بدست نیامد	۱۷۰ «
۶ـ محمد امین ابن هارون	کنیه بدست نیامد	۱۹۳ «
۷ـ ابوالعباس عبدالله مأمون ابن هارون		۱۹۸ «
۸ـ ابواسحق محمد معتصم ابن هارون		۲۱۸ «

۹ـ ابوجعفر الواثق بالله هارون بن معتصم	۲۲۷ هـ
۱۰ـ ابوالفضل المتوکّل علی‌الله جعفر بن معتصم	۲۳۲ »
۱۱ـ ابوجعفر المستنصر بالله محمد بن متوکّل	۲۴۷ »
۱۲ـ ابوالعباس المستعین بالله احمد بن معتصم	۲۴۸ »
۱۳ـ ابوعبدالله المعتز بالله محمد بن متوکّل	۲۵۲ »
۱۴ـ ابواسحق المهتدی بالله محمد بن واثق	۲۵۵ »
۱۵ـ ابوالعباس المعتمد علی‌الله احمد بن متوکّل	۲۵۶ »
۱۶ـ ابوالعباس المعتضد بالله احمد بن‌طلحة بن متوکّل	۲۷۹ »
۱۷ـ ابومحمد المکتفی بالله علی بن معتضد	۲۸۹ »
۱۸ـ ابوالفضل المقتدر بالله جعفر بن معتضد	۲۹۵ »
۱۹ـ ابومنصور القاهر بالله محمد بن معتضد	۳۲۰ »
۲۰ـ ابوالعباس الراضی بالله محمد بن مقتدر	۳۲۲ »
۲۱ـ ابواسحق المتقی بالله ابراهیم بن‌مقتدر	۳۲۹ »
۲۲ـ ابوالقاسم المستکفی‌بالله عبدالله بن‌مکتفی	۳۳۳ »
۲۳ـ ابوالقاسم المطیع لله ـ فضل بن مقتدر	۳۳۴ »
۲۴ـ ابوبکر الطائع بالله عبدالکریم بن مطیع	۳۶۳ »
۲۵ـ ابوالعباس القادر بالله احمد بن اسحق بن مقتدر	۳۸۱ »
۲۶ـ ابوجعفر القائم بامرالله عبدالله بن قادر	۴۲۲ »
۲۷ـ ابوالقاسم المقتدی بالله عبدالله بن احمد بن قائم	۴۶۷ »
۲۸ـ ابوالعباس المستظهر بالله احمد بن مقتدی	۲۸۷ »
۲۹ـ ابومنصور المسترشد بالله فضل بن مستظهر	۵۱۲ »
۳۰ـ ابوجعفر الراشد بالله منصور بن فضل	۵۲۹ »
۳۱ـ ابوعبدالله المقتفی لامرالله محمد بن‌مستظهر	۵۳۰ »

۳۲ـ ابوالمظفر المستنجد بالله یوسف بن مقتفی ۵۵۵ هـ

۳۳ـ ابومحمد المستضیئی بنورالله حسن بن مستنجد ۵۶۶ »

۳۴ـ ابوالعباس الناصر لدین‌الله احمد بن مستضیئی ۵۷۵ »

۳۵ـ ابوالنصر الظاهر بامرالله محمد بن ناصر ۶۲۲ »

۳۶ـ ابوجعفر المستنصر بالله منصور بن ظاهر ۶۲۳ »

۳۷ـ ابواحمد المستعصم بالله عبدالله بن‌مستنصر ۶۴۰تا۶۵۶ »

خلافت مستعصمی شانزده سال امتداد داشته ودرسال‌ششصد وپنجاه وششم هجرت، خلافت عباسی بغداد با موت او منقرض شد و تمامی دورهٔ خلافت ایشان پانصد و بیست و چهار سال بوده است . درشرح حال و اسامی وزرای ایشان هم درصورت اقتضا موکول بکتب مربوطه نمایند خصوصاً دستور الوزرای خواندمیرکه هشتاد و سه تن از ایشان را نگارش داده است .

سه سال بعد از انقراض ایشان شعبهٔ دیگری از بنی‌عباس درمصر تشکیل‌خلافت دادکه هفده تن دیگر ازایشان تا سال نهصد وبیست وچهارم هجرت حکمران دیارمصر بوده‌اند . اسامی و تاریخ جلوس خلفای عباسی مصر نیز بشرح ذیل است :

۱ـ المستنصر بالله احمد بن ظاهر ۶۵۹ هـ

۲ـ الحاکم بامرالله احمد بن‌حسن ۷۰۱ »

۳ـ المستکفی بالله سلیمان بن‌حاکم بامرالله ۷۴۰ »

۴ـ الواثق بالله ابراهیم بن حاکم ۷۴۲ »

۵ـ الحاکم بامرالله احمد بن مستکفی ۷۴۹ »

۶ـ المعتضد بامرالله ابوبکر بن‌مستکفی ۷۶۲ »

۷ـ المتوکّل علی‌الله محمد بن‌معتضد ۷۷۹ »

۸ـ المعتصم بامرالله زکریّا بن حاکم بامرالله ۷۷۹ »

ثانیاً متوکّل علی‌الله محمد فوق ۷۸۵ »

۹ـ الواثق بالله عمر بن حاکم ابراهیم	۷۸۸ هـ
ثانیاً معتصم بالله زکریّا	۷۹۱ »
ثالثاً متوکّل علی‌الله محمد	۸۰۷ »
۱۰ـ المستعین بالله عبّاس بن‌متوکّل	۸۰۸ »
۱۱ـ المعتضد بالله داود بن متوکّل	۸۱۵ »
۱۲ـ المستکفی بالله ابن‌المتوکّل	۸۵۴ »
۱۳ـ القائم بامرالله حمزة بن متوکّل	۸۵۹ »
۱۴ـ المستنجد بالله یوسف بن متوکّل	۸۸۴ »
۱۵ـ المتوکّل علی‌الله عبدالعزیز بن یعقوب	۹۰۳ »
۱۶ـ المتمسّك بالله یعقوب	۹۲۲ »
۱۷ـ یعقوب بن متمسّك	۹۲۳ »

بفاصلهٔ یك سال از جلوس ، درسال نهصد و بیست و چهارم هجرت، یعقوب نیز خلافت را تسلیم سلطان سلیم‌خان بن‌بایزیدخان‌ثانی نهمین سلطان عثمانی (۹۱۸ـ۹۲۶هـ ق= **طیح ـ ظکو**) نمود و دورهٔ خلافت عباسی مصر هم (که تماماً دویست و شصت و پنج سال بـوده) منقرض و **عنوان خلافت ، حق انحصاری بلامعارض آل‌عثمان‌گردید** و تمـامی دوره خلافتین بغدادیّه و مصریّهٔ عباسی هفتصد و هشتاد و نه سال بوده‌است . وزرای ایشان در کتب مربوطه مذکور و نقل‌آنها موجب اطناب و خروج از وضع‌کتاب است .

(۳۰۶۲ ج ۴ س وغیره)

بنی‌عبدربه در اصطلاح رجالی اسمعیل و شهاب و عبدالخالق و عبدالرحیم و وهب اولاد عبدربّه بن میمونة بن یسار ازاصحاب ائمهٔ‌اطهار است و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(ص۱۸۴ ج ۱۵ عن وغیره)

بنی‌عبدالله رجوع به **بنی‌کمونه** نمایند .

بنی‌عبدون عنوان جمعی ازافاضل بوده وبعضی‌ازایشان‌را بعنوان **ابن‌عبدون** نگارش دادیم .

بنی‌عبس یکی از قبائل عرب میباشدکه به مرد عبس نامی منتسب بوده و درنسبت بآن **عبسی** گویند و حذیفة بن یمان نیز از ایشان و از ذریهٔعبس‌بوده‌است و رجوع بعنوان**عبسی**هم نمایند. (ص۱۱۱ ج۱۷عن)

بنی‌عبید عنوان مشهوری یك سلسله از خلفای مصریّه میباشدکه بعنوان **فاطمیون** نگارش دادیم .

بنی‌عجل (بروزن هند) یکی از شعب و بطون قبیلهٔ ربیعه میباشدکه به عجل بن‌لجیم بن صعب بن علی بن‌بکر بن وائل منسوب وعجل مذکور بحماقت مشهور بوده است . اورا گفتندکه این اسب را چه نام کردی فوراً یك چشم اسب را درآورده وگفت اعورش‌نامیدم اینك **احمق من عجل بن لجیم** ازامثال دایره بوده و عبری از شعرای عرب گوید :

رمونی (رمتنی‌خل) بنوعجل بداء ابیهم — وای امرء(وهل احدخل)فی‌الناس احمق‌من‌عجل
الیس ابوهم عارعین جواده — فصارت به الامثال تضرب فی‌الجهل

درجائی دیدم‌که بنی‌عجل یکی از بطون قبیلهٔ بنی‌تمیم بوده و ضمن شرح حال ادهم ابراهیم اشاره شد .

(مجمع‌الامثال ابوهلال وضمن شرح حال ابراهیم بن ابی‌حفصه ازتنقیح)

بنی‌عجلان از شعب قبیلهٔ خزرج میباشد و ابوالحتوف عجلانی سابق‌الذکر هم از ایشان است چنانکه اشاره نمودیم .

بنی‌عدسه شعبه‌ایست از قبیلهٔ کلب و یکی دیگر از قبیلهٔ طی و درجایی دیدم‌که ایشان اولاد عدس بن زید عبدالله بن دارم هستند .

(قاموس‌اللغة وغیره)

بنی‌عدیم خانواده‌ایست‌مشهورازشعب وبطون‌خانوادهٔابی‌جرادهٔسابق‌الذکر و بعضی از افاضل ایشان را بعنوان **ابن‌العدیم** تذکّر دادیم .

بنی‌عراب درضمن شرح‌حال دیان ابن‌عمران فزاری از تنقیح‌المقال‌گوید که فزاری منسوب به پدر قبیله‌ایست و نامش‌فزارة بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان است و **بنی‌شمخ** و **بنی‌عراب** و **بنی‌عشراء** هم از شعب آن قبیله هستند . درقاموس هم‌گوید شمخ بن‌فزاره بطنی است (ازبطون قبیلهٔ فزاره) و **بنی‌العشراء** قومی است ازفزاره و رجوع بعنوان **فزاری** هم شود .

بنی‌عساکر عنوان چند تن از مشاهیر فقها و قرّاء و محدّثین بوده و بعضی از افاضل ایشان را بعنوان **ابن‌عساکر** تذکّر دادیم .

بنی‌عشراء یکی از شعب قبیلهٔ فزاره میباشد و رجوع به **بنی‌عراب** نمایند.

بنی‌عطیه درفصل ثانی خاتمه بعنوان آل‌عطیه خواهدآمد .

بنی‌عقیل بنوشتهٔ احمد رفعت یکی از دول صغیره میباشدکه در سیصد و هشتادم یا هشتاد وششم‌هجرت باهتمام‌عقیل‌نامی درموصل‌تشکیل یافت و درچهارصد و نود و نهم منقرض گردید لکن کلمات ابن‌خلّکان وقاضی نورالله با اندك تفاوتی مابین‌آنها صریح است دراینکه این دولت درسیصد وهشتادم باهتمام محمد بن مسیب عقیلی تشکیل و درچهارصد ونود و نهم منقرض ونه (۹) تن ازایشان دراین مدت بقرار ذیل حکمران مصر بوده‌اند :

۱ـ ابوالدواد محمد بن‌مسیب بن‌رافع بن‌مقلد بن‌جعفرعقیلی	۳۸۰ هـ ق
۲ـ ابوحسان حسام‌الدولة مقلد بن مسیب فوق	۳۸۷ »
۳ـ ابوالمنیع معتمدالدولة قرواش بن مقلد فوق	۳۹۱ »
۴ـ زعیم‌الدولة برکة بن قرواش	۴۴۱ »
۵ـ ابوالمعالی قریش بن بدران بن مقلد فوق	۴۴۳ »
۶ـ ابوالمکارم مسلم بن قریش فوق	۴۵۳ »
۷ـ ابوعبدالله محمد بن مسلم فوق	۴۷۸ »

۸ـ ابوالحارث محیی‌الدین مهارش بن مجلی بن علیب بن‌قیان بن شعیب بن‌مقلد

بن جعفر عقیلی بعد از وفات محمد بن مسلم فوق‌که درجایی بنظر نرسیده تا چهارصد و نود و نهم هجرت حکومت کرده و درهمین سال درهشتاد سالگی فوت‌نمود وحکومت بنی‌عقیل منقرض گردید .

(ص ۱۲۷ ج ۳ فع و ۲۳۶ ج ۲ کا و ۱۹۱ لس)

بنی‌عمار بجلی کوفی دهنی یا **آل‌عمار** ، در اصطلاح رجالی خانوادهٔ عمار بن معاویه ، یا جناب بن عبدالله مکنّی به ابومعاویه پدر معاویة بن عمار مشهور است . بهرحال عمار بن معاویه از ثقات اصحاب حضرت صادق ع بوده و اورا **ابن‌صالح** و **ابن‌جناب** و **ابن‌ابی‌معاویه** نیز گویند چنانچه خانواده‌اش را **آل‌عمار** نیز اطلاق می‌کنند و اطراف مسئله موکول بکتب رجالیّه است .

بنی‌عمار یا **آل‌عمار** ، یکی از دول صغیرهٔ طرابلس غرب‌است‌که مؤسّس آن **ابویحیی** یا **ابوبکر عمار** یا **ثابت بن عمار** میباشدکه در سال هفتصد و بیست وچهارم هجرت بنی‌حفص راکه حکمران آن نواحی بوده‌اند مقهور واز حکومت منفصل نمود و این دولت را تشکیل داد و هفت تن از ایشان تا سال هشتصد و دویم یا سیّم هجرت حکمران آن نواحی بودند تا آخرین ایشان عبدالواحد بن ابی‌بکر بن محمد بن ثابت از طرف ابوفارس شانزدهمین حکمران بنی‌حفص مغلوب و از طرابلس اخراج و دولت بنی‌عمار منقرض‌گردید .

کتابخانهٔ‌ایشان بسیارمهم و محتوی زیاده بریك ملیون کتاب بوده و همهٔ آنها در محاربات صلیبی تلف شدند . **(ص۴۲۵ ج۱عن و۱۲۱ج۳فع و۱۳۶۴ج۲س)**

بنی‌عمودی خانوادهٔ علمیهٔ‌بزرگی‌است ازاولاد تاج‌العرفا شیخ‌سعید بن‌عیسی عمودی‌که نسب ایشان بـابوبکر خلیفه موصول و خرقهٔ ایشان بشیخ ابومدین مغربی منتهی است . جمعی از ایشان علوم ظاهری و مقامات ولایت را جامع بودند و جدّ ایشان شیخ‌سعید مذکور ازکبار مشایخ‌صوفیّه وکراماتی بدومنسوب ودرششصدوهفتادویکم‌هجرت‌درحضرموت‌فوت وجملهٔ:**عرش سما= ۶۷۱**مادّهٔ‌تاریخ‌اواست:

(ص ۲۶۱ نور سافر)

بنی‌عناز یکی از دول صغیرهٔ شیعه میباشدکه بسال سیصد وهشتادم‌هجرت باهتمام ابوالفتح محمد درحلوان تشکیل یافته ودرپانصد ودهم منقرض گردیده است . (ص۱۲۷ج۳فع و۹۸۵ج۱۶عن)

بنی‌عوام بنوشتهٔ قاموس‌الاعلام ناحیه‌ایست در صنعای یمن‌که بهفت قریه مشتمل است و بیان مذکور در **بنی‌بهلول**، اینجا هم جاری‌است.
(س ۱۳۶۵ ج ۲س)

بنی‌غطفان با دوفتحه ویا بسکون‌ثانی، قبیله‌ایست معروف ازعرب ازشعب قبیلهٔ قیس بن‌عیلان‌الیاس بن مضرکه به غطفان بن سعد بن‌قیس بن الیاس مذکور ملقّب به عیلان منسوب هستند .
(تنقیح‌المقال ضمن سالم بن ابی‌الجعد)

بنی‌غفار بروزن کتاب ، یکی از شعب بنی‌کنانه بوده وضمن شرح حال **ابوذر غفاری** تذکّر دادیم .

بنی‌غلاب یا **بنی‌غلان** {قبیله‌ایست در بصره از شعب بنی‌نصر بن معاویه ازبطون قبیله هوازن وگویندکه درغیر بصره یك‌تن از ایشان نمیباشد.کلمه مدخول لفظ بنی درکتب رجالیّه بدون ضبط حرکه مابین غلاب با غین نقطه‌دار و لام مخفّف یا مشدّد و حرف ب درآخر ویا لام مخفّف با نون آخر و مابین علان با عین بی‌نقطه و نون‌آخر و لام مشدّد مردّد بوده و رجوع بعنوان غلابی هم شود .
(تنقیح‌المقال ضمن عنوان محمد بن زکریا وغیره)

بنی‌غنم عنوان یکی از قبائل عرب است‌که به غنم بن مالك بن تیم‌الله نجار منتسب وچنانچه واضح‌است ایشان را **بنی‌مالك** و**بنی‌تیم‌الله** و **بنی‌نجار** گفتن نیز صحیح میباشد . این است‌که ثابت بن خالد راکه ازحاضرین بدر و احد و شهدای روز یمامه است بعضی از علمای رجال از بنی‌غنم دانسته و برخی از بنی‌مالك و جمعی از بنی‌تیم‌الله شمرده و همهٔ آنها درست و منافی هم نمیباشند . مخفی

نماندکه نام اصلی تیم‌الله نجار فوق تیم‌اللات بوده و اخیراً به تیم‌الله تبدیلش داده‌اند .

(ص ۲۱ ج ۱۶ عن وغیره)

بنی‌فرات خانوادهٔ بزرگی است مشهور از موضع صریفین نامی از توابع دجیل که تماماً شیعه بوده‌اند . در وفا ومروّت وفضل وکرم از اجلّه وبزرگترین مردمان عصر خود وجماعتی از ایشان درمصر وعراق متقلد وزارت آل‌اخشید و بنی‌عباس بوده و شرح حال ایشان را موکول بکتب مربوطهٔ مبسوطه میداریم .

(ص ۸۹ ج ۱۷ عن وغیره)

بنی‌فراس قبیله‌ایست مشهور از قبائل عرب که بفرمودهٔ ابن‌میثم ، از شعب قبیلهٔ تغلب و اولاد فراس بن غنم بن تغلب بن وائل ویا بنوشتهٔ شیخ محمد عبده اولاد فراس بن غنم بن ثعلبة بن مالك بن‌کنانه ویا فرزندان فراس بن غنم بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر میباشند .

بهرحال بشجاعت وحمیت وفرمانبرداری و اطاعت وسرعت‌اجابت معروف‌بودند، بهمین جهت است‌که حضرت امیرالمؤمنین ع در خطبهٔ بیست و پنجم نهج‌البلاغه آرزو مینماید‌که کاش بعوض تمامی‌اصحاب ولشگریان خود هزار تن از این‌قبیله حاضر رکاب مبارك آن‌حضرت میبودند . شیخ محمد درشرح همین خطبه گوید‌که علقمة بن فراس و ربیعة بن مکدم نیز از همین قبیله بوده و بجز ربیعه کسی را سراغ نداده‌اندکه درحال ممات نیز مثل حال حیات خود تعصّب حریم خود را نگهداشته باشد ، چنانچه گویند وقتی‌که چند تن از خانواده‌اش همراهش بوده وکوچ میکرده‌اند و خود ربیعه نیز تنها پاسبان ایشان بوده چند سواره از بنی‌سلیم بدو تصادف کرد ، یکی از ایشان تیری بجانب ربیعه انداخت ، بقلبش برخورد ودر دم جان داد پس نیزهٔ خود را برزمین‌نصب کرده و بدان تکیه زد ، اهل خودرا بطریق اشاره امر ببرگشتن نمود پس‌ایشان‌آن‌قدر دور شدندکه بخانه‌های قبیله رسیدند و بنی‌سلیم در همانجا توقف کردند، لکن‌ازکثرت خوف وهراس جرأت پیش رفتن‌نداشتند تاآنکه تیری دیگر براسب وی زدند پس‌اسب

برجسته و او نیز هم‌چنان مرده برزمین افتاد و قطع بمرگ او نمودند .

بنی‌فرقد در فصل ثانی خاتمه بعنوان **آل‌فرقد** خواهدآمد .

بنی‌فزارة خانواده و قبیله‌ایست از شعب بنی‌غطفان‌که ضمن عنوان **فزاری** و**بنی‌عراب** تذکّر دادیم .

بنی‌فضال عنوان جمعی ازمحدّثین‌شیعه میباشدکه بعضی‌ازایشان‌را بعنوان **ابن فضال** تذکّر داده‌ایم .

بنی‌قاره موافق‌آنچه ضمن عنوان **قاری** تذکّر دادیم قبیله‌ایست از عرب از بطون قبیلهٔ مضر و رجوع بدانجا نمایند .

بنی‌قتاده عنوان یکی از دول صغیره میباشدکه درسال پانصد ونود وهشتم هجری باهتمام ابوعزیز قتاده درحجاز تشکیل یافته و مشخّص دیگری از ایشان بدست نیامد . (ص ۱۲۹ ج۳فع‌قاموس‌اللغة)

بنی‌قحافه یکی از بطون قبیلهٔ **خثعم** است .

بنی‌قشیر چنانچه ضمن شرح حال ابوالاسود دئلی اشاره شد یکی‌ازقبائل عرب میباشدکه جبری مذهب وناصبی بوده‌اند و رجوع بعنوان **قشیری** هم نمایند .

بنی‌قمیله عنوان معروف هوازن و اسدبوده ودرمورد تعییر و توبیخ‌ایشان استعمال‌نمایند . زیرا عادت‌اهل‌یمن‌آن‌بوده‌که هنگام‌تراشیدن سر در منی یك قبضه آرد برسر خود میگذاشتندکه آن آرد نیز با موی سرشان بزمین ریخته وآن را صدقه‌کنند ، مردمانی ازهوازن و اسد بودندکه ازکثرت دنائت و رذالت همان آردها را جمع می‌نمودند و موی سرآمیخته بآنها را دورکرده ودر ضروریّات و احتیاجات خودشان بکار میبردند . (مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌قیله ضمن عنوان **خزرجی** نگارش دادیم .

بنی‌کلاب رجوع به **بنی‌وحید** نمایند .

بنی‌کلب یکی از دول صغیره میباشدکه بسال دویست و سی ودویم هجرت در سچیلیا باهتمام اسد نامی تشکیل یافته و درچهارصد و چهل و چهارم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۷ ج۳فع)

بنی‌کلفه یکی از قبائل عرب میباشدکه ضمن عنوان **کلفی** از باب القاب تذکّر داده‌ایم .

بنی‌کمونه یا **بنی‌عبدالله** یا **آل‌کمونه** موافق نقل معتمد از مجالس‌المؤمنین وغیره طایفهٔ بزرگی‌میباشد ازسادات‌عراق‌عرب‌که بشرافت‌حسب و نسب وکثرت عدّه وجماعت مشهور ، از قدیم‌الایام از نقبای‌کرام کوفه ، نقابت وجلالت سادات عراق خصوصاً کوفه بدیشان اختصاص داشته و علما و فضلای بسیاری از ایشان برخاسته است ودر زمان سید مرتضی نیز در بغداد وعراق عرب ازاکابر نقبا بوده‌اند و این خود دلیلی متقن برفضیلت و عظمت و صحت سیادت ایشان میباشد .

مخفی نماندکه سادات بنی‌کمونه از نسل عبدالله رابع منتهی به عبدالله ثالث منتهی به عبدالله ثانی منتهی به عبدالله اوّل اعرج ابن‌الحسین‌الاصغر ابن‌الامام‌السجّاد ع بوده و عبدالله ثالث مذکور ممدوح متنبّی بوده است و قصیدهٔ مدحیه‌اش دراوّل دیوان متنبی موجود میباشد . این عبدالله بیست فرزند داشته‌که از همهٔ مردم مقدّم و تمامی نواحی کوفه درتحت‌نفوذ ایشان بوده بطوری‌که مردم میگفتندکه آسمان مخصوص‌خدا و زمین هم مخصوص **بنی‌عبدالله** است و همانا مرادشان همین عبدالله ثالث بوده و نسب‌او از هشت تن از فرزندان مذکورش باقی است .

اما عبدالله اوّل معروف به **اعرج** به علوّ مقام و عظمت‌شان مشهور وعایدات‌املاك و مزارع او سالی معادل هشتاد هزار دینار (طلای مسکوك هیجده‌نخودی) بوده و تمامی آن را صرف ارباب‌حاجت ازعلویین وسادات مینموده‌است . درخراسان مورداحترامات ابومسلم خراسانی معروف وتمامی اهالی آن نواحی بود وظاهرکلام اعیان‌الشیعه آنکه منصب امارت و تولیت تا این زمان در خانوادهٔ بنی‌کمونه باقی است . ناگفته نماندکه

لفظ بنی‌کمونه دراصل **بنی‌کمکمة** بوده ودر استعمالات عامّه تحریف یافته و بینی‌کمونه شهرت یافته‌اند.

(ص ۱۹۰ ج ۱۵ عن نقل از مجالس‌المؤمنین و بعض تألیفات سید فاضل نسابه میرمحمدقاسم مختاری سبزواری)

بنی‌کنانه یکی ازقبائل معروف عرب میباشدکه پدر وسرسلسلهٔ ایشان جدّ چهاردهمین‌حضرت‌رسالت ص ابوالنضر کنانة بن‌خزیمة بن‌مدرکة بن الیاس بن مضر بوده است. (ضمن‌ابراهیم بن‌سلمة ازتنقیح)

بنی‌الکواکبی ضمن شرح حال **کواکبی ملاابراهیم** اشاره نمودیم.

بنی‌لام قبیله‌ایست شیعی‌المذهب در ناحیهٔ عماره ازنواحی بصره.

(ص۱۳۶۵ ج ۲ س)

بنی‌لحم دولتی است‌که درسال دوازدهم میلادی باهتمام مردی بربری در بحرین و حیره تشکیل یافته و درششصد و سی وچهارم میلادی منقرض گردیده است. (ص ۱۲۷ ج۳فع)

بنی‌لیث یکی‌ازدول‌صغیرهٔ‌ایرانی‌است‌که بعنوان بنی‌صفار نگارش‌دادیم.

بنی‌لیث قبیله‌ایست از عرب از شعب مضر و ازبطون کنانه‌که خانوادهٔ لیث بن بکر بن عبد مناف بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس بن مضر هستند. (تنقیح ضمن ابان بن راشد)

بنی‌ماسویه عنوان مشهوری خانواده‌ایست طبّی و بعضی از ایشان را تحت عنوان **ابن‌ماسویه** نگارش دادیم.

بنی‌مالك **بن‌نجار** - بعنوان **بنی‌غنم** نگارش دادیم.

بنی‌مختار خانواده‌ایست‌مشهورکه‌نسبت‌ایشان‌با بوعلی‌مختار نقیب‌امیرالحاج موصول ونقابت نجف و امارت حجّاج، مدّتی مفوض باکابراین خانواده بوده‌است. (ص۳۰لس و۱۹۲ ج۱۵عن)

بنی‌مخزوم عنوان‌دوقبیله‌ازعرب‌است‌که تحت‌عنوان **مخزومی** تذکّرداديم .

بنی‌مدرار یکی‌ازدول صغیرهٔ مغرب‌زمین است‌که دریکصد وپنجاهم‌هجرت از طرف بربریان تشکیل یافته ودر دویست و نود وهفتم منقرض گردیده است . (مدرك ازنظرم رفته و ظاهراً جلد سیم احمد رفعت است)

بنی‌مرداس یکی‌ازدول‌صغیره‌میباشدکه‌بسال‌چهارصدوچهاردهم‌هجرت‌درحلب تأسیس یافته و درچهارصد وهفتاد ودویم منقرض‌گردیده است .
(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

بنی‌مرین خانواده‌ایست مشهورکه در اواخر قرن ششم یا اوائل قرن هفتم باهتمام عبدالحق‌نامی از ایشان سلطنتی درمغرب اقصی تأسیس داده وگروه بسیاری از ایشان (که شانزده تن در قاموس‌الاعلام بعنوان ابوثابت مرینی و ابوالربیع‌مرینی و ابوعنان‌مرینی و امثال اینها نگارش‌یافته تا اواخرقرن نهم‌هجرت سلطنت کردند و شهر فاس را پای‌تخت اتّخاذ نموده وبسال هشتصد و نودم هجرت‌بقتل آخرین ایشان‌که نیز عبدالحق نام داشته منقرض گردیدند و جلوس چهارمین ایشان ابوبکر مرینی در ششصد و چهل و دویم هجرت بوده‌است .
(متفرقات قاموس‌الاعلام)

بنی‌مزید دولت کوچکی میباشدکه بسال چهارصد و سیّم هجرت ازطرف سندالدولة در حلّه تأسیس یافته و در پانصد و پنجاه و هشتم منقرض گردید . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌مزین که تالی میم حرف زای نقطه‌دار باشد بنوشتهٔ احمد رفعت یکی ازدول صغیره‌است‌که بسال‌ششصد وسی‌ام هجرت‌ازطرف‌عبدالحق نامی در مراکش افریقا تشکیل یافته و درهشتصد و هفتاد و ششم منقرض‌گردیده‌است .
نگارنده‌گوید: ظاهر بلکه‌مقطوع‌است‌که این‌دولت همان‌میباشدکه فوقاً بعنوان‌بنی‌مرین (که تالی میم حرف رای بی‌نقطه است) نگارش دادیم .

بنی‌المصطلق قبیله‌ایست از بطون خزاعة وغزوهٔ بنی‌المصطلق مشهور است‌که حضرت رسالت ص با ایشان جهادکرده و مستأصلشان‌گردانید .

(متفرقه)

بنی‌مظفر درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌مظفر** خواهدآمد .

بنی‌معید ضمن عنوان **معیدی** تذکّر دادیم .

بنی‌معیه خانواده‌ایست مشهورکه با بعضی ازافرادشان تحت‌عنوان **ابن‌معیه** تذکّر دادیم .

بنی‌ملکان یکی از قبائل عرب میباشدکه به بت سعد نامی می‌پرستیدند .

(اوقیانوس وغیره)

بنی‌منده خانواده‌ایست‌علمی‌بزرگ‌که تحت‌عنوان **ابن‌منده** تذکّردادیم .

بنی‌منقذ خانواده‌ای بوده درمصر و نواحی آن که به منقذ بن نصر بن هاشم بن سوار از احفاد یعرب بن قحطان منسوب و قلعهٔ شیزر نامی‌که نزدیکی شهرحمات‌میباشد بنوشتهٔ‌ابن‌خلّکان بقلعهٔ بنی‌منقذ معروف‌است. یاقوت گوید این قلعه بسیار قدیم ودر اشعار امرءالقیس نیز مذکور است .

(ص ۷ ج ۱۲ عن)

بنی‌موسی درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌موسی** خواهدآمد .

بنی‌مؤید دولتی است‌کوچك‌که بسال پانصد و شصت وهفتم هجرت باهتمام مؤیدالدین درهرات تشکیل‌یافته ودرپانصد ونود وهفتم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۸ ــ کذا)

بنی‌مهری قبیله‌ایست از عرب‌که ضمن عنوان **مهری** اشاره نمودیم .

بنی‌مهلب خانواده جلیلی بوده در عهد بنی‌امیّه‌که تحت عنوان ابوسعید مهلب با شرح حال اجمالی بعضی از افراد آنها تذکّر دادیم .

بنی‌میمون درفصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌میمون** خواهدآمد .

بنی‌ناجیه در مجمع‌البحرین گوید : ناجیه ، نام یکی از محدّثین و هم قبیله‌ایست‌ازعرب . ابن‌میثم‌درشرح‌خطبه‌چهل‌وچندم‌نهج‌البلاغه گوید بنی‌ناجیه قبیله‌ایست‌که خودشانرا بسامة بن‌لوی بن‌غالب منسوب داشته و **بنی‌سامه** نامیدند ، پس قریش بجهت کذب و دروغ بودن آن این‌نسبت را از ایشان سلب‌کرده و بنام مادرشان ناجیه‌که زن سامة بن لوی مذکور بوده مشتهرساختند و ایشانندکه مصقلة بن هبیرهٔ شیبانی اسیرانشان را از عامل حضرت امیرالمؤمنین ع خریده وآزاد نمود .

بنی‌نجاح دولتی است‌که بسال چهارصد و دوازدهم هجرت در زبید یمن تشکیل یافته و درپانصد و پنجاه و سیّم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۸ ج ۳ فع)

بنی‌نجار چندی ازافاضل‌میباشدکه بعنوان **ابن‌النجار** تذکّرداديم ورجوع به **بنی‌غنم** هم نمایند .

بنی‌نحو گروهی است از قبیلهٔ ازد ازقبائل عرب .

(قاموس‌اللغة)

بنی‌نعـامة **بنی‌النعامة** بی‌الف ولام قبیله‌ایست ازبنی‌اسد وبا الف ولام یکی‌ازبطون قبیلهٔ کلب است . (مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌نعیم عنوان دوخانواده‌است‌که هردوبعنوان **آل‌نعیم**مذکورخواهندشد.

بنی‌نما بعنوان **آل‌نما** تذکّر خواهیم داد .

بنی‌نوبخت رجوع به **آل‌نوبخت** نمایند .

بنی‌نهد دوقبیله است از عرب‌که تحت عنوان **نهدی** تذکّر دادیم .

بنی‌والبه از قبائل مشهورهٔ عرب میباشدکه به والبة بن حارث بن اسد بن خزیمه منتسب بوده و درمقام نسبت بآن **والبی** گویند .

(سطر ۲۰ ص ۳۱۰ ت)

بنی‌وحید موافق آنچه از صحاح وغیره نقل شده قومی است از بنی‌کلاب بن ربیعة بن عامر بن صعصعة و وحید لقب عامر بن طفیل بن مالك از بنی‌جعفر بن کلاب است .

بنی‌ورثیلان ضمن عنوان **ورثیلانی حسین** - تذکّر دادیم .

بنی‌ورقاء خانواده‌ایست مشهورکه علما و ادبا و شعرا و امرای بسیاری‌از ایشان برخاسته وایشان نیزمانندمعاصرشان بنی‌حمدان‌سابق‌الذکر باکرم و مجدت و جامعیّت اصول قلم وآداب شمشیر معروف و هرفردی ازایشان ادیب و سخی و شعردوست میباشد . (ص ۲۰۰ ج ۱۵ عن)

بنی‌وطاس دولتی‌است‌که بسال هشتصد و هفتاد و ششم هجرت باهتمام وطاس نامی درشهر فاس از بلاد مغرب زمین تشکیل یافته ودر نهصد و پنجاه و ششم منقرض گردیده است . (ص۱۳۰ ج ۳ فع).

بنی‌هاشم بزرگترین خانواده‌ایست‌که درتمامی آفاق درغایت اشتهاربوده و بجدّ عالی حضرت رسالت ص هاشم بن عبدمناف بن قصی بن بن کلاب بن مرة بن کعب منسوب است . وجود مقدّس آن‌حضرت واعمام وخانواده‌شان و تمامی شعب متنوعه سادات‌جهان ازهمین خانوادهٔ جلیله میباشد . مخفی‌نماندکه هاشم مذکور برادر عبدشمس و عموی امیّه بوده و رجوع بعنوان **بنی‌امیه** هم نمایند .

بنی‌هاشم دولتی‌است‌که بسال‌چهارصد وشصتم هجرت باهتمام‌ابوهاشم‌محمد در حرمین شریفین مکّه و مدینه تأسیس یافته و درپانصد و نود و هشتم منقرض گردیده است . (ص ۱۲۸ ج۳فع)

بنی‌هاشم دولتی‌است دیگرکه بسال‌پانصد ونود ونهم‌هجرت درمدینهٔ‌منوره تشکیل یافته ودر هشتصد وپنجاه وپنجم منقرض گردیده است .

(ص ۱۲۹ ج ۳ فع)

بنی‌هشام خانواده‌ایست مشهور وعنوان‌جامع‌جمعی‌ازاکابراست‌که بعضی‌از مشاهیر ایشان را بعنوان **ابن‌هشام** درباب سیّم تذکّر داده‌ایم .

بنی‌هنام گویند قبیله‌ایست از جنّ . روبه‌گوید :

کأن وسواسك بالتمام حديث شيطان بنی‌هنام

(مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌هود موافق‌آنچه ضمن عنوان بنی‌احمر اشاره نمودیم در قرن هفتم هجرت یکی از حکومتهای اسلامیّهٔ اندلس بوده است .

بنی‌هیثم در فصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌هیثم** خواهدآمد .

بنی‌یافث طائفهٔ ترك بن یافث و نظائر ایشان میباشدکه از نسل یافث بن نوح هستند و یافث برادر سام و حام بوده‌است .

(مرصع ابن‌اثیر)

بنی‌یسار در فصل دویم خاتمه بعنوان **آل‌یسار** خواهدآمد .

بنی‌یشکر عنوان مشهوری چندین قبیله از عرب میباشد : ۱- **بنی‌یشکربن بکر بن وائل** از اولاد نزار بن‌معد بن عدنان‌که حارث‌یشکری سابق‌الذکر از اصحاب معلّقات سبعه نیز از ایشان است چنانچه در شرح حالش تذکّر دادیم ۲- **بنی‌یشکر بن جدیلة بن لخم** از شعب قحطانیه وجبل یشکر هم‌که مابین مصر و قاهره‌بوده وجامع‌احمد برروی‌آن بنا شده بدیشان منسوب‌است ۳- **بنی‌یشکر بن عدوان** از قبائل عدنانیّه و ابوعبدالله جدلی صاحب محمد بن‌حنفیه‌که ازقلعهٔ ابن‌زبیرخلاصش کرده بوده از ایشان است ۴- **بنی‌یشکر بن علی بن وائل بن‌قاسط بن هنب** ۵- **بنی‌یشکر بن مبشر بن صعب بن‌دهمان** ازبطون‌قبیلهٔ ازد . (تنقیح‌المقال ضمن‌بکار بن‌رجا)

بنی‌یغمراسن بنا برآنچه از عنوان ابوزیان قاموس‌الاعلام استظهار میشود دولتی است‌که دراواخر قرن هفتم هجرت باهتمام یغمراسن‌نامی تشکیل‌یافته وچند تن ازایشان تا اواخرقرن‌هشتم‌هجرت درتلمسان حکومت‌کرده‌اند .

فصل دویم (ازخاتمه)

در بیان قبائل و خانواده‌های مصدر بلفظ آل

آل ابی اراکه میمون بن ابی‌اراکه و بشیر و شجره پسران میمون ، اسحق بن بشیر، علی بن‌شجره ، حسن بن شجره ازبیوتات‌شیعه وازاجلاّی محدّثین بوده و احادیث بسیاری از ائمهٔ اطهار ع روایت نموده‌اند . خود ابواراکه هم کوفی واز اصحاب حضرت‌امیرالمؤمنین ع بوده وممدوح بعضی ازعلمای رجال میباشد . نام او درجائی بنظر نرسیده و دور نیست‌که همان ابواراکه باشد .

(تنقیح‌المقال وص ۱۳ ج ۵ عن)

آل ابی جامع بنا برآنچه در اعیان‌الشیعه ضمن شرح حال شیخ احمد بن‌علی بن حسین بن محیی‌الدین بن‌حسین بن محیی‌الدین بن‌ابی‌جامع حارثی گفته خانوادهٔ علم و فضل بزرگی است‌که دراصل از اهالی جبل عامل بودند ، بعضی ازایشان بعراق رفته وبرخی درنجف اقامت‌گزیدند وعموماً ازنسل‌شیخ‌عبدالصمد حارثی برادر شیخ بهائی هستند . ایشان اخیراً به **آل‌محیی‌الدین** شهرت دارند وازآن‌رو که یکی‌از اجداد ایشان جامعی درجبل‌عامل بنا نهاده وبدین جهت به **ابوجامع** شهرت داشته اولاد وخانواده‌او نیز بجهت انتساب او به **آل‌ابی‌جامع** مشهور شده‌اند . **آل‌شراره** و **آل‌شرف‌الدین** و**آل‌فخرالدین** و **آل‌مروه**‌که تماماً درنجف سکونت دارند ازشعبات همین خانوادهٔ آل‌ابی‌جامع بوده و تماماً ازنسل شیخ عبدالصمد فوق میباشند .

(ص ۱۵۴ و۱۵۵ و ۱۵۶ ج ۱۰ عن)

آل ابی جراده درفصل اوّل خاتمه بعنوان **بنی‌ابی‌جراده** مذکور شد .

آل ابی الجعد **رافع** - غطفانی اشجعی کوفی ، عبارت از سالم و عبید و زیاد پسران ابی‌الجعد است‌که هرسه از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده ویزید بن زیاد بن‌ابی‌الجعد و رافع بن‌سلمة بن زیاد بن‌ابی‌الجعد

نیز از ثقات بوده‌اند . بلکه ظاهر کلام نجاشی توثیق تمامی افراد خانوادهٔ ابوالجعد رافع میباشد و خود ابوالجعد از مخضرمین بوده و هردو دورهٔ جاهلیت و اسلام را درك کرده است و بسط زاید موکول بکتب رجالیّه میباشد . (ص۱۴ ج۵عن)

آل ابی الجهم قابوس لخمی ، از فرزندان قابوس بن نعمان بن‌منذر وخانوادهٔ بزرگی است درکوفه وازایشان‌است حسین وسعید ومنذر پسران ابی‌الجهم ، محمد بن منذر بن سعید ، منذر بن محمد مذکور ، نصر بن قابوس ، نعیم قابوسی و همه‌شان از اصحاب ائمهٔ اطهار ع و ممدوح علمای رجال و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است . (ص۱۵ ج۵عن وغیره)

آل ابی رافع از بزرگترین خانواده‌های شیعه میباشدکه دراسلام و ایمان حق تقدّم بدیگران داشته ودارای مقامی‌بلند وشأنی‌ارجمندهستند و از ایشان است عبدالله یا **عبیدالله** بن ابی‌رافع و **علی بن ابی‌رافع** که **اولی** از خواص اصحاب حضرت امیرالمؤمنین ع بوده و **کتاب قضایا امیرالمؤمنین ع** و **تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین** از او است .

دویمی نیز کاتب آن‌حضرت و حافظ اخبار بسیاری بوده و تألیفاتی دارد و بازهم از ایشان است **عون** و **محمد** پسران‌عبیدالله مذکور وعبیدالله بن‌علی‌مذکور وعبدالرحمن بن محمد مزبور و بعضی دیگر و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

اما خود ابورافع‌که نام او دراخبار و سیر مابین ثابت وهرمز و ابراهیم و اسلم مردّد میباشد ازاخیار شیعه و موثّقین صحابه و امین حضرت رسالت ص بوده وبعضی از آثار دینیّه نهایت جلالت اورا برهانی قاطع میباشند . در تدوین و جمع احادیث هم حق تقدّم داشته و نخستین کسی است ازشیعهٔ صحابه‌که احادیث را مدوّن ومبوّب‌نموده و**کتاب‌السنن والاحکام والقضایا** از او میباشدکه از حضرت امیرالمؤمنین ع روایت کرده است . دربدایت‌حال مملوك عباس‌بن‌عبدالمطلب بوده‌که او نیز بحضرت‌نبوی ص هبه‌اش نمود وپس‌ازآنکه اسلام‌آوردن عباس را بدان‌حضرت عرضه داشت محض مژدگانی‌این

خبر میمنت اثر آزاد شد ، خودش نیز قبلاً در مکهٔ معظّمه بشرف اسلام مشرّف شد ، بدو بیعت ودو هجرت و نماز دوقبله موفق گردید .

در تمامی غزوات ومشاهد حاضر ، بعداز وفات آن‌حضرت نیز ملازم‌حضورحضرت امیرالمؤمنین ع و درمحاربات آن‌حضرت نیز حاضر بود تاآنکه جمعی ازبیعت خلافت آن‌حضرت مخالفت ورزیدند ، ابورافع گفت این‌قضیه را حضرت رسالت خبرداده‌است پس تمامی خانه و زمین‌خودراکه درخیبر ومدینه داشته فروخته ودرهشتاد وپنج‌سالگی در رکاب‌حضرت امیرالمؤمنین ع بکوفه رفت ودرآنجا ازطرف‌آن‌حضرت‌خازن ومتصدی بیت‌المال گردید و دوپسرش عبدالله و علی نیزکاتب آن‌حضرت بوده‌اند .

بعدازشهادت آن‌حضرت باز درحضور امام حسن مجتبی ع بمدینه مراجعت‌نمود و امام مجتبی نیز نصف خانهٔ حضرت امیرالمؤمنین ع را با یك زمین دیگر از اراضی خراجیه بدو عنایت فرمود . بعد از وفات او (که بنابراین درعهد حضرت امام مجتبی یا بعد از او بوده) پسرش عبیدالله همان زمین را بیکصد و هفتاد هزار درهم یا دینار فروخت . بعضی وفات اورا درهمان سال شهادت حضرت‌امیرالمؤمنین ع نوشته‌اندکه سال چهلم هجرت بوده‌است .

ابورافع‌گوید روزی شرفیابی حضور مبارك حضرت رسالت ص را تصمیم کردم و دیدم‌که آن‌حضرت درخواب ویا غشوهٔ وحی میباشد و ماری درگوشهٔ خانه خزیده است، از خوف بیداری آن‌حضرت ، مار را نکشته و درمیان مار وآنحضرت خوابیدم‌که اگر آسیب وگزندی هم‌باشد بمن متوجه‌شود وآن وجود نازنین سالم‌بماند . آن‌حضرت‌بیدار شد وآیهٔ خاتم‌بخشی‌حضرت‌امیرالمؤمنین ع راکه‌آیهٔ: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ** است همی خواند پس آن‌حضرت فرمود حمد سزای پروردگاری است‌که علی را بمنتهای مرام خود رسانید و وگوارا باد علی را مقامی‌که اورا بردیگران تفضیل داده است . ابورافع گوید : آن حضرت رو بمن‌کرده و سبب آنجا خوابیدن مرا استفسار نمود اینك قضیهٔ مار را عرضه

داشتم و بامر آن‌حضرت آن را کشتم پس آن‌حضرت دست مرا گرفته و فرمود حال تو چطور خواهد شد وقتی‌که جمعی بمقاتلهٔ علی برخیزند .

(کتب رجالیه وغیره)

آل‌ابی‌ساره که سرسلسلهٔ ایشان **ابوساره علی** میباشد در اصطلاح رجالی عبارتنداز **حسن بن ابی‌ساره** ، **مسلم بن ابی‌ساره** ، **محمد بن حسن بن ابی‌ساره** ، **عمر بن‌مسلم بن‌ابی‌ساره** ، **معاذ بن‌مسلم بن‌ابی‌ساره** ، **حسین ویحیی** پسران معاذ مذکور وغیرایشان‌که نوعاً از اجلاّی افاضل وخانوادهٔ علم و ادب وممدوح علمای‌رجال و اغلب از اصحاب حضرات ائمهٔ اطهار ع بوده‌اند . ماهم شرح اجمالی معاذ بن مسلم ملقّب به فراء یا هراء را بعنوان **فراء** و حسن بن ابی‌ساره ومحمد بن‌حسن بن‌ابی‌ساره را هم بعنوان **ابن‌ابی‌ساره** هریکی درمحل خود نگارش داده و دیگران را هم موکول بکتب رجالیّه میداریم و رجوع بعنوان **فراء معاذ بن‌مسلم** هم نمایند .

آل‌ابی‌سبره یا **آل‌ابی‌سیره** (که‌حرف‌تالی‌سین‌حرف **ی** باشد نه **ب**) دراصطلاح رجالی خانواده‌ایست درکوفه‌که به **بنی‌ابی‌سبره** نیز موسوم و از افراد ایشان است حصین بـن عبدالرحمن جعفی و پسرش بسطام و برادرانش اسمعیل و خیثمه‌که تماماً از محدّثین امامیّه و اصحاب ائمه ع بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه میباشد . (تنقیح‌المقال وص۱۷۲ ج۱۵عن)

آل‌ابی‌السمال خانوادهٔ بزرگی است درکوفه‌که از قدیم‌الایام بتشیّع معروف و بابوالسمال‌سمعان جدّاعلی‌نهمی یادهمی‌نجاشی‌احمدسابق‌الذکر منسوب میباشد .

موافق آنچه درشرح حال ابراهیم بن ابی‌سمال و مواضع دیگر ازکتب رجالیّه تصریح‌کرده‌اند لفظ سمال (بروزن‌کتاب یا بقال) با لام آخر و سین بی‌نقطهٔ اوّل است و فقط از ایضاح الاشتباه علاّمه درشرح حال ابراهیم بن ابی‌بکر محمد بن ربیع‌گوید ، کنیه‌اش ابوبکر بن ابی‌السماك سمعان است‌که لفظ سماك را با سین وکاف ضبط‌کرده و

لام بودن آن را نسبت بقول داده و این مطلب علاوه برمنافات اقوال علمای رجال ، منافی قول‌خود علاّمه هم میباشدکه در خلاصه به لام بودن‌آن تصریح‌کرده‌است. ناگفته نماندکه عبدالله نجاشی والی اهواز هم (که حضرت صادق ع رسالهٔ اهوازیّه را بنام‌او مرقوم‌فرموده) نوه یا نتیجهٔ‌همین‌ابوالسمال‌بوده وضمن‌شرح‌حال‌نجاشی احمداشاره‌نمودیم .

(اعیان‌الشیعة وغیره)

آل‌ابی‌سیره همان آل‌سبرهٔ فوق استکه تالی سین حرف **ب** بوده است .

آل‌ابی‌شعبه خانوادهٔ بزرگی شیعی است درکوفه‌که بهترین شعب شیعه و از اصحاب ائمهٔ اطهار ع ، تماماً ثقه وجلیل‌القدر و دوستدار اهل بیت عصمت ع ، مسموع‌القول و روایات ایشان مقبول ، ازآن‌روکه بمرام‌تجارت بحلب میرفته‌اند هریکی‌ازافراد ایشان بحلبی شهرت‌یافته وخانواده را هم به **حلبیون** موصوف دارند والاّ عراقی کوفی هستند .

از مشاهیر افراد این‌خانواده **علی بن ابی‌شعبه** ، **عمر بن ابی‌شعبه** ، **محمد وعبیدالله و عمران و عبدالاعلی** پسران علی بن ابی‌شعبه ، **احمد بن‌عمر بن ابی‌شعبه** ، **یحیی بن عمران** بن علی بن ابی‌شعبه بوده و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

محمد مذکورکه محمد بن علی بن ابی‌شعبه وبه ابن‌ابی‌شعبه معروف وکنیه‌اش **ابوالحسن** است از اکابر وثقات فقها ومحدّثین متقدّمین امامیّه وازاصحاب‌حضرت‌باقر ع بوده و **کتابی درتفسیر وکتاب مبوبی در حلال و حرام** داشته است . عبیدالله نیزکتابی در فقه نوشته و بنظر مبارك حضرت صادقش رسانده و مورد تحسین و تصحیح آن‌حضرت واقع شد و فرمودندکه مخالفین ، مانند آن را ندارند و بقول شیخ طوسی **نخستین‌کتابی استکه درفقه شیعه تألیف یافته است** . اما خود ابوشعبه‌که سرسلسلهٔ این‌خانواده میباشد از اصحاب حضرت امام حسن و امام حسین ع میباشد و وثاقت و جلالت او مسلّم خاصّ و عامّ و اسم خود و پدرش بدست نیامده و تنها بکنیه‌اش شهرت دارد .

(ص۱۸ ج ۵ عن وکتب رجالیه)

آل ابی صفیه **ابوحمزهٔ ثمالی** - سابق الذکر ابن ابوصفیه ثابت بن دینار و پسرانش محمد و حسین و علی مثل پدرش ابوصفیه از ثقات محدّثین شیعه بوده‌اند . سه پسر دیگرش نوح و منصور و حمزه نیز در رکاب زید بن علی ع بشهادت رسیده‌اند و شرح مراتب موکول بکتب رجالیه است .

(ص ۲۰ ج ۵ عن وغیره)

آل احمر عنوان مشهوری آخرین دولت اسلامیّهٔ اندلس میباشدکه بعنوان مشهورترین ایشان (بنی احمر) درفصل اوّل خاتمه نگارش دادیم .

آل اخشید یا **بنی اخشید** - دولتی است کوچك که درقرن چهارم هجرت باهتمام ابوبکر محمد بن طغج از شاهزادگان فرغانه تأسیس و خود را به **اخشید** (که لقب وعنوان نیاگانش ملوك فرغانه بوده) ملقّب داشته وپنج تن ازایشان مدت سی و هشت سال بشرح ذیل بتبعیت بنی عباس درمصر حکومت کرده‌اند :

۱- محمد بن طغج	از	۳۲۰	تا	۳۳۴ ه ق
۲- ابوجور بن محمد	«	۳۳۴	«	۳۴۹ « «
۳- علی بن محمد	«	۳۴۹	«	۳۵۵ « «
۴- کافور اسود غلام محمد	«	۳۵۵	«	۳۵۶ « «
۵- احمد بن علی	«	۳۵۶	«	۳۵۸ « «

درسیصد وپنجاه و هشتم هجرت منقرض وفاطمیّون سابق الذکر جاگیر ایشان گردیدند .

(ص ۸۰۴ ج ۲ س)

آل ادریس دولتی است که درقرن دویم هجرت درمغرب اقصی ازطرف ادریس بن عبدالله بن امام حسن بن علی بن ابیطالب تشکیل یافته وشهر فاس را پایتخت نمود ، مدت دویست و دو سال بشرح ذیل حکومت نمودند ، آخرین ایشان حسن بن قاسم دستگیر فاطمیّون سابق الذکر شد ، بقرطبه تبعید وبسال سیصد و هفتاد و چهارم هجرت در همانجا مقتول و دولت آل ادریس منقرض و اراضی ایشان

مسخر فاطمیّون گردید .

۱ـ ادریس بن عبدالله	۱۷۲ ه ق	۲ـ ادریس بن ادریس	۱۷۷ ه ق
۳ـ محمد بن ادریس	۲۱۳ » »	۴ـ علی بن محمد	۲۲۱ » »
۵ـ یحیی بن محمد	۲۳۴ » »	۶ـ علی بن عمر بن ادریس	ـ
۷ـ یحیی بن قاسم بن ادریس	ـ	۸ـ یحیی بن ادریس بن عمر	۲۹۳ ه ق
۹ـ حسن بن محمد بن قاسم	۳۱۰ ه ق	۱۰ـ قاسم کنون بن محمد بن قاسم	۳۲۰ » »
۱۱ـ احمد بن قاسم کنون	۳۳۷ » »	۱۲ـ حسن بن قاسم کنون	۳۷۴ » »

(ص ۸۱۲ ج ۲ س)

آل ازری

موافق آنچه ضمن عنوان **ازری شیخ کاظم** گفته شد خانوادهٔ بزرگی است درنواحی بغداد و حلّه از اولاد حاج محمد بن حاج مهدی بن حاج مراد تمیمی بغدادی و چنانچه درعنوان مذکور تذکّر دادیم آل ازری هم که دراین اواخر در بغداد و حلّه توطّن داشته و اوقاف جدّ مادری خودشان حاج محمد مذکور را متصدی هستند از بطن دو دختر شیخ مسعود بن شیخ یوسف بن حاج محمد مذکور میباشند .

شیخ محمدرضا پسر دیگر حاج محمد مزبور نیز از مبرّزین شعرا بود، دیوانی در مراثی و مدایح حضرات معصومین ع داشت و بسال هزار و دویست و سی‌ام یا چهلم هجرت درکاظمین وفات و با دوبرادرش شیخ یوسف و شیخ کاظم مذکورین درسردابی که معروف بقبر سید مرتضی است مدفون گردیدند .

از اشعار شیخ محمدرضای ازری قصیده‌ایست که در موضوع فتنهٔ وهابیّه (که بسال هزار و دویست و شانزدهم هجری درکربلا وقوع یافته) سروده و مجموعاً شصت وپنج بیت و عدد ابجدی هرمصراعی مادّهٔ تاریخ فتنهٔ مذکوره بوده وحاکی ازکمال قدرت شعریّهٔ او میباشد واز ابیات آن است :

اریحا فقد لاحت طلایع کربلا=۱۲۱۶ — لنقبر اشلاء و نسعد مرسلا=۱۲۱۶

لتبکی دوراراعهــا قارع الردی=۱۲۱۶	فاوجف منها ما استقر وما علا=۱۲۱۶
وهب بجوالــدین یخفق برقه=۱۲۱۶	مصاب بجون الحزن اضحی مجلجلا=۱۲۱۶
لاصبیة قــد قلدالسیف نحرها=۱۲۱۶	ومسترجع قدحن یدعو محوقلا=۱۲۱۶
لبارحة لم یبرح النسك حلفها=۱۲۱۶	دهاهاالقضا فی‌مادهاها واجفلا=۱۲۱۶
لعاریة قد قمص الدم فودها=۱۲۱۶	ومجلیة امسی حشاهــا مقلقلا=۱۲۱۶
لابنیة تبکی لهــا نعم الندی=۱۲۱۶	اذاالعام امسی صاحب‌الدوممحلا=۱۲۱۶
لذبح رجال بالمساجد ساجلوا=۱۲۱۶	بمحکمة التنزیل من‌امهــا الی=۱۲۱۶
فیا صاحبی رحلی اریحا سویمة=۱۲۱۶	لنبکی بها ظلی حبیب ومنزلا=۱۲۱۶
و نادی به ناعی‌الصلاح مورخا=۱۲۱۶	لقدعا ودتنا الیوم ارزاء کربلا=۱۲۱۶

رجوع به ازری شیخ کاظم نیز نمایند . (اطلاعات متفرقه)

آل‌اعسم خانوادهٔ بزرگی است درنجف اشرف‌که دراصل از قبائل حجاز بوده‌اند ، بسیاری از رجـال این خانواده دارای مقامات عالیهٔ علمیّه و صاحب فضائل علم و ادب بوده وما هم شرح حال اجمالی دو تن از ایشان را درباب اوّل (القاب) بعنوان **اعسم** تذکّر داده‌ایم .

اعسم درلغت کسی را گویندکه کف دست ویا قدمش کج و خمیده باشد وگویا یکی از اجداد این خانواده بدین‌صفت بوده ویا اینکه لفظ اعسم لقب جدّشان ازکلمهٔ عسمان اتّخاذ شده‌که نام یکی از بطون حرب از قبائل حجازیّه است .

(اطلاعات متفرقه)

آل‌اعین (بروزن ابیض) خانوادهٔ بزرگی است درکوفه وازخواص‌شیعیان اهل بیت طهارت‌که دارای نهایت جلالت بود ، از حیث فقه و روایت‌آثار دینیّه وکثرت نفوس ومدّت‌خدمت بخانوادهٔ عصمت ع گوی‌سبقت ازدیگران ربوده است . متجاوز از هفتـاد تن از ایشان از زمان سعادت توأمـان حضرت سجّاد ع ببعد بخدمات دینیّهٔ متنوعه و مصاحبت حضرات ائمّهٔ معصومین ع مفتخر و علما وفقها و قرّاء و ادبا و محدّثین بسیاری از ایشان برخاسته‌اندکه سرسلسلهٔ ایشان اعین بن‌سنسن (بروزن بلبل) یا سنبس (بروزن فلفل چنانچه در فهرست ابن‌الندیم است) شیبـانی بوده و بدین جهت بهریك از **آل‌اعین** و **آل‌سنسن** معروف هستند چنـانچه گاهی به **بنی‌اعین** و

بنی‌سنسن نیز مذکور دارند .

این خانواده نوعاً با تشیّع وامامی‌مذهب‌بودن بلکه با خواص‌شیعه بودن‌معروف است ، فقط مالك و مليك و قعنب عامیّ‌المذهب و درامامت مخالف و عبدالله بن بکیر نیز باآن‌همه وثاقتی‌که داشته فطحی‌مذهب‌بوده‌است . ماهم‌صحّت‌نسبت ومزایای دیگر افراد این خانواده را موکول بکتب رجالیّه داشته و بجهت تسهیل مراجعه بآنها بطور اجمال اسامی ایشان را تذکّر داده وگوئیم :

اعین بن‌سنسن سرسلسلهٔ این خانوادهٔ معروف به آل‌اعین شیبانی‌الولاء و ازموالی وآزاد شده‌های بنی‌شیبان بود و بطور اجمال ضمن شرح حال پسرش زراره تذکّر داده شده است ، درکتب رجالیّه تا هفده پسر بنـام **ایوب** و **بکیر** و **حمران** و **زراره** و **سمیع** و **ضریس** و **عبدالاعلی** و **عبدالجبار** و**عبدالرحمن** و **عبدالله** و**عبدالملك** و **عیسی** و **قعنب** و**مالك** و **محمد** و **ملیك** و **موسی** بدو منسوب دارند لکن ایّوب بن اعین بفرمودهٔ شیخ ، از این خانوادهٔ اعین شیبانی نبوده بلکه ریاحی یا ظریفی واز موالی بنی‌ریاح یا بنی‌ظریف و پدرش اعین غیراز اعین بن سنسن شیبانی و نسبت دادن او بدین خانواده همانا ناشی از اشتباه اسمی در نام پدر است .

شرح‌حال‌ایشان و اولاد و احفاد ایشان‌که مجموعاً درحدود هفتاد تن بلکه‌بیشتر بنظر این نگارنده رسیده و درشمار این‌خانواده میباشند موکول بکتب رجالیّه‌است‌که بعضی بعنوان اسم خاصّ‌خودش و بعضی دیگر ضمن عنوان آل‌اعین ویا عبدالله بن‌بکیر که از مشاهیر این خانواده است تذکّر داده شده است . دراینجا محض‌تسهیل مراجعه بدانها اسامی آنهائی را از این خانواده‌که دسترس ما گردیده بترتیب حروف هجا تذکّرمیدهد :

ابراهیم محمد بن‌حمران بن اعین بن سنسن شیبانی

احمد بن سلیمان بن‌حسن بن جهم بن بکیر اعین

احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

احمد بن محمد بن‌محمد بن سلیمان بن‌حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (که شرح حال اورا بعنوان **ابوغالب زراری** نگارش داده‌ایم)

ایوب بن اعین (که فوقاً از این خانواده نبودن اورا تذکّر دادیم)

بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی

جعفر بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر فوق

جعفر بن قعنب بن اعین بن سنسن شیبانی

جهم بن بکیر بن اعین بن سنسن شیبانی

حسن بن جهم فوق

حسن‌بن زرارة بن اعین بن سنسن شیبانی

حسن‌بن‌سلیمان بن حسن بن جهم بکیر بن‌اعین

حسین بن‌جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه از علاّمه و ابن‌داود نقل شده)

حسین بن‌حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

حسین بن زرارة بن اعین فوق

حسین بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

حسین بن عبدالحمید بن بکیر بن‌اعین فوق

حسین بن‌عبیدالله بن زرارة بن اعین

حمران بن اعین بن سنسن

حمران بن عبدالرحمن بن اعین

حمزة بن حمران بن اعین

رومی‌بن‌زرارة بن اعین

زرارة بن‌اعین بن سنسن

زید بن بکیر بن اعین

سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

سمیع بن اعین

ضریس بن اعین

ضریس بن عبدالملک بن اعین

عبدالاعلی بن اعین

عبدالاعلی بن بکیر بن اعین

عبدالجبار بن اعین

عبدالحمید بن بکیر بن اعین

عبدالرحمن بن اعین

عبدالرحمن بن حمران بن عبدالرحمن بن اعین

عبدالله یاعبیدالله بن احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند)

عبدالله بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند و بقول بعضی دیگر از علمای رجال اعین سنسن اصلاً پسر عبدالله نامی نداشته‌است)

عبدالله بن بکیر بن اعین

عبدالله بن زرارة بن اعین

عبدالملک بن اعین

عبید بن زرارة بن اعین

عبیدالله بن احمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند)

عبیدالله بن زرارة بن اعین

عثمان بن مالک بن اعین

عقبة بن حمران بن اعین

علی بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن اعین

علی بن عبدالحمید بن بکیر بن اعین

علی بن عبدالملك بن اعین

عمر بن بكیر بن اعین

عیسی بن اعین

غسان بن عبدالملك بن اعین

غسان بن مالك بن اعین

قعنب بن اعین که عامیّ المذهب بوده است

قیس بن زرارة بن اعین و بقول بعضی ازعلمای رجال قیس هم مثل ایوب بن اعین فوق ازآل اعین نبوده و شیبانی نیست بلکه کندی میباشد و پدرش هم غیراز زرارة بن اعین شیبانی است

مالك بن اعین که عامیّ المذهب بوده است

محمد بن اعین که شیبانی بودن او نیز محل تردید است

محمد بن حسن بن جهم بن بكیر بن اعین

محمد بن حمران بن اعین

محمد بن زرارة بن اعین

محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بكیر بن اعین

محمد بن عبدالحمید بن بكیر بن اعین

محمد بن عبدالرحمن بن حمران بن عبدالرحمن بن اعین

محمد بن عبدالله (عبیدالله خل) بن ابی غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بكیر بن اعین و همین محمد بن عبدالله آخرین کسی است از این سلسله که در السنه دایر و مشهور بوده وکسی دیگر بعد از او از این سلسله مذکور نداشته اند

محمد بن عبدالله بن زرارة بن اعین

محمد بن عبدالملك بن اعین

محمد بن عبیدالله بن احمد بن محمد بن سلیمان بن‌حسن بن جهم بن بکیر بن اعین (چنانچه بعضی گفته‌اند)

محمد بن محمد بن سلیمان بن حسن بن‌جهم بن بکیر بن اعین

ملیك بن اعین و او نیز مانند دوبرادرش مالك و قعنب عامیّ المذهب بوده است

موسی بن اعین

یحیی بن‌زرارة بن اعین

یونس بن عبدالملك بن اعین

یونس بن‌قعنب بن اعین

بعضی از افراد مذکور این خانواده صاحب‌کتاب و بعضی دیگر از اصحاب اصول مدوّنه میباشد وچنانچه درمطاوی‌کلمات فوق اشاره‌شده بعضی هم اصلاً از این‌خانواده نبوده‌اند و تحقیق مراتب بالاطراف موکول بکتب رجالیّه است .

آل‌افطس یکی ازملوك‌الطوائف اندلس‌است‌که بعنوان **بنی‌افطس** نگارش دادیم .

آل‌الیاس بجلی کوفی ، خانواده‌ایست بزرگ و قدیم درکوفه از اصحاب حضرت‌باقر یا صادق ع . ابوالیاس عمرو بن‌الیاس وپسرش‌الیاس بن عمرو بن الیاس وسه نوه‌اش رقیم وعمرو و یعقوب پسران الیاس بن عمرو وهریك‌از ایشان غیراز یعقوب کتابی داشته و شرح حال ایشان موکول بکتب رجالیّه است .

(تنقیح‌المقال وغیره)

آل‌ایوب یکی ازدول مصریّه میباشدکه بعنوان **بنی‌ایوب** نگارش دادیم.

آل‌بابویه خانوادهٔ بزرگی است از عجم‌که بعضی از مشاهیر ایشان را در باب سیّم بعنوان **ابن‌بابویه** تذکّر دادیم .

آل‌بادیس یکی از دول مغرب زمین‌است‌که بعنوان **بنی‌بادیس** تذکّرداديم و رجوع بعنوان **بنی‌زیری** نمایند .

آل بحر العلوم از خانوادهٔ علمیّهٔ جلیلهٔ عراق عرب میباشدکه بعالم ربّانی سید مهدی بحرالعلوم سابق‌الذکر منتسب و درغایت اصالت و نهایت شرافت بودهٔ عدهٔ کثیری از علما و فقها و اعیان فضلا و ادبا و شعرا از ایشان بظهور آمده‌که اسامیشان زینت اوراق و دفاتر میباشد . گاهی هریك از افراد این خانواده را نیز بهمین‌عنوان **آل بحر العلوم** متّصف، دارند . (متفرقه)

آل براق یا **قره‌ختائیان** - دولتی‌است‌که دراوائل قرن هفتم هجرت‌باهتمام قتلغ‌خان ملقّب به **براق** دربلادکرمان تأسیس یافته‌است . براق دراصل از امرای بلاد قره‌ختا (که عبارت ازشمال‌غربی مغولستان میباشد) بوده‌که‌بسمت سفارت نزد سلطان محمد خوارزمشاه رفته واز مراجعت ممنوع‌شد ، درسلك رجال‌دربار سلطان محمد منسلك و حاجب و دربان او گردید و بدین سبب به **براق حاجب** شهرت یافت . پس ازآنکه سلطان محمد مغلوب مغول گردید براق بکرمان رفته وآن نواحی را ضبط نمود و درسال ششصد و بیست و یکم هجرت اعلان استقلال داده و خطبه بنام وی خوانده شد . هشت تن از این خانواده مدّت هشتاد وپنج سال حکومت‌کرده‌اندکه اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ **براق حاجب** (قتلغ‌خان)	۶۲۱ ه ق
۲ـ **رکن‌الدین مبارك بن براق**	۶۳۲ « «
۳ـ **قطب‌الدین محمد** برادرزادهٔ براق	۶۵۰ « «
۴ـ **حجاج بن قطب‌الدین**	۶۵۵ « «
۵ـ **جلال‌الدین سیور غیمش** بن قطب‌الدین	۶۸۱ « «
۶ـ **پادشاه خاتون**	۶۹۱ « «
۷ـ **مظفرالدین** محمد شاه بن حجاج	۶۹۵ « «
۸ـ **قطب‌الدین شاه جهان** بن سیور غیمش	۷۰۳ « «

درحدود هفتصد و ششم هجرت آخرین ایشان قطب‌الدین شاه نیز از طرف الجایتوخان

منعزل و حکومت آل‌براق منقضی وممالکشان مسخّر الجایتوگردید . خود قطب‌الدین شاه نیز بشیراز فرارکرده و بقیه عمر خود را درآنجا بسر برد و دختر خود را نیز بامیر مبارزالدین ازآل مظفّر تزویج کرد ، شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد از وی بوجودآمدند . (س۱۲۶۷ ج۲س)

آل برمك یا **برامکه** - خانوادهٔ بزرگی است معروف‌که در اصل از اهالی خراسان بودند ودرمصاحبت ابومسلم‌خراسانی اهتمامات‌بسیاری در انقراض بنی‌امیّه و تشکیل خلافت عبّاسیّه بکار بردند اینك در اوائل‌آن خلافت ، چهار تن از ایشان : **خالد بن برمك** و **یحیی بن خالد** و **فضل بن یحیی** و **جعفر بن یحیی** متصدی مقام وزارت و صدارت و امورات بیت‌المالی شدند بلکه یحیی ازطرف منصور، والی‌آذربایجان‌هم‌گردید . عموماً مصدرخدمات‌متنوعهٔ بسیار وخیرات ومبرات‌بی‌شماری بوده و اکرامات متنوعهٔ بی‌حدّ درحق علما و شعرا و ارباب کمال مبذول میداشته‌اند . اینك شعرای وقت درمدح ایشان قصائد زیادی سروده ودر وفات‌ایشان نیزمراثی‌بسیاری بنظم آورده‌اند و مدایح و مراثی ایشان در بسیاری ازکتب مربوطه مدوّن میباشد .

هارون‌الرشید باآن مراحم فوق‌الغایة‌که درحق‌جعفر داشته بحدّی‌که شب و روز با معاشرت ومنادمت وی بسر می‌برد آخرالامر از نفوذ و اقتدار بی‌نهایت او اندیشناك شد ودرسال یکصد و هشتاد وهفتم جعفر را کشت ، پدرش یحیی و برادرش فضل را نیز با دوبرادر دیگرش محمد و موسی زندانی‌کرد و ایشان نیز در زندان مردند . نوادر بسیاری دربارهٔ برامکه مذکور و نقل‌آنها خارج از وضع کتاب است .

آل بویه عنوان مشهوری یکی از دول معظمهٔ ایرانی میباشدکه در زمان بنی‌عباس در اوائل قرن چهارم هجرت نشأت یافته و مجموعاً هفده یا هیجده تن از ایشان بعنوان سلطنت یا امارت و تبعیت ، حکومت رانده‌اند و ازآن‌روکه **عمادالدولة علی بن بویه** سابق‌الذکر مؤسّس این دولت ، دیلمی بوده اینك ایشان را **دیلمیان** و **دیالمه** (جمع دیلمی) گفته‌اند چنانچه بجهت انتساب به **بویه**‌که پدر

مؤسّس مذکور است به **آل‌بویه** شهرت یافته وگاهی **بنی‌بویه** نیزگویند .

مخفی نماندکه بویه مذکور (بروزن‌کمیل یا روزه) بنام **علی** (عمادالدوله) و**حسن** (رکن‌الدوله) و **احمد** (معزّالدولة) سه پسر داشته است‌که علی بحکومت کرج منصوب شد و بالاخره دراثر حسن تدبیر و جلب قلوب، قدرت زیاد یافته ودرسال سیصد و بیست و یکم یا دویم هجرت اعلان سلطنت داد و ازطرف راضی بالله بیستمین خلیفهٔ عباسی (۳۲۲_۳۲۹ه ق = **شکب - شکط**) نیز سلطنت او با ارسال تحف وهدایا وخلعت‌تبریك مورد تصدیق شد تا درسال سیصد و سی وچهارم بغداد را نیز مسخّر و به مطیع لله خلیفهٔ وقت مسلّط شد و حکومت‌آن نواحی را ببرادرکهتر خود معزّالدوله احمد مفوّض‌نمود و نواحی اصفهان را نیز ببرادر دیگر خود رکن‌الدّوله حسن موکول داشته وشیراز را مقرّ سلطنت نمود .

ازآن روکه فرزندی نداشته بتصویب برادرش رکن‌الدوله پسرش عضدالدوله فناخسرو را ولیعهد خود نمود اینك بعداز وفات‌او عضدالدوله بتخت‌سلطنت‌نشست بلکه از بعضی‌کلمات قاموس‌الاعلام‌استظهارمی‌شودکه‌عمادالدوله درحال‌حیات‌خودش‌عضدالدوله را برتخت سلطنت برنشانده است . بهرحال نه تن از ایشان در مرکز، سلطنت کرده و بنام ایشان خطبه خوانده شد و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل‌است :

اول- عمادالدوله علی بن‌بویه	۳۲۱ ه
دویم - ابوشجاع عضدالدوله فناخسرو بن رکن‌الدوله حسن	۳۳۸ »
سوم - ابوالفوارس‌شرف‌الدولة شرزیل بن عضدالدوله	۳۷۲ »
چهارم - ابوکالیجار صمصام‌الدوله مرزبان بن عضدالدوله	۳۷۹ »
پنجم - ابونصر بهاءالدوله شهنشاه بن عضدالدوله	۳۸۰ »
ششم - ابوشجاع سلطان‌الدولة بن بهاءالدولهٔفوق	۴۰۴ »
هفتم- ابوکالیجار عماد لدین‌الله مرزبان بن سلطان‌الدوله	۴۱۵ »
هشتم - ابوطاهر جلال‌الدولة فیروزخسروشاه بن بهاءالدوله	۴۲۹ »

ثانیاً ابوکالیجار مذکور فوق ۴۳۵ ه

نهم- ابونصر- الملك الرحیم فیروزخسرو بن ابوکالیجار فوق ۴۴۰ »

درسال چهارصد و چهل و هفتم ، طغرل بیگ سلجوقی بدیشان مسلّط گردید ، ببغداد وارد وبنام او خطبه خوانده شد، ملك رحیم هم درموقع استقبال دستگیر ودرقلعهٔ طبرك نزدیکی اصفهان حبس و سلطنت و حکومت آل بویه در سال چهارصد و چهل و هشتم هجرت با وفات او بکلی منقرض گردید .

مخفی نماندکه شرح حال اجمالی عمادالدولة وعضدالدولهٔ مذکورین فوق راکه اوّل و دویم آل بویه هستند تحت عنوان عمادالدولة علی ، از باب اوّل (القاب) تذکّر داده وهم درآنجا موافق بعضی از مدارك قید شده استکه عضدالدولة همان رکن الدوله حسن بوده وبعد از سلطنت بلقب عضدالدولة ملقّب گردیده و پرواضح استکه این فقره محض اشتباه میباشد و رکن الدوله حسن برادر عمادالدوله بوده و ابوشجاع عضدالدوله هم پسر رکن الدوله حسن ونامش هم فنّاخسرو است (بتشدید نون) .

ناگفته نماندکه غیراز نه نفر مذکور صاحب خطبه از آل بویه، **نه نفر دیگر** نیز از این خانواده بعنوان ملك یا امیرالامراء بطور تبعیّت صاحب خطبه ، در عراق و و اصفهان و فارس و ارجان و دیگر نقاط ایران بشرح ذیل حکومت کرده‌اند :

اول- رکن‌الدولة- حسن بن بویه
دویم- ابوالحسن‌معزالدولة- احمد بن بویه
} برادران عمادالدولهٔ فوق ۳۲۱ ه ق

سیم - ابومنصور عزالدولة بختیار بن معزالدولة ۳۵۶ » »

چهارم - ابونصر مؤیدالدولة بویه بن رکن‌الدولة ۳۶۷ » »

پنجم - ابوالحسن‌فخرالدولة علی بن رکن‌الدولة حسن بن بویه ۳۷۳ » »

ششم - ابوطالب مجدالدولة رستم بن فخرالدوله علی فوق ۳۸۷ » »

هفتم - ابوعلی شرف‌الدولة حسن بن ابونصر بهاءالدولهٔ فوق ۴۰۴ » »

هشتم - ابومنصور بن ابوکالیجار عماد لدین‌الله فوق ۴۴۰ » »

نهم ـ ابوعلی بن‌ابوکالیجار فوق ۴۴۸ هـ ق

مخفی نماند ابومنصور فوق نیزکه امیر فارس‌بوده مانند ملك رحیم مذکورآخرین‌سلطان آل‌بویه درسال چهارصد و چهل و هشتم هجرت وفات یافت و حکومت آل‌بویه سلطنتاً و امارتاً و اصالتاً و تبعا منقرض‌گردید . لکن بعداز وفات‌ابومنصور برادرش ابوعلی‌فوق از طرف طغرل بیگ سلجوقی بامارت ارجان فارس منصوب و محض پاس اصالت‌او طبل و بیدق هم بدو عنایت شد تا درسال چهارصد و هشتاد و هفتم هجرت او نیز وفات یافته و امارت اسمی محض هم‌که درآل‌بویه بوده منقرض گردید . از اینجا معلوم میشود ، اگر ابوعلی مذکور راکه تحت تبعیت‌سلاجقه‌بوده بشمارآل‌بویه درنیاریم عدّهٔامرایشان هشت تن بوده ومجموع‌ایشان سلطاناً و امیراً هفده تن میباشند و اگر اورا نیزبملاحظهٔ نژاد ، از حکّام آل‌بویه حساب‌کنیم مجموعاً هیجده تن خواهند بود . توضیحاً علاوه مینماید‌که دوفقره جدول‌سلاطین و امرای‌آل‌بویه‌که تحت عنوان **بویه** درقاموس‌الاعلام نگاشته در بعض موارد مغایر شرح حال هریك از ایشان میباشدکه بعنوان مخصوص خودشان نیز درآن کتاب نگارش داده است و مقصودما نیز دراین مورد فقط تذکّر و خاطرنشان نمودن‌آل‌بویه است وبس وتحقیق وقضاوت درمزایای این‌گونه قضایا موکول بکتب مربوطه میباشد . (ص۱۴۰۹ ج۲س و۲۴۰ج۱۵عن وغیره)

آل‌تبع یا **تبابعه** ـ ضمن عنوان **آل‌حمیر** خواهدآمد .

آل‌ترکه خانواده‌ایست بزرگ و معروف وترکی زبان دراصفهان‌که نوعاً از ارباب فضل وکمال و بتشیّع معروف وبعضی از افراد ایشان را تحت عنوان **خواجه افضل‌الدین محمد صدر** تذکّر داده‌ایم .

آل‌تیمور یا **تیموریان** دولتی است بس مشهورکه درتاریخ هفتصد وهفتاد و یکم‌هجرت باهتمام تیمورلنگ معروف به‌کورکان وصاحب‌قران (که بقول بعضی از نژاد مغول‌بوده و حکمرانان ایشان نیز در زبان اروپائیها به مغول بزرگ شهرت دارند) در ماوراءالنهر تشکیل یافته وسمرقند را پایتخت نمود، دردورهٔ

سلطنت‌خودخوارزم وکاشغر و تمامی‌بلاد ماوراءالنهر را ضبط و نیشابور وسبزوار وقندهار و خراسان و سیستان وآذربایجان و تفلیس و نخجوان و فارس و شیراز و بغداد وموصل و ماردین و دیار بکر و شام و حلب و دهلی و اکثر بلاد هندوستان و اطراف بحرخزر ونصف جنوبی روسیه و اراضی بسیاری‌را فتح ومسخّر کرد، خونریزیهای بسیاری‌نموده ودر دمشق وبغداد قتل عام داد و درآنکارا با یلدیریم سلطان بایزیدخان غازی چهارمین سلطان عثمانی (۷۹۱-۸۰۴هـ ق = **ذصا - ضد**) محاربه و سلطان را اسیرکرد سپس با دویست هزار لشگر عزیمت فتح‌چین‌نمود ولی دراثنای راه درموضعی‌اترار نام درساحل نهر سیحون درهفتاد ویك سالگی درگذشت و جنازه‌اش را بسمرقند نقل دادند .

ظاهرکلام قاموس‌الاعلام آنکه **سه‌شعبه** ازآل‌تیمور در خراسان و ماوراءالنهر و سمرقند و هندوستان موافق سه جدول ذیل سلطنت کرده‌اند .

شعبه آل‌تیمور که درماوراءالنهر وخراسان‌سلطنت‌کرده واخیراً هرات را پایتخت نموده‌اند با تاریخ جلوس ایشان بدین شرح است :

۱- **تیمورلنگ**	۷۷۱ هـ
۲- **سلطان خلیل** بن امیرانشاه بن تیمور	۸۰۷ «
۳- **شاهرخ‌بن‌تیمور**	۸۱۱ «
۴- **اولوغ‌بیگ** بن شاهرخ	۸۵۰ «
۵- **عبداللطیف** بن اولوغ بیگ	۸۵۳ «
۶- **عبدالله بن ابراهیم** بن شاهرخ	۸۵۴ «
۷- **ابوسعید بن محمد** بن امیرانشاه بن تیمور	۸۵۵ «
۸- **میرزا یادگار** بن محمد بن بایسنقر بن شاهرخ	۸۷۳ «
۹- **حسین بایقرا** بن منصور بن بایسنقر ابن شیخ عمر	۸۷۵ «
۱۰- **بدیع‌الزمان** ومیرزا مظفر مشترکا	۹۱۱تا۹۱۳ «

بعد از سعید مذکور ماوراءالنهر از خراسان جدا شد ، علاوه برسلاطین نامبرده‌که در

هرات مرکز خراسان سلطنت رانده‌اند چند نفر دیگر در سمرقند مرکز ماوراءالنهر بشرح ذیل مستقلاً سلطنت کرده‌اند :

۱- **سلطان احمد** بن‌ابوسعید ۸۷۳ هـ
۲- **سلطان‌محمود** بن‌ابوسعید ۸۹۹ «
۳- **بایسنقر** بن‌محمود ۸۹۹ «
۴- **سلطان‌علی** علی بن محمود ۹۰۲تا۹۰۵ «

اما شعبهٔ آل‌تیمور که در هندوستان سلطنت کرده‌اند:

۱- **بابر بن‌عمر** شیخ بن‌ابوسعید ۹۰۳ هـ
۲- **میرزاهمایون** بن بابر ۹۳۷ «
۳- **جلال‌الدین** اکبرشاه بن‌همایون ۹۶۳ «
۴- **سلیم‌شاه** بن جهانگیر بن اکبرشاه ۱۰۱۲ «
۵- **شاه‌جهان** بن جهانگیر ۱۰۳۷ «
۶- **اورنگ زیب** عالم‌گیر ۱۰۶۸ «
۷- **شاه عالم** بن عالم‌گیر ۱۱۱۸ «
۸- **جهاندار** اسکندر شاه بن شاه عالم ۱۱۲۴ «
۹- **فرخ‌سیر بن** عظیم‌الشأن بن شاه‌عالم ۱۱۲۵ «
۱۰- **رفیع‌الدرجات** بن اورنگ زیب ۱۱۲۹ «
۱۱- **شاه‌جهان ثانی** ۱۱۲۹ «
۱۲- **محمد شاه** ۱۱۳۰ «
۱۳- **احمدشاه** ۱۱۶۰ «
۱۴- **عالم‌گیر ثانی** ۱۱۶۷ «
۱۵- **شاه‌عالم ثانی** ۱۱۷۳تا۱۲۲۱ » کیفیّت

انقراض آل‌تیمور هند بقهر و غلبهٔ نادرشاه و مسخّر انگلیس بودن هندوستان و شعبهٔ

دیگر ایشان بدستیاری شاه **اسمعیل صفوی** ودیگر مزایای تاریخی ایشان موکول بتواریخ و سیر است . (ص۱۷۲۷ ج۳س)

آل ثوابه یا **بنی ثوابه** - خانوادهٔ علم وفضل و ادب و انشا وکتابت است که به ثوابه (بروزن کناره) بن خالد یا یونس منسوب و اصل ایشان از نصاری ویونس مذکور نیز حجام وبه لبابة معروف ویا خود لبابه نام مادر ایشان بوده است . از افراد این خانواده ابوالعباس احمد بن محمد بن ثوابه (متوفی بسال ۲۷۳ یا ۲۷۷ه ق = **رعج یارعز**) وبرادرش جعفر وپسرش محمد وبرادرزاده‌اش محمد بن جعفر بوده ونیز از ایشان است ابوالحسین ثوابه و او آخرین کسی است از علما و فضلای این خانواده که با ابن الندیم متوفی بسال ۳۸۵ه ق = **شفه**) ملاقات کرده است . شرح حال اشخاص مذکور وغیر ایشان ازافراد این خانواده موکول بکتب مربوطه میباشد .

(ص۱۴۴ ج ۴ جم و۱۸۷ ف و ۳۲۶ ج ۱۰عن وغیره)

آل جلایر یا **ایلکانیان** - عنوان دولتی است معروف از شعب چنگیزیان که بعد از انقراض ایلخانیان شعبهٔ دیگر ایشان درسال هفتصد وسی و ششم یا چهل و پنجم هجرت از طرف امیر شیخ حسن بن امیرحسین بن آقبوغا بن ایلکان بن جلایر در عراق عرب تشکیل یافته و بغداد را کرسی حکومت قرار داد ، آذربایجان که کرسی حکومت ایلخانیان بود نیزمسخّر ایشان گردید، بلکه اران وخراسان و موصل و بلاد ارمن و بلاد روم را نیز بحیطهٔ تصرف آورده‌اند . محض انتساب ایلکان جدّ عالی مؤسّس مذکور که از امرای کیخاتوخان ایلخانی مذکور ذیل بوده به **ایلکانیان** مشهور و بجدّ اعلایش به **آل جلایر** و **دولت جلایریه** معروف و هریك از افراد ایشان را به ایلکانی و جلایری موصوف دارند .

چهار تن از ایشان که عبارت از شیخ حسن مؤسّس مذکور و پسرش امیر شیخ اویس و سلطان حسین و سلطان احمد پسران شیخ اویس است حکومت کرده‌اند تا در سال هشتصد و سیزدهم هجرت آخرین ایشان سلطان احمد بدست قره‌یوسف ترکمانی

مقتول و دولت ایلکانی (آل‌جلایر) منقرض گردید ودو ایل آق‌قویونلو و قره‌قویونلو از ایلات ترکمان جاگیر ایشان شدند و جهانشاه بن قره‌یوسف مذکور نیز که بانی مسجد جهانشاه تبریز است (درسال هشتصد وهفتاد و دویم هجرت) ازهمین ایل قره‌قویونلوبوده است (بشرحی که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند) .

سلطان احمد (شیخ احمد) مذکور از اهل فضل و ادب بود ، بهردو زبان‌عربی و فارسی شعر خوب می‌گفت ، درفنّ موسیقی تألیفاتی داشته وخط خوب مینوشت، وبصفای باطن خواجه حافظ شیرازی اعتقادی بسزا داشت ، دراوقات‌اقامت بغداد اصراری وافی بکار می‌برده‌که خواجه نیز متوجه‌آن دیارگردد لکن خواجه قبول‌نکرده و اشعاری در مدح او گفت‌که در دیوانش ثبت و ازآنها است :

احمـد الله علی معدلـة السلطان — احمـد شیخ اویس حسن ایلکانـی
خان بن خان شهنشاه شهنشاه نژاد — آنکه‌میزیبداگرجان‌جهانش‌خوانی
دیده نادیده باقبال تو ایمان آورد — مرحبا ای بهمه لطف‌خدا ارزانی

اما ایلخانیان چنانچه اشاره شد عنوان شعبه دیگری است از دولت آل‌چنگیز مذکور ذیل‌که در ششصد و پنجاه و پنجم از طرف هلاکوخان ملقّب به ایلخان تأسیس یافت ، شهر مراغهٔ آذربایجان را پایتخت نمود وبجهت انتساب به مؤسّس مذکور به ایلخانیان و دولت ایلخانیه مشهور شد ونه تن از ایشان بشرح ذیل در ایران وعراق عرب وشام و خراسان و نواحی آنها سلطنت نموده‌اند :

۱ـ هلاکوخان بن تولی‌خان بن‌چنگیزخان از	۶۵۵تا۶۶۳ ﻫ
۲ـ ابقاخان بن هلاکوخان	۶۶۳ـ۶۸۱ »
سلطان احمد بن هلاکو	۶۸۱ـ۶۸۳ »
۴ـ ارغون‌خان بن ابقاخان فوق	۶۸۳ـ۶۹۰ »
۵ـ کیخاتوخان بن ابقاخان	۶۹۰ـ۶۹۴ »
۶ـ بایدوخان بن طرقای بن هلاکو	۶۹۴ـ۶۹۴ »

۷ــ غازان محمودخان بن ارغون‌خان ۶۹۴ــ۷۰۳ هـ

۸ــ محمد خدابنده بن ارغون‌خان ۷۰۳ــ۷۱۶ «

۹ــ بوسعید بن خدابنده ۷۱۶ــ۷۳۶ «

شرح و بسط قتل عامّ دادن هلاکو در بغداد و مستأصل ساختن خلفای بنی‌عباس و اسلام آوردن سلطان احمد و غازان و خدابنده و بوسعید از این خانواده و دیگر مزایای تاریخی ایشان موکول بتواریخ و سیر میباشد . (ص۱۱۵۸ و۱۱۵۹ ج۳س)

آل‌چنگیز یا **دولت چنگیزیه** یا **چنگیزیان** ــ عنوان مشهوری یکی از دول مشهورهٔ جهان استکه درسال پانصد و نود و نهم هجرت ازطرف چنگیزخان ظالم سفّاك خونریز مغولی معروف‌که در اصل نام تموچین داشته تأسیس یافت ، تمامی مغولستان و تاتارستان و ترکستان شرقی و دشت قبچاق و قفقاز و قسمت جنوبی روسیه و شمالی چین را مسخّرکرد ، بلخ و هرات و بخارا و سمرقند و بسیاری از بلاد عظیمهٔ اسلامی را تخریب و اهالی آنها را قتل عام داد، صغیر وکبیر وبرنا وپیر حتی بچه‌های شیرخواره را نیز رحمی نکرد ، مدارس وکتابخانه‌های بسیاری را محو و نابود نمود . همانا مفقودالاثر و نایاب شدن بسیاری از تألیفات وآثار قلمی علما و حکما و دانشمندان سلف نیز نتیجهٔ تعدّیات ظالمانه و وحشیانهٔ چنگیز و چنگیزیان میباشد . بالجمله خروج این سفّاك وحشی از بزرگترین مصائب عالم اسلامی بوده و جراحات متنوعهٔ دینی وکشوری وارده از طرف او ابدالدهر در صفحات تواریخ عالم باقی و اصلاً قابل التیام نمیباشند .

چنگیزخان بنام **جوجی‌خان** و **جغتای‌خان** و **اکتاقاآن** و **تولی‌خان** چهار پسر داشت، بعد از مردن او و مابین ایشان و امرای ایشان تفرقه شد وچندین شعبه بنام جوجی‌خانی و جغتائی و ایلکانیان و ایلخانیان و چوبانیان و سربداران وغیره هریکی در سمتی از ممالك چنگیزخان تشکیل حکومتی داد . بطوراجمال گوئیم که هلاکوخان پسر تولی‌خان مذکور دولتی بنام ایلخانیان تشکیل داده‌که فوقاً ضمن‌عنوان آل‌جلایر که عنوان‌دیگر

ایلکانیان است تذکّر دادیم .

اصل دولت‌چنگیزیان که در چین و مغولستان بتخت خود چنگیز جلوس کرده‌اند با تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ چنگیزخان	۵۹۹ هـ
۲ـ اوکتاقاآن بن چنگیزخان	۶۲۴ »
۳ـ توراکیتا خاتون زوجهٔ اوکتا	۶۳۹ »
۴ـ کیوك‌خان بن اوکتا	۶۴۳ »
۵ـ منکوقاآن بن تولی بن چنگیز	۶۴۴ »
۶ـ قبلاقاآن بن تولی‌خان	۶۵۷ »
۷ـ الجایتوخان بن چنکیم بن قبلا	۶۹۴ »
۸ـ کلوك خان بن ترمابلا بن چنکیم	۷۰۷ »
۹ـ بیانتوخان بن ترمابلا	۷۱۱ »
۱۰ـ کویکن خان بن بیانتو	۷۲۰ »
۱۱ـ یسون تیمور بن کمالا بن چنکیم	۷۲۳ »
۱۲ـ آسوکپا بن یسون تیمور	۷۲۹ »
۱۳ـ کتوکتوخان بن کلوك‌خان	۷۳۰ »
۱۴ـ طوپ تیمور بن کلوك‌خان	۷۳۰ »
۱۵ـ ابله‌چبه بن کتوکتوخان	۷۳۳ »
۱۶ـ طوغان تیمور بن کتوکتوخان	۷۳۴تا۷۳۴ »

شعبهٔ‌جغتائیـ با اینکه چندین تن از خانوادهٔ **جغتای‌خان** مدت یکصد و سی ویك سال در ترکستان و ماوراءالنهر حکومت رانده‌اند لکن مابین دو دولت ایلخانیه و اصل دولت چنگیزی مذکورین‌فوق درفشارمانده وتوسعه و اهمیتی نیافته‌اند وخودش‌اصلاً حکومتی استقلالی نکرده و تابع برادرش اوکتاقاآن فوق بوده‌است ، اسامی و تاریخ‌جلوس افراد

این شعبه بشرح ذیل است :

۱ـ جغتای‌خان بن چنگیزخان ـ که تابع برادرش اوکتاقاآن بوده است

۲ـ قره‌هلاکو بن مواتکان بن جغتای‌خان ۴۶۰ ه

۳ـ یسومنکو بن جغتای‌خان ۶۴۵ «

۴ـ ارغونه زوجهٔ قره هلاکو ۶۵۰ «

۵ـ الکو بن بیدار بن جغتای‌خان ۶۵۹ «

۶ـ مبارك شاه بن قره‌هلاکو ۶۶۵ «

۷ـ براق بن یسوتوبن مواتکان } مشترکا ۶۶۹ «

۸ـ نیك‌پی بن‌ساریان بن‌جغتای

۹ـ توقا تیمور بن کدامی بن یوزای بن مواتکان ۶۷۱ «

۱۰ـ دوا بن براق کتجك بن دوا ۷۰۶ «

۱۱ـ تالیکوا بن کدامی ۷۰۸ «

۱۲ـ یسن یغا بن دوا ۷۰۹ «

۱۳ـ کبك دوا کذا

۱۴ـ الچکدای بن دوا ۷۲۱ «

۱۵ـ دوره تیمور بن دوا کذا

۱۶ـ ترماشیر بن دوا ۷۳۱ ه

۱۷ـ بوزان بن جکان بن دوا

۱۸ـ جکشی بن جکان بن دوا

۱۹ـ یسون تیمور بن بکان بن دوا } ۷۳۳ ه کذا

۲۰ـ علی سلطان از سلالهٔ اوکتاقاآن

۲۱ـ فولاد بن اوروق تیمور بن دوا

۲۲ـ محمد بن فولاد } ۷۳۳ ه کذا

۲۳ـ غزان بن یسلور بن اوروق تیمور

۲۴ـ دانشمند جه ازاحفاد اوکتاقاآن	۷۴۷ ه
۲۵ـ بیان‌قلی بن سورکتو بن دوا	
۲۶ـ تیمورشاه بن یسون تیمور	کذا
۲۷ـ تغلق تیمور بن‌امیل خواجه	
۲۸ـ الیاس خواجه بن‌تغلق تیمور	۷۶۴ »
۲۹ـ هابیل‌شاه	۷۶۵ »

شعبهٔ جوجی‌خانی نیز مدت صد و پنجاه سال از اولاد وخانوادهٔ او از سال ششصد و سی و پنجم تا هفتصد و هشتاد و پنجم هجرت در دشت قبچاق سلطنت و حکومت‌کرده‌اند ، لکن مابین لهستان و مجارستان و روسیه در مضیقه مانده و مثل شعبهٔ جغتائی توسعه نیافته‌اند و اسامی وتاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل‌است وخود جوجی‌خان درحال‌حیات پدرش چنگیزخان مرده بوده است :

۱ـ بایدوخان بن جوجی‌خان	۶۳۵ ه
۲ـ سرطاق بن بایدو	۶۵۴ »
۳ـ اولاغچی بن بایدو	۶۵۴ »
۴ـ برکان بن بایدو	۶۵۵ »
۵ـ منکو تیمور بن‌کوتکان بن بایدو	۶۶۴ »
۶ـ تودا منکو بن کوتکان	۶۷۹ »
۷ـ تولابغا بن دارتو بن کوتکان	۶۸۶ »
۸ـ توقاتقا بن منکو تیمور	۶۹۰ »
۹ـ اوزبك بن طغرلجه بن منکو تیمور	۷۱۱ »
۱۰ـ جانی‌بك بن اوزبك	۷۴۳ »
۱۱ـ بردی بگ بن جانی بگ	۷۵۷ »
۱۲ـ نقایا بن اوروس از احفاد جوجی‌خان	۷۷۸ »
۱۳ـ تیمور ملك بن اوروس	کذا

۱۴ــ تقتمیش نیز از احفاد جوجی‌خان ۷۸۰تا۷۸۵ هـ

شعبهٔ چوبانیان بعد ازقتل سلطان ابوسعیدآخرین حکمران ایلخانی مذکور فوق ازطرف امیر شیخ حسن بن امیرتیمورتاش بن امیرچوبان درسال هفتصد و سی و نهم هجرت در دیار بکر و اران وآذربایجان تشکیل وبجهت انتساب بجدّشان امیرچوبان‌که ازامرای غازان‌خان و الجایتوخان از ملوك ایلخانی فوق‌الذکر است به چوبانیان معروف و بعد از امیر شیخ حسن برادرش ملك اشرف جانشین وی شده ودرهفتصد وپنجاه وهفتم‌هجرت منقرض گردید .

شعبهٔ سربداران نیز بعداز قتل سلطان ابوسعید ایلخانی فوق درسال هفتصد وسی و هفتم هجرت ازطرف خواجه عبدالرزاق بن خواجه فضل‌الله (که ازامرا و رجال‌دربار سلطان ابوسعید بوده) در سبزوار تشکیل یافت و بنام او خطبه خوانده‌شد ، دوازده تن از ایشان تا هفتصد و هشتاد و هشتم سلطنت کرده و بواسطهٔ غلبهٔ تیموریان منقرض گردیدند . ازآن‌روکه خواجه عبدالرّزاق مذکور وکسان او درموقع محاربه با خواجه علاءالدین محمد والی خراسان کلاهشان را بچوب داری‌آویخته وبا سر برهنه مشغول جنگ بوده‌اند **بهمین اسم سربداران** شهرت یافته‌اند .

(متفرقات قاموس‌الاعلام وغیره)

آل‌حر خانوادهٔ بزرگ و مشهوری است در عرب‌که اغلب در بلاد جبل عامل و نواحی‌آن ساکن بودند . در اواخر بایران وبلاد دیگر متفرق و جمعی وافر از محدّثین و فقهای شیعه از ایشان برخاسته‌اندکه با فضل وتقوی وکمالات نفسانیّه آراسته و مصدر خدمات دینیّهٔ بسیاری‌بوده‌اند . ماهم بعضی ازایشان را تحت عنوان حرّ از باب اوّل (القاب) نگارش داده‌ایم . در اینجا نیزگوئیم یکی از مشاهیر این خانواده هم شیخ محمد بن محمد بن حسین حرّ عاملی مشغری عموی پدر شیخ‌حرّ عاملی‌صاحب وسائل‌میباشدکه‌عالمی‌استفاضل محقّق مدقّق شاعرقوی‌الحافظه، از تلامذهٔ صاحب معالم و صاحب مدارك و شیخ بهائی وپدر خودواز او است :

اعجب من قـوم باهوائهم	**لمقتضی عقلهـم ینقضـون**
یوحـدون الله لکنهـم	**بالله مع توحیدهم مشرکون**
ضلت مساعیهم وهم یحسبون	**انهم فی صنعهـم یحسنون**
انالزموا الحق اجابوا بما	**اجاب من غی به الکافرون**
آباؤنا من قبل کانوا کـذا	**انا علی آثـارهم مقتدون**

از تألیفات او است :

۱- الاصول ۲- العروض ۳- نظم تلخیص المفتاح . درسال نهصد وهشتادم هجرت وفات یافت، صاحب معالم قصیده‌ای درمرثیهٔ او گفته‌است . صاحب ترجمه پدرزن شهید ثانی بوده و تمامی ذریّهٔ شهید از بطن آن مخدّره میباشند .

مخفی نماندکه بعضی از افراد این خانواده خودشان را از اولاد حرّ بن یزید ریاحی دانسته وشجره‌های نسبی هم موافق این زعم خودشان ابرازمی‌نمایند ودراعیان الشیعه بعد از نقل این جمله گویدکه حرّ لقب این سلسله بوده وآن نام یکی ازاجدادشان است که باسم حرّ شهید موسوم بوده‌است والاّ دلیلی برای بودن ایشان ازاولاد حرّشهید نداریم .

(ملل و اعیان‌الشیعه)

آل‌حرفوش خانوادهٔ بزرگی است که ضمن عنوان **حرفوشی** تذکّر دادیم .

آل‌حمدان یا **بنی‌حمدان** - یکی ازقبائل و دول مشهورهٔ عرب میباشدکه در باب اوّل (القاب) ضمن عنوان **ناصرالدوله حسن** تذکّر داده‌ایم.

آل‌حمود یکی ازدول وحکومتهای عرب است که بعنوان **بنی‌حمود** ذکرشد.

آل‌حمیر (بروزن درهم) عنوان‌مشهوری یکی از دول قدیمهٔ عظیمهٔ مشهورهٔ عرب میباشدکـه چند قرن هم پیش از میلاد عیسی ع از طرف حمیر بن عبدالشمس بن یعرب بن قحطان در یمن تأسیس یافته و نخست ، شهر سبا و اخیراً شهر صنعای یمن را مرکزحکومت قرارداده‌اند. سی وشش تن ازایشان سلطنت نموده و زمان ایشان علی‌التّحقیق معلوم نشد لکن بلقیس نوزدهمین ایشان باحضرت سلیمان بن داود نبی که زیاده برهزار سال پیش ازمیلاد بوده معاصر بوده است وبجهت مجهول

بودن زمان ایشان فقط اسامیشان را ذیلاً تذکر میدهد :

۱ـ حمیر	۲ـ کهلان	۳ـ وایل
۴ـ سکسك	۵ـ یعفر	۶ـ ذواریاش
۷ـ لقمان	۸ـ سمح	۹ـ شداد
۱۰ـ لقمان	۱۱ـ شدید	۱۲ـ حارث
۱۳ـ ذوالقرنین	۱۴ـ ذوالمنار	۱۵ـ افریقس
۱۶ـ ذوالاذعار	۱۷ـ سرحیل	۱۸ـ هدهاد
۱۹ـ بلقیس	۲۰ـ ناشر	۲۱ـ شمر
۲۲ـ ابر مالك	۲۳ـ عمران	۲۴ـ ذوحیشان
۲۵ـ تبع	۲۶ـ کیلرب	۲۷ـ حسان
۲۸ـ ذوالاعواد	۲۹ـ عبدکلال	۳۰ـ حارث
۳۱ـ عمرو	۳۲ـ بیعه	۳۳ـ صهبان
۳۴ـ ذوالجناح	۳۵ـ ذوشناتر	۳۶ـ ذونواس (زرعه)

مخفی نماندکه کیلرب بیست و ششمین ایشان راکه بعد از تبع بوده تبع ثانی وتبع اصغر گفته و او و ملوك بعد از اورا **آل تبع وتبابعه** گویندکه جمع تبع است وبنابراین آل تبع یك شعبه از آل حمیر میباشد ومشهورترین خانوادهٔ آل حمیر لقمان و شداد و بلقیس و ذوالقرنین استکه شرح حال ایشان را درکتب مربوطه نگارش دادهاند .

آل حیان تغلبی صیرفی خانوادهٔ بزرگی‌است از شیعیان کوفه وازآن‌روکه سرسلسلهٔ ایشان حیان از موالی بنی‌تغلب بوده و شغل صیرفی داشته اینك عموم افراد این خانواده به **تغلبی** و **صیرفی** معروف ویا بزعم‌بعضی هریك‌از ایشان شغل صیرفی داشته‌اند .

بهرحال از معروفین این خانواده اسحق بن عمار بن حیان و برادرانش اسمعیل و قیس و یوسف و یونس و اولاد ایشان محمد ویعقوب پسران اسحق وبشر وعلی‌پسران

اسمعیل و عبدالرحمن بن بشر ومحمد بن یعقوب بن اسحق وعلی بن محمد بن‌یعقوب وهمه‌شان ازمحدّثین شیعه وشرح‌حال‌ایشان موکول بکتب رجالیّه بوده وعمار بن‌حیان مذکور هم غیراز عمار ساباطی مشهور است‌که ضمن عنوان **آل‌موسی** خواهدآمد .

آل‌خاتون خانوادهٔ بزرگی است‌که بعنوان **بنی‌خاتون** تذکّر دادیم .

آل‌خرسان طایفه‌ایست از اجلاّی سادات نجف‌اشرف‌که بعضی از ایشان از اهل علم وبعضی هم ازکلیدداران روضهٔ مقدسهٔ علویّه بوده و به‌سیّد درویش موسوی نجفیّ‌المولد والمسکن والمدفن معروف‌به **خرسان** منتسب وسید جعفر بن سید احمد بن سید درویش هم‌که از فضلای ادبا وشعرا بشمار میرفته از این خانواده بوده واز او است :

من جاوز السبعین من‌عمره لاقی امورا فیه مستنکرة
و ان تخطاها رأی بعدها من حادثات الدهر مالم یره

در رجب هزار و سیصد و سیّم هجرت درگذشت . (ص۳۴۴ ج۱۶عن)

آل‌خوارزم یا **خوارزمشاهیان** یا**دولت‌خوارزمشاهیه** یکی‌ازدول‌مشهوره‌میباشد که‌دراواخرقرن‌پنجم‌هجرت‌باهتمام‌قطب‌الدین محمدبن‌انوشتکین که بسیار مدبّر و جسور وعلم‌پرور وازطرف سلطان سنجر سلجوقی ملقّب به‌خوارزمشاه بوده تأسیس یافت و هفت تن از ایشان مدت صد و سی وهفت سال درخوارزم ونواحی که سمت‌شرقی بحرخزراست‌سلطنت‌کرده‌اند. اسامی و تاریخ‌جلوس‌ایشان‌بشرح‌ذیل‌است:

۱ـ قطب‌الدین محمد بن انوشتکین	۴۹۱ هـ
۲ـ اتسز بن قطب‌الدین	۵۲۱ »
۳ـ ایل ارسلان بن اتسز	۵۵۱ »
۴ـ سلطانشاه بن ایل ارسلان	۵۵۸ »
۵ـ علاءالدین تکین (تکش خا) بن ایل ارسلان	۵۸۹ »
۶ـ قطب‌الدین محمد ثانی بن تکین	۵۹۶ »

۷ـ جلال‌الدین بن قطب‌الدین ۶۱۷تا۶۲۸ هـ

وبا موت جلال‌الدین منقرض گردیدند . (ص۲۰۶۵ ج۳س)

آل‌دجیلی طایفهٔ بزرگی میباشد ازعرب‌که درنجف مقیم بوده وفضلا وادبای بسیاری از ایشان برخاسته‌است . نسبت ایشان بقبیلهٔ خزرج‌که درقریهٔ دجیل(بروزن‌کمیل) مابین بغداد وسامرا سکونت داشته‌اند موصول ومشهورترین کسی‌که از این‌طایفهٔ خزرجیهٔ ساکن نجف از قرن سیزدهم باین طرف نشأت‌یافته شیخ **احمد بن عبدالله دجیلی** است‌که در عصر خود از شیوخ علم و ادب بوده و از اشعار او میباشدکه بیکی از دوستان خود درمقام گله‌مندی نوشته‌است :

یا معرضا عنی سلبت رقادی	**و ترکتنی جسدا بغیر فؤاد**
افهل بدا ذنب لدیك جنیته	**حتی به قطعت حبل ودادی**
اوما علمت بانه کتب الهوی	**سطرا علی قلبی بغیر مداد**
هذا اسیرهواك مذخلق‌الهوی	**والشاهدان مدامعی و سهادی**

زمان ولادت ووفات ومشخّص‌دیگری‌بدست‌نیامد. (ص ۲۲ ج۱۰ عن)

آل‌ذوالقدر یا **ذوالقدریه**ـ دولتی است کوچك‌که در سال هفتصد و هشتادم هجرت از طرف زین‌الدین قروجهٔ ملقّب به **ذوالقدر** تشکیل یافت ، نه تن از ایشان درمرعش شام ونواحی تا نهصد و بیست ویکم حکومت‌کردند، آخرین ایشان علاءالدوله با برادر و چند پسرش از طرف سلطان سلیم‌خان بن بایزید ثانی نهمین سلطان عثمانی (۹۱۸ـ۹۲۶هـ ق = **ظیح ـ ظکو**) مقتول و اراضی ایشان مسخّر آل‌عثمان شده و منقرض‌گردیدند . اسامی وتاریخ‌جلوس ایشان بشرح ذیل‌است:

۱ـ ذوالقدر زین‌الدین قرمجه « ۷۸۰

۲ـ خلیل بیگ بن زین‌الدین « ۷۸۷

۳ـ سولی بیگ بن زین‌الدین « ۷۸۸

۴ـ نصیرالدین محمد بیگ بن خلیل « ۸۰۰

۵ـ سلیمان بیگ بن نصیرالدین « ۸۴۶

۶ـ ارسلان بیگ بن سلیمان	۸۵۸ هـ
۷ـ شاه بوداق بیگ بن سلیمان	« ۸۷۰ »
۸ـ شهسوار بیگ بن سلیمان	« ۸۷۲ »
ثانیاً شاه بوداق	« ۸۷۵ »
۹ـ علاءالدولة بن‌سلیمان	« ۸۸۵ »

(ص۲۲۲۶ ج ۳ س)

آل‌زباره بعنوان **بنی‌زباره** تذکّر دادیم .

آل‌زرارة خانوادهٔ **زرارة بن‌اعین بن سنسن** (سنبس خا) میباشدکه عبارتند از برادرانش حمران ، بکیر ، عبدالرحمن ، عبدالملك و برادرزاده‌هایش‌حمزة‌بن‌حمران، محمدبن‌حمران، عبدالله‌بن‌بکیر،ضریس‌بن‌عبدالملك و دیگر برادران و اولاد واحفادخود زراره و برادرانش که‌ضمن‌عنوان **آل‌اعین** اسامیشان را تذکّر دادیم .

آل‌زوین درقاموس‌گوید : **زوین** (بروزن زبیر) از اسامی اشخاص بوده و **هبةالله بن زوین** فقیهی است اسکندرانی . در اعیان‌الشیعه ذیل عنوان **سید احمد آل‌زوین** اعرجی نجفی ابن‌سیدحبیب گوید : معلوم نیست‌که زوین نام کیست و ظاهرآن است که مصغّر زین است وگویا زین‌الدین ، جدّ عالی پنجمین همین سید احمد است وسادات اعرجیه هم اولاد عبدالله اعرج ابن حسین اصغر ابن امام سجّاد ع بوده و خانوادهٔ بزرگی هستند در عراق‌که در هرعصری اکابر وعلمای بسیاری از ایشان ظهور یافته و بچندین شعبه بوده وبعضی در رماحیه از بلاد قدیمهٔعراق ساکن و برخی درحیره متوطّن وگروهی نیز ازقرن سیزدهم باین طرف درنجف مقیم ودارای علم و ادب و حسب و نسب هستند .

از اکابر این‌گروه، **سیداحمد** فوق، ازاولاد عبدالله اعرج مذکور میباشدکه نسب شریفش با سی و سه واسطه بامام سجّاد ع موصول وعالمی است ادیب ظریف‌که درسنّ

جوانی ازمولد خود رهاحیه بنجف رفته و بتحصیل علم پرداخت تا بمرتبهٔاجتهاد رسید و بطریقهٔ صوفیه مایل و بوحدت وجود معتقد ودر اواخر از این عقیده منصرف گشته و رساله‌ای در ردّ آن نوشت ودر هزار و دویست و سی و دویم هجرت بطهران رفته ودر مدرسهٔ صدر آنجا بتدریس و امامت پرداخت و درخلال این احوال بعضی ازعلوم‌غریبه را نیز اخذ و اخیراً بزیارت مشهد مقدس رضوی مشرّف، باز بنجف مراجعت وبزیارت بیت‌الله موفق ودرآن سفر مقدس‌ارجوزه‌ای بنام **رحلت حجازیه** نظم‌کردکه حاوی مناسك حج وتعیین مقامات شریفهٔ حجاز وتاریخ‌ابنیه وآب وهوا و دیگر مزایای‌حجاز است. درسال هزار و دویست و شصت و هفتم هجرت درگذشته و از تألیفات او است :

۱- **انیس‌الزوار** در زیارات و ادعیه ۲- **رائق‌المقال فی‌فائق‌الامثال**که امثال دایره و متداوله را بترتیب حروف هجا تألیف‌کرده است ۳- **الرحلة الحجازیة**که فوقاً مذکور شد ۴- **الرحلةالخراسانیة**که عجائب وغرائب وعادات و اخلاقی‌راکه درمسافرت مشهد رضوی دیده حاوی و نظم‌آن از نثرش بیشتر است ۵- **مستجاب‌الدعوات**که بطرز عدةالداعی ابن‌فهد است .

نیز در اعیان‌الشیعه گوید : درکوه لبنـان طایفه‌ایست از اشراف نصاری‌کـه به **آل‌زوین** معروف هستند و از پدرانشان نقل می‌کنندکه یکی از اجداد ایشان از عراق به لبنان آمد و اقامت کـرد و ذریّـه و نسل او بکیش نصاری رفته‌اند و احتمال قـوی میدهندکه ایشان نیز از سادات آل‌زوین عراقیین باشند وهم گویندکه دلهایشان باسلام مایل و عاطفه‌ای نسبت به مسلمان دارند .

ناگفته نماند گروهی‌که از آل‌زوین درحیره ساکن بوده و فوقاً اشاره نمودیم در اواخر درحفظ املاك ومزارع خودشان عاجز شده ودیگر قادر براستغلال و بهره‌برداری ازآنها نبودند اینك تمامی آنها از طرف دولت ترکیه به **آل‌فتله** کـه قبیله‌ایست معروف و قحطانی الاصل تسلیم شد وتا امروز در دست ایشان‌است .

(ص ۴۶۶ ج ۸ عن و ۴۵۶ ج ۲ ذریعه)

آل‌زهره

یکی‌ازخانواده‌های‌جلیلهٔ‌علمیّهٔ‌حلب‌میباشدکه‌تحت‌عنوان**ابن‌زهره** اشاره‌شد وبعضی‌ازاکابر ایشان را نیز بهمین‌عنوان تذکّرداديم .

آل‌زیاد
آل‌زیار
آل‌زیری
آل‌ساسان

بعنوان **بنی‌زیاد** و **بنی‌زیار** و **بنی‌زیری** و **بنی‌ساسان** نگارش یافته‌اند .

آل‌سامان یا **سامانیان** یا دولت سامانیّه، یکی‌از دول‌صغیرهٔ مشهوره‌میباشد که در دویست وهشتاد و هفتم هجرت ازطرف‌اسماعیل بن‌احمد بن اسد بن سامان تأسیس‌یافته وبجهت‌انتساب بجدّ عالیش بهمین‌عناوین معروف‌است . نه تن از ایشان‌که اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ اسماعیل بن احمد	۲۸۷ هـ	۲ـ احمد بن اسماعیل	۲۹۵ هـ
۳ـ نصر بن احمد	۳۰۱ »	۴ـ نوح بن نصر	۳۳۰ »
۵ـ عبدالملك بن نوح	۳۴۳ »	۶ـ منصور بن نوح	۳۵۰ »
۷ـ نوح ثانی بن منصور	۳۶۵ »	۸ـ منصور ثانی‌بن‌نوح	۳۸۷ »
۹ـ عبدالملك‌ثانی بن نوح	۳۸۹ »		

صد ودو سال در ماوراءالنهر و جرجان وخراسان سلطنت‌کردند و اخیراً ترقیات‌آل‌بویه سابق‌الذّکر وآل‌سبکتکین‌آتی‌الذّکر موجب ضعف و انکسار و انقراض ایشان‌گردیده و آل‌سبکتکین جاگیر ایشان‌شده‌است . (س۲۵۰۷ ج۴س)

آل‌سبکتکین عنوان مشهوری یکی از دول عظیمهٔ اسلامی میباشدکه درسیصد و هشتاد و هفتم هجرت از طرف سلطان محمود بن سبکتکین تأسیس یافت ، عراق عجم را از آل‌بویه و ماوراءالنهر را از خوانین ترکستان و بلاد خوارزم و خراسان را از آل‌سامان ضبط کرد ، قسمت شمالی هندوستان را نیزمسخّر و بنشر احکام دین مقدّس اسلامی شروع نمود ، احراق جنازهٔ زن و شوهر وبسیاری از عادات هندوان را برهم زده وبخدمات بزرگ دینی وکشوری موفق‌آمد . شهر غزنه را که غزنین نیزگویند پایتخت‌نمود و چهارده تن از ایشان‌که اسامی وتاریخ جلوس‌ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ سلطان‌محمود بن‌سبکتکین	۳۸۷ هـ	۲ـ محمد بن محمود	۴۲۱ هـ
۳ـ مسعود بن محمود	۴۲۵ «	ثانیاً محمد بن‌محمود	۴۳۳ «
۴ـ مودود بن مسعود	۴۳۵ «	۵ـ مسعود ثانی بن مودود	۴۴۱ «
۶ـ علی بن‌مسعود اوّل	۴۴۱ «	۷ـ عبدالرشید بن محمود	۴۴۳ «
۸ـ فرخزاد بن مسعود اوّل	۴۴۵ «	۹ـ ابراهیم بن‌مسعود ثانی	۴۵۰ «
۱۰ـ مسعود ثالث بن‌ابراهیم	۴۹۲ «	۱۱ـ شیرزاد بن مسعود ثالث	۵۰۸ «
۱۲ـ ارسلان‌شاه بن‌مسعود ثالث	۵۰۹ «	۱۳ـ بهرامشاه بن‌مسعود ثالث	۵۲۲ «

۱۴ـ خسروشاه بن بهرامشاه ۵۴۴ هـ ق الی ۵۴۵ هـ ق

سلطنت نموده و اخیراً بدست آل‌غور آتی‌الذکر منقرض گردیدند.

(ص ۲۵۳۳ ج۴ س)

آل‌سراج رجوع بعنوان **بنی‌سراج** نمایند.

آل‌سعید رجوع بعنوان **بنی‌سعید** نمایند.

آل‌سلجوق یا **سلجوقیان** یا **سلاجقه**ـ یکی از دول مشهورهٔ ایران است‌که در زمان آل‌سبکتکین مذکور فوق در سال چهارصد و بیست و نهم هجرت از طرف طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق تأسیس یافت، در نیشابور جلوس نمود، تاآنکه سلطان مسعود غزنوی از آل‌سبکتکین راکه در صدد محاربهٔ او بوده در دامغان مغلوب، عراق‌عجم را نیز ضبط وشهر ری را پایتخت‌نمود وچهارده تن ازایشان مدت یکصد وشصت ویک‌سال سلطنت‌کرده‌اند و ایشان را سلاجقهٔ ایران وسلاجقهٔ عراق نیز گویند و اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است:

۱ـ طغرل بیک بن میکائیل بن سلجوق	۴۲۹ هـ
۲ـ الب‌ارسلان بن چغری بیک بن‌میکائیل	۴۵۵ «
۳ـ ملکشاه بن الب‌ارسلان	۴۶۵ «
۴ـ برکیارق بن ملکشاه	۴۸۵ «

۵ـ محمد بن ملکشاه	۴۹۸ هـ
۶ـ سنجر بن ملکشاه	۵۱۱ »
۷ـ محمود بن محمد بن ملکشاه	۵۱۱ »
۸ـ طغرل ثانی بن محمد بن ملکشاه	۵۲۵ »
۹ـ مسعود بن محمد	۵۲۹ »
۱۰ـ ملکشاه ثانی بن محمود	۵۴۷ »
۱۱ـ محمد ثانی بن‌محمود	۵۴۷ »
۱۲ـ سلیمان شاه بن محمد اوّل	۵۵۵ »
۱۳ـ ارسلان بن طغرل ثانی	۵۵۶ »
۱۴ـ طغرل ثالث بن ارسلان بن طغرل فوق	۵۷۱تا۵۹۰ »

آخرین ایشان طغرل ثالث‌است‌که درپانصد ونودم هجرت مغلوب علاءالدین تکین‌پنجمین سلطان خوارزمشاهی گردید و سلطنت سلاجقهٔ ایران منقرض و عراق عجم نیز بتصرف خوارزمشاهیان درآمد . مخفی نماندکه بعد از تشکیل دولت سلاجقه نخست یك شعبه بفاصلهٔ چهار سال درکرمان و شعبهٔ دیگری نیز از ایشان بفاصلهٔ چهل و هشت سال در روم تشکیل یافته‌که اسامی ایشان را نیز بطور اجمال تذکّر داده وگوئیم:

سلاجقهٔ کرمان درسال چهارصد و سی و سیّم هجرت از طرف قاورد بن چغری‌بن میکائیل سلجوق‌که برادرزادهٔ طغرل اوّل مؤسّس سلاجقهٔ ایرانی فوق است تأسیس یافته و یازده تن ایشان ، اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱ـ قاورد بن چغری بن میکائیل بن‌سلجوق	۴۳۳ هـ
۲ـ سلطان شاه بن قاورد	۴۶۵ »
۳ـ توران شاه بن قاورد	۴۷۶ »
۴ـ ایرانشاه بن تورانشاه	۴۸۹ »
۵ـ ارسلانشاه بن کرمانشاه بن قاورد	۴۹۴ »

۶- محمد شاه بن ارسلانشاه ۵۳۶ هـ
۷- طغرل شاه بن محمدشاه ۵۵۰ «
۸- بهرامشاه بن طغرل شاه ۵۶۲ «
۹- ارسلانشاه ثانی بن طغرل شاه ۵۶۲ «
۱۰- تورانشاه ثانی بن طغرل شاه ۵۶۲ «
۱۱- محمد شاه ثانی بن بهرامشاه ۵۷۰ «

درسال پانصد و هشتاد و سیم هجرت کرمان از طرف ملك دینار ازطائفهٔ غزان ضبط و سلطنت سلاجقهٔ کرمان نیز منقرض گردید .

سلاجقهٔ روم درسال چهارصد وهفتاد و هفتم هجرت از طرف سلیمان بن‌قطلمش بن اسرائیل بن سلجوق‌که نوهٔ عموی طغرل اوّل مؤسّس سلاجقهٔ ایرانی مذکور فوق و از جانب ملکشاه بن الب‌ارسلان والی روم(آناطولی و نواحی) بوده تأسیس‌یافته‌است . پای‌تخت ایشان نخست ،آناطولی بوده حلب وسوریه و انطاکیه نیزمسخّر ایشان شد و دویمین ایشان داود قلمرو خودرا توسعه داده وقونیه را پای‌تخت نمود و پانزده تن از ایشان اسامی و تاریخ جلوس ایشان بشرح ذیل است :

۱- سلیمان بن قطلمش بن اسرائیل بن‌سلجوق ۴۷۷ هـ
۲- داود بن سلیمان بن قطلمش ۴۷۹ «
۳- قلیج ارسلان بن‌سلیمان ۵۰۰ «
۴- مسعود شاه بن قلیج‌ارسلان ۵۳۹ «
۵- عزالدین قلیج‌ارسلان ثانی بن‌مسعود ۵۵۸ «
۶- غیاث‌الدین کیخسرو بن عزالدین ۵۷۸ «
۷- رکن‌الدین سلیمان ثانی بن‌عزالدین ۵۸۰ «
غیاث‌الدین کیخسرو - ثانیاً ۶۰۳ «
۸- عزالدین قلیج‌ارسلان ثالث ۶۰۳ «

۹ـ عزالدین کیکاوس بن کیخسرو	۶۰۹ ﻫ
۱۰ـ علاءالدین کیقباد بن کیخسرو	۶۱۰ «
۱۱ـ غیاثالدین کیخسرو ثانی بن کیقباد	۶۳۶ «
۱۲ـ رکنالدین سلیمان ثالث بن کیخسرو ثانی	۶۴۴ «
۱۳ـ غیاثالدین کیخسرو ثالث بن سلیمان ثالث	۶۶۴ «
۱۴ـ غیاثالدین مسعودثانی بنکیکاوس بنکیخسرو ثانی	۶۸۲ «
۱۵ـ علاءالدین کیقباد ثانی بن فرامرز بنکیکاوس	۶۹۷تا۶۹۹ «

دراواخر قرن هفتم هجرت طایفهٔ مغول به روم نیز تسلّط یافتند وسلاجقهٔ روم همناگزیر از تمکین ایشان بودند بحدّیکه عزل و نصب پنج تن آخری ایشان نیز با ایلخانیان بود . آخرین ایشان علاءالدین کیقباد بجهت عدم تمکین غازانخان ایلخانی سلطان وقت محبوس شد و امرای سلاجقه هریکی در سمتی خودسرانه گذرانیدند تا در سال ششصد ونود ونهمهجرت سلطانعثمانخان غازی دولتعثمانیّه را تشکیل داده وسلاجقه را بکلی منقرض گردانید . (ص۲۵۹۷ ج۴س وغیره)

آلسیدحیدر خانوادهٔ علمی بزرگی است در عراق عربکه درکاظمین و بغداد ساکن ، درعلم و فضل و تقوی و حسن اخلاق معروف ، بسید حیدر بنسید ابراهیم بن سید محمد بنسیدعلیبغدادی منسوب . پدر مذکور سیدحیدر عالمی بوده ادیب، ساکن بغداد ، اخیراً بنجف مهاجرتکرده وحاضر درس سیدمهدی بحرالعلوم (متوفی بسال ۱۲۱۲ﻫ ق = **غریب**) بوده و خانوادهٔ سید حیدر تا عصر ما در بغداد باقی است . (ص ۴۳۵ ج۵عن)

آلشراره
آلشرفالدین } هردو از شعبات خانوادهٔ **آلابیجامع** سابقالذکر بوده و رجوع بدانجا نمایند .

آلالشهیدثانی خانوادهٔ بزرگیاست درجبلعاملکه بعضیازافرادایشان بسوریه و بلاد عجم رفته وعلما و افاضل نامی تاریخی بسیاری ازایشان

برخاسته است که شرح حال ایشان زینت اوراق و صفحات تاریخی است . ماهم بعضی از ایشان را بعنوان **صاحب معالم** و **صاحب مدارك** و **سبط الشهید** تذکّر داده‌ایم . موافق آنچه تحت‌عنوان **آل‌حر** اشاره نمودیم خانوادهٔ شهید ثانی نیز یك‌شعبه از ایشان است .

آل‌صفی خانوادهٔ بزرگ ومشهوری‌است‌که بصفی‌الدین سیداسحق‌اردبیلی سابق‌الذکر جدّسلاطین‌صفویّه‌منسوب‌بوده و رجوع‌بدانجانمایند.

آل‌صلیح / **آل‌صلیق** هردو از دول صغیره بوده و تحت عنوان **بنی‌صلیح** و **بنی‌صلیق** تذکّر دادیم .

آل‌طاوس موافق آنچه تحت عنوان **ابن‌طاوس** تذکّر دادیم یکی از خانواده‌های جلیلهٔ علمیّهٔ سادات حسنی نسب است و بعضی از مفاخر و مشاهیر ایشان را نیز بهمان عنوان نگارش دادیم .

آل‌طاهر عنوان دو بلکه سه‌سلسله‌ازدول‌صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌طاهر** تذکّر دادیم .

آل‌طباطبا عنوان مشهوری سلسلهٔ بزرگی است از سادات علوی حسنی‌که بجهت انتساب بجدّ عالی‌شان سید ابراهیم ملقّب به طباطبا ابن اسمعیل دیباج ابن ابراهیم بن حسن مثنّی ابن امام حسن مجتبی ع بهمین‌عنوان‌مشهور است . شعرا و ادبا و علمای بسیاری از ایشان بظهور آمده‌که بعضی از ایشان را تحت عنوان طباطبائی ویا درمطاوی عناوین دیگر نگارش داده و هم‌چنین دولت طباطبائیه یا بنی‌طباطبا یا آل‌طباطبا را تحت عنوان **طباطبا** بطور اجمال تذکّر داده‌ایم .

آل‌طریح خانوادهٔ معروف وبزرگی است درنجف‌که بشیخ طریح جدّاعلی سیّم طریحی فخرالدین سابق‌الذکر منتسب میباشد .

آل‌عباس ازخانواده‌های‌جلیلهٔ‌مشهوره‌است‌که بعنوان **بنی‌عباس** تذکّردادیم.

آل‌عبید عنوان دیگر یك‌سلسله ازخلفای مصری است وبعنوان **فاطمیون** مذکور شده است .

آل‌عثمان دولت یا **عثمانلو** یا **عثمانیه** - از بزرگترین دول عظیمهٔ قدیمه میباشد که درسال ششصد و نود و نهم هجرت ازطرف سلطان‌عثمان‌خان غازی بن ارطغرل غازی بن‌امیرخوارزم سلیمان شاه تأسیس وبجهت انتساب بنام‌مؤسّس مذکور بهمین سه عنوان معروف‌است . بیش از سی و چهار تن از ایشان تا قرن‌حاضر چهاردهم هجری باکمال استقلال و عزّت در بلاد روم سلطنت کرده‌اند . پایتخت ایشان نخست **ینی‌شهر** بود ودر زمان دویمین‌ایشان اورخان **بروسه** ودرعهد ششمین‌ایشان‌سلطان مرادخان **ادرنه** سپس استانبول را مرکز و پای‌تخت نموده و درتمامی این‌مدت بخدمات دینی وتوسعهٔ بلاد اسلامی وخدمات دیگر بسیاری موفق آمده‌اند وچنانچه ضمن‌عنوان بنی‌عباس تذکّر دادیم درسال نهصد و بیست و چهارم هجرت خلافت نیز ازطرف‌آخرین خلیفهٔ عباسی مصری بسلطان سلیم‌خان نهمین سلطان عثمانی مفوض گردید .

دریکی از مجله‌های عربی مصری **الهلال**که چندین‌سال پیش بنظر این‌نگارنده رسیده (و بجهت طول مدت ، سال و شماره‌اش از یادم رفته) گویدکه ملوك‌آل‌عثمان در بدایت حال ملقّب به **امیر** بودند تا دراثر فعالیت و جدّیتّی‌که درآسایش رعایا داشتند از طرف ایشان ملقّب به **سلطان** شدند و متدرجاً درنتیجهٔ توسعهٔ ممالك‌اسلامی وحسن خدمات دینی وتوأم ساختن مقرّرات‌کشوری با موازین دین مقدّس‌اسلامی به **لقب خلیفه** مفتخر گردیدند و بهمین جهت توأم ساختن دوقوهٔ سلطنتی و مذهبی ، اساس حکومت ایشان مستحکم شده و قرنها امتداد یافت و سی و چند تن از یك خانواده تا زمان ما حکمران‌بوده‌اند والاّ حکمرانی این عده ازیك‌خانواده دراین مدت عادتاً وقوع‌ناپذیر بوده **وکل سادس یخلع** از امثال دایره میباشد .

نگارنده گوید انصافاً تحقیق خوبی کرده و موفقیت این رویه متقن ومستحسن تطبیق حکومت با قواعد مذهبی را دربارهٔ تمامی ممالك اسلامی از درگاه خداوندی خواهانیم والاّ محکوم‌بفنا و زوال خواهد شد . **اسامی و تاریخ جلوس ۳۴ تن** ازسلاطین آل‌عثمان موافق قاموس‌الاعلام بشرح ذیل است :

۱ـ سلطان **عثمان‌خان** غازی بن ارطغرل غازی بن سلیمانشاه	۶۹۹ ﻫ
۲ـ سلطان غازی **اورخان** بن عثمان‌خان غازی	۷۲۶ »
۳ـ خداوندگار غازی سلطان **مرادخان** بن اورخان	۷۶۱ »
۴ـ یلدیریم غازی سلطان **بایزیدخان** بن مرادخان	۷۹۱ »
فترت	۸۰۴ـ۸۱۶ »
۵ـ چلبی سلطان **محمدخان** بن بایزیدخان	۸۱۶ »
۶ـ سلطان غازی **مرادخان** ثانی بن محمدخان	۸۲۴ »
۷ـ ابوالفتح غازی سلطان **محمدخان** ثانی بن مرادخان ثانی	۸۵۵ »
۸ـ سلطان غازی **بایزیدخان** ثانی بن محمدخان ثانی	۸۸۶ »
۹ـ سلطان غازی **یاوز سلیم‌خان** بن بایزیدخان ثانی	۹۱۸ »
۱۰ـ قانونی سلطان **سلیمان‌خان** بن سلیم‌خان	۹۲۶ »
۱۱ـ سلطان غازی **سلیم‌خان** ثانی بن سلیمان‌خان	۹۷۴ »
۱۲ـ سلطان **مرادخان** ثالث بن سلیم‌خان ثانی	۹۸۲ »
۱۳ـ سلطان غازی **محمدخان** ثالث بن مرادخان ثانی	۱۰۰۳ »
۱۴ـ سلطان غازی **احمدخان** بن‌محمدخان ثالث	۱۰۱۲ »
۱۵ـ سلطان **مصطفی‌خان** بن محمدخان ثالث	۱۰۲۶ »
۱۶ـ سلطان **عثمان‌خان** ثانی بن‌احمدخان	۱۰۲۷ »
ثانیاً سلطان مصطفی‌خان	۱۰۳۱ »
۱۷ـ سلطان غازی **مرادخان** رابع بن احمد خان	۱۰۳۲ »
۱۸ـ سلطان **ابراهیم‌خان** بن احمدخان	۱۰۴۹ »
۱۹ـ سلطان غازی **محمدخان‌رابع** بن‌ابراهیم‌خان	۱۰۵۸ »
۲۰ـ سلطان **سلیمان‌خان‌ثانی** بن ابراهیم‌خان	۱۰۹۹ »
۲۱ـ سلطان **احمدخان‌ثانی** بن ابراهیم‌خان	۱۱۰۲ »

۲۲ـ سلطان **مصطفی‌خان‌ثانی** بن محمدخان رابع	۱۱۰۶ هـ
۲۳ـ سلطان غازی **احمدخان ثالث** بن محمدخان رابع	۱۱۱۵ «
۲۴ـ سلطان غازی **محمودخان** بن مصطفی خان ثانی	۱۱۴۳ «
۲۵ـ سلطان **عثمان‌خان‌ثالث** بن مصطفی‌خان‌ثانی	۱۱۶۸ «
۲۶ـ سلطان **مصطفی‌خان‌ثالث** بن احمدخان ثالث	۱۱۷۱ «
۲۷ـ سلطان غازی **عبدالحمیدخان** بن احمدخان ثالث	۱۱۸۷ «
۲۸ـ سلطان غازی **سلیم‌خان ثالث** بن مصطفی‌خان ثالث	۱۲۰۳ «
۲۹ـ سلطان **مصطفی‌خان‌رابع** بن سلطان‌عبدالحمیدخان	۱۲۲۲ «
۳۰ـ سلطان غازی **محمدخان‌ثانی** بن عبدالحمیدخان	۱۲۲۳ «
۳۱ـ سلطان غازی **عبدالمجیدخان** بن محمودخان ثانی	۱۲۵۵ «
۳۲ـ سلطان **عبدالعزیزخان** بن محمود خان ثانی	۱۲۷۷ «
۳۳ـ سلطان **مرادخان خامس** بن عبدالمجید خان	۱۲۹۳ «
۳۴ـ سلطان غازی **عبدالحمیدخان** ثانی بن عبدالمجیدخان	۱۲۹۳ «

(ص ۳۱۳۰س وغیره)

آل‌عزالدین ازخانواده‌های علمی جبل عامل میباشدکه علما و ادبا و شعرای بسیاری از ایشان برآمده‌اند.

(ص ۱۵۱ ج ۵ عن)

آل‌عسیران از مشاهیر خانواده‌های جبل‌عامل میباشدکه دارای جلالت‌دینی و دنیوی بوده و علما و فضلا و ابرار و اغنیای بسیاری ازایشان برخاسته و دراصل از بعلبك بوده‌اند. ایشان و **آل‌سلیمان** مشهور دربعلبك (که در این زمان به **آل‌حیدر** معروف هستند) ازیك نژاد ویك طایفه هستند و شرح اجمالی ایشان موافق آنچه ازشیخ منیر بن حاج‌حسن عسیران (که از اکابر این طایفه است) نقل‌شده آنکه عسیران جدّ عالی ایشان ودو برادرش مصطفی و سلیمان فرزندان حاج داود بن

سلیمان بوده و عسیران تاجری بوده ثروتمندکه بجهت خوف ثروت خودکه از امرای بعلبك داشته ازآنجا رحلت‌کرده ودرصیدا اقامت نمود ، املاك بسیاری درنواحی صیدا خریدکه تا این زمان بنام وی معروف وبه بستان عسیران و مانند آن مشهور هستند .

(ص ۲۲۹ ج۱۴عن)

آل‌عصفور خانوادهٔ بزرگی است در بحرین و قطیف و نواحی آنهاکه علما و افاضل بزرگ نامی بسیاری از ایشان بظهور آمده و نسبت ایشان به **عصفور بن احمد بن‌عبدالحسین** بن عطیة بن شیبهٔ بحرانی موصول و هریك از ایشان درکلمات‌اجلّه به **ابن‌عصفور** ، یا **آل‌عصفور** ، یا **عصفوری** موصوف میباشند. مخفی نماندکه **ابن‌عصفور علی بن‌موسی** نحوی مشهورکه گاهی اقوال اورا درکتب نحویّه و ادبیّه نقل می‌نمایند دخلی بدین خانواده ندارد و شرح حال اورا بعنوان **ابن‌عصفور** نگارش داده‌ایم .

عصفور مذکورفوق‌که این خانواده بنام او معروف هستند جدّپنجم صاحب‌حدائق مشهور سابق‌الذکر میباشد و بعضی از افراد این خانوادهٔ جلیله را تذکّر میدهد :

اول - شیخ‌احمد بن‌ابراهیم بن احمد بن صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بحرانی پدر صاحب حدائق‌که بعنوان **بحرانی** درباب القاب نگارش یافته است .

دویم - شیخ احمد بن‌محمد بن‌شیخ‌احمد فوق‌که ازعلمای‌امامیّه ومشایخ روایت شیخ احمد احسائی سابق‌الذکر و برادرزادهٔ صاحب حدائق میباشد . پسرش شیخ محمد بن‌احمد بن محمد نیز عالمی بوده عامل متکلّم خطیب وازتألیفات او است: **الاستقلالیة** یاخود **استقلال‌الاب بالولایة علی‌الباکرة‌البالغة فی‌تزویجها.** مشخّص دیگری بدست‌نیامد.

سیم - شیخ حسین بن محمد بن احمد بن ابراهیم فوق برادرزادهٔ دیگر صاحب حدائق ، علاوه براینکه بطور خلاصه تحت عنوان **بحرانی** نگارش یافته بازهم‌گوئیم‌که وی از علمای ربّانی اوائل قرن سیزدهم هجرت و از اساطین دین و مذهب شیعه بود ، درعلم و عمل وتقوی وفضائل‌علمیّه و اخلاقیّه نادرهٔ زمان ، حوزهٔ درس‌او مرجع‌استفادهٔ

أکابر علمای بحرین و احسا و قطیف و نواحی آنها ، اقوال او در احکام دینیّه مشهور و در کلمات بعضی از اجلّه به **مجدد سر قرن دوازدهم** موصوف است و از مشایخ روایت شیخ احمد احسائی سابق الذکر و جمعی دیگر بود .

قوهٔ حافظه‌اش نیز بی‌بدل و ضرب المثل و نوادری دربارهٔ آن منقول و ازعمّ خود صاحب حدائق اجازه داشته واز تألیفات او است :

۱- **الانوار اللوامع** یا خود **المصابیح اللوامع فی‌شرح مفاتیح‌الشرایع** که شرح مفاتیح ملامحسن فیض است ۲- **باهرة العقول فی‌نسب‌الرسول ص وشرح‌احوال آبائه الی آدم‌ابی‌البشر** ۳- **البراهین‌النظریة فی‌اجوبة‌المسائل‌البصریة** ۴- **الجنة الواقیة فی‌احکام‌التقیة** ۵- **دیوان رثاء‌الحسین ع** ۶- **السوانح النظریة فی‌شرح البدایة الحریة** درفقه وشرح بدایهٔ شیخ‌حر عاملی است ۷- **شارحة‌الصدور** که‌منظومه‌ایست‌دراصول ۸- **العوامل السماعیة‌والقیاسیة** ۹- **المحاسن النفسانیة فی‌جواب المسائل الخراسانیة** ۱۰- **مفاتیح الغیب والتبیان فی‌تفسیر القرآن**

وغیر اینها که درفقه و توحید و وفات هریك از حضرات معصومین ع و موضوعات دیگر تألیفات بسیاری دارد ودر بیست ویکم شوال هزار ودویست وشانزدهم هجرت دربحرین وفات یافته و قبرش درقریهٔ شاخوره نام موجود ومزار مردم است . گویند وفاتش بسبب صدمه حربه‌ای بوده‌که یکی از اعدای دین بپشت پایش زده است .

چهارم - شیخ عبدالعلی پسر احمد بن ابراهیم وبرادر صاحب حدائق وعموی شیخ حسین مذکور فوق واز مشایخ اجازهٔ او بوده و درسال هزار و صد وهفتاد وهفتم هجرت وفات یافته است و بعنوان **بحرانی** نیز تذکّری دادیم .

پنجم - شیخ عبدالعلی بن‌شیخ‌خلف بن شیخ عبدالعلی بن شیخ حسین فوق عالمی است بارع محدّث و مؤلف‌کتاب لئالی‌افکار فی‌الاصولین است .

ششم - شیخ محمد بن احمد بن ابراهیم‌که پدر شیخ حسین فوق و برادر صاحب حدائق بوده و درعلم و عمل و ورع و تقوی متفرّد است واز تألیفات او است :

۱- **اصول‌الدین** ۲- **مرآة‌الاخیار فی‌احکام‌الاسفار** و مراثی بسیاری هم در حق حضرت سیدالشهداء ع گفته و درهزار و دویست و هشتاد وششم هجرت پیش ازبرادرش صاحب حدائق وفات یافته است .

هفتم ـ شیخ یوسف بن‌احمد بن ابراهیم که بصاحب حدائق مشهور و آبروی سلسلهٔ آل‌عصفور بلکه ازمفاخرشیعه بوده و تحت همین‌عنوان مشهوریش **صاحب‌الحدائق الناضرة** شرح حال اورا نگارش داده‌ایم و شرح‌حال دیگر افراد این خانواده را موکول بکتب لؤلؤة‌البحرین همین شیخ یوسف و دیگرکتب مربوطه میدارد .

(متفرقات ذریعه و دیگر اطلاعات متفرقه)

آل‌عطار بغدادی ، خانوادهٔ بزرگی‌است از سادات عالی‌درجات بغدادکه علما و ادبا وشعرای‌بسیاری از ایشان برخاسته‌اند وموافق آنچه از شرح حال افراد این خانواده بدست میآید نسبت ایشان بسید محمد نامی عطار ابن سیدعلی سیف‌الدین بغدادی موصول وبهمین‌جهت هریك از ایشان نیز به عطار موصوف وما هم بعضی از اشخاص معروف به عطار را بهمین عنوان نگارش داده‌ایم .

آل‌عطیه در اصطلاح رجالی محمد و علی و حسن و جعفر پسران عطیه بوده و شرح حال ایشان موکول بدان علم شریف است .

آل‌عقیل یکی از دول صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌عقیل** تذکّر دادیم .

آل‌علی‌صغیر عنوان مشهوری امرای بلاد جنوبی جبل عامل میباشدکه ببلاد بشاره معروف بوده چنانچه بلاد شمالی جبل عامل ببلاد شقیف مشهور ونهر لیطه نامی درمیان این‌دوقسمت فاصله میباشد . امرای‌فوق ازامرای‌نیك‌نام ودوستدارعلما بوده وبا شهامت وشجاعت وکرم وغیرت و وفا بعهد وحفظ حقوق همسایه و دستگیری اهل فضل و اهتمام تمام در تعمیر مدارس وآبادانی آنها معروف میباشند . مردمان بسیاری رهین‌اخلاق فاضلهٔ ایشان هستند وقرنها درآن‌نواحی دارای مقام‌امارت بوده و هنوز در اعقاب ایشان باقی است . (ص۱۰۲ ج۱۶عن)

آل‌عمار دو سلسله بوده وبعنوان **بنی‌عمار** نگارش دادیم .

آل‌فتال ضمن عنوان **فتال حسن** از باب القاب اشاره شد .

آل‌فتله چنانچه ضمن عنوان آل‌زوین اشاره نمودیم قبیله‌ایست معروف و قحطانی‌الاصل وظاهر کلام بعضی‌ازاهل فنّ آنکه‌آل‌فتله همان **آل‌قفطان** مذکور ذیل است .

آل‌فحام (بروزن عطّار) خانوادهٔ علویهٔ قدیمی است در نجف وسیداحمد نجفی از ادبای همین خانواده میباشد و درهزار ودویست و سی تمام از هجرت درگذشته است . (ص۲۲۸ ج۱۰عن)

آل‌فخرالدین از شعبات **آل‌ابی‌جامع** بوده و رجوع بدانجا نمایند .

آل‌فرقد یا **بنی‌فرقد** - دراصطلاح‌رجالی‌داود وعبدالحمید وعبدالرحمن و عبدالملک‌ویزیدپسران‌ابویزیدفرقد وموکول بکتب‌رجالیّه‌هستند.

آل‌فضل‌الله از اجلّای سادات جبل عامل واز خانواده‌های علمی آن نواحی میباشد . دراصل از شرفای مکّه بوده و اخیراً در قریهٔ عیناثا نامی توطّن کرد ، علما و شعرا و فضلای بسیاری از ایشان برخاسته‌اند .
(ص ۵۲ ج ۱۴ عن)

آل‌قاجار ایل قاجار ازطوایف ترك بودندكه ضمن هجوم مغولها بآسیای غربی آمده ودر زمان شاه عباس‌کبیر بسه دسته تقسیم‌گردیدند: قاجارگرجستان و مرو و استرآباد .

قاجار استرآباد همواره داعیه سلطنت داشتند چنانکه فتحعلی‌خان رئیس یکی از تیره‌های این دسته‌که می‌خواست سلطنتی برای‌خود ترتیب دهد بدست نادرشاه‌کشته شد ، محمدحسن خان فرزند فتحعلی‌خان مدتی با جانشینان نادر در زد و خورد بود تا اینکه یکی از پسران وی بنام محمدخان درمازندران‌گرفتار عادل شاه شد وبحکم وی مقطوع‌النسل گردید واز این ببعد معروف شد بآغامحمدخان .

۱- **آقامحمدخان** - (۱۲۱۰-۱۲۱۱)مؤسّس‌سلسلهٔ‌قاجاریه‌وغالباًمشاورکریمخان زند در امور مهمّه بود ، پس‌از فوت کریمخان داعیه استقلال داشت تا اینکه پس از

کشتن لطفعلی‌خان آخرین شاهزادهٔ زند و منقرض ساختن سلسلهٔ زندیان و تصرف کردن گرجستان در تهران بسال ۱۲۱۰ هجری قمری تاج‌گذاری نمود و خود را شاه ایران نامید و درسال (۱۲۱۱) بدست چند تن از گماشتگان خود کشته شد .

۲- فتحعلی‌شاه - (۱۲۱۲ـ۱۲۵۰) چون آغامحمدخان مقطوع‌النسل بود لذا پسر برادرخود حسینقلی‌خان موسوم‌به فتحعلی‌خان ومعروف‌به باباخان را برای‌ولیعهدی خویش تعیین کرد فتحعلی‌خان که موقع کشته شدن آغامحمدخان حکومت فارس را داشت بتهران‌آمد وپس‌از مدتی بعنوان فتحعلی شاه تاجگذاری‌کرد از وقایع مهم زمان سلطنت فتحعلی‌شاه جنگ ایران و روس است‌که در مرحلهٔ اول منجر بامضای عهدنامهٔ گلستان‌شد (بسال۱۲۲۸ درقریهٔ‌گلستان ازقراء قره‌باغ منعقدشد) وبموجب‌آن‌گرجستان و دربند و باکو وشیروان و شکی وگنجه وقره‌باغ و قسمتی ازطالش ، بروس‌ها واگذار شد ودرمرحلهٔ دوم بعقدعهدنامهٔ ترکمانچای منجرّگردید(بسال۱۲۴۳ درقریهٔ‌ترکمانچای منعقد شد)که بدرجات شومتر از عهدنامهٔ گلستان و بموجب‌آن ایروان و نخجوان نیز ازدست ایران خارج و مرز ایران و روس رودخانهٔ ارس تعیین شد بالاخره فتحعلی شاه در سال ۱۲۵۰ درگذشت .

۳- محمدشاه - (۱۲۵۰ـ۱۲۶۴) محمد شاه بسال ۱۲۵۰ جلوس کرد و میرزا ابوالقاسم قائممقام را بصدارت برگزید ولی‌درنتیجهٔ سعایت اطرافیانش اورا خفه‌کرد و بجای وی یکنفرآخوند ایروانی راکه معلّم ایام‌کودکی وی‌بوده **بنام میرزا مسلم معروف بحاج میرزا آقاسی** بصدارت انتخاب‌کرد و بالاخره درسال (۱۲۶۴) درگذشت .

۴- ناصرالدین‌شاه - (۱۲۶۴ـ۱۳۱۳) یکماه و نیم بعداز فوت محمد شاه جلوس کرد، در زمان این پادشاه اصلاحاتی درغالب شئون‌کشور بوسیلهٔ **میرزاتقی‌خان امیرکبیر** بوجودآمد ولی متأسفانه درمحرم ۱۲۶۷ امیرکبیر از مشاغل ومناصب خود خلع شد و در۱۸ ربیع‌الاول همان سال بقتل رسید وپس‌از وی میرزاآقاخان نوری (اعتمادالدوله) و درسال ۱۲۸۸ میرزا حسن‌خان مشیرالدوله بصدارت رسیدند، این‌پادشاه سه‌بار باروپا مسافرت‌کرد درسالهای۱۲۹۰ـ۱۲۹۵ـ۱۳۰۶ وبالاخره درسال۱۳۱۳ هجری‌قمری‌موقعی

که تهیهٔ جشن پنجاه ساله سلطنت خود را می‌دید بدست میرزا رضاکرمانی بقتل رسید.

۵- مظفرالدین‌شاه - (۱۳۱۳-۱۳۲۴) این پادشاه درچهل وچهار سالگی بتخت نشست ومیرزا علی‌خان امین‌الدوله را بصدارت گماشت اوکه می‌خواست اصلاحاتی‌کند معزول و امین‌السلطان درسال ۱۳۱۶ وسپس عین‌الدوله و بعدها میرزا نصرالله‌خان‌نائینی مشیرالدوله بصدارت رسیدند این پادشاه نیز سه بار باروپا مسافرت کرد و در هرسفر مبالغی از دولت روس استقراض نمود ، مشیرالدوله فرمان استقرار مشروطیت را در جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ از شاه‌گرفت و بصحهٔ محمدعلی میرزا ولیعهد نیز رسانید ولی‌کمی بعد این پادشاه درگذشت .

۶- محمدعلی‌شاه - (۱۳۲۴-۱۳۲۷) این پادشاه نیز در ذی‌القعدهٔ سال ۱۳۲۴ بتخت‌سلطنت جلوس‌کرد ازبدو کار با آزادی وقانون‌اساسی و مشروطیت مخالفت ورزید و خواست شخص مقتدری صدارت را عهده‌دار شود بدین جهت میرزا علی‌اصغر خان امین‌السطان (اتابك اعظم) را بصدارت برگزید ولی‌امین‌السلطان بزودی دربیرون‌عمارت مجلس بقتل‌رسید . محمدعلی‌شاه عمارت مجلس‌را بتوپ بست وبریشه‌کن ساختن‌آزادی وآزادی‌خواهان پرداخت ولی در برابر مردم تاب مقاومت نیاورد ناچار بسفارت روس پناه برد وبا این حرکت دوران سلطنت وی خاتمه یافت .

۷- احمدشاه - (۱۳۲۷هجری قمری ۱۳۰۴ هجری‌شمسی) پس‌ازخلع‌محمدعلی شاه فرزند صغیر وی احمد میرزا درسال ۱۳۲۷ هجری قمری بجای وی انتخاب‌گردید وعضدالملك وپس‌ازفوت وی، ناصرالملك ابوالقاسم‌خان قراگوزلو عهده‌دار نیابت‌سلطنت شدند تا احمد شاه بسن بلوغ رسید و بالاخره درسال ۱۳۰۴ هجری شمسی‌خلع وسلسلهٔ قاجاریه دراین تاریخ منقرض شد . (اطلاعات متفرقه)

آل‌قاموسی خانوادهٔ مشهوری است در نجف‌که نوعاً دارای شغل‌تجارت‌بوده و **شیخ باقر نجفی قاموسی** که عالم عامل ثقه و عادل عابد زاهد و محل وثوق عموم بوده بهمین خانواده منسوب و درصحن مقدّس مرتضوی امام جماعت

بوده است . لکن علم را راه معاش نکرده و لباس معمولی اهل علم را نداشت ، همواره لباس تجارتی می‌پوشید وگاهی بعضی از اجناس مال‌التجاره برای او خریده میشد لکن خودش متصدی فروش آنها نشده وکسی دیگر را وکیل میکرد وبا منافع تجارتی آنها امرار معاش می‌نمود وبا این همه بیشتر ازمتلبّسین بلباس اهل‌علم محل وثوق بوده‌است و درسال هزار و سیصد و پنجاه و سیّم هجرت در نجف وفات یافت .

(ص ۲۵۳ ج۱۶ع‌ن)

آل‌قتاده یکی از دول صغیره میباشدکه بعنوان **بنی‌قتاده** تذکّر دادیم .

آل‌قرەمان یکی‌ازدول‌صغیره میباشدکه درنفوذ وقدرت، تالی‌دولت‌آل‌عثمان سابق‌الذکر بود، درسال هفتصدتمام هجرت یک‌سال‌بعدازانقراض آل‌سلجوق روم‌سابق‌الذکر، درپایتخت‌ایشان قونیه ، ازطرف قرەمان بن‌نورصوفی تشکیل یافته و هشت تن از ایشان اسامی و تاریخ جلوسشان بشرح ذیل‌است :

۱ـ قرەمان بن نورصوفی	۷۰۰ هـ ق
۲ـ محمود بیگ بن قرەمان	در ظرف قرن هشتم
۳ـ یخشی بیگ بن محمود	
۴ـ علاءالدین بن‌یخشی	
۵ـ محمد بیگ بن علاءالدین	۸۰۴ هـ
۶ـ ابراهیم بیگ بن محمد	۸۱۹ «
۷ـ اسحق بیگ بن‌ابراهیم	۸۵۹ «
۸ـ احمد بیگ بن‌ابراهیم	۸۶۰تا۸۷۱ «

درسال هشتصد و هفتاد و یکم هجرت آخرین ایشان احمد بیگ مقهور آل‌عثمان شد ، حکومت و سلطنت ایشان انقراض‌یافته وممالك ایشان ملحق به ممالك‌عثمانی گردید . مخفی نماندکه **نور صوفی** پدر قرەمان ، نخست ارمنی بودکه اخیراً اسلام‌آورده واصول طریقت پیش گرفته است بشرحی‌که درکتب مربوطه نگارش داده‌اند .

(ص ۳۶۴۵ ج۵ س)

آل‌قزوینی خانوادهٔ بزرگ مشهوری‌است قزوینی‌الاصل‌که درعراق ونجف و طویریج و حلّه و نواحی‌آنها ساکن ، با علم وفضل و نبالت و جلالت وجود و سخاوت و عزّت و رفعت معروف ، در تهذیب اخلاق طاق وبا نشر علوم ادبیّهٔ عربیّه دربلاد عراق ، اهل علم را رهین منّت خودشان نموده‌انـد . خانهٔ ایشان همواره مجمع ادبا و فضلا و ارباب‌کمال بود ، با مدح وتجلیل و انعام و اکرام ودیگر تفقدات کریمانهٔ خودشان بازار علم و ادب را رواج میدادند .

نخستین‌کسی از این خانواده‌که از موطن اصلی خود قزوین ایران بنجف‌اشرف مهاجرت‌کرده **سیداحمد بن سید محمد** است ، نسب شریفش با بیست وسه واسطه بجناب زید بن امام سجّاد ع موصول ، عالمی بوده فاضل جلیل‌القدر ، در نجف اقامت کرد ، دختر سید مرتضی طباطبائی راکه خواهر سید مهدی بحرالعلوم بوده تزویج نمود، پنج فرزند سید محمدعلی و سیدحسن و سیدحسین و سیدعلی و سید باقر نامی از وی بوجود آمدندکه همه‌شان از علمای اعلام بوده‌اند .

پس‌ازآنکه از تحصیلات علوم دینیّه فارغ و بمقام اجتهاد نایل‌گردید بزیارت حضرت رضا ع مشرّف شد و درمراجعت محض صلهٔ ارحام بقزوین رفت وهم بسال هزار و صد ونود ونهم درهمانجا وفات یافت و محض تبرّك با روح پرفتوحش درهمانجا دفن شد و جنازه را بمشاهد مقدسد نقل‌ندادند .

پسرش‌سیدباقر که خواهرزادهٔ بحرالعلوم‌است از اکابرعلمای شیعه، عابد و زاهد، از تلامذهٔ شیخ‌جعفر کاشف‌الغطا و خال مفضال خود وکرامات‌بسیاری بدو منسوب‌است . بجهت رؤیائی‌که حضرت امیرالمؤمنین ع را در خواب دیده بوده طاعون عمومی عراق را دوسال پیش از وقت خبر داده وهم متذکّر شد خودش نیزآخرین‌کسی خواهدبودکه مبتلای آن مرض خواهد شد . خانوادهٔ بحرالعلوم را دعای حفظ ازطاعون داد تاآنکه موقع حدوث طاعون با تمام قوت قلب درنجف نشسته ومشغول پرستاری بیماران ودفن وکفن ایشان باشند . همه روزه وقت صبح فیض‌یاب حرم مطهّرمرتضوی ع میشد، سلام

مخفّفی داده پس در ایـوان حجرهٔ متصل به درب شرقی صحن مقدس می‌نشست و برای کسب اطّلاع از مردگـان و تغسیل و تشییع جنـازه و دفن ایشان جمـاعتی را موظّف می‌نمود ، هردسته را پی کار موظفی خودگسیل می‌داشت وخودش بهمهٔ ایشان نمازمیّت می‌خواند، گاهی میشدکه برای بیست یا سی نفرمیّت یك نمازخوانده وآنهارا برمیداشتند و چندین جنازهٔ دیگر حاضر میکردند ودرآن اوان روزی درحدود هزارنفر میمردند، بدین روش بوده تاآنکه قریب بچهل هزار نفر مردند وخود سیدباقر نیز درمحرم سال هزار و دویست و چهل و شش یا هشت هجری عازم جنان‌گردید وچنانچه خودش خبر داده بود دیگرکسی بعد از او مبتلا بطاعون نشد و از تألیفات او است :

۱- **حواشی کشف‌اللثام** ۲- **الوجیزة فی‌الطهارة والصلوة** وغیرها .

(اطلاعات متفرقه)

آل‌قفطان ازخانواده‌های قدیمی نجف‌اشرف میباشدکه باعلم وفضل‌معروف بودند وعلما وشعرای بسیاری ازایشان برآمده‌اند. کلمهٔ **قفطان،** عجمی ونوعی‌ازلباس‌است‌که جدّاین‌خانواده آن‌را میپوشیده وبهمین‌جهت اورا **ابوقفطان** می‌گفتند وخانواده‌اش نیز به **آل‌قفطان** شهرت یافتند و رجوع به **ابن‌قفطان شیخ ابراهیم** هم نمایند .

(ص ۱۴۴ ج۵عن)

آل‌قندیل ازکلمات اعیان‌الشیعه برمی‌آیدکه خانواده‌ایست درجبل‌عامل .

(ص۲۶۰ ج۱۰ عن)

آل‌کاشف‌الغطاء تحت عنوان **کاشف‌الغطاء** ازباب اوّل (القاب) تذکّر دادیم .

آل‌کبه یکی ازخانواده‌های قدیمی بغداد بوده است لفظ **کُبَّه** (بروزن) غُصَّه) موافق آنچه ازکلمات ابن‌حجر عسقلانی (متوفّی بسال ۸۵۲هـ ق = **ضنب**) و ابوالفرج‌اصفهانی (متوفی‌بسال۳۵۶هـ ق = **شنو**) وجاحظ(متوفی بسال ۲۵۵هـ ق = **رنه**) استظهار شده از القاب قدیمه میباشد .

(ص۳۷ج۵عن)

آل‌محیی‌الدین عنوان دیگرآخری **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر است .

آل‌مدرار **آل‌مرداس** هـردو از دول صغیـره بوده و بعنوان **بنی‌مدرار** و **بنی‌مرداس** تذکـّر دادیم .

آل‌مرعش یا **مرعشیون** - سلسلهٔ جلیله و خـانوادهٔ نبیله‌ایست منسوب بـه **سیدعلی‌مرعش** ازاحفاد حضرت‌امام سجّاد ع چنانچه تحت‌عنوان **مرعشی** تذکـّر دادیم و رجوع بدانجا نمایند .

آل‌مروه یکی از شعب **آل‌ابی‌جامع** سابق‌الذکر است .

آل‌مرین یکی از دول مغرب زمین است‌که بعنوان **بنی‌مرین** تذکـّردادیم.

آل‌مزید از دول حلّه میباشدکه بعنوان **بنی‌مزید** تذکـّر دادیم .

آل‌مظفر خانوادهٔ علمی مشهوری است در نجف‌که ادبا و شعرا و فضلای بسیاری از ایشان بظهور آمده و به **مظفر بن احمد بن محمد** بن علی بن حسین بن محمد بـن احمد بن مظفـّر بن شیخ عطاءالله منتسب هستنـد ، مظفـّر مذکور از علمای امامیـّه ، در اصل حجازی ، نشو و نمایش درنجف و اقامتش دربصره بوده و بعضی از اراضی و انهار آن سامان بنام وی منتسب میباشند .

(ص ۴۳۱ ج ۱ عن)

آل‌مظفر یکی از دول صغیرهٔ ایرانی میباشدکه درسال هفتصد و هیجدهم هجرت ازطرف‌امیرمبارزالدین محمدکه‌ازامرای‌سلطان‌ابوسعید آخرین حکمران آل‌جلایر سابق‌الذکر بوده در فارس و خراسان تأسیس یـافته است . پنج تن از ایشان بشرح ذیل حکومت و سلطنت کرده شیراز را پای‌تخت نموده عراق وکرمان وآذربایجان را هم بحیطهٔ تصرف آورده‌اند . اخیراً دراثر اختلاف‌کلمه مقهور آل‌تیمور سابق‌الذکر شدند ، ممالك ایشان نیز ضمیمهٔ ممالك تیموریان شد ودرهفتصد ونود وپنجم یا هشتصد ودوازدهم منقرض‌گردیده‌اند . حافظ‌شیرازی معروف هم درزمان ایشان بود، بعضی از مدایحی‌که دربارهٔ شاه شجاع فوق‌گفته درديوانش موجود است .

(ص ۴۳۱۵ ج ۶ س و۱۲۹۰ ج ۳ فع)

۱ـ امیر مبارزالدین بن مظفر	۷۱۸ هـ
۲ـ شاه شجاع بن مبارزالدین	« ۷۶۰
۳ـ سلطان زین‌العابدین بن‌شجاع	« ۷۸۶
۴ـ شاه یحیی بن مظفر بن مبارزالدین	« ۷۹۰
۵ـ شاه منصور بن مظفر بن مبارزالدین	« ۷۹۰

آل‌موسی یا **بنی‌موسی** - دراصطلاح فقها و علمای رجال ، عمار بن‌موسی ساباطی ودو برادرش‌قیس وصباح وپسرش‌اسحق بن‌عمارمیباشندکه همدشان فطحی‌مذهب وازاصحاب حضرات ائمهٔ اطهار ع ویا بعضی‌از ایشان امامی‌است و شرح حال ایشان موکول بکتب مربوطه است .

آل‌موسی در اصطلاح تاریخی و ارباب سِیَرکـه اغلب بعبارت **بنی‌موسی** مذکور دارند، عبارت از **محمد** و **احمد** و **حسن** پسران **موسی بن شاکر** بوده و **حیل بنی‌موسی** هم بدیشان منسوب و بدان شهرت دارند . ایشان در تحصیل علوم پیشینیان وکتب قدیمه همّتی بسزا بکار برده ، رنجها کشیده ومردمانی برای پیدا کردن آنها ببلاد روم اعزام داشته‌اند ، از نواحی دور و دراز مترجم‌ها آورده وعجائب فنون حکمت راکه عمدهٔ آنهـا موسیقی و نجوم و هندسه و حرکات و حیل میباشد یـاد گرفته‌اند ودر **فن حیل کتاب عجیبی** که بنوشتهٔ ابن‌خلّکان یك مجلّدبوده وازکتب نفیسه و ممتّعه میباشد تألیف داده‌اند .

ازجملهٔ خدمات علمی ایشان که ازخصائص آنان بوده وکسی در دورهٔ مقدسهٔ اسلامی بـدان موفق نشده مبرهن ساختن هشت هزار فرسخ بـودن محیط کرهٔ ارض استکـه هرفرسخی سه میل و مجموعاً بیست وچهار هزار میل میباشد . چنانکه بالفرض اگرسر طنابی را بریك نقطهٔ معینی از زمین نصب‌کرده وبدور زمینش‌بچرخانیم تا سر دیگرآن طناب از طرف دیگر زمین باز بهمان نقطـهٔ معینه برسد طول آن طناب بهمان مقدار مذکور خواهـد شد . اگرچـه ریاضیّین سلف این عمل را پیش از اسلام معمول داشته

بوده‌اند لکن در دورهٔ اسلامی کسی پیرامون آن نگشته وفقط بتقلید سلف هشت هزار بودن محیط زمین را مسلّم داشته و ثبت دفاتر مینمودند و فقط این سه برادر بودندکه آنرا از قوه بفعل آورده واز حضیض تقلید بذروهٔ تحقیق نقل دادند .

مأمون‌عباسی که رغبتی وافر بعلوم‌سلف داشته بعدازاستحضار بهمین مسئله‌تصمیم دادکه صحت و حقیقت آن را از روی برهان و بیّنه دریابد ، بنی‌موسی راکه حکم قطعی بصحت مساحت مزبور میدادند موظف باثبات برهانی آن نمود ، بنی‌موسی نیز جویای صحرای وسیع مسطحی‌که برای این مرام ضرور بوده شدند ، بالاخره بمعرفی جمعی، ارض سنجار را منظور نظر داشتند ، بنی‌موسی نیز بهمراهی جمعی ازاهل‌خبره که طرف وثوق مأمون بودند بهمان ارض سنجار رفتند و نخست مقدار ارتفاع قطب شمالی را درآن صحرا بواسطهٔ اسطرلاب وآلات مربوطه محرز داشتند پس میخی در همان موضع در زمین نصب کرده وسر طنابی را بدان بسته و بطور استقامت‌که اصلاً منحرف بچپ و راست نباشند رو بشمال رفتند، طناب را نیز با خودشان برده ودرهرجا که آن‌طناب تمام‌میشد طناب دیگری برسر آن طناب‌اوّلی بسته ودرمیخی دیگراستوار داشتند وبهمین روش رو بشمال میرفتند تا بموضعی رسیدندکه ارتفاع قطب شمالی یك درجه (سیصد و شصتم دورهٔ فلکی) بیشتر از مقدار اوّلی بود ، درهمانجا توقف‌کردند و مجموع بهم پیوستهٔ آن طنابها را مساحت نمودند و مطابق شصت و شش میل ودو ثلث میل‌اش دریافته ومعلومشان‌گردیدکه مقدارمذکور نسبت بهمحیط زمین‌مثل‌نسبت‌یك‌درجهٔ فلکی میباشد به محیط فلك‌که سیصد و شصتم است پس اگر مقدار مذکور را بسیصد و شصت‌که عدد درجات محیط است ضرب‌کنیم بیست وچهار هزارمیل‌میباشدکه هشت‌هزار فرسخ است کما لایخفی علی‌المحاسب .

باز از همان جای‌توقّف رو بجنوب بطرف نقطهٔ اوّلی‌که سر طناب ومحل‌نصب میخ اوّلی بوده برگشتند ، ارتفاع قطب را یك درجه کمتر از ارتفاع در نقطهٔ توقّف دریافتند و هردو عمل ذهاب از جنوب بشمال و عکس آن را مطابق هم‌دیگر دیدند و

صحت مرامشان محرز و محقق گردید . نزد مأمون برگشتند و مطابقت نتیجهٔ عملیات ایشان با عملیات پیشینیان که ثبت دفاتر بوده روشن گردید . حسب الامر مأمونی یک مرتبه هم در ارض کوفه که مثل ارض سنجار وسیع وشایستهٔ این عمل بود همان رویه را تجدید کردند ونتیجه را مطابق عمل اوّلی دریافتند وصحت هشت هزارفرسخ (بیست وچهارهزار میل) بودن محیط زمین که مأمون درکتب سلف خوانده بود محقّق و مبرهن گردید .

(تنقیح المقال وص ۱۹۵ ج ۲ کا و۱۹۶ ج۱۵عن)

آل مهلب خانوادهٔ جلیلی است که بعنوان **بنی مهلب** تذکّر دادیم .

آل میمون یا **بنی میمون** - خانوادهٔ شخصی میمون نامی از تابعین است که پسرش عبدالرحمن بن میمون از اصحاب حضرت صادق ع بوده و هفتصد مسئله ازآن حضرت روایت نموده است . همام بن عبدالرحمن، اسمعیل بن همام و بعضی دیگر از افراد این خانواده هستند و عموماً موکول بکتب رجالیّه است .

(تنقیح وص۱۹۷ ج۱۵ عن)

آل نعیم ازدی خانوادهٔ بزرگی است درکوفه ازاصحاب ائمهٔ اطهار ع . ازایشان عبدالرحمن بن نعیم ازدی ، محمد وعبدالسلام و شدید یا سدیر پسران عبدالرحمن، غنیمة دختر عبدالرحمن . بکر پسرمحمد مذکور، موسی و مثنی پسران عبدالسلام ، جعفر پسر مثنی و شرح حالشان موکول بکتب رجالیّه میباشد .

(تنقیح وص ۳۸ ج ۵ عن)

آل نعیم صحاف در اصطلاح رجالی اولاد نعیم صحاف است و عبارتند از حسین و عبدالرحمن و علی و محمد از محدّثین شیعه وموکول بکتب رجالیّه هستند . (تنقیح وص ۱۹۸ ج ۱۵ عن)

آل نما یا **بنی نما** - طایفهٔ بزرگی است در حلّه که علما وفقها و محدّثین بسیاری از ایشان بظهور آمده و بعضی از ایشان را بعنوان **ابن نما** تذکّر دادیم .

آل نوبخت خانواده‌ایست معروف ، از موالیان حضرت علی وائمهٔ اطهار ع و بعضی ازاجلاّی متکلّمین شیعه از ایشان بظهورآمده وصاحب کتاب یاقوت (که علاّمهٔ حلّی شرحش کرده) ازآنجمله میباشد . جدّشان نوبخت نیز از عجم و زردشتی مذهب و منجّم ماهر بوده و اخیراً اسلام آورده‌است (بشرحی که تحت عنوان **نوبختی** مشروحاً نگاشته شده) وشرح حال اجمالی بعضی از افراد این خانواده را نیز بهمان عنوان تذکّر داده‌ایم . (ص ۱۹۹ ج ۱۵ عن)

آل وطاس دولتی است کوچك که بعنوان **بنی‌وطاس** اشاره شد .

آل هاشم خانوادهٔ جلیلهٔ هاشم بن‌عبدمناف وهم دوفقره دولتی است کوچك و هرسه فقره را بعنوان **بنی‌هاشم** اجمالاً تذکّر دادیم .

آل هر تحت عنوان **هرّ** اشارتی رفت .

آل هیثم خانواده‌ایست معروف در ری ، از اکابر شیعه و از ایشان است محمد بن هیثم ، احمد بن محمد بن هیثم ، حسن بن‌احمد بن محمد بن هیثم ، همین حسن دراواخر عمر درکوفه اقامت کرد، با نجاشی صاحب رجال (متوفی بسال ۴۵۰ه‍ ق= **تن**) ملاقات نموده و**کتابهادارد** وشرح حالشان موکول بکتب رجالیّه است .

آل یاسین خانوادهٔ جلیلهٔ نبیلهٔ حضرت رسالت مآبی ص است .

آل یزداد خانوادهٔ قدیمی است که با علم و ادب و جاه و جلالت معروف میباشد . ازمشاهیرایشان ابوصالح عبدالله بن‌محمد یزداد است که در سال دویست و چهل و نهم هجرت وزیر مستعین بالله دوازدهمین خلیفهٔ عباسی (۲۴۸_۲۵۲ه‍ ق = **رمح- رنب**) بوده است . (اطلاعات متفرقه)

آل یسار دراصطلاح رجالی ، فضیل بن یسار نهدی بصری ودوپسرش علا و قاسم و نوه‌اش محمد بن‌قاسم است که همه‌شان از اصحاب ائمهٔ اطهار ع واز محدّثین شیعه بوده و هریکی کتابی داشته و شرح حالشان موکول بکتب

رجالیّه است . خود فضیل از اصحاب اجماع ، جلالت وفضیلت او مسلّم، اخبار بسیاری بلامعارض درمدح وی وارد واز اصحاب حضرت باقر ع و حضرت صادق ع بوده‌است .

آل یقطین خانوادهٔ قدیم معروفی است در بغدادکه به **یقطین** (بفتح اوّل) **بن موسی** بغدادی (که در اواخر بنی‌امیّه از اکابر دعاة دولت هاشمیّه بوده) منتسب میباشد . یقطین بهمین جهت، مورد تعقیب مروان آخرین خلیفهٔ اموی شده و متواری گردید ، زنش نیز با دو پسرش عبید و علی بمدینه فرارکردند تا درموقع ظهور دولت هاشمیّه (بنی‌عباس) زن با دوپسر ببغداد مراجعت کردند و خود یقطین نیزظاهرشد وبا وجود تشیّع ومعتقدبودن بامامت آل ابی‌طالب مشغول خدمتگذاری ابوالعباس سفّاح و ابوجعفر منصورگردید ولی اموال و اخماس و زکوات را مخفیانه بحضرت امام جعفرصادق ع میفرستاده است ، اینك نزد منصور ومهدی سعایت شد ولی خداوند عالم کید و شرّ ایشان را از وی دفع نمود وسه سال بعد از پسرش علی درسال صد وهشتاد وپنجم دربغداد وفات یافت .

بنام **علی و عبید و یعقوب و خزیمة** چهارپسرداشت‌که سه‌آخری‌ازاصحاب‌حضرت امام موسی بن جعفر ع بلکه یعقوب ازاصحاب حضرت رضا ع نیز بوده‌است وشرح‌حال ایشان را موکول بکتب رجالیّه میداریم .

علی بن یقطین بسال یکصد و بیست و چهارم هجرت درکوفه متولد ودر بغداد ساکن وهم درآنجا درسال صد و هشتادم یا بنا براصح هشتاد و دویم برحمت ایزدی نایل آمد و محمد بن هارون (که ولیعهد بوده) بجنازه‌اش نماز خواند . او نیز مانند پدرش از اکابر شیعه ، بامامت آل ابوطالب معتقد ، بسیار جلیل‌القدر وعظیم‌المنزلة ، از ثقات اصحاب حضرت امام موسی بن‌جعفر ع بوده و اخبار بسیاری ازآن‌حضرت روایت‌نموده و بفیض حضور مبارك حضرت صادق ع نیز موفق و فقط یك حدیث ازآن بزرگوار روایت مینماید .

اخبار بسیاری مشعر برجلالت او و راضی بودن حضرت موسی بن جعفر ع از

وی وضامن بهشت بودن آن‌حضرت برای او وارد وبا وجود این ، رویهٔ مذکور پدرش یقطین را معمول داشته و درظاهر مشغول خدمتگذاری هارون‌الرشید و بسیار معزّز و محترم بوده‌است .

در روضة‌الواعظین وکشف‌الغمّه و بعضی از دیگرکتب معتمده نقل کرده‌اندکه وقتی هارون ، محض اکرام و احترام علی بن یقطین ، چند فقره لباس فاخر با یك‌جبّهٔ خزی شاهانه بدو بخشید، او نیز همهٔ آنها را با بعضی ازاموال دیگرکه ازخمس وغیره بقرار سنوات سابقه تهیه کرده بوده انفاذ حضور مبارك حضرت امام موسی ع نمود ، آن‌حضرت نیز تمامی آنها را قبول وتنها جبّهٔ خزی‌را توسط حامل بخودعلی برگردانید و پیغامش دادکه آن را نگه داردکه بزودی محل حاجت و ضرورت خواهد شد . علی متردّد شد و سبب قضیه را ندانست ، لکن حسب‌الامر امام مفترض‌الطّاعهٔ خود آن‌جبّه را توی ظرف مخصوصی‌که برای عطریات تهیه‌اش میکنند عیناً حفظ نمود تا بعد از چند روزی بغلام خود متغیّر شده وازخدمات موظفیش منفصل‌گردانید ، آن‌غلام نیزکه قبلاً از تشیّع مالك‌خود علی و ارسال‌استمراری‌اموال بحضرت موسی‌بن‌جعفر و بالخصوص از ارسال خز مذکور و دیگر اسرار علی اطّلاع‌کامل داشته نزد هارون سعایت کرده و اورا از تمامی مراتب مستحضرگردانید . غضب شدید هارون را مستولی شده و تصمیم گرفت‌که درصورت صدق قضیه علی را بقتل رساند ، اینك امر باحضار علی‌داد وبمجرّد حضور ، چگونگی خز را استفسار نمود گفت یا امیرالمؤمنین الان توی ظرف عطری سر بمهر میباشد ، اغلب هرصبح و شام آن را باز میکنم از راه تبرّك بدان جبّه نگاه کرده و بوسه‌اش میدهم و باز بمحل و حرز خود برمیگردانم اینك هارون امر باحضار فوریش داد ، علی نیز یکی ازخدّام خود را دستور دادکه بخانه‌اش برود ، کلید اوطاق معینی را ازکنیزك بگیرد ، در اوطاق و قفل صندوقی راکه درآنجا است بازکند وآن ظرف مخصوص راکه توی صندوق‌است حاضرنماید . آن‌خادم نیز موافق دستور، همان ظرف راکه سر بمهر هم بوده فوراً پیش هارون آورد ، بامر او بازش کرد پس همین‌که

هارون ، جبهٔ خزی را توی ظرف عطر تاشده و توأم با عطر یاتش دید آن نایرهٔ غضب خاموش‌شد وعلی‌را با انعام مهمّ دیگری مفتخر وبعودت دادن خز امرکرد وگفت دیگر سعایت هیچ‌کس را دربارهٔ تو باور نخواهم داشت . آن‌غلام سعایت‌کننده را نیزمحکوم بهزار تازیانه‌نمود و او درحدود پانصد تازیانه‌اش‌که زدند مرده وبکیفر سعایت ونمیمهٔ خودرسید وصدق وسرّ کلام حقائق انتظام حجّة‌الاکبر حضرت‌موسی بن جعفرع بظهور پیوست.

(کتب رجالیه و اطلاعات متفرقه)

ختامه مسك

هزاران سپاس بی‌پایان‌که بتأییدات خداونـدی این تألیف ناچیز نگارنده باسم سامی حضرت امام موسی بن جعفر علیه وعلی آبائه الطیبین و ابنائه الطاهرین افضل‌الصلوات و اکمل‌التحیات بپایان رسید .

لااسئلکم علیه اجرا الاالاصلاح ما استطعتم